روان‌شناسی جنسی

رویکردی تکاملی به جذابیت، تنوع طلبی و بی وفایی

ویرایش سوم

دکتر داود محمدی

روانشناسی جنسی
رویکردی تکاملی به جذابیت، تنوع‌طلبی و بی‌وفایی

(ویرایش سوم)

دکتر داود محمدی

این کتاب، در ویرایش‌های قبلی و با عناوین و طرح‌های روی جلد زیر منتشر شده است.

ویرایش اول: سال انتشار ۱۳۹۲ (نشر اینترنتی)



ویرایش دوم: سال انتشار ۱۳۹۷ (کتابراه و طاقچه)



مشخصات کتابشناسی ویرایش دوم کتاب:
شابک ISBN: 978-600-8000-43-3
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۹ر ۳م/ HQ۳۱
رده‌بندی دیویی: ۶۱۳/۹۶
شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۷۷۲۶۱

مشخصات کتابشناسی ویرایش سوم:

سرشناسه: محمدی، داود، ۱۳۶۰ –

عنوان و نام پدیدآور: روانشناسی جنسی: رویکردی تکاملی به جذابیت، تنوع‌طلبی و بی‌وفایی/ داود محمدی.

مشخصات نشر: نشر اینترنتی. ویرایش سوم.

موضوع: تکامل -- رفتارهای جنسی

موضوع: Evolution -- Sexual Behaviors

موضوع: زناشویی -- ارتباط

موضوع: Communication in marriage

موضوع: تفاوت‌های جنسی (روانشناسی)

موضوع: Gender Differences (Psychological)

موضوع: جفت‌یابی -- جنبه‌های روان‌شناسی

موضوع: Mating -- Psychological aspects

موضوع: خیانت زناشویی -- جنبه‌های روان‌شناسی

موضوع: Marital Betryal -- Psychological aspects

روانشناسی جنسی؛ رویکردی تکاملی به جذابیت، تنوع‌طلبی و بی‌وفایی

Sexual Psychology: An Evolutionary Perspective on Attractiveness, Sexual Variety Seeking and Unfaithfulness

---

تاریخ نشر: ۱۴۰۲

طراح جلد: زانیار امینی (لانو گرافیک)

در صورت هر گونه تفاوت و یا تعارض بین مطالب ویرایش‌های مختلف این کتاب، مولف قطعا به مطالب درج شده در این ویرایش استناد می‌دهد.

تقدیم به:

تمامی علاقمندان، محققان و دانش‌پژوهان روانشناسی تکاملی در زبان فارسی

فهرست مختصر عناوین فصول

فهرست کامل محتوایی فصول

فهرست تصاویر، شکل‌ها، نمودارها و جداول

فصل ۱:

فصل ۳:

فصل ۴:

فصل ۵:

فصل ۶:

فصل ۷:

فصل ۸:

فصل ۹:

فصل ۱۱:

پیش‌گفتار ویرایش سوم

ویرایش اول این کتاب با عنوان "هوسهای سرخ، روانشناسی زیبایی، هوس و خیانت" در سال ۱۳۹۲ و بصورت اینترنتی منتشر شد. بنا به دلایلی، نام نویسنده اولین ویرایش کتاب (کوروش رستگار) نام مستعار مولف بود. بسیار خرسندم که این کتاب از زمان اولین انتشار آن، بسیار معروف شده، مورد استقبال قرار گرفت و جزو کتاب‌هایی است که بوسیله خوانندگان فارسی‌زبان از سرتاسر دنیا، مورد توجه و مطالعه قرار گرفته است. این کتاب جزء معدود کتاب‌هایی است که در زمینه روانشناسی تکاملی و به زبان فارسی نوشته شده و به تعدادی از مسائل فرهنگی جامعه خودمان هم می‌پردازد که از این نظر، تا به این زمان، همتای خارجی ترجمه‌شده‌ای ندارد. واکنش‌ها به انتشار ویرایش اول و دوم کتاب، از تعریف و تحسین تا تعدادی انتقادهای شدید را در برمی‌گرفت. مولف اینطور می‌اندیشد که یکی از ریشه‌ها برای معدود واکنش‌های تندی که دریافت کرد، به همان مشکلات همیشگی جامعه‌شناختی ما از جمله میل به پنهان‌سازی حقیقت برای برآورده کردن اهداف ایدئولوژیک و دیگری، میل به عافیت‌خواهی ذهنی و انکار حقیقت برمی‌گردد. این کتاب با صدای بلند درباره آنچه که تا به حال در سراپرده و اندرونی جوامع و از جمله جامعه خودمان روی می‌داده و می‌دهد صحبت می‌کند و این می‌تواند حساسیت‌هایی را بوجود آورده باشد. در این رابطه، در فصل یازدهم بطور مفصل بحث خواهیم کرد.

قابل ذکر است که ویرایش دوم کتاب با همین عنوان در سایت‌های کتابراه و طاقچه و بوسیله انتشارات آذرفر انتشار یافت. متاسفانه با وجود اینکه مولف فقط بخاطر سهولت در دسترسی برای هموطنان و توانایی خوانش کتاب از طریق تبلت و لپ‌تاپ، اقدام به گذاشتن این کتاب در این وبسایت‌ها کرد اما از شرایط و نتایج انتشار این کتاب در این پلتفرم‌ها بسیار ناراضی بوده و قبلا هم به مدیران آنها اطلاع داده شد که باید این کتاب را از وبسایت‌های خود بردارند و ادامه انتشار این کتاب در این وبسایت‌ها، از بعد از نشر اینترنتی این ویرایش، کاملا غیرقانونی و غیراخلاقی است. سایت کتابراه همکاری کرده و در این تاریخ این کتاب را از دسترس خارج نموده است اما متاسفانه سایت طاقچه با وجود اینکه مولف چندین بار به مدیران سایت در این رابطه تذکر داده و درخواست حذف کتاب از سایت را کرده است، همچنان به ادامه انتشار و فروش غیرقانونی وغیراخلاقی این اثر در وبسایت خود ادامه داده‌اند. از خوانندگان این ویرایش از کتاب، اکیدا درخواست می‌شود که این کتاب را به هیچ عنوان از این وبسایت خریداری ننمایند.

وقتی آسیب‌ها و خسران‌های نظام‌های شدیدا محافظه‌کار و متحجر و از آن بدتر نظام‌های سیاسی دولایه یعنی محافظه‌کار– لیبرال[1] را مشاهده می‌کنیم متوجه می‌شویم که خواه ناخواه باید به فکر جایی برای نظم‌های لیبرالی هم در جوامع انسانی باشیم. مشاهدات مولف نشان می‌دهند که در این مدت زمان اخیر یعنی از زمان انتشار ویرایش اول این کتاب تا به این زمان، در جامعه ما هم، پذیرش نسبت به لیبرالیسم آشکار و بدون پرده، تا حدی بیشتر شده است. از این رو، حقیقت اینست که دیگر نمی‌توانیم درباره ورود لیبرالیسم به جامعه ایرانی، حرف از اجازه دادن یا ندادن بزنیم چرا که آن، مدتهاست که هم زیرپوستی و هم آشکار به جامعه ما هم ورود پیدا کرده و در نظام اجتماعی ما هم ادغام شده است. اینک دیگر باید واقعیت را بپذیریم و فقط حرف از چطوری، چه میزان، به چه شکل، کی، کجا، درباره چه موضوعاتی و چه کسانی و سایر جنبه‌های آن بحث کنیم.

اتخاذ دیدگاهی صد در صد مخالفت‌ورزانه و ضد لیبرالیسمی عواقب بدی دارد یعنی چیزی که ما امروزه در بعضی از جوامع از جمله در طیفی از سیاست‌مداران و اقشار مردم کشور خودمان، شاهد آن هستیم. در عین حال، لیبرالیسم هم همانند هر نظام سیاسی– اجتماعی دیگری باید تحلیل و نقد شود و عدم تحلیل و نقد آن، برای سلامت فعلی و آینده هر جامعه‌ای، بسیار خطرناک تمام خواهد شد. فراموش نکنیم که هیچ نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نمی‌آید تا بهشت را برای ما مستقر کند. به قول اِما گولدمن[2] اندیشمند سیاسی که در باب نظامات سیاسی می‌گوید: «سیاست‌مداران، قبل از انتخابات، به شما وعده بهشت می‌دهند اما بعد از انتخابات، جامعه را به جهنم تبدیل می‌کنند!».

از زمان نشر اولین ویرایش کتاب، پسخوراندهای مثبت و منفی متعددی درباره کتاب دریافت کردم. یکی از بخش‌های بحث‌برانگیز کتاب، به مطالب مرتبط با تحلیل و نقد لیبرالیسم از جمله فصل پنجم برمی‌گشت. هر دوی این دیدگاه‌ها، برای مولف بازخوردهای خوبی را در مورد نگرش‌های عموم جامعه و جامعه علمی نسبت به مطالب این کتاب و واقعیت‌های اجتماع فراهم کرد که جا دارد در اینجا از همه عزیزانی که با پیام‌ها و نقدهای خود به مولف درباره این کتاب پسخوراند دادند، نهایت تشکر و قدردانی را به عمل آورم. در ذیل، تعدادی از این پیام‌ها را می‌آورم. متن این پیام‌ها همچنین می‌تواند شما را هم از نظرات خوانندگان قبلی این کتاب مطلع کند.

– من شیفته کتاب هستم. تا امروز هزاران جلد کتاب خونده‌ام و مستندها دیده‌ام و الان در حال مطالعه کتاب شما هستم. اما باید اعتراف کنم که در زبان پارسی، تا امروز کتابی مثل کتاب شما ندیده‌ام. خصوصا از نظر وسعت کاری که انجام شده. رفرنس‌دادن‌ها و خلاصه‌کردن این همه مطلب به زبان عموم مردم، کاری بسی

[1] – در فصل پنجم، درباره این مفاهیم بحث خواهیم کرد.

[2]- Emma Goldman

سهمگین بوده و اطلاعات این کتاب قطعا تغییر بزرگی در زندگی من خواهد داشت و احتمالا راه اون رو متفاوت خواهد کرد. من هر هفته یه جایی یه بحثی در مورد این کتاب دارم و اون رو معرفی می‌کنم (ا حیدری).

– در بیست تا سی سال گذشته و دوران مطالعه‌ام چنین اثری ندیده بودم. حیف که دیر به دستم رسید و دریغ و افسوس‌هایی که تمامی نداره و مثل خوره به جان من افتاده ... ای کاش این دانش رو زودتر پیدا می‌کردم. دنیای تحقیق و یافته‌های عینی کجا، تموجات [بی‌ثباتی‌های] فکری نظریه‌پردازان روان‌شناسی کجا! (م سالاری).

– قاطعانه و بدون کوچک‌ترین تردیدی می‌گویم: کتاب هوس‌های سرخ شما، متحول‌کننده‌ترین و ارزشمندترین کتابی است که در زندگیم خوانده‌ام. درحالی‌که در این ظلمت فراگیر علمی و سیاسی و انسانی کشور، سرگردان بوده و اصلا انتظار چنین چیزی را نداشتم، با کتاب شما مواجه شدم و آن را بسیار بسیار پرمحتوا یافتم. آفرین. دست مریزاد. خط به خط و پاراگراف به پاراگراف اثرتان چنان بر دلم نشست که در این ایام نوروز، دل از مهمانی‌ها کنده‌ام و چشم به کتاب دوخته‌ام (عرفان ق).

– من کتاب شما را زمستان گذشته خواندم و با توجه به علاقه زیادی که به مباحث تکامل و جنسی داشتم به دوستان علاقه‌مند هم معرفی کردم. به نظرم، کتابی در [زبان] فارسی ندیده‌ام که علمی باشد و اینقدر مستند (ف اربابی).

– من دانشجوی کارشناسی ارشد روانشناسی عمومی هستم. ابتدا می‌خواهم از شما یک سپاسگزاری بزرگ کنم. بابت نگارش کتاب هوس‌های سرخ. به تازگی آن را دانلود کردم و از دیدن آن به قدری خوشحال شدم که انگار گنجینه‌ای پیدا کرده باشم. چون من یکی از علاقمندان یا بهتر بگویم شیفتگان نظریه‌های تکاملی هستم و برایم خواندن کتاب‌ها و مقاله‌های انگلیسی حقیقتا دشوار بود. اما این کتاب به قدری جامع است که می‌توانم از هر حوزه‌ای که به ذهنم می‌رسد، اطلاعاتی در آن پیدا کنم. من می‌خواستم پایان‌نامه کارشناسی ارشدم را در این حوزه کار کنم (ریحانه ح).

– بسیار خوشحالم که توانستم این اثر بسیار بزرگ و زیبای شما رو تا انتها مطالعه کنم و بسیاری از سوال‌هایی که در پستوهای ذهنم شکل گرفته بود رفع جواب شوند. طبیعتا سوال‌های زیاد دیگری به آن اضافه شد و مشتاق شدم برای بار دوم و سوم، آن را از نو بخوانم. کتاب شما واقعا کمک بسیار بزرگی به جامعه ایرانی نموده و خواهد نمود. واقعا از این لطف شما بی‌نهایت سپاسگذارم (یونس ر).

– در جایی از کتاب گفته‌اید که از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۵ پیشرفت علمی برابر کل پیشرفت علم از ابتدای تاریخ تا سال ۱۹۷۵ بوده است. من هم با خواندن این کتاب در ۱۰ روز، این پیشرفت را در مغز و بینش‌م نسبت به عمرم تا قبل از این ۱۰ روز دیدم! (عرفان ر).

– فکرم خیلی آسوده‌تر شد و الان فهمیدم که همه اینها (رفتارها و واکنش‌های زنان نسبت به من) بخاطر این نبود که من بی‌ارزشم یا لیاقت ندارم و یا اینکه می‌بایست کارهای خاصی انجام بدم تا شایسته عشق آنها باشم... (امیدوارم) یزدان به همه ما زیبایی و نعمت عطا کند، ظرفیت قدرت داشتن و ظرفیت قدرت نداشتن.

- اینجانب دانشجوی دکتری مکانیک هستم و مطالعات روانشناسی زیادی ندارم ولی می‌توانم به وضوح بگویم که کتاب تالیفی جناب‌تان از بهترین کتاب‌هایی بوده که مرا هر چه بیشتر به خودشناسی نزدیک‌تر کرده است. امید که این کتاب سبب افزایش آگاهی مردم سرزمین کهن‌مان باشد (میرفرشبافان).

- به چشم یک مخاطب عام می‌تونم بگم میشه کاربرد علم و منطق رو تو این کتاب درک کرد که جدای از هر وابستگی، سعی در نمایش پاره‌ای از حقیقت دارد (ر قوامی).

- سالهاست که من علاقه‌مند به مطالعه و تحقیق در زمینه روانشناسی جنسی هستم که متاسفانه نتونستم منبع مناسبی برای این کار بیابم. دیدن کتاب شما مثل یافتن آبی خنک برای تشنه لبی در بیابان بود (م دادجو).

- از آنجایی که به تبیین‌های داروینیستی علاقه داشتم برایم بسیار جذاب و دلنشین بود. واقعا جای روانشناسی تکاملی در کشور خالی بود. حتی در سایر کشورها هم خیلی دیر به وجود آمد. اگر فروید و دیگر روانشناسان با داروین آشنا می‌شدند سرنوشت روانشناسی بسیار تغییر می‌کرد. لطف بزرگی در حق ذهن‌های کنجکاو داشته‌اید. جای چنین کتابی در زبان فارسی واقعا خالی بود (ح کوشا).

- مطالعه این کتاب برای من بسیار جالب بود. اگرچه دیدی تازه در مورد مسائل مطرح شده به من داد اما باعث زیر سوال رفتن بعضی مفاهیم ارزشی که همیشه به آنها اعتقاد داشتم شد. از شما بابت زحمات‌تان در چاپ این کتاب جسورانه تشکر می‌کنم (سمانه ح).

- با سلام و عرض خسته نباشید. متشکریم از رساله علمی‌ای که در نهایت منجر به تایید غیرت و تفکرات طالبانیسم و بازگشت جامعه به همان قهقرایی خواهد شد که پیشتر، در گذشته زندگی درخشان بشری، بوده است. و چقدر گذشتگان ما خوشبخت بودند، چقدر نهاد خانواده با نظارت و کنترل مردان کرد، مردان ترک، مردان فارس، مردان افغان، ژاپنی‌ها و ... . چقدر خوشبخت بودند زن‌ها، که مردان از اونها در مقابل تمایلات ناخودگاه‌شان برای خیانت محافظت کردند. آخه می‌دونید که زن‌ها عقل‌شون نمی‌رسیده خودشون رو محافظت کنند مثل خوابگردهای ناآگاهی بودند که نیاز به عقلانیت مردانه داشتند. واقعا چشم و دل بسیج و نیروهای ولایی و کلا چشم و دل مردان شرق‌زمین روشن که برای غیرت و نگاه نظارتی‌شان و برای آنچه مذاهب و ادیان به عنوان خصلتی ارزشمند، ارزش‌گذاری مذهبی کردند حالا دلایل علمی هم پیدا شده. قطعا طالبانیسم خرسند خواهند شد اگر این کتاب شما بدست‌شون بیفته. قطعا یه آنتی‌فمنیسم قوی و آنتی‌زن قوی در پشت این متن قرار گرفته شده.. دست مریزاد.. دست‌تون واقعا درد نکنه.. یه کتاب روانشناسی تکاملی در مورد خشونت و جهان‌بینی مردانه هم بنویسید و یه راه‌حل برای جنگ و تولید ابزارهای جنگی و ژن‌های جنگ‌طلبانه مردان هم بنویسید و البته حل خشونت‌های مردان در نظام بازار و صنعت.. و البته تمایلات دیگر بشر مثل طمع، قدرت‌طلبی، زورگویی، سلطه‌گری. و بالاخره به نفع سلطه‌گرها تئوری و راه حل بدید.. مطئمن باشید اگر بجای این کتابی که شما نوشتید، نویسنده یک زن و فارغ و جدا از القائات جهان‌بینی مردانه بود کتاب به گونه دیگری تالیف می‌شد.. شما خودتان یک مرد هستید و خارج از معادلات و القائات تکاملی مردانه نیستید. این یک تناقض بزرگ هست

که می‌خواهید چیزی رو تبیین کنید که خودتون هم به همون جهان‌بینی آلوده هستید.. مردان، برای توجیه همین تفکرات سلطه‌طلبانه و نظارت‌طلبانه‌شون در طول تاریخ، از ابزاری‌های مختلفی استفاده کردند. از دین، از فرهنگ، از زور، از علم، از زبان شیرین، از مغالطه و سفسطه.. از هر آنچه بشود و بتوانند با اندیشه‌هاشون به جاودانگی برسند یا ژن‌هاشون رو جاودانه کنند یا افکارشون رو.. اینقدر درباره ارزشمندی غیرت مردان بر مادران و خواهران و زنان‌شان (بی‌نهایت صیغه) سخنرانی ندید.. لااقل نگاهی هم به آمارهای قتل‌های ناموسی و محدودیت زنان برای اشتغال و کار و تحصیل و حتی گاهی خرید از یک مغازه می‌نمودید. نگاهی به آمارهای خودکشی زنان و خودسوزی آنها و عدم توسعه نیافتگی آنها به علت همین غیرت به اصطلاح مردانه مردان می‌نمودید.. مگه میشه برای مسائلی به این همه ابعاد و پیوستگی، فقط از یک بعد نظر داد.. در کل باید بگویم مردان، جهان را از دیدگاه خودشان توصیف می‌کنند. و این توصیف از جهان را با حقیقت مطلق اشتباه گرفته‌اند. در نهایت حاضرم به عنوان یک دختر از محروم‌ترین منطقه فکری کشور با بالاترین آمار خودسوزی و خودکشی زنان که خود شاهد مرگ و خودسوزی دختر عمویم بخاطر غیرت برادرش و مرگ دوستم با اسلحه بخاطر باز این غیرت مردانه و سایر مواردی از این دست و به عنوان یک محقق و یک بانوی فیزیکدان و با نگاهی بین‌رشته‌ای برای این مساله خیانت، با شما در زمینه تحقیقات بیشتر و ارائه راه‌حل‌هایی که در نهایت به نفع هر دو جنس باشند همکاری کنم (ا محمدی).

پاسخ: سلام و احترام. در ابتدا، از ایمیل شما متشکرم. نمی‌دانم که آیا اصلا کتاب بنده را کامل مطالعه کرده‌اید یا نه، اما بسیار آشکار بود که مطالبی که عنوان کرده بودید هیچ ربطی به این کتاب و محتوای آن نداشت! بنده نه مروج طالبانیسم هستم و نه مشوق هیچ‌یک از نظام‌های افراطی ایدیولوژیکی. اگر با متون علمی و شیوه نوشتار در علوم تجربی آشنا باشید، حتما می‌دانید که در علم، طرفداری از دیدگاهی خاص، هیچ جایگاهی ندارد. آنچه که بنده در این کتاب آورده‌ام کاملا و شدیدا مستند به تعداد زیادی از پژوهش‌های کاملا تجربی و علمی است. منابع، بطور کامل قید شده‌اند و هر کس که بخواهد می‌تواند براحتی به آنها دسترسی پیدا کند.

باور بفرمایید که بنده هم به بسیاری از ظلم‌هایی که در حق زنان، بطور کلی و زنان کشور ما بطور اخص، شده و می‌شود، آگاهی و اذعان کامل دارم. اما هیچ‌یک از آنها نباید و نمی‌تواند مانعی برای عرضه اندام حقیقت و حقیقت‌طلبی شود. اگر، در طول تاریخ، به بسیاری از زنان ظلم شده، خوب به بسیاری از مردان هم ظلم شده! بنده نه نقشی در خودسوزی عزیزانی که فرمودید داشته‌ام (!) و نه بیماری پارانویای تعدادی از مردانی که مسبب چنین حوادثی هستند را تایید می‌کنم. همچنین، محتوای این کتاب را به هیچ عنوان مرتبط با چنین آسیب‌های دردناکی نمی‌دانم. در دنیای جدید، آزادی بیان وجود دارد و هر کس می‌تواند دانسته‌های خود را با دیگران در میان بگذارد. حال دیگر این مسئله ماست که به ارزیابی این مطالب پرداخته و حقایق علمی که بصورت تجربی اثبات شده‌اند را از دیدگاه‌های صرفا ایدیولوژیکی تمایز بدهد. از تمایل به همکاری شما متشکرم. شاید بهترین همکاری این باشد که همه به دنبال افروزش چراغ علم باشیم تا آن را هرچه بیشتر راهنمای جاده زندگی‌مان کنیم. امیدوارم کتاب را مطالعه فرموده و به سایر دوستان‌تان هم پیشنهاد دهید.

- بخشی از کتاب‌تون رو خوندم، چند تا نکته به نظرم رسید که باید بهتون بگم... لحن نوشتاری‌تون نسبت به خانوم‌ها مقداری توهین‌آمیز بوده. (الهام ت).

پاسخ: لطفا توجه بفرمایید که اولا علم زبان خود را دارد و در بند تعارفات نمی‌افتد. همچنین قابل ذکر است که نحوه نگارشی که بنده از آن در نوشتن این کتاب استفاده کرده‌ام از شیوه گفتاری و نوشتاری بسیاری از متون نوشته‌شده در زبان انگلیسی درباره این موضوعات، به دلیل ملاحظات فرهنگی، ملایم‌تر و رسمی‌تر بوده است.

- یک نکته جالب توجه برای خودم این بود که در بسیاری از بخش‌های کتاب که در مورد رفتارهای جنسی زنان توضیحاتی ارائه می‌شد من احساس می‌کردم که این مطالب، انگار برای لایه‌های عمیق ذهنی‌ام، ناآشنا و بیگانه نیست. شاید به این دلیل که در تجربیات متعددی که در روابط با زنان مختلف داشته‌ام این تبیینات برای من اثبات شده بود همانند استراتژی دوگانه زنان و... (شایگان).

-کتاب شما رو مطالعه کردم و تمام تیرگی‌های ذهن من در مورد موضوع زن به عنوان یک موجود متفاوت، به روشنی گرایید. از این روشنگری شما به وجد آمدم. من م ع هستم، ۴۵ سالمه و روانشناس بالینی هستم و از کودکی موضوعات روانشناسی رو دنبال می‌کردم و می‌دونستم که روانشناس می‌شم. سال‌ها مشاوره دادم و فکر می‌کردم [نظریات] روانکاوی و بقیه گرایشات فکری روانشناسی، در مورد زن و حتی مرد، مبهم هستند و الان می‌بینم که اصلا گویا توانایی نداشته‌اند و با نظر شما مبنی بر گویا بودن روانشناسی تکاملی [در این زمینه] کاملا موافقم. نظریات شما مبنی بر استفاده درست از این دانایی را، در مباحث کلان سیاسی و معماری جامعه هم قبول دارم. روشنگری شما برای عموم مردم فارسی‌زبان با این کتاب، بسیار کار بزرگی است و من مراتب سپاسگزاری خودم را از این همه اطلاعات گرانقدر که بسیار زیبا همچون یک داستان و رمان جنایی، ما را به شیوه پلیسی به کنجکاوی واداشته و با خود به نتیجه‌ای شگرف، سهمگین ولی منطقی از رفتار دوگانه زنان می‌رساند اعلام می‌کنم. اما من مقاومتی در مقابل این اطلاعات نداشتم چون در طی سال‌های زندگی زناشویی و مشاوره، به دفعات به این موضوع برخورده‌ام ولی دلیل‌ش را درک نمی‌کردم و احساس شکست در زندگی داشتم و از زنده‌ماندن ناراضی ولی گرفتار.. . از شجاعت و سرسختی شما برای به جواب رسیدن و [در گام] بعد، روشنگری برای مردان دیگر احساس خوبی دارم و حالا حداقل ذهنم نسبت به ماجرا روشن شده *و دیگر احساس گناه به عنوان مرد ناکامل ندارم* و این صرفا به خاطر زحمات شماست.. . (ع م).

پاسخ: بسیار خوشحال می شوم وقتی که می‌شنوم این کتاب جواب تعدادی از سوالات بعضی از فرهیختگان روانشناسی همچون شما را می‌دهد. بله متاسفانه سالهاست که در حق روانشناسی علمی، نه فقط در کشور ما که بلکه حتی در کشورهای غربی هم جفای بسیاری می‌شود. دانشجوی روانشناسی از همان ترم اول، بارها و بارها نظریات روانکاوی و... را می‌خواند اما حتی به اندازه چند صفحه نیز با روانشناسی تکاملی آشنا نیست و اما نتیجه چیست؛ اینکه بعد از سال‌ها تحصیل، فقط او می‌ماند و انبوهی از داستان‌های روانشناسی!. در بهترین حالت، می‌توانیم بگوییم آشنایی با: تحلیل‌ها و نظریات درست اما ناکامل، نادقیق یا جزئی، که قدرت تبیین و تحلیل اندکی دارند. در این بین، جای یافته‌ها و تحلیل‌های علمی روانشناختی خالی است. حال، بعد از این، این دانشجویان در بعد از فارغ‌التحصیلی، قرار است با این ابزارهایی که در دست دارند، به مردم جامعه‌شان کمک کنند و دریغ که کور چگونه شود عصاکش کوری دگر! هدف بنده هم، بعد از آن همه سرخوردگی که از سایر رویکردهای روانشناسی تجربه کردم، این بود که حقایق علمی روانشناسی، هر چه زودتر، به زبان فارسی هم برگردانده شوند تا لااقل این بار کمتر از قافله علم عقب بمانیم. البته در این بین، همانطور که خودتان هم

خوشبختانه بخوبی متوجه شده بودید، شجاعت یک نیاز مبرم است. شجاعت برای دانستن و [البته] بازگوکردن. و شاید این صفات انسانی در بسیاری از افراد زنده نشوند مگر با مجموعه متراکمی از دردهای روانشناختی و اجتماعی که تجربه خواهند کرد!

– کتاب‌تون رو تا صفحه ۲۰۰ مطالعه کردم. احساس می‌کنم این محتوای ۲۰۰ صفحه‌ای رو می‌شد در قالب ۲۰ صفحه خلاصه کرد. به نظرم تکراری وسواس‌گونه از مطالب، خواننده رو خسته می‌کنه... (ف مشاور).
پاسخ: این که در این کتاب، بعضی از مطالب بطور مفصل توضیح داده شده‌اند در واقع از اهداف اصلی کتاب بوده وگرنه، نه این کتاب بلکه هر کتاب دیگر یا هر مطلبی را هم می‌شود خلاصه‌تر نوشت اما باید دید که آیا آن مطالب خلاصه، اهداف نویسنده را برآورده می‌کنند یا نه. جالب است بدانید که بطور برعکس، ایمیل‌هایی متعددی دریافت کرده‌ام که از مفصل و جامع‌بودن کتاب راضی بودند و از آن تعریف کرده و آن را نقطه قوت آن می‌دانستند. در مجموع، متوجه شده‌ام که بعضی از خوانندگان ایرانی ممکن است حال و حوصله مطالعه و میل به بررسی عمیق و جامع را نداشته باشند و به همین دلیل غالبا در این جهت می‌کوشند یعنی میل به خلاصه‌خوانی که خودش منبع عظیمی از سوءبرداشت‌ها و کژفهمی‌ها را ایجاد می‌کند. همچنین توجه داشته باشید که بخشی از مخاطبین بنده برای این کتاب، محققین و تصمیم‌گیرندگان یا خوانندگانی بوده‌اند که آنها را نمی‌توان با جزوات خلاصه راضی و قانع کرد و کاملا بطور بجا، نیاز به ارائه شواهد مفصل و جامع دارند تا حقیقت چیزی برایشان روشن و قطعی شود.

جملات برگزیده در پیام‌های خوانندگان از نظر مولف:
"دنیای تحقیق و یافته‌های عینی کجا و تموجات [بی‌ثباتی‌های] فکری [بعضی از] نظریه‌پردازان روان‌شناسی کجا!" (م سالاری).
"و حالا حداقل ذهنم نسبت به ماجرا روشن شده و دیگر احساس گناه به عنوان [یک] مرد ناکامل ندارم!" (ع م).

در این ویرایش هم، فصول و سرفصل‌ها همچنان تقریبا بطور کامل همانند ویرایش‌های قبلی هستند اما در ویرایش فعلی تغییرات نگارشی قابل ملاحظه‌ای اعمال شده که کتاب را خواناتر و قابل‌فهم‌تر می‌کند. بخصوص سعی شده تا تکرار مطلب‌هایی که در ویرایش‌های قبلی وجود داشتند، حذف شوند. اضافات محتوایی اندکی هم صورت گرفته است. از این رو، برای مطالعه، قطعا این ویرایش از کتاب توصیه می‌شود. قابل ذکر است که چنانچه هر گونه تفاوتی بین مطالب این ویرایش با ویرایش‌های قبلی مشاهده شود، مطالب این ویرایش مورد استناد است. این ویرایش از کتاب، احتمالا آخرین ویرایشی است که مولف بر این کتاب انجام می‌دهد. در این ویرایش، قابلیت فهرست‌نشان (Bookmark) به فایل پی دی اف افزوده شده که با استفاده از آن، شما به لیست کامل فهرست

مطالب فصول همانند عناوین و زیرعناوین کتاب دسترسی دارید که با کلیک بر روی آنها، می‌توانید به آسانی به آن بخش‌ها یا صفحاتی که تمایل دارید بروید.

پیش‌گفتار کتاب

سال‌ها پیش، وقتی از بین رشته‌های متعدد، رشته روانشناسی را در دانشگاه انتخاب کردم، با این امید وارد این رشته تحصیلی شدم که برای بی‌شمار سئوال‌هایم درباره اینکه چرا انسان بدین‌گونه رفتار می‌کند، جواب‌هایی بیابم. متاسفانه، علی‌رغم اینکه در مطالعه انواع رویکردها و مکاتب روانشناسی، تلاش و همت لازم را به خرج می‌دادم، ولی باز هم نمی‌توانستم بطور رضایت‌بخشی جواب بسیاری از سئوالاتم را پیدا کنم. این مسئله درباره رفتارهای جنسی انسان، بیشتر هم صدق می‌کرد. می‌دانستم که علی‌رغم اینکه هر یک از گرایشات روانشناسی، حرفی برای گفتن دارند اما قطعه مهمی از این پازل، گم شده است. تا اینکه با نتایج مطالعات روانشناسی تکاملی آشنا شدم و متوجه شدم که یافته‌های این گرایش از روانشناسی، همان قطعه اصلی گم‌شده بود. گرایشی که آشنایی من با آن، متاسفانه به دانشگاه‌های داخل کشور مربوط نبود و زمانی با آن آشنا شدم که مجبور بودم برای مطالعه بیشتر و عمیق‌تر، سراغ متون انگلیسی مرتبط با موضوعات روانشناسی تکاملی بروم.

تناقض‌های بزرگ

چند سال پیش، یکی از اشخاص دارای موقعیت بالای سیاسی در کشورمان، گفته بود که برای تنظیم قوانین ارتباطی بین دو جنس، نیاز به انجام یک سری مطالعات در مورد رفتارهای دو جنس و تفاوت‌های آنهاست. این گفته مسئول مذکور، نشان از عدم آگاهی مناسب بسیاری از کارگزاران سیاسی و اجتماعی از یافته‌های دهه‌های اخیر روانشناسی در حیطه رفتارهای دو جنس و تفاوت‌های آنها دارد که البته با توجه به حجم کم کتاب‌ها و مقالاتی که در این زمینه، به زبان فارسی ترجمه یا تألیف می‌شوند و البته میزان دانش کارگزاران سیاسی ما، چندان هم غیرمنتظره نیست. همچنین، متاسفانه در بسیاری از موارد، افراد واقعا به دنبال علم و حقیقت نیستند. آنها به دنبال نفع خودشان و گسترش عقاید و تعصباتی هستند که این منافع را برآورده می‌کنند. از این رو، حتی اگر به دانش کافی در این زمینه‌ها هم دسترسی داشته باشند باز می‌خواهند راه خود را بروند و جامعه را هم مجبور کنند که به همان راه برود. به همین دلیل است که ما همیشه در جوامعی ایدئولوژیک‌زده زندگی می‌کنیم.

حتی در دانشگاه‌های ما، بسیاری از اساتید، مطالعه بسیار اندکی دارند. حال چطور می‌توان انتظار داشت که در چنین محیط‌هایی، از کارهای علمی اصیل استقبال شود. اساتیدی که مجبورند (و یا خود اینطور انتخاب می‌کنند) که کارگاه‌هایی با موضوع بی‌وفایی زناشویی و مسائل جنسی برگزار کنند بدون اینکه بتوانند و بخواهند

از ریشه‌های علمی و واقعی چنین موضوعاتی حرفی به میان بیاورند. آنها اغلب دانش کافی نداشته و در مواردی هم به عمد نمی‌خواهند به سراغ ریشه‌های عمیق این موضوعات بروند، چرا که هم مخاطبین این کارگاه‌ها و هم متولیان برگزارکننده آنها، نسخه‌های تماما ساده، دم‌دستی، امیدوارکننده و شادکننده از آنها طلب می‌کنند. اگر غیر از این باشد، دکان این کارگاه‌ها تخته می‌شوند!

هر چند در تاریخ فعلی، نمی‌توانیم ادعا کنیم که همه چیز را در مورد روانشناسی دو جنس و تفاوت‌های آنها فهمیده‌ایم، ولی حجم مطالعات آنقدر هستند که بتوانیم بسیاری از مسائل حقوقی، قانونی، ارتباطی و هنجارها را بر اساس این یافته‌ها، تنظیم یا تعدیل کنیم. به همین دلیل بود که تصمیم گرفتم، به زبان فارسی، در این زمینه کتابی بنویسم.

برای هر کسی که در زمینه روانشناسی رفتارهای جنسی مطالعه و تحقیق می‌کند، ارجاع به یافته‌های روانشناسی تکاملی، از جمله ضروریات مورد نیاز برای درک جامع رفتار جنسی انسان تلقی می‌شود. یکی از تناقض‌ها در مورد روانشناسی تکاملی و جایگاه تبیین‌ها و یافته‌های آن در تفسیر مسائل رفتاری و اجتماعی در کشور ما، این است که برخلاف نتایج استنتاج شده از این رویکرد، بسیاری هنوز فکر می‌کنند که این رویکرد، جهتی مخالف یا دارای نگرشی خنثی نسبت به مسائل اخلاقی بوده و یا تناقضاتی جدی با آنها دارد. جالب اینجاست که در حالی که در کشور ما، چنین نگرشی نسبت به روانشناسی تکاملی وجود داشته، در کشورهای غربی، روانشناسی تکاملی معمولا مورد این انتقاد واقع می‌شود که این رویکرد و طرفداران آن، محافظه‌کار و غیرلیبرال هستند. هر دو این نگرش‌ها، نشان‌دهنده این مطلب‌اند که افراد، چه متخصصین و چه عوام، نسبت به این رشته، درک کامل و صحیحی ندارند. روانشناسی تکاملی، به عنوان یک رشته علمی، شدیدا مبتنی بر شواهد مستند علمی بوده و افتخار این را دارد که برای بسیاری از ادعاها و نظریات خود، انبوهی از شواهد تجربی، ارائه می‌کند. درحالیکه عده‌ای فکر می‌کنند که گزاره‌ها، نظریات و یافته‌های این رشته علمی، منجر به ضعیف‌شدن اعتقادات اخلاقی در جامعه می‌شود، شواهد نشان می‌دهند که مطالعه یافته‌های این رشته، نه تنها لزوما چنین اثری ایجاد نمی‌کند بلکه می‌تواند تایید و تقویت‌کننده بنیان‌های اخلاقی نیز باشد و این همه به این بستگی دارد که ما یافته‌های تحقیقات تکاملی را چطور تفسیر کرده و بکار بگیریم. در این کتاب، سعی شده تا با ذکر مفصل نتایج پژوهش‌های تجربی و علمی و بحث در آن نتایج، خواننده را به این تفکر تشویق کند که علم نه تنها تضعیف‌کننده اخلاق نیست، بلکه در صورت درک صحیح، می‌تواند تاییدکننده و مشوق آن نیز باشد. و البته نباید از نظر دور داشته باشیم که علم در تضاد با خرافات اعتقادی نیز هست. به هر روی، علم از طریق اکتشافات جلو می‌رود و قرار نیست برای خوشایند یا ناخوشایند این یا آن دیدگاه سیاسی و اجتماعی و یا اخلاقیات پذیرفته شده در یک جامعه کار کند.

نگارش این کتاب و چالش‌های پیش روی آن

چاپ کتاب و مقاله با فعالیت اصیل و علمی همانند نشر تالیفات و ترجمه بسیار متفاوت است. نوشتن کتاب در جامعه‌ای که محیط‌های دانشگاهی آن، از بین فعالیت‌های پژوهشی و علمی، اصراری بی‌قاعده و مضر بر فقط چاپ مقالات در مجلات نمایه‌شده در مجامع داخلی و بین‌المللی دارند، واقعا نیاز به پشتکار و دلسوزی زیادی دارد. از طرف دیگر، هدف دانش، فقط تولید آگاهی نیست، بلکه بکارگیری آن است که متاسفانه این هدف اصلی، بعضی وقتها، قربانی ابزار خود یعنی صرفا تولید دانش می‌شود. دانش‌اندوزی، اگر همراه با دانش‌ورزی نباشد، در واقع به هیچ فرایند و هدف مفیدی ختم نشده است. متاسفانه، جامعه آموزشی روانشناسی نیز، همانند بسیاری از رشته‌های دانشگاهی دیگر، پر شده از اساتیدی که سعی می‌کنند از طریق مقالات و کتبی که غالبا هم نتیجه زحمات دانشجویان‌شان است، به دانشیاری و استاد تمامی برسند، بدون اینکه هیچ‌گاه بطور حقیقی بخواهند یا اصلا بتوانند عمق آنچه که مطالعه یا تحقیق کرده‌اند را دریافته یا به کاربردی‌کردن آن بیندیشند.

دست‌اندرکاران امور تحقیق و تالیف در ایران، خود می‌دانند که فعالیت‌های علمی اینچنینی، چقدر در کشور ما دشواری دارد. به این دشواری‌ها، دشواری مربوط به تحقیق در زمینه مسائل جنسی که خود موضوعی چالش‌انگیز است را اضافه کنید. پژوهش در مورد مسائل جنسی زنان نیز، خود دوباره به این چالش‌انگیزی می‌افزاید، چرا که ما در کشوری زندگی می‌کنیم که مانند سایر جوامع و فرهنگ‌های سنتی، پرده‌ای قطور از حیاء همراه با کتمان و انکار، روی تفکرات و باورهای افراد در مورد مسائل جنسی و بخصوص مسائل جنسی زنان را می‌پوشاند. جستجوی منابع جدید و علمی نیز، از جمله عواملی است که سختی کار در زمینه پژوهش و بخصوص پژوهش‌های جنسی را بالا می‌برد. دسترسی کم به کتاب‌ها و مقالاتی که در این زمینه‌ها چاپ شده‌اند، کمیت و کیفیت پایین منابع فارسی نگارش‌شده در این زمینه‌ها، سایت‌هایی که مدام فیلتر می‌شوند و...، هر کدام می‌توانند در صورت نبود ثبات و پشتکار مناسب، موجب سرخوردگی و ناکامی یک محقق شده و باعث انصراف او از ادامه کار شوند که خوشبختانه این اتفاق در مورد نویسنده روی نداد. برای این اثر، حقیقتا زحمات زیادی کشیده شد. مولف، برای نوشتن این کتاب، چندین هزار صفحه مقاله و کتاب را در طول چندین سال مطالعه کرده است. نگارش آن نیز، حداقل دو سال به طول انجامید. علاوه بر اینها، مطالعه منابع گوناگون، دیدگاه‌های مختلف و موضوعات متنوع، انجام بررسی‌های عملی، مشاهدات اجتماعی، مصاحبه و زمینه‌یابی و فعالیت بالینی، در طول ده سال، از جمله عواملی بوده که به نگارش این اثر کمک کرده‌اند. با وجود همه این تلاش‌ها، مولف کاملا معترف است که این اثر نیز خالی از اشکال نبوده و محدودیت‌های متعددی دارد.

جدای از دشواری پژوهش و نگارش در حیطه روانشناسی جنسی، جو اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و سیاسی نیز، برای محققین این حوزه از رفتار انسان چالش‌برانگیز است که آن هم دلایل متعددی دارد. تجربه شخصی نویسنده از صحبت درباره بعضی از مسائل جنسی از جمله مباحث مطرح در این کتاب با سایر افراد، چه متخصص و چه غیرمتخصص، نشان داد که اغلب افراد از هر دو جنس، مقاومت‌هایی نسبت به شنیدن و پذیرش حقایق جنسی مربوط به روانشناسی دو جنس دارند. البته قابل انتظار هم است که در جامعه‌ای که دانش صحیح و دقیق جنسی افراد درباره این موضوعات، در حداقل باشد، شنیدن اینکه تنوع‌طلبی جنسی در افراد، امری طبیعی به معنای زیستی بوده و یا اینکه زن‌ها نیز همانند مردان، ذاتا موجوداتی تک‌همسرخواه نیستند، حداقل در ابتدای امر و بدون شنیدن مباحث بعدی، با مقاومت مواجه شود. نوشتن کتاب‌هایی مانند کتاب حاضر، حداقل در شرایط فعلی جوامعی همچون جامعه ما، شجاعت و جسارت می‌خواست و البته خواندن منصفانه آن هم، به شجاعت و آمادگی نیاز دارد. همانطور که چرچیل می‌گفت: «شجاعت، برای ایستادن و سخن‌گفتن لازم است، و البته برای نشستن و گوش‌دادن!».

متاسفانه در بازار، کتاب‌هایی وجود دارند که عمدتا ترجمه هستند ولی مترجمین آنها، عناوین آنها را تالیف و یا «ترجمه و تالیف» می‌گذارند. البته که تالیف به معنای اینکه نویسنده یک اثر، مطالبی را بوسیله ترجمه اخذ نمی‌کند نیست اما آن، ویژگی‌های خاص خود را دارد که با ترجمه صرف، بسیار متفاوت است. این کتاب، یک تالیف به معنای اخص و دقیق کلمه است (تنها استثنا، سه صفحه مطلبی است که در فصل ۹، تحت عنوان «ارضای جنسی و سلامتی» آورده شده است. همانطور که در ابتدای این قسمت هم گفته شده، این مطالب، از کتاب مستون و باس، ۲۰۱۰، عینا ترجمه شده‌اند. علت این بود که، مطالب این منبع و از جمله فصل آخر آن که این سه صفحه از آن ترجمه شده‌اند، آنقدر خواندنی و مهم بود که مولف را حیف آمد که قسمتی از آن را در این کتاب نیاورد). همچنین، تا آنجا که مولف اطلاع دارد، از نظر مسائل مطرح شده در این کتاب، این کتاب از اولین تالیفات در زبان فارسی است که بخصوص سعی داشته مسائل فرهنگی خاص کشور خودمان را هم، تا حدی پوشش دهد. سعی شده برای حداکثر علمی‌بودن متن کتاب، بیشترین ارجاعات ممکن به منابع علمی معتبر داده شود. از این جهت، منابع این کتاب، برای محققین، مترجمین و مولفینی که به دنبال کنکاش بیشتری هستند، بسیار غنی و مفید خواهد بود.

شناخت رفتارهای جنسی جنس مقابل و مخاطبین این کتاب

زمانی، فیزیک‌دان مشهور، انیشتین گفته بود: «برای من، پی بردن به اسرار اتم، آسان‌تر از درک مکنونات یک زن است!». روانکاو مشهور، زیگموند فروید هم، اعتراف کرده بود که: «من بعد از سی‌سال پژوهش، بالاخره

نفهمیدم که زنان چه می‌خواهند!». از بیان این ضعف‌ها، مدت زمان زیادی می‌گذرد و در این مدت، برای این سئوال فروید، جواب‌های زیادی یافت شده که اغلب آنها را مدیون یافته‌های روانشناسی تکاملی هستیم. بدون شک، می‌توان ادعا کرد که گرایش روانشناسی تکاملی، موفق‌ترین گرایش از بین رویکردها و گرایشات روانشناسی، در توصیف، تبیین و پیش‌بینی انواع رفتارهای جنسی بوده است.

هر چند این کتاب، قطعا ادعا نمی‌کند که می‌تواند به تمامی سئوالات درباره رفتارهای جنسی دو جنس پاسخ دهد اما آن، جواب تعدادی از سئوالات و معماهای مهمی را که شاید سال‌ها ذهن شما را به خود مشغول کرده بودند، خواهد داد. در درجه اول، مخاطب این کتاب، می‌تواند هر مرد و زنی باشد که دوست دارد درباره ماهیت و علل رفتاهای جنسی انسان بیشتر بداند. اینکه ما چگونه رفتار می‌کنیم و چرا اینگونه رفتار می‌کنیم، سئوالی است که کنجکاوی ذهن هر فردی را درباره خود و جنس مقابل، برمی‌انگیزد. در واقع هر کسی که تصمیم می‌گیرد با جنس مقابل خود رابطه داشته باشد، ابتدا می‌بایست در مورد رفتارهای جنسی جنس خود و جنس مقابل‌ش، اطلاعات و دانش کافی کسب کند.

از آنجایی که این کتاب، اساسا رویکردی روانشناختی داشته و به بررسی ساختار روانشناختی چندین رفتار جنسی در جنس مونث و مذکر می‌پردازد، یکی از مخاطبین اصلی این کتاب، محققین و دانشجویان این رشته و همچنین علاقمندان به حوزه روانشناسی جنسی هستند. برخلاف تعدادی از گرایشات و رویکردها در علوم انسانی و حتی روانشناسی که پر از حدس و گمان‌های آزمایش‌نشده یا حتی غیرقابل آزمایش هستند، رویکرد روانشناسی تکاملی شدیدا مبتنی بر یافته‌های علمی- تجربی و به دور از گمانه‌زنی‌ها و فرضیات بی‌پایه و اساس است. در واقع، در این رویکرد برخلاف بعضی از رویکردهای دیگر در روانشناسی، بیش از اینکه *نظریه* وجود داشته باشد، اکتشافات پژوهشی وجود دارد و این مسئله، از جمله نقاط قوت این رویکرد در نگاه به رفتارهای جنسی انسان است. بر این اساس، می‌توان گفت که از بین رویکردهای موجود، روانشناسی تکاملی، در فراهم‌کردن داده‌های پژوهشی برای فرضیات، نظریات و تحلیل‌های خود در حیطه روانشناسی و از جمله رفتارهای جنسی، پیشتاز و سرآمد بوده است.

مخاطبین بعدی این کتاب، اساتید، محققین، مسئولان، تصمیم‌گیرندگان و دانشجویان رشته‌های علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی، سیاسی، حقوقی و قانون که در مورد رفتارهای جنسی اعم از ازدواج، خیانت و غیره، مطالعه و فعالیت می‌کنند و همچنین، متولیان قانون‌گذار در حیطه روابط دو جنس هستند. از یک نگاه، مخاطبین این گروه را می‌توان مخاطبین اصلی کتاب دانست. علت این است که این کتاب، هر چند با رویکردی روانشناختی جلو رفته و سعی در کنار هم چیدن یافته‌ها و تبیین‌های پژوهش‌های روانشناختی به منظور نتیجه‌گیری‌های نهایی دارد اما هدف اصلی آن، در واقع همین نتیجه‌گیری‌هایی است که منجر به برداشت ذهنی ما از قوانین و حقوق دو

جنس می‌شود. هر چند بخصوص در جوامع غربی، روانشناسی، در شکل‌دادن به تعدادی از باورها، هنجارهای اجتماعی و قوانین حقوقی تاثیر داشته اما متاسفانه، علم روانشناسی حتی در این کشورها هم، هیچ‌وقت به اندازه سایر رشته‌های دانشگاهی یا مکاتب اجتماعی، آنقدر سیاسی نبوده که زیاد بتواند در مورد مسائل حقوقی کلان یک جامعه نظر داده یا اعمال نفوذ کند. این مسئله، چندین علت داشته که بعضی غیرموجه و بعضی هم موجه هستند. اینکه از تولد روانشناسی علمی به معنای واقعی کلمه، بیش از صد سال نمی‌گذرد، حقیقتی کتمان‌ناشدنی است و بدیهی است که نورسیده‌ها، کمتر قابل اعتمادند. روانشناسی به عنوان رشته‌ای که کار خود را از دانشگاه‌ها و درمانگاه‌ها آغاز کرد، نتوانسته در شکل‌دادن خط‌مشی‌های سیاسی و اجتماعی با رشته‌ای مانند فلسفه که قدمتی چندین هزار ساله دارد و همه جا حاضر است رقابت کند، هر چند که مقایسه این دو رشته، از نظر حقایق علمی و تجربی، واقعا امکان‌پذیر نیست. شاید سیستم حقوقی یا سیاسی جوامع، ترجیح می‌دادند که به یک آشنای پیر بیشتر اعتماد کنند تا یک جوان تازه‌رسیده، حتی اگر آن آشنای پیر، پر از خطاهای منطقی و علمی باشد! دومین علت را می‌توان به وجود رویکردها، تئوری‌ها و تحلیل های غیرعلمی و حتی غیرقابل‌آزمون در روانشناسی مربوط دانست. این رویکردها، با ارائه فرضیاتی که در بسیاری از موارد حاصل تجربیات درون‌نگرانه نظریه‌پردازن خود هستند، روانشناسی را به عنوان دانشی که می‌تواند تجربی و علمی باشد عقب انداختند و نگرشی نه چندان مثبت از آن، در نظر خواص و عوام بوجود آوردند. بطور مثال، آیا شنیدن این فرضیه که همه پسربچه‌ها، در کودکی میل جنسی نسبت به مادران‌شان دارند و بعد این میل را به جایی می‌فرستند که خودشان هم نمی‌دانند کجاست (ناخودآگاه)، چه سود علمی می‌تواند برای محققین روانشناسی جنسی داشته باشد درحالی‌که نه وجود این میل در پسربچه‌ها اثبات شده و نه اکتشاف دوباره آن در مردان بزرگسال.

مخاطبین گروه سوم را می‌توان رسانه‌ها دانست. متاسفانه یا خوشبختانه، در دنیای مدرن، این رسانه‌ها هستند که سردمداران کنترل تفکرات و باورهای ما، درباره تقریبا هر آنچه که فکر می‌کنیم هستند. از آنجایی که اکثریت افراد هر جامعه‌ای، برای یافتن راه صحیح زندگی، وقت و انرژی لازم را ندارند یا نمی‌گذارند و ترجیح می‌دهند که این وظیفه دشوار را به رسانه‌ها واگذار کنند اگر رسانه‌ها راه را اشتباه بروند، به طبع آن، اکثریت جامعه نیز راه رهبران خود را انتخاب کرده و در مسیر اشتباه گام برخواهند داشت.

محققین و علاقمندان به مطالعه در زمینه مسائل زنان و مردان، دیگر مخاطبین این کتاب هستند. مسائل و تعارضات دو جنس، مسائل مربوط به نقش‌های جنسیتی، مشکلات دو جنس در ارتباط با همدیگر، مشکلات ارتباطی بین دو جنس و مسائل مربوط به تفاهم متقابل در دو جنس، از جمله موضوعات بسیار مهم در هر جامعه‌ای هستند. در همین راستا، طرفداران مکتب‌های فمنیستی را هم می‌توان از دیگر مخاطبان این کتاب دانست.

مخاطبین بعدی، روحانیون و دانشجویان رشته الهیات هستند. از زمان شروع به کار روانشناسی، بین روانشناسی و الهیات، هم قهر و هم آشتی بوده است. در بسیاری از موارد، ریشه قهر بین این دو حوزه، سوءتفاهم‌هایی بوده که محققین رشته‌های الهیات و روحانیون، نسبت به علم روانشناسی و روانشناسان داشته‌اند. محققینی که فرضیات، که به معنای صرفا حدس و گمان‌های یک روانشناس در مورد یک پدیده است را، با یافته‌های علمی یا باور همه‌گیر در علم روانشناسی اشتباه می‌گیرند، مسئول بخشی از این سوءتفاهم‌ها هستند. اما اکنون، وجود رشته‌هایی به نام روانشناسی دین و حوزه‌هایی به نام دین‌درمانی در روانشناسی، ثابت کرده‌اند که روانشناسی، نه تنها رشته‌ای دین‌ستیز یا دین‌گریز نیست بلکه به بعد معنوی انسان هم اهمیت زیادی می‌دهد. مسئله اینجاست که برخلاف علوم الهیات، روش قابل‌قبول در روانشناسی، روش علمی و تجربی قابل‌آزمون و نه پذیرفتن تعبدی مجموعه‌ای از عقاید است. اما در همین مورد هم، نکته اینجاست که در پیش گرفتن روش‌ها و راه‌های متفاوت، به این معنی نیست که این دو نمی‌توانند به یک هدف مشترک که همان رفاه روانی، جسمی و اجتماعی بشر است، برسند. راه‌ها می‌توانند متفاوت، اما هدف‌ها مشترک باشند. این کتاب می‌تواند به محققین رشته الهیات، این نوید را بدهد که روانشناسی، توانسته و بی‌شک از این به بعد هم می‌تواند، شواهد غنی و خوبی در مورد درستی بعضی از گزاره‌های دینی فراهم کند. البته، شایان ذکر است که همانطور که گفته شد، روش و فرایند تحلیل در این کتاب، به هیچ عنوان کلامی، فلسفی یا دینی نبوده و از روش علمی استاندارد در روانشناسی که همان «مرور شواهد پژوهشی برای بررسی نظریات علمی» است، تبعیت می‌کند.

اخلاق علمی یا علمی به نام اخلاق

مدت‌ها از تولد روانشناسی گذشته است و همانطور که هر علم دیگری، حتی علوم کاملا تجربی، آغازشان با فرضیات و حتی خرافات بوده، به سر آمده است. حال دیگر روانشناسی علمی جدید، به یُمن و میمنت کنکاش‌های علمی و تجربی، می‌تواند با قطعیت بیشتری سخن گفته و برای ادعاهای خود، دلایل و مستندات قوی و علمی ارائه کند. این رویداد، می‌تواند نویدبخش این امکان باشد که علم حقوق نیز، به بازبینی مجدد خود و پایه‌ریزی دوباره بعضی از قوانین، بر مبنای یافته‌های علمی بپردازد. قوانین مبتنی بر علوم تجربی و اخلاق علمی، این طلیعه را برای هر یک از ما دارد که دیگر برای رفتارها و بایدها و نبایدهایمان، دلایل علمی، عقلانی و مفیدی داشته باشیم. این کتاب، سعی دارد تا با پشت سر گذاشتن چندین مرحله و فراهم‌کردن مواد خام لازم، صحت بعضی از قوانین مربوط به رفتارهای جنسی زن و مرد را اثبات کرده و به رد بعضی دیگر از تفکرات موجود در این زمینه بپردازد. امید دارم که انتشار این کتاب، بتواند شروع‌کننده مسیر بنیان‌گذاشتن قوانین و اخلاقیات مبتنی بر علم باشد و محققین ما را نیز، به تفکر، تحقیق و تالیف در این زمینه، تشویق کند.

مغالطه طبیعت‌گرایانه

مغالطه طبیعت‌گرایانه[1] که در جاهایی دیگر از کتاب هم به آن پرداخته شده، به این باور غلط گفته می‌شود که «وجود نشات گرفته از زیست» در بعضی از خصایص و خصوصیات رفتاری در انسان را، دلیل و مجوزی برای عمل بر اساس آن خصایص بدانیم. به عبارت دیگر، طبیعی‌بودن[2] به معنی داشتن ریشه زیستی را با طبیعی بودن به معنای عادی، درست و یا اخلاقی بودن اشتباه بگیریم. بگذارید با ذکر یک مثال توضیح دهیم. گفته می‌شود که افراد انسانی تمایل دارند که در بعضی از موقعیت‌ها، پرخاشگرانه و یا خودخواهانه رفتار کنند و حداقل بخشی از این تمایلات، بوسیله زیست انسان قابل تبیین است. به عبارت دیگر، چون انسان مجهز به یک سری از شاخص‌های عصب‌شناختی، هورمونی و کلا زیستی معین برای ابراز خشم و پرخاشگری هست، پس این عوامل می‌توانند در ابراز خشم انسان‌ها نقش داشته باشند. روشن است که این لیست بسیار طولانی است؛ انسان‌ها همچنین تمایلاتی مبنی بر اینکه بر مبنای احساس حسادت، حرص، فریبکاری و.. رفتار کنند دارند و همه ما بخوبی می‌دانیم که اغلب افراد با حداقل میزانی از این خصایص به دنیا می‌آیند. خوب این نیمه اول ماجرا و اما درباره نیمه دوم. آیا وجود این خصایص در انسان و اینکه این خصوصیات حداقل تا حدی دارای منشاء زیستی هستند، این پیام را در خود دارد و یا باید داشته باشد که ما مجاز هم هستیم تا بر مبنای این خصایص رفتار کنیم؟! قطعا خیر. نه تنها اینطور نیست بلکه برعکس آن هم صادق است. تمام علومی که به نحوی تغذیه کننده اخلاق و اخلاقیات در جامعه هستند و از جمله علم روانشناسی، بر شیوه‌های مدیریت تکانه‌های نامقبول انسانی از نظر اخلاقی تاکید دارند. همین مسئله درباره موضوعات مطرح شده در این کتاب صدق می‌کند.

جالب است که بعضی از خوانندگان کتاب به مولف گفتند که کتاب شما و آگاهی زنان از مکانیسم‌های تکاملی رفتارهای‌شان حتی ممکن است آنها را بیشتر تشویق به ابراز این رفتارها بکند. مثلا ممکن است آنها خود را اینطور راضی کنند که با وجود تناسب ژنتیکی متفاوت در مردان، پس استراتژی جنسی دوگانه پدیده خوبی است و یا اینکه اصلا این حق آنهاست که اینطور رفتار کنند. دقت کنید که وقتی مثلا حرف از نوسانات جنسی زنان در رفتارهای جنسی‌شان و یا افزایش بیشتر احتمال خیانت زناشویی در آنها در اواسط چرخه قاعدگی می‌زنیم، این مطلب به هیچ روی به این معنی نیست که این موضوعات همچنین می‌توانند و یا باید مستمسکی قابل قبول برای عمل کردن بر مبنای این تمایلات هم باشند. این پدیده و شیوه پاسخدهی به آن، علاوه بر استفاده از مفاهیمی همانند «رد مغالطه طبیعت‌گرایانه»، در فصول متعددی از جمله فصل پنجم و هشتم، به آن پرداخته شده است.

---

[1]- Naturalistic Fallacy
[2]- Natural

مباحث مطرح‌شده در فصول کتاب

بخش اول کتاب. در فصل اول، تغییراتی را که زنان در حیطه ترجیحات و رفتارهای جنسی و همزمان با مراحل چرخه قاعدگی نشان می‌دهند، بررسی می‌کنیم. در فصل دوم، به بررسی پدیده انعطاف‌پذیری جنسی، مشخصات و خصایص آن و تفاوت‌های دو جنس در آن، می‌پردازیم. در این دو فصل، قصد داریم با مرور برخی از پژوهش‌های انجام شده در زمینه دو رفتار جنسی یعنی تغییرات در ترجیحات و رفتارهای جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی[1] در زنان و تفاوت‌های جنسیتی در انعطاف‌پذیری جنسی[2]، به نمایی کلی از رفتارهای جنسی دوجنس در این زمینه‌ها دست یابیم. برای فهمیدن تبیینات روانشناسی تکاملی در مورد رفتارهای جنسی در انسان، باید تا حدی، با مقدمات نظری، مفاهیم و یافته‌های زیست‌شناسی تکاملی آشنا باشیم. به همین خاطر، در فصل سوم، مقدمه‌ای از نظریه تکامل داروینی و چند مورد از اصول اساسی زیست‌شناسی و روانشناسی تکاملی که در تبیین رفتارهای انسان و از جمله رفتارهای جنسی مطرح هستند را شرح می‌دهیم. متاسفانه، در کشور ما، تدریس و آموزش در مورد تکامل و فرایندهای آن، در هیچ مقطع آموزشی صورت نمی‌گیرد و به همین دلیل، غالب افراد، درباره تکامل و چگونگی عملکرد آن، دانش لازم را ندارند. همچنین، در اغلب کتاب‌های دیگر نوشته شده در زمینه روانشناسی تکاملی، فرض را بر این می‌گذارند که خواننده از قبل با مفاهیم پایه‌ای در زمینه تکامل آشنا بوده و نیازی به دانستن در این زمینه‌ها ندارد، درحالی‌که لزوما اینطور نیست. به همین خاطر، آنها مستقیما به مباحثی می‌پردازند که قصد دارند مورد تمرکز قرار دهند. از این رو، فصل سوم این کتاب منبع بسیار خوبی برای آشنایی پایه‌ای با نظریه تکامل و مفاهیم اساسی در آن است. این فصل، در عین مختصر بودن، جامع هم می‌باشد و خواندن آن قطعا خواننده را به یک درک خوب و نسبتا مکفی از اینکه تکامل چطور کار می‌کند و پیش می‌رود، می‌رساند. با توجه به مطالب گفته شده در این سه فصل، در فصل چهارم، ریشه‌های تکاملی و کارکردی رفتارهای جنسی زنان که در فصول اول و دوم کتاب به آنها پرداخته شده یعنی تغییرات در ترجیحات جنسی همگام با چرخه قاعدگی و انعطاف‌پذیری جنسی و همچنین تعدادی از وابسته‌های این رفتارها همانند رفتارهای مراقبت از همسر یا غیرت‌ورزی در مردان و رقابت اسپرمی را مورد بحث قرار می‌دهیم. در پایان این بخش از کتاب یعنی فصل پنجم، اینطور بحث می‌کنیم که بسیاری از رفتارهای جنسی انسان (اعم از رفتارهای زنان و مردان)، ریشه‌های تکاملی‌ای دارند که ممکن است در دنیای امروز نیز، همچنان انطباقی و مفید بوده و یا اینکه بطور معکوسی، ارزش خود را به عنوان رفتارهای افزایش‌دهنده بقا و تولیدمثل، از دست داده باشند. در این فصل، همچنین به بررسی بعضی از ادعاهای نظام‌های اجتماعی- جنسی مختلف و تطابق آنها با واقعیت‌ها، مشاهدات و یافته‌های علمی پرداخته‌ایم. جامعه ما به عنوان کشوری که نسبت به دیگر کشورهای غربی دیرتر وارد فاز پذیریش لیبرالیسم شده

[1]- Menstrual cycle-related changes
[2]- Sexual plasticity

و همچنان تعارضات و مقاومت‌های وسیع و عمیقی در سطح سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در این زمینه تجربه می‌کند، نیاز به تحلیل‌های جامع در این مورد دارد. تجربه جوامع دیگر و حتی کشورهای اسلامی نشان می‌دهند که دیر یا زود، جوامع مجبور به خوش‌آمدگویی به لااقل نسخه‌هایی از لیبرالیسم هستند. این پدیده بخصوص با توجه به تمامیت‌خواهی‌های ناتمام سایر نظام‌های سیاسی، ضروری به نظر می‌رسد چرا که افراط در محدودکردن آزادی مردم یک جامعه، بطور معکوس، عطش رسیدن و برقراری نظامی آزادتر در آن جامعه را در آن مردم بیشتر خواهد کرد. از طرف دیگر، لیبرالیسم هم همانند همه نظام‌های دیگر سیاسی، نقاط قوت و ضعف خود را دارد که باید به نوبه خود مورد بحث و بررسی قرار گیرد. از این رو، تحلیل همه‌جانبه آن و از جمله تحلیل آن از منظر یک رویکرد بسیار قوی در علم یعنی تکامل، بسیار مفید به نظر می‌رسد. این موضوع می‌تواند کمک بسیار شایانی به برنامه‌ریزان و متفکران یک جامعه در جهت کسب آمادگی و طرح‌ریزی برای تجویز و تزریق حساب‌شده، خواه تدریجی یا ناگهانی لیبرالیسم به آن جامعه، بکند.

مولف، سعی کرده که تبیینات و تحلیل‌های مطرح در این کتاب را، تا آنجا که امکان داشته، بر مبنای یافته‌های مکررا کسب‌شده پژوهشی قرار دهد. همه تبییناتی که در نیمه اول کتاب آورده شده‌اند، کاملا بر اساس یافته‌ها و حقایق[1] اثبات‌شده در روانشناسی هستند. اما اذعان می‌شود که بخش‌های بسیار کمی از تبییات و تحلیل‌هایی که بخصوص در بخش دوم کتاب مطرح شده‌اند را می‌توان «تحلیل‌های مبتنی بر شواهد» در نظر گرفت. روش رسیدن به این تحلیل‌ها هم، بر اساس همان فرایند پذیرفته‌شده در علم یعنی تحلیل بر مبنای شواهد تجربی قرار دارد. از آنجایی که مطالب این بخش از کتاب، دارای تقدم و تاخر معنایی و محتوایی می‌باشند، می‌بایست کلیه فصول آن، بر اساس نظم کتاب و از همان فصل اول تا پنجم خوانده شوند تا مطالب بهتر درک شوند.

بخش دوم. روانشناسی تکاملی، به عنوان یکی از شاخه‌های علمی روانشناسی که بخصوص در دهه‌های اخیر، رشد فزاینده‌ای داشته با حوزه‌های بسیاری، از درون خود رشته روانشناسی گرفته تا سایر حوزه‌های اجتماعی مانند قانون، اخلاق، هنر، ادبیات و ...، تعامل داشته است. نظریات و یافته‌های روانشناسی تکاملی، درصدد تحلیل بسیاری از مفاهیم و گزاره‌های مطرح در آن حوزه‌ها بوده و منجر به رشد این دیدگاه شده که مطالعه روانشناسی تکاملی، برای متولیان آنها، تاثیرات بالقوه مفید و زیادی را می‌تواند در پی داشته باشد. از آنجایی که تمرکز این کتاب، بر تبیینات تکاملی رفتارهای جنسی و بخصوص رفتارهای جنسی مورد بحث در این کتاب است، در این بخش از کتاب نیز سعی شده تا تعامل تعدادی از یافته‌ها، تبیینات و نظریات روانشناسی تکاملی درباره سایر حوزه‌های علمی و اجتماعی را، در چارچوب همین رفتارهای جنسی و بطور بسیار مختصر، به بحث بگذاریم.

[1]- Facts

تعامل با سایر رویکردهای روانشناسی و تبیین تعدادی از مفاهیم و پدیده‌های مطرح در سایر حوزه‌های علمی و اجتماعی همانند تعدادی از پدیده‌ها و رفتارهای جنسی، اخلاق و قانون، از جمله مباحث پوشش داده شده در این بخش از کتاب هستند. در اغلب موارد، تمرکز بر رفتارهای جنسی و از جمله مباحث مطرح شده در نیمه اول کتاب خواهد بود. همچنین، تلویحا به بررسی قوانین مربوط به ازدواج که برای هر یک از دو جنس، در زمان ازدواج مطرح می‌شوند و ارتباط تناسب آنها با واقعیت‌های روانی- زیستی دو جنس، می‌پردازیم. فصول این بخش از کتاب، حوزه‌های متعدد و جالبی را در بر خواهند گرفت. از آنجایی که فصول کتاب، طبق نظم ترتیبی نوشته شده‌اند، برای فهم مطالب بخش دوم کتاب، مطمئنا نیاز به دانستن مباحث بخش اول دارید. به همین دلیل، بهتر است که فصول، به ترتیب خوانده شوند.

معتقدم که شاید یکی از مهمترین فصول برای بسیاری از خوانندگان این کتاب، فصل آخر باشد. البته برای بهتر فهمیدن مطالب این فصل هم، باید سایر فصول قبلی را خوانده باشید. در این فصل، سعی شده تا مهمترین علل روانشناختی، فردی و ایدئولوژیکی که موجب مقاومت نسبت به نظریات و یافته‌هایی علمی و بطور اخص یافته‌های روانشناسی جنسی- تکاملی می‌شوند، به بحث گذاشته شوند. دلیل اینکه نویسنده بر این فصل تاکید دارد این است که چنانچه افراد و گروه‌ها، نسبت به علل مقاومت‌های احتمالی‌شان نسبت به سایر دیدگاه‌ها، بینش نداشته باشند، احتمال اینکه دیدگاه‌های آن علم یا رویکرد را بپذیرند یا عملی کنند، کاهش می‌یابد. به همین خاطر، توصیه می‌کنیم این فصل را با دقت بخوانید، چنانچه احساس نیاز کردید، آن را دوباره بخوانید یا مرور کنید. در پایان، ببینید کدامیک از مطالب این فصل، در درک بیشتر شما از علل مقاومت‌ورزی افراد (از جمله خودتان) و گروه‌ها، نسبت به رویکردهای علمی به طور اعم و روانشناسی تکاملی بطور اخص، کمک‌کننده هستند.

سبک ارجاع‌دهی در متن

شیوه ارجاع‌دهی در متن و منبع‌نویسی کتاب، بر اساس قواعد و قوانین ارجاع‌دهی انجمن روانشناسی آمریکا (APA) تنظیم شده است. در متن، هر جا که از علامت [] استفاده شده باشد، به معنای اینست که نویسنده قصد اضافه‌کردن مطلب یا کلماتی را از خود به مطالب نویسنده یا نویسندگان اصلی آن متن، به منظور روشن‌تر شدن بحث و کمک به فهم بیشتر مطلب، داشته است. جملات قرار داده شده در علامت " " یا «» به معنی این است که این مطالب، یا مفاهیم خاص مورد بحثی هستند که نویسنده قصد جلب توجه بیشتر خواننده به آنها را داشته و یا عینا از نویسنده یا نویسندگان خاصی اقتباس شده‌اند، با این تفاوت که، مطالبی که عینا از جایی دیگر گرفته شده‌اند در علامت " " گذاشته می‌شوند، درحالی‌که مطالب قرارگرفته در علامت «» غالبا عبارات مهم از جمله مفاهیم مورد بحث و یا جملات قصار برگرفته از دیگران هستند (توصیه می‌شود که جملات و عبارات قصار

ابتدای هر بخش را، یکبار در ابتدای مطالعه بحث مورد نظر و بار دیگر بعد از اتمام آن بخوانید تا متوجه ارتباط معنایی آنها با محتوای مطالب آن بخش شوید!). واژه‌ها یا عبارات مورد تاکید و نیازمند توجه بیشتر، بطور *ایتالیک (کج)* تایپ شده‌اند. بطور مثال، آنها *ممکن است* قیودی باشند که خواننده را به این امر متذکر می‌شوند که از دام افتادن در تعمیم‌دهی، اجتناب کند. *معمولا، احتمالا و ممکن است*، از آن جمله‌اند. مطالب برگرفته از منابع دسته دوم، با عنوان «به نقل از»، ارجاع‌دهی شده‌اند. مولف، تصمیم گرفت که سبک متداول نگارش پاورقی مربوط به اسامی محققین یا مولفین مورد ارجاع در متن را، که در متون فارسی بصورت زیرنویس در همان صفحه درج می‌شوند، تغییر دهد. به این شکل که در این کتاب، هر جا که با نام محقق یا محققی مواجه شدید و خواستید منبع ارجاع‌شده به آن را، در لیست منابع بیابید، ابتدا به نمایه اسامی آخر کتاب مراجعه کنید. سپس نام نویسنده مورد ارجاع را، در لیست نمایه اسامی که بر اساس الفبای فارسی نگاشته شده، پیدا کنید. در مقابل اسم مذکور، معادل انگلیسی آن نام را خواهید یافت. سپس می‌توانید بر اساس این مشخصات، منبع مورد نظرتان را در لیست منابع بیابید. بطور نمونه، فرض کنید که در یک قسمت از کتاب، مولف به محققی مانند «باس، ۲۰۰۰» ارجاع داده است. ابتدا به نمایه اسامی رجوع کرده و نام باس را به فارسی بیابید. خواهید دید که جلوی این نام، معادل انگلیسی Buss نوشته شده است. حال می توانید به بخش منابع مراجعه کرده و بر اساس الفبای انگلیسی، منبعی که نویسنده آن Buss و سال نشر آن ۲۰۰۰ است را پیدا کنید. اگر به اثری ارجاع شده باشد که آن اثر، چند محقق یا نویسنده دارد، فقط نام *اولین* نویسنده را در نمایه اسامی خواهید یافت. بطور نمونه، برای یافتن منبع مربوط به ارجاع «ویلسون و دیلی، ۱۹۹۲»، فقط نام ویلسون را در لیست نمایه اسامی خواهید یافت. در این حالت نیز، به راحتی و با توجه به نامی که در لیست اسامی یافته‌اید و نام محقق یا محققین بعدی و سال نشر اثر، می‌توانید منبع مورد نظر را بیابید. این روش ارجاع‌دهی، این مزیت را دارد که برای یافتن منبع مورد نظرتان، نیازی ندارید تا معادل انگلیسی نام یک محقق را که فقط برای اولین بار در متن زیرنویس می‌شود، به ذهن بسپارید. زیرا معادل انگلیسی نام او، همواره در لیست نمایه اسامی، در دسترس قرار دارد. لازم به ذکر است که معادل انگلیسی آن دسته از اسامی محققین و مولفینی که مطلبی از آنها از شخص دیگری نقل شده، به همان صورت زیرنویس و فقط در همان صفحه نقل مطلب، ذکر شده است. برای تعداد بسیار کمی از منابع ارجاع داده شده، عنوان فصل نیز آورده شده است. این موارد، کتاب‌هایی بوده‌اند که محقق به فرمت دیجیتالی بدون ذکر صفحه آنها، دسترسی داشته (مانند فرمت mobi) و فرمت چاپی آنها موجود نبوده تا شماره صفحه‌ای که مطلب از آن منبع اخذ شده، بطور دقیق ذکر شود. به همین دلیل، شماره فصلی که مطلبی از آن گرفته شده یا به آن ارجاع داده شده ذکر گردیده تا خواننده در صورت نیاز، راحت‌تر به عین مطلب برگرفته از منبع ارجاع داده شده، دسترسی یابد. تعداد کمی از منابع نیز، بصورت زیرنویس در صفحات کتاب آورده شده‌اند. این منابع، غالبا منابعی بوده‌اند که نمی‌توانستند

جزو منابع پژوهشی یا ارجاعی کتاب به شمار بروند اما به هر حال، مطالبی از آنها نقل شده و یا به آنها ارجاع داده شده و به همین دلیل، باید عنوان کامل آنها درج می‌شده است. فرهنگ لغات، کتاب اشعار و تعدادی دیگر از منابع، از آن جمله بوده‌اند. در زمینه نوشتن منابع و مراجع مورد استفاده، مولف سعی کرده تا تمام تلاش خود را برای رعایت حقوق سایر مولفین بکار گیرد، بدین صورت که اگر حتی عبارتی هم، از محقق یا مولفی دیگر اخذ شده، به آن محقق یا مولف ارجاع داده شود. همچنین چند جمله و چند تصویر که منبع آنها در دسترس نبودند، بصورت «منبع؟» مشخص شده‌اند.

منابع اخذ شده برای نوشتن این کتاب، از جمله منابع خوب برای محققین، مولفین و مترجمینی است که قصد مطالعه و تحقیق در زمینه مسائل مطرح در این کتاب را دارند. در پایان کتاب و قبل از ذکر منابع، لیستی از پیشنهادات، به منظور مطالعه بیشتر ارائه شده که راهنمای خوبی برای انتخاب منبع مورد نیاز برای مطالعه در زمینه‌های ذکرشده، می‌باشد. در لیست منابع نیز، در ابتدای منابعی که از نظر نویسنده، منابع کامل‌تری در یک زمینه خاص به شمار می‌رفته‌اند، علامت ← گذاشته شده است.

علی‌رغم چندین بار مطالعه متن کتاب و سعی مولف برای حذف غلط‌های املایی یا نگارشی و تایپی، باز هم ممکن است مشکلاتی در گوشه و کنار صفحات کتاب به چشم بخورند.

با توجه به مسائل مربوط به حقوق کپی‌رایت در مورد آثار منتشرشده، امیدوارم که کلیه عزیزانی که به هر طریق قصد بازنشر مطالب این کتاب را دارند، به این مسئله توجه کنند که ارجاع‌دهی و رعایت حقوق معنوی صاحبان آثار علمی، موجب جلب رضایت همه محققان، تداوم فعالیت‌های تالیفی و ترجمه‌ای آنها و هرچه پربارتر شدن فضای علمی خواهد شد. بدیهی است که روند معکوس، پیامدهای معکوسی را به بار خواهد آورد! از این رو، امید است که محققین و خوانندگان گرامی، در رعایت حق کپی رایت نویسنده این کتاب، نهایت دقت و کوشایی لازم را نشان دهند.

تماس با مولف

rastgarkk@gmail.com
mohammadi.sd@gmail.com

فصل اول: چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- بررسی خصایص افزایش‌دهنده جذابیت چهره‌ای مردان از نظر زنان مانند تقارن و مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره‌ای
- بررسی خصایص افزایش‌دهنده جذابیت بدنی مردان از نظر زنان مانند قد، عرض شانه‌ها و عضلانی‌بودن
- بررسی خصایص افزایش‌دهنده جذابیت شخصیتی-رفتاری مردان از نظر زنان مانند رقابت‌جویی درون‌جنسیتی
- بررسی سایر خصایص افزایش‌دهنده جذابیت مردان از نظر زنان مانند صدا، بو و غیره
- بررسی تغییرات و نوسانات در ترجیحات زیبایی‌شناختی و جنسی زنان که مرتبط با چرخه قاعدگی‌اند
- بررسی تغییرات و نوسانات در سایر رفتارها مانند فعالیت‌های جنسی، خیانت زناشویی، اشتها و رفتارهای پوششی زنان که مرتبط با چرخه قاعدگی هستند
- بررسی داده‌های خودگزارش‌دهی مردان در رابطه با تغییرات در ترجیحات جنسی زنان که با چرخه قاعدگی مرتبط هستند

ملاحظاتی که هنگام مطالعه این فصل از کتاب باید مورد توجه شما باشند

این فصل از کتاب، مطمئنا، یکی از مهیج‌ترین فصول کتاب برای شما خواهد بود که به احتمال بسیار زیاد، در صورتی که قبلا در این زمینه‌ها مطالعه‌ای نداشته‌اید، کلیه مطالب آن، برایتان جدید و هیجان‌برانگیز خواهد بود. در این فصل، با تغییراتی در رفتارها و ترجیحات جنسی که زنان، به موازات چرخه قاعدگی نشان می‌دهند، آشنا خواهید شد. این تغییرات، از ترجیحات چهره‌ای مرد مورد علاقه گرفته تا بوی بدن و رفتار و شرایط اقتصادی و اجتماعی آن مرد را در بر می‌گیرد. دقت کنید که هنگام مطالعه این مطالب، شما، فقط و فقط در حال مطالعه آن چیزهایی هستید که در زنان روی می‌دهند. به عبارت دیگر، در این فصل، شما فقط می‌خوانید که زنان چگونه رفتار می‌کنند و نه اینکه چگونه باید رفتار کنند. پس، اینکه ما در این فصل، از چگونگی و نوسان رفتارهای جنسی زنان در طول چرخه قاعدگی صحبت می‌کنیم، به هیچ وجه به این معنی نیست که همچنین تایید یا تاکید می‌کنیم که آنها باید بدین شیوه هم رفتار کنند. در این حالت، شما فعلا و صرفا با رویکردی توصیفی[1] و نه تجویزی[2] نسبت به مسائل سروکار دارید. البته این مطلب هم، باز به این موضوع اشاره ندارد که این کتاب رویکردی تجویزی

---

[1]- Descriptive
[2]- Prescriptive

به مسائل نداشته و فقط در حال شرح پدیده‌ها است اما برای اینکه از رویکرد تجویزی این کتاب هم اطلاع حاصل کنید، باید تا رسیدن به فصل ۵ و بخش دوم کتاب صبر نمایید. در این فصل از کتاب، شما فقط درباره چگونگی رفتارهای جنسی زنان مطالعه می‌کنید اما برای اطلاع از چرایی و در مرحله بعد تحلیل بیشتر مسائل باید حداقل کل بخش اول کتاب را مطالعه کرده باشید. به همین دلیل، زود قضاوت نکرده و در نتیجه‌گیری درباره درست و نادرست بودن رفتارهای انسانی حوصله خرج دهید تا مطالعه کتاب را حداقل تا بخش اول کتاب به پایان برسانید. شروع کنید و موفق باشید!

چرخه قاعدگی در زنان

جامعه انسانی، از دیرباز متوجه تغییرات و نوسانات در رفتارهای جنسی زنان و بخصوص تغییرات در رفتارهای جنسی که به موازات چرخه قاعدگی[1] روی می‌دهند، بوده است. همانطور که خواهیم دید، رفتارها و ترجیحات جنسی زنان، در طول چرخه قاعدگی، تحولات زیادی را به خود می‌بینند. تغییرات و نوسانات در رفتارها و ترجیحات جنسی زنان که هماهنگ با چرخه قاعدگی روی می‌دهند، بخصوص از این جهت که جنبه‌های پنهان و ناگفته‌ایی از زندگی جنسی زنان را آشکار می‌کنند، حائز اهمیت هستند.

چرخه قاعدگی، به یک دوره تقریبا ماهیانه گفته می‌شود که در طول آن، تغییرات منظمی در وضعیت هورمونی و تناسلی زنان، روی می‌دهد. کل طول چرخه قاعدگی، بین ۲۵ تا ۳۵ روز با میانگین ۲۸ روز است. ابتدای هر چرخه با خونریزی قاعدگی شروع می‌شود که مربوط به جدا شدن پوسته بیرونی رحم است. خونریزی قاعدگی که تقریبا ۵ تا ۷ روز طول می‌کشد، اولین مرحله از هر چرخه جدید و شروع آن، علامت پایان یافتن چرخه قاعدگی قبلی است. اگر پنج روز را به عنوان تعداد روزهای مرحله قاعدگی در نظر گرفته و در میانگین تعداد چرخه قاعدگی یک زن در هر سال یعنی دوازده ضرب کنیم، با احتساب شروع قاعدگی از سن دوازده سالگی و پایان آن در پنجاه سالگی، به عدد ۶/۲ سال می‌رسیم. به عبارت دیگر، هر زن بطور میانگین، شش سال از عمر خود را در این دوره از چرخه قاعدگی‌ش به سر می‌برد. در صورتی که طول دوره چرخه را ۲۸ روز فرض کنیم، در طول نیمه اول چرخه، یعنی روزهای هفتم تا چهاردهم یا شانزدهم، ترشح هورمون استروژن[2] که بوسیله فولیکول یعنی تخمک نارسیده در تخمدان صورت می‌گیرد، رو به افزایش می‌گذارد. در این صورت، روزهای بین حدودا دهم تا چهاردهم یا شانزدهم چرخه، مرحله تخمک‌گذاری یا فولیکولار[3] است. با فرمول بالا و با تغییر تعداد روزها از پنج روز به چهار روز به عدد ۵ سال می‌رسیم که مدت زمانی را می‌سازد که یک زن در طول عمر

[1]- Menstrual cycle
[2]- Oestrogen
[3]- Follicular

خود دوره تخمک‌گذاری را تجربه می‌کند. در این مرحله، میزان هورمون استروژن به اوج خود می‌رسد. در این دوره از چرخه قاعدگی، اوج ناگهانی پروژسترون[1] نیز روی می‌دهد که خود یکی از علل پاره‌شدن فولیکول و آزاد شدن تخمک از آن است. از آنجایی که اواسط چرخه قاعدگی، بهترین زمان برای بارور شدن تخمک و حامله شدن یک زن است، به آن دوره باروری[2] یا پنجره باروری[3] گفته شده است. به مرحله سوم چرخه قاعدگی یعنی از روزهای چهاردهم یا شانزدهم تا پایان چرخه یعنی روز بیست و هشتم، مرحله لوتئال[4] یا زرده‌ای گفته می‌شود. در این مرحله تخمک رسیده که در مرحله قبلی آماده لقاح بوده در صورت بارور نشدن، تبدیل به جسمی زرد رنگ می‌شود. در این مرحله، ترشح استروژن کم، ولی میزان پروژسترون، همچنان بالا باقی می‌ماند.

مراحل چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان

«تغییرات در ترجیحات جنسی زنان به موازات چرخه قاعدگی، همچون دریایی است که جذر و مدهای زیادی را به خود می‌بینند».

تغییرات یا نوسانات در ترجیحات و رفتارهای جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی[5] در زنان، به آن دسته از تغییرات یا نوساناتی گفته می‌شود که چند ویژگی مهم دارند. اولین ویژگی، به این مطلب مربوط است که اثبات وجود آنها در یک زن یا زنانی معین، لزوما مستلزم این نیست که زنان، هشیارانه از این تغییرات مطلع باشند. این تغییرات، در قالب یک فرایند **ناهشیار زیستی** روی می‌دهند که حتی خود فرد هم ممکن است از آن بی‌اطلاع باشد. یکی دیگر از ویژگی‌های مختص این تغییرات، تکراری‌بودن آنهاست. به این معنی که این تغییرات، از شروع چرخه قاعدگی بعدی، دوباره و با حالتی نوسانی، تکرار خواهند شد. به طور مثال، ترجیح زنان برای مردانی با ویژگی‌های چهره‌ای خاص در اوایل چرخه قاعدگی، همچنان در اوایل چرخه‌های قاعدگی بعدی هم تکرار خواهد شد. بر همین قیاس، علاقه زنان به ارتباط جنسی با مردانی با ویژگی‌های شخصیتی خاص که در اواسط چرخه قاعدگی افزایش می‌یابد، در اواسط چرخه قاعدگی بعدی هم تکرار خواهد شد. ویژگی دیگر، به منظم و قابل‌پیش‌بینی‌بودن این نوسانات و تغییرات، اشاره دارد. این ویژگی، به این معنی است که تغییر در ترجیحات و تمایلات زنان و نوسانات آنها، بر مبنای نظمی معین و مشخص قرار داشته و می‌توان آنها را بر اساس مرحله‌ای از چرخه قاعدگی که زنان در آن قرار دارند، پیش‌بینی کرد. ویژگی دیگر تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی این

1- Progesterone
2 -Fertility Period
3- Fertility window
4- Luteal
5- Menstrual related Changes or Shifts in Sexual Preferences

است که این تغییرات، «قابل مشاهده در اکثریت زنان» هستند. به طور مثال، ترجیح بیشتر برای چهره‌های متقارن‌تر و توانایی افزایش یافته برای تشخیص چنین چهره‌هایی در اواسط چرخه قاعدگی، در عموم زنان دیده می‌شود، هر چند در تعدادی از آنها ممکن است با شدت بیشتر یا کمتری مشاهده شود. وجود مشخصه‌های فوق، یعنی الف) ناهشیار بودن، ب) تکراری بودن، ج) منظم و قابل پیش‌بینی بودن و د) مشاهده شدن در اغلب زنان، ما را به این نتیجه‌گیری مهم هدایت می‌کند که این تغییرات، مطابق با یک ساعت زیستی درونی بوده و تقریبا از عوامل محیطی تاثیری نمی‌پذیرند، زیرا زنان، در عوامل زیستی خود مشارکت دارند و نه در عوامل محیطی و فرهنگی که برای زنان مختلف، بسیار متفاوت است.

از نظر زنان، مردی از نظر جنسی ایده‌آل، مطلوب یا جذاب ارزیابی می‌شود که یک سری از ویژگی‌های چهره‌ای، جسمانی، رفتاری و شخصیتی خاص را داشته باشد. نکته مهم در همین رابطه اینست که این ویژگی‌های مرد جذاب از نظر زنان ثبات نداشته و مطابق با مرحله‌ای از چرخه قاعدگی که زنان در آن به سر می برند تغییر می‌کند. از جمله تغییرات مربوط به تمایلات زنان در مورد شریک جنسی مطلوب و ایده‌آل، می‌توان از تغییر در تمایلات آنها در زمینه چهره جذاب از نظر جنسی، اندام مطلوب، ترجیح برای میزان بمی صدا، شخصیت و خصایص رفتاری، نام برد. علاوه بر این، زنان، در زمینه رفتارهای جنسی خود مانند تغییرات رفتارهای مربوط به نحوه پوشش و آرایش و میزان احتمال درگیرشدن در روابط جنسی با فردی به غیر از همسر (یعنی میزان احتمال خیانت) هم، نوسانات همزمان با مراحل چرخه قاعدگی، نشان می‌دهند. در زیر، نتایج تعدادی از پژوهش‌های انجام شده در مورد هر یک از تغییرات بالا را به اختصار مرور می‌کنیم.

(نکته ۱: جذابیت، معادل واژه Attractiveness و زیبایی معادل واژه Beauty در زبان انگلیسی است. این دو واژه، معادل یکدیگرند و به جای همدیگر نیز بکار می روند. البته معمولا جذابیت، قابل‌اطلاق به هر دو جذابیت جسمانی و رفتاری است، درحالی‌که هرگاه واژه زیبایی بکار می‌رود، معمولا منظور زیبایی جسمانی، یعنی زیبایی چهره‌ای یا بدنی است. به همین خاطر است که در متون انگلیسی، واژه جذابیت در ترکیب و همراه با واژه‌های چهره‌ای[۱]، بدنی[۲]، جسمانی[۳] (واژه جسمانی، معمولا اشاره به هر دو خصایص چهره‌ای و بدنی دارد) و رفتاری[۴] بکار می‌رود تا منظور نویسنده از نوع جذابیت مورد نظرش، مشخص گردد. در زبان انگلیسی، این دو واژه، بجای هم بکار می‌روند، اما جذابیت در متون علمی مانند مقالات و کتب، بیشتر استفاده می‌شود. در این کتاب نیز، ما این دو واژه را به جای همدیگر استفاده کرده‌ایم، اما از آنجایی که در فارسی، کلمه جذابیت، رسمی‌تر و واژه زیبایی احتمالا عوامانه‌تر است، ترجیح ما همان کلمه جذابیت بوده است.

[1] - Facial
[2] - Bodily
[3] - Physical
[4] - Behavioral

نکته ۲: واژه شریک جنسی یا به اختصار شریک که در این کتاب بکار می‌بریم، معادل با کلمه Partner Sexual در زبان انگلیسی است. در فرهنگ‌های غربی، این واژه، غالبا اشاره به داشتن گونه‌ای از پیوند زناشویی بین دو نفر می‌کند که در آن، تعهدی رسمی و قانونی وجود ندارد. این سبک از زندگی زناشویی، یکی از سبک‌های رایج ارتباطی بین دو جنس در کشورهای غربی است. با این حال، بعضی وقتها، این واژه، شامل اشاره به هر گونه ارتباط زناشویی اعم از داشتن زن یا شوهر قانونی، داشتن یک شریک جنسی موقت یا یک دوست از جنس مقابل، می‌کند. در پژوهش‌ها، هنگامی‌که کلمه شریک بکار می‌رود، معمولا ناظر به همین معنی اخیر از این واژه یعنی هرگونه رابطه رسمی یا غیررسمی بین افراد، بدون تفکیک قائل‌شدن بین آنها است. بطور مثال، هنگامی که گفته می‌شود «در یک پژوهش، زنان دارای شریک...» در حال اشاره به زنانی است که در یک رابطه با جنس مقابل قرار داشته‌اند، حال چه این رابطه‌ها رسمی و قانونی بوده و چه غیررسمی و بدون چارچوب‌های مشخص قانونی باشند. از این رو، در این کتاب نیز، هر گاه از واژه شریک استفاده می‌شود، منظور هر گونه شریک یا همسر رسمی یا غیررسمی و بدون لحاظ‌کردن تفکیک بین این دو، است. اما درصورتی‌که از واژه «شریک جنسی» استفاده کردیم، منظور داشتن یک شریک که فرد با او رابطه جنسی دارد اما رابطه بین طرفین، در یک چارچوب معین قانونی مانند ازدواج قرار نمی‌گیرد، است. منظور از واژه متاهل، همان معنای مصطلح و رایج است که در آن، دو نفر با همدیگر ازدواج رسمی و قانونی می‌کنند).

چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات مربوط به چهره

از جمله ویژگی‌های چهره‌ای که به میزان بسیار زیادی در متون پژوهشی روانشناسی مورد تحقیق قرار گرفته‌اند، میزان مردانگی-زنانگی‌نمایی[1] و تقارن چهره‌ای یک مرد و اثر این متغیرها بر میزان انتخاب آن چهره بوسیله زنان به عنوان شریک جنسی ایده‌آل یا همسر، بوده است. مشاهده شده که میزان مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره و تقارن چهره‌ای جذاب از نظر زنان، بسته به مرحله‌ای از چرخه قاعدگی که در آن به سر می‌برند، تغییر می‌کند. ابتدا به تعریف هر کدام از موارد بالا پرداخته و سپس نحوه روند تغییرات در ترجیحات زنان که مربوط به خصایص فوق می‌باشند را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

تعریف مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره‌ای

قضاوت در مورد میزان مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره مردان (و زنان)، بر اساس یک سری از ویژگی‌های چهره‌ای همانند میزان فرو-رفتگی چشمان و برجسته بودن ابروها، شکل چانه، گونه‌ها و بینی، صورت می‌گیرد. وجود آندروژن‌های بالاتر (مانند تستوسترون) در مردان که نوعی هورمون جنسی مردانه است، ویژگی‌های ریخت‌شناختی و چهره‌ای آنها را با زنان، متفاوت می‌کند. بطور مثال، تستوسترون باعث می‌شود که استخوان‌های

[1]- Masculinity-femininity

بالای چشم‌ها که همان استخوان‌های شکل‌دهنده ابروها هستند، بیشتر رشد کرده و باعث گودافتادگی و فرورفتگی بیشتر چشمان یک مرد شوند. این خصایص، اصطلاحا میزان مردانگی‌نمایی چهره را نشان می‌دهند. توجه کنید که مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره‌ای، اصطلاحی توصیفی برای تفکیک و تمایز خصایص چهره‌ای بوده و به هیچ عنوان، بار معنایی و اجتماعی ندارد. به عبارت دیگر، آنچه که ممکن است در یک فرهنگ، مردانه یا زنانه خوانده شود، ربطی به این اصطلاحاتی که ما در اینجا بکار می‌بریم یعنی مردانگی-زنانگی‌نمایی ظاهر چهره، ندارد. ما این اصطلاحات را در اینجا، صرفا برای تمایز خصایص چهره‌ای در مردان بکار می‌بریم.

بر اساس نتایج پژوهش‌ها، اغلب زنان، در اواسط چرخه قاعدگی و بخصوص برای روابط کوتاه‌مدت خود، چهره‌های با مردانگی‌نمایی ظاهری بالا (ولی نه بسیار بالا) را ترجیح می‌دهند. در تصویر ۱-۱ که بوسیله کامپیوتر طراحی شده، شاهد افزایش مردانگی‌نمایی چهره از سمت راست به چپ می‌باشیم.



تصویر ۱-۱: میزان مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره. از سمت راست به چپ، شاهد افزایش میزان مردانگی‌نمایی چهره هستیم. برای درک بیشتر خصایص متمایزکننده میزان مردانگی - زنانگی‌نمایی چهره، به تفاوت عکس‌ها در شکل بینی (که از راست به چپ، قلمی‌تر می‌شود)، چانه (که از راست به چپ، کشیده‌تر و درازتر می‌شود)، میزان فرورفتگی چشم‌ها یا برآمدگی ابروها (که از راست به چپ، بیشتر می‌شود)، استخوان گونه (که از راست به چپ، برجسته‌تر می‌شود)، لب‌ها و گوش‌ها، توجه کنید. در پژوهش اسکاربروق و جانستون، زنان مورد مطالعه، بطور میانگین چهره سوم از سمت راست را جذاب‌ترین چهره و مرجح برای ارتباطات جنسی کوتاه مدت خود می‌دانستند. برای ارتباطات درازمدت (مانند ازدواج)، چهره دوم از راست را نسبت به سایر چهره‌ها، ترجیح می دادند. اولین چهره از سمت راست، یک چهره مذکر میانگین (میانگین در میزان مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره‌ای) ارزیابی شد (تصویر برگرفته از اسکاربروق و جانستون، ۲۰۰۵).



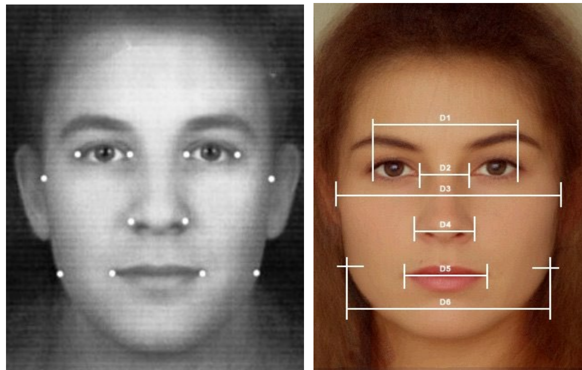
تصویر ۲-۱: میزان مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره. این تصویر نیز همانند تصویر قبل، میزان مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره‌ای را در یک طیف تغییریابنده تدریجی اما با دامنه بیشتر، نشان می‌دهد. از راست به چپ، میزان مردانگی‌نمایی ظاهری چهره، افزایش می‌یابد (تصویر برگرفته از جانستون و همکاران، ۲۰۰۱).



تصویر ۳-۱: میزان مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره. تصاویر روبرو نیز، تفاوت در مردانگی‌نمایی چهره دو مرد را نشـــان می‌دهند. همانطور که مشخص است، تصویر **A** مردانگی‌نمایی چهره‌ای بیشتری دارد (تصویر برگرفته از بوریس و لیتل، ۲۰۰۶).

تعریف تقارن چهره‌ای

تقارن چهره‌ای[1]، همانطور که از اســـم آن بر می‌آید، به میزان آینه ای بودن بخش‌های دو طرف چهره، همانند متقارن بودن چشم‌ها، دو پره بینی، دو گوشه لبها، و گونه‌های دو طرف صورت، گفته می‌شود. هنگامی که تقارن چهره‌ای بالا باشد، دو طرف صورت، همانند تصاویر آیینه‌ای همدیگر هستند (به تصویر ذیل نگاه کنید). دو نوع عدم تقارن اندامی و چهره‌ای داریم. عدم تقارن کارکردی[2] (FA) که شامل عدم تقارن در خصایصی می‌شود که گرایش به اینکه بصورت جهت‌دار[3] در یک جمعیت نامتقارن باشند، ندارد. عدم تقارن جهت‌دار[4] (DA)، عدم تقارن در خصایصی را در بر می‌گیرد که در یک سطح وسیع جمعیتی ظاهر می‌شوند (برای اطلاعاتی بیشتر در این زمینه رک به سیمانس و همکاران، ۲۰۰۴).



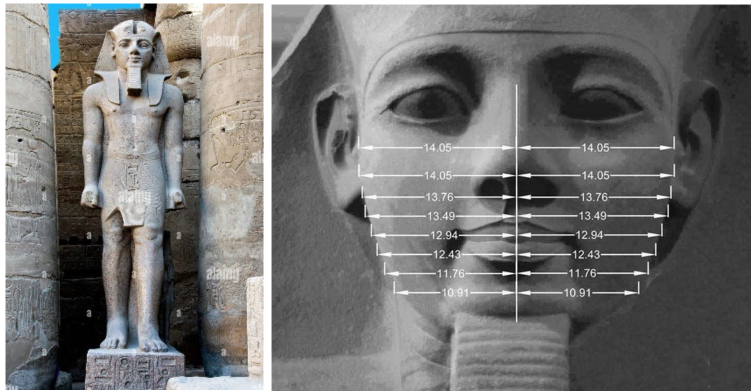
تصویر ۴-۱: تقارن چهره‌ای. این تصاویر، نحوه ادراک تقارن چهره‌ای را نشان می‌دهند. به نقاط نشان داده شده بر تصویر و موازی بودن (در یک خط بودن) نقطه‌های متناظر چپ و راست صورت در عکس سمت چپ، توجه کنید. این نقاط در عکس سمت راست با خطوط به هم متصل شده‌اند. بطور مثال، دو گوشه لب در قسمت چپ و راست صورت، در یک خط موازی قرار دارند که نشان دهنده تقارن بالای دو گوشه لب می‌باشد (تصویر سمت چپ برگرفته از جونز و همکاران، ۲۰۰۱).

---
[1]- Facial symmetry
[2] -Functional Asymmetry
[3]- Directional
[4]- Directional Asymmetry



تصویر ۵-۱: تقارن چهره‌ای. در عکس روبرو، چهره یک مرد واحد را در دو حالت؛ چپ؛ با تقارن چهره‌ای کمتر و راست؛ با تقارن چهره‌ای بیشتر، مشاهده می‌کنید. همانطور که مشخص است، عکس سمت راست، تقارن چهره‌ای بیشتری نشان می‌دهد. به تفاوت در تقارن دو گوشه لب‌ها در عکس سمت راست و چپ توجه کنید؛ در عکس سمت راست، دو نقطه مربوط به دو گوشه لب‌ها، در خطی موازی‌تر نسبت به هم، قرار دارند.

عکس فوق (تصویر ۵-۱)، بوسیله ویرایش‌های کامپیوتری فراهم شده و این میزان عدم تقارن چهره‌ای که در عکس سمت چپ دیده می‌شود را نمی‌توانید در چهره اغلب افراد عادی که در زندگی روزمره با آنها مواجه می‌شوید، ببینید. در اینجا، صرفا برای درک مفهوم عدم تقارن چهره‌ای، تصاویر متفاوتی از یک فرد واحد، با تقارن و عدم تقارن‌های نسبتا زیاد فراهم شده تا مسئله عدم تقارن چهره‌ای، بهتر قابل درک شود. در واقع، بسیاری از عدم تقارن‌های ظریف چهره‌ای، بوسیله افراد قابل تشخیص نبوده و فقط بوسیله ابزارهایی مانند برنامه‌های کامپیوتری، قابل محاسبه هستند. به همین علت، این سئوال مطرح شده که زنان به چه طریق، واکنش‌های خود را با توجه به میزان تقارن چهره‌ای یک مرد، تنظیم می‌کنند. در مورد اینکه زنان، چطور تقارن جسمانی (چهره‌ای و بدنی) بیشتر در سایر مردان را تشخیص می‌دهند، دو شیوه کلی، پیشنهاد شده است. در مواردی که عدم تقارن چهره‌ای شدید باشد، صرف دیدن، شیوه خوبی برای رصد کردن تقارن است. اما از آنجایی که بسیاری از عدم تقارن‌های چهره‌ای یا بدنی، بسیار ظریف بوده و بوسیله چشم قابل درک نیستند، ابزارهای دیگری نیز پیشنهاد شده‌اند. همبستگی تقارن و عدم تقارن چهره‌ای با تعدادی دیگر از شاخص‌های جذابیت مانند میزان مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره، بوی بدن و صدا، موجب شده تا این متغیرها هم جزو ابزارهای تشخیص تقارن بوسیله زنان، قلمداد شوند. به همین خاطر گفته می‌شود که آنچه که زنان به آن پاسخ می‌دهند، احتمالا عدم تقارن‌های ظریف که بوسیله چشم غیرمسلح قابل درک نیست، نبوده و آنها به شاخص‌های دیگری که محسوس‌تر و همبسته با تقارن چهره‌ای هستند مانند بو و مردانگی- زنانگی‌نمایی چهره‌ای، پاسخ می‌دهند. هماهنگ با این عقیده، در بخش‌های بعدی خواهیم دید که مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره‌ای و بوی بدن همبسته با تقارن، بوسیله زنان، جذاب ارزیابی می‌شوند.



تقارن، خصیصه‌ای رایج در بسیاری از پدیده‌های طبیعی و غیرطبیعی است. محققان از وجود تقارن در بسیاری از بناهای تاریخی مصر قدیم از جمله در مجسمه رامسیس دوم خبر می‌دهند که به آنها زیبایی منحصر به فردی داده است. اینکه نیاکان ما چطور می‌توانستند در آن زمان‌ها و آن هم با ابزارهای محدودی که در اختیار داشتند چنین بناهای عظیمی را و آنهم با این حجم از دقت و تقارن بسازند، موجب بحث‌های زیادی در بین محققان شده است تا آنجا که عده‌ای ساخت این بناها را به فرازمینی‌ها نسبت داده‌اند!

چرخه قاعدگی و ترجیحات چهره‌ای در زنان

نشان داده شده که ترجیحات شریک جنسی ایده‌آل و مورد دلخواه از نظر زنان، از مرحله‌ای از چرخه قاعدگی که در آن قرار دارند، تاثیر می‌پذیرد (پنتون- وک و پرت، ۲۰۰۰؛ پنتون - وک و همکاران، ۱۹۹۹؛ جانستون و همکاران، ۲۰۰۱). تعدادی از پژوهش‌ها دریافته‌اند که زنانی که در دوره باروری یا تخمک‌گذاری چرخه قاعدگی (اواسط چرخه قاعدگی) به سر می‌برند، چهره‌های مردانه‌نماتر (پنتون- وک و همکاران، ۱۹۹۹؛ رونی و سیمونز، ۲۰۰۸؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۵؛ ولینگ و همکاران، ۲۰۰۷) را ترجیح می‌دهند، اما زنانی که در مرحله باروری از چرخه قاعدگی خود نیستند به خصایص متفاوتی از چهره مردان مانند سلامتی نشان داده شده در چهره (جونز و همکاران، ۲۰۰۵a) و شباهت در چهره[1] (دی برونی، جونز و پرت، ۲۰۰۵) توجه کرده و یا چهره‌های زنانه‌نماتر را ترجیح می‌دهند (پنتون- وک و همکاران، ۱۹۹۹). این یافته یعنی ترجیح چهره‌های مردانه‌نماتر در اواسط چرخه قاعدگی بوسیله زنان، در تعداد زیادی از پژوهش‌های دیگر نیز بدست آمده است (پنتون- وک و پرت، ۲۰۰۰؛ پنتون- وک و همکاران، ۱۹۹۹؛ پرووست و همکاران، ۲۰۰۶؛ فراست، ۱۹۹۴؛ جانستون و همکاران، ۲۰۰۱؛ وینفورس و همکاران، ۲۰۰۵). اما زنان، برای روابط درازمدت خود، چهره‌های نسبتا زنانه‌نما را ترجیح می‌دهند (لیتل و همکاران، ۲۰۰۲).

توانایی زنان، برای تشخیص تقارن چهره‌ای، در طول چرخه قاعدگی تغییر می‌یابد، به نحوی که در اواسط چرخه، بیشتر از سایر مراحل چرخه قاعدگی است (اُینونن و مازمامیان، ۲۰۰۷). آنها، در اواسط چرخه، به ویژگی تقارن چهره‌ای حساس می‌شوند، به نحوی که ترجیح این خصیصه در این مرحله، به اوج خود می‌رسد.

در اواسط چرخه قاعدگی، زنان بیشتر احتمال دارد که اقدام به ارتباطات کوتاه‌مدت مانند روابط جنسی گذرا کنند. به همین دلیل، انتخاب چهره‌های مردانی که سطح تستوسترون بدن آنها بالا باشد، بیشتر یا منحصرا در

[1]- Kinship

اواسط چرخه قاعدگی روی می‌دهد. رونی و همکاران (۲۰۰۶)، دریافتند که زنان، عکس‌های چهره مردان با میزان هورمون تستوسترون بالا را که مردانگی‌نمایی و تقارن چهره‌ای بیشتری را نشان می‌دهند، به عنوان شریک‌های جنسی کوتاه‌مدت ترجیح می‌دادند اما این چهره‌ها را به عنوان همسران درازمدت انتخاب نمی‌کردند. در پژوهش جانستون و همکارانش (۲۰۰۱)، زنان مورد مطالعه، در دوره با خطر بالا برای حاملگی، به سمت ترجیح چهره‌های مردانه‌نماتر، تغییر جهت می‌دادند. علاوه بر این، مشخص شد که زنانی که نمره کمتری در آزمون «مردانگی رفتاری» بدست می‌آوردند، تغییر در ترجیح مرتبط با چرخه بیشتری را نشان می‌دهند.

از نظر انتخاب چهره‌های مشابه با چهره‌های خود، زنان، در مرحله تخمک‌گذاری، کمتر احتمال دارد که چهره‌های مشابه با خودشان را به عنوان شریک جنسی مرجح انتخاب کنند و در عوض در مرحله لوتئال (زرده‌ای)، چهره‌های مشابه با خود را ترجیح می‌دهند (دی برونی، جونز و پرت، ۲۰۰۵).

کاریل و همکارانش (۲۰۰۹) دریافتند که ترجیح میزان بزرگی مردمک چشم بوسیله زنان، از چرخه قاعدگی و وضعیت رابطه‌ای آنها، تاثیر می‌پذیرفت. زنانی که یک رابطه تعهدآمیز (مانند ازدواج) داشتند، بیشتر احتمال داشت که در اواسط چرخه قاعدگی، مردان با مردمک چشم بزرگ‌تر را ترجیح دهند تا زنانی که مجرد بودند و یا در مراحلی به غیر از اواسط چرخه قاعدگی به سر می‌بردند. همچنین، مشخص شده که قطر مردمک چشم[1]، ارتباطی نسبی با سطح علاقه و توجه مشاهده‌گر به محرک دیداری که به آن نگاه می‌کند و همچنین میزان لذتی که او از مشاهده خود احساس می‌کند، دارد. در پژوهش لینگ و فالکنبرگ (۲۰۰۷)، زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده نمی‌کردند، هنگام دیدن تصاویر مردانی که از نظر جنسی برای آنها معنادار تلقی می‌شدند (همانند دیدن تصاویر شرکای جنسی خود)، در اندازه مردمک چشم، افزایش نشان می‌دادند. این افزایش، فقط در دوره باروری از چرخه قاعدگی آنها، روی می‌داد.

پژوهش دیگری (فینبرگ و همکاران ۲۰۰۶) دریافت که زنان مورد مطالعه، ترجیح چهره‌های متقارن را در مورد ترجیح چهره‌های سایر زنان نشان ندادند. این یافته دلیلی است بر اینکه ترجیح چهره‌های مردان متقارن‌تر بوسیله زنان، مختص مکانیسم‌های همسرگزینی آنهاست و نه اینکه جذابیت بیشتر چهره‌های متقارن، ناشی از مکانیسم‌های کلی مغز، برای ترجیح کلی تقارن باشد.

تعدادی از پژوهش‌ها، دریافته‌اند که زنانگی‌نمایی بیشتر، جذابیت چهره‌ای مردان از نظر زنان را افزایش می‌دهد (پرت و همکاران، ۱۹۹۸؛ لیتل و همکاران، ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۲، رودس، هیکفورد و جفری، ۲۰۰۰). البته این افزایش جذابیت، مربوط به روابط کوتاه‌مدت یا انتخاب در اواسط چرخه قاعدگی نبوده است. زنان ممکن است

[1]- Pupillary diameter

چهره‌های مردان با زنانگی‌نمایی بالاتر را جذاب بیابند اما عموما برای روابط درازمدت و نه روابط کوتاه‌مدت و گذرا و همچنین نه به عنوان یک شریک جنسی برای اواسط چرخه قاعدگی.

تعدادی از مطالعات (مانند پرت و همکاران، ۱۹۹۸و پنتون- وک و همکاران، ۱۹۹۹)، نشان داده‌اند که در بعضی از نمونه‌های مورد مطالعه مانند زنان بریتانیایی و ژاپنی، از نظر طیف مردانگی- زنانگی‌نمایی چهره، صورت‌های تاحدی زنانه‌نما، مورد ترجیح هستند. بعضی از مطالعات هم دریافته‌اند که ممکن است مطلوب‌ترین چهره‌ها از نظر زنان، ترکیبی از خصایص چهره‌ای حاکی از بلوغ[1] مانند فک پایینی بزرگ، استخوان گونه برجسته و ابروهای قطور و خصایص ظریف‌تر[2] مانند چشمان بزرگ و بینی کوچک، باشد (کانینگهام، باربی و پایک، ۱۹۹۰؛ به نقل از جانستون و همکاران، ۲۰۰۱).

از آنجایی که برای زنان، تشخیص عدم تقارن‌های ظریف چهره‌ای یک مرد امکان‌پذیر نیست احتمالا ارتباط تقارن چهره‌ای با سایر خصایص چهره است که در نهایت، منجر به انتخاب چهره‌های متقارن‌تر بوسیله زنان، می‌شود. هر چند که زنان، مردان متقارن را جذاب‌تر می‌یابند اما آنها در فرایند انتخاب جفت بطور هشیارانه بر تقارن متمرکز نمی‌شوند (شیب و همکاران، ۱۹۹۹). تقارن با ویژگی‌های آوایی یا خصایص مربوط به صدا هم مرتبط است (مستون و باس، ۲۰۱۰؛ هوقس، هاریسون و گالوپ، ۲۰۰۲). تقارن، همچنین با ویژگی‌هایی مانند مردانگی‌نمایی و عضلانی بودن نیز همبسته است که زنان می‌توانند بطور هشیارانه و با چشم غیرمسلح آنها را تشخیص داده و از نظر جسمی، جذاب می‌یابند (لی، ۲۰۰۸). در تایید این مطلب، در یک مطالعه، شیب و همکارانش (۱۹۹۹)، دریافتند که زنان، حتی در صورت مواجه با عکس‌هایی از مردان که بصورت نیمرخ به آنها نشان داده می‌شد هم، چهره‌های متقارن‌تر را انتخاب می‌کردند، درحالی‌که تشخیص تقارن و عدم تقارن چهره‌ای از نیمرخ، امکان‌پذیر نیست. آنها دریافتند که خصیصه یا خصایص دیگری باید در چهره مردان نهفته باشد که اولا حتی بصورت نیمرخ نیز، قابل ادراک بوده و از طرف دیگر، این خصیصه یا خصایص با تقارن چهره‌ای، همبستگی داشته باشند. بررسی چهره‌های جذاب‌تر، به این نتیجه‌گیری محققان منجر شد که خصایص خاص چهره‌ای که با جذابیت و تقارن چهره‌ای همبستگی دارند، عبارتند از فک پایینی بلندتر[3] و استخوان گونه برجسته‌تر. این خصایص که از نمای نیمرخ نیز قابل ادراک هستند، به چهره مردان، حالت مردانگی‌نمایی بیشتری می‌دهند (برای مروری بیشتر بر ارتباط تقارن، جذابیت و ترجیحات در انتخاب همسر رک به واد، ۲۰۱۰).

یک نکته در مورد جذابیت چهره‌ای مردان از نظر زنان، این است که زنان، *بطور کلی و میانگین*، جذب چهره‌های مردانه‌نما یا متقارن‌تر می‌شوند، اما این جذب‌شدن، در اواسط چرخه قاعدگی، به اوج خود می‌رسد.

---

[1]- Mature
[2]- Neotenous
[3]- Longer

نکته آخر اینکه، نتیجه تعدادی از مطالعات انجام شده به منظور تایید چهره‌های مردانه‌نما یا متقارن‌تر به عنوان چهره‌های مرجح برای روابط درازمدت یا کوتاه‌مدت از نظر زنان، هماهنگ با نتایج ذکر شده در بالا نبوده‌اند اما اکثریت پژوهش‌های انجام شده در مورد ارتباط چرخه قاعدگی در زنان و جهت تغییرات در ترجیحات چهره‌ای، به نتایج مشترک (نتایج بالا) رسیده‌اند.

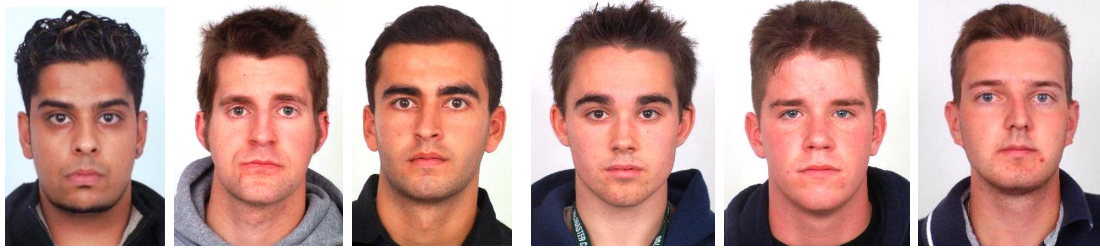
سایر خصایص افزایش‌دهنده جذابیت چهره‌ای مردان از نظر زنان

سعی کرده‌ایم تا در این فصل، اغلب خصایص بدنی و رفتاری موثر در جذابیت مردان از نظر زنان که بخصوص از مراحل چرخه قاعدگی زنان تاثیر می پذیرند را مورد بحث قرار دهیم. اما، تعدادی از صفات رفتاری و خصیصه‌های بدنی دیگر نیز وجود دارند که علی‌رغم اینکه بر میزان جذابیت یک مرد از نظر جنس مونث، تاثیرگذار هستند، اما پژوهش‌های کافی در مورد اینکه آیا ترجیح آنها هم، مرتبط با چرخه قاعدگی است یا نه، وجود ندارد (تا آنجا که مولف تحقیق کرده است). به عبارت دیگر، مشخص نیست که آیا ترجیح این خصایص نیز همانند خصایص فوق، نوسانی و مرتبط با چرخه قاعدگی بوده و یا زنان در مورد این صفات، یک ترجیح پایدار و با ثبات که مستقل از چرخه قاعدگی باشد، نشان می‌دهند. در ذیل، به اختصار آنها را تعریف کرده و به مروری کلی درباره جذابیت آنها از نظر زنان، می‌پردازیم.

میانگین بودن چهره‌ای

میانگین بودن[1] چهره‌ای به این معنی است که اندازه و شکل بخش‌های مختلف چهره یک فرد، تا چه حد، به میانگین اندازه و شکل آن خصیصه در چهره‌های مجموع افراد همجنس او، نزدیک است. بطور نمونه، اندازه و شکل بینی مردان یک قومیت خاص را در نظر بگیرید. یک بینی میانگین، موردی است که اندازه و شکل آن، به *میانگین* اندازه و شکل بینی مجموعه مردان آن قومیت، نزدیک باشد. در پژوهش‌ها، برای بدست آوردن یک تصویر میانگین، از ترکیب تعدادی تصویر دیگر، استفاده می‌کنند. تعدادی از پژوهش‌ها نشان داده‌اند که میانگین‌بودن چهره‌ای، پیش‌بینی کننده جذابیت یک مرد از نظر زنان است (سارور و همکاران، ۲۰۰۳؛ سیمانس و همکاران : ۲۰۰۴؛ گرامر و همکاران، ۲۰۰۳؛ کوهلر و همکاران، ۲۰۰۴؛ میلر و تاد ، ۱۹۹۸؛ هندرسون و آنجلین، ۲۰۰۳).

[1]- Averageness

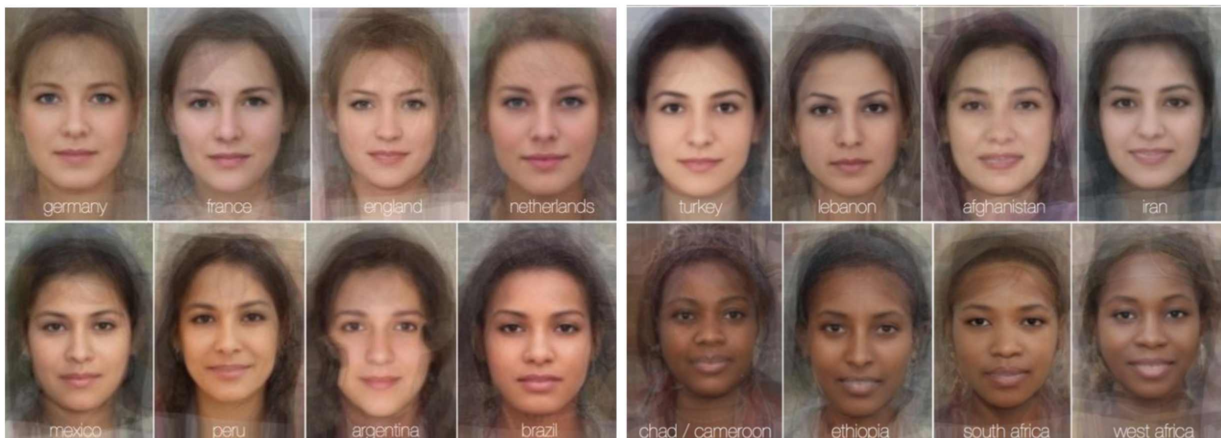




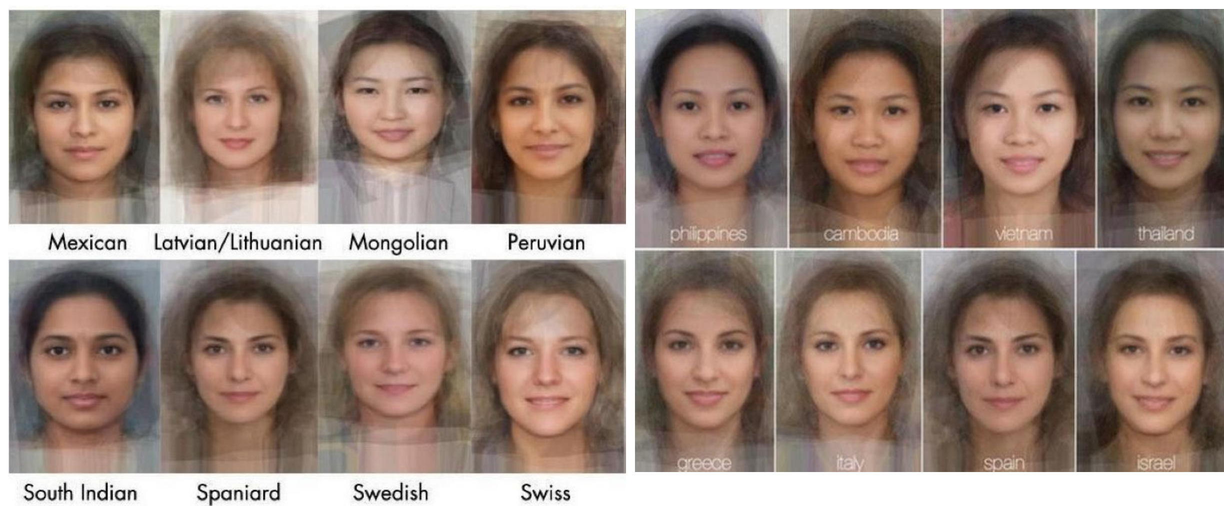
تصویر نهایی

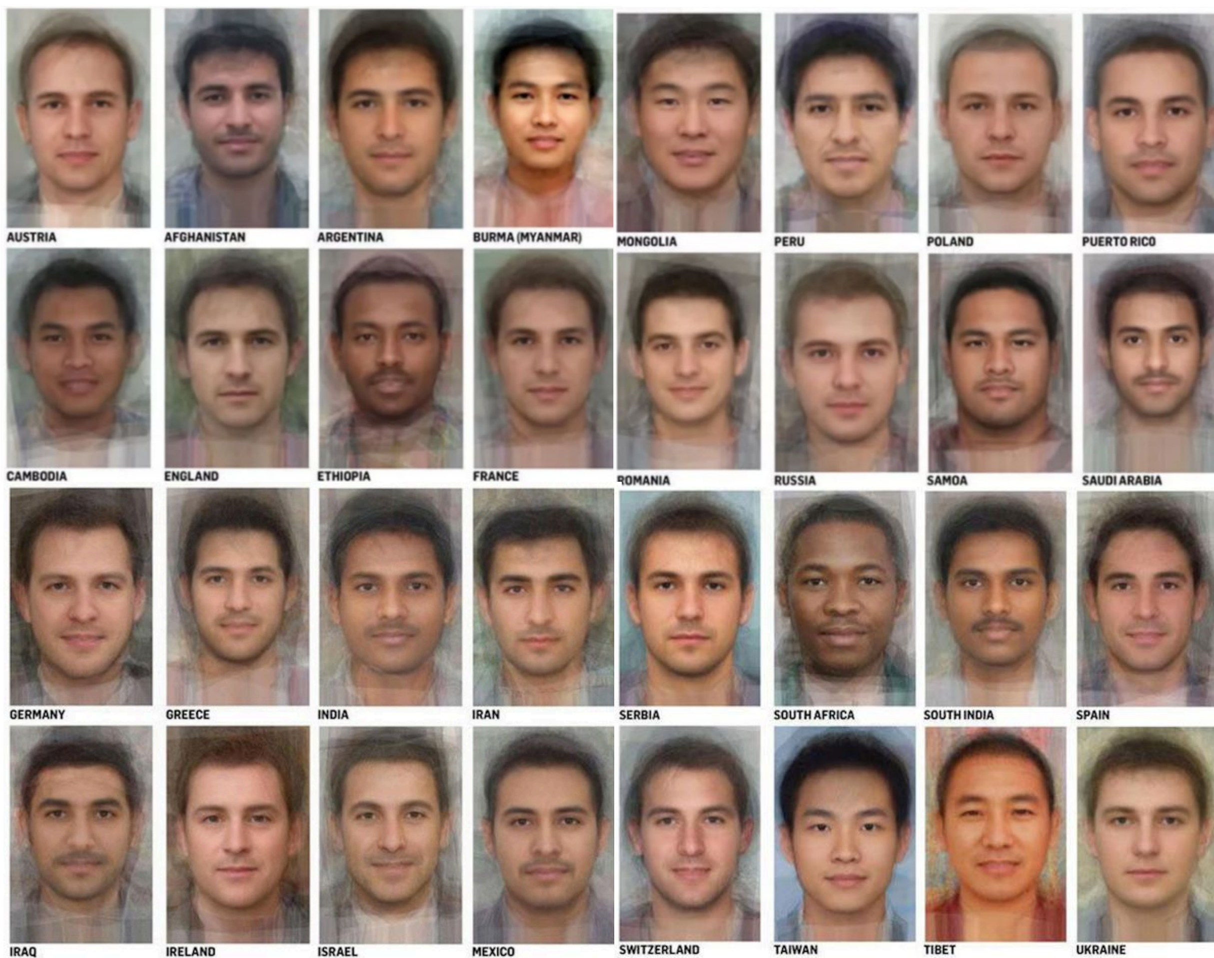
تصویر ۶-۱: میانگین بودن چهره‌ای. در آزمایش فوق، برای ساختن یک تصویر میانگین از سایر تصاویر، از یک نرم افزار کامپیوتری طراحی شده برای این منظور استفاده شده است. شش عکس اول، به نرم‌افزار داده شد و برنامه، عکس هفتم (تصویر نهایی) را ارائه داد. همانطور که مشخص است، تصویر چهره نهایی، از همه تصاویر قبلی، جذاب‌تر است (برای انجام تحلیل فوق، از نرم‌افزار قرار داده شده بر روی سایت موسسه پژوهش چهره[1] استفاده شد). یکی از کارهای انجام شده در زمینه ارزیابی میانگین‌بودن چهره‌ای، استفاده از تصاویر زنان و مردان کشورهای مختلف برای رسیدن به یک میانگین چهره‌ای از مردم آن کشور است.

در تصویر زیر نیز نتیجه چند بررسی کامپیوتری به منظور رسیدن به یک چهره میانگین از افراد کشورهای مختلف را می‌بینید. همانطور که مشخص است، تصاویر میانگین همیشه دارای جذابیتی حداقل در سطح متوسط هستند. نکته دیگری که به چشم می‌آید شباهت قابل ملاحظه این تصاویر میانگین به همدیگر است. این تصاویر، نسبت به تصاویر چهره‌های افراد معمولی از این کشورها، بسیار بیشتر، شبیه به هم، به نظر می‌رسند.



1- www.faceresearch.org


Mexican
Latvian/Lithuanian
Mongolian
Peruvian
philippines
cambodia
vietnam
thailand
South Indian
Spaniard
Swedish
Swiss
greece
italy
spain
israel


AUSTRIA
AFGHANISTAN
ARGENTINA
BURMA (MYANMAR)
MONGOLIA
PERU
POLAND
PUERTO RICO
CAMBODIA
ENGLAND
ETHIOPIA
FRANCE
ROMANIA
RUSSIA
SAMOA
SAUDI ARABIA
GERMANY
GREECE
INDIA
IRAN
SERBIA
SOUTH AFRICA
SOUTH INDIA
SPAIN
IRAQ
IRELAND
ISRAEL
MEXICO
SWITZERLAND
TAIWAN
TIBET
UKRAINE

رنگ و بافت پوست

معمولا، رنگ پوست تیره‌تر از میانگین رنگ پوست مردان یک جمعیت معین (قومیت یا نژاد معین)، رنگ مرجح برای زنان همان جمعیت، است. بافت[1] پوست بدون چین‌خوردگی، جوش، خال و حفره‌های پوست و به اصطلاح در کل پوست صاف[2]، بافت پوستی جذاب از نظر زنان است. در پژوهشی، زنان، در دوره اوج هورمون استروژن و پروژسترون (که همزمان با دوره باروری از چرخه قاعدگی آنهاست)، درصورتی‌که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده نمی‌کردند، در عکس‌هایی کاملا مشابه، پوست تیره‌تر را ترجیح می‌دادند (فراست، ۱۹۹۴).

مو

مدل‌های موی ترجیحی، ممکن است بیشتر، از عوامل فرهنگی تاثیر بپذیرند. اما در مجموع، موهای پرپشت، براق و نسبتا بلند، از جمله عوامل افزایش‌دهنده جذابیت موی یک مرد در نظر زنان است که به نظر می‌رسد ناوابسته به فرهنگ و مُدهای القاءشده بوسیله آن باشد.

چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات خصایص اندامی مردان

چرخه قاعدگی و قد یک شریک ایده‌آل از نظر زنان

در تقریبا همه فرهنگ‌ها، میزان قد یک مرد، یکی از عوامل مهم و موثر در موفقیت همسریابی آن مرد تلقی می‌شود. بلندی قد، یک از پیش‌بینی کننده‌های مهم جذابیت جنسی یک مرد است (نتل، ۲۰۰۲a).

دیده شده که ترجیحات زنان در اواسط چرخه قاعدگی، به سمت مردان قد بلند تغییر می‌یابد و هر چقدر که مردی قد بلندتر باشد، بیشتر احتمال دارد که بوسیله زنانی که در اواسط چرخه قاعدگی‌شان هستند، به عنوان شریک جنسی کوتاه مدت انتخاب شود. در پژوهش پاولوسکی و کوزیل (۲۰۰۲)، زمانی‌که زنان، یک مرد را برای یک رابطه کوتاه‌مدت و یا در حین مرحله باروری از چرخه قاعدگی خود انتخاب می‌کردند، ترجیح آنها برای مردان بلندقدتر، افزایش می‌یافت. البته همچنین مشخص شده که زنان، در انتخاب یک مرد به عنوان همسر *درازمدت*، میزان قد خود را هم در نظر می‌گیرند. قد ایده‌آل از نظر زنان برای یک همسر درازمدت، قدی است که کمی بلندتر از قد خودشان (حدودا ۷–۵ سانتی‌متر) باشد، درصورتی‌که در اواسط چرخه قاعدگی و هنگام انتخاب شریک جنسی کوتاه‌مدت، توجه‌ای به میزان قد خود و فاصله قدی با مردی که با او قصد رابطه جنسی

---
[1]- Texture
[2]- Smooth

دارند، نشان نمی‌دهند. در پژوهش پاولوسکی و جاسینسکا (۲۰۰۵) نیز، زنان در اواسط چرخه قاعدگی و درصورتی‌که قصد انتخاب یک مرد برای یک رابطه کوتاه‌مدت را داشتند، مردان بلند قامت‌تر را ترجیح می‌دادند. بافت رابطه[1]، به ماهیت رابطه‌ای که فرد قصد دارد تشکیل دهد، گفته می‌شود. ماهیت بالقوه ارتباطات، کوتاه‌مدت یا درازمدت است. به عبارت دیگر، افراد در روابط خود یا به دنبال تشکیل یک رابطه و شریک جنسی کوتاه‌مدت هستند و یا به دنبال همسری برای روابط درازمدت مانند ازدواج می‌گردند. در پژوهش فوق، مشخص شد که تاثیر چرخه قاعدگی و بافت رابطه بر ترجیحات زنان، مستقل از تاثیر میزان قد خودشان بر انتخاب‌هایشان است. به عبارت دیگر، مستقل از اینکه قد خود زنان به چه میزان بود، هنگام انتخاب شریک، این دو عامل یعنی چرخه قاعدگی و بافت رابطه یعنی اینکه قصد انتخاب شریک کوتاه‌مدت یا همسر درازمدت را داشتند، بر میزان قد ترجیحی آنها، تاثیر می‌گذاشت.

عضلانی‌بودن بدن

گانگستاد و همکارانش (۲۰۰۴)، دریافتند که هنگامی که زنان بارور هستند، مردانی را که عضلانی‌تر و از نظر جسمی جذاب ارزیابی شده بودند، ترجیح می‌دادند.



تصویر ۷- ۱: ترجیح بدن عضلانی بوسیله زنان در اواسط چرخه قاعدگی. هیکل، بدن، بازو، سینه و در مجموع بدن عضلانی، از جمله کاندیداهای جذاب از نظر جنسی برای زنان هستند. این موضوع، انگیزه اصلی بسیاری از جوانانی است که به سالن‌های پرورش اندام می‌روند تا سیکس پک خود را برای زنان جذاب‌تر کنند. زنان، در اواسط چرخه قاعدگی، بدن‌های عضلانی‌تر را ترجیح می‌دهند (نکته: این ترجیح شامل بدن‌های بطور غیرعادی بسیار عضلانی همانند بدن قهرمانان ورزش پرورش اندام نمی‌شود). این خصیصه بدنی، در هنگام انتخاب شریک برای روابط کوتاه‌مدت نیز، مورد توجه زنان قرار دارد. فروغ فرخزاد، شاعره ایرانی، در پایان یکی از اشعار خود، معشوقی را که با او رابطه جنسی داشته اینطور توصیف می‌کند: «گنه کردم میان بازوانی / که داغ و کینه‌جوی و آهنین بود» (مجموعه اشعار فروغ فرخزاد؛ قطعه شعر گناه).

سایر خصایص افزایش‌دهنده جذابیت اندامی مردان از نظر زنان

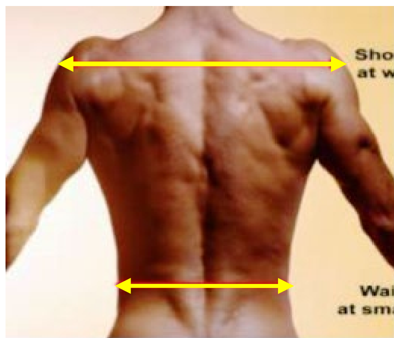
در اینجا نیز همانند جذابیت چهره‌ای، تعدادی از خصیصه‌های بدنی دیگر را مورد بررسی قرار می‌دهیم که علی‌رغم اینکه به کرات ثابت شده که بر میزان جذابیت یک مرد از نظر جنس مونث تاثیر می‌گذارند اما

---
[1]- Relationship Context

پژوهش‌های کافی در مورد اینکه آیا ترجیح آنها نوسان مرتبط با چرخه قاعدگی نشان می‌دهد یا نه، انجام نشده است.

نسبت عرض شانه به کمر

نسبت پهنا یا عرض شانه به کمر[۱] (SWR) بصورت فاصله انتهای شانه چپ و راست برحسب واحد اندازه‌گیری طول تقسیم بر عرض کمر، تعریف می‌شود (به تصویر ذیل نگاه کنید). شانه‌های عریض و چربی پایین، پیش‌بینی کننده جذابیت بدنی مردان از نظر زنان بوده است (دیکسون و همکاران، ۲۰۰۳؛ به نقل از ویدن و سابینی، ۲۰۰۵؛ گرامر و همکاران، ۲۰۰۳). این خصیصه که از آن با عنوان **نسبت شانه به لگن**[۲] یا شانه به کمر/ سینه هم نام می‌برند، از جمله ویژگی‌های بدنی جذاب مردان در نظر زنان است. در فرهنگ ما، از آن تحت عنوان میزان «چهارشانه‌بودن» نام برده می‌شود.[۳] چهارشانه‌بودن یا داشتن شانه‌های عریض، از جمله خصایص جسمانی است که در لابه‌لای گفتگوهای زنانه و خصوصی آنها درباره جذابیت جسمانی یک مرد، درباره آن صحبت می‌شود. شانه‌هایی که از کمر یا لگن عریض‌تر هستند، حالت هفتی یا V شکل به بالاتنه می‌دهند. درصورتی‌که، صورت کسر را، میزان اندازه عرض شانه و مخرج را میزان طول کمر قرار دهیم، هر چقدر که شانه‌ها عریض‌تر از کمر باشند، SWR بالاتری بدست می‌آید. نسبت SWR (شانه به کمر) جذاب مردان از نظر زنان را بین ۱/۶ تا ۱/۷۵ ذکر کرده‌اند.



تصویر ۸-۱: نسبت شانه به کمر (SWR). دو خط ترسیم شده بر روی تصویر سمت چپ در بالا، نشان‌دهنده نواحی هستند که هنگام محاسبه نسبت SWR یک مرد، اندازه‌گیری می‌شوند. برای محاسبه عرض شانه، اندازه فاصله دو انتهای پهن‌ترین قسمت شانه یا طولانی‌ترین خط قابل‌ترسیم بر روی شانه‌ها، سنجش می‌شود. برای محاسبه نسبت کمر، اندازه فاصله دو انتهای کم پهناترین قسمت کمر یا کوتاه‌ترین خط قابل ترسیم بر روی کمر، اندازه‌گیری می‌شود. هر یک از این دو نسبت یعنی نسبت شانه یا کمر را می‌توان بر دیگری تقسیم نمود تا به یک عدد معین رسید. مقداری در حدود ۰/۶ به عنوان نسبت کمر به شانه جذاب در مردان، در نظر گرفته شده است (یا نسبت شانه به کمر ۱/۶).

---

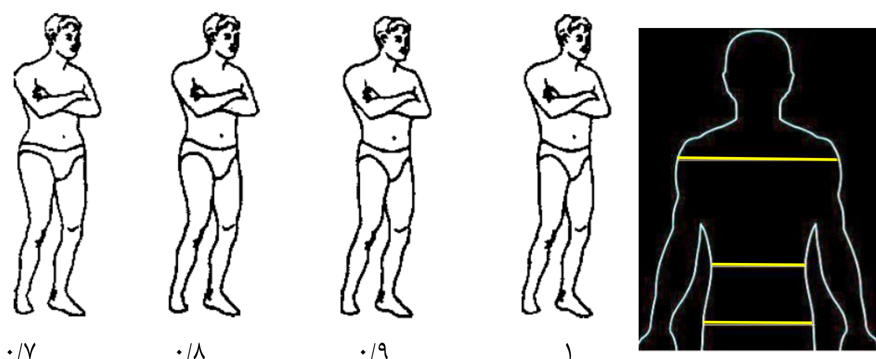
[1]- Shoulder to Waist Ratio (SWR)

[2]- Shoulder to Hip Ratio (SHR)

[۳]- میرزا حسین‌خان اعتمادالسلطنه که از درباریان ناصرالدین شاه بوده و به چاپلوسی شهرت داشته، در بخشی از توصیف خود از شاه، از این خصیصه یاد می‌کند. او در وصف متملقانه خود از ناصرالدین شاه اینطور می‌گوید: "شاه، زیبا، خوش‌سیما و شکیل‌اندام، مطبوع و جذاب است. قدش نه زیاد بلند است و نه چندان کوتاه ... شانه‌هایش گشاده به سینه [به معنی شانه‌های عریض] است و ...". (منبع: کتاب کارنامه ۴۰ سال سلطنت، چاپ سال ۱۳۰۶ هـ ق؛ به نقل از روزنامه شرق، مورخ ۱۳۸۹/۹/۱۶ شماره ۱۱۳۰).

نسبت کمر به لگن

در سنجش ملاک‌های بدنی جذابیت مردان، علاوه بر محاسبه نسبت شانه به کمر، نسبت کمر به لگن[1] (WHR) نیز ممکن است مورد استفاده قرار گیرد. البته، این شاخص، در مورد مردان، اهمیت کمتری داشته و کمتر مورد توجه بوده است. برعکس آن، همانطور که بعدا به آن خواهیم پرداخت، این شاخص در واقع یکی از خصیصه‌های مهم جذابیت بدنی *در زنان* از نظر مردان است. این نسبت، از تقسیم اندازه دور کمر به اندازه دور لگن، بدست می‌آید (تصویر ۹-۱). از نظر جذابیت افزایی بدنی در مردان، برای این شاخص، مقداری در حدود ۰/۹ به عنوان نسبت ایده‌آل، پیشنهاد شده است. هر چقدر که این نسبت پایین‌تر باشد، اندازه لگن نسبت به کمر بیشتر می‌شود و بنابراین پهن‌تر به چشم می‌آید.



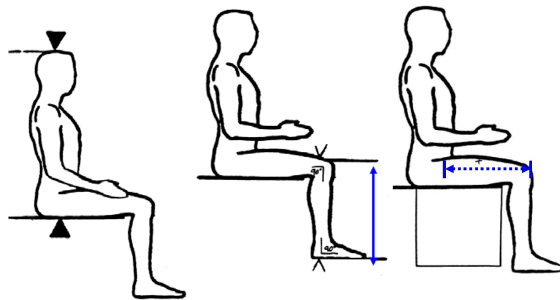
تصویر ۹-۱: نسبت کمر به لگن. تصویر سمت راست، بخش‌هایی از بدن که هنگام محاسبه این شاخص و شاخص نسبت شانه‌ها به کمر اندازه‌گیری می‌شوند را نشان می‌دهد. چهار تصویر تمام‌قد سمت چپ، تعدادی از تصاویر محرکی هستند که سینق (۱۹۹۵) در پژوهش خود، به مورد استفاده قرار داد. او، به زنان، طرح‌های اندامی مردانی را نشان می‌داد که وزن‌ها و WHR متفاوتی داشتند. در تمام گروه‌های وزنی، بدن‌های که WHR پایینی داشتند، کمترین نمره جذابیت را می‌گرفتند. طرح‌های اندامی فوق، مردانی با نسبت کمر به لگن متفاوت اما در یک طبقه وزنی واحد را نشان می‌دهند. طیف وزنی مردان این تصویر، طیف وزنی طبیعی است. نسبت کمر به لگن ۰/۹، نسبت ترجیحی زنان بود. جذاب‌ترین اندام انتخاب شده بوسیله زنان، وزن طبیعی و نسبت ۰/۹ داشت (دومین طرح اندامی از سمت راست). او همچنین از زنان می‌خواست تا خصوصیاتی مانند سلامتی، قدرت‌طلبی و هوش را در تصاویری که به آنها نشان می‌داد، مشخص کنند. در این موقعیت، زنان، بیشتر آن اندام‌هایی را انتخاب می‌کردند که WHR بالایی داشتند. به عبارت دیگر، مردان با نسبت کمر به لگن بالاتر (۰/۹)، از نظر زنان، هم جذاب‌تر و هم باهوش‌تر و سالم‌تر به نظر می‌رسیدند.

نسبت پایین‌تنه به بالاتنه

نسبت بالاتنه به پایین‌تنه یا نسبت قامت در حالت نشسته[2]، از اندازه‌گیری طول بالاتنه (از کمر تا نوک سر) تقسیم بر طول پایین‌تنه (از کمر تا کف پا)، ضربدر ۱۰۰، بدست می‌آید. این شاخص، می‌تواند بر شکل و جذابیت ادراک‌شده بدن یک فرد، تاثیر بگذارد. زنان، معمولا نسبت قامت در حالت نشسته کم یا پایین‌تنه اندکی

[1]- Waist to Hip Ratio (WHR)
[2]- Sitting Height Ratio (SHR)

بیشتر نسبت به بالاتنه (اصطلاحا پاهای بلند یا کشیده) را ترجیح می‌دهند (رک به بوگین و وارلا- سیلوا، ۲۰۱۰؛ فسلر و همکاران، ۲۰۰۵ و سوروکوسکی و پائولوسکی، ۲۰۰۸).



شکل ۱-۱: اندازه بخش‌های مختلف بالاتنه و پایین‌تنه و نسبت آنها. در سنجش‌های مربوط به اندازه بخش‌های مختلف بالاتنه و پایین‌تنه، اندازه ران، اندازه زانو تا کف پا و اندازه بالاتنه (به ترتیب از راست به چپ)، از جمله شاخص‌هایی هستند که مورد اندازه‌گیری و استفاده قرار می‌گیرند (رک به بوگین و وارلا- سیلوا، ۲۰۱۰؛ تصاویر برگرفته از همین منبع).

شکل پاها

ترجیحاتی انطباقی برای اندازه و طول پا در یک شریک بالقوه وجود دارد (سوروکوسکی و پائولوسکی، ۲۰۰۸). موازی بودن دو پا و عدم فاصله هلالی زیاد بین پاها یا پاهای موازی، جذابیت بدنی یک مرد را در نظر زنان، زیادتر می‌کند.

چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیح نوع بوی بدن

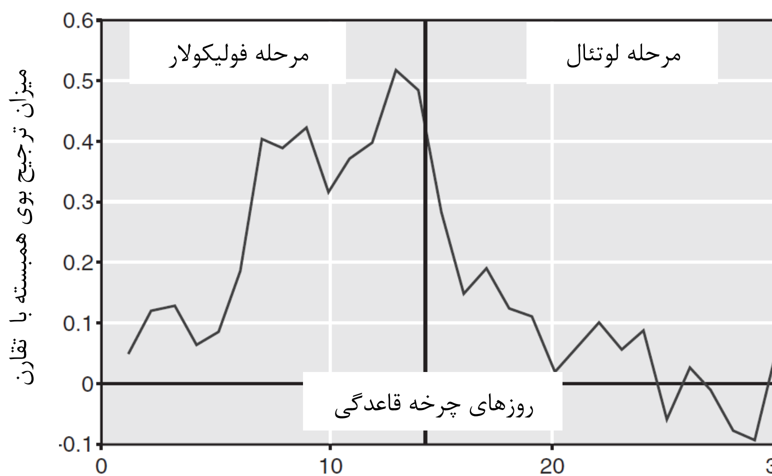
زنان، نه تنها حس بویایی قوی‌تری نسبت به مردان دارند، بلکه این قدرت بویایی، درست قبل از یا هنگام تخمک‌گذاری (در اواسط چرخه قاعدگی) به اوج خود می‌رسد (باس، ۲۰۰۸). هر چند که هر دو جنس، گزارش می‌دهند که بوی بدن جنس مقابل، علاقه جنسی را در آنها تحت تاثیر قرار می‌دهد اما زنان، تاثیر قوی‌تری را گزارش می‌دهند (هرز و کاهیل، ۱۹۹۷). در واقع هرز و کاهیل (۱۹۹۷) دریافتند که زنان، اطلاعات بویایی را مهمترین درونداد حسی موثر در انتخاب جفت و برانگیختگی جنسی می‌دانند، درحالی‌که مردان، نشانه‌های دیداری و بویایی را به یک اندازه، مهم می‌دانستند.

در اواسط چرخه قاعدگی، حساسیت بویایی زنان، نسبت به مواد شیمیایی موجود در بوی بدن مردان، افزایش می‌یابد. پژوهش‌ها، نشان داده‌اند که زنان، در مرحله فولیکولار (اواسط چرخه قاعدگی)، بوی بدن مردان با چهره‌های متقارن‌تر و مردانه‌نما تر را، نسبت به بوی بدن مردان با چهره‌های با مردانگی‌نمایی و تقارن چهره‌ای پایین‌تر، ترجیح می‌دهند (از جمله ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۹a؛ ۱۹۹۹b؛ ثورنهیل و همکاران، ۲۰۰۳؛ ریکوسکی و گرامر، ۱۹۹۹؛ گانگستاد و ثورنهیل، ۱۹۹۸a؛ هاولیسک، رابرتس و فلسیجر، ۲۰۰۵؛ هوقس و همکاران، ۲۰۰۲). همچنین، نشان داده شده که زنان، فقط در اواسط چرخه قاعدگی و نه در سایر مراحل چرخه، بوی بدن مردان دارای چهره متقارن‌تر *یا* مردانه‌نماتر را ترجیح می‌دهند و ترجیح بوی بدن مردان متقارن، هنگامی که زنان در

دوره‌های بارور از چرخه قاعدگی‌شان قرار دارند، در بیشترین حد خود قرار دارد (ثورنهیل و گانگستاد، ۲۰۰۳ و ویکوسکی و گرامر، ۱۹۹۹). همچنین مشخص شده که زنانی که در یک رابطه قرار دارند (مثلا ازدواج کرده‌اند)، نوسانات بیشتری در ترجیح مربوط به بوی یک مرد جذاب از نظر جنسی (نوسان در جهتی که ذکر شد) در چرخه قاعدگی نشان می‌دهند تا زنانی که مجرد هستند (هاولیسک، رابرتس و فلجر، ۲۰۰۵).

هاولیسک، رابرتس و فلجر (۲۰۰۵) هم بطور جالبی، بین ترجیح بوی بدن یک مرد بوسیله زنان، با نمره‌ای که آن مرد در یک مقیاس تسلط‌گری بدست می‌آورد ارتباط یافتند. این ارتباط در مورد زنانی که در یک رابطه باثبات بودند و در دوره باروری از چرخه قاعدگی خود به سر می‌بردند، بسیار قوی‌تر بود تا زنان مجردی که در همین دوره از چرخه قاعدگی‌شان بودند.

گانگستاد، ثورنهیل و گارور- آپگار (۲۰۰۵)، با تحلیل نتایج حاصل از سه پژوهش، نمودار ذیل را که رابطه بین ترجیح بوی بدن مردان متقارن‌تر و روزهای چرخه قاعدگی در زنان را نشان می‌دهد، ترسیم کردند.



نمودار ۱-۱: ترجیح زنان برای بوی مردان متقارن به عنوان تابعی از روزی از چرخه قاعدگی که در آن قرار دارند. تعداد نمونه پژوهش، ۱۴۱ نفر بودند. همانطور که مشخص است ترجیح زنان برای بوی بدن مردان متقارن، در روزهای مربوط به پنجره باروری (در این نمودار حدودا روزهای هفتم تا چهاردهم) به اوج خود می‌رسد. داده‌هایی که این محققین برای ترسیم نمودار فوق از آنها استفاده کردند از سه پژوهش جداگانه دیگر بدست آمده بودند؛ ثورنهیل و گانگستاد (۱۹۹۹b)، ثورنهیل و همکاران (۲۰۰۳) و گانگستاد و ثورنهیل (۱۹۹۸b) (نمودار برگرفته از گانگستاد، ثورنهیل و گارور- آپگار، ۲۰۰۵).

چرخه قاعدگی و تغییر در ویژگی‌های شخصیتی و اقتصادی- اجتماعی مرجح

در طول چرخه قاعدگی، زنان در ترجیح اینکه چه رفتارهایی در مردان، از نظر جنسی جذاب هستند هم، نوسان و تغییر نشان می‌دهند. این تغییرات، خود را بصورت ترجیح رفتارها و ویژگی‌های شخصیتی تسلط‌طلبانه در اواسط چرخه نشان می‌دهند (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۷؛ لوکاسزویسکی و رونی، ۲۰۰۹). مشخص شده که حتی اگر از نظر آماری، جذابیت جسمانی مردان ترجیح داده شده کنترل شود، این ترجیح مربوط به ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری، همچنان به قوت خود باقی می‌ماند (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۴). گانگستاد

و همکارانش (۲۰۰۴) دریافتند که هنگامی که زنان بارور هستند، مردانی که به عنوان مردان مقابله‌کننده با دیگران، خودخواه، عضلانی، از نظر جسمی جذاب و از نظر اجتماعی متنفذ ارزیابی شده بودند را ترجیح می‌دادند. زنان مورد مطالعه، نوسان مرتبط با چرخه قاعدگی که در جهت ترجیح مهربانی، هوش و یا تمایل برای یک پدر خوب بودن باشد، نشان ندادند. یک یافته جالب توجه این بود که مردانی که از نظر جنسی وفادارتر به نظر می‌رسیدند، برای زنانی که در این مرحله از چرخه قاعدگی یعنی اواسط چرخه قرار داشتند، از نظر جنسی، کمتر تحریک‌کننده[1] بودند. محققان، این یافته را به ارتباط احتمالی بین میزان وفادار بودن و ظاهر مرتبط دانستند. این یافته همچنین بطور کاملا گویا نشان می‌دهد که این عقیده که زنان همیشه به دنبال مردان وفادار هستند ایده غلط و گمراه‌کننده‌ای است.

پرووست، تروجی و کوینسی (۲۰۰۸) دریافتند که زنان، حتی در ترجیح نحوه راه رفتن مرد جذاب از نظر جنسی هم، نوسان نشان می‌دهند. بدین صورت که در اواسط چرخه قاعدگی (و نه در سایر مراحل) شیوه راه‌رفتنی را که مردانگی‌نمایی بیشتری داشته باشد ترجیح می‌دهند.

در پژوهش لوکاسزویسکی و رونی (۲۰۰۹)، تسلط‌گرایی بصورت تمایل به استفاده از روش‌های اجبارگرایانه[2] و رقابتی به عنوان ابزارهایی برای رسیدن به نتایج دلخواه و کسب موقعیت در یک سلسله مراتب اجتماعی، به تصویر درآمد. نتایج نشان دادند که زنان، در انتخاب این ویژگی‌ها، ترجیح همگام با چرخه قاعدگی نشان می‌دهند. گارور- آپگار، سیمپسون و کازینس (۲۰۰۷) نیز، با بررسی ترجیح ویژگی‌های شخصیتی و جسمانی متنوع در دوره‌های مختلف از چرخه قاعدگی زنان، به ارتباط بین ترجیح صفات جسمانی و رفتاری مختلف با مراحل مختلف چرخه قاعدگی، پی بردند.

در مطالعه میلر و کاروتر (۲۰۰۳)، در بین زنانی که چرخه قاعدگی طبیعی را تجربه می‌کردند یعنی زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده نمی‌کردند، میزان باروری زنان، میزان جذابیت مهارت در شوخ‌طبعی یا توانایی شوخی‌کردن مردان برای روابط کوتاه‌مدت را افزایش می‌داد اما این خصایص رفتاری، تاثیری بر ارزیابی زنان از جذابیت مردان برای روابط درازمدت نداشت. لوکاسزویسکی و رونی (۲۰۰۹) نیز دریافتند که بین ترجیح خصایص شخصیتی مربوط به تسلط‌طلبی بوسیله زنان و میزان هورمون‌های آنها، ارتباط وجود دارد. هورمون‌ها خود به موازات چرخه قاعدگی، تغییر و نوسان نشان می‌دهند.

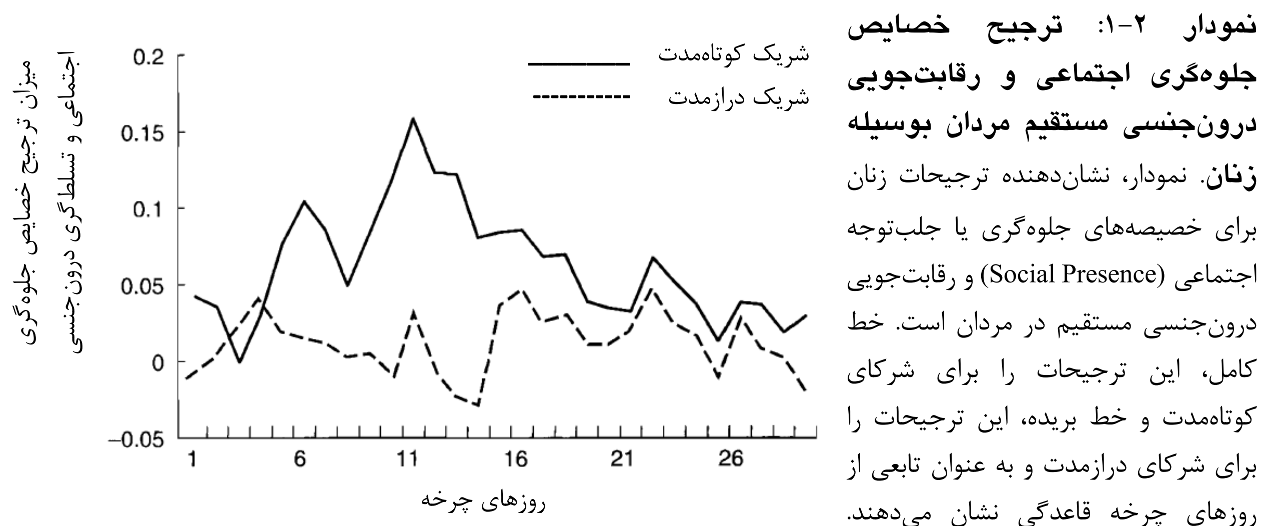
در دوره تخمک‌گذاری از چرخه قاعدگی و هنگام انتخاب شریک جنسی مطلوب، زنان، به ویژگی‌های شخصیتی‌ای که در ارتباطات درازمدت برای آنها مهم است مانند مهربان و همکاری‌کننده‌بودن، کمتر حساسیت نشان داده و در عوض به جذابیت جسمانی و چهره‌ای یک مرد، واکنش‌دهی بیشتری دارند. باز هم جالب است

---

[1]- Less sexy
[2]- Forceful

که در این مقطع، آنها به طبقه اقتصادی- اجتماعی مرد یعنی یکی از ملاک‌هایی که در ارتباطات درازمدت مانند ازدواج، بسیار به آن اهمیت می‌دهند، کمتر حساس و بی‌تفاوت‌تر می‌شوند.

از نظر تاثیر تجرد یا تاهل یک مرد بر ارزیابی زنان از میزان جذابیت آنها، نتایج بررسی برسان و استرنیری (۲۰۰۸) نشان داد که زنان متاهل، در زمانی که احتمال حاملگی بالا بود (اواسط چرخه قاعدگی)، مردان مجرد با ویژگی‌های حاکی از مردانگی‌نمایی بالا را ترجیح می‌دادند ولی در غیر این مراحل، مردان متاهل را جذاب‌تر می‌دیدند.



نمودار ۲-۱: ترجیح خصایص جلوه‌گری اجتماعی و رقابت‌جویی درون‌جنسی مستقیم مردان بوسیله زنان. نمودار، نشان‌دهنده ترجیحات زنان برای خصیصه‌های جلوه‌گری یا جلب‌توجه اجتماعی (Social Presence) و رقابت‌جویی درون‌جنسی مستقیم در مردان است. خط کامل، این ترجیحات را برای شرکای کوتاه‌مدت و خط بریده، این ترجیحات را برای شرکای درازمدت و به عنوان تابعی از روزهای چرخه قاعدگی نشان می‌دهند. همانطور که مشخص است، هنگامی‌که زنان قصد انتخاب شریک کوتاه‌مدت را دارند، ترجیح این خصیصه‌ها در اواسط چرخه قاعدگی به اوج خود می‌رسد، اما درصورتی‌که بخواهند شریک درازمدتی را انتخاب کنند، ترجیح این خصیصه‌ها از مراحل چرخه قاعدگی تاثیر نپذیرفته، نوسان بسیار کمتری نشان داده و همانطور که مشهود است در مجموع در سطح پایین‌تری قرار دارد (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۴).

در یک مطالعه (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۷)، از زنان خواسته شد تا جذابیت مردانی را که در یک سری فیلم مشاهده می‌کردند، ارزیابی کنند. نمونه‌های مستقلی از زنان، مردان را از نظر تعدادی از خصایص مطلوب در یک همسر، ارزیابی کردند. زنانی که در مرحله باروری چرخه قاعدگی خود بودند، بخصوص از نظر جنسی، جذب مردانی می‌شدند که فکر می‌کردند آنها مغرور، از نظر رقابت درون‌جنسی؛ مواجه‌ای[1]، از نظر بدنی؛ عضلانی و از نظر جسمی؛ جذاب هستند. این در حالی بود که هیچ تغییرات وابسته به چرخه‌ای در جذب شدن زنان به مردانی که از نظر مالی موفق به نظر می‌رسیدند و یا باهوش، مهربان و گرم بودند مشاهده نشد. مردانی که به نظر می‌رسید از نظر جنسی وفادار هستند، برای زنانی که در اواسط چرخه قاعدگی بودند، از نظر جنسی کمتر جذاب بودند. زنان بارور، بخصوص جذب مردانی می‌شدند که به نظر می‌رسید وفادار نیستند. محققین این پژوهش

[1]- Confrontive

اینطور استنباط کردند که این مسئله احتمالا بخاطر این بود که آن مردانی که باوفاتر به نظر می‌رسیدند دارای خصایص جسمی‌ای بودند که زنان در شرکای جنسی اواسط چرخه خود، جذاب نمی‌یابند (گانگستاد و ثورنهیل، ۲۰۰۸).

یک مطالعه (باس و بارنس، ۱۹۸۶)، نشان داد که در زنان، بین ترجیح ابرازشده برای تسلط‌گری در مردان و پاسخ واقعی آنها به علامت‌های حاکی از تسلط‌گری، ناهماهنگی وجود دارد. هم زنان و هم مردان، صفت تسلط‌جویی را به عنوان یکی از صفاتی که پایین‌ترین مطلوبیت را در یک همسر یا شریک دارد، ارزیابی کردند. اما اغلب زنان، به طور مثبتی به خصایص حاکی از تسلط‌طلبی که در قالب فیلم‌های ویدیویی، عکس‌ها یا شرح‌حال‌های نوشته‌شده به تصویر کشیده می‌شدند پاسخ دادند. این پاسخدهی مثبت، حداقل وقتی که تسلط‌طلبی یک مرد، در جهت سایر مردان یعنی تسلط‌گری یک مرد بر سایر مردان بود، صدق می‌کرد. الیس (۱۹۹۲)، دلایل این تناقض ظاهری را چهار مسئله می‌داند که در ذیل، سه مورد از آنها را شرح می‌دهیم. الف) عدم تفکیک بین تسلط‌گری در گروه همجنسان و تسلط‌گری در روابط فردی با زنان، منجر به این می‌شود که به این مسئله توجه نکنیم که زنان، تسلط‌جویی همسران‌شان بر سایر مردان را پسندیده و مطلوب می‌دانند، اما اِعمال این تسلط‌طلبی در روابط فردی با خودشان را نامطلوب می‌دانند. ب) گرایش به ارائه جواب جامعه‌پسند، می‌تواند منجر به این شود که زنان در هنگام پرکردن پرسشنامه، خصیصه تسلط‌گری را در یک همسر بالقوه ناپسند بدانند اما در عمل، واکنشی متفاوت نشان دهند. ج) اینکه ترجیح یک مرد با موقعیت بالا و تسلط‌گر می‌تواند ناهشیار باشد، درحالی‌که جواب دادن به سئوالات پرسشنامه از یک فرایند هشیار و [جامعه‌پسند] تاثیر بپذیرد.

چرخه قاعدگی و تغییر در ترجیحات آوایی (مربوط به صدا)

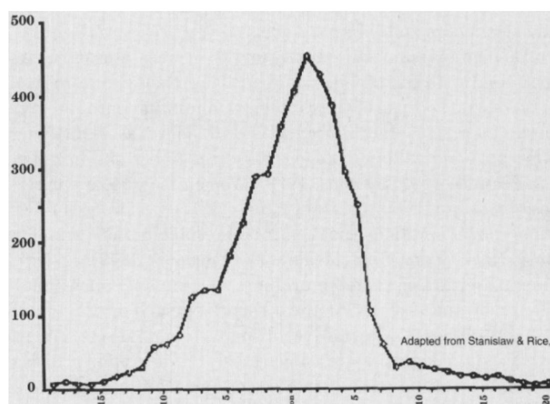
زنان در اواسط چرخه قاعدگی، نسبت به قبل و بعد از آن، مردان با صداهای با فرکانس پایین‌تر یا صدای بم‌تر را بیشتر از صدای با فرکانس بالاتر یعنی صداهای زیرتر یا نازک‌تر، ترجیح می‌دهند (فینبرگ و همکاران، ۲۰۰۶؛ پاتس، ۲۰۰۵). همچنین آنها بیشتر احتمال دارد که ویژگی‌هایی مانند تسلط‌گری و توانایی ابراز وجود بیشتر را به این گونه از صداها، نسبت دهند (رک به ایوانس، نیو و واکلین، ۲۰۰۶).

چرخه قاعدگی و تغییر در رفتارها و فعالیت‌های جنسی زنان

میل جنسی در طول چرخه قاعدگی

میل جنسی زنان، از چرخه قاعدگی آنان تاثیر می‌پذیرد (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و همکاران، ۲۰۰۶). معمولا این تاثیرپذیری در جهت افزایش فزاینده تعداد زنانی است که برای اولین بار در طول چرخه

قاعدگی، احساس تمایل به فعالیت جنسی می‌کنند. نمودار ۳-۱ نحوه توزیع ۱۰۶۶ زن مورد بررسی در یک پژوهش را بر اساس روزی از چرخه قاعدگی که برای اولین بار، احساس تمایل جنسی کرده‌اند، نشان می‌دهد. استانیسلو و رایس (۱۹۸۸؛ به نقل از اوکامی و شاکلفورد، ۲۰۰۱) دریافتند که میل جنسی، در سرتاسر چرخه قاعدگی به تدریج افزایش نشان داده و در دوره تخمک‌گذاری به اوج خود می‌رسد که با اوج میزان استرادیول بدن زنان نیز همزمان است.



نمودار ۳-۱: میل جنسی در طول چرخه قاعدگی. محور افقی روزهای چرخه قاعدگی را بر اساس فاصله زمانی از دوره تخمک‌گذاری نشان می‌دهد. محور عمودی تعداد زنانی را که برای اولین بار در طول چرخه قاعدگی گزارش می‌دهند که احساس تمایل جنسی کرده‌اند، نشان می‌دهد. همانطور که مشخص است، اکثریت زنان، برای اولین بار در اواسط چرخه قاعدگی یا حول و حوش آن، میل جنسی را در خود احساس می‌کنند (برگرفته از اوکامی و شاکلفورد، ۲۰۰۱- منبع اصلی: استانیسلو و رایس، ۱۹۸۸).

والن (۲۰۰۰؛ به نقل از اوکامی و شاکلفورد، ۲۰۰۱) نمودار فوق را با نمودار بدست آمده از ابراز رفتارهای جفت‌گزینی ماده میمون‌های رزوس مقایسه کرد. او دریافت که این نمودارها مانند هم هستند؛ در ماده میمون‌های رزوس نیز، افزایش تدریجی میل جنسی و سپس به اوج خود رسیدن در مرحله تخمک‌گذاری مشاهده می‌شود.

پیلسورث، هاسلتون و باس (۲۰۰۴)، بین احتمال حاملگی و افزایش میل جنسی در زنان دارای یک رابطه تعهدآمیز، رابطه یافتند. در زنان بدون همسر، بین مراحل چرخه قاعدگی و افزایش میل جنسی، رابطه‌ای یافت نشد. آنها همچنین بین تعامل طول رابطه و احتمال حاملگی در زنان، با میل به روابط فرازناشویی، رابطه یافتند؛ بدین صورت که زنانی که مدت زمان بیشتری از رابطه آنها با شریک یا همسر فعلی‌شان می‌گذشت، در طول دوره‌های با احتمال حاملگی بالا، میل بیشتری را برای شرکای فرازناشویی تجربه می‌کردند.

در اواسط چرخه قاعدگی، خیالبافی‌های جنسی، همگام با افزایش میل جنسی، زیادتر می‌شوند (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲) که خیالبافی در مورد آمیزش جنسی با مردانی به غیر از همسر اول هم، از جمله این خیالبافی‌ها هستند.

کرنشو (۱۹۹۶) اشاره می‌کند که میزان بطور غیرعادی بالای فنیل‌اتیل‌آمین[1] (PEA)، بیشتر در زنان مشاهده می‌شود تا در مردان. این ماده در برانگیختن شیفتگی‌های جنسی شدید در انسان نقش دارد و در زمان‌هایی که فرد

[1]- Pheylethylamine

عشقی شدید را تجربه می‌کند، در بدن افزایش می‌یابد. در زنان، این افزایش و بالا رفتن PEA، معمولا در زمان‌های نزدیک به تخمک‌گذاری روی می‌دهد.

برخلاف نتایج پژوهش‌های ذکر شده در بالا، در مطالعه گانگستاد و همکاران (۲۰۰۲)، زنانی که در مرحله باروری از چرخه خود بودند افزایشی در میزان میل جنسی کلی نشان ندادند.

یک نکته در مورد افزایش میل جنسی همگام با چرخه قاعدگی در زنان، عدم ارتباط آن با میل به روابط فرازناشویی است. در یک پژوهش (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶a)، نشان داده شد که تمایل زنان به ارتباط جنسی با شخصی به غیر از شوهر اصلی، بوسیله افزایش شدت میل جنسی در زنان، قابل توجیه و تبیین نیست. به عبارت دیگر، افزایش تمایل زنان به ارتباط جنسی با شخصی به غیر از شوهر اول که در اواسط چرخه قاعدگی به اوج خود می‌رسد، رویدادی مستقل از افزایش میل جنسی در طول چرخه قاعدگی آنها بوده و به خودی خود و بدون افزایش در شدت میل جنسی هم، روی می‌دهد. به عبارت باز هم ساده‌تر، زنان، به موازات چرخه قاعدگی، حتی اگر افزایش در میل جنسی را تجربه نکنند، باز هم میل به ارتباط با مردانی به غیر از شرکای اصلی خود را که در اواسط چرخه به اوج خود می‌رسد، تجربه خواهند کرد. از این رو، این رویه تجربه میل به مردانی دیگر در اواسط چرخه در زنان، گرم‌مزاج و سردمزاج نمی‌شناسد! و نمی‌توانیم مثلا بگوییم که زنان در اواسطه چرخه شاید به این دلیل سراغ مردانی به غیر از همسران‌شان می‌روند که میل جنسی افزایش‌یافته‌شان به اندازه کافی بوسیله شوهران‌شان ارضاء نمی‌شود.

اواسط چرخه و تعهد زناشویی؛ زمانی‌که حلقه ازدواج، در خانه جا گذاشته می‌شود

زنانی که به کلوپ‌های مشروب‌فروشی مجردها می‌آیند، چنانچه در اواسط چرخه قاعدگی خود باشند، از جواهرآلات و آرایش بدنی بیشتری استفاده می‌کنند. همچنین، این زنان در طی عصر روزهای مورد بررسی، بیشتر احتمال دارد که با سایر مردان، تماس بدنی داشته باشند (به نقل از رایت، ۱۹۹۶). آنها، در این زمان‌ها، از نظر جنسی، بطور تحریک‌کننده‌تری[1] رفتار می‌کنند (دورانتی و همکاران، ۲۰۰۸؛ هاسلتون، ۲۰۰۷).

هاسلتون و گانگستاد (۲۰۰۶) دریافتند که زنان، در روزهای اوج باروری، تمایل بیشتری را برای رفتن به کلوپ‌ها و مهمانی‌هایی که می‌توانند در آنها مردان را ملاقات کنند، گزارش می‌دهند. در این مرحله، همچنین میزان مجذوب‌شدن به مردی به غیر از همسر اول و لاس‌زنی[2] با مردان دیگر افزایش می‌یابد (هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲). در این مرحله، زنانی که به کلوپ‌های شبانه[3] و کلاس‌های دانشگاهی

---
[1]- Provocatively
[2]- Flirtation
[3]- Night Clubs

می‌روند، بیشتر احتمال دارد که لباس‌های بدن‌نما بپوشند. همچنین، زنانی که یک شریک یا رابطه تعهدآمیز دارند، بیشتر احتمال دارد که در این زمان، تنها و بدون همسر، در کلوپ‌های مخصوص افراد مجرد[۱]، حضور یابند (گرامر، جوت و فیچمن[۲]، ۱۹۹۷ به نقل از بوریس و لیتل، ۲۰۰۶).

رفتارهای نقش جنسی و چرخه قاعدگی

هروماتکو و همکارانش (۲۰۰۸)، بین مردانه رفتارکردن زنان با چرخه قاعدگی آنها رابطه یافتند. آنها دریافتند که زنانگی زنان، در طول چرخه قاعدگی تغییری نمی‌یابد، درحالی‌که مردانگی‌نمایی رفتاری، در طول دوره زمانی با باروری بالا، برجسته‌تر می‌شود. همچنین، زنان با جایگاه متفاوت بر روی ابعاد مردانگی و زنانگی‌نمایی رفتاری، در ادراک ارزش خود به عنوان یک همسر، متفاوت بودند. محققان نتیجه گرفتند که ممکن است یک مکانیسم روانشناختی با میانجی‌گری هورمون‌ها وجود داشته باشد که زنان را در یک دوره زمانی کوتاه یعنی هنگامی که احتمال حاملگی بالاست، جرات‌ورزتر و تسلط‌جویانه‌تر می‌کند.

هماهنگ با همین تغییرات، جالب توجه هست که در این مرحله از چرخه قاعدگی، توانایی زنان برای طبقه‌بندی کردن چهره مردان از نظر میزان مردانگی- زنانگی‌نمایی چهره‌ای و توانایی طبقه‌بندی واژه‌های قالبی مردانه نیز افزایش می‌یابد که نشان‌دهنده افزایش توجه آنها به میزان مردانگی‌نمایی چهره‌ای و رفتاری مردانی است که با آنها تعامل دارند (ماکرایی و همکاران، ۲۰۰۲). در پژوهش جانستون و همکاران (۲۰۰۳) نیز، زنانی که در اواسط چرخه قاعدگی خود بودند، سرعت بیشتری در طبقه‌بندی چهره‌های مردان نشان می‌دادند.

الان وقت خوردن نیست؛ چرخه قاعدگی و اشتها

فسلر (۲۰۰۳)، دریافت که در اواسط چرخه قاعدگی، مصرف آب و غذای زنان کاهش یافته و میل به رسیدن به ارگاسم و ارضای جنسی، در آنها افزایش می‌یابد. اینکه در مرحله تخمک‌گذاری چرخه قاعدگی، اشتهای زنان، رو به کاهش گذاشته و در عوض، میزان فعالیت بدنی، فعالیت‌های داوطلبانه اجتماعی و فعالیت جنسی آنها افزایش می‌یابد حاکی از این است که کاهش در عمل خوردن، به این علت اتفاق می‌افتد که با فعالیت‌های جنسی و تلاش برای جفت‌یابی[۳]، رقابت نکند. این کاهش و افزایش‌های قاعده‌مند، حاکی از یک اختصاص‌دهی فزاینده انرژی برای جفت‌گزینی در اواسط چرخه قاعدگی است.

---
[1]- Single Clubs
[2]- Grammer, Jutte & Fischmann
[3]- Mating effort

چه لباسی بپوشم؛ چرخه قاعدگی و انتخاب لباس

هنوز هم بعضی فکر می‌کنند که لباس‌هایی که افراد می‌پوشند و آرایش و پیرایشی که بکار می‌برند، فقط موثر از شرایط فرهنگی- اجتماعی، اقتصادی، یا صرفا تصادفی و بر حسب سلیقه، و یا انتخابی کاملا هشیارانه است. هر چند این عقیده که لباس، می‌تواند نمادی از ارزش‌ها، فرهنگ و شرایط اجتماعی- اقتصادی فرد باشد صحیح است اما پژوهش‌ها نشان می‌دهند که لباس‌هایی که ما انتخاب می‌کنیم، حاوی علامتها و پیام‌هایی بیشتر از موارد برشمرده هستند. استراتژی جنسی فعلی و/یا استراتژی غالب فرد و تمایلات جنسی معین، از جمله مواردی هستند که بوسیله لباس‌های ما، اطلاع‌رسانی می‌شوند.

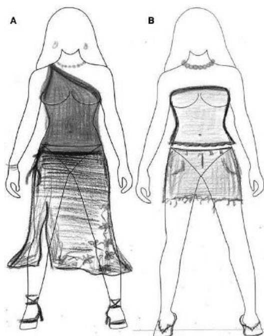
در تحقیق هاسلتون و همکارانش (۲۰۰۷)، میزان خودآرایی [1] و آرایش‌کردن [2] زنان، در اواسط چرخه قاعدگی افزایش می‌یافت. آنها، با نظرسنجی از ۴۲ نفر شرکت‌کننده که عکس‌های این زنان را مشاهده کردند، دریافتند که زنانی که در حوالی مرحله تخمک‌گذاری بودند، بیشتر از زنانی که در مرحله لوتئال بودند، احتمال داشت به عنوان «زنانی که سعی می‌کنند جذاب به نظر برسند» توصیف شوند (به ترتیب ۵۹/۵ و ۴۰/۵ درصد). علاوه بر این، هر چه قدر که زنی به مرحله تخمک‌گذاری خود نزدیک‌تر بود، بیشتر احتمال داشت که عکس او بوسیله قضاوت‌گران به عنوان عکس زنی «که سعی می‌کند جذاب به نظر برسند»، انتخاب شود. زنان این مرحله، نسبت به زنان سایر مراحل، لباس‌هایی را انتخاب می‌کردند که به میزان بیشتری، مُد روز [3] و دلپسند [4] بود و بخش‌های بیشتری از پوست بدن را نشان می‌داد [5] (مانند پوشیدن دامن بجای شلوار). این یافته‌ها، در مطالعه‌ای دیگر تکرار شد (گرامر و همکاران، ۲۰۰۴). در این بررسی، مشخص شد که زنان حاضر در مجلس دیسکویی [6] (مجلس رقص) که در مرحله تخمک‌گذاری از چرخه قاعدگی بودند، بیشتر احتمال داشت که لباس‌های بدن‌نما بپوشند. محققین دریافتند که میزان انگیزش جنسی ابراز شده بوسیله زنان با میزان بدن‌نمایی لباس‌های آنها و میزان بدن‌نمایی لباس‌های زنان نیز با میزان هورمون استرادیول آنها ارتباط داشت. همچنین خود زنانی که لباس‌های خود را جنسی [7] یا نشان از بی‌پروایی و جسارت [8] طبقه‌بندی کرده بودند، گزارش دادند که هدف‌شان از حضور در مهمانی، لاس‌زنی یا یافتن شریک جنسی بود. این نتایج، چندین تلویح را در خود دارند. اول اینکه، انتخاب لباس بوسیله زنان، با انگیزه‌های آنها ارتباط دارد (هاسلتون و همکاران، ۲۰۰۷). دیگر اینکه، مرحله فرارسیدن تخمک‌گذاری زنان که با رفتارهای آرایشی و پوششی مرتبط است، می‌تواند همراه با آگاهی هشیارانه آنها نسبت به انگیزه این رفتارها باشد

---

[1]- Self-grooming
[2]- Ornamentation
[3]- Fashionable
[4]- Nicer
[5]- Showing more skin
[6]- Discotheque
[7]- Sexy
[8]- Bold

و آن فرایندی همیشه ناهشیار نیست. به عبارت دیگر، آنها در این مراحل، لباس‌های بدن‌نماتر و از نظر جنسی تحریک‌کننده‌تر (مثلاً تنگ‌تر، چسبان‌تر، کوتاه‌تر و یا لباس‌هایی که بخش بیشتری از پوست را نشان می‌دهند) می‌پوشند و ممکن است از انگیزه خود برای پوشیدن چنین لباس‌هایی هم که حول یافتن شریک جنسی می‌گردد، آگاهی داشته باشند.

در پژوهش دورانتی، لی و هاسلتون (۲۰۰۸) نیز، مشاهده شد که زنان، در زمانی که احتمال باروری به اوج خود می‌رسد، لباس‌هایی را ترجیح می‌دهند که بدن‌نماتر[۱] و از نظر جنسی برانگیراننده‌تر[۲] باشند. هر چقدر که زنان مورد مطالعه آنها، به اواسط چرخه قاعدگی خود نزدیک‌تر می‌شدند، پوشیدن چنین لباس‌هایی را بیشتر ترجیح می‌دادند. در این آزمایش، لباس‌های ترجیحی زنان در مراحل مختلف چرخه قاعدگی، به دو روش مشخص می‌شد. در روش اول، محققان، از زنان مورد مطالعه، در زمان حضور در آزمایشگاه عکس می‌گرفتند. در روش دوم، محققان، از زنان می‌خواستند که از طریق نقاشی، نوع پوشش ترجیحی خود برای یک جلسه اجتماعی فرضی برای عصر همان روز را مشخص کنند. نتایج در هر دو حال یکسان بودند، اما تغییر قابل مشاهده در نوع لباس‌های ترجیحی برای یک جلسه اجتماعی که از طریق نقاشی کشیدن مشخص می‌شد، بیشتر بود (به تصویر ذیل نگاه کنید). رابطه بین چرخه قاعدگی و لباس پوشیدن، از طریق متغیرهایی مانند میل به ارتباط جنسی بدون التزام تعهد[۳]، جذابیت، وضعیت ارتباطی[۴] و رضایت از رابطه، تعدیل[۵] می‌شد. محققین پیشنهاد کردند که علت پوشیدن لباس‌های بدن‌نماتر و برانگیزاننده‌تر در اواسط چرخه قاعدگی را، می‌توان به افزایش رقابت زنان با همدیگر به منظور بدست‌آوردن شرکای جنسی مطلوب، مربوط دانست.



تصویر ۱۰-۱: انتخاب لباس و چرخه قاعدگی. یکی از نقاشی‌های کشیده‌شده در پژوهش دورانتی، لی و هاسلتون (۲۰۰۸) که بوسیله یکی از زنان شرکت‌کننده در پژوهش، ترسیم شده است. محققان، از زنان مورد پژوهش، درخواست می‌کردند که در دو مرحله از چرخه قاعدگی، لباس‌های مورد علاقه خود برای شرکت در یک مجلس مهمانی را نقاشی کنند. تصویر کشیده‌شده در سمت چپ، در مرحله با احتمال باروری پایین و تصویر کشیده‌شده در سمت راست، در مرحله باروری بالا (اواسط چرخه قاعدگی یا فولیکولار)، کشیده شده‌اند. همانطور که مشخص است، زن ترسیم‌شده در نقاشی سمت راست، لباس‌های بدن‌نماتر، عریان‌تر و از نظر جنسی برانگیزاننده‌تری دارد.

[1]- Revealing
[2]- Sexy
[3]- Sociosexuality
[4]- Relationship status
[5]- Moderate

چرخه قاعدگی و حرکات بدنی

گوئگوئن (۲۰۱۲) دریافت که زنان اواسط چرخه، سبک راه‌رفتن آرام‌تری دارند و راه‌رفتن آنها، از نظر جنسی، بوسیله ارزیابان، جذاب‌تر ارزیابی شد. مقداری از این افزایش در ارزیابی از جذابیت جنسی، می‌تواند به نوسان بیشتر باسن زنان در موقع راه‌رفتن در اواسط چرخه، مربوط باشد. بر همین مبنا، بخشی از نتیجه کار پژوهشی میلر و همکارانش (۲۰۰۷) مبنی بر افزایش میزان درآمد زنان رقاص در زمان باروری از چرخه قاعدگی نیز، می‌تواند به افزایش در جذابیت حرکات بدنی زنان در این دوره، مرتبط باشد. پرووست، کوینسی و تروجی (۲۰۰۸) نیز بین سبک راه‌رفتن زنان در دوره باروری از چرخه و دوره عدم باروری، تفاوت یافتند. این یافته، فقط درباره زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده نمی‌کردند، صدق می‌کرد. مردان شرکت‌کننده در این پژوهش نیز، شیوه راه‌رفتن زنان در دوره باروری را، جذاب‌تر ارزیابی کردند.



تصویر ۱۱-۱: سبک راه‌رفتن در دوره باروری از چرخه قاعدگی. راه‌رفتن زنان در دوره باروری از چرخه قاعدگی، با حرکات نوسانی و مواج بیشتری در باسن، همراه است. این تصویر، یک شو تبلیغی لباس را نشان می‌دهد. به میزان انحنای باسن در زن وسط، در حال راه رفتن، نسبت به دو زن دیگر، توجه کنید.

چرخه قاعدگی و میزان جذابیت

چرخه قاعدگی، در ویژگی‌های جسمی زنان نیز، تغییراتی را بوجود می‌آورد. چهره‌های زنان در اواسط چرخه قاعدگی جذاب‌تر می‌شود (رابرتس و همکاران، ۲۰۰۴). تغییر خصایص چهره‌ای مهم مانند افزایش تقارن چهره‌ای و تغییر در بو یا زیر و بمی صدا (برایانت و هاسلتون، ۲۰۰۹) که مردان نسبت به این تغییرات حساس هستند (پیپتون و گالوپ، ۲۰۰۸؛ رابرتس و همکاران، ۲۰۰۴)، از جمله تغییرات دیگری هستند که جذابیت جنسی زنان را افزایش می‌دهند. زنان، در این مرحله از چرخه، همچنین بطور جذاب‌تر یا تحریک‌کننده‌تری لباس می‌پوشند که این خود جذابیت آنها در نظر مردان را افزایش می‌دهد. این افزایش در جذابیت جسمانی و پوشش، می‌تواند بخشی از نتیجه پژوهش میلر و همکارانش (۲۰۰۷) را تبیین کند که دریافتند میزان انعامی که زنان رقاص سرِ میز مشروب دریافت می‌کنند، در زمانی که در مرحله باروری از چرخه قاعدگی خود هستند، نسبت به زمانی که در مرحله لوتئال قرار دارند، تا حدود ۱۰۰ دلار افزایش می‌یابد.

در اواسط چرخه، نه تنها ممکن است که جذابیت ظاهری و واقعی یک زن افزایش پیدا کند بلکه ارزیابی زنان از جذابیت خود هم، افزایش نشان می‌دهد (هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶).

چرخه قاعدگی و تغییر در احتمال خیانت جنسی در زنان

تمایل و اقدام به ارتباط جنسی با شخصی به غیر از شوهر[1] یا خیانت زناشویی[2]، از جمله موارد مهمی است که در مرحله تخمک گذاری چرخه قاعدگی افزایش می‌یابد (بلیس و بیکر، ۱۹۹۰). در این مرحله، شاهد افزایش تمایل زنان برای ارتباط جنسی با مردانی به غیر از همسر اول هستیم (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ ۲۰۰۵؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶)، اما میزان تمایل به ارتباط جنسی با شوهر، افزایشی نشان نمی‌دهد (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ ۲۰۰۵). همچنین مشاهده شده که زنان، در این مرحله، به میزان بیشتری جذب مردان دوم زندگی‌شان[3] که قصد رابطه خارج از چارچوب زناشویی با آنها دارند می‌شوند (گانگستاد، ثورنهیل و گارور–آپگار، ۲۰۰۲). ثورنهیل و گانگستاد (۱۹۹۹b) گزارش می‌دهند که میزان ارتباط جنسی با شخصی به غیر از شوهر در اواسط چرخه قاعدگی (در حوالی روز دهم چرخه)، به اوج خود می‌رسد که ۲/۵ برابر میزان این گونه از ارتباطات ثبت شده در هفته آخر چرخه قاعدگی یعنی زمانی که احتمال خیانت به حداقل خود می‌رسد است.

جونز و همکارانش (۲۰۰۵a) دریافتند که طبق گزارش خود زنان، آنها در روزهای اواسط چرخه قاعدگی‌شان نسبت به دوره لوتئال خود، به شرکای خود تعهد کمتری دارند. یک زمینه‌یابی انجام شده بر روی زنان بریتانیایی نیز، تایید کننده این مطلب بود که خیانت زناشویی زنان بیشتر در روزهایی که احتمال حاملگی بالاست روی می‌دهد درحالی‌که فراوانی روابط با همسر، بطور مساوی‌تری و در طول چرخه قاعدگی اتفاق می‌افتد (بلیس و بیکر، ۱۹۹۰).

در مطالعه گانگستاد و همکاران (۲۰۰۲) نیز زنانی که در حوالی مرحله تخمک‌گذاری خود بودند نسبت به زنانی که در این مرحله نبودند تمایل جنسی و خیالبافی بیشتری را در رابطه با مردانی به غیر از همسران خود گزارش دادند. در این مرحله، تمایل یا خیالبافی جنسی زنان درباره همسران خود افزایشی نشان نمی‌داد.

بلیس و بیکر (۱۹۹۰) دریافتند که زمان شروع یک رابطه خیانت‌آمیز در زنان، اغلب حول و حوش مرحله تخمک‌گذاری است. برای نمونه مورد مطالعه آنها، ۷ درصد از مقاربت‌های جنسی که در زمان تخمک‌گذاری روی می‌داد با مردی به غیر از همسر اول بود و نکته شایان توجه اینکه کمتر احتمال داشت که این ارتباطات فرازناشویی، همراه با روش‌های پیشگیری از حاملگی باشند تا مقاربت‌هایی که با شریک اجتماعی[4] فرد (شوهر شناخته‌شده فرد) روی می‌دادند.

---

[1]- Extra pair affair or copulation
[2]- Infidelity
[3]- Extra-pair males
[4]- Social Partner

احتمال درگیرشدن زنان در روابط خارج از چارچوب، به ویژگی‌های همسر و هزینه بالقوه از دست دادن آن همسر برای آنها نیز بستگی دارد (پنتون- وک و همکاران، ۱۹۹۹). در مطالعه پیلسورث و هاسلتون (۲۰۰۶b)، زنانی که شرکای خود را از نظر جذابیت جنسی پایین ارزیابی کرده بودند، تمایل بیشتری برای شرکای خارج از چارچوب اما فقط در زمان تخمک‌گذاری از چرخه قاعدگی خود تجربه می‌کردند.

ترجیحات جنسی زنان، از شرایط جسمی و روانشناختی آنها هم تاثیر می‌پذیرد. جونز و همکارانش (۲۰۰۵b) دریافتند زنانی که از نظر جسمی و روانشناختی در وضعیت مطلوب‌تری به سر می‌برند، مردان با چهره‌هایی را به عنوان شریک جنسی ترجیح می‌دهند که بافت و رنگ پوست‌شان، متفاوت از مردانی است که زنان با سلامتی جسمی و روانشناختی پایین می‌پسندند.

در مورد تغییرات در ترجیحات مرتبط با چرخه قاعدگی زنان و ارتباط آنها با تجرد/ تاهل، در مجموع چنین مشاهده شده که زنان متاهل، نسبت به مجرد، در طول چرخه قاعدگی، تغییرات و نوسانات بیشتری را در ترجیحات و رفتارهای جنسی خود نشان می‌دهند (هاولیسک، رابرتس و فلجر، ۲۰۰۵).

چرخه قاعدگی، بافتار رابطه و تغییر در انتخاب خصایص شریک مطلوب

انتخاب یک مرد برای ارتباطی کوتاه‌مدت یا درازمدت و تغییر در ملاک‌های انتخاب جفت در این شرایط، موضوعی متفاوت از تغییرات در ترجیحات مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان است. اما از آنجایی که در اواسط چرخه قاعدگی، تمایل زنان به ارتباطات کوتاه‌مدت و اقدام بر اساس چنین تمایلاتی یعنی تمایلات مبنی بر روابط جنسی کوتاه‌مدت افزایش می‌یابد (گانگستاد، ۲۰۰۱)، بررسی این موضوع که ملاک‌های زنان از روابط درازمدت به کوتاه‌مدت، چه تغییراتی نشان می‌دهند، در واقع با تغییرات در ترجیحات زنان که مرتبط با چرخه قاعدگی است همپوشانی دارد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که مطالعه تغییرات زنان در ملاک‌های انتخابی مربوط به انتخاب شرکای کوتاه‌مدت در مقابل درازمدت، به نوعی مطالعه تغییرات در ترجیحات آنها به موازات چرخه قاعدگی است زیرا همانطور که گفته شد تمایل به ارتباطات کوتاه‌مدت و درازمدت، خود از چرخه قاعدگی تاثیر می‌پذیرند.

نوسان در ترجیحات، مختص ارزیابی زنان از جذابیت جنسی مردان به عنوان شرکای کوتاه‌مدت است (گانگستاد و ثورنهیل، ۲۰۰۸). این گفته بدین معنی است که زنان، همواره یک سری خصایص معین را به عنوان خصایص مطلوب یک شریک درازمدت می‌پسندند. درحالی‌که ترجیح یک سری دیگر از خصایص در مردان که افزایش‌دهنده جذابیت آنها به عنوان شریک کوتاه‌مدت است، مرتبط با مرحله‌ای از چرخه قاعدگی است که یک زن در آن قرار می‌گیرد. همچنین، تغییرات در ترجیحات که مرتبط با چرخه قاعدگی باشند، فقط در هنگام انتخاب

شریک کوتاه‌مدت مشاهده می‌شوند و تاکنون هیچ مطالعه‌ای نشان نداده که ملاک‌های زنان برای انتخاب یک شریک ایده‌آل درازمدت، تغییرات هماهنگ با چرخه قاعدگی نشان دهد (برای مروری در این زمینه رک به گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۷).

در مطالعه شیب (۱۹۹۷)، عکس چند مرد، همراه با توصیف خصایص شخصیتی آنها، به عده‌ای از زنان نشان داده شد. این خصایص شخصیتی، شامل صفاتی مانند داشتن قابلیت وابستگی، وفادار بودن، مهربان بودن، پختگی و صبور بودن می‌شد. زنان، در این پژوهش، هنگام انتخاب یک مرد به عنوان یک همسر مناسب برای رابطه‌ای درازمدت مانند ازدواج، به منش و شخصیت او، اولویت می‌دادند.

چندین پژوهش نشان داده‌اند که ترجیحات و ملاک‌هایی که زنان، بر اساس آنها، مردی را برای یک ارتباط کوتاه‌مدت یا درازمدت انتخاب می‌کنند متفاوت هستند (پنتون- وک و پرت، ۲۰۰۰؛ جانستون و همکاران، ۲۰۰۱؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۴). پژوهش‌ها نشان داده‌اند که زنان، هنگام انتخاب شریک کوتاه‌مدت، به ویژگی‌های ظاهری و از جمله میزان مردانگی‌نمایی چهره حساس هستند (گانگستاد و ثورنهیل، ۲۰۰۳). تعدادی از پژوهش‌ها نشان داده‌اند که زنان، چهره‌های مردانه‌نماتر را برای ارتباطات کوتاه‌مدت (مانند روابط جنسی گذرا یا دوستی‌های کوتاه‌مدت) ترجیح می‌دهند تا ارتباطات درازمدت مانند ازدواج (برت و همکاران، ۲۰۰۷؛ لیتل و همکاران، ۲۰۰۲؛ لیتل، کوهن، جونز و بلسکی، ۲۰۰۷). درحالی‌که به عنوان همسران درازمدت، برای چهره‌های زنانه‌نماتر، اولویت قائل هستند (رودس، هیکفورد و جفری، ۲۰۰۰). همچنین، در موقعیت زناشویی درازمدت، زنان به شخصیت، بیش از چهره، اهمیت می‌دهند (باس، ۲۰۰۸).

پوتس (۲۰۰۵)، بین ترجیح صدای بم‌تر[1] و بافت ارتباطی کوتاه‌مدت نسبت به روابط درازمدت همراه با تعهد، رابطه یافت. اثر بافت ارتباطی بر ترجیح صدا، هنگامی که زنان در مرحله باروری از چرخه قاعدگی بودند، به بیشترین حد خود می‌رسید.

در مجموع، ملاک‌های مرجح زنان برای انتخاب یک شریک کوتاه‌مدت با انتخاب‌های‌شان در اواسط چرخه قاعدگی مطابقت دارد و انتخاب‌هایشان برای یک شریک درازمدت شبیه به ملاک‌های انتخابی آنها در مراحلی به غیر از اواسط چرخه قاعدگی است.

علاوه بر بافتار رابطه و چرخه قاعدگی، تعدادی از عوامل فردی نیز بر انتخاب‌های جنسی زنان و آنچه که از نظر جسمی و رفتاری در چارچوب روابط کوتاه‌مدت و درازمدت جذاب می‌یابند، تاثیر می‌گذارد. تفاوت در میزان مردانگی- زنانگی‌نمایی ترجیحی همسر یا شریک جنسی بوسیله زنان، باعث شده تا تعدادی از محققین معتقد شوند که این تفاوت، می‌تواند به تفاوت‌های فردی زنان در انتخاب استراتژی‌های جنسی هم مربوط باشد

---

[1]- Low voice pitch

(مانند جانستون و همکاران، ۲۰۰۱). تعدادی از عوامل دیگر عبارتند از مجرد یا متاهل بودن، برداشت از جذابیت و زیبایی خود، میزان سلامت جسمی و روانشناختی، میزان در معرض قرار گرفتن مغز با آندروژن در دوران جنینی و تعامل عوامل بالا.

شیمی مغز و بدن، یکی از عوامل مورد پژوهش قرار گرفته است. گفته شده که محیط هورمونی جنین در هفته‌های اول حاملگی و میزان آندروژنی که در معرض آن قرار می‌گیرد، یکی از عوامل فرد- ویژه تاثیرگذار بر نوع استراتژی‌های جنسی اتخاذ شده در زنان است. این میزان آندروژنیزه شدن[1] مغز جنین، تا حدی میزان مردانگی- زنانگی ظاهر و رفتار یک زن در بزرگسالی را نیز تعیین خواهد کرد. در همین رابطه، پژوهشی (جانستون و همکاران، ۲۰۰۱) نشان داد که زنانی که خود چهره‌های با مردانگی‌نمایی بالاتری دارند، نسبت به زنان با چهره‌های زنلنه‌نماتر، بیشتر احتمال دارد که مردان با چهره‌های مردلنه‌نماتر را، هم به عنوان شرکای کوتاه‌مدت جنسی و هم به عنوان همسرانی درازمدت، انتخاب کنند. این در حالی بود که زنان با چهره‌های زنلنه‌نماتر، برای روابط درازمدت خود، چهره‌های مردان با مردانگی‌نمایی کمتر را ترجیح می‌دادند، هر چند که آنها نیز، برای روابط کوتاه‌مدت، چهره‌های دارای مردانگی‌نمایی بیشتر را ترجیح می‌دادند. علاوه بر این، زنان با چهره زنانه‌نماتر، نوسان مرتبط با چرخه بیشتری را، از نظر تغییر در ترجیحات مردانگی- زنانگی‌نمایی چهره شریک نشان دادند، درحالی‌که زنان با چهره‌های مردانه‌نماتر، ثبات بیشتری داشتند. محققین، پیشنهاد دادند که تفاوت این دو گروه از زنان را می‌توان به تفاوت در استراتژی‌های جنسی- فردی آنها، نسبت داد.

برعکس مطالعه فوق، پژوهش دیگری (فینبرگ و همکاران ۲۰۰۶) دریافت که زنان با چهره‌های زنلنه‌نما و جذاب، ترجیح قوی‌تری برای انتخاب مردان با چهره‌های مردانه‌نما، به عنوان همسران درازمدت داشتند تا زنانی با چهره‌های مردلنه‌نماتر و کمتر جذاب (در مردان، مردانگی‌نمایی ظاهری چهره، افزایش دهنده جذابیت و در زنان، کاهش دهنده جذابیت است). در همین مطالعه، در یک نمونه دیگر ۹۹ نفری از زنان، همین محققین دریافتند که در زنان مورد پژوهش، بین جذاب دیدن خود از نظر جسمی و ترجیح چهره‌های متقارن، همبستگی وجود دارد (در فصل چهارم، علت این تناقض ظاهری دو پژوهش فوق، مورد بحث قرار خواهد گرفت).

لیتل و همکارانش (۲۰۰۲؛ به نقل از باس، ۲۰۰۸) دریافتند که ارزیابی زنان مورد مطالعه، از میزان جذابیت خودشان، با میزان ترجیح مردانگی‌نمایی چهره در مردان، همبستگی مثبت (۰/۳۲) دارد. به این صورت که، هر چقدر ادراک یک زن از جذابیت خودش بالاتر بود، احتمالا چهره‌های مردانه‌نماتر را بیشتر ترجیح می‌داد. هر چند ادراک افراد از جذابیت خود، لزوما با واقعیت همبستگی کامل ندارد اما از آنجا که قبلا ثابت شده که ادرک فرد از میزان جذابیت خودش با جذابیت گزارش شده بوسیله سایر افراد، همبستگی نسبی و قابل قبولی دارد، پس این

---

[1]- Androgenization

یافته می‌تواند به این معنی باشد که احتمالا بین جذابیت زنان و میزان ترجیح مردانگی‌نمایی چهره در مردان، ارتباط وجود دارد.

می‌توانیم انتظار داشته باشیم که پژوهش‌های آتی، به اکتشاف پیچیدگی روانشناسی جنسی در روابط کوتاه‌مدت در زنان پرداخته و مشخص کنند که بیشتر کدام زنان، در چه شرایطی و به منظور کسب کدامیک از منافع انطباقی، دنبال روابط جنسی کوتاه‌مدت می‌روند (باس، ۲۰۰۸).

در جدول زیر، نتایج تعدادی از پژوهش‌هایی که به سنجش نوسانات در ترجیحات جنس مونث برای شاخص‌های جذابیت جنسی در مردان پرداخته‌اند، آورده شده‌اند.

جدول ۱-۱: تغییرات ابراز شده در ترجیحات جنس مونث برای شاخص‌های جذابیت جنسی در مردان با توجه به چرخه قاعدگی و بافتار رابطه. ستون (ب)، رابطه بین ترجیح یک خصیصه با چرخه قاعدگی را می‌سنجد. علامت (+) نشان می‌دهد که یک تاثیر معنادار بدست آمده است (یعنی یک ترجیح کلی آن خصیصه یا ترجیح آن خصیصه در یک شریک کوتاه‌مدت در سطح ۰/۰۵ معناداری آماری با استفاده از یک آزمون مستقیم). علامت (-) نشان می‌دهد که چنین تاثیری بدست نیامده است. علامت (۰) به این معنی است که در آن پژوهش، چنین رابطه‌ای سنجیده نشده بود. ستون (ج)، به ارزیابی جذابیت آن خصیصه از نظر زنان با توجه به دو متغیر چرخه قاعدگی و بافتار رابطه اشاره دارد (یعنی در زمانی‌که آن خصیصه، از نظر جاذبه و شهوت‌انگیزی جنسی، در یک رابطه کوتاه‌مدت، در مقایسه با قضاوت در مورد جذابیت آن خصیصه در یک رابطه درازمدت، مورد قضاوت قرار می‌گیرد). اگر در پژوهشی، یک رابطه مثبت بدست آمده باشد، به این معنی است که زنان مورد مطالعه، در مورد آن خصیصه مورد نظر و هنگام قضاوت در مورد میزان جذابیت آن صفت برای یک رابطه کوتاه‌مدت، نسبت به زمان قضاوت در مورد میزان جذابیت آن صفت برای یک رابطه درازمدت، نوسان وابسته به چرخه قاعدگی بیشتری نشان می‌دهند. این شاخص، تعامل بین نوع رابطه مورد نظر یا همان بافت رابطه (رابطه کوتاه‌مدت در مقابل درازمدت) با چرخه قاعدگی را، در ترجیح خصایص مورد سنجش می‌سنجد (جدول برگرفته از گانگستاد و ثورنهیل، ۲۰۰۸؛ برای یافتن منابع پژوهشی آورده‌شده در جدول ذیل، به همین منبع مراجعه کنید).

ستون الف		ب	ج
ستون الف (همین ستون): خصیصه‌های مورد سنجش قرار گرفته و نام محققین مطالعه‌های انجام‌شده در رابطه با آن **ستون ب: یافتن رابطه بین ترجیح این خصیصه با چرخه قاعدگی** **ستون ج) یافتن رابطه بین ترجیح این خصیصه، چرخه قاعدگی و بافت رابطه**		ب	ج

ترجیح خصایص مرتبط با مردانگی‌نمایی چهره‌ای

خصیصه	مطالعه	ب	ج
بوی همبسته با خصیصه تسلط‌گری اجتماعی	Havlicek et al. (2005)	+	۰
بوی مرتبط با آندرستنون (نوعی آندروژن)	Grammer (1993), Hummel et al. (1991)	+	۰
بوی مرتبط با تستوسترون	Rantala et al. (2006)	-	۰
چهره مردانه‌نما	Penton-Voak et al. (1999) study 1	+	۰
چهره مردانه‌نما	Penton-Voak et al. (1999) study 2, Johnston et al. (2001)	+	+
چهره مردانه‌نما	Penton-Voak & Perrett (2000)	+	۰
چهره مردانه‌نما	Scarbrough & Johnston (2005)	-	-
چهره مردانه‌نما	Jones et al. (2005a)	+	۰
خصایص چهره‌ای همبسته با تستوسترون	Roney & Simmons, 2008	+	۰
بدن مردانه‌نما	Little et al. (2007a), Gangestad et al. (2007)	+	+
صدای مردانه‌نما	Puts (2005)	+	+
صدای مردانه‌نما	Feinberg et al. (2006)	+	۰
رفتار تسلط‌گرانه	Gangestad et al. (2007), Gangestad et al. (2004)	+	+
قد بلند	Pawlowski & Jasienska (2005)	+	+
پوست (مردانه) تیره‌تر	Frost (1994)	+	۰

ترجیح همبسته‌های تقارن

خصیصه	مطالعه	ب	ج
بوی مرتبط با تقارن	Thornhill & Gangestad (1999), Gangestad & Thornhill (1998),Rikowski & Grammer (1999), Thornhill et al. (2003)	+	۰
خصایص چهره‌ای مرتبط با تقارن بدنی	Thornhill & Gangestad (2003)	+	۰
تقارن چهره‌ای	Koehler et al. (2006),Koehler et al. (2002)	-	-
تقارن چهره‌ای	Cardenas & Harris (2007)	-	۰
تقارن چهره‌ای	Little et al. (2007b), study 1	+	۰
تقارن چهره‌ای	Little et al. (2007b), study 2	+	+

ترجیح شاخص‌های حاکی از تناسب ذهنی

خصیصه	مطالعه	ب	ج
استعداد خلاقانه (در مقایسه با ثروت)	Haselton & Miller (2006)	+	+
ظاهر حاکی از هوشمندی	Gangestad et al. (2007)	-	-

ترجیح ژن‌های هماهنگ

خصیصه	مطالعه	ب	ج
بوی MHC (مجموعه‌ای از ژن‌ها) متفاوت	Thornhill et al. (2003)	-	۰

چرخه قاعدگی و ترجیح هوش

پژوهش‌های کمی به منظور بررسی نقش هوش یک مرد در ملاک‌های انتخاب همسر یا شریک زنان صورت گرفته اما چند پژوهش انجام شده در این زمینه، بین مرحله چرخه قاعدگی با میزان هوش ترجیحی شریک، رابطه‌ای نیافته‌اند (از جمله پروکوش و همکاران، ۲۰۰۹ و گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۷). در هر دو پژوهش فوق، زنان، چرخش و نوسانی در مورد انتخاب یا ترجیح بیشتر هوش در اواسط چرخه قاعدگی نشان ندادند. در پژوهش گانگستاد و همکارانش (۲۰۰۷)، مردانی که بوسیله زنان، باهوش‌تر تلقی می‌شدند به عنوان شرکای کوتاه‌مدت بالقوه، جذاب‌تر ارزیابی نشدند. ارتباط بین هوش ادراک شده از یک مرد، بافت همسرگزینی (انتخاب برای یک رابطه کوتاه‌مدت یا درازمدت) و میزان خطر حاملگی هم، بسیار کم و قابل چشم‌پوشی بود. البته بعضی از پژوهش‌های دیگر، بین افزایش ترجیح خلاقیت یا هوش خلاقانه و چرخه قاعدگی در زنان، روابطی یافته‌اند (هاسلتون و میلر، ۲۰۰۶). خلاقیت یا هوش خلاقانه، لزوما با هوش کلی همبستگی ندارد. به همین دلیل، نتایج پژوهش‌های ذکر شده در بالا با یکدیگر تناقضی ندارند. به طور کلی، به نظر می‌رسد که هر چقدر که سطح تعهد رابطه کاهش می‌یابد (مانند دوستی در مقابل ازدواج)، اهمیت صفاتی مانند هوش و تحصیلات نیز، برای زنان، کم می‌شود (پروکوش و همکاران، ۲۰۰۹). البته، عدم همبستگی بین افزایش ترجیح هوش بالاتر و چرخه قاعدگی را، می‌توان به شکل دیگری نیز تفسیر نمود. این احتمال خوش‌بینانه وجود دارد که زنان در همه مراحل چرخه قاعدگی و مستقل از دوره‌ای از چرخه قاعدگی که در آن به سر می‌برند، به هوش اهمیت بدهند. این، می‌تواند باعث شود تا بین ترجیح هوش بوسیله زنان و مراحل چرخه قاعدگی، رابطه‌ای نیابیم. این فرضیه اخیر، نیازمند پژوهش است. جالب است که تعدادی از پژوهش‌ها دریافته‌اند که زنان، ممکن است مردان دارای حس شوخ‌طبعی را دارای هوشی بالاتری از حتی مردان تحصیل‌کرده بدانند و برای شوخ‌طبعی ارزش بیشتری قائل باشند تا هوش او. همچنین باید دقت شود که منظور از هوش در اینجا عمدتا همان مفهومی است که در متون روانشناسی از آن با عنوان IQ یا هوشبهر تحصیلی یاد می‌کنند. در دهه‌های اخیر روانشناسان انواع دیگری از هوش را کشف کرده‌اند که اهمیت آنها در موفقیت افراد در بعضی از حوزه‌ها، حتی از IQ هم بالاتر گزارش شده است. هوش هیجانی و هوش اجتماعی از آن جمله‌اند. در رابطه با رفتارهای جفت‌گزینی، نوع دیگری از هوش به نام **هوش جفت‌گزینی**[۱] مطرح شده که به مجموعه توانایی‌های فرد در جذب شریک از شروع رابطه تا چگونگی پایان دادن آن را در بر می‌گیرد. این سازه هوشی اخیر نقش بسیار مهمی در جذابیت و توانایی یک مرد برای جذب زنان دارد.

[1]- Mating Intelligence

داده‌های خودگزارش‌دهی مردان در رابطه با تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان

این مطلب که زنان در فعالیت‌های جنسی خارج از چارچوب و روابط کوتاه‌مدت جنسی خود که در اواسط چرخه قاعدگی به اوج خود می‌رسند، بیشتر ترجیح می‌دهند تا با مردان دارای ویژگی‌های چهره‌ای، بدنی و یا شخصیتی خاص ارتباط داشته باشند، بوسیله داده‌های خودگزارش‌دهی مردان دارای چنین خصایصی نیز تایید شده است. مردان با چهره‌های متقارن، نسبت به مردان با چهره‌های کمتر متقارن، فرصت‌های جنسی بیشتری می‌یابند (گانگستاد و ثورنهیل، ۱۹۹۷؛ ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۴). در مردان، میزان تقارن چهره‌ای با تعداد بیشتر شریک جنسی، شروع ارتباط جنسی در سنین پایین‌تر و دسترسی جنسی زودتر به یک شریک رمانتیک جدید (ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۴؛ ثورنهیل، گانگستاد و کومر، ۱۹۹۵؛ گانگستاد و ثورنهیل، ۱۹۹۸a)، انتخاب شدن بیشتر به عنوان شریک جنسی خارج از چارچوب زنان یعنی شرکایی که زنان دارای شریک، آنها را به عنوان شرکای خارج از چارچوب زناشویی انتخاب می‌کنند (گانگستاد و ثورنهیل،۱۹۹۸b) و ارتباطات جنسی خارج از چارچوب بیشتر با زنان دیگر (ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۴؛ ثورنهیل، گانگستاد و کومر، ۱۹۹۵؛ گانگستاد و ثورنهیل،۱۹۹۸b)، ارتباط دارد.

در مطالعه‌ای بر روی ۲۰۳ زوج، مشخص شد که تقارن بالاتر در مردان، تعداد دفعاتی که فرد به عنوان شریک خارج از چارچوب زناشویی انتخاب می‌شد را پیش‌بینی می‌کرد (گانگستاد و ثورنهیل، ۱۹۹۷). مردان با تقارن بالا، بیشتر از مردان با تقارن پایین، به عنوان شریک خارج از چارچوب زناشویی انتخاب می‌شدند. این ارتباط، هنگامی که اثر سن، جنسیت، طبقه اقتصادی- اجتماعی، میزان درآمد، جذابیت و سبک دلبستگی هم کنترل می‌شدند همچنان وجود داشت (کنترل شدن[1] از نظر آماری یعنی اینکه بطور مثال اثر یک متغیر سوم از روی ارتباط بین یک متغیر اول و دوم برداشته شود. در این حالت، می‌توانیم آنچه که از نظر آماری و عددی به دست می‌آید را به ارتباط بین خود متغیرهای اول و دوم و نه تاثیر غیرمستقیم متغیر سوم بر روی رابطه بین این متغیرها، نسبت دهیم. هدف از کنترل آماری، حذف اثر متغیرهای میانجی است تا از اصالت وجود رابطه بین متغیرهای اصلی، مطمئن شویم). به عبارت دیگر، ارتباط بین تقارن بالاتر و تعداد شرکای بیشتر، نشأت‌گرفته از ارتباط این متغیرهای ثانوی با تقارن نبود. همچنین، مردان با تقارن بالاتر، بیشتر از مردان با تقارن پایین‌تر، احتمال داشت که به دنبال شرکای خارج از چارچوب بروند.

در مطالعه هوقس و گالوپ (۲۰۰۳)، مردان با شانه‌های عریض‌تر، ارتباط جنسی و خودارضایی را در سن پایین‌تری شروع کرده، شرکای جنسی بیشتری داشتند، تعداد بیشتری از رابطه‌های خارج از چارچوب زناشویی را تجربه کرده و به دفعات بیشتری، به عنوان شرکای خارج از چارچوب زنان دیگر، انتخاب شده بودند.

---
[1]- Control

مردان با صداهای جذاب‌تر، در سن زودتری، ارتباط جنسی را آغاز می‌کنند. تعداد بیشتری شریک جنسی دارند و در موارد بیشتری، بوسیله زنان، به عنوان شرکای خیانت[1]، انتخاب می‌شوند (باس، ۲۰۰۸).

در ارتباطات بین دو جنس، به دلیل سرمایه‌گذاری والدینی کمتر در مردان (این مفهوم، در فصل بعد توضیح داده می‌شود)، غالبا این تصمیم زن و به عبارتی گفتن «آری» از طرف اوست که به ارتباط جنسی، منجر خواهد شد. به همین خاطر، یافته‌های فوق، نشان می‌دهند که مردان با ویژگی‌های چهره‌ای، بدنی و شخصیتی ذکر شده، بیشتر احتمال دارد که بوسیله خود زنان به عنوان شریک خارج از چارچوب[2] یا شرکای خیانت انتخاب شوند و نه اینکه روابط مشاهده شده، صرفا به این خاطر باشد که این دسته از مردان، تلاش بیشتری برای رسیدن به شریک جنسی کرده باشند. البته بدیهی است که بین این دو یعنی میزان احتمال انتخاب شدن بوسیله زنان و میزان تلاش فرد رابطه یافت شود اما انتخاب زنان، عامل قدرتمندی در تلاشمندی جنسی مردان است. عموما مردانی تلاش می‌کنند که به رابطه جنسی برسند که امید رسیدن به آن را داشته باشند. به این پدیده، عمل بر اساس **اصل کاهش بازدهی**[3] گفته شده است (رک به باس، ۲۰۰۰). بر طبق این اصل، برای مردان کمتر جذاب، نسبت به مردان جذاب‌تر، صرف وقت و انرژی برای جذب کردن شرکای متعدد، کمتر موفقیت‌آمیز است. به عبارت دیگر، بازدهی تلاش برای جفت‌یابی، برای مردان کمتر جذاب، کاهش پیدا می‌کند. به همین خاطر، تلاش مردان جذاب‌تر برای جذب شرکای متعدد، بیشتر خواهد بود. نکته بعد اینکه، از آنجایی که اوج تمایل به رابطه‌های خارج از چارچوب و کوتاه‌مدت در زنان، در اواسط چرخه قاعدگی دیده می‌شود، می‌توان گفت که بیش از همه، در اواسط چرخه قاعدگی و اوج احتمال حاملگی است که مردان جذاب، بوسیله زنان، انتخاب می‌شوند و این خود همانطور که خواهیم دید معانی و پیامدهای بسیار مهمی را به دنبال خواهد داشت.

در انتهای این قسمت، خلاصه‌ای از عواملی که با نوسانات زنان در ترجیحات و انتخاب‌های جنسی‌شان مربوط بوده‌اند را ذکر می‌کنیم. در پژوهش‌های انجام شده در این زمینه، نقش ۴ فاکتور در بروز تغییرات در انتخاب‌های جنسی زنان دیده شد. الف) اولین عامل، مرحله‌ای از چرخه قاعدگی بود که زنان در آن به سر می‌بردند. اما همانطور که دیدیم این فاکتور به تنهایی همه چیز را تعیین نمی‌کرد. ب) دومین عامل، نقش تاثیر بافتار رابطه بود که به این موضوع بر می‌گشت که آیا زنان مورد پژوهش، از قبل در یک رابطه باثبات همانند ازدواج یا یک رابطه با ثبات قابل پیش‌بینی کمتر همانند دوستی قرار داشتند. همانطور که دیدیم متاهل بودن یا نبودن یک زن نقش تشدیدکننده یا حتی بروزدهنده اولیه را در تعیین میزان تاثیر چرخه قاعدگی در نوسان در

[1]- Affair Partners
[2]- Extra-pair partners
[3]- Diminishing returns

رفتارهای جنسی بازی می‌کرد. ۳) سومین عامل به نقش نیت زنان در انتخاب جنسی بر می‌گشت یعنی به این موضوع که آیا زنان، هنگام انتخاب جنسی، قصد انتخاب یک شریک درازمدت را داشتند یا کوتاه‌مدت. ۴) چهارمین عامل هم طول مدت رابطه با شریک یا همسر فعلی بود.

ملاحضات تفسیری نتایج پژوهش‌ها

حال برای روشن‌تر شدن بحث و به منظور جلوگیری از تعدادی از سوء تفسیرهای رایج در هنگام مطالعه مطالب بالا، به چند نکته مهم در مورد یافته‌های پژوهشی مرور شده در بالا و تلویحات آنها اشاره می‌کنیم.

رابطه خطی و غیرخطی خصایص چهره‌ای، بدنی و رفتاری با جذابیت

ارتباط بین بیشتر سنجه‌های بدنی و جذابیت، خطی نبوده و بیشتر این خصایص، هنگامی که در حد متوسط و میانگین هستند [میانگن افراد جامعه در آن خصیصه معین]، به عنوان جذاب‌ترین میزان از یک خصیصه، ارزیابی می‌شوند (اُبرزوچر و گرامر، ۲۰۱۰). بطور نمونه، در رابطه با اینکه چه میزان بلندی قامت، عضلانی بودن بدن و میزان مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره، بوسیله زنان ترجیح داده می‌شود، اصل سطح متوسط صدق می‌کند. به این معنی که اگر چه که زنان، قامت بلند، هیکل عضلانی‌تر و چهره‌های مردانه‌نماتر را در مردان ترجیح می‌دهند اما از مواردی که در انتهای طیف این خصایص قرار می‌گیرند یعنی قد بسیار بلند، هیکل بسیار عضلانی و یا چهره‌های بسیار مردانه‌نما، دوری می‌کنند. بطور مثال، در مورد قد دیده شده که قد اندکی بالاتر از میانگین در یک گروه از مردان که زنان در آن زندگی می‌کنند، قامت مرجح بوسیله همان زنان خواهد بود. بر هیمن قیاس، عضلانی بودن بسیار زیاد مانند آنچه که در مورد قهرمانان ورزش پرورش اندام می‌بینیم، زنان را جذب نمی‌کند. در مورد میزان مردانگی‌نمایی چهره‌ای هم، همین مسئله مشاهده می‌شود. اما در مورد خصایصی مانند تقارن چهره‌ای یا بدنی، چنین مسئله‌ای یعنی اینکه میزان متوسطی از تقارن، جذابیت داشته باشد و نه میزان بالایی از آن، مشاهده نمی‌شود. در مورد این دسته از خصیصه‌ها، هر چقدر که نمره فرد در مورد صفت مذکور بالاتر رود، جذابیت افزایش می‌یابد. بطور کلی، روش ارتباط یک خصیصه جسمانی و رفتاری با جذابیت، می‌تواند خطی یا غیرخطی باشد.

ترجیحات مرتبط با چرخه و ترجیحات ثابت

بعضی از ویژگی‌های ریخت‌شناختی چهره‌ای و بدنی یا رفتاری وجود دارند که ممکن است زنان در مورد آنها، ترجیح باثبات و پایدار و نه نوسانی و همگام با چرخه یا بافتار رابطه، نشان دهند.

ملاک‌های جذابیت وابسته به زیست و ملاک‌های جذابیت مربوط به فرهنگ

بعضی از ملاک‌های جذابیت جسمی و جنسی، تا حدی از عوامل فرهنگی نیز تاثیر می پذیرند اما تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی زنان در رابطه با آن دسته از خصایصی که برشمردیم، جهانشمول بوده و در همه فرهنگهای مورد مطالعه، مشاهده شده است. در اینجا، تمرکز و بحث اصلی ما، این دسته از ملاک‌های جذابیت مردان از نظر زنان است.

تفاوت‌های جنسیتی در شاخص‌های جذابیت

شاخص‌های جذابیت‌افزایی چهره‌ای، بدنی و رفتاری مربوط به مردان، دقیقا همانهایی نیستند که در رابطه با زنان نیز، به عنوان خصایص تعیین‌کننده جذابیت بکار می‌روند. ممکن است، بعضی از این خصایص، در رابطه با هر دو جنس بکار روند (مانند میانگین بودن چهره‌ای) و بعضی دیگر، کاملا یا عمدتا در رابطه با یک جنس (مانند عریض بودن شانه‌ها یا نسبت شانه به کمر، در مورد مردان و نسبت کمر به لگن، در مورد زنان). در اینجا، موضوع مورد بحث ما، خصایص تعیین‌کننده جذابیت جسمانی زنان از نظر مردان نبوده و به همین خاطر به آنها نمی‌پردازیم.

چرخه قاعدگی و تغییر در سایر خصیصه‌ها

در اینجا ما فقط به تعدادی از مهمترین، متداول‌ترین و پژوهش‌شده‌ترین تغییرات ترجیحی و رفتاری مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان که به رفتارهای جنسی مربوط هستند، پرداختیم. موارد دیگری نیز وجود دارند که به مسائل جنسی مربوط بوده و با مراحل چرخه قاعدگی، همزمانی نوسانی نشان می‌دهند اما در اینجا آورده نشده‌اند. برای مثال، در زنان، بین مراحل چرخه قاعدگی‌شان با ترجیح یک مرد مجرد یا متاهل، رابطه وجود دارد (رک به برسان و استرانیری، ۲۰۰۸).

از طرف دیگر، ترجیحات و رفتارهای جنسی، فقط بخشی از رفتارها، شناخت‌ها و هیجانات زنان هستند که تغییرات و نوسانات مرتبط با چرخه نشان می‌دهند. درحالی‌که موارد متعددی از سایر رفتارهای زنان هم، تغییرات منظم هماهنگ با چرخه دارند که از آنجایی که این متغیرها، مستقیما جزو رفتارهای جنسی طبقه‌بندی نمی‌شوند در این جا مورد بحث قرار نگرفتند. البته از سوی دیگر، تعریف رفتارهای جنسی، تعریفی وسیع است. بسیاری از رفتارهایی که در ابتدا به نظر می‌رسد ربطی به مسائل جنسی نداشته باشند، در واقع لایه‌ای دیگر از روانشناسی جنسی فرد هستند. بطور مثال، همانطور که دیدیم، زنان، در اواسط چرخه، لباس‌های بدن‌نماتر و از نظر جنسی برانگیزاننده‌تری می‌خرند. در اینجا، درحالی‌که خود رفتار خریدکردن را نمی‌توان جزو رفتارهای جنسی طبقه‌بندی کرد، لباس‌هایی که زنان در مراحل مختلف چرخه قاعدگی تهیه می‌کنند و پوشش آنها در این مراحل،

آشکارا از پویایی‌های جنسی آنها تاثیر می‌پذیرد. با این توضیحات، رقابت‌طلبی، خلق، تغییر در فعالیت‌های بدنی و پرخاشگری، رفتارهای مربوط به خریدکردن، توانایی تجسم فضایی- روانشناختی، توانایی در فعالیت‌های شناختی و روانشناختی و احتمال انجام رفتارهای پرخطر، فقط تعداد اندکی از رفتارهایی هستند که از چرخه قاعدگی تاثیر می‌پذیرند. بعضی از این رفتارها، مستقیما با رفتارهای جنسی تعامل کرده و با آنها همبستگی دارند. درحالی‌که ممکن است اشتراک بعضی دیگر از این رفتارها با رفتارهای جنسی، فقط یا بیشتر، در همزمانی داشتن با مراحل مختلف چرخه قاعدگی باشد.

تمایز ترجیحات از رفتار بیرونی

وجود **ترجیحات**[1] در یک فرد و از جمله زنان، به هیچ عنوان به معنای این نیست که فرد لزوما و حتما بر مبنای این ترجیحات، اقدام خواهد کرد. برای اینکه ترجیحات درونی به رفتار بیرونی تبدیل شوند، می‌بایست شرایط دیگری مانند تمایل فرد برای اینکه بر اساس این ترجیحات عمل کند، فرصت برای عمل بر مبنای چنین ترجیحاتی و عدم بازداری‌های اخلاقی، بیرونی و یا قانونی و نیز شرایط دیگر، وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، اگر چه که عوامل شخصیتی، فرهنگی، اجتماعی و مذهبی، احتمالا در وجود یا عدم وجود تغییر در ترجیحات و تمایلات جنسی زنان که مرتبط با چرخه قاعدگی و با مبنایی زیست‌شناختی هستند تاثیری ندارند اما این عوامل، در فرایند تبدیل تمایلات و ترجیحات درونی به رفتارهای بیرونی، اثرگذار می‌شوند. مدل «اگر... آنگاه ...[2]»، در مورد چنین تمایلاتی مدل مناسبی است. بدین معنی که «اگر برای زنی خاص، شرایط معینی وجود داشته باشد، آنگاه این ترجیحات و تمایلات، خود را نشان خواهند داد». البته همانطور که با مرور پژوهش‌ها نشان دادیم، بین ترجیحات زنان و عمل بر مبنای این ترجیحات، همبستگی واقعی و بیرونی وجود دارد اما نکته مورد بحث ما در اینجا اینست که، باید بین وجود ترجیحات درونی و اینکه این ترجیحات در همه زنان به اَعمال بیرونی منجر شوند، تفکیک و تمایز قائل شد. به عبارت ساده‌تر، این درست نیست که نتیجه‌گیری کنیم که هر زنی که این تمایلات را تجربه کند، لزوما دست به رفتارهایی بر اساس این تمایلات می‌زند. همبستگی‌های مشاهده شده بین این تمایلات و رفتارهای بیرونی در زنان هم می‌تواند ناشی از رفتارهای تعدادی از زنان باشد که بر اساس این تمایلات عمل می‌کنند و نه همه آنها.

---

[1]- Preferences
[2]- If…then…

ناهشیارانه بودن نوسانات و تغییرات در ترجیحات جنسی

تغییر در تمایلات، ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان که همگام با سیر چرخه قاعدگی آنها روی می‌دهد، فرایندی مبتنی بر انتخاب عمدی و یا آگاهانه نیست. این تغییرات، به دلیل تغییر در شرایط زیست‌شناختی زنان روی داده و از عوامل تکاملی که برای خود زنان هم ناهشیار باقی می‌ماند، تاثیر می‌پذیرند. به همین دلیل، وجود این تغییرات را نباید نشانه فریبکاری آگاهانه زنان در جهتی خاص و یا علتی برای تحقیر آنان دانست. این تغییرات، تابع یک ناهشیار زیستی- تکاملی در زنان هستند. به همین دلیل، این امکان وجود دارد که زنان، نه از وجود چنین تغییراتی بطور هشیارانه آگاهی داشته باشند و نه لزوما بر مبنای چنین تغییرات در ترجیحاتی، عمل کنند. آنچه که زنان و البته مردان در هر لحظه از آن آگاهی دارند، احساسات و تمایلات آنی و اعمالی است که بر مبنای آن احساسات انجام می‌دهند و نه علت چنین تمایلات و رفتارهایی. برای همه ما آسان است که بگوییم رنگ مرجح‌مان کدام است اما به ندرت کسی از ما می‌تواند بگوید که چرا چنین رنگی را دوست دارد.

ارزش نسبی فرد به عنوان همسر و میزان نوسان در ترجیحات

به جایگاه فرد بر روی یک طیف که تعیین‌کننده جذابیت کلی او برای اینکه به عنوان یک همسر انتخاب شود، "ارزش فرد به عنوان یک همسر[1]"، گفته می‌شود. جایگاه فرد بر روی این طیف را هم مجموع خصایص جسمانی، شخصیتی، رفتاری، اجتماعی، اقتصادی و غیره یک فرد تعیین می‌کند. یکی از این متغیرهای مهم و تاثیرگذار بر ارزش یک زن به عنوان یک همسر جذاب، جذابیت جسمانی اوست.

از سوی دیگر این متغیر یعنی ارزش فرد به عنوان یک همسر خود یکی از عوامل اثرگذار بر نوع و میزان ترجیحات و انتخاب‌های زنان در هنگام انتخاب همسر یا شریک است. بطور مثال، ارزش نسبی یک زن به عنوان یک همسر، پیش‌بینی‌کننده میزان ترجیحات ابرازشده آنها برای مردانگی‌نمایی یا تقارن چهره‌ای در مردان بوده است (لیتل و همکاران، ۲۰۰۱) و یا اینکه مشاهده شده که شاخص نسبت کمر به لگن در زنان (نسبت پهنای لگن به پهنای کمر) که یکی از شاخص‌های جذابیت بدنی در آنها است با ترجیحات زیبایی‌شناختی آنها نسبت به مردان همبستگی نشان داده است (پنتون- وک و همکاران، ۲۰۰۳). نوسان نشان دادن نسبت به ترجیح صداهای مردانه و بم‌تر و چهره‌های حاکی از تسلط‌جویی بیشتر با ظاهر کمتر زنانه‌نما در خود زنان همبستگی نشان داده است (فینبرگ و همکاران، ۲۰۰۶؛ جانستون و همکاران، ۲۰۰۱). محققین علت احتمالی را به این مرتبط دانستند که ظاهر کمتر زنانه‌نما در زنان بطور بالقوه برای مردان کمتر جذاب است و این خود باعث می‌شود که این زنان

---

[1]-Mate Value

به میزان کمتری احتمال داشته باشد تا بتوانند یک رابطه درازمدت با یک مرد جذاب را حفظ کنند. این موضوع به نوبه خود باعث می‌شود که این زنان نوسان بیشتری نشان دهند.

بصورت جالبی، مشاهده شده که نوسان مربوط به چهره ترجیحی، میزان لاس‌زنی و انگیزه برای یافتن شرکایی به غیر از همسر اول و مراقبت همزمان شوهر در زمان ظهور این تمایلات، در زنانی که خود بطور نسبی ارزش همسری پایینی دارند، بیشتر است (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶). یک نمونه از این زنان، آنهایی هستند که نسبت به سایر زنان عدم تقارن چهره‌ای بالاتری دارند (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۵). این موضوع از این نظر جلب توجه می‌کند که برخلاف انتظار طبیعی ما از ارتباط بین ارزش و جذابیت همسری زنان با احتمال خیانت زناشویی در آنهاست چرا که ما ممکن است انتظار داشته باشیم که بطور طبیعی، زنانی که جذاب‌تر هستند بیشتر به خود اجازه و جرات رفتارهای مبنی بر خیانت زناشویی را بدهند مثلا به این خاطر که شاید چنین رفتارهایی به دلیل جذابیت بالاتر آنها، از طرف همسران‌شان بیشتر تحمل شوند. اما این یافته‌ها در واقع برعکس این انتظار هستند. همانطور که پژوهش‌های فوق نشان می‌دهند زنانی که خود ارزش/ جذابیت همسری پایین‌تری دارند، بیشتر احتمال دارد که اقدام به رفتارهای فرازناشویی کنند و این نکات مهمی را در بر دارد. اولین نکته به تفسیر این نتایج بر می‌گردد. این احتمال وجود دارد که زنانی که خود احساس می‌کنن جذابیت همسری پایینی دارند از طریق رفتارهای فرازناشویی و سراغ مردان جذاب رفتن سعی در جبران کمبودهای خود در این زمینه دارند. همانطور که در فصل چهارم خواهیم دید این رفتارها از یک مکانیسم جبرانی ناشی می‌شود که باعث می‌شود این زنان احساس کنند که به این طریق می‌توانند جبران کمبود در ساختارهای ژنتیکی خود را کنند. دومین نکته اینکه با مشاهده این ارتباطات به این نتیجه می‌رسیم که رفتارهای خیانت‌ورزانه این زنان را نمی‌توان به ارزش/ جذابیت پایین همسری مردان این زنان نسبت داد و یا حداقل بطور کامل به آن نسبت داد. درباره این موضوع هم در فصول بعدی بحث خواهیم کرد و همانطور که خواهیم گفت مکانیسم‌های روانشناختی زنان آنها را مستقل از میزان جذابیت شوهران‌شان، نسبت به طمعه برای کسب مردان باز هم جذاب‌تر، آسیب‌پذیر می‌کند.

لتیل و مانیون (۲۰۰۶) نشان دادند که این ترجیحات مرتبط با ارزش خود به عنوان همسر، سیال بوده و نسبت به تغییر در متغیرهای موجود در جامعه حساس است. بطور مثال، در پژوهش آنها، دیدن سایر افراد همجنسی که جذاب بودند یا نبودند، خود-ارزیابی زنان از میزان جذابیت خودشان را تحت تاثیر قرار داده و منجر به تغییر در ترجیحات چهره‌ای آنها می‌شد.

عوامل متعدد دیگری هم بر نوع و شدت نوسانات و تغییرات در ترجیحات و انتخاب‌های زنان در هنگام انتخاب شریک نقش دارند. یکی از آن عوامل، **نسبت جنسی**[1] یعنی نسبت مرد به زن آماده برای ازدواج است. بر طبق نظر عده‌ای از روانشناسان جنسی، انتخاب جفت در جامعه، در واقع نوعی انتخاب در یک **بازار جنسی**[2] است. میزان عرضه و تقاضا، یکی از قوانین ثابتی است که حاکم بر اتفاقاتی است که درون این مکان اقتصادی روی می‌دهد. بعدا بیشتر به این مفهوم خواهیم پرداخت.

اثر تجرد/ تاهل بر نوسانات در ترجیحات و رفتارهای جنسی مرتبط با چرخه

همانطور که دیدیم داشتن یا نداشتن شریک جنسی یا همسر، یکی از متغیرهای مهم در تعیین وجود یا عدم وجود و میزان تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی بود که همزمان با چرخه قاعدگی روی می‌دهند. پژوهش‌ها دریافته‌اند که تغییرات در ترجیحات جنسی، یا اساسا فقط در زنان دارای شریک روی می‌دهند و یا اینکه در این زنان، با شدت بیشتری اتفاق می‌افتند. بطور مثال، دیدیم که نوسانات مربوط به ترجیحاتی که مرتبط با چرخه قاعدگی هستند، در زنانی که در یک رابطه با ثبات قرار دارند، بیشتر از زنانی است که مجرد هستند (هاولیسک و همکاران، ۲۰۰۵). بر همین قیاس، تغییرات در لاس‌زنی با جنس مقابل نیز، در زنان متاهل بیشتر بود (هاسلتون و گانگستاد ، ۲۰۰۶).

با وحود ذکر پژوهش‌های قبلی در این زمینه، در اینجا به ذکر یک مورد دیگر هم می‌پردازیم. پنتون- ووک و همکارانش (۱۹۹۹)، انتخاب میزان زنانگی‌نمایی چهره‌ای را، در زنان، یک بار بر اساس تعامل بین وضعیت تاهل با زمان چرخه قاعدگی و یک بار برای تعامل وضعیت تاهل با انتخاب دو دسته از چهره‌های مردان (نژاد ژاپنی و قفقازی) بررسی کردند. نتایج را در نمودار ذیل می‌بینید.



نمودار ۴-۱: تاثیر دو عامل داشتن یا نداشتن شریک و مراحل چرخه قاعدگی بر میزان زنانگی‌نمایی چهره‌ای ترجیح داده شده بوسیله زنان. ستون‌های خالی

[1] -Sex Ratio
[2]- Sexual Marketing

(سفید)، انتخاب‌های زنان، در زمانی که در مرحله‌ای غیربارور از چرخه قاعدگی هستند را نشان می‌دهند. ستون‌های پر (سیاه)، مشخص‌کننده انتخاب‌های زنان در زمانی از چرخه قاعدگی‌اند که احتمال حاملگی بالاست. نمودار سمت راست، میزان زنانگی‌نمایی چهره‌ای مرجح بوسیله زنان را در دو گروه از زنان: با و بدون شریک جنسی نشان می‌دهد. طبق این مطالعه، زنانی که دارای شریک جنسی نبودند، از نظر انتخاب میزان زنانگی‌نمایی چهره‌ای، نوسان و تغییر کمتری را با توجه به مرحله چرخه قاعدگی نشان دادند اما تفاوت بین مراحل متفاوت چرخه قاعدگی، برای زنانی که دارای شریک بودند، بیشتر و مشخص‌تر بود؛ آنها، در مرحله باروری (ستون سیاه)، چهره‌های با زنانگی‌نمایی پایین‌تر یا مردانگی‌نمایی بیشتر را انتخاب می‌کردند. نمودار سمت چپ، میزان زنانگی‌نمایی چهره‌ای مرجح در تصاویر دو نژاد از مردان (ژاپنی و قفقازی) بوسیله زنان را با توجه به مراحل چرخه قاعدگی نشان می‌دهد. نمونه پژوهش، متشکل از زنان ژاپنی بود. همانطور که مشخص است زنان در مرحله باروری (ستون‌های سیاه) چهره‌های با زنانگی‌نمایی کمتر یا همان مردانگی‌نمایی بیشتر را ترجیح می‌دهند. نمودار نشان می‌دهد که زنان ژاپنی در مورد خصیصه میزان زنانگی‌نمایی چهره‌ای هر دو نژاد از مردان، تغییرات همزمان با چرخه قاعدگی نشان می‌دهند. این خود نشان می‌دهد که زنان، حتی در صورت عدم برخورد بوم‌شناختی با چهره‌های مردان متعلق به یک نژاد یا قومیت دیگر (در اینجا نژاد قفقازی)، باز هم بر اساس میزان مردانگی- زنانگی‌نمایی چهره‌ای آنها واکنش ترجیحی نشان می‌دهند که این نشان از جهان‌شمول بودن این رفتار در زنان دارد (منبع پژوهش و نمودارها برگرفته از پنتون- ووک و همکاران، ۱۹۹۹).

تاثیر مصرف قرص‌های ضد بارداری بر ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان

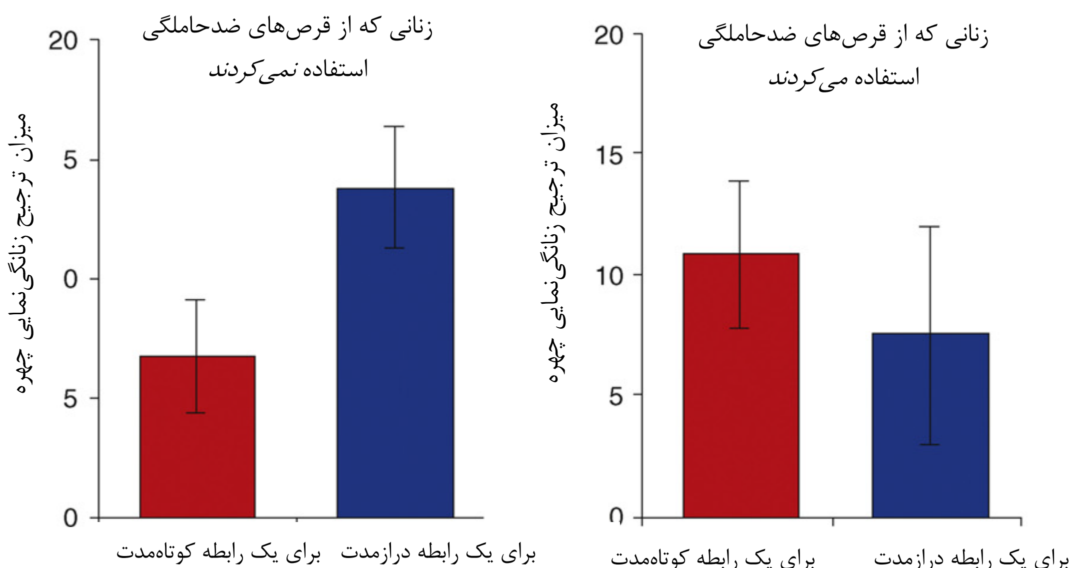
تاثیر قرص‌های ضدبارداری بر نوسانات و تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان، یکی از موضوعات مهم و کاربردی در مطالعات رفتارهای جنسی آنها بوده است. این مسئله بخصوص با توجه به همه‌گیر بودن مصرف قرص‌های بارداری و تبعات احتمالی مربوط به مصرف این قرص‌ها در حوزه‌های مربوط به رفتارهای جنسی و تولیدمثلی، حائز اهمیت است. مشاهده شده که قرص‌های ضدبارداری، می‌توانند نوسان در ترجیحات را از بین برده و یا حتی آنها را معکوس کنند. مکانیسم اثر قرص‌های ضدبارداری به تاثیر آنها بر سیستم‌های هورمونی بدن مربوط می‌شود که بعدا مورد بحث قرار خواهد گرفت.

استفاده از قرص‌های ضدحاملگی، تغییر در ترجیحات مربوط به ویژگی‌های دیداری مانند چهره جذاب از نظر جنسی و ویژگی‌های بویایی (گانگستاد و ثورنهیل، ۱۹۹۸a؛ پنتون- وک و همکاران، ۱۹۹۹) و ترجیح وجود رفتارهای تسلط‌طلبانه (لوکاسزویسکی و رونی، ۲۰۰۹) را در زنان از بین می‌برند. همچنین مشاهده شده که زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده می‌کنند، نسبت به آنهایی که از این قرص‌ها استفاده نمی‌کنند، تمایل‌شان به برقراری روابط خارج از چارچوب زناشویی در اواسط چرخه قاعدگی کمتر است. در جدول ۱-۱، تاثیرات مربوط به مصرف قرص‌های ضدحاملگی بر تعدادی از ترجیحات جنسی- زیبایی‌شناختی زنان در هنگام انتخاب شریک و ارزیابی مردان از میزان جذابیت خصایص آنها در زمانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده کرده یا نکرده‌اند، گزارش شده است.

جدول ۲- ۱: تاثیرات مربوط به مصرف قرص‌های ضدحاملگی بر ترجیحات جنسی- زیبایی‌شناختی زنان در هنگام انتخاب شریک و ارزیابی مردان از میزان جذابیت خصایص آنها (جدول برگرفته از آلوورنجی و لوما، ۲۰۰۹، برای یافتن منابع پژوهشی گزارش شده در این جدول، به همین منبع مراجعه کنید. نکته: MHC ناحیه‌ای از کروموزوم شماره ۶ است که با یک سری از خصیه‌های محسوس مانند بوی بدن، همبستگی دارد. برای اطلاعات بیشتر در این مورد، رک به فصل چهارم).

خصیصه مورد سنجش	نتیجه در زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده نمی‌کردند	نتیجه در زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده می‌کردند	منبع پژوهش
تقارن	افزایش ترجیح بوی بدن مردان متقارن در اواسط چرخه قاعدگی	عدم ترجیح بوی بدن مردان متقارن یا نامتقارن	Gangestad & Thornhill (1998), Thornhill & Gangestad (1999)
مردانگی‌نمایی	ترجیح افزایش‌یافته برای مردانگی‌نمایی چهره‌ای و آوایی (صدا) در اواسط چرخه. ترجیح افزایش‌یافته برای مردانگی‌نمایی چهره‌ای در مواقعی که زن دارای شریک بوده و یا در جستجوی شریکی کوتاه‌مدت می‌بود.	تغییر ضعیف‌تر در طول چرخه قاعدگی تغییری که مرتبط با وضعیت ارتباط زنان (کوتاه‌مدت/ درازمدت) باشد، مشاهده نشد	Feinberg, et al. (2008) Little, et al. (2002)
بوی همبسته با MHC	ترجیح مردانی با MHC نامشابه با MHC خود عدم ترجیح مردانی با MHC مشابه یا نامشابه در مرحله باروری	ترجیح مردانی با MHC مشابه با MHC خود ترجیح افزایش‌یافته برای مردانی با MHC مشابه	Wedekind, C. et al. (1995), Wedekind, & Furi (1997) Roberts, et al. (2008)
جذابیت صدای زنان	ارزیابی مردان از جذابیت صدای زنان زمانی‌که آنها در اواسط چرخه خود بودند افزایش می‌یافت	عدم تغییر در ارزیابی مردان از جذابیت صدای زنان که مرتبط با چرخه قاعدگی آنها باشد	Pipitone & Gallup, (2008)
جذابیت کلی زنان	ارزیابی مردان از جذابیت کلی زنان زمانی‌که آنها در اواسط چرخه خود بودند افزایش می‌یافت	عدم تغییر در ارزیابی مردان از جذابیت کلی زنان که مرتبط با چرخه قاعدگی آنها باشد	Miller, et al. (2007)
جذابیت بوی بدن زنان	ارزیابی مردان از جذابیت بوی بدن زنان هنگامی که آنها در اواسط چرخه خود بودند افزایش می‌یافت	عدم تغییر در ارزیابی مردان از جذابیت بوی زنان که مرتبط با چرخه قاعدگی آنها باشد	Kuukasjarvi, et al. (2004)

در ذیل نیز، نتیجه یک مطالعه را می‌بینید که ترجیحات چهره‌ای وابسته به بافت ارتباطی زنان را، زمانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده می‌کردند با زمانی که استفاده نمی‌کردند، مقایسه کرده است.



نمودار ۵-۱: تاثیر مصرف قرص‌های ضدحاملگی خوراکی بر ترجیحات چهره‌ای زنان برای ارتباطات کوتاه‌مدت و درازمدت. در یک مطالعه (لیتل و همکاران، ۲۰۰۲)، بر روی زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده نمی‌کردند، برای روابط درازمدت، نسبت به روابط کوتاه‌مدت، چهره‌های کمتر مردانه‌نما یا به عبارت دیگر، برای روابط کوتاه‌مدت، چهره‌های مردانه‌نماتر را ترجیح می‌دادند (نمودار بالا سمت چپ). چنین ترجیحات وابسته به بافت ارتباطی درازمدت در مقابل کوتاه‌مدت، در زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده می‌کردند، مشاهده نشد (نمودار بالا سمت راست). این دسته از زنان، ویژگی‌های زنانه‌نمایی چهره‌ای را، بطور باثباتی، هم برای ارتباطات کوتاه‌مدت و هم برای روابط درازمدت خود، ترجیح می‌دادند. نمونه پژوهش از ۱۵۸ زن بین سنین ۱۶ تا ۳۹ ساله، تشکیل شده بود. عکس‌های ذیل تصاویری بودند که در این پژوهش استفاده شدند. سمت چپ) یک چهره ترکیبی از ترکیب تقریبا ۲۰ عکس زن و ۲۰ عکس مرد که ۵۰ درصد زنانه‌نماتر شده است. سمت راست) یک چهره ترکیبی از ترکیب تقریبا ۲۰ عکس زن و ۲۰ عکس مرد که ۵۰ درصد مردانه‌نماتر شده است.



الگوهای مشترک و تفاوت‌های فردی

همانطور که مرور پژوهش‌های انجام شده در اینجا نشان دادند، تمایل زنان از اول چرخه قاعدگی به سمت اواسط و اواخر آن، از الگوی خاصی پیروی می‌کند. بطور مثال همانطور که گفتیم، از اول چرخه قاعدگی که به سمت اواسط آن می‌رویم، در عموم زنان، تغییر به سمت ترجیح چهره‌های مردانه‌نماتر، مشاهده می‌شود. از آنجایی که ویژگی‌های چهره‌ای مانند مردانگی‌نمایی چهره‌ای یا رفتاری در مردان، توزیع وسیعی داشته و چهره هر مرد، در یک نقطه از طیف مردانگی–زنانگی‌نمایی چهره‌ای قرار می‌گیرد، این سئوال پیش می‌آید که چه میزان

مردانگی‌نمایی، نشان دهنده چهره مرجح در زنان در اواسط چرخه قاعدگی است. به عبارت دیگر، اگر مثلا طیف مردانگی‌زنانگی‌نمایی چهره را روی طیفی ۱۰ نمره ای در نظر گرفته و عدد ۵ را به عنوان حد وسط مردانگی‌زنانگی‌نمایی چهره قرار دهیم، پس آنگاه چهره مرجح بوسیله زنان، چه نمره‌ای را به خود اختصاص خواهد داد؟ این سئوال در مورد تغییرات تمایل زنان در مورد قد، میزان تقارن چهره‌ای، عریض بودن شانه‌ها، رفتارهای حاکی از مردانگی– نمایی، بم بودن صدا و سایر صفات هم مطرح می‌شود. این سئوال، سئوالی جالب و بحث انگیز بوده که جواب‌های متعددی به آن داده شده است. بعضی از پژوهش‌ها نشان داده‌اند که هر چند *الگوی* تغییر در ترجیحات زنان، در همه مطالعات انجام‌شده و بر روی گروه‌های نمونه‌ای متفاوت، الگویی مشابه و شبیه به هم می‌باشند اما ممکن است که زنان متعلق به نژادها، قومیت‌ها یا گروه‌های مختلف و یا با عوامل زیستی متفاوت (مانند عوامل فیزیولوژیکی، هورمونی و نورولوژیکی)، حد متفاوتی از خصایص یاده شده را در مراحل مختلف چرخه قاعدگی ترجیح دهند (پرت و همکاران، ۱۹۹۸و پنتون– وک و همکاران، ۱۹۹۹).

نکته مهمی که در اینجا باید مورد توجه قرار بگیرید، الگوی مشترک و مشابه در زنان متعلق به فرهنگ‌های مختلف، از نظر شیوه و جهت این تغییرات و نوسانات مرتبط با چرخه قاعدگی است. بطور مثال، مهم اینست که اغلب زنان، در اواسط چرخه قاعدگی خود و یا برای روابط کوتاه‌مدت خود، چهره‌ای را ترجیح می‌دهند که مردانه‌نماتر از چهره‌ای است که در سایر مراحل چرخه قاعدگی و یا برای روابط درازمدت ترجیح می‌دهند، هر چند که ممکن است بین زنان، از نظر میزان تفاوت بین مردانگی‌نمایی ترجیح داده شده در مراحل مختلف چرخه قاعدگی یا روابط کوتاه و درازمدت، تفاوت مشاهده شود. همچنین ممکن است که در مورد یک زن معین، شریک انتخابی کوتاه‌مدت، از نظر مردانگی‌نمایی بدن و رفتار، شبیه به شریک انتخابی درازمدت او باشد درحالی‌که، در مورد زنی دیگر، بین این دو، تفاوت زیادی وجود داشته باشد اما با این حال قاعده انتخاب چهره مردانه‌نماتر برای روابط کوتاه‌مدت برای هر دو صدق کند. ذکر یک مثال کمک کننده است. فرض کنید که یک زن برای اواسط چرخه قاعدگی خود، چهره‌ای با میزان مردانگی‌نمایی ۹ (در یک طیف ده نمره‌ای) و در مراحل دیگر از چرخه قاعدگی‌اش، چهره‌ای با مردانگی‌نمایی ۷ را ترجیح دهد. زن دیگری برای این مراحل، به ترتیب، چهره‌هایی با مردانگی‌نمایی ۶ و ۱ را ترجیح می‌دهد. مشخص است که بین این دو زن، از نظر میزان مردانگی‌نمایی چهره‌ای انتخابی در مراحل مختلف، تفاوت وجود دارد؛ به نحوی که زن اول در هر دو شرایط، چهره‌هایی را انتخاب می‌کند که نسبت به هر دو انتخاب زن دوم، مردانه‌نماتر هستند. همچنین میزان اختلاف بین ترجیح مردانگی‌نمایی چهره‌ای در مراحل مختلف چرخه قاعدگی برای این دو زن با هم تفاوت داشت. در حالی که این اختلاف برای زن اول فقط ۲ رقم (تفاوت بین ۹ و ۷) است برای زن دوم این اختلاف بسیار بیشتر و ۵ رقم است. اما با وجود تفاوت در این جزئیات، چیزی که هر دو زن در آن شریک هستند اینست که هر دوی آنها، در اواسط چرخه

قاعدگی، چهره‌ای را ترجیح داده‌اند که مردانه‌نماتر از چهره انتخاب شده در سایر مراحل بوده است. به عبارت دیگر، هر دوی آنها، یک **الگو**[۱] و **روند**[۲] **مشترک** در مورد نوسانات مرتبط با چرخه قاعدگی نشان می‌دهند. در این کتاب، بحث ما نیز همین الگوها و روندهای کلی و همگانی قابل مشاهده در مورد تغییرات و نوسانات در ترجیحات جنسی زنان است (البته در فصول بعد، درباره علل تفاوت‌های فردی زنان با یکدیگر نیز، تا حدی بحث خواهد شد).

پیش‌بینی جمعیت‌شناختی و پیش‌بینی فرد- ویژه

یک برداشت ضمنی مهم در مورد مطالب قسمت قبل اینست که اگر ثابت شود (همانطور که اثبات شده)، که بین زنان مختلف، از نظر میزان تغییر در ترجیحات تفاوت وجود دارد، پس باید بپذیریم که امکان پیدا کردن چهره کاملا مرجح در اواسط چرخه قاعدگی (از نظر ویژگی‌های یاد شده) که از نظر همه زنان کاملا مرجح باشد، کاری دشوار و یا حتی بعید است. این خود تلویح مهم دیگری را در بر دارد و آن اینست که با توجه به مطالب گفته شده در بالا، امکان اینکه هر زنی با داشتن هر مردی (و با هر میزان ویژگی‌های هماهنگ با الگوی ترجیحی زنان)، احساس تمایل به داشتن ارتباط با، یا جذب شدن به مردی به غیر از همسر اول خود را داشته باشد، وجود دارد. فرض کنید که زنی همسری دارد که از نظر میزان مردانگی‌نمایی چهره، عدد ۷ را به خود اختصاص داده است. چنانچه پژوهش‌ها ثابت کرده باشند که میزان مردانگی‌نمایی چهره‌ای مرجح بوسیله زنان آن جامعه، بطور میانگین همان عدد ۷ است که شوهر آن زن هم کسب کرده است. اما آیا با این وجود، این مسئله می‌تواند تضمین کننده این باشد که این زن، تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی در ترجیحات خود نشان ندهد؟ جواب این مسئله خیر است. هر چند میزان مردانگی‌نمایی چهره‌ای شوهر این زن ۷ و دقیقا برابر با میانگین مردانگی‌نمایی چهره‌ای مرجح بوسیله زنان آن فرهنگ است، اما این عدد، می‌تواند صرفا نشان‌دهنده *میزان میانگین* مردانگی‌نمایی چهره‌ای انتخاب شده بوسیله زنان آن جامعه و نه مقدار ترجیح داده شده بوسیله همسر آن مرد باشد. به عبارت دیگر، زن مذکور، ممکن است نسبت به زنان دیگر، میزان متفاوتی (پایین‌تر یا بالاتری) از مردانگی‌نمایی چهره‌ای را ترجیح دهد. این مسئله، یادآور تفاوت بین **پیش‌بینی جمعیت‌شناختی**[۳] و **پیش‌بینی فرد-ویژه**[۴] یا مختص فرد، در روانشناسی است. این تفاوت، گویای این مطلب است که پژوهش‌های روانشناختی، اقدام به سنجش برآورد میانگین‌ها می‌کنند و نه نمرات تک تک افراد. به همین دلیل، گفته می‌شود که نتایج و داده‌های بدست آمده از تحقیقات روانشناسی، برای پیش‌بینی‌های جمعیت شناختی یا اقدام به پیش‌بینی در مورد جمعیت‌های انبوه و نه

---

[1]- Pattern
[2]- Trend
[3]- Nomothetic Prediction
[4]- Idiographic Prediction

پیش‌بینی در مورد تک‌تک افراد، مناسب هستند. علت این مسئله هم اینست که این نتایج، از میانگین نمرات جمعیت‌های انبوه بدست آمده و نشان‌دهنده میانگین نمرات یک جمعیت و نه نمرات مجزای افراد آن جمعیت، هستند. از طرف دیگر، هنگامی که قصد پیش‌بینی در مورد رفتار یک فرد مشخص را داریم می‌بایست از طریق پیش‌بینی فردویژه اقدام کنیم. بدیهی است که در اینجا، داده‌های بدست آمده از انبوه جمعیتی خاص و میانگین آن جمعیت، برای کار ما کافی نخواهد بود، چرا که نمره یک فرد در متغیرهای روانشناختی مختلف، می‌تواند به میانگین گروه خود نزدیک یا از آن دور باشد. بطور مثال، چنانچه میانگین نمرات یک گروه، در متغیر الف، برابر ۱۸ و میانگین گروه دوم در همین متغیر ۱۶ باشد می‌توانیم بگوییم که میانگین نمرات گروه اول، بالاتر از گروه دوم بوده است. اما نمی‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که هر کس که در گروه اول قرار دارد، نسبت به هر شخص دیگری که در گروه دوم قرار دارد، نمره بالاتری کسب کرده است زیرا ممکن است تعدادی از افراد گروه دوم، حتی نمراتی بسیار بالاتر از میانگین گروه اول کسب کرده باشند اما از آنجایی که میانگین، جمع نمرات افراد هر گروه تقسیم بر تعداد افراد همان گروه است میانگین نمرات یک گروه می‌تواند از نمرات تعدادی از اعضای آن گروه بسیار فاصله داشته باشد. در مورد سئوال مطرح شده در اینجا و در مثال ذکر شده در بالا، فرض می‌کنیم که میانگین نمره مردانگی‌نمایی چهره‌ای مرجح بوسیله یک گروه از زنان، عدد ۷ باشد. حال در پژوهشی، به منظور سنجش احتمال انتخاب شدن به عنوان چهره مرجح بوسیله زنانی که در اواسط چرخه قاعدگی خود به سر می‌برند، اقدام به مقایسه چهره مرد مذکور با میزان مردانگی‌نمایی چهره‌ای ۷ با چهره مردی که میزان مردانگی‌نمایی آن ۵ است، می‌کنیم. بطور قطع، چهره مرد شماره اول، چهره مرجح بوسیله میانگین زنان یعنی عموم زنان و یا اکثریت آنها خواهد بود. اما در مورد انتخاب شدن چهره او بوسیله یک زن معین (مثلا همسر خودش)، چه می‌توان گفت؟ هر چند مرد شماره یک، می‌تواند مطمئن باشد که با توجه به فاصله او و رقیب او از حد ایده‌آل مرجح زنان، چهره‌اش به عنوان چهره مرجح نسبت به مرد شماره دو انتخاب خواهد شد اما از اینکه در اخذ رای یک زن خاص و مثلا همسر خودش، گوی را به مرد دوم نبازد، هیچ تضمینی وجود ندارد زیرا انتخاب‌های فردی زنان تاحدی از یکدیگر متفاوت هستند. این همان داستان «بر لشکری فائق آمدن و از سربازی شکست خوردن» است! در اینجا، نتیجه‌گیری کلی اینست که مرد شماره یک با عدد ۷، مورد انتخاب‌های بیشتری قرار گرفته و به دفعات بیشتر و با احتمال بیشتری بوسیله زنان و احتمالا همسرش انتخاب می‌شود، اما این مطلب به معنی این نیست که او حتما، در همه موارد و بوسیله همه زنان انتخاب خواهد شد. جمله «زیبایی به چشم بیننده بستگی دارد[1]» که به وفور هم در عنوان مقالات مرتبط با زیبایی‌شناسی استفاده شده، اشاره به همین تفاوت‌های فردی در انتخاب‌های

[1]- Beauty is in the eye of the beholder

جنسی دارد. این قضیه درباره همه خصیصه‌هایی که در جذابیت مردان از نظر زنان تاثیرگذار هستند و درباره آنها بحث کردیم صدق می‌کند.

کدام مردان، همیشه جذاب‌اند؟

اکثریت پژوهش‌های انجام شده نشان داده‌اند که آنچه که در اواسط چرخه قاعدگی، از نظر زنان جذاب بوده و آنها را تحریک می‌کند عبارتند از: مردانگی‌نمایی و تقارن چهره‌ای بالاتر، قد بلندتر، شانه‌های عریض‌تر، صدای بم‌تر، رفتارهای تسلط‌طلبانه و رقابتی‌تر و... . از طرف دیگر، پژوهش‌ها نشان می‌دهند که زنانی که با مردانی جفت می‌شوند که آنها را ناجذاب ادراک می‌کنند، در طول چرخه، نوسان بیشتری در ترجیحات مربوط به انتخاب شریک نشان می‌دهند (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲). در مطالعه گانگستاد، ثورنهیل و گارور–آپگار (۲۰۰۵b) زنانی که با مردان با تقارن بالاتر ازدواج کرده بودند، در اواسط چرخه، نوسان بیشتری را در جذب‌شدن به شرکای خودشان تجربه کردند تا زنانی که با مردانی ازدواج کرده بودند که عدم تقارن بیشتری داشتند. دو مطالعه دیگر (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ هاسلتون وگانگستاد، ۲۰۰۶) هم دریافتند که زنانی که با مردانی ازدواج کرده بودند که آنها را از نظر جنسی جذاب ارزیابی نمی‌کردند، افزایش بیشتری در جذب شدن به مردانی به غیر از همسران‌شان تجربه کردند تا زنانی که با مردان با جذابیت جنسی بالاتر جفت شده بودند. بر این اساس، هم میزان جذابیت همسر اول و هم کیفیت ژنتیکی یا هماهنگی[1] ژنتیکی بین‌زوجین (این مطلب در فصل چهارم مورد بحث قرار خواهد گرفت)، نوسانات جنسی همزمان با چرخه قاعدگی را تعدیل می‌کنند (آلورنجی و لوما، ۲۰۰۹).

حال دوباره این سئوال پیش می‌آید که آیا فقط مردانی که در این متغیرها، نمرات پایین‌تر کسب می‌کنند در معرض خیانت قرار دارند؟ و آیا مردانی که از نظر ویژگی‌های ذکر شده، در شرایط مناسبی مثلا بالاتر از میانگین قرار می‌گیرند، از این مسئله مبرا هستند؟ به چندین دلیل، جواب این سئوال نیز خیر است. دوباره فرض کنید که زنی همسری دارد که از نظر میزان مردانگی‌نمایی چهره‌ای عدد ۷، از نظر متوسط میزان قد مردان عدد ۸ و از نظر میزان تقارن چهره‌ای عدد ۹ را به خود اختصاص داده است. از نظر سایر خصایص جذابیت‌افزای جسمی و رفتاری نیز نمرات متفاوتی کسب کرده است. حال، آیا همسر این مرد، در اواسط چرخه قاعدگی، تغییری در ترجیحات جنسی‌ش نشان نخواهد داد؟ برای جواب‌دادن به این سئوال، مواردی را با هم مرور می‌کنیم. اول اینکه، این مرد، در هر کدام از ویژگی‌های یاد شده نمره‌ای را به خود اختصاص می‌دهد که از عده‌ای از مردان بالاتر و از عده‌ای دیگر پایین‌تر است. بر همین قیاس، به ناچار، در نظر همسرش و در مورد هر خصیصه‌ای، نسبت به عده‌ای از

[1]- Genetic Compatibility

مردان اطراف خود جذاب‌تر و نسبت به عده‌ای دیگر کمتر جذاب است. خلاصه این معادله این خواهد بود که هر مردی با هر میزان جذابیت، مردانی را در اطراف خود دارد که از او جذاب ترند (دست بالا دست، خیلی زیاد!). دوم اینکه، این مرد (مانند اکثر مردان دیگر)، در صفات مختلف چهره ای، بدنی، و رفتاری، نمرات متفاوتی را به خود اختصاص داده و احتمال اینکه از نظر تمام خصایص جذاب از نظر زنان، امتیاز مورد نظر آنها را کسب کند، صد درصد نیست و البته همسر او نیز به گروه زنان تعلق دارد. هر چند که، این درست است که بین داشتن صفات مختلف جذابیت‌افزای نام‌برده همبستگی یافت شده و بطور مثال، بین میزان تقارن چهره‌ای و مردانگی‌نمایی چهره همبستگی وجود دارد اما میزان این همبستگی‌های گزارش‌شده، صد در صد نیستند.

در حالت دیگر، فرض می‌کنیم که مردی در تمام ویژگی‌های یاد شده، نمره مورد علاقه میانگین زنان و همسر خود را کسب کند. اگر چه که این مرد، در خصایص یاد شده، گوی سبقت را از رقبایی که در این خصایص، نمره‌ای پایین‌تر از او کسب می‌کنند ربوده است. اما او، همچنان نسبت به سایر مردانی با همین نمره، آسیب‌پذیر است. فرض کنید خلاصه‌ای از نمرات کسب شده بوسیله یک مرد در متغیرهای مختلف زیبایی‌شناختی را جمع کرده و به جذابیت جنسی او از صفر تا ۱۰۰ نمره بدهیم و او نمره‌ای در حد بسیار بالای جذابیت و بطور مثال نمره ۹۵ را کسب می‌کند. این مرد اگر چه نسبت به مردانی با نمرات پایین‌تر یعنی در واقع اکثریت مردان آن جامعه جذاب‌تر است اما او همچنان با رقابت تعدادی زیادی از مردانی مواجه می‌شود که همانند او نمره ۹۵ یا بالاتر را به خود اختصاص داده‌اند. اگر چه که از نظر درصدی، تعداد این مردان، نسبت به جمعیت کلی مردان، کم خواهد بود اما بدیهی است که تعداد عملی این مردان در یک جمعیت انبوه، بسیار زیاد خواهد شد. در مورد این مثال، در یک جمعیت یک میلیونی از یک شهر، تعداد زیادی از مردان آن شهر یعنی ۵۰ هزار نفر، در مجموع نمره جذابیت ۹۵ یا بالاتر را به خود اختصاص می‌دهند که با قدرت جذابیت این مرد برابری می‌کند. عامل بعدی و مهمتر اینکه همانطور که در فصول بعد به این مسئله خواهیم پرداخت، تنوع‌طلبی جنسی در زنان که به معنای تمایل به ارتباط با مردان متفاوت و متعدد است، منجر به این می‌شود که زنان، نسبت به مردان متعددی کشش و تمایل داشته باشند حتی اگر آن مردان از نظر بعضی از خصایص از شریک اول زنان در سطح پایین‌تری قرار بگیرند. این عامل کار را برای هر مرد جذابی که می‌خواهد همیشه جذاب بماند واقعا دشوار و حتی غیرممکن می‌کند!

نتیجه‌گیری کلی اینکه، هر چند که بر اساس پژوهش‌های انجام گرفته در زمینه رابطه خیانت زنان و جذابیت همسران‌شان، مردان کمتر جذاب (کمتر جذاب بر اساس خصایص یاد شده و به نحوی که بحث آنها مطرح شد)، نسبت به خیانت همسران‌شان و بخصوص در اواسط چرخه قاعدگی آسیب‌پذیرتر هستند، اما این مطلب اصلا به این معنی نیست که مردان جذاب‌تر، هیچ‌گونه آسیب‌پذیری ندارند.

جذابیت، تا چه حد؟

نتیجه کلی که از مباحث مربوط به رابطه انتخاب جفت با ملاک‌های جذابیت گرفته می‌شود این است که زنان بخصوص در اواسط چرخه و برای روابط کوتاه‌مدت، جذب زیبایی و جذابیت جسمانی می‌شوند، درحالی‌که برای روابط درازمدت، به سایر ویژگی‌های یک مرد مانند وضعیت اقتصادی- اجتماعی یا خصایص شخصیتی او، اولویت می‌دهند. البته زنان در هر دو نوع رابطه کوتاه‌مدت یا درازمدت، هم به جذابیت جسمانی و هم به طبقه اقتصادی- اجتماعی و شخصیت شریک، توجه دارند ولی تفاوت در میزان این اهمیت‌دادن و اولویت‌دهی است. حال نوبت به این سئوال می‌رسد که چه میزان جذابیت جسمانی یا شرایط مناسب اقتصادی- اجتماعی، می‌تواند یک زن را راغب به برقراری رابطه کوتاه‌مدت یا درازمدت کند؟ جواب این سئوال بطور ساده از **اصل بهترین فرد در دسترس**[1]، تبعیت می‌کند. زنان نیز، همانند مردان، برای رسیدن به آنچه که می‌خواهند محدودیت‌هایی دارند مانند جذابیت‌های بالقوه خود آنها به عنوان یک همسر یا شریک و این باعث می‌شود که هنگام شریک‌یابی مجبور باشند که به مناسب‌ترین گزینه‌هایی که در دسترشان است راضی شوند. در هنگام انتخاب شریک برای یک رابطه کوتاه‌مدت، این مناسب‌ترین گزینه در دسترس، برای یک زن معین، می‌تواند جذابیت جسمانی هشت (در یک طیف ده نمره‌ای فرضی) و برای زنی دیگر، جذابیت سه باشد. اما دوباره علی‌رغم این تفاوت‌های فردی، یک الگوی مشترک برای همه زنان وجود دارد و آن این است که اغلب زنان برای روابط کوتاه‌مدت یا در اواسط چرخه قاعدگی، به جذابیت جسمانی اهمیت بیشتری می‌دهند، درحالی‌که ممکن است برای روابط درازمدت یا در سایر مراحل چرخه، برای ویژگی‌های دیگر شریک مانند شرایط اقتصادی- اجتماعی، شخصیت و منش او، اهمیت زیادی قائل شوند.

مراحل چرخه قاعدگی و میزان احتمال خیانت زناشویی

اگرچه پژوهش‌های انجام شده در حیطه خیانت زناشویی نشان داده‌اند که اواسط چرخه قاعدگی اوج میزان خیانت در زنان است و به عبارت دیگر، میزان خیانت در زنان الگویی مبتنی بر چرخه قاعدگی دارد اما این یافته به این معنی نیست که خیانت زناشویی در زنان فقط در اواسط چرخه قاعدگی و آن هم فقط در پاسخ به تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی روی می‌دهد.

از طرف دیگر، روی ندادن خیانت در اواسط چرخه قاعدگی نیز، به این معنی نیست که علل آن خیانت‌ها در چارچوب تبیینات تکاملی توجیه نمی‌شوند. خیانت در زنان و ارتباط جنسی در آنها، بنا بر **دلایل اولیه**[2] متعدد

[1]- The best available partner
[2]- Proximate

و متفاوت و در هر زمانی از چرخه قاعدگی ممکن است روی دهد. اما اغلب این دلایل اولیه ریشه در **دلایل غایی**[۱] یا نهایی که همان فرایندهای تکاملی است دارند (در فصول بعد به تمایز این دو دسته از دلایل خواهیم پرداخت).

انواع خیانت و چرخه قاعدگی

از یک بعد، خیانت‌های جنسی-زناشویی را می‌توان به دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد. در یک طبقه، خیانت‌هایی قرار می گیرند که شامل روابط بسیار گذرای جنسی هستند که اصطلاحا **روابط جنسی اتفاقی**[۲] نامیده می شوند که **رابطه یک‌شبه**[۳] جزو آنها قرار می‌گیرند. این دسته از روابط، همانطور که از نامشان پیداست، به روابط جنسی بین افرادی کاملا یا تقریبا غریبه که مدت زمان زیادی از آشنایی آنها با همدیگر نمی‌گذرد، گفته می‌شود. در این‌گونه از روابط، بعد از ارتباط جنسی، رابطه ممکن است ادامه یافته و یا قطع شود. در طبقه دوم از خیانت‌ها، یک مرد یا زن متاهل، در قالب یک رابطه درازمدت‌تر، اقدام به ارتباط با فردی دیگر می‌کند. هرچند این گونه از ارتباطات را نیز می‌توان بر اساس مدت زمان آنها از همدیگر متمایز کرد اما غالبا نسبت به روابطی که در دسته اول قرار می‌گیرند، طولانی‌ترند. نکته مهم در مورد مدت زمان طولانی‌تر اینگونه از روابط به نیت افراد درگیر بر می‌گردد به این معنی که حداقل یکی از طرفین به قصد داشتن یک رابطه طولانی مدت و نه فقط گذرا وارد رابطه با دیگری می‌شود. این دو گروه کلی خیانت، علاوه بر مدت زمان و تداوم احتمالی، از نظر نحوه شروع هم، معمولا با یکدیگر متفاوت هستند. خیانت‌های جنسی‌ای که در دسته دوم قرار می‌گیرند، ممکن است با خیانتی از نوع عاطفی یا هیجانی شروع شده یا همراه باشند. بدیهی است که برای برقراری ارتباط جنسی در این گونه از خیانت‌ها، مدت زمان زیادتری از زمان شروع رابطه و آشنا شدن طرفین با همدیگر نیاز است تا در روابط جنسی اتفاقی. از طرف دیگر، ممکن است که این دو دسته خیانت، از نظر عوامل سازنده، با همدیگر متفاوت بوده یا نبوده باشند. در طبقه اول، حالت فوریتی- جنسی خیانت و برانگیزاننده‌بودن موقعیت از نظر جنسی، بیشتر به چشم می خورد. درحالی‌که در طبقه دوم، احتمالا آمیزه‌ای از خیانت جنسی و عاطفی را شاهد هستیم هرچند لزوما همیشه اینطور نیست. علت نیز اینست که از نظر روانشناختی، نیاز به مدت زمان معینی به منظور برقرارشدن علاقه هیجانی و عاطفی بین دو نفر هست و این در حالیست که طبق تعریف، خیانت‌های طبقه اول در شرایطی روی می‌دهند که طرفین، حداقل آشنایی را با همدیگر داشته، هیچ‌گونه آشنانی قبلی با هم ندارند و یا در صورت وجود آشنایی، رابطه بین آنها، در هر حال گذرا و ناپایدار است. البته خیانت چه یک شبه باشد و چه درازمدت، می‌تواند به علت کاملا جنسی،

---

[1]- Ultimate
[2]- Causal Sex
[3]- One-night Stand

عاطفی و یا ترکیبی از هر دو، روی دهد. به همین خاطر، نحوه شروع، نوع و تداوم خیانت، لزوما با انگیزه‌های شروع یا دوام‌دهنده خیانت، مربوط نیستند. یک فرد، ممکن است به عللی کاملا جنسی، اقدام به یک خیانت درازمدت کند و فردی دیگر، بنا به عللی که بعد عاطفی دارند، اقدام به یک رابطه جنسی اتفاقی نماید. این نیز نباید فراموش شود که عموم زنانی که خیانت می‌کنند، ترجیح می‌دهند تا در توجیه چرایی خیانت خود، علت را به مسائل عاطفی نسبت دهند، حتی اگر علل کاملا جنسی در میان باشد. این مسئله، علاوه بر اینکه موجب کاهش حس شرمندگی آنها می‌شود، در برانگیختن حس همدلی دیگران موثر بوده و همچنین به میزان بیشتری، می‌تواند شوهر را مقصر اصلی خیانت جلوه دهد. علت خیانت هر چه که باشند، چه جنسی و چه عاطفی و در هر طبقه‌ای که بگنجند، ریشه‌های تکاملی معینی دارد.

با توجه به مطالب گفته شده، پژوهش‌های مرور شده در بالا نباید باعث شود تا اینطور تصور کنیم که زنی که قصد رابطه خارج از چارچوب زناشویی دارد، بطور کاملا مکانیکی و مانند یک خواب‌گرد، در اواسط چرخه قاعدگی یعنی هنگامی‌که ساعت بیولوژیکی‌اش صدا می‌کند، راه افتاده و به دنبال مردی می‌گردد که شمایل گفته شده در بالا و مرجح بوسیله زنان را داشته باشد. چنانچه زنی قصد ارتباطات فرازناشویی داشته باشد، مجبور است تا رفتارهای خود را علاوه بر علایق خود، با محدودیت‌ها و موانع بیرونی و درونی هم هماهنگ سازد. بطور مثال، گفتیم که پژوهش‌ها نشان داده‌اند که زنان، اغلب در اواسط چرخه قاعدگی است که یک سری از ویژگی‌های چهره‌ای، بدنی و رفتاری خاص را از نظر جنسی جذاب می‌یابند، درحالی‌که در سایر مراحل، این ویژگی‌ها برایشان جذابیت زیادی ندارد. با توجه به این یافته، ما ممکن است که فرض کنیم که زنان، برای عمل بر مبنای تغییر در این ترجیحات، ترجیح می‌دهند که ارتباط جنسی اتفاقی را انتخاب کنند، زیرا در سایر مراحل چرخه قاعدگی، آن شریک را چندان جذاب نیافته و در نتیجه نیاز ندارند که با او رابطه‌ای درازمدت داشته باشند. اما رفتارهای واقعی زنان، چیز دیگری و اتفاقا برعکس را نشان می‌دهد. در واقع، تمایل زنان به روابط جنسی اتفاقی، در پژوهش‌های مکرر، پایین گزارش شده، به نحوی که اغلب آنها می‌گویند که برای برانگیخته‌شدن از نظر جنسی بوسیله یک شریک جدید، نیاز به زمان دارند. چنانچه زنی، قصد رابطه فرازناشویی داشته باشد، معمولا اقدام به تشکیل یک رابطه مدت‌دار با شخصی به غیر از همسرش می‌کند. دلایل متعددی برای این قضیه وجود دارد. پیدا کردن یک شریک جذاب و مناسب و باثبات و زمان و انرژی مورد نیاز برای این جستجو و یافتن، نیاز به آشنایی با خصایص او از جمله قابل اعتماد بودن، رازداری او و سایر چالش‌های مربوط به پیدا کردن یک شریک فرازناشویی مناسب، می‌تواند باعث شود تا زنان، برای برقراری روابط فرازناشویی خود، این نوع دوم از خیانت را در پیش بگیرند.

برای بحث‌های ما در این کتاب، خیلی مهم نیست که شکل ظاهری و بیرونی خیانت زناشویی در زنان چگونه است، بلکه مهم اینست که زنان، چنانچه قصد خیانت زناشویی داشته باشند، بیشتر شرکایی را انتخاب

می‌کنند که دارای ویژگی‌های هستند که آنها را برشمردیم. همانطور که در فصول بعد دلایل آن را خواهیم فهمید نکته دوم و شاید مهمتر این است که، نحوه شریک‌یابی یک زن، به هر طریقی که باشد (تصادفی یا مدت‌دار)، بیشترین زمانی که احتمال دارد آن زن با آن شریک یا شرکای فرازناشویی خودش آمیزش جنسی داشته باشد، اواسط چرخه قاعدگی است که با اوج احتمال بارداری همبستگی دارد.

ناوابستگی فرهنگی نتایج پژوهش‌ها

اگر چه که تعداد قابل توجهی از مطالعات انجام شده درباره ارتباط چرخه قاعدگی و تغییرات جنسی همزمان با آن (همانند بسیاری از دیگر موضوعات علمی)، بوسیله محققین کشورهای غربی انتشار یافته‌اند اما تعداد قابل ملاحظه‌ای از این تحقیقات، در کشورها و جوامع متفاوتی انجام شده که نتایج آنها با همدیگر همسو بوده‌اند. این پژوهش‌ها، تقریبا در هر منطقه‌ای از جهان، از جوامع توسعه‌یافته‌ای مانند آمریکا، انگلیس و ژاپن گرفته تا قبایل بدوی در آفریقا و گینه نو انجام شده‌اند، هرچند متاسفانه در بعضی از کشورها مانند کشور ما، در این زمینه‌ها پژوهش‌های چشمگیری به چشم نمی‌خورند (تا آنجا که مولف جستجو کرده). از طرف دیگر، از آنجایی که در سبب‌شناسی تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی، علل زیستی- هورمونی و زیستی- تکاملی نقش دارند، تغییرات وابسته به فرهنگ در وجود یا عدم وجود اصل این تغییرات تاثیری ندارند. این مسئله هماهنگ با نتایج پژوهش‌های انجام شده بین‌فرهنگی در این زمینه است. از این رو، تعمیم داده‌ها، کاملا امکان‌پذیر است.

نکته دیگر اینکه هر چند که وضعیت فرهنگی جوامع، احتمالا تاثیری بر وجود یا عدم وجود این چرخش‌های ترجیحاتی مرتبط با چرخه در زنان ندارد. اما هر چقدر که جامعه‌ای به سمت لیبرال‌تر شدن پیش رود، مشاهدات فوق با احتمال بسیار بیشتری در رفتار واقعی زنان، جریان پیدا خواهد کرد. این مسئله از آن جهت است که آزادگرایی و تاکید بر آزادی‌های فردی، راه را برای ابراز مکنونات درونی افراد تسهیل و تشویق می‌کند. جوامعی مثل جامعه ما که جزو جوامع در حال گذار هستند نیز، به نوعی نمایانگر و محل آزمایشی برای این عقیده هستند.

فصل دوم: انعطاف‌پذیری جنسی و تفاوت‌های بین دو جنس در آن

موضوعات کلی مورد بحث در این فصل:

- تعریف انعطاف‌پذیری جنسی
- مرور شواهد پژوهشی نشان دهنده تفاوت دو جنس در انعطاف‌پذیری جنسی

ملاحظاتی که هنگام مطالعه این فصل از کتاب باید مورد توجه قرار دهید، همان مواردی هستند که در ابتدای فصل اول هم درباره آنها توضیح داده شد یعنی اینکه توجه داشته باشید که در این فصل هم، ما فعلا رویکردی صرفا توصیفی داریم.

پژوهش‌های انجام شده در زمینه انعطاف‌پذیری جنسی[1] در دو جنس و تبعات و تلویحات آنها، از جمله حوزه‌های پژوهشی هستند که به دانش و فهم ما از بافتار، ظرافت و پیچیدگی رفتارهای جنسی دو جنس و همچنین تمایلات و جنبه‌های پنهان رفتارهای جنسی آنان می‌افزایند. به همین دلیل، پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام می‌شوند را باید به عنوان یکی از عوامل مفید و اثرگذار در درک، تبیین و ارائه راهکار در مورد مسائل جنسی انسان دانست.

[1]- Sexual plasticity

تعریف انعطاف‌پذیری جنسی

انعطاف‌پذیری جنسی به میزان تغییرات در رفتارهای جنسی، نگرش‌ها و ارزش‌های فرد که با گذشت زمان یا تغییرات محیطی روی می‌دهند، گفته می‌شود. به عبارت روشن‌تر، چنانچه رفتارها، نگرش‌ها و ارزش‌های فرد، با گذشت زمان و یا با تغییر از محیطی به محیط دیگر، به میزان قابل ملاحظه‌ای تغییر یابند، گفته می‌شود که انعطاف‌پذیری جنسی در آن فرد زیاد است. البته تغییرات محیطی، هم شامل تغییرات وسیع مانند تغییرات اقتصادی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی رویداده در یک جامعه و هم تغییرات بلافصل مانند حضور در یک مهمانی می‌شوند.

رفتارها، نگرش‌ها و ارزش‌های جنسی که می‌توانند تغییر یابند، طیف زیادی را در بر می‌گیرند. از آن جمله می‌توان از میل یا سایق جنسی[۱]، فعالیت‌های جنسی فرد در ارتباط جنسی[۲]، گرایش جنسی[۳]، درگیرشدن در روابط خارج از چارچوب زناشویی یا خیانت[۴] نام برد.

بطور کلی، حجم پژوهش‌های انجام‌شده تا به اکنون، ما را وادار به پذیرش این واقعیت می‌کنند که در تعداد قابل ملاحظه‌ای از موارد و در مورد بسیاری از زنان، اصل با ثبات در مورد رفتارهای جنسی آنان، بی‌ثباتی است! زندگی جنسی مردان، یک رویداد نسبتا باثبات، یکنواخت و قابل‌پیش‌بینی است. رفتارهای جنسی آنها، همچون یک موج سینوسی با پستی و بلندی‌های *کوتاهی* است که در مجموع حالتی باثبات، یکنواخت و قابل پیش‌بینی به رفتارهای آنها می‌دهد. اما رفتارهای جنسی زنان، همچون امواج دریاست که جذر و مدها و طوفان‌ها و آرامش‌های زیادی را به خود می‌بیند.

یک نکته مهم در مورد تفاوت‌های دو جنس در زمینه انعطاف‌پذیری جنسی اینست که اگر چه که انعطاف‌پذیری بالاتر یا پایین‌تر، لزوما هیچ گونه برتری نسبت به همدیگر ندارند، اما به منظور فهم بیشتر از ارتباط بین میزان انعطاف‌پذیری جنسی با شکل‌گیری سایر رفتارهای جنسی و همچنین درک بهتر و برخورد درست با هر یک از دو جنس، شناخت آنها حائز اهمیت است. وجود تفاوت‌های جنسیتی در انعطاف‌پذیری جنسی، مطابق با ویژگی‌های کارکردی میزان انعطاف‌پذیری در هر یک از دو جنس بوده و بنابراین باید بگوییم که تفاوت‌های دو جنس در این زمینه، نه تنها مطلوب که بلکه لازم هم بوده است. درباره این موضوع در فصل چهارم بطور مفصل‌تر توضیح خواهیم داد.

---

[1]- Sexual desire or drive
[2]- Sexual activities
[3]- Sexual orientation
[4]- Extra pair affairs or infidelity

شواهد پژوهشی حاکی از انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان

«زندگی جنسی تعداد زیادی از زنان، یک سفر دریایی پر ماجرا، بی‌ثبات و غیرقابل پیش‌بینی است. سفری که با قایقی به نام چرخه قاعدگی، پر ماجراتر هم می‌شود!».

از همین ابتدای امر، چنانچه بپذیریم که دو جنس در رفتارهای جنسی خود انعطاف‌پذیری دارند آنها می‌بایست در طیفی از مسائل جنسی با هم متفاوت باشند. در این راستا، بومیستر (۲۰۰۰) در مقاله مروری خود، چندین پیش‌بینی کلی قابل آزمون را بر اساس تفاوت فرض شده بین دو جنس در مورد انعطاف‌پذیری جنسی مطرح می‌کند. این پیش‌بینی‌ها عبارتند از: الف) تغییر در رفتارهای جنسی در طول زمان و تغییر در گرایش جنسی، ب) تغییر در رفتارهای جنسی که همزمان با تغییر در متغیرهای فرهنگی–اجتماعی روی می‌دهند و ج) ارتباط بین نگرش‌های جنسی و رفتارهای واقعی. در ذیل، به مرور پژوهش‌های مربوط به رفتارها، نگرش‌ها و ارزش‌های جنسی که هر یک از آنها از انعطاف‌پذیری جنسی تاثیر می‌پذیرند می‌پردازیم. مشاهده تفاوت در زمینه‌های ذکر شده، ما را به این نتیجه‌گیری خواهد رساند که دو جنس در میزان انعطاف‌پذیری جنسی با هم متفاوت هستند.

تغییر در فعالیت جنسی در طول زمان

شواهد تجربی مبنی بر انعطاف‌پذیری جنسی در زنان، مشتمل بر چندین حوزه می‌شوند. همانطور که بحث شد یکی از دلایل حاکی از انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان، تغییرات در نگرش‌ها و رفتارهای جنسی آنها همراه با گذشت زمان می‌باشد. کار کینزی و همکارانش (۱۹۵۳) بر روی مسائل جنسی انسان که از جمله پیشگامان این دسته از پژوهش‌ها شناخته می‌شوند نشان داد که تعدادی از زنان، با گذشت زمان یا شرایط، نوسانات اساسی در میزان کلی فعالیت‌های جنسی نشان می‌دهند. میزان کلی فعالیت‌های جنسی، با شمارش همه ارگاسم‌هایی که از انواع فعالیت‌های جنسی بوجود می‌آیند محاسبه شده بود. درحالی‌که میزان کلی فعالیت‌های جنسی مردان، نسبتا پایدار بود، نشان داده شده که زنان، بیشتر از مردان، تمایل دارند که در طی ازدواج‌هایشان، تغییر یافته و از نظر جنسی خود را منطبق کنند (آرد، ۱۹۷۷) و اینکه زنان بیشتر احتمال دارد که در زندگی آتی خود، فعالیت‌های جنسی بیشتری را به خزانه رفتارهای جنسی قبلی خود اضافه کنند (آدامز و ترنر، ۱۹۸۵). آنها به این نتیجه رسیدند که به نظر می‌رسد که ذائقه جنسی یک مرد، در اوایل بزرگسالی به میزان قابل‌ملاحظه‌ای تثبیت می‌شود درحالی‌که ممکن است یک زن، از این نظر به میزان معناداری تغییر یابد.

مردانی که در یک رابطه جنسی قرار دارند، درصورتی‌که رابطه آنها به اتمام برسد، تمایل دارند تا از طریق خود–ارضایی یا ارتباط با فواحش، میزان مقاربت‌های جنسی خود را در همان حد نگه دارند. به طور معکوس،

زنان، اغلب ممکن است برای مدتهای طولانی ارضای جنسی نداشته و سپس وارد دوره‌هایی شوند که از نظر جنسی بسیار فعال هستند (آدامز و ترنر، ۱۹۸۵ و آرد، ۱۹۷۷). این مشاهده نشان می‌دهند که میل جنسی در مردان، بیشتر، از یک ساعت بیولوژیکی تبعیت می‌کند و میل به باثبات بودن دارد، درحالی‌که سایق جنسی در زنان، بیشتر از مردان، تابع عوامل محیطی و در دسترس بودن یک شریک جنسی مطلوب است.

تغییر در گرایش جنسی

مردان تمایل دارند که دگرجنس‌گرا[1] یا همجنس‌گرا[2] باشند و این ترجیحات (بخصوص دگرجنس‌گرایی)، بطور کلی برای بقیه زندگی یک مرد ثابت باقی می‌مانند. بطور معکوسی، زنان، بیشتر احتمال دارد که از یک گرایش به گرایش بعدی تغییر جهت داده و یا دوباره به گرایش قبلی برگردند. این احتمال وجود دارد که تعدادی از زنان دگرجنس‌گرا، در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ سالگی عمرشان، شروع به رفتارهای همجنس‌گرایی کنند (بومیستر، ۲۰۰۴). از طرف دیگر، تعدادی از زنان همجنس‌گرا، بعد از سال‌ها رفتار همجنس‌گرایی، خواهان ارتباط با مردان هستند (همان منبع). همچنین، تعداد بسیار بیشتری از زنان همجنس‌گرا گزارش می‌دهند که با جنس مقابل ارتباط داشته‌اند تا مردان همجنس‌گرا (ساویان- ویلیامز، ۱۹۹۰؛ ویسمن، ۱۹۹۶). در پژوهشی (روساریو و همکاران، ۱۹۹۶)، ۸۰ درصد از زنان همجنس‌گرا با مردان ارتباط جنسی داشته بودند درحالی‌که ۶۰-۵۰ درصد از مردان همجنس‌گرا، تجربه ارتباط با جنس مقابل را داشتند.

در پژوهشی دیگر درباره محرک‌های برانگیزاننده پاسخ‌های جنسی در افراد، هنگامی که به زنان فیلم‌هایی از صحنه‌های مردان همجنس‌گرا، زنان همجنس‌گرا و دگرجنس‌گراها نشان داده شد، آنها سطوح مساوی از برانگیختگی جنسی نسبت به مشاهده هر یک از این صحنه‌ها نشان دادند (چیورس و بیلی، ۲۰۰۰). به عبارت دیگر، زنان، در الگوهای برانگیختگی خود، کمتر از مردان، به گرایش جنسی یا جنسیت سوژه مورد مشاهده وابسته بودند که نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر آنها در پاسخ‌های برانگیختگی جنسی‌شان بود. درحالی‌که، برانگیختی جنسی در مردان، با گرایش جنسی ترجیحی آنها بیشتر مطابقت داشت؛ به این معنی که مردان، یا به تصاویر دگرجنس‌گرایی و یا همجنس‌گرایی واکنش نشان می‌دادند. همچنین مشاهده شده که در مقایسه با مردان، زنان بیشتر احتمال دارد که خودشان را دوجنس‌گرا بدانند (لومن و همکاران، ۱۹۹۴، ویسمن، ۱۹۹۶).

در مطالعه دیاموند (۱۹۹۸) که به شیوه ای آینده‌نگرانه و به مدت ۷ سال بر روی ۱۶۷ زن نوجوان و بالغ جوان انجام شد، مشاهده شد که تعداد بسیار زیادی از زنان همجنس‌گرا و دوجنس‌گرا، در دوره کودکی یا نوجوانی، تجربه مجذوب همجنس‌شدن را نداشتند اما گفته بودند که این جذب‌شدن‌ها را، برای اولین بار در

---

[1]- Heterosexual
[2]- Homosexual

بزرگسالی و در پاسخ به مواجه با تفکرات یا افراد دوجنس‌گرا، همجنس‌گراهای مرد، همجنس‌گراهای زن و یا در نتیجه شکل‌گیری دوستی‌های بسیار شدید با یک زن خاص تجربه کرده بودند. مطالعات دیاموند (۱۹۹۸؛ ۲۰۰۰) همچنین شامل تعداد زیادی از زنان غیر برچسب خورده[1] از نظر گرایش جنسی می‌شد که این مشاهده به این معنی بود که تعداد زیادی از آن زنان، گرایش خاصی را به عنوان گرایش جنسی ترجیحی خود انتخاب نکرده بودند. این زنان، همان‌هایی بودند که تمایل به طبقه‌بندی خودشان نداشته و در مورد گرایش جنسی خود هنوز مردد بودند. این مشاهدات همگی دال بر تغییرپذیری بیشتر در گرایش جنسی زنان در صورت وجود شرایط محیطی متفاوت بودند.

همچنین نشان داده شده که درصد بالاتری از زنان همجنس‌گرا، نسبت به مردان همجنس‌گرا، گزارش می‌دهند که گرایش جنسی آنها انتخاب‌گرانه[2] و به انتخاب خودشان بوده است (روزنبلات، ۱۹۹۷؛ ویسمن، ۱۹۹۶).

تغییر در رفتارهای جنسی، همگام با تغییر در متغیرهای فرهنگی- اجتماعی

سازمان زمینه‌یابی سلامت ملی و زندگی اجتماعی (لومن و همکارانش، ۱۹۹۴) که بطور وسیعی به عنوان بهترین و کامل‌ترین منبع اطلاعاتی در مورد مسائل جنسی مردم آمریکا در نظر گرفته شده، بر دو نهاد اساسی اجتماعی یعنی آموزش و مذهب تمرکز کرده است. این محققان، مکررا چنین یافته‌اند که این متغیرها یعنی آموزش و مذهب، بر زنان بیشتر از مردان تاثیر دارند. زنان با مدارک بالای تحصیلی، نسبت به زنان با مدرک دبیرستان یا پایین‌تر، بیشتر احتمال داشت که اقدام به ارتباط جنسی دهانی یا مقعدی بکنند، فعالیت‌های جنسی همجنس‌گرایانه را امتحان کرده باشند، در موقع مناسب از روش‌های کنترل بارداری استفاده کرده و یا از طیف وسیعی از فعالیت‌های جنسی لذت برده باشند. مردان با درجات عالیه تحصیلی، از مردان با تحصیلات دبیرستانی، زیاد متفاوت نبودند. البته نکته حائز اهمیت در رابطه با این یافته اخیر اینست که تاثیر آموزش بر رفتارهای جنسی زنان، می‌تواند با توجه به نوع آموزش و شرایط تغییر یافته و حتی معکوس هم شود. به همین خاطر، مشاهده نتیجه این پژوهش که حاکی از پذیرش رفتارهای جنسی متنوع‌تر در زنان تحصیل‌کرده تر بود، ممکن است قابل تعمیم به تاثیر آموزش بر رفتارهای جنسی زنان در سایر جوامع و فرهنگ‌ها نباشد. اما به هر حال، صورت مسئله که عبارت است از تاثیر پذیری بیشتر زنان از آموزش، تغییر نخواهد کرد.

در این زمینه‌یابی (لومن و همکارانش، ۱۹۹۴)، همچنین، زنان با نگرش‌های مذهبی شدیدتر نسبت به زنان غیرمذهبی کمتر احتمال داشت که درگیر چنین رفتارهایی شوند، درحالی‌که زندگی جنسی مردان بسیار مذهبی و

---
[1]- Unlabeled
[2]- a matter of choice

کمتر مذهبی تفاوت زیادی نداشت. به نظر می‌رسد که شرکت در مراسم کلیسا و مذهب‌گرایی، موجب کاهش مسامحه و آسان‌گیری جنسی و میزان خود–ارضایی در زنان شود، درحالی‌که در مردان اینطور نیست (لومن و همکاران، ۱۹۹۴، آدامز و ترنر، ۱۹۸۵).

مشخص شده که هنگامی که افراد به یک کشور جدید می‌روند و فرهنگ آن را در آغوش می‌کشند، رفتارهای جنسی زنان بیشتر از مردان تغییر می‌یابد (فورد و نوریس، ۱۹۹۳). همچنین، به نظر می‌رسد که گروه همسالان، مسائل جنسی دختران نوجوان را بیشتر از پسران نوجوان تحت تاثیر قرار می‌دهند و اینکه والدین تاثیر بیشتری بر رفتارهای جنسی دختران خود دارند تا بر پسران خود (بومیستر، ۲۰۰۰).

باری و اسچلجل (۱۹۸۴) با مطالعه تفاوت‌های رفتارهای جنسی زنان و مردان ۱۸۶ فرهنگ دریافتند که رفتارهای زنان در فرهنگ‌های مختلف بیشتر تغییر می‌کند تا رفتارهای مردان. به عبارت دیگر، تفاوت‌های بین‌فرهنگی، رفتارهای زنان را بیشتر تغییر می‌دهد تا مردان که این مطلب حاکی از تاثیرپذیری بیشتر زنان از فرهنگی است که در آن زندگی می‌کنند و این هم خود تاییدی بر وجود انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان.

سک، کلر و هینکل (۱۹۸۴)، با سنجش میزان اثر رفتار همتایان بر فرد، مشاهده کردند که بین رفتار جنسی زنان با نظر همتایان اطراف‌شان در مورد مسائل جنسی همبستگی بیشتری (۰/۵۳) وجود دارد تا مردان (۰/۲۶).

تغییرپذیری نگرش‌های جنسی در پاسخ به تجارب جنسی

ریس (۱۹۶۷) نشان داد که ۸۷ درصد زنان، در مقابل ۵۸ درصد از مردان، بعد از تجارب ارتباطی متعدد با جنس مقابل، نگرش‌های جنسی سهل‌گیرانه نشان می‌دهند. این یافته، گویای خاصیت کشسانی، انعطاف و قابلیت تغییر داشتن بیشتر در نگرش‌های جنسی زنان در پاسخ به تجارب جنسی است.

فعالیت‌های جنسی وابسته به موقعیت

در یک مطالعه در مورد ارتباط جنسی گروهی[1]، ۶۰ درصد از زنان و فقط ۱۲ درصد از مردان، اقدام به فعالیت‌های همجنس‌گرایانه کرده بودند (اونیل و اونیل، ۱۹۷۰). این مشاهده، در مطالعه‌ای دیگر و بر روی ارتباطات جنسی معاوضه‌ای[2] (بارتل، ۱۹۷۰) در نمونه‌ای که اکثریت آنها متاهل بودند نیز تکرار شد. در این مطالعه، بارتل با بررسی تعداد مواردی که در آنها زوجین شرکای خود را برای ارتباط جنسی تبادل کرده بودند دریافت

[1]- Group Sex

[2]- Swinging در این مجالس و ارتباطات، هر یک از طرفین، همسران خود را با همسر شخص دیگری معاوضه می‌کنند. در این سبک از رابطه جنسی، همچنین ممکن است که ارتباطات دگرجنس‌گرایانه، جای خود را به ارتباطات همجنس‌گرایانه و بالعکس بدهند.

که در طی این دوره‌های[1] تبادلی، زنان در ۷۵ درصد از موارد با یکدیگر ارتباط جنسی دهانی داشتند درحالی‌که ارتباط جنسی دهانی مردان با مردان، در کمتر از ۱ درصد از موارد این دوره‌های تبادلی اتفاق افتاده بود. چنین مشاهداتی، حاکی از وجود رفتارهای جنسی وابسته به موقعیت بیشتر در زنان بوده و این خود نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان است.

ارتباط بین نگرش‌ها و رفتارهای جنسی واقعی

بین نگرش‌های جنسی زنان و رفتارهای واقعی آنها، ثبات و ارتباط کمتری وجود دارد تا در مردان. شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهند که زنان و دختران (نسبت به مردان)، به میزان بیشتری احتمال دارد دست به فعالیت‌های جنسی‌ای بزنند که خودشان در ابتدا تایید نمی‌کنند. دیدگاه زنان در مورد فعالیت جنسی همجنس‌گرایانه، خیانت زناشویی، ارتباط جنسی اتفاقی و استفاده از کاندوم، در کل به میزان ضعیف‌تری می‌تواند این مسئله را که آیا آنها واقعا درگیر این فعالیت‌ها می‌شوند یا نه پیش‌بینی کند (بومیستر، ۲۰۰۰). یک مرد می‌تواند به خوبی پیش‌بینی کند که چه فعالیت جنسی را انجام خواهد داد زیرا این تمایلات از درون او بر می‌خیزند و از یک موقعیت به موقعیت دیگر به میزان زیادی تغییر نمی‌کنند. این درحالی است که پاسخ جنسی یک زن، به میزان زیادی به موقعیت و معنای آن موقعیت برای او بستگی دارد (بومیستر، ۲۰۰۴).

آنتونوسکی و همکارانش (۱۹۷۸) دریافتند که یک سوم از دختران غیرباکره مورد مطالعه آنها بر این عقیده بودند که باکره ماندن تا زمان ازدواج یک ارزش مهم برای دختر محسوب می‌شود. این محققان فهمیدند که این عدم خود-تاییدی[2] آشکار، تا اندازه‌ای ناشی از اِسنادهای بیرونی در مورد تجارب جنسی گذشته بوجود می‌آمد. به عبارت دیگر، با وجود اینکه تعدادی از دختران مورد مطالعه، ارتباط جنسی قبل از ازدواج را نهی می‌کردند اما خود همچنان به آن مبادرت می‌کردند که علت آن را عوامل بیرونی اثرگذار در رفتارشان می‌دانستند. این یافته دال بر اینست که در تعدادی از موارد، رفتارهای جنسی که از زنان سر می‌زند به این معنی نیست که آنها لزوما خودشان چنین فعالیت‌هایی را دوست دارند بلکه می‌تواند به این خاطر باشد که در رفتارهای جنسی خود، تابع عوامل و شرایط بیرونی بوده و انعطاف‌پذیری جنسی نشان می‌دهند. این تحلیل، در مطالعه‌ای دیگر نیز به اثبات رسیده است. در یک مطالعه بین‌فرهنگی انجام شده (کریستنسن و کارپنتر، ۱۹۶۲) محققین به محاسبه **نسبت تایید به تجربه**[3] (صورت کسر میزان تایید کردن و مخرج کسر میزان تجربه کردن رفتارهای مورد مطالعه را نشان می‌داد) پرداختند. این نسبت اجازه می‌داد تا آنها میزان مبادرت افراد به رفتارهای جنسی‌ای که خودشان نیز آنها را تایید

---

[1]- Episode
[2]- Self-disapproval
[3]- Approval-experience ratio

نمی‌کردند بسنجند. در هر سه فرهنگ مورد مطالعه، این نسبت‌ها، در زنان پایین‌تر از مردان بود. این نسبت در نمونه آمریکایی که از یک فرهنگ محافظه‌کار (ایالت یوتا) تشکیل شده بود ۰/۳۳ بود که نشان می‌داد دو سوم از زنانی که اقدام به ارتباط جنسی قبل از ازدواج کرده بودند گفته بودند که این کار را برخلاف ارزش‌های شخصی خود انجام داده‌اند.

همبستگی بین نگرش نسبت به خیانت به همسر و اقدام به چنین کاری برای مردان، قوی‌تر (۰/۴۸) از زنان (۰/۳۱) بدست آمده است (هانسن، ۱۹۸۷). همچنین، ارتباط بین نگرش‌های مذهبی، نگرش‌های جنسی کلی و همانندسازی با نقش‌های جنسی با اقدام به خیانت، برای مردان همبستگی‌های قوی‌تری نشان داده‌اند تا برای زنان. بر همین قیاس، هانسن (۱۹۸۷)، با ترکیب متغیرهای فوق به منظور پیش‌بینی خیانت، متوجه شد که با ترکیب این متغیرها می‌توان ۳۳ درصد از واریانس اینکه آیا مردی خیانت می‌کند یا نه را پیش‌بینی کرد اما همین پیش‌بینی‌کننده‌ها فقط ۱۱/۴ درصد از واریانس خیانت را در زنان پیش‌بینی می‌کردند. این یافته، ما را به این نتیجه‌گیری می‌رساند که صرف وجود نگرش‌های مذهبی متعصبانه و یا نگرش‌های جنسی محافظه‌کارانه در زنان نمی‌تواند بازدارنده قوی‌ای برای جلوگیری از خیانت زناشویی در آنها باشد.

ارتباط جنسی اتفاقی[1] به ارتباط جنسی با فردی غریبه که فرد برای اولین بار او را ملاقات می‌کند گفته می‌شود. در یک مطالعه (هرولد و موینی، ۱۹۹۳)، فقط ۲۸ درصد از زنان گفتند که آنها پیش‌بینی کرده بودند که زمانی ممکن است با فردی که برای اولین بار ملاقات می‌کنند ارتباط جنسی داشت باشند اما در عمل، اکثریت آنها یعنی ۵۹ درصد، این کار را کرده بودند. این میزان بالای ارتباط جنسی با یک فرد آشنای جدید، بخصوص از این جهت قابل تامل بود که ۷۲ درصد زنان این پژوهش گزارش دادند که در مورد چنین رفتار جنسی‌ای، احساس گناه می‌کنند و فقط ۲ درصد گفته بودند که همیشه از چنین ارتباط‌هایی لذت می‌برند. این محققان اشاره کردند که این عدم هماهنگی بین نگرش و رفتار جنسی مختص زنان بود و در مردان مشاهده نمی‌شد. بومیستر (۲۰۰۰) اعتقاد دارد که این عدم هماهنگی بین نگرش و رفتار جنسی و به عبارت دیگر ارتباط جنسی ناخواسته را می‌توان ناشی از این عامل دانست که در ارتباطات انسانی بین زن و مرد، نقش جنسی زن مستلزم و ایجاب کننده شرکت در فعالیت جنسی حتی در زمانی‌که آنها چنین چیزی را نمی‌خواهند است. به عبارت دیگر، از زنانی که در چنین روابطی قرار می‌گیرند، انتظار می‌رود که در ارتباط جنسی شرکت کنند حتی در صورتی‌که لزوما مایل به چنین چیزی نباشند. تبیین دیگر این مسئله که مبتنی بر نظریه تبادل اجتماعی است به این نکته اشاره دارد که روابط انسانی همانند معاملات و قرارداد هستند. طبق این نظریه، شاید مردانی که با چنین زنانی رابطه برقرار می‌کنند، به اِزای چیزی که به آنها ارائه می‌دهند که می‌تواند وقت، پول، انرژی، احترام، محبت و یا هر چیز دیگری باشد،

1- Causal

انتظار تمکین جنسی از این زنان داشته باشند. علت هر چه که باشد، نتایج پژوهش‌هایی از این دست، یک نتیجه‌گیری برای ما باقی می‌گذارد و آن اینکه انعطاف پذیری جنسی زنان بیشتر از مردان بوده و رفتارهای جنسی آنها بیشتر از مردان تحت تاثیر شرایط موقعیتی و محیطی همین حالایی، قرار می‌گیرد.

انقلاب جنسی و تاثیرپذیری جنسی

یکی از شواهد تاریخی مبنی بر انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر زنان، انقلاب جنسی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ در آمریکا است. وقوع این انقلاب در آمریکا، از جمله وقایع مهم در تاریخ تغییرات جنسی در جوامع بوده است. این رخداد، تغییراتی جامع، وسیع و اساسی در رفتارها، امیال، و نگرش‌های جنسی آمریکایی‌ها بوجود آورد. تغییراتی که بعدها از طریق انتقالات فرهنگی، سایر جوامع را هم بی‌نصیب نگذاشت. به نظر بسیاری از محققان، انقلاب جنسی آمریکا که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ روی داد، رفتارها، نگرش‌ها، ارزش‌ها و ذائقه جنسی در زنان را بسیار بیشتر از مردان تحت تاثیر قرار داد. اهریوریچ، هس و جیکوبس (۱۹۸۶) در مرور خود از تاریخ انقلاب جنسی در آمریکا، نتیجه می‌گیرند که این انقلاب، اساسا تغییر در نگرش‌ها و رفتارهای جنسی زنان را شامل شده و نه مردان. هر چند که در بعد از انقلاب جنسی، مردان فرصت‌های بیشتری برای تعقیب علایق جنسی خود داشتند اما رفتارهای مردان در قبل و بعد از انقلاب جنسی، گویای عدم تغییر در نگرش‌ها و تمایلات آنها بوده است. درحالی‌که نگرش‌ها و رفتارهای جنسی زنان، تغییرات بسیار زیادی را نشان داد. همچنین گفته شده که تغییرات در رفتارهای جنسی مردان که در این انقلاب بوجود آمد، فقط نتیجه این بوده که مردان در این دوره زمانی، بیشتر از قبل، فرصت داشتند تا آنچه را که می‌خواهند عملی کنند (بومیستر، ۲۰۰۴) و نه اینکه لزوما در نگرش‌ها و باورهای جنسی‌شان تغییرات قابل‌ملاحظه نشان داده باشند.

بعد از انقلاب جنسی، زنان به گونه‌ای با مسائل جنسی برخورد کردند و احساسات‌شان راجع به بدن‌شان به گونه‌ای تغییریافته بود که حاکی از تفاوت بسیار زیاد آنها با نسل‌های قبلی زنان بود (آرافات و یوربرگ، ۱۹۷۳؛ برنبانم، ۱۹۷۰؛ بومن و ویلسون، ۱۹۷۴). در مورد میزان تاثیر انقلاب جنسی بر رفتار زنان، مشاهده شد که ۲/۶ درصد از زنان ۳۰ ساله نسل قبل از انقلاب جنسی و ۲۲/۴ درصد از زنان در بعد از انقلاب جنسی، گفتند که تا ۳۰ سالگی ۵ شریک جنسی یا بیشتر داشته‌اند. در مورد مردان، این عددها به ترتیب ۳۸ درصد و ۴۹ درصد بود (لومن و همکاران، ۱۹۹۴). تفاوت بین درصدها در قبل و بعد از انقلاب جنسی برای مردان و زنان نشان می‌دهد که انقلاب جنسی بر زنان نسبت به مردان، تاثیر بیشتری داشته است. اگر چه که در مورد علت رویدادن انقلاب جنسی عوامل مختلفی مانند عرضه قرص‌های ضدحاملگی در جامعه، کاهش تعداد مردان در سن ازدواج نسبت به زنان و سایر علل نقش داشته‌اند اما این انعطاف‌پذیری جنسی بالاتر در زنان است که اجازه می‌دهد مسائل

جنسی در آنها، نسبت به مردان، در مقابل حوادث فرهنگی، شرایط تاریخی، اجتماعی‌شدن، تاثیر همتایان و سایر متغیرهای اجتماعی، منعطف‌تر، تاثیرپذیرتر و شکل‌پذیرتر باشد (برای مروری جامع و کامل‌تر در مورد تفاوت دو جنس در انعطاف‌پذیری جنسی رک به بومیستر، ۲۰۰۰؛ ۲۰۰۴).

انعطاف‌پذیری جنسی؛ تعمیم‌یافته و بدون‌مرز یا مشخص و با قاعده

باید از افتادن در دام بیش‌تعمیم‌دهی اجتناب کنیم. انعطاف‌پذیری جنسی در زنان، فراگیر نیست. این به بدین معنی است که وجود کشسانی جنسی بالاتر در بعضی از رفتارهای جنسی در زنان، به این معنی نیست که زنان در همه زمینه‌ها و یا در همه ابعاد مربوط به مسائل جنسی انعطاف‌پذیری نشان داده و یا با توجه به شرایط تغییر می‌کنند. دامنه رفتارهایی که می‌توان جزو روانشناسی جنسی دانست بسیار وسیع بوده و ممکن است که بعضی از این حوزه‌های مربوط به رفتار جنسی، در هر جنس، بسیار ثابت و نامتغیر باشد. هرچند جنبه‌های گوناگون رفتارهای جنسی بهم مربوط هستند اما مکانیسم‌های تکاملی بدون برنامه پیش نمی‌روند و نشان‌دادن انعطاف‌پذیری جنسی نیز خود تحت یک برنامه هدفمند تکاملی است. بر همین اساس، هر چند برحسب شرایط فرهنگی و اجتماعی متفاوت، می‌توانیم شاهد تفاوت در میزان روابط جنسی آزاد در زنان باشیم اما از آن طرف، بسیاری از رفتارهای جنسی زنان همانند نوسانات جنسی وابسته به چرخه قاعدگی که در فصل قبل درباره آنها صحبت کردیم ناوابسته به فرهنگ بوده، ریشه‌های زیستی قوی داشته و در شرایط بسیار متفاوت فرهنگی هم مشاهده می‌شوند. بطور کلی جنبه‌های مختلف رفتارهای جنسی، تحت تاثیر ملزومات و شرایط خود قرار داشته و تغییرات در آنها، ممکن است همزمان یا ناهمزمان با یکدیگر بوده و از عوامل بیرونی و محیطی تاثیر پذیرفته یا نپذیرند.

فصل سوم: مفاهیم اساسی تکامل و فرایندهای تکاملی در روانشناسی تکاملی

موضوعات کلی مورد بحث در این فصل:

- آشنایی با مفاهیم اساسی نظریه تکامل و روانشناسی تکاملی

در این فصل، مقدمات و مفاهیم مطرح در نظریه تکامل و روانشناسی تکاملی را تعریف کرده و درباره آنها توضیح می‌دهیم. یادگرفتن این مفاهیم برای درک تبیینات تکاملی رفتارهای جنسی دو جنس که در فصول بعدی به آنها پرداخته خواهد شد ضروری است. در این فصل، ما به ذکر تعدادی از مفاهیم اصلی مورد نیاز برای درک تبیینات تکاملی رفتارهای جنسی اکتفا کرده و از بیان مبسوط نظریه تکامل و شواهد ارائه‌شده خودداری می‌کنیم (برای مطالعه بیشتر در زمینه نظریه تکامل و زیست‌شناسی تکاملی گونه‌ها رک به علی‌بیک، ۱۳۸۸ و ریدلی، ۲۰۰۳ [ترجمه وهاب‌زاده و محمدپناه، ۱۳۹۰]. برای تمرکز بر تکامل انسان و گونه‌های انسانی، رک به رایش‌هلف، ۲۰۰۱؛ [ترجمه رنجبر، ۱۳۸۸؛ سبک نگارش این کتاب آکادمیک نیست] و وود، ۲۰۰۶؛ [ترجمه رضایی، ۱۳۸۸]. برای مطالعه در زمینه روانشناسی تکاملی، رک به باس، ۲۰۰۵؛ ۲۰۱۲، باس، ۲۰۱۲؛ [ترجمه حسینیان، ۱۳۹۲]؛ توبی و کاسمیدز، ۲۰۰۵؛ [ترجمه حاتمی و صادقیه، ۱۳۹۱]. کارترایت، ۲۰۰۰؛ [ترجمه سروری، ۱۳۸۸]).

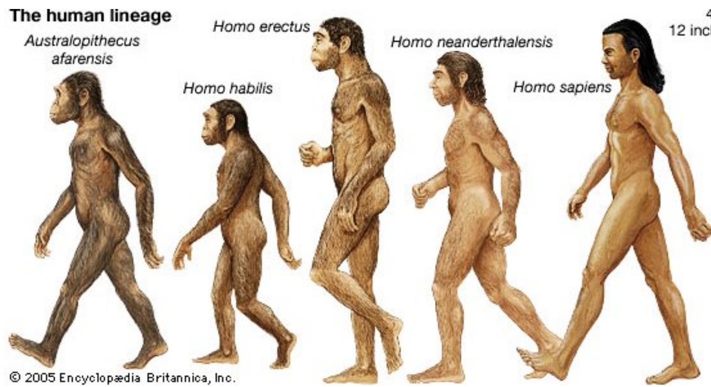
داروین و نظریه تکامل

زیست‌شناس بریتانیایی، چارلز داروین (۱۸۸۲-۱۸۰۹)، هنگامی که در سال ۱۸۵۹ کتاب خود با عنوان «منشاء گونه‌ها از طریق انتخاب طبیعی[1]» را به چاپ رساند منتظر بود تا واکنش‌های احتمالی جامعه علمی و اجتماعی را ببیند. همانطور که قابل انتظار و درک بود، واکنش‌ها از موافقت و تایید که امید پذیرش رو به گسترش این نظریه را می‌دادند تا مخالفت‌ها و دشنام‌های سرسخت را در بر می‌گرفت. شنیدن اینکه گونه‌های مختلف موجودات زنده دارای نیای مشترکی هستند و اینکه این واقعیت شامل انسان هم می‌شود می‌توانست برای بسیاری شوک‌برانگیز باشد. در واقع داروین چاپ کتاب خود را ۱۵ سال به دلیل همین نگرانی از واکنش‌های احتمالی به تاخیر انداخته بود. در این کتاب، داروین به معرفی اصول نظریه تکامل پرداخت. او این عقیده را مطرح کرد که گونه‌های مختلف موجودات زنده و از جمله انسان دارای نیاکان مشترکی هستند که به تدریج و در طول میلیون‌ها سال از یکدیگر جدا شده و هر یک روند تکاملی خود را طی کرده‌اند.

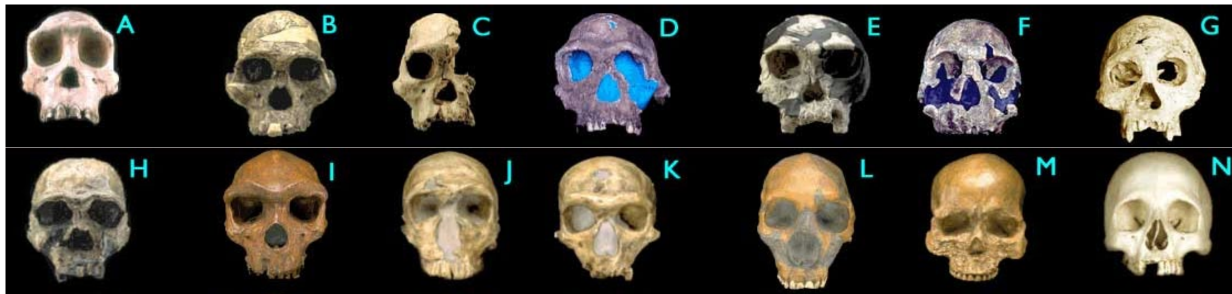
بر طبق نظریه تکامل، همه گونه‌های موجود زنده از یک سری موجودات زنده تک‌سلولی که حدود ۴/۵ میلیارد سال پیش شکل گرفتند بوجود آمده‌اند. حدود ۳/۵ میلیارد سال پیش، تعدادی از موجودات ساده و تک‌سلولی دیگر از این موجودات بسیار ساده اولیه شکل گرفتند. حدود ۶۰۰ میلیون سال قبل، اولین موجودات چندسلولی مانند کرم‌های کوچک و موجوداتی که در دریا زندگی می‌کردند پدیدار شدند. چند صد میلیون سال قبل، اولین موجودات خشکی‌زی که در ابتدا شامل میکروب‌ها و سپس گیاهان می‌شد، پدیدار شدند. این مسئله راه را برای موجودات خشکی‌زی دیگر از جمله حشرات و سپس دوزیستان، هموار کرد. از دوزیستان، خزندگان، پرندگان و پستانداران نشأت گرفتند. اولین نخستی‌ها[2]، حدود ۵۵ میلیون سال قبل پا به عرصه وجود گذاشتند (در زیست‌شناسی، نخستی‌ها به خانواده میمون‌ها مانند گوریل‌ها، بابون‌ها، شامپانزه‌ها و انسان‌نماها[3] یعنی نیاکان ابتدایی‌تر و کمتر تکامل یافته انسان مدرن امروزی و انسان اطلاق می‌شود). آنچه که در تکامل باعث شکل‌گیری گونه‌های مختلف موجودات زنده از همدیگر شده فرایندهای شکل‌گیری تکامل خُرد و کلان و از جمله جهش ژنتیکی بوده که ما در بخش‌های بعدی به آنها خواهیم پرداخت.

تصویر ۱-۳، تعدادی از انسان‌نماهای اولیه را نشان می‌دهد. دانشمندان، تا به حال آثار بیش از بیست انسان‌نما را پیدا کرده‌اند. این انسان‌نماها، یا از یکدیگر انشقاق یافته و تکامل یافته‌اند و یا بطور همزمان می‌زیسته‌اند. از بین این انسان‌نماها، هموساپین، نزدیک‌ترین خویشاوند و در واقع جدّ انسان امروزی است. تصویر ۲-۳، تکامل تدریجی جمجمه (و مغز) انسان‌نماها و انسان را از دو نما نشان می‌دهد.

1- Origin of Species through Natural Selection
2- Primate
3- Hominid

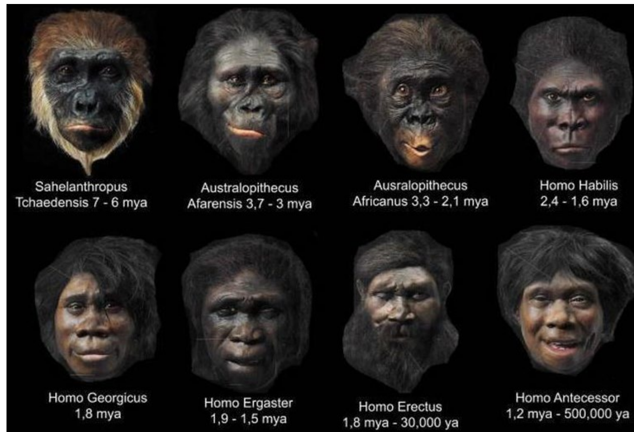


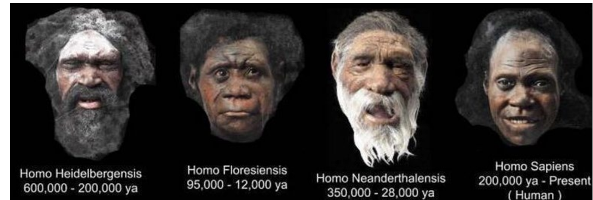
تصویر ۱-۳: شمایل تقریبی تعدادی از انسان‌نماها. تعدادی از انسان‌نماها، از زمان‌های دور تا انسان امروزی (از چپ به راست- منبع: دانشنامه بریتانیکا).





تصویر ۲-۳: تعدادی از جمجمه‌های یافت شده از نخستی‌های ابتدایی‌تر تا انسان مدرن فعلی (منبع؟). در دو ردیف از A تا N. دو ردیف تصویر پایین‌تر، همان جمجمه‌ها را، از نمای کناری نشان می‌دهند. همانطور که مشخص است، شکل بخش‌های مختلف جمجمه و از جمله آرواره‌ها، تغییری تدریجی و منظم می‌یابند که هماهنگ با تغییر در شرایط زیست- محیطی انسان، رژیم غذایی او و افزایش فضا برای رشد مغز، هستند.





تصویر ۳-۳: تصاویر بازسازی شده از چهره تعدادی از نخستی‌های ماقبل انسانی و نیاکان انسان‌نمای بشر امروزی بر اساس جمجمه‌های کشف شده (منبع؟).

در بخش بعدی، به توضیح این مطلب خواهیم پرداخت که چرا در بین گونه‌های متعدد، تعدادی خاص از گونه‌ها و در بین هر گونه نیز افراد خاصی، توانایی بقا و ادامه نسل یافته‌اند و اینکه چطور ویژگی‌هایی که موجب افزایش این دو توانایی در موجودات زنده می‌شده‌اند، دیگر خصایص رفتاری و از جمله رفتارهای جنسی افراد یک گونه را نیز شکل داده‌اند.

بقاء و تولیدمثل: دو غریزه اصلی تکاملی

در طی میلیون‌ها سال تکامل، **تلاش برای زنده‌ماندن یا بقا**[1] و افزایش حداکثری تولیدمثل که از آن با عنوان **موفقیت تولیدمثلی**[2] یا موفقیت در تولیدمثل یاد می‌شود، از جمله غرایز اصلی در همه گونه‌های موجودات زنده و انسان بوده که رفتار او را هدایت کرده است. ریشه بسیاری از رفتارهای انسان و از جمله رفتارهای جنسی او را، در همین دو غریزه می‌توان یافت.

بقا و تنازع برای بقاء

اولین شرط برای اینکه فرزندانی از نسل بعد متعلق به گونه‌ای یا فردی از یک گونه باشد اینست که او بتواند زنده بماند و به سن تولیدمثل برسد. گونه‌هایی و یا افرادی در یک گونه که تلاش‌شان برای بقا موفق نبوده و توانایی رقابت با سایرین را نداشته‌اند محکوم به نابودی بوسیله محیط، سایر گونه‌ها یا افراد دیگر در گونه خود بوده‌اند.

---

[1]- Struggle for existence or life

[2]- Reproductive success

هر گونه‌ای، گونه‌های دیگر را شکار می‌کند و در عین حال، بوسیله گونه‌های دیگر شکار می‌شود. از سوی دیگر، دشمنان هر گونه، فقط گونه‌های دیگر نیستند. در بسیاری از موارد، مشکل مهم، رقابت و نبرد با سایر اعضای گونه خودی هست. مفهوم تنازع یا جنگ برای بقا، اشاره به این مطلب دارد که گونه‌های مختلف نسبت به یکدیگر و در درون هر گونه اعضای آنها نسبت به همدیگر، در نبردی همیشگی هستند تا بتوانند زنده مانده و تولیدمثل داشته باشند. داروین، به رقابت افراد برای استفاده از منابع و زنده‌ماندن، تنازع برای بقاء یا زنده‌ماندن اطلاق کرد. قبل از او، فردی به نام مالتوس، در کتابی که نوشته بود، عنوان کرده بود که جمعیت گونه‌ها بر اساس تصاعد هندسی افزایش می‌یابد، حال آنکه منابع غذایی لازم برای بقا این گونه‌ها، فقط از طریق تصاعد عددی زیاد می‌شود. داروین، این عدم هماهنگی در تعداد افزایش گونه‌ها و منابع غذایی لازم برای بقا آنها را از طریق همین مفهوم توجیه می‌نمود. در تنازع برای بقا، نه تنها بین گونه‌های متفاوت، بلکه در خود گونه‌ها هم، برای زنده ماندن، رقابت به وجود می‌آید. در بین هر گروه، فقط آنهایی که توانایی بیشتری برای انطباق با محیط داشته و از سایرین قوی‌تر هستند، بقا می‌یابند.

غریزه تولیدمثل

برای اینکه نسلی از شما باقی بماند، فقط بقا مهم نیست. باید زنده بمانید اما همچنین ضروری است که تولیدمثل موفق هم داشته باشید. تولیدمثل موفق، به معنای تعداد و کیفیت فرزندان قادر به بقا و تولیدمثل است که موجود زنده از خود به جای می‌گذارد. در طول میلیون‌ها سال تکامل، آن دسته از نیاکان ما که رفتارهای خود را در جهت حداکثر ارضای این غریزه هدایت می‌کردند موفق می‌شدند تا در توزیع ژن‌های خود از طریق تولیدمثل حداکثری، از سایر نیاکان ما پیشی گرفته و تعداد فرزندان بیشتری از نسل بعد را به خود اختصاص دهند.

بقا و تولیدمثل موفق به شرط سازگاری با محیط

خوب فرض کنیم که موجودی زنده عزم جزم کرده تا بقا و تولیدمثل موفق داشته باشد. در اینجا چه ابزارهایی به کار او می‌آیند. برای این‌کار یک چیز حیاتی است. او باید با محیط اطرافش به اندازه کافی **انطباق**[1] یا سازگاری داشته باشد. در غیراینصورت، او فرصت و اجازه به منصه ظهور رساندن این غرایز را پیدا نخواهد کرد. در حقیقت وقتی می‌گوییم توانایی موجود زنده برای بقا و تولیدمثل موفق، همیشه منظور ما ابراز این غرایز در چارچوب شرایط و محیط موجود زنده است. اگر در طول نسل‌ها، آهویی آنقدر قدرت دیداری نداشته باشد

---

[1]- Adaptation

که بتواند ببرها را در لابلای علف‌زارها ببیند و به موقع فرار کند و اگر عقابی آنقدر نتواند قدرت پرواز خود را در محیطی که در آن زندگی می‌کند توسعه دهد که شکارهای در دسترس را پیدا کند، آنها نخواهند توانست تا به اندازه کافی شانس بقا و تولیدمثل موفق داشته باشند. بر همین قیاس، اگر شهروند خوبی نباشید و قرار باشد که از کشوری اخراج شوید یا با قانون در آن کشور درگیر شوید دیگر به مرحله اِعمال کافی غرایض بقا وتولیدمثل خود نخواهید رسید. پس در اینجا اولین اصل ضروری برای رسیدن به بقا و تولیدمثل، توانایی سازگاری با محیط در همه ابعاد آن است. اگر موجود زنده نتواند با محیط خود که می‌تواند منظور محیط جغرافیایی و اجتماعی باشد سازگار باشد، قادر به بقا یا تولیدمثل نخواهد بود.

در هر نسل از زندگی بشری، آن دسته از افراد که توانایی بیشتری در انطباق با محیط و شرایط زندگی، به نحوی که منجر به بقا و تولیدمثل بیشتر برای آنها می‌شده داشته‌اند، شانس بالاتری داشتند که ژن‌هایشان را از طریق فرزندان خود باقی بگذارند. این گونه‌ها یا افراد موفق در یک گونه، نیاکان گونه‌ها یا نسل‌های بعدی می‌بودند و این سیر به همین شیوه ادامه پیدا می‌کرده است. به عبارت دیگر، افراد فعلی جامعه بشری یا گونه‌های فعلی در بین گونه‌های مختلف موجودات زنده، از تبار پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌هایی هستند که در سازگاری با محیط، زنده ماندن و تولیدمثل، موفق بوده‌اند. آنانی که به هر دلیل، در ارضای این دو غریزه موفق عمل نمی‌کردند، محکوم به نیستی خودشان و ژن‌هایشان می‌شدند.

تناسب و بقای متناسب‌ترین‌ها

در نظریه تکامل، واژه **تناسب**[1]، به ویژگی‌هایی اطلاق می‌شود که منجر به افزایش حداکثری شانس بقا و تولیدمثل موفق افراد در هر گونه می‌شوند. در بین هر گونه، آنهایی که یک سری ویژگی‌های خاص را دارند که افزایش‌دهنده احتمال زنده ماندن و تولیدمثل موفق هستند، تناسب بیشتری دارند. داروین به توانایی افراد متناسب‌تر در بقا و تولیدمثل بیشتر، **بقای متناسب‌ترین‌ها**، شایسته‌ترین‌ها یا اصلح[2]، اطلاق کرد. منظور او این بود که در هر نسل از هر گونه از موجودات زنده، فقط آنهایی زنده مانده و موفق به تولیدمثل می‌شوند که در شاخص‌های بقا و تولیدمثل، متناسب‌تر یا شایسته‌تر از بقیه باشند. معادل واژه‌های متناسب، شایسته یا اصلح، که در متون فارسی به کار رفته‌اند، واژه Fitness در زبان انگلیسی است. دقت کنید که واژه متناسب‌ترین‌ها، شایسته‌ترین‌ها یا اصلح، در عبارت بقای متناسب‌ترین‌ها، صرفا به معنای انطباق بیشتر با محیط و توان بالاتر برای بقا و تولیدمثل است و به هیچ عنوان به معنای کمالات بیشتر انسانی نیست. در واقع همانطور که خواهیم دید بعضی از خصایص افزایش‌دهنده تناسب ممکن است حتی ضدانسانی، ضداخلاقی یا جامعه‌ستیز تلقی شوند. از آنجایی که بکارگیری واژه‌هایی مانند اصلح یا شایسته ممکن است منجر به این سوء‌تفاهم شود که نظریه تکامل و روانشناسی تکاملی،

[1]- Fitness

[2]- Survival of Fittest

شایسته‌ترین افراد را آنهایی می‌داند که بقا و تولیدمثل موفق‌تر دارند، از بکارگیری این معادل‌ها اجتناب کرده و واژه «متناسب» را بکار خواهیم برد. در واقع، در زبان فارسی، این واژه بیشتر از بقیه واژه‌ها، آنچه را که نظریه تکامل قصد گفتن آن را دارد بیان می‌کند. فردی به این خاطر متناسب یا متناسب‌ترین تلقی می‌شود که دارای ویژگی‌های متناسب‌کننده با محیط است. به یک معنی، این ویژگی‌ها، او را برای هماهنگ بودن با محیط، متناسب می‌کنند. این تناسب، در نهایت خود را در افزایش احتمال بقا و تولیدمثل آن فرد، نشان می‌دهد. در هر نسل، متناسب‌ترین‌ها، قادر به بقا و تولیدمثل بیشتر شده و از این طریق، می‌توانند ژن‌های تناسب‌افزای خود را به میزان بیشتری در نسل‌های بعد، باقی بگذارند.

همانطور که گفته شد، تناسب، خود را در دو مولفه اصلی نشان می‌دهد: توانایی در بقا و تولیدمثل موفق. به اولی، «**تناسب در بقا**» و به دومی «**تناسب در تولیدمثل یا تناسب تولیدمثلی**» گفته می‌شود. در این کتاب، هر جا که از عبارت «**تناسب تکاملی**» استفاده شود، منظور مجموع تناسب کلی فرد، یعنی مجموعه تناسب فرد در بقا و تولیدمثل است. بعضی از ویژگی‌ها، خصایص و رفتارها، تناسب در بقا را افزایش می‌دهند و بعضی دیگر، منجر به بالا رفتن تناسب در تولیدمثل می‌شوند. دسته سوم نیز متغیرهایی هستند که هم تناسب در بقا و هم تناسب تولیدمثلی را افزایش می‌دهند.

تناسب، بسته به نوع گونه، شرایط زیست‌محیطی و سایر عوامل، می‌تواند متفاوت باشد. در بین گلّه ببرها، آن ببر نری موفق به بقا بیشتر می‌شده که جثه بزرگ‌تری داشته، در شکار موفق‌تر عمل کرده و ابزارهای جسمی همانند دندان‌های برنده‌تری را از نیاکان خود، به ارث می‌برده است. این ببر، نه تنها در رقابت با سایر ببرهای نر از آنها پیشی می‌گرفته، بلکه همچنین در فراهم کردن غذا برای فرزندان خود و در نتیجه زنده نگه داشتن ژن‌های خود در نسل‌های بعد از طریق این فرزندان، موفق‌تر عمل می‌کرده است. به دلیل اینکه این ببر، بوسیله ماده‌های بیشتری انتخاب شده و در آمیزش با تعداد بیشتری از ماده‌ها، موفق می‌شده و به دلیل اینکه فرزندان این ببر نر با احتمال بالاتری نسبت به زاده‌های سایر ببرهای نر زنده می‌مانده‌اند، توزیع ژنتیکی نسل‌های بعدی ببرها، به نفع ژن‌های این ببر می‌چرخیده و **خط ژنتیکی**[1] چنین ببر نری، گسترش می‌یافته است. در مورد یک ببر ماده نیز، همین فرایند صدق می‌کرده، با این تفاوت که جنسیت باعث می‌شده تا برای دو جنس، رفتارهای متفاوتی افزایش‌دهنده تناسب باشند. چنین ببرهایی در گونه خود، متناسب‌ترین‌ها تلقی می‌شده‌اند.

دوباره توجه کنید که اطلاق واژه تناسب یا شایستگی، صرفا از نظر تکاملی بوده و هیچ‌گونه بار ارزشی اجتماعی در خود ندارد. به عبارت دیگر، از نظر تکاملی، آنهایی که یک سری از ویژگی‌های خاص را داشته‌اند که بقا و تولیدمثل موفق‌تر را در آنها افزایش می‌داده، شایسته‌تر تلقی می‌شدند، حال این ویژگی‌ها می‌توانسته با

[1]- Genetic Line

هنجارها و قواعد ارزشی جامعه بشری امروزی هماهنگ بوده یا نبوده باشد. از آنجایی که بسیاری از رفتارهای نیاکانی ما که تناسب آنها را افزایش می‌داده با قوانین اخلاقی و انسانی جوامع الان هماهنگ نبوده‌اند، می‌توان گفت که تکامل در واقع لزوما اقدام به شایسته‌ترین‌های *بایسته* نکرده و فقط شایسته‌ترین‌ها در بقا و تولیدمثل را انتخاب کرده است. بطور مثال، بسیاری از ویژگی‌هایی که امروزه از نظر اخلاقی و قانونی نادرست تلقی می‌شوند، روزی باعث می‌شدند که دارندگان این صفات، تناسب بیشتری در بقا و تولیدمثل داشته باشند. طیف این صفات بسیار گسترده بوده و از دزدی گرفته تا فریبکاری و حتی تجاوز جنسی را در بر می‌گیرد. در طول میلیون‌ها سال زندگی وحشی بشر، آنهایی که بوسیله ابراز هر گونه صفت جسمی یا رفتاری موثر در افزایش احتمال بقا و تولیدمثل، تناسب خود را افزایش می‌دادند، امکان گسترش ژنتیکی نیز پیدا کرده‌اند. البته تناسب، طیف زیادی از صفات را در بر می‌گرفته که همه آنها در دنیای امروز منفی تلقی نمی‌شوند و تعداد زیادی از آنها هنوز هم ارزشمندند. هوش یکی از این صفات است. آن دسته از نیاکان ما که هوشمندی بیشتری داشتند، سازگاری بیشتری با محیط و در نتیجه تناسب بیشتری نیز داشته‌اند. این هوشمندی بالاتر، یکی از رموز بقای انسان و تکامل یافتگی او از گونه‌های پایین‌تر تکاملی مانند شامپانزه‌ها و دیگر میمون‌ها بوده است.

انتخاب طبیعی: غربال اصلی تکامل

داروین، به نحوه برخورد و تعامل محیط با گونه‌ها و افراد، **انتخاب طبیعی**[1] اطلاق کرد. انتخاب طبیعی، به این معنی است که طبیعت، اقدام به انتخاب افراد یا گونه‌هایی می‌کند که می‌توانند با محیط خود سازگار شده و تولیدمثل موفق داشته باشند. آنهایی که به هر دلیل، در انطباق با محیط یا تولیدمثل موفق شکست می‌خورند از غربال طبیعت رد شده و تداوم نسل آنها قطع می‌گردد. از آن طرف، افرادی که فرزندان سالم بیشتری را که آن فرزندان نیز خود موفق بوده‌اند می‌پروراندند، باعث می‌شدند تا تعداد نفرات بیشتری از نسل‌های بعد، فرزندان آنها و در نتیجه حامل ژن‌های آنها باشند. این مسئله، یعنی گسترش توزیع ژنتیکی افراد موفق و کاهش گسترش ژنتیکی افراد کمتر موفق که در نسل‌های متوالی روی می‌داده منجر شده تا در هر نسل، افرادی که زادگان افراد موفق نسل‌های قبلی هستند بیشتر شده و نتیجتا شکل جمعیت‌شناختی هر نسل را تغییر دهند. تداوم این تغییر، همان چیزی است که ما به عنوان تکامل[2] یا تحول می‌شناسیم. داروین در چاپ اول کتاب منشأ انواع خود از واژه تکامل استفاده نکرد و فقط فعل تکامل‌یافتن[3] را بکار برد. او عبارت «توارث‌یافتنِ با اصلاح[4]» را ترجیح می‌داد. او بعدا کلمه تکامل را از اسپنسر اخذ کرد. همچنین باید توجه شود که واژه تکامل در نظریه تکامل، غالبا به معنای متعالی‌شدن، کامل‌ترشدن یا بهترشدن نیست. بطور مثال، در بسیاری از موارد، تکامل گونه‌ها همراه با کوچک‌تر

---

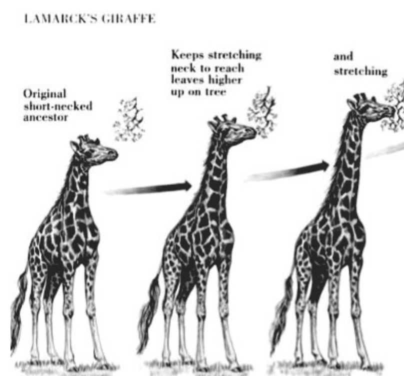
[1]- Natural Selection
[2]- Evolution
[3]- Evolved
[4]- Descent with modification

شدن اندام یا اندامی خاص بوده (مانند حذف پاها و دست‌ها در مارها)، پس تکامل همیشه به معنای افزون‌تر شدن نیست. همچنین تکامل گونه‌ها، لزوما به معنی پیچیده‌ترشدن یک گونه نیست. قدرت بویایی بعضی از گونه‌های سگ‌ها، یک میلیون بار از انسان قوی‌تر است. چشم بعضی از حیوانات نیز، قادر به تشخیص تعداد زیادی از انواع رنگ‌ها در طبیعت است درحالیکه چشم انسان، تعداد کمی رنگ را تشخیص می‌دهد. بسیاری از حیوانات از مورچه‌ها گرفته تا خفاش و دلفین نیز، می‌توانند از طریق امواج خاص، اشیاء و مسیرها را تشخیص دهند درحالی‌که انسان، حتی گیرنده‌های دریافت چنین امواجی را هم ندارد. بطور کلی، انتخاب طبیعی اقدام به سازگارتر کردن جاندار کرده، حال این سازگارکردن می‌توانسته حذف یا بوجودآوردن، و کاهش یا افزایش باشد. واژه تکامل فقط قصد بازگویی تغییرات یک گونه در طی نسل‌ها را دارد. فرگشت، دگرگشت، تحول تدریجی، تحویل، دگرگونی و تطوّر، از جمله دیگر برابرنهاده‌هایی هستند که در زبان فارسی به عنوان معادل‌های این کلمه قرار داده شده‌اند. مشکل بعضی از نویسندگان برای استفاده از واژه تکامل در معنای این کلمه است که اشاره به کامل‌ترشدن دارد. آنها معتقدند باید کلمه‌ای را معادل‌گذاری کنیم که معنی تحول و تغییر بدهد زیرا همانطور که گفتتیم انتخاب طبیعی در گونه‌ها تغییر و تحول ایجاد می‌کند نه اینکه لزوما منجر به تکمیل یا کامل‌ترشدن آنها شود. آنها معتقدند که واژه تکامل همچنین می‌تواند منجر به تداعی یک بار ارزشی شود که درست نیست. البته واقعیت این است که حتی به همین معنی کامل‌ترشدن هم تکامل واقعا و در هر حال روی داده چون انسان و سایرگونه‌ها حداقل در یک چیز یعنی در تطابق با محیط کامل‌تر شده‌اند. هر چند که مولف نیز اذعان دارد که واژه تکامل ممکن است معادل کاملا دقیقی برای کلمه evolution در زبان انگلیسی نباشد اما ما در اینجا به علت جا افتاده‌بودن این کلمه در زبان فارسی و تداعی معانی آسانی که نسبت به سایر معادل‌ها دارد، از همین واژه استفاده می‌کنیم (واژه‌ای که بوسیله فرهنگستان زبان پیشنهاد شده واژه "فرگشت" است که چون این کلمه از نظر معنایی که به ذهن شنونده متبادر می‌کند چندان کارآمد نیست، ما از آن استفاده نمی‌کنیم و همچنان واژه تکامل را ترجیح می‌دهیم).

مثال زرافه‌ها را در نظر بگیرید. در طی تکامل این گونه حیوانی، به دلیل کاهش مواد غذایی موجود بر روی زمین، آنهایی که گردن بلندتری داشتند، نسبت به همتایانی که گردن‌های کوتاه‌تری داشته‌اند، در صورت کمیاب بودن مواد غذایی بر روی سطوح زمین، بهتر می‌توانستند از گیاهان و درختان بلند تغذیه کرده و در نتیجه بقا و تولیدمثل بیشتری داشته باشند. از طرف دیگر، در هر نسل از زرافه‌ها، آنهایی که فرزندان والدینی با گردن‌های بلند بوده‌اند، به دلیل اینکه این صفت مطلوب را از والدین خود به ارث می‌بردند، خود نیز شانس بقا و تولیدمثل‌شان افزایش می‌یافته است. در عوض، در نسل‌های متوالی، تعداد فرزندان زرافه‌های کوتاه‌گردن، به دلیل داشتن ویژگی‌های نامناسب و ناسازگار با شرایط محیطی، رو به کاهش گذاشته است. بعد از چندین نسل، ما شاهد

زرافه‌هایی می‌شویم که همگی گردن‌های بلندی دارند چون همه آنها زادگان همان زرافه‌های بلندگردن اولیه‌ای هستند که این صفت را از والدین خود به ارث برده‌اند. می‌توان به راحتی تصور نمود که گونه‌ای مانند زرافه، از همان ابتدا دارای گردنی دراز نبوده، بلکه تدریجا و در طی سال‌ها تکامل، به شکلی که امروز می‌بینیم درآمده است. تغییرات بسیار زیاد ریختی، جسمی و رفتاری که ما امروزه در گونه‌های مختلف حیوانی و انسانی شاهد آن هستیم، محصول همین انتخاب طبیعی تدریجی است. در هر نسل، انتخاب طبیعی، همچون داسی بی‌رحم عمل کرده و آنانی را که همراه و هماهنگ با خودش نبوده‌اند، از دم تیغ گذرانده است. آنانی که زنده مانده و به تولیدمثل ادامه می‌دهند نیز، ممکن است در زمان‌های دیگر از دم این تیغ بگذرند و میدان را به سایر همتایانی که در انطباق خود با شرایط بهتر عمل می‌کنند، بسپارند. این غربال‌گری تدریجی که در طی میلیون‌ها سال روی داده، هر گونه‌ای را شدیدا متحول کرده و به شکل کنونی آن در آورده است.

علاوه بر داروین، دانشمند و زیست‌شناس دیگری به نام لامارک (۱۸۲۹-۱۷۴۴) نیز در مورد نحوه تکامل موجودات زنده، نظریه داشت. لامارک اعتقاد داشت که تکامل موجودات زنده، از طریق به توارث رسیدن صفات اکتسابی اتفاق می‌افتد. یک مثال مشهور او، نحوه درازشدن گردن زرافه‌ها بود. او اعتقاد داشت که زرافه‌ها در طول تکامل، به علت کمبود مواد غذایی در ارتفاعات پایین زمین، مجبور به کشیدن گردن‌های خود شده‌اند. این فرایند، تدریجا منجر به درازشدن نسل در نسل گردن زرافه‌ها شده است. بر اساس این نظریه، در مورد پای اردک‌ها و گوشت بین انگشتان آنها هم، همین فرایند صدق می‌کند. اینکه اردک‌ها محبور به شنا در آب بوده‌اند، منجر به شکل‌گیری پرده‌هایی در بین پاهای آنها می‌شده است. این نظریه، دوام زیادی نیاورد و اشتباه بودن آن هنگامی که مکانیسم به ارث رسیدن صفات یعنی ژن‌ها مشخص شد، آشکار گردید.





تصویر ۴-۳: نظریه انتخاب طبیعی داروین و توارث صفات اکتسابی لامارک در مورد تکامل گردن زرافه‌ها و پای اردک‌ها. بر طبق نظر لامارک، کشیده شدن گردن در زرافه‌ها و انتقال این صفت از والدین به زاده‌ها در طول تکامل، منجر به درازشدن گردن زرافه‌ها شده است. داروین بر اساس انتخاب طبیعی و تاثیر صفات در افزایش سازگاری با محیط، تکامل صفات در موجودات زنده را تبیین می‌کرد. بر این اساس، هم گردن‌های بلندتر در زرافه‌ها و هم پرده‌های بین انگشتان پاها در اردک‌ها از طریق انتخاب طبیعی تکامل یافته‌اند. نادرست بودن نظریه لامارک و اینکه صفات اکتسابی قابلیت به ارث رسیدن را ندارند، بعدها به اثبات رسید.

انتخاب جنسی: مکمل انتخاب طبیعی

تنها عاملی که منجر به تکامل گونه‌ها و از جمله انسان شده، انتخاب طبیعی یا همان انتخاب بوسیله طبیعت نیست. نوعی دیگر از انتخاب نیز در کار است که مکمل و در واقع به نوعی زیرمجموعه انتخاب طبیعی است. داروین، جنبه‌های «بقا» و «تولیدمثل» را از یکدیگر تفکیک کرده و خصایصی را که منجر به جفت‌گزینی موفق می‌شوند به «**انتخاب جنسی**[1]» مربوط می‌دانست که این مفهوم متفاوت از انتخاب طبیعی بود. اما امروزه، انتخاب طبیعی معنای وسیعی داشته که هر دو جنبه را شامل می‌شود یعنی حفظ خصایصی که به هر شیوه ممکن، برای رسیدن ژن‌های ارگانیسم به نسل بعد، سازنده هستند (رایت، ۱۹۹۶). البته تمایز بین این دو متغیر یعنی انتخاب طبیعی و انتخاب جنسی، برای درک بهتر از روند تکامل همچنان مفید است. برای درک بهتر، با یک مثال شروع می‌کنیم. دو پرنده ماده را تصور کنید که در فصل جفت‌گیری، قصد انتخاب جفت دارند. این ماده‌ها، بعد از جفت‌گیری باید بر روی تخم‌های خود خوابیده و در این مدت، نیازمند پدری که مراقب و فراهم‌کننده خوب مواد غذایی باشد هستند. آنها مختارند که از بین دو پرنده نری که یکی از آنها، توانایی پرواز و شکار کردنش خوب است و دیگری که فاقد این توانایی‌هاست، یکی را انتخاب کنند. آن پرنده ماده‌ای که نر اولی را انتخاب می‌کند، فرزندانی خواهد داشت که آنها نیز توانایی خوب پرواز کردن و شکار یعنی صفات افزایش‌دهنده بقا را از پدرشان به ارث برده‌اند. نر اولی، همچنین به دلیل اینکه در شکار کردن بهتر عمل می‌کند، می‌تواند در زمانی که جفت او بر روی تخم‌ها می‌خوابد، تامین‌کننده مواد غذایی برای جفت خود باشد. این خود احتمال بقای پرنده ماده و فرزندان او را بیشتر می‌کند. از طرف دیگر، ماده دومی که نر دیگر را انتخاب می‌کند، هم در بقاء خود و همه بقاء فرزندان خود، با مشکل مواجه است. از یک طرف، این پدر نمی‌تواند تامین‌کننده خوبی برای همسر و فرزندان خود باشد، زیرا مهارت‌های شکارگری او و در نتیجه دفعاتی که با افتخار و همراه با غذا به لانه بر می‌گردد کم است. از طرف دیگر، فرزندان این ماده، متعلق به پدری هستند که مهارت‌های شکار کردن او ضعیف بوده و آنها این صفات را از پدر به ارث برده و نتیجتا خود نیز، شکارگران خوبی از آب در نمی‌آیند. حال این مثال ساده را که شامل دو جفت پرنده می‌شد کمی تغییر داده و تعداد جفت‌ها را در ۵۰۰ ضرب کنید تا یک جمعیت ۲۰۰۰ تایی (هزار نر و هزار ماده) بدست بیاید. بطور ساده، فرض کنید که راهبرد جفت‌گزینی ۵۰۰ ماده شبیه به ماده اول و ۵۰۰ تای بعدی شبیه به ماده دوم باشد. نتیجه فرایند ذکر شده را تا ۱۰، ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ نسل بعد پیش ببرید. در پایان با چه پرندگانی مواجه خواهید شد؟ پرندگان نری که توانایی شکارکردن و پرواز کردن‌شان، بسیار بیشتر شده و ماده‌هایی که تمایل شدیدی به جفت‌گیری با نرهایی دارند که این توانایی‌ها در آنها زیاد است. علت این تغییر جمعیت‌شناختی در جمعیت این پرنده، همان به ارث رسیدن و توزیع ژنتیکی بیشتر آنهایی است

[1] - Sexual selection

که نر در آنها، مهارت‌های پرواز و شکار کردن و ماده، ترجیح شدیدی برای انتخاب چنین نری برای جفت‌گزینی را دارد. در این مثال، یکی از دلایل پدیدارشدن نرهایی با اندام‌های مناسب برای شکار و پرواز، انتخاب‌هایی است که ماده‌ها، در طول نسل‌ها، بر روی جنس نر گونه خود، عمال کرده‌اند. به همین خاطر، یکی از علل تغییر در ظاهر و توانایی‌های جنس نر این پرنده که بعد از نسل‌های متوالی روی داده را می‌توان جنس مونث این پرنده دانست. داروین، این فرایند انتخاب افرد خاصی از یک جنس بوسیله جنس دیگر آن گونه را، انتخاب جنسی نامید. انتخاب جنسی بوسیله هر دو جنس و در مورد جنس دیگر، انجام می‌شود. مسئول بسیاری از ویژگی‌های ظاهری و رفتاری هر جنس، همین انتخاب‌هایی است که جنس مقابل بر جنس دیگر و در طی تکامل، عمال کرده است. بطور مثال، در اکثریت گونه‌ها، میانگین قد و وزن جنس نر، بیشتر از جنس ماده است. یک دلیل این امر هم اینست که در این گونه‌ها و از جمله در انسان، جنس ماده، ترجیح زیادی برای جفت‌گیری و آمیزش جنسی با نرهایی دارد که قد و وزن‌شان نسبت به سایر نرهای در دسترس، بیشتر باشد. در طی نسل‌های متوالی، نتیجه این انتخاب جنسی عمال شده بوسیله جنس ماده بر جنس نر، افزایش قد و وزن جنس نر نسبت به جنس ماده خواهد بود. نرهای هر گونه نیز، با انتخاب‌های خود، صفات مادگان آن گونه را تعیین خواهند کرد.

نکته‌ای که باید در اینجا مورد دقت باشد اینست که انتخاب جنسی نمی‌تواند مستقل از انتخاب طبیعی عمل کند. این انتخاب طبیعی است که تعیین می‌کند که هر یک از دو جنس یک گونه، می‌بایست چه صفاتی را در جنس مقابل خود مورد توجه قرار دهد تا موفقیت تولیدمثلی خود را به حداکثر برساند. افراد هر جنس، نمی‌توانند بدون در نظر گرفتن چالش‌هایی که انتخاب طبیعی پیش پای آنها گذاشته، اقدام به عمل بر مبنای ترجیحات خود کنند. البته این به معنای این نیست که در طول تکامل، واقعا چنین چیزی یعنی انتخاب بر خلاف قواعد انتخاب طبیعی، مقدور نبوده است. بلکه به معنای اینست که اگر تصمیمات هر جنس با انتخاب طبیعی هماهنگ نباشد، ژن‌های آنها نیز انتخاب نشده و بقای تولیدمثلی نیز نخواهند داشت. در طی قرن‌ها تکامل، ترجیحاتی که هماهنگ با ترجیحات انتخاب طبیعی نبوده‌اند، محکوم به نابودی می‌شدند زیرا این ترجیحات، احتمال بقا و موفقیت تولیدمثلی فرد انتخاب‌کننده و فرزندان او را کم می‌کرده‌اند.

انتخاب جنسی، خود به دو نوع دیگر طبقه‌بندی می‌شود. یکی **انتخاب بین‌جنسی**[1] که مثال ذکر شده در بالا نمونه‌ای از این نوع انتخاب بود. در انتخاب بین‌جنسی، اعضای یک جنس، صفاتی را در جنس دیگر ترجیح می‌دهند که در طی تکامل، منجر به افزایش میزان آن صفت در جمعیت آن جنس و ترجیح آن صفت در جنس ترجیح دهنده خواهد شد. در نوع دیگری از انتخاب جنسی که **انتخاب درون‌جنسی**[2] نام دارد، اعضای یک جنس بر سر بدست آوردن جنس مقابل یا منابعی که بدست آوردن جنس مقابل را تسهیل می‌کند با همدیگر رقابت

---

[1]- Intersexual Selection

[2]- Intrasexual Selection

می‌کنند. غالبا بین انتخاب درون‌جنسی و برون‌جنسی نیز، ارتباط وجود دارد. بطور مثال، مبارزه گوزن‌های نر بر سر جفت یا قلمرو، منجر به انتخاب شدن شاخ‌های بلند در طی تکامل این حیوان شده است. آن گوزن‌های نری که شاخ‌های بلندتری داشته‌اند، در رقابت و حذف همتایان خود از میدان، موفق‌تر عمل کرده، جفت‌های بیشتری داشته، نتیجتا فرزندان بیشتری داشته و در نهایت ژن‌های مربوط به شاخ‌های بلند خود را به فرزندان نر خود، منتقل کرده‌اند. جمعیت فعلی گوزن‌های نر، از آن جهت دارای شاخ‌های بلند هستند که فرزندان نیاکانی با شاخ‌های بلند و موفق‌اند. ترجیح برای چنین شاخ‌هایی در ماده‌گوزن‌های فعلی نیز، به این علت است که آنها زاده‌های ماده گوزن‌هایی هستند که چنین ویژگی‌ای را در گوزن‌های نر ترجیح می‌داده‌اند. این ترجیح، آنها را با این مزیت تکاملی مواجه کرده که فرزندان نری داشته باشند با سلاح‌های قوی برای دفاع از قلمرو خود و دخترانی که چنین ترجیحی را همانند مادران خود، نشان دهند. پس در اینجا، داشتن شاخ‌های بلند برای یک گوزن نر هم منجر به موفقیت در انتخاب درون‌جنسی او در رقابت با سیار نرها می‌شده و هم منجر به انتخاب شدن بوسیله جنس دیگر و در نتیجه موفقیت در انتخاب بین‌جنسی.

انتخاب جنسی و ویژگی‌های مورد توجه

انتخاب طبیعی، انتخاب جنسی را در جهت‌های معینی سوق می‌دهد زیرا همانطور که دیدیم هر جنس برای اینکه زادآوری و تولیدمثل موفق داشته باشد نمی‌تواند به الزامات انتخاب طبیعی بی‌توجه بماند. از طرف دیگر، هر جنس برای نیل به این هدف، می‌بایست به آن دسته از علائم جسمی و رفتاری در جنس مقابل توجه کند که هر چند انتخاب طبیعی لزوما به آنها اهمیت نمی‌دهد اما این خصیصه‌ها به عنوان محصولات جانبی یا همبسته‌های قابلیت‌ها و انطباق‌های قابل توارث جسمی و رفتاری انتخاب می‌شوند. تصور کنید که در یک جمعیت خاص، وجود ژن‌هایی خاص در یک مرد یا عده کمی از مردان آن جمعیت، موجب افزایش موفقیت آن مردان در سازگاری بیشتر با محیط و بقا و تولیدمثل بیشتر آنها می‌شود. زنان آن جمعیت، چطور می‌توانند وجود آن ژن‌های کارآمد و مفید در آن عده از مردانی که این ژن‌های سازگارکننده را در خود دارند تشخیص دهند؟ آشکار است که اطلاع‌یابی می‌بایست از طریق تاثیرات همزمان آن ژن‌ها در ظاهر یا رفتار آن مردان که قابل مشاهده هستند بدست آید، چرا که در غیر اینصورت، تشخیص آن ژن‌ها بوسیله زنان، غیرممکن می‌شود. زنانی که به علت ترجیح تصادفی و ژنتیکی خود، آن همبسته‌های بدنی یا رفتاری را ترجیح می‌دهند، نسبت به سایر زنان، شانس بالاتری برای افزایش تناسب خود دارند. علت این ترجیح نیز می‌تواند ژن‌هایی همتا در ژنوم عده‌ای از زنان برای ترجیح چنین صفاتی باشد. تا اینجا مشخص شد که تنها راه برای اینکه هر جنس (چه زن و چه مرد)، برای اینکه مطمئن شوند فرزندان حامل ژن‌های آنها، از والد دیگر نیز ژن‌های تناسب‌افزا را به ارث می‌برند اینست که، به آن دسته از خصایص

جسمی و رفتاری توجه کنند که نشان‌دهنده ژن‌هایی هستند که این کارکرد را دارند. اگر چه که انتخاب طبیعی لزوما این خصایص همراه را انتخاب نمی‌کند و به عبارت دیگر، برای انتخاب طبیعی، وجود یا عدم وجود این خصایص بجز در مواردی که آن خصایص همراه نیز خود دارای ارزشی انطباقی باشند اهمیتی ندارد اما توزیع این خصایص نیز، همراه با توزیع ژن‌های تناسب‌افزا در طی نسل‌ها افزایش می‌یابد. علت اینست که انتخاب بین‌جنسی که به معنای انتخاب شدن یک سری از خصایص بدنی و رفتاری خاص در یک جنس بوسیله جنس دیگر است، نمی‌تواند مستقیما در سطح ژن‌ها عمل کند و برای موثر افتادن، ناچار است به ظاهر توجه کند. در این فرایند، آنچه که انتخاب طبیعی گزینش می‌کند، ژن‌ها و جهش‌های ژنتیکی است که منجر به سازگاری بالاتر ارگانیسم شده و شانس بقا و تولیدمثل او را بالا می‌برند. اما از آنجایی که این ژن‌های تناسب‌افزا، همراه با یک سری خصایص **فنوتایپی**[1](خصایص ظاهری) معین هستند، این خصایص ظاهری نیز به ناچار مورد گزینش قرار می‌گیرند. تغییرات **ژنوتایپی**[2](ژنتیکی) و فنوتایپی همانند رابطه بین وجود واقعی یک شئ و انعکاس تصویر آن شئ در آینه هستند. تناسب تکاملی (ژنوتایپ) و جذابیت جنسی (فنوتایپ) به ترتیب همچون شئ قرار داده شده در روبروی آینه و تصویر در آینه عمل می‌کنند. زمانی که در آینه نگاه می‌کنیم هر چند فقط در حال مشاهده یک تصویر از یک شئ هستیم اما این تصویر، به هر حال نمایانگر واقعیت فیزیکی آن شئ است. ما با مشاهده یک تصویر در آینه، وجود واقعی آن شئ را استنباط می‌کنیم. قیاس دیگر، دو روی یک سکه هستند. هنگامی که شما یک سکه را در دست می‌گیرید، هر چند به یک طرف آن نگاه می‌کنید، اما طرف دیگر سکه نیز در دستان شما قرار دارد. دو روی سکه از هم جدا شدنی نیستند، حتی اگر شما فقط به یک طرف آن نگاه کنید. در این موقعیت نیز، هر چند انتخاب جنسی یعنی ترجیحات یک جنس در مورد جنس مقابل‌ش، به یک سوی سکه یعنی نشانه‌های بیرونی مانند ظاهر و رفتار جنس مقابل توجه دارد اما انتخاب طبیعی، در واقع به روی دیگر سکه یعنی ریشه‌های ژنتیکی آن نشانه‌های بیرونی تمرکز دارد.

ذکر یک مثال، درک این پدیده را بسیار آسان می‌کند. وجود تقارن چهره‌ای که فرض بر اینست که حاکی از یک ساختار ژنتیکی مسبب سیستم ایمنی قوی‌تر در فرد دارنده آن است، خصیصه‌ای است که بوسیله انتخاب جنسی مورد گزینش قرار گرفته است. تقارن چهره‌ای بالاتر، همبسته با یک سری از خصایص ژنتیکی مفید است. آنچه که انتخاب طبیعی مورد گزینش قرار می‌دهد همان خصایص مفید ژنتیکی است، اما انتخاب جنسی بر همبسته بیرونی این خصایص مفید ژنتیکی یعنی تقارن چهره‌ای بالاتر تمرکز دارد. هر چند نهایتا انتخاب جنسی در جهت اهداف انتخاب طبیعی عمل می‌کند، اما ابزار این عمل کردن، تا حدی متفاوت است. هر دو انتخاب، به سمت

[1]- Phenotypic [2]- Genotypic

گزینش افراد با ساختار ژنتیکی قوی‌تر سوگیری دارند اما روش‌های انتخاب آنها، بر اساس ماهیت‌شان متفاوت است.

البته همیشه بدین صورت نیست که ظاهر برای انتخاب طبیعی مهم نباشد. از نظر انتخاب طبیعی، شکل و ظاهر اندام‌های بدن مورد توجه بوده و شکل و تغییر شکل بسیاری از این اعضاء و اندام‌های بدن نیز، تحت تاثیر انتخاب طبیعی شکل گرفته‌اند. بطور مثال، بعضی از خصایص ساختاری، آناتومیک و فیزیولوژیک چشم‌ها و دیگر اعضای چهره یا دست‌ها و پاها و همه اندام‌های دیگر، تحت تاثیر انتخاب طبیعی شکل گرفته‌اند. بدین معنی که بعضی از ویژگی‌های ساختاری و شکل ظاهری این اعضاء و جوارح، در پاسخ به نیازهای تکاملی و بخاطر خاصیت انطباقی آنها ظاهر شده و سپس تطور و تکامل تدریجی یافته‌اند. بطور خلاصه، بعضی از خصایص ظاهری و بیرونی مانند خصایص خاص بدنی، چهره‌ای و رفتاری، به این خاطر در گونه‌ها تکامل می‌یابند که خودشان ارزش انطباقی و کارکری برای دارنده‌های آن صفات دارند. اما بعضی دیگر از صفات، صرفا بخاطر اینکه محصولات جانبی یا پیام‌دهنده‌های خصایص ژنتیکی تناسب‌افزا و کارکردی دیگر هستند، مورد انتخاب قرار می‌گیرند.

انطباق

پیشتر در این فصل درباره مفهوم توانایی سازگاری یا انطباق موجود زنده و نقش آن در تناسب ارگانیسم‌ها صحبت کردیم. در اینجا به دلیل اهمیت زیاد این متغیر و ارتباط آن با تعدادی از سایر متغیرها با جزئیات بیشتر به آن می‌پردازیم.

گفتیم که شرایط زیستی و محیطی هر گونه از موجودات زنده، پر از خطرات و مشکلات خاص خود بوده است. بطور مثال، پرندگان برای اینکه بقا داشته باشند، نیاز به داشتن مهارت‌های مطلوب پرواز به منظور فراهم کردن غذای لازم برای خود و در امان ماندن از دست سایر حیواناتی که آنها را شکار می‌کرده‌اند داشته (و دارند). در بین حیوانات شکارچی نیز، آن گروه‌هایی که قابلیت‌های شکار کردن را به نحو موثرتری از خود بروز داده‌اند، شانس بقای بیشتری داشته‌اند. در تکامل، به توانایی موجود زنده برای سازگارکردن خود با شرایط پیرامونی که قابلیت بقاء او را افزایش می‌دهند، انطباق یا سازگاری می‌گویند. از بین گونه‌های موجود زنده، هر گونه‌ای که انطباق بهتر و بیشتری با شرایط زیست- محیطی و اجتماعی خود داشته، شانس بالاتری برای اینکه در سلسله مراتب گونه‌های موجود زنده باقی بماند، داشته است. این مسئله درباره هر گونه‌ای از موجودات زنده و هر فردی در هر گونه صدق می‌کند. به این معنی که در هر گونه نیز، آنهایی که از همتایان خود توانایی انطباق بالاتری داشته‌اند، نسبت به بقیه افراد، بیشتر احتمال داشته که زنده بمانند. شرایط زندگی و زیست- محیطی هر گونه

متفاوت بوده و در نتیجه انطباق‌های متفاوتی را برای آن گونه ایجاب کرده است. بطور مثال، در طول تکامل، آن گونه‌هایی که توانایی‌های مقابله با شکارچیان درنده مانند گربه‌سانان را نداشته‌اند، به نحوی انطباق پیدا کرده‌اند که بتوانند در صورت لزوم از دست شکارچیان خود فرار کنند. توانایی و چالاکی برای دویدن یا توانایی پنهان‌شدن و همچنین لانه‌سازی به شکلی که از دست این شکارچیان نجات پیدا کنند، از آن جمله‌اند. از طرف دیگر، آن گونه‌هایی که با چنین دشواری‌هایی روبرو نبوده مانند خود گربه‌سانان، برای حداکثر بقا، نیاز به توانایی‌ها و قابلیت‌های مناسب برای شکارکردن داشته اند. راجع به این گروه، دندان‌های برنده و سریع دویدن را می‌توان به عنوان مثال ذکر کرد. این مسئله، بطور مدام تکرار شده است. در گروه اول، یعنی گونه‌های در معرض خطر شکارچیان گربه‌سان، آنانی که توانایی‌های نام‌برده در مورد این طبقه را به میزان بیشتری داشته‌اند، نتیجتا شانس زنده ماندن از دست شکارچیان را به میزان بیشتر و بقای بالاتر و تولیدمثل بیشتری داشته‌اند. از طرف دیگر، در بین گروه دوم یعنی گروه شکارچیان، آنهایی که توانایی‌های خود برای شکار کردن را افزایش می‌دادند، شانس بالاتری برای اینکه بتوانند از گروه اول غذای خود را تأمین کنند داشته و نتیجتا موفق به بقا و تولیدمثل بیشتر می‌شده‌اند. به این فرایند همزمان تکامل یافتن دو گونه مربوط به هم، **تکامل همزمان**[1] یا هم‌تکاملی می‌گویند. مثال‌های دیگری از تکامل همزمان عبارتند از تکامل عوامل بیماری‌زا مانند ویروس‌ها و بدن گونه‌های مورد حمله بوسیله این ویروس‌ها و یا تکامل همزمان استراتژی‌های جنسی در زنان و مردان برای به حداکثررسانی موفقیت تولیدمثلی خود. این مورد اخیر یکی از موضوعاتی است که در فصول بعدی بارها به آن اشاره خواهیم کرد و یکی از بحث‌های مورد تمرکز در این کتاب است.

مفهوم انطباق در دو معنا به کار می‌رود. یکی به معنای انطباق کلی ارگانیسم با شرایط محیطی خود و دیگری به معنای راه‌حل‌ها و مکانیسم‌های اختصاصی که ارگانیسم برای حل مسائل معین در پیش می‌گیرد. مورد اول در بالا بحث شد، مورد دوم که از آن با عنوان **انطباق‌های تکاملی**[2] یا مکانیسم‌های انطباقی- تکاملی یاد می‌شود، در ذیل مورد بحث قرار می‌گیرد.

انطباق‌های تکاملی

تا اینجا متوجه شدیم که موجود زنده، برای اینکه توانایی بالقوه بقا و تولیدمثل خود را به حداکثر برساند، با یک سری موانع و مشکلات مواجه است. شکل‌گیری مکانیسم‌های تکاملی که به منظور حل بهینه این موانع و مشکلات بوجود آمده‌اند را انطباق یا سازگاری می‌گوییم. انطباق‌ها یا سازگاری‌ها، همانطور که از نام‌شان پیداست، راه‌حل‌هایی هستند که برای سازگای بیشتر و بهینه با شرایط محیط چالش‌آور طراحی شده‌اند. انطباق‌ها می‌توانند

[1]- Coevolution

[2]- Evolutionary adaptations

جسمی یا روانشناختی باشند. بطور نمونه، بدن ما انطباق لرزیدن در هوای سرد به منظور گرم‌شدن بدن یا عرق کردن در هوای گرم به منظور تهویه نسبی بدن از دمای زیاد را در طول تکامل کسب کرده است. به خاطر همین خاصیت سازگاری‌اَفزایی این مکانیسم‌ها، به آنها انطباق یا سازگاری می‌گویند. باز توجه کنید که واژه انطباق یا سازگاری، در بعضی موارد به وجود انطباق‌یابی یا سازگاری کلی ارگانیسم اطلاق شده و لزوما به معنای انطباق‌های خاص یعنی مکانیسم‌های خاص نیست.

تمایز قائل شدن بین آنچه که واقعا انطباق است با **پیامدهای جانبی**[1] یک انطباق، مسئله بسیار مهمی است. بدن انسان و سایر پستانداران مهره‌دار، به نحوی انطباق پیدا کرده که استخوان‌های آنها از کلسیم ساخته شود. وجود کلسیم فراوان در استخوان‌ها که نوعی انطباق جسمی است به استحکام آن کمک می‌کند. آن همچنین منجر به رنگ سفید آن می‌شود. رنگ سفید استخوان یک انطباق نیست زیرا رنگ سفید، هیچ مزیت تکاملی اضافی برای استخوان‌بندی بدن ما بوجود نمی‌آورد. استخوان‌های ما به این علت سفید هستند که بطور ساده، کلسیم منجر به چنین رنگی می‌شود. رنگ سفید، محصول جانبی وجود کلسیم در استخوان به شمار می‌رود. یک شاخص کلی برای تفکیک قائل شدن بین یک انطباق واقعی تکاملی و مواردی که فرآورده‌ها یا محصولات جانبی انطباق‌های اصلی هستند، خاصیت تطابق‌زایی یا سازگاری‌افزایی انطباق‌های اصلی است. انطباق‌ها در این مسئله که همه آنها منجر به افزایش انطباق و سازگاری فرد با محیط خود به منظور افزایش تناسب می‌شوند اشتراک دارند. انطباق‌های روانشناختی و رفتاری نیز منجر به تناسب بیشتر و سازگاری بالاتر برای فرد می‌شوند. طیف این انطباق‌های روانشناختی بسیار وسیع بوده و بسیاری از جنبه‌های روانشناختی انسان را در بر می‌گیرند. ذهن انسان، به منزله مجموعه وسیعی از انطباق‌های پیچیده تکاملی است که کارکرد آنها حل مشکلات انطباقی معین است.

محیط تکاملی انطباق‌ها

اصطلاح **محیط تکاملی انطباق‌ها**[2]، به محیط، شرایط بوم‌شناختی، فیزیکی، موقعیتی، اجتماعی و زمان‌هایی گفته می‌شود که در آنها، انطباق‌های تکاملی یک گونه، شکل گرفته‌اند. درک شرایط زیست- محیطی، تعاملات بین اعضای گروه‌ها در آن شرایط و سایر خصیصه‌های این محیط، برای درک ماهیت این انطباق‌ها، چگونگی شکل‌گیری آنها و همچنین چگونگی تاثیر آنها بر تناسب فرد، ضروری هستند. در مورد گونه‌های اجتماعی مانند انسان، این محیط فقط شامل شرایط زیست- محیطی خاص نشده و شرایط ارتباطی، انسانی و اجتماعی خاص خود را هم در بر می‌گیرد.

---

[1]- Side Effects

[2]- Environment of Evolutionary Adaptedness (EEA)

در مورد دوره زمانی و مدت دقیق محیط تکاملی انطباق‌ها، اتفاق نظر قطعی وجود ندارد. هر انطباقی در زمان‌ها و دوره‌های خاصی شکل گرفته و سپس ممکن است، ادامه یافته یا بوسیله انطباق‌های دیگر جانشین شده باشد. بسته به اینکه در مورد چه انطباقی صحبت می‌کنیم، زمان شکل‌گیری و رواج آن انطباق در یک گونه، می‌تواند متفاوت باشد. بطور مثال، یک انطباق بدنی مانند عرق کردن بدن در زمان گرما که به منظور تعدیل دمای بدن انجام می‌شود، می‌بایست بسیار زودتر از انطباق‌های رفتاری پیچیده مانند همکاری یا تشریک مساعی شکل گرفته باشد. اولین انطباق در شرایط مواجه با گرما که عاملی فیزیکی بوده و گونه انسانی بسیار زود با آن مواجه شده شکل گرفته و دومی در زمانی که گونه انسان آنقدر تکامل یافته بوده که تشکیل گروه داده و در معرض روابط درون‌گروهی پیچیده قرار گرفته است. علاوه بر زمان و دوره یک انطباق، چگونگی شرایط محیطی که در آن یک انطباق شکل می‌گیرد هم بسیار اهمیت دارد. بطور مثال، تاریخچه پیدایش بشر و تکامل او را هر مدت زمان که در نظر بگیریم، برای اکثریت دوره خود همراه با گرسنگی، قحطی، محرومیت، پیکار با طبیعت، مواجه با انواع عوامل بیماری‌زا، مورد هجوم دیگر عوامل محیطی و حیوانات وحشی بودن و نزاع‌های درون‌گروهی و بین‌گروهی بوده است. هنوز هم تعداد زیادی از این عوامل، بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت را درگیر می‌کنند. توجه، درک و تصور صحیح از این شرایط، می‌تواند کمک کند تا به فهم بهتری از چرایی و چگونگی شکل‌گیری این انطباق‌ها در گذشته گونه‌ها و در وهله بعد درک اینکه افراد آن گونه الان چرا بدین‌گونه رفتار می‌کنند برسیم. بطور نمونه، اینکه چرا هنوز هم دوست داریم تا خرخره بخوریم، تعصبات درون‌قومی داشته باشیم یا نسبت به بسیاری از چیزها ترس و نگرانی داریم را می‌توانیم بوسیله درک شرایط محیط تکاملی که منجر به شکل‌گیری این انطباق‌ها شده‌اند، بسیار بهتر بفهمیم.

فشارهای انتخاب

هر موجود زنده‌ای برای اینکه تناسب بهینه داشته باشد یعنی زنده ماند و بتواند تولیدمثل کند، مجبور به سازگارشدن با یک سری از چالش‌ها و موانع است. به آن چالش‌هایی که ارگانیسم را مجبور می‌کنند تا برای بقا و تولیدمثل موفق دست به یک سری فعالیت‌های انطباقی بزنند، **فشارهای انتخاب**[1] می‌گوییم. فشارهای انتخاب موجب می‌شوند تا یک نوع احساس فشار برای انجام یک سری از رفتارها یا انتخاب‌های رفتاری وجود داشته و افرادی که یک سری از انتخاب‌های خاص را به عنوان ترجیحات اولیه نشان می‌دهند تناسب در بقا و تولیدمثلی بیشتری را نشان دهند. کسانی که برخلاف فشارهای انتخابی عمل می‌کنند، احتمال بقا و تولیدمثل موفق خود را کاهش می‌دهند. پرواز کردن موفق در پرندگان، مستلزم داشتن بال‌های قوی و مناسب برای پرواز است. بطور

[1]- Selection Pressures

استعاری، تکامل بر روی پرندگان فشار آورده تا آنهایی که این توانایی را هر چه بیشتر در خود دارند زنده مانده و تولیدمثل داشته باشند و آنهایی که این توانایی‌ها را به میزان کمتری داشته‌اند، مجبور به ترک صحنه بوده‌اند. فشارهای انتخاب، در واقع همان شرایط دشوار و چالش‌های محیطی هستند که فرد را مجبور به اطاعت از خود، می‌کنند. کسانی که به این فشارها گردن نمی‌گذارند، با دستان خودشان، ژن‌های خود را مقطوع‌النسل می‌کنند. این فشارها، انتخاب‌گر کسانی‌اند که خود را مطابق با الزامات آنها، تنظیم و تعدیل می‌کنند.

تصادف؛ مکانیسم تعیین‌کننده تناسب

از یک نظر، تکامل فرایندی کاملا تصادفی است. به این معنی که علت موفقیت افرادی خاص از هر گونه، نسبت به بقیه افراد آن گونه، این نبوده که این عده، آگاهانه و هشیارانه در جهت پروراندن مهارتی خاص در خود تلاش می‌کردند بلکه به این علت بوده که آن عده خاص، بطور تصادفی، ژن‌هایی را در بدن خود داشته‌اند که آن ژن‌ها راه‌انداز خصایص، ویژگی‌ها، انطباق‌ها و رفتارهای افزایش‌دهنده موفقیت در بقا و تولیدمثل آنها بوده است. ماده خرگوشی را فرض کنید که به عنوان نسل اول گونه یک جامعه از خرگوش‌ها، دارای ده فرزند که نسل دوم تلقی می‌شوند است. از بین این ده بچه‌خرگوش، پنج تای آنها بطور تصادفی، توانایی سریع دویدن و چالاکی را داشته و در نتیجه شانس افزایش یافته‌ای برای فرار از دست دشمنان خود و بقا بیشتر دارند. پنج فرزند دیگر، به علت کند بودن، توانایی فرار کردن از دست شکارچیان خود را نداشته و در نتیجه بیشتر در معرض شکار شدن بوسیله گونه‌های دیگر قرار می‌گیرند. آن پنج خرگوشی که این خصیصه رفتاری یعنی چالاکی را نشان می‌دهند، شانس‌شان برای اینکه تولیدمثل موفقیت آمیزتری داشته باشند نیز افزایش می‌یابد. علت این مسئله نیز این است که بطور ساده، تولیدمثل کردن نیاز به زنده بودن دارد. نتیجتا آنهایی که بقای بیشتری دارند، فرصت بیشتری برای تولیدمثل دارند. در نسل سوم، یعنی نوه‌های خرگوش مادر، توزیع این خصیصه رفتاری یعنی چالاکی و سریع دویدن افزایش می‌یابد. علت هم این است که خرگوش‌های نسل جدید، عمدتا زاده‌های خرگوش‌های نسل دومی هستند که خود چالاک بودند. این فرزندان نسل جدید، این خصیصه رفتاری را از والدین خود و از طریق انتقال ژن‌ها به ارث می‌برند. حال تصور کنید که همین توالی ذکر شده با همین شرایط بیان شده برای چندین نسل پی در پی و برای میلیون‌ها سال ادامه یابد. در هر نسل از خرگوش‌ها، آنهایی که چالاک‌ترند، بقای بیشتری دارند و نتیجتا تولیدمثل بیشتر و آنهایی که کمتر چالاک‌اند، بیشتر احتمال دارد که شکار شوند و نتیجتا نرخ تولیدمثل پایین‌تری داشته و در معرض انقراض نسل قرار خواهند داشت. در پایان این زنجیره، شما خرگوش‌هایی خواهید داشت که درصد خرگوش‌های چالاک در آنها، نسبت به تعداد خرگوش‌های چالاک در نسل‌های اولیه، بسیار بیشتر است. در زیست‌شناسی و روانشناسی تکاملی، به افزایش یک خصیصه یا ویژگی جسمی و رفتاری که در

طول تکامل و در یک گونه روی می‌دهد، گزینش یا **انتخاب‌شدن**[1] آن خصیصه می‌گویند. علت بکارگیری این واژه نیز اینست که طبیعت در هر گونه از موجودات، در واقع، اقدام به گزینش یا انتخاب صفاتی می‌کند که برای دارنده آن صفت، خاصیت تناسب‌افزایی دارند. این اتفاق در نتیجه انتخاب شدن افرادی که آن صفات را داشته‌اند، روی می‌دهد. علت اینکه داروین عنوان انتخاب طبیعی را برای نظریه خود انتخاب کرد نیز همین بود. منظور او از این عبارت این بود که طبیعت اقدام به انتخاب کسانی می‌کند و به آنهایی اجازه بقا و تولیدمثل می‌دهد که بتوانند با شرایط طبیعی زندگی خود بیشتر منطبق شوند. نکته‌ای که می‌خواستیم پیرامون آن در اینجا حرف بزنیم تصادفی بودن این انتخاب یا گزینش بود. بدین معنی که آن بچه‌خرگوش‌های خوش‌شانسی که موفقیت بیشتری در بقا و تولیدمثل داشتند از طریق نوعی انتخاب ارادی به آن نرسیده بودند بلکه موفقیت خود را مدیون تصادفا به ارث بردن ژن‌های چالاکی بودند. همین روند می‌توانست برای خرگوش‌ها در محیطی دیگر به شکلی دیگر پیش رود. فکر کنید که بجای محیط مذکور یا یک مزرعه پرورش خرگوش به قصد خوردن آنها سر و کار داشتیم. آیا باز هم چالاک بودن وتند دویدن می‌توانست برای بچه‌خرگوش‌ها مزیت تکاملی بوجود بیاورد؟ خیر. صاحب مزرعه در اینجا دنبال خرگوش‌های چالاکی که مدام از دستش فرار کنند و زود و زیاد هم چاق نمی‌شوند، نمی‌گردد. برای او گوشتالود بودن و و زود پروار شدن اهمیت می‌داشت. همین روند در مزرعه‌ای دیگه با توجه به هدفی متفاوت می‌توانست پرورش خرگوش‌هایی با ظاهر تو دل برو یا پشمالو باشد. در همه این موارد، اولین عامل راه‌انداز برای ایجاد تفاوت بین خرگوش‌ها تفاوت‌هایی ژنتیکی تصادفی است که باعث می‌شود تا تعدادی از آنها بر بقیه همشیره‌های خود برتری یابند.

به مثال شاه، ساکنان روستا و انتخاب رنگ، توجه کنید. شاهی را تصور کنید که به ماموران خود دستور می‌دهد تا ساکنین یک روستا را با سئوال «لباس چه رنگی را دوست داری؟» مواجه کنند. وزیر شاه، قبلا به او گفته که کسانی که رنگ سبز را ترجیح می‌دهند به دلیل استتار در بیشه‌های سبز جنگل، بیشتر قادر به استتار و پنهان ماندن از دید دشمن هستند و در نتیجه بهتر می‌توانند در ارتش خدمت کنند. شاه به همین دلیل دستور می‌دهد که کسانی را که از بین رنگ‌های ارائه شده، رنگ سبز را انتخاب می‌کنند جدا کرده و مابقی را از دم تیغ بگذرانند! فرض کنید که انتخاب رنگ ترجیحی در افراد رفتاری باشد که وابسته به ژن‌های افراد است. کسانی که بر حسب شانس، ژن ترجیح رنگ سبز را داشته و این رنگ را انتخاب می‌کنند، زنده ماند و به بقا و تولیدمثل خود ادامه می‌دهند. مابقی افراد، محکوم به مرگ می‌شوند. بعد از چندین نسل، روستای مذکور از افرادی تشکیل می‌شود که رنگ ترجیحی لباس اکثریت یا همه آنها رنگ سبز است. مثال ذکر شده را می‌توان به قاعده انتخاب طبیعی و تکامل نیز تعمیم داد. قانونی که انتخاب طبیعی بر اساس آن انتخاب و عمل می‌کند، میزان انطباق و

[1]- Selection

سازگاری با محیط است. در هر نسل، کسانی انتخاب می‌شوند که توانایی سازگاری با شرایط زیست- محیطی و اجتماعی خود را دارند. در مثال بالا، انتخاب رنگ ترجیحی بوسیله ساکنین روستا کاملا تصادفی بود، به این معنی که ساکنینی که رنگ سبز را انتخاب می‌کردند هشیارانه و آگاهانه اقدام به این انتخاب نکرده بودند بلکه کاملا اتفاقی و بر اساس اینکه ژن انتخاب چه رنگی در بدن آنها وجود داشت، دست به انتخاب می‌زدند. انتخاب طبیعی گونه‌ها نیز مشابه همین مورد است. آنهایی که بر حسب شانس و اتفاق، دارای ژن یا ژنهایی‌اند یا از طریق جهش ژنی، دارنده چنین ژنهایی می‌شوند که آنها را در انطباق با محیط کارآمدتر کرده یا تولیدمثل موفق را در آنها افزایش می‌دهد، شانس بالاتری برای زنده ماندن و تولیدمثل موفق و در نتیجه گسترش ژنهای خود خواهند داشت. توجه کنید که بکارگیری واژه «تصادفی» به معنای بدون علت بودن نبوده و صرفا به این معناست که کنترل چیزی از دست ما خارج باشد. تصادف در تکامل را، ژنها و هماهنگی آنها با محیط، تعیین می‌کند. فردی بر حسب تصادف یعنی اینکه تحت کنترل خود او نیست، دارای ژنی است که منجر به راه اندازی رفتارهایی در او می‌شود که تناسب او را افزایش می‌دهند. همین تصادفی که منجر به تناسب‌افزایی در آن فرد شده، می‌تواند در جایی دیگر به قیمت پایین آمدن تناسب او تمام شود.

حتما دقت دارید که این گفته‌ها به این معنی نیست که که خود انتخاب طبیعی، تصادفی عمل می‌کند. بلکه این تفاوت‌های ارثی افراد است که منشأیی تصادفی دارند. "انتخاب طبیعی در واقع نتیجه تعامل بین محیط و تفاوت‌های ارثی در یک جمعیت است. تفاوت‌ها به صورت اتفاقی روی داده‌اند، اما انتخاب طبیعی بطور اتفاقی عمل نمی‌کند. محیط، صفات مطلوب را خلق نمی‌کند، بلکه فقط روی گوناگونی‌های موجود در هر جمعیت، تاثیر گذاشته و از ماندگاری و زادآوری برخی نسبت به برخی دیگر، پشتیبانی می‌کند" (علی بیک، ۱۳۸۸).

ژنها و جهش ژنی؛ ریشه تناسب بصورت تصادفی توزیع‌شده

در قسمت قبل گفتیم که آن چیزی که در هر گونه از موجودات زنده، تعیین‌کننده موفقیت بالاتر در بقا و تولیدمثل در عده‌ای نسبت به عده‌ای دیگر است، داشتن قابلیت‌های انطباق با شرایط محیط زندگی است. از طرف دیگر، گفتیم که تصادف باعث می‌شده تا در هر گونه، عده‌ای از افراد آن گونه، میزان بیشتری از خصایصی را که افزایش‌دهنده انطباق باشد نشان داده و در نتیجه در بقا و تولیدمثل موفق‌تر عمل کنند. اما سئوال بعدی که مطرح می‌شود این است که چرا از بین فرزندان هر نسل، عده‌ای بطور تصادفی، ویژگی‌های افزایش‌دهنده انطباق را داشته و عده‌ای به میزان کمتر این ویژگی‌ها را دارند یا اصلا ندارند؟

همانطور که می‌دانید همه سلول‌های بدن موجودات زنده دارای اجزایی هستند که ژن نام دارند. ژنها در واقع کدهایی هستند که در آنها پیام‌های بیشماری در مورد ساختن بسیاری از اجزای بدن و همچنین چگونگی

رفتارهای ما وجود دارد. هنگامی‌که دو فرد از دو جنس یک گونه با همدیگر ارتباط جنسی دارند، یک اسپرم از جنس مذکر وارد رحم جنس مونث شده و با سلول تخمک ترکیب می‌شود. با ادغام این دو سلول، یک سلول واحد بوجود می‌آید که به آن سلول تخم می‌گویند. اندام‌های جنین، از تقسیم سلولی همین سلول اولیه بوجود می آید. ساخته‌شدن اندام‌های بدن در زمان تقسیم سلولی این سلول تخم اولیه، تحت کنترل همین ژن‌هاست. این ژن‌ها هستند که فرمان می‌دهند کدام اندام و به چه شکلی باید ساخته شوند. سلول‌ها در داشتن ژن‌ها کاملا مشترک هستند به این معنی که همه ژن‌های موجود در هر سلول، در همه سلول‌های دیگر نیز وجود دارند. سلول‌های دست ما، همه ژن‌های موجود در سلول‌های قلب را هم دارند و بالعکس. مسئله‌ای که باعث می‌شود سلول‌های یک اندام خاص به شکل آن عضو خاص در آیند اینست که در سلول‌های هر عضو خاص، فقط ژن‌های مربوط به همان اندام فعال هستند. در دست‌ها، ژن‌های مربوط به دست و در قلب، ژن‌های مربوط به قلب. ژنها خود یک توالی بسیار پیچیده از مواد خاصی بنام نوکلئوتیدها[1] هستند. درون هر سلول انسان، حدود ۲۰ تا ۳۰ هزار ژن که از حدود ۳ میلیارد نوکلئوتید تشکیل شده‌اند، وجود دارد. برای تصور کردن یک توالی نوکلئوتیدی ژنتیکی، یک طومار بسیار عظیم از حروف پشت سر هم را تصور کنید. همانطور که هر چند تا حرف، یک کلمه خاص را می‌سازند که معنای معینی می‌دهد، هر چند نوکلئوتید پشت سر هم نیز یک ژن خاص را می‌سازند که آن ژن خود حاوی رمزهایی برای شکل‌گیری بسیاری از خصایص جسمی و روانشناختی ما است.

حال به توضیح یک پدیده ژنتیکی به نام **جهش**[2] ژنتیکی می‌پردازیم. همانطور که گفتیم، ژن‌ها رمزهایی هستند که بطور نمادین حاوی پیام‌هایی در مورد بسیاری از چیزها هستند. ژن‌های دست‌ها، هر لحظه پیام‌هایی را مبنی بر ساختن سلول‌های دست صادر می‌کنند و به همین نحو ژن‌های سلول‌های پا. هنگامی که یک سلول تقسیم می‌شود همه اجزای سلول مادر و از جمله ژن‌های سلول مادر، در سلول جدید نیز یافت خواهد شد. دقیقا مانند کپی از یک برگه کاغذ که برگه اصلی و کپی، عین همدیگر هستند. حال تصور کنید که هنگام تقسیم سلولی، یک سلول، توالی متفاوتی از نوکلئوتیدهای یاد شده را در مقایسه با سلول مادر خود داشته باشد. مانند اینکه شما برگه کاغذی را کپی بگیرید که در آن عدد ۳۰۰۰۰۰ در برگه اصلی نوشته شده اما در برگ کپی، دندانه عدد ۳ افتاده و به ۲ تغییر شکل یافته است. در این حالت، شما عدد ۲۰۰۰۰۰ را مشاهده خواهید کرد که بدون شک با عدد قبلی، تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارد. در این حالت می‌گوییم که توالی نوکلئوتیدها تغییر کرده یا به اصطلاح جهش ژنتیکی رخ داده است. سلول جدید به دلیل اینکه ژن‌های جدیدی دارد، رمزهای جدیدی نیز در مورد چیزها دارد. این رمزهای جدید می‌توانند رمزهایی باشند که در نهایت به نفع یا به ضرر فرد تمام شوند. اکثر جهش‌های ژنتیکی

[1]- Nucleotides
[2]- Mutation

مخرب بوده و موجب اختلال می‌شوند اما تعدادی از آنها نیز مفید بوده و همراه با یک کارکرد جدید و یا کارکرد قدیمی بهبود یافته برای فرد هستند.

آنچه که باعث پدید آمدن گونه‌های متفاوت، پیچیده‌تر و یا تکامل‌یافته‌تر از ساده‌تر شده، همین جهش ژنتیکی است. بوجود آمدن اندام‌های مختلف بدن موجودات زنده و رفتارهای گونه‌های مختلف و از جمله انسان، نتیجه همین جهش‌های ژنتیکی متعدد است. شاید در ابتدا، تصور اینکه چطور جهش‌های ژنتیکی متوالی که هر کدام فقط منجر به تغییر کمی در وضعیت ارگانیسم می‌شوند بتوانند به شکل‌گیری و پیدایش اعضایی بسیار پیچیده مانند چشم منجر شوند دشوار به نظر برسد. اما در نظر گرفتن چند متغیر مهم در تکامل، ادراک این مسئله را آسان‌تر می‌کند. یکی از متغیرهای مهم در روند تکامل، زمان است. پیدایش عالم هستی را به حدود ۱۴ میلیارد سال پیش نسبت می‌دهند. از عمر کره زمین ما حدود ۴/۶ میلیارد سال می‌گذرد. اولین مولکول‌های خودتکثیریابنده شکل‌گرفته بر روی زمین، به ۳/۵ میلیارد سال پیش اختصاص دارند. نیای مشترک ما و شامپانزه‌ها، حدود ۷ میلیون سال پیش از هم جدا شده‌اند (چارلزورث و چارلزورث، ۲۰۰۳). با نگاهی به ارقام سرسام‌آور و نجومی فوق، درمی‌یابیم که زمان برای تکامل آنقدر زیاد بوده که حتی جهش‌های بسیار ناچیز و کوچک ژنتیکی هم که پی‌درپی روی می‌دهند بتوانند موجب پدیدآیی موجودات تکامل‌یافته بسیار پیچیده از موجودات ساده‌تر شوند. تعداد جهش‌هایی که موجب افزایش انطباق تکاملی ارگانیسم با محیط اطرافش می‌شوند یا اصطلاحا جهش‌های مثبت، بسیار کم و در حدود ۱ در هر ۱۰۰ هزار نفر در هر نسل است. در واقع اکثر جهش‌ها نامطلوب بوده و به ضرر فرد جهش‌یافته تمام می‌شوند (همان منبع). اما همین تعداد جهش‌های کم مثبت هم می‌توانند در طول این زمان پهناور به تکامل‌یافتگی بیشتر منجر شوند.

عمر پیدایش بشر فعلی (هوموساپینس) در مقایسه با مدت زمانی که از تکامل کل موجودات و زمین می‌گذرد بسیار ناچیز است. فرض کنید که دقیقا ۱۲ ماه پیش کره زمین شکل گرفته باشد. از زمان قبل از آن که صرف تکامل زمین و سایر کرات شده، چشم‌پوشی کنید. بعد از گذشت ۱۲ماه پیاپی که هر یک ۳۰ روز دارند، امروز یعنی روز قبل از شب عید سال جدید، رسیده است. پیدایش انسان، مربوط به فقط دقایق آخر همین شب عید سال جدید است! کارل ساگان[1] استاد علوم فضایی دانشگاه کرنل آمریکا با انجام محاسبه‌ای دیگر می‌گوید که اگر عمرکائنات را یک‌سال فرض کنیم، اولین انسان‌ها در ساعت ۲۲ و سی دقیقه روز آخر ماه دوازدهم پا به عرصه وجود گذاشته‌اند. اولین تمدن‌ها درساعت ۲۳ و ۵۹ دقیقه و ۲۰ ثانیه شکل گرفته‌اند و ما الان در ثانیه ۵۹ از ساعت ۲۴ آخرین روز از ماه دوازدهم به‌سر می‌بریم. اما برای اینکه جهش‌های ژنتیکی تدریجی، انسان را از نخستی‌های کمتر تکامل یافته گذرانده و به شکل فعلی در آورده باشد، همین مدت زمان سپری شده از پیدایش او کفایت

---

[1]- Carl Sagan

می‌کند. همین ساعات آخر شب سال جدید که گفته شد، حداقل شامل چند میلیون سال می‌شود. از طرف دیگر، بسیاری از مختصات بدنی و رفتاری انسان، حاصل جهش‌های ژنتیکی است که قبل از پیدایش اولین انسان‌ها و در نیاکان نخستی او هم وجود داشته است. بطور مثال، اگر از مدت زمان قبل از تکامل اولین گونه‌های انسانی صرف‌نظر کنیم، اولین گونه انسانی[۱] حدود ۲/۵ میلیون سال پیش و هوموساپین‌ها یعنی اولین انسان‌نماهایی که شکل و شمایل تقریبی بشر امروزی را داشته اند حدود ۲۰۰ هزار سال پیش پیدا شده‌اند (کارترایت، ۲۰۰۰). این مدت زمان طولانی برای جمع‌شدن اثرات جهش‌های ژنتیکی اتفاقی در ژنوم گونه انسانی به نحوی که اثرات فزاینده آنها منجر به تناسب‌افزایی در یک سری از افراد کل گونه انسان امروزی شود کافی بوده است.

آن دسته از جهش‌های ژنتیکی که منجر به بروز ویژگی‌های جسمی و رفتاری تناسب‌افزا در دارندگان آن جهش‌ها شده‌اند، بوسیله افزایش موفقیت تولیدمثلی صاحبان آن جهش‌ها در گونه باقی مانده و به تکثیر ادامه داده‌اند. جهش‌های خطرناک و مضر که تناسب صاحبان خود را کاهش می‌دادند در پیکره صاحبان آنها دفن می‌شدند. اثرات فزاینده و تدریجی جهش‌های تصادفی که تغییرات پی در پی ایجاد می‌کنند، به طور فزاینده‌ای ریخت و رفتار هر گونه را تغییر می‌دهد. همین جهش‌هایی که بطور تصادفی پیدا می‌شوند تناسب را نیز بطور تصادفی در بین اعضای یک گونه توزیع می‌کنند.

رانش ژنتیکی

"شما محصول تکامل نسل‌های متمادی و اطلاعات بیشمار جمع‌شده، متمرکزشده، پردازش‌شده و تصفیه‌شده در طی میلیون‌ها سال هستید تا از طریق کانال زایمانی به دنیا بیایید" (هامر و کوپلند، ۱۹۹۹).

رانش ژنتیکی[۲] از دیگر عواملی است که منجر به تغییر و تکامل جمعیت‌ها می‌شود. "اگر میانگین آهنگ افزایش یک ژنوتیپ یا ژن، همواره بیشتر از میانگین آهنگ افزایش ژنوتیپ یا ژن‌های دیگر باشد، انتخاب طبیعی برقرار است. احتمال می‌رود که فراوانی چنین ژنوتیپ یا ژنی یعنی نسبت آن ژنوتیپ خاص در جمعیت، افزایش یافته و امکان دارد که جای همه ژنوتیپ‌ها یا ژن‌های دیگر جمعیت را بگیرد یعنی تثبیت شود" (کراکرفت و همکاران، ۲۰۰۵). می‌توانیم انتظار داشته باشیم که وجود یک جهش ژنتیکی مفید و انتخاب طبیعی آن جهش و خصایص بدنی و رفتاری همراه با آن بعد از طی صدها یا هزاران نسل منجر به این شود که در آن جمعیت، تعداد افرادی که آن جهش ژنتیکی را دارند بطور معناداری افزایش یابد. انتخاب طبیعی، دارندگان جهش‌های غیرانطباقی و ترجیح‌دهندگان آنها را حذف کرده و در عوض دارندگان جهش‌های ژنتیکی انطباق‌افزا در هر جنس و

---

[1]- Homo

[2]- Genetic Drift

ترجیح‌دهندگان خصایص ظاهری و رفتاری همبسته با آن جهش‌ها در جنس دیگر را حفظ کرده و به آنها اجازه زاد و ولد، فرزندان بیشتر و انطباق‌یافته‌تر را می‌دهد. مفیدبودن نیز، با توجه به شرایط تعریف می‌شود. آنچه که در یک زمان برای تناسب موجود زنده مضر است، می‌تواند در شرایطی دیگر مفید باشد و بالعکس. بعد از طی نسل‌ها، اکثریت جمعیت موجود در پایین هرم، فرزندان اقلیت دارای جهش‌های ژنتیکی مثبت در بالای هرم هستند. بدین نحو، ترکیب ژنتیکی یک جمعیت، در بعد از چند نسل، به سمت دارندگان آن جهش جهت یا اصطلاحا رانش می‌یابد. به این تغییر در الگوی ژنتیکی یک جمعیت خاص رانش ژنتیکی گفته می‌شود. یکی از علل مشاهده تغییراتی که در گونه‌های مختلف و در طی نسل‌های متوالی بوجود می‌آید، همین رانش ژنتیکی است. رانش ژنتیکی علاوه بر انتخاب طبیعی می‌تواند محصول انتخاب مصنوعی یعنی انتخاب بوسیله مهندسی انسانی نیز باشد. بطور مثال دانشمندان آمریکایی طی تحقیقی دریافتند که تمامی ۹ میلیون گاو نژاد هلندی (هلشتاین) موجود در ایالات متحده، نتاج حاصل از فقط ۲ گاو نر هلندی هستند که در دهه ۱۹۶۰ میلادی در آمریکا وجود داشته‌اند (یو و همکاران، ۲۰۱۵).

یک نمونه شناخته شده از رانش ژنتیکی در انسان، شیوع کم‌خونی داسی‌شکل در مناطقی از آفریقای جنوبی است. در کم‌خونی داسی‌شکل، شکل هموگلوبین‌های خون، بصورت داسی‌شکل درآمده و قادر به انجام وظایف طبیعی خود نیستند. افرادی که به این بیماری مبتلا می‌شوند، یا هتروزیگوت هستند یا هموزیگوت. هموزیگوت به کسانی گفته می‌شود که دو آلل یکسان مربوط به یک ژن را از والدین خود به ارث می‌برند. در اینجا، هموزیگوت کسی است که دو ژن بیماری را از هر دو والد خود به ارث برده است. در هتروزیگوت، فقط یکی از والدین بیمار است و در نتیجه فرد مبتلا، دارای یک آلل یا یک ژن بیمار و یک آلل یا ژن طبیعی از والد دیگر است. بسیاری از افراد هموزیگوت، علائم شدیدی از این بیماری را تجربه کرده و در نتیجه در سنین پایین از بین می‌روند. در مناطقی از آفریقا، پشه مالاریا موادی را وارد بدن می کند که می‌تواند برای افراد طبیعی نیز کشنده باشد. از سوی دیگر، داسی‌شکل شدن گلبول‌های قرمز، از اینکه سم پشه مالاریا بتواند به بدن آسیب بزند جلوگیری می‌کند. در واقع سم این پشه بر روی گلبول‌های داسی‌شکل اثری ندارند. داشتن یک آلل مربوط به بیماری کم‌خونی داسی‌شکل (و نه دو آلل آن که خود کشنده است)، منجر می‌شود تا فرد دارنده یک آلل معیوب از این بیماری، در عین حالی که بخاطر کم‌شدت‌تر بودن علائم بیماری در خود از پای نیفتد (به علت وجود یک آلل طبیعی دیگر)، در عین حال نسبت به مالاریا نیز تا حدی مقاوم شود. به عبارت دیگر، داشتن یک آلل معیوب کم‌خونی داسی شکل، فرد را در معرض انتخاب‌شدن و افزایش احتمال بقا و تولیدمثل قرار می‌دهد. این مسئله منجر شده تا در این مناطق از آفریقا، تعداد کسانی که دارای یک آلل معیوب از این بیماری هستند افزایش یابد. علت نیز این است که افراد هتروزیگوت این بیماری نسبت به افراد طبیعی، به علت مقاومت بیشتر نسبت به مالاریا، تناسب بالاتری

نشان می‌دهند. در اینجا جهش مربوط به کم‌خونی داسی‌شکل، هر چند در کل مضر و کاهش‌دهنده تناسب فرد است اما در شرایطی خاص مانند شرایطی که جمعیت آفریقایی فوق‌الذکر در معرض آن قرار دارند باعث افزایش میزان تناسب در افراد می‌شود. دقت کنید که رانش ژنتیکی غالبا همانند مثال فوق در این جهت نیست که منجر به افزایش میزان ژن‌های بیماری‌ها در گونه‌ها شود و اتفاقا دقیقا برعکس آن صادق است. در اینجا هدف از ذکر این مثال این بود که درک کنید که تکامل و انتخاب طبیعی چطور در جهت سازگار کردن افراد با محیط‌شان عمل می‌کند حتی اگر این انتخاب در جهت افزایش ژن‌های یک بیماری باشد. برای تکامل، افزایش سازگاری با محیط مهم است حال این افزایش در انطباق می‌تواند در هر جهتی و به هر شکلی باشد.

سایر مکانیسم‌های مسبب تحول گونه‌ها

به جز رانش ژنتیکی، تعدادی از سایر عوامل افزایش‌دهنده ژنوتایپ‌های معین در یک جمعیت خاص یا نقش‌دارنده در انتخاب طبیعی عبارتند از: **گلوگاه‌های ژنتیکی**[۱]، **انتخاب خویشاوندی**[۲]، **انتخاب گروهی**[۳] و **نوع‌دوستی متقابل**[۴].

در گلوگاه ژنتیکی، یک عامل بیرونی معمولا تصادفی مانند سوانح طبیعی باعث می‌شوند تا از بین اعضای یک جمعیت معین عده‌ای خاص زنده ماند و تبدیل به نیاکان فرزندان آتی این جمعیت شوند. این عده تنها حامل بخشی از ژن‌های جمعیت اولیه هستند. در این شرایط، فرزندان پایین هرم جمعیتی در نسل‌های بعد نمایانگر کامل همان جمعیت اولیه نیستند چرا که آنها فقط زاده‌های نیاکانی هستند که از مهلکه جان سالم به در برده‌اند. آنها ممکن است از جمعیت اولیه اصلی بسیار متفاوت باشند. فکر کنید در جزیره‌ای که ناگهان آتشفشان می‌شود فقط عده‌ای که بر حسب اتفاق در آن زمان سوار قایق شده و برای تفریح به جزیره دیگری رفته بودند زنده می‌مانند. بعد از سال‌ها، افراد آن جزیره فقط فرزندان همین عده زنده‌مانده خواهند بود که از آن جمعیت اولیه متفاوت خواهند بود.

در انتخاب خویشاوندی، اعضای خویشاوند یک گونه یا زیرمجموعه‌ای از یک گونه، نسبت به انتخاب همدیگر سوگیری نشان می‌دهند. این اعضای خویشاوند، به نحوی رفتار می‌کنند که بقا و تولیدمثل خویشاوندان خود را، نسبت به سایر غریبه‌ها، تسهیل کنند. این ترجیح تکاملی- زیستی به ترجیح خویشاوندان خود نسبت به سایر افراد غریبه که ریشه یک پدیده اجتماعی شناخته‌شده به نام **پارتی‌بازی**[۵] است، به علت علاقه خودخواهانه افراد (و در واقع ژن‌های افراد)، به گسترش ژن‌های خودشان و آنانی که نزدیکی ژنتیکی به خودشان دارند روی

---

[1]- Genetic bottlenecks
[2]- Kin Selection
[3]- Group Selection
[4]- Reciprocal Altruism
[5]- Nepotism

می‌دهد. در انتخاب گروهی، همین ترجیحات و تمایلات سوگیرانه، در مورد اعضای گروه خودی که اعضای آن ممکن است خویشاوند ژنتیکی نزدیک همدیگر باشند یا نباشند روی می‌دهد.

در نوع‌دوستی متقابل، افراد سعی می‌کنند تا به زای رفتار تناسب‌افزای شخص یا اشخاصی دیگر نسبت به خود، آنها نیز متقابلا موجبات موفقیت در بقا و تولیدمثل طرف دیگر را فراهم کنند. در این حالت، نوع‌دوستی متقابل برای هر دو طرف درگیر این تبادل، مفید و سودمند است.

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت اینست که عواملی که در بالا ذکر شدند، هرچند می‌توانند موجب گسترش ژنومی خاص در جمعیت شوند اما گسترش و بقای خط ژنتیکی افراد درگیر در همه این انتخاب‌ها، نهایتا به انتخاب طبیعی بر می‌گردد. چنانچه انتخاب طبیعی از نظر میل به انتخاب ساختار ژنتیکی خاصی، همراه و همگرا با مثلا انتخاب خویشاوندی نباشد، این مکانیسم نمی‌تواند به تنهایی موجب گسترش یک ساختار ژنومی خاص شود. انتخاب خویشاوندی که منجر به گسترش یک ژن بیماری‌زای تهدیدکننده بقا یا کاهش‌دهنده موفقیت تولیدمثلی در اعضای یک قوم شود، نهایتا نه تنها به نفع آن خویشاوندان عمل نخواهد کرد بلکه بقای خط ژنتیکی آن قومیت خاص را هم به خطر خواهد انداخت. به همین خاطر است که می‌بینیم در بسیاری از موارد، معادلات و ملاک‌های انتخابی سایر مکانیسم‌های انتخاب‌گرانه تکاملی با مکانیسم انتخاب طبیعی هماهنگ هستند. بطور مثال، افراد سالم، نه تنها مورد انتخاب طبیعی بلکه مورد انتخاب خویشاوندی یا گروهی هم قرار می‌گیرند. بقا و تولیدمثل آنها، هم بوسیله خویشاوندان یا گروه تسهیل شده و هم هماهنگ با الزامات انتخاب طبیعی است که خواستار سلامت قابل‌توارث بیشتر است. تمایز و تبعیض در تعامل از طرف اعضای یک خانواده، قوم یا گروه با آن دسته از اعضایش که از نظر تناسب یا سلامتی نسبت به سایرین وضعیت بدتر یا بهتری دارند، یک نمونه از این مسئله است. متفاوت رفتارکردن با اعضایی که از نظر تناسب متفاوت‌اند موجب می‌شده تا در یک خانواده، قوم یا گروه، آنهایی که بالاترین تناسب را دارند، بتوانند ژن‌هایی را که دیگر اعضا نیز با آنها در این ژن‌ها سهیم هستند بگسترانند و این به نوعی یعنی تولیدمثل موفق برای همه اعضای گروه. علاوه بر این، چنین افرادی چون پتانسیل اولیه بالاتری برای رسیدن به موقعیت مناسب را دارند، در صورت رسیدن به چنین موقعیت‌هایی می‌توانند موجب افزایش احتمال بقا و تولیدمثل موفق سایر اعضای گروه نیز شوند. پس به نفع گروه است که مکانیسم‌های انتخابی خویش را عمدتا بر اساس آنچه که انتخاب طبیعی می‌پذیرد هماهنگ کند (در تکامل و تحول گونه‌ها، عوامل ثانویه دیگری نیز دخالت دارند که در اینجا مورد بحث قرار نگرفتند. برای مطالعه سایر عوامل بوجود آورنده تکامل خُرد و کلان رک به ریدلی، ۲۰۰۳ و علی‌بیک، ۱۳۸۸).

ارتباط بقای طولانی‌تر با موفقیت تولیدمثلی بیشتر

اگرچه در طول تکامل، توانایی بقا بر تناسب تاثیر مستقیم داشته به نحوی که افراد با بقای طولانی‌تر توانسته‌اند تولیدمثل و فرزندان بیشتری داشته باشند اما این رابطه بصورت همبستگی صد در صد نبوده است. "از آنجایی که تولیدمثل، قلب انتخاب طبیعی است، تصمیم‌های مربوط به جفت‌گزینی، دارای اهمیت انطباقی اساسی و بنیادین هستند" (لی، ۲۰۰۸). یک موجود زنده می‌تواند بقای طولانی و عمر دراز داشته باشد اما فعالانه یا به قدر کافی اقدام به تولیدمثل نکند. چنین ارگانیسمی، اگر چه که در بقای طولانی‌تر موفق است اما موفقیت تولیدمثلی زیادی نداشته و در نتیجه میزان گسترش ژنتیکی او نسبت به همتایانی که اِصرار و اقدام بیشتری برای تولیدمثل بیشتر دارند کمتر خواهد بود. در هر گونه، آن گروهی که علی‌رغم عمر کوتاه‌تر، میزان موفقیت تولیدمثلی بیشتری دارند نسبت به آنهایی که عمر طولانی‌تر ولی موفقیت تولیدمثلی پایین‌تری نشان می‌دهند میزان ژن‌هایشان در نسل‌های بعد یا به اصطلاح خط ژنتیکی‌شان گسترده‌تر می‌شود. به همین دلیل، موفقیت تولیدمثلی، همپای موفقیت در بقا و یا حتی بیشتر از آن، در شکل دادن به خصایص جسمی و رفتاری گونه‌ها و از جمله انسان نقش داشته است.

اهمیت تنوع ژنتیکی در تکامل گونه‌ها

"تنوع ژنتیکی، اساس و ماده خام انتخاب طبیعی برای ایجاد تغییرات تکاملی است" (چارلزورث و چارلزورث، ۲۰۰۳). تنوع ژنتیکی و گوناگونی بین افراد یک گونه، برای باز نگه داشتن دست انتخاب طبیعی برای گزینش متناسب‌ترین‌ها، لازم و ضروری است. این گوناگونی باعث می‌شده تا در محیطی که خود نیز متغیر است و گوناگونی نشان می‌دهد، گونه‌ها بیش از حد دارای خصایص اصطلاحا تخصصی یا مختص و منطبق با فقط یک محیط نشده و در صورت تغییر محیط با خطر انقراض نسل مواجه نشوند. چرا که در هر محیط جدید، افرادی از یک گونه وجود داشته‌اند که به خاطر تفاوت‌های ژنتیکی‌شان با سایر همتایان می‌توانستند با محیط جدید سازگار شوند. جرج ویلیامز، از اولین افرادی بود که پیشنهاد داد ارتباط جنسی بین دو جنس مخالف از یک گونه، منجر به تنوع ژنتیکی‌ای می‌شود که ژن‌ها را قادر می‌کند تا در محیط‌های جدید یا متغیر، بهتر بقا یابند. نوعی از زادآوری که ماحصل ارتباط جنسی بین دو جنس باشد، **تولیدمثل جنسی**[1] نامیده می‌شود. تولیدمثل جنسی، نوعی از تولیدمثل است که در آن، هر دو جنس نر و ماده نقش دارند. تولیدمثل جنسی در مقابل **تولیدمثل غیرجنسی**[2] که بوسیله فقط یک جنس صورت می‌گیرد، قرار دارد. تولیدمثل غیرجنسی از طریق تقسیم‌های سلولی مادر به زادگانی همانند خودش حاصل می‌شود. تولیدمثل گونه‌هایی متعدد مانند باکتری‌ها و ویروس‌ها از آن جمله‌اند. ثمثیلی که

---

[1]- Sexual reproduction

[2]- Asexual

ویلیامز درباره تفاوت قدرت تولیدمثل جنسی و غیرجنسی در ایجاد تنوع استفاده می‌کند مثال قرعه‌کشی بلیط است. او می‌گوید: "زاد و ولد غیرجنسی مثل آن است که برای شرکت در یک بخت‌آزمایی، بلیت‌های بسیار اما با شماره‌های یکسان خریداری شوند. در عوض، تولیدمثل جنسی مثل خرید بلیت‌هایی کمتر اما با شماره‌های متفاوت است" (ویلیامز ۱۹۷۵؛ به نقل از کارترایت، ۲۰۰۰). تولیدمثل جنسی، منجر به پدیدآیی زاده‌هایی می‌شود که در عین شباهت ژنتیکی، با هم تفاوت‌هایی نیز دارند. وجود این تفاوت‌ها، والدین را مطمئن می‌کند که همه فرزندان‌شان در هنگام مواجه با یک عامل مشترک مانند یک ویروس بیماری‌زا یا کشنده، از بین نخواهند رفت. این مسئله، به دلیل ساختارهای ژنتیکی متفاوت در این فرزندان است. اهمیت تنوع ژنتیکی در زادگان هر نسل از نظر اثربخشی تکاملی تا بدانجا است که اهمیت تکاملی تولیدمثل جنسی را در همین تنوع ژنتیکی منتج از آن دانسته‌اند (کارترایت، ۲۰۰۰). در فصول بعد، نقش این عامل که خود را در تنوع‌گرایی ژنتیکی نشان می‌دهد را در انتخاب استراتژی‌های جنسی انسان و از جمله رفتارهای خارج از چارچوب زناشویی، مورد بحث بیشتر قرار خواهیم داد.

سرمایه‌گذاری والدینی و تفاوت‌های جنسیتی در آن

کوشش تولیدمثلی[1] به مجموعه تلاشی که فرد در جهت جفت‌گزینی و پرورش فرزندان صرف می‌کند، گفته می‌شود. میزان کوشش تولیدمثلی هر فرد، موفقیت تولیدمثلی یا تناسب تولیدمثلی او را رقم می‌زند. هر چقدر که فردی موفقیت تولیدمثلی بیشتری داشته باشد، توفیق بیشتری در افزایش خط ژنتیکی‌اش خواهد یافت. کوشش تولیدمثلی، خود به دو زیرگروه **کوشش جفت‌گزینی (جفت‌یابی)**[2] **و کوشش والدینی**[3] یا **سرمایه‌گذاری والدینی**[4] تقسیم می‌شود. کوشش جفت‌گزینی، به میزان وقت، انرژی و منابعی که موجود زنده برای یافتن جفت و آمیزش جنسی صرف می‌کند گفته می‌شود. کوشش والدینی یا سرمایه‌گذاری والدینی به میزان کوشش یا صرف وقت، انرژی و منابع برای زادآوری و پرورش موفق آنها به نحوی که آنها خود به سن تولیدمثل برسند گفته می‌شود. مفهوم سرمایه‌گذاری والدینی، اول بار بوسیله تریورز (۱۹۷۲) وارد متون تکاملی شد.

در گونه انسان و اکثریت گونه‌های پستانداران، کوشش برای جفت‌یابی یا همسرگزینی در جنس مذکر و میزان سرمایه‌گذاری والدینی در جنس مونث بیشتر است. برای تشکیل یک فرزند، حداکثر انرژی که یک مرد باید بگذارد، یک آمیزش جنسی است که در آن یک اسپرم، تخمک را بارور کند. میزان اسپرم‌های موجود در یک سانتی‌متر مربع از انزال یک مرد، حدود ۲۰۰ میلیون عدد است. از دیدگاه نظری، این میزان اسپرم برای بارور کردن

---

[1]- Reproductive Effort
[2]- Mating Effort
[3]- Parenting Effort
[4]- Parental Investment

کل زنان ایالات متحده آمریکا کافی است. این درحالیست که یک زن، در سراسر عمر خود، تعداد محدودی تخمک یعنی حدود ۵۰۰-۴۰۰ تخمک قابل بارور در درون تخمدان‌های خود حمل می‌کند. از طرف دیگر، برای زادآوری و تولد یک بچه، حداقل انرژی که یک زن می‌گذارد، عبارت است از: ۹ ماه حاملگی که خود همراه با خطرات متعددی مانند زایمان دردناک و خطرناک و احتمال مرگ فرزند و/یا مادر در حین حاملگی یا زایمان است و چند سال وقت و انرژی برای بزرگ‌کردن یک کودک تازه متولد شده که از جمله ملزوماتی است که یک زن را از اینکه کودک‌ش می‌تواند به سن تولیدمثل برسد مطمئن می‌کند. اما یک مرد در همین مدت زمان، می‌تواند با تعداد بسیار زیادی از زنان دیگر ارتباط داشته و به این طریق اقدام به افزایش موفقیت تولیدمثلی خود کند. اگر یک ارتباط جنسی منجر به حاملگی زن شود یا نشود، حداکثر انرژی که یک مرد گذاشته، یک ارتباط جنسی بوده است. اما همین یک ارتباط جنسی، چنانچه منجر به حاملگی شود، شروع‌کننده فرایندی بسیار انرژی‌بر و زمان‌بر برای یک زن است که اگر منجر به زایمان و سپس پرورش فرزندی که خود نیز به سن تولیدمثل می‌رسد نشود، میزان زیادی از انرژی، وقت و سایر سرمایه‌های تکاملی او را تلف می‌کند. یک زن، در سراسر عمر خود می‌تواند فقط تعداد محدودی فرزند داشته باشد که متعلق به خود او بوده و حامل ژن‌های او باشند. این، از دیدگاه عملی معادل می‌شود با: یک سال وقت برای زایمان هر فرزند و چند سال هم برای پرورش این فرزند و سپس حاملگی بعدی. دقیقا به همین علت، یک زن در جفت‌گزینی و روابط جنسی خود محتاط‌تر و انتخابی‌تر عمل می‌کند اما میزان سرمایه‌گذاری والدینی یک مرد برای داشتن یک فرزند بسیار کمتر از آن چیزی است که یک زن صرف می‌کند. تلاش برای جفت‌یابی یا کوشش جفت‌گزینی نیز به همین علت و در مردان بالاتر است. مردان برای داشتن حداکثر موفقیت تولیدمثلی، نیاز داشته‌اند که به دنبال همسران و شرکای جنسی متعدد بروند. اما زنان، برای داشتن تولیدمثل موفق نیاز به شرکای کمتر و در عوض پدری باثبات برای فرزندان‌شان که در بزرگ‌کردن آن فرزندان به آنها کمک کند داشته‌اند. مفهوم کوشش تولیدمثلی و بخصوص سرمایه‌گذاری والدینی از جمله مفاهیم بسیار مهم برای درک چرایی تفاوت‌های رفتار جنسی دو جنس و استراتژی‌های هر جنس است که در فصول بعد مورد بحث قرار خواهند گرفت.

انتخاب طبیعی کور است

اگر متون مربوط به نظریه تکامل را خوانده باشید، شاید این جمله را شنیده باشید که «انتخاب طبیعی، کور[1] است». کور بودن انتخاب طبیعی به معنای بی‌نظم عمل کردن آن نیست. هر چند که مولفین مختلف، ممکن است قصد انتقال معانی تا حدی متفاوت را هنگام بکارگیری این عبارت داشته باشند اما این عبارت، معمولا ناظر به

[1]- Blind

این است که انتخاب طبیعی با قصد و منظور خاصی عمل نمی‌کند. در هر نسل از هر گونه، بطور ساده آنهایی که دارای ویژگی‌هایی هستند که آنها را در انطباق با محیط سازگار می‌کند، موفق به بقا و تولیدمثل موفق خواهند شد و فراوانی ژن‌های آنها در نسل‌های بعدی بیشتر خواهد بود. با تغییر شرایط، ممکن است بسیاری از چیزها عوض شود و ورق به نفع کسانی که در شرایطی دیگر ناموفق عمل می‌کردند برگردد. در اینجا نیز، انتخاب طبیعی مانند دفعه قبل عمل خواهد کرد. با این روند و به این شکل عمل کردن، می‌توان گفت که نه نفعی به انتخاب طبیعی قابل استناد است و نه اینکه انتخاب طبیعی قصد و غرضی نهایی را در سر می‌پروراند.

از سوی دیگر، انتخاب طبیعی، به دنبال برنامه‌ای درازمدت و طرحی پیگر برای سازگاری آتی ارگانیسم هم نیست. بدین معنی که در هر لحظه، افرادی و ویژگی‌هایی مورد انتخاب قرار می‌گیرند که منجر به سازگاری فرد با شرایط فعلی می‌شوند، درحالی‌که ویژگی‌های انطباق‌افزای آنها در شرایط فعلی، ممکن است در محیط یا زمانی دیگر نه تنها تناسب‌افزا نباشند، بلکه برای تناسب فرد مضر هم باشند. این بدین معنی است که انتخاب طبیعی، فاقد قوه آینده‌نگری است.

انتخاب طبیعی با انتخاب آنهایی که در بقا و تولیدمثل، موفق‌ترین و شایسته‌ترین هستند عمل می‌کند، حال آن صفاتی که منجر به موفقیت می‌شوند، هر چه که می‌خواهد باشد. برای انتخاب طبیعی، خوبی‌ها یا بدی‌ها، حماقت‌ها یا دانایی‌ها، فضیلت‌ها یا شرارت‌ها و خیرخواهی‌ها یا بدخواهی‌ها، هیچ‌کدام فرقی نمی‌کند. آن، در درجه اول، ناسازگاری‌ها را حذف می‌کند؛ ناسازگاری‌های با خودش را، حال آن ناسازگاری‌ها هر چه که باشند. و البته در هر زمان هم ملاک او ممکن است عوض شود. چیزی را که امروز شدیدا انتخاب می‌کند ممکن است فردا کاملا بر ضد آن عمل کند. به عبارت دیگر، انتخاب طبیعی را از آن جهت کور می‌دانیم که کورکورانه اقدام به دادن مجوز بقا و تولیدمثل بیشتر به آن کسانی که صفات افزایش‌دهنده این ویژگی‌ها را دارند می‌کند. در این میان، مطمئنا بسیاری از افراد هر گونه که از بسیاری از ویژگی‌های مثبت دیگر برخوردارند اما انطباقی متناسب و همه‌جانبه با شرایط و محدودیت‌های محیطی خود در جهت بقا و تولیدمثل موفق ندارند، از گردونه این انتخاب حذف می‌شوند. از طرف دیگر، مجوزهای فعلی داده شده بوسیله انتخاب طبیعی همیشگی نبوده و در شرایطی دیگر ممکن است روش این مجوزدهی و کسانی که به آنها مجوز داده می‌شود تغییر یابند. این نشان می‌دهد که انتخاب طبیعی، طرح و برنامه ثابتی برای طولانی‌مدت ندارد هر چند در واقع همیشه حداقل یک برنامه ثابت دارد و آن انتخاب افراد سازگار با شرایط فعلی همان زمان است.

کارترایت (۲۰۰۰)، می‌گوید: "برای داروین، نه یک طرح بزرگ وجود داشت و نه مدرکی دال بر آنکه فرم‌های حیات توسط آفریدگاری بر روی زمین نهاده شده باشد، نه هدفی غایی یا پیشرفتی ناگزیر به سوی آمال. ساعت‌ساز او، کور بود". توجه کنید که نظر داورین یک دید فلسفی نسبت به حقایق مشاهده شده است و این دو

یعنی خود نظریه تکامل و حقایق عینی قابل‌مشاهده از آن با نظر فلسفی افراد درباره آن لزوما یکی نیستند. از این رو، ذکر نظر داورین در اینجا، حقیقتی انکارناپذیر نیست (برای مباحثی در این زمینه رک به ساعت‌ساز نابینا، نوشته ریچارد داوکینز، ۲۰۰۶؛ ترجمه شده به فارسی).

انگیزه جنسی، بازنمایی هشیارانه‌تری از انگیزه تولیدمثلی ناهشیار

> «تولیدمثل موفق، یک پویایی و انگیزاننده ژنومی، عمیق‌تر، بسیار پنهان‌تر و ناهشیارانه‌تر در هر ارگانیسم زنده است اما میل جنسی، پویایی و انگیزه روانشناختی و ذهنی هشیارانه‌تر و در دسترس‌تر در هر فرد است. ارضای جنسی یعنی انگیزه سطحی‌تر، ابزاری در دست ژن‌های ماست برای اینکه توزیع خود را به حداکثر برسانند».

برای افراد راحت‌تر است که بپذیرند میل جنسی و نه تولیدمثل موفق برانگیزاننده رفتار آنهاست. البته، در یک نگاه هم همینطور است. آنچه که در هشیاری ما برجسته می‌شود و ما را برای رفتارکردن به طریقی خاص بر می‌انگیزاند میل جنسی و نه تولیدمثل است. به همین علت، باور به اینکه بسیاری از رفتارهای ما ریشه در همان غریزه بنیادی ارگانیسم برای تولیدمثل موفق دارد دشوارتر می‌نماید تا اینکه بپذیریم ریشه بسیاری از اهداف رفتاری ما غریزه جنسی است. اما، خیلی راحت می‌توانیم از خود بپرسیم که اصلا وجود میل جنسی در انسان چه عملکردی را از نظر تکاملی داشته و دارد؟ در پاسخ به این پرسش ممکن است بگویید که هر چند می‌پذیرید که به میزان زیادی تحت تاثیر امیال جنسی‌تان هستید اما هدف‌تان از ارضای میل جنسی، صرفا کسب لذت جنسی یا رهایی از تنش جنسی است و نه تولیدمثل موفق. قطعا همینطور است. نظریه تکامل یا روانشناسی تکاملی، به هیچ عنوان نمی‌گوید که افراد، آگاهانه به دنبال افزایش موفقیت تولیدمثلی خود از طریق ارتباط جنسی هستند. آن می‌گوید که بطور ساده پیامد طبیعی و خود به خودی آمیزش جنسی در دوره تکاملی انسان، موفقیت تولیدمثلی بیشتر که آن هم به معنای گسترش ژن‌های فرد می‌باشد، بوده است. تنش جنسی و لذت جنسی که فرد را برای آمیزش جنسی برمی‌انگیزاند، می‌توانند نوعی انطباق یا محصول جانبی انطباق‌های تولیدمثلی ولی باز هم در جهت افزایش موفقیت تولیدمثلی فرد در نظر گرفته شوند. مطمئنا، نیاکان تکاملی ما نیز، عمدتا بوسیله میل جنسی برانگیخته می‌شده‌اند تا فکر کردن به اینکه باید تولیدمثل موفق داشته باشند. اما به هر حال، میل جنسی منجر به تولیدمثل آنها می‌شده است. انگیزه جنسی هشیارانه فرد، تبدیل به آمیزش جنسی و آمیزش جنسی نیز تبدیل به تولیدمثل می‌شده. البته که هر آمیزشی تبدیل به حاملگی نخواهد شد اما هر چقدر دفعات ارتباط جنسی بیشتر باشد احتمال حاملگی موفق نیز بیشتر می‌شود. این معادله تا اینجا ادامه می‌یابد که بگوییم هر چقدر تعداد تولیدمثل‌های موفق فرد بیشتر باشد، گسترش ژن‌های موجود در خزانه ژنتیکی فرد در نسل‌های آینده نیز بیشتر خواهد شد. آنهایی که این معادله را تا به آخر خوب طی نکنند، شانس کمتری برای باقی گذاشتن ژنوم خود در

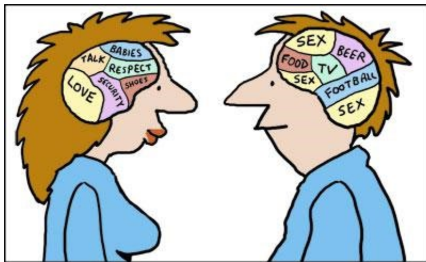
خزانه ژنتیکی یک گونه یا جمعیت خواهند داشت. این فرایند می‌تواند روشن کند که میل جنسی چطور ریشه در تولیدمثل موفق آن دسته از نیاکان ما که این میل را هماهنگ با شرایط خود ابراز می‌کرده‌اند دارد. از این روست که می‌گوییم تولیدمثل موفق، یک انگیزش روانشناختی ناهشیارانه‌تر در هر فرد است اما میل جنسی یک انگیزش روانشناختی هشیارانه‌تر برای همان پویایی ناهشیار تولیدمثلی است. هر ساختار ژنومی که برنامه‌ای جهت زادآوری و تولیدمثل موفق حامل خود دارد، بطور طبیعی منجر به گسترش حامل خود و از این طریق در واقع گسترش خودش خواهد شد. می‌توانیم اینطور بگوییم که ژن‌های ما، به دنبال تکثیر شدن و تولیدمثل موفق‌اند. در عوض، ذهن هشیار ما، به دنبال ارضای جنسی است. در این حالت، ارضای جنسی ابزاری است در دست ژن‌های ما برای اینکه توزیع خود را به حداکثر برسانند.

البته جای خوشبختی دارد که بازنمایی هشیارانه غریزه تولیدمثل میل جنسی است زیرا در این حالت، فرد به ارضای جنسی رضایت می‌دهد. این در حالیست که اگر تولیدمثل انگیزه روبنایی بود، کنترل موالید و چشم‌پوشی افراد از تولیدمثل به سختی امکان‌پذیر می‌شد زیرا همانطور که مشخص است، برای افراد، دست کشیدن از انگیزه‌های تکاملی‌شان دشوار است و بدیهی است که این دشواری در مورد غریزه‌ای بنیادی همچون تولیدمثل بسیار بیشتر خواهد بود. نمود بیرونی غریزه تولیدمثل به شکل میل جنسی باعث می‌شود تا افراد احساس کنند که به دنبال ارضای میل جنسی هستند و نه تولیدمثل و به همین خاطر در بسیاری از موارد به ارضای جنسی صرف رضایت دهند. رایت (۱۹۹۶) در این رابطه می‌گوید: "انسان، از نظر تکاملی، به گونه‌ای طراحی شده که مشتاق رابطه جنسی و سپس [در مرحله بعد] عاشق پیامدهایی که نه ماه بعد به عینیت می‌رسند باشد و نه اینکه ضرورتا خودمان پیش‌بینی کنیم که عاشق پیامدهای رفتارهای‌مان هستیم. شاهدی بر این مدعا، جزایرنشینان جزیره تروبریاند[1] هستند که با وجود اینکه مردمان آنجا از رابطه بین آمیزش جنسی و تولد فرزند اطلاعی ندارند اما با این وجود، مردان وقتی که به سن معینی می‌رسند شروع به تولیدمثل می‌کنند". به عبارت دیگر، ابزارهای اصلی انتخاب طبیعی [همانند میل جنسی] که موجب تولیدمثل ما می‌شوند مجبور نبوده‌اند که لزوما یک میل هشیار و شدید برای داشتن فرزند را در ما بوجود بیاورند (همان منبع). آنچه که هشیارانه احساس می‌شده میل به رابطه جنسی بوده و پیامدهای این میل جنسی و اقدام بر اساس آن، همان تولیدمثل بوده است.

---

[1]- Trobriand





میل جنسی، بازنمایی هشیارانه‌تری از یک انگیزه عمیق‌تر. عکس نمادین و به ظاهر طنزآمیز روبرو، تصویر اسکن مغزی یک جمجمه را درحالیکه یک جنین در خود دارد نشان می‌دهد. اگر می‌خواستید آن را با روانکاوی بخصوص مکتب فرویدی تنظیم کنید، می‌توانستید بجای تصویر جنین، تصویر یک آلت تناسلی را به عنوان نمادی از میل جنسی بگذارید! اما رویکرد تکاملی، ریشه‌های بسیار عمیق‌تر میل جنسی که همان رسیدن به موفقیت تولیدمثلی است را می‌بیند و پیگیری می‌کند. هدف نهایی هر آنچه که انسان انجام می‌دهد و به عبارت دیگر، هدف نهایی از برنامه‌ریزی تمام رفتارهایی که در مغز طراحی شده‌اند، افزایش تناسب از طریق تولیدمثل موفق بوده است. حتی بقا نیز، برای گسترش ژن‌های فرد، فقط درصورتی‌که به افزایش تولیدمثل موفق خود فرد یا خویشاوندان ژنتیکی او بینجامد، ارزش انطباقی داشته است. در تصاویری که کاریکاتوریست‌ها می‌کشند تا اشتغال ذهنی مردان به مسائل و ارتباطات جنسی و ارتباطی را نشان دهند، معمولا جمجمه یک مرد را پر از تصاویری از زنان عریان و وضعیت‌های مختلف جنسی به تصویر می‌کشند. درحالی‌که در مغز زنان، به نشانه تمایلات رمانتیک‌خواهانه آنها در ارتباطات، یک قلب نشان داده می‌شود! همانطور که بعدا خواهیم دید، هر چند که ممکن است در ظاهر و رفتار بیرونی، چنین روایت‌هایی از ذهن دو جنس صحیح به نظر برسند اما در تحلیل نهایی و عمقی‌تر، ریشه‌های مشترکی که فقط بصورت‌های مختلف نمایان می‌شوند آشکار می‌شوند.

تاکید بر سکس و ارضای جنسی به عنوان مهمترین برانگیزاننده شخصیتی در انسان، موضوعی است که عمدتا در روانکاوی کلاسیک فرویدی و نظریه فروید به چشم می‌خورد و بحث‌ها و نتیجه‌گیری‌های از آن نباید به اشتباه به تکامل تسری داده شود. دقت کنید که برای تکامل صفات و رفتارها در انسان، تولیدمثل موفق، فراتر از صرف ارتباط و ارضای جنسی است. البته که یکی از اصلی و مهمترین مراحل تولیدمثل موفق ارتباط جنسی است اما آن به همین مرحله ختم نمی‌شود. برای داشتن تولیدمثل موفق به معنی تکاملی، فرد باید مراحل متعددی را پشت سر بگذراند و آنچه که در تکامل بر آن تاکید می‌شود همین تولیدمثل موفق است و نه صرف ارتباط یا ارضای جنسی. باید در درک این موضوع یعنی اینکه انگیزاننده‌های اصلی بشری بقا و تولیدمثل موفق هستند درست عمل کرد وگرنه اولین پیامد جانبی آن سوءتفاهم در شناخت پیشران‌های بنیادین انسان خواهد بود. شاید برای عده‌ای از ما که در عصر مدرن زندگی می‌کنیم، درک این نکته که پس چرا افراد، علی‌رغم داشتن تعداد کمی فرزند و یا در بسیاری از موارد نداشتن آن، باز اینهمه تلاش می‌کنند و صبح‌شان را به شام می‌رسانند تا مدام به

دنبال شریک جنسی باشند، قدری دشوار باشد. این موضوع دقیقا به همین عدم درک کامل و درست از میل به افزایش تناسب در انسان برمی‌گردد. دقت کنید که فردی و در واقع بسیاری از افراد، ممکن است برای یک عمر هم تلاش کنند ولی در نهایت، به معنای تکاملی، تولیدمثل موفق نداشته باشند ولی این موضوع هیچ مغایرتی با اصول تکامل ندارد. چرا که تکامل به ما نمی‌گوید که رفتارهای افراد لزوما به موفقیت تکاملی آنها ختم می‌شود بلکه صرفا می‌گوید که آنها در این جهت تلاش می‌کنند، حال ممکن است که به موفقیت برسند یا نرسند. به عبارت دیگر، تکامل و بنیادهای تکاملی ما، وجود و لزوم ماشه‌چکان‌های غریزی- تکاملی را در ما توضیح می‌دهند و نه اینکه بر موفقیت همیشگی آنها تاکید داشته باشند. همین الان که شما در حال خواندن این سطور هستید در واقع به دنبال افزایش تناسب خودتان می‌گردید. شما علم و دانش را از آن رو جذاب می‌یابید که به نحوی باعث افزایش موفقیت شما در مسیر زندگی‌تان می‌شود و یا لااقل شما فکر می‌کنید که اینطور هست. این افزایش موفقیت، حال به هر نحو که باشد، منجر به افزایش تناسب در بقا یا تولیدمثل موفق شما یا هر دو می‌شود. این زنجیره، فرایند مورد علاقه ذهن تکاملی شماست که مدام برای آن نقشه می‌کشد. این نقشه‌ها در مواردی جواب می‌دهند و در مواردی هم موفقیت‌آمیز نیستند.

همچنین بسیار دقت کنید که اینکه می‌گوییم انگیزه جنسی بازنمایی هشیارانه‌تری از انگیزه تولیدمثلی است به این معنی نیست که افراد حداقل بصورت ناهشیارانه، در همه آمیزش‌های جنسی خود، به دنبال تولیدمثل موفق بوده و هدف‌شان از آمیزش جنسی، در همه موارد، رسیدن به زادآوری است. قطعا تعدادی زیادی از آمیزش‌های جنسی در زنان و مردان، بنا به عللی به غیر از تولیدمثل موفق یا حتی با انگیزه‌های غیرجنسی صورت می‌گیرد. اما نکته مهم در اینجا این است که حتی در این موارد نیز، هدف از ارتباط جنسی کسب منابع تناسب‌افزا است. این تناسب می‌تواند تناسب در بقا، تناسب تولیدمثلی و یا هر دو باشد. انگیزه‌های جنسی در افراد را در نظر بگیرید. اگر از عده‌ای مرد یا زن سئوال کنید که هدف آنها از ارضای جنسی و آمیزش جنسی چیست، جواب‌هایی را خواهید شنید که می‌توانید آنها را طبقه‌بندی کنید (برای پژوهش‌هایی مفصل در همین زمینه رک به مستون و باس، ۲۰۰۷؛ ۲۰۱۰). هدف از ارتباط جنسی در یک فرد، می‌تواند مستقیما جنسی همانند رسیدن به لذت جنسی یا رهایی از تنش جنسی و یا عاطفی، ارتباطی، روانشناختی، اقتصادی، تولیدمثلی و غیره باشد. از این علل سبب‌ساز ارتباط جنسی، با عنوان **انگیزه‌های جنسی**[1] نام برده می‌شود. وجود این انگیزه‌ها باعث می‌شوند تا دارندگان آنها بر مبنای آنها عمل کرده و با برقراری ارتباط جنسی، به پول، موقعیت، احترام، شهرت، کاهش تنش روانی و جسمی، سلامت بدنی بیشتر، ارضای نیازهای عاطفی و روانشناختی، تقلید از دیگران، پذیرفته‌شدن از طرف مقابل و یا هر آن چیز دیگری برسند که آنها نیز به نوبه خود موجب بالابردن تناسب فرد می‌شوند. بنابراین، هرچند که

[1]- Sexual Motives

این انگیزه‌ها مستقیما و با هدف افزایش در تولیدمثل موفق صورت نمی‌گیرند اما وجود آنها به این علت است که همراه با افزایش تناسب کلی برای دارندگان آنها عمل کرده و از طریق تولیدمثل «دارندگان چنین انگیزه‌هایی» به نسل‌های بعد هم انتقال یافته‌اند.

مسئله دیگر به تفاوت‌های جنسیتی در این مسئله برمی‌گردد. زنان، نسبت به مردان، بیشتر احتمال دارد که از ورای روابط جنسی خود به دنبال منافع مختلفی به غیر از ارضای جنسی و باروری باشند. همچنین، آمیزش‌های جنسی زنان، در همه مراحل چرخه قاعدگی به حاملگی ختم نشده و آنها می‌توانند هدف از آمیزش‌های جنسی خود را مطابق با مراحل مختلف چرخه قاعدگی تنظیم کنند. بطور مثال، ممکن است که هدف یک زن از آمیزش‌های جنسی در ابتدا و انتهای چرخه قاعدگی با هدفش از آمیزش جنسی در اواسط چرخه قاعدگی متفاوت باشد. در مورد مردان، وضع اندکی متفاوت است. هر چند تعدادی از مردان نیز ممکن است از ورای روابط جنسی خود به دنبال کسب منافع متعدد باشند اما این مسئله بطور میانگین در مورد آنها بسیار کمتر صدق می‌کند. اول اینکه مردان از اساس کمتر احتمال دارد که به زای آمیزش جنسی با یک زن، قادر به کسب منافعی به غیر از ارضای جنسی باشند. چرا که غالبا این مردان هستند که برای برقراری رابطه جنسی، باید منابع دیگری هم بپردازند. ریشه آن هم به نقش سرمایه‌گذاری والدینی برمی‌گردد. در محیط تکاملی انطباق‌ها، زنان برای اینکه تولیدمثل موفق به معنای کامل آن که درباره آن بحث کردیم را می‌داشتند نیازمند منابع متعدد و بیشتری بودند. آنها نه تنها باید نطفه فرزند خود را تشکیل می‌دادند بلکه باید به فکر تامین غذا و سرپناه و سایر شرایط ضروری دیگر برای بزرگ‌کردن آنها هم می‌بودند. بدیهی است که ممکن است از خلال روابط جنسی خود به دنبال منابع دیگر هم می‌بودند. مغز تکاملی آنها به آنها می‌آموخت که از طریق برقراری روابط جنسی با مردان، در شرایط و زمان‌های مختلف، می‌توانند به منابع مختلف و ضروری جهت رسیدن به تناسب بهینه دست یابند. این در حالی است که سرمایه‌گذاری والدینی در مردان بسیار کمتر بوده و فقط شامل ارائه مقداری اسپرم می‌شده است. پس آنها با خیال راحت می‌توانستند به قصد بارورکردن طرف مقابل که البته نمای هشیارانه آن همان ارضای جنسی بوده، با زنان روابط جنسی برقرار کنند.

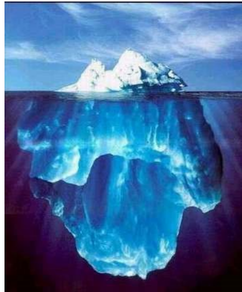
خلاصه بحث این بخش اینست از بین برانگیزه‌های ما برای برقراری رابطه جنسی، تمایل به افزایش تناسب تولیدمثلی می‌تواند نسبت به همزاد سطحی‌تر خود یعنی میل جنسی، ناهشیارانه‌تر باشد، نکته بعد اینکه هر چند که انگیزه‌های ما از ارتباط جنسی با جنس مقابل می‌توانند متعدد و به ظاهر جنسی یا غیرجنسی در نظر گرفته شوند اما همه آنها در نهایت به نوعی با افزایش در تناسب مربوطند.

تکامل و انتخاب طبیعی، در سطح ناهشیار عمل می‌کنند

عباراتی مانند: «اگر مرد یا زنی، به این نحو عمل کند، آن اتفاق می افتد»، «او اینطور عمل می کند تا آن چیز نصیب او شود»، «فرد برای حل این مشکل دست به این یا آن راه حل یا انطباق می‌زند»، «فرد اینطور تصمیم می‌گیرد تا موفقیت تولیدمثلی خود را افزایش دهد» را زیاد در متون روانشناسی تکاملی می‌شنوید. توجه کنید که بکار بردن چنین عباراتی، صرفا برای درک بهتر مطلب به کار گرفته شده و تصمیمات آگاهانه افراد غالبا جایی در این فرایندها ندارند. بدین معنی که در طول تکامل گونه‌ها، افراد بطور هشیارانه و آگاهانه تصمیم نمی‌گرفتند که چه کاری انجام دهند و کدام را انجام ندهند تا تناسب تکاملی خود را به حداکثر برسانند. بلکه فرایند به طور ساده، به این طریق بوده که اگر به فلان شیوه رفتار می‌کردند، فلان پیامد را به عنوان نتیجه طبیعی رفتارهای خود می‌دیده‌اند. برای سنجش و پیدا کردن بهترین راه حل، نه تصمیم ارادی و آگاهانه‌ای در کار بوده و نه پردازش و تحلیلی آگاهانه. انتخاب طبیعی، به آنهایی که بر اساس انتخاب‌های ژنتیکی و ذاتی خود و کاملا بر حسب شانس و تصادف، بهترین راه‌حل‌ها را برای افزایش تناسب در بقا و تولیدمثل در پیش می‌گرفتند، اجازه بقا و تولیدمثل بیشتر، توزیع ژنتیکی بیشتر در نسل‌های بعد و نتیجتا گسترش این مکانیسم‌های ذهنی انتخاب‌گرانه و راه‌حل‌های انتخاب شده بوسیله آنها را داده است.

هنگامی که یک آشپز اقدام به پخت چندین کیک می‌کند کیکی که بیش از همه ذائقه مخاطبین را جلب کند این امتیاز را خواهد داشت که دستور پخت‌ش در لیست غذاهای مطلوب باقی بماند. «دستور پخت آن کیک»، معادل است با نیمرخ ژنتیکی موفق در افراد گونه‌ها. همانطور که خود کیک خورده می‌شود، نیاکانی که انتخاب‌های هماهنگ با قواعد تکامل را داشته‌اند نیز بالاخره روزی می‌مردند اما ترجیحات آنها و استراتژی‌های جنسی آنها (دستور پخت کیک)، از طریق نسل‌های آتی‌شان باقی می‌مانده است. فرزندان آنها نیز، بدون آنکه بدانند چرا بدین نحو عمل می‌کنند و چرا فلان چیز را می‌خواهند یا نمی‌خواهند، محکوم به عمل بر مبنای انتخاب‌های ژنتیک- وابسته خود می‌شدند. بدین نحو، آنها نیز بدون اینکه خود بدانند یا حتی بخواهند موفق به زادآوری بیشتر و بر همین مبنا توزیع بیشتر ژن‌های تناسب‌افزا می‌شدند. مکانیسم‌های رفتاری و انتخابی- تکاملی فرد، تحت کنترل مراکزی از مغز است که خارج از آگاهی او بوده و بدون اینکه حتی خود او هم کاملا متوجه باشد اطلاعات را پردازش و تبدیل به رفتارهای مناسب می‌کنند. این مکانیسم‌های مغزی، خود بوسیله ژن‌های ما ساخته و راه‌اندازی می‌شوند. همانطور که یک فرد نمی‌تواند هشیارانه فرایند برخورد نور به سلول‌های شبکیه چشم خود و تبدیل نهایی آنها به تصویر را درک کند، در اینجا نیز فرایند پردازش اطلاعات تحت کنترل مراکز ناهشیار مغز و خارج از حوزه آگاهی او قرار دارند. جنس ناهشیاری مورد نظر در روانشناسی تکاملی هم،

نوعی ناهشیاری زیستی- تکاملی است. ژن‌ها، راه‌انداز اصلی این ناهشیاری و سیستم عصبی و روانشناختی ما، میانجی تبدیل این دستورات ژنتیکی به رفتارهای بیرونی هستند.



بازنمایی قیاسی لایه‌های ذهن. فروید، ذهن انسان را به یک کوه یخ تشبیه می‌کرد. یک مناظره‌گر بیرونی، هنگام مشـــاهده یک کوه یخ، فقط قادر به دیدن قسمت بیرون از آب چنین کوه‌هایی است. حجم بیشتر یک کوه یخ در زیر آب شناور مانده و از چشم فرد پنهان می‌ماند. او قسمت بیرون کوه یخ را به مثابه ذهن خودآگاه یا هشیار و قسمت زیر آب را همانند بخش ناخودآگاه یا ناهشیار می‌دانســـت. ذهن نیز لایه‌های متعددی دارد. در یک تقســـیم‌بندی کلی، لایه هشیار یا خودآگاه ذهن، آن قسمت از مکانیسم‌های روانشناختی است که با راحتی بیشتر در معرض اکتشاف و تحلیل ما قرار می‌گیرد. لایه‌های عمیق‌تر و پنهان ذهن، محتواهای ناهشیار یا ناخودآگاه ذهن ما را تشکیل می‌دهند که در شرایط معمولی از تیررس مشاهده، اکتشاف و تحلیل ما دور می‌مانند. ناهشـــیار تکاملی را می‌توان جزو عمیق‌ترین لایه‌های ذهنی تلقی نمود که شـــکل‌گیری آن، به واقع قدمتی میلیون سالی دارد.

تکامل و شکل‌گیری صفات و رفتارها در گونه انسانی

همانطور که متذکر شدیم انتخاب طبیعی اقدام به گزینش خصایصی که لزوما با اخلاقیات و ارزش‌های دنیای فعلی منطبق باشند، نکرده (و نمی‌کند). در واقع میزانی از شرارت‌ها و خصایص منفی شخصیتی هر جنس، بوسیله انتخاب طبیعی و جنس دیگر انتخاب می‌شوند. انتخاب طبیعی، به نفع بقای چنین ژن‌هایی عمل کرده و انتخاب جنسی هم باعث تقویت بقای آن ژن‌ها می‌شود. برای انتخاب طبیعی، فقط افزایش سازگاری مهم هست و برای آن هر صفت جسمی و رفتاری که در چالش با شرایط محیطی، بقا و تولیدمثل دارنده آن را افزایش می‌دهند ارزشمند است. به همین خاطر، وجود بسیاری از صفات رفتاری منفی و البته صفات مثبت در انسان مدرن امروزی را می‌توان به این واقعیت نسبت داد که روزی این صفات، ارزش تکاملی در افزایش بقا و تولیدمثل دارندگان آن داشته و به همین خاطر است که تا به حال در خزانه رفتاری مردمان جوامع انسانی باقی مانده‌اند. حسادت، بخل، کینه‌ورزی، تقلب و فریبکاری، پرخاشگری و غیره، زمانی (و حتی ممکن است هنوز هم) موجب افزایش احتمال بقا و تولیدمثل دارنده آن می‌شده‌اند چرا که منجر به برنده‌شدن در رقابت برای کسب منابع و شریک جنسی و بیرون‌راندن یا حذف رقبای دیگر از میدان می‌شوند. انتخاب طبیعی، به تنها چیزی که می‌اندیشد زیستایی بیشتر و موفقیت تولیدمثلی بالاتر است. هرکس، هر ویژگی یا رفتاری را نشان دهد که زیستایی و موفقیت تولیدمثلی او را بیشتر می‌کند، پاداش می‌گیرد. پاداش او، خود عمل او خواهد بود یعنی موفقیت بیشتر در بقا و تولیدمثل زیادتر.

انتخاب طبیعی که در واقع انتخاب بوسیله یک طبیعت کور است، ممکن است به بسیاری از ویژگی‌های مثبت انسانی نگاه نکرده و به آنها چندان ارجی نگذارد. اگر آن صفات به نفع بقا و تولیدمثل بیشتر در دارنده آن صفات یا خویشاوندان ژنتیکی او تمام نشوند، انتخاب طبیعی، آن صفات را با صاحبان‌شان به گور می‌سپرد.

از این رو، ممکن است در دوره‌ای از میلیون‌ها سال تکامل بشر، نسل و نژادهایی هم پا به عرصه وجود گذاشته باشند که دارای صفاتی بسیار عالی و از جمله هوش عالی بوده‌اند. اما تصور کنید که مثلا توانایی یا تمایل به تولیدمثل در این نسل و نژادها، پایین بوده یا وجود نداشته است. نتیجه همینطور که مشخص است، به خاک سپرده‌شدن تمام ژن‌های مفید و مثبت آنها در بعد از مرگ این عده به دلیل عدم توانایی تولیدمثل آنها خواهد بود. "از تمام چیزهایی که ما درباره اجدادمان می دانیم و یا نمی‌دانیم، اگر برگردیم به شروع نسل بشر، در آنجا یک چیز است که ما می‌توانیم از آن مطمئن باشیم: آنها علاقه جنسی داشتند و فرزند بزرگ کردند. در غیر اینصورت، من و شما الان اینجا نبودیم. و زمانی‌که آنها به عنوان زن و شوهر به هم پیوستند، همان ژن‌هایی را که باعث شده بود تا توانایی روابط جنسی پیدا کنند و علاقه به داشتن روابط جنسی را داشته باشند به نسل بعدی خود منتقل کردند. ... افرادی که بنا به دلایل ژنتیکی قادر به روابط جنسی نبوده‌اند و یا علاقه‌ای به روابط جنسی نداشته‌اند، هرگز فرزند نیاوردند. بنابراین نتوانستند ژن‌های خود را انتقال دهند. حتی اگر چه ممکن بوده که آنها آدم‌های بسیار جالب و فوق‌العاده‌ای می‌بودند. همه ژن‌های آنها ممکن است بسیار عالی می‌بودند، ژن‌هایی که باعث می‌شدند آنها مهربان یا بخشنده، قوی یا تیزهوش و یا زیبا باشند اما اگر علاقه جنسی نداشتند، [مجموعه] ژن‌های آنها برای همیشه از دست می‌رفته. درحالی‌که مردمی که دارای ژن‌هایی بودند که علاقه جنسی را تشویق می‌کرده، موفق به جذب جفت شده و دارای فرزند می‌شدند و به همین نحو فرزندان آنها فرزندان خود را می‌داشتند تا اینکه به زمان ما رسیده‌اند. ژن‌های آن مردمان، ممکن است فاسد، خودخواه، پست و فرومایه و یا حتی احمق می‌بوده باشد. اما هیچ تفاوتی نمی‌کرده، [چرا که مجموعه] ژن‌های آنها به نسل بعدی منتقل می‌شده است" (هامر و کوپلند، ۱۹۹۹؛ [ترجمه شده به فارسی]).

گفتیم که در بین اعضای یک گونه، آنهایی که توانایی بقا و تولیدمثل موفق را داشته و در نتیجه قادر به گسترش ژن‌های خود می‌شوند، از نظر انتخاب طبیعی متناسب‌ترین‌ها تلقی می‌شوند. نظام خلقت، نتیجه امتیازهای مداومی است که هر کدام از آنها، به طور تصادفی و به حکم قانون تنازع بقا و بقای متناسب‌ترین‌ها، به بعضی از افراد داده شده‌است. اما عنوان بقای شایسته‌ترین‌ها یا متناسب‌ترین‌ها، می‌تواند منجر به این وسوسه ذهنی شود که تصور کنیم که انتخاب طبیعی، افرادی را انتخاب کرده که از نظر ارزشی نیز، نسبت به مابقی، متناسب‌تر، اصلح‌تر و یا لایق‌تر هستند. درحالی‌که انتخاب طبیعی و جنسی، صرفا اقدام به انتخاب صفات و خصایصی کرده‌اند که این ویژگی‌ها، منجر به افزایش در بقا یا موفقیت در تولیدمثل یا هر دو این متغیرها می‌شده‌اند. حال این صفات

می‌توانستند از نظر ذهن مدرنیته امروزی ما، مثبت یا منفی تلقی شوند. علت تداوم بسیاری از ویژگی‌های منفی زیستی یا رفتاری و یا آسیب‌شناسی‌های روانی و رفتاری در انسان امروزی نیز همین شیوه انتخاب طبیعی بوده است. فقط به عنوان یک مورد مثالی، وجود میل جنسی غیرقابل اشباع در بعضی از مردان و زنان که از نظر رفتاری می‌تواند یک اختلال یا حداقل مشکل بالینی تلقی شود نتیجه همین روند گزینشی انتخاب طبیعی است. این خصیصه، علی‌رغم اینکه برای دارنده آن مشکلاتی را از نظر تطابق با شرایط محیطی ایجاد می‌کند اما در عین حال می‌توانسته منجر به افزایش میزان باروری فرد و در نتیجه گسترش ژن‌های او در طی نسل‌های آتی شود. مثال دیگر مشاهده بعضی از ویژگی‌های منفی شخصیتی همانند شخصیت ضداجتماعی است. مردان و زنانی که این صفات را دارند در فریب‌دادن، اغوا و جذب‌کردن جنس مقابل نوعی تخصص ذاتی دارند. هر چند که اطرافیانی که از حقایق پشت این رفتارها و کلام این افراد آگاهی دارند می‌دانند که این افراد غیرقابل اعتماد، منزجرکننده و خطرناک هستند اما دارندگان این ویژگی‌های ضداجتماعی، در طول تکامل موفق شده‌اند تا از طریق فریب دیگران و از جمله جنس مقابل خود بذرهای خود را بکارند و به این طریق ویژگی‌های منفی شخصیتی خود را از طریق انتقال ژن‌های‌شان، به نسل‌های بعد هم برسانند. هر چند این فرایند ناعادلانه و غیرانسانی به نظر می‌رسد اما برای انتخاب طبیعی، چیزی به نام اخلاق، عدالت یا رحم وجود ندارد. آنهایی که شاخص‌های طبیعت را برآورده نکنند، به هر شکل، محکوم به نابودی پیکره و ژن‌هایشان می‌شوند."از آنجا که انتخاب طبیعی، فقط نوعی فرایند آماری تفاوت در موفقیت تولیدمثلی است، نمی‌توان گفت که اخلاقی است یا اخلاق‌ستیز: آن، اساسا در مقوله اخلاق قرار نمی‌گیرد" (کرافت و همکاران، ۲۰۰۵). البته برای رشد و گسترش این خصیصه‌های شخصیتی، حد و حدود نامتناهی وجود ندارد. همه ما، از افرادی که به ما دروغ می‌گویند، خیانت می‌کنند و در زمانی که باید به ما کمک نکرده و یا سعی نمی‌کنند از طریق نوع‌دوستی متقابل، جبران آنچه که برای آنها کرده‌ایم را بکنند، دوری می‌کنیم. جوامع و گروه‌ها هم، همیشه مجازات‌های سختی برای کسانی که قواعد را می‌شکنند، در نظر می‌گیرند. از طرف دیگر، برای افراد مهربان، فداکار و نوع‌دوست، پاداش‌هایی در نظر گرفته می‌شود. مجموعه این پاداش‌ها و تنبیه‌ها باعث می‌شوند تا گسترش یک سری از ژن‌های مسبب ویژگی‌های شخصیتی منفی، توانایی اینکه بیش از حد گسترش یابند را نداشته باشند. نکته دیگر اینکه، بر اساس همین فرایند فوق، اساس تکاملی بسیاری از ویژگی‌های شخصیتی مثبت در جوامع بشری همانند همکاری و همیاری نیز، مثل همین ویژگی‌های منفی، تحت تاثیر نقش این رفتارها در افزایش تناسب افرادی بوده که ظرفیت لازم برای اقدام بر اساس این صفات را داشته‌اند.

تولیدمثل موفق و گسترش ژن‌های جسمی و رفتاری

یکی از شروط اساسی برای درست‌بودن و قابل‌قبول‌بودن نظریه تکامل اینست که بپذیریم که بسیاری از رفتارهای افراد و بخصوص رفتارهای مربوط به تناسب تکاملی یعنی رفتارهای افزایش‌دهنده بقا یا تولیدمثل موفق، لااقل تا حدی بوسیله ژن‌ها تعیین می‌شوند. این مسئله موضوعی است که از اثبات آن سال‌ها می‌گذرد. مسئله بعدی، اثبات این مطلب است که اصل توارث‌پذیری نه تنها در مورد ویژگی‌های جسمانی بلکه در مورد رفتارها و منش هم صحت داشته باشد. در این رابطه هم، ثابت شده که نه تنها در انسان‌ها بلکه در حیوانات هم، رفتارها و خلق و خو، به توارث آنها مربوطند. پژوهش‌های بسیار زیادی در زمینه ژنتیک رفتاری انجام شده‌اند که این موضوع را نشان می‌دهند. موفقیت **انتخاب مصنوعی**[1] یا تخم‌کشی انتخابی، یکی از شواهد بسیار محکم مبنی بر موروثی بودن بسیاری از تفاوت‌های موجود در جانوران و گیاهان است. بطور نمونه، نژادهای مختلف سگ با یکدیگر تفاوت دارند که این تفاوت‌ها نه فقط در ظاهر و اندازه که در صفات روانی آنها مانند منش و خوی آنها نیز دیده می‌شود (چارلزورث و چارلزورث، ۲۰۰۳). با استفاده از انتخاب مصنوعی یا تخم‌کشی انتخابی می‌توان سگ‌هایی را پرورش داد که از نظر میزان پرخاشگری، توانایی مسیریابی، قدرت بویایی، توانایی تعقیب و گریز، طول عمر، مقاومت نسبت به بیماریها و سایر خصایص، با همدیگر متفاوت باشند. اگر محیط تنها عامل پرورش‌دهنده صفات بود، اصلاح نژادی حیوانات و گیاهان، تغییری در صفات و رفتارهای آنها ایجاد نمی‌کرد.

یکی از مختصات روانشناختی ما، ترجیحات ما در انتخاب‌هایمان است. هر چقدر که ترجیح یا انتخابی، وابستگی بیشتری به تناسب تکاملی ما داشته باشد، احتمال ژنتیکی و توارثی‌بودن آن هم بیشتر می‌شود. ترجیحات ما در زمان جفت‌گزینی یا رفتارهای جنسی‌مان، نمونه‌هایی از این موارد هستند. علت مشاهده شباهت‌های جهانی در مورد رفتارها و ترجیحات جنسی نیز، همین واقعیت است که همه ما، فرزندان نیاکانی هستیم که تحت فشارهای انتخابی مشترکی که انطباق‌های معینی را از آنها می‌طلبیده، بوده‌اند.

بر همین مبنا، منشاء بسیاری از تمایلات و اشتیاق‌های ما، به تمایلات و اشتیاق‌های نیاکان عصر تکاملی یعنی محیط تکاملی انطباق‌های ما برمی‌گردد. اشتیاق به غذاهای چرب، شیرین یا پرنمک، یک مثال ذائقه‌ای از این دست است. در محیط تکاملی انطباق‌ها، آن دسته از افرادی که اول بار تحت تاثیر یک سری جهش‌های ژنتیکی خاص، اشتیاق و تمایل شدیدی به غذاهای اینچنینی داشته‌اند، با مزیت افزایش احتمال بقا و تولیدمثل، مواجه می‌شدند. غذاهای چرب و شیرین، منبع سرشاری از کالری محسوب شده و تامین‌کننده‌های خوبی برای انرژی زیاد که انسان عصر تکامل به آن نیاز داشته، به شمار می‌رفته‌اند. در نتیجه، علاقه به آنها، با تناسب تکاملی بیشتر یعنی بقا و تولیدمثل بالاتر همراه بوده است. وجود نمک در غذا نیز، برای حفظ کارکرد طبیعی بسیاری از

---

[1]- Artificial Selection

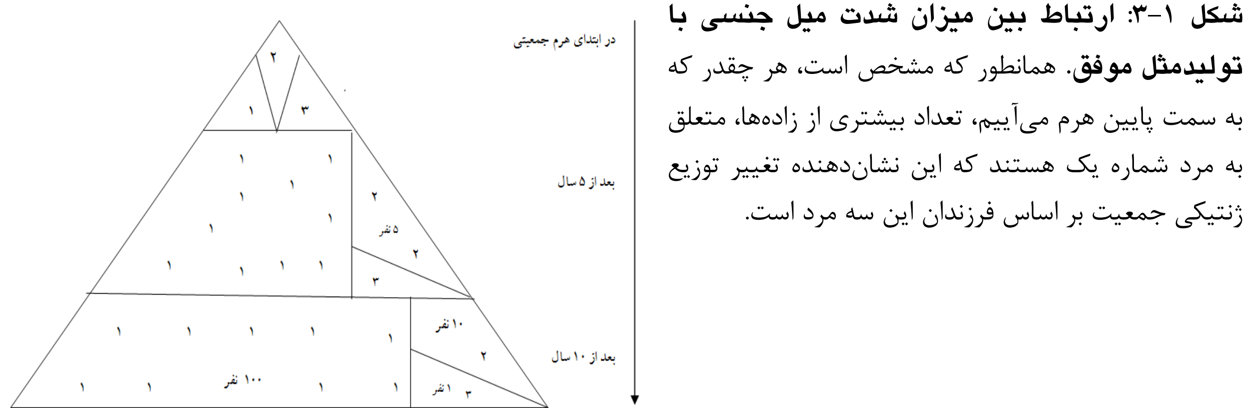
عملکردهای بدن ضروری بوده و کمبود آن می‌توانسته منجر به گواتر و سایر بیماری‌های تهدیدکننده بقا شود. آنهایی که آنقدر اشتیاق به این غذاها نداشته که حاضر باشند برای کسب آنها تلاش زیادی کنند، خود را در معرض خطر کمبود کالری و ریزمغزی‌های ضروری برای بدن قرار می‌داده‌اند. آنهایی که علاقه وافرشان به مصرف این غذاها، امکان بقا و تولیدمثل بیشتر را برای آنها فراهم کرده است، موفق به توزیع ژنتیکی بیشتر ژن‌های‌شان و از جمله گسترش ژن‌های بوجود آورنده علاقه به این مواد غذایی شده‌اند. بعد از گذشت سال‌ها و تکرار نسل‌ها، این گسترش ژنتیکی بیشتر و بیشتر شده تا جایی که ترکیب جمعیت به سمت فرزندانی که علاقه به غذاهای خاص را از نیاکان موفق‌شان به ارث برده بودند، شده است. این فرایند را می‌توانید مانند یک هرم فرض کنید. در نوک هرم، فردی را در نظر بگیرد که جهش‌های ژنتیکی‌اش، منجر به بوجودآمدن یک سری از صفات و رفتارهای جسمی و رفتاری افزایش‌دهنده انطباق در او، شده است. اولین فرزندان او، به دلیل همین صفات و خصیصه‌های افزایش‌دهنده تناسب تکاملی، بقای بیشتر و تولیدمثل زیادتری خواهند داشت. هر چقدر که به سمت پایین هرم می‌آییم با تعداد زیادتری از افرادی مواجه می‌شویم که همگی فرزندان همان نیاکانی هستند که در رأس هرم قرار دارند. علاقه به غذاهای چرب، شیرین یا نمک‌دار، به این علت در ما بیشتر است که ما فرزندان نوک هرمی‌های موفق در انطباق هستیم. ما ترجیحات و اشتیاق آنها به غذاهای خاص و ژن‌های کدکننده چنین تمایلاتی را از نیاکان اولیه به ارث برده‌ایم. ژنوم ما، پر است از ژن‌هایی اینچنینی که بسیاری از اولویت‌دهی و ترجیحات جسمی و رفتاری را در ما بوجود می‌آورند.

برای تصور بهتر فرایند تکامل و اینکه تناسب در بقا و تولیدمثل افراد، چطور منجر به تغییر صفات و رفتارهای یک گونه در طول سالیان دراز می‌شود، به شکل ذیل نگاه کنید. مثال میزان میل جنسی در مردان را تصور کنید. میل جنسی زیادتر در مردان (نسبت به زنان) و مسائل مربوط به آن، از موضوعات مورد بحث در روانشناسی تفاوت دو جنس بوده است. فکر کنید که این هرم، متعلق به یک جمعیت کوچک از یک گونه باشد. در بالای هرم، چندین مرد را تصور کنید که از نظر مثلا فقط یک صفت یعنی میزان میل جنسی، با همدیگر تفاوت دارند. مرد شماره ۱، میل و توانایی آمیزش جنسی‌اش ۱۰۰ بار در سال، مرد شماره ۲ برابر با ۱۰ و مرد شماره ۳، فقط یک بار در سال است. میزان تمایل جنسی در همه این مردان نیز بوسیله جهش‌های ژنتیکی موجود در خزانه ژنتیکی‌شان تعیین شده است. فرض کنید که ۱۰ درصد کل آمیزش‌های هر فرد منجر به باروری و تولیدمثل شود (میزان تولیدمثل موفق). بعد از گذشت ۱۰ سال از عمر این گروه، انتظار داریم که از بین زادگان تولید شده، ۱۰۰ فرزند متعلق به مرد شماره ۱، ۱۰ فرزند متعلق به مرد شماره ۲ و ۱ فرزند نیز متعلق به مرد شماره ۳ باشند. محاسبات مربوط به این مردان، بصورت زیر خواهد بود:

مرد شماره ۱: ۱۰۰= (تعداد باروری‌های موفق) ۱۰ ÷ (تعداد سال) ۱۰ × (تعداد دفعات آمیزش در یک سال) ۱۰۰

مرد شماره ۲: ۱۰ = (تعداد باروی‌های موفق) ۱۰ ÷ (تعداد سال) ۱۰ × (تعداد دفعات آمیزش در یک سال) ۱۰

مرد شماره ۳: ۱= (تعداد باروری‌های موفق) ۱۰ ÷ (تعداد سال) ۱۰ × (تعداد دفعات آمیزش در یک سال) ۱



شکل ۱-۳: ارتباط بین میزان شدت میل جنسی با تولیدمثل موفق. همانطور که مشخص است، هر چقدر که به سمت پایین هرم می‌آییم، تعداد بیشتری از زاده‌ها، متعلق به مرد شماره یک هستند که این نشان‌دهنده تغییر توزیع ژنتیکی جمعیت بر اساس فرزندان این سه مرد است.

حال بعد از ۱۰ سال از گذشت عمر آن سه مرد، چنانچه به بررسی مجموع فرزندان آن سه مرد بپردازیم، با جمعیت خاصی مواجه می‌شویم که تقریبا از هر ۱۱۱ نفر، ۱۰۰ نفر جزو زادگان مرد شماره ۱، ۱۰ نفر زاده‌های مرد شماره ۲ و ۱ نفر نیز زاده مرد شماره ۳ خواهد بود. پسران هر کدام از این مردها، ژن‌های تعیین‌کننده میل جنسی‌شان را از پدران خود به ارث خواهند برد و آنها نیز بر همان اساس تولیدمثل خواهند کرد. اگر این فرایند را در طول نسل‌ها تکرار کنیم، در پایان کار با جمعیتی مواجه می‌شویم که اکثریت مردان آن داری میل جنسی زیادی هستند زیرا بطور ساده اکثریت آنها زاده‌های پدربزرگ گرم‌مزاج شماره ۱ هستند.

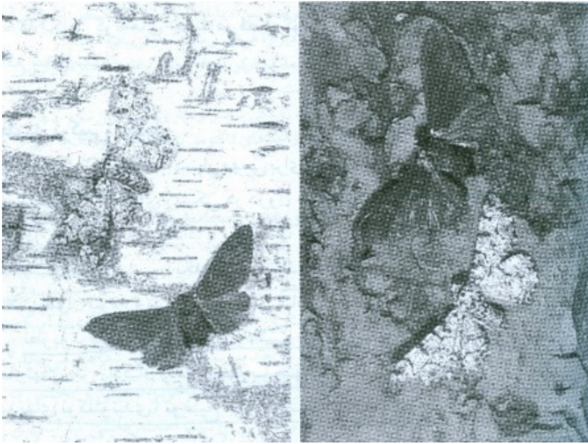
مثال فوق، یک حالت بسیار ساده‌شده از آنچه که در تکامل صفات روی می‌دهد است و فقط برای درک بیشتر موضوع بیان شده است. تولیدمثل موفق در مردان، فقط به میل جنسی آنها وابسته نبوده و تحت تاثیر بسیاری از صفات دیگر آنها نیز قرار می‌گیرد. در مثال فوق، ما فرض کردیم که هر سه مرد در همه صفات دیگری که می‌توانند زادآوری را تحت تاثیر قرار دهند همسان هستند یعنی حالتی که در وضعیت طبیعی کمیاب یا نادر است. حال فرض کنید که توزیع منابع مادی و توانایی لازم برای زنده نگه داشتن و بقا و پرورش فرزندان در سه مرد فوق، برعکس باشد. بدین معنی که مرد شماره ۳، در این زمینه، بالاتر از مرد شماره ۲ و او هم بالاتر از شماره ۱ قرار گیرد. حال توزیع جمعیت نمونه این سه مرد را بعد از ۱۰ سال دوباره تصور کنید. در این حالت، توزیع جمعیت تغییر یافته و حتی ممکن است واژگون هم شود. بدین معنی که در این شرایط، بیشتر اعضای آن گروه خاص، فرزندان مرد شماره ۳ و نه مرد شماره ۱ باشند زیرا اکثریت فرزندان مرد شماره ۱، به علت نبود منابع مادی کافی تلف می‌شوند. در هر حالت، نتیجه از یک قاعده کلی تاثیر می‌پذیرد؛ اینکه آنهایی که مجموعه صفات یا منابعی دارند که میزان زادآوری موفق را در آنها افزایش می‌دهد، از نظر گسترش خط ژنتیکی‌شان در مزیت

قرار می‌گیرند. برای تخمین دقیق‌تر اینکه در یک جمعیت خاص و بعد از نسل‌های متعدد، چه صفاتی، در مردان یا زنان آن جمعیت دیده می‌شود، باید همه خصیصه‌هایی که تناسب تکاملی فرد را تحت تاثیر قرار می‌دهند و حتی تعاملات آنها را هم بشناسیم. کاری که در واقع تقریبا بسیار دشوار است. شرایط تکاملی انسان به گونه‌ای بوده که تناسب تکاملی او تحت تاثیر تعداد زیادی از عوامل قرار داشته است. همین مسئله باعث شده تا در جوامع انسانی، شاهد تفاوت‌های بسیاری در بین افراد باشیم. افراد گوناگون، توانسته‌اند راه‌های متفاوت و متنوعی را برای به حداکثررسانی تولیدمثل موفق در پیش بگیرند. عده‌ای، از طریق یک سیستم ایمنی قوی قابل‌توارث به فرزندان‌شان که آنها را هنگام مواجه با انگل‌ها مقاوم می‌کند، عده‌ای دیگر از طریق داشتن صفات منشی و رفتاری که به آنها در تعامل با سایر اعضای گروه و سازگاری با محیط اجتماعی یاری می‌رساند، عده‌ای از طریق داشتن صفاتی که آنها را در کسب منابع لازم برای بقا و تولیدمثل موفق می‌کند و البته عده‌ای هم از طریق یاددادن اصول و فروع دزدی به فرزندان‌شان (!) قادر به بقا و نگهداری خط ژنتیکی‌شان در طی سال‌ها تکامل انسان شده‌اند. روشن است که این لیست بسیار طولانی است.

مسئله دیگر، همانطور که اشاره شده به الزام وجود همزمان تعدادی از ویژگی‌های تناسب‌افزا در افراد برمی‌گردد. ژن افزایش‌دهنده میل جنسی، تنها ژن افزایش‌دهنده تناسب در یک مرد یا زن نبوده و بسیاری از خصایص دیگر، تناسب تکاملی فرد را تحت تاثیر قرار می‌دهند. ممکن است همه فرزندان یک مرد پرشهوت اما مبتلا به یک بیماری ژنتیکی قابل‌توارث کشنده یا ناتوان در تامین منابع بمیرند و یا اینکه خود قادر به تولیدمثل موفق نشوند و خط ژنتیکی پدرشان را منقرض کنند اما همان تعداد کم فرزندان یک پدر سردمزاج زنده مانده و به سن تولیدمثل برسند. یک فرد، برای اینکه موفقیت تولیدمثلی داشته باشد می‌بایست از مجموعه خصایصی بهره‌مند باشد که مجموعه تاثیرات کلی آنها، در جهت حفظ تناسب تکاملی عمل می‌کنند. بدون شک، صرفا با داشتن یک ویژگی تناسب‌افزا موفقیت حاصل نمی‌شود بخصوص اگر اثر مثبت آن خصیصه تناسب‌افزا با اثرات منفی خصایص کاهنده تناسب در فرد خنثی یا وارونه شود.

نکته دیگر در مورد خصایص تناسب‌افزا اینست که آنچه که در یک موقعیت یا شرایط تناسب‌افز است، می‌تواند در شرایط یا موقعیت‌های دیگر خنثی یا حتی کاهنده تناسب باشد. یک مثال کلاسیک از این مسئله، میزان فراوانی نوعی گونه شب‌پره در منطقه منچستر است. قبل از انقلاب صنعتی، در این مناطق، ۹۸ درصد از گونه‌های شب‌پره، سفید رنگ و ۲ درصد باقیمانده سیاه بودند. علت نیز این بود که شب پره‌های سفید رنگ، بر روی پوست سفید درختان منطقه استتار می‌شدند. در عوض شب پره‌های سیاه رنگ بخاطر اینکه بوسیله پرندگان بهتر دیده می‌شدند شکار می‌شدند. بعد از چند سال که پوست درختان به علت آلودگی کارخانجات اطراف به سیاهی می‌گراید میزان فراوانی انواع شب‌پره‌های سفید و سیاه رنگ برعکس شد؛ به طوری که بعد از انقلاب صنعتی

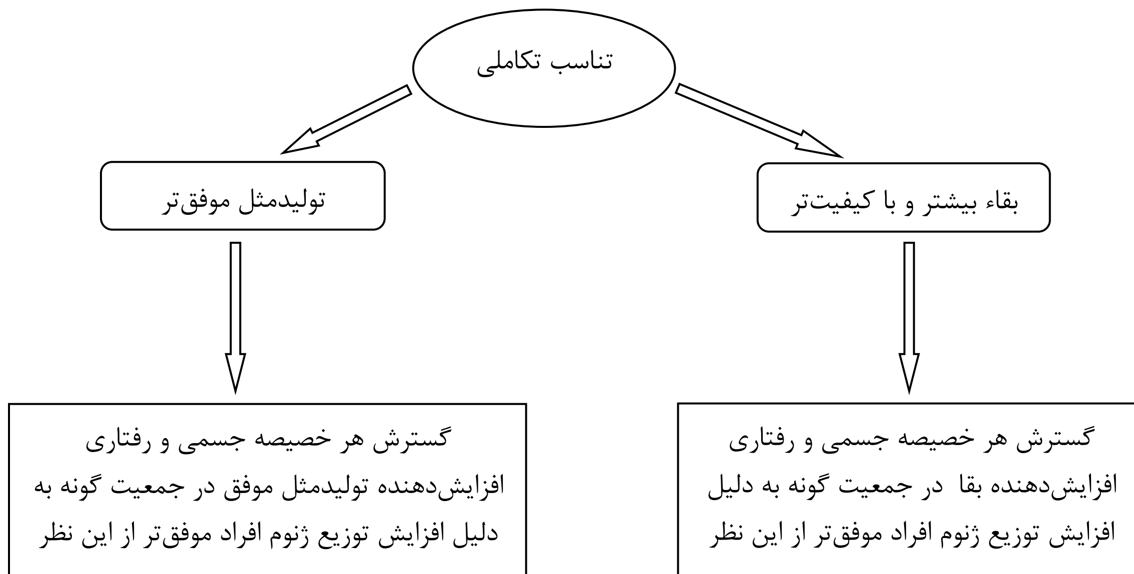
حدود ۹۸ درصد سیاه و ۲ درصد سفید بودند (چنین است رسم سرای درشت/ گهی پشت به زین و گهی زین به پشت!).



تصویر ۵-۳: فراوانی پروانه‌های منچستر در قبل و بعد از انقلاب صنعتی. قبل از انقلاب صنعتی، درصد پروانه‌های سفید به علت توانایی استتار خوب بر روی پوست درختان بیشتر و فراوانی پروانه‌های سیاه‌رنگ به علت راحت‌تر دیده‌شدن و شکارشدن بوسیله پرندگان، کم بود (عکس سمت چپ). بعد از انقلاب صنعتی، به علت سیاه‌شدن رنگ پوست درختان توزیع فراوانی پروانه‌ها به سمت پروانه‌های با رنگ سیاه چرخش یافت (عکس سمت راست).

بسیاری از رفتارها و صفاتی که در گونه‌هایی مانند انسان منجر به افزایش موفقیت تولیدمثلی او در یک موقعیت یا شرایط می‌شوند هم می‌توانند در موقعیتی دیگر اثراتی متفاوت یا وارونه ایجاد کنند. حتی بسیاری از چیزهایی که مطابق عقل سلیم باید در همه شرایط همراه با افزایش تناسب و زادآوری باشند می‌توانند در شرایط متفاوت تاثیراتی متفاوت داشته باشند. به عنوان یک نمونه، سن ازدواج در مردان را در نظر بگیرید. در محیط تکاملی انطباق‌ها، مردانی که در سنین پایین‌تری ازدواج می‌کردند فرصت بیشتری برای تولیدمثل داشتند و نتیجتا موفقیت تولیدمثلی می‌توانست با میزان باروری بیشتر در آنها همراه باشد. حال شرایطی را تصور کنید که در آن، مردانی که زودتر اقدام به ازدواج می‌کنند به علت شرایط بد اقتصادی، میزان طلاق بالاتر ناشی از چنین شرایطی و سایر علل تاثیرگذار، نرخ پایین‌تری از تولیدمثل موفق را به خود اختصاص دهند. از این رو، حتی خصایصی مانند شدت میل جنسی نیز می‌توانند با توجه به بافت محیطی و اجتماعی تاثیرات متفاوت و حتی متناقضی را بر تناسب افراد بگذارند.

شکل ۲-۳: ارتباط تناسب بیشتر با گسترش ژن‌های جسمی و رفتاری مرتبط با آن در جمعیت‌های یک گونه.



تفاوت‌های دو جنس در راهبردهای تناسب‌افزا

نکته بعد به تفاوت دو جنس در استراتژی‌هایی که می‌توانند تناسب‌افزا باشند برمی‌گردد. در مثال فوق، تصور کنید که بجای مردان شماره ۱ تا ۳ زنانی با همین تفاوت در شدت میل جنسی داشته باشیم. به فرض اینکه این سه زن هم در همه صفات دیگر افزایش‌دهنده زادآوری برابر و همسان باشند، بعد از گذشت ۱۰ سال، با چه توزیع جمعیتی روبرو خواهیم شد؟ آیا در این شرایط هم، از نظر تولیدمثلی، میل جنسی بالاتر زن شماره ۱ موجب برتری او نسبت به دو زن دیگر خواهد شد؟ همانطور که خواهیم دید جواب این سوال در رابطه با زنان متفاوت است. زیست تولیدمثلی و آناتومی تناسلی یک زن به گونه‌ای است که مستقل از اینکه با چند مرد آمیزش داشته باشد در هر سال نهایتا می‌تواند فقط یک فرزند داشته باشد. در اینجا و در مورد زنان، شدت میل جنسی، یک مزیت تکاملی نسبت به سایر زنان تلقی نمی‌شده زیرا نمی‌توانسته منجر به فرزندآوری بیشتر در زنان دارای میل جنسی بالاتر شود. در عوض، آنچه که بیشتر می‌توانسته برای زنان به عنوان یک مزیت افزایش‌دهنده تولیدمثل عمل کند، داشتن همان تعداد فرزندان کمی است که اولا تا حد امکان ژن‌های افزایش‌دهنده تناسب را داشته باشند و دوم اینکه منابع لازم برای پرورش را در دسترس داشته باشند. این استراتژی جنسی و جفت‌گزینی در زنان، بسیار بیشتر با افزایش زادآوری موفق آنها ارتباط داشته تا صرف داشتن میل جنسی زیادتر یا کمتر که در هر حال منجر به تعداد بیشتری فرزند برای او نمی‌شده است. دلیل اصلی اینکه چرا میانگین میل جنسی در زنان نسبت به میانگین میل جنسی در مردان پایین‌تر است، به همین مسئله برمی‌گردد. شدت میل جنسی در مردان، مورد انتخاب

طبیعی قرار گرفته اما در زنان اینطور نبوده زیرا شدت میل جنسی فقط در جنس مذکر مزیت تکاملی بوده است. تفاوت دو جنس در استراتژی‌های جنسی که در محیط تکاملی انطباق‌ها تناسب‌افزا بوده‌اند برای درک تفاوت‌های امروزی دو جنس ضرورت حیاتی دارد زیرا اساس بسیاری از تفاوت‌های آنها در رفتارهای جنسی و همسرگزینی را شکل می‌دهد.

ژن خودخواه و تنازع برای کسب تناسب

ابر–استراتژی کلی که بوسیله یک ارگانیسم برای گذشتن از غربال انتخاب طبیعی در پیش گرفته می‌شود این است: «زنده بمان و ژن‌هایت را گسترش بده، حال به هر قیمتی که شده». این سیاست کلی در پیش گرفته‌شده بوسیله اکثریت افراد یک گونه منجر می‌شود تا در دنیای امروز شاهد جمعیت‌هایی باشیم که در آنها اکثریت افراد به تنها چیزی که می‌اندیشند منافع شخصی خودشان باشد. هر ارگانیسم زنده، مجموعه‌ای از سلول‌های خودخواهی است که در مجموع تشکیل یک پیکره خودشیفته‌وار را می‌دهند که به تنها چیزی که می‌اندیشد رفاه و تکثیر خودش است. عبارت «**ژن خودخواه**[1]»، اول بار بوسیله داوکینز در کتابی معروف به همین نام استفاده شد (رک به داوکینز، ۲۰۰۶). این مفهوم، به تمایلات ذاتی و تکاملی ژن‌های انسان و نتیجتا خود انسان، به اینکه به بقا و گسترش هر چه بیشتر خود بپردازد اشاره دارد. خودخواهی ژن‌های ما و رفتارهای هدایت‌شده بوسیله آنها موجب می‌شوند تا در زمان انتخاب‌های‌مان، استراتژی‌هایی را در پیش بگیریم که بدون در نظر گرفتن تاثیر و رنجی که این رفتارها بر دیگران دارند در جهت کامیابی حداکثری تناسب ما عمل کنند. این مسئله نتیجه طبیعی رفتارهای افراد در یک طبیعت بی‌رحم است. دنیای تکاملی انسان و طبیعت سرسخت با افرادی سر سازگاری نشان داده که بطور خودخواهانه‌ای به دنبال افزایش هر چه بیشتر تناسب تکاملی خودشان بوده‌اند. بشر فعلی از آن سو دارای این منش و رفتارهاست که انتخاب طبیعی، نیاکانی را که با او سازگار نبوده‌اند حذف و به جای آنها نیاکان سازگار و خودخواه ما را انتخاب کرده است.

آیا فداکاری در تضاد با خودخواهی است؟

در همکاری و همیاری، افرادی از یک گونه یا گونه‌های متفاوت به همکاری با یکدیگر می‌پردازند تا تناسب تکاملی خود را افزایش دهند. عدم رعایت حقوق یکی از طرفین بوسیله افراد دیگر گروه، می‌تواند به پایان ائتلاف منجر شود که خود نشانه‌ای است از اینکه در همکاری‌های گروهی، این منافع شخصی– تکاملی افراد است که اولویت دارند. اما در مورد رفتار فداکارانه افراد چه می‌توان گفت؟ چرا زنبورهای عسل کارگر، با نیش‌زدن خود

---

[1]- Selfish Gene

به مهاجم موجب پایان زندگی خود می‌شوند؟ و چرا ما بخاطر دیگرانی که به گروه ما تعلق دارند، حاضریم شهید شویم؟ همانطور که مشخص است، فداکاری و خودکشی برای گروه، دقیقا برخلاف افزایش‌دهی خودخواهانه خط ژنتیکی خود است. پس چرا در طی تکامل، چنین رفتاری و ژن بوجودآورنده آن، از خزانه ژنتیکی گونه‌ها حذف نشده است؟ رفتار یک گونه از عقرب‌ها، ممکن است عجیب‌تر هم باشد. در این گونه از عقرب‌ها، عقرب نر، بخصوص در دوره تولیدمثل از سال، اجازه خورده‌شدن خود به عقرب ماده را می‌دهد. آیا این خودکشی به ظاهر رمانتیک‌گرا، برخلاف منافع خودخواهانه تکاملی عقرب نر نیست؟ در ابتدا، مشاهدات اینچنینی برای نظریه تکاملی، چالش‌انگیز به حساب می‌آمد، تا اینکه اصل **انتخاب خویشاوندی**[1] (همیلتون، ۱۹۶۴) این وقایع را به خوبی تبیین کرد. بر طبق این اصل، گسترش خط ژنتیکی افراد، نه تنها از طریق بقا و تولیدمثل موفق خود آنها، بلکه همچنین از طریق بقا و تولیدمثل آن دسته از خویشاوندان خونی که با آنها غرابت ژنتیکی دارند هم، امکان‌پذیر است. به این پدیده، **تناسب فراگیر**[2] فرد گفته می‌شود. زنبورهای کارگر، به قیمت حفظ کلونی زنبورها، حاضر به مرگ خود می‌شوند. در این شرایط، هر چند که خود زنبور کارگر می‌میرد اما پا برجا بودن کلونی و تخم‌ریزی ملکه مادر، موجب گسترش خط ژنتیکی آنهایی هم خواهد شد که جانشان را فدای کلونی کرده‌اند. در این حالت، در واقع نوعی تولیدمثل موفق از طریق خویشاوند نزدیک صورت خواهد گرفت که در نهایت منجر به گسترش ژن‌های فرد فداکار و همچنین «خود ژن فداکاری» در گروه، خواهد شد. رفتار عقرب نر، نه تنها نشانه عشق و دیگرخواهی نیست، بلکه کمال خودخواهی و عشق به خود است. عقرب نر، در صورتی اجازه خورده‌شدن بدن خود بوسیله عقرب ماده را به عنوان ماده غذایی می‌دهد که کیسه حاوی اسپرم‌های بارورکننده هم بوسیله ماده بلعیده شود. به این نحو، هر چند عقرب نر، خود به ظاهر می‌میرد اما در قالب فرزندان خود به حیات ادامه می‌دهد. پسران و دختران چنین جفت عقرب‌هایی، این رفتارها را از والدین خود به ارث برده و نشان خواهند داد. بدین‌نحو، ژن‌های فعال‌ساز رفتارهای اینچنینی، در این گونه از عقرب‌ها پایدار و باقی خواهد ماند.

---

[1]- Kin selection

[2]- Inclusive Fitness



تصویر ۶-۳: رفتارهای فداکارانه در عقرب‌ها و ارزش انطباقی چنین رفتارهایی. عشق عقرب‌ها، مثل خودشان عشقی است عقربی! در بعضی از شرایط، مهمترین قاتلین عقرب‌ها، خود عقرب‌ها هستند که این اتفاق از طریق رفتارهای عشق‌ورزانه در بین آنها روی می‌دهد. تصویر سمت راست، یک عقرب ماده را نشان می‌دهد که در حال اتمام خوردن یک عقرب نر است. این حالت، معمولا در زمان آمیزش جنسی روی می‌دهد که با مرگ عقرب نر و بارورشدن ماده عقرب با کیسه اسپرم‌های آن نر انجام می‌شود. این خودکشی رمانتیک، تضمین‌کننده بقای نسل عقرب نر و گسترش‌دهنده ژن‌های او در نسل بعدی عقرب‌ها است. تصویر سمت چپ، بچه عقرب‌ها را، در حالی که در پشت مادرشان قرار گرفته‌اند، نشان می‌دهد. این بچه عقرب‌ها هم، بعد از اینکه به اندازه کافی بزرگ شوند، شروع به خوردن مادرشان می‌کنند. همه این مکانیسم‌های رفتاری، برای عقرب‌ها ارزشی انطباقی و تولیدمثلی دارند بدین معنی که در نهایت به گسترش نسل عقرب‌ها کمک می‌کنند. بدین شیوه، از زندگی مرگ پدیدار می‌شود و از مرگ زندگی می‌آید!

انتخاب خویشاوندی، به نفع تناسب فراگیر ما عمل می‌کند. این مکانیسم، همچنین می‌تواند تا اندازه‌ای، مشاهده کسانی که ما از چگونگی بقا و بازتولید خط ژنتیکی‌شان در طول سالیان دراز تعجب می‌کنیم را هم توضیح دهد! اگر ما بتوانیم انتخاب طبیعی را دور بزنیم، به نفع ژن‌های‌مان عمل کرده‌ایم. این عمل می‌تواند از طریق محافظت و کمک به بقا و تولیدمثل آن‌دسته از خویشاوندان‌مان که ضعیف‌تر هستند صورت گیرد. اما هرچند که ما ممکن است بتوانیم در بعضی مواقع بجای خویشاوندان‌مان فکر کنیم یا تصمیمی بگیریم ولی نمی‌توانیم همیشه بجای آنها راه برویم. به همین دلیل، اگر معلولیت یک خویشاوند شدید باشد، ما نیز محکوم به تمکین از انتخاب طبیعی هستیم. این مسئله، همراستا با مشاهده رفتار افراد نسبت به سایر اعضای خانواده یا خویشاوندان ژنتیکی‌شان است. آنها، درصورتی‌که خویشاوند ژنتیکی مذکور، معلولیت شدیدی داشته باشد، رفتاری آشکارا متفاوت از زمانی در پیش می‌گیرند که معلولیت آن خویشاوند، اساسی و جدی نباشد (رک به سالمون و شاکلفورد، ۲۰۰۸). تاثیرات مثبت انتخاب خویشاوندی بر تناسب افراد، در جوامعی که در آنها بنیادهای خویشاوندی به سستی گراییده، درحال از بین رفتن است. در این جوامع، بطور کلی همه آسیب می‌بینند اما بخصوص افرادی که بدون یاری خویشاوندان دیگر قادر به ادامه زندگی بهینه و مطلوب نیستند نسبت به از دست رفتن این حمایت‌ها

آسیب‌پذیرتر هستند. یکی از تبعات این مسئله، پدیدآیی آسیب‌های اجتماعی بیشتر و جدیدتر است. افزایش اعتیاد، بی‌خانمانی، فقر و جرائم خشن از آن جمله هستند.

از دیگر موضوعات مرتبط با انتخاب خویشاوندی، پدیده شناخته‌شده **پارتی‌بازی**[1] برای خویشاوندان است. هرچقدر که فردی از نظر ژنتیکی بیشتر به ما نزدیک‌تر باشد، بیشتر احتمال دارد که ما درباره او دست به پارتی‌بازی بزنیم. پدیده دیگر، غریزه والدبودن و از جمله غریزه مادری است. هر پدر یا مادری، ممکن است تا پای جان، برای بقا و تناسب فرزند خود بجنگد. اما این مبارزه، فقط نبرد برای جلوگیری از انقراض خط ژنتیکی خودشان است و نه هیچ چیز دیگری که ما در ادبیات و شعر دوست داریم به آن اضافه کنیم.

انتخاب خویشاوندی و رقابت و حسادت بین خویشاوندان؛ یک تقابل ظاهری

اگر ما به فکر همشیره‌ها، عموزاده‌ها، دایی‌زاده‌ها و سایر خویشاوندان‌مان هستیم و مراقبت می‌کنیم تا آنها هم بقا و تولیدمثل موفق داشته باشند پس چرا شاهد حسادت و رقابت بین اعضای یک گروه خویشاوند و حتی بین همشیره‌های تنی در یک خانواده هستیم. اگر از منظر حساب و کتاب‌های دقیق ژن‌های‌مان به آن نگاه کنیم، مسئله حل می‌شود. از نظر ژن‌های فرد، اولین و مهمترین اولویت، توزیع خود فرد است. در وهله بعد، آنها به دنبال تکثیر مجموعه ژن‌هایی می‌گردند که بیشترین همپوشانی را با خودشان دارند. هالدین (زیست‌شناس)، می‌گفت که حاضر است جان خودش را برای حداقل دو برادر یا هشت پسرعمو فدا کند. او این حرف را برای بیان اهمیت عملی «ضریب خویشاوندی» که به احتمال حضور ژن یک فرد در فردی دیگر گفته می‌شود، می‌زد. ضریب خویشاوندی هر فرد با خودش ۱، با یک همشیره تنی (از یک پدر و مادر) ۰/۵۰، یک همشیره ناتنی (فقط پدر یا مادر مشترک) ۰/۲۵ و با یک عموزاده یا دایی‌زاده ۰/۱۲۵ است. از این رو، اولین لقمه برای خود ماست، دومین آن برای برادر یا خواهرمان و سومین هم برای زاده‌های همشیره‌های والدین‌مان. این ترتیب اولویت‌دهی، می‌تواند به رقابت و حسادت بین افراد با خویشاوندان نزدیک یا دورمان منجر شود. اما به هر حال، همه خویشاوندان ما، از غریبه‌ها به ما نزدیک‌ترند. اینجا زمانی است که ما ممکن است انتخاب خویشاوندی یا پارتی‌بازی نشان دهیم. خویشاوندان ما، برای ما از خود ما بیشتر اهمیت ندارند اما به هرحال نسبت به غریبه‌ها برای ما اولویت دارند.

[1]- Nepotism

بکارگیری استعاره در نظریه تکامل

هنگام مطالعه متون روانشناسی تکاملی، مفاهیم متعددی خواهید شنید که همگی استعاره هستند. دقت کنید که استعاره‌ها، فقط به منظور درک بیشتر مطلب بکار می‌روند. ممکن است بخوانید که: «زنان، تحت این فشار انتخابی، اقدام به انتخاب آن راه‌حل خاص کرده‌اند». این عبارت، بدین معنی است که زنانی که بر حسب تصادف و انتخاب‌های ژنتیک‌محورشان، هنگام تصمیم‌گیری در مورد موضوعی خاص به شیوه‌ای خاص رفتار می‌کرده‌اند، مورد انتخاب قرار گرفته و موفق به بقا و/یا زادآوری بیشتری می‌شدند. درست‌تر اینست که بگوییم: «در مواجه با هر مشکل تکاملی موجود، آنهایی که بر حسب شانس و تصادف ناشی از داشتن ژن‌هایی خاص دست به انتخاب‌هایی می‌زدند که هماهنگ و منطبق با انتخاب طبیعی بوده شانس بیشتری نیز برای بقا و تولیدمثل بیشتر داشته‌اند».

این فصل یکی از مهمترین فصول کتاب از نظر درک مفاهیم و تحلیل‌هایی هست که در فصول بعد به آنها پرداخته خواهد شد. از این رو پیشنهاد می‌کنیم که مفاهیم اصلی این فصل را که در ذیل می‌آوریم در قالب پرسش‌های ذکر شده از خود سوال کنید و سعی کنید که به آنها پاسخ دهید تا مطمئن شوید این مفاهیم و گزاره‌ها را به خوبی درک کرده و یاد گرفته‌اید. اگر نتوانستید به خوبی جواب دهید دوباره بخش‌هایی از این فصل که به این موضوعات پرداخته‌اند را بخوانید تا آن مطلب را کامل درک کنید.

- دو غریزه اصلی تکاملی یعنی بقاء و تولیدمثل را توضیح دهید.
- مفاهیم زیر در تکامل را توضیح دهید: تناسب و بقای متناسب‌ترین‌ها، انتخاب طبیعی، انتخاب جنسی و انواع آن، روش تعامل و تاثیرگذاری این دو نوع از انتخاب بر یکدیگر، روش شکل‌گیری خصیصه‌های ظاهری و ژنتیکی بوسیله این دو نوع از انتخاب. ویژگی‌های مورد تمرکز برای انتخاب جنسی کدام‌ها هستند و چه تفاوتی با ویژگی‌های مورد تمرکز برای انتخاب طبیعی دارند؟
- این مفاهیم را توضیح دهید: انطباق‌های تکاملی، محیط تکاملی انطباق‌ها و فشارهای انتخاب.
- نقش جهش ژنی در شکل‌گیری تفاوت‌های تصادفی در بین افراد و نقش این تصادف‌ها در تعیین تناسب در افراد.
- توضیح رانش ژنتیکی و اهمیت تنوع ژنتیکی در تکامل گونه‌ها
- سرمایه‌گذاری والدینی و تفاوت‌های جنسیتی در آن
- چگونگی کارکرد تکامل در شکل‌گیری صفات و رفتارها در انسان و نقش تولیدمثل موفق بعضی از اعضای یک گونه در گسترش ژن‌های جسمی و رفتاری معین در آن گونه
- آیا فداکاری در تضاد با خودخواهی است؟

فصل چهارم: ریشه‌های تکاملی رفتارهای جنسی در دو جنس

موضوعات کلی مورد بحث در این فصل:

- ریشه‌های تکاملی احساسات زیبایی‌شناختی و ترجیحات خصایص مربوط به جذابیت جسمانی و رفتاری مردان از نظر زنان
- ریشه‌های تکاملی تغییرات در رفتارها و ترجیحات جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان
- ریشه‌های تکاملی تغییرات در رفتارها و ترجیحات جنسی هماهنگ با تجرد/ تاهل در زنان
- استراتژی جنسی دوگانه در زنان، خیانت زناشویی و استراتژی‌های هم- تکاملی متقابل در مردان
- ریشه‌های تکاملی انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان
- ریشه‌های تکاملی راهبردهای مراقبت از همسر یا غیرت‌ورزی در مردان
- بررسی نقش رقابت اسپرم‌ها در رفتارهای جنسی دو جنس

ملاحظاتی که هنگام مطالعه این فصل از کتاب باید مورد توجه شما باشند.

در این فصل به بررسی ریشه‌های تکاملی رفتارهای مورد بحث در این کتاب می‌پردازیم. چرایی تغییرات و نوسانات در ترجیحات و رفتارهای جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان، تفاوت‌های جنسی در انعطاف‌پذیری جنسی و رفتارهای مراقبتی یا نظارت بر همسر در مردان، از جمله موضوعات کلی مورد بحث ما در این فصل خواهند بود که بوسیله مفاهیم تکاملی بحث‌شده تا اینجا، مورد تحلیل و تبیین قرار خواهند گرفت. دوباره مراقب باشید که هنگام مطالعه این فصل از کتاب مانند موضوعاتی از قبیل تناسب بیشتر در عده‌ای از مردان نسبت به مردان دیگر و یا نقش روابط چندگانه جنسی در زنان در افزایش احتمالی تناسب آنها و بسیاری از مفاهیم دیگر،

دچار **مغالطه طبیعت‌انگارانه** نشوید. ما در این فصل از کتاب، با رویکردی تبیینی[1] به تحلیل چرایی رفتارهای جنسی می‌پردازیم اما به هیچ وجه قصد نداریم که بگوییم این تبیین‌ها و علت‌ها دلایلی منطقی، اخلاقی و یا قانونی برای عمل‌کردن بدین‌گونه هستند. اتفاقا همانطور که خواهید دید، بسیاری از این رفتارها و انتخاب‌ها در تضاد کامل با اخلاقیات و قوانین موجود در جوامع انسانی قرار دارند. به عبارت دیگر، هنوز هم و تا این فصل از کتاب، ما صرفا با نگاهی توصیفی و تبیینی، در حال توضیح و تبیین این موضوع هستیم که رفتارهای جنسی انسان چگونه است و چرا این گونه است و نه اینکه «می‌بایست» چگونه باشد. البته تعدادی تحلیل‌های تجویزگرایانه که از دل همین تبیین‌ها و تحلیل‌ها برمی‌آیند هم خواهیم داشت که در فصل پنجم به آنها خواهیم پرداخت.

---

[1]- Explanatory

روانشناسی جذابیت: چرا زیبایی زیباست؟

آیا هرگز از خود پرسیده‌اید که چرا انسان دو چشم دارد و چرا سه چشم ندارد! چرا روی دو پا راه می‌رود، ابروها به چه دردی می‌خورند و بسیاری از این چراهای دیگر. ما معمولا این قدر به این بدیهیات تکراری عادت کرده‌ایم که حتی به ذهنمان هم خطور نمی‌کند که چرا چنین موضوعاتی بدین شکل هستند درحالی‌که واقعا می‌توانستند بدین‌گونه نباشند. شاید برای بسیاری از ما، تفکر درباره بدیهیات فعالیتی مفید و چالش‌انگیز به نظر نیاید. حتی ممکن است چنین کاری را بیهوده هم تلقی کنیم! یا به قول سهراب سپهری «کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ، کار ما شاید این است که در افسون گل سرخ شناور باشیم!». البته ذهن دانشمندان با این فقط شناوربودن و لذت‌بردن از پدیده‌ها چندان کنار نمی‌آید و بسیار کنجکاوانه می‌خواهد زیر و بم هر چیزی را در بیاورد. شاعران، هنرمندان، نویسندگان، فیلسوفان و رسانه‌ها، درباره زیبایی و خاصیت افسونگری آن، بسیار داد سخن داده‌اند. ولی به راستی، چرا زیبایی زیباست. چرا ما فلان خصایص چهره‌ای، بدنی و رفتاری را جذاب و زیبا می‌یابیم. چرا دیدن موهای پرپشت و براق را به یک سر تاس ترجیح می‌دهیم. در مورد اندازه چشم‌ها، بینی، شکل صورت، اندام‌ها و حتی بسیاری از رفتارها هم، ترجیحات مشخص و جهان‌شمولی داریم.

بین فرهنگ‌ها و قومیت‌های مختلف، تشابهاتی اساسی در مورد آنچه که زیبا و جذاب است وجود دارد. مطالعات نشان می‌دهند که استانداردهای زیبایی در مورد بعضی از این خصایص، بطور وسیعی در بین افراد متعلق به فرهنگ‌های بسیار متفاوت مشابه هستند (لانگلویس و همکاران، ۲۰۰۰). این استانداردها، حتی از نظر نوزادانی که نسبت به چهره‌های زیباتر واکنشی متفاوت نشان می‌دهند نیز مشابهت دارند (روبنشتین و همکاران، ۱۹۹۹). لانگلویس و همکارانش (۲۰۰۰) با سنجش توافق در ارزیابی جذابیت بوسیله فرهنگ‌ها و قومیت‌های مختلف، نتایج ذیل را بدست آوردند. در زمینه توافقات درون‌فرهنگی در مورد زیبایی، آنها توافق ۰/۹۰ را برای ارزیابی زیبایی بزرگسالان از بزرگسالان و ۰/۸۵ را برای ارزیابی بزرگسالان از کودکان بدست آوردند. میزان توافق بین‌فرهنگی ۰/۹۴ و میزان توافق بین قومیت‌ها ۰/۸۸ بود. حتی نوزادانی که مدت زیادی از پا گذاشتن آنها به عرصه گیتی نگذشته و فرصتی برای هیچ‌گونه فرهنگ‌پذیری نداشته‌اند هم، چهره‌های زیبا را نسبت به چهره‌های کمتر جذاب ترجیح می‌دهند. همچنین، آنها همان چهره‌هایی را ترجیح می‌دهند که بزرگسالان ترجیح می‌دهند (لانگلویس و همکاران، ۱۹۹۰؛ ۱۹۹۱). بین ترجیح نوزادان برای دیدن عکس‌هایی از چهره افراد و ارزیابی بزرگسالان از جذابیت این چهره‌ها نیز همبستگی یافت شده است (کرامر و همکاران، ۱۹۹۵؛ به نقل از کالیک و همکاران، ۱۹۹۸).

این آمارها نشان می‌دهند که زیبایی و آنچه که ما آن را زیبا و جذاب می‌یابیم، به فرهنگ، قومیت و شرایط محیطی بستگی نداشته و بین افراد متفاوت و متعلق به قومیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف، توافقات زیادی وجود

دارد. و همه می‌دانیم که آنچه که بین افراد، قومیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف مشترک است، زیست و نه فرهنگ آنهاست. به عبارت ساده‌تر، اینکه انسان‌ها کدام خصایص چهره‌ای و بدنی را جذاب و زیبا می‌دانند بطور زیستی تعیین شده و از عوامل محیطی تاثیر نپذیرفته یا بسیار کم تاثیر پذیرفته است.

این گروه از پژوهش‌ها برای ما از این جهت که نشان می‌دهند که انسان‌ها با یک سری از ترجیحات ذاتی و از پیش موجود در مورد زیبایی به دنیا می‌آیند بسیار بصیرت‌دهنده و روشنی‌بخش هستند. آنها حجت را برای آن دسته از نظریات کهنه در علوم اجتماعی که جذابیت را کاملا به عوامل فرهنگی و مدگرایی نسبت می‌دادند، تمام کردند. نوزادان تازه به دنیا آمده، فرصت هیچ‌گونه آموزش و فرهنگ‌پذیری ندارند که بخواهند بر اساس آن خصایص چهره‌ای خاصی را ترجیح دهند. توافق‌های بین‌قومیتی و بین‌فرهنگی نیز گویای آن هستند که عواملی فراتر از ترجیحات بوم‌شناختی، ادراک زیبایی را در نظر ما می‌سازند. بطور خلاصه، توافقات و همبستگی‌های گزارش‌شده در بین قومیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف در مورد جذابیت، به این حقیقت اشاره می‌کنند که این که افراد متفاوت چطور زیبایی را زیبا می‌بینند و جذابیت را جذاب می‌یابند، ریشه در بنیادهای زیستی و درونی آنها و نه عوامل فرهنگی دارد.

فرضیه ژن‌های خوب: ارتباط جذابیت با تناسب ژنتیکی

همانطور که بحث کردیم برای اینکه هر انتخاب یا رفتاری در یک ارگانیسم پیدایش و تکامل یابد، باید برای او تناسب‌افزا باشد. به این معنی که یا باعث افزایش بقای او یا خویشاوندان ژنتیکی‌اش شود و یا تولیدمثل موفق او و خویشاوندان ژنتیکی‌اش را بهبود ببخشد. در غیر اینصورت، آن انتخاب رفتاری، دیر یا زود از خزانه ژنتیکی گونه انسانی حذف خواهد شد. روان انسان به معنی مجموعه ترجیحات و مکانیسم‌های روانشناختی‌اش، حاصل قرن‌ها غربال‌شدن تدریجی صفات و رفتارها بر اساس همین خصیصه یعنی تناسب‌افزایی است. بر همین اساس، آنچه که انسان به عنوان زیبایی ترجیح می‌دهد نیز باید ارتباطی با تناسب‌افزایی او داشته باشد.

برای جواب‌گویی به این سئوال که ریشه تکاملی جذابیت چیست و ترجیح آنچه که انسان جذاب می‌یابد، نظریات متعددی همراه با پشتوانه‌های پژوهشی ارائه شده است. همه این فرضیات بر یک نکته تمرکز دارند: این که جذابیت در مردان (و در زنان)، همراه است با خصایص قابل توارثی که احتمال بقا و/یا تولیدمثل خود فرد و زاده‌های او را افزایش می‌دهند. اینکه جذابیت جسمی، پیام‌آور تناسب و سلامتی ژنتیکی بالاتر است، یک فرضیه روشن‌کننده بوده که به **فرضیه ژن‌های خوب**[1] معروف شده است.

[1]- Good gene hypothesis

بگذارید از تاثیر انتخاب طبیعی بر انتخاب‌های جنسی‌مان شروع کنیم. همانطور که در بحث انتخاب جنسی گفتیم هیچ‌کدام از دو جنس نمی‌توانند در بقا و تولیدمثل مستقل از شاخص‌های قابل قبول برای انتخاب طبیعی عمل کنند. اگر هر جنس انتخابی داشته باشد که بوسیله انتخاب طبیعی رد شده و مورد پسند او واقع نگردد خود را در معرض خطر کاهش بقا و موفقیت تولیدمثلی قرار می‌دهد. از طرف دیگر، فرزندان ما فقط فرزندان ما نیستند؛ آنها فرزندان همسران‌مان نیز هستند و طبیعتا ژن‌های آنها را هم به ارث می‌برند. هر فرزند که نتیجه آمیزش اسپرم پدر و تخمک مادر است ۲۳ کروموزوم خود را از مادر و ۲۳ کروموزوم دیگر را از پدر به ارث می‌برد. فرزندان ما ترکیبی از ژن‌های پدران و مادران‌شان هستند. برای اینکه هر یک از دو جنس زادآوری موفق داشته و قادر باشد فرزندانی تولید کند که به سن تولیدمثل رسیده و ژن‌های آنها را به نسل بعد منتقل کند باید فرزندانی داشته باشد که حامل به اصطلاح **ژن‌های تناسب‌افزا** باشند. هیچ‌کدام از ما، بر نسخه‌هایی از ژن‌هایی که از طریق سلول‌های جنسی‌مان و در حین آمیزش قصد انتقال به فرزندان‌مان داریم کنترلی نداریم. علاوه بر این، ما بطور کلی هم نمی‌توانیم در مجموعه ژن‌هایی که از خودمان به فرزندان‌مان انتقال می‌دهیم دخل و تصرفی کنیم زیرا همه ما دارای تعدادی مشخص و غیرقابل تغییر از ژن‌هایی هستیم که از والدین خود به ارث برده‌ایم. اما نکته اینجاست که ما می‌توانیم با انتخاب جفت مناسب، بر ژن‌هایی که از همسران‌مان به فرزندان‌مان می‌رسند کنترل داشته باشیم.

اواسط چرخه قاعدگی، همزمان است با اوج افزایش میزان احتمال باروری و حاملگی یک زن. آمیزش‌های جنسی یک زن در این زمان‌ها، از این نظر که ممکن است منجر به حاملگی شوند، بسیار حساس هستند. آمیزش در سایر مراحل چرخه که احتمال باروری پایین است، به این اندازه حساسیت ندارند. انتخاب‌هایی که یک زن در اواسط چرخه و در مورد ویژگی‌های مرجح در شریک می‌کند می‌تواند سرنوشت خط ژنتیکی‌اش را کاملا در دست بگیرد. زیرا همانطور که گفتیم میزان تناسب در بقا و تولیدمثل موفق فرزندان ما، نه تنها به قابلیت‌های ژنتیکی خود ما که به آنها انتقال می‌دهیم، بلکه به قابلیت‌های ژن‌های همسران ما نیز بستگی کامل دارند. در همین راستا، تعداد فزاینده‌ای از محققان معتقدند که تعدادی از ویژگی‌های وابسته به تناسب، حداقل تا حد متوسطی قابل‌توارث بوده و اینکه تعدادی از نشانه‌های جنسی، نشان‌دهنده حد و حدود این صفات در فرد هستند (میلر و تاد، ۱۹۹۸). آن دسته از نیاکان ما که در انتخاب‌های جنسی خود ترجیحاتی نشان داده‌اند که تناسب فرزندان‌شان را افزایش می‌داده، در مزیت گسترش خط ژنتیکی‌شان قرار گرفته‌اند. در عوض، انتخاب‌ها و ترجیحات آن دسته از نیاکان ما که تناسب‌افزایی بهینه را برای خودشان و فرزندان‌شان فراهم نمی‌کرده آنها را در معرض کاهش یا قطع خط ژنتیکی قرار داده است. ما فرزندان نیاکان موفق هستیم و به همین جهت، انتخاب‌های آنها را نیز از آنها به ارث برده‌ایم. هدیه گرفتن ژن‌های مسبب تناسب‌افزایی از طریق اسپرم‌های

مردان جذاب، باعث می‌شـــود تا زنان از وجود این ژن‌های خوب (خوب از نظر تناســـب‌افزایی تکاملی) در زاده‌های‌شان اطمینان بیشتری حاصل کنند. از طرف دیگر، ژن‌های ترجیح چنین خصایصی را هم به دختران‌شان انتقال دهند. نتیجه این انتقال ژنتیکی، جمعیتی خواهد بود که در آن تعداد بیشــتری از دختران در اواســط چرخه خود به جذابیت جسمی مردان مورد معاشقه اهمیت می‌دهند.

حال که ریشه کلی نقش جذابیت در انتخاب‌های اواسط چرخه زنان تا حدی روشن‌تر شد، می‌توانیم به این سئوال برسیم که حال با در نظر گرفتن این نکته که جذابیت ممکن است همبسته با تناسب ژنتیکی بالاتر قابل توارث باشد، پس خصایص مرجح چهره‌ای، بدنی و رفتاری در مردان از نظر زنان، ممکن است پیام‌آور چه ساختارهای ژنتیکی تناسب‌افزا و قابل توارثی باشند؟ موضوعی که از آن با عنوان «پژوهش‌های ارتباط جذابیت– تناسب در مردان» یاد می‌کنیم. در کل، این پژوهش‌ها بر این نکته تاکید دارند که جذابیت، پیام‌آور وجود ژن‌های خوبی است که این ژن‌ها، به هر شکل ممکن، می‌توانند موجب تناسب‌افزایی فرد شوند. به همین خاطر است که از این فرضیه با عنوان «فرضیه ژن‌های خوب» یاد می‌شود. توجه کنید که منظور از بکارگیری واژه «خوب» در عبارت «ژن‌های خوب»، ژن‌های خوب از نظر تناسب‌افزایی است و نه هیچ چیز دیگر. این قضاوت را به هیچ عنوان نباید یک قضاوت ارزشی در نظر گرفت. از این رو، از این به بعد، هر جا با عبارت «ژن‌های خوب» مواجه شدید، معنی آن را فقط «ژن‌های تناسب‌افزا» در نظر بگیرید.

فرضیه ژن‌های خوب و مسیرهای ممکن برای ارتباط جذابیت با تناسب

برای آزمون این فرضـــیه که جذابیت و زیبایی را ترجمه بیرونی ژن‌های افزایش‌دهنده تناســـب تکاملی می‌داند پژوهش‌های بسیار زیادی انجام شده است. در مورد مردان، این پژوهش‌ها به دنبال جستجوی تفاوت‌های بدنی، زیســتی، تفاوت در ســیســتم ایمنی، تفاوت‌های ژنتیکی و تفاوت در رفتارهای مردان با جذابیت چهره‌ای، بدنی و رفتاری بیشتر و کمتر بوده‌اند.

اینطور گفته شــده که بعضــی از ویژگی‌های چهره‌ای و بدنی در انســان، احتمالا به عنوان شــاخص‌هایی از ســلامتی، قدرت، باروری، جوانی، مقاومت نســبت به بیماری‌ها، مقاومت نســبت به انگل‌ها، ســطوح هورمونی و ثبات رشـــدی عمل می‌کنند که تعدادی از این موارد، از نظر ژنتیکی تا حدی قابل توارث هســـتند (ثورنهیل و گانگســـتاد، ۱۹۹۳؛ ۱۹۹۶). در بخش بعد، نظریاتی که انتخاب ویژگی‌های خاص چهره‌ای، بدنی و رفتاری در مردان بوسـیله زنان را به افزایش تناسـب تکاملی منتج از چنین انتخاب‌هایی نسـبت می‌دهند، در چند دسـته کلی گنجانده‌ایم. این چند دسـته عبارتند از الف) رابطه جذابیت با ژن‌های افزایش‌دهنده تناسـب جسـمی، ب) رابطه جذابیت با ژن‌های مقاوم‌ســاز نسـبت به بیماری‌ها و ج) رابطه جذابیت با ژن‌های افزایش‌دهنده تناسـب رفتاری.

دقت کنید که جذابیت، از نظر تکاملی، می‌تواند بطور همزمان پیام‌دهنده شاخص‌های متنوع و متعددی از تناسب قابل توارث باشند و مجزا کردن آنها، فقط برای دقت و درک بیشتر است.

الف) جذابیت و ژن‌های افزایش‌دهنده تناسب جسمی

یک دسته از این فرضیات، فرضیاتی هستند که معتقدند مردان جذاب‌تر از نظر زنان، دارای ژن‌های متناسب‌کننده فرد از نظر جسمی هستند. بخش قابل ملاحظه‌ای از واریانس ویژگی‌های جسمانی ما مانند قد و توانایی و قوام عضلانی ما را توارث تعیین می‌کند. **فرضیه شکارچی سالم**[1]، معتقد است که آن دسته از خصایصی که زنان در مردان جذاب می‌یابند با قابلیت‌های جسمی یا رفتاری بیشتر در فعالیت‌هایی که بطور تاریخی برای مردان در نظر گرفته می‌شده همانند شکار کردن در زمان زندگی نیاکانی انسان همبستگی دارد. ویژگی‌های جسمانی حاکی از قدرت و استحکام بیشتر در مردان می‌تواند حاکی از قدرت فراهم‌آوری بیشتر آنان در کسب منابع باشد و این خصیصه می‌تواند یکی از عوامل و علل افزایش جذابیت این ویژگی‌ها در نظر زنان باشد. از طرف دیگر، در طی تاریخچه تکاملی انسان، مراقبت جسمانی و اجتماعی یکی از مهمترین چیزهایی بوده که یک مرد می‌توانسته برای یک زن ارائه کند. زنان، با انتخاب مردان متناسب‌تر از نظر جسمی و رفتاری، علاوه بر قدرت و حمایتی که از آنها در زمان زندگی خود دریافت می‌کرده‌اند، ژن‌های تناسب‌افزای آنها را هم برای فرزندان خود هدیه می‌گرفتند. ما می‌دانیم که بقا و تولیدمثل موفق یک فرد، در آن ۹۹ درصد از زندگی بشری که بصورت شکارچی- گردآورنده یعنی رایج‌ترین سبک زندگی در محیط تکاملی انطباق‌ها گذشته است شدیدا به تناسب و مهارت‌های جسمی او بستگی داشته و این ۹۹ درصد همان زمانی است که در آن انطباق‌های ذهنی- تکاملی زنان برای همسرگزینی شکل گرفته است. زنان، از آن جهت به این شاخص‌های حاکی از تناسب جسمی اهمیت می‌دهند که اهمیت ندادن به آنها می‌توانسته تناسب جسمی لازم برای بقا و تولیدمثل موفق خودشان و فرزندان‌شان را کاهش داده و نتیجتا گسترش خط ژنتیکی آنها را با مشکل مواجه کرده باشد. ترجیح خصایص متعددی همانند چهره مردانه‌نماتر، قد بلندتر، هیکل عضلانی‌تر، شانه‌های عریض‌تر و در مجموع قدرت بدنی‌بیشتر در مردان، در اواسط چرخه قاعدگی، از جمله مواردی هستند که به این وسیله قابل تبیین‌اند.

---
[1]- The healthy hunter

تعدادی از مردان بومی ساکن قبایل و مناطق بدوی در جهان. برای مردان محیط تکاملی انطباق‌ها، داشتن تناسب بدنی مانند عضلانی‌بودن از جمله مزیت‌های موفقیت‌افزا در تامین غذا و انجام سایر وظایف مربوط به نقش‌های مردانه همانند محافظت از خانواده در مقابل سایر مردان و گروه‌ها بوده است. طبق بررسی هیل، هورتادو و والکر (۲۰۰۷)، قتل یا جنگ، علت مرگ و میر ۰/۳۵ از بزرگسالان در جوامع شکارچی-گردآورنده هیوی در ونزوئلا و کلمبیا است. این مشاهدات حاکی از این است که داشتن بدنی قوی و عضلانی، برای مردان، می‌توانسته کمک‌کننده مهمی برای بقاء خود و خویشاوندان ژنتیکی‌شان در محیط تکاملی انطباق‌ها و البته در همین جوامع مدرن امروزی باشد. جذابیت بدن عضلانی‌تر برای جنس ماده در تعدادی از سایر گونه‌ها همانند کانگوروها و گوریل‌های نر هم مشاهده می‌شود. کانگوروهای نر برای انجام وظایف متعددی از جمله جنگیدن با سایر نرها بر سر قلمرو و جفت، نبرد با سایر گونه‌های حیوانات برای حفاظت از خانواده و فرار، نیازمند بدنی قوی و عضلانی هستند. همین قضیه در مورد گوریل‌های نر هم صدق می‌کند. در همین رابطه، علت مشت‌زدن گوریل‌های نر به سینه‌های‌شان به این برمی‌گردد که هرچه اندازه بدن گوریل نر بزرگ‌تر باشد، فرکانس‌های صوتی صدای ضربات سینه او بم‌تر می‌شود. دلیلش هم به اندازه کیسه‌های هوایی برمی‌گردد که در نزدیکی حنجره گوریل‌ها وجود دارند. این کیسه‌ها در گوریل‌های نر عظیم‌الجثه بزرگ‌تر هستند و صدای بم‌تری تولید می‌کنند. گفته شده که اندازه این کیسه‌ها با میزان تستوسترون بدن گوریل نر همبستگی دارد. به این طریق، گوریل‌های نر علاوه بر اینکه به سایر گوریل‌های نر پیام می‌دهند که از نظر جثه با چه کسی طرف هستند، همچنین سعی می‌کنند تا به این طریق برای گوریل‌های ماده، نمایشی از تناسب ژنتیکی خود را به نمایش بگذارند.

ب) جذابیت و ژن‌های مقاوم‌ساز نسبت به بیماری‌ها

دسته دوم، فرضیاتی هستند که تاکید دارند که بعضی از شاخص‌های زیبایی چهره‌ای و جسمی همانند خصیصه تقارن، پیام‌آور جهش‌های ژنتیکی مضر کمتر یا کفایت بیشتر ژنتیکی مانند کفایت بیشتر بخشی از ژنوم که در قدرت دستگاه ایمنی تاثیر می‌گذارد (از جمله بخش MHC) است. زنان، با آمیزش یا ازدواج با چنین مردانی، می‌خواهند احتمال موفقیت در تناسب خودشان را از طریق زندگی با مردانی سالم‌تر و در نتیجه با طول عمر بیشتر و تواناتر در تامین منابع و همچنین سلامت ژنتیکی فرزندان‌شان را افزایش دهند. در این حالت، آنچه که از نظر زنان در اواسط چرخه قاعدگی جذاب است، پیام‌آور وجود ژن‌های افزایش‌دهنده کیفیت ژنتیکی فرد و توانایی بیشتر او برای مقابله با بیماری‌هاست. این فرضیه که علت گرایش زنان به سمت چهره‌های مردانه‌نماتر، متقارن‌تر و ترجیح بوی مردان با چهره‌های متقارن‌تر در اواسط چرخه قاعدگی، بخاطر سلامتی بالاتر قابل توارث آن مردان

است، این عقیده را مطرح می‌کند که زنان، این مردان را به این علت در موعد باروری انتخاب می‌کنند که ژن‌های افزایش‌دهنده سلامت و قدرت دستگاه ایمنی این مردان را به فرزندان خود منتقل کنند. به این نحو، آنها از کیفیت ژنتیکی فرزندن خود و قابلیت و تناسب تکاملی این فرزندان برای بقا و تولیدمثل بیشتر، اطمینان حاصل می‌کنند. به عبارت دیگر، این نظریات می‌گویند که جذابیت، ترجمه و علامت بیرونی سلامت زیستی و ژنتیکی قابل توارث است. آنها می‌گویند: «بنویسید زیبایی و بخوانید سلامتی قابل توارث». در همین رابطه به یکی از تبیینات ارائه شده در مورد ترجیح چهره و بوی بدن مردانی با چهره‌های دارای مردانگی‌نمایی بالاتر می‌پردازیم.

تستوسترون، مردانگی‌نمایی چهره‌ای و قدرت دستگاه ایمنی

تستوسترون، یک هورمون مردانه است که تاثیرات منفی بر دستگاه ایمنی دارد. از طرف دیگر، بطور متناقضی، مردانی که سطح تستوسترون بالاتری دارند به علت تاثیر تستوسترون بر استخوان‌بندی چهره و بدن‌شان، جذابیت بیشتری از نظر زنان دارند. این هورمون موجب می‌شود تا استخوان بالای ابرو رشد بیشتری پیدا کرده و چشم‌ها فرورفته‌تر یا اصطلاحا مردانه‌نماتر به نظر برسند (رک به تصاویر فصل ۱). تستوسترون همچنین موجب کشیده–ترشدن استخوان چانه و گونه‌ها در مردان می‌شود. این اثرات هماهنگ با مولفه‌های کلی چهره یک مرد زیبا از نظر زنان، انتخاب‌های آنها در اواسط چرخه قاعدگی و یا هنگام انتخاب یک شریک کوتاه‌مدت هستند. توجه کنید که مردان جذاب‌تر از نظر چهره‌ای، میزان تستوسترون بالاتری داشته و در عین حال گفتیم که تستوسترون تاثیر سرکوب‌کننده بر دستگاه ایمنی دارد. اثر سرکوب‌کنندگی تستوسترون بالاتر بر دستگاه ایمنی و این تناقض ظاهری که زنان، مردان با سطح تستوسترون بالاتر را ترجیح می‌دهند در این نکته نهفته است که زمانی تستوسترون بیشتر در بدن یک مرد ترشح می‌یابد که دستگاه ایمنی آنقدر قوی باشد که علی‌رغم سرکوب شدن نسبی بوسیله تستوسترون، توانایی و کارکرد بهینه خود را حفظ کند. در واقع، این قدرت دستگاه ایمنی است که تعیین می‌کند در سنین بلوغ، چه مقدار تستوسترون در بدن یک مرد ترشح شود. فرض بر این است که مردانی که تستوسترون بدن آنها آنقدر زیاد نبوده که موجب بوجود آمدن چهره مردانه‌نما در آنها شود همان‌هایی هستند که احتمالا دستگاه ایمنی آنها، تحمل اثرات سرکوب‌گری تستوسترون را ندارد. بدن آنها، برای جلوگیری از کاهش قدرت یک دستگاه ایمنی که خود بطور پایه‌ای آنقدر قوی نیست که اثرات سرکوب‌کنندگی تستوسترون را هم بتواند تحمل کند، اقدام به سرکوب ترشح تستوسترون می‌کند. پیامد جانبی این انتخاب، یک چهره کمتر مردانه‌نما است. بر این اساس، این فرضیه، علت جذاب‌تر بودن چهره‌های مردانه‌نماتر از نظر زنان در هنگام باروری را پیامی که مردانگی‌نمایی چهره در رابطه با ساختار ژنتیکی بوجود آورنده یک دستگاه ایمنی قوی‌تر به آنها می‌دهد می‌داند (برای مروری بر رابطه تستوسترون و عملکرد ایمنی در مردان، رک به موهلن بین و بریبیس‌کاس، ۲۰۰۵). این

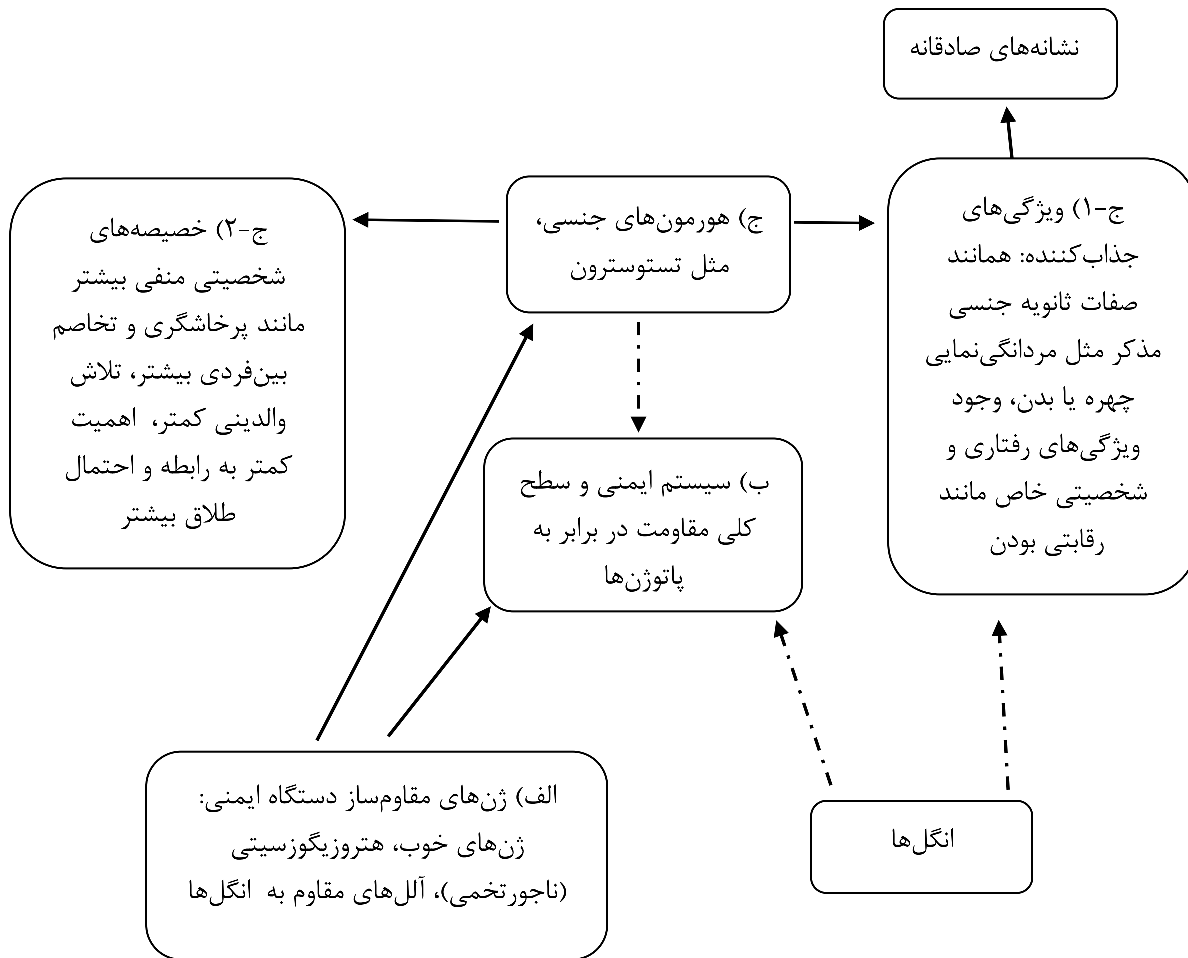
فرضیه چنین می‌گوید که جذابیت چهره‌ای می‌تواند یک نشانه یا **علامت صادقانه**[1] برای وجود یک دستگاه ایمنی که هنگام مواجه با چالش‌های محیطی در طی رشد، با آنها خوب مقابله کرده یا خواهد کرد، باشد. این مقابله مطلوب، پیش‌شرطی برای **ثبات رشدی**[2] است که خود آشکارشدن خصیصه‌هایی همانند تقارن چهره‌ای و بدنی را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

ترجیحات انسان و ملاک‌های او برای انتخاب همسر، همزمان با تکامل انگل‌ها تکامل یافته‌اند. میزان انگل‌های موجود فعلی، تصمیم‌گیری‌های ما در ملاک‌های انتخاب همسر را تعدیل می‌کنند (اُبرزوچر و گرامر، ۲۰۱۰). برای زنان، چهره‌های جذاب‌تر، پیامی مبنی بر دستگاه ایمنی قوی‌تر و آن هم پیامی مبنی بر ساختار ژنتیکی کدکننده یک دستگاه ایمنی قوی‌تر است. به عبارتی، ظاهر چهره‌ای، بدنی و رفتاری ما، می‌توانند کارنامه سیستم ایمنی و خزانه ژنتیکی ما را به رخ بکشند.

همانطور که حتما متوجه شده‌اید پی‌بردن به اینکه چهره مردانه‌نماتر یعنی دستگاه ایمنی قوی‌تر و آن هم یعنی یک همسر درازمدت با تناسب بالاتر یا یک شریک جنسی کوتاه‌مدت با ژن‌های توارث‌یابنده‌ای که می‌توانند دستگاه ایمنی قوی‌تری بسازند و آن هم یعنی احتمال بقا و سلامتی بیشتر در فرزندان و باز آن هم یعنی موفقیت تولیدمثلی بیشتر فرزندان که آن خود به منجر به گسترش بیشتر ژن‌های مادر می‌شود یک فرایند هشیارانه نیست. بطور ساده، زنانی که در محیط تکاملی انطباق‌ها، بر اثر تصادف، چنین چهره‌هایی را ترجیح می‌دادند، در مزیت گسترش خط ژنتیکی قرار داشته‌اند. بقیه فرایندها پیامد طبیعی انتخاب‌های آنها بوده است. اگر از زنان بپرسید که چرا چنین چهره‌هایی را در اواسط چرخه قاعدگی و به عنوان شرکای کوتاه‌مدت ترجیح می‌دهند، جوابی نخواهید گرفت (البته به شرطی که این کتاب را نخوانده باشند!). ذهن هشیار آنها، فقط می‌داند که چنین خصایص چهره‌ای را ترجیح می‌دهند و بس. اما ذهن ناهشیار تکاملی آنها، اطلاعات بسیار بیشتری دارد. این دانشی که خود فرد هم از محتوا و ماهیت آنها اطلاعی ندارد همان دانشی است که در ژن‌هایش نوشته شده‌اند. روندی که باعث شده امروزه با زنانی مواجه باشیم که اغلب آنها چنین ترجیحاتی را نشان می‌دهند مثل همیشه، از جهش‌های ژنتیکی بوجودآورنده ترجیح شروع شده و از طریق رانش ژنتیکی جمعیت گسترش یافته است. مادربزرگ‌های تکاملی یا چنین ترجیحاتی را نشان داده و در نتیجه خط ژنتیکی آنها گسترش می‌یافته و یا صرفا بخاطر نبود ژن‌های بوجودآورنده این ترجیح در بدن‌شان یا وجود ژن‌هایی که چهره‌های با خصایص دیگر را جذاب می‌یافته‌اند، دچار اشتباه ناخواسته در انتخاب از منظر انتخاب طبیعی می‌شدند و منجر به انقراض خط

[1]- Honest Signal
[2]- Developmental Stability

ژنتیکی یا کاهش خط ژنتیکی خود شده‌اند. زنان امروز، دختران آن عده از مادربزرگ‌هایی هستند که بر حسب شانس و تصادف درست انتخاب‌کرده بودند.



شکل ۱-۴: روابط فرضی بین ژن‌های خوب، یک سیستم ایمنی مقاوم به انگل‌ها و اثرات تستوسترون بر بروز صفات جذاب ثانویه جنسی و اثرات منفی آن بر سیستم ایمنی و شخصیت (بخشی از نمودار، برگرفته از کارترایت، ۲۰۰۰).

اصل معلولیت زهاوی

طبق اصل معلولیت[1] زهاوی (۱۹۷۵)، ترشح قابل ملاحظه تستوسترون در بدن، می‌تواند از یک طرف موجب تضعیف (معلولیت) دستگاه ایمنی بدن و از طرف دیگر، موجب شکل‌گیری صفات ثانویه جنسی در جنس مذکر شود. جنس مونث، اثر این تاثیرات را و در واقع اثرات این معلولیت را، از طریق بروز صفات ثانویه جنسی درک می‌کند. تستوسترون با یک سری از معلولیت‌ها و چالش‌های بدنی در مردان مانند میزان بیشتر مرگ و میر در مردان یا سرطان پروستات در سنین بالا، مشکلات ارتباطی، پرخاشگری و طلاق بیشتر مربوط است اما بطور همزمان، با رقابت‌طلبی و احتمال بالاتر پیشرفت شغلی در سنین جوانی و بزرگسالی نیز ارتباط دارد. گفتیم که طبق فرضیه «ژن‌های خوب»، فقط بدن مردانی که از نظر ژنتیکی دارای یک دستگاه ایمنی قوی است، توان تحمل ترشح زیادتر تستوسترون در دوران نوجوانی و نتیجتا بروز صفات ثانویه جنسی بیشتر را دارد. همانطور که روابط مفروض در شکل قبل نیز نشان می‌دهند، هورمون‌های مردانه مانند تستوسترون، از یک طرف موجب تاثیر منفی بر سیستم ایمنی یا سرکوب[2] آن شده و از طرف دیگر، صفات ثانویه جنسی را که می‌توانند جسمی یا رفتاری باشند بوجود می‌آورند. همانطور که گفتیم، تستوسترون قدرت عملکرد دستگاه ایمنی را فرونشانی کرده و به همین علت می‌تواند منجر به افزایش آسیب‌پذیری نسبت به بیماریها در دوران بلوغ شود. فرضیه ژن‌های خوب می‌گفت که فقط مردانی می‌توانند این خاصیت سرکوب‌گرانه تستوسترون را تحمل کنند که از قبل و بطور ژنتیک-محور، سیستم ایمنی قوی‌تری دارند. همانطور که زهاوی اشاره می‌کند (۱۹۷۵؛ زهاوی و زهاوی، ۱۹۹۷)، از آنجایی که تستوسترون تا حدی سیستم ایمنی فرد را تضعیف می‌کند، هم موجب معلولیت سیستم ایمنی او شده و هم نشانه‌ای از یک سیستم ایمنی قوی که با وجود زخم خوردن در میدان کارزار (از تستوسترون)، باز هم سربلند بیرون آمده است می‌باشد. در این مدل، صفات ثانویه جنسی در مردان، برای زنان، به عنوان علائم صادقانه و درستی از یک ساختار ژنتیکی مناسب‌تر که یک سیستم ایمنی قوی‌تر را کدگذاری می‌کنند عمل می‌کند. بکارگیری واژه معلولیت در اینجا استعاری بوده و به معلولیت واقعی اشاره نمی‌کند. صفات ثانویه جنسی، همچون جاهای زخم بر پیکر یک مرد زنده و سالم بیرون آمده از میدان نبرد با تستوسترون هستند. این علایم، در واقع نشانه برتری نسبی بالاتر فرد از نظر قدرت دستگاه ایمنی می‌باشند. از یک نظر، هر چند که چنین جای زخم‌هایی خود معلولیت به شمار می‌روند اما حاکی از توانمندی قبلا آزموده شده فرد هستند. بدن مردانی که جای چنین زخم‌هایی را ندارند، کمتر وارد این میدان‌ها شده است. آنها معلولیت یا جای زخمی بر بدن ندارند چرا که سابقه درخشانی از نظر توانایی تحمل تستوسترون نداشته‌اند. این هر دو نظریه یعنی ژن‌های خوب و اصل معلولیت

[1]- Handicap principle
[2]- Suppression

زهاوی، هر دو به یک موضوع واحد یعنی خاصیت علامت‌دهندگی خصیصه‌هایی مانند مردانگی‌نمایی چهره‌ای اشاره دارند. اصل معلولیت زهاوی در واقع فقط نوعی بازگویی همان فرضیه ژن‌های خوب در مبحث نقش تستوسترون در شکل‌گیری جذابیت و ارتباط آن با سیستم ایمنی است (در اینجا به دلیل مشهورشدن اصل معلولیت زهاوی در متون تکاملی می‌خواستیم خواننده را با این مفهوم هم آشنا کنیم).

مشخص شده که صفات ثانویه جنسی یعنی صفاتی که بیشتر در یک جنس دیده می‌شوند تا در جنس دیگر، نسبت به خصایص غیرجنسی یا صفاتی که در هر دو جنس دیده می‌شوند، به آشفتگی‌های محیطی در طی رشد حساس‌تر هستند (برای مروری در این زمینه رک به مولر و پومیانکوسکی، ۱۹۹۳). این یافته نشان می‌دهد که چرا افراد هر دو جنس، توجه خاصی به صفات ثانویه جنسی مبذول می‌دارند. یک نظام توجهی و ادراکی که ریشه انطباقی- تکاملی معینی دارد. اما در حقیقت، آنچه که بوسیله انتخاب طبیعی گزینش شده، ژن‌های افزایش‌دهنده تناسب و نه لزوما صفات ثانویه چهره‌ای بوده است. اگر چه که انتخاب طبیعی در اینجا (و نه در مورد همه ویژگی‌های ریختی، بدنی یا رفتاری)، در سطح ژن‌ها عمل کرده و دست به انتخاب می‌زند اما از آنجایی که این ژن‌ها همراه با یک سری از ویژگی‌های چهره‌ای، بدنی و رفتاری هستند، همزمانی اینها منجر به انتخاب هر دو خواهد شد. به عبارت دیگر، زیبایی و مشخصه‌های آن، بوسیله انتخاب جنسی و نه لزوما انتخاب طبیعی گزینش شده‌اند. برای انتخاب طبیعی، ظاهر افراد فقط درصورتی که در انطباق بیشتر او با محیط موثر باشند، مهم است. اما برای افراد هر جنس، کشف مستقیم توانایی‌های ژنتیکی قابل توارث در جنس مقابل که انطباق را افزایش می‌دهند، مقدور نیست. به همین علت، هر جنس در هر گونه، طوری انطباق یافته که قادر به ادراک و شناسایی علایم ریخت‌شناختی حاکی از تناسب بالاتر ژنتیکی در اعضای جنس مقابل خود باشد. در اینجا، ادراک فنوتایپ یا همان ویژگی‌های ظاهری که بیانگر ژنوتایپ یا همان خزانه ژنوتیپی است، مترادف با ادراک زیبایی می‌شود. به عبارت ساده‌تر، دو جنس در یک گونه، به نحوی تکامل می‌یابند که همبسته‌های بیرونی تناسب ژنتیکی را به عنوان شاخص‌های جذاب از نظر جنسی درک می‌کنند. در چشم ما، این همبسته‌های بیرونی مذکور، همان ملاک‌های زیبایی هستند. ارتباط بین پردازش ذهنی ویژگی‌های جسمی و رفتاری شریک جنسی در زنان و پیامدهای تکاملی آن، در نمودار ذیل نشان داده شده است. البته، همانطور که مکرر یادآور می‌شویم، انتخاب‌های جنسی و نحوه شکل‌گیری آنها در انسان و از جمله انتخاب‌های جنسی در زنان، روندی ناهشیار بوده که بوسیله انتخاب طبیعی، شکل می‌گیرند. به همین خاطر، منظور ما از بکارگیری عبارتهایی مانند نحوه انتخاب، پردازش ذهنی و غیره، بیان استعاره‌هایی برای درک بهتر مطلب است.

نمونه‌ای از خصایص تحول یافته منطبق با اصل معلولیت در جانوران، پرهای زیبای طاووس نر است. این ویژگی، خصیصه‌ای است که در انتخاب‌شدن یک طاووس نر بوسیله جنس ماده، نقش زیادی دارد. اما این خصیصه، فقط منجر به انتخاب‌شدن جنس نر بوسیله جنس ماده نمی‌شود، بلکه هزینه‌های جسمی و متابولیکی اضافی نیز برای او ایجاد می‌کند. پرهای بلند و زیبا، همچنین به دلیل ایجاد جلب توجه، موجب افزایش احتمال شکار شدنش بوسیله سایر جانداران شکارچی نیز می‌شود. زمان خودنمایی طاووس نر بوسیله این پرهای زیبا، از جمله مناسب‌ترین زمان‌ها برای شکار شدن بوسیله حیوانات شکارچی است، زیرا امکان واکنش سریع و پرواز را از او می‌گیرند. بر اساس مفروضات تکاملی، خصایص بدنی و رفتاری یک ارگانیسم، نباید موجب عدم سازگاری بهینه و انطباق مطلوب او با شرایط زیست– محیطی و اجتماعی او شوند. در غیر اینصورت، آن صفات از گردونه تحول صفات آن گونه حذف خواهند شد چرا که دارندگان آن صفات از بین خواهند رفت. در مورد طاووس نر می‌بینیم که انتخاب طبیعی، قاعدتا باید طوری پیش رفته باشد که نه تنها دم‌های بلند، زیبا و رنگارنگ را انتخاب نکرده باشد، بلکه برعکس آن نیز عمل کرده باشد. زیرا دم‌های زیبا و بلند، برای دارنده آن دردسرزا هستند. همین تناقض ظاهری باعث می‌شد تا داروین بگوید که هر وقت که دم‌های بلند طاووس نر را می‌بیند، مریض می‌شود! (این جمله او کنایه از احساس او از به چالش کشیده‌شدن اصول نظریه تکاملی‌ش بوسیله مشاهده پرهای طاووس نر بود). در زمان داروین، هنوز جنبه انطباقی و کارکردی دم‌های بلند و زیبا در طاووس نر کشف نشده بودند. به همین دلیل، او فکر می‌کرد که چنین خصایصی، می‌توانند چالشی برای تبیینات تکاملی او از خصیصه‌های زیبایی‌شناختی بدن حیوانات باشند. اما بعدها مشخص شد که مولفه‌های تعیین‌کننده زیبایی کلی دم طاووس مانند میزان بلندی دم، تعداد لکه‌های موجود بر روی دم و مساحت این لکه‌ها، از جمله عوامل بسیار اثرگذار در انتخاب شدن یا نشدن یک طاووس نر بوسیله یک ماده است. همچنین مشخص شد که میانگین مساحت لکه‌های چشمی موجود بر روی دم طاووس نر و طول کلی دم او، با میزان احتمال بقا و سالم ماندن فرزندان آن طاووس همبستگی دارد (پتری، ۱۹۹۴). بنابراین، دم‌های زیبا در جنس نر، سرنخی از سلامتی بالاتر او که نشأت‌گرفته از سلامت ژنتیکی او بوده و قابل‌توارث به زاده‌هایش نیز می‌باشند است. ماده طاووسی که چنین نری را انتخاب می‌کند، در جهت افزایش قابل‌ملاحظه تناسب تولیدمثلی خود گام برمی‌دارد زیرا فرزندان سالم‌تر یا قوی‌تری خواهد داشت که آنها نیز به سن تولیدمثل رسیده و ژن‌های این پدر سالم‌تر و مادری که چنین نرهایی را دوست داشته و انتخاب می‌کرده را، به نسل بعد انتقال خواهند داد. با این تفاسیر، اگرچه که وجود دم‌های زیبا و بلند در فرزندان نر آن ماده ممکن است میزان شکارشدن این فرزندان را افزایش دهند، باز با این وجود مزایای بالقوه‌ای که نصیب آن زاده‌ها و البته مادر آن زاده‌ها (از طریق افزایش تولیدمثل موفق او) می‌شوند، به این هزینه برتری دارند. به عبارت دیگر، مزایای انتخاب این صفت به هزینه‌های بالقوه آن چربش نشان داده و به همین علت انتخاب می‌شود. در

اینجا می‌گوییم هر چند که دم‌های طاووس نر، برای او معلولیت‌هایی را به همراه دارد اما وقتی که می‌بینیم یک طاووس نر، علی‌رغم مشکلاتی که دم‌های بلند برای او ایجاد می‌کنند، روبروی ما ایستاده و دم‌های زیبایش را باز کرده تا به ماده‌های مقابل‌ش نشان دهد، همزمان به یک نتیجه‌گیری دیگر نیز می‌رسیم و آن اینست که: اولا، این دم‌ها از ساختارهای زیستی و درونی قابل توارث تناسب‌افزا پیام می‌دهند و دیگر اینکه این طاووس نر توانسته است علی رغم مشکلات مربوط به دم بلند زنده مانده و روبروی ما با فخر و غرور راه رود و این معلولیتی است که خبر از یک قدرت می‌دهد.






تصویر ۱-۴: رفتارهای نمایشگرانه دم‌ها و پرها در طاووس نر. تعدادی از خصایص دم‌های طاووس نر با شاخص‌های حاکی از تناسب زیستی بالاتر در او همبستگی دارند. این شاخص‌ها در جذب جفت‌های ماده تاثیر مهمی دارند. پتری (۱۹۹۴) دریافت که مولفه‌های تعیین‌کننده زیبایی کلی دم طاووس مانند میزان بلندی دم، تعداد لکه‌های چشمی موجود بر روی دم و مساحت این لکه‌ها، از جمله عوامل بسیار اثرگذار در انتخاب شدن یا نشدن یک طاووس نر بوسیله یک طاووس ماده است. همچنین مشخص شده که میانگین مساحت لکه‌های چشمی موجود بر روی دم طاووس نر و طول کلی دم او، با میزان احتمال بقا و سالم ماندن فرزندان آن طاووس، همبستگی مثبت دارد. طاووس، تنها پرنده‌ای نیست که زیبایی پرها و دم ها در جنس نر آن، با میزان جذابیتش برای ماده، همبستگی دارد. جذب جفت از طریق نمایشگری پرها، دم، آوازخوانی و سایر اعضای بدن، یک پدیده شایع در پرندگان بوده و ترجیح نرهایی با ویژگی‌های ریخت‌شناختی یا رفتاری خاص بوسیله مادگان، متداول است. در همه این گونه‌ها، صفات مورد ترجیح، همان صفاتی‌اند که پیام‌دهنده تناسب بالاتر در پرنده نر هستند. در چندین گونه از پرندگان، ترجیح ماده‌ها برای نرهایی با آوازهای بلندتر، پیچیده‌تر و متعددتر[1]، با شاخص‌های متعددی از تناسب در نرهای آن گونه‌ها همانند توانایی آشیان‌سازی، عملکرد دستگاه ایمنی و طول عمر آنها همبستگی دارد (فورستیمر[2] و همکاران، ۲۰۰۲؛ گارامسزگی[3] و همکاران، ۲۰۰۳ و نویکی[4] و همکاران،۲۰۰۰؛ هر سه منبع به نقل از شانر، میلر و مینتز، ۲۰۰۸). حتی مشخص شده که در بعضی از پرندگان، تغییرات مصنوعی در زائده‌های بدن همانند دم نرها می‌تواند در جذب شدن ماده‌ها به آن نرها تاثیرگذار باشد (رک به مولر، ۲۰۰۴). در گونه‌ای از پرندگان آفریقایی، طول دم پرنده نر یکی از شاخص‌های جذابیت جنسی او برای مادگان است. در یک آزمایش، دانشمندان دم بعضی از آنها را بلندتر و بعضی دیگر را کوتاه‌تر کردند. نرهایی که دم‌شان به پانزده سانتی‌متر کاهش داده شده بود

---

[1]- Numerous
[2]- Forstmeier
[3]- Garamszegi
[4]- Nowicki

فقط تعداد کمی شریک زندگی را به خود جذب می‌کردند اما نرهایی که دم‌شان با یک دم مصنوعی به شصت و پنج سانتی‌متر افزایش داده شده بود جذابیت بیشتری برای ماده‌ها پیدا می‌کردند (به نقل از دیاموند، ۱۹۹۸).

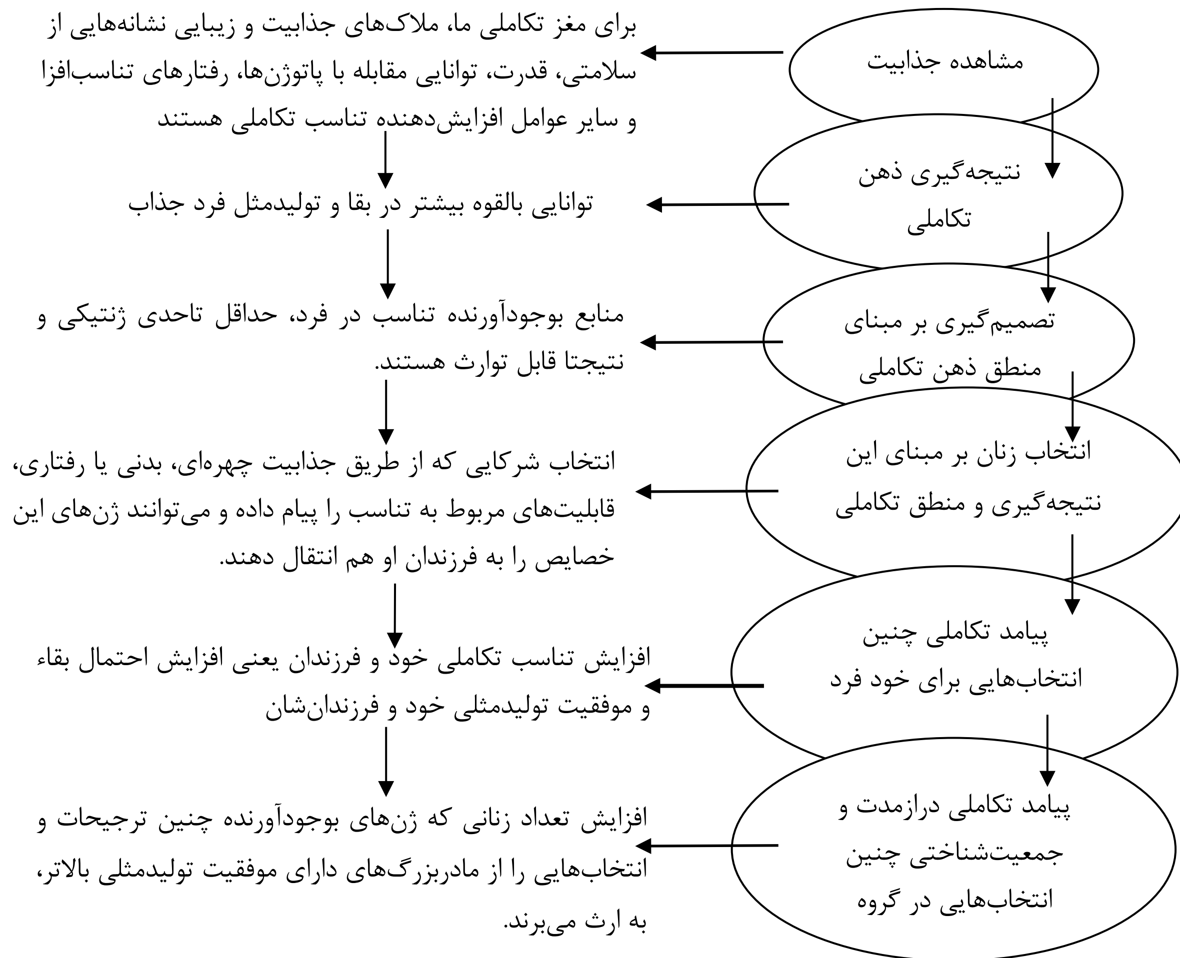
تقارن و ثبات رشدی

بدن انسان از هنگام لقاح، با تقسیم‌شدن منظم سلول‌ها رشد پیدا کرده و اگر تقسیم سلولی به درستی انجام شود، نتیجه این خواهد بود که طرف راست و چپ بدن یک نوزاد شبیه به یکدیگر شده و تصاویر آینه‌ای همدیگر می‌شوند. در این حالت می‌گوییم که رشد چهره و بدن متقارن بوده است. اما همیشه کار به این کاملی پیش نمی‌رود. انحراف در تقارن جسمی (چهره‌ای و بدنی) علل متعددی دارد اما از بین این علل متعدد، دو علت جزو مهمترین تعیین‌کننده‌های تقارن هستند. اول اینکه، تقارن علامت‌دهنده «ثبات رشد» است. ثبات رشدی خود حاکی از مقاومت ژنتیکی نسبت به پاتوژن‌ها (پاتوژن یا انگل به هر نوع عامل خارجی مضر برای بدن مانند میکروب‌ها، ویروس‌ها و... گفته می‌شود) و جهش‌های ژنتیکی است. دوم اینکه، تقارن علامتی از مقاومت نسبت به انبوهی از سایر «مهاجمین محیطی[1]» مانند درجه حرارت‌های بسیار بالا یا پایین، تغذیه ضعیف در دوره کودکی و مواجه با سموم است (باس، ۲۰۰۰).

طبق نظریه ژن‌های خوب (ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۳)، ژن‌های سالم و یک سیستم ایمنی قوی، اجازه می‌دهند تا یک فرد در مقابل پاتوژن‌هایی که در طی دوره رشد با آنها مواجه می‌شود، مقاومت کند. آسیب‌پذیری نسبت به انگل‌ها، می‌تواند به عدم ثبات در رشد منجر شود که این عدم ثبات رشدی، خود منجر به شکل‌گیری عدم تقارن‌هایی در چهره و بدن می‌شود. از آنجایی که تستوسترون خود دستگاه ایمنی را به خطر می‌اندازد، مردانی که بطور همزمان، ویژگی‌هایی حاکی از وجود تستوسترون بالا در بدن و همچنین میزان بالایی از تقارن را نشان می‌دهند، بطور کارآمدی در حال تبلیغ ژن‌های هستند که نسبت به انگل‌های محلی مقاومت نشان داده‌اند (لی، ۲۰۰۸).

[1]- Environmental Perturbations

شکل ۲-۴: ارتباط بین پردازش ذهنی ویژگی‌های شریک جنسی و پیامدهای درازمدت آن در جمعیت زنان، از دیدگاه فرضیه ژن‌های خوب.



ج) جذابیت و ژن‌های افزایش‌دهنده تناسب رفتاری

دسته سوم از فرضیات جذابیت- تناسب، بر این مسئله تاکید دارند که بعضی از شاخص‌های زیبایی چهره، بدن و رفتار در مردان، می‌توانند در واقع نشانگر تناسب رفتاری و شخصیتی لازم برای بقا و تولیدمثل بیشتر و نه لزوما توانایی بقا بیشتر زیستی یا سلامتی بالاتر باشند. برای داشتن تناسب تکاملی در محیط تکاملی انطباق‌ها، فقط توانایی مقابله و مقاومت نسبت به پاتوژن‌ها و میکروب‌های محیطی، کافی نبوده است. انسان، قسمت اعظم زندگی تکاملی خود را در گروه‌ها و در تعامل با دیگران گذرانده است. ساختارهای گروهی، الزام تعامل بهینه تناسب‌افزا با دیگر افراد را ایجاب می‌کند. علاوه بر این، تعامل با سایر گروه‌ها و حتی تعامل با محیط فیزیکی نیز، از ویژگی‌های شخصیتی فرد تاثیر می‌پذیرند. این فرضیات، بر ادراک زیبایی به عنوان همبسته‌های شخصیتی و رفتاری

تناسب‌افزا تاکید دارند. این نظریات می‌گویند که مردان جذاب‌تر از نظر زنان، ملاک‌های چهره‌ای، بدنی و رفتاری حاکی از سطوح تستوسترون بالاتر در بدن را نشان می‌دهند. تستوسترون از جمله هورمون‌های مردانه است که با ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری همبسته است. سطح تستوسترون بدن با ویژگی‌هایی ارتباط دارد که در محیط تکاملی انطباق‌ها و همچنان در دنیای امروز، می‌توانند موجب افزایش موفقیت فرد در بقا در بعضی از شرایط و تولیدمثل بیشتر او شوند. خصایصی مانند رقابت‌طلبی، میل به تسلط‌گری، پرخاشگری و جنگندگی از آن جمله‌اند. هماهنگ با این موضوع، تعدادی از پژوهش‌ها نشان داده اند که سطح تستوسترون در مردان با میزان جاه‌طلبی و پیشرفت شغلی آنها همبستگی مثبت دارد.

پیام جذابیت چهره‌ای، بدنی و رفتاری برای زنان، هر چه که باشد و به هر طریق که تاثیر خود را بر ادراک آنان بگذارد، از نظر تکاملی، یک فرض بسیار قدیمی را در ذهن تکاملی یک زن مشاهده‌گر بالا می‌آورد: «ویژگی‌های مردی که مشاهده می‌کنی، حاکی از تناسب بوده و علاوه بر اینکه به بقا وتولیدمثل موفق تو کمک می‌کنند، قابلیت انتقال به فرزندان تو را نیز دارند». آنچه که زنان را بر می‌انگیزد تا زیبایی را زیبا بیابند، همین عطش تکاملی برای رسیدن به ژن‌های متناسب است.

شاخص‌های متفاوت جذابیت؛ علامت‌هایی از عوامل تناسب‌افزای متفاوت

جنبه‌های متفاوت جذابیت جسمانی و رفتاری، پیام‌دهنده عوامل متفاوتی از تناسب تکاملی قابل توارث هستند. از بین متغیرهای جذابیت‌افزا در مردان، این تقارن بوده که بیش از همه به ثبات رشدی و کمتر بودن جهش ژنتیکی فرد، ارتباط داشته است. در عوض، یک سیستم ایمنی قوی که همچنان تحمل سرکوبی بوسیله آندروژن‌ها را دارد، بیشتر به وجود چهره مردانه‌نما نسبت داده شده تا سایر خصیصه‌ها. قامت بلند، اندام مردانه مانند هیکل عضلانی و شانه‌های عریض هم، احتمالا بهتر از جذابیت چهره‌ای می‌توانند نمایانگر تناسب در قدرت جسمانی فرد باشند.

شاخص‌های متفاوت جذابیت و ریشه‌های مشترک زیستی

خصیصه‌های جذاب، می‌توانند بطور مشترک و همزمان، از یک سری علل واحد تاثیر بپذیرند. بطور مثال، مردانه‌نما شدن چهره، بدن و رفتار، هر سه تحت تاثیر میزان هورمون تستوسترون هستند. این هورمون می‌تواند از طریق چهره مردانه‌نماتر، مقاومت بیشتر دستگاه ایمنی نسبت به انگل‌ها را پیام داده و از طریق رفتارهایی مانند تسلط‌طلبی، تناسب رفتاری فرد را پیام‌رسانی کند. در این حالت، اگر چه که زنان به شاخص‌های متفاوت چهره‌ای،

بدنی و رفتاری توجه می‌کنند اما در واقع به دنبال کسب یک سری از ژن‌های تناسب‌افزای واحد و قابل توارث که بطور همزمان در رشد همه این شاخص‌ها نقش دارند، هستند.

در این حالت، شاخص‌ها و معیارهای متفاوت مربوط به جذابیت چهره‌ای، بدنی و رفتاری، حتی اگر در یک سطح، معانی متفاوتی برای بیننده آن یعنی زنان داشته باشند، باز با این وجود، در سطحی عمیق‌تر، یک پیام واحد را برای مشاهده‌گر آن در خود دارند: «جذابیت طرف مقابل، حال هر خصیصه‌ای که باشد، منجر به تناسب بالاتر تو و/یا فرزندانت در بقا و/یا تولیدمثل خواهد شد. این اتفاق به علت تناسب بالاتر شریک و افزایش تناسب فرزندانت به خاطر به ارث بردن ژن‌های تناسب‌افزا از پدرشان روی خواهد داد».

نتایج مطالعات سنجش رابطه جذابیت با تناسب و سلامتی

در این بخش از کتاب قصد داریم تا نتایج تعدادی از پژوهش‌هایی که به بررسی ارتباط بین خصایص مختلف جذابیت با سلامتی پرداخته‌اند را در چند زیربخش جداگانه مرور کنیم. این پژوهش‌ها و نتایج آنها در نتیجه‌گیری درباره تحلیل‌های تکاملی از جمله فرضیه ژن خوب نقشی حیاتی دارند زیرا در علوم تجربی نهایتا این پژوهش‌های تجربی و نتایج آنها هستند که صحت و سقم پدیده‌ها را بر ما آشکار می‌کنند.

همانطور که بحث شد، تناسب تکاملی از مولفه‌های متعددی در فرد تاثیر می‌پذیرد. سلامت جسمانی، قدرت دستگاه ایمنی، رفتارها، ویژگی‌های شخصیتی و ساختارهای ژنتیکی، از آن جمله‌اند. تحقیقات متعددی به منظور بررسی سنجش رابطه این مولفه‌ها با جذابیت انجام شده‌اند. در پژوهش‌های انجام شده در حیطه ارتباط جذابیت با سلامتی، از واژه‌هایی مانند «شاید[1]»، «احتمال دارد[2]» و از این قبیل، به وفور استفاده می‌شود که این گویای عدم اطمینان قطعی محققین از وجود همبستگی کامل در بین این متغیرهاست. اما با این وجود، نتایج کلی پژوهش‌ها، گویای ارتباطاتی متوسط تا پایین بین جذابیت و سلامتی بوده‌اند. همچنین بین شاخص‌های مختلف جذابیت همبستگی وجود داشته است. بطور نمونه، بین تقارن بدن و جذابیت صدا (هوقس، هاریسون و گالوپ، ۲۰۰۲) و بین تقارن چهره‌ای با ویژگی‌هایی مانند مردانگی‌نمایی و عضلانی بودن (لی، ۲۰۰۸) همبستگی وجود دارد (رک به فصل اول). از نظر آماری، این رابطه بین خصیصه‌های مختلف جذابیت، منجر می‌شود تا از مشاهده رابطه بین یک مولفه خاص مربوط به جذابیت با سلامتی، تا حدی رابطه بین سلامتی با سایر مولفه‌ها را هم انتظار داشته باشیم.

---
[1]- May / Might
[2]- Possibly

۱- جذابیت چهره‌ای، تناسب و سلامتی

در پژوهش‌های انجام شده به منظور بررسی ارتباط جذابیت و سلامتی، معمولا ملاک سلامتی، بیماری‌های مختلف بوده است. در بعضی از آنها، ارتباط زیبایی با سلامتی، از طریق سنجش میزان علائم و نشانه‌های خفیف بیماری‌ها مانند آبریزش بینی، سرماخوردگی، گلودرد و در بعضی دیگر، از طریق سنجش ارتباط با بیماری‌های جدی‌تر مانند دیابت و بیماری‌های قلبی- عروقی، بررسی شده است.

عقیده بر این است که تقارن بالاتر، منعکس‌کننده توانایی مقاومت نسبت به تاثیرات مضر جهش‌ها، انگل‌ها و/ یا سموم، در طی دوره رشد است. ترجیح همسری با ظاهر (چهره و بدن) متقارن‌تر، ممکن است به این خاطر تکامل یافته باشد که خبر از تاثیرات ژنتیکی مثبت بر بقای فرزند داده یا به این خاطر که افراد با ظاهر متقارن‌تر، بطور میانگین، در فراهم‌آوری سرمایه‌گذاری والدینی بیشتر برای فرزندان‌شان، تواناتر هستند (گرامر و ثورنهیل، ۱۹۹۴). به نظر می‌رسد که تقارن و میانگین بودن چهره‌ای، آشکارکننده ثبات کلی رشد و از جمله مقاومت قابل توارث نسبت به مهاجمان محیطی مانند پاتوژن‌ها، انگل‌ها، تغذیه ضعیف، سموم یا زخمی‌شدن‌ها و مهاجمان ژنتیکی مانند ازدواج درون‌خانوادگی، هموزیگوسیتی، جهش‌های مضر یا ناهنجاری‌های کروموزومی باشند (پرت و یوشیکاوا، ۱۹۹۴؛ پینکر، ۱۹۹۷؛ ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۳؛ لانگلویس، لاگمن و موسلمن، ۱۹۹۴؛ مولر؛ ۱۹۹۷؛ مولر و ثورنهیل، ۱۹۹۸).

تقارن چهره‌ای، پیش‌بینی‌کننده سلامتی بوده است (براون و مور، ۲۰۰۳؛ سادور و همکاران، ۲۰۰۳؛ سینق، ۲۰۰۴؛ سولر و همکاران ، ۲۰۰۳؛ گرامر و همکاران، ۲۰۰۳) و جذابیت چهره‌ای با میزان طول عمر ارتباط دارد (هندرسون و آنجلین، ۲۰۰۳). همچنین، افراد با چهره‌های متقارن‌تر، در آزمون‌های سلامت فیزیولوژیکی، روانشناختی و هیجانی، نمره‌های بالاتری کسب می‌کنند (شاکلفورد و لارسون، ۱۹۹۷ به نقل از باس، ۲۰۰۸). میزان عدم تقارن چهره‌ای در تعدادی از گونه‌ها، به صورت منفی با میزان رشد، طول عمر، باروری و وضعیت سلامتی مربوط است. محققان نشان داده‌اند که میزان عدم تقارن چهره‌ای در هر دو جنس با سلامت ژنتیکی، جسمی، هیجانی و ذهنی (از جمله مهارت شناختی و IQ) مربوط است (به نقل از ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۹b). پژوهش‌ها نشان داده‌اند که مردان با چهره‌های متقارن‌تر، نسبت به مردان کمتر متقارن، دارای سطح سوخت و ساز پایه‌ای پایین‌تری هستند (سوگیاما، ۲۰۰۵). در مطالعه شاکلفورد و لارسن (۱۹۹۹)، بین جذابیت چهره‌ای با تعدادی از بیماری‌ها، همبستگی‌های پایینی بدست آمد. آنها همچنین دریافتند که مردان با ویژگی‌های چهره‌ای کمتر متقارن، نسبت به همتایان با چهره‌های متقارن‌تر، از نظر جسمی کمتر فعال بوده، علائم بیشتری از افسردگی و اضطراب نشان می‌دادند و مشکلات خفیف جسمی مانند سرماخوردگی و سردرد بیشتری را گزارش می‌دادند.

در مطالعه رودس و همکارانش (۲۰۰۱)، بین میانگین بودن چهره‌ای و سلامتی بالاتر در دوره کودکی یک نمونه از نوجوانان ۱۷ ساله همبستگی وجود داشت. بین میانگین بودن چهره‌ای و سلامتی در دوره نوجوانی، فقط در نمونه مونث، ارتباطاتی نه کاملا معنادار از نظر آماری اما نزدیک سطح معناداری[1]، وجود داشت. البته شواهد اخیر بدست آمده نشان می‌دهند که خاصیت جذابیت‌افزایی میانگین بودن برای محرک‌هایی حتی نامربوط به جفت‌گزینی همانند جذابیت ظاهری سگ‌ها، پرندگان و ساعت‌های مچی نیز مشاهده می‌شود (هالبرستاد و رودس، ۲۰۰۰). این شواهد، پیشنهادکننده این مسئله هستند که ترجیح چهره‌های میانگین، ممکن است فقط به علت انطباق برای تشخیص همسرانِ [با ژن‌های متناسب] تکامل نیافته باشد (رودس و همکاران، ۲۰۰۱) و بعضی از مکانیسم‌های ادراکی یا شناختی کلی مانند گرایش به نمونه‌های اصلی[2] انتزاعی یا ترجیح محرک آشنا نیز، در ترجیح ما برای چهره‌های میانگین نقش داشته باشند (روبنشتین و همکاران، ۱۹۹۹؛ هالبرستاد و رودس، ۲۰۰۰).

در جواب به این پرسش که اهمیت سلامتی در جفت‌گزینی از چه جنبه‌هایی است، باس (۲۰۰۸) علل ذیل را به عنوان علل تکاملی اهمیت‌دادن به سلامتی شریک ذکر می‌کند: ازدواج با افرادی که ناتندرست هستند چندین خطر انطباقی را برای نیاکان ما در پی داشته است. اول اینکه، یک همسر ناسالم در معرض خطر بالاتری برای از پای افتادن بوده است. در نتیجه احتمال اینکه در فراهم‌آوری منافع انطباقی مانند یافتن غذا، محافظت، مراقبت از سلامتی و سرمایه‌گذاری در پرورش فرزندان شکست بخورد، بالاتر بوده است. دوم اینکه، یک همسر بیمار، در معرض خطر بالاتری برای مردن قرار دارد و این منجر به این می‌شود که روند ارائه منابع بطور زودهنگامی متوقف شود و این خود دشواری‌ها و هزینه‌های پیدا کردن یک همسر جدید را بر دوش ما می‌گذارد. در همین رابطه، هندرسون و آنجلین (۲۰۰۳)، بین جذابیت ارزیابی شده افراد با سال فوت آنها ارتباط مثبت معنی‌داری هم برای نمونه مذکر (۰/۳۴) و هم نمونه مونث (۰/۳۶) یافتند. سوم اینکه، این احتمال وجود دارد که یک همسر بیمار، موجب سرایت بیماری‌ها و ویروس‌های قابل سرایت به طرف دیگر شده و موجب کاهش احتمال بقا یا تولیدمثل او شود. چهارم اینکه، یک همسر بیمار، ممکن است موجب بیمار شدن فرزندان زوج شده و به بقا یا تولیدمثل آنها آسیب بزند. و پنجم اینکه، اگر سلامتی حتی تا حدی قابل توارث باشد، شخصی که یک همسر بیمار را انتخاب می‌کند، موجب به خطر انداختن زاده‌های خود به علت انتقال ژن‌های مربوط به سلامتی ضعیف به آنها می‌شود. از بین علل بحث شده در بالا، فقط علت پنجم یعنی سلامتی قابل‌توارث، تبیین قابل قبول برای تبیین ترجیحات جنسی در روابط گذرای جنسی و انتخاب‌های اواسط چرخه قاعدگی در زنان است. بقیه تبیین‌ها، برای زمانی که یک زن، قصد انتخاب شریک برای یک رابطه درازمدت مانند ازدواج را داشته باشد، کاربرد خواهند داشت. پس این طبیعی است که شاهد جذاب بودن خصیصه‌های حاکی از سلامتی حداقل تا حدی قابل توارث،

---
[1]- Marginally Significant
[2]- Prototype

برای زنانی که در اواسط چرخه قاعدگی قرار دارند، باشیم. به عبارت دیگر، زنان در اواسط چرخه قاعدگی، به آن دسته از صفات مربوط به زیبایی اهمیت می‌دهند که پیام‌آور سلامتی حداقل تا حدی قابل توارث یعنی سلامتی ژنتیک- پایه[1]، هستند. در این راستا، مشخص گردیده که فرزندان مردان با ویژگی‌های ثانویه جنسی تشدید یافته همانند چهره مردانه‌نماتر، بیشتر از فرزندان سایر مردان زنده می‌مانند (ساینو، مولر و بولزرن، ۱۹۹۵؛ ساینو و همکاران، ۱۹۹۷) که بخشی از این ارتباط می‌تواند بوسیله توارث‌پذیری صفات افزایش‌دهنده تناسب و سلامتی، توضیح داده شود.

دو فراتحلیل انجام شده در مورد ارتباط بین جذابیت چهره‌ای و سلامت روان، به همبستگی‌های ضعیفی رسیده‌اند (فینگر، ۱۹۹۲ و لانگلویس و همکاران، ۲۰۰۰). در این پژوهش‌ها، بین جذابیت چهره‌ای و سلامت جسمی، رابطه اندکی قوی‌تر یافت شد. در مطالعه‌ای دیگر (ثورنهیل و گانگستاد، ۲۰۰۶)، مردان با چهره‌های متقارن‌تر یا مردانه‌نماتر، بیماری‌های تنفسی کمتری را گزارش دادند. رودس و همکارانش (۲۰۰۳) نیز، در یک نمونه ۱۵۴ نفری، همبستگی ۰/۱۷ را بین میزان مردانگی‌نمایی چهره و سلامتی بدست آوردند.

شاکلفورد و لارسن (۱۹۹۷)، همبستگی‌های منفی معنادار پایینی را بین عدم تقارن چهره‌ای اندازه‌گیری شده و متغیرهای سلامت روانشناختی، هیجانی و فیزیولوژیکی، گزارش دادند. اما این یافته‌ها، در نمونه دوم آنها تکرار نشد و دیگر اینکه محققین دیگر (از جمله رودس و همکاران، ۲۰۰۱) معتقدند که تعداد زیاد همبستگی‌های گزارش شده بوسیله این دو محقق (بیش از ۱۰۰۰ همبستگی) احتمال خطاهای آماری نوع یک را افزایش می‌دهد. سایر محدودیت‌های این پژوهش عبارت بودند از: استفاده از داده‌های خودگزارش‌دهی از سلامتی خود که نشانه‌های حاکی از عدم سلامتی را در طی یک دوره زمانی کوتاه‌مدت در بر می‌گرفت و نمونه‌های کوچک و شکست در یافتن همبستگی معمول بین تقارن و جذابیت.

در جدول ۱-۴، نتایج تعدادی از پژوهش‌هایی که ارتباط بین جذابیت و تقارن چهره‌ای در دو جنس را سنجیده‌اند، گزارش شده است. در جدول بعدی (۲-۴)، ارتباط بین جذابیت چهره‌ای و سلامتی واقعی افراد گزارش شده است.

جدول ۱-۴: همبستگی‌های بدست آمده بین ارزیابی از جذابیت و تقارن چهره‌ای. در جدول زیر نتایج تعدادی از پژوهش‌ها که نشان می‌دهند ما تقارن را تا چه حد معادل با زیبایی تلقی می‌کنیم و به عبارت دیگر اینکه تقارن تا چه حد زیبایی‌افزا است، مشاهده می‌شوند. همبستگی‌های منفی در جهت پیش‌بینی شده یعنی ارتباط تقارن بالاتر با افزایش جذابیت ادراک شده هستند. همانطور که مشخص است، در مجموع، همبستگی بین ارزیابی از میزان جذابیت و ارزیابی از میزان تقارن چهره‌ای، در نمونه‌های مونث کمتر است. به عبارت دیگر، اهمیت تقارن برای جذاب بودن از نظر چهره‌ای، در مورد زنان کمتر از مردان است (جدول برگرفته از ویدن و سابینی ۲۰۰۵، برای یافتن منابع ارجاع شده در این جدول، به همین منبع رجوع کنید).

---

[1]- Genetic- based

مردان			زنان		
محققین مطالعه	**تعداد نمونه**	**ضریب همبستگی بدست آمده**	**محققین مطالعه**	**تعداد نمونه**	**ضریب همبستگی بدست آمده**
Rhodes, Zebrowitz, et al. (2001)	۱۰۴	۰/۰۶	Koehler et al. (2004)	۱۰۰	-۰/۰۶
Hume & Montgomerie (2001)	۹۵	-۰/۱۵	Hume & Montgomerie (2001)	۹۴	-۰/۳۱
Koehler et al. (2004)	۹۴	۰/۰۹	Rhodes, Zebrowitz, et al. (2001)	۸۸	۰/۲۲
Penton-Voak et al. (2001)	۶۶	-۰/۲۳	D. Jones & Hill (1993)	۵۲	-۰/۰۱
D. Jones & Hill (1993)	۴۲	-۰/۱۲	D. Jones & Hill (1993)	۵۱	-۰/۱۵
Scheib et al. (1999)	۴۰	-۰/۴۸	D. Jones & Hill (1993)	۴۱	۰/۰۳
B. C. Jones et al. (2001)	۳۰	-۰/۴۳	Shackelford & Larsen (1997)	۴۱	۰/۱۰
D. Jones & Hill (1993)	۲۳	-۰/۲۲	B. C. Jones et al. (2001)	۳۰	-۰/۴۱
D. Jones & Hill (1993)	۲۳	۰/۰۷	Shackelford & Larsen (1997)	۲۶	۰/۰۲
Shackelford & Larsen (1997)	۱۸	۰/۰۱	Fink et al. (2001)	۲۰	۰/۰۹
Shackelford & Larsen (1997)	۱۶	-۰/۲۴	Rikowski & Grammer (1999)	۱۹	۰/۱۴
Rikowski & Grammer (1999)	۱۶	-۰/۶۰	Grammer & Thornhill (1994)	۱۶	-۰/۴۸
Grammer & Thornhill (1994)	۱۶	-۰/۵۴	Weighted mean *r*		-۰/۰۶
Weighted mean *r*		-۰/۱۴			

جدول ۲-۴: همبستگی‌های گزارش شده بین ارزیابی از جذابیت چهره‌ای و سلامتی واقعی. همبستگی‌های مثبت، در جهت پیش‌بینی‌شده یعنی رابطه جذابیت بالاتر با سلامتی بیشتر هستند (جدول برگرفته از ویدن و سابینی، ۲۰۰۵، برای یافتن منابع ارجاع داده شده در این جدول، به همین منبع رجوع کنید).

مردان			زنان		
محققین مطالعه	تعداد نمونه	ضریب همبستگی بدست آمده	محققین مطالعه	تعداد نمونه	ضریب همبستگی بدست آمده
Kalick et al. (1998)	۱۶۴	۰/۰۲	Kalick et al. (1998)	۱۶۹	۰/۰۰
Hume & Montgomerie (2001)	۹۵	-۰/۰۳	Hume & Montgomerie (2001)	۹۴	۰/۳۹
Shackelford & Larsen (1999)	۳۴	۰/۱۷	Shackelford & Larsen (1999)	۶۶	۰/۰۹
Henderson & Anglin (2003)	۲۵	۰/۳۴	Henderson & Anglin (2003)	۲۵	۰/۳۶
Weighted mean *r*		۰/۰۴	Weighted mean *r*		۰/۱۵

۲- جذابیت چهره‌ای، تناسب و کیفیت ژنتیکی

یک وسیله برای مبارزه با انگل‌ها، خلق میزان بالایی از **هتروزیگوسیتی**[1]، ناجورتخمی یا چندگونگی ژنتیکی[2] است. در چندگونگی که حاکی از تنوع بالاتر ژنتیکی در ارگانیسم است، هنگامی که یک انگل خاص نسبت به یک آلل سازگار می‌شود (می‌تواند بر آن غلبه کند)، ممکن است آلل‌های جایگزین به منظور مقاومت، مفید واقع شوند. وجود هتروزیگوسیتی در ارگانیسم به معنای وجود آلل‌های متفاوت در یک جایگاه ژنی است که می‌تواند موجب تقویت سیستم ایمنی فرد شود. در این حالت، سیستم ایمنی فرد توانایی بیشتری برای تشخیص انواع متنوع‌تری از پاتوژن‌ها و انگل‌ها[3] را داراست. پاتوژن‌ها، عمده‌ترین مهاجمان محیطی‌اند که به عدم ثبات رشدی منجر می‌شوند و ثبات رشدی ممکن است با هتروزیگوسیتی و مقاومت نسبت به بیماری‌ها مرتبط باشد که این مقاومت نسبت به بیماری، به نوبه خود، به تناسب فرد مربوط می‌شود (اُبرزوچر و گرامر، ۲۰۱۰). به عبارت روشن‌تر، هتروزیگوزیستی یا ناجورتخمی، می‌تواند افزایش‌دهنده مقاومت فرد نسبت به بیماری‌ها و افزایش‌دهنده ثبات رشدی او باشد. به حالت برعکس هتروزیگوسیتی، **هموزیگوسیتی**[4] اطلاق می‌شود.

تعدادی از مطالعات نشان داده‌اند که جذابیت، بطور درستی، حاکی از سلامتی و هتروزیگوسیتی فرد است (باربر، ۱۹۹۵؛ ثورنهیل، ۱۹۹۸، ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۳؛ گانگستاد و باس، ۱۹۹۳؛ گانگستاد و ثورنهیل، ۱۹۹۷؛ شاکلفورد و لارسن، ۱۹۹۹). به نظر می‌رسد که افراد با میزان پایین‌تر عدم تقارن چهره‌ای، کیفیت ژنتیکی بالاتری همانند میزان جهش‌های ژنتیکی یا هموزیگوسیتی کمتر، مواجهه کمتر با اختلالات رشدی یا هر دو مورد فوق را داشته باشند (سوگیاما، ۲۰۰۵). چند مورد از آسیب‌های ژنتیکی که می‌توانند به عدم تقارن چهره‌ای منجر شوند، عبارتند از جهش ژنتیکی، ازدواج‌های فامیلی و هموزیگوسیتی (ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۹b). این موارد، همان‌هایی هستند که می‌توانند به کیفیت ژنومی یک فرزند آسیب بزنند. از این رو، انتخاب تقارن بالاتر در همسر، احتمالا می‌تواند به تناسب بالاتر در فرزند هم منجر شود.

بین آن دسته از ویژگی‌های بدنی و چهره‌ای که از نظر زنان جذاب هستند با شاخص‌های حاکی از تنوع ساختار ژنتیکی یک مرد، ارتباط یافت شده است (باربر، ۱۹۹۵؛ ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۳). بطور مثال، MHC ناحیه‌ای از کروموزم شماره ۶ است که ترکیب و تنوع ژن‌های قرار گرفته بر روی آن، با قدرت دستگاه ایمنی فرد رابطه دارد. مشخص شده که ممکن است بین میزان جذابیت چهره‌ای یک مرد و MHC او، ارتباط وجود داشته باشد. در پژوهش رابرتس و همکاران (۲۰۰۵)، چهره‌های مردانی که در هر سه مکان ژنتیکی قرار گرفته بر MHC،

---

[1]- Heterozygosity
[2]- Polymorphism
[3]- Parasite
[4]- Homozygosity

هتروزیگوس (ناجورتخم یا حاکی از تنوع ژنتیکی) بودند، بوسیله زنان جذاب‌تر ارزیابی شدند تا چهره‌های مردانی که در فقط یک یا دو محل از محل‌های قرار گرفته بر MHC، هتروزیگوس بودند.

تقارن خصیصه‌هایی که بصورت دو طرفه[1] (در دو طرف چپ و راست بدن) قابل مشاهده‌اند، بطور مثبتی با هتروزیگوسیتی که حاکی از تنوع ژنتیکی فرد است، همبسته بوده است (ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۳). به همین دلیل، تقارن چهره‌ای همانند میانگین بودن چهره‌ای، ممکن است نشان دهنده هتروزیگوسیتی و مقاومت نسبت به انگل‌ها باشد (همان منبع).

۳- جذابیت بدنی، تناسب و سلامتی

قدرت و خصایص بدنی، از جمله موارد بسیار تعیین‌کننده در احتمال بقا و تولیدمثل یک فرد در محیط تکاملی انطباق‌ها بوده است. در طی تاریخچه تکاملی انسان، مراقبت جسمی یکی از مهمترین چیزهایی بوده که یک مرد می‌توانسته برای یک زن فراهم کند. شکار و تهیه آذوقه غذایی، حفاظت از قلمرو و خانواده، توانایی مقابله با شرایط سخت محیطی، توانایی جنگیدن با حیوانات درنده و دیگر مردان مهاجم، همگی جزو مواردی هستند که در آنها، عامل تعیین‌کننده تناسب تکاملی یک مرد را بدن او تعیین می‌کرده است. علت جذابیت قد بلندتر، هیکل عضلانی‌تر و شانه‌های پهن‌تر در زمان باروری چرخه قاعدگی در زنان نیز، به همین مسئله برمی‌گردد.

قدرت جسمانی، دوام عضلانی و سطح متابولیک پایه، در مردان با سطوح تستوسترون بالاتر، بهینه‌تر است. مردان با سطح تستوسترون بالاتر، بدن‌هایی عضلانی‌تر و شانه‌های پهن‌تری دارند. همچنین، مردان با چهره‌های متقارن‌تر، عضلانی‌تر و قوی بنیه‌تر بوده و ممکن است بزرگ هیکل‌تر نیز باشند (به نقل از ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۹b).

در مطالعه‌ای، بین تناسب جسمی[2] یعنی مهارت‌های حرکتی، قدرت قلبی- عروقی، قدرت و استقامت عضلانی، ترکیب بدنی و سایر عوامل مربوط به تناسب جسمی با جذابیت بدنی[3]، همبستگی ۰/۴۳ یافت شد. البته در این پژوهش، بین تناسب جسمی و جذابیت چهره‌ای[4]، ارتباطی مشاهده نشد (هونکاپ و همکاران، ۲۰۰۷). تناسب جسمانی، همچنین با شاخص‌های متعدد موفقیت جنسی خودگزارش‌دهی ارتباط داشت که مقداری از آن، ناشی از جذابیت جسمانی بود. محققان نتیجه گرفتند که زیبایی چهره‌ای و بدنی، جنبه‌های متفاوتی از ارزش فرد به عنوان یک همسر[5] را علامت می‌دهند.

[1]- Bilateral
[2]- Physical Fitness
[3]- Physical attractiveness
[4]- Facial attractiveness
[5]- Mating Value

این فرضیه ارائه شده که تقارن بدنی و چهره‌ای، نشانه‌ای حاکی از سلامتی است که علامت‌دهنده فقدان نسبی انگل‌ها در فرد، مقاومت ژنتیکی نسبت به انگل‌ها یا نبود نسبی مواجه با مهاجمان محیطی در طی رشد است. به نظر می‌رسد که تقارن دوطرفه بدنی، منعکس‌کننده کیفیت کلی رشد، بخصوص توانایی رشدی یک موجود زنده در مقابل آشفتگی‌های ژنتیکی و آشفتگی‌های محیطی متعددی که در طی رشد او روی می‌دهند باشد (پارسون، ۱۹۹۲ و واتسون و ثورنهیل، ۱۹۹۴) که این خود نشان می‌دهد که چهره متقارن، تعادل (هموستازی) رشدی را نشان می‌دهد (ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۳). یک فراتحلیل انجام شده نشان داد که تقارن، تا حدی، خاصیت توارث‌پذیری دارد (مولر و ثورنهیل، ۱۹۹۷). اینکه تقارن شاخص خوبی از سلامتی، مقاومت نسبت به بیماری و تناسب کلی فرد است، در پژوهش‌های دیگر نیز نشان داده شده است (ثورنهیل و مولر، ۱۹۹۷؛ مولر، ۱۹۹۷). با کنار هم گذاشتن این یافته‌ها، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که تقارن، نه تنها حاکی از سلامتی خود فرد است بلکه می‌تواند نشانه‌ای از سلامتی قابل انتقال به فرزندان که از طریق ژن‌ها صورت می‌گیرد هم باشد.

حرکت فیزیکی، به قدرت استخوان‌ها، قوام عضلانی و کنترل حرکتی فرد بستگی دارد. توانایی حرکت به شیوه‌ای هماهنگ، بخصوص در خلال جنبش‌های تکراری مانند راه‌رفتن (یا رقصیدن)، اطلاعاتی را درباره فنوتیپ شخص آشکار می‌کند؛ آن اطلاعات، سن، سطح انرژی، سلامتی و کارآمدی زیستی- مکانیکی فرد را شامل می‌شود (مستون و باس، ۲۰۱۰).

بین آن دسته از ویژگی‌های بدنی و چهره‌ای مردان که از نظر زنان جذاب هستند با عدم بیماری در طی رشد و سلامتی فعلی او، ارتباط وجود دارد (باربر، ۱۹۹۵؛ ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۳). در انسان، تقارن بدنی با سلامتی (اسکات و همکاران، ۱۹۹۷؛ آل ایسا و همکاران، ۲۰۰۴؛ استریتر و مک برنی، ۲۰۰۳؛ براون و مور، ۲۰۰۳؛ ثورنهیل و مولر، ۱۹۹۷؛ سارور و همکاران، ۲۰۰۳؛ سینق، ۲۰۰۴؛ گرامر و همکاران، ۲۰۰۳؛ لیوشیتس و کابیلیانسکی، ۱۹۹۱؛ و وینفورث، ۱۹۹۸) و باروری (مننیگ و همکاران،۱۹۹۷؛ مولر و همکاران، ۱۹۹۵ و وینفورث، ۱۹۹۸) مرتبط بوده است. مننیگ و همکارانش (۱۹۹۸) نیز دریافتند که بین عدم تقارن پایین‌تر محاسبه شده از طریق عدم تقارن انگشتان راست و چپ، با تعداد و سرعت اسپرم‌ها و همچنین مهاجرت اسپرمی بیشتر، رابطه وجود دارد.

بین نسبت شانه به کمر با نیمرخ هورمونی مردان همبستگی یافت شده، به این نحو که نسبت شانه به کمر بالا (شانه‌هایی عریض‌تر از کمر) با مطلوبیت نیمرخ هورمونی و سلامت احتمالی بالاتر، همبسته است.

بین تیپ بدنی اکتومورفی[1] که همراه با بدن عضلانی‌تر است با خطر پایین‌تر بیماری‌های قلبی- عروقی، رابطه یافت شده است (ویلیامز و همکاران، ۲۰۰۰). همچنین، بین نسبت بالاتنه به پایین‌تنه[2] با ریسک داشتن اضافه وزن یا چاقی، بیماری کرونری قلبی، دیابت، بدکارکردی کبدی، کیفیت محیط رشد در دوره نوزادی، کودکی و سال‌های رشد نوجوانی، ارتباطاتی یافت شده است (برای مروری در این زمینه‌ها رک به بوگین و وارلا- سیلوا، ۲۰۱۰). یکی از علت‌های علاقه زنان به پوشیدن کفش‌های پاشنه بلند احتمالا همین تمایل در بیشتر نشان دادن نسبت پایین‌تنه است.

ریس و همکارانش (۱۹۸۵)، دانشجویانی را که به مرکز ارائه خدمات بهداشتی یک دانشکده مراجعه می‌کردند، بر اساس جذابیت چهره‌ای و بدنی ارزیابی کرده و ارتباط بین جذابیت را با دفعات ملاقات با این مراکز سلامتی، مورد سنجش قرار دادند. در مجموع، برای هر دو جنس، شواهد کمی برای وجود رابطه مثبت یا منفی بین جذابیت و سلامتی یافت شد.

وینفورث (۱۹۹۸) دریافت که عدم تقارن نوسانی[3] در خصایص بدنی، با سلامتی پایین در یک جمعیت یا دسترسی محدود به مراقبت سلامتی مربوط است و این احتمال وجود دارد که عدم تقارن چهره‌ای، علامت‌دهنده هرچند ضعیفی از سلامتی در چنین جمعیتی یا در جمعیت‌های نیاکانی ما باشد (دیلی و ویلسون، ۱۹۹۹).

جستاری پژوهشی. روانشناسی جذابیت رقص

رقص فقط روشی برای ابراز شادی و پایکوبی نیست. در فرهنگ‌هایی که چنین فعالیتی رایج است، افراد دارای مهارت در رقص، با دیدی حاکی از تحسین و البته احتمالا جذابیت جنسی نگریسته می‌شوند. پیوند بین رقص با مسائل جنسی موجب شده تا بعضی از روانشناسان، رقص را نوعی ابراز جنسی بدانند. اما چه چیز باعث می‌شود تا رقص که نوعی فعالیت بدنی است با مسائل جنسی پیوند بخورد. داروین (۱۸۷۱) معتقد بود که ممکن است رقص، یک علامت معاشقه گزینش‌شده بوسیله انتخاب جنسی باشد. در انسان، تقارن با رفتارهای حرکتی[4] یا میزان اثربخشی کارکردی این رفتارهای حرکتی، همبستگی دارد (براون و همکاران، ۲۰۰۵). رقصیدن شامل جابجایی و حرکت می‌شود، پس باید روشی برای آشکارسازی کیفیت ژنتیکی یا فنوتایپی فرد مانند ثبات رشدی که با تقارن همبستگی دارد، برای شرکای بالقوه باشد (واد، ۲۰۱۰). این تبیین از ریشه انطباقی رقص با این یافته که رقص مردان متقارن‌تر، بهتر ارزیابی می‌شود تا مردان کمتر متقارن، همخوانی دارد. در پژوهش براون و همکارانش (۲۰۰۵)، تقارن، ۴۸ درصد از توانایی رقصیدن مردان را تبیین می‌کرد (در زنان، میزان تبیین توانایی

---

[1]- Ectomorphy
[2]- Sitting height ratio
[3]- Fluctuating
[4]- Locomotory

رقصیدن بوسیله تقارن، ۲۳ درصد بود). زنان، همچنین مردان رقاص متقارن‌تر را بیشتر ترجیح می‌دادند. در اینجا زنجیره‌ای به هم پیوسته از سیگنال‌ها وجود دارد که نهایتا به ادراک تناسب ختم می‌شود: مهارت در رقص، نشان‌دهنده توانایی حرکتی مناسب؛ توانایی حرکتی به نوبه خود نشان‌دهنده تقارن بدنی و تقارن بدنی هم نشان‌دهنده تناسب ژنتیکی- جسمی است. این تناسب، افزایش‌دهنده جذابیت جنسی بوده و می‌تواند مقداری از واریانس جذاب بودن رقص و ارتباط آن با رفتارها و انتخاب‌های جنسی ما را تبیین کند (رک به مستون و باس، ۲۰۱۰؛ فصل اول).

باس (۲۰۰۸) می‌گوید که علل تکاملی جذابیت صدای بم‌تر برای زنان، این است که چنین صدایی می‌تواند علامت‌دهنده موارد ذیل باشد: الف) پختگی جنسی بیشتر یک مرد، ب) هیکل بزرگ‌تر، ج) کیفیت ژنتیکی بالاتر او، و د) همه موارد بالا.

۴- جذابیت و رفتارهای تناسب‌افزا

ژن‌های خوب قابل توارث، فقط محدود به ژن‌هایی که افزایش‌دهنده سلامتی، قدرت جسمی یا ژنتیکی هستند، نمی‌شود. ارگانیسم‌ها، همچنین به دنبال خصایص شخصیتی تناسب‌افزا برای خودشان و فرزندان‌شان هستند. سلامتی و مقاومت نسبت به بیماری‌ها، فقط یکی از خصایصی است که موجب تناسب‌افزایی در فرد می‌شود. حتی در بعضی موارد، شاید به نفع فرد باشد که رفتاری قابل‌توارث را ترجیح دهد که موفقیت تولیدمثلی او را افزایش می‌دهد اما بر بقای او، اثر اندکی گذاشته، اثری نداشته و یا حتی اثر منفی داشته باشد. بطور مثال، همانطور که گفتیم ترشح تستوسترون در مردان، برای آنها، همراه با یک سری از مزایا و در عین حال مضرات و هزینه‌های جسمی است. اگر مردان، به این اندازه در بدن‌شان تستوسترون نداشتند، می‌توانستند عمر طولانی‌تری داشته باشند. پرخاشگری و عصبیت کمتر و میزان شیوع بیماری‌هایی مانند سرطان پروستات هم، در آنها کمتر می‌بود. پس چرا تکامل، کاهش تستوسترون را انتخاب نکرده است. پیشتر گفتیم که تولیدموفق برای انتخاب طبیعی صفات تاثیر حیاتی دارد و حتی ارزش بقا هم از نظر تکاملی به تولیدمثل موفق برمی‌گردد. هر چند که ممکن است کاهش تستوسترون همراه با بقاء بیشتر باشد اما از نظر موفقیت تولیدمثلی منفی تلقی می‌شده زیرا انتخاب طبیعی خصیصه‌هایی که نهایتا منجر به تولیدمثل موفق‌تر می‌شوند را انتخاب می‌کند و نه فقط آنچه که بقای بیشتری را برای صاحب خود به ارمغان می‌آورد. نتیجه نهایی انتخاب بین خصیصه‌ها یا حالات مختلف، به محاسبه مجموع سود و هزینه‌های کلی آن خصیصه‌ها بر تناسب فرد برمی‌گردد. در این چارچوب، جذابیت بالاتر هرچند می‌تواند با تولیدمثل بیشتر و احتمال تناسب تولیدمثلی بالاتر در فرزندان مربوط باشد ولی فرد جذاب‌تر نه تنها لزوما طول عمر بیشتری نخواهد داشت بلکه ممکن است بطور معکوس و دقیقا به دلیل داشتن همان

ژن‌هایی که باعث افزایش جذابیت او شده‌اند بقا کمتری هم داشته باشد. البته بر اساس حساب و کتاب‌های تکاملی، در مجموع و در کل، تاثیرات مثبت تناسب‌افزایی این صفات نسبت به تاثیرات جانبی منفی آنها چربش داشته‌اند و به همین دلیل هم مورد انتخاب قرار گرفته‌اند. مردان با سطح تستوسترون بالاتر در محیط تکاملی انطباق‌ها، می‌توانسته‌اند در جوانی یعنی زمانی که به اندازه کافی سرشار از انرژی و جذابیت هستند تولیدمثل داشته و به دلیل توانایی بالاتر در رقابت کردن، از فرزندان‌شان در مقابل ناملایمات بیشتر محافظت کرده باشند و سپس در سنین بالاتر یعنی زمانی که انرژی و فرصت برای هر مردی از دست می‌رود، با احتمال بیشتر و در سنین پایین‌تری بنا به علل سلامتی همچون سرطان پروستات یا نزاع‌های درون‌جنسی فوت کرده باشند. به این نحو، این مردان همچنان می‌توانسته‌اند پدر فرزندان بسیار بیشتری از کودکان قبیله خود بوده باشند تا آن دسته از همتایان‌شان که با سطح تستوتسرون پایین‌تر خود در جوانی سهم زیادی از تولیدمثل قبیله را به عهده نداشته‌اند و در پیری هم دیگر توانایی و فرصت را به دلیل ناتوانی از رقابت با سایر همتایان جوان خود از دست می‌داده‌اند.

مثال دیگر علاقه زنان در اواسط چرخه قاعدگی‌شان به خصیصه‌ای که از آن با عنوان جلب‌توجه یا **جلوه‌گری اجتماعی**[1] نام می‌برند، است. جلوه‌گری اجتماعی در مردان، می‌تواند خود را از طریق رفتارهای رقابت‌طلبی و رقابت درون‌جنسی نشان داده و حاکی از تمایل به تسلط‌گری اجتماعی آنها باشد. بسیاری از پژوهش‌های اخیر نشان داده‌اند که رقابت‌طلبی شدید در افراد، همراه با سلامت روانشناختی و جسمانی پایین‌تری است. علت علاقه زنان برای اینکه چنین صفاتی را به فرزندان‌شان منتقل کنند این نیست که این صفات افزایش–دهنده سلامتی آنها هستند. علت این ترجیح این است که وجود چنین صفاتی در فرزندان‌شان، موجب افزایش کلی تناسب آنها از طریق خلق ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری تناسب‌افزا در آنها می‌شود.

انتخاب ژن‌هایی که بطور همزمان، اثرات متفاوتی بر تناسب فرد می‌گذارند، **پدیده ژن‌های چندکاره** (پلیوتروپی)[2]، نام دارد (نسی و ویلیامز، ۱۹۹۴؛ ویلیامز، ۱۹۵۷). در این حالت، اثری که یک ژن همانند ژن افزایش‌دهنده تستوسترون بر فرد می‌گذارد، دوگانه است. اثر تناسب‌افزایی این ژن‌ها معمولا در سنین مهم زندگی همچون جوانی و اثر کاهش‌دهندگی آنها در اواخر زندگی یا زمانی که انتخاب طبیعی دیگر نمی‌تواند بر فرد انتخابیِ اعمال کند، ظاهر می‌شوند (به دلیل اینکه فرد در سال‌های قبل، تولیدمثل خود را انجام داده است). بطور نمونه، ژن افزایش‌دهنده تستوسترون، به این دلیل در مردان گسترش یافته که اثرات مثبت آن در سنین جوانی و میانی ظاهر شده و تناسب و موفقیت تولیدمثلی دارنده آن را در این سنین بالا می‌برد. در عوض، در سنینی (مانند سالمندی) اثرات منفی خود مانند سرطان پروستات را بجای می‌گذارد که فرد قبلا ژن‌های خود را در ژنوم گونه

[1]- Social Presence
[2]- Pleiotropy

گسترانده است. بر طبق یک نظریه درباره علت تکامل سالخوردگی، اجتماع همین ژن‌های چندکاره در طول تکامل، سالمندی و در نهایت مرگ را برای انسان تدارک دیده است (ویلیامز، ۱۹۵۷). در واقع علت اینکه تکامل بعد از گذشت هزاران نسل هنوز هم نتوانسته نسل ژن‌های بیماری‌زای اواخر عمر را در انسان ریشه‌کن کند اینست که دارندگان این ژن‌ها، قبل از اینکه بوسیله انتخاب طبیعی و در سنین بالا به دام بیفتند، بذرهای خود را می‌کارند. به دلیل تفاوت تولیدمثلی بیشتر در مردان، ژن‌های چندکاره در آنها، نسبت به زنان، شیوع بیشتری دارند. یکی از دلایل کوتاهی عمر آنها نسبت به زنان هم، همین مسئله است.

علت اینکه زنان در اواسط چرخه یا روابط کوتاه‌مدت، به ویژگی‌های شخصیتی حاکی از مردانگی‌نمایی جذب می‌شوند به همین اثرات تناسب‌افزایی این ویژگی‌های شخصیتی برمی‌گردد. حتی بر طبق نظر بعضی از محققین، مردانگی‌نمایی چهره، می‌تواند بیشتر با تسلط‌گری رفتاری ارتباط داشته باشد تا اینکه پیام‌دهنده سلامتی باشد. همانطور که قبلا بحث کردیم، در محیط تکاملی انطباق‌ها (و احتمالا همچنان در دنیای امروز) خودخواهی و تسلط‌طلبی، تناسب فرد در بقا و تولیدمثل او را افزایش می‌دهند. در راستای همین تحلیل، در یک مطالعه (بوتروید و همکاران، ۲۰۰۷)، مشاهده شد که ادراک سلامتی یا اسناد سلامتی به چهره‌های جذاب‌تر در مورد چهره مردان، مستقل از ادراک مردانگی‌نمایی در آن چهره‌ها بود. این نشان می‌دهد که افراد ممکن است چهره‌های مردانه‌نماتر را تسلط‌طلب‌تر و شایسته‌تر ادراک کنند اما از نظر جسمی لزوما سالم‌تر ندانند. به عبارت دیگر، دلیل جذابیت چنین چهره‌هایی برای زنان، به نسبت دادن تسلط‌گرایی و شایستگی بیشتر و نه سالم‌تر دانستن آنها، مرتبط باشد.

پژوهش‌های دیگر نشان داده‌اند که میزان تستوسترون در بدن با طیفی از ویژگی‌های شخصیتی منفی اما تناسب‌افزا که در اَشکال شدید خود، در مجموعه ویژگی‌های شخصیتی ضداجتماعی طبقه‌بندی می‌شوند، همبستگی دارد. حیله‌گری، دروغ‌گویی، خصومت، رقابت‌طلبی منفی، پرخاشگری و وجدان ضعیف‌تر، از جمله این صفات هستند. این نشان می‌دهد که زنان، نسبت به وجود این صفات در شرکای‌شان، به شرط اینکه فقط به ضرر خودشان و تناسب خودشان تمام نشود مشکلی ندارند و حتی علاقه هم نشان می‌دهند (برای دیگران گرگ باش اما برای من بره! یا در قالب ضرب‌المثل فارسی کمترمودبانه آن: «برای دیگران سگ است و پاچه می‌گیرد، برای من اما خر است و بار می‌برد!»).

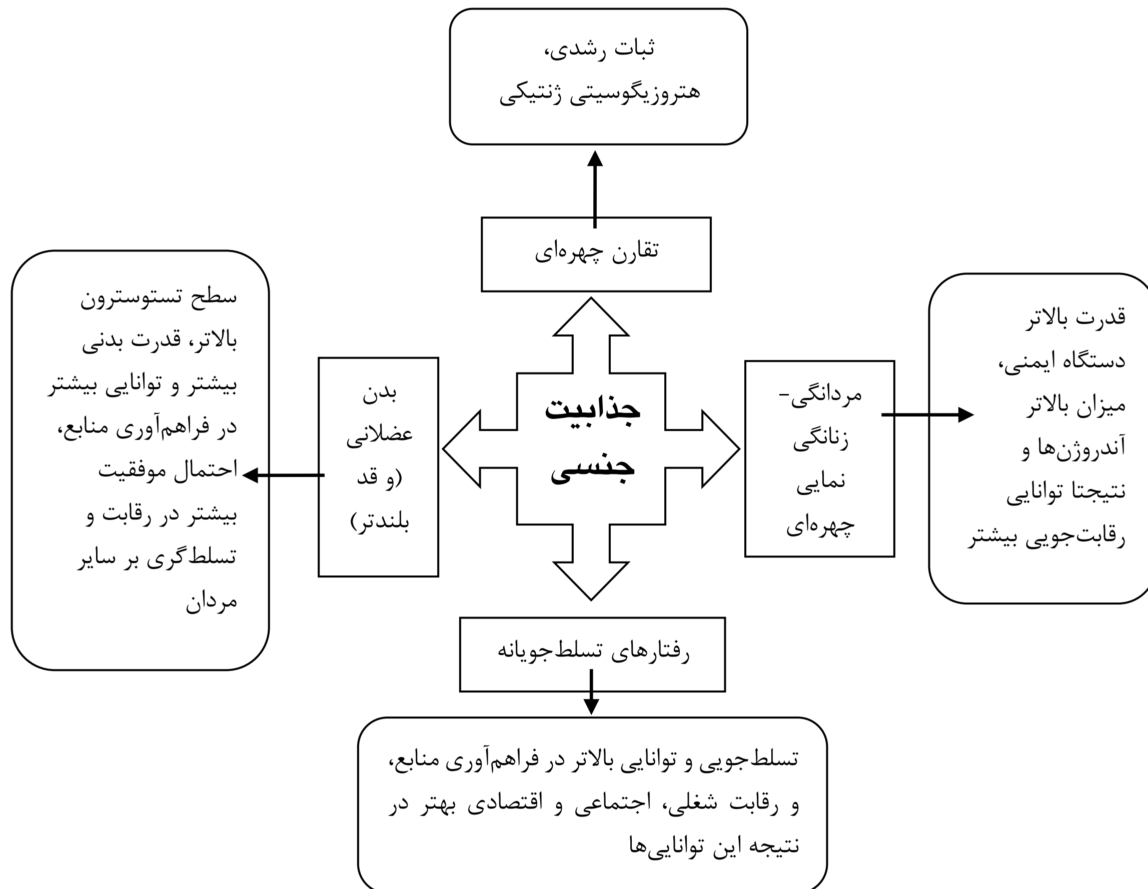
۵- اِسناد ذهنی سلامتی به جذابیت

تعدادی از پژوهش‌ها، بین زیبایی و ادراک دیگران از میزان سلامتی فرد ارتباط یافته‌اند (از جمله کالیک و همکاران، ۱۹۹۸). بدین معنی که مشاهده‌گران، افراد جذاب‌تر را نسبت به افراد کمتر جذاب، دارای سلامتی

بیشتری می‌دانند. هر چند این برقراری پیوند ذهنی بین سلامتی با جذابیت در ذهن افراد، احتمالا تا حدی ناشی از همان تصور قالبی همه‌جا حاضر یعنی تصورات قالبی مربوط به زیبایی است اما آن همچنین می‌تواند ناشی از دانش و ادراک ناهشیار تکاملی افراد در پیوند دادن جذابیت با سلامتی باشد. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که ما، ممکن است سلامتی افراد جذاب‌تر را بالاتر ارزیابی کنیم. به عبارت دیگر، بطور درونی، افراد جذاب‌تر را سالم‌تر بدانیم. این ارتباط بین جذابیت بالاتر با ادراک سلامتی بیشتر، می‌تواند گواهی بر این مدعا باشد که تکامل، یک سری مکانیسم‌های ادراکی در ناهشیار زیستی ما قرار داده که نشانه‌های حاکی از سلامتی را تشخیص می‌دهند.

تعدادی از مطالعات، بین تقارن چهره‌ای و قضاوت در مورد میزان سلامتی فرد مورد قضاوت، ارتباط یافته‌اند (از جمله جونز و همکاران، ۲۰۰۱). رودس و همکارانش (۲۰۰۱)، بین تقارن ادراک‌شده چهره‌ای بوسیله عده‌ای از آزمودنی‌ها با سلامتی واقعی رابطه پیدا نکردند اما بین تقارن ادراک‌شده و سلامتی ادراک‌شده، همبستگی‌های مثبت معناداری وجود داشت. آنها همچنین بین تقارن اندازه‌گیری‌شده یعنی تقارن واقعی چهره‌ای و سلامتی ادراک شده، رابطه معناداری نیافتند. رودس و همکارانش (۲۰۰۳)، در مطالعه ای دیگر، در یک نمونه ۱۵۴ نفری، همبستگی ۰/۳۵ را بین میزان مردانگی‌نمایی چهره و ادراک سلامتی بدست آوردند. زایدل، آرد و بایگ (۲۰۰۵) نیز، بین ادراک سلامتی و تقارن چهره‌ای رابطه یافتند، هر چند که آنها بین تقارن و جذابیت، رابطه‌ای پیدا نکردند. در پژوهش رابرتس و همکاران (۲۰۰۵)، چهره‌های مردان دارای MHC های هتروزیگوس، سالم‌تر ادراک می‌شدند. همه اینها نشان می‌دهند که ما بطور ناهشیار جذابیت ادارک‌شده بیشتر را با سلامتی بالاتر پیوند می‌دهیم.

بطور خلاصه، در ذهن ما، مولفه‌های جذابیت با ادراک سلامتی پیوند دارند و بر اساس مفروضات علمی، این پیوندها نمی‌توانند بدون علت باشند. هر مکانیسم یا فرایند عصب- روانشناختی که در ذهن ما وجود دارد، دارای علتی مشخص است. به همین دلیل، یکی از علل ارتباط دادن جذابیت با سلامتی بوسیله افراد، می‌تواند ارتباط واقعی بین جذابیت با سلامتی در محیط تکاملی انطباق‌ها بوده باشد.



شکل ۳-۴: تعدادی از شاخص‌های جذابیت جنسی مردان از نظر زنان و پیام‌های تکاملی این شاخص‌ها برای آنها.

ملاحظات تفسیری پژوهش‌های سنجش ارتباط جذابیت با سلامتی

جذابیت و پسخوراندهای محیطی؛ عاملی برای افزایش سلامتی

پژوهش‌های فراوانی نشـــان داده‌لند که جذابیت افراد بر واکنش‌هایی که از دیگران دریافت می‌کنند، تاثیر بســـیار زیادی می‌گذارد (لانگلویس و همکاران، ۱۹۹۸). طیف این تاثیرات، از واکنش‌های وللدین به فرزندان گرفته تا واکنش‌های مردم هنگام رأی‌دهی را شـامل می‌شـود (رک به فصـل ۱۰ کتاب). یک نکته بسـیار مهم در مورد ارتباط جذابیت و سلامتی به همین تاثیرات واکنش‌های محیطی برمی‌گردد که می‌توانند سلامتی او را تحت تاثیر خود قرار دهند. در این حالت، جذابیت بیشـــتر با ســـلامتی بیشـــتر همراه اســـت اما نه فقط به خاطر اینکه جذابیت و ســـلامتی، هر دو از یک دســـته از ژن‌های مشـــترک تاثیر می‌پذیرند، بلکه همچنین به این خاطر که، جذابیت فرد بطور غیرمســتقیم بر رفتارها، واکنش‌ها و پسـخوراندهای اطرافیان نسـبت به او تاثیر گذاشـته و این تفاوت در واکنش‌های برانگیخته‌شده بوسیله محیط و اطرافیان، بر سلامتی روانشناختی و جسمی افراد، اثر دارد.

تفاوت در واکنش‌های محیطی که ما از دیگران می‌گیریم، بر عزت نفس، اعتماد به نفس، حس خودکارآمدی، حالات خلق و خویی و شناختی ما، رفتارهای خودمراقبتی و بر بسیاری دیگر از متغیرهای روانشناختی و جسمی ما موثر است. علاوه بر این، تفاوت در برخورد اطرافیان، بر نگرش و برخورد خود فرد با خودش هم، موثر خواهد بود. برخوردهای مثبت‌تر می‌توانند باعث شوند که فرد مراقبت بیشتری از سلامت بدن و روان خود به عمل آورده یا رژیم‌های غذایی و سبک زندگی سالم‌تری را در پیش بگیرد. اینکه افراد جذاب‌تر، از هر دو جنس، شادتر هستند، یک باور متداول در جامعه است که در واقع تا حد قابل ملاحظه‌ای هم درست است. کنترل تاثیر غیرمستقیم جذابیت بر سلامتی، به نحوی که شرح داده شد، در پژوهش‌های سنجش جذابیت–سلامتی، بسیار دشوار است. این مسئله می‌تواند باعث شود که تا زمانی که نمی‌توانیم تاثیرات غیرمستقیم جذابیت بر سلامتی که به تفاوت در پسخوراندهای محیطی مربوط است را کنترل کنیم، همچنین نتوانیم به آسانی به سنجش تاثیر دقیق و مستقیم جذابیت بر سلامتی که از طریق همبسته‌های ژنتیکی و زیستی زیبایی صورت می‌گیرد، برسیم.

هر چند شواهدی در دست است که نشان می‌دهند احتمالا بین جذابیت و توانایی کنارآمدن با هیجانات منفی همبستگی وجود دارد اما این یافته‌ها به نحوی و میزانی نیستند که لااقل فعلا بتوانیم بپذیریم که جذابیت جسمی، پیام‌آور وجود ژن‌هایی در افراد است که آن ژن‌ها می‌توانند بطور مستقیم منجر به افزایش سلامت هیجانی فرد شوند. از این رو، علت مشاهده عزت‌نفس و اعتماد به نفس بالاتر و همچنین رفتارهای بهبود دهنده سلامتی با جذابیت جسمانی، احتمالا بیشتر به وجود فرایندهای روانشناختی میانجی همانند تغییر در نگرش فرد نسبت به خودش یا تفاوت در برخورد اطرافیان با او مرتبط است تا تاثیرات مستقیم ژن‌های همبسته با جذابیت بر سلامت روان. زیبایی بالاتر، پاداش‌بخشی بیشتری را در روابط بین فردی بوجود می‌آورد و این مسئله می‌تواند بر سبک زندگی فرد و از جمله نگرش‌ها و رفتارهای خودمراقبتی او تاثیر زیادی گذاشته و موجب ارتقاء سلامت روانشناختی و جسمی او شود.

ترجیحات نامرتبط با ژن‌های تناسب‌افزا

جذابیت همه شاخص‌های زیبایی، لزوما بر اساس ارتباط آنها با تناسب و ژن‌های تناسب‌افزا نیست. هر چند که اهمیت‌دهی به این متغیرها و مولفه‌ها، برای افراد همچنان انطباقی و منفعت‌زا هستند اما تاثیر کارکردی بعضی از این صفات و متغیرها، از مسیرهایی به غیر از رابطه جذابیت با ژن‌های متناسب روی می‌دهد. از این رو، فرایندهایی که بوسیله آنها، صفات جذاب از نظر جنسی تکامل می‌یابند، می‌توانند فقط ناشی از اینکه آن صفات، شاخص‌های تناسب هستند نباشند. بطور مثال، بررسی الگوهای محرک‌ها با کامپیوتر نشان داده‌اند که ترجیح یک صفت خاص، می‌تواند محصول جانبی فرایند «بطور دقیق تشخیص‌دادن گونه خود» باشند (اینکویست و آراک،

۱۹۹۳). این دیدگاه که ترجیح بعضی از صفات یا خصیصه‌های چهره‌ای و یا بدنی، می‌تواند در نتیجه یک فرایند تکاملی دیگر یعنی تشخیص درست گونه خود باشد، به **نظریه سوگیری ادراکی**[1] مشهور شده است. ممکن است که شما، یک بینی با شکل و اندازه خاص یا یک چشم، لب و ویژگی‌های بدنی معین را، در جنس مقابل‌تان جذاب بیابید. درحالی‌که همین خصایص، در قالب اشکال، اندازه‌ها و طرح‌های دیگر، برای فردی متعلق به یک نژاد دیگر که تفاوت قابل ملاحظه‌ای با نژاد شما دارد، جذابیت داشته باشد. این تفاوت‌ها می‌توانند ناشی از این باشند که مکانیسم‌های دیداری ما بوسیله آن دسته از فرایندهایی عصب‌شناختی- تکاملی شکل داده شده‌اند که ما را به طریقی هدایت می‌کنند تا آن دسته از خصایص چهره‌ای و بدنی را ترجیح دهیم که هماهنگ با خصایص نژاد خودمان هستند. در این حالت، آن خصیصه‌ها، لزوما ارزش انطباقی که به معنای همبستگی با ژن‌های تناسب‌افزا باشد ندارند، بلکه صرفا محصول جانبی پدیده سوگیری ادراکی هستند. هرچند همچنان منافع انطباقی دیگری خواهند داشت. مورد رنگ پوست را در نظر بگیرید. آیا رنگ سفید، تناسب‌افزا است یا رنگ سیاه؟ جواب اینست که هر دو! رنگ پوست را یک سری رنگدانه‌های مخصوص در پوست که به رنگدانه‌های ملانین مشهور هستند، می‌سازد. هنگام مواجهه با آفتاب، این رنگ‌دانه‌ها، تغییر یافته و موجب تغییر رنگ پوست می‌شوند. این عمل تغییر رنگ ناشی از رنگ‌دانه‌ها، احتمال سرطانی شدن سلول‌های پوست و بدن را که در نتیجه در معرض قرار گرفتن پوست با اشعه فرابنفش نور خورشید روی می‌دهد، کم می‌کنند. هر چقدر که مدت زمان در معرض نور خورشید قرار گرفتن بیشتر باشد، به همان میزان، نیاز به تیره‌تر شدن پوست به منظور جلوگیری از آسیب دیدن آن، بیشتر می‌شود. در مناطقی از کره زمین که آب و هوا تقریبا همیشه گرم و سوزان است و افراد مدت زیادی در معرض نور خورشید قرار می‌گیرند (مانند صحرای آفریقا)، تکامل و بقای بیشتر فرزندان، به سود کسانی عمل کرده که به علت جهش‌های ژنتیکی موجود در ژنوم خود، پوست‌شان به سمت هر چه تیره‌تر شدن پیش رفته است. فرزندان چنین تیره‌پوستانی، به خاطر اینکه پوست آنها، به میزان کمتری از اشعه فرابنفش خورشید آسیب می‌بیند، شانس بقا و تولیدمثل بیشتر و در نتیجه گسترش بیشتر این ژن‌ها را خواهند داشت. علت تیره بودن رنگ پوست جمعیت آفریقای امروزی، موفقیت تولیدمثلی والدینی است که روزگاری بر اثر جهش‌های ژنتیکی اولیه، پوست‌شان تیره شده است. مکانیسم تکامل سایر رنگ‌های پوست نیز، از همین فرایند شرح داده شده، تاثیر پذیرفته است. نتیجتا درمی‌یابیم که نژادهای گوناگون، چون در معرض شرایط متنوع و متفاوت آب و هوایی، جغرافیایی و بوم‌شناختی بوده‌اند، خصیصه‌های چهره‌ای، بدنی و رفتاری متفاوتی را در خود پرورانده‌اند که هر کدام از آنها، می‌تواند برای همان نژاد و در همان شرایط بوم‌شناختی، انطباقی و تناسب‌افزا باشد. این فرایند می‌تواند موجب سوگیری‌های ادراکی در آنچه که جذاب می‌یابیم شود.

---

[1]- Perceptual Bias

بر همین اساس، **مدل فرار**[1] **از انتخاب جنسی** (فیشر، ۱۹۵۸)، اینطور می‌گوید که ترجیح یک صفت در جنس مقابل، می‌تواند در نتیجه اینکه آن صفت، واقعا علامت‌دهنده یک شاخص تناسب است و یا اینکه صرفا محصول جنبی سوگیری ادراکی است باشد. اما چیزی که در هر حال نمود خواهد یافت اینست که وجود این‌گونه از خصایص در یک جنس و ترجیح آنها بوسیله جنس مقابل، دارای ارزش انطباقی و تکاملی خواهد بود. با فهمیدن نظریه فیشر، ممکن است فکر کنیم که چنانچه این نظریه درست باشد و به عبارت دیگر، چنانچه بعضی از خصایص چهره‌ای و بدنی، علامت‌دهندگان و شاخص‌های صادقانه‌ای از تناسب و بعضی دیگر از خصیصه‌های زیبایی، صرفا نشأت‌گرفته از سوگیری‌های ادراکی ما باشند، پس تکامل می‌بایست به نفع تشخیص ویژگی‌های صادقانه عمل کرده باشد زیرا ویژگی‌های گروه دوم، تاثیری بر تناسب فرزندان افراد متفاوت نداشته و در نتیجه ترجیح یا انتخاب آنها بوسیله فرد، نه تنها تناسب او را بالا نمی‌برده، بلکه ممکن بوده که برای او، گران هم تمام شوند، چرا که فرد انتخاب‌گر، با صرف انرژی غیرمفید، به صفاتی در همسرش اهمیت می‌داده که تناسب او یا فرزندانش را بالا نمی‌برده‌اند. اما مسئله اینجاست که صفاتی که تحت قاعده فیشری مورد انتخاب قرار می‌گیرند، هر چند ممکن است اثر افزایشی مستقیمی بر تناسب فرزندان فرد انتخاب‌کننده و ترجیح‌دهنده آن صفات نداشته باشند، اما بطور غیرمستقیم، تناسب او را تحت تاثیر قرار می‌دهند. وجود این خصیصه‌ها در فرزندان، موجب می‌شود تا آنها، همانطور که والدین آنها قبلا مورد قبول جنس مقابل واقع شده‌اند، خودشان هم با احتمال بیشتری مورد قبول و توجه جنس مقابل در جمعیتی که در آن زندگی می‌کنند، واقع شوند. در نهایت، این مسئله، هم بر تناسب در بقا و هم بر تناسب در تولیدمثل آنها، تاثیر خواهد گذاشت. بطور نمونه، هر چند که ممکن است یک رنگ خاص از مو یا شکل خاص آن، با توجه به شرایط بوم‌شناختی، اثر انطباقی و تناسب‌افزایی داشته باشد اما آن رنگ، در همه شرایط انطباق‌افزا نیست. به همین دلیل، ترجیح یک رنگ در همه شرایط لزوما بر تناسب زاده‌ها از طریق افزایش انتقال ژن‌های انطباق‌افزا با محیط نمی‌افزاید اما باز با این وجود می‌توانند انطباق‌افزا باشد. از آنجایی که ترجیح صفات منتج از سوگیری ادراکی مانند خصیصه‌های واقعا تناسب‌افزا، موجب افزایش تناسب کلی فرزندان می‌شوند، تمایز بین این دو دسته از خصایص، برای افراد متعلق به یک جنس، کارآمد و انطباقی نبوده و در واقع بی‌فایده بوده است. زیرا در هر حال، آن فرد می‌بایست به وجود آن خصیصه‌ها در جنس مقابل اهمیت داده و به آنها در زمان همسرگزینی توجه می‌کرده است. به چند هزار سال قبل برگردید و تصور کنید که زنی که در گروهی زندگی می‌کرده که همگی موهای مجعد داشته‌اند با مردی آمیزش می‌کرده که موهای صاف داشته و از او صاحب فرزندی می‌شده که شکل موی او شبیه به هیچ‌یک از دو والد نبوده است. همچنین فرض بگیرد که بر اثر مهاجرت، تغییر شرایط بوم‌شناختی، آب و هوایی یا به هر علت

---

[1]- Run away

دیگر، طرح و ریخت موی مجعد یا صاف، دیگر هیچ تاثیر زیستی بر تناسب افراد نمی‌گذاشته است. اما باز با این وجود، فرزند این زن ممکن بوده که هم در جمعیت مادری و هم در جمعیت پدری، کاملا مورد پذیرش قرار نگیرد زیرا در هر دو جمعیت، با تخاصم و نگرانی افرادی مواجه می‌شده که یک غریبه نامشابه را به درون خود راه داده‌اند. در این شرایط، هر چند که ممکن است آن زن، با توجه به شرایط بوم‌شناختی، از به ارث‌بردن ژن‌های یک ریخت خاص مو بوسیله زاده‌هایش، منفعت تولیدمثلی مستقیمی نمی‌برده اما به دلیل پویایی‌های تکاملی حاکم بر روابط درون‌گروهی مانند انتخاب خویشاوندی، این برایش انطباق‌افزا بوده که یک ریخت خاص مو را در شریک‌گزینی ترجیح داده و نسبت به آن سوگیری ترجیحی نشان دهد.

تعدادی از خصایص و معیارهای جذابیت که تا حدی از آن سوگیری‌های ترجیحی ناشی می‌شوند که ممکن است برای انسان امروزی، دیگر منافع زیستی- تناسبی مستقیمی در بر نداشته باشند عبارتند از: رنگ مو و پوست، رنگ چشم‌ها و شکل خاص بعضی از اجزای چهره. سوگیری‌های ادراکی می‌توانند در مورد جذابیت صفات شخصیتی و رفتاری نیز وارد عمل شوند. به عنوان یک نمونه، پژوهش‌های اولیه نشان می‌دهند که موی بالاتنه، احتمالا یکی از خصایص تاثیرپذیر از سوگیری‌های ادراکی و ترجیحات فرهنگی است. رانتالا و همکارانش (۲۰۱۰)، با انجام مطالعه‌ای بر روی زنان فنلاندی، بین چرخه قاعدگی و ترجیح موی بدن بالاتنه کمتر، همبستگی یافتند. موی بالاتنه بدن یک مرد، احتمالا ربطی به شاخص‌های ژن‌های خوب یا سلامتی‌افزا ندارد و اینطور پنداشته می‌شود که ترجیح بالاتنه همراه با مو یا بدون مو بوسیله زنان، یک مسئله فرهنگی باشد. زنان این مطالعه، در اواسط چرخه قاعدگی، بالاتنه‌های با موی کمتر که یک پیرایش رایج در فرهنگ مردان فنلاندی است را ترجیح می‌دادند. این پژوهش نشان داد که زنان، ممکن است حتی درباره متغیرهای احتمالا نامربوط به ژن‌های تناسب‌افزا نیز، تغییرات وابسته به چرخه نشان دهند. در جوامع دیگر، زنان، ممکن است بدن مردان با موی بالاتنه بیشتر را ترجیح دهند. در مطالعه فوق، از نظر ترجیح موی بالاتنه، بین زنانی که در دوره پس از یائسگی خود قرار داشتند با زنان قبل از دوره یائسگی، تفاوت وجود داشت.

همچنین تعدادی از خصایص مربوط به جذابیت هستند که از عوامل فرهنگی و مدهای محیطی تاثیر می‌پذیرند. مدل‌های خاص مو و پیرایش‌های چهره‌ای، احتمالا جزو این دسته از خصایص هستند. آن دسته از خصایصی که ما به خاطر تاریخچه فرهنگی و اجتماعی‌مان جذاب می‌یابیم، ربطی به علامت‌دهی ارزش بالقوه تکاملی فرد به عنوان یک همسر ندارند (برای بحثی در مورد عواملی که در جذابیت و ادراک جذابیت یا جذاب دیدن بعضی خصایص نقش دارند رک به زبروویتز و رودس، ۲۰۰۰).



سوگیری تاثیر رنگ چشم در ارزیابی جذابیت.

«مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نمی‌گردد،
قضای آسمان این است و دیگرگون هم نمی‌گردد!» (حافظ)

یکی از معیارهای جذابیت که تا حدی از سوگیری‌های ترجیحی ما ناشی می‌شود رنگ چشم است. بررسی‌های دانشمندان تکاملی نشان می‌دهد که ظهور رنگ‌های مختلف چشم در جمعیت‌های انسانی در زمان‌های مختلف اتفاق افتاده است. اما تا به حال، محققان نتوانسته‌اند کارکردهای تکاملی مهمی برای رنگ‌های متفاوت چشم بیابند. با این وجود، افراد معمولا رنگ‌های خاصی را زیباتر از بقیه ارزیابی می‌کنند. این ترجیح می‌تواند از رواج یک رنگ چشم معین در یک گروه جمعیت‌شناختی خاص که فرد در آن پرورش یافته تاثیر پذیرفته باشد. در این زمینه، به عوامل دیگر همچون نقش رسانه‌ها هم باید پرداخته شود.

ارتباط مثبت بین جذابیت با سلامتی در همه پژوهش‌ها یافت نشده است

تعدادی از محققین، کیفیت تعدادی از مطالعات سنجش جذابیت- سلامتی را زیر سئوال برده و اینطور نتیجه می‌گیرند که ممکن است هنوز شواهد لازم برای ارتباط تقارن با سلامتی کافی نباشند (رودس، ۲۰۰۶). در همین راستا، تامکینسون و اولدس (۲۰۰۰) نتوانستند بین تقارن و تناسب فیزیولوژیکی مربوط به سلامتی، ارتباطی بیابند.

یکی از جامع‌ترین پژوهش‌هایی که در زمینه ارتباط جذابیت ظاهری و سلامتی انجام شده (کالیک و همکارانش، ۱۹۹۸) از داده‌های مربوط به سلامتی سراسر عمر گروه بزرگی از شرکت‌کنندگان استفاده کرده است. این مطالعه، ارتباطی بین سلامتی و جذابیت نیافت. در این پژوهش، ۱۶۹ نفر از جمعیت مونث و ۱۶۴ نفر از جمعیت مذکر، نمونه پژوهش را تشکیل می‌دادند. ارزیابی‌های پزشکی مشروحی از سنین ۳ تا ۳۰ سالگی آزمودنی‌ها به عمل آمد. آزمودنی‌ها، در دهه ۱۹۲۰ به دنیا آمده بودند. عکس آزمودنی‌ها در سن ۱۷ سالگی گرفته شده و جذابیت بر مبنای عکس آنها در این سن، ملاک ارزیابی جذابیت آنها قرار می‌گرفت. ارزیابی‌های پزشکی، بطور سالانه انجام شده و نمرات ترکیبی حاصل از این سال‌ها، نمرات سلامتی نوجوانی، بزرگسالی میانه و بزرگسالی بعدی را می‌ساخت. این مطالعه، برخلاف بسیاری از پژوهش‌های سلامتی- جذابیت که دارای نمونه‌هایی کم بوده و بطور مقطعی انجام شده‌اند، از این نظر که نمونه قلبل قبولی از آزمودنی‌ها را و آن‌هم به صورت طولی مورد بررسی قرار داد، مهم و منحصر به فرد است. محققین این مطالعه، همبستگی‌های معناداری بین جذابیت ارزیابی‌شده در دوره نوجوانی و سلامتی پزشکی این افراد در دوره نوجوانی، بزرگسالی میانه[1] و بزرگسالی بعدی[2] نیافتند. آنها همچنین دریافتند که با کنترل اثر جذابیت بر رابطه بین سلامتی ادراک‌شده و

1- Middle Adulthood
2- Later Adulthood

سلامتی سنجش‌شده پزشکی این افراد، این رابطه افزایش می‌یافت. به عبارت دیگر، جذابیت می‌توانست همچون لنزی عمل کند که ادراک سلامتی بوسیله مشاهده‌گران را افزایش دهد. این مسئله نشان می‌دهد که ادراک زیبایی، بازشناسی دقیق سلامتی فرد بوسیله دیگران را تحریف می‌کند یا به عبارتی باعث می‌شود تا ما افراد جذاب‌تر را سالم‌تر از آن چیزی که واقعا هستند ببینیم.

ویدن و سابینی (۲۰۰۵)، در پژوهش خود به مرور پژوهش‌های انجام شده در کشورهای غربی در زمینه سلامتی و جذابیت پرداختند. آنها در پایان اینطور نتیجه گرفتند که برای فرضیه جذابیت چهره‌ای- سلامتی، مقداری تایید در جنسیت مونث و نه برای جنسیت مذکر، یافت می‌شود. در مورد ارتباط جذابیت بدنی و سلامتی در مردان نیز، آنها اینطور نتیجه گرفتند که ارتباط بین جذابیت بدنی و سلامتی در مردان، احتمالا قابل ملاحظه و اساسی[1] نیست (برای مروری در زمینه ارتباطات بدست آمده بین جذابیت و سلامتی رک به همین منبع).

میزان همبستگی‌های یافت‌شده بین جذابیت با سلامتی

ارتباط پایین مشاهده شده بین سلامتی و جذابیت، منجر به در گرفتن این بحث شده که آیا صفاتی که همبستگی پایینی با سلامتی ژنتیکی فرزندان‌مان دارند، می‌توانند منجر به فشار انتخابی بر ما شوند. به عبارت دیگر، حتی اگر بین جذابیت و سلامتی، ارتباطی وجود داشته باشد، آیا این همبستگی‌های پایین مشاهده شده، می‌توانند توجیه‌کننده اشتیاق زیاد انسان به ترجیح جذابیت باشند؟ ذکر یک مثال، سئوال را بیشتر شرح می‌دهد. تصور کنید که دو نفر، بر سر یک سفره غذا نشسته‌اند. یکی از آنها، با حرص و ولع هر چه تمام‌تر غذا می‌خورد و برای خوردن یک وعده غذای مذکور، حاضر به پرداخت مبلغ قابل ملاحظه‌ای پول شده است. در عوض، فرد دوم، به آرامی غذا خورده و حاضر به پرداخت هزینه کمی شده است. اگر از شما بپرسند که به فرض مشابهت در سایر شرایط موثر بر رفتار غذا خوردن، به نظر شما کدام یک از این دو نفر، گرسنه‌تر هستند، کدام یک را انتخاب می‌کنید؟ بدون شک، منطقی است که از روی رفتارهای بیرونی و اشتیاق نشان داده شده در رفتار، دست به قضاوت در مورد میزان اشتیاق درونی بزنیم. بر همین اساس، طبق قاعده، شخصی که در شرایط برابر، اشتیاق بیشتری را نسبت به چیزی نشان می‌دهد، منجر می‌شود تا اینطور نتیجه‌گیری کنیم که تاثیر آن شیء از نظر اهمیت تناسب تکاملی آن شیء بر فرد مورد نظر، بیشتر از فرد دیگر است. طبق اصول نظریه تکامل، افراد، تحت یک فشار انتخابی قرار دارند که به هر چیزی که تناسب تکاملی آنها را بیشتر تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، بیشتر توجه کرده و از توجه به مسائلی که تاثیر کمتری بر موفقیت در بقا و تولیدمثل آنها دارند، بکاهند. در غیر اینصورت،

---

[1]- Substantial

انرژی خود را صرف مواردی کرده‌اند که در درازمدت، نه تنها تاثیر زیادی بر تناسب تکاملی آنها ندارند، بلکه آنها را از توجه به سایر مسائل مهم و موثر در تناسب نیز، باز داشته است. حال در مورد ارتباط زیبایی و سلامت، این سئوال مطرح می‌شود که چنانچه بین جذابیت جسمی همسر و سلامت زیستی، دستگاه ایمنی و کیفیت ژنتیکی قابل توارث فرد، رابطه‌ای پایین وجود داشته باشد، چطور می‌توان میزان تمایل و اشتیاق قابل‌ملاحظه دو جنس و از جمله زنان، به ترجیح جذابیت در شریک را توجیه کرد. تاریخ دو جنس، پر است از فداکردن منابع، انرژی، وقت، شهرت، اعتبار و حتی جان خود، برای رسیدن به کامیابی جنسی از افراد زیبایی که متعلق به جنس مقابل هستند. مطمئنا، این عطش تکاملی و اشتیاق سوزان برای رسیدن به جذابیت جسمانی و زیبایی، نمی‌تواند بدون منطق تکاملی قابل قبول باشد. بطور مثال، آیا مزایایی که زنان از خلال روابط فرازناشویی نصیب‌شان می‌شود همانند کسب کیفیت ژنتیکی بهتر برای زاده‌های خود نسبت به انرژی، وقت، سرمایه و هزینه‌های احتمالی که ممکن است برای چنین مسئله‌ای بپردازند (مانند کشف احتمالی چنین روابطی و واکنش همسر اول)، برتری دارد؟ اگر چنین نباشد، آن‌گاه این تبیین تکاملی که جذابیت و زیبایی، پیام‌آور ژن‌های افزایش‌دهنده سلامتی برای زاده‌های ما هستند می‌تواند از اساس با شکست مواجه شود زیرا نه تنها با منطق علمی همخوانی ندارد بلکه با اصول خود روانشناسی تکاملی نیز ناهماهنگ خواهد بود. در مورد اینکه چرا با این جود، بسیاری از مطالعات رابطه بین جذابیت جسمی مردان با میزان سلامتی یا تناسب را در سطح پایین گزارش داده‌اند، چندین تبیین داده شده که برای آنها شواهدی پژوهشی نیز وجود دارد.

جذابیت؛ پیام‌آور ژن‌های حاکی از سلامتی قابل‌توارث یا ژن‌های تناسب‌افزا؟

همانطور که در مورد تبیینات ارائه شده درباره ارتباط جذابیت و سلامتی گفتیم، بعضی از محققین روانشناسی تکاملی معتقدند که میزانی از ادراک جذابیت، مربوط به خاصیت ژن‌های تناسب‌افزا و نه لزوما سلامت‌افزا است. از طرف دیگر، تناسب بهینه و شایستگی فرد در بقا و تولیدمثل موفق، فقط با سلامتی جسمی ارتباط ندارد، بلکه رفتارها، منش و ویژگی‌های شخصیتی و روانشناختی فرد نیز، می‌توانند تاثیر بالقوه زیادی در این مسئله داشته باشند. بر طبق این دیدگاه، هر چند که ممکن است ارتباط بین جذابیت و سلامتی چندان بالا نباشد اما این احتمال وجود دارد که همبستگی جذابیت کلی که از مجموع جذابیت جسمانی و رفتاری تشکیل می‌شود با تناسب کلی فرد که مجموع تناسب در بقا و تولیدمثل موفق است، بالاتر باشد. به عبارت دیگر، شاید بجای اینکه پژوهش‌ها فقط به دنبال ارتباط جذابیت جسمی با سلامتی باشند، بهتر است همبستگی بین جذابیت کلی با تناسب کلی آنها را کنکاش نمایند. در اکثر پژوهش‌های انجام شده به منظور بررسی جذابیت با سلامتی،

ارتباط ویژگی‌های مجزای بدنی و چهره‌ای و آن هم با سلامتی، مورد بررسی قرار گرفته است. این درحالی‌است که اگر پژوهش‌ها، به جای سلامتی، تولیدمثل موفق یا شاخص تناسب کلی که به معنای میزان موفقیت کلی فرد که آن هم خود به معنای هم موفقیت در بقا و هم در تولیدمثل است را مد نظر قرار دهند، شاهد همبستگی‌های بالاتری بین جذابیت کلی فرد و تناسب او خواهیم بود. برای ادغام ملاحظات بالا، باید چندین تغییر در پژوهش‌های مربوط به روانشناسی تکاملی مد نظر قرار گیرند. اول اینکه تعریف از جذابیت تغییر یافته، گسترده‌تر شده و شاخص‌های جذابیت رفتاری که از نظر جنسی برای زنان برانگیزاننده هستند را نیز شامل شود. دوم اینکه، بجای سنجش ارتباط جذابیت با سلامتی، ارتباط جذابیت با تناسب کلی فرد، مد نظر قرار گیرد.

جذابیت؛ پیام‌آور سلامتی قابل‌توارث یا ژن‌های افزایش‌دهنده موفقیت تولیدمثلی؟

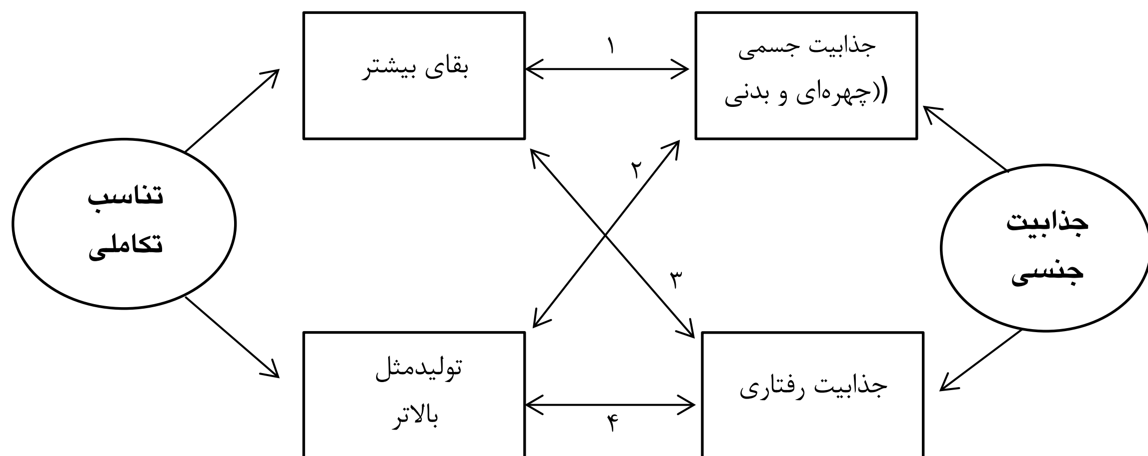
مسئله دیگر اینکه، ممکن است موفقیت تولیدمثلی، به آن میزان که در ابتدا فکر می‌کنیم و به میزان زیاد با طول عمر همبستگی نداشته باشد. البته گستره زندگی یا مدت سن لازم برای تبدیل شدن به یک بزرگسال قادر به تولیدمثل، شامل این مسئله نمی‌شود. بطور مثال، ممکن است که تکامل، ژن‌های معینی را به ما داده که آن ژن‌ها، منجر به تلاش برای یادگیری این مسئله که چه نشانه‌هایی در محیط‌های محل زندگی ما، با سلامتی، موقعیت، موفقیت تولیدمثلی یا سایر حوزه‌هایی که بطور بالقوه با تناسب مربوط هستند، شده و سپس منجر به جذاب دیدن آن نشانه‌ها از دید ما شوند (ویدن و سابینی، ۲۰۰۵). اما این نشانه‌های جذاب از نظر ما، لزوما با افزایش سلامتی منجر به افزایش عمر، رابطه نداشته باشند. هر چند که این نشانه‌ها، جذابیت افراد را در نظر اعضای جنس مقابل افزایش خواهد داد اما لزوما با سلامتی او همبسته نیستند. این درحالی‌است که بسیاری از محققین، در سنجش تناسب انسان، مولفه بقا را نسبت به مولفه تولیدمثل، اولویت داده‌اند. به نحوی که فرض را بر این گرفته‌اند که اگر جذابیت تناسب‌افزا باشد، پس باید لزوما بقا افزا هم باشد. آنها همچنین، بقا افزایی را صرفا معادل با سلامتی بیشتر در نظر گرفته‌اند. همانطور که گفتیم، اگر خصیصه‌ای معین، قصد گسترش خود را در یک جمعیت خاص داشته باشد، حتما باید به مرحله تولیدمثل موفق هم برسد. از طرف دیگر، بعضی از جهش‌های ژنتیکی، می‌توانند تولیدمثل موفق‌تر و بیشتری را برای فرد به ارمغان بیاورند، درحالی‌که بطور همزمان، احتمال بقای او را کاهش دهند. گتگی (۲۰۰۲) و ککو و همکارانش (۲۰۰۲)، بر این مسئله تاکید کرده‌اند که خلاصه کلام و عامل اصلی در نظریه تکاملی مدرن، موفقیت تولیدمثلی است و اینکه سلامتی و بقا، فقط تا وقتی که در موفقیت تولیدمثلی بالاتر نقش دارند، مهم هستند. بطور مثال، با توجه به تاریخچه‌های متفاوت زندگی، ممکن است فردی دریابد که بیشتر افراد مذکر یک گونه که در یک شرایط بوم‌شناختی معین از

نظر تولیدمثلی موفق هستند، دارای طول عمر کاهش‌یافته و شرایط ظاهری (فنوتیپی) بدتری شده‌اند تا موفقیت تولیدمثلی بیشتری را بدست بیاورند. بنابراین، ما ممکن است دریابیم که بین جذابیت و سلامتی، همبستگی مثبت یا منفی وجود دارد، حتی اگر جذابیت، بطور درستی، علامت‌دهنده مزایای ژنتیکی منجر به موفقیت تولیدمثلی بالاتر باشد (ویدن و سابینی، ۲۰۰۵). به همین خاطر، ممکن است آنچه که از نظر اعضای یک جنس در جنس دیگر، جذاب و زیبا به نظر می‌رسند، همان مواردی نباشند که منجر به سلامتی بیشتر زاده‌های فرد انتخاب‌گر می‌شوند اما منجر به موفقیت تولیدمثلی بیشتر خود او و فرزندان او می‌شوند. به عبارت دیگر، در این حالت، ممکن است که ما عملا شاهد همبستگی مثبت بین جذابیت با سلامتی بیشتر نباشیم اما همچنان بین جذابیت و موفقیت تولیدمثلی بالاتر، ارتباط وجود داشته باشد. در این حالت، خصایص جذاب، پیام‌آور ژن‌های افزایش‌دهنده موفقیت تولیدمثلی بالاتری هستند که قابلیت توارث به فرزندان را دارند و نه ژن‌های افزایش‌دهنده سلامتی که قابل انتقال به زاده‌ها باشند. مسیر ایجاد موفقیت برای فرد بوسیله ژن‌های افزایش‌دهنده موفقیت تولیدمثلی نیز، می‌تواند متفاوت از مسیری باشد که ژن‌های افزایش‌دهنده بقا، بوجود می‌آورند. ممکن است که این ژن‌ها موجب افزایش کارکرد مطلوب فرد در رقابت با سایر هم‌جنسان شده و یا توانایی فرد برای کسب شریک را بالا ببرند. آنها ممکن است مهارت و توانمندی فرد در بدست آوردن منابع را زیادتر کرده یا قابلیت بارور کردن شرکای در دسترس را افزایش دهند. مورد ژن‌های پلیوتروپیک که درباره آنها قدری صحبت کردیم، از آن جمله است. گفتیم که ژن‌های چندکاره، به آن دسته از ژن‌هایی گفته می‌شود که بر تناسب و سلامتی فرد، اثرات دوسویه دارند. آنها می‌توانند تناسب را، در یک وهله زمانی خاص یا از یک جنبه معین کاهش دهند اما بطور همزمان موجب افزایش تناسب در زمانی دیگر یا جنبه‌ای دیگر از تناسب شوند. نکته مورد توجه در مورد ژن‌های چندکاره اینست که هر چند آنها، از یک نظر موجب کاهش در تناسب به علت کاهش دادن سلامتی یا طول عمر می‌شوند اما بطور همزمان، موجبات افزایش در تناسب از طریق افزایش تولیدمثل موفق یا بهبود در سایر کارکردها را هم فراهم می‌آورند. از آنجایی که تولیدمثل موفق، یکی از شروط اصلی باقی گذاشتن تبار ژن‌های خود در ژنوم گونه است، ژن‌هایی که موجب افزایش موفقیت فرد در این مولفه می‌شوند، حتی به قیمت ضربه زدن به جنبه‌ای دیگری از تناسب، می‌توانند مورد انتخاب طبیعی قرار گیرند. البته این مسئله تنها در مورد شرایطی صدق می‌کند که کمک این ژن‌ها به تناسب فرد از یک جنبه، بیشتر از آسیب آنها به تناسب از جنبه‌ای دیگر باشد.

با توجه به نکات فوق، در پژوهش‌های سنجش رابطه تناسب- جذابیت، باید به دنبال تاثیر جذابیت بر افزایش تولیدمثل موفق هم باشیم تا اینکه صرفا به بررسی رابطه جذابیت با سلامتی و بقا بپردازیم. شواهد تاییدکننده قوی‌ای برای این تبیین وجود دارند. پژوهش‌های فراوانی تایید کرده‌اند که افراد جذاب‌تر، روابط

جنسی فراوان‌تر، متعددتر، در سنین پایین‌تر و شرکای بالقوه بیشتری دارند (ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۴؛ ثورنهیل، گانگستاد و کومر، ۱۹۹۵؛ گانگستاد و ثورنهیل، ۱۹۹۷؛ گانگستاد و ثورنهیل، ۱۹۹۸a؛ ۱۹۹۸b؛ هوقس و گالوپ، ۲۰۰۳). اگر روش‌های پیشگیری از حاملگی در دنیای مدرن شکل نگرفته بودند، قطعا این روابط، منجر به تولیدمثل موفق‌تر برای این افراد می‌شدند.

نتیجه کلی مباحث فوق اینست که، چنانچه به دنبال بررسی فرضیه ارتباط جذابیت- تناسب هستیم باید رابطه نسبی و کلی بین اولا هر دو مولفه کلی زیبایی یعنی جذابیت بدنی و رفتاری و ثانیا هر دو مولفه تناسب یعنی بقا و تولیدمثل موفق را بررسی کنیم (نگاه کنید به شکل ذیل). مسئله دیگر اینکه، ارتباط بین سلامتی با جذابیت و اینکه سلامتی ادراک شده با جذابیت ادراک شده همبستگی دارد، می‌تواند فقط به خاطر کیفیت ژنتیکی ژن‌های قابل توارث فرد نباشد. نشانه‌های وابسته به سن و این نکته که افراد سالم‌تر، ممکن است فراهم‌کننده بهتری از نظر منابع آتی و حمایتی باشند نیز می‌تواند به اهمیت دادن به نشانه‌های حاکی از سلامتی به عنوان عوامل افزایش‌دهنده جذابیت مربوط باشند (ویدن و سابینی، ۲۰۰۵).



شکل ۴-۴: ارتباط مولفه‌های جذابیت با مولفه‌های تناسب تکاملی. محققانی مانند ویدن و سابینی (۲۰۰۵)، بر این مسئله تاکید دارند که برای تایید فرضیه جذابیت- تناسب، پژوهش‌ها باید علاوه بر سنجش ارتباط جذابیت جسمی با متغیرهایی مانند سلامتی که به بقا مرتبط هستند، به سنجش جذابیت با تولیدمثل نیز اقدام کنند. در حقیقت، این احتمال وجود دارد که تحول جذاب‌بودن بعضی از خصایص در انسان‌ها، به ارتباط بین جذابیت با تولیدمثل موفق و نه ارتباط جذابیت با بقا مرتبط باشد. علاوه بر این، جذابیت جنسی، فقط جسمی نبوده و صفات شخصیتی و رفتاری را هم در بر می‌گیرد. به همین دلیل، برای سنجش جامع و بهینه ارتباط جذابیت با تناسب، باید از یک طرف به سنجش رابطه جذابیت کلی جسمی و رفتاری و از طرف دیگر همه مولفه‌های تناسب، اقدام کنیم. بر این اساس، درصورتی‌که ما به دنبال رابطه کلی جذابیت و تناسب هستیم، باید به هر چهار رابطه شماره ۱ تا ۴ در شکل فوق توجه کنیم و مجموع آنها را به عنوان میزان همبستگی تناسب و جذابیت در نظر بگیریم.

ارتباط شاخص‌های متفاوت سلامتی با جذابیت

بعضی از مولفین معتقدند که ممکن است بین سلامتی و جذابیت، ارتباط وجود داشته باشد اما این ارتباطات فقط بین جذابیت با جنبه‌های ظریف‌تر سلامتی که بطور معمول مورد آزمون واقع نشده‌اند، مشاهده شود (ویدن و سابینی، ۲۰۰۵). سلامتی، می‌تواند جنبه‌های متفاوتی داشته باشد. کارآمدی دستگاه ایمنی، کارآمدی سطح سوخت و ساز بدن، سلامتی در دوره جوانی و بزرگسالی که منجر به موفقیت تولیدمثلی بیشتر در سال‌های حساس مربوط به تولیدمثل شده اما لزوما منجر به افزایش بقا در سنین بعدی نمی‌شود یا سلامتی مربوط به تولیدمثل که منجر به باروری بالاتر می‌شود مانند توانایی زادآوری بالاتر یا دستگاه تولیدمثلی سالم‌تر و بارورتر، از انواع متنوع سلامتی هستند که می‌توانند با جذابیت ارتباط داشته باشند. بنابراین اگر یکی از این جنبه‌های سلامتی، به پیش‌بینی‌های یک نظریه‌پرداز یا محقق معین مربوط بوده و جنبه دیگری از سلامتی، به این پیش‌بینی‌ها مربوط نباشد، آنگاه بعضی از یافته‌هایی که بین جذابیت و سلامتی ارتباطی نمی‌یابند، قابل درک خواهند شد (همان منبع). در این- صورت، چنانچه بین جذابیت با یک جنبه خاص از سلامتی همبستگی وجود داشته باشد ممکن است تعدادی از پژوهش‌ها، به این خاطر قادر به کشف ارتباط بین جذابیت و سلامتی نشده باشند که خواستار کشف ارتباط بین جنبه نامربوطی از سلامتی با جذابیت بوده‌اند. به همین دلیل، شاید پژوهش‌های سنجش جذابیت- سلامتی یا باید اقدام به سنجش جنبه‌های وسیعی از سلامتی کنند و یا به دنبال بررسی ارتباط جنبه‌های مرتبطی از سلامتی با جذابیت باشند.

ارتباط شاخص‌های متنوع جذابیت با سلامتی

شاخص‌های زیبایی و جنبه‌های تشکیل‌دهنده جذابیت نیز همانند جنبه‌های مختلف سلامتی متعدد هستند. از طرف دیگر، توزیع ژن‌های افزایش‌دهنده مولفه‌های جذابیت در جمعیت‌ها زیاد بوده و این باعث می‌شود تا فردی که در یک خصیصه یا ویژگی چهره‌ای یا بدنی جذاب است، از نظر خصیصه‌ای دیگر، ناجذاب یا کمتر جذاب باشد. مغشوش و پیچیده شدن تاثیرات این ویژگی‌های سازنده جذابیت، ممکن است منجر شود تا جذابیت کلی فرد، به طور نامناسبی بالا یا پایین ارزیابی شده و در نتیجه ارتباط بین جذابیت و سلامتی، دچار تحریف شود.

فقط در مورد جذابیت چهره‌ای، شاخص‌های متعددی وجود دارد مانند میزان مردانگی‌نمایی، تقارن، میانگین بودن چهره‌ای، اندازه و نسبت بخش‌های مختلف چهره‌ای و موارد دیگر. بطور بالقوه، سنجش ارتباطات جداگانه هر یک از این خصیصه‌ها با شاخص‌های سلامتی، می‌توانند مقدار همبستگی‌هایی را ارائه دهند که

اندازه آنها، متفاوت از میزان همبستگی حاصل از ارتباط مجموعه این خصیصه‌ها با سلامتی است. از طرف دیگر، جمع‌شدن مجموعه این خصیصه‌های جذاب چهره‌ای، بدنی، و رفتاری در یک سری از افراد در دسترس به منظور پژوهش، بسیار کم روی می‌دهد. به عبارت دیگر، فراهم کردن نمونه‌ای انبوه از افراد (بطور مثال مردانی) که همه این خصیصه‌های جذابیت را، یک‌جا و در کنار هم داشته باشند، دشوار است. این مسئله ممکن است باعث شود تا به ارتباطات مجزای شاخص‌های متفاوت جذابیت با شاخص‌های متفاوت سلامتی اکتفا شود. هرچند که بین شاخص‌های متفاوت جذابیت همبستگی‌هایی وجود دارد. بطور نمونه، بین میزان مردانگی‌نمایی و تقارن چهره‌ای ارتباط وجود دارد اما در کل، همبستگی بین همه شاخص‌های جذابیت چهره‌ای، بدنی و رفتاری، کامل نیست. ممکن است مردی دارای تقارن چهره‌ای بالا اما فاقد بدن عضلانی باشد. به همین دلیل، سنجش ارتباط متغیرهای جداگانه جذابیت با سلامتی نمی‌تواند نمایی دقیق و کامل از ارتباط کلی جذابیت با سلامتی یا تناسب به دست دهد.

ارتباط شاخص‌های متنوعی از جذابیت با شاخص‌های متفاوتی از سلامتی

پژوهش‌ها نشان داده‌اند که پیام مهم چهره میانگین برای یک زن، احتمالا جهش های ژنتیکی پایین‌تر است، درحالی‌که اندام بزرگ، شانه‌های عریض یا هیکل عضلانی، پیام‌آور تناسب و قدرت جسمانی هستند. بدیهی است که در این شرایط، سنجش همبستگی معیارهای متنوع جذابیت با ملاک‌های متفاوتی از سلامتی، می‌تواند اندازه همبستگی‌های متفاوتی را بوجود آورد. هیکل عضلانی و بدن قوی، احتمالا در محیط‌هایی می‌تواند با سلامتی یا جذابیت مربوط باشد که فعالیت‌های جسمی و فیزیکی مردان، یک امر شایع و متداول باشد. در این محیط‌ها، مردانی که از قدرت جسمانی کمتری برخوردارند، احتمالا به مشکلات جسمی بیشتری دچار می‌شوند تا مردانی که از قدرت و تناسب جسمی بیشتری برخوردار هستند. درحالی‌که در همین شرایط، ممکن است ارتباط چندانی بین میانگین بودن یا تقارن چهره‌ای با سلامت جسمی یافت نشود. طبق این تبیین، ارتباط هر یک از شاخص‌های جذابیت باید با ملاک مناسبی از سلامتی سنجیده شود. ملاک مناسب نیز، باید مطابق با هدف تکاملی تحول یافتن آن معیار جذابیت صورت بگیرد. دستگاه ایمنی قوی، در محیط‌های پر از میکروب‌های محیطی بیشتر می‌تواند با سلامتی صاحب آن همبستگی نشان دهد تا در محیط‌هایی که از نظر پاتوژن‌های محیطی، سالم‌تر و پاک‌تر هستند. از این رو، سنجش همبستگی بین ملاک‌های جذابیت حاکی از سیستم ایمنی قوی‌تر با سلامتی، در این محیط‌های متفاوت، می‌تواند نتایج متفاوتی به بار بیاورد.

این تبیین ارائه شده در مورد علت مشاهده ارتباطات پایین گزارش شده بین جذابیت و سلامتی، می‌تواند توجیه‌کننده تمایلات زنان به چندگونگی‌زاده‌های خود نیز باشد. بر این اساس، زنان به این علت متمایل به

داشـــتن فرزند از مردان مختلف هســـتند که مردان مختلف، شـــاخص‌های متفاوتی از جذابیت و نتیجتا جنبه‌های متنوعی از سلامتی قابل توارث را پیام می‌دهند. ممکن است که یک زن، از طریق ارتباط با یک مرد دارای چهره با مردانگی‌نمایی بالا، به دنبال فراهم‌آوری یک سـیسـتم ایمنی قوی برای فرزندانش باشـد؛ درحالی‌که هدفش از ارتباط با مردی درشـت‌اندام و دارای هیکل عضـلانی، اخذ ژن‌های قدرت و تناسـب بدنی باشـد؛ یک مرد دارای چهره متقارن و میانگین نیز، می‌تواند خیال او را از بابت کم بودن میزان جهش‌های مضر، راحت‌تر کند.

نقش بهبود بهداشت و تغییر شرایط در ارتباط جذابیت و سلامتی

همانطور که قبلا نیز و بطور مکرر اشاره کردیم، کارکرد بسیاری از انطباق‌های تکاملی ما، در مورد محیط تکاملی انطباق‌ها بیشتر صدق می‌کنند تا در مورد دنیای امروزی. آنها، اساسا در آن زمان ساخته شده و برای همان زمان‌ها هم مناسب‌ترند. تکامل، قدرت پیش‌بینی نداشته و در هر شرایطی، افرادی را که با همان شرایط فعلی سازگارترند، انتخاب می‌کند. ارتباط بین جذابیت و سلامتی، از آن رو در دنیای مدرن امروزی پایین است که بسیاری از جنبه‌های زندگی مدرن، امکان ارتباط جذابیت و سلامتی را کاهش داده‌اند. سلامتی در دنیای مدرن، همانند محیط تکاملی انطباق‌ها، فقط تحت تاثیر کیفیت و ساختار ژنتیکی فرد نبوده و از عوامل دیگر هم تاثیر می‌پذیرد. طبق این تبیین، همبستگی‌های آماری که ما امروز در دنیای مدرن، بین جذابیت و سلامتی بدست می‌آوریم، احتمالا همان همبستگی‌های مشاهده شده در محیط تکاملی انطباق‌ها نبوده و میزان آنها همزمان با گذشت عمر بشر و مدرن شدن جوامع، کاهش پیدا کرده است. بطور مثال، درحالی‌که در جوامع توسعه‌یافته، میزان دسترسی به خدمات بهداشتی و سلامتی در حد بالاست، در بسیاری از جوامع در حال توسعه، هنوز هم مناطقی یافت می‌شوند که از ضعف جدی در بهداشت عمومی و خدمات سلامتی رنج می‌برند. تصور کنید که در یک روستای دورافتاده آفریقای جنوبی که با نزدیک‌ترین شهر، فرسنگ‌ها فاصله دارد، زندگی می‌کنید. شما و یکی از دوستانتان به بیماری کشنده‌ای که نیاز به مداخله فوری چند ساعته دارد مبتلا می‌شوید. به نظرتان چه چیز تعیین‌کننده موفقیت شما یا دوست‌تان در زنده‌ماندن خواهد بود؟ همانطور که احتمالا درست حدس زده‌اید، در چنین شرایطی، احتمالا فقط قدرت دستگاه ایمنی و کیفیت ژنتیکی کدکننده قابلیت این دستگاه در برخورد با انواع پاتوژن‌های محیطی است که به کار شما می‌آید. هر چند تعداد نقاطی که در دنیا در شرایط مثال ذکر شده باشند، بسیار کم شده ولی فراموش نکنید که ما در حال زندگی در هزاره سوم هستیم و نه در محیط تکاملی انطباق‌ها که چنین چیزی بسیار رایج و معمول بوده است. میلیون‌ها سال زندگی بشر، در شرایط مشقت‌بار و دشواری گذشته که تنها چیزی که تعیین کننده قدرت فرد برای مقابله با انواع ویروس‌ها و باکتری‌ها بوده، قدرت دستگاه ایمنی او بوده است. پزشکی نوین و ارائه خدمات سلامتی، توانسته هر روز جان هزاران هزار بیمار را که احتمالا در محیط

تکاملی انطباق‌ها، به راحتی از گردونه بقا حذف می‌شدند، نجات دهد. در حقیقت، بسیاری از بیماری‌هایی که روزی بیماری‌های لاعلاج و مهلک برای نسل بشر تلقی می‌شدند، امروزه و به کمک پزشکی نوین، به راحتی درمان می‌شوند. از طرف دیگر، محیط‌های شهری دنیای مدرن با محیط‌های تکاملی انطباق‌ها، تفاوت‌های اساسی دارند. ما دیگر به اندازه نیاکان‌مان، در معرض انواع ویروس، باکتری، پاتوژن‌های متنوع و مهلک، شرایط آب و هوایی سخت و دشوار و حیوانات خطرناک، قرار نداریم. رعایت بهداشت در شهرهای مدرن و حذف بسیاری از عوامل میکروب‌زا و تهدیدکننده سلامتی از محیط زندگی‌مان، این اجازه را به ما داده که افرادِ با دستگاه ایمنی ضعیف‌تر یا ساختار بدنی کمتر مقاوم هم، زنده مانده و بقا داشته باشند. یک یافته تاییدکننده این تبیین اینست که، مشاهده شده بین میزان پاتوژن‌های محیطی افراد با میزان اهمیت‌دهی آنها به جذابیت جسمانی همسر به عنوان یکی از ملاک‌های همسرگزینی، ارتباط وجود دارد. گانگستاد و باس (۱۹۹۳) با تحلیل داده‌های بدست آمده از چندین هزار نفر مشخص کردند که حتی با کنترل میزان درآمد و فاصله از خط استوا (میزان پاتوژن‌ها در نزدیک خط استوا، بیشتر است)، اهمیت نسبی جذابیت جسمانی در انتخاب همسر با میزان پاتوژن‌های محیطی شخص همبستگی دارد. بدین نحو که زنان، در محیط‌های دارای پاتوژن‌های بیشتر، به جذابیت جسمانی مرد اهمیت بیشتری می‌دادند تا در محیط‌هایی که میزان پاتوژن‌های محیطی، پایین‌تر بود. لو (۲۰۰۰) نیز دریافت که چند همسری[1] در محیط‌های دارای پاتوژن بالا که کیفیت ژنتیکی مرد مهم است، افزایش می‌یابد. همچنین مشخص شده که میزان فرزند نامشروع (فرزند پدر خود نبودن[2]) در جوامعی که در شرایط سنتی و با میزان مرگ و میر بالا زندگی می‌کنند، بالاتر است (سردا- فلورس و همکاران، ۱۹۹۹) تا در جوامعی که میزان بهداشت عمومی بالا بوده و میزان پاتوژن‌ها پایین است (ساسی و همکارن، ۱۹۹۴). این یافته نشان‌دهنده اینست که زنان، در محیط‌های دارای پاتوژن‌های بالا، به علت اهمیت قدرت دستگاه ایمنی شریک جنسی و سایر فاکتورهای مهم در تناسب زاده‌های‌شان، بیشتر اقدام به روابط فرازناشویی به منظور کسب حداکثر تناسب ژنتیکی برای آن زاده‌ها می‌کنند.

تغییر در شرایط زندگی، همچنین می‌تواند کاهش‌دهنده رابطه جذابیت بدنی با تناسب یا سلامتی باشد. در محیط تکاملی انطباق‌ها، میزان قدرت بدنی و عضلانی بودن یک مرد یعنی یکی از شاخص‌های بدنی جذاب از نظر زنان، در میزان موفقیت یک مرد در انجام بسیای از وظایفش به عنوان یک شوهر، تاثیرگذار بوده است. شکار، مبارزه و جمع‌آوری آذوقه که جزو فعالیت‌های اصلی یک مرد محیط تکاملی انطباق‌ها بوده، اساسا از بدن، قدرت و توان جسمی او، تاثیر زیادی می‌پذیرند. در این شرایط، مردانی که از این نظر، عقب‌تر از همتایان خود بوده‌اند، در بقا، انتخاب همسر و تولیدمثل موفق، کمتر توفیق می‌یافتند. در دنیای مدرن، فعالیت‌های بدنی آنقدر کم شده که در واقع خود به یک معضل مربوط به سلامتی تبدیل شده است. از طرف دیگر، کارهای بدنی

---

[1]- Polygyny
[2]- Extra-pair paternity

و توفیق یک مرد در این گونه از کارها، دیگر نه تنها یک مزیت تلقی نمی‌شـــود، بلکه عموما با درآمدهای پایین نیز همراهند. در اغلب جوامع پیشـرفته، این نوع کارها، جزو پایین‌ترین سـطح مشـاغل طبقه‌بندی می‌شـوند. بر همین اسـاس، در دنیای مدرن، ارتباط قدرت و نیروی بدنی با تناسـب و از جمله سـلامتی یک مرد کاهش یافته زیرا در این محیط‌ها، مردان با بدن‌های کمتر عضـلانی و ضـعیف‌تر نیز، می‌توانند از پس تامین معیشـت خود و خانواده خود برآیند.

اثرات تراکمی- بین نسلی جذابیت بر سلامتی

ارتباط پایین زیبایی و سلامتی، می‌تواند اثری افزایشی داشته باشد. این تبیین، به این نکته اشاره دارد که هر چند که اکثریت پژوهش‌های انجام شده در حیطه ارتباط جذابیت با سلامتی، فقط موفق به دستیابی به همبستگی‌های پایین شده‌اند اما همین ارتباطات کم نیز، هنگامی که در طی نسل‌ها و سال‌ها بررسی شوند، می‌توانند تاثیرات قابل ملاحظه‌ای بر سلامتی داشته باشند. به عبارت دیگر، هر چند که ممکن است داشتن فرزند از همسری جذاب‌تر که سلامتی بالاتری دارد، بر سلامتی و در نتیجه تناسب فرزند نسل فعلی تاثیر زیادی نگذارد اما اگر همین تاثیر کم را در طی سالیان دراز دنبال کنیم می‌توانیم به اعداد بزرگ‌تری برسیم. نتیجه نهایی انتخاب‌های افراد، می‌تواند فورا و در نسل بعد مشخص نشود اما در درازمدت، اثرات خود را ظاهر کند. در این حالت، اثرات کم اما متوالی و پی در پی یک صفت یا خصیصه بر سلامتی یا تناسب زاده‌ها، بعد از گذشت نسل‌ها زیاد شده و بین افراد، تمایز قابل ملاحظه ایجاد می‌کند.

محاسبات آماری نشان می‌دهند که اگر صفت یا رفتاری، تاثیری حتی بسیار پایین بر میزان افزایش تناسب ما داشـــته باشـــد، باز هم می‌توانند تحت تاثیر فشـــار انتخابی قرار گرفته و بوســیله انتخاب طبیعی حفظ شـــود. همچنین، تناســـب تکاملی یک فرد، مدیون یک صـــفت یا رفتار خاص نیســـت، بلکه نتیجه مجموعه‌ای از ویژگی‌های جسمی و رفتاری است که تناسب فرد را تعیین می‌کنند. افراد، برای به حداکثر رسانی تناسب تکاملی خود، به همه این خصـیصـه‌ها و حتی آنهایی که علی‌الظاهر، ارتباط کمی با افزایش تناسـب فرزندان در نسـل بلافصل بعدی دارند، توجه می‌کنند. بر همین منوال، حتی اگر رابطه جذابیت با سـلامتی یا تناسـب، از نظر آماری پایین باشـد، باز هم می‌تواند تحت فشـارهای انتخابی و در زمان انتخاب جفت، خود را در قالب ترجیح صـفات جذاب در جنس مقابل نشـــان دهد. اینکه ارتباط تراکمی و فزاینده اما ناچیز جذابیت بر ســلامتی، ممکن اســت اثرات خود را بعد از نسـل‌های زیاد نشـان دهد، می‌تواند منجر به این شـود که افرادی که در سـال‌های بسـیار دور گذشـــته، به جذابیت جســـمانی شـــرکای‌شـــان اهمیت می‌داده‌اند، در نســـل‌های بســـیار دور بعدی، به ثمره انتخاب‌هایشـان برسـند. هر چند آنها واقعا زنده نیسـتند تا نتیجه انتخاب خود را ببینند اما در هر حال پیامد طبیعی

انتخاب‌های آنها، نسل‌های متوالی از فرزندانی خواهد بود که تناسب، سلامتی و جذابیت بالاتری داشته و به جذابیت همسر یا شریک جنسی نیز، اهمیت بیشتری می‌دهند. این اهمیت‌دهی به جذابیت، در نهایت و بعد از نسل‌های زیاد، به شکل یک انطباق روانشناختی جا افتاده ظاهر خواهد شد.

با توجه به این فرضیه که جذابیت ممکن است فقط در طول نسل‌های بسیار متمادی و در مقیاس زمانی طولانی بتواند اثرات خود را بجا گذارد، این پرسش مطرح می‌شود که زنان یا مردانی که همسران جذاب‌تر را به عنوان والد زیستی فرزندان خود انتخاب می‌کنند، تا چه میزان، از این تناسب‌افزایی بهره خواهند برد؟ اینکه آیا آینده بشر و جوامع انسانی به گونه‌ای خواهد بود که ترجیح جذابیت جسمانی همراه با ژن‌های سلامتی‌افزا، بتواند به حال فرزندان نسل‌های آینده مفید واقع شود یا نه، پرسش جالبی است. شاید آینده علوم و جوامع انسانی، جواب این سئوال را بدهد. پیشرفت‌های علم ژنتیک و پزشکی حتی در شرایط کنونی نیز خیره‌کننده هستند. از طرف دیگر، تغییرات شرایط بیرونی و محیطی باعث می‌شوند تا بسیاری از معادلات تکاملی قبلی، سودمندی خود را از دست بدهند. و سئوال آخر اینکه بطور طنزگونه یا جدی، آیا اصلا از نظر زمانی، آینده بشریت و یا لااقل بشر فعلی که ماهایی باشیم که باهم در حال اختلاط هستیم، آنقدر به طول خواهد انجامید که نتایج انتخاب شریک جذاب‌تر و نتیجتا داشتن زاده‌های احتمالا سالم‌تر در فاصله زمانی طولانی، به نفع انتخاب‌کنندگان آن عمل کند؟!

سبک زندگی کارآمد؛ همتایی برای ژن‌های خوب در تعدیل سلامتی

یکی دیگر از علل پایین بودن همبستگی‌های بدست آمده بین زیبایی و سلامتی، می‌تواند به تاثیر سبک زندگی افراد بر سلامتی آنها مربوط باشد. در دنیای مدرن، زندگی سالم فقط شامل چالش‌های زیست- محیطی مانند مقاومت نسبت به بیماری‌های انگلی نمی‌شود. ارتباطات پیچیده انسانی، جوامع در حال تغییر، تعارضات گروهی و بسیاری دیگر از شرایط بافتاری، باعث می‌شوند تا عواملی مانند شخصیت و منش و سبک زندگی که فرد در پیش می‌گیرد، نه تنها بر سلامت روان او، بلکه بر سلامت جسمی او نیز تاثیر بگذارند. بسیاری از شیوه‌های تفکر، نشان دادن هیجانات و رفتار کردن که بر اساس ذهن تکاملی ما کاملا منطقی و صحیح هستند، در دنیای جدید دیگر جوابگو نیستند. منابع و توانمندی‌هایی که تغییر، تعدیل یا تنظیم این شیوه‌ها را برای ما امکان‌پذیر می‌کنند، می‌توانند کمک کنند تا سلامتی بهتری داشته باشیم. بخشی از علل زاده شدن حرفه‌هایی مانند روانشناسی بالینی و سلامتی[1] را می‌توان حاصل همین روابط دانست. نکته دیگر اینکه، به خاطر همین ارتباطات بین سلامتی

[1]- Health Psychology

و سبک زندگی، می‌توان گفت که علوم رفتاری و اجتماعی نیز، همانند علوم پزشکی و بهداشتی، می‌توانند روابط بین سلامتی و زیبایی را تعدیل کنند. تلاش در جهت بهبود سبک زندگی افرد و بهینه‌سازی شرایط محیطی، یکی از کارهایی است که این علوم می‌توانند انجام دهند. اگر بیماری‌های عفونی از علل شایع مرگ و میر در صده‌های پیشین بودند، در دو قرن اخیر، مرگ و میر ناشی از سبک زندگی، بسیار چشمگیر شده است. طبق آمارها، یک هفتم جمعیت جهان سیگار می‌کشند و میزان مرگ و میر سالانه ناشی از فقط سیگار، پنج میلیون نفر در سال است. مصرف سیگار، مواد مخدر و مشروبات الکلی، اعتیاد به مواد مخدر و داروها، ورزش نکردن، رعایت نکردن رژیم غذایی و آداب خوردن و خوابیدن، نحوه مدیریت استرس، و بسیاری دیگر از مولفه‌های سبک زندگی یک فرد که می‌توانند بر سلامت جسمانی او تاثیر بگذارند، از عوامل روانشناختی تاثیر می‌پذیرند. بسیاری از بیماری‌های عصر جدید، در واقع حاصل سبک زندگی فرد هستند تا آسیب‌پذیری دستگاه ایمنی او نسبت به انگل‌ها و بیماری‌ها. بر این اساس، در پیش گرفتن یک سبک زندگی سلامت‌بخش، می‌تواند تا حدی جبران‌کننده قدرت جسمانی مانند توان دستگاه ایمنی باشد. این، خود می‌تواند رابطه جذابیت جسمانی که خود یکی از نشانگرهای بیرونی قدرت دستگاه ایمنی است را، با سلامتی قابل مشاهده، کاهش دهد.

محدودیت اِعمال‌شده بر شرایط نیاکانی

دیدگاه محدودیت اِعمال شده وابسته به شرایط نیاکانی[1]، اعتقاد دارد که ممکن است طیفی از تنوع و تفاوت در محیط‌های نیاکانی وجود داشته است که در ما منجر به شکل‌گیری ارتباطات «**نشانه‌ای از تناسب**»[2] متفاوتی، شده باشد. به عبارت روشن‌تر، به علت تفاوت در الزامات و محدودیت‌های بوم‌شناختی، در محیط‌های متفاوت، خصایص متفاوتی، تناسب افراد را تغییر می‌داده‌اند. این خود باعث شده تا در محیط‌های متفاوت، نشانه‌های بیرونی متفاوت و متنوعی، پیام‌آور تناسب باشند. این ارتباطات نشانه‌ای از تناسب متنوع، منجر به تکامل و شکل‌گیری قواعدی برای تصمیم‌گیری تحت عنوان «**قواعد اگر–آنگاه**[3]» شده‌اند که افراد با یک مجموعه شرایط محیطی معین را بر می‌انگیزند تا از یک مجموعه ملاک‌های جذابیت خاص، استفاده کنند. درحالی‌که همین قواعد اگر– آنگاه، موجب می‌گردند تا افراد با شرایط محیطی متفاوت، ملاک‌های دیگری از جذابیت را، به منظور ارزیابی نظردهی و انتخاب آنچه که جذاب است بکار بگیرند (ویدن و سابینی، ۲۰۰۵). قواعد اگر آنگاه، به ما می‌گویند که اگر شرایط معینی وجود داشته باشد، آنگاه فرد، فلان خصیصه‌ها یا ویژگی‌ها را جذاب دانسته و انتخاب می‌کند.

---

[1]- Contingency-driven ancestrally constrained
[2]- Cue-fitness
[3]- If…then Rules

در نهایت، می‌توان انتظار داشت که در محیط‌های مختلف با قواعد متفاوت، خصیصه‌های متفاوتی با تناسب و سلامتی، همبستگی داشته باشند. بطور نمونه، در محیط‌های داغ و گرم، مکانیسم‌های بدنی حرارت‌زدا، یک مزیت تکاملی تلقی می‌شوند، درحالی‌که در محیط‌های بسیار سرد، سیستم‌های بدنی حرارت‌زا، موجب افزایش تناسب فرد می‌شوند. این مکانیسم‌های متفاوت تناسب‌افزا، موجب شکل‌گیری نشانه‌های بیرونی و جسمی متفاوتی از نظر جذابیت‌افزایی افراد یک جمعیت در نظر همدیگر، می‌شوند. از نظر تکاملی، جذابیت و ادراک آن، می‌بایست بصورت مفهومی انعطاف‌پذیر در ذهن ما شکل گرفته باشد تا توانسته باشد حداکثر انطباق را برای ما بوجود بیاورد. علت اینست که اگر ما یک پیش‌الگوی ثابت برای جذابیت در ذهن‌مان نقش می‌بست، آن بصورت غیرضرورانه‌ای، منجر به محدود شدن احتمالات و امکان انتخاب همسر در ما می‌شد چرا که انسان‌ها، در طول تکامل، مدام در معرض شرایط متفاوت قرار می‌گرفته‌اند و به همین دلیل نیاز به نشان دادن انعطاف‌پذیری برای رسیدن به حداکثر منافع انطباقی را داشته‌اند (ابرزوچر و گرامر، ۲۰۱۰) (برای مباحثی در زمینه ارتباط انطباق‌های تکاملی- فردی و ویژگی‌هایی که افراد آنها را زیبا و جذاب می‌یابند رک به سیمون، ۱۹۹۵).

از این رو، پژوهش‌هایی که به دنبال کشف رابطه جذابیت با سلامتی هستند، باید انتخاب صفات حاکی از جذابیت را تا حدی با خصایصی که در آن محیط معین تناسب‌افزا هستند، منطبق کنند. هر چند بر طبق پژوهش‌های انجام شده، بسیاری از شاخص‌های جذابیت جسمی یا رفتاری، در فرهنگ‌ها، محیط‌ها و قومیت‌های مختلف، همپوشانی اساسی دارند اما همان تفاوت‌های اندک هم، می‌توانند بر نتایج تحلیل‌ها و داده‌های منتج از پژوهش‌های جذابیت با سلامتی، تاثیرگذار باشند. علاوه بر این، حتی در یک محیط بوم‌شناختی واحد اما در زمان‌های مختلف نیز، ممکن است شاهد تغییراتی در ملاک‌های جذابیت باشیم. این دوره‌های زمانی یا محیط‌های متفاوت، می‌توانند رابطه جذابیت ارزیابی شده با سلامتی واقعی را، تغییر دهند.

انتخاب طبیعی، غربال‌گری مردان و رابطه جذابیت با سلامتی در آنها

رابطه بالاتر زیبایی با سلامت در زنان در پژوهش‌هایی که این رابطه را سنجیده‌اند و همچنین اهمیت بیشتری که مردان، نسبت به زنان، به جذابیت طرف مقابل در زمان انتخاب همسر می‌دهند، منجر به طرح پرسش در مورد چرایی مشاهده چنین پدیده‌هایی شده است. گفته می‌شود که در طول تکامل و در محیط تکاملی انطباق ها، انتخاب طبیعی فشار بیشتری بر مردان وارد آورده است. بطور مثال، در طول تکامل، از بین مولفه‌های رقابت جنسی، مولفه رقابت درون‌جنسی که شامل تسلط‌گری و مبارزه با سایر همجنسان خود می‌شود، بر مردان نسبت به زنان، با شدت بیشتری عمل کرده است (داروین، ۱۸۷۱، سیمونز، ۱۹۷۹) در مقایسه با زنان، درصد بیشتری از مردان، قادر به جذب چندین شریک هستند. همچنین، درصد بیشتری از مردان، نمی‌توانند هیچ شریکی بیابند. به

عبارت دیگر، مردان، بیشتر از زنان احتمال دارد که در دو انتهای طیف توانایی جذب شریک قرار بگیرند. از این رو، احتمال موفقیت تولیدمثلی بسیار زیاد یا بسیار کم در مردان، بیشتر از زنان است. به همین دلیل، مردان، تحت فشار بیشتر انتخاب جنسی، تا اندازه‌ای قوی‌تر شده و زودتر و با فراوانی و شدت بیشتری، معاشقه و رقابت می‌کنند (آندرسون، ۱۹۹۴؛ میلر، ۲۰۰۰). یکی از علل این مسئله، به رقابت درون‌جنسی شدید مردان برای رسیدن به جنس مونث و فعالیت‌ها و نقش‌های مردانه، بر می‌گردد. یک مرد، توانایی رابطه با چندین زن و بارورسازی همه آنها را دارد. به همین خاطر، زنان، نگرانی از جهت در دسترس بودن جنس نر برای انجام و تکمیل تولیدمثل را ندارند. از طرف دیگر، برای مردان، مهمترین مانع یا تسهیل‌کننده تولیدمثل موفق، تعداد شرکای بالقوه در دسترس برای برقراری رابطه جنسی و باروری آنهاست. بنا بر همین دلایل، تلاش برای یافتن جفت یا جفت‌های متعدد، در مردان بیشتر از زنان است. از طرف دیگر، نقش مردان در خانواده‌های محیط تکاملی انطباق‌ها، رابطه‌ای ناگسستنی با قابلیت تأمین معیشت خانواده، محافظت و حمایت از حریم خانواده، گروه، قبیله، قلمرو و غیره، داشته است. این وظایف، منجر به فشار تکاملی زیاد بر مردان و حذف مردان ضعیف‌تر، شده است. زنان، هم به دلیل فشارهای کمتر اینچنینی و هم به دلیل ارزشمندی بیشتر از نظر تولیدمثلی، تحت شرایط متنوع‌تر و بیشتری، مورد پذیرش جنس مقابل، خانواده یا گروه قرار گرفته و به همین دلیل، تا حدی فشارهای تکاملی کمتری را تجربه کرده‌اند. فرایندهای فوق، منجر به این شده که در طول نسل‌ها تکامل انسان، مردان، تحت فشارهای تکاملی متعدد و بیشتر و نتیجتا غربال شدیدتری قرار بگیرند و همین مسئله احتمالا یکی از دلایل شیوع بیشتر بعضی از بیماری‌ها در زنان، نسبت به مردان است چرا که زنان کمتر تحت غربال انتخاب جنسی و طبیعی قرار گرفته‌اند. این خود می‌تواند منجر به این شود که رابطه بین ظاهر جسمی و سلامتی در مردان کنونی، به دلیل پشت سر گذاشتن فشارهای تکاملی شدیدتر و بیشتر و اصطلاحا غربال‌شده‌تر بودن، کمتر باشد. در این حالت، در طول تکامل انسان، مردانی که تناسب و سلامتی پایین‌تری داشته‌اند بیشتر از زنانی با ویژگی‌های اینچنینی، بوسیله غربال انتخاب طبیعی، حذف شده‌اند. این می‌تواند یکی از دلایل پایین بودن رابطه جذابیت با سلامتی در مردان باشد.

آرایش، جراحی زیبایی و کاهش همبستگی جذابیت- سلامتی

"هر کتابی که درباره آرایش و پیرایش است، در واقع یک کتاب راهنماست که به خوانندگان توضیح می‌دهد که چطور شاخص‌های پایدار سلامتی و باروری را برجسته و بارزتر کنید: چهره‌های استروژنیزه شده و ویژگی‌های چهره‌ای متقارن، از آن جمله‌اند" (گرامر و همکارانش، ۲۰۰۳). این حاکی از آن است که کارکرد اصلی آرایش و پیرایش در انسان، نشان دادن و تشدید ویژگی‌ها و خصایص حاکی از سلامتی و باروری در فرد است. این فرضیه مطرح شده که چون بعضی از افراد مورد مطالعه در پژوهش‌های سنجش ارتباط جذابیت با سلامتی،

از ابزارها و جراحی‌های افزایش‌دهنده زیبایی استفاده می‌کنند، همبستگی‌های آماری که بین جذابیت و سلامتی بدست می‌آیند، تا حدی کاهش می‌یابد. علت هم اینست که در این حالت، جذابیتی که از افراد برآورد می‌شود، جذابیتی است که بصورت مصنوعی افزایش یافته، حال آنکه فرضیه ژن‌های خوب، می‌گوید که جذابیت به معنای طبیعی و دست‌نخورده آن می‌تواند با ژن‌های پیام‌آور تناسب بالاتر و از جمله سلامتی بیشتر همراه باشد. تعدادی از افراد، با تغییر در زیبایی خود از طریق آرایش و پیرایش، نمره خود در میزان جذابیت را ارتقا می‌دهند، حال آنکه قادر به افزایش نمره خود در شاخص‌های سلامتی نیستند و به همین دلیل، همبستگی بین جذابیت با سلامتی را مخدوش کرده و پایین می‌آورند. در اینجا، تاثیر آرایش و پیرایش افراد بر همبستگی‌های مشاهده شده بین جذابیت و سلامتی، یک تاثیر آماری مداخله‌گرانه است. بر همین اساس، بعضی از محققین ادعا کرده‌اند که پیشرفت‌های فن‌آوری، بخشی یا حتی همه ارتباطی که در گذشته بین نشانه‌های حاکی از سلامتی مانند جذابیت و پیامدهای مربوط به سلامتی وجود داشته است را از بین برده‌اند (مانند ثورنهیل و گرامر، ۱۹۹۹؛ جونز و همکارانش، ۲۰۰۱). در این زمینه، پژوهش‌هایی که تاثیر این پیشرفت‌های فن‌آوری بر میزان ارتباط بین جذابیت و سلامتی را می‌سنجند، روشن‌گر و کمک‌کننده خواهند بود.

جستاری پژوهشی. زیبایی زنان از نظر مردان و ریشه‌های تکاملی آن

«زنان به این علت آرایش می‌کنند که می‌دانند چشم مردان، تکامل‌یافته‌تر از مغز آنهاست!».

«چه خوب و چه بد؛ باید بپذیریم که باسن فقط چند کیلو گوشت نیست. آن، حداقل برای مغز تکاملی مردان، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد!».

در این کتاب، به دلیل ماهیت و هدف آن، اساسا به زیبایی در مردان از نظر زنان و چرایی آن از منظر تکاملی پرداختیم و به همین خاطر، مولفه‌های سازنده زیبایی در زنان از نظر مردان را مورد بحث قرار ندادیم. در این بخش، مختصری نیز به این موضوع می‌پردازیم. ریشه‌های تکاملی زیبایی زنان از نظر مردان، اساسا با همان اصول تکاملی جذابیت در مردان یکسان است. به این معنی که طبق یافته‌ها و تحلیل‌های تکاملی، زیبایی زنان، پیام‌دهنده قابلیت باروری و تولید زاده‌های دارای تناسب تکاملی بالاتر یعنی قدرت بقا و تولیدمثل است. شاخص‌های جذابیت بدنی در زنان عبارتند از: چهره متمایل به زنانگی‌نمایی ظاهری، چشمان نسبتا درشت (نسبت به میانگین اندازه چشمان زنان دیگر در یک جمعیت معین)، بافت پوست شفاف و بدون جوش (رنگ پوست لزوما و به تنهایی تاثیری در افزایش جذابیت چهره‌ای ندارد)، چانه کوچک، گونه‌های برجسته، چشمان غیرفرورفته، لب‌های پرگوشت[1]،

[1]- Full lips

موهای پرپشت و براق، رنگ موی بلوند (در نژادهای اروپایی)، صدای زیر، نسبت کمر به لگن[1] مناسب (پهنای کمر تقسیم بر لگن)، نسبت وزن به قد مناسب[2]، و سینه‌های نسبتا بزرگ و محکم. با مرور این شاخص‌ها، متوجه می‌شوید که آنها، همانهایی هستند که زنان، هر ساله میلیون‌ها دلار هزینه می‌کنند تا جذابیت آنها را در خود، از طریق آرایش، پیرایش و جراحی‌های زیبایی، افزایش دهند. آنها رژه لب استفاده می‌کنند تا لبان خود را پرخون و پرگوشت نشان دهند؛ انواع کرم‌ها برای اینکه بافت پوست، سالم‌تر، جوان‌تر و شفاف‌تر به نظر برسد؛ رنگ مو برای اینکه موهای سفید یا خاکستری را که نشانه افزایش سن است بپوشانند و.. . لباس‌هایی که زنان می‌پوشند نیز، همان قسمت‌هایی از بدن‌شان را مورد تاکید، برجسته‌سازی و درچشم‌آمدن قرار می‌دهند که شاخص‌هایی از تناسب تولیدمثلی و زنانگی‌نمایی آنها هستند (دورانتی و همکاران، ۲۰۰۸؛ رودر، برور و فینک، ۲۰۰۹؛ هاسلتون و همکاران، ۲۰۰۷).

بطور کلی و به عنوان یک اصل زیربنایی، این ویژگی‌ها، پیام‌آور قابلیت باروری و زادآوری موفق کوتاه‌مدت یا درازمدت هستند. بطور نمونه، شاخص نسبت کمر به لگن (WHR) که از نسبت پهنا و عرض کمر به پهنای لگن بدست می‌آید، یکی از ویژگی‌های مهم از نظر مردان در تعیین جذابیت بدنی زنان است. یکی از مزایای شاخص کمر به لگن پایین‌تر، زایمان موفق‌تر است. زنانی که لگن‌هایی دارند که اندکی پهن‌تر از کمر آنهاست، از نظر آناتومیکی، صاحب لگن‌هایی هستند که امکان به دنیا آمدن سالم فرزندان را بیشتر می‌کند. حتی در دنیای فعلی نیز، این خصیصه با تعداد زایمان‌های موفق در زنان، همبستگی داشته است. اگرچه که عمل جراحی سزارین، مشکل زایمان دشوار را در بسیاری از موارد برطرف کرده اما مکانیسم‌های ترجیحی انتخاب همسر یا شریک جنسی در مردان، زاده انطباق‌های تکاملی پدربزرگان آنها و مربوط به میلیون‌ها سال زندگی تکاملی است که در آن، خبری از روش‌های پیشرفته پزشکی مانند سزارین نبوده است. آن دسته از پدربزرگ‌های ما که ژنی را داشته‌اند که مسبب ایجاد ترجیح جنسی نسبت کمر به لگن پایین یعنی کمری باریک‌تر از لگن در زنان بوده، قادر به تولیدمثل موفق‌تر، داشتن زاده‌های بیشتر و نتیجتا گسترش این ژن‌های مسبب ترجیح چنین خصیصه‌ای در پسران نسل‌های آینده، می‌شدند. مردان چشم‌چران فعلی، این ژن‌ها را از همین پدربزرگ‌ها به ارث برده‌اند که باعث می‌شود بطور مداوم، به رصد این ویژگی بدنی در زنان پرداخته و جذب آن شوند. آنها، هنوز هم حریصانه، نسبت کمر به لگن پایین در زنان را پایش کرده و آن را جذاب می‌یابند. البته، علاوه بر موفقیت بیشتر در زایمان، نیمرخ هورمونی زنان دارای نسبت کمر به لگن پایین‌تر، حاکی از سلامتی و باروری بالاتر در آنهاست. نسبت کمر به لگن بالاتر (ناجذاب‌تر) در زنان، با باروری دیرتر، بیماری قلبی و مشکلات غدد درون‌ریز، رابطه دارد (باس، ۲۰۱۲). همچنین، بخشی از علت موج سینوسی که بعضی از خانم‌ها، در موقع راه‌رفتن در کوچه و بازار در پایین‌تنه خود ایجاد می‌کنند، به جذابیت همین متغیر در نزد مردان، برمی‌گردد. رژه‌رفتن به این شیوه، می‌تواند روشی برای جلب‌کردن توجه مردان و نشان‌دادن این شاخص بدنی به آنها باشد (شهرت جنی‌فرلوپز خواننده مشهور آمریکایی، تا حد زیادی ناشی از جذابیت همین شاخص بدنی در او بوده است). زنان نیز، کاملا از این ترجیح جنسی مردان آگاهی دارند. آنها سعی

[1]- Waist to Hip Ratio (WHR)
[2]- Body Mass Index (BMI)

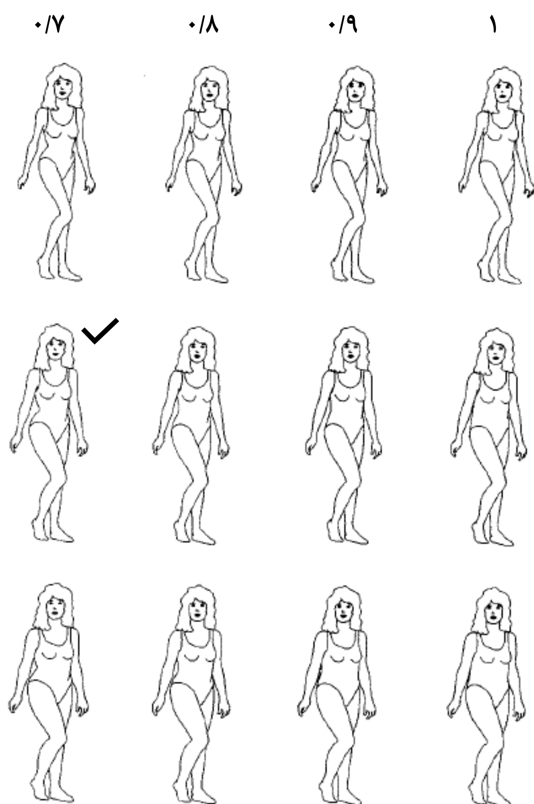
می‌کنند از طریق کفش پاشنه بلند، طراحی لباس‌هایی که می‌پوشند، ورزش و سایر روش‌ها، جذابیت این خصیصه را در خود افزایش دهند. آنان همچنین به این خصیصه در سایر رقبایی که به همسران‌شان نزدیک می‌شوند توجه کرده و واکنش نشان می‌دهند. بطور مثال، زنان، دیگر زنانی که دارای نسبت کمر به لگن پایین هستند را برای روابط با همسران‌شان، تهدیدکننده‌تر ارزیابی می‌کنند تا زنانی که از این نظر، جذابیت کمتری دارند (دیجکسترا و بونک، ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۲). در زنان، تاکید بر نواحی میانی بدن و از جمله لگن در انواع سبک‌های رقص نیز، بدون ارتباط با این ویژگی نیست. رقص، می‌تواند شیوه خوبی برای اینکه فرد، خصایص بدنی مرتبط با تناسب تولیدمثلی خود را به شرکای بالقوه جذاب نشان دهد، باشد.

در زنان، وضعیت هورمونی مطلوب، ساختار ژنتیکی مقاوم‌تر نسبت به انگل‌ها و تولیدمثل موفق‌تر که جزو مولفه‌های تناسب کلی فرد هستند، با جذابیت چهره‌ای مرتبط بوده‌اند. برای زنان (برخلاف مردان)، چهره جذاب‌تر از نظر طیف زنانگی- مردانگی، چهره‌ای است که به سمت قطب زنانگی‌نمایی گرایش دارد. هر چقدر که خصایص مردانگی‌نمایی در یک زن افزایش می‌یابد، مشکلات هورمونی، چرخه قاعدگی نامنظم و مشکلات در باروری، افزایش می‌یابند. در زنان، هورمون استروژن، احتمالا حامل همان پیامی است که هورمون تستوسترون در مردان به عهده می‌گیرد. نسبت استروژن به تستوسترون، یکی از شاخص‌های فیزیولوژیکی همبسته با جذابیت، سلامت جسمی و باروری زنان بوده است. استروژن، با ویژگی‌های افزایش‌دهنده جذابیت جسمی در زنان همانند چهره زنانه‌نماتر مرتبط است (رک به اسمیت و همکاران، ۲۰۰۵).

سایر خصایص چهره‌ای و بدنی نیز، به نوعی پیام‌آور باروری و فرزندآوری کوتاه‌مدت و درازمدت بالاتر، توانایی بقای بیشتر و داشتن ژن‌های تناسب‌افزاتر هستند، هرچند که هر کدام از آنها، می‌توانند مولفه‌های متفاوتی از تناسب فرد را پیام‌رسانی کنند. یکی از نکات مطرح درباره ریشه‌های انطباقی جذابیت در زنان، اینست که، هر چند که شاخص‌های زیبایی در زنان هم، همانند مولفه‌های جذابیت در مردان، پیام‌آور تناسب در بقا یا تولیدمثل موفق هستند اما مولفه‌های این تناسب در مورد دو جنس، تا حدی متفاوت‌اند. بطور نمونه، محققان معتقدند که جذابیت چهره‌ای، علامت‌دهنده جنبه‌های متفاوتی از کیفیت تناسبی در زنان و مردان است (رک به هیوم و مونتگومری، ۲۰۰۱). همچنین بخاطر تفاوت نقش‌های جنسی در دو جنس، مردان و زنان مجبور بوده‌اند که تا حدی به شاخص‌های جسمی و رفتاری متفاوتی توجه کنند و این می‌تواند منجر به این شود که در ملاک‌های جذابیت و حتی یک نوع واحد از جذابیت مانند جذابیت جسمی، دو جنس به دنبال ویژگی‌های تا اندازه‌ای متفاوت باشند. بطور مثال، هر چند که نسبت کمر به لگن در مردان نیز، با ارزیابی از جذابیت آنها رابطه دارد اما این متغیر، برای مردان، نسبت به زنان، دارای اهمیت بسیار کمتری است. در مورد نسبت شانه به کمر، وضعیت برعکس می‌شود.



تصویر ۲-۴: تقارن چهره‌ای در زنان. چهره سمت راست، نسخه ویرایش شده‌ای از عکس گرفته شده از یک چهره طبیعی (چهره سمت چپ) است. همانطور که مشخص است چهره سمت راست تقارن بیشتری نشان می‌دهد. همانطور که در بخش مرور پژوهش‌ها نیز آوردیم، اهمیت تقارن چهره‌ای، در ارزیابی مردان از جذابیت زنان، کمتر از اهمیت آن در ارزیابی زنان از مردان است. به عبارت دیگر، اهمیت تقارن چهره‌ای برای جذاب دیده‌شدن چهره یک مرد، بیشتر از یک زن است.



تصویر ۳-۴: نسبت کمر به لگن، وزن و ارزیابی از جذابیت بدنی زنان. در هر ردیف از تصویر روبرو، چهار نمای بدنی با نسبت‌های کمر به لگن متفاوت از ۱ تا ۰/۷، اما در یک طیف وزنی واحد را مشاهده می‌کنید. نسبت کمر به لگن، از تقسیم‌کردن پهنای دور کمر به دور لگن، بدست می‌آید. ردیف اول (از بالا)، نماهای بدنی با وزن پایین‌تر از حد طبیعی، ردیف دوم، بدن‌های با وزن طبیعی و ردیف سوم، بدن‌های با وزن بالاتر از حد بهنجار را نشان می‌دهند. سینق (۱۹۹۳)، در پژوهش خود، از این محرکات تصویری برای سنجش نسبت کمر به لگن جذاب در زنان از نظر مردان، استفاده کرد. در هر دو طیف وزنی کمتر از بهنجار و بهنجار (ردیف‌های اول و دوم)، میزان ۰/۷، بیشترین نمره را از نظر جذابیت ارزیابی شده، به خود اختصاص می‌داد. در این سه ردیف از این محرکات تصویری، نسبت کمر به لگن ۰/۷ از ردیف با وزن بهنجار (ردیف دوم)، بیشترین درصد ارزیابی جذابیت را داشت. همچنین، مردان، در مجموع، بدن‌های با نسبت کمر به لگن پایین‌تر را سالم‌تر، از نظر جنسی برانگیزاننده‌تر، جوان‌نماتر[1] و بیشتر متمایل و قادر برای داشتن بچه، ادراک می‌کردند. خوب، شما کدامیک را می‌پسندید!

هر چند که شخصیت و ویژگی‌های رفتاری نیز برای مردان مهم هستند اما در کل، ویژگی‌های شخصیتی، جزو مواردی هستند که برای مردان، نسبت به زنان، اهمیت کمتری دارند. رابطه بین خصایص شخصیتی در زن با رضایت زناشویی مرد نیز، کمتر از برعکس آن گزارش شده که حاکی از همین مسئله است. به هر حال، همانند زنان، مردان نیز ممکن است در یک شریک کوتاه‌مدت یا درازمدت، خصایص رفتاری متفاوتی را بپسندند. آنها معمولا زنان خویشتن‌دار، متین، باوقار و بازداری شده را برای روابط درازمدت و به عنوان همسر می‌پسندند. با این کار، از هدر نرفتن انرژی، وقت و هزینه خود برای بزرگ‌کردن زاده‌های مردان دیگر، مطمئن‌تر می‌شوند. در عوض،

[1]- Yothful- looking

تصور ارتباط جنسی با یک شریک جنسی کوتاه‌مدت که به چیزی به غیر از اطفای شهوت خود نمی‌اندیشد، از جمله خیالبافی‌های جنسی مورد علاقه آنهاست که بیشتر در مورد انتخاب شریک برای یک رابطه کوتاه‌مدت جنسی صدق می‌کند. بطور خلاصه، مردان هم همانطور که درباره انتخاب مردان از طرف زنان دیدیم، ممکن است زنان حتی با صفات صد در صد متضاد را هم دوست داشته باشند، فقط اینکه زنان متفاوت را برای زمان‌ها و شرایط متفاوت می‌پسندند. همانطور که در فصول بعد خواهیم دید این پدیده همه‌خواهی و همه‌جورخواهی (!) که هم در زنان و هم در مردان مشاهده می‌شود ریشه بسیاری از ناکامی‌های هر دو جنس است. مردان، برای زمان‌های تجرد و جوانی خود به دنبال زنان سکسی و بازداری‌نشده و بی قید و بند و برای ازدواج به دنبال باکره‌های اعظم آفتاب مهتاب ندیده می‌گردند، درحالی‌که از این که در این موقعیت‌ها برعکس آن نصیب‌شان می‌شود (!)، احساس ناکامی می‌کنند. زنان جوامع لیبرال هم زمانی که عیش و نوش‌شان با مردان جذاب تمام شده و به دنبال مردان خانواده‌گرا و متین هستند، درمی‌یابند که جامعه و فرهنگ روح بسیاری از این مردان را هم تغییر داده و آنها دیگر همسرانی باوفا و برای همیشه متعهد برای آنها نخواهند بود.

مردان، هم برای ارتباطات کوتاه‌مدت و هم برای روابط درازمدت، به جذابیت جسمانی اهمیت می‌دهند. اما چنانچه قرار باشد که بین جذابیت بدنی و چهره‌ای، یکی را انتخاب کنند، تصمیم خود را مطابق با بافت رابطه تنظیم می‌کنند. آنها ممکن است برای یک رابطه کوتاه‌مدت، جذابیت بدنی را به جذابیت چهره‌ای ترجیح دهند، اما برای یک رابطه درازمدت، اولویت را به جذابیت چهره‌ای بدهند (کانفر و همکاران، ۲۰۱۰). این تفاوت در ملاک انتخاب، از این جهت انطباقی است که جذابیت بدنی یک زن، حکایت از قابلیت باروری فعلی و موجود او دارد، درحالی‌که جذابیت چهره‌ای او، از قابلیت تولیدمثلی و باروری او برای درازمدت خبر می‌دهد. اینکه مردان برای یک رابطه کوتاه‌مدت، به قابلیت تولیدمثلی فعلی و برای یک رابطه مدت‌دار، به قابلیت تولیدمثلی در طولانی‌مدت می‌اندیشند باعث می‌شود تا از طریق داشتن بیشترین فرصت‌های مناسب برای زادآوری، به حداکثر موفقیت تولیدمثلی برسند.

برخلاف زنان که برای روابط کوتاه‌مدت خود، ملاک‌های سخت‌گیرانه‌تری را وضع می‌کنند، ملاک‌های مردان برای روابط کوتاه‌مدت نسبت به درازمدت، سهل‌گیرانه‌تر می‌شود. آنها ممکن است در روابط کوتاه‌مدت، به حد پایین‌تری از ملاک‌های جفت‌گزینی مانند جذابیت جسمانی، راضی شوند.

ریشه‌های تکاملی تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان

در این قسمت، پازل مربوط به چرایی تکاملی نوسانات و تغییرات در ترجیحات جنسی زنان را، با جواب دادن به این سئوالات کامل می‌کنیم: الف) چرا زنان و بخصوص زنان دارای یک رابطه قبلی، عمدتا در اواسط چرخه قاعدگی است که روابط کوتاه‌مدت جنسی را ترجیح می‌دهند؟ ب) چرا ملاک‌های زنان برای انتخاب یک شریک جنسی کوتاه‌مدت با ملاک‌های آنها برای انتخاب یک همسر درازمدت، متفاوت می‌شود؟ برای جواب

دادن به این سئوال‌ها باید یک سری از چالش‌های پیش‌روی زنان نیاکانی برای داشتن تولیدمثل موفق را مرور کرده و به تعدادی دیگر از سئوالات، پاسخ دهیم.

همانطور که در فصل سوم گفتیم، تولیدمثل موفق، برای یک مرد بالغ، مستلزم یافتن شریک جنسی راضی به ارتباط جنسی، برقراری ارتباط جنسی و امید به اینکه این آمیزش‌های جنسی، منجر به حاملگی و باروری شوند، می‌شود. برای افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی، یک مرد می‌بایست دفعات آمیزش جنسی و تعداد شرکای جنسی خود را افزایش دهد. هر چه قدر که دو متغیر فوق افزایش یابند، موفقیت تولیدمثلی یک مرد نیز بیشتر می‌شود. افزایش تعداد شرکا، به معنای افزایش مساحت زمین‌هایی است که یک مرد می‌توانسته در آنها بذر خود را بکارد و تبدیل به کشت موفق یعنی فرزندان زاده شده، بکند. از طرف دیگر، هر زن بطور نظری و نه حتی عملی، در هر سال، حداکثر یک بار قادر به باروری و زادآوری است. در مورد زنان، میل جنسی زیاد یعنی یکی از راهکارهای جنسی اصلی مردان برای افزایش تولیدمثل موفق، کارایی نداشته است. زنان، فقط قادر به زادآوری یک فرزند در سال هستند، حتی اگر در طول این یک سال، بارها اقدام به مقاربت جنسی کنند. اگر به نه ماه زمان حاملگی، مدت زمان لازم برای پیدا کردن شریک جنسی، مدت زمانی که طول می‌کشد تا بالاخره آمیزش جنسی با این شریک منجر به حاملگی شود و مدت زمان لازم برای گذراندن دوره زمانی بعد از زایمان به منظور رسیدن به توانایی برای حامله‌شدن بعدی را هم اضافه کنیم، متوجه می‌شویم که هر زن در کل زندگی تولیدمثلی خود که از حدود نوجوانی تا حدود ۳۵ تا ۴۰ سالگی طول می‌کشد، فقط قادر به تولید تعداد کمی فرزند است. یک زن، حتی در صورت استفاده از حداکثر توانایی تولیدمثلی خود، کمتر از یک مرد، قادر به زادآوری است. از طرف دیگر، تنوع‌طلبی جنسی افراطی نیز، برای یک زن، راهکاری موفقیت‌افزا تلقی نمی‌شود زیرا ارتباط با یک یا ده مرد، به هر حال منجر به فقط حداکثر یک حاملگی در سال می‌شود. البته خواهیم دید که تنوع‌طلبی جنسی، همان راهکاری است که بوسیله زنان و به منظور حل چالش‌های مربوط به تولیدمثل موفق استفاده شده اما شکل و حد و حدود آن، با تنوع‌طلبی در مردان، تا حدی متفاوت است.

مسئله بعدی اینکه، زنان با مشکل ترس از عدم اطمینان از والد فرزند خود بودن مواجه نیستند. یک زن، برخلاف یک مرد، همیشه مطمئن است که فرزند درون شکمش، فرزند خودش است. بدین معنی که او با هر مردی که ارتباط برقرار کند، به هر حال مطمئن است که نیمی از ژن‌های فرزندش، متعلق به خودش است. به همین خاطر، برای یک زن، نگرانی از این بابت که آمیزش‌های متعدد و مکرری با همسرش داشته باشد تا از مادر فرزند خود بودن اطمینان حاصل کند، معنایی ندارد.

بر این اساس، درمی‌یابیم که دو راهکار میل جنسی و تنوع‌طلبی زیاد، به دلیل موانع زیست‌شناختی، استراتژی‌های موفقیت‌افزایی برای تولیدمثل بیشتر در زنان نبوده‌اند. زنان برای اینکه تولیدمثل موفق داشته باشند،

فقط با محدودیت‌های زیستی که حداکثر زادآوری را در آنها محدود می‌کرده، مواجه نیستند. تولید و زادآوری فرزندانی که اولا سالم بوده و بتوانند به سن تولیدمثل برسند تا ژن‌های مادر را توزیع کنند و دوما، محیطی که غنی و حمایت‌کننده بوده و چنین فرزندانی را به سن تولیدمثل برسانند، از جمله دیگر چالش‌هایی است که تکامل بر سر راه زنان و به منظور رسیدن به تولیدمثل موفق گذاشته است. محدودیت‌های زیستی قابل رفع نیستند اما زنان در مورد چالش‌های دسته دوم، چندین راهکار را می‌توانستند در پیش بگیرند. در زیر، راهکارهای ممکن و میزان عملی‌بودن و موفقیت آنها را مرور کرده و مشخص می‌کنیم که نهایتا چه استراتژی‌های جنسی در زنان، به منظور حل این چالش‌ها، تحول یافته است.

الف) انتخاب همسری که هم ویژگی‌های جسمی و رفتاری قابل توارث تناسب‌افزا داشته باشد و هم فراهم‌کننده خوبی از نظر نیازهای اقتصادی و حمایتی فرزندان باشد.

راهکار بالا، کامل‌ترین و جامع‌ترین استراتژی جنسی است که جنس مونث می‌توانسته در پیش بگیرد تا به هر دو چالش یعنی نیاز به ژن تناسب‌افزا و محیط حمایت‌کننده، غلبه کند. وجود مردی که از نظر ژنتیکی دارای ژن‌های جسمی و رفتاری تناسب افزا باشد، باعث می‌شود تا جنس مونث از به ارث رسیدن این ژن‌ها به فرزند درون شکمش، اطمینان حاصل کند. از طرف دیگر، بزرگ‌شدن فرزند و رسیدن به سن تولیدمثل، فقط وجود ژن‌های متناسب و با کفایت را طلب نمی‌کند بلکه نیازمند محیط غنی هم هست؛ فراموش نکنیم که حتی به ارث برندگان قوی‌ترین معده‌ها هم، نیازمند غذای مناسبی هستند که قابل‌هضم باشد! همسری که از نظر اقتصادی-اجتماعی و فراهم‌آوری منابع، شرایط مناسبی داشته باشد، می‌تواند منبع با کفایتی برای فراهم‌آوری منابع مورد نیاز برای پرورش یک فرزند باشد.

در پیش گرفتن راهکار بالا از طرف جنس مونث، در عین جامع و مکفی‌بودن، خود با چالش‌هایی همراه است. اولین چالش، به محدودیت تعداد مردانی بر می‌گردد که حائز هر دو ویژگی باشند. توزیع ژن‌های متناسب و همچنین توزیع منابع در بین مردان، به نحوی است که امکان دسترسی همه زنان برای اینکه به مردانی با هر دو دسته خصیصه دست یابند را محدود می‌کند. فرض کنید که در یک جامعه ۱۰۰ نفری، فقط ۲۰ نفر از مردان هستند که منابع مورد نیاز و ژن‌های تناسب‌افزا را که از طریق جذابیت جسمانی و رفتاری آنها نشان داده می‌شود، به قدر ایده‌آل و مطلوب، دارا هستند. با این حساب، حتی با فرض دسترس بودن همه این ۲۰ مرد برای ازدواج، در یک جامعه تک‌همسرانه، فقط ۲۰ زن از بین ۱۰۰ زن موجود در این جامعه، می‌توانند این استراتژی را انتخاب کنند. با در نظر گرفتن اینکه در اکثریت قریب به اتفاق جوامع، تعداد زنان در دسترس برای ازدواج، از تعداد مردان موجود بیشتر است، باز هم دسترسی زنان برای بدست آوردن این مردان، کمتر می‌شود. تعداد بیشتر زنان، نسبت به مردان، بخصوص در جوامع نیاکانی ما، احتمالا بسیار چشمگیرتر هم بوده زیرا شرایط دشوار زندگی،

جنگ‌های همیشگی، خطرات و سختی‌های فراهم‌آوری منابع مادی برای خانواده و رقابت درون‌جنسی شدید بین مردان برای رسیدن به منابع و زن و سایر علل، موجب می‌شده تا تعداد مردان، همیشه کمتر از زنان باشد. هر چند در جوامع اولیه نیاکانی ما، تک‌همسری تنها نظام رایج همسرگزینی و زندگی مشترک نبوده و چندهمسری، احتمالا بطور رایجی وجود داشته اما حتی در صورت وجود چندزنی گسترده هم، هر مردی به علت محدودیت‌های موجود در فراهم‌آوری منابع، نمی‌توانسته تعداد زیادی از زنان را با همدیگر و بطور همزمان سرپرستی و اداره کند. در مجموع، فقط تعداد اندکی از زنان می‌توانند مردانی را به عنوان همسران درازمدت داشته باشند که هم از نظر اقتصادی- اجتماعی و هم از نظر جذابیت جسمانی، در سطح بالا قرار می‌گیرند. دلایل و مسائل فوق باعث شده تا مغز تکاملی زنان به فکر راهبردهای جفت‌یابی و جنسی دیگری افتاده باشد.

نکات مطرح شده فوق، جواب یک سئوال رایج دیگر در مورد تبیینات تکاملی ترجیحات زیبایی‌شناختی زنان را هم می‌دهند. این سئوال اینست: اگر زنان، مردان جذاب از نظر جنسی را به عنوان شرکای جنسی و پدران زیستی فرزندان خود ترجیح می‌دهند، پس چرا به عنوان همسر قانونی یا اجتماعی، فقط این دسته از مردان را انتخاب نمی‌کنند؟ پاسخ اینست که آنها خود قطعا این‌طور ترجیح می‌دهند و تمایل دارند که این‌گونه انتخاب کنند اما چندین مانع، موجب عملی‌نشدن این ترجیح برای همه آنها می‌شود. شرایط حاکم بر بازار همسرگزینی و اقتصاد حاکم بر بازار جنسی، منجر به این می‌شود که بسیاری از زنان، از داشتن شوهران جذاب یا بسیار جذاب از نظر جسمی و جنسی، محروم بمانند. همانطور که گفته شد، تعداد این مردان و جذابیت جسمی و کلی خود این زنان، از عوامل موثر در این اقتصاد حاکم بر بازار همسرگزینی است. مسئله دیگر، به رقابت درون‌جنسی خود زنان برای کسب چنین مردانی و همچنین سایر شرایط این مردان، برمی‌گردد. مردان جذاب از نظر جنسی، خواهان‌های زیادی دارند و این مسئله، حفظ و نگه‌داری درازمدت این مردان را برای بسیاری از زنان، دشوار می‌کند. هر زنی با هر شرایطی نمی‌تواند بر تعهد و عشق درازمدت یک مرد جذاب از نظر جسمی و جنسی، امید داشته باشد. همانطورکه گفتیم تولیدمثل موفق و فرزندپروری بهینه، فقط ژن‌های مطلوب را نمی‌طلبد و مستلزم شرایط محیطی مطلوب هم هست. حال آنکه، احتمال غایب شدن یک پدر جذاب بیشتر است تا یک پدر کمتر جذاب.

حال که فهمیدیم اولین استراتژی، برای همه زنان عملی نیست، به سراغ دومین راه‌حلی که زنان بطور بالقوه می‌توانستند برای حل چالش موفقیت تولیدمثلی بهینه در پیش بگیرند، می‌رویم.

ب) داشتن همسری که ژن‌های تناسب‌افزا (بخوانید داشتن خصایص جسمانی و رفتاری جذاب از نظر جنسی برای زنان) را داشته باشد اما از نظر منابع مادی، چندان عالی رتبه نباشد.

می‌دانیم که متناسب‌ترین ژن‌های متناسب در انسان، در نهایت می‌توانند قدرت، کفایت و توانایی جسمانی و ذهنی یک فرد را تا حدی افزایش دهند. رویین‌تنی یا شکست‌ناپذیری، مختص داستان‌های تخیلی است و ارتباطی با واقعیت ندارد. حتی در صورت داشتن شرایط ایده‌آل سرشتی و بیولوژیکی لازم برای بقا و تولیدمثل، ما نیاز به محیطی داریم که شرایط را برای پرورش و شکوفایی قابلیت‌های منجر شونده به بقا و تولیدمثل موفق، آماده و مهیا کنند. محیط‌های دشوار، هر ارگانیسم قوی را از پا در می‌آورند. داشتن همسری که ژن‌های قابل توارث باکفایتی را به فرزندان یک زن می‌دهد اما نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد در فراهم‌آوری شرایط محیطی برای پرورش این فرزندان نقش موثری ایفا کند، می‌تواند منجر به از دست رفتن کلی بازده تولیدمثلی یک زن شود. اگر چه که، علی‌رغم دشواری‌های مربوط، ممکن بوده که این استراتژی بوسیله عده‌ای از زنان و به هر علتی (از جمله کسب منابع مادی به طرقی دیگر و ...) مورد انتخاب قرار می‌گرفته اما محیط سخت تکاملی، اجازه و مجال گسترش وسیع این راهبرد را در جمعیت زنان به دلیل غیرانطباقی بودن آن نمی‌داده است.

ج) راه چاره دیگری که پیش‌روی ذهن متفکر تکاملی زنان است، انتخاب مردی است که هم می‌تواند و هم می‌خواهد که منابع مادی و غیرمادی مانند تربیت‌کردن، ابراز عاطفه و سایر انواع حمایت را برای فرزندان فراهم کند اما دارای ژن‌های تناسب‌افزای جسمی یا رفتاری ایده‌آل نیست.

داشتن فرزند یا فرزندان، از مردی که ممکن است ناتوانی‌های خاصی را به زاده‌ها منتقل کند، می‌تواند زحمت‌های یک زن برای پرورش این فرزند را خنثی کند. یک فرزند ناتوان از نظر جسمی یا رفتاری (توجه کنید که ملاک توانایی یا ناتوانی در اینجا، سازگاری با محیط تکاملی انطباق هاست)، حتی در صورت فراهم بودن شرایط مناسب، ممکن است نتواند بقا یافته و توزیع ژن‌های مادرش را تضمین کند.

د) خوب رسیدیم به آخرین راهکار یا استراتژی شطرنج ذهن تکاملی زنان که منشاء داستان‌های زیادی است که از این قسمت کتاب به آنها خواهیم پرداخت. راهکار نهایی این است که یک زن، به هر دو ژن تناسب‌افزا و محیط حمایت‌کننده برسد اما نه به شیوه راهکار اول بلکه از طریق «سیاست جنسی دوگانه».

سیاست جنسی دوگانه

> «دیشب، روی پله‌های معبد، زنی را دیدم که میان دو مرد نشسته بود. یک روی چهره‌اش رنگ‌پریده بود و روی دیگرش، برافروخته ». (جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه روی پله‌های معبد).

افزایش‌دهنده‌های جذابیت چهره‌ای، بدنی و رفتاری در مردان، عمدتا در اواسط چرخه قاعدگی زنان یا در خلال روابط کوتاه‌مدت، خاصیت برانگیزانندگی جنسی برای زنان دارند و نه در زمان‌های دیگر. همچنین، زنان، عموما نه تنها چهره‌های جذاب‌تر از نظر جنسی را به عنوان شرکای درازمدت ترجیح نمی‌دهند، بلکه در

طول چرخه قاعدگی هم، فقط در زمان‌هایی که احتمال باروری بالاست، چنین ترجیحاتی را نشان می‌دهند. حال این سـئوال پیش می‌آید که چرا تمایل زنان به معاشـقه با مردان جذاب از نظر جسـمی، ترجیحی پایدار که در سراسر چرخه دوام داشته باشد، نیست؟ چرا تکامل زنان به گونه‌ای نبوده که ترجیحی پایدار برای چنین صفاتی داشته باشند؟

هیچ زنی، از ازدواج با مردی جذاب و زیبا، اکراه ندارد. اما همانطور که گفتیم، چنین چیزی، برای همه زنان، نه مقدور و نه حتی چندان مطلوب است. درباره چرایی مقدور نبودن صحبت کردیم. از نظر آماری، فقط تعدادی از مردان هستند که از نظر جذابیت در بالای طیف زیبایی قرار می‌گیرند و این مسئله امکان دسترسی دائم همه زنان به همسرانی جذاب را، محدود می‌کند. علت دیگر، به مطلوب نبودن چنین انتخابی وابسته است تا مقدور نبودن. همانطور که گفتیم، مردان جذاب از نظر جنسی، ممکن است همسران درازمدت یا پدرانی خوب و لایق نباشند. بین میزان تستوسترون بدن یعنی همان هورمونی که با جذابیت یک مرد ارتباط دارد با ویژگی‌های شخصیتی منفی، همبستگی مشاهده می‌شود. سطح تستوسترون در مردان، با رفتارها و ویژگی‌های شخصیتی منفی مانند تمایل کمتر به ازدواج و تمایل بیشتر به روابط کوتاه‌مدت، طلاق بیشتر، مشکلات زناشویی بیشتر، احتمال خیانت زناشویی بالاتر و تعدادی از ویژگی‌های شخصیت ضداجتماعی مانند سطح همکاری پایین‌تر، صمیمیت[1] و عاطفی‌بودن[2] پایین‌تر و صداقت کمتر، همبستگی دارد. یک پژوهش هم نشان داد که مردان با سطح تستوسترون بالاتر، سرمایه‌گذاری کمتری بر روابط و کودکان داشته و کمتر احساس می‌کنند که هنگام گریه نوزاد باید پاسخگو باشند (به نقل از دی‌برونی و همکاران، ۲۰۱۰). میزان پرخاشگری کلامی و فیزیکی و فریبکاری نیز، در مردان با سطح تستوسترون بالاتر، بیشتر است. همچنین، مشخص شده که مردان جذاب از نظر جسمی، وقت بیشتری را بر تلاش برای جفت‌گزینی می‌گذارند تا تلاش برای پرورش فرزندان (به نقل از چو و همکاران، ۲۰۰۷). وجود چنین مشکلاتی، امکان مناسب بودن انتخاب چنین مردانی به عنوان شرکای درازمدت را کم می‌کند. این مسئله برای زنانی که قادر نیستند یک مرد جذاب را، در یک رابطه درازمدت و بصورت پایدار نگه دارند مانند زنانی که خود جذابیت جسمانی پایینی دارند، تشدید هم می‌شود. در این زمان، این مردان طبقه دوم هستند که کاندیدای مناسبی برای همسربودن تلقی می‌شوند. اما این خود دوباره سرآغاز ماجرای دیگری است؛ داشتن موفقیت تولیدمثلی یعنی داشتن فرزندانی که هم ساختارهای زیستی و ژنتیکی متناسبی داشته باشند و هم محیط مناسبی برای پرورش این فرزندان وجود داشته باشد و مردانی که پدران مهربانی باشند اما ساختار ژنتیکی متناسبی نداشته باشند، از نظر ژنتیکی، زاده‌های مشکل‌داری را از خود بجای خواهند گذاشت. نهایتا با این‌همه موانع و مشکلات،

[1]- Warmth
[2]- Emotionality

راه‌حلی که تکامل منجر به تحول یافتن آن در زنان به منظور حل مشکلات فوق شده، استراتژی جنسی دوگانه بوده‌است.

تغییر در ترجیحات مربوط به ملاک‌های جذابیت شریک جنسی که به موازات چرخه قاعدگی در زنان مشاهده می‌شود و همچنین تفاوت در ملاک‌ها و ترجیحات آنها در هنگام انتخاب شریک جنسی کوتاه‌مدت در مقابل همسر درازمدت، منجر شده تا به این شیوه انتخاب شریک، اصطلاحا **استراتژی انتخاب همسر دوگانه**[۱] (یا مختلط) یا **سیاست جنسی دوگانه**[۲] گفته شود (گانگستاد و سیمپسون، ۲۰۰۰). عبارت «استراتژی جنسی دوگانه»، به این معنی نیست که یک زن در روابط خود، مردان را لزوما و فقط به دو دسته تقسیم می‌کند و یا ترجیح می‌دهد در هر زمان، فقط با دو مرد، رابطه داشته باشد. یک زن ممکن است با چندین مرد رابطه داشته و در هر رابطه‌ای، به ارضای یک نیاز (جنسی، مادی، عاطفی و ...) بپردازد. اما عبارت استراتژی جنسی دوگانه یا مختلط، اشاره‌ای کلی به در پیش گرفتن راهبردهای متفاوت برای انتخاب همسر برای رابطه درازمدت در مقابل انتخاب شریک جنسی برای رابطه کوتاه‌مدت، دارد. به عبارت دیگر، عبارت استراتژی جنسی دوگانه، ناظر به تفاوت ملاک‌های ترجیحی و انتخابی زنان برای دو نوع کلی از روابط، یعنی رابطه درازمدت در مقابل کوتاه‌مدت است و نه تعداد مردانی که یک زن در هر زمان میل دارد با آنها رابطه داشته یا واقعا با آنها رابطه دارد. واژه دوگانه، بخاطر همین دوگانگی در ملاک و معیارهای انتخاب جفت در دو نوع کلی متداول رابطه، بکار رفته است.

برنامه انتخاب همسر مختلط یا سیاست جنسی دوگانه، اینطور می‌گوید که سیاست، برنامه یا راهبردی که زنان در پیش می‌گیرند تا به حد نهایی تولیدمثل موفق برسند، اینست که گروهی از مردان را، برای روابط درازمدت خود و به عنوان پدران اجتماعی فرزندان خود انتخاب می‌کنند و در عوض، عده‌ای دیگر از مردان را، برای روابط کوتاه‌مدت جنسی و به عنوان پدران زیستی فرزندان خود برمی‌گزینند. در همه فرهنگ‌های مورد مطالعه، بچه‌های مردانی که از نظر آن فرهنگ، موفق تلقی می‌شوند، میزان مرگ و میر پایین‌تری نسبت به بچه‌های سایر مردان، دارند (رک به گری، ۲۰۰۰). نتیجتا، زنان، مردان با شرایط اقتصادی مطلوب و شرایط روانی و عاطفی بهینه برای روابط درازمدت مانند قابلیت‌های همکاری و فرزندپروری را، به عنوان همسران درازمدت ترجیح داده و در عوض، مردان جذاب از نظر جنسی را، به عنوان هدیه‌دهندگان ژن‌های تناسب‌افزا برای فرزندان‌شان، انتخاب می‌کنند. این راهبرد، می‌تواند هر دو فاکتور مهم در رسیدن به تولیدمثل موفق یعنی یک ساختار جسمی و رفتاری متناسب و منابع حمایتی را بطور همزمان برای آنها فراهم کند. آنها از یک گروه از مردان یعنی مردان جذاب از

۱- Dual/Mixed mate choice (or selection) strategy تعدادی از معادل‌های واژه استراتژی در زبان فارسی عبارتند از: سیاست، برنامه، نقشه، تدبیر، برنامه‌ریزی و راهبرد (فرهنگ لغت هزاره، تالیف حق شناس و همکاران، نشر معاصر، ۱۳۸۱)

2- Dual/Mixed sexual strategy

نظر جنسی، ژن‌های خوب و از گروه دیگر مردان که گروه «**پدران خوب**[1]» نامیده می‌شوند، منابع مادی و حمایتی را دریافت می‌کنند. خصایص جسمانی، شخصیتی و رفتاری، متمایزکننده این دو گروه از مردان هستند.

بافتار رابطه، چرخه قاعدگی و نوسانات جنسی

همانطور که دیدیم ترجیح و انتخاب جذابیت جنسی به عنوان یکی از ملاک‌های انتخاب شریک در زنان، به دو چیز یعنی بافتار رابطه (درازمدت در مقابل کوتاه‌مدت) و زمان چرخه قاعدگی آنها (اوج باروری یا زمان‌های کمتر بارور)، بستگی دارد. زنان، به این علت در اواسط چرخه قاعدگی برای انتخاب یک شریک کوتاه‌مدت، به جذابیت جسمانی، به عنوان یکی از ملاک‌های اصلی انتخاب شریک، توجه جدی نشان می‌دهند که چنین فرایندی، همراه و هماهنگ با استراتژی جنسی دوگانه در آنهاست. ارتباط جنسی با مردی که دارنده ژن‌های خوب تناسب‌افز است، در زمان‌هایی به غیر از اواسط چرخه، نه تنها نفعی از نظر موفقیت تولیدمثلی ندارد، بلکه بطور بالقوه می‌تواند کاهنده تناسب تکاملی او هم باشد. علت نیز مشخص است؛ هزینه‌ها و خطرات بالقوه احتمالی مربوط به کشف‌شدن خیانت، برای زنان بسیار سنگین بوده است (مانند کشته‌شدن بوسیله یک شوهر خشمگین و ناراحت). به همین علت، زنان تحت تاثیر فشارهای انتخابی، دارای مکانیسم‌های رفتاری شده‌اند که هزینه‌های ارتباط فرازناشویی را برای آنها در حداقل و منافع را در حداکثر، نگه دارد. ارتباط جنسی در اواسط چرخه با مردی که حامل ژن‌های تناسب‌افزا است و کاهش یا نبود تمایل به این گونه از روابط در زمان‌های دیگر، می‌توانسته بهترین موازنه را برای کاهش هزینه‌ها و افزایش منفعت‌های انطباقی استراتژی جنسی دوگانه، به دنبال داشته باشد.

"اینکه بیشتر خیانت‌های زنان در دوره باروری از چرخه قاعدگی‌شان روی می‌دهد، نشان می‌دهد که زنان، بیشتر به دنبال ژن‌های معشوق پنهانی خود هستند و نه اینکه فقط به دنبال منابع در دسترس آن معشوق‌ها باشند" (رایت، ۱۹۹۶). بر همین اساس، گفتن جملاتی مانند: «من خودم خبرت می‌کنم» یا «خودم به تو اطلاع می‌دهم که چه زمان با هم ارتباط جنسی داشته باشیم»، «اجازه بده من زمان رابطه را انتخاب کنم»، «به نظرم خانم‌ها باید در تعیین زمان ارتباط جنسی اولویت و اختیار بیشتری داشته باشند» و از این قبیل موارد از زنان همیشه فقط به خاطر لحاظ کردن مسائل ساده تنظیم زمان راحتی یا امنیتی همانند اختفا کردن از شوهر اول نیست. یکی از کارکردهای بسیار مهم تعیین زمان آمیزش جنسی بوسیله زنان با یا بدون همسر که بوسیله این وقت‌گذاری‌ها ابراز و تعیین می‌شوند، زمان‌بندی رابطه جنسی بر اساس پنجره باروری آنهاست.

---
[1]- Good Dads

رفتارهای متعدد دیگری هم در زنان وجود دارند که از اینکه ترجیحات جنسی همگام با چرخه قاعدگی ریشه تولیدمثلی دارند خبر می‌دهند. از نظر تکاملی، هزینه‌های تجاوز برای یک زن، شامل مواردی مانند تداخل تجاوز با انتخاب شریک مورد دلخواه که یکی از استراتژی‌های جنسی اساسی زنان است، می‌شود. علاوه بر این، یک زن مورد تجاوز قرارگرفته، در معرض خطر حاملگی ناخواسته و نابهنگام از مردی که او خودش انتخاب نکرده قرار دارد. همچنین، قربانیان تجاوز، در معرض سرزنش یا تنبیه قرار دارند که این می‌تواند به اعتبار اجتماعی آنها و مطلوبیت آتی آنها در بازار شریک‌گزینی[1] آسیب وارد کند. همچنین، درصورتی‌که زن مورد تجاوز قرار گرفته، قبلا شریکی داشته است، در معرض خطر رهاشدن بوسیله او قرار می‌گرفته است. نهایتا اینکه، زنان مورد تجاوز قرار گرفته، از تحقیر روانشناختی، اضطراب، ترس، خشم و افسردگی رنج می‌برند که این حالات، کاهنده تناسب فردی هستند (مستون و باس، ۲۰۱۰). در راستای دوری از همین آسیب‌های کاهنده تناسب، مشاهده شده که زنان، در اواسط چرخه قاعدگی، کمتر احتمال دارد که خود را در شرایطی قرار دهند که حاملگی ناخواسته (مثلا از طریق تجاوز) روی دهد. بطور مثال، مشاهده شده که زنانی که در اواسط چرخه قاعدگی قرار دارند، علی‌رغم اینکه در این روزها بیشتر احتمال دارد که در طول روز در اماکن عمومی حاضر شوند (فسلر، ۲۰۰۳) اما کمتر احتمال دارد که شب‌ها به تنهایی برای قدم‌زدن بیرون بروند (برودر و هوهمن، ۲۰۰۳). چنین اجتنابی را نمی‌توان با این فرض که زنان ممکن است در اواسط چرخه قاعدگی خود منزوی‌تر شوند توجیه کرد زیرا همانطور که گفته شد، در اواسط چرخه قاعدگی، رفتارهای اجتماعی و حضور در مجامع عمومی در آنها بیشتر می‌شود. به عبارتی، زنان در این وهله‌های چرخه قاعدگی، روزها بیرون می‌روند تا خود شرکای متناسب را انتخاب کنند و شبها کمتر بیرون می‌روند تا مبادا ناخواسته مورد انتخاب شرکای احتمالا نامتناسب از طریق تجاوز جنسی قرار گیرند. این موارد، نشان‌دهنده همین زمان‌بندی عمدی ذهن تکاملی زنان در جهت به حداکثررسانی موفقیت تولیدمثلی آنهاست.

در اواسط چرخه قاعدگی، همچنین رفتارهای مربوط به خوردن مانند اشتها، کاهش می‌یابد (فسلر، ۲۰۰۳). این کاهش می‌تواند منجر به صرفه‌جویی و سرمایه‌گذاری بیشتر انرژی برای رفتارهای جفت‌یابی و آمیزش جنسی شود. برای ذهن تکاملی- جنسی زنان، انطباقی‌تر و مطلوب‌تر اینست که در اواسط چرخه به دنبال شریک جنسی مناسب برای باروری باشند تا تأمین غذا که در سایر مراحل چرخه نیز قابل پیگیری است. این مشاهده نیز، تاثیر تنظیم‌کنندگی فرامکانیسم‌های روانشناختی زنان، به منظور رعایت توالی و نظم مناسب برای به حداکثررسانی موفقیت تولیدمثلی را نشان می‌دهد.

---

[1]- Mating Market

زنان، هنگام انتخاب شریک جنسی برای یک رابطه کوتاه‌مدت، به ویژگی‌های شخصیتی یا طبقه اقتصادی– اجتماعی او چندان حساسیت نداشته و ویژگی‌های جسمی و جذابیت جنسی شخص مورد نظر برای آنها، بسیار بیشتر اهمیت می‌یابد. آنها به این خاطر، در روابط کوتاه‌مدت، به ویژگی‌های جسمی و بعضی از خصایص شخصیتی و رفتاری جذاب از نظر جنسی، اهمیت زیادی می‌دهند که از این طریق، به تناسب تکاملی قابل توارث یک مرد پی می‌برند. هر چند منافعی که زنان بوسیله روابط کوتاه‌مدت می‌توانند به آنها برسند متعدد است اما تعدادی از این منابع به دلیل طول مدت و ماهیت روابط کوتاه‌مدت مانند عدم تعهد قابل ملاحظه در بین طرفین، میزان، اهمیت یا دوام زیادی نداشته و در نتیجه نمی‌توانند به عنوان یک برانگیزاننده قوی برای اقدام به رابطه کوتاه‌مدتی که بخصوص ماهیت جنسی دارند عمل کنند. یکی از منافع قوی حاصل از برقراری رابطه کوتاه‌مدت برای زنان، اسپرم‌های دارای ژن‌های متناسب است. برای زنان، حاملگی ناخواسته، در مقابل هزینه‌های بالقوه آن، بسیار هزینه‌زا است. نتیجتا ذهن جنسی– تکاملی آنها به گونه‌ای تحول یافته که از ورای روابط جنسی کوتاه‌مدت خود که بخصوص در زمان اوج باروری روی می‌دهند، اسپرم‌های متناسب را جستجو کنند، درحالیکه برای رسیدن به منابع مادی و سایر منابع مانند حمایت و حفاظت، روابط دیگری همانند روابط درازمدت و متعهدانه را ترجیح دهند. گرلینگ و باس (۲۰۰۰) و باس (۲۰۰۸)، فرضیات دارای پشتوانه پژوهشی مطرح شده در مورد منافع بالقوه اقدام به رابطه کوتاه‌مدت جنسی در زنان که خیانت‌های زناشویی را هم می‌توان در این طبقه از ارتباطات قرار داد، در چند طبقه کلی گروه‌بندی کرده‌اند. این منافع بالقوه، در جدول ذیل آورده شده‌اند.

جدول ۳-۴: منافع بالقوه‌ای که زنان از روابط جنسی کوتاه‌مدت کسب می‌کنند (برگرفته از گرلینگ و باس، ۲۰۰۰ و باس، ۲۰۰۸).

۱- فرضیات مبتنی بر کسب منابع

- کسب منابع مادی (مانند پول)
- مورد مراقبت و حفاظت واقع شدن
- برانگیختن حس پدر بودن در مردان متعدد از طریق نامشخص سازی تشخیص والد واقعی
- تمایل به افزایش‌دادن شأن اجتماعی خود (از طریق ارتباط با مردی متعلق به طبقه بالای اقتصادی یا اجتماعی)

۲- فرضیات مبتنی بر ژنتیک

- کسب ژن بهتر برای فرزندان خود از طریق مردی با ساختار ژنتیکی متناسب‌تر
- کسب چندگونگی ژنتیکی برای زاده‌ها به معنای تمایل به داشتن فرزندانی با ساختارهای ژنتیکی متفاوت
- کسب ژن‌هایی که منجر به داشتن پسرانی می‌شوند که از نظر جنسی برای زنان دیگر جذاب خواهند بود.
- باروری پشتیبان

۳- فرضیات مبتنی بر تغییر و نوسان ملاک‌های جفت‌گزینی

- ارزیابی کردن یک مرد به منظور سنجش کفایت او به عنوان یک همسر بالقوه
- روشی برای رها شدن از دست شریک فعلی
- به دنبال همسر متفاوت بودن
- جایگزین‌کردن همسر با یک همسر بالقوه دوم
- بیمه شوهر (شوهر زاپاس/ پشتیبان)؛ در صورت از دست دادن شوهر اول، همسر دومی وجود داشته باشد.

۴- فرضیات مبتنی بر کسب مهارت‌های جفت‌گزینی و همسرداری

- روشی برای قوی‌ترکردن مهارت‌های فردی در جذب همسر یا شریک جنسی
- افزایش عزت نفس به منظور بهبود تصمیم‌گیری برای انتخاب همسر
- ابزاری برای روشن‌سازی ترجیحات شخصی خود
- ارتباط جنسی به قصد ارزیابی قابلیت‌ها و ویژگی‌های درازمدت بالقوه همسر

۵- فرضیات مبتنی بر مدیریت زیرکانه همسر

- روشی برای افزایش دادن تعهد همسر درازمدت
- انتقام‌گیری به منظور جلوگیری از خیانت مجدد همسر

انگیزه‌های زنان برای روابط فرازناشویی می‌تواند بسته به زمان‌ها، دوره‌ها، فرهنگ‌ها و افراد متفاوت، مختلف باشد. تعدادی از این انگیزه‌ها، نسبت به بقیه، می‌توانند بیشتر به روابط کوتاه‌مدت مربوط باشند، و تعدادی از آنها ممکن است برای کارکرد معینی طرح‌ریزی شده و تعدادی نیز منفعت‌خواهانه باشند (گرلینگ و باس، ۲۰۰۰). همچنین، بعضی از انگیزه‌های زنان برای روابط کوتاه‌مدت جنسی، هشیارانه‌تر از سایر انگیزه‌ها بوده و بعضی از آنها، ناهشیارانه‌ترند. بطور مثال، فرضیه به دنبال ژن‌های بهتر بودن، احتمالا برای اغلب زنان، بیشتر ناهشیارانه باقی می‌ماند (البته تا قبل از مطالعه این کتاب!). همچنین بعضی از آنها، می‌توانند با توجه به شرایط اجتماعی و عوامل وابسته به آنها روی دهند مانند ارتباط جنسی با مردی متعلق به طبقه بالاتر اقتصادی- اجتماعی به منظور کسب منابع مادی یا اجتماعی. بعضی از آنها، ممکن است فردی‌تر باشند مانند ارتباط به قصد افزایش عزت نفس و بعضی دیگر نیز آشکارا از پویش‌های تکاملی همگانی تاثیر می‌پذیرند مانند میل به چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها یا کسب ژن‌های متناسب‌تر برای آنها. همه این انگیزه‌ها، چه آشکار و چه ناآشکار، با افزایش تناسب تکاملی فرد مربوط بوده و همگی به نوعی برآورده کننده این پویایی تکاملی هستند. محیط هم، می‌تواند فرصتی برای ارضای بعضی از این انگیزه‌ها فراهم کرده و ارضای بعضی دیگر از آنها را با محدودیت مواجه کند. از طرف دیگر، ارتباط یک زن با مردهای متعدد نیز، می‌تواند با انگیزه‌های متفاوتی روی دهد. در این حالت، یک زن، هر انگیزه را از طریق یک ارتباط معین ارضا می‌کند. اما همانطور که بحث شد، آن دسته از روابط فرازناشویی زنان که در اواسط

چرخه روی می‌دهند، بیشتر احتمال دارد که هماهنگ با هدف کسب ژن‌های خوب و متنوع باشند تا اینکه بوسیله سایر علل و اهداف مربوط به برقراری روابط کوتاه‌مدت برانگیخته شده باشند.

"می‌توان انتظار داشت که پژوهش‌های آتی به بررسی پیچیدگی روانشناسی جنسی روابط کوتاه‌مدت در زنان پرداخته و مشخص کنند که کدام یک از زنان، روابط جنسی کوتاه‌مدت را در کدام شرایط، به منظور کسب کدام یک از منافع انطباقی [و با ترجیح چه خصایص بدنی، رفتاری و اجتماعی در مردان] در پیش می‌گیرند" (باس، ۲۰۰۸) (برای مروری در مورد علت‌های گوناگون ارتباط جنسی در دو جنس رک به مستون و باس، ۲۰۰۷ و برای بررسی علل ارتباط جنسی در زنان رک به مستون و باس، ۲۰۱۰).

تناقض مرد خوب

یک تناقض بزرگ مشاهده شده در رفتارها و ترجیحات جنسی زنان این بوده که بطور مکرر مشاهده و گزارش شده که اغلب آنها ادعا می‌کنند که متمایل و حاضر به ارتباط جنسی با مردانی هستند که ویژگی‌هایی مانند مهربانی، داشتن حساسیت بین‌فردی، قابل اعتماد بودن، درستکاری، نوع‌دوستی، رمانتیک و عاطفی بودن، دارای حس همدلی و هم‌حسی، حاضر به خدمت بودن، قدردان، گرم و صمیمی، همکاری‌کننده، دارای رفتاری دوستانه، غیرپرخاشگر و از این قبیل را نشان بدهد. مردان دارای این صفات را، در اصطلاح «**مردان خوب**[1]» نامیده‌اند که بر روی کاغذ جذاب هستند. این مطلب کنایه از این دارد که این گروه از مردان، فقط در نظرسنجی‌هایی که از زنان به عمل می‌آید، جذاب دانسته می‌شوند اما هنگامی‌که گزینه‌های واقعی که بوسیله زنان به عنوان شریک جنسی یا معشوق انتخاب شده‌اند را مورد بررسی قرار می‌دهیم، عموما با ترکیبی از صفات ذیل روبرو می‌شویم: جذابیت جنسی (چهره‌ای و بدنی)، پرشوری و هیجان‌انگیزی، خودخواهی و نخوت، غرور و تکبر، غیرقابل‌اعتماد، غیرقابل‌پیش‌بینی، خوش‌تیپی، سبک‌سری، بی‌ثباتی، فرصت‌طلبی، مصمم، چالش‌انگیز، خودجوش، ماجراجو/ بی‌پروا[2] و شوخ‌طبع/ اهل تفریح و سرگرمی[3]. مردان دارای این خصایص را اصطلاحا «**مردان بد**[4]» نامیده‌اند. «تناقض مرد خوب[5]»، بیان‌کننده این مطلب است که بین آنچه که زنان مدعی می‌شوند که در شرکای خود می‌پسندند و آنچه که واقعا به آن واکنش نشان می‌دهند و به عبارت دیگر بین حرف و عمل آنها، فاصله زیادی است. این رفتار زنان را نباید بی‌ثباتی در رفتارهای جنسی آنها قلمداد کرد زیرا همانطور که خواهیم گفت، این تناقض، با توجه به بافت ارتباطی که زنان در مورد آن تصمیم می‌گیرند، قابل درک می‌شود. در واقع با این نگاه، دیگر تناقضی وجود نخواهد داشت. زنان، برای روابط کوتاه‌مدت جنسی خود، خصایص و رفتارهای مردان

1- Nice guy
2- Adventurous
3- Funny
4- Bad Boys
5- Nice guy paradox

گروه دوم و برای روابط درازمدت خود، صفات و رفتارهای مردان گروه اول را ترجیح می‌دهند. ترجیح بیشتر زنان برای بعضی از خصایص، رفتارها و صفات در روابط کوتاه‌مدت نسبت به درازمدت، به این معنی نیست که برای زنان، بعضی از صفات فقط در رابطه کوتاه‌مدت و صفات دیگر فقط در رابطه درازمدت جذابیت دارد. اگر از تفاوت‌های فردی که مسئله را تا حدی فرد- ویژه می‌کنند بگذریم و از یک دیدگاه میانگین گروه به قضیه نگاه کنیم، در روابط کوتاه‌مدت، بعضی از صفات بیشتر از صفات دیگر و در روابط درازمدت، بعضی از خصایص بیشتر از سایر خصایص، ترجیح داده می‌شوند. برای اینکه مردی یک کاندیدای مناسب برای یک رابطه کوتاه‌مدت باشد لازم است که بیشتر صفات دسته دوم را نشان دهد و برای اینکه همسر خوبی از نظر یک زن تلقی گردد، نیاز دارد که صفات دسته اول را داشته باشد.

این مفهوم، بازگوکننده این مشاهده است که زنان ممکن است در انتخاب‌های جنسی خود همچون رانندگانی عمل کنند که راهنمای راست اتومبیل خود را می‌زند اما به سمت چپ می‌پیچد. این باعث می‌شود تا آدرسی که آنها به مردان گروه اول می‌دهند آدرس دقیق و درستی نباشد. تناقض بین آنچه که زنان ادعا می‌کنند دوست دارند در مردان مشاهده کنند با ویژگی‌هایی که واقعا از نظر جنسی به آنها پاسخ می‌دهند، منجر به شکل‌گیری عبارت «تناقض مرد خوب» در ادبیات پژوهشی و شکل‌گیری ضرب‌المثل «مردان خوب، همیشه آخر می‌شوند[1]»، در ادبیات عامه انگلیسی شده است. این ضرب‌المثل به این معنی است که مردانی که خوب نامیده می‌شوند در رسیدن به کامروایی جنسی زنان، همیشه آخر شده یا ناموفق عمل می‌کنند. البته حقیقت این است که مردان خوب، همیشه هم آخر نمی‌شوند. آنها حداقل در یک چیز، همیشه آخر نیستند و آن چیز، کاندید مناسبی برای ازدواج بودن است! البته همانطور که خواهیم دیدم در بسیاری از جوامع آزاد جدید، این مردان برای همین ازدواج هم باید مدت‌ها صبر کنند و بابت آن هزینه‌های گزافی هم بدهند. این گروه از مردان، معمولا موردهای مناسبی برای ذائقه‌های زنان در زمان انتخاب برای روابط درازمدت هستند. آنها، معمولا مردانی سر به راه بوده که خوب کار می‌کنند و خانواده‌گرایی و همسرمحوری، از جمله خصایص جذابیت‌برانگیز آنها تلقی می‌شود. مردان بد یا گروه مردان خوشگذران که زنان برای روابط جنسی خود ترجیح می‌دهند، در هر فرهنگ، شرایط و عصری، ممکن است تا حدودی ویژگی‌های متفاوتی داشته باشند، اما باز با این وجود بین این مردان، در محیط‌ها و زمان‌های مختلف، اشتراک قابل ملاحظه‌ای وجود دارد. این مردان، خودخواه‌تر بوده و بیشتر احتمال دارد که به زنان به عنوان اشیایی جنسی که فقط برای ارضای جنسی مورد نیازند نگاه کنند. آنها، همچنین بیشتر احتمال دارد که با زنان متعدد رابطه داشته، خیانت کنند، با زنان متاهل دیگر ارتباط جنسی برقرار کرده یا طلاق بگیرند. همچنین بیشتر مرتکب دروغ و فریبکاری می‌شوند. آنها بیشتر از مردان همسرمحور (مردان خوب) به خودشان فکر می‌کنند

[1]- Nice guys always finish last.

و خودشیفته‌تر، خودخواه‌تر، مغرورتر و پرنخوت‌تر هستند. کمتر احتمال دارد که به خاطر زنان، از منابع مادی مانند پول یا شغل‌شان بگذرند. وابستگی آنها به شرکای جنسی کمتر بوده و به همین علت، بیشتر احتمال دارد که استقلال شخصی داشته یا در روابط خود، فقط به منافع خودشان فکر کنند.

نکته. توجه کنید که کلمه «بد» در عبارت «مردان بد»، لزوما به معنی بدی وسیع و ذاتی بیشتر و یا تمایل به جرم و خلافکاری بیشتر این گروه از مردان نیست. در اینجا، این عبارت تا حدی به معنی رفتارهای حاکی از شیطنت، سرکشی و هنجارشکنی است. مقداری شوخ‌طبعی و مزاح نیز در خود دارد. چند معادل عامیانه در زبان فارسی مانند: «مرد زن‌باز»، «مرد عیاش و خوش‌گذران» و عباراتی شوخ‌طبعانه مانند «جوان شیطان یا بازیگوش» و یا «مردی که سر و گوشش می‌جنبد»، بخشی از معنای این اصطلاح را در زبان ما پوشش می‌دهند.

با توجه به تحلیل خوشه‌های شخصیتی این دو گروه از مردان، به ترتیب عباراتی همانند «مردان خوشگذران و موفق در دستیابی جنسی به زنان» برای مردان بد و «مردان همسرمحور»، برای معادل گذاشتن مردان خوب، به نظر عباراتی توصیف‌گر و مناسب هستند. مردان خوب، از این جهت خوب تلقی می‌شوند که نسبت به همسران‌شان و زندگی مشترک، خوش‌خدمت و اهل مسئولیت‌پذیری هستند. مردان متعلق به طبقه مردان بد، بیشتر از طبقه دیگر احتمال دارد که خوش‌گذران، اغواگر[1]، جذاب و موفق از نظر دسترسی جنسی به زنان، باشند (اغواگر یعنی از نظر جنسی و ارتباطی، برای جنس مقابل، جذب‌کننده و تحریک‌کننده بودن). عباراتی مانند «خوشگذران‌های موفق» که به معنی موفقیت این مردان در دسترسی جنسی به زنان است یا «اغواگران جذاب» هم معادل‌های تا حدی مناسب برای مردان گروه اول به نظر می‌رسند. از طرف دیگر، عبارت مرد خوب و مردان خوب، قصد اشاره به مردانی را دارند که بیشتر از گروه اول احتمال دارد زندگی‌محور (اهمیت‌دهی به زندگی مشترک)، خانواده‌گرا (مسئولیت‌پذیری و اهمیت‌دادن به زندگی مشترک، همسر و فرزندان)، کوشاتر در جلب رضایت همسر و خوش‌خدمت (به معنای حاضر و مشتاق به تأمین نیازهای همسر بودن) باشند. توجه داشته باشید که عبارت پدران خوب که ممکن است بجای کلمه مردان خوب بکار رود، لزوما حکایت از مهارت‌های بهتر پدری این افراد یا علاقمندی به پدرشدن نمی‌کند. در واقع خصایص رفتاری، شخصیتی و احتمالا مادی این مردان باعث می‌شود تا آنها گزینه‌های بطور بالقوه مناسبی برای پدر خوب بودن، باشند. به نظر می‌رسد عباراتی مانند «همسرگراهای خوش‌خدمت» یا «خانواده‌گراهای کوشا» هم، ایجاد کننده برداشت مناسبی از این گروه از مردان، در ذهن باشند.

معنی تحت‌الفظی واژه‌هایی که در یک زبان بار معنایی خاصی دارند هنگام ترجمه به زبان دیگر می‌توانند ما را به اشتباه بیندازند. برای جلوگیری از این اشتباه، می‌بایست از توجه به معنای تحت‌الفظی واژه‌ها اجتناب کرده و تا حد امکان، معنای محتوایی را با خود واژه پیوند دهیم. هیچ معادلی در زبان فارسی نمی‌تواند معنای دقیق این دو عبارت را براحتی تفهمیم کند. در واقع، این عبارات در خود زبان انگلیسی هم، چنانچه معنای آنها بوسیله

[1]- Seducer

خواننده خوب درک نشود، می‌توانند موجب سوءتفاهم شوند. در اینجا، هدف ما از بکار بردن این عبارات، خلاصه-کردن مجموعه‌ای از خصایص شخصیتی، رفتاری، جنسی و جسمی مردان، در قالب دو گروه کلی و به منظور جلوگیری از اطاله کلام است. اگر بخواهیم از معنی تحت‌الفظی این اصطلاحات فراتر رفته و معنی محتوایی آنها را به ذهن بسپاریم باید هر زمان که عبارت « مردان/ پسران بد» را به زبان انگلیسی شنیدیم عباراتی همانند: «مردان موفق از نظر دستیابی جنسی به زنان»، «مردان جذاب از نظر جنسی برای زنان» یا «مردان خوش‌گذران» را در ذهن‌مان، تداعی کنیم. در مورد عبارت «مردان خوب» هم، همین مسئله صدق می‌کند. کلمه «خوب» در این عبارت، به هیچ عنوان به معنای اخلاقیات متعالی وسیع در این طبقه از مردان نیست. این واژه، صرفا ناظر بر ویژگی‌های مثبت این مردان برای اینکه همسران و/ یا پدران خوبی باشند است. این ویژگی‌های مثبت برای همسری خوب بودن، لزوما به معنای اینکه این افراد دوستان، همکاران، فرزندان و در کل انسان‌های خوبی هم باشند نیست. به عبارت دیگر، خوب بودن این مردان، بیشتر به خوب بودن بخصوص به عنوان همسر و/ یا پدر دلالت دارد و نه بیشتر. به همین خاطر است که مردان متعلق به گروه «مردان خوب» را همان مردان متعلق به گروه «همسران خوب» یا «پدران خوب» می‌نامند. البته واقعیت اینست که پژوهش‌های اخیر نشان داده‌اند که مردان متعلق به طبقه مردان بد و مردان خوب، تا اندازه‌ای در ویژگی‌های دیگر شخصیتی و تعاملات انسانی هم، با همدیگر و بر اساس همین معانی خوب و بد، متفاوت هستند. رفتارهای ضداجتماعی مانند پرخاشگری، فریبکاری و دروغ‌گویی در مردان طبقه اول، بطور میانگین بیشتر است (در مقایسه تفاوت میانگین این دو گروه از مردان و نه مقایسه تک‌تک افراد دو گروه با همدیگر). در هر حال، در این کتاب، هر جا از عبارت «مردان خوب» استفاده کردیم، متوجه باشید که منظور ما عمدتا یا تماما، در درجه اول، به ویژگی‌های مثبت همسری این گروه از مردان و در درجات بعدی، ویژگی‌های مثبت پدری این دسته از مردان است.

در متون روانشناسی تکاملی، عباراتی مناسب که گویای همین طبقه‌بندی از مردان باشد، موجود نیست. عبارات آلفا و بتا نیز بیشتر در مورد جنس نر جانوران در کردارشناسی و رفتارشناسی حیوانات بکار رفته، هر چند در زبان عامیانه و در مورد مردان تا حد زیادی بکار گرفته شده است. عبارت مرد آلفا، اشاره به مردی با روحیات و ویژگی‌های مردان متعلق به طبقه مردان بد و مرد بتا اشاره به یک مرد متعلق به گروه مردان خوب دارد. در این کتاب و از این به بعد به منظور جلوگیری از تداعی‌های نامناسب معنایی یا هیجانی، غالبا از عبارتهای «مردان گروه الف» و «مردان گروه ب» به جای این دو عبارت یعنی به ترتیب مردان بد و خوب، استفاده می‌شود. نکته مهم دیگر اینکه، همه این طبقه‌بندی‌های گروهی، نوعی طبقه‌بندی قراردادی بوده و در عمل، ما بیشتر شاهد یک طیف از ویژگی‌های شخصیتی هستیم تا طبقه‌هاى کاملا مجزا از مردان. در طبقه‌بندی مردان گروه الف و ب، هر مردی ممکن است در یک قسمت از این طیف قرار بگیرد تا اینکه بطور کامل در یکی از این دو طبقه گنجانده شود. مسئله دیگر، به تغییر در استراتژی‌های جنسی افراد برمی‌گردد. اگر چه که تغییر خصایص جسمی و آن هم به میزان زیاد، امکان‌پذیر نبوده و تغییر در ویژگی‌های شخصیتی نیز دشوار است اما با این وجود، هر مردی ممکن است در یک شرایط زمانی، مکانی و موقعیتی خاص، تصمیم بگیرد که حداقل استراتژی‌های جنسی و یا رفتارهایش،

یعنی مواردی که تغییر در آنها آسان‌تر است را، در جهتی خاص سوق دهد به نحوی که عیار آلفا یا بتا بودن در او کم و زیاد شود.

جذابیتی متناقض؛ چرا مردان بد؟

چرا زنان، علی‌رغم اینکه ممکن است از بعضی از خصوصیات شخصیتی منفی مردان خوشگذران آگاه و حتی شاکی باشند ولی باز هم این مردان را نسبت به مردان خانواده‌گرا، به عنوان شریک جنسی ترجیح می‌دهند؟ چرا بعضی از صفات شخصیتی مردان گروه الف را برای روابط کوتاه‌مدت جنسی، برانگیزاننده و جذاب می‌یابند اما برای روابط درازمدت، این خصایص را جذاب نمی‌دانند؟ چرا همان رفتارها و صفاتی که ممکن است باعث شود تا آنها مشتاقانه در آغوش یک شریک جنسی بخوابند، می‌تواند باعث شود تا از رابطه درازمدت یا ازدواج با همین مردان صرف‌نظر کرده و یا حتی متنفر باشند؟ و چرا برعکس این حالت هم می‌تواند صادق باشد؟

چندین نویسنده (مانند پنتون– وک و همکاران، ۲۰۰۳؛ گانگستاد و ثورنهیل، ۲۰۰۳؛ گانگستاد و سیمپسون، ۲۰۰۰) پیشنهاد کرده‌اند که آنچه که به عنوان خصایص مردان بد می‌شناسیم، ممکن است علامتی از ژن‌های خوبی باشند که منجر به سلامتی، استقامت، تسلط‌گرایی، برانگیزاننده بودن از نظر جنسی و سایر صفاتی شوند که تناسب مردان دارنده آن صفات را بالا می‌برد. زنان، از طریق پایش خصایص شخصیتی و جسمی مردان، سعی می‌کنند مردان متناسب از نظر تکاملی را انتخاب کنند. خصایص شخصیتی و جسمی مردان طبقه الف و ب، آنها را نسبت به ساختارهای ژنوتایپی و فنوتایپی مردان، آگاه می‌گرداند. مردان با سطح تستوسترون بالاتر، در روابط زناشویی خود پرخاشگری بیشتری نشان می‌دهند. میزان جدایی و طلاق نیز در آنها بیشتر است. اما آنها همچنین پرشورتر و هیجان‌انگیزتر هستند و برای زنان، جذابیت بیشتری را بوجود می‌آورند. مردان با سطح تستوسترون پایین‌تر، بیشتر احتمال دارد که هنگام شنیدن گریه یک نوزاد، احساس کنند که می‌بایست واکنش نشان دهند. آنها مهربان‌تر و آرام‌تر هستند. میزان تستوسترون در مردان، با احتمال قرار گرفتن در طبقات الف یا ب ارتباط دارد، به نحوی که تعداد بیشتری از مردان با سطوح تستوسترون بالاتر، در طبقه الف و تعداد بیشتری از مردان با سطوح تستوسترون پایین‌تر، در طبقه ب قرار می‌گیرند. اگر چه که رفتارها و ویژگی‌های شخصیتی را فقط هورمون‌ها نمی‌سازند و مطمئنا عوامل محیطی نیز در آفرینش آنها نقش دارند اما از آنجایی که ارتباط بین هورمون‌ها با رفتار ثابت شده، منطقی است که بپذیریم که قسمتی از آنچه که باعث می‌شود مردی جذاب و اغواگر یا خوش‌خدمت و خانواده‌گرا شود، میزان آندروژن‌های اوست. آندروژن بالاتر که خود را در این ویژگی‌های بدنی و رفتاری نشان می‌دهد، حاکی از یک ساختار ژنتیکی متناسب‌تر است. آندروژن بالاتر، می‌تواند همراه با رفتارهایی باشد که بطور بالقوه

تناسب فرد را بالا می‌برند. این موارد، می‌توانند باعث شوند تا یک زن، از روی رفتارهای یک مرد، پی به تناسب ژنتیکی او ببرد.

علت دیگر مشاهده این تناقض انتخابی در زنان را می‌توان در پیامدهای متفاوت مربوط به خصایص و رفتارهای مردان طبقه «الف» و «ب» و در واقع در ژن‌های مسبب چنین رفتارهایی، در زمانی که آنها در همسران، شرکای جنسی کوتاه‌مدت و زاده‌های زنان وجود دارند، یافت. یک زن، علی‌رغم اینکه ممکن است از داشتن همسری با خصایص تیپ مردان الف آسیب ببینند اما داشتن فرزندی (مثلا پسری) که چنین ژن‌هایی را دارد، احتمال توزیع ژن‌های مادر را افزایش خواهد داد. وجود این ژن‌ها در یک همسر درازمدت، می‌تواند خطرناک و در شرکای جنسی کوتاه‌مدت و فرزندان خود، برای او انطباقی باشد. تکامل، منجر به فرایندی شده که طی آن، زنان دوست دارند فرزندان‌شان، ویژگی‌های افزایش‌دهنده بقا و تولیدمثل همانند خودخواهی و مولفه‌های آن را در خود داشته باشند. این انتخاب‌های زنان، در طول میلیون‌ها سال زندگی تکاملی بشر، برای آنها انطباقی بوده زیرا همانطور که گفته شد، انتخاب طبیعی به ارزش‌های انسانی و اخلاقی اهمیت نمی‌داده و افرادی را انتخاب می‌کرده که بتوانند به هر شکل ممکن مانند بکارگیری ویژگی‌های منفی شخصیتی، از پس شرایط سخت زندگی تکاملی بربیایند. به ارث بردن صفاتی مانند رقابت با همجنسان یا درگیری و پرخاشگری نسبت به آنها، فریبکاری و خودخواهی از پدران دارای تیپ شخصیتی الف، می‌توانند از جمله مزایای این انتخاب جنسی برای زنان باشند. بر همین مبنای تحلیلی، شاید برای شما هم این سئوال جالب پیش آمده باشد که چرا والدین، خویشاوندان و یا اطرافیان یک کودک چندساله، درحالی‌که آگاهند که توانایی فریبکاری و شیطنت کودک‌شان می‌تواند پیش‌درآمد صفات منفی شخصیتی در بزرگسالی باشد، درباره این رفتارها همچنان ذوق می‌کنند و «قربونش برم، قربونش برم» نثار روح اطرافیان می‌کنند! این نحوه واکنش از جمله مواردی است که ما نسبت به وجود و حضور یکی سری واحد از صفات شخصیتی و رفتارها در بستگان و غریبه‌ها، تمایز آشکار نشان می‌دهیم.

"زنان، می‌توانند استراتژی‌های جنسی چندگانه‌ای را به کار ببرند: انتخاب یک چهره زنانه‌نما برای یک شراکت طولانی‌مدت و در همان حال، یافتن چهره‌های مردانه‌نمای جذاب، برای آمیزش‌های نامشروع کوتاه‌مدت" (پرت، ۱۹۹۸؛ به نقل از کارترایت، ۲۰۰۰؛ برای مطالعه بیشتر در مورد تناقض در انتخاب بین یک مرد خوب و جذابیت جسمانی بوسیله زنان، رک به اوربانیاک و کیلمان، ۲۰۰۳). زنان، از نظر شخصیتی نیز، در زمان انتخاب برای یک زندگی مشترک درازمدت، برای صفاتی ارزش قائل‌اند که امکان همکاری و همیاری درازمدت از طرف مرد را ممکن می‌گرداند. اما برای تولیدمثل، ترجیح می‌دهند تا فرزندان‌شان را از مردانی بارور شوند که دارای صفاتی هستند که به احتمال بیشتری آنها را از چنگال انتخاب طبیعی می‌رهاند. از آنجایی که مردان طبقه الف، به احتمال بسیار کمتری حاضر به برقراری روابط درازمدت و سرمایه‌گذاری‌های طولانی‌مدت در قالب ازدواج

می‌شوند، زنان ترجیح می‌دهند برای ازدواج‌های خود، مردان طبقه ب را انتخاب کنند و یا اینکه بطور ساده مجبور به این انتخاب می‌شوند. آنها ممکن است از ازدواج با مردان طبقه الف امتناع کنند، چون می‌دانند آنها گزینه‌های خوبی برای روابط درازمدتی که در آنها، مرد حاضر به سرویس‌دهی مداوم به زندگی زناشویی باشد، نیستند. همچنین، اغلب آنها شانس پایینی برای دستیابی به چنین مردانی هم دارند.

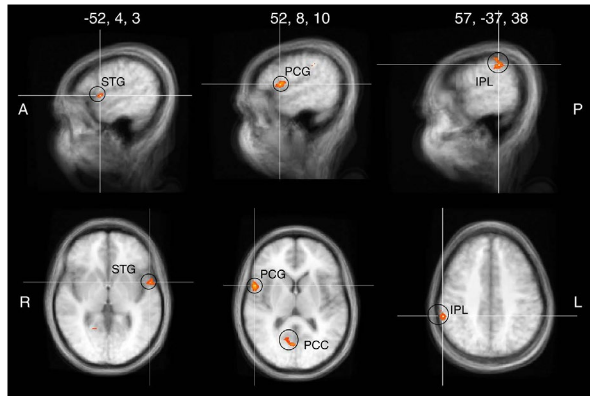
خوب، الان می‌توانیم به سوال فروید پاسخ روشن و قابل قبولی دهیم که زمانی گفته بود: "من بعد از سی‌سال تحقیق، باز هم نفهمیدم که زنان چه می‌خواهند!". بخشی از جواب فروید این است: «زنان همه چیز را می‌خواهند؛ هم یک فراهم‌کننده خوب منابع و هم یک فراهم‌کننده متناسب اسپرم».

جستاری پژوهشی. تناقض مرد خوب، داده‌های عصب‌شناختی و ترجیحات زیبایی‌شناختی در زنان

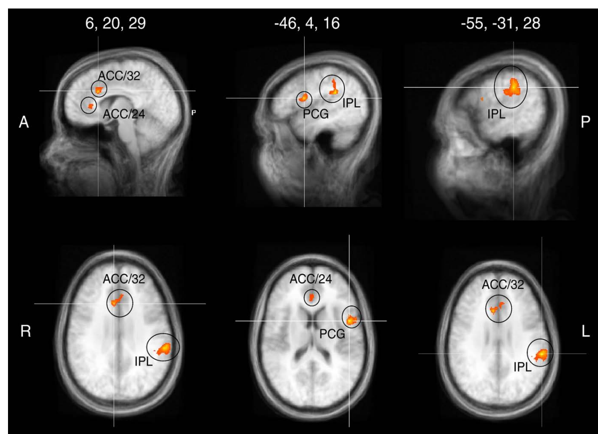
ترجیح چهره‌های با مردانگی‌نمایی بالاتر در اواسط چرخه قاعدگی، بوسیله داده‌های عصب‌شناختی نیز تایید شده است. تناقض مرد خوب، خود را در اینجا نیز، به نوعی دیگر، نشان می‌دهد. نکته شایان توجه در مورد این نتایج اینست که بعضی از پژوهش‌ها نشان می‌دهند که زنان، با اینکه از خطرات بالقوه انتخاب‌های جنسی خود آگاه هستند اما همچنان به این انتخاب‌ها پایبند می‌مانند. در یک پژوهش (راپ و همکارانش، ۲۰۰۸)، محققین به ۱۲ زن که داروهای ضدحاملگی مصرف نکرده و در یک رابطه تعهدآمیز هم شرکت نداشتند، عکس‌هایی از چهره‌های ۵۶ مرد که بوسیله کامپیوتر، مردانه‌نما یا زنانه‌نماتر شده بودند، نشان دادند. این زنان، هم در مرحله لوتئال (نیمه دوم چرخه) و هم فولیکولار (تخمک‌گذاری) از چرخه قاعدگی، با این عکس‌ها مواجه داده شده و سپس فعالیت مغز آنها از طریق تصویربرداری رزونانس مغناطیسی کارکردی سنجیده می‌شد. محققین، پنج ناحیه از مغز زنان را که با پردازش چهره و خطر مرتبط بودند، شناسایی کردند. این نواحی عبارت بودند از: شکنج گیجگاهی فوقانی[۱]، شکنج پیش‌مرکزی[۲]، کرتکس کمربندی پشتی[۳]، لوب آهیانه‌ای جلویی[۴] و کرتکس کمربندی جلویی[۵]. این پنج ناحیه از مغز زنان، هم در دوره فولیکولار و هم لوئتال چرخه قاعدگی، به چهره‌های دارای مردانگی‌نمایی بیشتر، واکنش بیشتری نشان می‌دادند تا به چهره‌های دارای زنانگی‌نمایی. محققین، در مغز زنان، منطقه‌ای را که به چهره‌های مردان دارای زنانگی‌نمایی بیشتر واکنش نشان دهد، نیافتند. همچنین سطح فعال‌شدگی این نواحی، تحت تاثیر عوامل هورمونی، جنسی و عواملی مانند میل به ارتباط جنسی بدون الزام تعهد و بازداری/ برانگیختگی[۶] جنسی در زنان، قرار داشت. در عکس‌های زیر، محل این نواحی در مغز را مشاهده می‌کنید.

---

[1]- Superior temporal gyrus
[2]- Precentral gyrus
[3]- Posterior cingulate cortex
[4]- Inferior parietal lobule
[5]- Anterior cingulate cortex
[6]- Inhibition\ Excitation



تصویر ۴-۴ الف) نواحی فعال‌شده مغز زنان هنگام مشاهده چهره‌های مردانه‌نماتر شده در کل جلسات آزمون. محققان از طریق مقایسه میزان فعال‌شوندگی نواحی مختلف مغز زنان در هنگام مشاهده چهره‌های با مردانگی‌زنانگی‌نمایی متفاوت، فعال‌شدن نواحی ذیل را هنگام دیدن تصاویر مردانه‌نماتر گزارش دادند: شکنج گیجگاهی فوقانی (STG) چپ، شکنج پیش‌مرکزی (PCG) راست، کرتکس کمربندی جلویی (PCC) راست و لوب آهیانه‌ای جلویی (IPL) راست.



تصویر ۴-۴ ب) نواحی فعال‌شده مغز زنان در زمان مشاهده چهره‌های مردانه‌نماتر شده در طی دوره فولیکولار. مقایسه میزان فعال‌شدگی نواحی مختلف مغز زنان در زمان مشاهده چهره‌های با مردانگی- زنانگی‌نمایی متفاوت، فعال‌شدن نواحی ذیل را هنگام دیدن تصاویر مردانه‌نماتر در طی دوره فولیکولار گزارش می‌داد: کرتکس کمربندی جلویی جانبی[1] (BA32, ACC/32; BA24, ACC/24)، شکنج پیش‌مرکزی چپ (PCG)، لوب آهیانه‌ای جلویی دوطرفه (IPl).



تصویر ۴ -۴ ج) فعال‌شدن کرتکس کمربندی جلویی مغز زنان در زمان دیدن چهره‌های دارای مردانگی‌نمایی بالا. کرتکس کمربندی جلویی، یکی از نواحی فعال‌شده مغز زنان در زمان دیدن چهره‌های دارای مردانگی‌نمایی بالا بود. از نظر ارتباط‌شناسی مغزی- روانشناختی، فعالیت این ناحیه از مغز، بخصوص با ادراک همزمان جذابیت و خطرپذیری بیشتر، همراه است (عکس‌ها برگرفته از راپ و همکاران، ۲۰۰۸).

کرتکس کمربندی جلویی مغز، در تصمیم‌گیری و ارزیابی پاداش و خطر بالقوه، نقش دارد. قبلا ثابت شده که فعال‌سازی این ناحیه از مغز، با انتخاب‌های غیراجتماعی خطرناک بخصوص اقدام کردن به یک ریسک مالی همبستگی دارد. برای زنان، یک مرد دارای چهره با مردانگی‌نمایی بیشتر، بطور بالقوه هم خطرناک‌تر (به دلیل صفات و رفتارهای همبسته با مردانگی‌نمایی چهره‌ای و تستوسترون بالاتر مانند رفتارهای پرخاشگرانه و ضداجتماعی) و هم پاداش‌بخش‌تر (داشتن ژن‌های قابل‌توارث تناسب‌افزا) است. افزایش فعالیت، بخصوص در کرتکس کمربندی جلویی، ممکن است نشان‌دهنده این باشد که ادراک چهره‌های مردانه‌نماتر بوسیله زنان، از نظر

---

[1]- Bilateral anterior cingulate cortex

آنان، هم جذاب‌تر و هم توأم با ادراک خطر بیشتر است (همان منبع). نکته مهمی که از این پژوهش برمی‌آید اینست که زنان، علی‌رغم اینکه مردان دارای چهره‌های مردانه‌نماتر را خطرناک‌تر ارزیابی می‌کنند اما بطور همزمان، آنها را جذاب‌تر هم می‌بینند. این خود به این معنی است که ادراک زنان از شخصیت مردان، می‌تواند تاثیری در اینکه از نظر جنسی مجذوب آنها شده و با آنها هم‌آغوش شوند یا نه، نداشته باشد. و این خود پیامدها و کاربردهای مهم دیگری را در حوزه روانشناسی از جمله روانشناسی جنسی زنان و روانشناسی اجتماعی و جنایی دارد. بطور مثال، فعال‌شدن این ناحیه از مغز در مواجه با مردان جذاب ولی سایکوپات و تبعات آن از نظر ریسک‌پذیری زنان برای اینکه موفق به هم‌خوابگی با مرد رویاهای‌شان شوند، می‌تواند خودشان و دیگران را در معرض خطرات بالقوه مهمی قرار دهد. زمانی که از بسیاری از این زنان سوال کنید که آیا حاضر به هم‌خوابگی با چنین مردانی هستید، یک نه محکم می‌شنوید اما زمانی که کار از سوال و پرسشنامه‌های روانشناختی به دنیای حقیقت می‌رسد، واقعیت چیز دیگری خواهد بود. عده زیادی از این زنان، در همان زمان هم که جواب نه به این سوالات می‌دهند می‌دانند که جواب واقعی و رفتاری‌شان بله است. آنها فقط به علت فشار برای ارائه جواب جامعه‌پسند است که در پرسشنامه‌ها، احتمال ارتباط جنسی‌شان با چنین مردانی را منتفی می‌دانند. آنها به خوبی از این امر مطلع هستند که اذعان به میل به آمیزش با چنین مردانی یا به اصطلاح مردان «بد»، نمره جذابیت آنها به عنوان یک همسر را، در نظر مردان به اصطلاح «خوب» کاهش می‌دهد و این منجر به از دست رفتن بخش قابل ملاحظه‌ای از احتمال ازدواج موفق آنها خواهد شد. به قول پیران ما: «عده‌ای از زنان اتفاقا عاشق مردان بی‌ادب هم هستند اما این را نمی‌گویند تا مردان مودب را هم از دست ندهند!». همانطور که خواهیم دید این تمایلات تناقض‌خواهانه در زنان که خود ریشه در استراتژی‌های جنسی آنها دارد، منجر به بروز بسیاری از تعارضات و مشکلات بین دو جنس می‌شود.

بابای خوب و ژن خوب

با نگاهی به سرمایه‌گذاری والدینی و تفاوت دو جنس در آن، دریافتیم که یک مرد و زن برای اینکه بالاترین میزان موفقیت تولیدمثلی را داشته باشند و شایستگی تکاملی خود را به حداکثر برسانند، می‌بایست رفتارها و استراتژی‌های جنسی متفاوتی را در پیش بگیرند. جنس مونث، برای زادآوری و سپس پرورش فرزندان تا سن تولیدمثل، می‌بایست یک سری استراتژی‌های پیچیده‌تر را نسبت به مردان، در پیش می‌گرفته است. با کنار هم گذاشتن آنچه که منجر به موفقیت تولیدمثلی برای یک زن در طول تکامل می‌شده، می‌توان به منطق تکاملی استراتژی جنسی دوگانه در زنان، پی برد. استراتژی جنسی دوگانه در زنان منجر به این شده که از طریق روابط جنسی کوتاه‌مدت در زمانی از چرخه قاعدگی که احتمال حاملگی بالاست، ژن‌های تناسب‌افزا را برای فرزندان‌شان تأمین کنند و از طریق ازدواج با مردی که دارای شرایط خوب اقتصادی–اجتماعی و ویژگی‌های شخصیتی مناسب است، وجود محیطی أمن و ایمن از نظر مادی و شرایط عاطفی–روانشناختی مناسب را برای آنها فراهم آورد.

علت اهمیت دادن زیاد زنان به طبقه اقتصادی و اجتماعی، وضعیت شغلی و ویژگی‌های شخصیتی مثبت شریک همچون مهربان بودن و ظرفیت وابسته شدن در موقع انتخاب همسر و از طرف دیگر، جذب جذابیت جسمانی شدن در روابط کوتاه‌مدت و در اواسط چرخه حاملگی، همین تفاوت در راهبردهای لازم برای افزایش موفقیت تولیدمثلی در دو جنس است. این تبیین از ملاک‌های متفاوت زنان در انتخاب شریک درازمدت و کوتاه‌مدت، به فرضیه بابای خوب/ ژن خوب[1] مشهور شده است. زنان، هم به دنبال پدرهای خوب و هم ژن‌های خوب، برای فرزندان‌شان هستند. جمع نشدن هر دو ویژگی در همسران بالقوه، موجب شکل‌گیری استراتژی جنسی دوگانه در آنها شده است. فرضیه پدر خوب– ژن خوب معتقد است که زنان در طول تکامل و با بکارگیری استراتژی جنسی دوگانه، می‌توانستند از یک طرف از طریق ازدواج با مردان متعلق به طبقه ب، برای فرزندان خود پدرانی خوب و از طرف دیگر از طریق ارتباط جنسی با مردان طبقه الف در اواسط چرخه قاعدگی، ژن‌هایی خوب را فراهم کنند. پدران خوب، دارای صفات خوب رفتاری به منظور پدر خوبی بودن و مردان گروه الف دارای ژن‌های خوبی برای افزایش احتمال تناسب تکاملی زاده‌ها هستند. برای اثبات این فرضیه، پژوهش‌ها به دنبال تفاوت‌های جسمی و شخصیتی بین مردان دارای ویژگی‌های ریخت‌شناختی و رفتاری متفاوت سوق یافتند که نتایج تعدادی از این پژوهش‌ها را در بخش‌های قبلی این فصل با هم مرور کردیم.

جستاری پژوهشی. زنان و طبقه‌بندی سریع مردان؛ آیا حقیقت دارد؟

بعضی افراد عقیده دارند که زنان در فاصله زمانی بسیار کوتاهی از دیدن و آشنا شدن با یک مرد، او را طبقه‌بندی می‌کنند. بدین نحو که یا او را به عنوان یک معشوق می‌پذیرند و یا سعی می‌کنند تا او را به عنوان یک دوست (به معنی همیار و کمک‌کننده)، برای خود رزرو کنند. همچنین، ممکن است او را دارای حس خصومت دانسته و از او دوری کنند. آیا چنین عقایدی درست هستند؟ هر چند این باور که همه زنان، در مدت زمان بسیار کوتاهی از آشنایی با یک مرد، قادر به شناسایی دقیق ویژگی‌های شخصیتی او هستند مبالغه‌آمیز است اما پژوهش‌ها نشان می‌دهند که زنان، واقعا و به صرف دیدن یک مرد، اقدام به ارزیابی شخصیتی و طبقه‌بندی کردن او می‌کنند. این برداشت‌های زنان از ظاهر مردان که در واقع ارتباطاتی هم با واقعیت‌های شخصیتی آن مردان دارند، در شکل‌دادن ماهیت رابطه آنها با مردان، بسیار مهم و اثرگذار هستند.

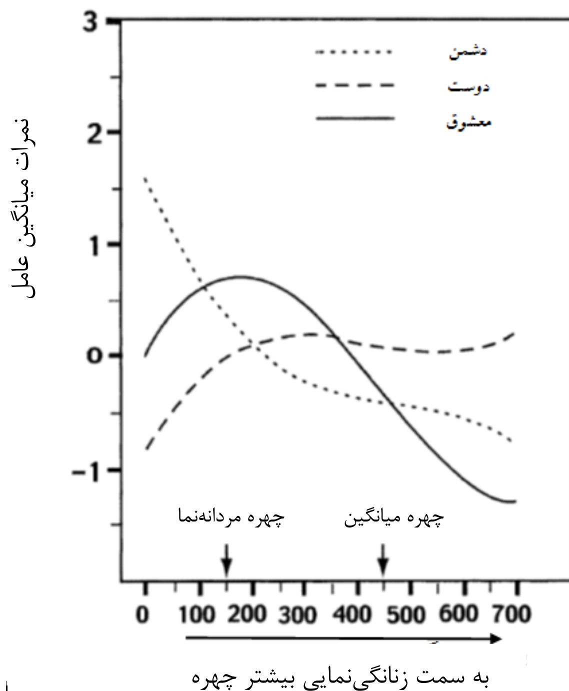
جانستون و همکارانش (۲۰۰۱) با انجام تحلیلی آماری، دریافتند که زنان، طیفی از صفات را بر حسب ویژگی‌های ظاهری مردان، به آنها نسبت می‌دهند. سه عامل اصلی به دست آمده از ترکیب این صفات، عبارت بود

[1]- Good dad/ Good gene hypothesis

از: دشمن[1]، دوست[2] و معشوق[3]. در زیر، نمودار این سه عامل را می‌بینید. با افزایش میزان زنانگی‌نمایی چهره (به سمت راست نمودار)، میزان ادراک دوستی از یک عکس بیشتر می‌شد (خط شکسته). عامل دوست، انتساب صفاتی مانند کمک‌کننده، همکاری‌کننده، قابل اعتماد، پدر خوب، ثروتمند و با هوش بودن را افزایش می‌داد. برای زنان، تصویر مربوط به دوست، به عنوان یک همسر درازمدت یا در مراحلی به غیر از اواسط چرخه قاعدگی، جذابیت داشت. عامل معشوق، یک نمودار کوهانی است (خط ممتد). عامل معشوق یا معشوق خوبی بودن، با انتساب صفاتی از قبیل از نظر جسمی جذاب، از نظر جنسی برانگیزاننده، مردانه، سالم و مراقبت‌کننده، همبستگی داشت. زنان، تصویر مربوط به عامل مشعوق را، در اواسط چرخه قاعدگی و به عنوان شریک جنسی، جذاب می‌یافتند. میزان مردانگی‌نمایی متوسط در چهره با این نمودار همبستگی داشت. همچنین، به نظر می‌رسید که میزان جذب‌شدن زنان به شاخص‌های چهره‌ای مرتبط با تستوسترون مانند میزان مردانگی- زنانگی‌نمایی چهره‌ای، تحت تاثیر نسبت استروژن به پروژسترون خود زنان هم بود. عامل دشمنی با مردانگی‌نمایی زیاد چهره‌ای همبسته بود (خط نقطه-چین). به این معنی که زیاد بودن مردانگی‌نمایی چهره، انتساب صفات مربوط به یک دشمن را به آن چهره، افزایش می‌داد. زیاد بودن میزان مردانگی‌نمایی چهره‌ای در مردان، با ادراک زنان از میزان تهدیدکننده بودن، دمدمی‌مزاج بودن[4]، کنترل‌گر بودن، مکار بودن[5]، مستبدانه رفتارکردن[6]، خودخواهی، تسلط‌گری و تکانشی‌بودن، همبستگی مثبت داشت. مردانگی‌نمایی چهره‌ای زیاد، ادراک صفات نام برده در فرد را بوسیله زنان بیشتر می‌کرد و با عامل دشمن، همخوانی داشت.

---

[1]- Enymy
[2]- Friend
[3]- Lover
[4]- Volatile
[5]- Manipulative
[6]- Coercive



شکل ۵-۴: منحنی سه عاملی ارتباط خصایص چهره‌ای مردان با ادراک صفات شخصیتی از آنها در زنان. فلش مربوط به «چهره مردانه‌نما»، چهره‌ای را نشان می‌دهد که مردانگی-نمایی ظاهری بالایی دارد. فلش «چهره میانگین»، مربوط به تصویری است که از نظر مردانگی-زنانگی‌نمایی چهره، در حد متوسط این طیف قرار دارد. همچنین، منحنی سه عامل، بر روی نمودار، ترسیم شده است. همانطور که مشاهده می‌کنید، عامل دشمن با مردانگی‌نمایی زیاد چهره همبسته بوده و عامل معشوق با میزان متوسطی از مردانگی‌نمایی چهره مربوط است. افزایش زنانگی‌نمایی چهره‌ای با عامل دوستی مرتبط است (برگرفته از جانستون و همکاران، ۲۰۰۱).

تاهل و فعال‌شدن استراتژی جنسی دوگانه

(نکته: مفهوم تاهل در پژوهش‌های روانشناسی جنسی در کشورهای غربی، با آنچه که در فرهنگ ما از تاهل مورد نظر است، تا حدی تفاوت دارد. تاهل در اینجا، علاوه بر زنانی که رسما و بطور قانونی، ازدواج کرده‌اند، همچنین شامل زنانی می‌شود که در یک رابطه پایدار و با ثبات قرار داشته اما بطور رسمی ازدواج نکرده‌اند. در این حالت، همسران اول این زنان می‌توانند شریک جنسی[1] یا دوست پسر[2] آنها باشند. پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام می شوند نیز، ممکن است از واژه‌هایی مانند زنان دارای یک رابطه تعهدآمیز[3] یا درگیر[4] در یک رابطه استفاده کنند تا به این نکته اشاره کنند که ممکن است زنان مورد مطالعه آنها، لزوما بطور رسمی ازدواج نکرده اما حتما در یک رابطه باثبات و با فرض تعهد، قرار داشته‌اند. جدای از نوع تاهل یک زن، آنچه که در اینجا و در مبحث سیاست جنسی دوگانه مهم است اینست که تعدادی از زنان، ممکن است وارد رابطه با مردی شوند که او را به عنوان ارضا کننده نیازهای اقتصادی، اجتماعی، حمایتی، مراقبتی و توجه‌ای خود در نظر می‌گیرند و در همین زمان، مرد یا مردان دیگری را برای ارضای نیازهای جنسی خود ترجیح می‌دهند که در صورت متاهل‌بودن رسمی زن، به آن مرد اصطلاحا شوهر دوم یا شوهر خارج از رابطه زناشویی[5]، گفته می‌شود).

---

[1]- Sexual partner
[2]- Boy friend
[3]- Committed
[4]- Involved
[5]- Ex-husband

علت اینکه چرا تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی، بیشتر یا صرفا در زنان متاهل و نه مجرد دیده می‌شود را، می‌توان با توجه دوباره به اصل سرمایه‌گذاری والدینی درک کرد. ما نه تنها دارای نیازها و انطباق‌های تکاملی هستیم بلکه یک سلسله مراتب تکاملی از نیازها و انطباق‌ها که از لحظه‌ای به لحظه‌ای دیگر و از روزی به روز دیگر تغییر می‌یابند نیز، در سیستم روانشناختی ما وجود دارد. به عبارت روشن‌تر، نیازها، امیال و انطباق‌های روانشناختی ما، از یک نظم معین و توالی سلسله مراتبی تاثیر می‌پذیرند. یک سری از مکانیسم‌های اجرایی[1] وجود دارند که عملکرد آنها، تنظیم اجرا و توالی سایر مکانیسم‌هاست. این مکانیسم‌های اجرایی را می‌توان **فرامکانیسم‌ها**[2] نامید (باس، ۱۹۹۶). در مورد ارتباط فعال‌شدن بیشتر استراتژی جنسی دوگانه با تاهل در زنان، فرامکانیسم‌های انطباقی آنها، منجر به این می‌شوند که یک زن، تا وقتی که برایش اطمینان حاصل نشده که همسری دائم در دسترس دارد که علاقه، تولنایی و منابع مادی لازم برای پرورش فرزندان را در اختیار او می‌گذارد، تمایل چندانی برای باورشدن از حتی مردان دارای متناسب‌ترین ژن‌ها هم نشان ندهد. علت نیز مشخص است؛ بدون وجود منابع توجه ای و مادی کافی از طرف یک مرد، پرورلندن فرزند برای یک زن، ناممکن یا دشوار بوده و کاهنده موفقیت تولیدمثلی است. تکامل به اینجا نیز فکر کرده؛ فعال‌سازی بیشتر یا انحصاری استراتژی جنسی دوگانه در زنان متاهل، گویای یک نظم و توالی سلسله مراتبی جالب و موجه برای به حداکثررسانی موفقیت تولیدمثلی آنهاست. این مسئله روشن‌کننده این مشاهده است که چرا برای زنان، روابط خارج از چارچوب، بطور خاص و برجسته‌ای در زمان تاهل و متفاوت از رابطه بدون چارچوب در زمان تجرد، بسیار جذاب و هوس‌برانگیز است. در واقع، بسیاری از روابط جنسی خارج از چارچوب، اگر در زمانی که یک رابطه مطمئن و باثبات وجود دارد اتفاق نیفتند، برای بعضی از زنان ممکن است اصلا تحریک‌کننده یا لذت‌بخش نباشند. روابط خارج از چارچوب، برای مردان نیز جذاب‌اند. اما در مردان، این جذابیت، چندان تحت تاثیر تجرد و تاهل آنها قرار نمی‌گیرد. این مسئله همچنین آشکار می‌کند که چرا بعضی از مردها، ارتباط جنسی بدون تعهد با زنان متاهل را اینقدر جذاب می‌یابند. برای ذهن عصر حجری این مردان، چنین روابطی به معنای توزیع اسپرم‌های خود، بدون اینکه خودشان وقت و انرژی برای پروراندن و بزرگ‌کردن حامل ژن‌های‌شان یعنی زاده‌هایشان بگذارند، است. انطباق‌های تناسب‌افزای انسان، حکم می‌کنند تا هر چیزی، در جای خودش و در زمان و مکان خاص خودش روی دهد. بر همین اساس، مکانیسم‌های پاداش و تقویت‌دهی خاصی در ذهن ما طراحی شده تا این زمان و مکان مناسب را بازشناسی کنند و باعث شوند تا آن رفتارها، در یک چارچوب معین و نه در هر زمان و مکانی، خاصیت پاداش‌دهی روانی داشته باشند. زدن نمک به خیار و گوجه، لذتی دو چندان به آنها می‌دهد، درحالی‌که پاشیدن آن به سیب و گلابی، لذت چشایی این میوه‌ها را از بین می‌برد. معادلات و

---

[1]- Executive
[2]- Meta-mechanism

فرمول‌های انطباق‌افزای تکاملی ما باعث می‌شوند تا میزان جذابیت و پاداش‌بخشی انواع روابط جنسی را در موقعیت‌های متفاوت، بصورت متفاوتی ارزیابی کنیم. آنچه که در یک موقعیت برای ما شکست محسوب شده یا چندان مطلوب برآورد نمی‌شوند، می‌تولند در موقعیتی دیگر نشئه‌آور باشد. یک مثال دیگر از خاصیت پاداش‌دهی متفاوت فعالیت‌های مختلف جنسی، خودارضایی است. علت اینکه از نظر ارضای جنسی، خودارضایی هیچ‌وقت نمی‌تواند جای مقاربت جنسی را برای انسان بگیرد، اهمیت آمیزش جنسی در تولیدمثل موفق است. با مقاربت جنسی، مغز تکاملی انسان، از موفقیت در آمیزش جنسی و در واقع افزایش احتمال موفقیت تولیدمثلی، اطمینان حاصل می‌کند. حال آنکه خودارضایی فقط به عنوان یک مسکن عمل کرده و ارضای روانشناختی حاصل از آن، کامل نیست. همین مسئله باعث می‌شود تا شاهد تمایل شدید تعدادی از افراد به روابط جنسی فرازناشویی باشیم. حال آنکه اگر مسئله فقط به یک ارضای جنسی- حسی مربوط می‌شد، خودارضایی، به اندازه کافی جوابگو بود. در واقع، بر طبق گزارش زنان، ارگاسم تجربه‌شده از طریق خودارضایی و تحریک کلیتوریس، می‌تواند شدیدتر از ارگاسم تجربه‌شده از آمیزش جنسی هم باشد. اما مشخص است که به لحاظ تناسبی و تولیدمثلی، خودارضایی، هیچ وقت نمی‌تواند جای مقاربت جنسی را برای آنها بگیرد.

بطور خلاصه، زنان به روابط خود و مردان، با دو چشم و به دو دید، نگاه می‌کنند. یک چشم آنها به روابط کوتاه‌مدت دوخته شده و چشم دیگر به روابط درازمدت. چشمی که مردان را برای روابط کوتاه‌مدت ارزیابی می‌کند، به متغیرهایی مانند جذابیت جسمانی، و بعضی از ویژگی‌های شخصیتی و خصایص اقتصادی و فرهنگی، حساس است. در عوض چشمی که پیگیر رابطه درازمدت است، به خصایصی در مردان مانند شرایط اقتصادی، موقعیت شغلی و اجتماعی و ویژگی‌های شخصیتی همچون ثبات در روابط، مهربان و فداکار بودن، حساسیت نشان می‌دهد. اینکه استراتژی در حال حاضر و در جریان یک زن، تابع کدامیک از این چشم‌ها باشد، به عواملی همچون تجرد یا تاهل، خصایص فردی و شخصیتی خود زن، شرایط اقتصادی و اجتماعی، سن، عوامل بوم‌شناختی و محیطی (مانند هنجارها و قوانین) و چرخه قاعدگی او، بستگی دارد. همه زنان، به هر دو استراتژی مذکور مجهز هستند، هر چند، در یک زمان و شرایط خاص، ممکن است یکی یا هر دوی این استراتژی‌ها فعال باشند. تجربه یکی از مراجعین مذکر مولف، گویای همین استراتژی جنسی دوگانه در زنان و احتمال فعال‌تر شدن آن در تاهل، است.

> مراجع: مرد، ۲۹ ساله، دانشجوی فوق لیسانس مهندسی، از نظر چهره‌ای و بدنی بسیار جذاب، باهوش، خوش‌برخورد و آرام.
>
> "... برای من، آن اوایل مایه تعجب بود. اینکه برای راضی‌کردن دختران مجردی که با آنها رابطه دارم، می‌بایست انرژی، وقت و پول زیادی می‌گذاشتم اما در کمال ناباوری، با زنان متاهلی روبرو می‌شدم که

انگار به جز ارتباط جنسی، خواهان چیز دیگری از من نیستند. با توجه به اینکه آنها متاهل بودند، من فکر می‌کردم که نباید و یا کمتر به روابط اینچنینی راغب باشند. هر چند من شخصا حاضر به ارتباط با هیچیک از این زنان نشدم [؟]، اما به این فکر می‌کنم که آیا اگر کس دیگری به جای من بود و با این تعارض مواجه می‌شد که در یک طرف آن، دختران مجرد کمتر مایل وجود داشته باشند و آن هم با صرف هزینه، وقت، انرژی و پول زیاد و در طرف دیگر، زنان متاهلی که نه نیاز چندانی به صرف وقت زیاد برای آنها است و نه پول و نه انرژی، چه کار می‌کرد؟!..." [مولف، نتوانست برای این سئوال مراجع خود، جوابی بیابد، شما می‌توانید؟!]

رفتارهای به ظاهر متناقض جنسی زنان، موجب تعجب جوانی شده که بیش از همه ویژگی‌ها، جذابیت جسمانی‌اش، مورد توجه بود. استراتژی جنسی دوگانه و اینکه این استراتژی در زنان، کی، کجا و تحت چه شرایطی فعال می‌شود، حلال این مسئله به ظاهر معماگونه است. دختران مجرد، عموما به دنبال مردی برای یک رابطه درازمدت می‌گردند. در این شرایط، رابطه جنسی گذرا حتی با مردی جذاب نیز، ممکن است برای بعضی از آنها، چندان تقویت‌کننده نباشد. اما برای زن متاهلی که از برقراری دائم شرایط مادی و رفاهی اطمینان حاصل کرده، این گزینه، می‌تواند یک گزینه دلخواه و غیرقابل مقاومت باشد.

جستاری پژوهشی. استراتژی جنسی دوگانه در هنر و ادبیات

ادبیات و هنر، از جمله موضوعاتی بوده که مورد تحلیل‌ها و کنکاشات روانشناسی تکاملی قرار گرفته‌اند (رک به کارول، ۲۰۰۵). در بعضی از موارد، فرآورده‌های ادبی و هنری هر چه که باشند، نشان‌دهنده همان موضوعاتی هستند که ذهن بشر را برای میلیون‌ها سال به خود مشغول کرده‌اند. داشتن بقا، تولیدمثل موفق، ترس از خیانت و فداکاری متقابل، از آن جمله‌اند.



به تصویر کشیدن تلویحی استراتژی جنسی دوگانه در زنان در قالب یک عکس. عکس روبرو، احتمالا تزیینی (ساختگی) است اما به هرحال، نمایانگر مشغولیت ذهنی و احتمالا اضطراب هنرمند طراح یا عکاس آن، درباره خیانت زناشویی و استراتژی جنسی دوگانه در زنان است.

در پژوهش‌های جالبی، از ادبیات و تحلیل ادبیات، برای سنجش استراتژی جنسی دوگانه در زنان، استفاده شده است. کروگر، فیشر و جابلینگ (۲۰۰۳)، زنان را با یک سری از سناریوهای فرضی ادبی مواجه کردند. در این

رمان‌ها، دو دسته از مردان، به عنوان قهرمانان درستکار[1] داستان و قهرمانان نادرستکار[2]، به تصویر کشیده می‌شدند. این محققین دریافتند که زنان، برای ارتباطات درازمدت خود، قهرمانان درستکار را ترجیح می‌دادند اما هر چقدر که رابطه کوتاه‌تر فرض می‌شد، آنها قهرمان نادرستکار را، بیشتر ترجیح می‌دادند (برای مروری بر بررسی خصایص قهرمانان مرد در رمان‌هایی که برای زنان نوشته می‌شوند و به عبارت دیگر آن‌دسته از خصایص مردان که زنان خواهان آنها هستند و از خلال رمان‌خواندن سعی در تصور آنها دارند رک به کرنتز، ۱۹۹۲).

ادبیات فارسی نیز از این خزانه اطلاعاتی بی‌نصیب نیست. یک لطیفه در زبان ما، میل به اقدام بر اساس استراتژی جنسی چندگانه در زنان را در قالب زبان طنز، نشان می‌دهد:

> "زمانی خواجه‌ای را دختری بود برازنده. خواجه در سن ازدواج، پیش دخت خود آمد و به او گفت که دخترم تو در سن ازدواجی و غفلت جایز نیست. چندین خواستگار آمده‌اند که سه کس بهترین آنهایند. اولی نامش حسن است که فرزند تاجر شهر است. او جوان ثروتمند و خوش آتیه‌ای است، با قد و قامتی کوتاه و رخی همانند من! دومی علی نامی است. او در زیبایی، زبانزد همگان و مثال‌زدنی است و بسیاری از دختران شهر، شیفته رخ یوسفی اویند، ولکن، سر به هوا و لاقید است. سومی، منصور نام دارد. او خوش اخلاق و نیک سیرت است و از دانش دهر، بهره زیادی دارد اما خدای تعالی، نه جمال چندانی به او عطا کرده و نه مال و مکنت آنچنانی.
>
> دخترک درحالی‌که نگاهی پرمعنی به پدر انداخته بود گفت:
>
> پدرم تو خود خواجه‌ای و می‌دانی که مرا بخاطر ناتوانی در تحمل دوری از شما و مادرخاتون، قصد شوی‌کردن نیست اما از آنجا که تو هم همانند من، به حق مُصر و عاجلی تا این کار بشود، انتخاب من از بین آنانی که گفتی اینست: حسنعلی‌منصور! " (منبع اصلی؟).

از این طرف عشوه‌گری، از آن‌طرف بلوف‌زنی

گفتیم که قدرت دستگاه ایمنی لااقل تا حدی ژنتیکی است و درنتیجه زنان می‌توانند از طریق آمیزش با چنین مردانی، این قدرت را به فرزندانشان نیز انتقال دهند. سایر علایم صادقانه نیز خبر از وجود سایر شاخص‌های حاکی از تناسب در دارنده آن می‌دهند. اما چقدر انرژی، دقت و زمان لازم است تا زنان این علائم را در طرف مقابل خود تشخیص دهند؟ یکی از علل تاخیرهای زنان برای آماده‌شدن برای برقراری رابطه جنسی و رفتارهایی مانند عشوه‌گری و نازکردن، می‌تواند خرید زمان برای تشخیص این علایم صادقانه حاکی از تناسب واقعی در یک مرد و اجتناب از مردانی که فقط وانمود به داشتن چنین صفاتی می‌کنند باشد. داشتن یک اتومبیل یا ساعت مچی گران‌قیمت می‌تواند توانایی واقعی یک مرد در کسب منابع مادی را پیام‌رسانی کند، همانطور که

---

[1]- Proper heroes

[2]- Dark

توانایی مدیریت یک رابطه با جنس مقابل در اوایل رابطه و در مدت زمان پیش از آمیزش می‌تواند هوش جفت‌یابی یک مرد را نشان دهد. مردان، ممکن است از خود بپرسند که چرا برخی از زنان، حتی درصورتی‌که بدانند رابطه‌ای فقط یک ارتباط جنسی زودگذر خواهد بود، ممکن است خوردن یک فنجان چای با یک مرد سوار بر یک اتومبیل لوکس را بر یک مهمانی شام با مردی که اتومبیلی دون‌پایه دارد ترجیح دهند. آنها فنجان چای را با وعده شام مقایسه می‌کنند! درحالی‌که غرایز آن زنان، در همان زمان، در حال مقایسه پتانسیل بالقوه ژن‌هایی‌اند که توانایی کسب اتومبیل‌های متفاوت را داشته‌اند. هرچند آنها ممکن است از کل مال و مکنت یک مرد ثروتمند، فقط چندبار چرخ‌زنی با اتومبیل او و دیدن یک خانه مجلل را برای خود اخذ کنند اما همین نیز برای آنها کافیست تا نسبت به ژن‌های کسب‌کننده چنین توانایی مادی نتیجه‌گیری کنند. این نتیجه‌گیری، می‌تواند ناصحیح یا صحیح باشد اما به‌هرحال بر رفتار آنها تاثیر اساسی خواهد گذاشت. به همین خاطر است که زن‌ها، نام اتومبیل‌ها را نه بخاطر کسب اطلاع از قدرت اسب بخار آنها بلکه به علت کسب آگاهی از قیمت آنها و توانایی مالی صاحب آنها، از بر می‌کنند.

بر همین منوال، بسیاری از متغیرهایی که جذابیت مردان در نظر زنان را افزایش داده و آنها را از فیلترینگ انتخاب جفت زنان می‌گذرانند، به نوعی نشان‌دهنده متغیرهایی‌لند که برای موفقیت در تشکیل یک رابطه کوتاه‌مدت یا درازمدت لازم و موثر هستند. از بذل و بخشش‌های یک مرد هنگام بیرون‌بردن شریک و قیمت انگشتری که به عنوان حلقه نامزدی برای او می‌خرد گرفته تا روش برخورد، اعتماد به نفس، حالات بدنی، کفایت در صحبت‌کردن و اغواگری کلامی، جذابیت بدنی و چهره‌ای، همگی آرایش ژن‌ها یا منابع مادی یک مرد را نشان می‌دهند. توانایی اغواگری کلامی مانند گفتن اشعار عاشقانه و لطیفه‌های بامزه هم تا حدودی آرایش ژن‌های دخیل در هوش و توانایی کلامی یک مرد را بروز می‌دهند.

این مسئله، گریزی هم به تحول **بلوف‌زنی** در مردان می‌زند. مردان، در زمینه توانایی‌ها، ثروت و اکتسابات خود بلوف می‌زنند تا زنان را درباره داشته‌های واقعی ژنتیکی و مادی خود فریب دهند. اصل تکامل همزمان باعث شده تا زنان نیز، به راهبردهایی برای فائق‌آمدن نسبی به این مکانیسم در مردان مجهز شوند. آنها از طریق خرید زمان و توجه به علایم صادقانه و تمایز مردان دارای منابع ژنتیکی یا مادی واقعی از مردانی که فقط سعی می‌کنند بطور زیرکانه داشتن چنین منابعی را وانمود کنند، سعی در انتخاب بهترین جفت‌های مناسب برای رابطه کوتاه‌مدت یا درازمدت دارند. به همین دلیل، آنها معمولا رابطه‌هایی که خیلی سریع پیش می‌روند را نامناسب ارزیابی می‌کنند. در بسیاری از مواقع، یک مرد، برای اینکه درباره آمیزش جنسی با یک زن تصمیم بگیرد، به بیش از چند دقیقه تأمل (!) نیاز ندارد. به دلیل سرمایه‌گذاری والدینی پایین‌تر، آنها موتورهای جنسی همیشه آماده‌به‌کار هستند که انگار تصمیم خود برای ارتباط جنسی را، از قبل و بطور خودکار گرفته‌اند. اما زنان، چه

برای روابط کوتاه‌مدت و چه درازمدت، به زمان بیشتری نیاز دارند. آنها ممکن است احساس کنند که سرعت زیاد رابطه، زمان و اطلاعات مناسب برای اینکه تصمیمی صحیح بگیرند را در اختیار آنها نمی‌گذارد. علاقه وافر زنان به صحبت و غیبت‌کردن درباره اطرافیان مذکر نیز، نوعی روش کسب اطلاع از خصایص مردان مورد تحقیق آنهاست. زنان، عموما در قالب گروه‌های چندنفره، به پرس و جو و پشت‌سر حرف‌زدن درباره مردان می‌پردازند. این کمک می‌کند تا آنها با رعایت صرفه‌جویی در زمان و انرژی و بهره‌گیری از تجربه دیگر زنان، اطلاعات لازم برای انتخاب مردان مناسب برای رابطه را بیابند. معمولا فقط در چند مورد، ارتباط جنسی زنان ممکن است به ظاهر تکانشی و همراه با تصمیم‌گیری در زمانی کوتاه، به نظر برسد. یک مورد، به مواقعی بر می‌گردد که آنها زمان زیادی برای تصمیم‌گیری و انتخاب شریک جنسی نداشته باشند. محدودیت در دسترسی به شریک جنسی بنا به دلایل فرهنگی و اجتماعی، محدودیت‌های اعمال‌شده از طرف همسر یا شریک اول و عدم توانایی در دسترسی دوباره یا راحت به یک شریک بسیار جذاب، از جمله این موقعیت‌ها هستند که ضرورت تصمیم‌گیری سریع و فرصت‌طلبانه را ایجاب می‌کنند. البته حتی در این شرایط هم، زنان بر اساس حداکثر اطلاعاتی که می‌توانند در حداقل زمان ممکن کسب کنند مانند توجه به نشانه‌های دیداری و جذابیت جسمانی طرف مقابل، دست به انتخاب می‌زنند. این رهیافت، بخصوص بوسیله زنانی که به هر دلیلی به دنبال شرکای جنسی بسیار کوتاه‌مدت هستند بکار می‌رود. مورد دیگر به شرایطی برمی‌گردد که در آنها یک زن، بررسی خود را نه لزوما بوسیله کسب اطلاعات دست اول و از طریق خودش بلکه از طریق سایر کانال‌های کسب اطلاعات مانند نظرات و حرف‌های زنان دیگر کسب کرده است. در این حالت، فرد ناآشنا در واقع آشنایی است که از قبل غربال شده است. رابطه با افراد مشهور مانند سلبریتی‌های هنری و ورزشی، از آن جمله‌اند.

موفقیت تولیدمثلی، چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها و تغییر در ترجیحات جنسی زنان

«زنان، هیچ‌وقت مردان دلخواه[1] [ایده‌آل] خود را نمی‌یابند» (فروید).

«بعضی وقتها، زنان به دنبال همسرانی صرفا متفاوت هستند و نه همسرانی بهتر» (لانگلی، ۲۰۰۵).

ژن‌های خوب، یکی از فرضیات ارائه شده در مورد تبیین تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان و استراتژی جنسی دوگانه در آنهاست. علی‌رغم شواهد پژوهشی زیادی که در حمایت از این فرضیه ارائه شده، این فرضیه قادر به تبیین همه پیچیدگی‌های جنسی زنان در زمان انتخاب شریک جنسی نیست. بطور نمونه، هر چند این درست است که تغییرات همراه با چرخه قاعدگی، در زنانی که همسران جذاب‌تری دارند کمتر مشاهده

[1]- Favored

می‌شود اما این به این معنی نیست که این گروه از زنان، اصلا تمایلی به ارتباطات خارج از چارچوب زناشویی نداشته و یا اقدام به چنین روابطی نمی‌کنند. حتی زنانی که همسران جذاب یا بسیار جذاب دارند هم، ممکن است تمایل به ارتباطات فرازناشویی را تجربه کنند. این نظریه با این سئوال مواجه است که اگر مردهای جذاب، دارای ژن‌های خوب تناسب‌افزا و قابل توارث به زاده‌های خود هستند، پس چرا همه زنان دارای شوهرانی جذاب و زیبا، به همسران‌شان اکتفا نمی‌کنند؟ مشخص است که از نظر تکاملی، کشف ارتباط با مردی دیگر بوسیله همسر، می‌تواند برای یک زن بسیار گران و حتی به قیمت قتل او تمام شود. پس چرا حتی چنین زنانی که دارای شوهرانی با چنین ژن‌هایی هستند، بعضی وقتها، خیانت را بر هزینه‌های بالقوه خطرناک کشف روابط فرازناشویی بوسیله همسران‌شان ترجیح می‌دهند؟

ما در اینجا فقط به دنبال اینکه چرا زنان اقدام به روابط با مردان متعدد می‌کنند، نیستیم. همانطور که دیدیم (جدول ۳-۴)، از نظر تکاملی، روابط جنسی، برای زنان می‌تواند منافع متعدد و کاملا متفاوتی را در بر داشته باشد. برای یک زن، رابطه جنسی با یک مرد می‌تواند منابع مادی در بر داشته باشد، درحالی‌که هدف از رابطه با مردی دیگر، سنجش وجود خصیصه‌های لازم برای یک رابطه درازمدت و متعهدانه در آن مرد باشد. افزایش عزت نفس یا افزایش مهارت‌های اغواگری و جذب جنس مقابل، افزایش شأن خود و رهایی از تنش‌های ناخوشایند، فقط تعداد کمی از علل بالقوه زیاد هدف از رابطه جنسی در زنان هستند. بدیهی است که این علل متعدد، می‌توانند باعث شوند تا حتی یک زن دارای همسری زیبا و جذاب نیز، اقدام به رابطه فرازناشویی کند. ممکن است زنی دارای همسری زیبا اما نامهربان و بی‌مسئولیت باشد. در اینجا، شاید از نظر تکاملی، به نفع آن زن باشد تا بوسیله ارتباط با مردی دوم، شرایط را برای جدا شدن از شوهر اول و ازدواج با مرد دوم که متعهدتر و مسئولیت‌پذیرتر است فراهم کند. این انتخاب می‌توانسته برای زنان محیط تکاملی انطباق‌ها تناسب‌افزا باشد زیرا زادآوری و پرورش فرزند بدون وجود همسری مسئولیت‌پذیر و متعهد، امکان‌پذیر نبوده است. برای روشن‌تر شدن بحث، مجزا کردن تمایلات زنان به روابط فرازناشویی، به دو طبقه کلی، مفید به نظر می‌رسد. روابط فرازناشویی زنان و تمایل به چنین ارتباطاتی را، از یک نگاه، می‌توان به دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد. بطور کلی، یکی از دلایلی که باعث می‌شود زنان اقدام به روابط فرازناشویی کنند، میل ناهشیار به بارور شدن و تولیدمثل موفق‌تر بوسیله شرکای جنسی متناسب‌تر است. این تمایلات، معمولا خود را در اواسط چرخه قاعدگی نشان می‌دهند، زیرا در این زمان، احتمال باروری به حداکثر زمان خود می‌رسد. سایر عللی که باعث می‌شوند تا زنان برای روابط فرازناشویی خود برانگیخته شوند را می‌توان در طبقه کلی دوم گنجاند. این طبقه‌بندی به این معنی نیست که علت آن دسته از روابط فرازناشویی زنان که در طبقه دوم گنجانده می‌شوند، میل به تناسب‌افزایی و موفقیت تولیدمثلی بیشتر نیست. در مثال فوق که زنی، دارای همسری جذاب، با مردی دیگر ارتباط برقرار می‌کند تا شرایط او به عنوان همسری

درازمدت را محک زده یا او را جذب کند نیز، علت غایی، همین افزایش تناسب تکاملی و تولیدمثلی است. برای زنی که به علت فراهم‌سازی منابع مادی برای پرورش فرزندانش، اقدام به روابط فرازناشویی می‌کند نیز، همین علت غایی تناسب‌افزایی وجود دارد. اما چیزی که بین این دو طبقه کلی علت‌های روابط فرازناشویی در زنان، تمایز ایجاد می‌کند اینست که در مورد اول، زنان مستقیما به دنبال ژن‌های خوب قابل توارث برای فرزندان‌شان هستند. آنها می‌خواهند از طریق روابط متمرکز شده در اواسط چرخه قاعدگی، این ژن‌ها را برای زاده‌های خود تصاحب کنند. اما در مورد طبقه دوم، علل روابط فرازناشویی زنان، حول و حوش فراهم‌آوری سایر شرایط لازم برای افزایش موفقیت تولیدمثلی و نه لزوما کسب ژن‌های تناسب افزا، می‌چرخد. هر چند همه این علل، می‌توانند به افزایش در زادآوری موفق مربوط باشند اما هر یک به شیوه خاص خود، چنین عملی را انجام می‌دهند. دومین نشانه به منظور تمایز بین این دو دسته از علل را می‌توان به زمانی از چرخه قاعدگی که در آن، زنان، اقدام به روابط فرازناشویی می‌کنند، مربوط دانست. زنانی که چرخه قاعدگی را بطور طبیعی تجربه می‌کنند (مانند زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده نمی‌کنند)، چنانچه در اواسط چرخه قاعدگی روابط فرازناشویی داشته باشند، بیشتر احتمال دارد که این روابط‌شان را همراه با عدم استفاده از روش‌های پیشگیری مانند مصرف قرص همراه کنند تا روابط جنسی که با همسران‌شان دارند. همچنین، بیشتر احتمال دارد که زمان‌بندی روابط فرازناشویی خود را، بطور خودجوش، در اواسط چرخه قاعدگی قرار دهند. این موارد، نشانه آن است که زنان، تحت مکانیسم‌های روانشناختی ناهشیار (یا هشیار)، بعضی از روابط فرازناشویی خود که بخصوص با شرکای جذاب صورت می‌گیرد را طوری تنظیم می‌کنند که به حاملگی موفق ختم شود. این دسته از روابط زنان که با هدف حاملگی و باروری موفق صورت می‌گیرد را می‌توان از نظر زمانی، با روابطی که مستقیما با هدف باروری موفق صورت نمی‌گیرند، مجزا کرد. روابط طبقه دوم، می‌توانند در هر زمانی از چرخه قاعدگی روی دهند. همچنین، این گونه از روابط، ممکن است بوسیله شریک هم زمان‌بندی شوند تا اینکه بطور خودجوش و بوسیله خود زنان برنامه‌ریزی شوند.

تا اینجا، مسائل چندان پیچیده به نظر نمی‌رسند. اما پیچیدگی وقتی خودش را نشان می‌دهد که در می‌یابیم که زنان، نه تنها در مورد انتخاب شریک برای بارور شدن از او و انتخاب یک همسر برای کسب منابع، نوسان و تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی نشان می‌دهند، بلکه در انتخاب شریک برای بارور شدن نیز، نوسان و تغییر نشان می‌دهند. علت تمایلات فرازناشویی در زنان دارای شوهرانی جذاب، به همین نوسان و تغییر در انتخاب شریک برای باروی، مربوط است.

چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها: کلید تنوع‌طلبی در انتخاب پدر برای فرزند

خلاصه مباحث مطرح شده قبلی به منظور ورود به بحث جدید این است: الف) زنان در انتخاب شریک برای روابط کوتاه‌مدت و درازمدت خود، تفاوت و تغییر نشان می‌دهند. ب) علاوه بر این، حتی زنان دارای شوهرانی جذاب نیز، احتمال دارد که در اواسط چرخه قاعدگی، جذب مردانی به غیر از همسران خود شوند. حال به این سئوال می‌پردازیم که اگر هدف زنان از برقراری روابط کوتاه‌مدت جنسی که بخصوص در دوره‌های با احتمال باروری بالا روی می‌دهد، تلقیح‌شدن بوسیله مردان جذاب است، پس زنانی که خود شوهرانی جذاب از نظر جنسی داشته و روابط و رضایت زناشویی خوبی نیز دارند چرا اقدام به روابط فرازناشویی می‌کنند و اینکه هدف آنها از برقراری چنین روابطی را، چگونه می‌توان توجیه کرد؟

یکی از علل جذب مردانی به غیر از همسر اول شدن در زنانی با شوهران جذاب، توزیع ژن‌های خوب تناسب‌افزا در مردان متفاوت است. همانطور که گفتیم، جذابیت، با شاخص‌های متعددی همبسته است که جمع‌شدن همه آنها در مردی واحد، دشوار یا بعید است. یافتن چنین مردانی و فراهم‌آوری فرصت آمیزش جنسی با آنها، خود کاری دشوارتر است. در این حالت، یک زن ممکن است ترجیح دهد که با مردانی که شاخص‌های متفاوتی از جذابیت و در نتیجه ژن‌های تناسب‌افزای متفاوتی دارند، ارتباط داشته باشد. به عبارت دیگر، حتی زنان دارای شوهرانی با ژن‌های خوب نیز (مکرر به یاد داشته باشید که خوب در اینجا، فقط به معنی تناسب‌افزا بودن به لحاظ تکاملی است)، چون همه ژن‌های خوب را در مردان خود نمی‌یابند، به دنبال مردانی با «ژن‌های خوب دیگر» هستند. این فرضیه که به ترجیح چندگونگی ژنتیکی[1] (رک به سایمونس، ۱۹۷۹) در زنان مشهور شده، این نظریه را مطرح کند که ترجیح مردانی با ساختارهای ژنتیکی متفاوت، بقای نسل ژن‌های جاری‌کننده چنین استراتژی انتخابی را افزایش داده است. همانطور که در فصل سوم توضیح دادیم، تکامل گونه‌های حیوانی و از جمله انسان، پر بوده از شرایط متغیری که هر یک، شرایط متفاوتی را برای بقا و تولیدمثل موفق، می‌طلبیده است. چنین شرایط متغیر و غیرقابل پیش‌بینی، ایجاب می‌کرده تا هر فرد، برای تولیدمثل موفق‌تر، زاده‌های متنوع‌تری را تولید کند. بدین نحو، امکان اینکه از بین زاده‌های فرد، تعدادی از آنها از پیکار و نبرد با طبیعت و شرایط متنوع و سخت، جان سال به در برده و موجب ادامه حیات ژن‌های ترجیح‌دهنده چنین رفتاری باشند، افزایش می‌یافته است. "بر طبق اصل تکامل همزمان، فقط تغییرپذیری ژنتیکی می‌تواند به ما در مسابقه با محیطی که به طور غیرقابل پیش‌بینانه‌ای متغیر است، کمک کند" (اُبرزوچر و گرامر، ۲۰۱۰). میل به تنوع ژنتیکی زاده‌ها، باعث قابل فهم‌ترشدن عطش زنی که شوهری جذاب دارد اما همچنان به آمیزش جنسی با مردی مشهور، باهوش، چرب‌زبان و یا صرفا متفاوت علاقه دارد، می‌شود. میل به چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها در

[1]- Genetic diversity

زنان، به دلیل توزیع ژن‌های تناسب‌افزا در مردان و موفقیت ژن‌های گوناگون و متنوع جسمی و رفتاری در بقا و تولیدمثل موفق، بوجود می‌آید. بدین نحو، داشتن فرزندانی که هر یک، تعدادی از ویژگی‌های تناسب‌افزای جسمی و رفتاری متنوع تکاملی را دارند، می‌تواند از جمله مکانیسم‌های انطباقی و عمیق ذهن جنسی هر زنی باشد.

متونی که خیالبافی‌های جنسی زنان را جمع‌آوری کرده و گزارش می‌دهند، از جمله منابعی هستند که راه ما به پستوهای زندگی جنسی- ذهنی زنان را باز می‌کنند (برای مطالعه در زمینه محتوای خیالبافی‌های جنسی زنان، رک به فرایدی، ۱۹۹۳؛ ۲۰۰۸؛ ۲۰۰۹؛ کتب این نویسنده، عمدتا در بر دارنده گزارش خیالبافی‌های جنسی زنان بوده و شامل تحلیل‌های علمی نمی‌شود). ممکن است برای یک مرد، درک این مطلب که چطور همسرش می‌تواند مرد معینی را به او ترجیح بدهد، دشوار باشد. اینکه یک زن سفیدپوست متعلق به طبقه بالای اقتصادی- اجتماعی در آمریکا که شوهری ثروتمند و جذاب هم دارد، درباره ارتباط جنسی با راننده سیاه‌پوست و درشت‌اندامش رویأپردازی کرده و تمایل داشته باشد که آنها را عملی هم کند، می‌تواند برای بعضی‌ها، دور از ذهن یا نامعقول به نظر برسد. درحالی‌که، از منظر تکاملی، آن زن فقط به دنبال افزایش موفقیت تولیدمثلی خود بوسیله افزایش چندگونگی ژنتیکی زاده‌هایش از طریق ارتباط با مردان متناسب ولی متفاوت است. از این رو، دفعه بعد که همسر یک تاجر موفق را در حال خوش و بش جنسی با سی‌دی فروش کنار خیابان دیدید و یا متوجه رابطه پنهان همسر یک استاد دانشگاه با جوانک بیکار و بدنام همسایه شدید، تبیینی قابل قبول برای این موارد خواهید داشت. درمورد ویژگی‌های شخصیتی هم، بعضی اوقات، رفتارهایی برای یک زن افزایش‌دهنده جذابیت و تحریک جنسی هستند که از نظر ناظر بیرونی ممکن است غیرعادی یا غیرقبال درک به نظر بیایند. توجه به نقش چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها در ایجاد تنوع‌طلبی جنسی و موفقیت تولیدمثلی حاصل از آن در محیط تکاملی انطباق‌ها، میل زنان به آمیزش جنسی با مردان متعدد را قابل فهم می‌کند. این تمایل، منجر می‌شود تا زنان، در انتخاب پدر برای فرزندان‌شان، تنوع و تغییر نشان دهند. آنها ممکن است ترجیح دهند فرزندی را از یک پدر داشته باشند و فرزندی دیگر را از پدری دیگر. این تمایل، حتی در صورت قرار داشتن در یک رابطه باثبات و با مردی جذاب از نظر جنسی نیز، می‌تواند مشاهده شود. مشاهده‌شدن تمایلات مرتبط با چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها حتی در زنانی که دارای شوهرانی جذاب هستند، با نتایج تلویحی بعضی از پژوهش‌ها نیز هماهنگ است. در تحقیق پیلسورث و هاسلتون (۲۰۰۶a)، هرچند تمایل به ارتباط جنسی با شخصی به غیر از شوهر، در زنانی که جذابیت جنسی شوهران خود را پایین ارزیابی می‌کردند، بیشتر افزایش می‌یافت تا زنانی که جذابیت جنسی شوهران خود را بالاتر ارزیابی می‌کردند اما بین میزان جذابیت جنسی بالاتر شوهر و افزایش میل زنان به ارتباط جنسی با همسر، همبستگی وجود نداشت. به عبارت دیگر، حتی چنانچه شوهران آن زنان، از

جذابیت جنسی برخوردار بودند، تمایل این زنان به رابطه با شوهران‌شان، تحت تاثیر چرخه قاعدگی قرار نمی‌گرفت اما تمایل آنها به ارتباطات خارج از چارچوب زناشویی، از چرخه قاعدگی آنها، تاثیر می‌پذیرفت. بطور خلاصه‌تر، در اواسط چرخه قاعدگی، جذابیت پایین‌تر شوهر، میل به ارتباطات فرازناشویی را افزایش می‌داد اما افزایش جذابیت شوهر، موجب افزایش میل به ارتباط با شوهر، نمی‌شد.

یک روانکاو، تجربه جالبی در رابطه با مراجعین مونث خود دارد که به این مسئله یعنی میل ناهشیار یا هشیارانه زنان برای اینکه از مردان متعدد، فرزند داشته باشند، مربوط است. این روانکاو، از تعدادی از مردان و زنانی که در طول سال‌ها برای حل مسائل و مشکلات روانی خود به او مراجعه می‌کردند، سئوال می‌کرده که آیا هیچ‌وقت میل به برقراری با افراد متعددی از جنس مقابل داشته‌اند و یا فکر آن به ذهن‌شان خطور کرده است؟ در مورد مردان که جواب مشخص و قابل انتظار است! عده‌ای از زنان نیز که البته تعدادشان کمتر از مردان بود، مستقیما به داشتن چنین خیالاتی اذعان کردند. اما این روانکاو، بطور جالبی از زبان تعدادی از زنان مراجع می‌شنود که آنها ممکن است مستقیما و صراحتا به این فکر نکرده باشند که با مردان متعددی رابطه جنسی داشته باشند اما این فکر به ذهن‌شان خطور کرده که داشتن فرزند از مردان متفاوت و متعدد، چگونه می‌تواند باشد. در این مورد، با عکس جریان غالب در روانشناسی جنسی- تکاملی مواجه هستیم. آنچه که اغلب در زنان، هشیارانه احساس می‌شود، میل به ارتباط جنسی با مردان متعدد، بدون بینش نسبت به پویایی زیربنایی تکاملی آن است تا برعکس آن. اما در اینجا، تجربه روانکاو فوق، همراستای با پویایی تکاملی زیربنایی میل به تنوع‌طلبی جنسی در زنان بود.

و اما سوال اندکی سخت‌تر این که خوب، حال چرا حتی زنانی که شوهرانی جذاب از نظر جنسی دارند هم، بعضی وقتها متمایل به ارتباط با مردان دیگری می‌شوند که از این نظر، با همسران‌شان برابری کرده یا حتی کمتر جذاب هستند؟ بعضی از زنان، گزارش می‌دهند که در دوره‌هایی از زندگی، ممکن است تقریبا هر مردی به غیر از همسران‌شان را از نظر جنسی جذاب بیابند! چرا بعضی وقتها در انتخاب شرکت جنسی فرازناشویی یک زن، صرفا شاهد تفاوت هستیم و نه بهتر یا بالاتر بودن از نظر جذابیت جسمی یا سایر خصایص بدنی و رفتاری؟ به عبارت دیگر، چرا زنان در بسیاری از موارد، صرفا به دنبال تغییر شریک[1] هستند و نه لزوما یک شریک بهتر[2]؟ نظریه ژن‌های خوب، معتقد است که زنان، به دنبال همسران بهتر و در واقع ژن‌های بهترند، درحالی‌که نظریه میل به چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها، می‌گوید که زنان از ورای روابط خود، فقط یا لزوما به دنبال همسران بهتر نیستند، بلکه ممکن است به دنبال همسرانی «فقط متفاوت» باشند. هر چند که نقش هر دوی این عوامل، در رفتارهای جنسی زنان اثبات شده، اما اینکه هر یک از این انگیزه‌ها یعنی خواهان همسری بهتر یا متفاوت بودن، بطور دقیق،

[1]- Trade- different
[2]- Trade-up

چه میزان از نوسانات و تغییرات در رفتارها و ترجیحات جنسی همزمان با چرخه قاعدگی، تنوع‌طلبی جنسی، استراتژی جنسی دوگانه و سایر رفتارهای جنسی زنان را توجیه می‌کنند، نیاز به پژوهش‌های بیشتری دارد.

در چارچوب رفتارهای همسرگزینی و انتخاب شریک جنسی، رفتارهای دیگری نیز وجود دارند که ناظر بر میل به تنوع ژنتیکی زاده‌ها در چارچوب مکانیسم‌های جفت‌گزینی و استراتژی‌های جنسی هستند. در بخش بعدی، به یکی از این موارد یعنی جفت‌گزینی مبتنی بر ساختارهای ژنتیکی فردی، می‌پردازیم.

ژن‌های مکمل و مکانیسم‌های جفت‌گزینی

مجموعه آلل‌های سازگاری بافتی ماژور[۱] یا MHC، مجموع ژن‌هایی هستند که فعالیت آنها، به قدرت دستگاه ایمنی در برخورد با پاتوژن‌هایی که وارد بدن می‌شوند، ارتباط دارد. در انسان، به این بخش از ژنوم، آنتی‌ژن لوکوسیت انسانی[۲] (HLA) نیز گفته می‌شود. محل قرارگیری MHC در انسان، کروموزوم شماره ۶ است. هر چقدر که آلل‌های موجود بر روی جفت کروموزوم‌های حامل MHC (یا همان ژن‌های قرار گرفته بر این ناحیه) در فرد متفاوت‌تر باشند، سیستم ژنتیکی و در نتیجه دستگاه ایمنی بدن فرد، تعداد بیشتری از پاتوژن‌های محیطی را شناخته و توانایی بیشتری برای مقابله با آنها خواهد داشت. میزان تنوع کدهای این ناحیه، در نتیجه تولیدمثل جنسی و **برون‌آمیزی**[۳]، افزایش می‌یابد. در برون آمیزی، فرد با عضوی از جنس مقابل که در جایگاه‌های ژنی خاص، آلل‌هایی متفاوت از آلل‌های خودش دارد، آمیزش می‌کند. در **درون‌آمیزی**[۴]، آمیزش جنسی با یک خویشاوند ژنتیکی روی می‌دهد که احتمال بالاتری دارد که در این جایگاه‌های ژنتیکی، آلل‌هایی همانند خود فرد داشته باشد. همه ما، یک آلل مربوط به این ناحیه را از پدر و یک آلل را از مادران‌مان، به ارث می‌بریم. کودکانی که از والدینی متولد می‌شوند که MHC های والدین آنها به نوعی مکمل و نه تکرار همدیگر هستند، دارای سیستم ایمنی خواهند بود که قدرت مقابله با طیف بیشتری از پاتوژن‌های محیطی را دارد. در اینجا، مکمل به معنای تفاوت است. آلل‌های متفاوت، رمزهای متنوع‌تر و بیشتری دارند که توانایی بازشناخت تعداد بیشتری از پاتوژن‌های محیطی را برای سیستم ایمنی فرد، فراهم می‌کنند. دو آلل با تشابه بیشتر، دارای کدهای مشترک بیشتر و در نتیجه بازشناسی تعداد کمتری پاتوژن هستند، درحالی‌که مجموعه پاتوژن‌های قابل شناسایی بوسیله دو آلل متفاوت، شناسایی تعداد بیشتری از انواع پاتوژن‌ها را فراهم می‌کند. برای درک بهتر مسئله، یک مثال می‌آوریم. تصور کنید که دو نامه، یکی از پدرتان و یکی از مادرتان، برای شما ارسال می‌شود. هر دو آنها قصد دارند که در نامه ارسالی خود، ده نفر از دشمنان شما را که بطور بالقوه برای شما آسیب‌رسان

---

[1]- Major Histocompatibility Complex (MHC)
[2]- Human leukocyte antigen loci (HLA)
[3]- Out breeding
[4]- Inbreeding

هستند، معرفی کنند. هر دو نامه را باز می‌کنید و متوجه می‌شوید که اسامی هفت نفر از افراد معرفی شده بوسیله پدرتان، در لیست اسامی درج‌شده در نامه مادرتان نیز آمده است. نام سه نفر از هر نامه نیز، غیرمشترک هستند. پس شما مجموعا نام سیزده نفر یعنی هفت اسم مشترک و شش اسم نامشترک (سه اسم از پدر و سه اسم از مادر) از دشمنان خود را شناسایی کرده‌اید. حال تصور کنید که اسامی هر ده نفر معرفی شده در هر نامه، غیرمشترک باشند. به عبارت دیگر، دشمنانی که پدرتان اسامی آنها را برای شما فرستاده، همانهایی نباشند که مادرتان لیست اسامی آنها را برای شما فرستاده است. در این حالت، شما بیست نفر از دشمنان خود را خواهید شناخت. عدم تشابه در نامه‌های رسیده از طرف پدر و مادرتان، منجر می‌شود تا شما تعداد بیشتری از دشمنان بالقوه خود را شناسایی کرده و در نتیجه اقدامات پیشگیرانه لازم را در مقابل تعداد بیشتری از افراد آسیب‌رسان به خود، انجام دهید. بطور ساده، در این حالت شما موفق‌تر خواهید بود زیرا تعداد بیشتری از دشمنانتان را می‌شناسید و می‌توانید برای جلوگیری از آسیب دیدن بوسیله آنها، اقدام به ریختن طرح و برنامه کنید. این تمثیل را می‌توان در مورد میزان شباهت آلل‌های به ارث رسیده از والدین هم، بکار برد. البته در اینجا، علی‌رغم شباهت در اصل ماجرا، مسئله پیچیده‌تر می‌شود. تعداد پاتوژن‌های قابل شناسایی بوسیله سیستم ایمنی یک فرد، بسیار زیاد است. خود ناحیه MHC هم به تنهایی حدود ۱۴۰ ژن را در بر می‌گیرد (پیرتنی و اولیور[۱]، ۲۰۰۶؛ به نقل از گانگستاد، ۲۰۱۱). از نظر آماری نیز، احتمال شباهت بین آلل‌های MHC یک زوج کم است، زیرا تنوع ژن‌های موجود در این ناحیه، در مورد افراد مختلف، بسیار زیاد است. اما به هر حال، هر چقدر که آلل‌های دو والد نامتشابه‌تر باشند، سیستم ایمنی بدن فرزندان آنها، تعداد پاتوژن‌های بیشتری را شناسایی خواهد کرد. انتخاب مردی با MHC متفاوت به عنوان پدر فرزند خود بوسیله یک زن، یک کارکرد دیگر هم می‌تواند داشته باشد و آن این است که همسر با MHC متفاوت، از نظر ژنتیکی، احتمالا بطور کلی هم، با فرد انتخاب‌گر متفاوت است. این مسئله، می‌تواند موجب کاهش خطر بیماری یا نقص فرزند در نتیجه درون‌آمیزی، شود (برای مروری بر نظریه ارتباط ژن‌های خوب، ژن‌های مکمل و انتخاب همسر رک به رابرتس و لیتل، ۲۰۰۷). زنان، بطور کلی، شرکای جنسی دارای MHC متفاوت را ترجیح می‌دهند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که این ترجیحات، نتایج انطباقی مهمی را، برای زنان، در بر دارد. بطور مثال، میزان شباهت MHC یک زن با شوهرش، با مدت زمانی که طول می‌کشد تا یک زن حامله شود (هاولیسک و رابرتس، ۲۰۰۹)، مشکلات در حاملگی، بروز سقط جنین، وزن نوزاد در هنگام تولد و سلامت نوزاد (رک به رابرتس و لیتل، ۲۰۰۷)، بوجود آمدن نوعی تهوع[۲] در دوره حاملگی که می‌تواند منجر به سقط جنین شود (اوکی و همکاران، ۲۰۰۸) و میزان کاهش وزن نوزاد در زمان

---

[1]- Piertney & Olivier
[2]- Pre-eclampsia

تولد (رزنیکوف و همکاران، ۱۹۹۱)، رابطه دارد. این روابط مشاهده شده نشان می‌دهند که انتخاب‌گری زنان بر اساس میزان شباهت یا تفاوت در MHC ریشه انطباقی کاملا قابل درکی دارد.

خیانت زناشویی و MHC

یکی از نکات جالب در مورد نقش MHC در انتخاب شریک جنسی و خیانت زناشویی، ارتباط بین میزان شباهت MHC زوجین و خیانت در زنان، است. در یک پژوهش، مشخص شد که هر چقدر که نسبت شباهت در آلل‌های زوجین در MHC افزایش می‌یابد، پاسخ‌دهی جنسی زنان به شرکای‌شان کاهش و در عوض تعداد شرکای جنسی خارج از چارچوب زناشویی آنها افزایش و میزان جذب مردانی به غیر از شرکای اولیه خود شدن بخصوص در دوره باروری از چرخه قاعدگی آنها، افزایش می‌یابد (گارور- آپگار و همکاران، ۲۰۰۶). این نتایج، در پژوهش‌های دیگر نیز تکرار شده‌اند. در این پژوهش، هر چند که شباهت در MHC، پیش‌بینی‌کننده تمایل زنان به مردانی به غیر از همسران اول‌شان در اواسط چرخه بود اما پیش‌بینی‌کننده علاقه جنسی به همسر نبود. به عبارت دیگر، در اواسط چرخه قاعدگی، افزایش میزان شباهت در MHC زوجین، با افزایش میزان تمایل به ارتباطات خارج از چارچوب زنان رابطه داشت اما حتی در صورت غیرمشابه بودن MHC زوجین، موجب افزایش علاقمندی جنسی زنان به شوهران‌شان نمی‌شد. نکته دیگر اینکه، میزان شباهت در MHC زوجین، ارتباطی با جذب‌شدن به مردانی به غیر از همسر اول، در دوره‌هایی به غیر از اواسط چرخه قاعدگی مانند دوره لوتئال، نداشت. به عبارت ساده‌تر، جذب مردانی به غیر از همسر اول شدن، از زمان چرخه قاعدگی تاثیر می‌پذیرفت به نحوی که این مسئله، فقط در اواسط چرخه و نه در سایر زمان‌ها، مشاهده می‌شد. همچنین، هر چند میزان شباهت در MHC زوجین، بر میزان پاسخ‌دهی جنسی، روابط خارج از چارچوب زناشویی و رضایت جنسی مردان تاثیری نداشت اما بر ادراک مردان از اینکه همسران‌شان تا چه میزان تمایل به ماجراجویی جنسی[1] [همانند میل به روابط خارج از چارچوب زناشویی] دارند، اثر داشت. نکته دیگر اینکه، هر چند که بین رضایت جنسی زنان و شباهت در MHC زوجین همبستگی وجود داشت اما بین رضایت کلی زناشویی که در برگیرنده مسائلی بیشتر از رضایت جنسی هست و شباهت در MHC زوجین، ارتباطی مشاهده نشد. به عبارت دیگر، شباهت زوجین در MHC، فقط بر میزان رضایت جنسی زنان تاثیر داشت و بر سایر مولفه‌های رضایت زناشویی او تاثیری نداشت و این خود به این معنی است که شباهت در MHC، تاثیری جنسی داشته و حول و حوش مسائل جنسی و تولیدمثلی زنان می‌چرخد.

[1]- Sexual adventurousness

ودکیند و همکارانش (۱۹۹۵ و همچنین ودکیند و فوری، ۱۹۹۷) دریافتند که بوی بدن مردان با MHC متفاوت، زنان را بیشتر به یاد شرکای‌شان اول و یا شرکای خارج از چارچوب زناشویی‌شان می‌انداخت تا بوی بدن مردانی با MHC مشابه خودشان. این یافته نشان می‌دهد که زنان، ترجیحات مربوط به MHC را واقعا عملی کرده و این ترجیحات، فقط در مرحله ترجیح باقی نمی‌مانند. پژوهش‌های بعدی، باید ارتباط بین شباهت در MHC و متغیرهای روانشناختی مانند رضایت زناشویی، ثبات زناشویی، میزان جدایی و طلاق را بسنجند.

بعضی از یافته‌ها و مشاهدات مربوط به نقش MHC در رفتارهای جفت‌یابی و جنسی، در سایه میل به چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها، بهتر توجیه می‌شوند. بطور مثال، افزایش شباهت در MHC زوجین، با افزایش میل به ارتباط فرازناشویی در زنان همبستگی دارد اما برعکس آن صدق نمی‌کند. بدین معنی که کاهش در شباهت MHC زوجین، موجب افزایش جذب شدن به شوهر اول، نمی‌شود. این مشاهدات، می‌توانند نشان دهنده این باشند که هر چند شرایط هماهنگ و مساعد همسر از نظر ژنتیکی و فنوتیپی، بر کاهش میل به ارتباطات فرازناشویی و مجذوب مردانی به غیر از شوهر خود شدن تاثیر می‌گذارد اما حتی در این حالت هم، رفتارهای زنان به گونه‌ای است که نشان می دهد آنها، چندان نامتمایل به سایر ژن‌های متنوع موجود در بدن سایر مردان، نیستند.

"دوره زمانی باروری کوتاه‌تر در زنان و وجود یائسگی باعث می‌شود تا زنان به نوعی به جای کمیت، به کیفیت بیشتر بپردازند" (دیاموند، ۱۹۹۸). برجسته‌تر بودن جفت‌گزینی بر اساس MHC در زنان و عدم مشاهده رابطه بین میزان شباهت در MHC و رفتارهای طرد همسر یا خیانت زناشویی در مردان، می‌تواند به علت سرمایه‌گذاری والدینی بالاتر در جنس مونث باشد. داشتن حتی یک فرزند ناسالم، برای تناسب تولیدمثلی یک زن، به دلیل صرف انرژی زیاد و تبعات تولیدمثلی منفی بالا، صدمه جدی به موفقیت تولیدمثلی او می‌زند. درحالی‌که بخصوص با توجه به چندزنی که احتمالا در محیط تکاملی انطباق‌ها بسیار رایج بوده، برای جنسی که یکی از مهمترین موانع کاهش موفقیت تولیدمثلی‌اش، تعداد شرکای جنسی بوده و نیاز به گذاشتن انرژی زیادی هم برای تولیدمثل ندارد، شاید بهتر بوده تا از هیچ شریک جنسی نگذرد. امتحان کردن بخت خود از طریق آمیزش با یک همسر دارای MHC مشابه، هزینه کمتری برای جنس مذکر داشته یا اصلا هزینه‌ای نداشته است. گفته می‌شود که نوع زایندگی جنس مذکر، بیشتر زایندگی افزایشی و زایندگی مربوط به جنس مونث، بیشتر زایندگی پرورشی یا کیفی است. در زایندگی افزایشی، جنس مذکر از طریق افزایش زاده‌ها، سعی در افزایش موفقیت تولیدمثلی خود دارد، درحالی‌که در زایندگی پرورشی، جنس مونث از طریق پرورش مطلوب و بهینه همان تعداد کم زاده‌ها سعی می‌کند تا خط ژنتیکی خود را در خزانه ژنتیکی گونه باقی نگه دارد.

در مجموع، همه این یافته‌ها یعنی الف) ارتباط میزان شباهت زوجین در MHC با میزان احتمال خیانت در زنان، ب) ارتباط بین میزان شباهت در MHC زوجین، مرحله چرخه قاعدگی و تمایل به ارتباط جنسی با مردان

دیگر و ج) ارتباط میزان شباهت در MHC زوجین با گزارش‌دهی مردان از رضایت جنسی همسران‌شان، تاکیداتی هستند بر اینکه از بین علل درگیر در روابط فرازناشویی زنان، تمایل به تولیدمثل موفق از طریق حفظ تنوع و چندگونگی ژنتیکی فرزندان، یکی دیگر از کاندیداهای قابل قبول برای این‌گونه از روابط است.

تشخیص شباهت در MHC بوسیله زنان

یکی از مواردی که محققان، توانایی تشخیص شباهت در MHC بوسیله زنان را به آن نسبت می‌دهند مکانیسم‌های بویایی است. ترجیح بوی مردان با ژنوتایپ MHC متفاوت با خود، در زنانی که بطور عادی چرخه قاعدگی را تجربه می‌کنند (مانند زنانی که از داروهای ضدحاملگی استفاده نمی‌کنند)، در چندین مطالعه تایید شده است (مانند سانتوس و همکاران، ۲۰۰۵؛ ودکیند و فوری، ۱۹۹۷). افراد انسانی، یک مولفه فردی بطور ژنتیکی تعیین شده در بوی بدن‌شان دارند که حاوی اطلاعاتی درباره دستگاه ایمنی آنهاست (پن[1] و همکاران ۲۰۰۷؛ به نقل از ابرزوچرو گرامر، ۲۰۱۰). بوی بدن، اطلاعاتی را درباره ترکیب آللی بافت MHC فراهم می‌کند (ابرزوچر و گرامر، ۲۰۱۰). اینکه بعضی از زن‌ها، از همسران یا معشوق‌های خود می‌خواهند که زمان حمام‌رفتن، از صابون یا سایر مواد شوینده استفاده نکنند واجازه دهند که بوی طبیعی بدن آنها به جای خود باقی بماند، به جذابیت بوی طبیعی بدن آن مردان برای شرکای‌شان برمی‌گردد. البته این جذابیت فقط به MHC مربوط نبوده و به موارد دیگری که آنها هم خود را در بوی بدن مردان نشان می‌دهند همانند آندروژن‌ها و فرمون‌ها هم مربوط هستند. بزاق دهان نیز، احتمالا حاوی مواد شیمیایی مشخص‌کننده MHC است. خانم هاسلتون معتقد است که ممکن است ریشه تکاملی علاقه افراد به بعضی از فعالیت‌های جنسی مانند بوسه آبدار یا اصطلاحا بوسه فرانسوی[2] هم (در این نوع از بوسه، زبان طرفین با زبان و محوطه دهانی طرف دیگر تماس می‌یابد) در ارزش کارکردی این فعالیت‌ها برای اکتشاف میزان هماهنگی طرفین در MHC باشد. علاقه و اقدام به این گونه از فعالیت‌های جنسی معمولا در اوایل ارتباط، در اوج خود قرار دارند که این می‌تواند حاکی از کارکرد غربال‌گری این گونه از فعالیت‌های جنسی در زمان مناسب خود باشد. زمان مناسب یعنی اوایل شروع یک رابطه که زمان برای تصمیم‌گیری برای اینکه آیا رابطه باید به مرحله بعدی برسد یا خیر و اینکه چه کسی والد دیگر فرزند ما باشد، هنوز از دست نرفته است.

---

[1]- Penn
[2]- French Kiss



بوسه آب‌دار در سایر نخستی‌ها. اشکالی از بوسه آبدار (زبانی) یا اصطلاحا بوسه فرانسوی که در آنها زبان نر و ماده در تماس با یکدیگر قرار گرفته و آنها می‌توانند بزاق دهان همدیگر را بچشند، در بعضی حیوانات همانند شامپانزه‌ها و بونوبوها هم دیده می‌شود که این موضوع نشان از کارکرد تکاملی این رفتار جنسی در این گونه‌ها دارد. چشیدن مزه بزاق طرف مقابل، می‌تواند به دریافت اطلاعاتی درباره شاخص‌های ژنتیکی جفت مقابل از جمله فرمون‌های او کمک کند. این‌کار، می‌تواند روشی دم‌دستی برای غربال‌گری اولیه و سریع برای پی بردن به مولفه‌های ژنتیکی طرف مقابل از جمله MHC او و ارزیابی میزان هماهنگی ژنتیکی طرفین در این زمینه‌ها باشد.

ترجیح تفاوت یا شباهت در MHC و انتخاب بر اساس بو یا چهره

پژوهش‌هایی که در زمینه ارتباط میزان شباهت در MHC و جفت‌گزینی انجام شده‌اند، گویای این هستند که ممکن است نحوه انتخاب همسر یا شریک، بر اساس بوی بدن یا دیدن تصویر صورت طرف مقابل، به نتایج تا حدی متفاوت منجر شوند. بیشتر پژوهش‌های جفت‌گزینی انجام‌شده بر مبنای بو، به ترجیح تفاوت در MHC رسیده‌اند، حال آنکه تعدادی از پژوهش‌های انتخاب همسر که بر اساس دیدن تصویر چهره فرد مقابل انجام شده، به انتخاب شباهت در MHC منتهی شده‌اند (برای مروری در این زمینه رک به هاولیسک و رابرتس، ۲۰۰۹). نتایج تعدادی از پژوهش‌هایی که به بررسی ترجیح شباهت یا عدم شباهت در MHC، بوسیله زنان و مردان در زمان انتخاب جفت پرداخته‌اند، در جدول ذیل آورده شده‌اند.

جدول ۴-۴: انتخاب جفت بر اساس میزان شباهت یا عدم شباهت در MHC. علامت (-) به معنی نیافتن هیچ‌گونه رابطه‌ای، است (جدول برگرفته از رابرتس و لیتل، ۲۰۰۷. برای یافتن منابع ذکره شد در جدول، به همین منبع رجوع کنید).

نتایج آزمون‌های سنجش میزان عدم شباهت در MHC

محرک مورد استفاده در پژوهش	نتیجه تحقیق در زنان	نتیجه تحقیق در مردان	منبع پژوهشی
بو	ترجیح عدم شباهت	–	Wedekind et al. (1995)
بو	ترجیح عدم شباهت	ترجیح عدم شباهت	Wedekind and Furi (1997)
بو	ترجیح حد متوسط شباهت	–	Jacob et al. (2002)
بو	فقدان ترجیح شباهت یا عدم شباهت	ترجیح عدم شباهت	Thornhill et al. (2003)

بو	ترجیح عدم شباهت	فقدان ترجیح شباهت یا عدم شباهت	Santos et al. (2005)
چهره	فقدان ترجیح شباهت یا عدم شباهت	فقدان ترجیح شباهت یا عدم شباهت	Thornhill et al. (2003)
چهره	ترجیح شباهت	–	Roberts et al. (2005a)

نتایج آزمون‌های سنجش هتروزیگوسیتی

محرک مورد استفاده در پژوهش	نتیجه تحقیق در زنان	نتیجه تحقیق در مردان	منبع پژوهشی
بو	ترجیح هتروزیگوسیتی	عدم ترجیح هترو یا همو زیگوسیتی	Thornhill et al. (2003)
چهره	عدم ترجیح هترو یا همو زیگوسیتی	عدم ترجیح هترو یا همو زیگوسیتی	Thornhill et al. (2003)
چهره	ترجیح هتروزیگوسیتی	–	Roberts et al. (2005b)

در تبیین اینکه چرا افراد ممکن است هنگام انتخاب جفت بر اساس بو یا چهره، دست به انتخاب‌های متفاوت از نظر میزان شباهت در MHC بزنند، مسئله **برون‌آمیزی بهینه**[1] مطرح شده است (رابرتس و لیتل، ۲۰۰۷). هم درون‌آمیزی افراطی یعنی جفت‌گزینی با افرادی از جنس مقابل که شباهت بسیار زیاد ژنتیکی با فرد دارند (مانند محارم) و هم برون‌آمیزی افراطی یعنی جفت‌شدن با افرادی که تفاوت در ساختار ژنتیکی آنها با فرد بسیار زیاد است، تاثیرات منفی بر موفقیت تولیدمثلی فرد می‌گذارند. مورد اول، می تواند منجر به افزایش بروز اختلالات ژنتیکی در زاده‌ها که در نتیجه شباهت ژنتیکی زیاد فرد با شریکش بوجود می‌آید شود. در این حالت، آلل‌هایی که در یک نسل مغلوب بوده و نتوانسته بودند منجر به بروز اختلال در فرد شوند، در نتیجه یک پیوند زناشویی با قرابت ژنتیکی زیاد، در نسل بعد ظاهر می‌شوند. علت نیز اینست که دو خویشاوند نزدیک، نسبت به دو غریبه، بیشتر احتمال دارد که هر دو، یک آلل معیوب از یک اختلال را داشته باشند. برون‌آمیزی افراطی نیز، می‌تواند به علت تفاوت قابل ملاحظه در ساختار ژنتیکی افراد، احتمالا موفقیت تولیدمثلی آنها را تحت تاثیر قرار دهد. البته اثرات منفی درون‌آمیزی، به مراتب بیشتر از برون‌آمیزی است. در دنیای مدرن، افراد با نژادهای متفاوت، با یکدیگر ازدواج کرده و تولیدمثل موفق هم دارند و این نشان می‌دهد که از نظر ژنتیکی، حتی ازدواج با فردی از یک نژاد متفاوت هم، ممکن است نوعی برون‌آمیزی محسوب نشود. برای مشخص‌شدن اینکه هر

[1]- Optimal outbreeding

یک از این موارد یعنی اجتناب از برون‌آمیزی یا درون‌آمیزی افراطی، تا چه حد منجر به انتخاب یک شـــریک با MHC شبیه یا متفاوت می‌شوند، نیاز به پژوهش‌های بیشتری است.

هم اکنون، تیمی از محققین، اقدام به تاســیس مرکز همســریابی علمی (www.scientificmatch.com) کرده‌اند که اقدام به همسـریابی برای افراد، بر اسـاس MHC به همراه آزمون‌های تطابق شـخصـیتی می‌کنند. این موسسـه ادعا می‌کند که نتایج اولیه موفقیت‌آمیز بوده اسـت. هر چند موفقیت ازدواج، پدیده‌ای چند بعدی بوده و به ویژگی‌های شــخصــیتی، شــباهت‌ها و تفاوت‌های در ویژگی‌های شــخصــیتی، ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی، محیطی، حقوقی و ســایر عوامل بســتگی دارد اما نفس راه‌اندازی شــدن چنین مراکزی، می‌تواند مدرکی مبنی بر کاربرد عملی یافته‌های پژوهشی و اجتناب‌ناپذیری جامعه انسانی از پذیرش نقش عوامل زیستی- روانی در کنار عوامل روانی- اجتماعی و سایر عوامل، در سازندگی و موفقیت روابط انسانی باشد.

علاوه بر روش انتخاب شریک، پژوهش‌ها نشان داده‌اند که میزان تفاوت یا شباهت ترجیحی در MHC بوسیله افراد، به محیط مورد مطالعه هم مربوط است. به نظر می‌رسد که در محیط‌هایی با تنوع ژنتیکی پایین، زنان، بوی بدن مردانی با MHC متفاوت را ترجیح می‌دهند (ودکیند و همکاران، ۱۹۹۷) درحالی‌که در محیط‌های با گوناگونی ژنتیکی بالا، آنها به سمت همسرانی با MHC مشابه گرایش دارند (جاکوب و همکاران، ۲۰۰۲). این سبک انتخاب، هماهنگ با اصل برون‌آمیزی بهینه است که گفتیم، چرا که در هر محیط، زنان با توجه به احساس‌شان از میزان تنوع ژنتیکی موجود، اقدام به انتخاب همسر یا شریک جنسی می‌کنند (برای مروری در زمینه ارتباط جفت‌گزینی با MHC، رک به هاولیسک و رابرتس ، ۲۰۰۹).

جستاری پژوهشی. بررسی یک خطای اعتقادی در مورد ازدواج‌های فامیلی

شاید شما هم این جمله را شنیده باشید که «عقد دخترعمو و پسرعمو، در آسمان بسته شده!» کاملا مشخص نیست که ریشه‌های این باور فرهنگی ما در کجاست اما جدای از این ریشه‌ها، آیا حقیقتا عقد دخترعمو و پسرعمو، در آسمان‌ها بسته شده؟! بعضی‌ها بر این باورند که این عقیده، ریشه در اعتقادات اسلامی دارد. در اینصورت، قاعدتا باید به علمای همان دین رجوع کنیم تا اخبار موثقی از آنچه که در آسمان‌های آن دین روی می‌دهد، بدست آوریم! و جالب است بدانید که احادیث ذکر شده از پیشوایان دینی اسلام هم، نه تنها تأییدکننده این ازدواج‌های آسمانی نبوده، بلکه برعکس آن را هم، تایید و تشویق کرده‌اند. در واقع، در نکوهش ازدواج فامیلی، بخاطر ضعیف شدن فرزندان و بیماری‌های ژنتیکی، حدیث‌های فراوانی نقل شده است مانند: ۱) با غریبه ازدواج کنید تا فرزند ضعیف نیاورید؛ ۲) با خویشاوندان خود ازدواج نکنید، زیرا فرزندتان، نحیف، مریض و کندذهن خواهد شد؛ ۳) برای ازدواج، زنان غیرخویشاوند را انتخاب کنید تا نقص و بیماری، گریبان‌گیرتان نشود (هر سه از پیامبر اسلام)، ۴) با خویشان نزدیک ازدواج نکنید؛ چرا که فرزند ضعیف پدید می‌آید (امام ششم شیعیان، امام صادق).

میزان عدم پذیرش ازدواج‌های فامیلی، به نحوی است که حتی بعضی از فقهای معاصر، آن را «مکروه» شمرده و منع کرده‌اند که ممکن است این رأی به کراهت چنین ازدواج‌هایی، به استناد همین‌گونه از احادیث و نیز توصیه‌های پیشگیرانه پزشکان و متخصصان ژنتیک باشد (به عنوان نمونه، رک به پاسخ آیهٔ الله ناصر مکارم شیرازی به پرسش دانشکده علوم پزشکی ایلام؛ بهداشت و تنظیم خانواده. تهران: اداره کل بهداشت عمومی و پیشگیری وزارت بهداشت، ۱۳۷۳، ص۱۲۱). در مسیحیت، علاوه بر حرام بودن ازدواج با محارم نزدیک، ازدواج با فرزندان عمو، عمه، خاله یا دائی نیز حرام و غیرقابل قبول است. اما در دین یهود، ازدواج با عمه، عمو، خاله و دایی، جایز است. در این دین، همچنین قوانین قاطع و محکمی در مورد ممانعت از ازدواج با طرفداران سایر ادیان وجود دارد (چیزی که باعث شده عده‌ای معتقد شوند که بخاطر این تاکید زیاد بر درون‌آمیزی در جامعه یهودیت، این دین علاوه بر دین بودن یک نژاد هم هست). همراستا با ارتباط بین درون‌آمیزی و شیوع بیشتر بیماری‌ها، میزان بعضی از بیمارهای ژنتیکی خاص، در پیروان دین یهود بیشتر از جمعیت‌های دیگر گزارش شده است که به وجود درون‌آمیزی گسترده در پیروان این دین، نسبت داده شده است.

متاسفانه موارد متعددی از جمله مورد بالا در فرهنگ ایرانی وجود دارد که باعث می‌شود افراد، باورمند و عامل به توصیه‌های نادرست پزشکی و سلامتی باشند که پیروان آن هم به اشتباه آن را به اسلام نسبت می‌دهند. و همانطور که همه می‌دانیم کافی است که این افراد معتقد بارو داشته باشند چیزی از اسلام آمده، آن‌گاه دیگر هیچ مجمع پزشکی بین‌المللی و هیچ آزمایشگاهی قادر به تغییر رای آنها نخواهد بود! تجمع آسیب‌های اجتماعی و سلامتی نشات گرفته از این باورها، در درازمدت، علاوه بر آسیب به پیکره سلامتی جامعه، موجب بدنامی دین و فرار و تنفر افراد از آن هم خواهد شد.

نظریه تمایلات زناء با محارم و یافته‌های پژوهشی

اصول اساسی توارث و ژنتیک و پیامدهای تکاملی آنها، در تضاد کامل با بعضی از عقاید مکتب روانکاوی فرویدی است. این عقیده فروید که عقده ادیپ و الکترا، جهان‌شمول، همگانی و حالتی طبیعی از رشد روانی- جنسی هستند، در سایه پژوهش‌های تجربی و علمی، کاملا به چالش کشیده شده است. در این مکتب، عقیده بر اینست که هر فردی در دوران کودکی خود (بین سه تا هفت سالگی)، گرایشاتی جنسی نسبت به والد جنس مقابل خود را تجربه کرده است. فروید، نام گرایشات جنسی پسربچه به مادرش را عقده اُدیپ[1] و گرایشات دختر بچه به پدرش را عقده الکترا[2] گذاشته بود. او عقیده داشت که کودک، به موازات رشد روانی- جنسی خود، این گرایشات را سرکوب کرده و آنها را با انگیزه جنسی طبیعی و گرایش نسبت به جنس مقابل، جایگزین می‌کند. این فرضیه، نشأت گرفته از احساسات جنسی خود فروید نسبت به مادر جوانش در دوران کودکی بود. او سعی

[1]- Oedipus complex
[2]- Electra

داشت تا با تعمیم این مسئله، یک نظریه جهان‌شمول از این تجربه شخصی‌اش بسازد. هر چند احتمالا تجارب دوران کودکی خود او آنقدر قوی بوده که مشغولیت ذهنی او با این عقاید را تبیین کند اما دلیل این همه تاکید فروید بر عقده ادیپ، کاملا مشخص نیست. زمانی او به کارل یونگ (یکی از پیروان فروید که بعدها از او جدا شده و مکتب روانشناسی تحلیلی[1] را پایه‌ریزی کرد)، گفته بود که: "یونگ عزیز، اجاز بده تا از عقده ادیپ یک اصل مسلم جهانی بسازیم که همانند عقاید دینی، کسی نتواند در آن شک و تردید کند" [!]. اما، این عقیده که کودکان در دوران کودکی خود عموما نسبت به والد جنس مقابل‌شان گرایش جنسی دارند، نه تنها ثابت نشد بلکه پژوهش‌ها موید نادرست بودن آن بوده‌اند. اگر گونه انسان، به نحوی تکامل یافته بود که گرایش جنسی نسبت به والدینش و اقدام بر مبنای چنین گرایشاتی را نشان می‌داد، احتمالا شاهد انقراض نسل بشریت بودیم. این مسئله نه تنها در مورد انسان، بلکه در مورد سایر گونه‌ها و حیوانات هم مشاهده می‌شود. زیست‌شناسان دریافته‌اند که در اغلب گونه‌ها، همشیره‌هایی که با یکدیگر بزرگ می‌شوند، در بزرگسالی، همدیگر را به عنوان جفت انتخاب نکرده و ترجیح می‌دهند با سایر اعضای جنس مقابل خود جفت شوند. یکی از شرایطی که منجر به استثناء در این زمینه می‌شود، نبود هیچ جفت دیگر در دسترس است که در این حالت، ممکن است همشیره‌ها با یکدیگر جفت شوند. در تعدادی از مطالعات دیگر، محققان اقدام به قرار دادن نوزادانی از یک جفت دیگر در لانه جفتی دیگر و در کنار زاده‌های جفت دوم کردند. حتی در این حالت و با وجود اینکه این همشیره‌ها، از نظر زیستی، خویشاوند یکدیگر محسوب نمی‌شدند، مشاهده شد که در بزرگسالی با یکدیگر جفت نمی‌شوند. محققان پیشنهاد دادند که صرف بزرگ‌شدن در کنار یکدیگر، موجب راه‌اندازی یک سری مکانیسم‌های تکاملی شده که اجتناب از درون‌آمیزی یا آمیزش جنسی با خویشاوند را سبب می‌شوند. بعضی از محققین، مکانیسم‌های میانجی احتمالی را مشاهده دیداری و بو، ذکر کرده‌اند. همشیره‌ها از طریق دیدن همدیگر و تشخیص بوهای آشنا، خویشاوندان ژنتیکی خویش را تشخیص داده و از آمیزش جنسی با او، احتراز می‌جویند. کیبوتس‌های اسرائیلی، مکان‌هایی هستند که در آنها، عده‌ای از کودکانی از هر دو جنس، با یکدیگر بزرگ می‌شوند (مکانی شبیه به پرورشگاه در کشور ما). مطالعات نشان داده‌اند که این کودکان در بزرگسالی برای همدیگر جذابیت جنسی نداشته و برای انتخاب همسر ترجیح می‌دهند سراغ سایر افرادی بروند که با آنها و در یک محل بزرگ نشده بودند. علت شیوع بیشتر بعضی از بیمارهای خاص در یک قومیت یا نژاد معین، به همین تاثیر درون‌آمیزی بر افزایش شیوع بیماری‌های وابسته به توارث مربوط می‌شود. دلیل تاکید مشاوران ژنتیک و پزشکان بر اجتناب تا حد ممکن از ازدواج‌های فامیلی نیز، به همین مسئله برمی‌گردد. افراد یک فامیل، دارای شباهت‌هایی در ساختار ژنتیکی خود هستند. ازدواج‌های فامیلی می‌توانند منجر به افزایش تعداد ژن‌های معیوب و مسبب بیماری در زاده‌های افراد یک

---

[1]- Analytical Psychology

فامیل که با یکدیگر ازدواج کرده‌اند شوند. این مسئله بخصوص در مواردی که دو فرد مزدوج، حامل ژن یک بیماری خاص هستند، اهمیت زیادی پیدا می‌کند.

در بحث از MHC ، گفتیم که فرزندان با والدین دارای MHC متفاوت، شانس بیشتری برای سالم بودن و بقا خواهند داشت. برون‌آمیزی و انتخاب یک جفت با MHC متفاوت که در انتخاب‌های جنسی هر دو جنس و بخصوص زنان خود را نشان می‌دهد، در جهت کمک به ایجاد همین تفاوت در زاده‌ها است. تاثیر اصل شباهت در آلل‌هایی که یک فرزند از والدین خودش به ارث می‌برد، فقط محدود به MHC و کرموزوم شماره ۶ نمی‌شود، بلکه در مورد بیماری‌های نهفته در سایر کروموزوم‌ها هم صدق می‌کند. فرزندان یک خانواده چون از والدینی مشترک به دنیا می‌آیند، شانس بیشتری برای اینکه بطور همزمان آل‌های معیوب را به ارث ببرند دارند. ازدواج‌های خویشاوندان نزدیک موجب خواهد شد تا فرزندان متولد شده، به احتمال بیشتری دو آلل معیوب مربوط به یک ژن را از والدین خود و به طور همزمان به ارث ببرند. زیرا خویشاوندان، نسبت به افراد غیرخویشاوند، شباهت ژنتیکی بیشتری با همدیگر دارند. وجود دو آلل معیوب از والدین (یکی از پدر و یکی از مادر)، شانس بروز آن دسته از بیماری‌های ژنتیکی را که اصطلاحا آلل مغلوب می‌نامند، بالا می‌برد. این بیماری‌های آلل مغلوب، فقط زمانی در فرد ظهور می‌یابند که فرد بطور همزمان، دو آلل معیوب حاوی ژن‌های بیماری‌زا را در ژنوم خود داشته باشد. ازدواج‌های برون‌فامیلی، نرخ چنین بیمارهایی را از طریق پوشاندن اثر یک آلل معیوب با یک آلل دیگر سالم (باز هم یکی از پدر و دیگری از مادر) کاهش می‌دهند. هنگامی که درون‌آمیزی و بخصوص اَشکال شدید آن مانند زنای با محارم، در طول چندین نسل پیاپی و درون یک خانواده و یک مسیر ژنتیکی روی می‌دهد، می‌توان انتظار داشت که در پایان امر با زاده‌هایی مواجه شویم که بطور تراکمی، آلل‌های حاوی ژن‌های ناقص را به ارث برده و کلکسیونی از ژن‌های معیوب والدین نسل در نسل خود باشند. وجود چنین فرایندی، دیر یا زود منجر به انقراض این شجره ژنتیکی خواهد شد. با توجه به همین اثرات منفی ذکر شده، می‌توان گفت که مشاهده چنین تمایلاتی در شرایط طبیعی در واقع باید نادر باشد زیرا در طول تکامل، صاحبان چنین تمایلاتی که بخصوص بر مبنای این تمایلات خود اقدام می‌کرده‌اند، دیر یا زود خط ژنتیکی خود را منقرض می‌کردند. روانشناسان، علت تنفر عمومی افراد و تحریم تقریبا جهانی زنای با محارم را نیز، همین مسئله می‌دانند. بطور جالبی، حتی مشاهده شده که دختران، زمانی‌که در اواسط چرخه قاعدگی خود به سر می‌برند، به میزان کمتری به پدران خود، نسبت به مادران خود، تلفن می‌زنند. همچنین، درصورتی‌که مکالماتی با پدر خود داشته باشند، زمان آن کوتاه‌تر است. این موارد، در زمان‌هایی به غیر از اواسط چرخه مشاهده نشده است (لیبرمن، پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۱۱). محققین، این رفتارها را روشی برای اجتناب از تحریک درون‌آمیزی جنسی تفسیر کردند.

بر اساس اصول و یافته‌های تکاملی، آنچه که بهنجار و طبیعی شمرده می‌شود، به ارث بردن مکانیسم‌های روانشناختی سبب‌ساز احساس تنفر از گرایش به رابطه جنسی با والدین و نه داشتن چنین گرایشاتی، است. با توجه با تاثیرات منفی و جدی درون‌آمیزی بر سلامت ژنتیکی زاده‌ها و نتیجتا بقای خط ژنتیکی افراد، مشاهده چنین گرایشاتی در کودک را احتمالا نباید به عنوان یک مسئله رشدی بهنجار که بلکه به عنوان یک پدیده غیرطبیعی و نابهنجار یا یک انحراف از مسیر رشد روانی- جنسی طبیعی، تلقی کرد.

جستاری پژوهشی. آخرین فرعون و راز مرگ او

به ترتیب از چپ به راست: سر مومیایی شده آخرین فرعون مصر توت‌آنخ‌آمون، مقبره او و هوارد کارتر در حال بررسی تابوت و جسد او





اگر به ماجراهای عجیب تاریخی علاقه دارید، داستان کشف مقبره آخرین فرعون مصر، یکی از این ماجراهاست. توت‌آنخ‌آمون[1]، یکی از مشهورترین و آخرین فرعون از دودمان هجدهم فراعنه مصر باستان، پسر طلایی دوران مصر باستان نامیده شده‌است. او از جمله فراعنه مصری بود که مسائل مربوط به او، توجه عموم مردم و دانشمندان را جلب کرد. از بین رفتن عجیب و غریب ۱۷ نفر از دانشمندان، مسئولان و کارشناسان مسئول بازگشایی و بررسی مقبره او که به انتقام فرعون مشهور شد، یکی از این مسائل بود. از جمله این افراد، لرد کارنارون که مسئول جست‌وجو در مقبره بود، همسر لرد کارنارون، ریچارد بثل منشی هاوارد کارتر (هاوارد کارتر، کاشف اصلی آرامگاه بود) و به دنبال او پدرش لرد وست‌بری، باستان‌شناسی به نام داگلاس رید، استاد دانشگاهی به نام داگلاس دری و ناپدیدشدن پروفسور لافلور که مسئول مطالعه اشیاء یافته‌شده در مقبره شد، بودند. البته در کمال تعجب، هاوارد کارتر، کاشف اصلی آرامگاه، سالم به انگلستان بازگشت!

مسئله دیگر، به علت مرگ توت‌آنخ‌آمون مربوط می‌شد. او از مالاریا و ناهنجاری‌های استخوانی رنج می‌برده است. به احتمال زیاد، سلامتی او، قربانی رسم ازدواج خانوادگی شده بود که در آن زمان معمول بوده است. بر اساس تحقیقات دانشمندان، او در زمان مرگ، بسیار جوان بوده است. یکی از فرضیات داده‌شده درباره مرگ این فرعون مصری، این است که او حاصل یک ازدواج نامشروع و حامل ژن یک بیماری کشنده بوده که باعث مرگ او در سن جوانی شده است. بر اساس نتایج آزمایش ژنتیکی، یک گروه از محققان نتیجه گرفتند که یک مومیایی

[1]- Tutankhamun

کشف شده بوسیله دانشمندی به نام هریسون، پدر توت‌آنخ‌آمون و در واقع آخن‌آتن[۱] است. در خانواده فراعنه، ازدواج بین خویشاوندان وجود داشت زیرا فرعون دارای مقام الوهیت و خدائی بود و نباید با مردم عادی ازدواج می‌کرد. مادر توت‌آنخ‌آمون، خواهر آخن‌آتن بود؛ در نتیجه، توت‌آنخ‌آمون، حاصل یک ازدواج با محارم (پدر و مادرش، خواهر و برادر یکدیگر بوده‌اند) به شمار می‌رفت که نواقص ژنتیکی وی را توجیه می‌کرد. محققان بر این عقیده‌اند که علت انقراض نسل فرعون‌های مصر نیز، همین ازدواج درون‌خانوادگی بوده که موجب شده بود توت‌آنخ‌آمون، در نتیجه توارث بیماری‌های منتج از درون‌آمیزی، در سنین نوجوانی از پا در بیاید (البته فرضیه مزبور، فقط یکی از فرضیات ارائه‌شده در مورد مرگ این فرعون بوده است).

استراتژی‌های جنسی مشترک و استراتژی‌های جنسی فرد- ویژه

هر چند تمایلات کلی مهم هستند اما ما باید به تنوع و تفاوت درون هر جنس هم توجه کنیم (باس، ۲۰۰۰). افراد، یک لیست متنوع از استراتژی‌های جنسی را جلوی خود دارند. استراتژی یا استراتژی‌هایی که آنها انتخاب می‌کنند به شرایط فردی و محیطی آنها هم بستگی دارد. تکامل، برای افزایش تناسب تکاملی و موفقیت تولیدمثلی دو جنس، علاوه بر استراتژی‌ها و انطباق‌های جنسی جهان‌شمول و مشترک بین افراد، استراتژی‌های جنسی و انطباق‌های روانی- جنسی فرد- ویژه‌ای را در آنها بجای گذاشته است. برای هر جنس، یکی سری انطباق‌ها و استراتژی‌های جنسی وابسته به جنس[۲] را شکل داده و برای هر فرد نیز یک سری انطباق‌های اختصاصی‌تر وابسته به فرد[۳] یا فرد- ویژه[۴] که با شرایط خود فرد تطابق دارند، تعبیه کرده است. تکامل، می‌تواند در وجود همه ما، مکانیسم‌های انطباقی و استراتژی‌های جنسی متعددی را برنامه‌ریزی کرده باشد که منجر به این می‌شوند که هرکس بر مبنای شرایط زیستی، محیطی، بوم‌شناختی و سایر شرایط خود، از بین این گزینه‌های از پیش موجود، مورد یا موارد مناسبی را انتخاب کند. تنوع این لیست و انعطاف‌پذیری در آنها باعث می‌شود تا هر فرد بر مبنای شرایط خود بهترین گزینه‌های تناسب‌افزا و افزایش‌دهنده موفقیت تولیدمثلی را انتخاب کند.

ترجیحات انتخاب همسر در زنان، تحت تاثیر عوامل متعددی مانند میزان دسترسی آنها به منابع مادی و حمایت‌های اجتماعی، ارزش آنها به عنوان یک همسر از نظر جنس مقابل مانند میزان جذابیت جسمانی یا وضعیت اقتصادی- اجتماعی آنها، بافت رابطه در جریان، چرخه قاعدگی و عوامل مربوط به تاریخچه زندگی مانند سبک دلبستگی، قرار می‌گیرد (برای مروری بر تاثیر عوامل فوق بر ترجیحات جفت‌یابی در زنان رک به باس، ۲۰۰۸،

1- Akhenaten
2- Sex or gender- specific
3- Individual-specific
4- Idiographic

صص ۱۳۲–۱۲۹ و کروگر، ۲۰۰۸). شاخص‌های هورمونی، توانایی تجسم فضایی[1] و نسبت انگشتی[2] که خود تحت تاثر عوامل هورمونی رشد می‌یابند، وضعیت سلامتی و باروری و عوامل متعدد دیگر، از جمله خصایص دیگری هستند که با تفاوت‌های بین‌فردی زنان در ملاک‌ها و ترجیحات انتخاب جفت، همبسته‌اند. استراتژی‌های انتخاب همسر، می‌توانند بر اساس سن، جنس، هوش، جذابیت جسمانی، سلامتی، ثروت، تجربه جنسی، شرایط خانوادگی، ارزش کلی فرد به عنوان یک همسر، متغیرهای محیطی و موانع موجود (قانونی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی) حاکم بر بازار انتخاب همسر[3] یعنی محیطی که در آن انتخاب همسر صورت می‌گیرد هم متفاوت باشند (میلر و تاد، ۱۹۹۸). بین ویژگی‌های ریخت‌شناختی (ظاهری) و ژنوتایپی زنان با میزان نوسان در ترجیحات همزمان با سیر چرخه قاعدگی یا میزان تفاوت ریخت‌شناختی بین شرکای ترجیحی برای روابط کوتاه‌مدت و درازمدت بوسیله آنها هم ارتباطاتی یافت شده است (رک به جانستون و همکاران، ۲۰۰۱). در مورد سایر رفتارهای جنسی نیز، ممکن است چنین مکانیسم‌هایی قابل مشاهده باشند. دیده شده که زنانی که در بالای طیف تعداد شرکای جنسی قرار می‌گیرند، ممکن است از نظر بعضی از ویژگی‌های هورمونی، ژنوتیپی، هیجانی، روانشناختی، رفتاری و ظاهری، با بقیه زنان متفاوت باشند. میزان تستوسترون بالاتر، مواجه بالاتر مغز با آندروژن در سه ماه اول حاملگی، دلبستگی ضعیف‌تر با پدر در دوران کودکی، روابط متعددتر و کوتاه‌تر با جنس مقابل، میزان تمایل بیشتر به ارتباطات جنسی بدون الزام تعهد از طرف مقابل، احتمال داشتن ظاهر و رفتار مردانه‌نماتر، چرخه قاعدگی نامنظم‌تر، مشکلات هورمونی و میزان باروری کمتر، از آن جمله‌اند. این دسته از زنان، در گروهی قرار می‌گیرند که روابط متعددی با افراد متعددی از جنس مقابل دارند. همچنین دیده شده که اقدام به خیانت در زنان که می‌تواند نمایانگر تمایل به ارتباطات متعدد با افراد متعددی از جنس مقابل باشد با پایین بودن میزان تناسب تکاملی نسبی در این زنان مانند مشکلات در باروری، بیماری‌های جسمی، هوش پایین‌تر و روان‌رنجورخویی مربوط است (برای مطالعه در زمینه ارتباط تعدادی از متغیرهای گفته شده در فوق با رفتارهای جنسی در زنان رک به جانستون و همکاران، ۲۰۰۱ و میکاچ و بایلیم، ۱۹۹۹).

گرلینگ و باس (۲۰۰۰) با مقایسه زنانی که بطور فعالانه استراتژی جنسی کوتاه‌مدت را دنبال می‌کردند و آنهایی که بصورت تک‌همسرانه باقی می‌مانند دریافتند که زنان گروه اول، منافع حاصل از روابط کوتاه‌مدت را متفاوت ادراک می‌کنند. بطور مثال، زنان دسته اول، رسیدن به لذت جنسی از آمیزش با یک مرد و افزایش عزت نفس به علت اینکه بیش از یک مرد آنها را از نظر جنسی جذاب یافته بودند را، با احتمال بالاتری جزو منافع قابل کسب از چنین روابطی می‌دانستند. تحلیل‌های بیشتر مشخص کرد که بزرگ‌ترین تفاوت‌های متمایزکننده این دو

1- Spatial Ability
2- Digit ratio
3- Mating Market

دسته از زنان، به اینکه منافعی اینچنینی، از نظر این زنان، تا چه میزان از روابط خارج از چارچوب قابل کسب هستند، مرتبط نبود. بزرگترین تفاوت‌ها، در واقع به این مربوط بود که این زنان، زمانی که به چنین مزیت‌ها یا منافعی می‌رسیدند، تا چه حد آن را سودمند و مفید می‌دانستند. به عبارت دیگر، بیشترین تفاوت‌های زنان گروه اول و دوم، به میزان پاداش‌بخش بودن منافع و مزیت‌های حاصل از روابط خارج از چارچوب و نه میزان احتمال رسیدن به این پاداش‌ها مربوط بود که این مسئله هم، متغیری شخصی و درونی است. پاداش‌های جنسی مانند تجربه ارگاسم‌های بیشتر، کسب تحریکات جنسی لذت‌بخش دیگر، گرفتن ارتباط جنسی دهانی از شریک دوم درحالی‌که همسر یا شریک اول تمایل به چنین ارتباطی نداشت، از جمله پاداش‌های جنسی بود که برای زنان این گروه، اهمیت بیشتری داشت تا زنان گروه دوم. به طور خلاصه اینکه، به نظر می‌رسید که منافع جنسی برای زنانی که استراتژی‌های همسرگزینی و جنسی چندگانه را دنبال می‌کنند، مهم‌تر باشد. این دسته از زنان، در ادراک سایر منافع بالقوه حاصل از روابط چندگانه با مردان دیگر همانند گرفتن لباس‌های گران‌قیمت، دوست‌شدن با افرادی از طبقات بالای اجتماع، رسیدن به سایر شرکای جذاب دیگر از طریق رابطه با یک شریک، پیشرفت در شغل خود و ارتقاء تکنیک‌های اغواگری نیز، با زنان گروه دوم تفاوت‌هایی داشتند که البته میزان تفاوت‌ها به اندازه موارد بحث شده در قبل نبود. پژوهش‌های بعدی باید در جستجوی این باشند که چه عواملی منجر به تفاوت در بین زنان، از نظر ادراک منافع کسب‌شونده از روابط چندگانه و میزان پاداش‌بخشی این منافع می‌شوند.

در بحث از شباهت در آلل‌های MHC، دیدیم که زنان، مکانیسم‌های مشترک تکاملی خاصی جهت تشخیص و ترجیح آلل‌های متفاوت با همسران‌شان از نظر این جایگاه ژنی، دارند. از این رو، جفت‌یابی و آمیزش جنسی مبتنی بر MHC، تا حدی یک نظام جفت‌گزینی جهان‌شمول و تاحدی نیز فرد– ویژه است. بدین معنی که هر زنی، بر اساس ویژگی‌های آلل‌های MHC خودش، اقدام به انتخاب شریک جنسی می‌کند (نوعی مکانیسم فرد– ویژه)، اما در مجموع، همه آنها، شرکای با آلل‌های نامتشابه را ترجیح می‌دهند (یک مکانیسم مشترک).

پژوهش‌های انجام شده همچنین نشان داده‌اند که ویژگی‌های شخصیتی خاص مانند خودشیفتگی بالا، موافقت‌جویی[۱] و وجدانی‌بودن[۲] پایین و خصایص شخصیتی حاکی از اختلال شخصیت ضداجتماعی، احتمال خیانت را در هر دو جنس بالا می‌برد. هر چند موجودیت استراتژی جنسی دوگانه در زنان، پدیده‌ای جدا از وجود یا عدم وجود ویژگی‌های شخصیتی خاص در آنهاست اما از آنجایی که در زنان، خیانت تا حدی با این استراتژی جنسی پیوند خورده، شاید وجود این خصایص را تا حدی بتوان افزایش‌دهنده و پیش‌بینی‌کننده احتمال اقدام بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه نیز تلقی کرد.

---

[1]- Aggreableness
[2]- Conscientiousness

به عنوان نمونه‌ای دیگر، میزان اقدام بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه در زنان بود که علاوه بر چرخه قاعدگی آنها، از نوع ارتباط (پیش‌بینی کوتاه‌مدت یا درازمدت بودن آن)، ویژگی‌های زیستی و شخصیتی فرد-ویژه آنها و احتمالا از مرحله‌ای از چرخه زندگی (نه چرخه قاعدگی) که در آن قرار دارند نیز، تاثیر می‌پذیرد و یا منابع احتمالی میزان تغییر منظم زنان برای ترجیح مردانگی‌نمایی در چهره‌های مردان که علاوه بر چرخه قاعدگی، از عواملی همانند ادراک آنان از جذابیت خود، بافت رابطه، میزان مردانه‌شدن مغز آنها در دوران جنینی که تحت تاثیر میزان تماس آندروژن با مغز جنین است و شدت میل جنسی آنها تاثیر می‌پذیرد.

گفتیم که استراتژی‌های جنسی انسان را، بر اساس عوامل متعددی می توان طبقه‌بندی کرد. بطور مثال درباره ترجیح کلی افراد برای استراتژی جنسی کوتاه‌مدت در مقابل درازمدت که به ترجیح فرد برای برقراری روابط کوتاه‌مدت در مقابل درازمدت گفته می‌شود را در نظر بگیرید. متغیر بعدی میزان اهمیت‌دهی به جذابیت جسمانی در مقابل سایر ویژگی‌ها مانند طبقه اقتصادی- اجتماعی یا ویژگی‌های شخصیتی شریک است. میزان شدت عمل بر مبنای یک استراتژی واحد نیز می‌تواند منجر به شکل‌گیری گوناگونی و تنوع در رفتارهای افراد شود. همچنین، یک فرد ممکن است در هر زمان، بر اساس شرایط فعلی خود، اقدام به پیگیری یک سری از استراتژی‌های جنسی خاص کند در حالی که در همان شرایط زمانی و مکانی، فردی دیگر استراتژی‌های دیگری را برگزیند. مجموع این عوامل و ترکیب آنها، می‌توانند تیپ‌های متفاوت جنسی را در افراد به ارمغان بیاورند. بطور نمونه، می‌دانیم که استراتژی جنسی دوگانه در زنان، یک استراتژی جنسی فراگیر و غالب است که طی آن، زنان، مردی مناسب از نظر مالی، شغلی و شخصیتی را، به عنوان یک همسر درازمدت می‌پسندند و در عوض، در صورت تمایل و اقدام به روابط کوتاه‌مدت، مردانی دارای جذابیت‌های مشخص جسمانی، جنسی و دارنده خصایص خاص رفتاری را ترجیح می‌دهند. اما با در نظر گرفتن همه عوامل بالا و مشاهده تفاوت‌های فردی در آنها، همچنان ممکن است زنی را مشاهده کنیم که دارای سبکی از استراتژی جنسی است که مشخصه آن، ترجیح روابط کوتاه‌مدت و متعدد و اهمیت‌دهی زیاد به ویژگی‌های اقتصادی- اجتماعی شریک باشد. در زنی دیگر، ممکن است همین اهمیت‌دهی زیاد به جاذبه جسمانی شریک چرخش پیدا کند اما برعکس انتظار ما در قالب ترجیح روابط طولانی و نه کوتاه‌مدت. ممکن است زنی دیگر، بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه عمل کند اما برای انتخاب هر دو شریک کوتاه و درازمدت، به ویژگی‌های اقتصادی- اجتماعی آنها زیاد اهمیت بدهد. زنی دیگر به ویژگی‌های شخصیتی و زن سوم به خصایص جسمانی شریک. اگر چه که فراوانی بکارگیری استراتژی‌های جنسی فردی بوسیله افراد، هیچ‌گاه آنقدر زیاد نیست که بتوانند ناقض نفوذ و قدرت شکل‌دهی رفتاری استراتژی‌های جنسی وسیع، کلی، جهان‌شمول و مشترک شوند اما همین استراتژی‌های جنسی فردی و تیپ‌های جنسی نشـأت گرفته از آنها نیز، نیاز به فهمیدن و توجه دارند.

نقش تناسب فردی زنان در انگیزه برای روابط فرازناشویی

گفتیم که زنان ممکن است با هدف کسب تناسب بیشتر اقدام به روابط فرازناشویی یا روابط خارج از چارچوب بکنند. حال این سوال پیش می‌آید که نقش تناسب ژنتیکی و زیستی خود زنان، در اقدام بر اساس استراتژی جنسی دوگانه یا روابط فرازناشویی چیست؟ مشخص شده که ممکن است ساختار ژنتیکی کمتر متناسب زنانی که اقدام به روابط خارج از چارچوب می‌کنند، در خیانت‌های جنسی آنها نقش داشته باشد. همانطور که بحث کردیم، علل روابط فرازناشویی در زنان متعدد است. اما یافتن ارتباطاتی بین روابط فرازناشویی و بعضی از شاخص‌های سلامت زیستی و روانشناختی در زنان، منجر به شکل‌گیری این نظریه شده که ممکن است میزانی از واریانس خیانت در زنان، میل به جبران تناسب پایین‌تر خود، از طریق ژن‌های تناسب‌افزای شریک یا شرکای جنسی فرازناشویی باشد. طبق این فرضیه، تعدادی از زنانی که اقدام به روابط فرازناشویی می‌کنند، ممکن است به دنبال جبران تناسب پایین خود بوسیله اخذ ژن‌های تناسب‌افزای یک شریک بالقوه متناسب‌تر از همسر که بتواند جبران تناسب پایین خود آنها را بکند، باشند. ترکیب ژن‌های آنها با ژن‌های چنین شرکایی، می‌تواند به بقای ژن‌های آنها در خزانه ژنومی، کمک کند. نتیجه این انطباق روانشناختی، می‌تواند با تمایل و اقدام بیشتر بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه و افزایش احتمال خیانت زناشویی در این گروه از زنان، همراه باشد. این نظر هماهنگ با یافته‌هایی است که نشان می‌دهند که خیانت در زنان (و نه در مردان) با میزان بالاتر بیماری در این زنان، عدم باروری بیشتر، هوش پایین‌تر، روان‌رنجورخویی بیشتر و تعدادی دیگر از شاخص‌های حاکی از تناسب پایین‌تر، ارتباط دارد (به نقل از میلر، ۲۰۰۱) (البته ارتباط بین میزان احتمال باروری و خیانت، بطور معکوس هم درست است. به این معنی که بین ولنگاری جنسی بیشتر با عدم باروری بالاتر ارتباط وجود دارد. یکی از علل این ارتباط، شیوع بیشتر بیماری‌های مقاربتی در جوامع همراه با ولنگاری جنسی بیشتر است؛ رک به مجله پزشکی بریتانیا، ۱۹۷۵). همچنین، در زنان، نوسان در ترجیح صداهای مردانه و بم‌تر و چهره‌های حاکی از تسلط‌جویی بیشتر با ظاهر کمتر زنانه‌نما و بطور بالقوه کمتر جذاب همبستگی دارد (فینبرگ و همکاران، ۲۰۰۶؛ جانستون و همکاران، ۲۰۰۱) و همانطور که گفتیم این خصایص در زنان با مشکلات بیشتر قاعدگی، هورمونی و باروری همبستگی دارند.

نوسان مربوط به چهره ترجیحی، میزان لاس‌زنی و انگیزه برای پیدا کردن شرکایی به غیر از همسر و از آن سو رفتارهای مراقبت‌گرایانه بیشتر شوهر که همراه با ظهور این تمایلات روی می‌دهند، در زنانی که بطور نسبی ارزش همسری پایینی دارند، بیشتر گزارش شده است (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶). یک نمونه از این زنان آنهایی هستند که عدم تقارن چهره‌ای بالاتری دارند (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۵). این یافته یعنی ارتباط بین داشتن تناسب زیستی پایین‌تر در جنس مونث و اقدام بیشتر بر مبنای استراتژی جنسی

دوگانه و انتخاب شریک جنسی دوم، در تعدادی از سایر گونه‌ها مانند گونه‌هایی از پرندگان هم یافت شده است (رک به باراش و لیپتون، ۲۰۰۱ و میلر، ۲۰۰۱). در این گونه‌ها، ماده‌ای که اقدام به روابط فراجفتی در غیاب حضور شریکش می‌کند، احتمال دارد که از کیفیت ژنتیکی پایین‌تری نسبت به سایر ماده‌ها برخوردار باشد. جفت‌گیری با نری که تناسب ژنتیکی بالایی دارد، تا حدی برای جبران این کاهش کیفیت تناسبی خود پرنده ماده صورت می‌گیرد.

بر همین قیاس، اینکه بین مردانگی‌نمایی جسمی و رفتاری بالاتر در زنان با میزان شرکای جنسی بیشتر، میل و تنوع‌طلبی جنسی بالاتر و تمایل به ارتباط جنسی بدون التزام تعهد در آنها رابطه وجود دارد می‌تواند حاکی از یک فرایند کارکردی و انطباقی مفید برای چنین زنانی باشد. این احتمال وجود دارد که این زنان، از طریق شرکای جنسی بیشتر و متعددتر یا روابط خارج از چارچوب بالاتر سعی می‌کنند تا تناسب ژنتیکی و تکاملی پایین‌تر خود را برای زاده‌های‌شان از طریق کسب اسپرم‌های حاوی ژن‌های متناسب‌تر افزایش داده و به نوعی جبران این کمبود را بکنند. این فرض با این یافته که مردانگی‌نمایی چهره‌ای در زنان با افزایش احتمال انتخاب پایدار یک شریک جنسی یا همسر دارای چهره مردانه‌نما همبستگی دارد (جانستون و همکاران، ۲۰۰۱) هم همخوانی دارد. زنانی که مردانگی‌نمایی چهره‌ای یا روانی- رفتاری بالاتر و حاکی از تناسب پایین‌تری دارند، بیشتر احتمال دارد که یک مرد دارای چهره مردانه‌نما را به عنوان یک همسر درازمدت انتخاب کنند تا زنان دارای چهره‌های زنانه‌نماتر. این نحوه انتخاب در این دسته از زنان، می‌تواند تضمین کند که آنها، برای مدت زمان بیشتری دسترسی به مردانی دارند که با اسپرم‌های خود، لااقل تا حدی، کمبود تناسب ژنتیکی آنها را جبران می‌کند. در عوض، زنانی که چهره‌های زنانه‌نماتری دارند، نوسان و تغییرات وابسته به چهره بیشتری از نظر ترجیحات چهره‌ای در شریک جنسی نشان می‌دهند (همان منبع).

البته بعضی از پژوهش‌ها نیز نشان داده‌اند که زنانی که چهره زنانه‌نماتر دارند ممکن است بیشتر از زنانِ با زنانگی‌نمایی چهره‌ای پایین، چهره‌های مردانه‌نماتر را به عنوان همسر درازمدت ترجیح دهند. این یافته‌ها، لزوما در تناقض با یکدیگر نیستند. یافته دوم، می‌تواند ناشی از توانایی این دسته از زنان یعنی زنان با چهره زنانه‌نماتر که از نظر مردان جذاب‌تر هستند، برای انتخاب مردان جذاب‌تر یعنی مردان با چهره‌های مردانه‌نماتر، باشد. به عبارت روشن‌تر، این زنان، نسبت به جذابیت بالاتر خود برای مردان آگاهی داشته و می‌دانند که مردان چه چهره‌هایی را جذاب می‌یابند. همین مسئله می‌تواند باعث شود تا این زنان، احساس آزادی و قدرت انتخاب بیشتری داشته باشند. آنها زنانی جذاب هستند و مردان جذاب را هم انتخاب می‌کنند. درحالی‌که یافته اول یعنی اینکه زنان با مردانگی‌نمایی چهره‌ای بالاتر، مردانی را برای روابط درازمدت ترجیح می‌دهند که فاصله کمی از

نظر مردانگی‌نمایی ظاهری با مرد مرجح برای روابط کوتاه‌مدت دارد، می‌تواند نشان‌دهنده ترجیح این دسته از زنان باشد و نه رسیدن عملی به آنچه که می‌خواهند.

دیروز و امروز؛ آنچه که زمانی انطباقی بوده و آنچه که اکنون انطباقی است

"وقتی یک شب‌پره پیرامون شعله یک شمع در گردش است، گاه گردش‌هایش با خودسوزی به پایان می‌رسد؛ او در کار اطاعت از قواعد ژنتیکی‌اش، به سوی نافرجام‌های غیرانطباقی است. قانون آن است که او را در پیروی از نور ماه یا خورشید یاری کند اما ژن‌های شب‌پره، هنوز با نورهای مصنوعی خو نگرفته است". "در جمجمه‌های مدرن ما، ذهن‌های عصر حجری خوابیده است" (کارترایت، ۲۰۰۰).

گفتن این مطلب که بسیاری از خصایص و رفتارهای انسان ریشه تکاملی داشته و در طی میلیون‌ها سال زندگی به بقا و تولیدمثل بیشتر او کمک می‌کرده‌اند، به این معنی نیست که همه آن صفات و رفتارها، هم‌اکنون نیز برای بقا و تولیدمثل بشر، کارکردی، مفید یا ضروری هستند. بطور مثال، همانطور که اشاره کردیم، علت میل زیاد افراد به غذاهای شیرین و چرب (گوشت)، ارزش انطباقی این غذاها در طول زندگی تکاملی انسان بوده است. در هرم غذایی انسان، این غذاها از نظر میزان کالری که تولید می‌کنند، در بالاترین نقطه قرار دارند. همانطور که می‌دانید کالری، واحد انرژی تولید شده بوسیله یک غذای خاص است که به مصرف بدن می‌رسد. بدیهی است که هر چقدر غذایی کالری بیشتری داشته باشد انرژی بیشتری را در بدن تولید می‌کند. آن دسته از نیاکان ما که میل وافری به این غذاها داشتند، احتمال بقا و نتیجتا تولیدمثل خود را بالا می‌بردند. آن دسته از نیاکان ما که میل کمتری به این غذاها داشته‌اند، به دلیل اینکه در طول روز میزان کالری کمتری را وارد بدن خود می‌کرده‌اند، در چالش با شرایط سخت محیطی دچار مشکل می‌شدند. این مسئله، آنها را با خطر انقراض یا کاهش نسل مواجه کرده است. اما مطلب به همین جا ختم نمی‌شود. همانطور که می‌دانیم، در عصر جدید، بیماری‌های قلبی- عروقی، دیابت و سایر بیماری‌هایی که از رژیم غذایی پرچرب و شیرین تاثیر می‌پذیرند، جزو چند علت اولیه مرگ و میر انسان تلقی می‌شوند. در دنیای فعلی، میزان فعالیت بدنی و نتیجتا نیاز انسان به کالری زیاد، شدیدا رو به کاهش گذاشته و از طرف دیگر، دسترسی به غذاهای چرب و شیرین، بسیار آسان شده است. فراهم‌آوردن غذاهای گوشتی یا شیرین در عصر پیش از مدرن زندگی انسان، از توان هر کس بر نمی‌آمده و فقط موفق‌ترین‌ها می‌توانستند چنین غذاهایی را برای خود و خانواده‌های‌شان جمع‌آوری کنند (جالب است بدانید که یکی از علل به وفور بکارگیری واژه «شکر» در اشعار و ادبیات فارسی، کمیابی این ماده غذایی و در نتیجه به یادماندنی بودن طعم آن برای افراد بوده است. در ایران، شکر از مصر وارد می‌شده که بعضی از افراد متمول، به عنوان سوغات، اندکی از

آن را برای دوستان و اقوام خویش می‌آوردند). در عوض، در دنیای مدرن و عصر غذاهای سریع[1]، ساندویچی‌ها و رستوران‌ها به راحتی و با دشواری و هزینه‌های بسیار کمتر، ذائقه غذایی افراد را ارضا می‌کنند. این تغییر روندها باعث شده تا خوردن زیاد غذاهای چرب و شیرین با انواع مشکلات و بیماری‌ها همراه باشد. به عبارت دیگر، درحالی‌که میل وافر به غذاهای چرب و شیرین در میلیون‌ها سال پیش، مفید، انطباقی و حتی شاید ضروری بوده، در دنیای مدرن فعلی، به پدیده‌ای نه تنها غیرکارکردی که بلکه مضر نیز تبدیل شده است. آنچه که باعث بوجود آمدن این فرایند شده، تغییر در شرایط زندگی انسان از نظر میزان مصرف انرژی و در دسترس بودن غذاهاست. در این حالت، درحالی‌که افراد نمی‌توانند ذائقه و ترجیح غذایی خود را تغییر دهند، در عین حال باید تلاش کنند که بر میل زیاد خود به خوردن بیش از حد غذاهای پرچرب و شیرین غلبه کنند وگرنه همان اتفاقی برای آنها خواهد افتاد که روزی برای نیاکان کمتر متمایل ما به غذاهای چرب و شیرین روی داد (چنین است رسم سرای درشت/ گهی پشت به زین و گهی زین به پشت!). قضیه ذائقه انسانی و ناکارآمدی آنچه که تکامل در وجود ما باقی گذاشته، همانند رفتار همان شب‌پره‌هایی است که شب‌ها در اطراف منابع نورانی مانند اشیاء در حال اشتعال، می‌گردند. مکانیسم‌های شناختی که در طول صدها هزار سال زندگی به سبک شکارچی- جمع‌آورنده شکل گرفته‌اند، امروزه الزاما سازگارانه نخواهند بود: آری در جمجمه‌های مدرن ما، ذهن‌هایی متعلق به عصر حجر زندگی می‌کنند.

ذائقه غذایی مثال واضحی است از اینکه بسیاری از ترجیحاتی که در فرایند تکامل و در طی میلیون‌ها سال در بشر بوجود آمده و هم‌اینک نیز در انسان دنیای مدرن مشاهده می‌شود می‌توانند با توجه به تغییر در شرایط زیست- محیطی و اجتماعی انسان، اثرات کاملا متفاوتی داشته باشند. اما پرواضح است که بسیاری از خصایص رفتاری که در انسان فعلی وجود داشته و نتیجه زندگی تکاملی او می‌باشند، هنوز هم ارزش خود از نظر تکاملی و انطباقی را برای او حفظ کرده‌اند. بسیاری از رفتارهای انسان که در طی میلیون‌ها سال زندگی، او را از بسیاری از خطرات می‌رهانیده‌اند، هم‌اکنون نیز در انسان مشاهده می‌شوند. ترس از حیوانات وحشی، ترس طبیعی از ارتفاع، ترس از مار و حیوانات سمی، از آن جمله‌اند. این خصیصه‌ها، به دلیل اینکه در انسان و یا محیط او، تغییرات لازم تکاملی روی نداده است، همچنان پا برجا باقیمانده‌اند. هنوز هم مارها سمی هستند و حیوانات درنده برای انسان خطرناک‌اند و دوری از آنها، هنوز هم برای انسان و بقا و ادامه نسل او، ضروری است.

در مورد رفتارهای جنسی هم، می‌توان چنین چیزی را مشاهده کرد. بعضی از رفتارهای جنسی، ارزش کارکردی خود را از دست داده و نتیجتا باید تا حد امکان فرونشانی شوند. در عوض، بعضی از مکانیسم‌های جنسی، هنوز ارزش انطباق‌گرایانه خود را حفظ کرده و با توجه به شرایط بشر، باید به آنها امکان ظهور و تداوم

[1]- Fast Foods

داده شود. بطور نمونه، همانطور که گفتیم، بر طبق نظریه میل به چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها، در طول تاریخ تکامل، داشتن فرزندان متعدد از مردان متفاوت، برای زنان ارزش انطباقی داشته است. چندگونگی ژنتیکی، به زنان کمک می‌کرده تا بچه‌هایی را در دامان خود پرورش دهند که به دلیل اینکه این بچه‌ها از نسل مردان متفاوت بوده‌اند، به لحاظ ساختار ژنتیکی متفاوت، نسبت به طیف متفاوتی از عوامل محیطی که موجب به خطر افتادن آنها می‌شده، مقاوم باشند. در نتیجه، اگر تعدادی از فرزندان این زنان در نتیجه عاملی خاص از بین می‌رفتند، احتمال زنده ماندن مابقی فرزندان به دلیل ساختارهای ژنتیکی متفاوت و در نتیجه توانمندی‌های متفاوت، وجود داشته است. در یک مثال ساده، زنی را که در طول زندگی خود دارای ۱۰ فرزند و از ۵ مرد متفاوت است با زنی مقایسه کنید که هر ۱۰ فرزند خود را از یک مرد باردار شده است. چنانچه بیماری خاصی شیوع پیدا می‌کرده، به دلیل اینکه انسان‌های مختلف دارای ساختار ژنتیکی متفاوت نسبت به اختلالات و بیماری‌های هستند، تعدادی از آنها نسبت به بقیه آسیب‌پذیرتر و تعدادی نیز مقاوم‌تر بوده‌اند. زن اول، به دلیل اینکه فرزندانی داشته که ساختارهای مربوط به دستگاه ایمنی بدن متفاوتی را دارند، نسبت به زن اول، شانس بیشتری برای اینکه تعدادی از فرزندانش زنده بمانند داشته است. از طرف دیگر، این زن، ژن تمایل به داشتن فرزندان متفاوت از مردان متفاوت را نیز به دختران خود انتقال می‌داده است. نتیجه این می‌شده که در نسل بعد، تعداد بیشتری از دخترانی که زنده می‌مانند متعلق به این زن یا زنانی شبیه به او باشند. نتیجتا تعداد بیشتری از دختران نسل بعد، این صفت مربوط به رفتار جنسی یعنی تمایل به داشتن فرزندان مختلف از مردان متفاوت را با خود حمل می‌کردند. این دختران نیز به همین علل یاد شده، بیشتر احتمال داشته که فرزندانی داشته باشند که در نسل‌های بعد زنده بمانند. حال، ما در شرایطی زندگی می‌کنیم که هر چند زنان آن، در دنیای مدرن به دنیا آمده‌اند اما خزانه ژنتیکی چند میلیون سال قبل مادربزرگ‌های خود و ترجیحات و انتخاب‌های مربوط به آنها را با خود حمل می‌کنند. آیا داشتن چند فرزند از چند مرد، در دنیای عصر مدرن نیز همچنان مفید، انطباقی یا ضروری است؟ برای جواب‌دادن به این سئوال، شرایط عصر تکاملی انسان را با شرایط فعلی او مقایسه می‌کنیم. هنگامی که صحبت از عصر تکاملی زندگی انسان می‌کنیم، منظور ما میلیون‌ها سال زندگی بشر است، درحالی‌که وقتی می‌گوییم عصر مدرن، منظور ما همین حدود بیش از صد سال قبل تا کنون است. همانطور که مشخص است مدت زمان عصر مدرن زندگی انسان نسبت به عصر تکاملی زندگی او، آنقدر کوتاه است که اصلا به چشم نمی‌آید. تفاوت بارز بین عصر مدرن زندگی انسان و عصر تکاملی او این است که اغلب اکتشافات و اختراعات بشر در همین مدت زمان کوتاه اتفاق افتاده است. در واقع، همانطور که طول مدت عمر عصر زندگی مدرن انسان نسبت به عصر تکاملی او، قابل قیاس نیست، تفاوت در شکوفایی انسان در این دو عصر نیز، قابل قیاس نیستند. گفته شده که در فاصله ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۵ میلادی، میزان تولید علم بشر برابر با تمامی علم و آگاهی انسان از ابتدای خلقت تا سال ۱۹۷۵ بوده است. میلیون‌ها سال زندگی

بشر همراه بوده با ناآگاهی و جهل انسان نسبت به راه درمان بسیاری از بیماری‌ها و حتی بیماری‌هایی که امروزه بسیار پیش‌پاافتاده تلقی می‌شوند. سالک و سابین در سال ۱۹۵۲، موفق به کشف واکسن فلج اطفال شدند. تا قبل از این کشف، ویروس فلج اطفال در صورت ورود به بدن و غلبه بر دستگاه ایمنی، می‌توانست یک بچه را فلج کند. اما از بعد از این کشف بزرگ، با خوراندن فقط چند قطره از واکسن این بیماری به یک کودک، می‌توان او را برای همیشه نسبت به این ویروس، واکسینه و مقاوم کرد (آیا شما هم به این می‌اندیشید که متولد شدن تا قبل از سال ۱۹۵۲ و ابتلا به این ویروس، چقدر ناعادلانه و مهلک بوده است؟!). دنیای مدرن، همراه است با آن علم پزشکی که راه غلبه بر بسیاری از بیماری‌ها را کشف کرده است. به همین خاطر، داشتن فرزند از مردان متعدد، به این امید که بر حسب شانس، تعدادی از آنها از یک یا چند بیماری مختلف جان سال به در ببرند، راهکاری موثر برای افزایش بقای نسل در دنیای مدرن، محسوب نمی‌شود. علاوه بر این، افزایش شدید جمعیت و پیامدهای ناگوار اقتصادی و اجتماعی آن، موجب شده تا جمعیت‌های انسانی، اقدام به استفاده از راهکارهای پیشگیری از توالد نسل کنند. در چنین شرایطی، هر زوجی فقط امکان داشتن تعداد کمی فرزند دارد و داشتن تعداد محدودی فرزند، میل به داشتن فرزندان متفاوت از مردان متفاوت را از نظر انطباقی، ناکارآمد می‌کند. داشتن فرزندان مختلف از مردانی با ساختارهای ژنتیکی متفاوت، زمانی کارآمد و کارکردی محسوب می‌شد که هر زن در طول سراسر زندگی خود، بی‌وقفه به امر توالد نسل می‌پرداخت و نتیجتا تعداد زیادی فرزند داشت. از طرف دیگر، در طول میلیون‌ها سال زندگی عصر تکاملی انسان، یکی از چیزهایی که او را بطور جدی تهدید می‌کرده، طیف بیماری‌های گوناگون بوده و در نتیجه میل به داشتن فرزندان متفاوت از مردان مختلف، این امکان را برای زنان عصر تکامل بوجود آورده که بر اساس شانس فرزندانی داشته باشند که هر یک از آنها، نسبت به یک سری از بیماری‌ها مقاوم‌تر و در صورت مواجه با آن بیماری‌ها، شانس زنده ماندن بیشتری داشته باشند. اما در شرایط زندگی دنیای مدرن که هر زنی در بهترین شرایط، فقط می‌تواند تعداد محدودی زاده تولید کند، ماده خام اولیه برای موثر افتادن تنوع ژنتیکی در زاده‌ها یعنی تعداد فرزندان، از بین رفته است. بدیهی است که تنوع ژنتیکی زاده‌ها فقط هنگامی می‌تواند موجب افزایش موفقیت تولیدمثلی در فرد شود که امکان اثرگذاری داشته باشد. اولین ابزار این امکان اثرگذاری برای تنوع ژنتیکی یعنی وجود زاده‌های متعدد، دیگر همانند عصر تکاملی وجود ندارد. با توجه به این نکات، در می‌یابیم که تمایل به گوناگونی ژنتیکی فرزندان که از جمله علل تغییرات در ترجیحات جنسی زنان و میل آنها به رابطه با مردی به غیر از همسر است، به دلیل تغییر در شرایط زندگی انسان، خاصیت و کارکرد انطباقی خود را از دست داده است. همه آنچه که گفته شد، در مورد آن دسته از تمایلات تنوع‌طلبانه مردان که ریشه در میل آنها به چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها دارد نیز صدق می‌کند. البته همانطور که بحث خواهیم کرد، در عصر کنونی، مهمترین

علل درباره اینکه رفتارهای تنوع‌طلبانه جنسی انسان بخصوص در صورت داشتن روابط متعهدانه غیرکارکردی هستند، به علل اجتماعی برمی‌گردند و نه علل فوق.

همه مردان خاکستری‌اند؛ توهم ژن‌های برتر یا ابرمردها

"هر فردی، یک ماجرای[1] تکاملی موفق است" (دیوید باس).

تعدادی از صفات جذاب و برانگیزاننده از نظر جنسی برای زنان، دیگر همانند محیط تکاملی انطباق‌ها، برای صاحبان آنها تناسب‌افزا نیستند. در نتیجه، اخذ این ژن‌ها برای فرزندان نیز، به اندازه زندگی تکاملی، منجر به افزایش تناسب زاده‌ها نخواهد شد. همانطور که پژوهش‌ها نشان داده‌اند، ارتباط بین جذابیت و سلامتی پایین است. این ارتباط پایین می‌تواند نشان‌دهنده همین مطلب باشد که در دنیای مدرن، اثرات تناسب‌افزایی ژن‌های همبسته با صفات و خصیصه‌های افزایش‌دهنده جذابیت، کاهش پیدا کرده است. قدرت بدنی، استحکام عضلانی و توانایی‌های جسمی، دیگر همانند محیط تکاملی انطباق‌ها، برای مردان مهم شمرده نمی‌شوند. کارها و مشاغل بدنی، شدیدا کاهش یافته و بخش قابل‌ملاحظه‌ای از قدرت مردان را، مولفه‌های دیگر می‌سازند. همچنین، هر چند که بطور طبیعی، وضعیت بدنی یک فرد، یک ابزار تسهیل‌کننده قوی در کسب منابع مادی است اما رسیدن به آنها را ضمانت نمی‌کند.

جذاب دیدن چنین صفاتی برای زنان، هر چند همچنان انطباقی است اما برای صاحبان آنها، به اندازه محیط تکاملی انطباق‌ها کارکردی نیستند. از همین روست که روانشناسان تکاملی معتقدند که ما نباید افراد را به عنوان «ارگانیسم‌های افزایش‌دهنده تناسب[2] خود» در نظر بگیریم، بلکه افراد را صرفا «اجراکنندگان انطباق»[3] می‌دانیم، خواه این انطباق‌ها به افزایش تناسب آنها منجر شوند یا نه. افراد عمدتا برده این انطباق‌های تکاملی خود هستند، حال آنکه موفقیت یا عدم موفقیت این انطباق‌ها حکایتی مجزا دارد.

از طرف دیگر، اگر چه که زنان در زمان انتخاب شریک جنسی و همسرگزینی، به دنبال ژن‌های خوب تناسب‌افزا هستند اما این به این معنی نیست که انتخاب‌های آنها، لزوما شانس دسترسی‌شان به این ژن‌ها را زیاد می‌کنند. در تعدادی از موارد، آنچه که نصیب آنها می‌شود، صرفا شانس، تصادف و بازی احتمالات است. به عبارتی، آنچه که در دنیای مدرن و در بسیاری از موارد، موجب موفقیت یک مرد و افزایش جذابیت او برای زنان می‌شود، لزوما ژن‌هایی که قابلیت‌های او را افزایش داده باشند نیستند و شرایط و اتفاقات تصادفی نیز، در این

---

[1]- Story
[2] - Fitness maximizers
[3] - Adaptation executioners

مسئله نقش مهمی دارند. محدودیت مهم انتخاب‌های زنان، این است که آنها با محیط تکاملی انطباق‌ها هماهنگی دارند. در آن محیط، قابلیت‌های درونی یک مرد و به عبارت دیگر ژن‌های او، سهم بسزایی در رشد و موفقیت کلی او داشتند. در زندگی مدرن و درحالی‌که میزان قابل‌ملاحظه‌ای از موفقیت یک مرد را شرایط بیرونی و نه فقط قابلیت‌های درونی او تعیین می‌کنند، انتخاب مردان موفق در زمینه‌های مختلف، لزوما به معنی انتخاب قابلیت‌ها یا ژن‌های درونی موفقیت‌افزا نیست. قهرمانان دنیای مدرن با قهرمانان محیط شکل‌گیری انطباق‌ها متفاوت‌اند. در آنجا، شاید نقش غالب را ژن‌ها ایفا می‌کردند اما معادلات در اینجا فرق کرده است. تاثیر محیط و امکانات پرورشی یعنی عواملی که از توانمندی‌های درونی فرد تاثیر نمی‌پذیرند، می‌توانند افراد کمتر متناسب یا شایسته از نظر ژنتیکی را، حتی به جایگاه‌هایی بالاتر از افراد ذاتا توانمند برسانند. فرزند یک مرد متمول بالاشهرنشین، بدون اینکه از غربال ژنتیکی مربوط به ژن‌های متناسب رد شود، یک مرد ثروتمند نسل جدید خواهد بود و احتمالات و عوامل محیطی غیرقابل کنترل بوسیله مردان، نقشی سرنوشت‌ساز در رسیدن آنها به جایگاه اقتصادی- اجتماعی دارند.

همانطور که دیدیم، زنان، بدون اینکه حتی خودشان هم بدانند چرا، ممکن است جذب مردانی شوند که مشکلاتی در پذیرش اخلاقیات، قوانین و هنجارهای جامعه دارند. تعدادی از این صفات جذاب از نظر جنسی برای زنان، در طول زندگی تکاملی انسان، ارزش تناسب‌افزایی داشته‌اند اما در شرایط کنونی، در تضاد با اخلاقیات و قانون هستند. به همین خاطر، هدیه‌دادن ژن‌های تسهیل‌کننده این صفات به زاده‌ها به علت افزایش احتمال درگیری آنها با نظام‌های قانونی یک جامعه، می‌توانند در واقع کاهنده تناسب هم باشند.

نکته بعد اینکه، تکامل و انتخاب طبیعی، فقط ژن‌های تناسب‌افزا را انتخاب نکرده بلکه وانمود به داشتن این صفات را هم انتخاب کرده است. بعضی از مردانی که زنان، به عنوان مرد ایده‌آل، مطلوب و آرزوی همیشگی خود تلقی می‌کنند، در واقع ممکن است شارلاتان‌هایی بیش نباشند. صفحات حوادث جراید، معمولا پر است از داستان‌های به دام‌اندازی زنان بوسیله این دسته از مردان. طبق پژوهش‌ها، اختلال شخصیت ضداجتماعی در مردان، با موفقیت جنسی آنها همبستگی دارد و این یافته، تاییدکننده مطلب ذکره شده در فوق است. نمونه دیگر، برنامه‌های آموزش اغواگری است که کمک می‌کنند تا مردان، بتواند جذابیت جنسی- رفتاری خود در نظر زنان را افزایش دهند، درحالیکه ساختار ژنتیکی فرد همچنان ثابت باقی می‌ماند. در این حالت، آنچه که زنان با انتخاب این مردان بدست می‌آورند، وجود ژن‌های واقعا تناسب‌افزا که ریشه این رفتارها باشند نیست، بلکه شانس در معرض این آموزش‌ها قرار گرفتن است. یعنی چیزی که نفعی برای تضمین بقای خط ژنتیکی آنها ندارد. در محیط تکاملی انطباق‌ها، چیزی به نام تربیت و آموزش، به شکل فعلی آن وجود نداشته است. در آن محیط، فرد عمدتا همان می‌شده که ژن‌هایش تعیین می‌کردند و رفتارهای فرد، مدرک خوب و نسبتا دقیقی از

تولنایی‌ها و تمایلات ژنتیکی فرد و در نتیجه ژن‌های قلبل توارث او بودند. به عبارت دیگر، فنوتایپ یا ظاهری بیرونی و رفتارهای هر فرد، مانند آیینه‌ای که ژنوتایپ او را نشان می‌دهد، عمل می‌کرده است. این مسئله، یکی از دلایلی است که باعث می‌شود تا زنان عصر مدرن، نتوانند بطور کامل، تفاوت مبنایی رفتارهایی که مردی درونا و بطور ژنتیکی به سمت آنها گرایش دارد را، از رفتارهایی که یک مرد از طریق آموزش یا تجربه یاد گرفته یا به آنها وانمود می‌کند، تشخیص دهند. به همین علت، بعضی وقتها، ترجیح آنها برای انتخاب ژن‌های سازنده رفتارهای معین تناسب‌افزا، در واقع به انتخاب ژن‌های یادگیری این رفتارها یا وانمود این رفتارها ختم شده و آنچه که نصیب‌شان می‌شود یک کپی از آنچه که طلب می‌کنند و نه اصل آن، است. به عبارتی، ژن‌های پهلوان پنبه‌ها نصیب‌شان می‌شود و نه قهرمانان واقعی. هر چند حتی در این موارد هم، توانایی یادگیری یا وانمود به یک سری از رفتارهای معین می‌تواند برای زاده‌ها تناسب‌افزا باشد اما شرایط برای یادگیری یا وانمود کردن همیشه فراهم نیست تا وجود چنین ژن‌هایی بتوانند تضمین‌کننده تناسب بالاتر زاده‌ها باشند.

مسائل و از جمله افراد را کاملا خوب یا بد دیدن، یکی از غربال‌های ادراکی است که ادراک اغلب ما را در بعضی از شرایط تحت تاثیر قرار می‌دهد. افراد را همسر یا شرکای جنسی کاملا خوب یا بد، جذاب یا ناجذاب، شایسته یا ناشایسته و در مجموع سیاه یا سفید دیدن، یک مکانیسم ادراکی است که به نظر می‌رسد بر مکانیسم شریک‌یابی جنسی زنان، تاثیر زیادی می‌گذارد. اگر چه که بعضی از زنان ممکن است به دنبال مردان متناسب در مقابل نامتناسب یا در واقع ژن‌های سفید در مقابل سیاه باشند اما چیزی که در تقریبا همه موارد نصیب آنها می‌شود ژن‌های خاکستری است. اکثریت مردان، از نظر تناسب تکاملی، دارای نقاط قوت و ضعفی هستند که مجموعه آنها، رنگ خاکستری به آنها می‌بخشد. توهم دیدن ژن‌ها به رنگ مطلقا سفید یا سیاه، خطایی ادراکی است که تکامل در نظام ذهنی جفت‌یابی ما قرار می‌دهد تا تنوع ژنتیکی نسل‌های بعد را تضمین کند. جمع‌آوری ژن‌های بهتر یا تغییر همسر برای کسب مردی بهتر، توهمی است که مکانیسم‌های روانشناختی تکاملی زنان برای آنها بوجود می‌آورند تا در اغلب موارد به آن چیزی برسند که تغییر همسر برای کسب مردی صرفا متفاوت می‌نامیم. در این حالت، آنچه که نصیب زنان می‌شود، در بسیاری از موارد نه واقعا ژن‌های بهتر که همراه با تناسب بالاتر، بقای بیشتر و تولیدمثل موفق‌تر باشند، بلکه صرفا یک مجموعه ژنی متفاوت است. هر چند همانطور که گفتیم، تنوع ژنتیکی در زاده‌ها نیز، به تنهایی تناسب‌افزا است اما با توجه به مباحث مطرح شده مانند کاهش تعداد فرزند در دنیای مدرن، تاثیرات تناسب‌افزایی تولیدمثلی این پدیده نیز، برای افراد از بین رفته یا رو به کاهش گذاشته است. البته بدیهی است که همه کوشش‌های انجام شده برای کسب ژن‌های بهتر، صرفا با کسب ژن‌های متفاوت طاق نمی‌خورند و در بعضی از موارد ممکن است شاهد کسب ژن‌های واقعا متناسب‌تر (صرفا از نظر تکاملی) برای یک زن باشیم اما حتی در این حالت نیز، باید درستی چنین انتخابی نسبت به

هزینه‌های آن، سنجیده شود. رفتن به دنبال ژن‌های برتر سوپرمن‌ها که تمام‌عیار و کامل باشند، خطایی است که ثمره آن می‌تواند تنوع‌طلبی‌های جنسی زیاد، ولنگاری‌های خارج از کنترل، طلاق‌های مکرر و خیانت‌های زناشویی باشد.

همیشه کم است؛ تنوع‌طلبی جنسی، نردبانی با پله‌های بی‌نهایت

شاگردی از استادش پرسید: هوس چیست؟ استاد در جواب گفت: به گندم‌زار برو و پر خوشه‌ترین شاخه را بیاور اما در هنگام عبور از گندم‌زار، به یاد داشته باش که نمی‌توانی به عقب برگردی تا خوشه‌ای بچینی. شاگرد به گندم‌زار رفت و پس از مدتی طولانی برگشت. استاد پرسید: چه آوردی؟ با حسرت جواب داد: هیچ! هر چه جلو می‌رفتم، خوشه‌های پرپشت‌تر می‌دیدم و به امید پیدا کردن پرپشت‌ترین، تا انتهای گندم‌زار رفتم. استاد گفت: هوس یعنی همین! (منبع؟).

همانطور که در بحث ارتباط بین روابط فرازناشویی زنان با کمبودهای تناسبی آنها دیدیم ارتباط‌دادن عمل بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه در زمان خیانت جنسی در زنان، با این تبیین که آنها، از خلال روابط جنسی چندگانه یا فرازناشویی خود، به دنبال کسب ژن‌های متناسب‌تر هستند، اصلا به این معنی نیست که عمل برمبنای این استراتژی جنسی و خیانت زناشویی در آنها، لزوما بوسیله تناسب پایین شوهران چنین زنانی، قابل‌تبیین است. همچنین این مطلب به هیچ عنوان به این معنی نیست که استراتژی جنسی دوگانه زنان و خیانت زناشویی در آنها، قابل پذیرش بوده یا باید باشد. توجه کنید که ما می‌گوییم شواهد نشان می‌دهند که زنان از طریق روابط اواسط چرخه، روابط فرازناشویی یا کوتاه‌مدت خود، به دنبال کسب ژن‌های «متناسب‌تر» هستند. این گفته بدین معنی است که هر زنی، با هر شرایطی و داشتن هر همسری، ممکن است تمایلات خارج از چارچوب داشته یا بر مبنای آنها عمل کند، زیرا متناسب‌تر از شوهر فعلی، همیشه وجود دارد. بر طبق نظریات و تحلیل‌های زهاوی و فیشر، پسند و گرایش ماده‌ها برای ترجیح جذابیت در نرها، یک ترجیح یا **پسند بی‌انتها** است (رک به ریدلی، ۲۰۰۳؛ صص ۳۰۳-۲۹۸). بدین معنی که ماده‌های هر گونه، نه به دنبال یک حد مشخص یا متوسط از خصایص جذاب در نرها که بلکه به دنبال بالاترین حد ممکن از آن صفات، هستند. در همین زمینه، پژوهش‌های مولر (۱۹۹۴) در مورد گونه پرستوهای معمولی[1] تاییدکننده همین اصل یعنی پسند بی‌انتهای ماده‌ها برای خصایص جذاب در نرها، بود. او با تغییر دم نرها از طریق کوتاه و بلند کردن به طریق مصنوعی، دریافت که ماده‌ها، با نرهایی که بطور مصنوعی دم‌های‌شان بلندتر شده بود آمیزش بیشتری داشتند و در زمینه این ترجیح، پسند

[1]- Hirundo Rustica

بی‌انتها نشان می‌دادند؛ بدین صورت که هر چقدر طول دم پرنده نر بلندتر بود، بیشتر بوسیله جنس مقابل‌ش انتخاب می‌شد.

پدیده پسند بی‌انتها، می‌تولند موجب شود تا در گونه‌هایی مانند انسان، جنس مونث مدام به دنبال شرکایی بهتر از شریک قبلی یا شرکای جدید برآید. اگر بخواهیم بروز و بکارگیری استراتژی جنسی دوگانه یا خیانت را با این گفته که زنان، صرفا به دنبال مردان با کیفیت ژنتیکی بالاتر می‌گردند و این مسئله یک امر طبیعی و کاملا عادی است توجیه کنیم، پس باید بپذیریم که همه زنان بطور دائم به دنبال مردانی با کیفیت ژنتیکی بالاتر از شوهران یا شرکای اول‌شان باشند. یا اینکه با توسل به تنوع‌گرایی ژنتیکی، قرار باشد که هر زنی به دنبال صفاتی برود که در شوهر خود نمی‌یابد. آنگاه هیچ مردی، مردی جامع در نظر گرفته نخواهد شد. در این حالت، یک خیلنت فراگیر دائمی، در بین همه زوجین رواج خواهد گرفت. همانطور که گفتیم، جذابیت یک مرد، امری نسبی بوده و یک مرد در هر موقعیت و وضعیتی که از نظر جنسی، جسمی و رفتاری قرار بگیرد، باز هم پایین‌تر از تعدادی دیگر از سایر مردان خواهد بود. همانطور که قبلا هم بحث شد، تناسب خصیصه‌ای نیست که به عده‌ای خاص داده شده و مابقی بطور کامل از آن محروم شده باشند. همانطور که باس می‌گوید "هر فردی، برای خود، یک داستان موفقیت آمیز تکاملی است". آیزنگ (روانشناس رفتارگرا) معتقد بود که جامعه به همه تنوع‌های طبیعی موجود در ساختارهای شخصیتی نیاز دارد. تنوع شخصیتی موجود در جامعه تا حدی به معنی تنوع ژنتیکی ساختارهای ژنومی جامعه بوده و رسیدن به تنوع ژنتیکی ساختارهای ژنومی در جامعه، برقراری شرایط برای توالد نسل عموم افراد سالم را طلب می‌کند. هر مردی، دارای مجموعه‌ای از خصایص متناسب تکاملی است که موجب انطباق او با محیط می‌شوند. اما ماجرا از این قرار است که انتخاب جنسی که آن هم خود را در انتخاب‌های دو جنس و از جمله ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان نشان می‌دهد، تمایل دارد بر اساس قانون «بقای متناسب‌ترین‌ها» رفتار کند. این به این معنی است که زنان، همیشه به دنبال برترین‌ها، می‌گردند. این حرص و آزمندی برای رسیدن به برترین‌ها را، هیچ‌وقت پایانی نیست زیرا از بین برترین‌ها، باز هم برترین‌هایی وجود دارند و از بین آنها هم، باز هم برترین‌هایی و.. . این باعث می‌شود که هر مردی با هر شرایطی، بطور بالقوه، هم یک برنده و هم یک بازنده باشد. هر چند تمایز بین مردان آنقدر هست که بتوان آنها را از نظر آلفا یا بتا بودن طبقه‌بندی کرد، اما واقعیت این است که هر مرد آلفایی، می‌تواند برای یک زن خاص، یک مرد بتا باشد و هر مرد بتایی، ممکن است برای زن معینی، یک مرد آلفا. اگر به این مسابقه بی‌امان و بی‌انتهای برترین‌ها و باز هم برترین‌ها، میل به چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها در زنان را هم اضافه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که همه مردان، مستقل از اینکه چقدر از نظر تکاملی تناسب دارند، باز هم یک بازنده خواهند بود. زیرا هر مردی با هر میزان تناسب، در این مورد یعنی داشتن تنوع، از قبل و بدون نیاز به امتحان دادن، یک

شکست‌خورده تلقی می‌شود. میل به چندگونگی ژنتیکی زاده‌ها در زنان، موجب می‌شود تا این تضمین بوجود آید که هر مردی با هر شرایطی که دارد، آرامش صد در صدی و کامل نداشته باشد. تنوع‌طلبی جنسی در انسان، مانند نردبانی است که تعداد پله‌های آن قابل شمارش نیست زیرا فرد، همیشه به بالاتر رفتن می‌اندیشد. تمنا و اشتیاق پایان‌ناپذیر زنان برای رسیدن به جفت های ایده‌آل را می‌توان در قالب یک فرمول خلاصه کرد: «جاه‌طلبی برای افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی معادل است با: استراتژی جنسی دوگانه، تنوع‌طلبی جنسی و خیانت زناشویی».

علت‌شناسی هورمونی نوسانات جنسی زنان در طول چرخه قاعدگی

در مورد چرایی تغییرات و نوسانات رفتارهای جنسی زنان در طول چرخه قاعدگی، یک دسته از پژوهش‌ها، به **علت‌های اولیه** یا **سطحی‌تر** [1]، می‌پردازند. تغییرات هورمونی همگام با تغییرات در رفتارهای جنسی زنان، یکی از این حوزه‌های علت‌شناسی اولیه هستند. دومین دسته از پژوهش‌ها که به تبیین و اکتشاف علت‌هایی **عمقی، نهایی یا غائی** [2] می‌پردازند، همان تبیینات مبتنی بر روانشناسی تکاملی‌اند که در این فصل مورد بحث قرار گرفتند. به این علت به تبیینات گروه اول، تبیینات اولیه می‌گویند که مسائل قرار گرفته در این طبقه (مانند تغییرات و نوسانات هورمونی)، به عنوان علل سطحی یا روبنایی نوسانات در رفتارهای جنسی زنان، قابل قبول هستند. اما خود علت‌های اولیه مانند تغییرات هورمونی نیز نیاز به تبیین دارند. در مسیر تبیین رفتارهای جنسی، هر علتی خود علتی دیگر دارد تا اینکه به آخرین علت‌هایی می‌رسیم که جزو آخرین و غایی‌ترین علت‌ها هستند. از آنجایی که تبیینات روانشناسی تکاملی، عمیق‌ترین، ریشه‌ای‌ترین و بنیادی‌ترین سطوح تبیینی هستند، به آنها، تبیینات نهایی، غایی یا بنیادی گفته می‌شود. اینکه تغییرات هورمونی و سایر تغییرات زیستی در زنان، همگام با نوسانات در رفتارهای جنسی زنان در طول چرخه قاعدگی روی می‌دهند، بحثی جدا از اینست که اصلا چرا چنین نوساناتی در رفتارها یا هورمون‌ها وجود دارند. به عبارت روشن‌تر، این علت‌ها و همبسته‌های زیستی نوسانات در رفتارهای جنسی، خود ریشه در فرایندهای تکاملی دارند. تکامل، با ابزارهای میانجی زیستی وارد عمل می‌شود. ژن‌ها، در رأس ابزارهای مورد استفاده تکامل هستند. آنها، تنظیم هورمون‌ها، نوروترانسمیترها (مواد شیمیایی مغز)، نورون‌ها و سایر مولفه‌های زیستی انسان را بر عهده دارند. فعالیت‌های این مولفه‌های زیستی، با استفاده از اصول روانشناسی تکاملی، قابل درک می‌شوند. در ذیل، اندکی هم به نقش علل اولیه یا سطحی همانند هورمون‌ها می‌پردازیم.

[1]- Proximate
[2]- Ultimate

در یک مطالعه، پیراهن‌های عده‌ای از زنان را به طور مکرر به ناحیه بالای لب عده‌ای دیگر از زنان تماس می‌دادند. بعد از مدتی، محققین شاهد افزایش هماهنگی در چرخه قاعدگی زنان گروه اول و دوم شدند. مواد شیمیایی موجود در پیراهن‌ها، از طریق تحریک حس بویایی زنان گروه دوم، موجب هماهنگ‌شدن چرخه قاعدگی این دو دسته از زنان می‌شد. همچنین مشاهده شد که زنانی که در یک مکان و برای مدتی با یکدیگر زندگی می‌کنند، دارای دوره‌های چرخه‌های قاعدگی همزمان و هماهنگ می‌شوند. مشاهداتی اینچنینی، تاییدکننده نقش فرومون‌ها[1] (موادی دارای بو که بدن از خود ساطع می‌کند)، هورمون‌ها و سایر علل زیستی، در تنظیم چرخه قاعدگی و پدیده‌های همراه با آن همانند نوسانات جنسی است.

تغییرات سطوح هورمون‌های مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان، می‌تواند علت اولیه تغییرات در ترجیحات جنسی آنها از جمله تغییرات در ترجیحات چهره‌ای باشد (پنتون- وک و پرت، ۲۰۰۰؛ لوکاسزویسکی و رونی، ۲۰۰۹). گارور- آپگار و همکارانش (۲۰۰۸) دریافتند که سطوح هورمون استروژن که از مراحل چرخه قاعدگی تاثیر می‌پذیرد با ترجیح بوی بدن مردان با چهره‌های متقارن‌تر، همبستگی دارد. رونی و سیمونز (۲۰۰۸) نیز، دریافتند که سطح استروژن بزاق دهان زنان با ترجیح چهره‌های حاکی از سطح تستوسترون بالاتر مربوط است. ولینگ و همکارانش (۲۰۰۷) نیز، بین ترجیح چهره‌های با مردانگی‌نمایی بالاتر و تستوسترون بزاق، همبستگی یافتند. مطالعات انجام شده در مورد چرایی این نوسانات و تغییرات، به این نتیجه رسیده‌اند که این تغییرات، هماهنگی و همزمانی با تغییرات هورمونی در زنان داشته و این تغییرات هورمونی نیز، خود در جهت اهداف کارکردی و انطباقی زندگی تکاملی گونه انسان هستند. سیستم هورمونی بدن زنان، از اوایل تا اواخر چرخه قاعدگی، تغییرات منظم و جهت‌داری دارد که همین تغییرات، موجب نوسان و تغییر در رفتارهای جنسی آنان می‌شود. بطور مثال، افزایش یا کاهش نسبت هورمون‌هایی مانند استروژن، پروژسترون و آندروژن، در طول چرخه قاعدگی، با تغییر در تمایلات مربوط به شریک جنسی ایده‌آل از نظر زنان، همگامی دارد.

پوتس (۲۰۰۶)، ارتباط بین سطوح هورمون‌هایی مانند استرادیول، پروژسترون، هورمون لوتئین‌ساز[2]، هورمون محرک فولیکول، پرولاکتین، تستوسترون و ترجیحات زنان برای زیر و بم بودن صدا را مورد سنجش قرار داد. او بین کاهش ترجیح صدای مردانه‌نماتر (بم‌تر) با سطوح پروژسترون و افزایش ترجیح چنین صدایی با سطوح پرولاکتین در زنانی که چرخه قاعدگی طبیعی داشتند، ارتباط یافت. این ارتباطات، در زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده می‌کردند، یافت نشد. این مشاهدات، از جمله مدارکی هستند که نشان می‌دهند تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی، همزمان یا ناشی از تغییرات هورمونی زنان هستند چرا که مکانیسم اثر داروهای ضدحاملگی، دقیقا از طریق تغییر سطوح همین هورمون‌ها بوجود می‌آیند.

---
[1]- Pheromone
[2]- Luteinizing (LH)

مصرف قرص‌های ضدحاملگی و رفتارهای جنسی در زنان

همانطور که در فصل اول مرور کردیم، پژوهش‌ها نشان داده‌اند که مصرف قرص‌های ضدحاملگی، می‌تواند تاثیری جدی و شدید بر ترجیحات و انتخاب‌های جنسی زنان داشته باشد. این تاثیرات، عموما به شکل بازداری از انتخاب‌های طبیعی زنان یا حتی برعکس نمودن آنهاست. یک سئوال کاربردی و مهم که بوسیله بعضی از محققان (از جمله آلورنجی و لوما، ۲۰۰۹) مطرح شده، این است که آیا تغییراتی که قرص‌های ضدحاملگی بر ترجیحات و انتخاب زنان در مرحله انتخاب جفت می‌گذارند، می‌توانند در مراحل بعدی، تلویحات و پیامدهای جدی بر متغیرهایی مانند رضایت و ثبات زناشویی، احتمال خیانت، طلاق یا مسائل مربوط به تولیدمثل، داشته باشند؟ این سئوال، بخصوص در دو موقعیت، اهمیت بیشتری می‌یابد. یکی در مواقعی که یک زن، در مرحله انتخاب جفت و بخصوص انتخاب همسر درازمدت، از قرص‌های ضدحاملگی استفاده کند اما بعد از انتخاب و وارد زندگی مشترک‌شدن، مصرف آنها را قطع کند. دیگری در موقعی که یک زن در مرحله انتخاب همسر، از قرص استفاده نکرده اما بعد از ازدواج، شروع به مصرف آنها کند. در موقعیت اول، یک زن، موقعی اقدام به انتخاب همسر کرده که ترجیحات و انتخاب‌های او، تحت تاثیر قرص‌ها قرار داشته است. چنانچه زن مذکور، بعد از ازدواج، مصرف این قرص‌ها را کنار بگذارد، آیا تغییری در کشش، ارزیابی و احساسات او نسبت به همسرش روی می‌دهد؟ چنانچه روی دهد، این تغییرات دقیقا مربوط به چه حوزه‌هایی و به چه میزان هستند؟ و اینکه این تغییرات، چه تاثیرات احتمالی بر متغیرهای مهمی مانند ثبات و رضایت زندگی زناشویی و احتمال خیانت و طلاق او خواهند داشت؟ در حالت دوم، یعنی زمانی که یک زن اقدام به انتخاب همسر یا شریک جنسی می‌کند که از قرص استفاده نمی‌کرده و حالا بعد از شروع رابطه مصرف آنها را آغاز می‌کند نیز، همین سئوالات مطرح می‌شوند.

پژوهش‌های بسیار کمی در این زمینه‌ها انجام شده و سئوالات زیادی در این زمینه، منتظر جواب هستند. ساخت قرص‌های ضدحاملگی، یکی از نقاط عطف تاریخ بشریت از نظر کاربردها، فواید و تاثیرات آنها بر همه جنبه‌های زندگی افراد و جامعه بوده است. اثر اختراع این داروها در شکل‌گرفتن انقلاب جنسی در آمریکا، یکی از موضوعاتی بوده که مورد پژوهش و تایید محققان انقلاب جنسی در آمریکا قرارگرفته است. از آنجایی که مصرف قرص‌های ضدحاملگی، تقریبا به عنوان یک برنامه رژیم خوراکی برای بسیاری از زنان، حداقل در دوره‌ای از زندگی آنها در آمده است، توجه به پیامدهای فردی و جمعی مصرف آنها مانند موارد مذکور، بسیار حائز اهمیت است (برای مطالعه در زمینه اثرات قرص‌های ضدحاملگی بر تغییرات در ترجیحات مرتبط با چرخه در زنان و پیامدهای استفاده از این قرص‌ها بر مسائل جنسی و تولیدمثلی رک به آلورنجی و لوما، ۲۰۱۰).

علت‌شناسی تفاوت دو جنس در انعطاف‌پذیری جنسی

ترجیحات زیبایی‌شناختی و جنسی زنان در رابطه با مردان، فعالیت‌های جنسی آنان با توجه به این متغیرها و نوسانات و تغییرات در رفتارها و ترجیحات جنسی زنان در تعامل با بافتارهای ارتباطی و چرخه قاعدگی، موضوعی بسیار کاوش‌برانگیز در روانشناسی تکاملی و جنسی است که هدایت‌کننده فعالیت‌های پژوهشی بسیاری از محققین بوده است. اما در رابطه با یکی دیگر از خصایص جنسی زنان یعنی انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر، موضوع کمی متفاوت است. اگر چه که خود موضوع تفاوت دو جنس در انعطاف‌پذیری جنسی، مورد توجه و تحقیق بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته اما در مورد علت‌شناسی تکاملی این مسئله، نظریه‌پردازی و پژوهش‌های کمتری انجام شده است. از یک نظر، این مسئله کاملا قابل درک و انتظار است. انعطاف‌پذیری جنسی، فقط یکی از خصایص رفتاری- جنسی در منظومه رفتارهای جنسی دو جنس است که احتمالا درک آن، در یک چارچوب یکپارچه‌نگرانه کلی، بیشتر میسر می‌شود. اگر بخواهیم بدانیم که چرا دو جنس در این خصیصه با همدیگر متفاوت هستند، باید آن را در بطن کلیت روانشناسی هر جنس درک کنیم. با این وجود، تعدادی از فرضیات و یافته‌های هماهنگ با آنها، تا حدی به روشن‌سازی علل تفاوت‌های جنسی در انعطاف‌پذیری، کمک می‌کنند. هر چند که ممکن است تبیینات ارائه شده بر دلایل اولیه یا نهایی تفاوت دو جنس در انعطاف‌پذیری جنسی تمرکز کرده باشند اما همه آنها به نوعی بر ارزش انطباق‌گرایانه و کارکردی تفاوت‌های جنسی در این خصیصه، تاکید دارند (اغلب دلایل ذکر شده در ذیل از بومیستر، ۲۰۰۰ که محققی برجسته‌ای در زمینه تفاوت‌های دو جنس در رفتارهای جنسی است، نقل‌شده‌اند).

نقش عوامل زیستی و محیطی در انعطاف‌پذیری جنسی در دو جنس

متخصصان ژنتیک رفتاری، یکی از مشخصات چربش تاثیرات عوامل زیستی یا محیطی بر شکل‌گیری صفات را، مقاومت آن صفت در مقابل تغییرات محیطی می‌دانند. درصورتی‌که صفتی، وابستگی محیطی کمتری نشان داده و قادر به مشاهده آن خصیصه در عده‌ای از افراد علی‌رغم تغییر در شرایط محیطی آنها باشیم، می‌توانیم فرض را بر این بگذاریم که آن خصیصه دارای یک مولفه زیستی قوی است. البته مولفه‌های محیطی تغییر یابنده، باید همان‌هایی باشند که می‌توانند آن ویژگی مورد نظر را تغییر دهند. یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهند که رفتارهای جنسی مردان متعلق به فرهنگ‌های مختلف، نسبت به رفتارهای جنسی زنان متعلق به این فرهنگ‌ها، شباهت بیشتری با هم دارند. این نشان می‌دهد که عوامل فرهنگی، در تغییر رفتارهای جنسی مردان نسبت به رفتارهای جنسی زنان، توان کمتری دارند. توان کمتر فرهنگ و محیط، به معنی قدرت بیشتر زیست در شکل‌دهی به رفتارهاست. از این نظر، می‌توان نتیجه گرفت که رفتارهای جنسی مردان، بیشتر از زنان، بوسیله زیست آنها

شکل داده می‌شود. در مجموع، مسائل جنسی مردان، بیشتر از زنان، سرشتی و زیستی و مسائل جنسی زنان هم بیشتر از مردان، تابع نیروها و عوامل فرهنگی است. این مسئله، زمینه را برای انعطاف جنسی زنان، آماده می‌کند.

ژن‌ها، هورمون‌ها و استعداد برای انعطاف‌پذیری جنسی

هر فرد، در مجموع دارای ۲۲ جفت کروموزم غیرجنسی و یک جفت کروموزوم جنسی است. کروموزوم‌های جنسی، تعیین‌کننده جنسیت یک فرد هستند. زنان، دارای دو کروموزوم x هستند اما مردان یک کروموزوم x و یک y دارند. بعضی محققان (بومیستر، ۲۰۰۰) معتقدند که وجود دو کروموزم x در زنان، باعث می‌شود تا به علت وجود دو نسخه از یک ژن، احتمال انعطاف‌پذیری جنسی به علت وجود دو نسخه متفاوت از یک رفتار، بالاتر رود. این درحالی‌است که وجود فقط یک کروموزوم x در مردان، می‌تواند رفتارهای آنها را کمتر انعطاف‌پذیر کند.

تستوسترون، تنها هورمونی است که بیشترین تاثیر را هم در رفتارهای جنسی مردان و هم زنان دارد. مردان، میزان بسیار بیشتری از این هورمون را در بدن خود دارند که این مسئله می‌تواند باعث شود تا رفتارهای جنسی آنها به میزان بیشتری به یک عامل ثابت درونی- زیستی یعنی میزان تستوسترون، وابسته باشد. بطور معکوس، کمتر بودن میزان تستوسترون در زنان، می‌تواند موجب شود تا مجال بیشتری به عوامل بیرونی برای اینکه تعیین-کننده رفتارهای جنسی آنها باشند، داده شود.

تفاوت دو جنس در میل جنسی

از بین نظریات مطرح شده در مورد علت تفاوت‌های جنسیتی در انعطاف‌پذیری جنسی، یک علت مطرح شده این بوده که علت انعطاف‌پذیری جنسی کمتر مردان، میل جنسی بیشتر در آنهاست. بومیستر، کاتانسی و وحس (۲۰۰۱)، با انجام پژوهشی در مورد تفاوت‌های دو جنس در میزان میل یا سایق جنسی، به این نتیجه رسیدند که مردان، بطور میانگین، میل جنسی بیشتری دارند. این محققان دریافتند که مردان، از نظر میزان فکر کردن به مسائل جنسی، تمایل به ارتباط جنسی، تعداد شرکای جنسی مطلوب، علاقه به رفتارهای جنسی متنوع‌تر، میزان خودارضایی، میزان فداکردن سایر چیزها بخاطر رسیدن به ارضای جنسی، احتمال شروع بیشتر رابطه جنسی، خودداری کمتر از ارتباط جنسی، تمایل به ارتباط جنسی زودهنگام‌تر در ارتباط با جنس مقابل، میزان خیالبافی جنسی و ارزیابی از میل جنسی خود، در سطح بالاتری نسبت به زنان قرار می‌گیرند. بومیستر (۲۰۰۰)، اعتقاد دارد که میل و انگیزش جنسی بیشتر، ممکن است انعطاف پذیری جنسی در مردان را کمتر کند. او معتقد است که انعطاف‌پذیری جنسی پایین‌تر، حاکی از یک سائق جنسی کمتر انعطاف‌پذیر و مستقل از شرایط و احتمالا وابسته

به یک برنامه‌ریزی زیستی قوی است. زنان، میل جنسی ملایم‌تر و ضعیف‌تری دارند و این تفاوت اجازه می‌دهد تا سایق جنسی آنها، آسان‌تر شکل داده شود.

این عقیده که میل جنسی پایین‌تر در زنان ممکن است یکی از علل انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در آنها باشد، باید بوسیله پژوهش‌های تکمیلی مورد بررسی قرار گیرد، زیرا هر چند که به خوبی ثابت شده که میل جنسی در زنان ضعیف‌تر است اما اینکه میل جنسی پایین‌تر در آنها، منجر به انعطاف‌پذیری جنسی بالاتر در آنها شود، مسئله دیگری است. البته این معقول به نظر می‌رسد که فرض کنیم زمانی‌که میل ما به چیزی کم باشد، در مورد آن مسئله، بیشتر حاضر به سازش، مصالحه و تغییر هستیم و این یعنی داشتن انعطاف‌پذیری بیشتر (برای مروری جامع در مورد تفاوت‌های دو جنس در مولفه‌های میل جنسی رک به بومیستر، کاتانسی و وحس، ۲۰۰۱).

الگوبرداری جنسی و انعطاف‌پذیری جنسی

همانطور که در فصل دوم ذکر شد، رفتارهای جنسی زنان و بخصوص دختران جوان، با رفتارهای جنسی دوستان و اطرافیان‌شان، همبستگی قابل ملاحظه‌ای نشان می‌دهد. این همبستگی، می‌تواند حاکی از نوعی الگوبرداری از رفتار جنسی سایر همجنسان خود در زنان باشد. مشاهده شده که در بعضی از گونه‌های ماهی‌ها، ماده ماهیان جوان‌تر با ماهیان نری که بوسیله ماده ماهیان مسن‌تر انتخاب می‌شوند، جفت‌گیری می‌کنند. به عبارتی، این ماده ماهیان جوان، برای جفت‌یابی، اقدام به الگوبرداری از رفتارهای همسرگزینی ماده ماهیان بالغ‌تر کرده و انتخاب‌های آنها را به عنوان انتخاب خود، برمی‌گزینند. گفته شده که چنین استراتژی جنسی، می‌تواند به ماده ماهیان جوان که در انتخاب جفت چندان ماهر نیستند کمک کند تا نرهای مناسب‌تر را پیدا کنند. از این جهت، شاید انعطاف‌پذیری جنسی زنان، بتواند در قالب یک الگوبرداری جنسی، به منظور انتخاب استراتژی‌ها و راهبردهای جنسی مناسب که هماهنگ با شرایط بوم‌شناختی و محیطی هستند، ظاهر شود. از این منظر، زنان به زنان دیگر نگاه می‌کنند تا ببینند که عمل بر مبنای کدام یک از استراتژی‌های جنسی از قبل ذخیر شده در خزانه جنسی- رفتاری آنها، مناسب‌تر است. نمای بیرونی این الگوبرداری از محیط و زنان دیگر، خود را بصورت تاثیرپذیری بالاتر از محیط و انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر، نشان می‌دهد. این تحلیل همراستا با میزان بالاتر الگوبردای و از جمله الگوبرداری جنسی در نوجوانان و از جمله نوجوان دختر از سلبریتی‌ها یا سایر اطرافیان‌شان است. سنین نوجوانی یعنی سنینی که فرد همچنان درباره اینکه کدام سبک زندگی بیشتر برای او مناسب و از نگاه تکاملی تناسب‌افزا هست مطمئن نبوده و فرد ممکن است که بخواهد از طریق الگوبرداری از دیگران، خود و راه خود را در جاده مبهم زندگی پیدا کند.

نقش عوامل درونی و بیرونی در تفسیر انگیزش جنسی

وابستگی جنس مونث به عوامل محیطی در تفسیر و ادراک علل برانگیختگی بیشتر است. تعدادی از مطالعات (مانند پنباکر و رابرتس، ۱۹۹۲؛ رابرتس و پنباکر، ۱۹۹۵) نشان داده‌اند که زنان، درصورتی‌که بخواهند نشانه‌ها و علائم برانگیختگی بدن مانند فشار خون، ضربان قلب، انقباضات معده‌ای، مقاومت تنفسی، درجه حرارت انگشتان و ارزیابی از سطوح گلوکز خون را در محیط‌های آزمایشگاهی تخمین بزنند، ضعیف‌تر عمل می‌کنند. این درحالی است که هنگامی‌که این آزمایشات در محیط‌های طبیعی انجام شوند، بین دو جنس، تفاوتی از نظر میزان دقت در تخمین‌زنی یا ادراک درست علائم برانگیختگی وجود ندارد. محققان، این مسئله را به وجود نشانه‌ها و علائم بیشتر محیطی در محیط‌های طبیعی نسبت می‌دهند. در این محیط‌ها، ممکن است که زنان با استفاده از علائم محیطی، اقدام به ادراک و تفسیر برانگیختگی‌های خود کنند. رابرتس و پنباکر پیشنهاد داده‌اند که مردان، پاسخ‌های هیجانی و برانگیختگی خود را بر اساس تحلیل مستقیم نشانه‌های فیزیولوژیکی خودشان مورد قضاوت قرار می‌دهند. درحالی‌که زنان، بر نشانه‌های اجتماعی و موقعیتی تکیه بیشتری می‌کنند. این مسئله، در مورد پاسخ‌های جنسی که علائم برانگیختگی در مردان بارزتر و کمتر مبهم است، می‌تواند بیشتر هم صادق باشد. وابستگی به نشانه‌های محیطی در تفسیر پاسخ‌های جنسی باعث شود تا زنان، انعطاف‌پذیری جنسی بیشتری را در رفتارها و نگرش‌های‌شان نشان دهند.

انعطاف‌پذیری در فعالیت جنسی و موفقیت تولیدمثلی

انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان را، هم می‌توان به عنوان یک رویداد کلی تحلیل کرد و هم به بررسی علت‌های انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر آنان در هر یک از رفتارهای معین پرداخت. یکی از مواردی که زنان در آن انعطاف بیشتری نسبت به مردان نشان می‌دادند، فراوانی و شدت فعالیت‌های جنسی در گذر زمان بود. فعالیت جنسی زنان، برخلاف مردان که یک الگوی ثابت و یکنواخت دارد، پستی و بلندی‌های متعددی نشان می‌دهد. ممکن است که زندگی جنسی یک زن، شامل دوره‌هایی از عدم فعالیت جنسی و سپس فعالیت جنسی زیاد باشد. همانطور که دیدیم سرمایه‌گذاری والدینی بیشتر و توانایی زادآوری کمتر در جنس مونث موجب می‌شد تا خطا در انتخاب شریک جنسی یا همسر، تبعات بسیار سخت‌تری برای تناسب تولیدمثلی و تکاملی او به همراه داشته باشد. درحالی‌که برای جنس مذکر، خطا در انتخاب شریک جنسی مناسب که الزام تعهدی برای او ندارد، در نهایت به معنای هدر دادن مقداری انرژی و زمان است. به همین دلیل، برای زنان انتخاب بهتر این است که فعالیت جنسی خود را به نحوی تنظیم کنند که کیفیت فدای کمیت نشود. انتخاب‌گربودن[1] زنان، باعث می‌شود تا آنها

[1]- Choicer

حتی دوره‌های طولانی عدم فعالیت جنسی را، برای رسیدن به یک شریک جنسی مطلوب، تحمل کنند. علاوه بر این، صبوری برای اینکه زمان مناسب برسد، برای زنان بسیار انطباقی‌تر است زیرا تولیدمثل موفق یک زن، فقط نیاز به آمیزش جنسی و زادآوری ندارد بلکه شرایط مناسب را نیز می‌طلبد. برای یک زن بیوه یا مطلقه، پیدا شدن سر و کله یک همسر جدید حمایتگر و ثروتمند و برای زنی که قصد خیانت زناشویی دارد یک مرد جذاب از نظر جنسی و جسمی، می‌توانند گزینه‌های خوبی برای راه‌اندازی فعالیت جنسی مجدد یا میل به آن باشند. و این دوره‌های پرهیز و ناپرهیزی پیاپی باعث می‌شوند تا ما شاهد نوسانات بیشتری در فراوانی فعالیت جنسی در زنان باشیم.

انتظارات نقش جنسی و پذیرندگی جنسی در زنان

انتظارات نقش جنسی، به انتظاراتی گفته می‌شود که هر جامعه از هر یک از دو جنس دارد. طیف این انتظارات وسیع بوده و از نحوه پوشش و رفتار کردن در جامعه تا انتخاب شغلی را شامل می‌شود. رفتارها و فعالیت‌های جنسی مقبول نیز، از این الگوهای از پیش تعیین‌شده مبتنی بر انتظارات نقش جنسی تاثیر می‌پذیرند. تغییرپذیری بیشتر در رفتارها و نگرش‌های جنسی زنان را می‌توان یک بخش از نقش‌های جنسی یا چیزی که از آن با عنوان **نمایشنامه جنسی**[1] نام برده شده، تلقی کرد. طبق این دیدگاه، رابطه جنسی دو جنس، به گونه‌ای است که از زنان انتظار می‌رود که در الگوهای رفتار جنسی خود، انعطاف‌پذیری نشان دهند. عمل بر طبق این انتظارات، منجر می‌شود تا ما شاهد انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در جنس مونث باشیم. این نوع از انعطاف‌پذیری، به اهمیت **پذیرندگی**[2] جنسی اشاره دارد در مقابل داشتن میل جنسی خودجوش که در مردان بیشتر مشاهده می‌شود، اشاره دارد. این باعث می‌شود تا زنان، در موقعیت‌های مختلف، مطابق با انتظاراتی که از آنها در زمینه رفتارهای جنسی وجود دارد، عمل کنند. شواهدی همچون تحلیل تخیلات جنسی، تصمیم‌گیرنده اصلی در مورد رویدادن یا ندادن رابطه جنسی، هماهنگی بین میزان ارتباط جنسی مورد نظر زنان با میزان ارتباط جنسی واقعی، حاکی از تاییداتی نسبی برای فرضیه نمایشنامه جنسی هستند (رک به بومیستر، ۲۰۰۰).

در همین راستا، همانطور که در فصل بعد بطور مفصل بحث خواهیم کردیم، یکی از علل دعواهای همیشگی جناح‌های سیاسی بخاطر وجود همین انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان است. مردان هر دو جناح بخوبی می‌دانند که ذهن و رفتارهای جنسی بخش زیادی از زنان را فرهنگ و محیط شکل می‌دهد و یک جریان سیاسی غالب در جامعه، می‌تواند فرهنگ را به سمت و سوی مورد علاقه ذهن تکاملی- سیاسی مردان همان جناح سوق

---

[1]- Sexual Script
[2]- Receptivity

دهد. بدین نحو، مردان متعلق به آن جناح سیاسی، بیشترین سود تکاملی و نتیجتا دسترسی به تناسب تکاملی را، از پیاده کردن ایدئولوژی‌های سیاسی– اجتماعی خود می‌برند.

سازگاری با عدم هماهنگی‌ها

فرضیه دیگر در مورد علت انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان، معتقد است که یک الگوی دائمی عدم انطباق بین زمانی که یک زن میل به ارتباط جنسی دارد و زمانی که قادر به ارضای آن است، وجود دارد. این عدم انطباق بین میل و برآورده شدن دلخواه آن، موجب می‌شود تا زنان، آن قدر انعطاف‌پذیر باشند که حتی زمانی که میل درونی به ارتباط جنسی ندارند، حاضر به مشارکت مثبت و شایسته در رابطه جنسی شوند. همین عامل باعث می‌شود تا احساس کنیم که تغییرات در رفتارها و فعالیت‌های جنسی زنان، از نظر تا عمل و یا از موقعیتی به موقعیت دیگر یا در زمان‌های مختلف بیشتر است زیرا در بعضی از موقعیت‌ها، آنها مطابق میل خود و در تعدادی دیگر از موقعیت‌ها مطابق میل دیگران رفتار می‌کنند.

انعطاف‌پذیری جنسی و تاثیرات کارکردی آن در انطباق‌پذیری

انعطاف‌پذیری می‌تواند موجب شود تا جفت‌گزینی در زنان، تبدیل به یک فرایند بسیار سخت و غیرقابل تغییر نشده و مطابق با شرایط، خاصیت انطباق‌پذیری از خود نشان دهد. در این حالت، همسرگزینی یا انتخاب شریک جنسی، مطابق با شرایط بوم‌شناختی موجود صورت گرفته و احتمال انتخاب درستی که ناشی از هماهنگی با شرایط است را بالا می‌برد. در شرایط بوم‌شناختی متفاوت، مردان با ویژگی‌های متفاوت، تناسب و بخت متفاوتی برای بقا و تولیدمثل موفق خواهند داشت و ممکن است که مردان موفق در هر دوره زمانی و مکانی، تا حدودی با مردان دوره‌های زمانی و مکانی دیگر، متفاوت باشند. این مطلب، بخصوص در رابطه با توان اقتصادی و جایگاه اجتماعی مردان، صدق می‌کند. به عبارت دیگر، هر چند که ژن‌های متناسب از نظر تکاملی، با یک سری از خصایص ثابت بدنی و رفتاری همبسته هستند اما تعریف موفقیت اجتماعی می‌تواند تا حدی به شرایط محیطی و خود فرد بستگی داشته باشد. درصورتی‌که تعریف مرد موفق در فرهنگ‌های مختلف متفاوت باشد، بین زنان آن محیط‌ها از نظر اهمیت‌دهی به خصایص اجتماعی و موقعیتی در یک شریک یا همسر مطلوب، تفاوت می‌بینیم. این مسئله می‌تواند مفید بودن هماهنگی استراتژی‌های جنسی و همسرگزینی زنان در تعامل با شرایط را تبیین کند. این پدیده برای ما توضیح می‌دهد که چرا سردمزاج‌های امروز یا بی‌رغبتان به ارتباط جنسی در یک موقعیت، می‌توانند همان آتشین‌مزاج های فردا یا در موقعیتی دیگر باشند. انعطاف‌پذیری زیستی و درونی، می‌تواند برای زنان، همچون ابزاری همه‌جا حاضر عمل کرده و به آنها کمک کند تا با هر شرایطی و تا حد ممکن، کنار بیایند.

این کنار آمدن به نفع تناسب آنهاست. در این حالت، انعطاف‌پذیری بیشتر در زنان، همراه با سازگاری و موفقیت بالقوه بالاتر آنها در کسب منابع مورد نیازشان از مردان خواهد بود. آنها، از طریق کنار آمدن با شرایط، زمینه را برای کسب منابع ژنتیکی، مادی، حمایتی و پرورشی لازم برای زادآوری موفق خود، آماده می‌کنند. این درحالی است که برای تولیدمثل موفق یک مرد، نقشی که زنان دارند عمدتا به باروری، فرزندآوری و تولید فرزندان سالم برمی‌گشته و نه فراهم‌آوری شرایط مناسب پرورشی. از همین رو، برای مردان، انعطاف‌پذیری جنسی کارکرد چندانی نداشته و شاید بهتر بوده که آنها از یک سری استراتژی‌های جنسی معین و ثابت، تبعیت کنند.

انعطاف‌پذیری جنسی و استراتژی جنسی دوگانه

انعطاف‌پذیری جنسی، می‌تواند خود را به شکل انعطاف‌پذیری در زمان جفت‌گزینی نشان دهد. این انعطاف‌پذیری، به معنای نبود ملاک‌های مشخص برای انتخاب یک شریک یا همسر نیست، بلکه به معنای فراهم‌آوری شرایط لازم برای عملی‌ساختن هر چه بیشتر استراتژی‌های جنسی متنوع و تناسب‌افزا است. اینکه گفته می‌شود زنان بطور باثباتی، بی‌ثباتی در رفتارها و ترجیحات جنسی نشان می‌دهند، به این معنی نیست که یک نظم زیربنایی در رفتارهای جنسی آنان وجود ندارد. در واقع، این نظم، بر این قرار گرفته که ما شاهد بی‌ثباتی در رفتارهای جنسی آنها باشیم. این بی‌نظمی ظاهری، خود ریشه در یک نظم عمیق‌تر و انطباق‌گرایانه دارد. تعدادی از زنان، با صرف‌نظرکردن ظاهری از داشتن یک همسر جذاب از نظر جسمی و جنسی، با مردانی ازدواج می‌کنند که از نظر اقتصادی- اجتماعی، جایگاه مطلوبی دارند. این انعطاف‌پذیری، به معنای تغییر کامل و بنیادی ملاک‌های انتخاب همسر و شریک جنسی از نظر آن زنان نیست، بلکه این سبک انتخاب، می‌تواند برای آنها فرصتی فراهم کند تا نیاز آنها به فراهم‌آوری موقعیت پدر خوب و ژن خوب، از طریق داشتن هر دو طبقه مردان، فراهم شود. این انعطاف‌پذیری، در واقع شرایط را برای عملی‌کردن استراتژی جنسی دوگانه در آنان، مهیا می‌کند. در این حالت، کارکرد انعطاف‌پذیری جنسی، فراهم‌آوری شرایط مناسب برای عملی‌کردن استراتژی جنسی دوگانه بوده و به همین خاطر بوسیله انتخاب طبیعی، گزینش می‌شود.

فرضیه تسلط‌گری مردان و انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان

در فرایند تکامل، انعطاف‌پذیری جنسی در جنس مونث، می‌توانسته در پاسخ به قدرت جنس مذکر شکل بگیرد. بر طبق این دیدگاه، مردان، زنان را وادار می‌کنند تا آنچه که آنها می‌خواهند، انجام دهند. از آنجایی که مردان به دنبال ارضای نیازهای جنسی خود هستند، زنان مجبور می‌شوند که لااقل تا اندازه‌ای با مردان همراهی کنند. قدرت جسمی و ذهنی مردان که بعدها نیز تا حدی در قدرت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بالاتر آنها نمود

یافته، باعث شده تا از بین زنان، آنهایی که در رفتارهای جنسی خود، مطیع‌تر و منعطف‌تر هستند، انتخاب شده و آنهایی که اینگونه نیستند با پرخاشگری روبرو شوند. توانمندی‌های متفاوت روانشناختی بین دو جنس که خود به علت چالش‌های تکاملی پیش روی متفاوت دو جنس بوجود آمده‌اند نیز، می‌توانند راه را برای تسلط و تفوق مردان فراهم کرده و انعطاف‌پذیری جنس مونث را طلب کنند. حتی اگر مردان، هیچ وقت از قدرت جسمی و سیاسی خود استفاده نکنند و یا اینکه به ندرت استفاده کنند، این واقعیت که آنها می‌توانند از این توانمندی‌های خود استفاده کنند، بصورت پنهان باقی مانده و روابط آنها با زنان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. در نتیجه این فرایند، تکامل ممکن است باعث شده تا مسائل جنسی زنان، در نتیجه نیاز به سازگارشدن با جنس مذکر که از نظر جسمی و اجتماعی- سیاسی قوی‌تر بوده است، انعطاف‌پذیرتر شده باشد. در این شرایط، انعطاف‌پذیری پایین دسته‌ای از زنان، باعث می‌شده تا نتوانند خود را با رفتارها، انتظارات و خواسته‌های مردان سازگار کنند و این مسئله، زمینه را برای شکل‌گیری روابط مطلوب بین‌جنسی محدود می‌کرده است. تکامل، بر اساس میزان انعطاف‌پذیری جنس زنان، اقدام به انتخاب جنسی در آنها کرده و آنهایی را که کمتر مطیع و بیشتر سرکش بوده‌اند، از گردونه بقاء و تولیدمثل موفق، حذف کرده است. در رابطه با این نظریه بعضی از محققین (بومیستر، ۲۰۰۰) اعتقاد دارند که اگر این دیدگاه که انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان، در نتیجه اعمال قدرت مردان در طول تکامل بوده، درست باشد، ما می‌بایست شاهد انعطاف‌پذیری بیشتر زنان در سایر زمینه‌ها و نه فقط انعطاف‌پذیری جنسی باشیم و این درحالی‌است که متخصصین تفاوت‌های دو جنس، تا به حال نوعی انعطاف‌پذیری خاص در زنان را که گسترده و همه‌جانبه باشد، گزارش نداده‌اند. در جواب به این نقد باید بگوییم که از آنجایی که ارتباط جنسی یک زن، ارتباط بالقوه مهمی با تولیدمثل موفق یک مرد دارد، شاید بتوان انتظار داشت که مردان، در طول تکامل، فقط بر انعطاف‌پذیری این جنبه از رفتار زنان تاکید داشته و نتیجتا ما به این علت شاهد انعطاف‌پذیری وسیع رفتاری زنان در همه جنبه‌های شخصیتی نیستیم زیرا که آنها، برای انعطاف‌پذیری در همه آن جنبه‌ها تحت فشار انتخاب طبیعی نبوده‌اند.

جستاری پژوهشی. بازداری و حیا؛ آیا با صفاتی منفعلانه روبرو هستیم؟

«اینکه جنس مونث هر گونه، همیشه با تیم نرهای غالب است، یک استراتژی فراگیر و دیرینه تکاملی است».

ابتدا از صفت بازداری شروع می‌کنیم. می‌دانیم که جنس مونث بسیار انتخاب‌گر بوده و بطور منفعلانه، هر نری را نخواهد پذیرفت. اما چرا ما شاهد بروز بیشتر صفت کمرویی یا خجالتی بودن در زنان در مقایسه با مردان هستیم. آیا کمرویی بخصوص در زمان‌های انتخاب جفت، باعث نمی‌شود تا اختیار بازی از دست آنها خارج شده و

آنها نتوانند فعالانه موقعیت‌های تولیدمثلی و آمیزش جنسی را کنترل کنند؟ این سئوال وقتی جواب داده می‌شود که بروز کمرویی را بخصوص در هنگام انتخاب جنسی، به شیوه‌ای رفتاری- تکاملی، بازتعریف کنیم.

گوزن‌های ماده، منتظر می‌مانند تا نبرد گوزن‌های نر با شاخ‌های بزرگ پایان یابد و سپس اقدام به جفت‌گیری با نر غالب می‌کنند. با این حساب، آیا می‌توان آنها را واقعا کمرو دانست و یا اینکه آنها، یک رفتار ارادی- انطباقی یعنی بازداری اختیارانه را در پیش گرفته و منتظر می‌مانند تا به این طریق، نر قوی‌تر شناخته شده و آنها بتوانند با متناسب‌ترین‌ها جفت‌گیری کنند. این واکنش که برای آنها انطباقی‌تر است، موجب می‌شود تا بتوانند نر غالب را تشخیص دهند. بر همین قیاس، جرات‌ورزی کمتر زنان در بعضی از موقعیت‌ها، می‌تواند به این خاطر تکامل یافته باشد که برای آنها این مفیدتر است که منتظر بمانند تا مردان غالب مشخص شده و سپس همراه آنها شوند. جرأت‌ورزی پایین‌تر، علاوه بر حفظ جان آنها در هنگام نبرد مردان، منجر به بقا و تولیدمثل موفق، به دلیل همراه شدن با نر یا گروه نرهای غالب می‌شود. بر این اساس، رفتار کمرویی را در همه موارد نمی‌توان صفتی حاکی از رفتار منفعلانه تلقی کرد. بازداری به موقع، اتفاقا می‌تواند حاکی از یک استراتژی فعالانه باشد که فرد در پیش می‌گیرد تا از این طریق، به هدفی معین برسد.

این مطلب می‌تواند تبیین کند که چرا در طول تاریخ بشر، هرگاه که جنگی بین گروه‌های مختلف در می‌گرفته، گروه غالب، زنان گروه مغلوب را نمی‌کشتند. زنان، به عنوان منابع تولیدمثلی ارزشمند به شمار می‌روند. گروه‌هایی از مردان که زنان را می‌کشتند، می‌توانستند با این کار ضربه مهلکی به میزان موفقیت تولیدمثلی خودشان زده باشند. از طرف دیگر، مردان، به خوبی می‌دانستند که بعد از غلبه بر یک گروه دیگر از مردان، زنان آن گروه با آنها سازش خواهند کرد. به همین خاطر، نیازی برای کشتن زنان گروه مغلوب نمی‌دیدند. یک دلیل اینکه، زنان، قدرت جسمانی، اجتماعی و سیاسی کمتری نسبت به مردان داشته و یارای مقابله با آنها را نداشته‌اند. دلیل دوم اینکه، زنان، همانند همه ارگانیسم‌های زنده دیگر، می‌خواهند زنده مانده و تولیدمثل کنند و این رسالت-های تکاملی، برای آنها، مهمتر از اینست که کدام گروه از مردان و به چه دلیل، بر سایر مردان غلبه می‌یابند. درصورتی‌که قرار بوده که این زنان به بردگی برده شوند، ممکن بوده که هنگام ورود به جامعه جدید با مشکلاتی مانند مسائل مربوط به پذیرش و ادغام‌شدن در گروه جدید، از دست دادن موقعیت‌های قبلی و لزوم سازگاری با نقش‌ها و موقعیت‌های جدید و احتمالا موقعیت پایین‌تر مواجه می‌شوند. اما به‌هرحال، این مشکلات، باز بهتر از به کلی محوکردن خط ژنتیکی خود بوده است که می‌توانسته با مقاومت بی‌فایده بوجود آید. از این رو، در طول تاریخ تکامل انسان، عدم وجود تمایل زنان به سازش با مردان گروه‌های غالب، می‌توانسته در مردان به عنوان عاملی برای جلوگیری از شکل‌گیری انطباق رفتاری آسیب‌نزدن به زنان گروه مغلوب عمل کند. پس حضور چنین انطباق رفتاری در مردان یعنی قتل و عام نکردن زنان گروه مغلوب (برخلاف مردان آن گروه)، از وجود سازش‌کاری منعطف و وسیع در زنان در هنگام مواجه با مردان گروه دشمن که بعد از تسلط به مردان گروه دیگر، تبدیل به مردان گروه خودی می‌شدند، دارد. این گفته که « زنان شما زنان شما نیستند، آری زنان ما نیز، زنان ما نیستند!» ناظر بر همین چرخش‌هایی دارد که زنان، در مواقع لازم از خود نشان می‌دهند تا با یک دنیای جدید از مردان، خود را منطبق کنند. زنان ما زنان ما نیستند و در واقع زنان هیچ قومی برای همیشه زنان آنها باقی نمی مانند! زنان، بطور

بالقوه، زنان مردان همه اقوام هستند. و این بستگی دارد که در هر زمان، مردان چه قومی غالب باشند. زنان، همیشه با مردان قوم غالب‌اند؛ آنها همیشه مشتاق‌اند که خود را در حول و حوش محور قدرت قرار دهند. این قدرت، می‌تواند ثروت، جایگاه شغلی و اجتماعی یا قدرت بدنی باشد. همراهی با مردان یک گروه غالب، سایر قدرت‌ها را هم از جمله منابع مادی، برای آنها، به همراه دارد. از این رو، آنها ممکن است سعی کنند تا در هر زمان، خیمه‌های خود را، در جهت باد برپا کنند.

در تاریخ جهان، نمونه‌های بی‌شماری از این رویداد را می‌بینیم. این سازش‌کاری و انعطاف‌پذیری زنان، شرط بقای گونه انسان بوده است. تاریخ بشر، پر از جنگ‌هایی است که بین مردان گروه‌های مختلف در گرفته است. از بیست قرن اخیر، نوزده قرن آن، در جنگ ملت‌ها و گروه‌ها با یکدیگر گذشته است. اگر پس از هر جنگ، قرار بود که زنان گروه مغلوب هم، همانند مردان آن گروه، تار و مار شوند، امروز یا اصلا گونه‌ای به نام انسان وجود نداشت یا جمعیت آن بسیار ناچیز و اندک بود. به همین دلیل، این مکانیسم رفتاری زنان یعنی انعطاف‌پذیری در مقابل تسلط مردان، به هیچ عنوان به معنی تحقیر جنسیتی آنان نیست. این روش رفتاری، صرفا یک واکنش رفتاری است. به عبارت دیگر، تکامل به ما می‌گوید که زنان اینطور هستند و مردان اینطور. آن، مسائل را مورد قضاوت ارزشی- وجودی قرار نمی‌دهد هرچند کاملا بدیهی است که راه برای بکارگیری و استفاده از این یافته‌ها، کاملا باز است.

پایین‌تربودن تعصبات نژادی و قومی و مهاجرت‌پذیری بیشتر در زنان نیز، از این مکانیسم تاثیر پذیرفته است. ما ممکن است فکر کنیم که این فقط نژادپرستی و قوم‌گرایی است که به علت خوادخواهی گروه‌های انسانی روی می‌دهد. درحالی‌که میزان پایین‌تر نژادپرستی و تعصبات قوم‌گرایانه در زنان نیز، دقیقا به علت همین پویایی عمیق خودخواهی است. در واقع می‌توان گفت که زنان خودخواه‌تر و از نظر هوش تکاملی جنسیت‌مدار باهوش‌تر از آن هستند که نژادپرست شوند! از منظر کارکرد تکاملی، زنان، دلیل و اجبار کمتری برای داشتن تعصبات گروهی دارند زیرا آنها بدون تاکید بسیار زیاد بر این پویایی‌ها هم، می‌توانند موفقیت تولیدمثلی داشته باشند. این پدیده می‌تواند خود را به شکل پذیرفتن فرهنگ، هنجار، قوانین و رسوم یک گروه از مردان که زنان به هر علتی احساس می‌کنند آن مردان بر همسران‌شان و مردان گروه خودشان برتری دارند و یا خواهند داشت، نشان دهد. مدگرایی غربی در سبک زندگی در جامعه ما یک نمونه از این پدیده است. این، خود بینشی فراهم می‌کند برای اولیای فرهنگی یک کشور که احساس می‌کنند هنجارهای فرهنگی مقبول و شایسته خودشان در حال رنگ باختن به دلیل تبعیت زنان‌شان از فرهنگ‌های دیگر جوامع هستند. بعد از جنگ جهانی دوم و حمله اتمی به هیروشیما، عده‌ای از جوانان ژاپنی، پیراهن‌هایی به تن می‌کردند که پرچم و نمادهای آمریکایی یعنی همان کشوری که بر سر آنها بمب ریخته بود را بر خود داشتند. این پدیده به این خاطر اتفاق افتاد که عزت‌نفس و اعتماد به نفس ژاپنی، به نوعی دچار آسیب و خسارت نابجا شده بود. درحالی‌که جنگ و بمباران اتمی ربطی به مقبولیت و نامقبولیت فرهنگ خودی ندارد، عده‌ای از آن جوانان ژاپنی، بطور ناخودآگاه و در نتیجه پردازش ذهن تکاملی‌شان، احساس برتری همه‌جانبه کشور و فرهنگ آمریکایی، نسبت به کشور خودشان، داشتند. جای دیگری که این پدیده خود را نشان می‌دهد فرهنگ‌پذیری است. پژوهش‌های متعددی نشان می‌دهند که فرهنگ‌پذیری در مهاجرین در جنس

مونث بالاتر است و زنان مهاجر، نسبت به مردان، زمانی که وارد یک فرهنگ جدید می‌شوند با احتمال بیشتری با آغوش باز با آن فرهنگ برخورد می‌کنند.

حجب و حیا، واژه‌هایی برای نامیدن یک سری از رفتارها هستند که همه فرهنگ‌ها، وجود آن را بخصوص در جنس مونث، خوب و ستودنی می‌دانند. معمولا به مشاهده بازداری رفتاری در موقعیت‌های ارتباطی با جنس مقابل، حیا گفته می‌شود. این صفات، همپوشانی قابل ملاحظه‌ای نیز با صفاتی مانند کمرویی و خجالتی‌بودن دارند. با توجه به مطالب گفته شده در فوق، حیا را نیز می‌توان مجموعه رفتارهایی دانست که برای فرد دارنده آن (معمولا زنان)، ارزش‌های کارکردی و انطباقی مفیدی دارد. یکی از این منافع کارکردی، ایجاد یک تصویر مطلوب از خود برای جنس مقابل است. نشان‌دادن حیا یا بازداری رفتاری در تعاملات بوسیله یک زن، چندین معنی را به طرف مقابل القا می‌کند. چنین رفتارهایی، این پیام را به مرد مقابل می‌دهند که او زنی سهل‌الوصول که از نظر جنسی، برای همه مردان در دسترس باشد، نیست. هرچند که ممکن است واقعیت چیز دیگری باشد اما در هر حال، این رفتارها که حاوی پیام پاکدامنی هستند، ادراک احتمال خیلنت زناشویی را از نظر یک مرد، کم می‌کنند. این مسئله، در راحتی خیال یک مرد از رفتارهای جنسی همسرش و کاهش همان اضطراب عمیق و بنیادی یعنی عدم قطعیت پدری، موثر هستند. این رفتارها، چنانچه بازنمایی واقعی از تمایلات درونی یک زن باشند، به نفع مرد (و زن) و درصورتی‌که نباشند در جهت منافع زن مانند فراهم‌آوری شرایط برای درپیش‌گیری مخفیانه استراتژی‌های جنسی انتخابی، عمل می‌کنند. اگر در یک مجلس، زنی در مواجه با چشم‌های بیرون‌زده مردی در آن طرف میز، چاک دامن‌ش را می‌پوشاند، می‌خواهد چند پیام ارسال کند. یک پیام احتمالی اینست که آن مرد خاص حق ندارد به او خیره شود یا به عبارت دیگر، از نظر جنسی، پیشروی کند. پیام دیگر، می‌تواند این باشد که مرد مذکور، بیش از این یا به این طریق، حق دسترسی جنسی به او را ندارد. در این صورت، این رفتار آن زن، می‌تواند نوعی الزام برای تعیین شروط یک قرارداد ارتباطی در حال تشکیل باشد. این درحالی‌است که همین زن، در مقلبل مردی دیگر و در موقعیتی دیگر، ممکن است چاک دامن را حتی بازتر هم بگذارد! این نوع انتخاب‌گری زنان، قطعا در اِسناد دادن نظر بد و چشم ناپاک به یک مرد معین هم، تاثیر می‌گذارد. نگاه‌ها و رفتارهای مردی که یک زن نمی‌خواهد به او حق ورود به زندگی جنسی‌اش را بدهد، می‌توانند عنوان ناپاک و بی‌شرمانه به خود بگیرند درحالی‌که همین حرکات، از جانب مردی انتخاب‌شده، افزایش‌دهنده اعتماد به نفس و عزت‌نفس آن زن هم هستند. به این ترتیب، یکی از کارکردهای رفتاری که حجب و حیا نامیده می‌شود، تنظیم دلبخواهانه و موقعیتی پیشروی‌های جنسی افراد جنس مقابل است. این مطالب، به این معنی نیست که زنان، حجب و حیا نشان نمی‌دهند. کاملا برعکس، آنها در بعضی شرایط، بطور کاملا خوددار و بازدارنده عمل می‌کنند. اما مسئله این است که عده‌ای از زنان، ممکن است این رفتارها را، صرفا بسته به شرایط و موقعیت، نشان دهند. بعضی وقتها، مریم‌عذرا بازی آنها گل می‌کند و در مواقع دیگر، زلیخاهایی غیرقابل مهار می‌شوند و البته ممکن است ختم انعام و چادر نماز آنها هم، فقط برای زمان‌ها و موقعیت‌های خاص باشند. همه این رفتارها، در جهت تنظیم و مهیاکردن محیط بیرونی و شرایط، برای پیاده‌سازی و تداوم استراتژی‌های جنسی آنها، عمل می‌کند. استراتژی‌های جنسی، می‌توانند در قالب رفتارهایی مزورانه و با اهداف انطباقی بروز یابند. هر جنس، برای افزایش

تناسب خود، ترفندهایی دارد که به استراتژی‌های اصلی کمک می‌کنند. پنهان‌کاری رفتاری در ارتباطات جنسی، ترفندی است که بوسیله هر دو جنس بکار می‌رود. عنوان کلامی و بیرونی این سبک رفتاری، می‌تواند «حیای مطابق با موقعیت» باشد (نشان دادن حجب و حیا، ریشه‌های تکاملی دیگری نیز دارد؛ بطور مثال رک به داوکینز، ۲۰۰۶؛ فصل ۹. یکی از این موارد، فراهم‌آوری مقدمات لازم برای شکل‌دهی جنبه تبادلی به ارتباطات تعاملی و جنسی در روابط بین دو جنس است. در فصل بعد، در مورد نظریه تبادل اجتماعی و جنسی، بیشتر صحبت می‌کنیم).

جستاری پژوهشی. انعطاف‌پذیری به مثابه توانایی سازگاری

تاریخ انسانی یا تاریخ رقم خورده به دست انسان، در کنار تاریخ طبیعی، یک غربال‌گر همیشگی گونه انسانی بوده است.

مطالعات **منش ملی**[1] به مجموعه مطالعات مردم‌شناسانه‌ای اشاره می‌کرد که در حین و بعد از جنگ جهانی دوم و با هدف شناخت خصایص و ویژگی‌های هر ملت انجام شد. علاقه روانشناسان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و سایر متخصصین علوم به خصایص شخصیتی هر ملت و نقش گذشته آنها در بوجودآمدن نیمرخ رفتاری غالب آن جامعه نیز، به پژوهش‌های متعددی منجر شده است. **انسان‌شناسی** یا **مردم‌شناسی زیستی**[2] علمی است که به بررسی خصوصیات زیستی و بدنی، تکامل و تغییرات انسان‌ها و گروه‌های انسانی و اختلافات زیستی میان آنها، می‌پردازد. این علم، از یک طرف به دنبال کشف ریشه‌های زیستی تفاوت‌های موجود میان افراد یک گروه و از طرف دیگر، تفاوت‌های میان گروه‌ها و جمعیت‌های مختلف انسانی است.

در کل می‌توان گفت که تاریخ و گذشته هر ملت، به نوعی آزمایشگاه غربال‌گری ژنتیک رفتاری و شخصیتی آن ملت بوده‌است. آنچه که بر سر نیاکان یک مردم آمده، تا حدی تعیین می‌کند که چرا فرزندان نیاکان آن مردم، بدین‌گونه رفتار می‌کنند. این تعیین، علاوه بر اینکه بوسیله انتقالات فرهنگی صورت می‌گیرد، از طریق مداخلات ژنتیکی نیز وارد می‌شود. درباره چرایی بعضی از صفات خلق و خویی، بخصوص صفات و خلق و خوهای منفی ما ایرانیان هم، کتاب‌هایی نوشته شده‌اند[3] که تقریبا همه آنها، غالبا سبک و سیاقی فقط توصیفی داشته و به ریشه‌های علمی این صفات و رفتارها نپرداخته‌اند. اما در یکی از این کتاب‌ها (سازگاری ایرانی. تالیف بازرگان، ۱۳۲۰)، گفته‌شده که رفتار کُرنش در مقابل قدرت‌های نوظهور و غیرقابل مقاومت، در تبیین سازگاری‌پذیری و انفعال سیاسی- اجتماعی مردم ما نقش دارد (البته این عقیده نویسنده کتاب نامبرده در همان سال‌های تالیف این کتاب

---

[1]- National character studies

[2]- Biological Anthropology

[3] - بطور مثال: سازگاری ایرانی (۱۳۲۰) تالیف مهدی بازرگان؛ خلقیات ما ایرانیان (۱۳۴۵) تالیف محمدعلی جمال‌زاده؛ جامعه‌شناسی خودمانی (۱۳۸۰) تالیف حسن نراقی و چرا عقب ماندیم (۱۳۸۵) تالیف علی محمد ایزدی.

است). بر همین اساس، بعضی از متفکران معاصر، بطور حاشیه‌ای و البته غیرتجربی، فرضیه نقش مزاج و خلق و خوی توارثی در شکل‌گیری بعضی از روحیات ایرانیان مثل «سازگاری‌پذیری چالش‌برانگیز» را مطرح کرده‌اند. بطور نمونه، بر اساس عقیده بازرگان (۱۳۲۰)، شرایطی که ایرانیان داشته‌اند مانند شیوه تأمین معیشت آنها که غالبا کشاورزی بوده یا نحوه واکنش آنها به جنگ‌های متعدد، به شکل‌گیری این ویژگی رفتاری ایرانیان کمک کرده است. هرچند او مشخصا روشن نمی‌کند که منشاء چنین صفاتی را بیشتر ژنتیک یا فرهنگ می‌داند اما برخی معتقدند که جنگ‌های ملی مداومی که ایرانیان با ملت‌های دیگر داشته و منجر به شکست ایرانیان می‌شده، نوعی غربال‌گری شخصیتی- توارثی در کل جمعیت را به دنبال داشته است. وقتی سرنوشت نهایی یک مبارزه شکست باشد، آن افراد و گروه‌هایی که شجاعانه در مقابله دشمنان می‌ایستند، غالبا خود و ژن‌های خود را هلاک می‌کنند. این شجاعت، می‌تواند فیزیکی و جسمی یا فکری و کلامی باشد. در عوض، کسانی که از نظر ساختار ژنتیکی، توانایی انطباق و سازگاری رفتاری قابل‌ملاحظه با هر شرایطی را داشته‌اند، توانایی بقا و تولیدمثل می‌یافتند.

نکات پژوهشی و روش‌شناسانه مهمی در ارتباط با این فرضیه مربوط به تکامل منش در ایرانیان وجود دارد. اول اینکه، فرض سازگاربودن یک ملت در مقایسه با ملل دیگر، باید بطور تجربی ثابت شود. به عبارت روشن‌تر، ابتدا باید یک تعریف قابل‌قبول و عملیاتی از مفهوم سازگاری ارائه شده و سپس به بررسی و مقایسه این صفت در مردمان ملت‌های مختلف پرداخت. نکته بعد اینکه، سازگاربودن یک ملت می‌تواند به میزان وسیعی به سایر شرایط حاکم بر آن جامعه یا اعتقادات و نگرش‌های آنها و نه لزوما نوعی غربال‌شدگی ژنتیکی- تاریخی در آنها، مربوط باشد. رفتارها می‌توانند نتیجه نوعی تعامل میان استراتژی‌های جهان‌شمول ما با شرایط محیطی معین باشند. به عبارت دیگر، شاید اگر هر ملت دیگری نیز با شرایطی مواجه شود که مردمان یک کشور دیگر مواجه بوده یا هستند، واکنش‌ها و برخوردهای مشترکی از آنها سر بزند اما این واکنش‌ها موقتی بوده و دارای یک ریشه خشک و انعطاف‌ناپذیر ژنتیکی نباشند.

عقاید فوق درباره تکامل خلق و خوی سازگارانه در ایرانیان، یک فرضیه آزمون‌نشده جامعه‌شناختی و تاریخی در زمینه ارائه یک الگوی تبیینی برای توضیح تعدادی از خصایص خلق و خویی جامعه ایرانی است. اما به هر حال، این فرضیه یک فرضیه الهام‌بخش است که برای کشف میزان صحت و قدرت تبیینی خود، می‌تواند راه‌انداز پژوهش‌های تجربی مفیدی باشد. بررسی نقش عوامل ژنتیکی و تاریخی- تکاملی در شکل‌دادن به رفتارها و منش سیاسی و اجتماعی ملت‌های گوناگون، از موضوعات بسیار لازم و جذاب در حیطه روانشناسی و جامعه‌شناسی است. خلق و خو و خصایص شخصیتی اکثریت مردم یک جامعه، سهم بسیار زیادی در سرنوشت آن جامعه بازی خواهد کرد. از این رو، تحقیق در این زمینه و تلاش در جهت مطلوب‌ترسازی خصایص منشی و رفتاری افراد یک جامعه، گامی بزرگ در جهت اعتلای وضع یک ملت خواهد بود.

هم‌تکاملی استراتژی‌ها در دو جنس

چند رفتار جنسی زنان که مورد بحث ما در این کتاب بودند یعنی تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی در رفتارها و ترجیحات جنسی، تنوع‌طلبی جنسی، استراتژی جنسی دوگانه و خیانت جنسی، با رفتارهای جنسی و غیرجنسی مردان نیز مربوطند. یکی از مفاهیمی که در فصل سوم معرفی کردیم، **هم‌تکاملی**[1] یا تکامل همزمان انطباق‌های تکاملی در دو جنس از یک گونه یا گونه‌های مختلف نسبت به یکدیگر بود. گفتیم که در حالت هم‌تکاملی گونه‌ها، هر گونه سعی می‌کند تا تغییرات جسمی و رفتاری‌ای بیابد که او را نسبت به خطرات و تهدیدهای ناشی از گونه‌های مهاجم دیگر محافظت کند. سیستم ایمنی بدن ما و انگل‌ها، در یک مبارزه تسلیحاتی همیشگی برای ارتقاء خود هستند. انگل‌ها می‌کوشند تا خصایص خود برای توانایی حمله‌بری بیشتر را بهبود بخشند و سیستم ایمنی بدن ما هم می‌کوشد تا طیف بیشتری از انگل‌ها را تشخیص داده و روش‌های غلبه بر آنها را بیابد. چابکی بیشتر خرگوش‌ها و در مقابل، افزایش مهارت‌های شکارچیان آنها، نمونه دیگری از این بیشمار نمونه برای هم‌تکاملی است. رفتارهای انطباقی، صرفا برای خود فرد سازشی‌اند و این در واقع یکی از پیش‌شرط-هایی است که موجب می‌شود بپذیریم خصیصه‌ای، ویژگی‌های یک انطباق یا سازگاری را از نظر تکاملی دارد.

هم‌تکاملی علاوه بر اینکه در تکامل بین گونه‌ای روی می‌دهد، در درون یک گونه و از جمله بین دو جنس هم شکل می‌گیرد. زمانی که بین دو جنس از یک گونه اتفاق می‌افتد، بر افزایش، بهبودی و پیچیده‌ترشدن انطباق‌های هر جنس برای جبران انطباق‌های خودخواهانه جنس دیگر تمرکز می‌یابد. هر یک از اعضای یک جنس و بطور کلی هر فردی، در تلاشی مداوم برای افزایش تناسب تکاملی خود است. در این بین، آسیب‌زدن به تناسب دیگری و از جمله اعضای جنس مقابل نیز، می‌تواند به پیشرفت منافع تکاملی خود فرد کمک کند. به این خاطر، هر جنس، به نحوی تکامل می‌یابد تا جبران مکانیسم‌های تحولی در جنس دیگر را بکند. بطور نمونه، در طول تکامل، برای رسیدن به حداکثر موفقیت تولیدمثلی، مردان فریبکارتر شده و بیش از پیش، علاقمند به روابط بدون تعهد شده‌اند و در عوض زنان، بیش از پیش، نسبت به مقاصد مردان احتیاط و شکاکیت به خرج می‌دهند. از طرف دیگر، مردان مجبور بوده‌اند که برای خنثی‌سازی و مقابله با تغییرات در رفتارها و ترجیحات جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی، تنوع‌طلبی جنسی، استراتژی جنسی دوگانه و خیانت زناشویی در زنان، مجهز به یک سری از تاکتیک‌ها و شیوه‌های مقابله‌ای شوند. یکی از متغیرهای بسیار اثرگذار که در نتیجه همین هم‌تکاملی استراتژی‌های دو جنس بوجود آمده و در شکل‌دهی به رفتارهای جنسی در دو جنس و ایجاد تفاوت‌های جنسی در بین آنها نقش مهمی ایفا کرده، مفهومی به نام اطمینان از والد بودن است.

---

[1]- Co-evolution

اطمینان از والد بودن و قطعیت پدری

گفتیم که اطمینان از والد بودن[۱]، به میزان اطمینان یک والد از اینکه زاده‌های او، متعلق به خودش هستند و نه عضوی دیگر از اعضای هم‌جنس او، گفته می‌شود. اطمینان یک زن از اینکه فرزند درون شکمش، متعلق به خودش است و نه زنی دیگر، صد در صد است. به زبان علم ژنتیک، او با هر مردی که همبستر شود، در هر حال مطمئن است که نیمی از ژن‌های فرزند در حال تکوین او، از خودش است و نه از هیچ‌کس دیگر. این مسئله در مورد یک مرد صدق نمی‌کند. در حالت عادی، یک مرد، تقریبا هیچ وقت نمی‌تواند صد در صد مطمئن باشد که فرزندی که همسرش حامله است، متعلق به خود اوست و نه مردی دیگر. چرا که همسر او ممکن است با مردان دیگر نیز همبستر شده و از آنها حامله شده باشد. به همین خاطر می‌گوییم که اطمینان از پدر فرزند خود بودن یا قطعیت پدری[۲] در مردان، صد در صد نیست. مردان، برای جبران این عدم قطعیت، به مجموعه روش‌هایی دست می‌زنند که منجر به شکل‌گیری یک سری از رفتارها و راهبردهای خاص در آنها می‌شود. راهبردهای نظارتی، حفظ، مراقبت یا نگهبانی از همسر، یکی از این روش‌هاست. این حسادت جنسی مرد به منظور جلوگیری از خیانت زن و همچنین نظارت بر همسر به منظور ممانعت از نزدیک شدن شرکای جنسی بالقوه به او، از جمله راهبردهای انطباقی مردان است که ریشه تکاملی دارند (باس، ۲۰۰۰؛ باس و شاکلفورد، ۱۹۹۷ و گوتز و همکاران، ۲۰۰۵). جالب است که اهمیت عمیق قطعیت پدری برای مردها تا بدانجا هست که گفته شده که این پدیده حتی می‌تواند باعث شود تا نوزادان تازه متولد شده، در اوان تولد، شباهت بیشتری به پدران خود (پدران زیستی) داشته باشند تا مادران (میلر و کانازاوا، ۲۰۰۸). مادرها، افراد خانواده و دوستان نیز، تمایل دارند که بچه‌ها را بیشتر شبیه پدران‌شان ببینند تا مادران‌شان و از این طریق آنها را از اینکه پدر حقیقی کودک خود هستند خاطرجمع سازند. رفتاری که به آن **خاطرجمع‌کردن پدرها**[۳] گفته شده است. همچنین، افراد شدیدا نسبت به شباهت‌های کودک به پدرش حساس بوده اما به شباهت‌های کودک به مادرش نسبتا بی‌تفاوت هستند. بخصوص مادران، مشتاق ذکر چنین شباهت‌هایی هستند که این مسئله مطابق با انتظار بوده و به عنوان یکی از تاکتیک‌های اطمینان دادن به پدر از اینکه او والد فرزند خودش است، عمل می‌کند (ویلسون و دیلی، ۱۹۹۲).

راهبردهای حفظ جفت یا مراقبت از همسر

تکامل، برای کنترل سیاست جنسی دوگانه و خیانت جنسی در زنان، مکانیسم‌هایی را در وجود مردان نهاده که نتیجه بکارگیری آنها بوسیله مردان، کاهش هر چه بیشتر احتمال ارتباطات دوگانه و خیانت در زنان است. تکامل می‌توانسته در برابر تمایل افزایش‌یافته زنان به ارتباط جنسی با مردی به غیر از همسر یا سیاست جنسی

---

[1]- Parental Certainty
[2]- Paternal Certainty
[3]- Reassuring Daddies

دوگانه آنان، چندین راهکار را در وجود مردان قرار دهد. یکی از این راهکارها این است که شوهر یک زن، با هر فردی که احساس می‌کند شریک‌ش در اواسط چرخه قاعدگی (یا هر زمان دیگر) به او جذب شده، در بیفتد. دومین راهکار که به طنزی می‌ماند این است که یک مرد، اجازه کامیابی به همسرش را بدهد! هر چند این غیرطبیعی نیست که فکر کنیم این امکان وجود دارد که در طی تکامل انسان، گروهی از مردانی هم وجود داشته‌اند که برای کنترل سیاست جنسی دوگانه همسران‌شان، هر یک از دو راهبرد اول و دوم را در پیش می‌گرفتند اما چنین مردانی، دو متغیر مهم از نظر تکاملی یعنی امکان بقا و توانایی انتقال ژن‌های خود به نسل بعد را، در معرض خطر قرار می‌دادند. در مورد راهبرد اول، هر چند این راهبرد بطور نظری راهبردی موثر است اما در عمل کارآمد نیست. اول اینکه، یک مرد چطور و چگونه می‌تواند همه مردانی که همسرش به آنها جذب شده است را تشخیص دهد؟ و دوم اینکه آیا برای یک مرد، این امکان وجود دارد که همه مردان بالقوه خطرناک از این نظر را کشته و یا از نزدیک شدن آنها به همسرش جلوگیری کند؟ انسان موجودی اجتماعی است و فقط در گروه است که می‌تواند به بقای خودش ادامه دهد. یک گروه از مردان، با مردی که قصد آسیب‌زدن به هر مردی که همسرش به او تمایل پیدا کرده را دارد، چطور برخورد خواهند کرد؟ دیگر اینکه، به طور بالقوه، تعداد مردانی که همسر یک مرد، ممکن است جذب آنها شود و قصد ارتباط با آنها را داشته باشد، بسیار زیاد است. در این حالت، آیا این انطباقی است که یک مرد تمرکزش را بر روی دورکردن مردان دیگر قرار دهد. دست آخر اینکه، برای یک مرد، این نه مقدور است و نه مطلوب که کل زمان خود را، صرف دورکردن سایر مردان از همسرش کند. تناسب و داشتن بقا و تولیدمثل موفق، می‌طلبد که زمان فرد، صرف تهیه غذا، سرپناه و سایر مسائل نیز شود. هر چند هنوز هم در دنیای مدرن فعلی، مردان، بعضی اوقات از این راهکار استفاده می‌کنند اما بطور معمول، این راهکار، اولین یا عمده‌ترین راهکار مورد استفاده آنها نیست.

اما راهکار دوم؛ آن دسته از نیاکان مذکر ما که راهبردهایی مانند راهبرد دوم را در پیش می‌گرفتند، خط ژنتیکی‌شان کاهش یا منقرض شده و فرزندانی از خود نداشته‌اند که این ژن‌های خود را به نسل بعد هم انتقال دهند. این دسته از مردان، به این خاطر که در مهمترین زمان باروری که احتمال حاملگی یک زن به اوج خود می‌رسد، نظارتی بر ارتباط جنسی همسران خود نداشته‌اند، امکان اینکه همسران‌شان از مردان دیگر و نه از خود آنها حامله شوند را بالا برده و شرایط را برای بقای ژن‌های مردان دیگر و امحاء ژن‌های خود در خزانه ژنتیکی، فراهم می‌کرده‌اند. از آنجایی که یکی از مهمترین عوامل تاثیرگذار در شخصیت، ژن‌های به ارث برده فرد است، ژن‌های این مردان و از جمله ژن‌های موثر در رفتارهای غیرت‌ورزانه این مردان، هنگام مرگ آنها و همراه با خود آنها می‌مرده‌اند. از طرف دیگر، مردانی که راهبرد سوم را در پیش می‌گرفتند و اجازه ارتباط جنسی با مردی دیگر را به همسران‌شان نمی‌دادند با گسترش ژن‌های خود به نسل‌های بعد موجب انتقال و گسترش ژن‌های شخصیتی

مربوط به رفتاهای کنترل جنسی همسر در مردان نسل‌های آینده شده‌اند. نتیجه این فرایند، گسترش و ازدیاد نسل به نسل مردانی شده که از راهکار سوم (و با توجه به شرایط، تا حدی نیز از راهکار اول و دوم) استفاده کرده‌اند. سومین راهکار، همان راهکاری است که طبیعت در طول تکامل، در وجود مردان قرار داده است. راهبردهای **حفظ جفت/ همسر**[۱]یا **تاکتیک‌های نگهبانی از جفت/ همسر**[۲]، به مجموعه روش‌هایی گفته می‌شود که یک مرد، به منظور جلوگیری از خیانت همسر یا آسیب دیدن رابطه زناشویی، در پیش می‌گیرد (شاکلفورد و همکاران، ۲۰۰۵). این راهبردها تنوع زیادی داشته و می‌توانند بسته به ویژگی‌های شخصیتی یک مرد، شرایط فرهنگی، هنجارها و قوانین هر جامعه، تا حدی تغییر نشان دهند. محققان، انواع این راهبردها را به دو دسته کلی **راهبردهای قاطعانه**[۳] یا غیرهیجانی و **راهبردهای هیجانی**[۴]، تقسیم کرده‌اند. راهبردهای قاطعانه یا سرسختانه، توأم با شدت عمل و یا خشونت هستند. این راهبردها همانند اِعمال محدودیت از نظر بیرون رفتن از منزل یا ارتباط با جنس مقابل، مستقیم‌تر و بی‌پرده‌تر هستند و یک مرد بوسیله آنها، سعی می‌کند تا مستقیما رفتارهای حاکی از خیانت شریک را کنترل کند. این راهبردها، جنبه نظارتی بارزی دارند. درحالی‌که راهبردهای هیجانی (مانند خرید هدیه و ابراز عشق و علاقه)، عمدتا به هیجانات طرف مقابل تکیه کرده و از این طریق سعی در جلوگیری از خیانت شریک دارند (برای مرور انواع این راهبردها رک به باس، شاکلفورد و مک‌کیبین، ۲۰۰۸). بخشی از مفهوم راهبردهای حفظ جفت یا تاکتیک‌های مراقبت از همسر در فرهنگ ما، معادل با آن چیزی است که از آن با عنوان **غیرت**، **رفتارهای غیرت‌ورزانه** یا **تعصب مردانه**، یاد می‌شود. مفهوم غیرت یا تعصب و همبسته‌های رفتاری آن در فرهنگ ما، بخصوص به راهبردهای سرسختانه نزدیک است. عبارت‌هایی همانند حسادت[5] یا حسادت زناشویی نیز، به همین معنا و برای بیان احساسات و رفتارهای نظارتی و حاکی از نگرانی مردان بکار رفته‌اند. یک تفاوت ظرف بین حسادت زناشویی و راهبردهای نظارت یا مراقبت از جفت، می‌تواند این باشد که حسادت جنسی یا زناشویی به هیجاناتی که یک فرد نسبت به رفتارهای همسرش تجربه می‌کند هم گفته می‌شود، درحالی‌که راهبردهای نظارت بر جفت، غالبا شامل راهبردهایی عملی و رفتاری به منظور نظارت یا مراقبت از جفت هستند. واژه حسادت در زبان ما، غالبا معانی دیگری داشته و کاربردهای آن متفاوت هستند. در فرهنگ و زبان ما، لغت غیرت‌ورزی، به این واژه بسیار بیشتر نزدیک است. به همین دلیل، در این کتاب، در مورد این واژه نیز، ما بنا به فراخور حال، واژه غیرت‌ورزی را به عنوان معادل استفاده خواهیم کرد.

---

[1]- Mating retention strategies
[2]- Mating guards tactics
[3]- Violent
[4]- Emotional
[5]- Jealousy

راهبردهای نظارت بر جفت و چرخه قاعدگی

مشاهده شده که رفتارهای حفظ جفت در مردان، چه بصورت رفتارهای انحصارطلبانه و چه بصورت توجه به شریک، در مرحله تخمک‌گذاری افزایش می‌یابد (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶a). این یافته تاییدی است بر این مدعا که شوهران نیز، خود درمی‌یابند که در اواسط چرخه قاعدگی می‌بایست نظارت، مراقبت و کنترل بیشتری بر شرکای‌شان اعمال کنند. در مطالعه‌ای دیگر نیز (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲)، بین میزان بکارگیری راهبردهای حفظ جفت در اواسط چرخه قاعدگی بوسیله یک مرد و میزان جذب‌شدن گزارش‌شده به مردی به غیر از شریک اول بوسیله زنان، ارتباط یافت شد. به این معنی که، هر چقدر که تمایل به ارتباط جنسی با مردی به غیر از شریک یا همسر اول، در اواسط چرخه قاعدگی افزایش نشان می‌داد، به همان نسبت هم احتمال بکارگیری راهبردهای مراقبت/ نظارت بر جفت در شریک آن زن افزایش می‌یافت. این خود گواه دیگری است که شک مردان درباره احتمال جذب‌شدن زنان‌شان به مردان دیگر و از جمله شدت آن را هم باید جدی گرفت.

تعدادی از مطالعات نشان داده‌اند که مردان، در مرحله تخمک‌گذاری چرخه قاعدگی همسران‌شان، نسبت به مرحله لوتئال چرخه قاعدگی، رفتارهای مبنی بر ملاطفت، توجه و محبت بیشتری نشان می‌دهند (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶). دو مطالعه نیز نشان داده‌اند که مردان، در مرحله تخمک‌گذاری زنان‌شان، نسبت به آنها حسودتر و انحصارطلب‌تر می‌شوند (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶). زنان نیز، گزارش می‌دهند که در اواسط چرخه قاعدگی، نسبت به سایر مراحل چرخه، ابراز عشق، تعریف از جذابیت، انحصارگرایی جنسی و حسادت بیشتری از طرف شوهران‌شان دریافت می‌کنند (گانگستاد، ثورنهیل، و گارور، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۵). گانگستاد و همکاران (۲۰۰۲) هم، به این یافته رسیدند که مردان، در اواسط چرخه قاعدگی شرکای خود، رفتارهای مراقبت از جفت بیشتری را، چه بصورت رفتارهای انحصارطلبانه و چه بصورت رفتارهای توجهی، نشان می‌دهند. زنان نیز گزارش دادند که در این مرحله، شرکای‌شان گوش به‌زنگ‌تر[1] بوده (مانند تلفن‌زدن یا بررسی‌کردن به منظور اینکه بدانند همسران‌شان کجا هستند و یا وارسی‌کردن وسایل شخصی همسر) و بیشتر خواهان گذراندن وقت با آنها یعنی انحصارگرایی زمانی[2] هستند.

هاسلتون و گانگستاد (۲۰۰۶)، پژوهشی را به منظور بررسی ارتباط رفتارهای مراقبت از جفت با تغییرات در میل جنسی زنان که به موازات چرخه قاعدگی آنها روی می‌دهد انجام دادند. در روزهای نزدیک به تخمک-گذاری، هم زنانی که در یک رابطه پایدار با فردی از جنس مقابل بودند (مانند زنان ازدواج‌کرده) و هم زنان مجرد، گزارش دادند که نسبت به جسم خود، احساس جذاب‌بودن بیشتری دارند. آنها تمایل بیشتری برای شرکت در

1- Vigilance
2- Monopolization of time

مجامع اجتماعی یعنی جایی که ممکن است مردان دیگر را ملاقات کنند نشان می‌دادند. زنان متاهل، لاس‌زنی فرازناشویی بیشتری را در دوره تخمک‌گذاری گزارش می‌دادند. در این دوره زمانی، این زنان، همچنین رفتارهای مراقبت از جفت بیشتری را از طرف شرکای‌شان گزارش کردند. این گزارش‌دهی‌ها، از همه بیشتر در زنانی دیده می‌شد که شرکای‌شان را از نظر جنسی، پایین ارزیابی می‌کردند. رفتارهای مراقبت از جفت هماهنگ با مراحل چرخه، به جذابیت جسمانی خود زنان نیز وابسته بود. به این صورت که افزایش اواسط چرخه در رفتارهای مراقبت از جفت بیشتر بوسیله زنان کمترجذاب تجربه می‌شد درحالی‌که زنان با جذابیت جسمانی بالاتر، این رفتارهای مراقبت از جفت را در سراسر چرخه تجربه می‌کردند.

راهبردهای نظارت بر جفت در مردان و ویژگی‌های جذاب از نظر جنسی در زنان

مشاهده شده که مردان، حسادت بیشتری نسبت به رقبایی که ویژگی‌های حاکی از تسلط اجتماعی بالاتر و تسلط‌گرایی جسمانی بالاتر [همانند مردانگی‌نمایی بیشتر چهره] نشان می‌دهند، تجربه می‌کنند (دیجیسترا و بانک، ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۲). دیجیسترا و بانک (۲۰۰۱) دریافتند که مردان با شانه‌های عریض‌تر (که مورد ترجیح زنان هستند) حس حسادت بیشتری در مردان بوجود می‌آورند.

بوریس و لیتل (۲۰۰۶)، بر نحوه ارزیابی مردانگی‌نمایی چهره‌های مردان دیگر بوسیله مردانی که زنان‌شان قرص ضدحاملگی استفاده می‌کردند یا نمی‌کردند، پرداختند. آنها دریافتند که شوهران زنانی که داروهای ضدحاملگی مصرف نمی‌کردند، میزان مردانگی‌نمایی چهره مردان دیگر را در اواسط چرخه قاعدگی شرکای‌شان، بالاتر از زمان‌های دیگر همچون مراحل اولیه چرخه قاعدگی آن شرکا ارزیابی می‌کردند. این نوع سوگیری ادراکی یا بیش‌تخمین‌زنی در مورد مردانگی‌نمایی چهره مردان دیگر، می‌تواند نمایانگر نوعی حساسیت تکاملی مردان مبنی بر آنچه که زنان در اواسط چرخه قاعدگی جذاب می‌یابند و روشی برای پیشگیری از خیانت شرکای خود باشد. برای مردان انطباقی بوده که بخصوص در زمانی‌که احتمال خیانت زنان‌شان بالاست، نسبت به دیگر رقبا، بیش‌حساسیتی نشان دهند (بوریس و لیتل، ۲۰۰۶). این مکانیسم بیش‌تخمین‌زنی ادراکی، به این دلیل در مردان طراحی شده که موجب واکنش سریع‌تر و شدیدتر شده و برای پیشگیری از خیانت، به عنوان نوعی مداخله هر چه سریع‌تر، عمل کند.

مردانی که با زنان جذاب‌تر ازدواج می‌کنند، گزارش می‌دهند که بیشتر احتمال دارد که از راهبردهای نظارت بر جفت استفاده کنند تا مردانی که با چنین زنانی ازدواج نکرده‌اند. این مطلب ممکن است نشان‌دهنده آسیب‌پذیری احتمالا بیشتر نسبت به خیانت در زنان زیباتر در مقایسه با زنان کمتر جذاب، باشد. زنانی که با مردان کمتر جذاب

(از نظر جنسی و جسمی) ازدواج کرده‌اند هم، بیشتر احتمال دارد که تمایلات مربوط به ارتباط جنسی با مردی به غیر از شوهر اول خود داشته باشند تا زنانی که شوهران‌شان جذاب‌تر هستند (بوریس و لیتل، ۲۰۰۶).

پوشش؛ یک راهبرد مراقبت از همسر

مسئله پوشش یا حجاب، یکی از موضوعات بسیار مورد بحث در جوامع اسلامی بوده است. بعضی از روانشناسان تکاملی غربی، حجاب را یک راهبرد مراقبت از همسر می‌دانند که عملکرد آن، حفظ قطعیت پدری برای مردانی است که حجاب را برای زنان خود مقرر می‌کنند. کارترایت (۲۰۰۰)، در کتاب خود، درباره حجاب اینطور می‌نویسد:"اگر چه در قرآن، پوشش نه چندان سخت‌گیرانه‌ای، برای زنان در نظر گرفته شده اما پوشیدن روبنده در ملاء عام، یک فرض ضروری اسلامی نیست و منشأ فرهنگی این رسم چندان روشن نیست. عملکرد حجاب که توسط دختران پس از سن بلوغ رعایت می‌شود، بازداشتن مردان از برقراری روابط عاشقانه [با آنها] است. از نظر تکاملی، این ابزاری است که مردان، در جامعه مردسالارانه، بوسیله آن، از قطعیت پدری خود اطمینان حاصل می‌کنند".

در کتب ادیان الهی و اسطوره‌های باستان، مجازات خوردن میوه ممنوعه بوسیله آدم و حوا، برهنه‌شدن آنها ذکر شده که این می‌تواند حاکی از حساسیت اولیه و غریزی روان بشری درباره بدن خود و پوشش آن، باشد. حجاب، اختراع ادیانی مانند اسلام نبوده و بخصوص، پوشش کامل‌تر برای زنان نسبت به مردان، در اعصار گذشته تقریبا اغلب فرهنگ‌های رایج، به چشم می‌خورد. یک ضرب‌المثل آفریقایی، نگرانی و اضطراب تکاملی مردان در مورد ارتباط پوشش و قطعیت پدری و نقش پوشش مناسب زن به عنوان یک راهبرد مراقبت از جفت را اینطور بیان می‌کند: "پوشش زن، به قیمت آرامش دل شوهر است!". در دین یهودیت، قوانین معینی در مورد تعریف پوشش قابل قبول وجود داشت که در واقع از قوانین اسلامی نیز سخت‌گیرانه‌تر بود. بطور مثال، در بین ملت‌های یهودی قدیم، زنان باید صورت و کف دست‌ها را نیز می‌پوشاندند. بر اساس هلاخا (مجموعه قوانین شریعت یهود که از تنخ، تلمود و حاخام‌ها و همچنین آداب و رسوم یهودیان تشکیل می‌شود)، بر زنان واجب است که موی سر را بپوشانند. بر اساس تورات، شنیدن صدای آواز زنان نیز نوعی برهنگی دانسته می‌شود. بر اساس این مجموعه قوانین، اگر زنی صدایش به قدری بلند بود که وقتی در خانه‌اش حرف می‌زد همسایگان می‌توانستند صدای او را بشنوند، مرد حق داشت بدون پرداخت مهریه او را طلاق دهد. بر اساس قانون نگیا، تماس و دست‌دادن زن و مردی که وابستگی خانوادگی نزدیکی ندارند، جایز نیست. بر اساس قانون ایحود، زن و مرد

بیگانه، از خلوت‌کردن با هم منع شده‌اند. در کنیسه‌های یهودی نیز، زنان و مردان به وسیله پرده‌ای به نام مهیتزا از هم جدا می‌شوند (دانشنامه اینترنتی ویکیپدیا، ۲۰۱۲).

بعد از یهود، مسیحیت نیز، احکام این شریعت را درباره حجاب استمرار بخشید. حواریون مسیح و بعد از آن پاپ‌ها و کاردینال‌ها، زنان را به پوشش کامل و دوری از آرایش‌های جسمی توصیه می‌کردند. عقاید کلمنت و ترتولیان (به نقل از حکیم‌الهی؛ زن و آزادی، ص ۵۳) دو اسقف بزرگ مسیحی درباره حجاب زنان این بود: "زن، به غیر از زمانی که در خانه حضور دارد، باید در حجاب کامل باشد زیرا فقط لباسی که او را می‌پوشاند می‌تواند از خیره‌شدن چشم‌ها به سوی او مانع گردد. زن نباید صورت خود را عریان ارائه دهد تا دیگری را با نگاه‌کردن به صورتش وادار به گناه نماید. برای زن مومن عیسوی، در نظر خداوند پسندیده نیست که نزد بیگانگان به زیور آراسته شود و حتی زیبایی طبیعی او نیز باید مخفی گردد زیرا برای بینندگان خطرناک است".



تصویر ۵-۴: حجاب در ادیان یهودیت و مسیحیت. به ترتیب از بالا- راست؛ ۱) تصویر یک عروس یهودی در قرن ۱۶ میلادی بر اساس یک نقاشی (در موزه لوور)، ۲) عکس دو دختر یهودی ایرانی در زمان قاجار، ۳ و ۴) تصاویری از حجاب زنان یهودی ارتودکس در همین سال‌های اخیر، ۵ و ۶) تصاویری از پوشش راهبه‌های مسیحی.

این قوانین و سنن ادیان ابراهیمی پیش از اسلام یعنی یهودیت و مسیحیت، نشان می‌دهند که مسئله پوشش، یک ابداع فرهنگی مربوط به جامعه عرب زمان اسلام نبوده و در همه فرهنگ‌ها، این موضوع، مسئله‌ای توجه‌برانگیز و حساس قلمداد شده است. جالب اینجاست که لباس ملی کشورها نیز، غالبا لباس‌هایی با طرح‌های کامل هستند که این نشان می‌دهد که کشورهای مختلف، لااقل در زمان معرفی ملیت خود از طریق لباس، از اینکه عریان‌گری بدن مردم خود را تبلیغ کنند امتناع می‌ورزند.

برخلاف تصور رایج، حجاب، اول بار در زمان اسلام وارد فرهنگ ایرانی نشد، هر چند در بعد از اسلام، کمی سختگیرانه‌تر شد. تصاویر زنان ایران باستان که بر اساس نقاشی‌ها، مجسمه‌ها و حجاری‌های به جای مانده

از آن دوران ترسیم شده‌اند، مدرکی دال بر این مطلب هستند. این اَسناد نشان می‌دهند که زنان ایرانی، در این دوران نیز، لباس‌های کاملی می‌پوشیدند که به غیر از موهای سر، بقیه نواحی بدن را کاملا می‌پوشانده است.



تصویر ۶-۴: پوشش در ایران باستان. این عکس‌ها تصاویر بازسازی شده از نحوه پوشش زنان در چند دوره زمانی مختلف در ایران باستان را نشان می‌دهند. بازسازی این تصاویر، با استفاده از نقوش، مجسمه‌ها، حجاری‌ها و کنده‌کاری‌های بجای‌مانده از این دوران‌ها صورت گرفته است. همانطور که مشخص است، زنان ایران، در همه اعصار شناخته‌شده قبل از اسلام نیز، پوشش کامل بدنی (احتمالا به غیر از سر) داشته‌اند.

درباره پوشش مناسب و حجاب، بحث‌های زیادی در کشورهایی مانند ما که قوانین سخت‌گریانه‌ای درباره آن دارند، در گرفته است. این مسئله، در واقع برای مدت زمان زیادی، یک موضوع چالش‌برانگیز بوده است. پرداختن به ریشه‌های حجاب و تبعات داشتن سبک‌های پوششی مختلف در جامعه، فراتر از مباحث و اهداف این کتاب است. اما یک نکته کلی و بسیار مهم قابل ذکر در اینجا این است که شرایط نژادی، بوم‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی یک جامعه، از جمله عوامل تاثیرگذار در آزادی پوشش هستند. به همین دلیل، در مورد این مسئله، به هیچ عنوان نمی‌توانیم نسخه واحدی را برای فرهنگ‌های مختلف بپیچیم. تصاویر زیر، احتمالا ما را نسبت به عقیده آزادی پوشش در همه فرهنگ‌ها محتاط‌تر می‌کند!




واکنش تعدادی از شهروندان مذکر کشور عربستان سعودی نسبت به افتتاح اولین مراکز فروش لباس زیر زنانه (بدون شرح!). واکنش‌های فوق، شاید برای مردان کشور ما تعجب‌آور بوده و یا احساس کنند که ما این مرحله را پشت سر گذرانده‌ایم. اما بگذارید تعارف را کنار بگذاریم! حقیقت این است که تجارب و مشاهدات من و شما نشان می‌دهند که هنوز هم بسیاری از موقعیت‌های دیگر درباره آزادی پوشش در زنان وجود دارند که در آنها، مردان ایرانی ممکن است دقیقا همین واکنش‌ها یا حتی رفتارهایی تعجب‌آورتر، از خود نشان دهند!

تکامل دین در جوامع، از مولفه‌های روانی- تکاملی گروه‌های انسانی خود آن جوامع، تاثیر شگرفی می‌پذیرد. جوامع، معمولا از طریق یک شم غریزی، خود را می‌شناسند و مطابق با آن، پذیرای سنن مذهبی، قومی و فرهنگی معینی می‌شوند. این شناخت از خود، بخصوص در حوزه‌های مهمی همانند رفتارهای جنسی صدق می‌کند. چنانچه فرهنگ یا جامعه‌ای، برای سال‌ها پذیرای یک سری از قوانین و آداب خاص بوده و مردمان آنها نمی‌خواهند دست از این سنن و رسوم بکشند، ممکن است بتوانیم کارکردهای پایدارکننده‌ای را در آن رسوم و سنن بیابیم. این کارکردهای پایدارکننده، از طریق نظم‌بخشی به رفتارهای اعضای خود، موجب برقراری ثبات و انسجام در جامعه، می‌شوند. در صورت نبود آن سنن و قوانین و جایگزین‌نشدن آنها با قوانین و هنجارهای انسجام‌بخش جدید، بیم آن می‌رود که نظم اجتماعی و امنیتی جامعه، به خطر بیفتد. نژادها و قومیت‌های انسانی مختلف، هم بواسطه تفاوت‌های مهم زیست‌شناختی و هم به دلیل ساختارهای اجتماعی متفاوت، قوانین و هنجارهای متفاوتی را مطلوب‌نظر خود می‌یابند. نوگرایان، باید به این نوع از خرد جمعی، به دیده شایسته‌تری نگاه کنند. اینکه جوامع مختلف را، بطور ساده‌انگارانه به یک چشم نگاه کنیم و بخواهیم که رسوم و قوانین یک دسته از آنها را به گروهی دیگر منتقل یا تجویز کنیم، غفلتی خطرناک از این حقایق مردم‌شناسانه است. پیشنهاد برداشتن کلی قوانین حجاب در بعضی از کشورهای اسلامی، همانند آنچه در کشورهای غربی رواج دارد، یک نمونه از این غفلت است.

مردان و آگاهی از مراحل چرخه قاعدگی زنان

«... هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی را بر شما آشکار کند، مگر آنچه را که در سحرگاه دانش شما، نیم‌خفته بوده باشد. ...» (جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره آموزش).

«شما نمی‌توانید به یک نفر چیزی را که خودش از قبل نمی‌داند یاد دهید. فقط می‌توانید او را از آنچه می‌داند، باخبر و آگاه سازید [!]» (گالیله).

به نظر مولف، جبران خلیل[۱]، روانشناس باسوادی بوده است. بخصوص، احتمالا آگاهی او از ذهن نیمه‌هشیار و ناهشیار ما و محتویات دانش این قسمت‌های کمترهشیار ذهن ما، قابل‌توجه بوده است. او بارها در اشعارش از آنچه که مخاطبش از قبل می‌دانسته و او فقط آنها را به کلام درآورده، صحبت می‌کند. در دنیای حقیقی نیز، بخش زیادی از آگاهی و دانش ما از دنیا را، محتویات ذهن ناهشیارمان می‌سازد. هر کدام از ما، در هر روز، واکنش‌های متعددی نسبت به مسائل مختلف نشان می‌دهیم که ناشی از مقدار زیادی از پردازش‌های ناهشیار ذهنی ما است.

دوره تخمک‌گذاری در زنان، برخلاف تعدادی از پستانداران ماده که فرارسیدن مرحله تخمک‌گذاری در آنها، خود را از طریق نشانه‌های بدنی قابل‌مشاهده مانند تغییر رنگ مهبل در این دوره زمانی نشان می‌دهد، نسبتا پنهان می‌ماند. به همین خاطر، فرض بر این است که فهم مردان از زمان فرارسیدن مرحله تخمک‌گذاری همسران‌شان، بیشتر، از طریق نشانه‌های غیرمستقیم صورت می‌گیرد. اینکه مردان از چه نشانه‌هایی استفاده می‌کنند تا بدانند زمان باروری چرخه قاعدگی همسران‌شان رسیده است را به متغیرهای گوناگونی نسبت داده‌اند که تغییرات ظریف در چهره (رابرتس و همکاران، ۲۰۰۴)، افزایش جذابیت چهره‌ای (رابرتس و همکاران، ۲۰۰۴؛ هوقس و گالوپ، ۲۰۰۳)، تغییر در میزان عدم تقارن (منینگ[۲] و همکاران، ۱۹۹۶)، افزایش تقارن چهره‌ای یا تغییر در بو و زیر و بمی صدا (برایانت و هاسلتون، ۲۰۰۹؛ ثورنهیل و همکاران، ۲۰۰۳؛ سینق و برونستاد، ۲۰۰۱؛ هوقس و گالوپ، ۲۰۰۳)، تغییر در انگیزه زنان برای پوشیدن لباس‌های تحریک‌کننده‌تر (دورانتی و همکاران، ۲۰۰۸، هاسلتون و همکاران، ۲۰۰۷)، افزایش ارزیابی فرد از میزان جذابیت خود (هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶)، افزایش میل و خیالبافی‌های جنسی (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲)، حرکات بدنی و طریقه راه‌رفتن (فینک، هوگیل و لانگ،

---

[۱]- جِبران خلیلِ جبران Gibran Khalil Gibran، معروف به جِبران خلیل، شاعری آمریکایی و لبنانی‌الاصل بود که شعرهایش را به زبان انگلیسی می‌گفت. ترجمه‌های متعددی از اشعار این شاعر در زبان فارسی موجود است. اشعار ذکر شده در این کتاب، از ترجمه نجف دریابندی (نشر کارنامه) است.

[2]- Manning

۲۰۱۲) و شیوه‌های غیرمستقیم (رابرتس و همکاران، ۲۰۰۴؛ سینق و برونستاد، ۲۰۰۱) از آن جمله‌اند. این تغییرات که مردان هم نسبت به آنها حساس هستند (پیپیتون و گالوپ، ۲۰۰۸؛ رابرتس و همکاران، ۲۰۰۴) می‌تواند بعضی از رفتارهای مردان همانند افزایش احساس جذب‌شدن به شرکای خود در اواسط چرخه قاعدگی آنها را تبیین کند.

در پژوهشی (میلر و همکاران، ۲۰۰۷)، معلوم شد که زنان رقاصه‌ای که چرخه قاعدگی طبیعی داشته و از قرص‌های ضدحاملگی استفاده نمی‌کردند، در دوره باروری چرخه قاعدگی خود، نسبت به دوره لوتئال، به ازای هر ساعت ۲۰ دلار بیشتر انعام می‌گرفتند. این در حالی بود که رقاصه‌هایی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده می‌کردند، چنین افزایشی را در کسب درآمد نشان نمی‌دادند. این نتایج، حاکی از آن بودند که زنانی که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده نمی‌کنند، در اواسط چرخه، بر جذابیت آنها افزوده می‌شود، به نحوی که این افزایش جذابیت که می‌تواند جسمی، رفتاری یا هر دو باشد بوسیله مردان اطراف‌شان درک شده و منجر به واکنش‌دهی بیشتر در آنها می‌شود. همچنین، در این دوره زمانی، نحوه تعامل زنان با سایر مردان تفاوت دارد (گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶) که به نظر می‌رسد نقش بارزی در فهم مردان از مرحله تخمک‌گذاری زنان‌شان بازی می‌کند. در هر دو بررسی فوق، افزایش در میزان لاس‌زنی زنان با مردانی به غیر از همسر اول در اواسط چرخه قاعدگی، بطور آماری پیش‌بینی‌کننده افزایش تلاش‌های مردان برای مراقبت از همسران‌شان بود اما پیش‌بینی کامل نبود که این به معنی اینست که مقداری از پیش‌بینی، بوسیله سایر نشانه‌های حاکی از فرارسیدن مرحله تخمک‌گذاری همسر، صورت می‌گرفت. بطور خلاصه، مردان از طریق علائمی مانند تعاملات همسران‌شان با مردان دیگر به علاوه سایر نشانه‌ها همانند تغییر در چهره و ظاهر، بوی بدن، رفتار، فعالیت‌ها، رفتارهای پوششی و آرایشی آنها، پی به مرحله تخمک‌گذاری آنها می‌برند. این مشاهدات نشان می‌دهند که مردان، بطور تلویحی و غیرمستقیم، از فرارسیدن مرحله تخمک‌گذاری و همچنین تغییرات و تمایلات زنان در این مرحله آگاه بوده و سعی در نظارت بر و کنترل همسران‌شان در این دوره از چرخه دارند.

کارکردهای انطباقی تخمک‌گذاری پنهان در زنان

دوره تخمک‌گذاری در زنان، همراه با نشانه‌های مستقیم بدنی و واضحی که در جنس مونث سایر گونه‌ها دیده می‌شود نیست. بطور مثال، در ماده شامپانزه‌ها، دوره فحل، با رنگی‌شدن نواحی اطراف واژن مشخص می‌شود. همچنین، در اغلب گونه‌های دیگر، دو جنس فقط در حوالی دوره تخمک‌گذاری است که با همدیگر آمیزش می‌کنند. اما در انسان، جنس ماده در کل طول چرخه قاعدگی خود پذیرش جنسی نشان می‌دهد که این خود به ناتوانی در تشخیص زمان باروری از روی میل به ارتباط جنسی کمک می‌کند. در واقع، از نظر کارکرد تولیدمثلی،

چنین سبکی یعنی آمیزش متمرکز در دوره باروری، انطباقی تر محسوب می‌شود. با ذکر این مقدمات، حال نوبت به طرح این پرسش می‌رسد که پس چرا تکامل جنس مونث در انسان، همانند سایرگونه‌ها، به نحوی پیش نرفته که از اتلاف وقت و انرژی بی‌مورد ناشی از آمیزش‌های جنسی در دوره‌های زمانی عقیم، جلوگیری کند؟ اگر هدف نهایی تکامل از ارتباط جنسی تولیدمثل بوده پس این بسیار انطباقی بوده که ارتباط جنسی محدود به زمان باروری جنس مونث باشد یعنی دقیقا به همان شکل که درباره جنس مونث در اغلب گونه‌های دیگر روی داده است. در مورد اینکه چرا جنس ماده در انسان، برخلاف ماده‌ها در سایر گونه‌ها، تخمک‌گذاری پنهان دارد، چندین نظریه ارائه شده است.

استراتژی جنسی دوگانه

بر طبق نظر بیکر، دوره تخمک‌گذاری پنهان در زنان از جمله بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین حربه‌ها یا سلاح‌هایی است که در زنان تکامل یافته تا به آنها در فرایند جستجو برای انتخاب ژن‌های معین و خاص تناسب‌افزا برای بچه‌های‌شان کمک کند. دوره تخمک‌گذاری پنهان زنان، پنجره باروری را از نظر شوهران‌شان پنهان نگه می‌دارد تا در صورت لزوم بتوانند استراتژی‌های جنسی خود را عملی کنند. از طرف دیگر، زنان می‌توانند در کل دوره چرخه قاعدگی آمیزش جنسی داشته باشند. "پذیرندگی جنسی مداوم یک زن، پیوند مستحکمی را بین او و شریک‌ش برقرار می‌کند اما در همان حال، کانونی برای چندشوهری، اگر مناسب باشد [از نظر آن زن لازم باشد]، بوجود می‌آورد؛ این همان چیزی است که ما در واقعیت هم می‌بینیم" (کارترایت، ۲۰۰۰). این پذیرندگی جنسی مداوم، می‌تواند شوهر اول را در مورد قطعیت پدری خود به اشتباه بیندازد چرا که او دائما با همسر خود آمیزش جنسی داشته، هر چند که ممکن است هیچ‌یک از مقاربت‌های او با همسرش در دوره باروری آن زن که منجر به حاملگی او شده است، نبوده باشد.

بابا در خانه

طبق نظریه بابا در خانه[1]، کارکرد انطباقی تخمک‌گذاری پنهان در زنان، این است که آن، باعث می‌شود تا همسران آن زنان، به علت عدم اطلاع دقیق از زمان مناسب برای باروری، برای ارتباط جنسی دائم، انگیزه پیدا کنند. این انگیزه مداوم جنسی، برای اطمینان آنها از اینکه بالاخره همسر خود را بارور خواهند کرد و همچنین برای اطمینان از قطعیت پدری لازم است. این باعث می‌شود تا پدر فرزندان، انرژی خود را صرف خانه و فرزندان

---

[1]- Daddy at home

خود کرده و به دنبال زنان دیگر نرود. اصطلاحا، تبدیل به یک بابای همیشه در خانه شود. در غیراینصورت و در صورتی که جنس نر می‌توانست زمان دقیق باروری را در جنس مونث تشخیص دهد، فقط در زمان باروری بود که در اطراف جفت خود حضور می‌داشت و در سایر زمان‌ها، لزومی برای این کار نمی‌دید زیرا تولیدمثل موفق، از طریق همان تعداد دفعات ارتباط جنسی که در زمان باروری جنس ماده روی می‌داد، صورت می‌گرفت.

پدران متعدد

آسیب به زاده‌های همنوعان دیگر (رک به نمودار ۱- ۸ از فصل هشتم)، که یک رفتار رایج در بسیاری از گونه‌هاست، شرایط را برای بقا و تولیدمثل موفق‌تر زاده‌های خود، از طریق فراهم‌آوری منابع بیشتر برای آنها، افزایش می‌دهد. هر چقدر که تعداد رقبای فرزندان کمتر باشند، تعداد زاده‌های خود و در نتیجه امکان ابقای ژن‌های خود، افزایش می‌یابد. نظریه پدران متعدد[1]، معتقد است که تخمک‌گذاری پنهان، باعث شده تا مردان متعددی که با یک زن آمیزش جنسی دارند، به فرزندان آن زن صدمه نزنند زیرا هیچ‌یک نمی‌توانسته دقیقا حدس بزند که آیا او خودش پدر فرزندان زن مذکور است یا مردان دیگر. در این حالت، تخمک‌گذاری پنهان و آمیزش جنس ماده با نرهای متعدد، منجر به ابهام در پدر بودن می‌شود. در یک مطالعه (به نقل از دیاموند، ۱۹۹۸)، یک گروه از پرنده‌شناسان، بعد از پایان دوره تخم‌گذاری یک گروه ماده از این پرندگان، بیست تای آنها را بوسیله جداسازی آنها از نرهای‌شان بیوه کردند. این محققین، مشاهده کردند که شش ماده از این بیست بیوه آزمایشی، بعد از دو روز، به جفت‌گیری با نرهای جدید رغبت نشان دادند. سه تای آنها نیز، عملا دست به این کار زدند. این ماده‌ها با وجود اینکه از قبل تخم گذاشته بودند و آن تخم‌ها را هم از نرهای قبلی بارور شده بودند ولی سعی می‌کردند تا با وانمود کردن به اینکه بارور و پذیرا هستند، این نرهای جدید را گول بزنند. وقتی تخم‌ها سر باز می‌کردند، نرها هیچ وسیله‌ای برای اینکه بدانند این جوجه‌ها از نطفه نر دیگری هستند یا نه، نداشتند. این فریب، حداقل در چند مورد موفقیت‌آمیز بود و نرهای جدید، درست مانند پدران واقعی، به نگهداری از جوجه‌ها مشغول می‌شدند. این ماده‌ها، از طریق این رفتارهای‌شان، قصد ایجاد ابهام در پدر بودن در نرهای دیگر را داشتند. آنها، از این طریق می‌توانستند علاوه بر جلوگیری از آسیب‌دیدن جوجه‌های‌شان بوسیله نرهای دیگر، شانس امکان پرورش جوجه‌ها بوسیله آنها را نیز بوجود آورند. در دوره تکاملی زندگی انسان، زندگی‌های گروهی و در کنار یکدیگر، رایج بوده است. تحول این رفتار یعنی پنهان سازی زمان تخمک‌گذاری و ارتباط جنسی با مردان متعدد، می‌توانسته به زنان در حفظ و پرورش زاده‌ها کمک کند.

---

[1]- Many fathers

تحلیل‌های فوق، به درک ما از تکامل لذت‌جویی جنسی در جنس مونث انسان هم کمک می‌کند. اینکه چرا به نظر می‌رسد که زنان در بسیاری و در واقع اغلب موارد به دنبال لذت‌جویی جنسی باشند تا اینکه لزوما برنامه‌ای هشیارانه برای تولیدمثل داشته باشند. زنان، برای اینکه بنا به دلایل انطباقی فوق قادر به ارتباط جنسی مداوم با جنس مقابل باشند، نیاز به یک انگیزاننده و محرک دائمی‌تر از میل به باروری همانند لذت‌بری جنسی داشته‌اند. تحول و شکل‌گیری مراکز لذت جنسی در مغز زنان، منجر به این می‌شده که آنها توانایی دائم برای برقراری ارتباط جنسی را کسب کنند و از این طریق بتوانند منافع تکاملی فوق را برآورده کنند (برای مطالعه بیشتر درباره رابطه تخمک‌گذاری پنهان، اینکه چرا زنان پذیرایی جنسی تقریبا دائمی داشته و اینکه چرا در انسان، برخلاف سایر حیوانات، لذت، اولین انگیزه و هدف هشیارانه از فعالیت جنسی است و نه تولیدمثل موفق رک به دیاموند، ۱۹۹۸، فصل چهارم).

تکامل و شکل‌گیری انطباقی حیاتی به نام غیرت‌ورزی

«هیجان، بدون شناخت، کور است و شناخت، بدون هیجان، فلج» (کانت).

حال می‌دانیم که ریشه نظارت‌ورزی و غیرت در مردان این است که در طول تکامل، آن دسته از مردانی که نسبت به همسران‌شان غیرت‌ورزی نداشته‌اند، خود منجر به منقرض‌شدن خط ژنتیکی خود می‌شدند. این مردان، به علت اینکه به رفتارهای جنسی و نتیجتا اینکه همسران‌شان از خودشان یا مردان دیگر بارور شوند توجهی نداشته‌اند، موجب می‌شدند تا فرزندان همسران‌شان، بیشتر متعلق به مردان دیگر باشند تا خودشان. بدیهی است که نداشتن فرزندی از خود، باعث می‌شده تا ژن‌های پدر و از جمله ژن‌های مربوط به نداشتن رفتار غیرت‌ورزی، به نسل بعد انتقال نیابند. در عوض مردانی که از توانایی حسادت‌ورزی و نظارت جنسی لازم برخوردار بودند با رفتارهای نظارتی خود، از خیانت همسران‌شان و در نتیجه بارورشدن همسران‌شان از مردان دیگر جلوگیری کرده و احتمال اینکه فرزندان همسران‌شان، متعلق به خودشان و نه مردان دیگر باشند را افزایش می‌دادند. این روند موجب می‌شده تا میزان ژن غیرت‌ورزی مردانه، در طول تکامل انسان افزایش یابد. قطعیت پدری، ریشه و ترجمه همان غیرت‌ورزی زناشویی در مردان دنیای مدرن است. حسادت و رفتارهای نظارتی و مراقبتی در مردان، احتمالا یکی از قدیمی‌ترین انطباق‌های روانشناختی تحول‌یافته در انسان است. اولین علت، به این واقعیت مربوط می‌شود که وجود این انطباق، برای تولیدمثل موفق جنس نر، بسیار ضروری بوده و نبود آن، می‌توانسته از ابتدای هرم خط ژنتیکی، گسترش نسل نرهایی که آن را نداشته‌اند، متوقف کند. دوم اینکه، وجود شکل‌هایی از این انطباق، در

اغلب گونه‌هایی که نظام جفت‌یابی آنها تک‌همسری یا چندزنی است، مشاهده می‌شود (برای بحثی بیشتر در مورد ریشه‌های تکاملی غیرت‌ورزی در مردان رک به باس، ۲۰۰۰).

ارتباط غیرت‌ورزی جنسی با خیانت همسر

از نظر تکاملی، احساس حسادت در نرهای هر گونه و از جمله در مردها، پاسخ سازگارانه‌ای است به خطر تلف‌شدن سرمایه‌گذاری والدینی گذشته و آینده آنها برای فرزندانی که نسبت زیست‌شناختی با آنها ندارند. تخمین‌ها، میزان خیانت در زنان را بین ۱۵ تا ۷۰ درصد با میانه ۳۰ درصد، برآورد می‌کنند (کینزی و همکاران، ۱۹۵۳؛ گانگستاد و ثورنهیل، ۱۹۹۷؛ لومن و همکاران، ۱۹۹۴؛ هایت، ۱۹۸۷). برآوردها برای مردان متاهل، بین ۲۵ تا ۵۰ درصد است (تامپسون، ۱۹۸۳؛ کینزی و همکاران، ۱۹۴۸ و لومن و همکاران، ۱۹۹۴). میزان فرزند نامشروع حاصل از روابط فرازناشویی، با توجه به بافتارهای اجتماعی- بوم‌شناختی مختلف، بسیار متفاوت است. در یک مطالعه، آندرسون (۲۰۰۶)، اقدام به مرور داده‌های بدست آمده در مورد مشروعیت فرزند که از پژوهش‌های انجام‌شده در سرتاسر دنیا بدست آمده بودند، کرد. این داده‌ها، از ده‌ها هزار[1] آزمون سنجش مشروعیت فرزند بدست آمده بودند. او دریافت که میزان نامشروعیت فرزند در بین مردانی که به دلایلی به غیر از آزمون مشروع‌بودن فرزند مراجعه کرده بودند (مانند مراجعه به علت غربال‌گری پزشکی) بین ۰/۴ تا ۱۱/۸ درصد با میانه ۱/۷ درصد بود. این پدرها، جزو گروهی که در آنها، اطمینان از پدر فرزند خود بودن بالا تلقی می‌شد، محسوب می‌شدند. این میزان، برای مردانی با قطعیت پدری پایین مانند مردانی که خودشان بصورت داوطلبانه درخواست آزمون مشروعیت فرزند را داده بودند، بسیار بالا و بین ۱۴ تا ۵۵/۶ درصد با میانه ۲۹/۸ درصد، قرار داشت. شاید در صورت نبود پیشرفت‌های تکنولوژیک مانند قرص‌های ضدبارداری و همچنین تغییر رویه خانواده‌ها و جوامع، از سمت پراولاد بودن به سمت خانواده‌هایی با فرزندان کم، این ارقام و آمار، به مراتب بالاتر هم می‌بود. این آمارها، نشان می‌دهند که میزان خیانت زنان و فرزندان نامشروع، به آن میزان هم که پنداشته می‌شوند، کم نیست. از طرف دیگر، تفاوت آماری بین نمونه‌هایی که پدران، خودشان درخواست آزمون مشروعیت فرزند نداده بودند با پدرانی که خودشان درخواست آزمون مشروعیت فرزند داده بودند، ما را به این نکته هدایت می‌کند که نباید شک مردان را، همیشه بی‌مورد، حساسیت نابجا یا ناشی از آسیب‌شناسی روانی تلقی کرد. باس (۲۰۰۰)، در کتاب خود: «هوس خطرناک: چرا غیرت‌ورزی نیز همانند عشق و ارتباط جنسی لازم است»، تجربه بالینی یک روانپزشک را ذکر می‌کند که به عنوان تاییدی جالب و دیگر بر این مسئله، قابل ذکر است. این روانپزشک، با زوجینی کار می‌کرده که در آنها، شوهران، تشخیص حسادت بیمارگونه[2] دریافت کرده و به او ارجاع داده می‌شدند. بیشتر این شوهران،

---

[1]- Tens of thousands
[2]- Morbid Jealousy

جزو مواردی بودند که اعتقاداتی در مورد اینکه همسران‌شان از نظر جنسی بی‌وفا هستند، داشتند. به دلیل اعتقاد این درمانگر به اینکه حسادت شدید، یک بیماری روانپزشکی است که قابل درمان نمی‌باشد، متداول‌ترین پیشنهادش به این دسته از زوجین، جدایی یا طلاق بوده است. تعدادی از زوجین، پیشنهادات او را می‌پذیرفتند. به دلیل اینکه او، بطور مشتاقانه‌ای به سرنوشت بیمارانش علاقمند بوده، بعد از چند ماه با آنها تماس برقرار می‌کرده تا درباره نحوه روند امور، از آنها سئوالاتی بکند. در کمال تعجب، او درمی‌یابد که در نهایت، زنان تعدادی از بیمارانش با تعداد زیادی از مردانی که شوهران آن زنان به آنها حساسیت داشتند، ارتباط جنسی برقرار کرده بودند. تعدادی از این زنان، واقعا با آن مردان که مورد شک شوهران‌شان بودند، ازدواج کرده بودند. این تجربه بالینی نشان داد که در تعدادی از موارد، شوهران علائم خیانت را حس کرده بودند اما از آنجایی که همسران‌شان، از خود معصومیت و بیگناهی نشان می‌دادند و ادعا می‌کردند که حسادت شوهران‌شان غیرمنطقی است، آنها نیز مشکل را ناشی از وضعیت روانی خودشان تلقی کرده و حاضر به خاتمه ارتباط می‌شدند (باس، ۲۰۰۰).

مطالعات تجربی دیگر نیز نشان می‌دهند که بین شک یک مرد به خیانت همسرش با میزان احتمال خطر واقعی رویدادن خیانت آن زن، ارتباط وجود دارد (دیلی و ویلسون، ۱۹۸۸). پژوهش‌ها نشان می‌دهند که مردانی که رفتارهای انحصارطلبانه‌شان در طی دوره باروری شرکای‌شان بیشتر می‌شود، همان مردانی هستند که با زنانی جفت شده‌اند که آن زنان در اواسط چرخه قاعدگی، تمایل‌شان به شرکای خارج از چارچوب زناشویی افزایش می‌یابد (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶). بطور مثال، گانگستاد و همکارانش (۲۰۰۲)، دریافتند که میزان رفتارهای حفظ همسر از طرف شوهر با احتمال خیانت واقعی یک زن در اواسط چرخه که بر طبق گزارش خود زنان بدست می‌آمد، رابطه دارد. این مسئله نشان دهنده این است که یک تعارض در علاقه بین زنان و شوهران‌شان، در مورد توجه زنان به مردانی به غیر از شوهران‌شان در طی دوره گشن‌خواهی چرخه قاعدگی وجود دارد که منجر به توجه فزاینده مردان به شرکای‌شان در طی این دوره از چرخه قاعدگی می‌شود (گانگستاد و ثورنهیل، ۲۰۰۸).

در پژوهش کیقبادی و همکارانش (۲۰۰۷) راهبردهای مراقبت از همسر در مردان، میانجی بین دو متغیر شک به خیانت همسر و ابراز خشونت نسبت به او بود. افزایش احتمال پرخاشگری در این موقعیت، می‌تواند ناشی از احساس ناکامی مردان که بخاطر موثر نیفتادن بکارگیری این راهبردها برای ممانعت از خیانت همسران‌شان روی می‌دهد، باشد. در این موقعیت، مردانی که با استفاده از راهبردهای نظارت بر همسر قصد کنترل همسران خود را دارند، چون در نهایت موفق به پیشگیری از رفتارهای حاکی از تمایل به خیانت، خیانت در حال وقوع یا خیانت روی‌داده نمی‌شوند، اقدام به خشونت می‌کنند.

بنابراین پژوهش‌های تجربی هم تایید می‌کنند که راهبردهای نظارت بر همسر یا غیرت‌ورزی که در اواسط چرخه قاعدگی بیشتر هم می‌شوند، راهکاری انطباقی است که در جهت کاهش احتمال خیانت و حاملگی یک زن بوسیله مردی دیگر، در مردان تحول یافته است.

رفتارهای نظارت بر همسر و میزان خطر مربوط به تناسب

مشخص شده که رفتارهای حفظ همسر یا غیرت‌ورزانه در مردان، علاوه بر اینکه با میزان احتمال خیانت جنسی در زنان ارتباط دارد، آن با میزان و شدت تبعات آن خیانت از نظر تولیدمثلی و تکاملی هم، همبستگی دارد. هنگامی که احتمال خیانت بالا رود یا تبعات تکاملی آن برای مردان، هزینه‌زاتر باشد، رفتارهای غیرت‌ورزانه نیز افزایش می‌یابند. به طور مثال، فلین (۱۹۸۸)، دریافت که مردان در صورت حضور همسر، تعاملات خصمانه‌تری[1] با مردان ناآشنا دارند که این تعاملات، در سال‌هایی روی می‌دهد که جزو بارورترین سال‌های عمر زنان از نظر تولیدمثلی است. بر همین قیاس، باس و شاکلفورد (۱۹۹۷) دریافتند که تاکتیک‌های حفظ همسر مردان (مانند ابراز حسادت، زیر نظر گرفتن فزاینده رفتار همسر، ابراز علاقه و تعهد بیشتر به همسر) بطور مثبتی با دو شاخص قدرت بالقوه تولیدمثلی شرکای‌شان یعنی سن و جذابیت آنها، همبسته است.

یکی از زمان‌های خطرناک و دارای تبعات انطباقی جدی برای مردان، تغییر رفتارهای جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی است. زنانی که متاهل هستند، در زمان آمیزش جنسی با فردی به غیر از همسر، کمتر احتمال دارد که از قرص‌های ضدحاملگی استفاده کنند تا هنگام ارتباط جنسی با همسران‌شان (ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۹). این مسئله نشان می‌دهد که این زنان، هشیارانه یا ناهشیارانه از قرص‌های ضدحاملگی استفاده نمی‌کنند تا از مرد یا مردانی به غیر از همسران‌شان بارور شوند. بر همین مبنا، تعدادی از پژوهش‌ها دریافته‌اند که مردان، در زمانی‌که شرکای‌شان در حوالی دوره تخمک‌گذاری چرخه قاعدگی به سر می‌برند یعنی زمانی که احتمال حاملگی به حداکثر رسیده و اطمینان از پدر زیستی و واقعی فرزند خود بودن بیشتر از هر زمان دیگر تهدید می‌شود، حسودتر، انحصارطلب‌تر، عاشق‌تر و دلسوزتر می‌شوند (پیلسورث و هاسلتون ،۲۰۰۶b؛ گانگستاد، ثورنهیل و گارور، ۲۰۰۲؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶). پیلسورث و هاسلتون (۲۰۰۶a)، با مرور این پژوهش‌ها اینطور نتیجه می‌گیرند که اگر زنان، به طور کامل در طول تکامل انسان باوفا بودند، رفتارهای ضدخیانت در مردان شکل نمی‌گرفت. به عبارت دیگر، حسادت جنسی مرد و تاکتیک‌های نظارت بر همسر در آنها، نشان‌دهنده وجود تاریخچه‌ای طولانی از خیانت زنان در طول تاریخ زندگی تکاملی انسان است.

---

[1]- Agonistic

کیفیت رابطه زناشویی، تغییر در میزان احتمال خیانت و راهبردهای نظارت بر همسر

یکی دیگر از نکاتی که در مورد تغییرات رفتار جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی قابل توجه و مهم است اینست که پژوهش‌ها نشان داده‌اند که ارزیابی زنان از جذابیت شرکای‌شان به عنوان شرکای ایده‌آل برای یک رابطه درازمدت مانند ارزیابی آنها از منابع مالی و دارایی‌های همسران‌شان (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b) یا میزان رضایت آنها از ارتباط با شوهران‌شان (پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶b؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶)، تاثیری بر نوسانات و تغییرات در رفتارهای جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی آنها ندارد. بطور جالبی، حتی در یک پژوهش (دورانتی، ۲۰۰۸)، هر چقدر که زنان از همسران اول خود راضی‌تر بودند بیشتر احتمال داشت که در دوره زمانی با احتمال باروری بالا، به سمت پوشیدن لباس‌های بدن‌نماتر، گرایش نشان دهند. هر چند این مسئله، درصورتی‌که بصورت خوش‌بینانه تفسیر شود، می‌تواند ناشی از تمایل بیشتر زنان راضی از زندگی زناشویی خود، برای حفظ و نگه داشتن همسر، از طریق پوشیدن لباس‌های تحریک‌کننده‌تر باشد (آلورنجی و لوما، ۲۰۰۹) اما دلیل دیگر می‌تواند این باشد که این زنان، مطمئن هستند که علی‌رغم عمل بر طبق ترجیحات شخصی‌شان، زندگی مشترک‌شان پایدار خواهد ماند. این یافته‌های ذکر شده بار دیگر نشان می‌دهند که تمایلات افزایش‌یافته زنان برای روابط خارج از زناشویی در اواسط چرخه قابل توجیه بوسیله اینکه رضایت زناشویی آنها از زندگی‌شان چقدر است یا شرایط اقتصادی- اجتماعی همسران‌شان چگونه است نبوده و دارای ریشه‌ای مجزا از این عوامل است. و این خود گویای این است که این تغییرات مرتبط با چرخه، ممکن است در هر زنی و با هر شرایطی مشاهده شده و ربطی به شوهر و ویژگی‌ها و رفتارهای او نداشته باشند. نتیجتا می‌توان گفت که برای کاهش این تغییرات و تمایلات، نمی‌توان از تغییر دادن مردان و تشویق آنها به اینکه با همسران خود تعامل بهتری داشته باشند سود جست، چرا که این تغییرات ماهیتی درون‌زاد داشته و ربطی به ویژگی‌ها یا رفتارهای شوهران ندارند.

غیرت‌ورزی؛ یک هیجان کارکردی برای تداوم رابطه

غیرت‌ورزی، ریشه‌های تکاملی عمیقی دارد که برای موفقیت و تکثیر موفق نیاکان ما و تداوم نسل بشری حیاتی بوده است. نباید آن را بطور ناشایسته‌ای یک صفت نابهنجار انسانی تلقی کرد که برای حذف آن باید کاری کرد و این در واقع همان کاری است که بعضی از افراد، به آن اعتقاد دارند. این هیجان، نه تنها برای دارنده آن انطباقی و ضروری است، بلکه برای طرف مقابل و رابطه نیز، مفید و کارکردی است. همانطور که روانشناس معروف تکاملی دیوید باس می‌گوید "... هیجان پیچیده‌ای که ما به آن غیرت‌ورزی[1] می‌گوییم از سرمایه‌داری، پدرسالاری، فرهنگ، اجتماعی‌شدن، رسانه‌ها، نقایص شخصیتی یا روان‌رنجوری نشأت نمی‌گیرد. هر چند که

[1]- Jealousy

بعضی وقتها، غیرت‌ورزی می‌تواند حالت بیمارگونه به خود گرفته و بر انتهای طیف خطرناک و مرگ‌آور خود قرار گیرد اما اکثریت دوره‌های آن، ابرازات مفیدی از راهبردهای مقابله‌ای کارآمدی هستند که برای مقابله با تهدیدهایی که متوجه ارتباطات هستند، طراحی شده‌اند" (باس، ۲۰۰۰، فصل ۲).

حسادت زناشویی یا همان غیرت‌ورزی، به نوعی موجب حفظ و ارتقاء عشق می‌شود (دوگش، ۲۰۰۰؛ متس، ۱۹۸۶). حسادت یک همسر، می‌تواند به عنوان علامتی از مراقبت تفسیر شده و موجب افزایش باور به این عقیده شود که همسر غیرت‌ورز، به یک رابطه درازمدت متعهد بوده و آماده سرمایه‌گذاری برای آن است. از طرف دیگر، افرادی که معتقدند شریک آنها مورد توجه دیگران است و با حسادت به رقبای بالقوه واکنش نشان می‌دهند، ممکن است ادراک آنها از ارزش همسران‌شان یا از جذابیت او افزایش یافته و علاقه آنها به شریک‌شان بیشتر شود. متس (۱۹۸۶)، از تعدادی از زنان و مردانی که با هم ازدواج نکرده بودند اما بطور رمانتیک با هم ارتباط داشتند خواست تا یک پرسشنامه مربوط به حسادت را پر کنند. او ۷ سال بعد، با این افراد تماس گرفت و از وضعیت فعلی ارتباطات آنها جویا شد. تقریبا ۲۵ درصد از آن شرکت‌کنندگان، با یکدیگر ازدواج کرده و ۷۵ درصد مابقی، از هم جدا شده بودند. با تحلیل داده‌های مربوط به پرسشنامه‌های حسادت متعلق به ۷ سال قبل آن افراد، او دریافت که میانگین نمرات حسادت‌ورزی (غیرت‌ورزی) زناشویی برای آنهایی که با هم ازدواج کرده بودند ۱۶۸ و بالاتر از میانگین نمره این متغیر در گروهی که از هم جدا شده بودند (۱۴۲) بود. این یافته‌ها هماهنگ با عقیده باس (۲۰۰۰) در مورد عملکرد موثر و حیاتی حسادت زناشویی یا غیرت‌ورزی در موفقیت افراد در ازدواج است: "غیرت‌ورزی در افراد کاملا بهنجاری که هیچ علامتی از روان‌رنجوری یا ناپختگی نشان نمی‌دهند دیده می‌شود" (برای بحثی در مورد منافع بالقوه غیرت‌ورزی بین زوجین رک به باس، ۲۰۰۰، فصل ۹).

یک تضاد عمیق؛ پس چرا عده‌ای از مردان، آشکارا ناحساسند

> «مریدی به شیخ مراجعه کرد و پرسید: من دو دختر را دوست دارم؛ یکی زیبا و دیگری به غایت زشت‌روی. اگر با آن زیباروی ازدواج کنم دیگران نگاه می‌کنند و من در عذابم و اگر با زشت‌روی ازدواج کنم من نگاه نمی‌کنم و آن‌گاه من در عذابم. شیخ دست در ریش گفت: ای پسر، شاید بهتر است تا یک شیشه عسل را با دیگران بخوری تا آن که یک کوزه زهر را تنها سر بکشی!»[۱] (منبع؟).

---

[۱]- ذکر این مطلب طنز یا به ظاهر طنز (!) به هیچ عنوان به معنی تایید آن و یا برکشیدن نسخه‌ای از دل آن برای تجویز کردن نیست. بلکه هدف این است که می‌خواهیم با ذکر این طنز به عنوان مقدمه بحث نشان دهیم که بعضی از مردان، در رابطه با موضوع مورد بحث در اینجا، چطور فکر و البته بر مبنای آن فکر واقعا عمل می‌کنند.

شاید تا این لحظه، برای شما هم این سئوال پیش آمده که اگر بی‌توجهی یک مرد به رفتارهای جنسی همسرش و آمیزش جنسی همسر او با سایر مردان، آینده تولیدمثلی آن مرد را به خطر انداخته و او را با خطر انقراض خط ژنتیکی مواجه می‌کند، پس چرا نسل چنین مردان، تا الان، بطور کامل منقرض نشده است. هرچند آمار دقیقی از تعداد چنین مردانی در دست نیست اما نخست اینکه، اولاً در مجموع، به نظر می‌رسد که درصد چنین مردانی نسبت به مردان طبیعی خیلی کم باشد. با این وجود، با توجه به تاثیر شدید بی‌حساسیتی یا عدم غیرت‌ورزی در تناسب تکاملی و گسترش خط ژنتیکی یک مرد، وجود همین درصد کم هم نیازمند تبیین است.

در ابتدا باید بین موارد واقعی نشان‌دهنده بی‌توجهی یک مرد به رفتارهای جنسی همسرش و مواردی که به غلط این برداشت را در ما ایجاد می‌کنند که یک مرد به آمیزش جنسی همسر خود با سایر مردان اهمیت نمی‌دهد، تمایز قائل شد. اول اینکه، در اغلب موارد، مردانی که مورد خیانت زناشویی همسران خود قرار می‌گیرند، از اینکه همسران‌شان به آنها خیانت می‌کنند، اطلاعی ندارند. صرف مشاهده زنی که حتی آشکارا به همسر خود خیانت می‌کند، دلیل بر این نمی‌شود که همسر آن زن، نسبت به این مسئله آگاهی داشته و نسبت به آن بی‌توجه باشد، زیرا این آشکاربودن رابطه خارج از چارچوب، برای دیگران است و نه برای همسر آن زن.

دوم اینکه، گفتیم که از منظر تناسب تولیدمثلی، ارتباط جنسی یک زن با مردان دیگر، برای همسر آن زن، بسیار تهدیدکننده است. از این رو، انتظار می‌رود که مردان، در این شرایط، بسیار برانگیخته شده و دست به رفتارهای پیشگیرانه و ممانعت‌ورزانه بزنند. اما سناریویی را تصور کنید که در آن، یک مرد، بر طبق عقیده خودش و بر مبنای اعتماد به نفس و عزت نفس‌ش، دارای تناسب تکاملی نسبی پایین واقعی یا فرضی است. او ممکن است بر اساس یک قرارداد ناگفته و نانوشته و یا حتی گفته‌شده و بر سر آن موافقت شده، با یک زن دارای تناسب بالاتر دوباره واقعی یا فرضی (فرضی یعنی بر طبق عقیده خود طرفین و بر مبنای باورها و پنداشت‌های آنها درباره آن زن) وارد یک معامله یا تبادل با آن زن، شود. بر اساس این قرارداد، آن زن حاضر به آبستن‌شدن یک یا تعداد مشخصی فرزند از آن مرد شده و در عوض، آن مرد، به آن زن اجازه می‌دهد که آمیزش‌های جنسی بعدی او با مردان دیگر صورت بگیرد. در محیط تکاملی انطباق‌ها، چنین معامله‌هایی می‌توانسته سود دوجانبه‌ای را برای هر دو طرف، در بر داشته باشد. مردی که وارد این‌گونه از روابط می‌شده، به ازای گذشتن از مقداری از قابلیت‌های تولیدمثلی همسر خود، قادر به داشتن فرزندانی از یک زن با ارزش همسری بالاتر از خودش می‌شده که برای خلق و بزرگ‌شدن آنها، نیاز به یک همسر داشته است. آن زن نیز، به این طریق مطمئن می‌شده که همسر او، برای بزرگ‌کردن حاملین ژن‌های او یعنی فرزندانش، چه فرزندانی که از خود آن مرد بوده و چه فرزندانی که نطفه‌های آنها از سایر مردان شکل می‌گرفته، سعی و تلاش خود را در جهت فراهم‌آوری منابع مادی می‌کند.

عدم توجه به رفتارهای جنسی همسر و از جمله ارتباطات او با مردان دیگر، همچنین می‌تواند علامت یک رابطه مغشوش و آشفته که تداوم آن مورد علاقه مرد، زن یا هر دو آنها نیست باشد. مشکلات وخیم در رابطه که خبر از پایان قریب‌الوقوع آن می‌دهند می‌تواند عوارض و پیامدهایی مانند انفعال نسبت به آنچه که برای رابطه روی می‌دهد یا بی‌توجهی به رفتارهای خیانت‌ورزانه طرف مقابل را در پی داشته باشد. از نظر مردی که پایان رابطه را پیش‌بینی می‌کند و یا حتی خود خواهان آن است، ارتباطات جنسی خارج از چارچوب همسر، مفید و به منزله یک تسهیل‌کننده برای تمام کردن آن رابطه است. در بعضی مواقع، حتی ممکن است شاهد تحریک غیرمستقیم یا مستقیم یک مرد برای هم‌آغوش‌کردن همسرش با مردان دیگر هم باشیم. ارتباط همسر با مردی دیگر و فاش‌شدن آن، می‌تواند به منزله یکی از مجوزهای لازم برای مردی که خود خواهان رهاکردن و فرار از یک رابطه ناخواستنی است، عمل کند. جدایی و طلاق از یک همسر بی‌وفا بخصوص یک زن بی‌وفا، بسیار آسان‌تر و همراه با برگ‌برنده‌های حقوقی و روانی بیشتری است. دریافت همدلی و حق‌دهی بیشتر از طرف اطرافیان و مراکز قانونی مانند هیئت منصفه و قضات از جمله این موارد هستند.

علت بعدی به این نکته برمی‌گردد که ازدواج مردان با زنان، فقط به علت میل تکاملی آنها به تولیدمثل موفق و داشتن زاده‌ها از آنها نیست. همانطور که ریان و جفا (۲۰۱۰) تاکید دارند، در طول تکامل انسان، تولیدمثل و در نتیجه حساسیت نسبت به درستی انجام آن، فقط یکی از کارکردهای ازدواج بوده است. از این رو، ممکن است که ذهن تکاملی یک مرد با نگاه کردن به همسرش به منافعی تکاملی به غیر از داشتن فرزند بیندیشد. لیست این منافع طولانی بوده و از مزیت‌های عاطفی و هیجانی گرفته تا شرایط اجتماعی و اقتصادی را در بر می‌گیرد. یک مرد، ممکن است بخاطر شرایط مادی، موقعیت اجتماعی، شغلی و غیره همسرش، حاضر به تحمل رفتارهای آمیزشی خارج از چارچوب او شود. در اینجا، هر چند او، از آن رابطه مستقیما منفعت تولیدمثلی نمی‌برد اما این به معنی نبود هیچ‌گونه منفعت تکاملی دیگر برای او نیست. نکته در اینجا تمایز قائل‌شدن بین تناسب تکاملی تولیدمثلی و تناسب تکاملی کلی است. زیر این پذیرش آمیزش‌های فرازناشویی همسر، دریافت منافعی مطرح است که در نهایت می‌تواند منجر به افزایش شانس بقا و تولیدمثل موفق خود مرد و/ یا همبستگان ژنتیکی او (تناسب فراگیر) شود.

یک علت مهم دیگر، به موضوع تقسیم وظایف در خلال زندگی تکاملی انسان برمی‌گردد. در محیط تکاملی انطباق‌ها، انسان‌ها بصورت گروهی زیست می‌کرده‌اند و این باعث می‌شده تا بتوانند از مزیت تقسیم وظایف بهره ببرند، پدیده‌ای که در واقع خود یکی از علل اصلی توسعه جوامع و گروه‌های انسانی بوده است. یکی از این تقسیم وظایف، می‌توانسته نظارت بر همسر باشد. به این معنی که برخلاف آنچه که ما ممکن است در ابتدا فرض کنیم، نظارت بر رفتارهای همسر، همیشه به عهده شوهر او نبوده و این کار می‌توانسته بوسیله سایر اعضای خانواده

از جمله مادر مرد و یا سایر اعضای خانواده اعمال شده باشد. این واگذاری وظیفه مراقبت از همسر و جلوگیری از رفتارهای خارج از چارچوب زناشویی زن، خود می‌توانسته به آن مرد کمک کند تا انرژی و وقت خود را به میزان بیشتری بر سایر الزامات ضروری برای تولیدمثل موفق مانند تامین منابع مادی همانند غذا و آذوقه‌های ضروری و یا دفاع، متمرکز کند. توانایی انجام سفرهای کوتاه و طولانی برای تامین این الزمات از جمله دیگر پیامدهای این پدیده بوده که فرد و قبیله دارنده ژن‌های چنین تقسیمات رفتاری را در مزیت تکاملی قرار می‌داده است. اما از سوی دیگر، این پدیده، می‌توانسته باعث شود تا در طول نسل‌های متمادی، حضور و قدرت ژن یا ژن‌های راه‌انداز احساس داشتن وظیفه شخصی برای انجام مراقبت‌های نظارت‌ورزانه، در مردان این قبیله‌ها، ضعیف‌تر شود. در واقع، این ضعیف‌شدن ضروی بوده زیرا همانطور که بحث شد، مزیت تکاملی این بوده که ژن‌های احساس داشتن وظیفه شخصی برای نظارت جنسی بر رفتارهای همسر با ژن‌هایی که تفویض این وظیفه به دیگران را کدگذاری می‌کرده‌اند، جایگزین می‌شده است. در واقع، این دو باید به نحوی همزمان و در یک چرخه با هم روی می‌داده‌اند تا نتیجه نهایی حاصل شود: تضعیف ژن نظارت شخصی از یک طرف و اخذ این وظیفه بوسیله دیگران و به همین منوال تکرار این چرخه. شرایط امروز جوامع ما، به میزان زیادی با عصر تکامل ژن‌های ما تغییر کرده است. در عصر کنونی، خانواده‌های گسترده که متشکل از زن، شوهر، پدربزرگ و مادربزرگ و سایر اعضای خانواده هستند، به سرعت رو به کاهش گذاشته و تبدیل به خانواده‌های هسته‌ای متشکل از زن و شوهر شده‌اند. در این خانواده‌های زن و شوهری آپارتمان‌نشین، دیگر خبر از نظارت‌ها و دخالت‌های این و آنِ متعلق به خانواده شوهر وجود ندارد و در صورتی‌که یک مرد از نظر تکاملی متعلق به گروه‌های انسانی ذکرشده باشد، می‌تواند در خزانه ژنتیکی و سیستم عصب‌شناختی خود، بهره آنچنانی از راه‌اندازهای این رفتارهای نظارتی نبرده باشد. این می‌تواند باعث شود که چنین مردانی، احساس کنند که در مواقع لازم، خالی از هیجان‌های ضروری برای برانگیخته‌شدن و نشان‌دادن حسادت زناشویی هستند. خوب می‌دانیم که احساس و هیجان، موتور متحرکه شخصیت انسان است و هنگامی‌که وجود نداشته یا ضعیف باشند، فرد، ناتوان از یافتن انگیزه و انرژی کافی برای نشان‌دادن یک واکنش رفتاری است. به زبان تکاملی، در اینجا ما شاهد این هستیم که عده‌ای از مردان، یک ژن یا یک سری از ژن‌های ضروری برای نشان‌دادن یک رفتار حیاتی برای موفقیت تولیدمثلی را، در کالبد سایر اعضای خانواده یا قبیله خود جا گذاشته‌اند. درحالی‌که الان خودشان به آن ژن‌ها نیاز دارند اما به آنها دسترسی ندارند! این قضیه، می‌توانند درخواست‌ها و اصرارهای زیرکانه بعضی از زنان برای بر جداشدن و دوری هر چه بیشتر از خانواده شوهر را هم تبیین کند. بدیهی است که ناهماهنگی و ناسازگاری یک زن با خانواده همسر، یک کاندیدای جدی برای چنین درخواست‌هایی است. اما در تعدادی از موارد علت این پافشاری‌ها، اکتشاف ذهن تکاملی

هوشمند یک زن مبنی بر اینکه تنها عامل برای ناتوانی از پیش‌برد استراتژی جنسی فرازناشویی او، حضور، نظارت و دخالت اعضای خانواده شوهر است.

یکی دیگر از دلایل عدم حساسیت ظاهری عده‌ای از مردان نسبت به رفتارهای فرازناشویی همسران‌شان و به اصطلاح آزادگذاری آنها برای اینکه با مردان دیگر هم رابطه داشته باشند، ترس از پیامدهای قانونی طلاق در مردان است. این عامل که در مردان جامعه ما هم مشاهده می‌شود منجر می‌شود تا عده‌ای از مردان بخاطر پیامدهای بطور نمونه اقتصادی طلاق و از جمله ترس از الزام به پرداخت مهریه یا قانون تقسیم اموال، از خطاهای اخلاقی همسران‌شان چشم‌پوشی کنند. همانطور که در فصول بعدی کتاب خواهیم دید ممکن است در بعضی از شرایط، میزان آسیبی که بوسیله یک سری از قوانین بوجود می‌آیند بیشتر از توانایی این قوانین در جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی باشند.

عدم مشاهده غیرت‌ورزی در عده‌ای از مردان دلایل متعدد دیگری از استراتژی‌های جنسی خاص گرفته تا ضعف‌های شخصیتی و اختلالات روانشناختی را در بر می‌گیرد که در اینجا به همه آنها نمی‌پردازیم.

تکامل و فرایند شکل‌گیری استراتژی‌های جنسی

شاید یادآوری این نکته در این بخش از کتاب تکراری باشد اما حتی تکرار آن هم خالی از لطف به نظر نمی‌رسد. یکی از نکاتی که سعی شده مکررا در این کتاب مورد تذکر قرار گیرد، نحوه شکل‌گیری انطباق‌ها، استراتژی‌ها، رفتارها و در یک نگاه کلی، فرایند تکامل و تحول در انسان، است. شکل‌گیری انگیزه‌های تکاملی انسان، عمدتا ناهشیارانه و تحت مکانیسم‌های زیستی است. یک مرد، آگاهانه و هشیارانه به این فکر نمی‌کند که برای افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی، تناسب تکاملی و گسترش ژن‌های خود، می‌بایست در مورد همسرش، رفتارهای نظارت بر همسر نشان دهد. در واقع، در این حالت، خود فرد هم نمی‌داند که چه روشی سازگارانه یا ناسازگارانه است. این انتخاب طبیعی است که این مطلب را تعیین می‌کند. اتفاقی که در اینجا روی می‌دهد اینست که در طول تکامل و در محیط تکاملی انطباق‌ها، آن دسته از مردانی که تحت تاثیر یک سری جهش‌های ژنتیکی روی داده، رفتارهای ذکر شده را نشان می‌داده‌اند، خودبه‌خود و بخاطر پیامد طبیعی رفتارهای‌شان، موفق به گسترش ژن‌های‌شان می‌شدند. آنهایی که ژن غیرت‌ورزی را نداشتند، محکوم به میرایی ژن‌های‌شان و حذف از خزانه ژنومی بودند. همین مسئله در مورد زن‌ها هم صدق می‌کند. یک زن، در بسیاری از موارد، آگاهانه تصمیم نمی‌گیرد که برای داشتن موفقیت تولیدمثلی، می‌بایست دو پدر که یکی فراهم‌کننده ژن‌های خوب و دیگری فراهم‌کننده منابع خوب است را، برای فرزندان خود ذخیره نگه دارد تا موفق به پرورش فرزندان سالمی شود که آنها هم، ژن‌های او و از جمله ژن‌هایی که چنین استراتژی‌هایی را رقم می‌زدند را، به نسل‌های بعد ببرند. بلکه

شرایط به این نحو بوده که زنانی که چنین مکانیسم‌های انتخابی و استراتژی‌های جنسی از خود نشان می‌داده‌اند، موفق می‌شدند که نسبت به سایر زنان همتای خود، بیشترین موفقیت در تولیدمثل و در نتیجه بیشترین گسترش ژنتیکی ژن‌های خود را داشته باشند. این فرایند، بعد از طی صدها و هزارها نسل، منجر به یک رانش ژنتیکی شدید در گونه انسانی که به نفع زنانی با چنین استراتژی‌های جنسی بوده، شده است. نتیجه این بوده که اکثریت یا همه زنان فعلی، از نسل مادر بزرگ‌هایی هستند که چنین استراتژی‌هایی جنسی را، از طریق توارث، از نیاکان‌شان به ارث برده‌اند.

راهبردهای افزایش قطعیت پدری

راهبردهایی که مردان به منظور افزایش قطعیت پدری خود در پیش می‌گیرند را می‌توان به دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد: الف) راهبردهای پیشگیری‌کننده از خیانت همسر مانند راهبردهای مراقبت از همسر که درباره آنها صحبت کردیم و ب) راهبردهای جبران‌کننده یک خیانت احتمالی روی‌داده. راهبردهای گروه اول، عمدتا در قبل از روی دادن روابط جنسی خارج از چارچوب شریک به کار می‌روند تا از این روابط جلوگیری کنند. رفتارهای نظارت بر همسر، از جمله این راهبردها هستند. اما راهبردهای گروه دوم، عموما در بعد از شک به چنین روابطی و یا بعد از رویدادن حقیقی چنین روابطی، در پیش گرفته می‌شوند تا از هزینه‌های انطباقی چنین روابطی برای جنس نر کاسته شود. خود این راهبردهای گروه دوم متعدد هستند که در ذیل، مروری به یکی از این راهبردها می‌اندازیم. رقابت اسپرمی، موضوعی تقریبا اَخیر، بحث‌انگیز و جالب در روانشناسی جنسی و تکاملی است که کمتر هم به آن پرداخته شده است.

رقابت اسپرم‌ها

«... مگر دانشِ سخن، چیزی است به جز سایه‌ای از دانشِ بی‌سخن؟ اندیشه‌های شما و سخنان من، موج‌هایی هستند از حافظه سربسته‌ای که سابقه دیروزهامان را در خود نهفته دارند، و سابقه روزهای کهن را...» (جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره مرگ).

«رقابت اسپرم‌ها[1]» به آن دسته از رفتارها و تغییرات ریخت‌شناختی مردان که در طول تکامل و در پاسخ به رفتارهای جنسی زنان ایجاد شده، اشاره می‌کند. این عبارت، کنایه از رقابت مردان برای بارورکردن زنان است هر چند خواهیم دید که انواعی از آن، شامل رقابت واقعی بین اسپرم‌ها هم می‌شود. کتاب کلاسیک رقابت اسپرم‌ها که بوسیله بیکر و بلیس (۱۹۹۶) نوشته شد، ادعاها و شواهد جالب و بحث‌انگیزی را در این زمینه مطرح کرد.

---
[1]- Sperm Competition

خصایص ریخت‌شناختی، آناتومیک، فیزیولوژیک و رفتارهایی که به عنوان مصادیق رقابت اسپرمی شناخته می‌شوند، متعدد هستند.

منطق تکاملی رقابت اسپرمی

اگر مردان دارای استراتژی‌های جنسی کوتاه‌مدت هستند، پس باید زنانی هم باشند که بطور غیرتک‌شوهرانه، جفت‌یابی می‌کنند (شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵). "می‌دانیم که مردان، تمایلات شدیدی برای تنوع‌طلبی جنسی دارند. اگر زنان نیاکانی ما، هرگز وارد ارتباطات جنسی کوتاه مدت نمی‌شدند، مردان نمی‌توانستند به نحوی تکامل بیابند که میل شدیدی برای تنوع‌طلبی جنسی داشته باشند" (اسچمیت و همکاران، ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۳؛ اسچمیت، شاکلفورد و باس، ۲۰۰۱). برای اثبات این نظر که روابط جنسی گذرا در بین هر دو جنس و در بین نیاکان ما بطور گسترده وجود داشته، دلایل و شواهد زیادی آورده شده است (برای مروری بر این موارد، رک به باس، ۲۰۰۸، صص ۱۹۶–۱۷۱). میزان وسعت روی دادن رقابت اسپرمی در جمعیت‌های نیاکانی ما، تا حد زیادی به میزان خیانت جنسی در جنس مونث بستگی داشته است. علاوه بر این، فراگیر بودن و قدرت حسادت جنسی در جنس مذکر، شواهدی را از تاریخ تکاملی خیانت در جنس مونث و بنابراین شاید همچنین رقابت اسپرمی، فراهم می‌کند (شاکلفورد، ۲۰۰۶).

در مجموع، شواهد نشان می‌دهند که همه این تغییرات و رفتارها، به این دلیل در مردان شکل گرفته‌اند که جبران روابط فرازناشویی احتمالی زنان را بکنند. "اینکه انتخاب طبیعی، چنین ابزارها و اسلحه‌های هوشمندانه‌ای را طراحی کرده، به این معنی است که چیزی برای مبارزه وجود داشته که باعث شده این اسلحه‌ها شکل بگیرند" (رایت، ۱۹۹۶).

ریخت‌شناسی تناسلی در نرها و رقابت اسپرمی

«موجودات زنده، اسناد تاریخی‌اند» (منبع؟).
«هر آدمی داستانی برای گفتن دارد و همینطور هر بدنی!»
(ریان و جفا، ۲۰۱۰، سرشت جنسی، ترجمه آرش حسینیان).

اصل تناسب ساختار با کارکرد که یکی از اصول تکاملی در تبیین ارتباط کارکرد و ساختار اندام‌هاست، به ما می‌گوید که از نظر تکاملی، ساختاری خاص در یک اندام، می‌بایست با کارکرد و عملکردی خاص هم همراه باشد. در مورد آناتومی و ریخت‌شناختی اندام‌های تناسلی مردان، همین نکته صدق می‌کند. بین نرهای گونه‌های مختلف نخستی‌ها از نظر اندازه آلت، بیضه‌ها، شکل و ... تفاوت وجود دارد. بدون شک، این تفاوت‌های گونه‌های متفاوت اتفاقی نبوده و به منظور اهداف تکاملی خاصی سازگار شده‌اند.

اندازه بیضه در نرها و میزان روابط ولنگارانه جنسی در ماده‌ها

افزایش حجم و وزن بیضه در جنس نر، پاسخی سازگارانه است که برای افزایش تولید اسپرم‌های آماده برای انزال و به منظور جایگزین کردن اسپرم‌های خود با اسپرم‌های مردان قبلی در مسیرهای ورودی- تناسلی اندام‌های جنس ماده، شکل گرفته‌اند. اندازه بیضه‌های هر گونه، یک گزارش و سندی دال بر میزان ماجراجویی جنسی جنس مونث آن گونه در طول اعصار است (رایت، ۱۹۹۶).

بیضه‌های بزرگ‌تر، اسپرم‌های بیشتری تولید کرده و در نتیجه نرها بهتر می‌توانند از طریق انزال اسپرم‌های بیشتر در واژن جنس مونث با سایر رقبای خود رقابت کنند. به همین خاطر، اندازه بیضه‌ها در جنس مذکر یک گونه، شاخص خوبی از میزان رقابت اسپرمی در آن گونه است. در مورد نسبت اندازه بیضه به وزن بدن، مشاهده شده که هر چقدر که وزن بیضه نسبت به وزن کل بدن، در جنس مذکر آن گونه بیشتر باشد، به همان میزان ولنگاری جنسی و روابط چندشوهری در جنس مونث آن گونه بیشتر است. بطور مثال، نسبت وزن بیضه‌ها به وزن کل بدن در گوریل، نسبت به شامپانزه‌ها، کمتر است. این درحالی‌است که اگر وزن بیضه‌ها، تابع مستقیمی از وزن بدن بود، می‌بایست انتظار می‌داشتیم که وزن بیضه‌های یک گوریل چند صد پوندی، از یک شامپانزه چند ده کیلوگرمی، بسیار بیشتر باشد. گوریل‌ها، معمولا در یک نظام چندزنی (یک نر با چند ماده) و با ولنگاری جنسی کم زندگی می‌کنند، حال آنکه روابط جنسی متعدد (چند نر/ چند ماده) در بین شامپانزه‌ها رایج است، بطوری که بعضی از ماده شامپانزه‌ها، در دوره فحل[1] خود (دوره گشن‌خواهی که همزمان با اواسط چرخه قاعدگی آنهاست) ممکن است تا بیش از چند ده آمیزش جنسی داشته و اسپرم‌های ده تا پانزده شامپانزه نر را در واژن خود جمع‌آوری کرده باشند. نسبت وزن بیضه به وزن کل بدن در انسان، چیزی مابین گوریل‌ها و شامپانزه‌ها است که نشان می‌دهد جنس ماده در انسان احتمالا به اندازه ماده گوریل‌ها خویشتن‌دار نبوده و در عین حال به اندازه ماده شامپانزه‌ها هم ولنگار نیست. در گوریل‌ها، ولنگاری جنس مونث و رقابت اسپرمی نادر است. بر همین اساس، بیضه‌های گوریل، نسبتا کوچک بوده و فقط ٪ ۰/۰۲ از وزن بدن او را تشکیل می‌دهند. در اورانگوتان‌ها، این مقدار ٪ ۰/۰۵ وزن بدن است. برعکس آن، شامپانزه‌ها بسیار ولنگار بوده و بر همین اساس، جنس نر در شامپانزه‌ها، بیضه‌های نسبتا بزرگی دارد که حدود ٪ ۰/۲۷ از وزن بدن او را تشکیل می‌دهند. اندازه بیضه‌ها در انسان، بین این مقدارها بوده و حدود ٪ ۰/۰۸ از وزن بدن را تشکیل می‌دهد. با این اعداد، بطور مثال، وزن بیضه‌های یک گوریل، اورانگوتان، مرد بالغ و شامپانزه، با وزن ۷۵ کیلوگرم به ترتیب حدود ۱/۵، ۳/۷۵ ، ۶ و ۲۰/۲۵ گرم است. با این حساب،

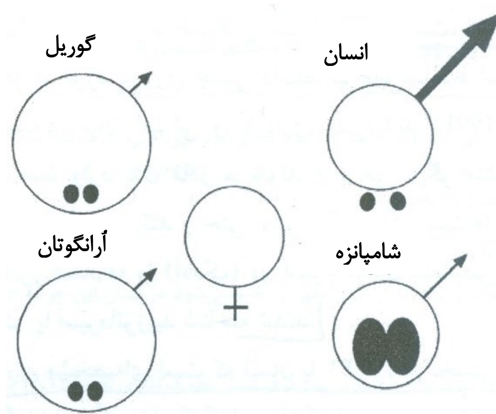
---

[1]- Oestrus

نسبت وزن بیضه‌ها به بدن، در انسان، بیشتر از گوریل و اورانگوتان و کمتر از شامپانزه است که پیشنهادکننده سطوح متوسطی از ولنگاری جنس مونث و رقابت اسپرمی در گذشته تکاملی او در مقایسه با سایر نخستی‌ها است.

ارتباط طول و شکل آلت تناسلی با رقابت اسپرم‌ها

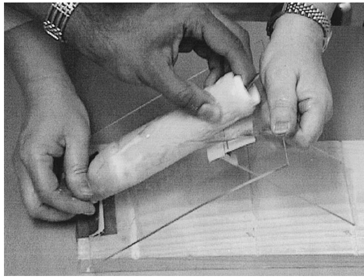
میانگین طول آلت تناسلی مردان که در انسان نسبت به سایر نخستی‌ها بلندتر است را، از جمله مواردی دانسته‌اند که به رقابت اسپرمی مردان کمک می‌کند. اندازه بلندتر آلت تناسلی می‌توانسته پاسخ سازگارانه‌ای برای جانشین کردن اسپرم‌های مرد دارنده آلت طویل‌تر در مسیری عمقی‌تر نسبت به مردانی که قبلا با زن مورد نظر ارتباط داشته‌اند، باشد. آلت، در حالت نعوظ، در گوریل فقط به سه سانتی‌متر و در اُرانگوتان به چهار سانتی‌متر می‌رسد. درحالی‌که در انسان، به سیزده سانتی‌متر (به طور میانگین) می‌رسد و این درحالی‌است که بدن این دو گونه میمون، از بدن انسان بزرگ‌تر است (دیاموند، ۱۹۹۸). به عبارت دیگر، نسبت طول آلت تناسلی در جنس نر گونه انسان، نسبت به اندازه بدنش، بیشتر از همین نسبت در گوریل‌ها و اُرانگوتان‌ها است.



شکل ۶-۴: نسبت اندازه بدن، اندازه آلت و اندازه بیضه در جنس نر انسان و سه گونه دیگر از نخستی‌ها. دایره‌های بسته، اندازه کل بدن، فلش‌ها، اندازه آلت تناسلی و نقاط سیاه، اندازه بیضه‌ها را نشان می‌دهند. همانطور که می‌بینید نسبت اندازه بیضه‌ها به کل بدن، در شامپانزه‌ها بیشترین است و رتبه دوم از آن انسان است. اما از نظر نسبت طول آلت تناسلی به اندازه کل بدن، جنس نر انسان رتبه نخست را به خود اختصاص می‌دهد (شکل برگرفته از شورت و بالابان، ۱۹۹۴).

همچنین فرض بر این است که شکل آلت تناسلی، وجود لبه کرونال[1] (قسمتی که سر آلت را به بدنه متصل می‌کند) و قطر بزرگتر حشفه (سر آلت) نسبت به ساقه آلت، از جمله انطباق‌های آناتومیکی- تناسلی بوجودآمده برای جایگزینی اسپرم در مردان هستند. تاثیر این ویژگی‌های ذکر شده، در پژوهشی و بوسیله آلت مصنوعی و شبیه‌سازی ارتباط جنسی بوسیله آن، مورد بررسی قرار گرفت که نتایج، تاییدکننده تاثیر ساختمان آلت تناسلی با فرضیات رقابت اسپرمی بود (گالوپ و همکاران، ۲۰۰۳).

[1]- Coronal ridge



تصویری از آلت تناسلی مصنوعی که در پژوهش گالوپ و همکارانش بکار رفت. بررسی گالوپ و همکارانش در سال ۲۰۰۳، نشان داد که شکل آلت تناسلی، وجود لبه کرونال و قطر بزرگ‌تر حشفه نسبت به ساقه آلت، از جمله انطباق‌های آناتومیکی- تناسلی در مردان هستند که به جایگزینی اسپرم مرد اول بوسیله مرد دومی که با یک زن ارتباط جنسی دارد، کمک می‌کنند.

همبستگی‌های مشاهده شده بین رفتارهای جنسی جنس مذکر و مونث هر گونه با ریخت‌شناسی تناسلی نرهای آن گونه تا به حدی بوده که بعضی از محققین اصطلاح **مردم‌شناسی ریختی**[1] را مطرح کرده‌اند. این واژه اشاره به ارتباطات احتمالی بین نژادها و قومیت‌های مختلف انسان با شکل‌شناسی تناسلی آنها دارد. مردان دانمارکی، بیضه‌هایی با دو برابر اندازه بیضه‌های مردان چینی دارند که این میزان بیشتر از آن چیزی است که از تفاوت در اندازه‌های بدن مردان چینی و دانمارکی انتظار می‌رود. مردان نژاد قفقازی[2] نیز دو برابر مردان چینی اسپرم تولید می‌کنند (کارترایت، ۲۰۰۰). از طرف دیگر، همانطور که گفتیم شاخص‌های میزان رقابت اسپرمی که در جمعیت‌های انسانی نیاکانی ما روی داده، به میزان خیانت جنسی در جنس مونث آن گروه انسانی ارتباط داشته است (شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵). اینکه آیا تفاوت‌های نژادی و قومیتی از نظر آناتومیکی- تناسلی، با تفاوت در رفتارهای جنسی دو جنس و از جمله میزان خیانت زناشیویی در جنس مونث در آن نژادها و قومیت‌ها ارتباط دارند یا نه، موضوع پژوهش‌های بعدی خواهد بود (رک به هاروی و می، ۱۹۸۹). این یافته‌ها احتمالا می‌توانند موجب تجدید نظر مردان بعضی از قومیت‌ها در فخرفروشی‌های بیجای آنها در مورد اندازه دستگاه تناسلی‌شان شوند!

در اروپای قرون پانزده و شانزده میلادی، مرسوم بود که بسیاری از مردان این قاره، آلت تناسلی خود را با کودپیس یا بیضه‌دان می‌پوشاندند. کودپیس، پوششی محفظه‌ای در قسمت جلوی شلوار و بر روی بیضه‌ها بود که باعث می‌شد بزرگی آلت تناسلی، هر چه بیشتر نمایان شود (موریس، ۱۹۷۱). این رفتارهای نمایشی در مردان، نشان می‌دهد که چیزی در رابطه با آلت تناسلی مردان وجود دارد که برای زنان، مهم و تحریک‌کننده باشد. در تایید این مطلب، پژوهش‌ها اثبات کرده‌اند که زنان، به طول و اندازه دور آلت تناسلی شرکای جنسی خود اهمیت می‌دهند (به ایسنمن، ۲۰۰۱؛ فرانکن و همکاران، ۲۰۰۲ و لور، فردریک و پیلو، ۲۰۰۶). رقابت اسپرمی ریخت‌شناختی، می‌تواند تبیین‌کننده بخشی از این اهمیت‌دهی باشد. هر کدام از خصایص بدن، قابلیت توارث بالایی دارند و اندازه بخش‌های مختلف آلت تناسلی هم، از این قاعده مستثنی نیستند. از طرف دیگر، همانطور

---

[1]- Physical Anthropology
[2]- Caucasians

که گفتیم، اندازه بلندتر آلت تناسلی در مردان، یکی از شاخص‌های افزایش‌دهنده بخت یک مرد در رقابت اسپرمی است. برای یک زن، وجود این خصیصه در پسرش، می‌تواند به معنی مجهزکردن او با سلاحی موثرتر در کارزار تولیدمثل در نسل بعدی باشد. این مسئله می‌تواند اشتیاق زنان به آلت تناسلی بلندتر و قطورتر را توجیه کرده و در تصمیمات آنها برای آمیزش جنسی با یک مرد و حتی خیانت زناشویی آنها اثرگذار باشد[۱] (برای مروری بر شواهدی که در این‌باره از مصاحبه فردی با تعدادی از زنان بدست آمده‌اند رک به لانگلی، ۲۰۰۵). علاوه بر عامل فوق، آلت بلند و کلفت‌تر مردانه (نه بسیار بلند یا کلفت) موجب تحریک بیشتر نواحی واژینال عده‌ای از زنان و در نتیجه تسهیل در لذت ارگاسمی آنها می‌شود.



در اروپای قرون پانزده و شانزده میلادی، مرسوم بود که بسیاری از مردان این قاره و از جمله اشراف، آلت تناسلی خود را با پوشنده‌ای به نام کودپیس یا بیضه‌دان می‌پوشاندند. تصویر سمت چپ پرتره Charles V امپراطور رومی در سال ۱۵۳۳ را نشان می‌دهد. عکس سمت راست هم پرتره‌ای از Antonio Navagero در سال ۱۵۶۵ است. بسیاری از سبک‌های لباس در هر دو جنس، چه در زمان‌های قدیم و چه در اعصار جدید، ارتباطاتی هم با پویایی‌های مربوط به جذب جنس مقابل دارند. نشان‌دادن یا وانمودسازی درباره بزرگی بیضه‌ها و آلت بوسیله بیضه‌پوش به زنان، می‌تواند یکی از کارکردهای کودپیس در آن اعصار باشد.

سربازان زیاد شوید؛ رقابت اسپرمی و تعداد اسپرم‌ها

گفته شده که یکی از علل تعداد زیاد اسپرم‌های میکروسکوپی در هر انزال یک مرد که به حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون می‌رسد، خنثی کردن اثرات روابط جنس ماده با نرهای دیگر است. این زیادی اسپرم‌ها می‌تواند در جهت سبقت اسپرم‌های یک مرد از اسپرم‌های شرکای دیگر که سلول‌های اسپرمی خود را در مجرای تناسلی یک شریک جنسی به جا می‌گذارند، خدمت کند. تعداد زیاد اسپرم‌ها در هر انزال مرد، می‌تواند به واسطه اندازه کوچک هر اسپرم، سرعت حرکت آنها را نیز تسهیل کرده و به رقابت اسپرمی یک مرد کمک کند.

---

[۱]- البته این مسئله نباید موجب نگرانی بیجا در مردان شود. عده‌ای از مردان، نسبت به طول آلت تناسلی خود، حساسیت بیش از اندازه داشته و نگران عدم رضایت همسران‌شان از اندازه آلت تناسلی خود هستند. در پژوهش لور، فردریک و پپلو (۲۰۰۶)، درحالی‌که ۸۵ درصد زنان، از اندازه آلت تناسلی همسران خود راضی بودند، فقط ۵۵ درصد از مردان، از اندازه آلت تناسلی خود رضایت داشتند. ۴۵ درصد از آنها هم دوست داشتند که اندازه آلت تناسلی خود را افزایش دهند. این نشان می‌دهد که مردان، ممکن است در تخمین اندازه آلت مطلوب و رضایت‌بخش برای همسران‌شان، اشتباه کرده و دچار بیش‌برآورد شوند. تبلیغات رسانه‌ای درباره روش‌های افزایش اندازه آلت تناسلی هم، می‌تواند به این نگرانی مردان دامن زده و آنها را بطور نادرستی، نسبت به اندازه آلت تناسلی‌شان، حساس کند.

یک سوپاپ قابل تنظیم: میزان اسپرم‌ریزی و مقدار خطر احساس‌شده

از آنجایی که تولید اسپرم، از نظر جسمی، یک فعالیت هزینه‌بر است، پس این قابل درک است که مردان، میزان اسپرم و انزال خود را، در پاسخ به شرایط متعدد تنظیم کنند که به آن **اختصاص‌دهی حسابگرانه اسپرم**[1]، اطلاق شده است. "در گونه‌هایی با تولیدمثل جنسی که جنس ماده مایل است با بیش از یک نر آمیزش کند، یک استراتژی افزایش‌دهنده شانس پدری برای نر، تنظیم تعداد اسپرم‌های تولید شده در ارتباط با احتمال آمیزش ماده با دیگر نرهاست" (کارترایت، ۲۰۰۰). در راستای همین استراتژی، مشاهده شده که مدت زمانی که یک زوج با یکدیگر از زمان آخرین مقاربت صرف کرده‌اند، میزان اسپرم انزال شده در مقاربت بعدی زوج را پیش‌بینی می‌کند اما با میزان اسپرم انزال شده در خودارضایی بعدی همبستگی ندارد (بیکر و بلیس، ۱۹۹۳). به عبارت دیگر، مردان، میزان انزال خود را با توجه به مدت زمان دور ماندن از شریک‌شان که با میزان احتمال بالقوه خیانت رویداده همبستگی دارد، تنظیم می‌کنند. اما این تنظیم، فقط در مورد آمیزش جنسی با همسر و نه در مورد همه برون‌دادهای جنسی، اعمال می‌شود. این یافته یعنی تمایز میان میزان اسپرم‌ریزی در مقاربت و خودارضایی در زمان جدا ماندن از همسر، نشان می‌دهد که تنظیم میزان اسپرم انزال‌شده مردان، با توجه به کارکردهای انطباقی و تولیدمثلی صورت می‌گیرد و این مکانیسم پیامد جانبی و ساده ناشی از اجتناب از مقاربت جنسی نیست. هر چقدر که این مدت زمان بیشتر باشد، احتمال خیانت بیشتر بوده و در نتیجه مردان، میزان اسپرم انزال شده خود را بیشتر می‌کنند تا از این طریق با اسپرم‌های انزال شده احتمالی قبلی موجود در واژن همسران‌شان، رقابت کنند. آنها، از طریق افزایش میزان اسپرم انزال شده، سعی در فراهم‌آوری سربازان بیشتر، به منظور نبرد با سربازان قبلی انزال/ اعزام شده، دارند. اسپرم انزال شده بیشتر، این کارکرد را دارد که ممکن است از تعداد اسپرم‌های رقیب مردان قبلی بیشتر شده و آنها را از معرکه خارج کند. به این طریق، شانس بارورکردن تخمک بوسیله اسپرم‌های مرد دوم یعنی شوهر را، بالا می‌برند.

همه اجزاء هوشمندند؛ اختصاص‌دهی هوشمندانه اسپرم

مردان، همچنین در مواردی که در معرض نشانه‌های حاکی از رقابت اسپرمی یا خیانت شریک قرار می‌گیرند، میزان انزال و اسپرم بیشتری تولید می‌کنند تا از این طریق در فرایند رقابت اسپرمی موفق شوند. در عوض، در شرایطی که این نگرانی‌ها وجود ندارد، جنس نر، نیازی به رقابت و تولید انزال و اسپرم بیشتر که برای او، از نظر فیزیولوژیکی هزینه‌زا شمرده می‌شود نداشته و نتیجتا انزال خود را کاهش می‌دهد. علاوه بر تعداد، بدن مردان می‌تواند کیفیت اسپرم‌های انزال شده را هم، با توجه به اثرات تناسبی فعالیت جنسی‌ای که در جریان است،

[1]- Prudent Sperm Allocation

تنظیم کند. بطور مثال، حرکت اسپرم، یکی از شاخص‌های سلامتی و کیفیت آن تلقی می‌شود. در روش‌های لقاح در لوله آزمایشگاه[1] که پزشکان به منظور ایجاد سلول تخم و قرار دادن آن در رحم استفاده می‌کنند، متحرک‌ترین اسپرم‌ها انتخاب می‌شوند. اما با این وجود، میزان معلولیت‌ها در نوزادان حاصل از لقاح مصنوعی، نسبت به نوزادان حاصل از آمیزش طبیعی، تا دو برابر گزارش شده است (به نقل از فیش و براون، ۲۰۰۴). یکی از دلایل این مسئله به همین مطلب یعنی ارتباط قابلیت تحرک اسپرم با میزان سلامتی آن، برمی‌گردد. در آمیزش طبیعی، اسپرمی موفق به باردار کردن سلول تخمک می‌شود که بیشترین تحرک را از خود نشان دهد، درحالی‌که در تلقیح مصنوعی، ممکن است به دلیل روش گرفتن اسپرم از بدن مرد، اسپرم‌هایی که انتخاب می‌شوند، اسپرم‌هایی با حداکثر توانایی تحرکی نباشند. از آنجایی که قابلیت تحرک اسپرم‌ها با سلامتی کلی آنها همبستگی دارد، این مسئله می‌تواند منجر به انتخاب اسپرم‌هایی شود که از بالاترین میزان سلامتی برخوردار نبوده‌اند.

همراستا با اصل اختصاص‌دهی حسابگرانه اسپرم، دیده شده که انزال‌های مقاربتی در مقایسه با انزال‌های خودارضایی، حجم بیشتر، میزان کلی اسپرم بیشتر و میزان بالاتری از قابلیت تحرک اسپرمی[2] دارند (زاوس و گودپاسچر[3]، ۱۹۸۹؛ به نقل از شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵). همچنین، درصد اسپرم‌های از نظر شکل‌شناختی طبیعی و متحرک در انزال‌های آمیزشی بیشتر بوده و در نتیجه این انزال‌ها در آزمون‌های متعدد کارکرد اسپرم بهتر عمل می‌کنند (سافیکیتیس و میاگاوا[4]، ۱۹۹۳؛ به نقل از همان منبع). خودارضایی، ارزش تولیدمثلی برای مردان ندارد و در نتیجه، لزومی ندارد که یک مرد، در خودارضایی بعد از جدایی از همسر، میزان انزال خود را افزایش دهد. این یافته‌ها نشان‌دهنده اختصاص‌دهی هوشمندانه اسپرم‌های باکفایت‌تر به انزال‌های آمیزشی که می‌توانند منجر به تولیدمثل موفق شوند، است. علاوه بر این، میزان بیشتر اسپرم‌های از نظر شکل‌شناختی غیرطبیعی و کمتر متحرک در انزال‌های خودارضایی می‌تواند یکی از کارکردهای خودارضایی نیز باشد. به این طریق، رها شدن از دست اسپرم‌های معیوب در خودارضایی، می‌تواند احتمال تلقیح تخمک بوسیله اسپرم‌های سالم‌تر را افزایش دهد.

رفتارهای مقاربتی و مدت زمان جدایی از همسر

ذهن و رفتارهای جنسی مردان، سندی مبنی بر و حاکی از سابقه و پیشینه تکاملی رفتار گذشته زنان است و بالعکس. رفتارهای مقاربتی[5] که عبارتند از رفتارها و حرکات آمیزشی که در حین مقاربت جنسی انجام می‌شوند، از دیگر مصادیق رفتارهای حاکی از رقابت اسپرمی دانسته شده‌اند. با افزایش زمان جدایی بین مرد و

[1]- IVF (In Vitro Fertilization)
[2]- Sperm motility
[3]- Zavos & Goodpasture
[4]- Sofikitis & Miyagawa
[5]- Copulation behaviors

زن و شک مرد به خیانت همسر، مردان با مواردی مانند جذاب‌تر دیدن همسر، دخول عمیق‌تر و شدیدتر آلت در حین مقاربت، تعداد دخول‌های بیشتر و افزایش دادن زمان مقاربت، واکنش نشان می‌دهند (به نقل از گالوپ و همکاران، ۲۰۰۳). برای مشاهده چنین رفتارهایی، تبیینات دیگری نیز ارائه شده‌اند، از جمله اینکه علت مشاهده بعضی از رفتارهای مقاربتی در مردان مانند جذاب‌تر دیدن همسر و میل بیشتر برای آمیزش جنسی با او بعد از تجربه یک مدت زمان جدایی را، می‌توان ناشی از افزایش جذابیت جنسی و برانگیزانندگی شریک که به علت فاصله زمانی بوجود می‌آید، دانست. به عبارت دیگر، شاید صرف جدایی فیزیکی مرد از همسرش، می‌تواند جذابیت و برانگیزانندگی همسر را در نظر او افزایش دهد. اما مشاهدات دقیق‌تر، این فرضیه را نفی می‌کنند. میزان اسپرمی که یک مرد در هنگام آمیزش جنسی، وارد واژن شریک‌ش می‌کند، به مدت زمانی که شریک آن مرد از دید او دور بوده و نه به فاصله زمانی بین آخرین ارتباط جنسی قبلی آن مرد تا زمان سنجش میزان اسپرم انزال شده، وابسته است (بیکر و بلیس، ۱۹۹۵). به عبارت دیگر، در اینجا، افزایش میزان اسپرم انزال‌شده، به فاصله زمانی بین دو مقاربت جنسی بین مرد و زن مربوط نمی‌شود بلکه به مدت زمانی که زن، از دید شریک‌ش دور بوده مرتبط می‌باشد و این نشان می‌دهد که نداشتن انزال برای مدت زمانی معین نیست که موجب می‌شود یک مرد در آمیزش بعدی با شریک‌ش، انزال بیشتری داشته باشد.

یک پژوهش آزمایشگاهی با سیستم تناسلی مصنوعی (گالوپ و همکاران، ۲۰۰۳) نشان داد که برای اینکه شکل آلت تناسلی بتواند به عنوان یک ابزار موثر در رقابت اسپرمی عمل کرده و اسپرم‌های قبلا قرار داده شده در مسیر تناسلی زن را به عقب یا بیرون از دستگاه تناسلی هدایت کند، آلت تناسلی باید حدود ۷۵ درصد از طول خود را وارد واژن کند. این یافته می‌تواند توجیه‌کننده این باشد که چرا مردان، بعد از تجربه جدایی از همسران‌شان (و افزایش احتمال خیانت و رقابت اسپرمی)، دخول‌های عمیق‌تری دارند (بیکر و بلیس، ۱۹۹۵). گوتز و همکاران (۲۰۰۵) نیز وجود دخول‌های عمیق‌تر و تعداد دفعات بیشتر دخول در حین آمیزش جنسی را، در نمونه‌ای دیگر از مردانی که برای مدت زمان بیشتری از همسران‌شان جدا شده بودند، تایید کردند.

رفتارهای مقاربتی و احتمال خیانت همسر

گوتز و همکارانش (۲۰۰۵)، به بررسی این مسئله پرداختند که آیا مردان در معرض خطر برای رقابت اسپرمی سعی می‌کنند که به اصلاح خیانت جنسی شرکای مونث خود برآیند و اگر بر می‌آیند، به چه نحو؟ رفتارهای آمیزشی سنجش شده عبارت بودند از: تعداد دفعات دخول آلت تناسلی در واژن، میانگین عمق دخول‌ها، تعداد دخول‌های عمیق و طول مدت آمیزش جنسی. این رفتارهای آمیزشی، دارای کارکرد جایگزینی اسپرم هستند، به این نحو که کمک می‌کنند تا اسپرم‌های مرد دوم یا همان شوهر، جایگزین اسپرم‌های شریک

قبلی در مسیر تناسلی زن، شود. آنها مشاهده کردند که مردانی که با زنانی ازدواج کرده بودند که آن زنان، آنها را در معرض خطر مکرر رقابت اسـپرمی یعنی میزان احتمال خیانت بالاتر قرار می‌دادند، بیشـتر احتمال داشـت که دست به این رفتارهای آمیزشی بزنند.

آمیزش جنسی اجباری و احتمال خیانت همسر

این فرضیه ارائه شده که هنگام مشاهده نشانه‌های حاکی از خیانت جنسی احتمالی شریک، رابطه جنسی اجباری بوسیله یک مرد می‌تواند این کارکرد را برای او داشته باشد که موجب شود اسپرم او در زمانی که خطر بالایی از حامله شدن همسرش بوسیله مرد دیگری وجود دارد، در مسیر تناسلی زن قرار گیرد (ثورنهیل و ثورنهیل، ۱۹۹۲). در واقع، مشخص شده که رفتارهای اجباری در آمیزش جنسی بوسیله مرد، برخلاف تصور، بیشتر از آنکه بوسیله تسلط‌طلبی و کنترل‌گری مرد قابل پیش‌بینی و تبیین باشد، بوسیله خیانت زن، پیش‌بینی و درک می‌شود (گوتز، ۲۰۰۷ و گوتز و شاکلفورد، ۲۰۰۶). در حمایت از این دیدگاه و این ایده که آمیزش جنسی اجباری[1] بوسیله شوهر را، می‌توان جزو راهبردهای رقابت اسپرمی یک مرد تلقی کرد، گوتز و شاکلفورد (۲۰۰۶) دریافتند که رابطه جنسی اجباری یک مرد در یک رابطه صمیمانه، بطور مثبتی با خیانت‌های همسرش همبستگی دارد. آنها مشاهده کردند که بر اساس خودگزارش‌دهی مردان و همچنین گزارش‌دهی زنان از شوهران‌شان، مردانی که از آمیزش‌های جنسی اجباری بیشتری در روابط‌شان استفاده می‌کردند با زنانی ازدواج کرده بودند که آن زنان یا قبلا سابقه خیانت داشتند یا بیشتر احتمال داشت که خیانت کنند. این فرضیه که اجبار جنسی و آمیزش جنسی اجباری بین‌زوجین بوسیله شوهر، می‌تواند یک تاکتیک رقابت اسپرمی باشد، بطور مستقیم و غیرمستقیم بوسیله پژوهش‌های زیادی مورد تایید قرار گرفته است (بطور مثال رک به گوتز، ۲۰۰۷ و گوتز و شاکلفورد، ۲۰۰۶).

صحنه‌های حاکی از رقابت اسپرمی و تنظیم انزال

از نظر نقش رقابت اسپرمی در موفقیت تولیدمثلی، برای مردان، انطباقی این است که نامتمایل به رقابت با سایر مردان باشند. زنانی که با سایر مردان ارتباط جنسی نداشته و فقط با یک مرد ارتباط دارند، جزو این موقعیت‌های بدون رقیب و حریف، تلقی می‌شوند. از طرف دیگر، مشاهده شده که دیدن صحنه‌هایی که در آنها، یک زن با چندین مرد رابطه جنسی دارد، می‌تواند برانگیختگی جنسی مردان را افزایش دهد. بطور نمونه، تحلیل‌های محتوایی تصاویر آشکار جنسی بر روی سایت‌های اینترنتی نشان داده‌اند که به تصویر کشیدن آن دسته از فعالیت‌های جنسی که شامل یک زن و چندین مرد می‌شوند رایج‌تر از آنهایی هستند که شامل یک مرد و

---

[1]- Forced In-Pair Copulation

چندین زن هستند. بخصوص با توجه به این واقعیت که مردان مصرف‌کنندگان اصلی پورن هستند، این نشان می‌دهد که ممکن است تصاویر دسته اول، بوسیله مردان ترجیح داده شوند (شاکلفورد، ۲۰۰۶). این تضاد ظاهری، منجر به طرح این پرسش شده که این یافته را چگونه می‌توان با اصول انطباق‌گرایانه رقابت اسپرمی تبیین کرد؟ به عبارت دیگر، چرا صحنه‌های حاکی از رقابت اسپرمی که بطور بالقوه می‌توانند برای تولیدمثل موفق یک مرد چالش‌انگیز و خطرناک باشند، بجای اینکه اجتناب‌زاتر باشند، برانگیزاننده‌تر هستند. پوند (۲۰۰۲) در جواب به این سئوال اینطور بحث می‌کند که از آنجایی که برانگیختگی جنسی موجب افزایش میزان انتقال اسپرم‌ها در کانال‌های دفرانس[۱] (مجاری ترشحی بیضه که اسپرم‌ها از طریق آن به پیشابراه هدایت می‌شوند) می‌شود، مردان نیاکانی ما ممکن است از برانگیخته‌شدن بوسیله نشانه‌های حاکی از رقابت اسپرمی، سود برده باشند. چرا که این برانگیخته‌شدن می‌توانسته منجر به افزایش قدرت مقابله یک مرد به علت افزایش انتقال اسپرمی در مجاری دفرانس او شده باشد. دیدن صحنه‌های ارتباط جنسی یک زن با چندین مرد، یکی از نشانه‌های حاکی از وجود رقابت اسپرمی است که شکل‌گیری چنین مکانیسمی را فراهم می‌کرده است. اگر چه که بر طبق انتظار، یک مرد، به دنبال آمیزش جنسی با زنانی نیست که آن زنان، متمایل به ارتباط با مردان دیگر بوده و ممکن است زحمات او را با بوجود آوردن رقابت‌های شدید اسپرمی هدر دهند. اما از آنجایی که بعضی وقتها قرار گرفتن در این موقعیت‌ها، برای مردان اجتناب‌ناپذیر می‌شده، بکارگیری رفتارهای مقابله‌ای خاصی را طلب می‌کرده است. طبق این تبیین، افزایش برانگیختگی یک مرد نسبت به صحنه‌های حاکی از رقابت اسپرمی، می‌تواند به عنوان یک زنگ خطر و میل به جبران یا خنثی کردن آن عمل کرده و از این طریق، شانس او برای رقابت اسپرمی مطلوب‌تر را افزایش دهد. این عقیده، بوسیله پژوهش‌های اخیر نیز مورد حمایت قرار گرفته است. کیلگالون و سیمونز (۲۰۰۵)، دریافتند مردانی که عکس‌هایی را می‌دیدند که آن عکس‌ها، نشانه‌های حاکی از رقابت اسپرمی را به تصویر می‌کشیدند، انزال‌های رقابتی‌تری تولید می‌کردند تا مردانی که تصاویری را مشاهده می‌کردند که بدون نشانه‌های رقابت اسپرمی بودند. این مردان، بعد از مشاهده عکس‌هایی از رابطه جنسی دو مرد و یک زن یعنی عکس‌های حاکی از رقابت اسپرمی بالقوه برای یک مرد، درصد بالاتری از اسپرم‌های دارای قابلیت تحرک[۲] در انزال‌شان تولید می‌کردند تا زمانی که تصاویری می‌دیدند که در آنها صرفا سه زن، حضور داشتند.

این ایده که مردان ممکن است در پاسخ به نشانه‌های خطر رقابت اسپرمی، انگیزه جنسی فزاینده‌تری پیدا کنند، بوسیله گفته‌های حکایتی مردانی که در سبک‌هایی از ارتباطات جنسی مانند **تعویض همسر**[۳] یا **تبادل همسر**[۴] شرکت می‌کنند نیز، تایید شده است. در تعویض همسر، عده‌ای از مردان، اقدام به تعویض همسران خود با یکدیگر

---

[1]- Vas deferens
[2]- Motile
[3]- Mate swing
[4]- Mate swapping

می‌کنند. از نظر تکاملی، تشویق شریک خود به اینکه با مردی دیگر آمیزش جنسی داشته باشد، به نظر غیرانطباقی و نامعقول می‌رسد زیرا خطر حاملگی او بوسیله مردی دیگر را بالا می‌برد. درباره اینکه چرا با وجود این موضوع، عده‌ای از مردان، اقدام به چنین سبک‌هایی از رفتار جنسی می‌کنند، یک دلیل می‌تواند این باشد که بر طبق گفته‌های خود چنین مردانی (تالسی، ۱۹۸۱) صحنه‌های دیدن آمیزش جنسی همسران‌شان با مردان دیگر، از نظر جنسی، برای آنها تحریک‌کننده است. علاوه بر این، چنین مردانی گزارش می‌دهند که آنها، بعد از مواجه جنسی شرکای‌شان با مردان دیگر، میل جنسی افزایش‌یافته‌ای نسبت به شرکای‌شان تجربه می‌کنند. رفتار تعدادی از این مردان، نشان می‌دهد که آنها، بخصوص زمانی میل جنسی زیادی نسبت به شرکای‌شان دارند که خود شاهد آمیزش جنسی آن شرکا با مردی دیگر باشند (گولد، ۱۹۹۹). دیدن صحنه‌های آمیزش جنسی همسر با مردانی دیگر، می‌تواند طلیعه یک برانگیختگی جنسی بوجود آمده در نتیجه مشاهده رقابت اسپرمی نهفته در آن صحنه بوسیله آن مرد، باشد. نهایتا، احتمالا آنچه که راه‌انداز چنین رفتارهایی در این مردان است، داشتن مشکل در قابلیت برانگیخته‌شدن جنسی بوسیله محرکات جنسی طبیعی هر روزه که سایر مردان بوسیله آنها برانگیخته می‌شوند، است. یکی از این محرکات طبیعی هر روزه، بطور ساده تماس با شریک جنسی معمول است یعنی همان چیزی که در اغلب مردان می‌تواند از نظر جنسی برانگیزاننده باشد. پژوهش‌های بعدی باید مشخص کنند که احتمالا چه مکانیسم‌های آسیب‌شناختی در فرایند برانگیختگی جنسی طبیعی چنین مردانی وجود دارد که باعث می‌شود آنها بخاطر برانگیخته‌کردن خود از نظر جنسی، احساس کنند که نیاز دارند دست به چنین سبک‌هایی از روابط جنسی بزنند. مکانیسم‌های روانشناختی درگیر در رفتارهای زنانی که اقدام به چنین روابطی می‌کنند، موارد متعدد دیگری به غیر از رقابت اسپرمی را نیز در بر می‌گیرد.

جستاری پژوهشی. تاثیر رقابت اسپرمی بر مکانیسم‌های انتخاب جفت در مردان

گفتیم که بر طبق قاعده و بر اساس اصول تکامل و شرایط لازم برای داشتن حداکثر موفقیت تولیدمثلی، این به نفع مردان است که هنگام انتخاب همسر، زنانی را انتخاب کنند که آن زنان، کمترین میزان رقابت اسپرمی را به آنان تحمیل می‌کنند. بدین نحو، آنها می‌توانند از اینکه شرکای آنها، بوسیله خودشان و نه مردان دیگر بارور شوند، اطمینان حاصل کنند. بطور نمونه، زنانی که در یک رابطه درازمدت قرار نداشته و روابط جنسی زودگذر و متعددی با جنس مقابل ندارند، میزان خطر پایینی برای رقابت اسپرمی نشان می‌دهند. نتیجتا این زنان باید به عنوان شرکای کوتاه‌مدت، مطلوب ارزیابی شوند. زنانی که رابطه درازمدتی نداشته اما روابط جنسی کوتاه‌مدت متعددی دارند، ممکن است میزان خطر متوسطی در رقابت اسپرمی نشان دهند. زنانی که یک رابطه درازمدت دارند، دائما بوسیله همسر اول‌شان تلقیح می‌شوند و درنتیجه هنگامی‌که بوسیله مردان و به عنوان شرکای کوتاه‌مدت مورد ارزیابی قرار می‌گیرند، باید نسبت به زنان گروه‌های قبلی، کمترین جذابیت را به خود اختصاص

دهند (شاکلفورد و همکاران، ۲۰۰۶). هماهنگ با این فرضیه، شاکلفورد و همکارانش (۲۰۰۴) دریافتند که، زمانی‌که مردان تصورشان درباره یک شریک زن بالقوه اینست که او ازدواج کرده، احتمال اینکه مایل به پیگیری برای برقراری رابطه جنسی کوتاه‌مدت با آن زن باشند، به کمترین حد خود می‌رسد. مورد بعدی از نظر کمترین جذابیت برانگیخته شده، هنگامی بود که مردان تصور می‌کردند که زن مذکور ازدواج نکرده اما روابط جنسی گذرایی با سایر مردان دارد. هنگامی که مردان مورد مطالعه تصور می‌کردند که آن شریک بالقوه ازدواج نکرده و روابط جنسی گذرایی هم با سایر مردان ندارد، میزان ارزیابی جذابیت به حداکثر خود می‌رسید.

یافته‌های فوق، یک تلویح مهم اجتماعی نیز در پی دارند و آن این است که برخلاف تصور عموم، حتی دختران و زنانی که نه رابطه درازمدت (مانند ازدواج) و نه کوتاه‌مدتی با جنس مقابل دارند نیز، برای مردان جذابیت دارند و در واقع ممکن است برای مردان، از دخترانی که روابط کوتاه‌مدتی با سایر مردان دارند هم، گزینه‌های جذاب‌تری به نظر برسند. هر چند این موضوع به خودی خود و در ذات خود دارای هیچ جنبه منفی تلقی نمی‌شود اما می‌تواند به عنوان یک نکته هشداردهنده درباره دخترانی که با وجود عدم هیچ‌گونه رابطه با جنس مقابل و البته عدم علاقه کنونی به رابطه با آنها، مورد توجه مردان قرار می‌گیرد، باشد. به عبارت دیگر، زنان و دختران نباید بیندیشند که در صورت عدم تمایل و به صرف نداشتن رابطه کلی با اعضای جنس مقابل، می‌توانند مانع نزدیک‌شدن مردان به خود شوند. به عنوان یک نکته کاربردی در اینجا، اگر یک زن یا دختر واقعا علاقه‌ای به ارتباط با جنس مقابل ندارد باید از طرق متنوع‌تر و در صورت نیاز قاطعانه‌تر این موضوع را نشان دهد. همچنین، این باعث می‌شود تا ما به این نتیجه برسیم که نباید به خصایص ذکرشده بالا درباره یک زن یعنی متاهل یا مجرد بودن و در رابطه با جنس مقابل بودن یا نبودن، به عنوان مشخصه‌هایی که بطور حتم می‌توانند از روابط ناخواسته جنسی او جلوگیری کنند، اعتماد کنیم.

اسپرم‌های بارورکننده و اسپرم‌های مبارز

تعدادی از محققین، رقابت اسپرمی را به دو بخش رقابت اسپرمی **مبارزه‌جویانه**[1] و **رقابت تلاش‌مندانه**[2]، تقسیم کرده‌اند (شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵). در رقابت اسپرمی مبارزه‌جویانه، اسپرم‌های رقیب بطور فعالانه با توانایی یکدیگر برای بارور کردن سلول تخمک درگیر می‌شوند. در اینجا، رقابت به شکل یک مبارزه آشکار و صریح در می‌آید. رقابت اسپرمی تلاش‌گرا، بیشتر شبیه یک مسابقه است که در آن، اسپرم‌های رقیب، هر کدام تلاش می‌کند تا سلول تخمک را بارور کنند. بطور مثال، اسپرم‌های گونه‌ای از موش‌ها به نام موش چوب[3]، دارای زائده قلاب‌مانندی هستند که به آنها اجازه می‌دهد تا به یکدیگر چسبیده و یک قطار متحرک از چندین هزار اسپرم را تشکیل دهند، این قطارها، تحرک و سرعت بیشتری نسبت به اسپرم‌های منفرد داشته که نهایتا می‌تواند باعث

[1]- Contest competition
[2]- Scramble competition
[3]- Apodemus/ sylvaticus

بوجود آمدن تسهیل در بارورکردن سلول تخمک بوسیله یکی از این اسپرم‌ها شود (مور و همکاران، ۲۰۰۲؛ به نقل از شاکلفورد، ۲۰۰۵). هر چند دلایلی تئوریکی و یافته‌هایی آزمایشگاهی (گومندیو و همکاران، ۱۹۹۸) وجود دارند مبنی بر اینکه در پستانداران، رقابت اسپرمی بیشتر شکل رقابت اسپرمی تلاش‌گرا به خود می‌گیرد اما نتایج بعضی از مطالعات در انسان نشان‌دهنده نوع آشکار و صریح‌تر رقابت اسپرمی یعنی رقابت اسپرمی مبارزه‌جویانه نیز هستند.

تصور کنید که سردار یک هنگ نظامی متشکل از تعدادی سرباز هستید. ماموریت شما غلبه بر نیروهای دشمن و بدست آوردن یک یاقوت درشت که در قلعه روبروی شما قرار دارد، است. چه آرایش نظامی برای انجام این ماموریت در پیش می‌گیرید؟ "در جنگ اسپرم‌ها، نرها می‌توانند تاکتیک‌های مختلفی اتخاذ کنند: آنها می‌توانند مقادیر زیادی اسپرم تولید کنند، تلاش نمایند تا اسپرم رقیب را به کناری برانند، موانع آمیزش ایجاد کرده یا اسپرم‌هایی تولید کنند که فعالانه درصدد انهدام رقبا برمی‌آیند" (کارترایت، ۲۰۰۰). انزال پستانداران، شامل اسپرم‌های چندشکلی یعنی دارای اشکال، ریخت‌ها و اندازه‌های متفاوت است. در مایع انزال مردان، میزانی از اسپرم‌هایی وجود دارند که قدرت باروری یا حرکتی ناچیزی دارند. رفتارها و شکل تعدادی از این اسپرم‌ها، مانند دم‌های بسیار طویل که مانع از حرکت اسپرم‌های مردان دیگر در مسیر ورودی آلت تناسلی زنان می‌شوند و قدرت کم باروری آنها (بیکر و بلیس، ۱۹۹۵) منجر به شکل‌گیری این فرضیه شده که کارکرد این اسپرم‌ها، اساسا غیربارورانه و در جهت مبارزه با اسپرم‌های مردان دیگر است. در ابتدا فرض شده بود که این چند شکلی بودن، نتیجه خطای رشدی در فرایند رشد تعدادی از اسپرم‌ها است. اما بیکر و بلیس (۱۹۸۸)، پیشنهاد دادند که چندشکلی بودن اسپرم‌ها، بخاطر خطاهای مربوط به تقسیم سلول‌های جنسی (میوزی[1]) نبوده و در عوض، منعکس‌کننده یک تقسیم کار انطباقی و کارکردی در بین اسپرم‌ها است. آنها، دو طبقه از اسپرم‌ها را پیشنهاد دادند: **اسپرم‌های بارورکننده تخمک**[2] یا آنهایی که سلول تخمک را به چنگ می‌آورند تا آن را بارور کنند و **اسپرم‌های کامیکازی**[3] یا پیش‌مرگه (کامیکازی نام خلبانی ژاپنی است که در جنگ جهانی دوم، هواپیمایش را بطور انتحاری به ناو آمریکایی کوباند). آنها پیشنهاد دادند که اسپرم‌های بارورکننده تخمک که قسمت کمی از انزال را تشکیل می‌دهند برای بارورسازی سلول تخمک برنامه‌ریزی شده‌اند. درحالی‌که بیشترین بخش انزال را اسپرم‌های کامیکازی تشکیل می‌دهد که کارکردشان جلوگیری از بارورشدن سلول تخمک بوسیله اسپرم‌های سایر مردان است. اسپرم‌های کامیکازی که خود به چند نوع تقسیم می‌شوند، این کار را از طریق ایجاد مانع در مناطق استراتژیک درون مسیر تولیدمثلی جنس مونث انجام می‌دهند. دیده شده که قطرات اولیه انزال، موجب تسهیل انتقال اسپرم شده ولی

---
[1]- Meiotic
[2]- Egg-getters
[3]- Kamikaze

تعداد کمی از قطرات انتهایی موجب کشته‌شدن اسپرم‌های حاصل از روابط احتمالی بعدی می‌شوند. علاوه بر این، قطرات اولیه از اسپرم‌های بارورکننده محافظت می‌کنند تا مبادا بوسیله مواد اسپرم‌کش به جامانده از انزال مردان قبلی تخریب شوند. این سربازان که خط مقدم انزال یا همان جاده‌صاف‌کن‌ها هستند، راه را برای اسپرم‌های بارورکننده باز می‌کنند و قطرات انتهایی یا نگهبانان دم در، جاده را می‌بندند تا اسپرم‌های رقبای بعدی نتوانند وارد معرکه بارورسازی تخمک شوند. اولی‌های خط مقدم جبهه، راه را باز می‌کنند و آخری‌های پشت خط جبهه، سنگربندی و سیمان‌کاری می‌کنند!

اسپرم‌های کامیکازی و نبردی آشکار

بیکر و بلیس به منظور بررسی فرضیات خود، مطالعه‌ای ترتیب داده و نتیجه آن را گزارش دادند (۱۹۹۵، ص ۲۷۴). آنها مشاهده کردند که هنگامی که درون آزمایشگاه انزال‌هایی از دو مرد متفاوت با هم ترکیب شوند، نسبت به زمانی که فقط انزال‌های یک مرد وجود دارد، شاهد چسبندگی‌های بیشتر، کاهش سرعت اسپرم‌ها و افزایش مرگ و میر آن اسپرم‌ها خواهیم بود. آنها این یافته‌ها را به این طریق تفسیر کردند که هنگامی که اسپرم‌های یک مرد با اسپرم‌های مرد دیگری مواجه می‌شوند، زیرگروهی از اسپرم‌های کامیکازی، به نام اسپرم‌های سدکننده[۱]، پیشرفت اسپرم‌های رقیب را سد کرده و سپس نوعی دیگر از اسپرم‌های کامیکازی، به نام اسپرم‌های جستجوگر–تخریب‌گر[۲]، به این اسپرم‌های رقیب حمله می‌کنند و آنها را از پا در می‌آورند. فرضیه اسپرم‌های کامیکازی و نتیجه پژوهش ذکر شده، مورد بحث و انتقاداتی هم قرار گرفته است (رک به برکهد و همکاران، ۱۹۹۷ و شورت، ۱۹۹۸).

نقش ماده‌ها در برانگیختن رقابت اسپرم‌ها

علی‌رغم اینکه رفتارهای رقابت اسپرمی از نرها سر می‌زند اما نباید تصور کرد که در فرایند رقابت اسپرمی، ماده‌ها منفعلانه عمل می‌کنند. روش‌هایی که زنان در پیش می‌گیرند تا به رقابت اسپرمی بین مردان جهت دهند، بسیار متعدد و متنوع هستند. تاثیر جنس مونث، ممکن است قبل از، در حین و یا بعد از آمیزش جنسی، اعمال شود. ممکن است ماده‌ای، عمدتا با نرهای بسیاری جفتگیری کند تا مطمئن شود که اسپرمی تخمک او را باردار می‌سازد که از توانایی رقابت برخوردار است. و یا بطور معکوسی، یکی از کلی‌ترین روش‌های رقابت اسپرمی را که شامل انتخاب یک شریک جنسی خاص و منحصرکردن آمیزش‌های جنسی خود به او است، در پیش بگیرد.

---

[1]- Blockers
[2]- Seek-and-destroyers

این می‌تواند منجر به شکل‌گیری نمای بیرونی تعهد به مردی خاص شود اما به هرحال، ریشه آن رفتار انتخابی یک زن به منظور به حداقل‌رسانی رقابت اسپرمی به نفع یک شریک دلخواه است.

ارگاسم‌های گزینشی زنان و میزان احتمال باروری

می‌دانیم که در مردان ارگاسم همیشه همراه با انزال است و از این رو، از منظر تکاملی و اینکه چرا در مردان تحول یافته، نیاز به تبیین زیادی ندارد. اما در زنان به علت اینکه انزالی در کار نیست، تبیین تکاملی ارگاسم در آنها و اینکه اصلا آن چرا در زنان بوجود آمده است نیازمند تبیینات بیشتری بوده است. برای تولیدمثل موفق، زنان نیازی به ارگاسم ندارند پس باید دلایل دیگری برای تحول آن در زنان وجود داشته باشد. در یک تبیین کلی درباره چرایی تحول ارگاسم در زنان می‌توان اینطور گفت که: "زنان می‌توانند یک انطباق انتخاب‌گرایانه را اعمال کنند که طراحی شده تا رقابت اسپرمی را دستکاری کرده، موجب حامله‌شدن او از مردان با احتمالا کیفیت ژنتیکی بالاتر شده، اسپرم مردان با کیفیت بالاتر را در بدن و سیستم تولیدمثلی خود نگه داشته و موجب ایجاد، حفظ و بهبود یک علقه ارتباطی با آن مردان، شود. این انطباق انتخاب‌گرایانه، ارگاسم نام دارد" (واد، ۲۰۱۰).

روانشناسان تکاملی، ازدواج و تک‌همسری را ترکیبی ظریف از همکاری و تعارض می‌دانند. این ترکیب همکاری و تعارض، رمزگونه بوده و ممکن است در بسیاری از مواقع بیشتر پنهانی باشد تا آشکار و روشن. یکی از این ابرازات رمزگونه و پنهان تعارضات، مکانیسم ارگاسم در زنان و تاثیرات آن است. ارگاسم گزینشی، از جمله مواردی است که نشان می‌دهد زنان، در رقابت اسپرمی پذیرش منفعلانه نشان نداده و خود نیز دست به کار می‌شوند تا به پیروزی اسپرم‌های مردان مورد انتخاب‌شان کمک کنند.

ارگاسم در زنان، منجر به انقباضاتی در نواحی لگنی شده که به صعود اسپرم‌ها به سوی دهانه رحم (سرویکس) کمک می‌کند. این خود منجر به شکل‌گیری حوضچه اسپرمی از اسپرم‌های مرد انتخاب شده می‌شود و احتمال حرکت این اسپرم‌ها و احتمال رسیدن آنها به رحم و بارورکردن تخمک را افزایش می‌دهد. نتیجتا، ارگاسم در زنان، احتمال باروری را افزایش می‌دهد.

در فصل اول، دیدیم که میزان تجربه ارگاسم در زنان با میزان تقارن چهره‌ای در مردان، همبستگی داشت. مردان با چهره‌های متقارن‌تر، بعد از آشنایی با زنان، در مدت زمان کمتری موفق به همخوابگی با آنها شده و میزان ارگاسم‌های شرکای‌شان نیز بیشتر از مردانی با تقارن چهره‌ای پایین‌تر است. تجربه بالاتر میزان ارگاسم با مردان با تقارن چهره‌ای بالاتر در زنان، می‌تواند پاسخی باشد مبنی بر یک فرایند انتخاب ناهشیارانه زیستی- تکاملی که موجب می‌شود تا یک زن، اسپرم‌های بیشتری از مرد مورد نظرش را انتخاب کند (قابل توجه علاقمندان به

روانشناسی باروری و ناباروری!). بدین نحو، ارگاسم گزینشی، منجر به اسپرم‌گیری گزینشی خواهد شد. ثورنهیل، گانگستاد و کومر (۱۹۹۵) مدارکی ارائه دادند مبنی بر اینکه، زنانی که با مردانی ازدواج کرده بودند که عدم تقارن نوسانی پایینی داشتند بطور معناداری ارگاسم‌های آمیزشی بیشتری را، نسبت به زنانی که با مردان با عدم تقارن بالا ازدواج کرده بودند، گزارش دادند. شاکلفورد و همکاران (۲۰۰۰) نیز، دریافتند که زنانی که با مردان از نظر جسمی جذاب‌تر ازدواج کرده بودند نسبت به زنانی که با مردان کمتر جذاب ازدواج کرده بودند، بیشتر احتمال داشت که بگویند در آخرین آمیزش جنسی که با همسران‌شان داشتند، ارگاسم را تجربه کرده‌اند.

در ذیل، به یک یافته بسیار مهیج و شنیدنی از دو محقق شناخته‌شده در این زمینه که کتاب معروف و پراستقبال به نام «رقابت اسپرمی» هم از نتایج مطالعات‌شان منتشر کردند، اشاره می‌کنیم. بیکر و بلیس (۱۹۹۳) پژوهشی را بر روی کارکرد و نقش ارگاسم‌های زنان در میزان احتمال باروری از شرکای‌شان انجام دادند. داده‌های آنها، پیشنهادکننده این مطلب بود که زنانی که روابط فرازناشویی داشتند، زمانی که در موقعیت‌های تک‌شوهرانه قرار داشتند، تعداد اسپرم‌های حفظ شده را کاهش می‌دادند. آنها در ابتدا احتمال می‌دادند که این استراتژی زنان به منظور افزایش احتمال حامله‌شدن باشد. اما در دوره‌های زمانی همراه با خیانت، آنها الگوی ارگاسم‌های‌شان را تغییر می‌دادند. در این مواقع، تغییراتی پنهانی در الگوی ارگاسم‌های آنها روی می‌داد که باعث می‌شد از نظر تعداد اسپرم‌ها، نتیجه به نفع اسپرم‌های شریک فرازناشویی باشد. این استراتژی، منجر به افزایش موفقیت شرکای فرازناشویی در رقابت اسپرمی با شریک دائم یک زن، می‌شد. نتایجی که این دو محقق با بررسی تاثیرات رویدادها و زمان ارگاسم در زنان، به آنها دست یافتند شامل موارد ذیل می‌شد. اول اینکه، بطور میانگین، ۳۵ درصد از اسپرم‌های وارد واژن شده بوسیله انزال مرد، در طول ۳۰ دقیقه بعد از انزال، بوسیله بدن زنان طرد می‌شد. دوم اینکه رویدادن یا ندادن و زمان ارگاسم زنان، هم بر تعداد این اسپرم‌های حفظ شده از آمیزش جنسی فعلی و هم بر تعداد اسپرم‌های حاصل از آمیزش‌های جنسی بعدی تاثیر داشت. ارگاسم‌هایی که بین ۱ دقیقه قبل تا ۴۵ دقیقه بعد از انزال مرد روی می‌دادند، منجر به حفظ سطوح بالاتری از اسپرم‌ها می‌شدند. عدم ارگاسم یا رسیدن به ارگاسم در زمانی بیش از ۱ دقیقه قبل از انزال مرد، منجر به سطوح پایین‌تری از نگهداری و پذیرش اسپرم‌ها می‌شد. همچنین، به نظر می‌رسید که تجربه این ارگاسم‌ها، علاوه بر کمک به حفظ اسپرم‌های حاصل از آمیزش جنسی فعلی، به مدت ۸ روز، از حفظ اسپرم‌های آمیزش بعدی هم جلوگیری به عمل می‌آورد. هرچند که کارآمدی این ممانعت از حفظ اسپرم‌های حاصل از آمیزش‌های بعدی، بعد از گذشت مدت زمانی از آمیزش جنسی فعلی کاهش می‌یافت اما آن می‌توانست از طریق ارگاسم‌های بین‌مقاربتی[1]، در همان سطح فعلی‌اش باقی بماند. ارگاسم‌های بین‌مقاربتی، به ارگاسم‌های خودجوش (ارگاسم‌های شبانه یا احتلام)، و ارگاسم‌هایی که از طریق

[1]- Inter-copulatory

خودارضایی یا تحریک بوسیله شریک (به شکل غیرآمیزشی) بوجود می‌آیند، گفته می‌شود. این تثبیت ایجاد شده بوسیله ارگاسم‌های بین‌مقاربتی به منظور حفظ اسپرم‌های حاصل از آمیزش جنسی فعلی، به کاهش نگهداری اسپرم‌های حاصل از مقاربت‌های بعدی هم کمک می‌کرد.

بیکر و بلیس اینطور بحث کردند که ارگاسم در زنان، یک مکانیسم مکشی[1]را بوجود می‌آورد که باعث می‌شود محتویات بخش بالایی واژن، به سمت دهانه رحم[2] کشیده شوند. این محتویات بخش بالایی واژن یا شامل اسپرم و ماده منی[3]و در صورت نبود این مواد، شامل مایعات اسیدی واژن می‌شوند. ارگاسم‌های بین‌مقاربتی، از طریق انتقال این مواد اسیدی واژن به سمت دهانه رحم، میزان PH مواد مخاطی دهانه رحم را کاهش می‌دهند (PH به میزان اسیدی- قلیایی بودن یک ماده گفته می‌شود که بر روی یک طیف و از ۱ تا ۱۴ نمره‌گذاری می‌شود و هر چقدر که کمتر باشد، نشان‌دهنده میزان بالاتری از اسیدی بودن یک ماده است). از طرف دیگر، اسپرم‌ها در PH پایین یعنی محیط اسیدی، قدرت حرکت خود را از دست می‌دهند. توالی روی‌دادن ارگاسم‌های بین‌مقاربتی، کشیده‌شدن مواد اسیدیته به سمت دهانه رحم و کاهش PH این نواحی، موجب کشته‌شدن یا کاهش قدرت حرکت اسپرم‌هایی می‌شوند که از آن به بعد سعی دارند به حفره دهانه رحم رسوخ کنند. این روند پی در پی، موجب بلعیده شدن اسپرم‌های شریک اول بوسیله رحم و کاهش قدرت مانور اسپرم‌های شریک دوم می‌گردد. این یافته، می‌تواند یک تبیین برای خودارضایی‌هایی مکرر عده‌ای از زنان پس از بعضی از آمیزش‌های جنسی آنها باشد. این زنان احساس می‌کنند که در روزهای بعد از آمیزش با یک شریک دلخواه، بطور کنترل‌ناپذیری دوست دارند خودارضایی کنند. این خودارضایی‌هایی بین‌مقاربتی باعث می‌شوند تا آنها ابتدا اسپرم شریک مورد نظر را به سمت تخمک جهت باورسازی هدایت کنند و سپس از طریق افزایش اسیدیته دهانه رحم در نتیجه بالاکشیدن مواد اسیدیته به سمت بالای رحم، از حرکت اسپرم‌های انزال‌های بعدی حاصل از انزال‌های شریک اول یا همسر، جلوگیری به عمل آورند. به این طریق، ارگاسم‌های مقاربتی و بین‌مقاربتی، زنان را در دستکاری و کنترل بر آبستن‌شدن بوسیله اسپرم‌های این یا آن مرد، یاری می‌دهند. در نهایت، بیکر و بلیس دریافتند که زنانی که یک شریک درازمدت و یک یا تعداد بیشتری شریک خارج از چارچوب داشتند، بطور معناداری ارگاسم‌های حفظ‌کننده اسپرم کمتری در ارتباط با شریک اصلی‌شان نسبت به شرکای خارج از چارچوب خود، گزارش می‌دادند. این زنان، در عوض، ارگاسم‌های حفظ‌کننده اسپرم بیشتری، در آمیزش‌هایی که با شرکای خارج از چارچوب خود داشتند گزارش کردند.

---

[1]- Blow-such
[2]- Cervix
[3]- Seminal

"این مشاهده که مردان، بعضی وقتها درباره رسیدن همسران‌شان به ارگاسم نگرانی داشته و همچنین این مشاهده که زنان، اغلب برای راضی‌کردن شریک‌شان، وانمود به تجربه ارگاسم در حین آمیزش جنسی می‌کنند، پیشنهاد می‌کند که ارگاسم زنان، دارای ارزش انطباقی است" (ثورنهیل، گانگستاد و کومر، ۱۹۹۵).

یک نکته بسیار مهم که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که نتایج پژوهش‌هایی مانند موارد فوق، نباید مورد نگرانی یا اضطراب نابجای افراد شود. عدم سوء تعبیر و درک درست این نتایج، یکی از کلیدهای اصلی برای رسیدن به این هدف است. میانگین دفعات رسیدن به ارگاسم در زنان، اساسا بسیار پایین‌تر از مردان است. این مسئله، بخصوص در مورد ارگاسم‌های مقاربتی صادق است. در مردان، رسیدن به ارگاسم همراه اجتناب‌ناپذیر انزال بوده و آمیزش جنسی در یک مرد، تقریبا در همه موارد به ارگاسم ختم می‌شود. این در حالی است که حدود فقط یک سوم از زنان، در همه آمیزش‌های جنسی خود به ارگاسم می‌رسند (آلتوف، ۲۰۰۷). درصد کمی از زنان نیز، ارگاسم را هیچ‌وقت تجربه نمی‌کنند که این طبیعی بوده و به قابلیت‌های بدنی آنها برمی‌گردد. علاوه بر این، هر چند که برای درصدی از زنان، رسیدن به ارگاسم جزء لاینفک رغبت، رضایت و لذت آنها از آمیزش جنسی است اما بطور میانگین اهمیت ارگاسم برای آنها کمتر از مردان بوده و همه آنها رسیدن به ارگاسم را به آن میزان که مردان ضروری می‌دانند لازمه یک رابطه جنسی رضایت‌بخش تلقی نمی‌کنند. برای درک دلیل این پدیده، باید یادآوری کنیم که در طی تکامل انسان، این ارگاسم و انزال مردان بوده که برای تولیدمثل ضرورت داشته و ارگاسم خود زنان، برای این امر ضروری نبوده است. از منظر تکاملی، این موجب می‌شده تا رسیدن به ارگاسم، برای مردان جزء ضروری روانشناسی جنسی آنها باشد چرا که نقش آن در تولیدمثل موفق آنها حیاتی بوده است. اما این موضوع درباره زنان فرق می‌کرده است. همانطور که مشخص است، وجود ارگاسم، برای تولیدمثل موفق زنان ضروری نبوده و از این رو اهمیت‌گذاری تکاملی و متعاقبا روانشناختی کمتری هم، بر آن، در روانشناسی زنان گذاشته شده است. از این رو، به لحاظ تکاملی هم، در موارد متعددی، هدف و لذت زنان می‌تواند در واقع بیش از آنکه بر رسیدن خودشان به ارگاسم تمرکز یابد، بر رساندن شرکای‌شان به ارگاسم، متمرکز شود. پدیده‌ای که می‌توانیم از آن به عنوان «اسپرم‌کِشی یا جمع‌آوری اسپرم» یاد کنیم. در این حالت، آنها ممکن است با شریکی که آن را جذاب می‌یابند آمیزش جنسی داشته باشند و از آن ارتباط لذت هم ببرند اما لزوما ارگاسمی تجربه نکنند چرا که ذهن تکاملی زنان به آنها این اطمینان خاطر را می‌دهد که آنها در مسیر رسیدن به هدف اصلی برای تولیدمثل موفق یعنی جمع‌آوری اسپرم‌های مطلوب و مورد علاقه‌شان هستند و نیازی به نگرانی در این مورد ندارند. در این حالت، آنها برای لذت بردن از مقاربت جنسی، همانند مردان، لزوما نیازی به رسیدن به یکی از همبسته‌های ته جاده آمیزش جنسی یعنی ارگاسم ندارند و از خود مسیر و همبسته دیگر انتهای آمیزش جنسی یعنی احساس انزال در واژن‌های‌شان، لذت خواهند برد.

بنا به همین دلایل، به ارگاسم نرسیدن یک زن در آمیزش‌های جنسی با همسرش، نباید مورد سوء تعبیر و تفسیر یک‌جانبه قرار گیرد. نرسیدن به ارگاسم در زنان، علل متعددی داشته و از ناتوانی سرشتی برای رسیدن

به ارگاسم تا دلایل بحث شده را شامل می‌شود. اساسا ارگاسم در زنان بسیار پیچیده‌تر از مردان بوده و آنها برای رسیدن به ارگاسم نیازمند آمادگی‌های جسمی، روانی و زمان بیشتری هستند. موارد متعددی از پیش‌نوازش کافی و گذاشتن مدت زمان کافی برای مقاربت جنسی تا رسیدن به ارگاسم، رابطه صمیمانه و خوب در طول زندگی زناشویی و در روز آمیزش جنسی، سبک و روش‌های مورد علاقه برای آمیزش جنسی، پویایی‌های عمیق روانشناختی، فرهنگی، شخصیتی و اجتماعی گرفته تا علل هورمونی و بدنی از جمله مواردی هستند که می‌توانند ارگاسم را در زنان تسهیل یا کند کنند. حتی در بعضی از فرهنگ‌ها از جمله در بخشی از فرهنگ جامعه ایرانی و بخصوص در اقشار سنتی یا مذهبی، زنان ممکن است بطور ناهشیار یا هشیارانه، از تجربه، نشان‌دادن یا گزارش ارگاسم خودداری کنند زیرا از تبعات آن از جمله متهم شدن به نداشتن آنچه این خرده‌فرهنگ‌ها اصطلاحا حیاء زنانه می‌نامند، هراس دارند. به همین دلیل، در صورت نرسیدن یک زن به ارگاسم، ارگاسم گزینشی، نباید تنها علتی باشد که به ذهن ما می‌آید. همانطور که ذکر شد، ارگاسم گزینشی در زنان، مشخصات و مختصات خود را دارد و برای رسیدن به این نتیجه که نرسیدن به ارگاسم یک زن در رابطه زناشویی‌اش، نتیجه مکانیسم ارگاسم گزینشی است، باید شاهد جمع‌شدن چندین نشانه و علامت باشیم. اتخاذ دیدگاهی یکپارچه‌نگرانه در مورد کشف علل نرسیدن به ارگاسم در زنان، از نگرانی، اضطراب، استرس، تردید و پریشانی بی‌مورد یک مرد در مورد همسرش کاسته و به ما کمک می‌کند تا نسبت به آن، دیدگاهی صحیح‌تر پیدا کنیم.

محتوای خیالبافی‌های جنسی

خیالبافی‌های جنسی، پنجره‌ای را به روی ما می‌گشایند که از طریق آن می‌توانیم آن دسته از مکانیسم‌هایی روانشناختی- تکاملی را که برانگیزاننده رفتار جنسی در انسان هستند، ببینیم. علاوه بر این، رویاپردازی‌های فرد، برخلاف رفتارهای بیرونی او در جهان واقعی، بیشتر احتمال دارد که از تاثیر هنجارهای اجتماعی، قوانین یا عوامل اجتماعی بگریزند. به همین دلیل، این خیالبافی‌ها، بیشتر از رفتارهای واقعی می‌توانند گویای تمنیات و تمایلات اصیل و مکنونات درونی و واقعی فرد باشند.

مطالعه خیالبافی‌های جنسی در زنان نشان می‌دهد که تعدادی از این خیالبافی‌ها حاکی از تمایل زنان به برانگیختن رقابت اسپرمی هستند. ارتباط با چندین مرد، می‌تواند امکان قرار گرفتن اسپرم‌ها در مسیر تناسلی یک زن و رقابت اسپرم‌های این مردان برای بارورسازی سلول تخمک را افزایش دهد. این رقابت می‌تواند منجر به شناسایی تواناترین اسپرم‌ها و بارورشدن بوسیله آن اسپرم شود. در یک مطالعه، ۱۸ درصد از زنان مورد بررسی گزارش دادند که خیالبافی‌هایی مبنی بر ارتباط جنسی چندگانه که در آنها خودشان را در حال ارتباط جنسی همزمان با دو یا بیشتر از دو مرد تصور می‌کنند، دارند (هانت ۱۹۷۴؛ به نقل از شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵). در مطالعه آرندت، فوهل و گود (۱۹۸۵) هم ۴۱ درصد از زنان مورد مطالعه، خیالبافی‌هایی با محتوای ارتباط

جنسی با دو مرد را گزارش می‌دادند. پرایس و میلر (۱۹۸۴) نیز گزارش دادند که رابطه جنسی همزمان با بیش از یک مرد در بین ۱۰ خیالبافی مرجح گزارش شده بوسیله یک نمونه از زنان یک دانشکده بود. اگر خیالبافی جنسی منعکس‌کننده تمایلات و ترجیحات جنسی است که ممکن است بعضی وقتها تبدیل به عمل شوند پس این پژوهش‌ها گویای نمایه‌شدن موقعیت‌های برانگیزاننده رقابت اسپرمی در خیالبافی‌های جنسی زنان هستند. شاید دفعات افزایش‌یافته آمیزش‌های جنسی با شوهر و مردان دیگر که در اواسط چرخه قاعدگی بعضی از زنان دیده می‌شود را هم بتوان بر اساس همین تاکتیک زنان یعنی برانگیختن رقابت اسپرمی از طریق مواجه‌دادن عملی اسپرم‌های مردان متفاوت با همدیگر تبیین کرد (کارترایت، ۲۰۰۰).

جستاری پژوهشی. رقابت اسپرمی، زبان و معناشناسی کلام در فعالیت‌های جنسی

معناشناسی کلام از موضوعات جالب است. تحلیل محتوای گفتگوهایی که بین افراد جاری می‌شوند، می‌توانند به ما کمک کنند تا اطلاعات قابل‌ملاحظه‌ای را درباره آنچه که بطور آشکار و پنهان، در روابط بین افراد رد و بدل می‌شود، بدست بیاوریم. محتوای بعضی از این مکالمات که بین زنان و شرکای فرازناشویی آنها، در عالم واقعیت یا در دنیای هنر روی می‌دهند و تحلیل محتوای تعدادی از این گفتگوها، حاکی از ذهن‌مشغولی افراد درگیر در این روابط، با همین متغیرهای تکاملی همیشگی مانند رقابت اسپرمی و موفقیت تولیدمثلی است. خاطرات و تخیلات جنسی و عبارات و جملاتی که مردان و زنان درگیر در این روابط، درباره مایع منی، اسپرم، دخول، لذت از فعالیت‌های جنسی خاص، نواحی تناسلی، تولیدمثل، باروری، حاملگی و غیره، در زمان آمیزش جنسی یا سایر زمان‌های ارتباط با معشوق بیان می‌کنند، از جمله شواهد قابل‌تامل در این مورد هستند. محتوای بعضی از لطیفه‌ها، تحلیل کلامی تعدادی از گفتگوهای بین شخصیت‌های فیلم‌هایی با مضمون روابط فرازناشویی و رمان‌ها و داستان‌های اینچنینی نیز، درون‌مایه‌هایی با مضمون رقابت اسپرمی دارند.

تکامل، بر هر قسمتی از فیزیولوژی یا رفتار ارگانیسم که تاثیرات بیشتری بر تناسب او دارند مداخلات بیشتر، شدیدتر و عمیق‌تری وارد می‌کند. بر همین اساس، بار دیگر، مجموعه مفصل تغییرات فیزیولوژیکی، راهبردها و رفتارهای رقابت اسپرمی که به بخشی از آنها در بالا اشاره کردیم هم، نشان می‌دهند که در طول تکامل انسان در جوامع، مردان تا چه اندازه در معرض خطر رفتارهای خیانت‌ورزانه همسران‌شان قرار داشته‌اند و تکامل تا چه حد سعی داشته تا این رفتارهای فرازناشویی در زنان را خنثی کند.

رقابت اسپرمی در سایر گونه‌ها

رقابت اسپرمی در سایر گونه‌ها و حیوانات هم شایع بوده و رفتارهایی که مربوط به رقابت اسپرمی دانسته شده‌اند، در سایر گونه‌ها هم دیده می‌شوند. لاماها با وجود گیاه‌خوار بودن، دندان‌های نیش بلندی دارند که از آنها برای پاره‌کردن بیضه نرهای دیگر گله به منظور عقیم‌کردن آنها استفاده می‌کنند. آلت تناسلی گونه‌ای از سنجاقک[۱]، به شاخک‌هایی مجهز شده است که می‌توانند تا ۹۹ درصد اسپرم‌های قرار داده شده در سیستم تولیدمثلی جنس مونث را خارج کنند (شاکلفورد، ۲۰۰۶). در گونه‌ای از پرندگان، پرنده نر در شرایطی که آشیانه را ترک کرده و جفت او اقدام به آمیزش با نری دیگر کرده باشد، از طریق نوک‌زدن‌های مکرر به محل تجمع اسپرم در مجاری تناسلی ماده، سعی در برگرداندن اسپرم‌ها کرده و سپس اقدام به آمیزش جنسی می‌کند. در گونه‌ای پرنده[۲]، جنس مذکر، در طول یک روز، بطور میانگین حدود دوازده بار به آشیانه برمی‌گردد تا با جفت خود آمیزش جنسی داشته باشد (موگوت، ۲۰۰۴؛ به نقل از گانگستاد و ثورنهیل، ۲۰۰۸).

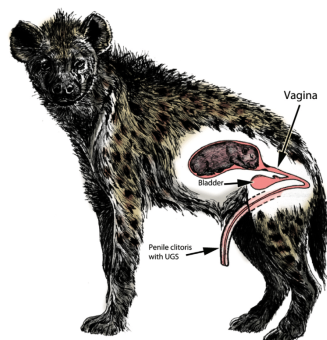
در بعضی گونه‌ها، جنس مذکر، در صورت حضور یا بوی نر دیگر، اسپرم‌های بیشتری را در مجرای تناسلی جفت خود باقی می‌گذارد. نرها، همچنین به نسبت جنسیتی (تعداد نرها به ماده‌ها در یک گروه)، وضعیت جفت‌یابی جنس مونث و جایگاه نرهای دیگر از نظر جذابیت‌شان برای جفت‌گیری کردن با ماده‌ها، حساسیت نشان می‌دهند. نشان داده شده که دستگاه تناسلی جنس نر در بعضی از گونه‌ها، هماهنگ با شرایط تحمیلی محیطی از نظر میزان رقابت اسپرمی، رشد می‌یابد. یک مورد از آن، افزایش معنادار در اندازه بیضه، بعد از فقط ۱۰ نسل از زاد و ولد در گونه‌ای از حشره‌ها[۳]، در صورتی‌که با محیط‌های همراه با سطوح بالای رقابت اسپرمی مواجه داده می‌شدند، بود (هوسکن و وارد، ۲۰۰۱؛ به نقل از شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵).

همانطور که در مورد گونه انسانی دیدیم، ماده‌ها هم در این کارزار رقابت اسپرمی بیکار ننشسته و به شرکای مورد علاقه خود در این جنگ اسپرم‌ها یاری می‌رسانند. بطور جالبی، یک ماده، همچنین ممکن است بتواند زمانی که اسپرم‌هایی از تعدادی نر درون بدن او قرار می‌گیرد، نسبت به لقاح تخمک خود با هر کدام از این اسپرم‌ها، اعمال سلیقه کند (ریتز، ۱۹۹۷). پرنده حشره‌خوار سیاه، بعد از بارورشدن تخمک‌هایش، در مقابل نزدیک آمدن‌های نرهای دیگر مقاومت می‌کند و مرغ[۴] وحشی ماده، بطور فعالی، اسپرم‌های متعلق به نرهای با رتبه پایین را پس می‌زند (پیزاری و برکهد، ۲۰۰۰؛ به نقل از شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵). از آنجایی که جفت‌گیری میان خویشاوندان نزدیک، ممکن است باعث کاهش تناسب ژنتیکی زاده‌ها شود، معقول است که ماده‌ها، نسبت به اسپرمی که نهایتا اجازه می‌دهند تخمک آنها را باردار سازد، نظارت‌هایی را اعمال می‌کنند. به عنوان تاییدی بر این

1- Damselfly
2- Raptor
3- Yellow dung flies
4- Fowl

فرضیه، اولسون و همکارانش (۱۹۹۶؛ به نقل از کارترایت، ۲۰۰۰)، دریافتند که زمانی‌که نرها از نظر ژنتیکی به ماده‌ها شبیه باشند، احتمال تولید فرزند از این وصلت، کاهش می‌یابد (برای مروری در مورد انطباق‌های زیستی و روانشناختی دو جنس در زمینه رقابت اسپرمی رک به شاکلفورد، پوند و گوتز، ۲۰۰۵؛ شاکلفورد و گوتز، ۲۰۰۷).

این مقایسه تسلیحاتی بین نر و ماده در بعضی از گونه‌های حیوانات که به بدنامی برای اجبارهای جنسی جنس نر بر ماده مشهور هستند جالب‌تر هم می‌شود. در یک گونه از اردک‌ها، عضلات واژن اردک ماده به حدی قویست که می‌تواند برای جلوگیری از تجاوز، واژن خود را کاملا ببندد یا در صورتی که به اجبار دخولی صورت بگیرد آلت اردک نر را بشکند. در بعضی دیگر از اردک‌ها، کانال‌های واژنی وجود دارند که اسپرم‌ها را به مسیر اشتباهی می‌فرستند یا مانع نفوذ آنها به منظور باروری تخمک می‌شوند. برخی دیگر از ماده‌ها در مسیر سیستم تناسلی‌شان کیسه‌هایی دارند که می‌تواند با گرفتن و ذخیره اسپرم‌های ناخواسته، از لقاح جلوگیری کند.





کفتارها از معدود گونه‌های حیوانی هستند که در بعضی از زیرگونه‌های آنها از جمله کفتارهای خال‌دار، جنس ماده، جنس قالب است. این غالب بودن خود را با وزن بیشتر و پرخاشگری بالاتر نشان می‌دهد. اما حتی در این گونه حیوانی هم، ماده‌ها ازدست نرها در امان نیستند! یکی از نمونه‌های جالب در رقابت اسپرمی ماده‌ها به مورد ماده‌کفتار برمی‌گردد. در این گونه از کفتارها، ماده‌کفتارها دارای نوعی زائده یا اصطلاحا کلیتوریس آلتی هستند که در صورتی که نری به آنها نزدیک شود که آنها علاقه‌ای به ارتباط جنسی با او ندارند، این اندامک به یک آلت تناسلی نر شبیه خواهد شد و به اینصورت کفتار ماده وانمود می‌کند که او یک کفتار نر است تا به این شیوه از دست نر مزاحم رهایی یابد.

فصل پنجم: بکارگیری و بحث در یافته‌ها و تحلیل‌های روانشناسی جنسی- تکاملی

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- بکارگیری یافته‌ها و تحلیل‌های روانشناسی جنسی- تکاملی
- لیبرالیسم جنسی و تبعات جنسی، اجتماعی و فرهنگی آن
- اصل تبادل جنسی و تعامل آن با آزادی جنسی در یک جامعه
- اصل کنترل یک‌سویه- دوسویه و تنظیم رفتارهای جنسی در یک جامعه

هدف نهایی علم؛ دانش‌اندوزی یا دانش‌ورزی؟

«آموختن، سفری است از دانستن تا عمل‌کردن» (منبع؟).

«اندیشه داشتن؟ باشد، از آن، به سروری می‌رسم. اما اندیشه‌ورزیدن را، خوش دارم فراموش کنم!».
«تنها با دست نمی‌نویسم: پا نیز، همواره، همراهی نویسنده را می‌خواهد. استوار، آزاد و دلیر می دَوَد، گاهی بر دشت، گاهی بر کاغذ» (نیچه).

«علم، همچون آب روان و یا خون در بدن، در صورتی مفید و نافع است که در جریان باشد و به بخش‌ها و طبقات گوناگون اجتماعی برسد» (نیلی‌پور[۱]، ۱۳۸۸).

کتاب‌های روش تحقیق، پر هستند از جملاتی که مهمترین مرحله پژوهش را به ما معرفی می‌کنند. اما مهمترین مرحله هر پژوهش، نه مرحله ارائه فرضیه است، نه هنگام طرح‌ریزی روش پژوهش و نه هنگام جمع‌آوری یا گزارش داده‌ها آن. مهمترین مرحله هر پژوهش، بکارگیری نتایج آن در قالب عمل است. آیا واقعا بدون کاربست عملی نتایج و یافته‌های پژوهشی، می‌توان هیچ‌گونه سود و فایده‌ای برای یک علم قائل شد. مهمترین مرحله پژوهش، هنگامه‌های دانش‌ورزی و بکارگیری دانش است. ما پژوهش می‌کنیم تا به زندگی بهتر ما کمک کند و نه اینکه پژوهش کنیم تا فقط فعالیت علمی کرده باشیم. تالیفاتی که در حوزه روانشناسی تکاملی و از جمله روانشناسی جنسی- تکاملی نوشته می‌شوند، معمولا سعی در نتیجه‌گیری و بکارگیری داده‌ها در متن مسائل فردی و اجتماعی ندارند. علل متعددی برای این مسئله وجود دارد. بعضی از مولفین با این روش، سعی در فرار از قضاوت‌هایی دارند که بعدا ممکن است به علت نتیجه‌گیری‌هایی که آنها در متون خود طرح می‌کنند، گریبان‌گیر آنها شود. بعضی دیگر از مولفین، حاضر یا قادر به بررسی نظریات و ایدئولوژی‌های بسیار متعددی که نقد هر یک از آنها، انرژی و زمان‌بر است نیستند. تعدادی دیگر نیز، به این می‌اندیشند که نتیجه‌گیری‌ها یا تلویحات کاربردی را باید به عهده خود خواننده گذاشت یا اینکه خواننده، خود از پس تحلیل‌های مورد نیاز برای رسیدن به تلویحات منتج از یک سری از یافته‌ها برمی‌آید. بعضی از مولفینی هم که نمی‌خواهند برخلاف خط‌مش‌های رایج اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حرفی بزنند، از مطرح‌کردن تلویحاتی که ممکن است احساس شود با این خط‌مش‌ها در تضادند، اجتناب می‌کنند.

به نظر می‌رسد نکته‌ای که بوسیله این نوع برخوردها، در کاربردی کردن داده‌ها مورد غفلت واقع می‌شود این است که هدف نهایی از جمع‌آوری دانش، دانش‌ورزی است و نه صرفا دانش‌اندوزی. البته بعضی از نویسندگان

---

[۱] - مهدی نیلی‌پور. آسیب‌شناسی دانش و دانشمندان. اصفهان: نشر مرغ سلیمان، ۱۳۸۰.

(و بصورت کاملا بجا هم) ادعا می‌کنند که عدم بحث در مورد کاربردی‌کردن یافته‌ها یا بررسی تلویحات اجتماعی آنها، به این معنی نیست که مولف قصد دانش‌ورزی در رابطه با یافته‌ها و نظریاتی را که طرح کرده ندارد. آنها اعتقاد دارند که دانش‌ورزی فقط به وسیله بحث در داده‌ها حاصل نشده و در بسیاری از مواقع، حتی خوانندگان غیرمتخصص هم از تلویحات کلی یافته‌های پژوهشی و اقداماتی که متعاقب آگاهی از این یافته‌ها باید صورت گیرد، آگاه هستند. اما مسئله اینجاست که هر چند که این درست است که نظر و عقیده، مقدمه عمل و اقدام هستند ولی دانش‌ورزی، در نهایت بوسیله حرکت و نه فقط حرف، رقم زده می‌شود. برداشت از واقعیت فوق بوسیله بعضی از مولفین که خود را فقط دانشمند علوم طبیعی و رفتاری می‌دانند این است که، تبدیل شدن اندیشه‌ها به حرکت، کار فعالان اجتماعی مانند سیاستمدارن، حقوق‌دانان، کارگزاران اجتماعی و فرهنگی و جامعه‌شناسان است. اما متاسفانه، یک شکاف بزرگ بین محققین، اندیشه‌ورزان و نظریه‌پردازان با کارگزاران عملی جامعه وجود دارد. محققین و دانشمندانی که «می‌دانند» غالبا همان‌هایی نیستند که «می‌توانند» (درم‌داران عالم را کرم نیست/ کرم‌داران عالم را درم نیست! سعدی). این شکاف بین دانستن و توانستن، موجب مشکلات و تاخیرات اساسی در عملی‌شدن و بکارگیری داده‌ها و یافته‌های علوم در جامعه می‌شود. در واقع این خود می‌تواند یکی از اساسی‌ترین علل عدم تفاهم در بین کارگزاران یک جامعه باشد. دانشمندان، عموما از این واقعیت که سیاستمداران و سایر کنشگران اجتماعی و فرهنگی، از یافته‌های علوم به اندازه کافی مطلع نبوده و دانش آنها حداکثر به دانستن تئوری‌های قدیمی جامعه‌شناسی و علم سیاست محدود می‌شود، گِله دارند. سیاستمداران نیز ممکن است دانشمندان را به زیاده‌روی و عجله در میل به، بکارگیری یافته‌های پژوهشی در قالب چارچوب‌ها و قانونمندی‌های اجتماعی متهم کنند. آنها همچنین این انتقاد را به دانشمندان وارد می‌کنند که چطور می‌توان به عملی‌کردن یافته‌ها و نظریات برتافته از علوم رفتاری و اجتماعی اندیشید، درحالی‌که خود دانشمندان هم در مورد بایدها و نبایدهایی که از این یافته‌ها استنباط می‌شوند، اتفاق نظر کامل ندارند. علاوه بر این، بعضی از سیاستمداران هم مدعی هستند که کاربردی‌کردن یافته‌های علمی به معنای نخبه‌گرایی و روشن‌فکرسالاری بوده که با روح دموکراسی اجتماعی و حق تصمیم‌گیری مردم درباره خود و سرنوشت‌شان، هماهنگی ندارد. تمام این مشکلات گفته شده، متعلق به جوامعی است که در آنها، قصد، تمایل و اراده برای عملی کردن علم، وجود دارد. در مورد کشورها و جوامعی که هنوز بر مبنای نظریات صرفا ایدئولوژیکی و بررسی نشده پیش می‌روند، شرایط برای کاربردی شدن علم، به مراتب دشوارتر هم هست. در این بین، آنهایی که بیش از همه آسیب می‌بینند، توده‌های مردم هستند. آنها قربانی عدم اتفاق نظر مسئولان و نخبگانی می‌شوند که آن به ظاهر نخبگان نیز، تحت کنترل مکانیسم‌هایی روانشناختی قرار دارند که همه چیز و حتی سیاست‌های کلی و خُرد جامعه را با معادلات شخصی آنها از درست و نادرست و خوب و بد، به هم می‌آمیزند.

نکته‌ای که غالب سیاست‌مداران و دانشمندان بر سر آن اتفاق نظر دارند اینست که سیاست امری بسیار پیچیده است. اما بطور جالبی، هر موقع که نوبت به هر یک از آنها و یا عموم مردم می‌رسد تا سیاست‌ها و ایدئولوژی سیاسی خود را تشریع کنند، غالبا برخوردی بسیار ساده‌اگارانه دارند. عموم افراد، چنان نظرات سیاسی خود را بدیهی می‌پندارند و هر وقت که زمان به آنها برسد، طوری درباره آنها صحبت می‌کنند گویی که آن موضوعات، خود را برای دیگران هم، دقیقا به همین شکل نمایان و مکشوف ساخته‌اند. یک علت برای این تضاد مهم و بزرگ اینست که ذهن تکاملی هر یک از ما، دقیقا و بطور ساده می‌داند که در هر زمان و شرایطی، چه چیزی به نفع ماست و چه چیزی نیست و همین باعث می‌شود که در درجه اول بطور خودخواهانه و در درجه دوم عجولانه‌ای، آن را به کل جامعه تعمیم داده و به هر شیوه ممکن توجیه کند که دیدگاه‌هایش کاملا درست و منطقی هستند. مشکل اینجاست که هریک از ما نمی‌دانیم و یا نمی‌خواهیم بپذیریم که آن دسته از اندیشه‌های سیاسی که درست می‌دانیم، همان‌هایی هستند که برای ما نفع دارند و نه اینکه لزوما بطور معرفت‌شناختی صحیح باشند. در این کتاب، بارها و بارها به از این قبیل تضادهایی که در نتیجه تضاد در منافع تکاملی افراد روی می‌دهند برخواهیم خورد و همانطور که خواهیم دید در همه آنها، این ذهن تکاملی و اندیشه تماما خودخواهانه برای به حداکثررسانی تناسب تکاملی ارگانیسم است که پیش‌ران افراد می‌شود برای طرفداری و جانبداری آنها از یک عقیده و مرام و مخالفت با عقیده‌ای دیگر.

روانشناسی تکاملی، به عنوان یک علم، فقط به مطالعه رفتار پرداخته و یافته‌های خود را ارائه می‌کند و همانطور که سایر علوم تجربی، از قضاوت و ارزش‌گذاری بر مبنای یافته‌های خود اجتناب می‌کنند، این علم نیز به همین سبک عمل می‌کند. اما چه بخواهیم و چه نخواهیم، یافته‌های هر رشته علمی، چه بصورت آشکار و چه بصورت پنهان، تلویحات و نتایج مهمی را در دل خود دارند که پرداختن به آنها، اجتناب‌ناپذیر است. تلویحات و نتایج کاربردی پژوهش‌های روانشناسی جنسی- تکاملی، در چندین سطح قابل استفاده هستند. سیاست‌های اجتماعی و قانونی کلی و سبک‌های فردی زندگی افراد، از جمله اصلی‌ترین سطوح هستند. در اینجا نیز، یافته‌های روانشناسی تکاملی در حیطه رفتارهای جنسی، برداشت‌ها و تلویحات مهمی را بخصوص برای محققین علوم رفتاری و اجتماعی، سیاستمداران، حقوق‌دانان و علاقمندان به فلسفه اخلاق، در بر دارد. کاربردی‌شدن نتایج یافته‌های روانشناسی تکاملی در حیطه رفتارهای جنسی از جمله مواردی است که تاثیرات زیاد و مهمی در بهبود وضعیت جوامع انسانی دارد. در این کتاب، مولف سعی کرده تا نگرشی نسبتا ترکیبی را در پیش بگیرید. به این معنی که هر چند قضاوت در مورد نحوه کاربرد یافته‌های ذکر شده را تا حدی و در مورد بعضی از جنبه‌ها به عهده خود خواننده گذاشته‌ایم اما در عین حال، از طرح بخش‌های عمده در این زمینه نیز اجتناب نکرده‌ایم.

کاربردی‌کردن یافته‌ها و نظریات یک علم، نقطه‌ای حساس در فرایند عملی‌سازی علوم بوده و حساسیت‌های خود را دارد. این تبدیل‌سازی علم به عمل، همراه با بی‌شمار بحث‌هایی است که بین افراد مختلف در می‌گیرد و همچنین همراه با انتقادهای متعدد طرفداران رویکردهای مختلف از همدیگر است. این یک فرایند طبیعی در رشد علمی و عقلی بشر بوده و نباید منفی تلقی شود. اما آنچه که در این بین مهم است توانایی تحمل تفکرات مخالف و دیدگاه‌های رقیب است. این خود نیازمند داشتن ذهنی باز، کنار گذاشتن تعصبات و اتخاذ رویکردی واقع‌گرایانه به مسائل است. شاید صحبت از این خصوصیات را زیاد شنیده باشید و شاید شما هم به این نتیجه رسیده باشید که بجز از طریق تلاش‌های زیاد، مصرّانه و عملی، رسیدن به آنها واقعا شعاری بیش نباشد. ما باید بار معنایی کلمات را درک کنیم و در استفاده از آنها، خسّت لازم را به خرج دهیم. تاریخ انسان پر است از زاهدانی که دیگران را به زهد تشویق کردند درحالی‌که خود طماع‌ترین و دنیاپرست‌ترین افراد بودند. پر از فیلسوفانی که مردم را به نوشیدن شربت حکمت و خرد دعوت می‌کردند درحالی‌که خودشان از گنجینه دانش خود، بهره عملی چندانی نبرده بودند. رسیدن به ذهنی باز و بدون تعصب، همچنین نیازمند شناخت موانع، محدودیت‌ها و بنیادهای تفکری از پیش موجود ذهن است. ما ابتدا باید نحوه کار کردن ذهن را بشناسیم تا بتوانیم به نحوه استدلال کردن آن پی ببریم. مولف سعی کرده تا در فصل آخر این کتاب، به تعدادی از دلایل و علل عدم پذیرش یا مقاومت نسبت به یافته‌های علمی و از جمله یافته‌های روانشناسی تکاملی بپردازد. بنا به عللی، ترجیح داده شد که این فصل در آخر کتاب قرار گیرد، درغیراینصورت، این فصل قبل از فصل حاضر قرار داده می‌شد (یکی از علت‌های این چیدمان این بود که برای فهمیدن بعضی از نکات فصل آخر نیاز به دانستن مطالب فصول بخش دوم کتاب بود). دانستن پابندهای ذهن به ما کمک می‌کند تا بتوانیم از دست آنها خلاص شویم. درغیراینصورت نمی‌توانیم به صحت فرایند اندیشه‌ورزی‌مان اعتماد کنیم. به همین دلیل، دانستن درباره علل ناهشیار و هشیار پذیرفتن یا مقاومت‌ورزی، موافقت یا مخالفت و به چالش‌کشیدن یا تاییدکردن یافته‌های علوم، حقایق و عقاید، به ما کمک می‌کند تا با احتمال بیشتری به حقیقت و آنچه که درست یا نادرست است، برسیم. از این رو، توصیه می‌شود که با خواندن عناوین مباحث مطرح شده در فصل آخر و پیمایش احساسات شهودی خود، به میزان نیاز خود برای مطالعه در مورد مباحث گفته شده پی ببرید. چنانچه احساس نیاز می‌کنید، ابتدا فصل آخر را خوانده و سپس به مطالعه این فصل بپردازید. پیشنهاد نویسنده، دو بار خواندن فصل آخر است، یکی قبل از فصل فعلی و یکی هم هنگام تمام کردن کتاب.

حق داشتن آگاهی و حقوق شهروندی در جامعه مدرن

«نازک‌ترین کتاب دنیا: آنچه که مردان درباره زنان می‌دانند!». (منبع؟).

«دوستی داشتم که با زنی شوهردار رابطه داشت. هروقت که زن می‌آمد، بچه‌اش را هم می‌آورد. دوستم تفنگی بادی داشت. زن را به دفترش هدایت می‌کرد، بعد تفنگ را از پشت یکی از قفسه‌ها برمی‌داشت، دست بچه را می‌گرفت و می‌آمد به باغ. کلاغ‌هایی را که روی شاخه‌های سپیدار نشسته بودند نشانش می‌داد و میگفت: این کلاغ‌ها را می‌بینی؟ همه‌اش مال توست! تا دلت می‌خواهد شکارشان کن. تفنگ را به بچه می‌داد و می‌آمد به دفترش، سراغ زن. این دوست همیشه به من می‌گفت: اگر آن کلاغ‌ها فهمیدند برای چه کشته می‌شوند، تو هم میفهمی!» (چاه بابل، رضا قاسم).

جامعه‌شناسان و حقوق‌دانان، آگاه شدن افراد از مسائل اولیه و اساسی زندگی را جزو حقوقی می‌دانند که هر حکومت یا نهاد مسئولی باید به شهروندان خودش ارائه کند. اساسی‌بودن این حقوق، همانند اساسی بودن حقوق زیستی و اجتماعی اولیه مانند حق داشتن سرپناه، تغذیه و آموزش‌های اولیه است. بر طبق قانون آزادی در کسب اطلاعات[1]، تلاش در جهت کسب و انتشار اطلاعات و دانش‌های عمومی، آزاد و جزو حقوق فردی هر فرد در جامعه تلقی می‌شود. در واقع، طبق یک دیدگاه، حکومت‌ها موظف به آموزش شهروندان خود در مورد این مسائل هستند. موظف‌بودن، فراتر از اجازه‌دادن است. در این حالت، دولت‌ها چنین مواردی را باید جزو وظایف خود قلمداد کرده و ناتوانی یا عدم کوشایی آنها در انجام این کار خطیر را می‌توان به حساب ضعف اساسی، غرض‌ورزی یا اِشکال در ساختار مدیریتی آن حکومت‌ها دانست. نتایج پژوهش‌های علمی در مورد رفتارهای جنسی انسان را هم، می‌توان یکی از حوزه‌های مهمی دانست که هر کس حق کسب آگاهی در مورد آنها را دارد. نیمی از هر جامعه را جنس مقابل تشکیل داده و ارتباطات ما با جنس مقابل ما، یکی از اثرگذارترین عوامل بر همه جنبه‌های زندگی ما از کیفیت زندگی گرفته تا سلامت روان، جسم و رفاه اقتصادی ما، است. این افزایش آگاهی عمومی افراد از خصایص و ویژگی‌های جنس مقابل، نه تنها می‌تواند موجب افزایش درک دو جنس از همدیگر شود بلکه تجهیز هر یک از دو جنس به مهارت‌های لازم برای تعامل موفق با جنس مقابل را هم لااقل تا حدی افزایش می‌دهد.

آگاهی عمومی زنان از رفتارهای جنسی مردان، نیازهای آنها، استراتژی‌های جنسی آنها و حتی توانایی طبقه‌بندی آنها، بیشتر از مردان است. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که زنان، بهتر می‌توانند تمایل مردان به ارتباط جنسی بدون تعهد را، از طریق مشاهده ظاهر و زبان بدنی مردان، مورد سنجش قرار دهند. مردان، در سنجش این مسئله ضعیف‌تر عمل می‌کنند. زنان حتی در سنجش میزان تمایل به ارتباط جنسی بدون تعهد سایر زنان نیز،

[1]- Freedom of Information

موفق‌تر عمل می‌کنند. این مسئله، علل متعددی دارد. اول اینکه، تفاوت دو جنس در سرمایه‌گذاری والدینی و سایر چالش‌های مربوط به تناسب‌افزایی باعث شده تا در بعضی از رفتارهای جنسی، شاهد تکامل مکانیسم‌های انطباقی بیشتر و دقیق‌تر در زنان باشیم. دوم اینکه، مسائل جنسی زنان، پیچیدگی‌های بیشتری نشان می‌دهد درحالی‌که مسائل جنسی مردان، سرراست‌تر، صریح‌تر و آشکارتر است. به همین خاطر، شناخت زنان از مردان آسان‌تر صورت می‌گیرد تا بالعکس آن. سوم اینکه به دلیل وجود نقش‌های سنتی در جامعه، مردان زمان بیشتری را به فعالیت‌ها و کار اختصاص می‌دهند. این مسئله وقت کمتری را برای آنها به منظور مطالعه، تحقیق و گفتگو با سایر همجنسان‌شان در مورد خصایص جنس مقابل باقی می‌گذارد، درحالی‌که زنان، وقت بیشتری برای این مسائل دارند. علاوه بر این موارد، به نظر می‌رسد که مردان، نقاط ضعف و آسیب‌پذیری‌های خاصی برای پذیرش آگاهی‌های کسب‌شده در مورد رفتارهای جنسی زنان دارند که باعث می‌شود خودشان هم عملا به میزان کمتری متمایل و در جستجوی اطلاعات درباره روانشناسی زنان باشند و حتی در صورت آگاه‌شدن هم، به میزان کمتری آن اطلاعات را پذیرفته و یا بکار می‌گیرند.

در اولین بخش از این فصل، به بحث در مورد یک مسئله مهم طرح شده در فصول قبل یعنی آن دسته از خیانت‌های زناشویی که مرتبط با تناسب افراد هستند، می‌پردازیم. تغییر در ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان که همگام با چرخه قاعدگی یا بافتار رابطه روی می‌دهند، یکی از تعارضات اساسی دو جنس به شمار می‌روند. زنان، ممکن است بعد از ازدواج یا در حین ارتباط تعهدآمیز با یک مرد یا در مراحل مختلف چرخه قاعدگی و بخصوص در اواسط آن، اقدام به رابطه با مرد یا مردانی دیگر کنند. از نظر تناسب تولیدمثلی و سرمایه‌گذاری، این پخش علاقه می‌تواند برای یک مرد بسیار گران تمام شود. به همین علت است که می‌بینیم در سرتاسر جهان، واکنش مردان نسبت به خیانت‌های زناشویی همسران‌شان شدید و احتمالا همراه با خشونت است. بحث در مورد علل خیانت جنسی و زناشویی، یکی از مباحث مهم در روانشناسی جنسی است.

او یا من؛ مسئول کیست؟

«به ویران کردن، سلاخی و غصب تحت عناوین دروغین، امپراتوری می‌گویند. و آنجا که صحرا بسازند به آن صلح می‌گویند» (تاسیتوس، مورخ رومی).

عده‌ای معتقدند که گفتن این حقیقت که بخشی از ریشه‌های تمایلات زنان به روابط خارج از چارچوب را تمایل به اخذ ژن‌های تناسب‌افزا به منظور افزایش موفقیت تولیدمثلی از طریق زادآوری فرزندانی با تناسب

بالاتر می‌سازد، می‌تواند باعث شود تا زنانی که اقدام به چنین روابطی می‌کنند، تمایلات زناءخواهانه خود را با این ادعا که این تمایلات به علت نقصی در همسران‌شان روی می‌دهد، توجیه کنند. آنها نگرانند که ممکن است بعضی از افراد موافق با چنین روابط زناشویی خارج از چارچوبی، از این مطلب سوء استفاده کرده و بگویند که زنان اقدام کننده به چنین روابطی، صرفا به دنبال ژن‌های متناسب‌تر بوده و آنها صرفا به علت نارضایتی در رسیدن به میزان دلخواه تناسب در همسران خود، به دنبال روابط خارج از چارچوب می‌روند.

برای رفع چنین بهانه‌تراشی‌هایی که ممکن است برای روابط خارج از چارچوب زناشویی در زنان مطرح شوند، چندین جواب را می توان ارائه داد. اول اینکه، بین جذابیت جسمانی با تناسب تکاملی بالاتر (سلامتی و تولیدمثل موفق)، نه فقط در مردان، بلکه در زنان نیز ارتباط یافت شده است. در حقیقت، همانطور که در فصل قبل دیدیم، ارتباط بین جذابیت جسمانی با تناسب، در زنان بیشتر از مردان بوده است بطوری‌که بعضی از محققین معتقد شده‌اند که جذابیت جسمانی در زنان است که می‌تواند حاکی از باروری موفق‌تر و سلامتی قابل توارث بیشتر باشد و در مردان این ارتباط، چندان چشمگیر نیست (رک به ویدن و سابینی، ۲۰۰۵).

نکته دوم اینکه آیا می‌توان تمایلات تنوع‌طلبانه جنسی در مردان یا خیانت آنها را هم با این ادعا که این مشکل مردان نیست و آنها فقط به دنبال زنان بارورتر، سالم‌تر و متنوع‌تر هستند، توجیه کرد؟ مکرر نشان داده شده که بین نسبت کمر به باسن یک زن و نیمرخ هورمونی و همچنین میزان زایمان موفق او، ارتباط و همبستگی وجود دارد. حال، آیا می‌توانیم دلیل یک مرد برای خیانت زناشویی‌اش که اذعان می‌کند او فقط به دنبال نشانه‌های جسمی حاکی از باروری بالاتر بوده و این مکانیسم سرشتی بطور ارادی بوسیله او انتخاب نشده است را بپذیریم؟! آیا پذیرفتن این تبیینات و توجیهات، باعث نمی‌شوند که هر مردی بتواند رفتارهای فرازناشویی خود را توجیه کند؟

پاسخ بعدی اینست که، حتی اگر بین مردان، از نظر قابلیت‌های ژنتیکی آنها، تفاوت‌هایی وجود داشته باشد، این مسئله باز هم دلیلی بر قبول پذیرش خیانت یک زن نیست. اگر آن زن مذکور، تمایلی به جمع‌آوری اسپرم‌های حاوی ژن‌های متناسب‌تر دارد، پس می‌بایست به دنبال ازدواج با چنین مردانی باشد. اما مشکل بسیاری از زنانی که خیانت‌های‌شان، وابسته به پویایی‌های تمایل به انتخاب ژن‌های متناسب‌تر است، اینست که این زنان، اساسا و از همان ابتدا، در بدست آوردن چنین شوهرانی مشکل داشته‌اند. به عبارت دیگر، مردان جذاب از نظر جنسی که از نظر سایر شرایط نیز برای ازدواج مناسب باشند، از همان اول در لیست کاندیداهای حاضر به ازدواج با این زنان نبوده‌اند چرا که در غیر اینصورت، این زنان مطمئنا با چنین مردانی ازدواج می‌کردند. بدین نحو، کمبود و نقصان، ناشی از خود زن است و نه همسرش. همانطور که در فصل قبل گفتیم خیانت‌های جنسی مرتبط با انتخاب ژن‌های متناسب‌تر که در جنس مونث سایر گونه‌ها هم روی می‌دهد عموما بوسیله آن دسته از ماده‌هایی صورت

می‌گیرد که خودشان از نظر تناسب در وضعیت پایینی بوده و نمی‌توانستند نرهای دارای تناسب بالاتر را جفت درازمدت خود کنند. در انسان نیز، شواهد متعددی گویای ارتباط بین تناسب پایین‌تر در زنانی است که اقدام به خیانت جنسی می‌کنند (از جمله پیلسورث و هاسلتون، ۲۰۰۶؛ فینبرگ و همکاران، ۲۰۰۶؛ جانستون و همکاران، ۲۰۰۱؛ گانگستاد و همکاران، ۲۰۰۵؛ هاسلتون و گانگستاد، ۲۰۰۶).

برای پیدا کردن مسئول نهایی خیانت‌های زناشویی مرتبط با پویای‌های تکاملی در زنان، می‌توان هر یک از دو جنس را به نحوی سپر بلا قرار داد. اما به نظر می‌رسد که این گونه اظهارنظرها، بیشتر «توپ را در میدان حریف انداختن» است. آنچه که در اینجا واضح است، پذیرفتن این حقیقت است که اینکه زنان، عده‌ای از مردان را به عنوان کارگران زندگی‌شان انتخاب کنند و عده‌ای دیگر را به عنوان معشوقه یا پدران فرزندان‌شان، نه عادلانه، نه اخلاقی و نه منطقی است.

نکته چهارم در جواب به این مطلب این اســـت که حتی در صـــورت وجود تفاوت‌های قابل توارث و ژنتیکی در مردان، باید به این نکته توجه کنیم که این تفاوت‌ها در نهایت به شکل یک طیف تناسب در خواهند آمد که هر مردی در جایی از این طیف قرار می‌گیرد. بدیهی اســـت که بالای هر بالاتری، باز هم بالاتری وجود دارد. چنانچه هر زنی بخواهد به دنبال مردی با تناسب قابل توارث بالاتر از شوهرش باشد، آنگاه شاهد جوامعی خواهیم بود که در آنها، همه زنان به دنبال مردانی به غیر از شـوهران‌شـان هسـتند! در چنین جوامعی، ازدواج و خانواده اساسا بی‌معناست. ضمن اینکه چنین فرایندی، برای مردان نیز قابل تصور است. اینکه هر مردی به بهانه میل به یافتن تناسب و باروری بالاتر، به دنبال زنان دیگری برود.

نکته پنجم اینسـت که مفهوم خیانت جنسـی برای زنانی بکار می‌رود که متاهل بوده یا یک رابطه تعهدآمیز (مانند هرگونه روابطی که در آن طرفین متعهد می‌شـوند تا وارد یک رابطه انحصـاری شـوند) دارند. به عبارت دیگر، از رفتارهای جنسـی زنان مجرد و یا بدون یک رابطه متعهدانه، حتی در صـورت ولنگارانه بودن، نمی‌توان به عنوان خیانت یاد کرد زیرا این زنان در هر حال نسـبت به هیچ مرد خاصـی تعهدی ندارند. مشـکلات موجود در رابطه با اسـتراتژی جنسـی دوگانه یا مختلط اینسـت که زنانی که اقدام به خیانت می‌کنند، این کار را در پناه داشـتن شـوهر یا شـریکی که شـرایط اقتصـادی، روانشـناختی، رفاهی و اجتماعی مناسـبی را برای آنها فراهم کرده اســـت می‌کنند. از نظر تکاملی، داشـــتن هوس‌های تند و تیز در زمانی که مردی وجود ندارد تا یک پناهگاه اقتصـــادی- اجتماعی امن برای یک زن فراهم کند، می‌تواند غیرانطباقی باشـــد. این به نفع یک زن اســـت که از حاملگی بدون سرپرست که کاملا در تضاد با منافع تولیدمثل موفق او و سرمایه‌گذاری والدینی است، صرف‌نظر کند. همانطور که گفتیم، چنین مکانیسـم‌هایی، چرایی جذابیت رابطه با مردی دیگر را، بخصـوص و درصـورتی‌که بعد از متاهل‌شـدن یک زن صـورت بگیرد، تبیین می‌کنند. با این وصـف، عمل بر مبنای اسـتراتژی جنسـی دوگانه

را، می‌توان در تضاد کامل با حقوق اولیه و انسانی هر مردی در ازدواج دانست. این مسئله، در ذات خود بی‌عدالتی به همراه دارد. چنانچه زنی نمی‌خواهد تمایلات خود برای جمع‌آوری بذرهای موجود در بدن مردان جذاب را کنترل کند، البته که باید آزاد باشد تا آن را به سرانجام برساند. اما او اجازه دارد این رسالت را فقط در چارچوب یک زندگی مجردی بدون تعهد انجام داده یا وارد رابطه قانونی با یک مرد مشخص نشود. زنان، باید بتوانند تنوع‌طلبی جنسی خود را، درصورتی‌که خود می‌خواهند، ارضا کنند. اما، این ارضا باید در چارچوب یک سری از شرایط معین و مشخص و بدون صدمه زدن به سایر اعضای جامعه و از جمله همسران‌شان باشد. یک راه‌حل دارای این شرایط، ازدواج‌های مکرر با مردان دلخواه ولی در هر زمان فقط با یک شریک رابطه داشتن، است. راه‌حل دیگر داشتن رابطه همزمان با چندین مرد اما بدون درخواست الزام تعهد از طرف آنهاست. مطمئنا حتی در سخت‌گیرانه‌ترین و محافظه‌کارانه‌ترین جوامع هم، در پیش گرفتن این سبک‌های جنسی، نسبت به خیانت در زندگی زناشویی، با مخالفت کمتری مواجه خواهد شد. اما مشکل در روشی است که این زنان تمایل دارند از طریق آن تنوع‌طلبی خود را برآورده کنند. زنانی که اقدام به تنوع‌طلبی و هوس‌رانی جنسی می‌کنند، می‌خواهند که این تمایلات را، در چارچوب زندگی مشترک خود و بعد از اینکه همسرانی دائمی اختیار کردند هم بروز می‌دهند. درحالیکه، تعدادی از همین زنان، ممکن است در دوران مجردی، دخترانی به ظاهر پاکدامن و خویشتن‌دار باشند که میل کمی به رابطه با مردان داشته یا اصلا میلی به ارتباط جنسی بدون تعهد نداشته‌اند. آنها به دنبال کم‌هزینه‌ترین و پرمنفعت‌ترین روش‌ها برای ارضای هوس‌های خود می‌گردند. این گروه از زنان، چون می‌دانند که مردان جذاب، مدت زیادی برای آنها نمانده و یا حاضر به تقبل هزینه‌های مادی و غیرمادی زندگی آنها نمی‌شوند، تنها راه توأم با بیشترین ضریب اطمینان را، ازدواج با یک مرد حاضر و قادر به تأمین شرایط مادی و اجتماعی و در عین‌حال، برقراری روابط جنسی با مردان دیگر می‌دانند. این مشخص می‌کند که مشکل، بیشتر از اینکه به موانع دشوار جامعه بر سر ارضای غرایز تنوع‌طلبانه جنسی زنان و رنج آنها از این موانع برگردد، به چارچوبی برمی‌گردد که عده‌ای از آنها می‌خواهند در قالب آن، این دسته از غرایز خود را ارضا کنند.

تعارضات دو جنس و راهکارهای پیش‌رو

«مردهای خوب هرگز نصیب زن‌های خوب نمی‌شوند. چرا که زن‌ها، عاشق مردهای بد می‌شوند و با مردهای خوب [فقط] درد و دل می‌کنند!» (ویکتور هوگو).

لیبرالیسم جنسی

«هیچ‌کس مخالف آزادی نیست؛ [اگر باشد] نهایتا مخالف آزادی دیگران است!» (کارل مارکس).

لیبرالیسم جنسی، یکی از گزینه‌های ارائه‌شده برای حل و فصل مسائل و مشکلات افراد در ارتباط با ارضای نیازهای جنسی در جامعه بوده است. لیبرالیسم[1]، در لغت به معنای آزادی‌گرایی و آزادی‌خواهی است. از نظر اجتماعی نیز، به معنای اجازه دادن به شهروندان جامعه به منظور آزادی در نحوه انتخاب سبک و روش زندگی است. البته فرض بر اینست که این آزادی، خود باید در یک چارچوب مورد توافق به نام قانون قرار گیرد. این قانون نیز نباید با اصول آزادی‌های فردی در تناقض باشد (یک چرخه قابل بحث!). در این مکتب، بسیاری از رفتارهایی که آشکارا سلب آزادی و مخالف منافع جمعی یا منافع سایر شهروندان نباشند، مجاز شمرده می‌شوند. این مکتب جامعه‌شناختی و سیاسی که شکل‌گیری آن از زمینه‌های متعددی تاثیر پذیرفته، رویکردی است که به میزان وسیعی در کشورهای غربی پذیرش یافته و بنا به اذعان جامعه‌شناسان و تجارب کشورها، یکی از بهترین گزینه‌های حکمرانی در جوامع است. لیبرالیسم، می‌تواند خود را در حوزه‌های مختلف مانند اقتصاد، اجتماع، فرهنگ و غیره، نشان دهد. گسترش لیبرالیسم در حوزه‌های مختلف، می‌تواند همراه با جنبه‌های مثبت و منفی خاص خود باشد. این جنبه‌ها، لزوما ارتباطات قابل‌ملاحضه‌ای با هم ندارند. ممکن است که بعضی از جنبه‌های لیبرالیسم اقتصادی، هماهنگ با رشد اقتصادی جامعه باشند درحالی‌که جنبه‌هایی از لیبرالیسم فرهنگی یا اجتماعی در تضاد با منافع جمعی قرار گیرند. این حالت می‌تواند معکوس هم شود. در اینجا ما قصد پرداختن به همه این جنبه‌ها یا نقد لیبرالیسم را نداشته و تنها جنبه‌ای که به آن می‌پردازیم لیبرالیسم در مسائل جنسی یا لیبرالیسم جنسی است. مسئله تبعات منفی آزادی‌های جنسی بی‌چارچوب در جوامع لیبرال، فقط بخشی از موضوع آزادی جنسی را تشکیل می‌دهد. موضوع بسیار در اینجا و در بحث ما، متمرکز بر **جوامع سنتی- لیبرال** یا **محافظه‌کار- آزادگرا**، است. منظور از این جوامع، کشورهایی هستند که اگرچه در ظاهر، قانون مدنی و اجتماعی و هنجارهای جامعه، محافظ‌کار و سنتی‌اند اما در عمل و بطور آشکار یا پنهان، در بخش‌هایی از بدنه خود و یا بصورت گسترده، لیبرال هستند. این جوامع، از تناقض در ساختارها و قواعد خود رنج می‌برند. این موضوع، مسئله آزادی بی‌چارچوب و خارج از کنترل قوانین و هنجارها را باز هم بسیار بغرنج‌تر و پیچیده‌تر می‌کند. همانطور که خواهیم دید، تبعات منفی آزادی جنسی در جوامع لیبرال، هرچه که باشند، زمانی که وارد جوامع محافظه‌کار- لیبرالی همانند جامعه ما می‌شوند در چند عدد ضرب شده و بسیار مخرب‌تر خواهند شد. علت هم اینست که جوامع لیبرال، لااقل تا حدی بر پایه تعریف خود از آزادی و حد و حدود آن بازساخت می‌شوند و این بازساخت حداقل در سطح بسیار اولیه

---
[1]- Liberalism

آن برای همه شهروندان آن است حال آنکه جوامع محافظه‌کار- لیبرال، بر مبنای، از یک طرف توافقات و هنجارهای محافظه‌کارانه، و از طرف دیگر واقعیت‌هایی شکل می‌گیرند که کاملا متفاوت و در تناقض با یکدیگر هستند. به همین خاطر، از این به بعد، ما هنگام توصیف پیامدها و اثرات و تبعات منفی لیبرالیسم جنسی، بطور مکرر، درباره این مسئله که این پیامدها و اثرات در جوامع محافظه‌کار- لیبرال یا اصطلاحا دولایه، بسیار بزرگ‌تر و مخرب‌تر از جوامع آشکارا لیبرال هستند بطور مدام متذکر نخواهیم شد اما شما خود متوجه این موضوع باشید. جامعه ایران ما نیز در زمان‌های اخیر بخصوص در طول چند دهه اخیر، در حال تجربه همین نوع از لیبرالیسم یعنی وضعیت‌های محافظه‌کاری- لیبرالیسمی است.

جوامع لیبرال مجبور هستند که در مورد رفتارهای جنسی یعنی یکی از مهمترین جنبه‌های وجودی انسان و یکی از تاثیرگذارترین مولفه‌ها در همه جوامع انسانی راهکارهایی را بیندیشند که با اساس و بنیادهای ایدئولوژیکی لیبرالیسم هماهنگ باشد. در اغلب این جوامع، اکثریت رفتارهای جنسی که در چارچوب قانون بوده و برای طرفین درگیر خطری جسمی نداشته باشند مورد تایید هستند. دامنه این شیوه‌های ارتباطی و جنسی از تک‌همسری تا تعویض همسر و ارتباط جنسی جمعی[1] را در بر می‌گیرد. لیبرالیسم جنسی، تبعات خاص خود را دارد که تعدادی از آنها را امروزه در جوامع لیبرال می‌بینیم. یک نکته مهم در رابطه با لیبرالیسم به تعدادی از مفروضات، اصول و پیامدهای این نظام اجتماعی برمی‌گردد که در تضاد اساسی با اصل پوشش حداکثری نیازهای شهروندان در یک جامعه قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، همانطور که خواهیم دید لیبرالیسم به نفع نیازهای اقلیتی از مردم و نه اکثریت آنها عمل می‌کند. در بخش بعدی، ابتدا یکی از مفروضات اساسی جوامع لیبرال- دموکرات را مورد تحلیل کوتاه قرار داده و سپس به بررسی تعدادی از پیامدهای جنسی برقراری نظام‌های لیبرال در یک جامعه می‌پردازیم.

جمهوری آزادی یا جمهوری عدالت: لیبرالیسم، دموکراسی و عدالت

> " آشکال مختلف حکومت از [جمله] دموکراسی و آریستوکراسی [اشراف‌سالاری] و حکومت مطلقه، به خاطر منافع خود، قوانین وضع می‌کنند. در هر کشوری، حق و عدالت، چیزی است که برای حکومت آن کشور سودمند باشد و چون در همه کشورها، قدرت در دست حکومت است، از این‌رو اگر نیک بنگری خواهی دید که عدالت در همه جا یک چیز بیش نیست: چیزی که برای قوی سودمند باشد. من می‌گویم که حق در قدرت است و عدالت عبارت از نفع قوی‌تر است (سقراط. تاریخ فلسفه. ویل دورانتترجمه عباس زریاب. انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷).

---

[1]- Communal Sex

«تعریف رأی‌دادن: مظهر قدرت هر شهروند و وسیله‌ای در دست او برای مفتضح‌کردن خود و تباه‌کردن کشورش.
تعریف رأی‌گیری: وسیله‌ای ساده که به کمک آن، اکثریت، احمقانه بودن مقاومت را برای اقلیت ثابت می‌کند!»
(آمبروز بیرس[۱]، ۱۹۱۱).

«به نظر می‌رسد که در بین تمام مردم، فقط عقل است که عادلانه تقسیم شده زیرا همه فکر می‌کنند که به اندازه کافی عاقلند!» (دکارت).

یکی از مفاهیم والای اجتماعی و انسانی که در حق آن اجحاف بسیار زیادی نیز صورت گرفته، مفهوم آزادی است. مسلک‌ها و نظام‌های مختلفی، از آزادی می‌گویند بدون اینکه به بسیاری از سئوالات اساسی درباره آن بپردازند. فرمول آزادی باید بر اساس نظرات چه کسانی نوشته شده و حد و حدود آن چگونه تعیین شود؟ اصلا آیا باید برای آزادی حد و حدودی قائل شد؟ آیا رأی اکثریت، معیار قابل قبولی برای برای تعریف مرزهای آزادی است؟ رای یک اقلیت خاص چطور؟ جواب افراد و گروه‌ها به این سئوالات، می‌تواند متفاوت و متعدد باشد. در این بهبوهه، آن گروه‌های ایدئولوژیکی که رنگ و لعاب قشنگ‌تر و فریبنده‌تر و زور تبلیغاتی بیشتری دارند، موفقیت بیشتری در کسب موافق و طرفدار پیدا می‌کنند. تصور کنید که در یک جمعیت معین، ۳۰ درصد از جامعه موافق گزاره‌ای معین بوده و مابقی ۷۰ درصد جامعه به گروه‌های ۲۰ درصدی تقسیم شوند و هر یک گزاره دیگری را انتخاب کنند. در این شرایط، آیا رأی این گروه ۳۰ درصدی را باید رأی اکثریت به حساب آوریم و به کل جامعه تسری دهیم؟ نکته دیگر اینکه چرا رأی همه افراد باید برابر تلقی شود، درحالی‌که همه می‌دانیم که دانش و توانایی ذهنی افراد گوناگون برای تصمیم‌گیری درباره مسائل مختلف بسیار متفاوت است؟ حتی اگر محدودیت‌های فعلی جوامع بشری را پذیرفته و به همین شرایط موجود هم گردن بگذاریم، آیا آنچه که نظام‌های جامعه‌شناختی و سیاسی درباره آزادی به ما وعده می‌دهند، واقعا در متن اجتماع هم تحقق می‌یابند؟ آیا با فرض وجود آزادی ظاهری در بعضی انتخاب‌ها، نتایج این آزادی‌ها، در عمل و در جامعه هم، و آن‌هم برای افراد با شرایط متفاوت، آزادانه، عادلانه و مساوات‌طلبانه خواهد بود؟

دموکراسی، یکی از همراهان و در واقع پیش‌نیازهای برقراری لیبرالیسم است. یکی از مفروضات جوامع لیبرال اینست که دادن حق انتخاب و رأی به افراد، موجب می‌شود تا شاهد گسترش بیشتر دموکراسی در جامعه باشیم. این نیز خود گسترش عدالت را آسان‌تر می‌کند. آیا این واقعا یک پیش‌فرض صحیح است که در همه شرایط صدق می‌کند؟ از یک طرف، داشتن حق رأی، هنگامی موجب افزایش دموکراسی کامل می‌شود که خود در یک چارچوب معین قرار نگیرد. لیبرالیسم هم مانند تمام نظام‌های سیاسی دیگر با قرار دادن افراد در یک چارچوب اولیه و از پیش موجود، آنها را وادار می‌کند تا از بین انتخاب‌های از پیش موجود، دست به انتخاب

[۱] - فرهنگ شیطان (کتاب طنز)، ترجمه رضی هیرمندی، نشر فرهنگ معاصر، ۱۳۸۶.

بزنند. علاوه بر این، آیا آنچه که ما دموکراسی می‌نامیم واقعا و در همه موقعیت‌ها منجر به افزایش عدالت می‌شود؟ بطور نمونه، دموکراسی بر خرد جمعی برای تصمیم‌گیری در امور تاکید دارد. اما آیا تا چه حد می‌توان تصمیمات این خرد جمعی که می‌تواند حتی در شرایط ایده‌آل، در واقع بسیار محدود و در حد تعداد نمایندگان یک مجلس باشد را، برای همه یا اکثریت جامعه، مفید و در جهت گسترش عدالت دانست؟ این افراد را ما نمایندگان مردم می‌دانیم درحالی‌که آنها ممکن است فقط نمایندگان طبقاتی محدود و خاص از یک جامعه باشند. به این موارد، باید تصمیم‌هایی که مبتنی بر نظرات توده مردم عوام هستند مانند هنجارها را هم افزود. میزان زیادی از هنجارها و باید و نبایدها و قوانینی در جامعه وجود دارند که زاییده اذهان توده مردم عوام با سطوح دانش بسیار اندک هستند. آیا چون اکثریت جامعه از این قوانین و هنجارهای نانوشته حمایت می‌کنند ما هم باید به آنها گردن بگذاریم؟

حافظه ارتباطی افراد از جنس مقابل، خواه شکل‌یافته بوسیله اتفاقات رویداده در گذشته و یا مبتنی بر پیش‌بینی‌های آینده باشد، بر نحوه نگرش و برداشت‌های آنها از همدیگر تاثیر می‌گذارد. بطور نمونه، پاداش‌ها یا آسیب‌های تجربه‌شده در روابط قبلی، فعلی و روابطی که فرد فرض می‌کند در آینده با جنس مقابل خواهد داشت، می‌تواند بر برداشت‌ها، احساسات و نتیجه‌گیری‌های او از جنس مقابل‌ش موثر باشد. این سوابق ارتباطی که خود را به شکل طرحواره‌های کلی از جنس مقابل نشان می‌دهند، نهایتا بر موافقت و مخالفت افراد با گزاره‌های حقوقی، هنجاری و اخلاقی جنسی، تاثیر خواهند گذاشت. حال دوباره، درباره مفهومی به نام رأی‌گیری فکر کنید؟ رأی افراد یعنی رأی جمجمه‌هایی که در هر یک از آنها ذهن‌هایی با دانش و تجارب متفاوت و اندیشه‌هایی صرفا برخاسته از همین دانش و تجارب محدود نشسته است. آنچه که مسلم است این است که اگر می‌خواهیم تصمیماتی بگیریم که در نهایت به نفع جامعه و مصالح کلی افراد و نظام‌های اجتماعی باشد، نباید مبنای این تصمیمات را احساسات، هیجانات و نظرهای شخصی قرار دهیم. از این رو، هنگام تصمیم‌گیری درباره گزاره‌های جنسی، باید به رفتارهای جنسی دو جنس توجه کرده و تصمیم‌های خود را بر مبنای این مشاهدات واقعی قرار دهیم و نه طرحواره‌های جنسی افراد از جنس مقابل‌شان.

افلاطون اینطور می‌اندیشید که دموکراسی، یکی از بدترین فرم‌های حکومتی باشد، چرا که باعث دادن قدرت به توده مردم بی‌سواد و بازکردن و آزادگذاشتن راه برای اینکه ثروتمندان فقرا را استثمار کنند، می‌شود. او اعتقاد داشت که شیوه ایده‌آل برای حکومت در کشورها، حکومت فیلسوفان حاکم یا حاکمان فیلسوف است. در زمان او، فلسفه اصلاحی کلی بود که به دانش اشاره داشت. فیلسوف، کسی تلقی می‌شد که در علوم متعارف زمان خود سرآمد بود. از زمان حرف افلاطون تا الان، بیش از دو هزار و پانصد سال می‌گذرد. در این مدت، هرچند دموکراسی در کشورهای پیشرفته، تا حدی با حکمرانی شایسته‌سالارانه همراه بوده اما در کل، او نه تنها آرزوی

خود را به گور برد، بلکه هنوز هم آن آرزو برآورده نشده است. آیا دموکراسی به شکلی که اکنون در جوامع دیده می‌شود، منجر به تصمیم‌گیری‌های بهتر خواهد شد. دموکراسی واقعی، یعنی شمردن رأی مغزها و نه تعداد رأی برآمده از جمجمه‌ها. در این زمینه، تشبیه فعالیت اندام‌های بدن به اعضای جامعه بوسیله کلود وریلهون (۱۹۸۶)[۱] جالب است: "هر شخص، یک سلول مفید از یک بدن است که بشریت نامیده می‌شود. سلول پا، نباید تعیین کند که آیا دست حق دارد چیزی را بردارد یا نه. این مغز است که باید تصمیم بگیرد و اگر آن چیز برداشته‌شده بوسیله دست، مفید باشد، سلول پا هم از آن سود می‌برد. لزومی ندارد که پا هم نظر بدهد زیرا پا، برای حرکت بدن که مغز هم جزیی از آن است طراحی شده است. پا، قادر نیست که درباره خوب یا بد بودن آن چیزی که دست برداشته، قضاوت کند. رأی انتخاباتی، فقط وقتی مثبت است که معلومات و سطح فهم و قدرت عقلانی برابری در بین افراد وجود داشته باشد. کوپرنیک[۲]، توسط اکثریتی از مردم نالایق محکوم شد زیرا او تنها کسی بود که [در آن موقعیت و درباره این موضوع] از درک کافی و بالایی برخوردار بود. ... بدنی که همه سلول‌های آن دستور می‌دهند، نمی‌تواند زنده بماند". بر همین قیاس، نظر یک دندانپزشک در مورد بیماری لثه یک بیمار، به مراتب از مجموع نظرات ده چشم‌پزشک کاراتر است. حال چه دلیلی وجود دارد که بپذیریم نمایندگان یک مجلس یا نهاد قانون‌گذار حتی درصورتی‌که تعداد آنها زیاد هم باشد، بهتر از تعداد محدودی از نخبگان علمی، می‌توانند در مورد یک مسئله نظر بدهند. در تصمیم‌گیری، کیفیت فرایند تصمیم‌گیری که بر اساس میزان صحت، عمق و جامعیت پردازش اطلاعات تنظیم می‌شود از تعداد اشخاصی که دور هم جمع می‌شوند تا تصمیم‌گیری کنند، بسیار مهم‌تر است. واضح است که این جمله که «عقل چند نفر بهتر از یک نفر است»، فقط در صورتی صحت دارد که دور هم جمع‌شدن آن چند نفر، واقعا چیزی به ماجرا اضافه کند! میدان تفکر، نیازی به سیاهی لشکرهایی که تکرار و مکرر همدیگر بوده و فقط از همدیگر تقلید می‌کنند، ندارد. علاوه بر این، هنجارسازان هر جامعه خود نباید ناهنجار باشند و اینها فقط تعدادی از چالش‌های پیش‌روی جوامعی هستند که قصد پیاده‌سازی دموکراسی واقعی را دارند.

---

[1]- Claude Vorilhon

[۲]- نیکلاس کوپرنیک، ستاره‌شناس قرن پانزده و شانزده بود که نظریه خورشید مرکزی منظومه شمسی را بسط داد و به صورت علمی درآورد. وی پس از سال‌ها مطالعه و رصد اجرام آسمانی به این نتیجه رسید که برخلاف تصور آن زمان، زمین در مرکز کائنات قرار ندارد، بلکه این خورشید است که در مرکز منظومه شمسی است و سایر سیارات از جمله زمین به دور آن در حال گردشند .

نقش افراد معروف در تصمیم‌گیری‌های جمعی ما

یک گروه از افراد جامعه که در طول تاریخ و همیشـــه، بر تصـــمیمات، نظرات و عقاید مردم تاثیرات شکل‌دهنده دارند افراد مشهور[1] هستند. این یکی از موارد شدیدا تعجب‌برانگیز است که چرا افراد و بخصوص مردم عامه، در انتخاب سبک زندگی خود، از یک ورزشکار یا بازیگر معروف الگو می‌گیرند. یک قهرمان فوتبال یا هنرپیشــه، فقط نهایتا در حرفه خود موفق بوده، پس چرا انتخاب‌ها و قضـاوت‌های او درباره مسـائل مختلف، متعدد و بســیار پیچیده فردی و اجتماعی هم، باید مورد تایید و الگوبرداری قرار گیرد. یک علت این اســت که مشـــاهیر امروز، در نظر ذهن تکاملی ما، قهرمانان دیروز هســـتند. دیدن عکس فرد معروف مورد علاقه‌مان در صفحه اول روزنامه، همان حسی را در مغز ما بوجود می‌آورد که هنگام مشاهده شوالیه از سفر برگشته‌ای در ما بوجود می‌آمد که باعث موفقیت گروه و بقای قبیله ما شـده بود. یاد آن روزها بخیر! در آنجا، همه در حاشـیه راه می‌ایستادیم تا قهرمان‌مان را زیارت کنیم. چنین قهرمان موفقی، احتمالا نمی‌توانسته در سایر زمینه‌ها هم، حداقل بیشتر از خود ما، خطا کند و به همین خاطر، ما از او تقلید می‌کردیم تا شاید ما هم به موفقیت‌های شخصی نائل شـویم. اما این پالس‌های مغزی عصـرحجری ما، در دنیای مدرن، مسـائل را اشـتباه و بسـیار سـاده‌انگارانه تفسـیر می‌کنند. همه ما، بخوبی می‌دانیم که توانایی‌هایی که باعث مشــهور و معروف‌شــدن یک ورزشــکار یا هنرپیشــه می‌شـوند، به هیچ عنوان ربطی به توانایی آنها در زمینه قضـاوت درباره سـبک زندگی ایده‌آل، ندارد. افراد مشـهور نیز، ممکن اسـت صـرفا از آن چیزی دفاع کنند که به نفع‌شـان تمام می‌شـود. هر وقت که با تفکرات و عقاید فرد معروف مورد علاقه‌مان روبرو شـــدیم، باید از خود بپرســـیم که آیا نظرات او، در مورد زندگی ما هم کفلیت و کارآمدی دارد؟ آیا ما نیز، همان ثروت، معروفیت، قدرت اجتماعی، جذابیت و سـایر خصـایص فرد مشـهور مورد توجه‌مان را داریم که این نظرات بتوانند درباره ما هم مناسـب باشـند؟ نکته دیگر اینکه، آیا رسـانه‌ها، دولت‌ها و حکومت‌ها، باید به افراد معروف و مشــهور اما غیرمتخصــص و ناآگاه هم، اجازه تحت تاثیر قرار دادن گســترده تفکرات عمومی را بدهند؟ همانطور که می‌دانیم، ذهن انســان و به میزان بیشــتری ذهن افراد عامه، بســیار خطا می‌کند. الگوبرداری جامعه از افراد مشـهور، از آن جمله اسـت. با توجه به این مسـئله، آیا این به مصـلحت کلی و فراگیر جامعه است که ذهن افراد آن را، در معرض دیدگاه‌های سنجیده نشده و صرفا خودمدارانه مشاهیر هنری یا ورزشی قرار دهیم. در سال ۲۰۱۲ و آن‌هم در بحبوبه استقرار یک نظام جدید و تازه‌تاسیس سیاسی مصر، بیش از ۷۰ نفر در یک مسـابقه فوتبال کشـته شـدند. این نشـان می‌دهد که جامعه و بخصـوص جوانان، تا چه حد برای پدیده‌های اجتماعی اینچنینی مانند مسـابقات ورزشـی، قهرمانان و شـهرت، اعتبار و اهمیت قائل می‌شـوند. این، می‌تولند برای جامعه، مفید و البته خطرناک باشـــد. یکی از موارد خطرناک برای جامعه، تعمیم زمین فوتبال یا

[1]- Celebrities

گیشه سینما به جامعه است. فردی که در زمین فوتبال خوب گل می‌زند یا هنرپیشه‌ای که در صحنه‌های فیلم، خوب بازی می‌کند نمی‌توانند لزوما همان‌هایی باشند که در میدان جامعه هم، بهترین عقاید و رفتارها را نشان می‌دهند. قرارندادن هر چیز در جای خود و بطور نمونه معیار گرفتن نظر یک هنرمند تلویزیونی در زمینه خانواده و سبک زندگی زناشویی، مثالی از این قضیه است.

مسئله تصمیم‌گیرندگان، یک بحث همیشگی در زمینه دموکراسی در جامعه بوده است. چه کسانی می‌توانند و می‌بایست در مورد مسائل ارتباطی بین دو جنس قانون وضع کرده، پیشنهاد داده، راهکار دهند و خط‌مش هنجارهای رسمی و غیررسمی و حرکت رسانه‌ها را تعیین کنند. آیا نخبگان یک جامعه، باید به این مسئله بپردازند یا تصمیم‌گیری‌ها بر اساس انتخاب عامه مردم صورت بگیرد؟ همانطور که بحث خواهیم کرد، تصمیم‌گیری‌های افراد، از بسیاری از عوامل تاثیر می‌پذیرند که مداخله این عوامل در این تصمیم‌گیری‌ها، می‌تواند نتیجه‌گیری‌های افراد را بیش از حد فردگرایانه و هماهنگ با منافع شخصی خودشان کند. واژه «افراد» حتی شامل طبقه مسئول یک جامعه که در نوک پیکان تصمیم‌گیری و ارائه قانون یا هنجارها هستند نیز، می‌شود. حتی اگر انتظار داشته باشیم که افراد این طبقات، دانش بیشتری درباره مسائل داشته و یا بینش بیشتری نسبت به مکانیسم‌های خودمدارانه آدمی داشته باشند باز هم هیچ دلیلی نداریم که فرض کنیم این افراد طبقه مسئول یا تحصیلکرده، با مکانیسم‌هایی ذهنی به غیر از مکانیسم‌هایی که رفتار و افکار طبقات عامه را می‌سازد به جلو رانده می‌شوند. چرا که دانش بیشتر، نه تنها فرد را لزوما جامعه‌مدارانه‌تر نمی‌کند بلکه صرفا می‌تواند موجب موفقیت بیشتر او در پیش‌راندن مکانیسم‌های خودمدارانه‌اش شود (چو دزدی با چراغ آید/ گزیده‌تر برد کالا- سعدی).



به عکس این شخص نگاه کنید. مردی خوش‌تیپ و جذاب به نظر می‌رسد، اینطور نیست! حال با هم یک آزمون را انجام می‌دهیم. به نظر شما او چه شغلی می‌تواند داشته باشد: یک بازیگر سینما یا یک دانشمند برنده جوایز معتبر علمی، یک سارق و قاتل حرفه‌ای چطور؟!

شما اگر بجای یک بازپرس پلیس بودید و طی حادثه‌ای قرار بود از او مصاحبه کنید، فکر می‌کنید که با اولین نگاه به او، به چه پیش‌برداشت‌هایی از او می‌رسیدید؟ این تصویر متعلق به جان آسونیوس است. او در حدود سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۱ در استکهلم سوئد بیش از هجده‌بار به بانک دستبرد زد و یازده بار اقدام به کشتار مهاجران خارجی کرد (اکثر قربانیان او در نهایت زنده ماندند). در یک بررسی، اکثر افراد، در آزمون بالا گزینه‌ای غیر از گزینه‌ی آخر را انتخاب کرده بودند. بدیهی است که شرکت‌کننده‌گان، آسونیوس را نمی‌شناختند اما این موضوع، پدیده‌ای را نشان می‌دهد که در روان‌شناسی، تجارت و تبلیغات به **اثر هاله‌ای** معروف شده است. اثر هاله‌ای یک سوگیری ذهنی است که در آن، ادراک یک ویژگی از یک فرد یا یک شئ، بر روی قضاوت در مورد سایر ویژگی‌های آن فرد یا شئ تاثیر می‌گذارد. در چندین مطالعه، تعدادی عکس از چهره‌های ناآشنا به افراد نشان داده شد و از آنها خواسته شد که با نگاه کردن به آن تصاویر، در مورد ویژگی‌های شخصیتی و اجتماعی صاحبان عکس‌ها اظهارنظر

کنند. بر اساس قضاوت شرکت‌کننده‌ها، چهره‌های جذاب، دارای شخصیت‌های مطلوب‌تر و توانایی‌ها و مهارت‌های بالاتر ارزیابی شدند (برای مروری بر موارد زیادی از این قبیل تحقیقات رک به فصل ۱۰). مورد بالا نیز چنین است، چهره جذاب او ممکن است بر قضاوت شما در مورد ویژگی‌های شخصیتی او تاثیر بگذارد. بنیان این پدیده، به ابزاری برای سوءاستفاده تبدیل شده است. به نحوی که طی سال‌های اخیر، استفاده از چهره‌های مشهور برای تبلیغ محصولات و کالاها و حتی سیستم‌های اعتقادی تبدیل شده است. بسیاری از افراد بخصوص نوجوانان، دوست دارند بدانند که چهره‌های محبوب و مشهور مورد علاقه‌شان چه می‌کنند، چه می‌پوشند و به چه کسی رای می‌دهند. بعضی‌ها مدام درگیر این سوءتفاهم هستند که فلان فوتبالیست که خوب گل می‌زند، احتمالا به همین خوبی هم می‌داند که چه کرمی به صورتش بزند که روزنه‌های آن را بپوشاند، درحالی‌که برای شنیدن بهترین جواب به این سوال باید به متخصصین پوست مراجعه کنیم. همین فرایند می‌تواند ما را به اشتباه به سمت سبک‌هایی از زندگی هدایت کند که ممکن است در نهایت فقط به درد خود فرد مشهوری که آن را در پیش گرفته یا آن را تبلیغ می‌کند بخورد. در این مواقع، علاوه بر اینکه منش و سبک تبلیغ شده بوسیله فرد مشهور ممکن است اساسا درست نباشد، ما همچنین اصلا به این نکته توجه نداریم که آن فرد مشهور و مورد علاقه ما که شب‌ها خواب او را می‌بینیم، اساسا دارای شرایط و موقعیت‌هایی است که ممکن است ما هیچ‌کدام از آنها را نداشته باشیم. دم‌دست‌ترین تفاوت بین ما و آن افراد اینست که آنها معروف و مشهور هستند و ما نیستیم! بدیهی است که شهرت و معروفیت، فرد دارنده آن را دارای قدرت‌های متعددی می‌کند که افراد عادی و گمنام همانند من و شما آنها را نداریم. این خود به تنهایی می‌تواند به آنها امکان آزادی‌ها و انتخاب‌هایی را بدهد که امکان داشتن آنها برای من و شما بسیار دشوار است. و این تازه به غیر از تفاوت‌های متعدد دیگر از جمله تفاوت در دسترسی به منابع مادی، اجتماعی و غیره است. نتیجه‌گیری خلاصه اینکه باید مراقب باشیم تا فریب ذهن تکاملی تکامل‌نیافته‌مان را نخوریم که خیال می‌کند بازیگر و قهرمان ورزشی و دیگر افراد معروف، خدایانی همه چیز تمام هستند که در همه زمینه‌ها درست می‌گویند و درست انجام می‌دهند.

بی‌عدالتی بزرگ؛ لیبرالیسم جنسی و توزیع نامتوازن ارضای جنسی در جامعه

«با محو شدن عدالت، زندگی به زحمت‌ش نمی‌اَرزد» (امانوئل کانت).

«...چه رها چه بسته، مرغی که پرش بریده باشد/ پر و بال ما بریدند و در قفس‌گشودند...» (صادق سرمد).

«بازگذاشتن در قفس پرنده‌ای بی پر و بال، لطفی در حق او نیست. این، روشی مزورانه و شریرانه برای سپردن او بدست گرگ‌هاست».

در مورد پیامدهای آزادگرایی جنسی افراطی در جامعه، چندین پیامد قابل‌تصور است. یک دیدگاه فرض می‌کند که در یک جامعه تماما آزاد، عدالت جنسی به نحو قابل‌ملاحظه‌ای برقرار خواهد شد و در این شرایط، هر کسی می‌تواند بنا به شرایط خود، نیازهای جنسی‌اش را ارضا کند. اما شواهد واقعی در جوامع آزاد، تاییدکننده این دیدگاه خوش‌بینانه نیستند. هر چند اصطلاح لیبرالیسم، این تفکر را به ذهن متبادر می‌کند که در جامعه‌ای که لیبرالیسم جنسی برقرار است، اغلب افراد محروم یا ناکام نمانده و هرکس می‌تواند آزادانه به ارضای نیازهای خویش در هر چارچوبی که دوست دارد بپردازد اما همانطور که خواهیم دید واقعیت چیز دیگری است.

در مورد هزینه‌ها نیز ممکن است به اشتباه فکر کنیم که در جوامع آزاد، همه یا لااقل اغلب افراد، به نحوی برابرگرایانه آسیب می‌بینند. این آسیب‌ها، ناشی از فردگرایی افراطی، تخریب تعهدات اخلاقی و انسانی، نبود قوانین قاطع و سخت برای پیشگیری یا بازداری از عدم رعایت تعهدات اخلاقی- جنسی همانند خیانت زناشویی، ضعیف‌شدن بنیان خانواده، اخلاق جنسی و از این قبیل است. به نظر می‌رسد که این دیدگاه نیز، از منشأ دیدگاه قبلی که معتقد به توزیع عادلانه محصولات یک جامعه آزاد از نظر جنسی است، تاثیر پذیرفته باشد. به عبارتی، این دیدگاه نیز همانند دیدگاه قبلی، سعی می‌کند تا بطور خوشبینانه‌ای، پیامدهای منفی یک جامعه آزاد را، برای همه افراد برابر ببیند. همانطور که خواهیم دید، میل به عادلانه‌دیدن چنین جوامعی، نوعی ساده‌انگاری مسائل است که می‌تواند موجب شود تا ما پیچیدگی‌های درونی مسائل را مورد غفلت قرار دهیم. به هر حال، شواهد قابل مشاهده و عینی در جوامع لیبرال، گویای پیامد سومی هستند که نه تنها بر عادلانه‌بودن توزیع نقاط قوت و ضعف نظام‌های لیبرالی صحه نمی‌گذارند بلکه حاکی از ناهماهنگی و نامتوازنی در تاثیرات چنین نظام‌های اخلاق جنسی بر افراد یک جامعه هستند.

بسیاری از اعتیادها، سرقت‌ها، خودکشی و دیگرکشی‌ها و قتل‌های ناموسی، بطور مستقیم یا غیرمستقیم به مسائل جنسی و روانشناسی جنسی انسان مانند محرومیت و ناکامی جنسی یا تهدیدهای جنسی (مانند سرقت همسر بوسیله رقبا) مربوط هستند. پژوهش‌هایی که درباره شادکامی [1] یا به‌زیستی ذهنی [2] انجام شده‌اند بطور باثباتی نشان می‌دهند که یکی از پیش‌بینی‌کننده‌های اصلی و مهم رضایت از زندگی، کیفیت روابط صمیمانه و بخصوص روابط جنسی است به نحوی که اهمیت این روابط در رضایت از زندگی، اغلب حتی بیشتر از سطح تحصیلات، درآمد یا وضعیت شغلی فرد است (دی‌پائولو و موریس، ۲۰۰۵؛ دینر، اُیشی و لوکاس، ۲۰۰۵، لوکاس، ۲۰۰۵ و مروسزک و اسپیرو، ۲۰۰۵). از طرف دیگر، این عقیده که لیبرالیسم کمک می‌کند تا هر کس به بیشترین حق خود از کامروایی و ارضای جنسی برسد، فقط یک شعار تبلیغاتی بوده که واقعیت‌های مهمی مانند تفاوت افراد در قابلیت‌های اولیه برای بهره‌گیری از پتانسیل‌های یک جامعه لیبرال و همچنین روانشناسی جنسی دو جنس مانند ترجیحات و استراتژی‌های جنسی آنها را در نظر نگرفته و یا بطور عمد پنهان می‌کند. یک مسابقه دو را تصور کنید که در آن، همه شرکت‌کنندگان، پشت خط و آماده حرکت‌اند. اما یک نفر از آنها پیاده است، نفر دیگر سوار بر اسب و نفر سوم هم، سوار اتومبیل خود. به همه آنها می‌گوییم که آنها آزادند که بعد از شنیدن صدای سوت شروع مسابقه، حرکت کنند. این سناریوی به ظاهر مضحک، دقیقا شبیه آن چیزی است که لیبرالیسم درباره سهم افراد از ارضای جنسی در جامعه، انجام می‌دهد. افراد، از نظر مولفه‌های اثرگذار در جذب‌کردن جنس مقابل از قبیل وضعیت اقتصادی و اجتماعی، جذابیت جسمی و جنسی، مهارت‌ها و توانمندی‌های ارتباطی و بین‌فردی و

---

[1]- Happiness
[2]- Subjective well-being

سایر عوامل، متفاوت هستند. تفاوت‌های قابل‌ملاحظه بین‌افراد از نظر عوامل فوق، خود به خود، منجر به تفاوت‌های شدید، از نظر توزیع عادلانه روابط و ارضای جنسی خواهد شد. این باعث می‌شود تا در مسابقه دو ترتیب داده شده بوسیله لیبرالیسم، عده‌ای، با ابزارها و امکانات بهتر وارد شده و در نتیجه، از همان اول، برای برنده‌شدن وارد شوند و برای عده‌ای دیگر، چه شرکت کنند و چه نکنند، بازندگی، اجتناب‌ناپذیر باشد. علاوه بر این، وجود استراتژی‌های جنسی همانند استراتژی جنسی مختلط در زنان، به این توزیع نامتوازن و ناعادلانه ارضای جنسی، دامن می‌زند. در چنین جامعه‌ای، مردان یا زنانی که از نظر طبقه اقتصادی یا جذابیت جسمانی در وضعیت مطلوب‌تری قرار دارند، بخش زیادی از روابط و کامروایی‌های جنسی جامعه را به خود اختصاص خواهند داد درحالی‌که سایر مردان، در موقعیت بسیار بدی قرار خواهند گرفت. استراتژی جنسی دوگانه در زنان، باعث می‌شود تا مردان جذاب‌تر، تماما یا اکثریت روابط جنسی کوتاه‌مدت را از آن خود کنند درحالی‌که برای سایر رقبا، تنها راه‌چاره یا شق غالب، روابط درازمدتی همچون ازدواج باشد. این مردان، حتی در مورد روابط درازمدت مانند ازدواج نیز، دچار مشکلات عدیده و نگرانی خواهند بود. اولا آنها باید منتظر بمانند تا زنان، دوره‌های خوشگذرانی خود با مردان آلفا را پشت سر بگذرانند زیرا در جوامع آزاد، عموم زنان، فقط در زمانی که به علت افزایش سن، زیبایی آنها دیگر رو به کاهش گذاشته و بیم از دست دادن موقعیت‌های همسریابی برای آنها نمایان می‌شود و یا به این علت که بخاطر افزایش سن دیگر مانند سابق برای مردان آلفا آنقدر جذاب نیستند، حاضر به ازدواج می‌شوند. دوم اینکه، مردان بتا، حتی در صورتی که موفق به ازدواج شوند، همواره خود را در معرض خطر ابراز استراتژی جنسی دوگانه از طرف همسران‌شان می‌بینند. زنان آنها، اگر چه که مسئولیت اقتصادی و اجتماعی خود را بر دوش این مردان بتا انداخته‌اند، ولی همچنان ممکن است سودای آغوش‌های آلفایی را در سر داشته باشند بخصوص که سال‌ها طعم شیرین آن را چشیده‌اند. روشن است که مسئولیت بخش بزرگی از این بی‌عدالتی در جوامع لیبرال، به عهده زنان است زیرا آنها با استراتژی‌ها، انتخاب‌ها و غرایز خودشان، ارضای جنسی در جامعه را به نحوی توزیع و منتشر می‌کنند که بخش زیادی از مردان، در ناکامروایی مطلق باقی مانده و در عوض درصد اندکی از آنها غرق در آن باشند. البته، این فرایند لزوما یا تماما ماحصل انتخاب آگاهانه زنان نیست بلکه نتیجه طبیعی به عمل درآمدن انتخاب‌های تکاملی مغزهای میلیون سالی زنان در یک جامعه لیبرال است.

عدم توزیع متوازن ارضای جنسی، در جمعیت‌ها و گروه‌های حیوانی نیز، که به نوعی نظام لیبرال بر آنها حاکم است، مشاهده می‌شود. در یک مطالعه (به نقل از داوکینز، ۲۰۰۶) بر روی فُک‌های بزرگ[1]، ۴ درصد از نرها، ۸۸ درصد از کل آمیزش‌های جنسی مشاهده‌شده را، از آن خود می‌کردند. ارتباط جنسی کوتاه‌مدت و بدون تعهد، برای جنس مونث انسان، در محیط تکاملی انطباق‌ها، بسیار گران تمام می‌شده است. به همین دلیل، چنانچه

---

[1]- Elephant seals

آنها قصد انجام این‌کار را داشتند، بهترین‌ها را از مردان انتخاب می‌کردند تا هزینه‌های منفی این ارتباطات را به حداقل برسانند و این پدیده، در دنیای مدرن باعث می‌شود تا فقط درصد بسیار کمی از مردان، موفق به برقراری این‌گونه از ارتباطات شوند. بوجودآمدن لیبرالیسم جنسی در جامعه انسانی نیز، منجر به این می‌شود که بطور مثال در یک جمعیت معین، بیست درصد از مردان یا کمتر، هفتاد درصد از آمیزش‌های جنسی بدون تعهد یا با تعهد کمتر را از آن خود کنند. درحالی‌که برای انبوهی از سایر مردان، تنها راه ارضای جنسی، روابط درازمدت و آن هم توأم با مسئولیت‌ها، مشکلات و اضطراب‌های زیاد است. البته راه دیگر کم‌خرج‌تری هم برای آنها وجود دارد و آن خودارضایی است! این موضوع، در جوامع سنتی- لیبرال، به میزان بسیار بیشتری برجسته بوده و درصد مردان خوشبخت را، باز هم کمتر می‌کند. در این جوامع، آن دسته از افرادی که به هر علتی، در پیش راندن تمایلات جنسی خود موفق‌تر هستند، نه تنها از طریق مسئله نابرابری اولیه بین افراد، بلکه همچنین از طریق پنهان‌کاری، عدم آگاهی دیگران در آن جامعه و سایر شرایطی که باعث ظاهر محافظه‌کار و باطن لیبرال جامعه می‌شوند، به اکثریت موقعیت‌های جنسی می‌رسند. چیزی که متاسفانه امروز، در جامعه خودمان هم شاهد آن هستیم. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که یک مرد، به دلیل وضعیت مادی مناسب یا جذابیت جسمانی مطلوب، در طول زندگی جنسی خود، با ده‌ها و صدها زن ارتباط برقرار می‌کند درحالی‌که جوانی دیگر، از طریق اعتیاد به خودارضایی سعی می‌کند نیازهای جنسی‌اش را برآورده سازد چرا که موقعیت اقتصادی یا جذابیت ظاهری پایینی دارد. از این رو، باید متوجه باشیم که آزادی بدون برابری، برای همه، وجود عملی و واقعی ندارد. چنین آزادی، مانند در دست داشتن کوپنی باطله است. برای اینکه بتوانید از رستوران محله خود غذاهای لذیذ سفارش دهید، علاوه بر آزادی، باید پول هم داشته باشید! آنهایی که آزادی در جامعه را، هماهنگ با منافع همه افراد می‌دانند، بخوبی از این مغلطه آگاهی دارند.

تاثیر آزادی‌های بی‌قید و بند بر گسترش استراتژی جنسی دوگانه زنان، در جوامعی مانند جامعه ما، به علت نیاز زنان به ازدواج، باز هم آسیب‌های بیشتری را به دنبال خواهد داشت. در جوامع غربی، رشد و نمو و بروز استراتژی جنسی دوگانه زنان، با وجود همه بی‌عدالتی‌هایی که درون خود دارد، آسیب‌های مربوط به زمان ازدواج کمتری را، در پی دارد. در آنجا، اگر زنی بطور همزمان با چندین مرد ارتباط دارد، بیشتر احتمال دارد که این اتفاق، در زمانی که او متاهل نیست روی دهد، زیرا نرخ ازدواج رسمی در این کشورها، بسیار پایین‌تر از کشورهایی همانند کشور ماست. در عوض در جوامعی مانند کشور ما، به علت اینکه ازدواج برای زنان با مشوق‌های مهم اقتصادی و اجتماعی پیوند خورده، اکثریت آنها قصد ازدواج دارند و درصورتی‌که شرایط ازدواج برای آنها فراهم شود حتما ازدواج می‌کنند. بروز استراتژی جنسی دوگانه در زنانی که ازدواج می‌کنند، به علت مسئولیت‌های سنگین ازدواج، برای مردان چنین جوامعی، بی‌عدالتی‌های بسیار بیشتری را در حق این گروه از مردان، روا می‌دارد.

چنین تناقض‌های آشکاری در عدالت جنسی را نمی‌توان با ادعاهای بسیاری از نسخه‌های نظام‌های لیبرال موجود در مورد حقوق شهروندی افراد، هماهنگ دانست. با توجه به این واقعیت‌ها، می‌توان متوجه شد که یک جامعه لیبرال از نظر جنسی، به نفع عده محدودی از مردان و عده قابل‌ملاحظه‌ای از زنان (نه همه زنان)، تمام خواهد شد. این عده، می‌توانند همان گروه‌هایی باشند که خواهان نشر چنین نظام‌هایی بوده و آن را تبلیغ می‌کنند. در این بی‌عدالتی جنسی بزرگ، مردان جذاب و/ یا ثروتمند و زنان، قافله را می‌رانند، درحالی‌که مردان کمترجذاب یا فقیر و عده‌ای از زنان، از قافله عقب می‌مانند. بعضی‌ها فکر می‌کنند که دوران ارباب و رعیتی یا برده‌داری گذشته، غافل از اینکه فقط شکل آن تغییر یافته است. عده‌ای، بدون آنکه هرگز خودشان هم خبردار شوند، انواع متعددی از حقوق فردی خود از جمله حقوق جنسی، حق مورد برخورد عادلانه قرار داشتن و حتی حق داشتن سلامت روان و جسم خود را، به اربابانی ناخوانده واگذار می‌کنند. شعارهای تبلیغاتی، آوازهای رسانه‌ای و فریادهای هوچی‌گرایانه بعضی از نظام‌های اجتماعی- جنسی، ما را به یاد آوازخوانی‌های شبانه مأمورهای شب در شهرهای گذشته می‌اندازد. آنها فریاد می‌زدند: «مردم آرام بخوابید که شهر در امن و امان است»، درحالی‌که در واقع شهر پر از فریادهای ناشی از ظلم و جورهایی بود که هیچ‌وقت شنیده نمی‌شدند. رسانه‌های همراه با نظام‌های جنسی آزاد، فقط یک منظر از این شهر و آن هم منظری که در آن لذت و آرامش برای عده‌ای معدود وجود دارد را نشان می‌دهند. درحالی‌که زیر پوست این عدالت ظاهری، بی‌عدالتی‌های بزرگی نهفته است. توصیفات خود از زوایای مورد انتخاب را هم، آنقدر بلند فریاد می‌زنند که حرف دیگران از سایر زوایای قضیه، اصلا قابل‌شنیدن نباشد! در ابتدا، انتظارات کاذب و امیدهای غیرواقع‌بینانه، چشم‌های ما را گرفته و دل‌های‌مان را فریب می‌دهند. اما در انتها، هنگامی‌که هنر رسانه‌های تبلیغاتی این نظام‌ها، با مشاهده واقعیت‌های عینی در جامعه زوال می‌یابد، چشم‌های‌مان را فقط حقایق تلخ پر خواهد کرد. این مهم نیست که شعارهای تبلیغاتی و رسانه‌ای چه می‌گویند، چه ادعاهایی دارند و یا اینکه گروه‌های علوم اجتماعی، حقوقی و سیاسی در دپارتمان‌های دانشگاهی چه می‌گویند، چه ادعا می‌کنند و چه نظریات و ایده‌های بدون پشتوانه تجربی درباره گسترش عدالت اجتماعی دارند. مهم این است که واقعیت‌های قابل تحقیق و قابل دیدن در دنیای حقیقی ما، چه چیزی را نشان می‌دهند.

ما همواره شاهد طرفداری خودخواهانه افراد از نظام‌هایی هستیم که بیشترین منفعت و موفقیت تولیدمثلی و تکاملی را، برای آنها به همراه دارد. از این رو، این عقیده که در جوامع لیبرال، حداقل در شکل کنونی آنها، هر کس باید خود تلاش کند و در حد تلاش خود، از شرایط جامعه بهره‌مند خواهد شد، یک وعده عوام‌فریبانه است که راه را برای ابراز استراتژی‌های عده‌ای از افراد که نفع خود را در برقراری یک جامعه از نظر جنسی بی‌قاعده می‌بینند، هموار می‌کند. البته که این به نفع شاه و درباریان است که فریاد بزنند؛ مردم آرام بخوابید که شهر در امن و امان است! بیشتر مردان نمی‌دانند که از زرق و برق یک اجتماع آزاد جنسی چیزی نصیب آنها نخواهد شد و

آنها، بیشتر از اینکه از این بازار مکاره‌جو سودی بدست بیاورند، سرمایه‌های اقتصادی، روانی و عاطفی و عمر خود را در آن خواهند گذاشت. فیلم‌هایی که در آنها، ارتباطات آزاد جنسی یا خیانت زنان به نمایش گذاشته می‌شود، از این‌رو موجب نعوظ آلت و خیس کردن شلوار مردان می‌شوند که اغلب تماشاچیان این فیلم‌ها، با قهرمانی که زنان را بدست می‌آورند هم‌ذات‌پنداری و همانندسازی می‌کنند. آنها، بطور ساده‌لوحانه‌ای، خود را فقط به جای مردی که زنان با او ارتباط آزاد دارند یا مردی که هنرپیشه زن خیانت‌کار بر شوهر خود ترجیح می‌دهد می‌گذارند و حتی لحظه‌ای فکر نمی‌کنند که ممکن است روزی بجای آن شوهران مورد خیانت یا مردان همیشه محروم از ارتباط جنسی باشند (اگر به این احتمالات هم فکر می‌کردند اختلال نعوظ می‌گرفتند نه نعوظ آلت!). اغلب مردان، با شنیدن شعارهای جذاب اما فریبکارانه یا در بهترین حالت نادقیق مکتب‌های آزادگرایانه جنسی، فقط با آرزوهای خود و نه واقعیت‌هایی که انتظارشان را می‌کشند، نشخوار ذهنی پیدا می‌کنند. این شعارها و وعده و وعیدها، پوشاننده بخش‌هایی تلخ و مهم از حقیقت هستند. همان حقایق تلخی که اول از همه دامن‌گیر همین مردان خوش‌خیال خواهد شد. این ماجرا، یادآور داستان تروو‌ا است که افراد شهر از سربازان درون اسب بزرگی که ظاهرا به آنها هدیه داده شده بود، خبر نداشتند. اگر این مردان، از میزان درصدی از مردان که در یک جامعه آزاد به کامیابی جنسی می‌رسند، و درصدی از مردان که یا برای همیشه محروم می‌مانند و یا مجبور خواهند بود با زندگی‌های جنسی با کمیت و کیفیت بسیار پایین سر کنند اطلاع داشتند، با چنین اعتماد به نفس‌های بطور کاذب بزرگی، به استقبال چنین جوامعی نمی‌رفتند. آنها، غالبا نمی‌دانند یا نمی‌خواهند بپذیرند که اغلب آنها، سوگلی‌های جنسی و جذابی برای اکثریت زنان نخواهند بود. اگرچه که آنها در ساخت زیبایی‌های این شهرفرنگ‌ها، زحمت‌های بسیاری را متحمل خواهند شد اما خود بهره کمی از آنها خواهند برد. این شهرفرنگ‌ها، میراث مشقت‌ها و البته جهل آنهاست که برای تعدادی از همجنس‌های زیرک خود و زنان، برجای خواهند گذاشت. آنها هیچ وقت آن آزادی که به آنها وعده داده می‌شود را نخواهند شد و فقط تماشاچی آزادی دیگران خواهند بود.

گروهی از جلادترین افراد یک جامعه را رسانه‌ها و گروه‌هایی تشکیل می‌دهند که رسالت‌شان نه فاش‌سازی حقیقت بلکه قلب و تحریف آن به نحوی که مطابق با منافع عده‌ای باشد، است. گروهی از این رسانه‌ها، حتی خود نیز اشراف کاملی به درستی و عمق آنچه که معتقد هستند، ادعا می‌کنند، می‌نویسند و می‌گویند، ندارند. آنها، بلندگوهایی هستند که صرفا حرف‌های دیگران را تکرار می‌کنند. بلندی صدای آنها هم، موجب این توهم در آنها می‌شود که فکر کنند واقعا دارند حقیقت را می‌گویند. عده‌ای دیگر از این اربابان رسانه، خود جزو گروهی هستند که تبلیغ ایده‌های‌شان در قالب بسته‌بندی‌های شیک رسانه‌ای ولی به‌دور از حقیقت جامع، اول از همه به نفع

خودشان است. بسیاری از این نظام‌های ایدئولوژیک، بیش از آنکه برای خریداران خود منفعت‌آور باشند برای فروشندگان آنها سودآور هستند.

باید هشیار باشیم که اگر بخواهیم آزادی جنسی را در جامعه بطور غیرنظام‌مند و ناعادلانه گسترش دهیم، فقط منابع ارزشمند مادی و غیرمادی آن جامعه را، در جهت منافع لذت‌طلبانه عده‌ای معدود از مردان و زنان خواهیم خشکانید و جامعه‌ای که در آن مهمترین موهبت بشری یعنی عشق از بین رفته باشد، دیر یا زود به ورطه انحطاط اجتماعی و سیاسی خواهد افتاد. مردان، در جامعه‌ای که در آن، عده کثیری از همه انواع ارتباطات جنسی محروم هستند و عده‌ای غرق در ولنگاری‌اند، به سه گروه تقسیم خواهند شد: عده‌ای از آنها هیچ سهمی نخواهند داشت، تعدادی از آنها، فقط ممکن است بتوانند در نقش شوهر و آن هم با هزاران زحمت و تحقیر و خواری بازی کنند و عده‌ای دیگر، هم به عنوان معشوق و هم به عنوان همسر، فتح‌الباب‌های زیادی خواهند داشت. جامعه و دنیا در چنین فرهنگ‌هایی تبدیل خواهد شد به محلی برای ارضای نیازها و خواسته‌های زنان و عده کمی از مردان. اما اگر مابقی مردان بخواهند نیازهای خود را ارضا کنند باید هزاران چالش را جواب‌گو باشند.

شواهد عینی نشان می‌دهند که در یک جامعه لیبرال، رفتارها و انتخاب‌های جنسی زنان و مردان آلفا، گسترش‌دهنده بی‌عدالتی جنسی و ارتباطی است. پدیده کلونی زنبور شدن جامعه در فرهنگ‌های به ظاهر محافظه‌گرا و در باطن لیبرال یا اصطلاحا دولایه، قدرت بسیار بیشتری در قطبی‌کردن جامعه خواهد داشت. زیرا در این جوامع که اغلب هم جوامعی جهان سومی هستند که لیبرالیسم را بطور ناشیانه‌ای در جامعه خود وارد کرده‌اند، تعداد بسیار کمتری از مردان، نسبت به جوامع لیبرال، موقعیت‌های جنسی را از آن خود می‌کنند. یک علت اینست که بطور مثال، مردان بتا در جوامع واقعا لیبرال، می‌توانند نیازهای خود را، لااقل از طریق روش‌هایی مانند سکس تجاری ارضاء کنند، حال آنکه در جوامع دولایه، با این پدیده بطور ریاکارانه و با مخالفت برخورد می‌شود. تفاوت دیگر اینکه، مردان بتا، در این جوامع، همانند مردان جوامع لیبرال- محافظه‌کار، مجبور به پذیرفتن و رفتارکردن بر طبق هنجاری‌های سنتی از جمله هنجارهای قوی درباره ازدواج‌کردن نیستند و این باعث می‌شود تا آنها لااقل بطور ناعادلانه و ناخواسته مجبور به ازدواج نباشند. درحالیکه در جوامع سنتی- لیبرال، همه از مردان بتا انتظار ازدواج کردن دارند. همچنین، واریانس توزیع جذابیت در بین مردان جوامع دولایه احتمالا بیشتر یا بسیار بیشتر است به این معنی که مردان این کشورها بیشتر احتمال دارد که بر اساس جذابیت جسمی و جنسی، تفاوت‌های زیادی با هم داشته باشند و این خود باعث می‌شود که در این جوامع، مردان گروه بتا باز هم بیشتر محروم بمانند. شیوه انتخاب‌گری زنان از جمله ایده‌آل‌گرایی و انتخاب‌گرانه‌تربودن زنان در این جوامع دولایه، و همچنین بیشتر متمایزگرانه رفتار کردن زنان نسبت به مردان آلفا و بتا در این جوامع، به گونه‌ای است که سر مردان بتا را، در این جوامع، باز هم بیشتر بی‌کلاه می‌گذارد.

بعضی از سیاستمداران، متخصصین و دانشمندان معتقدند که فراهم‌کردن شرایط اجتماعی برای پیاده‌شدن استراتژی جنسی دوگانه زنان، روشی آرام و بی سر و صدا برای به‌سازی نژادی در جامعه است. آنها ممکن است اینطور استدلال کنند که، از یک طرف، می‌دانیم که میزان تناسب ژنتیکی افراد در زمینه‌های مختلف متفاوت است. از طرف دیگر، قبولاندن به عده‌ای از افراد، برای اینکه حاضر باشند داوطلبانه دست از ارتباط جنسی، تولیدمثل و باقی‌گذاشتن زاده‌هایی از خود بردارند، نه مقدور و نه مطلوب است. مقدور نیست، به این خاطر که معمولا تعداد کمی از افرادی که ازدواج می‌کنند حاضر می‌شوند این مسئله را که خط ژنتیکی‌شان با خودشان متوقف شود را بپذیرند. مطلوب‌نبودن هم، به این دلیل که چنانچه عده‌ای از مردان با الزام به نداشتن فرزند و بخصوص نبود تعهد جنسی از طرف همسران‌شان و از همه وحشتناک‌تر برای آنها، اینکه فرزندان‌شان از مردان دیگری باشد، مواجه شوند، دست از تلاش برای حفظ چارچوب‌بندی ارتباطات خود با جنس مقابل در قالب ازدواج و خانواده سنتی، خواهند کشید. و این مسئله، می‌تواند به قیمت از دست دادن مقدار قابل‌توجه‌ای از نیروی کار مورد نیاز جامعه تمام شده و از قدرت تولیدی آن، به شدت بکاهد. در این وضعیت، مردان بتای بسیار کمتری حاضر به کارکردن مداوم و چرخاندن چرخ اقتصادی خواهند شد زیرا سکس و تسکین جنسی و تشکیل خانواده، از مهمترین انگیزه‌های مردان برای فعال‌بودن و کار کردن است. و این قضیه یکی از علل ریاکاری جامعه و داشتن مشکل بسیار کمتر با افرادی است که بطور پنهانی و نه علنا هنجارشکنی می‌کنند. جامعه لیبرال بخصوص لیبرال دولایه نمی‌خواهد لشکر مردان بتای خود را از دست بدهد چرا که می‌داند اگر این گروه از مردان هم، از درون‌مایه‌های جامعه آگاه شوند، بخش اصلی و اکثریت نیروی پشتیبان هنجارها و البته نیروی کار را از دست خواهد داد. جامعه، هرچند برای ایجاد نطفه‌های جدید، به همه مردان نیاز ندارد اما برای اینکه از نظر اقتصادی و اجتماعی، سرِ پا بایستد، اغلب آنها باید کار کنند. با این تحلیل که اولا نمی‌شود مردان بتا را قانع کرد که دست از تمنیات و حقوق جنسی خود بردارند و از طرف دیگر به علت نیاز جامعه به نیروی کار، اصلا به صلاح نیست که این کار را بکنیم زیرا در اینصورت آنها دست از کار و فعالیت خواهند کشید، پس تنها راه، پذیرفتن لیبرالیسم و استراتژی جنسی دوگانه در زنان است. با این روش هم مردان بتا احساس می‌کنند حق و حقوق جنسی‌شان برآورده شده، هم جامعه نیروی کار خود را حفظ می‌کند، هم زنان می‌توانند استراتژی جنسی دوگانه خود را عملی کنند و هم یک سیستم تولیدمثل پنهانی و بهینه در جامعه شکل می‌گیرد. بنابراین، بهتر است که اجازه دهیم نیروهای پنهان طبیعت، در جوامع امروز، همان کاری را بکنند که در زمان غارنشینی انسان‌ها می‌کردند! به این طریق، بلوا و آشوبی به پا نخواهد شد و فرایند به‌سازی نژادی هم، به کار خود ادامه خواهد داد.

شاید قسمت‌هایی از مقدمه‌چینی استدلال‌های فوق درست باشد اما در مورد نتیجه‌گیری‌ها اینطور نیست. اولین و مهمترین نکته اینکه، چه چیز باعث می‌شود تا مطمئن باشیم که انتخاب‌های جنسی زنان، متناسب‌ترین

نطفه‌ها را برای نسل‌های بعدی بشر، شکل می‌دهد؟ همانطور که بحث شد، اولا، تناسب و متناسب‌ترین، اصطلاحاتی قراردادی و دربرگیرنده آنچه که برای بقا و تولیدمثل مفید و ضروری هستند می‌شود. اینکه در دنیای جدید، بتوانیم میزان بقا و تولیدمثل را ملاک‌های ارزشمندی در سنجش میزان موفقیت یک انسان در نظر بگیریم، اولین نکته بحث‌انگیز است. دوم اینکه، همانطور که بارها مورد تذکر قرار گرفت، انتخاب‌های جنسی زنان، بیشتر هماهنگ با چالش‌های دوره‌ای از تکامل بشر است که در آن، برای بقا و تولیدمثل موفق، یک سری صفات خاص جسمی و رفتاری، مورد نیاز بوده است. ملاک‌های دنیای مدرن به‌روز شده اما ذهن تکاملی- جنسی ما، همچنان ثابت باقی مانده است. البته که داشتن یک سیستم ایمنی قوی، حتی در دنیای پیشرفته پزشکی امروز هم ممکن است به بقا و تولیدمثل فرد دارنده آن کمک کنند اما مسئله اینست که بسیاری از دیگر صفاتی که زنان در معشوقه‌های جنسی خود جذاب می‌یابند برای زندگی در دنیای مدرن، دیگر به اندازه قبل نه تنها حیاتی یا مفید نیستند بلکه مضر و غیراجتماعی هستند. با این تفاسیر، تکلیف ما در برخورد با زنی که بخاطر این صفات، جوانکی یاغی و خوش‌اندام را برای باردارشدن یا عشق‌بازی، به همسر زحمت‌کش خود ترجیح می‌دهد، چیست؟ آیا باید قبول کنیم که انتخاب این زن، برای جامعه و نسل‌های بعد، مفید واقع می‌شود؟! زندگی در عصر پیش‌مدرن، همراه با خطرهای بسیاری بوده و موفقیت در آنها، با توانایی بدنی، ملازم بوده است. اما آیا تشکیل نطفه‌هایی که از نظر بدنی، قوی‌هیکل و نیرومند اما از نظر رفتاری و روانشناختی، سرکش و ضداجتماعی باشند، واقعا نوعی به‌سازی نژادی است؟! به همین منوال، بسیاری از خصایص جذاب از نظر جنسی برای زنان را، می‌توان در زمره همین صفات و مشخصات دانست.

دوم اینکه، همانطور که در فصل چهارم گفته شد، اغلب پژوهش‌هایی که در حیطه ارتباط سلامتی با زیبایی انجام شده‌اند، همبستگی‌های بالاتری را، در زنان و نه مردان، یافته‌اند. پس مشخص است که اگر زیبایی ظاهر، ملاک تناسب ژنتیکی قرار گیرد، از روی ظاهر زنان، بهتر می‌توان درباره تناسب ژنتیکی آنها قضاوت صحیح کرد تا مردان. و بر همین اساس، اگر قرار باشد نوعی به‌سازی ژنتیکی بر مبنای فاکتورهایی مانند ظاهر انجام شود، زنان، متقاضیان بهتری برای این مسئله خواهند بود تا مردان. پس چرا برای داشتن نسل‌هایی با تناسب بالاتر، باید عده‌ای از مردان و آن‌هم با چنین بی‌رحمی اجتماعی، قربانی شوند؛ چرا نباید خود زنان را وارد این نظام غربال‌گری کرد؟!

مسئله بعد اینکه، به‌سازی نژادی، به روش‌های متعدد دیگری که مورد قبول عموم مردم واقع شود هم، قابل‌انجام است. اما چه چیز تعیین می‌کند که به‌سازی ژنتیکی، به این شکل را، کم‌هزینه‌ترین شکل اصلاح خزانه ژنتیکی جامعه تلقی کنیم؟ آیا احساسات و وجود تعداد زیادی از مردان و در واقع اکثریت آنها، اینقدر بی‌اهمیت

است که برپایی چنین امری را، در مقابل قربانی‌شدن آنها، براحتی قابل‌قبول بدانیم؟ چرا دردها، هزینه‌ها و مشکلات چنین روشی، باید فقط نثار عده‌ای از افراد شود؟

و مسئله آخر اینکه، روزگار پنهان‌ماندن‌ها و پنهان‌کاری‌ها گذشته است. هرچند که تصور رسیدن به جامعه‌ای که در آن، همه یا اغلب مردان، به بینش و آگاهی وسیع و لازم درباره آنچه که در بطن جامعه در حال روی دادن است می‌رسند، دشوار است اما انتشار آگاهی‌های فزاینده، امری اجتناب‌ناپذیر است. آری باید به این قضیه هم اندیشید که آگاهی‌های بعدی تک‌تک اعضای جامعه و پیامدهای آن، چه تاثیراتی را می‌تواند به دنبال داشته باشد. نباید به این عقیده که جامعه آرام است چندان دلخوش کرد، چه بسا که آرامش فعلی آرامشی قبل از طوفان باشد!

در پایان این بحث، تاملات فلسفی نیچه درباره تناقض در ظاهر و باطن نظام‌های اجتماعی و نقش تبلیغات در درست نمایاندن سبک و سلوک آنها را می‌خوانیم.

"ما برای آنکه اشیاء را زیبا، جذاب و مطلوب نمائیم، چه شیوه‌هایی در اختیار داریم؛ اشیایی که زیبا و جذاب نیستند و به عقیده من هرگز فی‌نفسه این چنین نبوده‌اند؟ در این مورد، شیوه‌هایی وجود دارد که پزشکان به ما می‌آموزند. مثلا آنها چیزی را که تلخ است رقیق می‌کنند یا به برخی مواد، مخلوط شکر یا شراب اضافه می‌کنند. اما شیوه‌هایی نیز وجود دارد که هنرمندان دائما در حال ابداع این گونه از شیوه‌ها و ترفندها هستند. از جمله این شیوه‌ها، عبارتند از دور شدن از اشیاء تا [جایی‌که] بسیاری جزئیات آنها محو شوند و چشم مجبور شود جزئیات دیگری به اشیاء نسبت داده و بتواند آنها را باز- مشاهده [مشاهده از منظری جدید] کند. ما از هنرمندان در زمینه‌های دیگر عاقل‌تریم. اما می‌توانیم روش‌های زیر را از آنها فرا گیریم: نگریستن به اشیاء از زاویه‌ای خاص که فقط مقطعی از آنها رؤیت شوند؛ قراردادن اشیاء در موقعیتی که قسمتی از آنها پوشیده مانده و چشم فقط منظری از آنها را مشاهده کند؛ مشاهده اشیاء از طریق شیشه‌ای رنگی یا در نور غروب خورشید؛ و پوشاندن اشیاء از سطح یا پوسته‌ای که کاملا شفاف نباشد. **البته این قدرت ظریف هنرمندان، در جایی که هنر متوقف شده و زندگی آغاز شود، معمولا تمام می‌شود.** بگذار ما که متفاوت هستیم، شاعران زندگی خویش و مهم‌تر از آن، شاعران چیزهای کوچک و عادی زندگی روزمره خویش باشیم!" (نیچه، حکمت شادان، قطعه ۲۹۹؛ آنچه که از هنرمندان باید آموخت[1]).

«تاکنون قاطع‌ترین گشاده‌زبانی از آنِ که بوده است؟ از آنِ طبل. سلاطین، تا زمانی‌که طبل را در اختیار دارند همیشه بهترین سخنور و بهترین برانگیزاننده توده‌ها باقی خواهند ماند».

«فکر می‌کنم که بجز نگرانی از مرتبه و وقار، هیچ چیز دیگری مانع از آن نیست که یک دیپلمات خوب، تبدیل به بازیگری عالی شود!»

«غارتگر و حاکم مقتدری که به گروهی وعده می‌دهد که آنها را از غارتگران در امان بدارد، از بنیاد موجوداتی همسان هستند، فقط دومی به روشی متفاوت از اولی، به سود خود دست می‌یابد».

---

[1]- ترجمه آل احمد و همکاران، نشر نیل، ۱۳۸۹

تمایل به هایپرگمی در زنان و توزیع نامتوازن شریک‌یابی در یک جامعه لیبرال

در تعریفی بسیار ساده، به فرایندی که فرد طی آن تصمیم می‌گیرد که با چه کسی ازدواج کند، سبک همسرگزینی [۱] می‌گویند. سبک‌های همسرگزینی را از یک جنبه می‌تواند در سه دسته **همسان‌گزینی** [۲]، **هایپرگمی** [۳] و **هایپوگمی** [۴] طبقه‌بندی کرد. در همسان‌گزینی، فرد با شخصی که بطور کلی و از نظر ملاک‌های ارزش همسری در حد خود او و هم‌پایه با او محسوب می‌شود ازدواج کرده یا حاضر به ارتباط جنسی می‌گردد.

هایپرگمی به نوعی از همسرگزینی می‌گویند که در آن فرد به دنبال ازدواج یا شریک‌یابی با فردی می‌گردد که از نظر ارزش همسری، بالاتر از خود او باشد. به عبارت دیگر، فرد به دنبال همسری بهتر و شایسته‌تر از خودش می‌گردد. «فرادست‌خواهی»، «فراز همسری»، «ازدواج با بالاتر از خود» یا «پیوند با بهتر از خود » معادل‌هایی هستند که برای واژه هایپرگمی در فارسی در نظر گرفته شده‌اند. این بهتر بودن می‌تواند جذابیت جسمی و جنسی، طبقه اقتصادی و اجتماعی و در کل هر خصیصه‌ای باشد که در یک جامعه، تشکیل‌دهنده ارزش همسری افراد تلقی می‌گردند. دقت کنید که این گزاره‌ها یعنی ادراک فرد از ارزش همسری خود و طرف مقابل تا حدی واقعی و تا حدی هم ذهنی هستند. به این معنی که این می‌تواند بسیار به خود فرد هم بستگی داشته باشد که او به خودش و به طرف مقابل‌ش، از نظر ارزش کلی همسری و یا نمره در خصیصه‌های مختلف، چه نمره‌ای بدهد. مثلا ممکن است برای فرد خاصی، جذابیت چهره‌ای و برای دیگری جذابیت بدنی و یا برای شخص سومی تحصیلات، وضعیت اقتصادی و یا داشتن ویژگی‌های شخصیتی خاص بسیار مهم باشند. بر این اساس، بدیهی است که این اشخاص، افراد متفاوت در این خصیصه‌ها را بصورت متفاوت نمره‌دهی و ارزش‌گذاری می‌کنند.

در هایپوگمی که قطب مخالف هایپرگمی است فرد به ازدواج یا ارتباط جنسی با فردی که از نظر ارزش همسری پایین‌تر از او ارزیابی می‌شود، رضایت می‌دهد. «فرودست‌گزینی»، «فرودست همسری» و «انتخاب همسر از طبقه‌ای پایین‌تر از خود» معادل‌های پیشنهادی برای این واژه هستند.

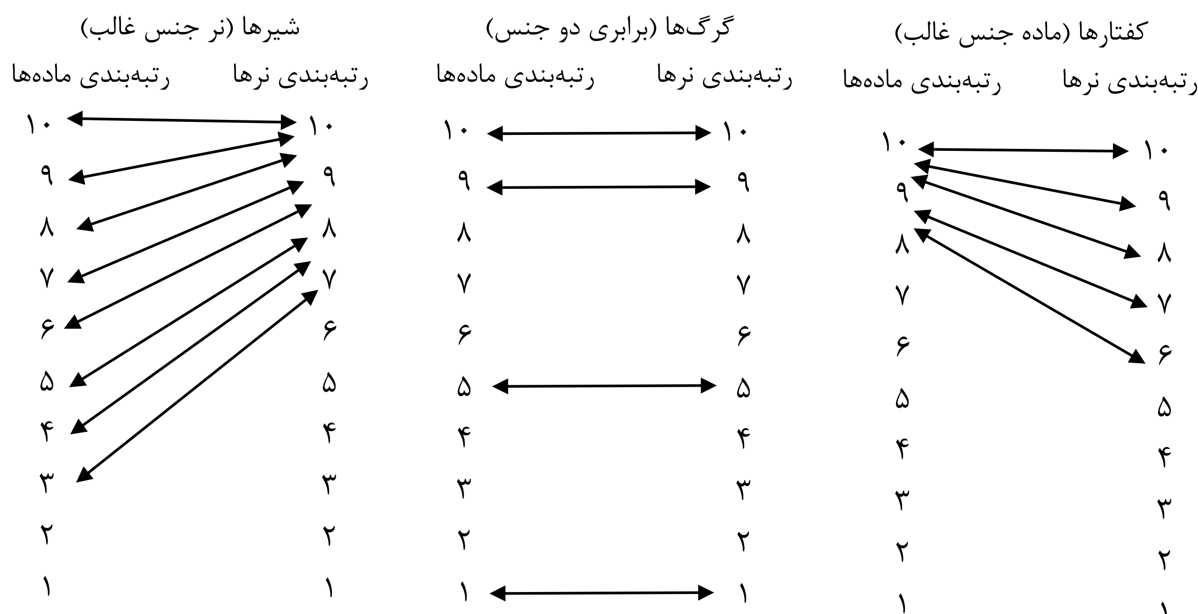
یکی از موضوعات بسیار مهم درباره سبک همسرگزینی زنان اینست که آنها، بطور کلی و در اغلب شرایط تمایل شدیدی به هایپرگمی دارند. این تمایل، در زمان انتخاب یک همسر برای روابط متعهدانه مانند ازدواج کمی تعدیل شده و هنگامی که به روابط کمترمتعهدانه می‌رسد بسیار شدیدتر می‌شود. روابط جنسی گذرا، دوستی و شراکت جنسی، از جمله این روابط هستند. اولین علت، بطور ساده به این برمی‌گردد که هر

[1]- Mating Style
[2]- Assortative Mating
[3]- Hypergamy
[4]- Hypogamy

ارگانیسم زنده از جمله هر موجود انسانی به دنبال بهترین گزینه از بین گزینه‌های موجود در جنس مقابل می‌گردد تا بیشترین تناسب تولیدمثلی را بدست آورد. همچنین، زنان از این حقیقت اطلاع دارند که اگرچه آنها به علتی محدودیت‌هایی که برشمردیم، برای روابطی همانند ازدواج خیلی نمی‌توانند بر روی هایپرگمی حساب باز کنند اما بخوبی می‌دانند که هر وقت حرف از روابط کمترمتعهدانه پیش بیاید، همیشه مردان مشتاق برای روابط جنسی وجود دارند که خیلی کمتر احتمال دارد که به آنها نه بگویند. آنها می‌دانند که حتی تعداد کمی از این مردان بسیار جذاب، قادر به برقراری ارتباط جنسی با تعداد زیادی از زنان هستند. از این رو، بخصوص در مورد روابط کمترمتعهدلنه، زمانی که خود حداقل شرایط و جذابیت لازم را داشته باشند، به دنبال مردانی می‌گردند که حداکثر جذابیت جنسی را داشته باشند. به این طریق، آنها می‌توانند مطمئن باشند که متناسب‌ترین ژن‌های تکاملی را از جامعه مردان اخذ می‌کنند. علت دیگر هم به همان پدیده سرمایه‌گذاری والدینی بیشتر در زنان برمی‌گردد که باعث می‌شده روابط بدون تعهد یا کمترمتعهدانه، برای آنها هزینه‌های زیادی داشته باشد. در طی تکامل، آنها سعی می‌کردند تا از این طریق یعنی هایپرگمی، هزینه‌های بالقوه زیاد چنین روابطی را برای خودشان کمتر کنند.

به سه قسمت تصویر صفحه بعد نگاه کنید. این سه شکل نموداری تقریبی و نمادین از توزیع رابطه جنسی در سه گروه از گونه‌های حیوانی یعنی شیرها، گرگ‌ها و کفتارها را نشان می‌دهد. در گله‌های شیرها، این جنس نر است که قالب است. در گرگ‌ها، برابری‌نگری جنسی رایج‌تر است و در نهایت در کفتارها، جنس مونث، جنس قالب می‌باشد. همانطور که می‌بینید، در شیرها، بیشتر ماده‌های گله به تعداد کمی از نرها که بالاترین نمره را در میزان غالب‌بودن دارند، تعلق می‌گیرند. این غالب بودن همان شاخص جذابیت برای ماده‌ها محسوب می‌شود. برعکس آن را در کفتارها می‌توان دید که نرهای جذاب نصیب تعداد کمی از ماده‌های با نمره بالا می‌شوند. در گرگ‌ها نوعی همسان‌گزینی را مشاهده می‌کنیم که در آن، هر کدام از ماده‌ها و نرها با جفتی برابر با خود از نظر جذابیت، طاق می‌خورند. همانطور که مشخص است در گونه‌هایی همانند شیرها که از نظر تاریخچه تکاملی، جنس نر در آنها جنس غالب بوده است این نرهای بالای گروه هستند که اغلب ماده‌های آن را از آن خود می‌کنند در حالی که اغلب نرهای آن گروه هیچ جفتی نصیب‌شان نمی‌شود. گونه انسان هم جزو این دسته از گونه‌ها طبقه‌بندی می‌شود که در آن جنس نر، جنس غالب است. همانطور که خواهیم دید توزیع دسترسی به شرکای جنسی در جوامع انسانی محافظه‌کار شبیه به گونه گرگ‌ها و در جوامع لیبرال شبیه به گله شیرها است.

شکل ۱-۵: میزان دسترسی به جفت جنسی بر اساس جنسیت غالب و رتبه‌بندی جذابیت جنسی در سه گونه از جانداران (شکل برگرفته از وبلاگ www.dicipres.wordpress.com)

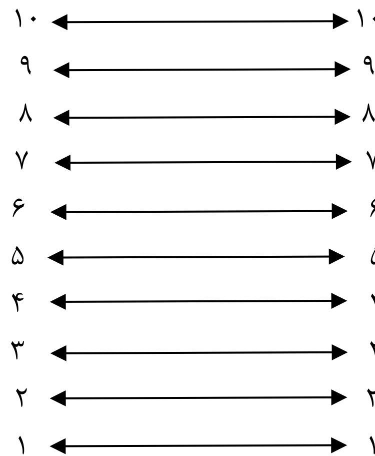


روند میزان دسترسی به جفت جنسی بر اساس جنسیت غالب در گونه و رتبه‌بندی جذابیت جنسی، خود را در یک جامعه لیبرال بصورت شکل ۲-۵ نشان خواهد داد. همانطور که در سمت راست (الف) از شکل ذیل قابل مشاهده است در جوامع محافظه‌کارتر از نظر جنسی، توزیع ارتباطات جنسی و جفت‌یابی به سمتی پیش می‌رود که اغلب مردان یا زنان، در یک طیف رتبه‌بندی جذابیت، نهایتا به همتایی از جنس مقابل خود می‌رسند. این فرد همتا، از نظر رتبه‌بندی ارزش همسری، برابر یا کمی بالاتر یا پایین‌تر از خود فرد خواهد بود. چیزی که در مباحث همسرگزینی از آن با عنوان همسان‌گزینی یاد می‌شود. البته بدیهی است که همیشه انتخاب‌های اقلیتی از جمیعت از قوانین حاکم بر اکثریت جامعه تبعیت نکند. در قطب مقابل آن و در جوامع لیبرال (شکل ب)، ما شاهد نوعی نامتوازنی در دسترسی به شریک جنسی هستیم. بطور مثال، اگر میزان جذابیت جنسی مردان و زنان را بر اساس ۱ تا ۱۰ همانطور که شکل نشان می‌دهد رتبه‌بندی کنیم، در یک جامعه فرضی لیبرال، زنانِ با رتبه‌های از ۱۰ تا ۳ نصیب مردان با رتبه‌های از ۱۰ تا فقط ۷ خواهند شد. در این جوامع، زنان با رتبه‌های ۱ و ۲ و مردان با رتبه‌های از ۱ تا ۶ به احتمال زیاد، یا اصلا موفق به جفت‌یابی (بخصوص برای روابط کوتاه‌مدت) نمی‌شوند و یا موفق به شریک‌یابی دلخواه و باثبات نخواهند شد. بسیاری از آنها حتی تا سنین بالا هم موفق به حتی یک ارتباط جنسی با جنس مقابل خود نخواهند بود و این پدیده‌ای است که امروزه در تعدادی از مردان دهه‌های ۳۰ تا ۵۰ ساله کشورهایی حتی همانند آمریکا مشاهده می‌شود. دقت داشته باشید که آمارهای فوق،

فرضـی یا تخمینی هسـتند و حتی در جوامع لیبرال هم ما شـاهد اعداد و ارقام کمی متفاوت در این زمینه خواهیم بود اما کلیت این آمارها یعنی اینکه در جوامع لیبرال اکثریت زنان با فقط اقلیتی از مردان وارد رابطه جنســی می‌شوند تغییری نمی‌کند حال آن چند دهک اول از مردان می‌خواهد ۲، ۳ یا ۴ دهک اول باشـد. بدیهی است که کمی تغییر یا بالا و پایین شــدن این ارقام، کلیت این پدیده یعنی توزیع نامتوازن جنســی در این جوامع را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد.

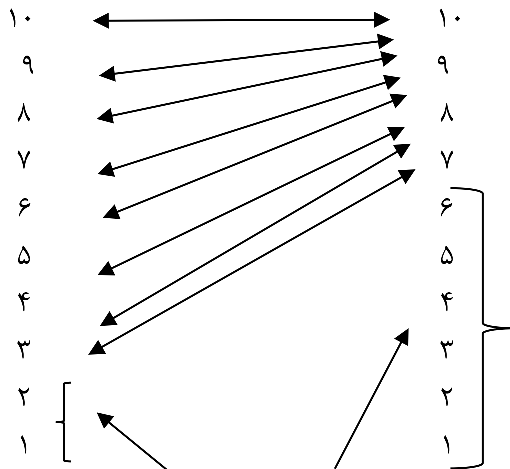
الف) ارتباط جنسی نظم‌داده شده: همانند جوامع محافظه‌کار که در آنها روابط طولانی‌مدت تک‌همسرانه، متعهدانه و محدودشده، شکل رایج ارتباط بین دو جنس است.

رتبه‌بندی مردان　　رتبه‌بندی زنان



ب) لیبرالیسم جنسی: جوامعی که در آنها هنجار، اجبار یا تمایل زیادی برای تشکیل روابط متعهدانه، تک‌همسرانه و درازمدت وجود ندارد.

رتبه‌بندی مردان　　رتبه‌بندی زنان



دهک‌هایی از مردان و زنان که
موفق به شریک‌یابی نمی‌شوند

شکل ۲-۵: توزیع دسترسی به رابطه جنسی یا احتمال شریک‌یابی در جوامع محافظه‌کار و لیبرال (شکل برگرفته از وبلاگ www.dicipres.wordpress.com).

در جوامع محافظه‌کار (و نه دولایه) که تاکید بر روابط متعهدانه و طولانی‌مدت همانند ازدواج یک هنجار شمرده می‌شود، اغلب یا همه افراد از هر دو جنس، می‌توانند برای خود شرکایی داشته باشند اما در جوامع آزاد، هایپرگمی و استراتژی‌های جنسی زنان موجب می‌شود تا تعداد زیادی از آنها به سمت تعداد کمی از مردان کشانده شده و به این نحو تعداد زیادی از مردان و تعداد کمی از زنان، قادر به کسب شریک کوتاه‌مدت و/یا درازمدت نباشند. شکل فرضی بالا، مردان و زنان یک جامعه محافظه‌کار و آزاد را از نظر موقعیت آنها برای دسترسی به جنس مقابل مقایسه می‌کند. توجه کنید که این مقایسه‌ها، به هیچ عنوان، به معنی برتر شمردن کلی جوامع آزاد یا محافظه‌گرا نسبت به همدیگر نیست. هر کدام از این شرایط اجتماعی، مزایا و معایب خود را دارند که مقایسه جامع این دو نظام اجتماعی را دشوار می‌کند. همچنین، باید توجه داشت که تعدادی از جوامع محافظه‌گرا همانند جامعه فعلی ایرانی، در خود لایه‌هایی از آزادگرایی را دارند که محافظه‌گرا نامیدن آنها دشوار و غلط‌انداز است. علاوه بر این، شرایط بعضی از جوامع در

ظاهر محافظه‌گرا و در واقعیت دولایه همچون جامعه ما به نحوی است که توزیع روابط درازمدت و کوتاه‌مدت را متفاوت‌تر می‌کند. در این جوامع، هر چند عده‌ای از مردان، ممکن است در رابطه با روابطی درازمدت همانند ازدواج بتوانند خود را از محرومیت برهانند اما برای روابط کوتاه‌مدت، یک توزیع بسیار نامتوازن مشاهده می‌شود به نحوی که تعداد باز هم بسیار کمتری از مردان، تعداد بسیار زیادی از زنان را از آن خود می‌کنند. شرایط، در رابطه با جوامع واقعا و کاملا آزادگرا تا حدی فرق دارد. بطور مثال، در جوامع آزادگرایی که ارتباط جنسی تجاری قانونی است، تعداد بسیار بیشتری از مردان، توانایی ارضای نیازهای جنسی خود را خواهند داشت تا جوامع آزادی که در آنها چنین تمهیداتی وجود نداشته و نیازهای این خیل عظیم از مردان مغفول می‌ماند. در جوامع نوع دوم، روابط مبتنی بر سکس تجاری بد شمرده شده و یا این پیش‌فرض غلط وجود دارد که آزادی در جامعه، بطور خودبخود می‌بایست باعث شود تا همه مردان بتوانند نیازهای خود را برآورده کنند در حالی‌که همانطور که تاکنون بحث شده، جوامعی که آزادی را به شکلی سطحی و فقط در معنای اولیه آن تفسیر می‌کنند، تعداد بیشتری از مردان را محروم می‌کنند. دوباره بیاد بیاورید که اینکه تو آزاد هستی که هر غذایی را بخوری، به تنهایی و بدون داشتن پول، باعث نخواهند تا شکم ما سیر شود! از این رو، اگر یک جامعه واقعا به دنبال برقراری یک نظام آزادگرایانه اجتماعی برای همه شهروندان است باید به فکر تشکیل اجتماعی باشد که همه افراد آن از آزادی‌ها سهمی داشته باشند. در غیر اینصورت، فقط با شهرفرنگ‌هایی مواجه هستیم که عده زیادی فریب خورده و از این شهرفرنگ‌ها فقط تماشای چراغانی آنها سهم‌شان می‌شود.

علت اصلی این پدیده همانطور که درباره آن بحث کردیم، وجود غریزه فرادست‌گزینی یا هایپرگمی در زنان است. این تمایل در زنان اجازه نخواهد داد تا اکثریت مردان یک جامعه لیبرال که به ظاهر آزادی دارند، سهمی از میلیون‌ها ارگاسم و انزال مقاربتی یک جامعه داشته باشند. هایپرگمی، بر دست کسانی که با خوش‌خیالی آمده از سناریوهای فیلم‌های پورن (!)، فکر می‌کنند که اگر جامعه‌ای لیبرال شود، همه افراد آن می‌توانند از مواهب آن لذت ببرند، آب پاکی را می‌ریزد. عده‌ای از لیبرال‌ها و عده‌ای از افراد طبقات اقتصادی بالا می‌گویند که نمی‌توانند بفهمند که چرا محافظه‌کارها یا مثلا طبقات پایین جامعه با لیبرالیسم و آزادی مخالف‌ند درحالی‌که آنها هم می‌توانند در چنین جامعه‌ای شاد باشند و از آزادی‌ها و مواهب آن استفاده کنند. لیبرال‌هایی که این حرف را می‌زنند به دو گروه تقسیم می‌شوند. آنها یا از این بازی‌های اجتماعی و نقش فاکتورهای مختلف در تنظیم مواهب لیبرالیسم همانند غریزه هایپرگمی در زنان آگاهی ندارند و یا اینکه اطلاع دارند اما برای آنها اهمیتی ندارد. این گروه دوم خود به دو زیرگروه تقسیم می‌شوند. یکی لیبرال‌هایی که به علت ریاکاری و میل به پنهان‌پوشی، قصد پنهان‌سازی حقیقت را از مردم دارند تا به هر نحو که شده برقراری یا استقرار لیبرالیسم را تقویت کنند. و دیگری لیبرال‌هایی که قصد پنهان‌سازی حقیقت را ندارند و حتی به آن اذعان هم می‌کنند. قسمت خطرناک نگرش این گروه اخیر اینست که آنها حتی بطور آشکار هم با این پیامدهای لیبرالیسم مشکلی ندارند. آنها معتقدند که خوب اگر زنان ترجیح می‌دهند که با فقط دهک‌های بالای مردان رابطه جنسی یا همسرگزینی داشته باشند، این چه اشکالی می‌تواند داشته باشد؟ آنها به اغلب دهک‌های مردان یا دهک‌های پایین زنان و حتی زنانی که بنا به عللی همانند سبک ترجیحی متفاوت در همسرگزینی همانند میل به رابطه درازمدت، نمی‌توانند شریک‌یابی موفقی در

یک جامعه لیبرال داشته باشند، هیچ اهمیتی نمی‌دهند. در واقع عده‌ای از آنها ممکن است قلبا معتقد باشند که این اصلا بد نیست که اغلب مردان و عده‌ای از زنان، از حتی طبیعی‌ترین حقوق خود یعنی حق داشتن رابطه جنسی مطلوب هم محروم شوند! چرا که چه اشکالی دارد که اجازه دهیم انتخاب و گزینش همچنان در جوامع انسانی راه خود را بیابد و تکامل به این طریق ادامه یابد. این شیوه‌های تحلیل و تفکر درباره حق داشتن رابطه دلخواه و ارضای جنسی در جامعه، مشکلات جدی، خطرناک و متعددی را در پی خواهد داشت که دیر یا زود گریبان جامعه را خواهد گرفت. کاملا بدیهی است که در دنیای جدید هر کسی باید از حقوق انسانی پایه برخوردار باشد که حق انتخاب آزادانه زنان برای شریک‌یابی هم از آن جمله است. اما مشکل در اینجا به موضوعات دیگر برمی‌گردد. حتی این موضوع که در جامعه لیبرال، بسیاری از مردان از حق طبیعی ارضای جنسی محروم می‌شوند هم در پرتو آسیب بعدی رنگ می‌بازد. به نظر مولف، بزرگ‌ترین آسیب و چالش نظام‌های لیبرال این نیست که نمی‌تواند از پس برآورده کردن نیازهای جنسی/ جفت‌یابی همه یا اکثریت افراد و بخصوص مردان بربیاید بلکه بزرگ‌ترین آسیب آن اینست که در مرحله اول آشکارا دروغ می‌گوید! این لاپوشانی حقیقت در نظام‌های لیبرال به این منجر می‌شود که مشکلات و موانع بازشناخت نشده، بازگو نشوند و طبیعتا هرگز حل نشوند. اگر حق انتخاب آزادانه جزو حقوق بشر است، حق دانستن درباره واقعیت‌هایی که ما را در برمی‌گیرند هم جزو این حقوق است. اگر جوامع انسانی جایگزینی برای نظام‌های لیبرالی ندارند و ما مجبوریم که آنها را به عنوان پلی برای رسیدن به نظام‌های عادلانه‌تر تحمل کنیم، لااقل می‌توانیم به افرادی که در این نظام‌ها زندگی می‌کنند، حقایق را بگوییم. اینکه با هزار دوز و کلک، به لیبرالیسم هزار رنگ و لعاب بزنیم و در وقت لزوم صورت آن را بارها بشوییم تا به دنیا بقبولانیم که لیبرالیسم تنها راه سعادت همه جوامع است. در فیلم‌ها، عکس‌ها، متن‌ها و رسانه‌ها طوری به مردمان بخت‌برگشته کشورهای غیرلیبرال وانمود کنیم که انگار در یک محیط لیبرال، همه چیز برای آنها گل و بلبل خواهد بود. و این تنها به این خاطر باشد که می‌خواهیم از شر نظام‌های سیاسی حاکم بر آنها که با نظام‌های سیاسی غربی سر سازگاری ندارند، خلاص شویم. هیچ اهمیتی ندهیم که مردمان آن جوامع، هم از نظر بیولوژیکی و هم از نظر فرهنگی، تفاوت‌های عمیقی با ما دارند و تجویز هجومی و بی‌حساب و کتاب لیبرالیسم به آن جوامع، خطر فروپاشی‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جدی برای آنها خواهد داشت.

در مرحله دوم آسیب‌شناسی لیبرالیسم، باید به موضع آن در ارتباط با حق ارضای جنسی همه افراد در جامعه برگردیم. اگر حق ارضای آزادانه نیازهای جنسی برای زنان و اقلیتی از مردان که موفق به کامیابی در نظام‌های لیبرال می‌شوند جزو حقوق اساسی بشر تلقی می‌شود، چطور جرات می‌کنیم که درباره نیازهای جنسی و روانی اکثریت جامعه مردان و عده‌ای از زنان، اینطور قهری و بی‌تفاوت حرف بزنیم و رفتار کنیم؟ شاید اینجا هم حقوق را بر اساس رتبه‌بندی جذابیت تقسیم می‌کنند! ایا این با حقوق بشر سازگار است که در جوامع

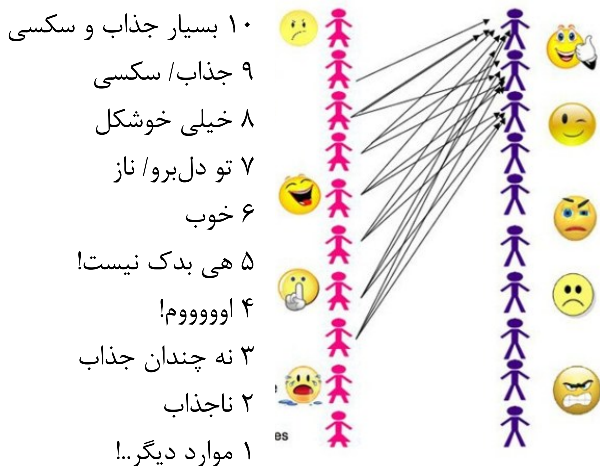
سنتی‌لیبرال، به مردان بتا بگوییم که بروند از دوره نوجوانی که میل جنسی آنها شدیدا فوران می‌کند تا زمان میانسالی دختران که دیگر مورد علاقه مردان آلفا نیستند گوشه عزلت بگیرند و تازه بعد آن هم باید آماده خوش‌خدمتی در غالب تعهد همه‌جانبه و سنگین ازدواج باشند. شاید هم الان وقت آن رسیده که دارایی این مردان بتا را که تا به این سن با هزاران زحمت جمع کرده‌اند، به اسم حق تقسیم اموال و مهریه و.. از آنها بگیریم!

یک مشکل بسیار بزرگ دیگر در اینجا به عدم شناخت یا عدم میل به تایید این شناخت برمی‌گردد که ساختارهای روانی و از جمله میزان و اهمیت میل جنسی در مردان نژادهای متفاوت، با همدیگر تفاوت‌های اساسی دارند. حتی درون یک جامعه هم تفاوت‌های زیادی از این نظر وجود دارد. آن دسته از مردان سردمزاجی که میزان دفعات برانگیختگی جنسی در آنها را به زحمت می‌توان از جفت‌گیری بهاره بعضی از پرندگان نر تمایز داد، هرگز نمی‌توانند تنش ناشی از برآورده نشدن ارضای جنسی در مردان گرم‌مزاج را درک کنند.

از همه اینها بدتر اینکه تمام سرمایه‌های مادی و معنوی یک جامعه را مستقیم و غیرمستقیم خرج آزادی یا عیاشی یک عده معدود کنیم و به اکثریت مردان یک جامعه بگوییم که این مشکل شماست که مطابق با غریزه هایپرگمی زنان نیستید و یا طبیعت رنکینگ شما را در رتبه پایین قرار داده (!) و تازه این در حالی است که همان اکثریت مجبور باشند که از صبح تا شام و از ابتدا تا آخر عمرشان همچون برده کار کنند تا حداقل هزینه‌های جاری زندگی خودشان و البته بیش از آن هزینه‌های زندگی طبقات ثروتمند و خوشگذران جامعه را فراهم کنند. آیا ترکیب نظام‌های لیبرال و سرمایه‌داری به آن شکلی که ما در جوامع دولایه و لیبرال می‌بینیم، یک نظام برده‌داری نوین نیست؟!

همانطور که خواهیم دید این نظام‌های لیبرال فقط به نامتوازنی توزیع جنسی راضی نیستند بلکه در عمل طوری رفتار می‌کنند که نشان می‌دهد نه تنها معتقد به این پنهان‌سازی هستند بلکه بر این باورند که برای حفظ نظم اجتماع، آن گروه اکثریت مردان بتا را باید به هر طریق ممکن کنترل هم کرد. آنها نباید بخوبی مطلع شوند، صدای آنها نباید بطور رسا طرح یا شنیده شود و بخصوص نباید بتوانند قدمی در جهت تغییر شرایط یا حق‌خواهی بردارند. همانطور که خواهیم دید دامنه این تلاش‌ها از وضع قوانین و هنجارها تا تبلیغات همسو با نظام‌های فکری آنها را در برمی‌گیرد. این راه‌حل تصوری این گروه از لیبرال‌ها یعنی تحمیل نامتوازنی جنسی در جامعه و وادار کردن مردم به پذیرفتن آن، اصلا امکان عملی درازمدت نخواهد داشت و دیر یا زود با پیامدهای منفی جدی اجتماعی مواجه خواهد شد.

مزاحی با واقعیت!

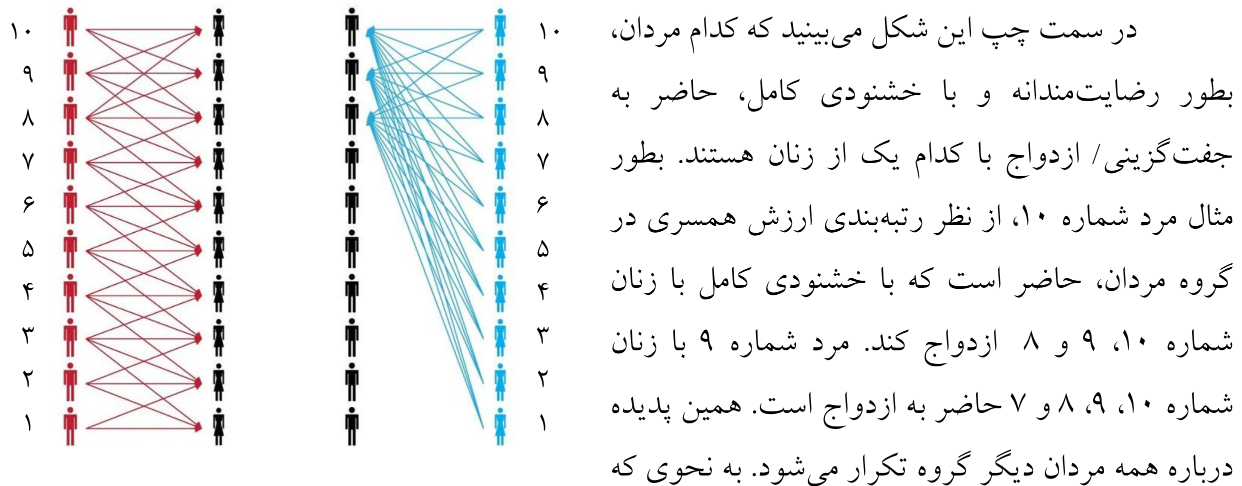


از زمانی که اپلیکیشن‌های اجتماعی پا به عرصه ارتباطات انسانی گذاشتند و استیکرها توسعه پیدا کردند، انسان‌ها ابزارهای جدیدی برای ابراز و تعامل هیجانات‌شان نسبت به پدیده‌ها پیدا کردند. در این شکل، واکنش مردان و زنان دارای رتبه‌های مختلف جذابیت، نسبت به تولنایی شریک‌یابی در یک جامعه لیبرال می‌بینید. همانطور که بحث شد، در این گونه از جوامع، اقلیت متعلق به چند دهک بالای مردان، اکثریت زنان را از آن خود می‌کنند درحالی‌که اکثریت مردان، از این سفره پر چرب کاملاً بی‌نصیب می‌مانند. این پدیده، در طولانی‌مدت می‌تواند منجر به تجمع و تراکم سرخوردگی، احساس بی‌عدالتی اجتماعی و خشم در بسیاری از مردان و عده‌ای از زنان و متعاقبا احساس بیگانی اجتماعی و پرخاشگری نسبت به ساختارهای اجتماعی شود.

هایپرگمی و رضایت از جفت‌گزینی در زنان

«شوهر، [برای یک زن]، هرگز جانشین مرد مطلوب [مرد ایده‌آل و مورد آرزوی او] نیست و هیچ‌گاه هم، خودِ آن مرد [تبدیل به آن مرد ایده‌آل] نخواهد شد» (فروید).

پدیده هایپرگمی در زنان و تمایل شدید آنها به آن، علاوه بر توزیع نامتوان در دسترسی به ارضای جنسی، باعث شکل‌گیری پدیده‌های متعدد دیگری هم خواهد شد. یکی از موضوعاتی که تحت تاثیر تمایلات هایپرگمی زنان قرار می‌گیرد رضایت داشتن از گزینه‌های موجود در زمان جفت‌گزینی و به طبع آن متغیرهای ثانویه به این متغیر همانند رضایت از همسر و رضایت زناشویی است. بدیهی است که این متغیرها هم به نوبه خود بر میزان رضایت کلی فرد از زندگی تاثیر می‌گذارند. بر اساس گفته‌ها و انتخاب‌های عملی زنان در هنگام جفت‌گزینی بخصوص در زمان انتخاب جفت برای روابط کمترمتعهدانه، می‌توان به تحلیل ذیل درباره نقش سبک انتخاب همسر آنها در رضایت از شرکای مورد جفت‌گزینی، دست یافت. دقت کنید که اشکال و اعداد ارائه شده در اینجا جهت درک کلی نقش سبک‌های جفت‌یابی در زنان و مردان هستند و آنها قابلیت تعمیم دقیق به جامعه را ندارند بلکه کلیت نتیجه‌گرفته شده از بحث قابلیت تعمیم دارد.



در سمت چپ این شکل می‌بینید که کدام مردان، بطور رضایت‌مندانه و با خشنودی کامل، حاضر به جفت‌گزینی/ ازدواج با کدام یک از زنان هستند. بطور مثال مرد شماره ۱۰، از نظر رتبه‌بندی ارزش همسری در گروه مردان، حاضر است که با خشنودی کامل با زنان شماره ۱۰، ۹ و ۸ ازدواج کند. مرد شماره ۹ با زنان شماره ۱۰، ۹، ۸ و ۷ حاضر به ازدواج است. همین پدیده درباره همه مردان دیگر گروه تکرار می‌شود. به نحوی که همه آنها به دنبال زنانی با نمره برابر، پایین‌تر و یا نهایتا اندکی بالاتر از خود می‌گردند و در صورتی که به چنین زنانی برسند، خشنود و راضی به رضای پروردگارشان خواهند بود! از طرف دیگر، همانطور که سمت راست شکل نشان می‌دهد، اگر انتخاب فقط در دست خود زنان باشد، همه آنها از شماره ۱۰ تا ۱ فقط هنگامی از نتیجه جفت‌یابی خود رضایت *کامل* پیدا می‌کردند که بتوانند با یکی از مردان شماره ۱۰، ۹ و ۸ گروه وارد رابطه شوند! ازدواج یا ارتباط با هر یک از مردان دیگر طیف، هر چند که زنان در عمل اقدام به آن می‌کنند ولی منجر به رضایت تام و تمام و ایده‌ال در همه آنها نخواهد شد. این تحلیل بخصوص درباره جفت‌گزینی در روبط کمترمتعهدانه زنان بسیار بیشتر صدق می‌کند زیرا همانطور که گفتیم غریزه هایپرگمی زنان در زمان انتخاب جفت برای روابط کوتاه‌مدت بسیار شدیدتر می‌شود. این پدیده بخوبی توضیح می‌دهد که چرا در یک جامعه لیبرال، بسیاری از مردانی که در یک طیف جذابیت، نمره‌های پایین‌تری کسب می‌کنند، قادر به یافتن جفت نمی‌شوند. در این جوامع، بسیاری یا اغلب زنان به سمت مردان بالای هرم جذابیت متمایل می‌شوند و دست مردان پایین‌تر، از آنها کوتاه می‌ماند.

این متغیرهای زیست- نهاد یعنی میل به هاپیرگمی در زنان و تاثیرات آن بر روی متغیرهایی همچون رضایت از جفت/ همسر، رضایت زناشویی و رضایت از زندگی، برای فعالان اجتماعی از جمله فعالان فمنیستی که برای افزایش رفاه روانشناختی و اجتماعی زنان، فقط بدنبال تغییرات اجتماعی هستند، منبع ناکامی و ناامیدی خواهد بود. همچنین، تمرکز افراطی بر نقش مردان برای اینکه برای شادکامی هرچه بیشتر زنان زندگی خود تلاش کنند، راه پیشنهادی غلط شماره دو است. اشتباه بعدی این بوده که فعالان فمنیستی و لیبرال نمی‌دانستند که علی‌رغم فراهم‌آوری آزادی ظاهری برای همه افراد در یک جامعه آزاد، غریزه هایپرگمی زنان اجازه نخواهد داد که بسیاری از مردان به شریکی دست بیابند و از آن طرف بسیاری از زنان به دلیل اینکه نمی‌توانند غریزه هایپرگمی خود را برآورده کنند، احساس ناکامی یا شکست داشته باشند. دختران با غریزه هایپرگمی بدنیا می‌آیند و زمانی

که به سن بلوغ رسیده و شروع به مشاهده روابط دیگر همسالان خود با جنس مقابل می‌کنند، آنها نیز تصمیم به ورود به دنیای روابط می‌کنند. برای آنهایی که خود در نردبان جذابیت، بر پله‌های بالایی تا متوسط آن قرار دارند، شرایط از این نظر خوب خواهد بود ولی برای آنهایی که نه آنقدر جذابیت دارند که به مردان بالای طیف برسند و نه به دلیل این غریزه‌شان حاضر به جفت‌گزینی با فرد همتایی از جنس مقابل می‌شوند، شرایط چندان خوب پیش نخواهد رفت که این خود منبع نارضایتی جدیدی برای عده‌ای از زنان در یک جامعه لیبرال خواهد بود.

پژوهش‌های روانشناختی دهه‌های اخیر درباره منبع شادکامی نشان می‌دهند که اگر به دنبال افزایش سلامت روان و شادکامی در جامعه هستیم، ایجاد تغییرات بیرونی، به تنهایی جواب نمی‌دهد. این پژوهش‌ها به ما نشان می‌دهند که نه تنها منبع مقدار قابل ملاحظه‌ای از خواستگاه شادکامی در انسان به متغیرهای درونی و روان‌زاد خود او برمی‌گردد، بلکه همچنین نشان می‌دهند که گویا ما برای تغییر این متغیرهای درونی هم آنقدرها که انتظار داشتیم توانا نیستیم. همانطور که در فصل نهم بیشتر بحث خواهیم کرد، انتخاب طبیعی به دنبال آفرینش دنیایی مملو از مردمان شادکام نبوده بلکه فقط بر توانایی کسب موفقیت هر چه بیشتر در زادآوری و گسترش ژن‌های چنین موفقیتی تمرکز داشته است. این امر، دست ما را برای تغییرات بسیار زیاد خواهد بست. از این رو، شاید باید بپذیریم که نارضایتی و غم هم، همیشه بخشی از این دنیای پیچیده ما خواهند بود.

تضادهای طبقاتی و تضاد در استراتژی‌های جنسی

«خودپسندی دیگران، زمانی خلاف ذوق ماست که خلاف خودپسندی ما باشد». «بی‌نظری و بی‌غرضی، نه در آسمان‌ها خریداری دارد و نه بر روی زمین.» (نیچه).

«تعریف رقیب؛ شخص پست فطرتی را گویند که خواهان همان چیزی است که ما می‌خواهیم!» (آمبروز بیرس، ۱۹۱۱).

«... هر سری، یک نوع حق را می‌خرد ...» (نیما یوشیج).

«با من که بخوابد فرشته است، با تو اما هرزه!».

عوامل شکل‌دهنده طرفداری منفعت- وابسته افراد از نظام‌ها و سبک‌های رفتاری- جنسی معین، متعدد بوده و از ویژگی‌های زیستی افراد گرفته تا جذابیت جنسی، جنسیت، سبک‌های تربیتی و اعتقادی اخذ شده در دوران کودکی، هوش، شخصیت، عوامل جسمی، جغرافیایی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، فرهنگی و سیاسی را در بر می‌گیرد. افراد، در هر یک از این عوامل، با همدیگر تفاوت داشته و این تفاوت‌ها می‌توانند منجر به شکل‌گیری

خرده‌گروه‌هایی در جامعه شوند که برای کسب منافع صنفی خود تلاش قهرآمیز می‌کنند. تشکیل این اصناف و گروه‌ها، لزوما بطور رسمی و با دور هم جمع‌شدن و شعاردادن آشکار، صورت نمی‌گیرد. در ابتدای کار، فرد با توجه به محاسبات تکاملی از پیش انجام شده در ذهن خود، به این نتیجه می‌رسد که به کدامین صنف یا گروه تعلق داشته و دفاع یا عدم دفاع از چه مواضعی برای او بیشتر تناسب‌افزا است. نتیجه این تلاش‌های فردی، خود را در حمایت از وجود و گسترش نظام‌های جنسی معین هم نشان می‌دهند که نتیجه نهایی آن، پیدایش ایدئولوژی‌های جنسی متنوع و گاه متعارض است. این موضوع، همچنین زمینه لازم برای بوجودآمدن ائتلافات پنهان و ناهشیار و قراردادهای نانوشته ازلی (و احتمالا ابدی) را در بین افراد متعلق به صنف‌های مختلف فراهم می‌کند. این نیز باعث می‌شود تا افراد مختلفی که از نظر منافع جنسی تناسب‌افزا، در گروه‌های مشترکی قرار می‌گیرند، از یک سری معین از هنجارها، قوانین و رفتارهای جنسی خاص دفاع کنند. عقاید مشترک افراد متعلق به این گروه‌ها، تحت تاثیر محاسبات ذهنی- تکاملی آنها و در قالب مجموعه‌ای از بیعت‌ها، قراردادها و ائتلافاتی بوجود می‌آیند که خود افراد امضاءکننده هم، ممکن است از اینکه دارند بر اساس مفاد چنین پیمان‌نامه‌هایی عمل می‌کنند، آگاهی نداشته باشند. جنسیت‌های متفاوت، مردان و زنان طبقات اقتصادی یا اجتماعی بالا و پایین، مردان و زنان با جذابیت‌های جسمی- جنسی متفاوت، افراد با ویژگی‌های زیستی، ژنتیکی و هورمونی مختلف، افراد متعلق به نظام‌های مختلف اعتقادی و سایر زیرگروه‌های برآمده از جورچین‌شدن متغیرهای تاثیرگذار بر منفعت‌زا بودن استراتژی‌های جنسی خاص، هر یک به سوی یک سری از استراتژی‌های جنسی معین، تمایل نشان می‌دهند. نتیجه این تعارضات و کشمکش‌ها، غالبا به سود عده‌ای از زیرگروه‌ها و اصناف و به ضرر مابقی تمام خواهد شد. در اینجا، بطور مستقیم یا غیرمستقیم شاهد مبارزات بین‌جنسی، درون‌جنسی و طبقاتی، برای به فعلیت رساندن علایق شخصی یعنی جنگ هورمون‌ها، ژن‌ها، بدن‌ها، شخصیت‌ها، طبقات، تربیت‌های جنسی، ایدئولوژی‌ها و در یک کلام، مبارزه ژن‌های خودخواه برای رسیدن به حداکثر تناسب و موفقیت تولیدمثلی هستیم. طرفداری از انواع نظام‌های اخلاقی، می‌تواند یک جنگ جنسی را بین دو جنس و در بین خود مردان و زنان، به منظور رسیدن به بهترین گزینه‌های مطابق با منافع شخصی، بوجود آورد.

مردان طبقات بالا که زر و زور بیشتری دارند، غالبا میل به آزادگرایی بیشتری دارند چون می‌دانند که به این طریق، زنان بیشتری خواهند داشت. برای این مردان و یا مردان جذاب از نظر جنسی، این شعار که «زن جنس برتر است یا زنان باید کاملا آزاد باشند»، حتی اگر اعتقاد درونی هم به آن نداشته باشند، پل بسیار خوبی برای رسیدن به تناسب تولیدمثلی بیشتر است. پس تعجبی ندارد که آنها، طرفداران این شعارها شوند. بر همین قیاس، ممکن است برای عده‌ای از زنان بسیار گرم‌مزاج و شدیدا تنوع‌طلبی که زندگی‌های زناشویی سنتی را جذاب نمی‌یابند، چسبیدن به آرمان‌های اخلاقی محافظه‌کارانه، چندان معنادار نباشد. گرایش به محافظه‌کاری یا آزادگرایی،

بر نوع نگاه فرد نسبت به قوانین مربوط به ازدواج، خیانت و ارتباط بین دو جنس هم تاثیر می‌گذارد. عوامل اجتماعی مانند مذهب‌گرایی، فرهنگ و رسانه‌ها نیز، نقش مهمی در آفرینش ذهن افراد در مورد مسائل ارتباطی و جنسی در جامعه دارند. در مجموع، با توجه به تاثیرگذاری همه این عوامل، کمتر کسی پیدا خواهد شد که نسبت به مسئله‌ای خاص تعصب نداشته باشد. همه افراد تعصب دارند، فقط جهت و نوع تعصب آنها نسبت به مسائل، با همدیگر تفاوت دارد. در مورد هر موضوعی، عده‌ای به این سمت و عده‌ای به سوی دیگر گرایش می‌یابند. نداشتن جهت نیز، خود یک نوع جهت‌گیری است.

جنسیت، یکی از متغیرهای مهم در بوجود آمدن تعارضات بین دو جنس و راهکارهایی که هر یک در پیش می‌گیرد تا به موفقیت تولیدمثلی خود بیفزایند، است. اما آن تنها عاملی نیست که طرفداری از و ترویج نظام‌های جنسی مختلف را باعث می‌شود. دو عامل بسیار مهم دیگر، جذابیت و طبقه اقتصادی هستند. در این کتاب، در بخش‌های مختلف، درباره نقش این عامل و تا حدی هم درباره نقش جذابیت جسمانی و خصایص زیستی همانند سطح هورمون‌ها، در طرفداری یا ضدیت افراد با نظام‌های مختلف ایدیولوژیک، اشاره شده است. پرداختن به نقش همه عوامل نامبرده در فوق، فراتر از این کتاب است اما در قسمت بعد، به نقش یک عامل مهم از این مجموعه عوامل یعنی اقتصاد می‌پردازیم.

اقتصاد و انتخاب استراتژی جنسی

«آزادی، از جمله تجملاتی است که همه توانایی کسب آن را ندارند» (کارل مارکس).

> «انسان وقتی صبح با قلب گرفته بیدار می‌شود و مجبور است قبل از اینکه مجددا بخوابد، پانزده ساعت وقت‌کُشی کند، دیگر آزادی به چه دردش می‌خورد؟ با خود گفت: آزادی، به زیستن کمک نمی‌کند! «ژان‌پل سارتر».

> «اگر فرزند یک فرد فقیر، غیرمشروع باشد، می‌شود «حرامزاده»، اگر فرزند یک ثروتمند غیرمشروع باشد می‌شود «میوه عشق ممنوعه!». اگر جوان فقیری دنبال دختری راه بیفتد می‌شود «منحرف» اما اگر ثروتمندی این کار را بکند می‌شود «دخترباز و خوش‌گذران». اگر فقرا جایی جمع شوند، می‌شود «باند»، اگر ثروتمندان جایی جمع شوند می‌شود «جلسه»، اگر فقیر دزدی کند می‌شود «سرقت» اما اگر ثروتمند دزدی کند می‌شود «فساد». آیا در دنیایی که حتی مفاهیم هم با مقدار پولی که در جیب است عوض می‌شود، به دنبال عدالت هستیم؟!» (جان یوجِل‌در).

«بگو بر سر سفره چه داری تا بگویم چگونه می‌اندیشی»؛ این یکی از جملات کلیدی مردی بود که می‌گفت تاریخ همه جوامع، تاریخ مبارزه طبقاتی بین طبقات مختلف اقتصادی آن جامعه است. این یکی از جملات کلیدی

و مکررا بازگوشده جامعه‌شناس بزرگ، کارل مارکس است. هر چند در طول سال‌ها، بی‌کفایتی بخش زیادی از اندیشه‌های مطرح شده در نظام سیاسی- اقتصادی بنیان گذاشته شده بوسیله این اندیشمند بزرگ یعنی کمونیست اثبات شد اما بخش قابل‌ملاحظه‌ای از نظریات مارکس، همچنان مورد تایید و تاکید قرار می‌گیرد. او اعتقاد داشت که عوامل اقتصادی از جمله مهمترین عوامل در شکل‌گیری بسیاری از جنبه‌های اجتماعی از جمله مناسبات و روابط بین افراد است. تعبیر و تفسیر او از ازدواج و تشکیل خانواده نیز، اساسا تبیینی اقتصادی بود. نزاع بین طبقات اقتصادی مختلف، یکی از محوری‌ترین مفاهیم نظریات اوست. او معتقد بود که طبقات اقتصادی بالا، از زحمات طبقات پایین یا کارگر به نفع خود بهره می‌برند. راه‌حل مشکلات اجتماعی را هم، در بوجود آوردن یک جامعه بدون طبقه می‌دید.

آنجا که مارکس می‌گفت «بگو بر سر کدامین سفره نشسته‌ای تا بگویم چگونه فکر می‌کنی»، در حال اشاره به تاثیر عوامل اقتصادی بر ایدئولوژی‌های مورد دفاع ما بود (هر چند تاکید اولیه او بر ایدئولوژی‌های اقتصادی مورد دفاع افراد بود). اقتصاد، از جمله عوامل مهمی است که تاثیر آن بر باورها و رفتارهای ما، به قدمت تاثیر عوامل اقتصادی بر تناسب تکاملی ماست. توانایی اقتصادی، از ابتدایی‌ترین شکل خود مانند توانایی جمع‌آوری آذوغه تا اشکال پیچیده آن در دنیای مدرن، تاثیر بسیار زیادی بر همه جنبه‌های تناسب ما داشته و دارد. توجه به وضعیت اقتصادی طرف مقابل، از مشخصات همیشگی ملاک‌های جفت‌گزینی زنان و تا حدی هم مردان برای روابط درازمدت و کوتاه‌مدت است. بدون در نظر گرفتن عوامل دیگر، در هر دو گونه از روابط بین دو جنس یعنی درازمدت یا کوتاه‌مدت، بُرد، متعلق به مردان طبقات اقتصادی بالا در مقایسه با مردان طبقات پایین است. در مورد زنان نیز، هر چند انتخاب‌های جنسی زنان طبقات اقتصادی بالا و پایین، همپوشانی‌های زیادی دارند اما عامل اقتصاد به تنهایی آنقدر قوی است که انتخاب‌های آنها را در جهت‌های خاص و متفاوت هم سوق بدهد. از جمله آن موارد می‌توان پذیرش بیشتر روابط کمترمتعهدانه در زنان طبقات بالا را نام برد که به دلیل نگرانی کمتر این زنان از تبعات اقدام به آن در جوامع سنتی و همچنین دغدغه‌های کلی کمتری در باب آینده اقتصادی درازمدت داشتن در این زنان است.

بطور تاریخی و تکاملی، زنان، از نظر اقتصادی به مردان وابسته بوده‌اند. عمده‌ترین شکل فعالیت اقتصادی دو جنس در طول تکامل، شکارکردن و کار در بیرون از خانه بوسیله جنس مذکر و جمع‌آوری آنچه که مرد به خانه می‌آورد بوسیله جنس مونث، بوده است. چنین تبادل و بده و بستان‌هایی، در طول دوران طولانی تکامل انسان‌ها، ذهن دو جنس را آمیخته با برداشت‌هایی از نقشی که هر یک از طرفین باید در یک زندگی مشترک داشته باشند کرده است. افراد، معمولا به نحوی با این برداشت‌ها برخورد می‌کنند که انگار آنها تفویضاتی غیرقابل تغییر

و محتوم هستند. همین عوامل باعث می‌شوند تا تغییر هنجارها و قوانین نانوشته‌ای که بطور خودآگاه یا ناخودآگاهانه در روابط بین افراد و از جمله دو جنس در جریان است، به سختی صورت بگیرد.

با توجه به کاملا آشکاربودن تاثیرات مربوط به عوامل اقتصادی بر هر جنبه از رفتار آدمی، چه انتظاری می‌توانیم در مورد تاثیر این عامل بر استراتژی‌های جنسی در پیش گرفته شده بوسیله مردان و زنان طبقات اقتصادی مختلف داشته باشیم؟ پیشینیان ما، بطور صحیحی، زر، زور و زن را همراه همدیگر می‌دانستند. بطور کلی، معمولا هر جا که ثروت می‌گردد، زنان نیز می‌چرخند. داشتن یک متغیر سرنوشت‌ساز و بسیار جذاب از نظر زنان یعنی توانمندی اقتصادی و مالی، می‌تواند مردان طبقات بالای اقتصادی را در موقعیت فرادستی از نظر اعمال استراتژی‌های جنسی دلخواه‌شان قرار دهد. این مردان، بسیار بیشتر از مردان طبقات پایین، می‌توانند روابط چندگانه در پیش بگیرند. آنها در مزیت جذب و داشتن همزمان تعداد زیادی از زنان هستند. توانایی برای داشتن زنان متعدد، می‌تواند خود را در طرفداری از نظام‌ها و ایدئولوژی‌های جنسی معینی که هماهنگ با منافع شخصی آنهاست، نشان دهد. هر چند در شرایط متفاوت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، این نظام‌های معین، می‌توانند متفاوت باشند اما با دقت بیشتر، می‌توانیم نفع پنهان شده در ذات همه این نظام‌ها برای افراد طرفدار آنها را ببینیم. شاید برای مردان متمول یک جامعه محافظه‌کار، امکان‌پذیر نباشد که بر روی روابط چندگانه کوتاه‌مدت و گذرا با زنان مختلف، سرمایه‌گذاری زیادی بکنند. اما چندزنی، می‌تواند گزینه خوبی برای جایگزینی باشد. چیزی که ما در بعضی از کشورهای عربی می‌بینیم. در عوض، در کشورهای آزاد، مردان ثروتمند، این استراتژی‌های جنسی تنوع‌طلبانه خود را به شیوه‌های دیگر برآورده می‌کنند. هر چند که مزایا، معایب و آسیب‌شناسی مربوط به هر یک از این دو سناریوی فوق متفاوت است اما در هر دو موقعیت، شاهد مطابقت نظام‌های جفت‌گزینی و جنسی با تمایلات و ملزومات موفقیت تولیدمثلی مردان ثروتمند هستیم. ما همچنین ممکن است شاهد تغییرات القا شونده بوسیله مردان طبقات اقتصادی بالا در آنچه که در جامعه در جریان است، باشیم. همانطور که مُد، عموما زاییده تمایلات و اقدامات طبقات بالاست، هنجارهای جنسی و پس از آن قوانین جنسی هم، می‌توانند نتیجه رأی‌زنی‌های آشکار و پنهان عده‌ای از مردان طبقات بالا باشد.

زنان طبقات بالا و پایین نیز، ممکن است در اتخاذ استراتژی‌های جنسی خود، تفاوت‌هایی را نشان دهند. یکی از نگرانی‌های عمده زنان طبقات پایین یعنی اقتصاد، می‌تواند منجر شود تا پافشاری آنها بر روابط توأم با تعهد و ازدواج، بیشتر شود. آنها ممکن است بطور مصلحت اندیشانه‌ای، خویشتن‌دارتر شوند. البته، بطور معکوسی، عده‌ای از دختران و زنان طبقات پایین اقتصادی، ممکن است به منظور کسب اهداف اقتصادی درازمدت و کوتاه‌مدت، متمایل به روابط جنسی گذرا و متعدد شوند. هدف اقتصادی درازمدت می‌تواند کسب همسر برای ازدواج و هدف اقتصادی کوتاه‌مدت، کسب منابع مادی فوری از شرکای کوتاه‌مدت باشد. اما زنان طبقات بالای

اقتصادی، نیازی برای داشتن روابط کوتاه‌مدت و متعدد که فقط با هدف کسب منابع مادی ناچیز باشد، نمی‌بینند. آنها ممکن است احساس کنند که به علت داشتن پشتوانه اقتصادی قوی‌تر یا جذابیت جسمانی بالاتر (بطور میانگین، طبقه اقتصادی بالاتر با جذابیت جسمانی بیشتر هم همبستگی دارد)، نیازی برای چشم‌پوشی از روابط لذت‌بخش کوتاه‌مدت برای رسیدن به روابط درازمدت نمی‌بینند. از طرف دیگر، رفتارهای جنسی زنان این طبقات، همچنین می‌تواند به عنوان الگویی برای دختران و زنان طبقات پایین‌تر اقتصادی، عمل کند.

اقتصاد و توانایی اقتصادی، یکی از عوامل مهم در توانایی فرد برای رها شدن از یک سری موانع بیرونی برای پیاده‌سازی استراتژی‌های جنسی دلخواه است. داشتن امکاناتی مانند مسکن، اتومبیل و سایر امکانات و تجملات مادی، به یک مرد یا زن کمک می‌کند تا درصورتی‌که لازم بداند، بتواند از بند قوانین و هنجارهای بیرونی، تا حد قابل ملاحظه‌ای رهایی پیدا کند. او ممکن است احساس کند که برای داشتن یک زندگی موفق که در آن بتواند احترام دیگران را کسب کند، لازم نیست که در رفتارهای جنسی‌اش کاملا همرنگ دیگران و جامعه باشد. به یک معنی، بخصوص در صورت عدم استحکام عواملی مانند قوانین و هنجارها، اقتصاد می‌تواند فرد را از محدودیت‌های بیرونی، تا حد زیادی رهایی ببخشد. و اما آزادی واقعی منتج از داشتن شرایط اقتصادی مطلوب، چیزی نیست که همه بتوانند آن را داشته باشند. کسانی می‌توانند چنین کالای لوکس و تجملاتی را بخرند که توانایی مالی خرید آن را داشته باشند. به همین دلیل، رسیدن به چنین رهایی، می‌تواند در گرایش یا عدم گرایش به مجموعه نظام‌های جنسی خاص مانند آزادگرایی، تاثیرگذار باشد.

تعدادی از مردان طبقات بالای اقتصادی، ممکن است نگرانی از بابت افزایش رفتارهای تنوع‌طلبی جنسی در زنان نداشته باشند زیرا سرمایه اقتصادی منبعی است که آنها را همیشه در ارتباط با زنان و جذب آنان به عنوان شرکای جنسی یا همسر، موفق می‌گرداند. آزادگرایی جنسی زیاد به نفع این مردان تمام می‌شود زیرا امکان ابراز تنوع‌طلبی جنسی را به آنها می‌دهد اما در همین موقعیت، وضع در مورد مردان طبقات پایین می‌تواند کاملا متفاوت باشد.

شرایط اجتماعی- فردی و انتخاب استراتژی جنسی

گفت دانایی که گرگی خیره سر — هست پنهان در نهاد هر بشر
مردمان گر همدگر را می‌درند — گرگ‌هاشان رهنما و رهبرند
این که انسان هست این سان دردمند — گرگ‌ها فرمانروایی می‌کنند
وان ستمکاران که با هم محرم‌اند — گرگ‌هاشان آشنایان همند
گرگ‌ها همراه و انسان‌ها غریب — با که باید گفت این داستان عجیب

(فریدون مشیری، بخشی از قطعه شعر گرگ).

هر طبقه از افراد، بر اساس طبقه‌بندی بر مبنای هر خصیصه یا عاملی که در نظر بگیریم و بر اساس تاثیر شرایط بیرونی بر تناسب تکاملی‌شان، در مورد آنچه که خوب یا بد، درست یا نادرست، منطقی یا غیرمنطقی و عادلانه یا ناعادلانه است و نه بر اساس یک دید یکپارچه‌نگرانه و کل‌نگر، اقدام به قضاوت می‌کنند. بر این اساس، دفاع یک خواننده معروف موسیقی پاپ از هنجارهای جنسی معین و یا حتی نظرات یک دانشمند و استاد دانشگاه، می‌توانند صرفا بازتاب تحلیل‌های سود و زیان ذهن تکاملی خودشان باشند. از این رو، تعجبی ندارد که ببینیم مردانی که از نظر زنان، شرایط یا موقعیت‌های جذاب دارند مانند تعدادی از هنرپیشگان مشهور یا بازیکنان معروف ورزشی، مردان متمول و ثروتمند، مردان جذاب از نظر جنسی و سایر مردانی که از نظر زنان جذاب ارزیابی می‌شوند، بطرز سینه‌چاکانه‌ای از آزادی جنسی آنها دفاع کنند. چرا که به این نحو، آن مردان در واقع در حال مبارزه برای کسب موفقیت تولیدمثلی خودشان هستند. طرفداری بعضی از گروه‌های اقتصادی، اجتماعی و شغلی، از یک سری از هنجارها و قوانین جنسی معین نیز، صرفا بازتاب همین خودمحوری در انتخاب استراتژی‌های جفت‌گزینی است. در اینجا، حرف از حق و ناحق زدن، مسخره به نظر می‌رسد. افراد، عموما به دنبال حق و حقیقت نمی‌روند. آنها فقط در پی بازتعریف حقانیت در غالب منافع خودشان هستند. دانستن این نکته، بسیار ناامیدکننده است. اگر اینطور باشد که هست، متاسفانه دیگر جایی برای بحث و گفتمان در بسیاری از موقعیت‌ها نمی‌ماند. به این خاطر که در بسیاری از این بحث و جدل‌ها، هر یک از گروه‌ها، نه به دنبال اکتشاف حقیقت بلکه صرفا درصدد به کرسی‌نشاندن گزاره‌های مورد دلخواه خودشان هستند. حقیقت، آنقدر خریدار ندارد که بسیاری از ما را به حرکت وادارد. افراد، عموما وقتی به حنجره‌های خود زحمت می‌دهند که پای منافع یا ضرر خودشان در بین باشد. از این رو، مشکل، در بسیاری از مواقع، به مشخص‌نبودن حقیقت و درستی امور بر نمی‌گردد، بلکه ریشه در ناهماهنگی منافع افراد متفاوت با همدیگر دارد. بحث و جدل درباره واقعیات، درصورتی‌که هر یک از طرفین، به حقایق امور آگاهی وافی و کامل دارند، بی‌فایده است. روشنی‌بخشی و آگاهی‌دهی، فقط در زمانی‌که افراد، واقعا به دنبال حقیقت هستند، معنا پیدا می‌کند.

در جوامع انسانی، نه تنها خرده‌گروه‌ها تفاوت در شرایط و در نتیجه تفاوت در منافع و علایق جنسی نشان می‌دهند، بلکه یک فرد نیز ممکن است در انتخاب باورها و طرفداری‌های جنسی خود، نوسان نشان دهد. ممکن است که تعریف زشت و زیباهای رفتاری، از نظر افراد، همگام با تغییر در خصایص، شرایط و چرخه زندگی آنها، تغییر بیابد. افراد، غالبا مطابق با این فرمول چرچیل که «دوست و دشمن ابدی وجود ندارد، آنچه که ابدی است منافع است» پیش می‌روند. یک زن جوان و جذاب از نظر جنسی، ممکن است در این سنین که کبک او خروس می‌خواند و مردهای جذاب زیادی پیشنهاد هم‌خوابگی به او می‌دهند، از عقاید آزادی جنسی بی‌حد و حصر

پشتیبانی کند. درحالی‌که همین زن، ممکن است در سنین میانسالی یعنی زمانی که چند شکم فرزند زاییده و جذابیت‌هایش فروکش کرده و برای نگه‌داشتن همان یک همسر خود هم مجبور است تا می‌تواند آرایش کند، حرف از اخلاق‌گرایی محافظه‌کارانه و دم از آلوده‌شدن شأن و شرافت انسانی بوسیله اخلاق جنسی آزادگرایانه بزند. عده‌ای از دختران دم‌بخت و پا به سن گذاشته که فصل عیش و نوش‌هایشان گذشته، دائما این آیات وحیانی را می‌خوانند که آسمان و زمین، از مرد مجرد خوشش نمی‌آید و البته منظور آنها، هم از آسمان و هم از زمین، خودشان است! مردان جوانی که مخالف ازدواج زنان جوان با مردان مسن هستند و یا مردان مسنی که مردان نسل جوان را به بی‌مسئولیتی و مناسب رابطه نبودن متهم می‌کنند. باورهای یک مرد ثروتمند درباره زنان و مسائل جنسی، ممکن است متفاوت از باورهایی باشد که بعد از ورشکستگی مالی پیدا می‌کند. یک مادر، در زمانی که نسبت جنسی به سمت تعداد بیشتر جنس مونث میل می‌کند یا زمانی که شرایط بد اقتصادی، اجازه ازدواج را از اغلب مردان می‌گیرد، تبدیل به مادری سنتی و اهل پرورش دختران پاکدامن می‌شود که اعتقاد دارند آن دسته از ارتباطات جنسی دختران که در چارچوب ازدواج نباشند، نوعی کثافت‌کاری است. اما وقتی ورق نسبت جنسی برمی‌گردد و شوهران آماده به ازدواج زیاد می‌شوند مدام می‌نالند که دخترانشان نباید به سرنوشت خودشان یعنی خویشتن‌داری در زمان مجردی و تحمل مشقات آن دچار شوند! یک مرد زن‌باز در زمان جوانی، در بعد از ازدواج و هنگامی‌که دخترک نازنین‌ش بزرگ شده و به سن ازدواج رسیده می‌تواند نقش همان پدرزن موجه و جاافتاده‌ای را بازی کند که حرف از وارستگی هنجارهای سنتی و محافظه‌کارانه نگهدارنده بنیان خانواده می‌زند! از این رو، افراد، ممکن است هنگامی‌که ثروتمند هستند نسبت به زمان فقر، هنگام جذابیت در مقایسه با زمان فرتوت‌شدن، زمانی‌که تعداد همجنس‌های آنها بیشتر از جنس مقابل است در مقایسه با زمانی‌که این نسبت برعکس است، هنگام تجرد در مقایسه با تاهل، هنگام نداشتن فرزند نسبت به داشتن فرزند و حتی هنگام داشتن فرزند پسر در مقایسه با فرزند دختر و در بسیاری از شرایط دیگر، نوسان و تغییر در عقاید و نگرهاش جنسی نشان دهند. این، تماما بستگی به این دارد که در هر زمان و موقعیت، چه چیز را هماهنگ با تناسب خود، ارزیابی می‌کنند.

این مسئله در مورد ارتباط جذابیت جنسی و شرایط بیولوژیکی، با آن دسته از ایدئولوژی‌های جنسی که افراد ارزشمند و قابل احترام می‌داند نیز، صدق می‌کند. مردانی که سطوح آندروژن بالاتری دارند، معمولا برخوردهای بیشتری با جنس مقابل داشته که این مسئله می‌تواند بر نگرش آنان نسبت به مسائل جنسی مرتبط با زنان، تاثیر بگذارد. یک مرد با تجارب و سابقه موفق در جذب زنان، احتمال دارد که نگرشی متفاوت نسبت به رفتارهای جنسی زنان داشته باشد تا یک مرد کمتر موفق. یک مرد خانواده‌گرا و یک مرد خوش‌گذران، ممکن است در نگرش‌هایشان نسبت به رفتارهای جنسی زنان در جامعه و خط‌مش‌های حقوقی، اجتماعی و سیاسی، روندهای متفاوتی در پیش بگیرند. بطور معکوسی، استراتژی‌های جنسی افراد و موفقیت آنها در شرایط فعلی

محیطی، می‌تواند بر کمیت و کیفیت هنجارگرایی، قانون‌گرایی، اخلاقیات درونی و سایر رفتارهای آنها، تاثیر بگذارد. ممکن است ما با گروهی مواجه باشیم که در آن، مردان طبقه خانواده‌گرا، طرفدار محافظه‌کاری اخلاقی و مردان جذاب و خوشگذران، طرفدار اخلاق آزادگرایانه باشند (البته شواهد پژوهشی حاکی از پیچیدگی بیشتر بین نگرش‌های جنسی با خصایص افراد است. بطور مثال، هرچند که بین میزان بالاتر هورمون آندروژن یک مرد و داشتن خط‌مش محافظه‌کارانه نسبت به زنان، رابطه مثبت وجود دارد اما مردان با سطوح بالاتر آندروژن، همان‌هایی هستند که برای زنان جذاب‌ترند و روابط بیشتری با آنها داشته‌اند).

در این بهبوهه‌ای که هرکس، حقایق را از چشم ژن‌ها، هورمون‌ها، شرایط سنی، اقتصادی- اجتماعی، تجرد/ تاهل و در کل مصالح خودش می‌بیند، اعتقاد به اینکه گرایشات ایدئولوژیکی همه افراد، بتواند نمایانگر آیینه‌ای تمام‌نما از مصالح جمعی باشد، شبیه یک افسانه است. این یک دلیل مهم از مجموعه دلایل برای این مسئله است که چرا بحث و جدل بین احزاب و اصناف سیاسی و اجتماعی درباره اینکه قوانین و هنجارهای جنسی یک جامعه، چه و چگونه باید باشند، غالبا راه به جایی نمی‌برد. دقیقا به همین خاطر است که تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان ما، باید بر اساس مصالح جمعی کل یا لااقل اکثریت جامعه و نه سلیقه و تجارب فردی افراد، بنیان گذاشته شود. در این میان، پژوهش‌های علمی، پنجره‌ای کامل‌تر و جامع‌تر از حقیقت و آنچه که بیشتر به صلاح جمعی جامعه است، به روی ما می‌گشایند (در فصل هشتم و در بخش ریشه‌های تکاملی اخلاق هم، تا حدی به نقش منافع صنفی گروه‌های مختلف، در طرفداری آنها از ایدئولوژی‌های جنسی متفاوت می‌پردازیم).

جامعه به مثابه کلونی زنبورها

«تاکنون، در جهان هیچ تحول تاریخی [واقعی] به وقوع نپیوسته مگر عوض‌شدن نام اربابان» (جورج ارول).

در تعدادی از جوامع امروزی، به وضوح می‌توان تبعات جنسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی لیبرالیسم را مشاهده کرد. یکی از مولفین آمریکایی (شارک، ۱۹۹۴) این کشور را به کلونی زنبورهای عسل تشبیه می‌کند. در کلونی زنبورهای عسل، سه گروه متمایز از زنبورها را می‌توان یافت. وظیفه اصلی زنبورهای کارگر، جمع‌آوری غذا، ترمیم لانه، تغذیه نوزادان، محافظت از کندو، جنگیدن با متجاوزین احتمالی و فراهم‌کردن شرایط مناسب برای تخم‌ریزی ملکه است. وظیفه ملکه، تغذیه، استراحت و تخم‌ریزی است. در کلونی، گروهی از زنبورهای نر هم یافت می‌شوند که تنها کار آنها، آماده بودن برای آمیزش جنسی و باردار کردن ملکه در زمان تخم‌ریزی است. این نویسنده، مردان گروه بتا را به زنبورهای کارگر، زنان را به ملکه و مردان آلفا را به زنبورهای نر، تشبیه می‌کند. از نظر او در جوامعی مانند آمریکا، وظیفه مردانی که در طبقه بتا قرار می‌گیرند همانند زنبورهای کارگر، جمع‌آوری

منابع و فراهم کردن شرایط برای لذت بردن مردان طبقه دیگر (زنبورهای نر!) و ملکه‌ها یعنی زنان، است. او معتقد است که از نظر ارضای جنسی و کامروایی در زندگی، جامعه همچون معرکه‌ای است که در آن سه دسته از افراد را می‌توان یافت: برنده‌ها[1]، بازنده‌ها[2] و تماشاگران[3]. مردان گروه ب بازنده‌ها، زنان و مردان گروه الف، برنده‌ها و عده‌ای نیز فقط تماشاگر آنچه که اتفاق می‌افتد، هستند. در این دیدگاه، برنده‌ها مردان خوشگذرانی هستند که در اغواگری و ارضای نیازهای جنسی خود، موفق عمل می‌کنند. مردان متعلق به گروه ب، بازنده تلقی می‌شوند. این بازنده بودن بنا به علل متعددی از جمله ناموفق عمل‌کردن در جذب زنان و ارضای نیازهای جنسی خود، شکست در زندگی زناشویی مانند جدایی و طلاق، شکست در وفادار نگه‌داشتن همسر و از این قبیل است. مشاهده‌گرها هم، کسانی تلقی می‌شوند که وارد میدان نشده و فقط از دور شاهد ماجرا هستند. بعضی از آنها نمی‌دانند که آیا می‌توانند وارد گود شوند و اگر شوند چه سرنوشتی در انتظارشان است! بعضی‌ها هم نمی‌خواهند ریسک ورود به این بازی اجتماعی را بپذیرند. این دسته، به تماشاگران یک بازی فوتبال می‌مانند که نظاره‌گر بازی دیگران و برد و باخت آنها هستند. این چند تشبیه و مقایسه که حقیقتا نمود نسبتا بجایی از اکثریت افراد این جامعه است، خبر از یک آشفتگی، بی‌عدالتی و هرج و مرج جنسی می‌دهد. در آنجا که ما فکر می‌کنیم با لیبرالیسم، می‌توانیم جامعه‌ای عادلانه از نظر جنسی داشته باشیم، در واقع با یک کلونی زنبورها مواجه می‌شویم که در آن، هر مردی باید مواظب باشد تا جزو بازنده‌ها قرار نگیرد. توزیع نامتوازن روابط جنسی در هر جامعه، مدرک خوبی دال بر نزدیک شدن آن جامعه به یک کلونی زنبورهاست.

لیبرالیسم جنسی، بنیان گذاشته شد تا بی‌عدالتی‌های قبلی موجود در جوامع را از بین ببرد، غافل از اینکه آنها را با بی‌عدالتی‌های جدیدتر و پنهان‌تر، تعویض کرد. در بعضی از جوامع پیش‌مدرن و قدیمی، مردان ثروتمند و قوی، حرم‌های بزرگی داشتند، درحالی‌که تعداد زیادی از مردان، از داشتن حتی یک همسر هم محروم می‌ماندند. آنها باید برای اربابان خود کار می‌کردند و دست‌رنج خود را بی‌چشم‌داشت در اختیار آنها می‌گذاشتند. حال و روز جوامع لیبرال جدید هم، تفاوت زیادی با آن جوامع ندارد با این تفاوت که حرم‌سراداری عده‌ای و بردگی عده‌ای دیگر، تغییر شکل داده است. در جوامع جدید، یک مرد نیازی ندارد تا برای داشتن همزمان چندین زن، دستگاه عریض و طویلی راه بیندازد؛ داشتن یک آپارتمان در یک گوشه از شهر هم، کفایت می‌کند. کافی است که یک جوان متعلق به طبقه اقتصادی بالا و اندکی هم جذاب و خوش‌سیما باشید؛ آن‌وقت اگر مقداری مهارت‌های ارتباطی و جذابیت شخصیتی هم چاشنه رفتارهای‌تان کنید، می‌توانید بدون تقبل هزینه‌های زیاد، یک حرم‌سرا برای خودتان بسازید. عده‌ای از مردان بتا هم، همان بیگاری‌دهندگان عصر قدیم هستند. آنها به علت ناآگاهی یا

---

[1]- Winners
[2]- Losers
[3]- Observers

به علت دانستن اما تسلیم شرایط شدن (در فصل آخر بیشتر به علل این موضوع خواهیم پرداخت)، دانسته یا نادانسته، کارگران زندگی دیگران خواهند شد. این بی‌عدالتی و ناآگاهی، در جوامع محافظه‌کار- لیبرال، به مراتب بزرگ‌تر است. در این جوامع، پوشش ظاهری و محافظه‌کارانه جامعه و همچنین عدم توزیع مناسب اطلاعات در سطوح مختلف اجتماع که تا حدی در نتیجه همین محافظه‌کاری روی می‌دهد، عده زیادی از افراد را از مکنونات واقعی جامعه، بی‌اطلاع باقی می‌گذارد. چه بسیار کسانی که در چنین جوامعی، از روابط قبلی همسران خود و حتی روابط فعلی آنها با افراد دیگر در بعد از ازدواج، مطلع نخواهند شد. حتی در صورت آگاهی هم، عده زیادی از آنها، یارای مقابله با بی‌عدالتی‌های گریزناپذیر منتج از این شرایط را، نخواهند داشت. مردی را تصور کنید که می‌داند از بین همه گزینه‌های در دسترس برای ازدواج، اغلب یا همه آنها، سابقه ارتباطات جنسی غیرمتعهدانه و ولنگارانه زیادی در قبل از ازدواج داشته‌اند. اگر برای او چنین سوابقی مهم باشند، او به ناچار یا باید برای همیشه عذب بماند یا تبعات احتمالی ازدواج با چنین زنانی را در یک جامعه پر از مسئولیت و هزینه‌های ازدواج، به جان بخرد.

همه افراد انسانی، به یک گونه مشترک تعلق داشته و انطباق‌های تکاملی مشترکی، ذهن جنسی آنها را شکل داده است. به دلیل ماهیت اساسا بنیادی و مشترک استراتژی‌های جنسی زنان و مردان در فرهنگ‌های متفاوت، واکنش به آزادی‌های جنسی بی حد و حصر، هر چه که باشد، ماهیتی مشترک خواهند داشت. هر چند شکل رفتارهای جنسی در جوامع سنتی، ممکن است با سرعت کمتر به آنچه که در غرب مشاهده می‌کنیم نزدیک شود اما تاثیرات و تبعات عوامل محیطی، در نهایت بسیار مشابه خواهند بود. به همین دلیل، کشورهای محافظه‌کار از نظر جنسی نیز، در صورت قرار گرفتن در شرایط و آزادی‌های کشورهای توسعه‌یافته، حال و روزی شبیه به آنها پیدا خواهند کرد. البته این فقط در صورتی درست است که فرض کنیم تاثیرات چنین آزادی‌هایی بر روی جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه، شبیه به هم خواهد بود. حال آنکه، به دلیل وجود بسیاری از مسائل و مشکلات زیادتری که جوامع در حال توسعه با آن دست به گریبان هستند، تاثیر چنین آزادی‌ها و بی‌بند و باری‌هایی، به مراتب تلخ‌تر از آنچه که در جوامع غربی مشاهده می‌کنیم خواهد بود. جوامع غربی، حداقل با مشکلاتی مانند اقتصاد ضعیف، حمایت اقتصادی ضعیف از افراد فقیر، حمایت از زنان، و بسیاری دیگر از مشکلات مختص جوامع در حال توسعه، دست به گریبان نیستند. از طرف دیگر، نفوذ مذهب، اخلاق، هنجارها و سنت‌ها در جوامع در حال توسعه، باعث می‌شود تا حتی در صورت وجود آزادی‌های جنسی مشابه با جوامع غربی، منتظر آسیب‌شناسی‌های بیشتری در این جوامع باشیم، چرا که این عوامل، با آزادی‌های جنسی، درگیر خواهند شد.

عوامل متعددی که در شکل‌دهی به استراتژی‌های جنسی تکاملی انسان نقش دارند همراه با شرایط و بافت محیطی و پیرامونی، ملغمه‌ای می‌سازند که در نهایت تعیین‌کننده واکنش افراد جامعه به آزادی‌های جنسی خواهد

بود. فرهنگ‌های غربی و آنچه که در آنها تبلیغ می‌شود، نسبت به محتوای فرهنگ‌های محافظه‌کار شرقی، با استراتژی‌های جنسی عده‌ای از ما خیلی بیشتر هماهنگ هستند. انسان، اساسا به سمت غرایز خود گرایش دارد و نه گرایشات اخلاقی یا حتی رفتار بر اساس ادراک و پذیرش واقعیت. به همین خاطر، نفوذ فرهنگ‌های غربی در فرهنگ‌های شرقی آنچنان زیاد است که حرف زدن از انتقال فرهنگی یا شبیه شدن فرهنگ‌ها، چندان حق مطلب را اَدا نمی‌کند. شاید بهتر باشد از نوعی «**بلع فرهنگی**» که در آن فرهنگ‌های شرقی و سنتی بوسیله فرهنگ‌های آزاد غربی بلعیده می‌شوند، صحبت کنیم. به هر حال، آنچه که مسلم است اینست که، چنانچه این روند ادامه یابد، بعد از گذشت زمان اندکی، باید منتظر شبیه‌شدن اساسی رفتارهای جنسی در جوامع سنتی به سمت رفتارهای جنسی در جوامع غربی، اما با پیامدهای منفی بسیار بیشتر، باشیم. به همین دلیل، هر فرهنگی باید به این هشدار گوستاو لوبن توجه کند که: "تنها در فردای روز صلح است که جنگ حقیقی ملت‌ها آغاز می‌گردد. این جنگ‌ها، که به صورت جنگ‌های اقتصادی، صنعتی و اجتماعی خودنمایی می‌کنند، در تعیین سرنوشت ملت‌ها، بسیار مؤثرتر از جنگ‌های نظامی هستند".

پیام‌های جنسی- تکاملی یک محیط آزاد به شهروندان

انسان موجودی اجتماعی است و بدون وجود دیگران، نمی‌تواند یک زندگی راحت و سالم داشته باشد. سلول انفرادی، هنوز هم یکی از آخرین مجازات‌های ناگواری است که زندانبانان برای بعضی از زندانیان خاطی در نظر می‌گیرند. اغلب افراد نمی‌توانند بیش از چند روز را، بدون تماس با فردی دیگر، تحمل کنند. حذف طولانی محرکات حسی- محیطی، از جمله مواردی است که ما را دچار اغتشاشات روانشناختی و جسمی می‌کند. ذهن ما، هر لحظه همانند یک ابررایانه، حجم زیادی از اطلاعات را از محیط پیرامونی گرفته و با پردازش و تجزیه و تحلیل و تفسیر آنها، واکنش نشان می‌دهد. اطلاعاتی که ما از پیرامون خود دریافت می‌کنیم، بر نحوه ادراک محیط و شیوه پاسخدهی ما بسیار تاثیر می‌گذارند. از آنجایی که ما در تعامل با دیگر افراد زندگی می‌کنیم، تناسب تکاملی ما، شدیدا وابسته به دیگران است. ذهن تکاملی افراد، برای سر درآوردن از اینکه چه چیز برای آنها تناسب‌افزا هست و چه چیز نیست، به میزان قابل ملاحظه‌ای به دیگران و جامعه نگاه می‌کند و آنچه را که می‌بیند به عنوان ملاکی که باید به آن برسد تلقی می‌کند. از همین رو، شرایط و روندهای برقرار در هر دوره تاریخی در یک جامعه، بسیاری از افراد را برمی‌انگیزد تا در جهت الگوبرداری از دیگران، هر کاری که از دست‌شان برمی‌آید، بکنند. به همین دلیل، اینکه استراتژی‌های جنسی فعلی و آتی دیگران چیست و اینکه آنها چگونه رفتار می‌کنند، قویا بر استراتژی‌های انتخابی بسیاری از ما تاثیر عمیق می‌گذارد. اینکه به این پیش‌فرض جوامع لیبرال معتقد باشیم که می‌توانیم جامعه‌ای داشته باشیم که در آن هرکس آزاد است تا راه خود را در پیش بگیرد، یک افسانه ایدئولوژیک

است. الگوبرداری، تقلید افراد از همدیگر و همرنگی با دیگران، از جمله خصایص ذاتی انسان هستند که شناخت آنها بوسیله رهبران جوامع، قدمتی تاریخی دارد. بر همین اساس، محیط‌های بسیار باز از نظر جنسی، پیام‌آور خبرهای تکاملی مهمی برای افراد بوده که از این طریق، نگرش‌ها و رفتارهای آنها را تنظیم و کنترل می‌کند.

خبرهای هشداردهنده و رفتارهای جنسی افراد

از نظر تکاملی، تولیدمثل موفق برای مردان، همانند یک مسابقه است که باید در آن، با صرف کمترین منابع، وقت و انرژی، به بیشترین دفعات مقاربت جنسی رسید. این مقاربت‌های جنسی نیز، باید با زنان متعدد باشد تا فرد از موفقیت هر چه بیشتر تولیدمثلی خود از نظر کمی و کیفی، اطمینان حاصل کند. در یک جامعه بدون قید و بند از نظر جنسی، افراد (هم مردان و هم زنان) دچار نوعی «**حسادت جنسی- تکاملی**» می‌شوند. مغز جنسی آنها از اینکه سایر رقبا و همتایان‌شان، موفقیت تولیدمثلی بیشتری حاصل کنند، ترس و نگرانی داشته و به جوش و خروش می‌افتد تا از قافله تولیدمثل موفق عقب نماند. در عین حال، آنها همیشه احساس می‌کنند که عقب هستند! این می‌تواند منجر به در گرفتن یک ولع دائمی برای آمیزش جنسی شود (در چنین شرایطی، مصداقی از احساسات و پویش‌های ناخودآگاه افراد، این بیت از اشعار حافظ است: سخن درست بگویم نمی‌توانم دید/ که مِی خورند حریفان و من نظاره کنم). افراد، هنگامی که می‌بینند که روابط خارج از چارچوب یا چندگانه، در بین دیگر افراد محیط آنها جریان دارد، به این نتیجه می‌رسند که آنها نیز می‌توانند شرکای متعددی داشته باشند. چنین محیط‌هایی، می‌توانند منجر به برانگیخته شدن این هیجان و احساس ضرورت تکاملی در افراد شوند که چون سایر همتایان آنها، در حال ارتباط‌های متعدد با شرکای دیگری از جنس مقابل هستند، آنها نیز باید به این رفتار بپردازند. دیدن سایر همتایانی که روابط متعددی با شرکای جنس مقابل دارند، به زبان تکاملی چندین معنا دارد. یکی اینکه، چنین موقعیت‌هایی به معنای موفقیت تولیدمثلی در حال افزایش، برای سایرین است. در این حالت، فرد احساس می‌کند که او نیز، برای موفقیت در این مسابقه، باید همانند سایر همتایانش، به روابط چندگانه بپردازد. معنای دیگر چنین محیط‌هایی برای ذهن تکاملی افراد، این است که محیط بوم‌شناختی فعلی، لااقل تاحدی و هر چند به شکل معینی، روابط چندگانه جنسی بین افراد را تحمل می‌کند و این خود یکی از مهمترین برانگیزاننده‌های افراد برای اقدام به روابط خارج از چارچوب و چندگانه است. چنین محیط‌هایی، همچنین باعث می‌شوند تا افراد، نه تنها برای رسیدن به حداکثر موفقیت تولیدمثلی احساس نیاز کنند بلکه این احساس را، در قالب خواستن حداکثر کمیت و کیفیت هم نشان دهند. در این حالت، افراد، خود را در یک مسابقه رقابتی شدید و طاقت‌فرسا می‌بینند که باید بطور مداوم در تلاش باشند تا از دیگران عقب نمانند. افزایش کمیت تعداد شرکا که خود را در قالب تنوع‌طلبی جنسی نشان می‌دهد، می‌تواند تضمین‌کننده تنوع ژنتیکی زاده‌ها باشد و میل فزاینده به ارتباط با شرکای جذاب‌تر

هم، می‌تواند ذهن تولیدمثلی فرد را از بابت کیفیت احتمالی زاده‌ها، آسوده نگه دارد. کنترل و مدیریت یک شهوت دائم برای ارتباط داشتن با افراد متعدد و جذابی که در دسترس هستند، می‌تواند برای هر کسی، دشوار باشد.

پیگیری و استمرار زنان بر استراتژی‌های جنسی دوگانه، تاثیرات مهمی بر هر دو طبقه کلی از مردان خواهد داشت. شاید بعضی از خوشگذران‌ها، بیش از پیش ترجیح دهند که مجرد بمانند چرا که به هر حال آنان همیشه خواهان دارند. بعضی دیگر از آنها هم، حتی اگر ازدواج کنند، دست از روابط متعدد برنخواهند داشت. برای این کار، آنها کافیست که حلقه ازدواج خود را درآورند! از طرف دیگر، تعدادی از گروه خوش‌خدمت‌ها، احتمالا مدت زیادی به خدمت‌رسانی به زندگی مشترک و خانواده نخواهند پرداخت. به یاد آورید که آنها نیز مرد بوده و یکی از استراتژی‌های جنسی اصلی در همه مردان که احتمالا استراتژی مرجح عموم آنها هم است، تاکید بر روابط جنسی کوتاه‌مدت گذرا و خالی از تعهد، است. کاهش روز به روز و هر چه بیشتر مردانی که حاضر به ازدواج، تعهد زناشویی و پرورش فرزندان می‌شوند و همچنین افزایش خیانت، طلاق و مشکلات زناشویی، حاصل همین تمایل رو به گسترش مردان برای سورچرانی و لذت‌طلبی جنسی، بدون سر سپردن به دشواری‌ها و مشکلات یک زندگی زناشویی پایدار و درازمدت است. و البته این پیامدها، تازه شروع یک ماجرای وسیع‌تر و عمیق‌تر که اثرات خود را تا عمق پوست و خون جامعه می‌گستراند، است.

عارضه جانبی دیگر چنین شرایطی، تقلا و تلاش هر چه بیشتر اعضای هر دو جنس، برای اکتساب کیفیت‌های جذاب از نظر جنس مقابل، است. سفره رنگین متخصصین جراحی‌های زیبایی، آرایشگاه‌ها و نمایشگاه‌های لباس و مد در جوامع مختلف، خبر از تلاش دو جنس و بخصوص جنس مونث برای رسیدن به حداکثر جذابیت جسمانی می‌دهد. رقابت مردان برای رسیدن به درآمدهای بیشتر و عوارض ناشی از پرخاشگری و رقابت‌های خصمانه درون جنسی مردان نیز، می‌تواند تلاش مردان برای رسیدن به منابع مادی که برای زنان بسیار اهمیت دارد را نشان دهد.

مردان متاهل و احساس فریب‌خوردگی

جو باز و آزاد در جامعه و مشاهده روابط بی‌حد و حصر دیگران، بطور بالقوه می‌تواند یک تاثیر بسیار مخرب بر رویکرد افراد متاهل نسبت به زندگی مشترک بگذارد. در این شرایط، مردان متاهل ممکن است به این فکر کنند که آنها فریب خورده‌اند. زیرا برای بدست آوردن ارضای جنسی در چارچوب یک رابطه هزینه‌بر و دشوار یعنی ازدواج، حاضر به پرداخت بهایی شده‌اند که مردان دیگر، با پرداخت هزینه بسیار کمتر یعنی روابط بدون تعهد، به آن می‌رسند. در کشورهای با لایه‌های ظاهری محافظه‌کارانه و درون‌مایه‌های آزادگرایانه، تحلیل سود به هزینه، به میزان بسیار بیشتر، منجر به احساس ضررکردن تا نفع بردن، در افراد متاهل می‌شود. زیرا

خویشتن‌داری، جزو هزینه‌های روانی زندگی در چنین جوامعی برای افراد متاهل خواهد بود. زیرا این افراد متاهل غالبا به علت همان ظاهر یا قوانین محافظه‌گرایانه یا محدودیت در دسترسی به آزادی‌های جنسی است که ازدواج می‌کنند. در عوض، احساس می‌کنند که منافع حاصل از آزادی جنسی، به نفع عده‌ای دیگر تمام می‌شود.

برداشت افراد نسبت به سود و هزینه آنچه که خود از چیزی بدست می‌آورند و آنچه که دیگران بدست می‌آورند، می‌تواند در نگرش و احساس آنها نسبت به یک موضوع، بسیار اثرگذار باشد. آنها مدام غبطه می‌خورند که چرا از روزگار مجردی خود استفاده بهتری نکردند و اصلا به چه دلیل متاهل شدند؟! این مردان، در چنین شرایطی، انگیزه برای حفظ زندگی زناشویی را از دست خواهند داد. این مسئله، بخصوص در جوامعی همانند جامعه ما که ازدواج برای مردان، همراه با تحمل مسئولیت‌پذیری زیاد و سختی‌های متعدد است، برجسته‌تر خواهد بود. این احساسات و نگرش‌ها، می‌توانند زمینه را برای آسیب‌های جدی دیگر مانند خیانت زناشویی یا طلاق، آماده کنند.

مردان مجرد و بی‌رغبتی به ازدواج

یک جامعه با مرزهای نامشخص و بدون چارچوب در تعیین حد و حدود روابط جنسی، به علت‌های متفاوتی می‌تواند میل و رغبت ازدواج مردان مجرد به ازدواج را کم کرده یا از بین ببرد. در این جوامع، مردان ازدواج نکرده، به این موضوع فکر خواهند کرد که ازدواج در یک جو بطور ناعادلانه آزاد از نظر جنسی، به معنای هدر دادن انرژی و منابع دیگر، برای رسیدن به چیزی است که سایر همتایان ازدواج نکرده آنها، با آسانی غیرقابل- مقایسه‌ای، به آن می‌رسند. مشاهده پسرک نوجوان و جذابی که هر روز و بدون تکفل انواع دردسرها، به خانه زن همسایه‌ای می‌رود که هزینه زندگی‌ش را بطور ناعادلانه از مردی دیگر تامین می‌کند، دیگر رمقی برای انگیزه ازدواج یک مرد جوان نخواهد گذاشت. شاهد یک محیط سنتی- آزاد یا حتی آزاد بودن، همچنین می‌تواند باعث شود تا تعدادی از مردانی که به هر علتی ناتوان یا نامتمایل به روابط جنسی آزاد با جنس مقابل بوده‌اند، احساس بی‌عدالتی و اینکه مورد ظلم جامعه واقع شده‌اند داشته باشند. آنها احساس می‌کنند که این ناعادلانه است که آنها دوران طولانی پرهیز و تجرد را، همراه با تنش‌های آن تحمل کنند درحالی‌که تعدادی دیگر از مردان این دوره، نهایت کام خود را از روابط جنسی گرفته باشند. ازدواج، برای این دسته از مردان، تحمل زحمتی بعد از یک دوره زحمت قبلی است که به دلیل توزیع نامتوازن ارضای جنسی در جامعه، فقط گریبان آنها را گرفته است. اینکه آنها، برای فتح قلب یک زن، مجبور باشند مبالغ گزاف، مسئولیت‌های بی‌پایان و عمر خود را هزینه کنند درحالی‌که مردان دیگر، با یک پیتزا و قهوه، فتح باب کرده باشند، محرک مناسبی برای آنها برای اینکه ازدواج کنند، نخواهد بود.

جو آزاد برای عده‌ای اما محدود کننده برای عده‌ای دیگر، تشویق‌کننده آن دسته از مکانیسم‌های رفتاری- جنسی هستند که تناسب فقط عده‌ای از افراد را به دنبال دارند. استراتژی‌های جنسی تنوع‌طلبانه مردان و استراتژی جنسی دوگانه زنان، از آن جمله‌اند. از طرف دیگر، ذهن هر ارگانیسم زنده را می‌توان همچون یک ماشین حساب تکاملی در نظر گرفت که برای عمل، از ارقام و اعداد، فرمول‌ها و قواعد خاص خود تبعیت می‌کند. هیچ مردی دوست ندارد کوله‌بار اقتصادی و اجتماعی زندگی یک زن را بر دوش کشد، درحالی‌که همسرش، از او، صرفا به عنوان ابزاری برای تأمین شرایط مناسب اقتصادی، اجتماعی و روانشناختی خودش استفاده می‌کند. اگر شرایط جامعه اینگونه پیش رود، بدون شک، بعد از مدتی، مردان خانواده‌گرا نیز ترجیح می‌دهند در گروه مردان خوشگذران قرار گیرند تا از قافله تولیدمثل موفق دور نمانند. این چیزی است که طرفداران آموزش مردان هم مدعی آن هستند. نهایتا، هرچند که شرایط جسمی، روانشناختی، اقتصادی و اجتماعی مردان، تعدادی از آنها را مجبور می‌کند تا نتوانند جزو گروه اول باشند ولی نمی‌تواند آنها را مجبور کند که لزوما وارد گروه دوم شوند. انسان موجودی انعطاف‌پذیر بوده و می‌تواند استراتژی‌های بقا و جنسی خود را با شرایط بوم‌شناختی، محیطی و خانوادگی تنظیم کند (رک به سیمپسون و لاپاگلیا، ۲۰۱۱ و فیگوردو و همکاران، ۲۰۰۸). گسترده و همه‌گیرشدن بکارگیری استراتژی جنسی دوگانه بوسیله زنان، می‌تواند تعدادی از مردان را به حاشیه رانده و آنها را نسبت به تعهد و ازدواج، مردد و اجتناب‌گرا کند. شک مردان نسبت به تعهد درازمدت زنان هم، می‌تواند منجر به فعال‌شدن **استراتژی‌های جنسی جایگزین**[۱] شود. امتناع از تشکیل خانواده و پذیرش مسئولیت‌های آن و تمایل به برقراری روابط بدون تعهد و کوتاه‌مدت، از جمله کاندیداهای مترصد، برای این موارد هستند. بروز و رواج استراتژی‌های جنسی آزاد در جامعه، می‌تواند باعث شود تا ارضای جنسی برای عده‌ای از مردان، بسیار گران و برای عده‌ای دیگر، بسیار ارزان تمام شود. در این شرایط، مردان خانواده‌گرا، مجبورند این گرانی را به قیمت ازدواج پس دهند اما مردان خوشگذران، برای رسیدن به ارضای جنسی فقط به اندکی تلاش نیاز دارند. این بی‌عدالتی‌ها، می‌توانند بذر برچیده‌شدن میل به زندگی مشترک و تحمل دشواری‌های آن را در مردان بتا هم شکوفا کنند.

زنان و پیام‌های اخطاردهنده

یک محیط لیبرال، برای زنان نیز، پیام‌های اخطاردهنده متعدد و مهمی دارد. چنین شرایطی، برای زنان، چه مجرد و چه ازدواج‌کرده، حاوی این زنگ خطر است که سایر همتایان آنها، در حال به حداکثر رساندن موفقیت تولیدمثلی از طریق اعمال انواع استراتژی‌های جنسی همانند استراتژی جنسی دوگانه هستند. واکنش به این زنگ خطر، میل به همرنگ‌شدن با دیگران و ورود به دنیای جنسی آنهاست. در این شرایط، برای زنان متاهل، متعهدماندن

---

[1]- Alternative Sexual Strategies

هرچه بیشتر، دشوار می‌شود. دیدن روابط چندگانه جنسی زنان دیگر و کام‌گیری آنها از پسران جوان، جذاب و سکسی، مقایسه شوهران‌شان با مردان جذاب دیگر را دائما افزایش داده و مقاومت در برابر وسوسه‌های یک شریک تازه را سخت‌تر می‌کند. زنان و دختران جوان و مجرد هم، کم کم اندیشه «چرا باید صبر کنیم» را زمزمه خواهند کرد. آنها که ارتباطات فراگیر زنان دیگر و اهمیت‌ندادن بعضی از مردان به این ارتباطات پیش از ازدواج و خارج از ازدواج را می‌بینند، دیگر دلیل چندان موجه‌ای برای خویشتن‌داری ندارند. خود این موضوع یعنی رواج روابط چندگانه و خارج از چارچوب در زنان و از آن طرف تمایل کمتر و ترس بیشتر مردان از تاهل، بصورت چرخه‌ای، همدیگر را تشدید می‌کنند.

کودکان در جوامع آزاد

جوامع آزاد از نظر جنسی، کودکان را هم بی‌نصیب نمی‌گذارند. مشخص شده که یکی از عوامل موثر در ابتلا به اعتیاد جنسی [1] در دوره بزرگسالی، قرار گرفتن در معرض هرزه‌نگاری جنسی [2] در دوره کودکی است. در کشورهای غربی، از چند دهه قبل، سن بلوغ جنسی در نوجوانان، رو به کاهش گذاشته و این روند همچنان ادامه دارد. این نشان می‌دهد که محیط‌های برانگیزاننده از نظر جنسی، برای جسم و ذهن جنسی کودکان و نوجوانان، پیام‌هایی مبنی بر اینکه بهتر است و یا باید هر چه زودتر فعالیت‌های جنسی را شروع کنند، در بر دارد. علاوه بر این، در جوامع آزاد، میزان طلاق و ترک خانواده بوسیله پدر به علت افزایش میزان شرکای بالقوه در دسترس، افزایش می‌یابد. مشخص شده که دخترانی که در خانواده‌هایی زندگی می‌کنند که در آنها پدر، بسیار زود و بنا به عللی به غیر از مرگ خانواده را ترک می‌کند، بیشتر احتمال دارد که فعالیت‌های جنسی پیش‌رس خود را شروع کنند. از نظر تکاملی، علت این مسئله اینست که برای ذهن تکاملی یک دختر، ترک زودهنگام منزل بوسیله پدر، می‌تواند به معنای محیطی باشد که در آن، مردان بر همسران خود سرمایه‌گذاری درازمدت نمی‌کنند. در محیط تکاملی انطباق‌ها، برای جنس مونث بهتر بوده که در چنین شرایط بوم‌شناختی، استراتژی‌های جنسی کوتاه‌مدت را پیگیری کند تا استراتژی‌های درازمدت، زیرا تعداد مردانی که سرمایه‌گذاری‌های درازمدتی بر همسران و فرزندان خود داشته‌اند کم بوده و در نتیجه، برنامه‌ریزی برای رابطه درازمدت، غیرانطباقی بوده است.

بنابراین، این عقیده اجتماعی که هر فرد در هر جامعه‌ای و تحت هر شرایطی می تواند آزادانه راه خود را انتخاب کرده و در نتیجه جوامع نیاز به برقراری یک سری از محدودیت‌ها بر رفتار جنسی افراد ندارند، از اساس نادرست است. انسان موجودی اجتماعی بوده و بسیاری از تفکرات و رفتارهای خود را، مطابق با شرایط اجتماع

[1]- Sexual Addiction
[2]- Pornography

اتخاذ می‌کند. چیدمان استراتژی‌های جنسی در ذهن و رفتار افراد هم، یکی از این موارد است. اغلب افراد، حتی اگر بخواهند هم، نمی‌توانند مستقل از دیگران زندگی کنند. تصمیمات رفتاری دیگران، بر تصمیمات و رفتارهای بسیاری از ما تاثیر می‌گذارند. همه ما، همچون شطرنج بازانی هستیم که حرکت مهره‌های خود را، مطابق با حرکت مهره‌های دیگران تنظیم می‌کند. حتی درصورتی‌که فرد نخواهد از دیگران الگوبرداری کند، پیامدهای عملی رفتارهای دیگران، می‌توانند فرد را از هرگونه حرکت مستقل باز دارند. مرد مجرد و محافظه‌کاری که در یک جامعه آزاد از نظر جنسی زندگی می‌کند، در پیدا کردن زوجی که او نیز محافظه‌کار بوده و سابقه روابط جنسی قبل از ازدواج یا خارج از چارچوب نداشته باشد، به مانع و دشواری بر خواهد خورد. بر همین قیاس، یک زن خانواده‌گرای محافظه‌کار از نظر جنسی که ارتباط جنسی را فقط در بافت یک رابطه عاشقانه و توأم با تعهد، مجاز و لذت‌بخش می‌داند، ممکن است خود را در شرایطی ببیند که مردان متعدد، از او رابطه جنسی بدون الزام تعهد می‌خواهند. دیدگاهی که معتقد است افراد با رویکردها و جهان‌بینی‌های بسیار متفاوت درباره مسائل اساسی مانند مسائل جنسی هم، می‌توانند در کنار هم و بدون هیچ‌گونه تضاد و برخوردی زندگی کنند، یک دیدگاه آرمان‌گرایانه است که مبتلا به سندرم برج عاج‌نشینی است. برای اینکه بفهمیم آیا یک ایده اجتماعی عملی است یا نه، نباید فقط نظریات ایده‌آل‌گرایانه دهیم، بلکه ابتدا باید ارگانیسمی را که در مورد او نظر می‌دهیم خوب بشناسیم، سپس ببینیم چه چیز در صحنه عمل جوابگو هست.

بسته به بسیاری از شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظام ارزشی در یک جامعه، هر یک از تبعات ذکر شده در بالا می‌تواند خوب، بد یا خنثی قضاوت شوند. بطور مثال، کمتر نظام ارزشی پیدا می‌شود که با تاثیرات منفی لیبرالیسم بر کودکان بطور خنثی یا مثبت برخورد کند اما شاید برای تعدادی دیگر از فرهنگ‌ها تاثیراتی که لیبرالیسم بر نرخ ازدواج یا مثلا افراد متاهل می‌گذارد، چندان دغدغه نباشد. برشمردن تبعات رواج لیبرالیسم به ما کمک می‌کند که اگر حتی ناگزیر از پذیرش و ورود آن به جامعه خودمان هستیم، حداقل درباره پیامدهای آن از قبل بدانیم تا بتوانیم بر اساس نظام ارزشی‌مان بهتر برای آن آماده شویم و احتمالا راهکارهای لازم را در پیش بگیریم.

لیبرالیسم جنسی و کاهش نرخ ازدواج

قوانین تکامل، ارتباط آزادی جنسی فزاینده با کاهش نرخ ازدواج را اجتناب ناپذیر می‌کند. در جوامع لیبرال، زنان، آزادانه می‌توانند غرایز جنسی خود را ارضا کنند، اما این ارضا همراه با یک تبادل است. در این جوامع، آنها عموما از این مسئله نالان هستند که هر چند در جستجوی مرد مناسبی برای یک رابطه درازمدت مانند ازدواج

هستند اما مرد مطلوب خود را نمی‌یابند. چندین مکانیسم در ارتباط بین افزایش در آزادی با کاهش نرخ ازدواج نقش دارند که در ذیل به چند تای آنها می‌پردازیم.

۱) هر چقدر که روابط جنسی پیش از ازدواج و خارج از چارچوب فراوان‌تر شود، مردان، تمایل خود برای ازدواج را بیشتر از دست می‌دهند. این مسئله به این خاطر اتفاق می‌افتد که مردان، با افزایش روابط کوتاه‌مدت، یکی از مهمترین و اصلی‌ترین انگیزه‌های خود برای تقبل مسئولیت‌های ازدواج را از دست می‌دهند. به طور ساده، آنها در این حالت، آن چیزی را که تا به حال از ورای روابطی مانند ازدواج می‌یافتند، حال در قالب و چارچوب‌هایی آسان‌گیرانه‌تر و بدون دردسرتر می‌یابند. در جوامع کمتر آزادگرایانه، زنان، از طریق کنترل ارضای جنسی در چارچوب ازدواج، کنترل بیشتری بر رفتارها و خواسته‌های مردان اعمال می‌کنند. اما در جوامع لیبرال، این کنترل، به دلیل همه‌گیرشدن روابط جنسی، کمتر و ناپایدارتر می‌شود.

۲) همانطور که بحث شد یکی از پیامدهای دیگر جوامع آزاد، این است که در این جوامع، تعداد بیشتری از زنان، توجه خود را بر روی تعداد کمتری از مردان، متمرکز می‌کنند. در جوامع آزادی که تعداد زیادی از زنان به دنبال تعداد کمی از مردان هستند، یک اثر معکوس در تمایل مردان به ازدواج بوجود می‌آید. در این جوامع، مردان گروه اول که زنان، بطور زیستی، کشش بیشتری نسبت به آنها احساس می‌کنند، به دلیل اینکه خواهان‌های زیادی دارند، نیازی به جواب مثبت دادن به مشتاقان خود نمی‌بینند زیرا آنها همیشه جایگزین‌های جذاب دیگری دارند. مردان دیگر نیز به دلیل مشاهده وضعیت جامعه و نگرانی و اضطرابی که ریشه در همان پویایی تکاملی قدیمی یعنی عدم اطمینان پدری دارد، نسبت به ازدواج، اکراه بیشتری می‌یابند. این مردان نیز، می‌خواهند همانند گروه اول رفتار کنند. در این موقعیت، زنان، برای رسیدن به هر دو گروه از مردان الف و ب، با دشواری مواجه می‌شوند.

۳) در این جوامع، زنان، برای جذب همسر، مجبور به بروز ولنگاری بیشتر می‌شوند. آنها مجبورند برای همسریابی، با سایر زنانی که از جذابیت‌های جنسی خود برای اغواگری استفاده می‌کنند، رقابت کنند. این رقابت درون‌جنسی فزاینده در بین زنان، آنها را در یک موقعیت نامناسب از نظر افزایش ارتباط جنسی به قصد رسیدن به همسر درازمدت، قرار می‌دهد. رقابت بیشتر، به معنای گستردگی و فراوانی ارضای جنسی و آن هم بطور معکوسی به معنای علاقه کمتر مردان به ازدواج است زیرا همانطور که گفتیم، هر چقدر که جامعه آزادتر باشد، مردان، برای کسب ارضای جنسی، کمتر حاضر به برقراری روابط درازمدت می‌شوند.

۴) رویداد بعدی که در انتظار جوامع آزاد است اینست که، برخلاف جوامع کمتر آزاد که در آنها، زنان آنقدر بر روابط خود با مردان کنترل دارند که تا زمان برقراری تعهد، از رابطه جنسی خودداری کنند، در جوامع آزاد، آنها ناتوان از اعمال چنین قدرت و کنترلی بر روابط‌شان با مردان می‌شوند. در چنین جوامعی، خودداری و

اجتناب یک زن از رابطه جنسی با یک مرد، می‌تواند به قیمت از دست دادن آن مرد برای آن زن تمام شود زیرا آن مرد، می‌تواند ارضای جنسی را در رابطه‌ای دیگر بیابد. اما در جوامع محافظه‌کارتر، به علت میزان نرخ پایین کلی روابط خارج از چارچوب جنسی، یک مرد در صورت رد شدن بوسیله یک زن به علت ناهماهنگی در زمان علاقه به رابطه جنسی، کمتر احتمال دارد که بتواند ارضای جنسی را در جای دیگر جستجو کند. این مسئله باعث می‌شود تا در این جوامع، مردان بیشتر حاضر به ازدواج باشند، چرا که بطور ساده، آنها برای ارضای جنسی خود راهی جز این ندارند. در جوامع آزادی که زنان برای بدست آوردن مردان مجبورند رابطه جنسی را زودتر از زمانی که دوست دارند شروع کنند، خود به خود شاهد افزایش چنین روابطی و باز هم بطور معکوسی، کاهش علاقه مردان به ازدواج هستیم. در این جوامع، زنان، در یک چرخه معیوب می‌افتند که یک سر آن را افزایش روابط آزادانه جنسی به منظور کسب همسر تشکیل داده و سر دیگر آن را نتیجه عکس، یعنی کاهش علاقه مردان به ازدواج می‌سازد. در جوامع محافظه‌کارتر، چارچوب‌های اجتماعی، قانونی، مذهبی و هنجارهای درون‌جنسی، مانع از این می‌شوند که یک زن، ارضای جنسی خود را در قالب یک چارچوب ارزان‌تر مانند روابط خارج از چارچوب عرضه کند و در نتیجه زنان دیگر را دچار دردسر برای کسب همسر کند. در واقع، یکی از علل تکاملی علاقه زنان برای انگ‌زدن به زنان ولنگار، همین مکانیسم بازدارنده چنین رفتاری است. در جوامع آزادی که مکانیسم‌های بازدارنده قوی برای محدود کردن افراد وجود ندارد، زنان و از جمله زنانی که تمایلات درونی بیشتری برای روابط آزادانه دارند، مانعی بر سر رفتارهای خود نمی‌بینند. این زنان، با بروز تمایلات خود، کار سایر زنان برای همسریابی یا حفظ همسر را هم دشوار می‌کنند.

۵) در جوامع آزاد، زنان، بخاطر اینکه در سنین اولیه جوانی، احساس فشار برای ازدواج نمی‌کنند، ترجیح می‌دهند که ازدواج خود را تا پایان سنین دهه سوم عمر، به تعویق بیندازند. در این سنین که زنان بخاطر هشدار ساعت زیستی درون‌شان، احساس هیجان و اشتیاق بیشتری برای ازدواج می‌کنند، خود را در یک رقابت دشوار با سایر زنان و دختران جوان‌تر و جذاب‌تری که آنها روابط کمتر متعهدانه را دوست داشته و تشویق می‌کنند، می‌یابند. در این حالت، زنان آزاد نسل قبل، خود را در رقابت با زنان و دختران جوان دیگری که آنها نیز فعلا لذت دوران آزادی را می‌چشند، می‌یابند. با این تفاوت که آن زنان و دختران جوان‌تر، مردان را کمتر به روابط متعهدانه و درازمدت مانند ازدواج ملزم می‌کنند. بدیهی است که در چنین شرایطی، یعنی موقعیتی که در آن، یک طرف، زنان مسن‌تر و مصر به ازدواج و دارای اکراه از روابط صرفا کوتاه‌مدت قرار گیرند و طرف دیگر، دختران و زنان جوان‌تری که نه تنها چندان خواهان ازدواج نبوده، بلکه راغب و حاضر به روابط کوتاه‌مدت هم هستند، مردان، اقدام به انتخاب زنان گروه دوم کنند. این مسئله، خود منجر به کاهش بیشتر نرخ ازدواج و ناکامی بیشتر زنان، خواهد شد.

۶) علت بعدی، به علاقه مردان به زنان پاکدامن برمی‌گردد. مردان بطور زیستی، زنانی را ترجیح می‌دهند که از نظر جنسی، کم‌تجربه‌تر هستند. این مسئله، بخصوص در مورد روابط درازمدت، صدق می‌کند. در جوامع آزاد، تردید و ترس مردان از انتخاب همسر، بیشتر می‌شود. این ترس و نگرانی، به اضافه شرایط فراهم شده برای ارضای جنسی کوتاه‌مدت، کاهش بیشتر نرخ ازدواج را به دنبال خواهد داشت.

۷) اگر یکی از دو جنس، در روابط خود با جنس دیگر، بدون قید و بند رفتار کند، در واقع در حال فرستادن این پیام است که او به چارچوب و بافت حاکم بر روابط خود اهمیتی نمی‌دهد. در چنین شرایطی، چرا باید انتظار داشته باشیم که جنس دیگر، به چارچوب روابط خود اهمیت داده و به قوانین و هنجارهای متعهدانه در زمینه رابطه بین دو جنس، معتقد یا عامل باشد. این فرایند، خود چرخه متقابل کاهش تعهدات زناشویی و ارتباطی دو جنس را در پی خواهد داشت.

۸) همانطور که قبلا گفتیم یک جو بطور ناهنجار باز از نظر جنسی در جامعه، پیام‌های مهمی را برای افراد دارد. برای مردان، چنین شرایطی به معنی حسادت‌ها و رقابت‌های بی‌امان جنسی است. در چنین شرایطی، عده‌ای از مردان، خود را در یک شرایط سخت و دشوار از نظر رقابت اسپرمی می‌بینند که یا باید میدان را کاملا خالی کنند و یا با توان هر چه تمام‌تر، به رقابت با سایر مردان بپردازند. در چنین جوی، اینکه یک مرد نخواهد همسر یک زن ولنگار باشد، چرا که او هم آرزو دارد که یکی از چند جین مردی باشد که آن زن با آنها آمیزش جنسی داشته، نامعقول و غیرمنطقی به نظر نمی‌رسد!

۹- لیبرالیسم جنسی به دلیل افزایش دادن میزان تحریکات و فرصت‌ها، موجب گسترش خیانت در جامعه و گسترش خیانت نیز به نوبه خود منجر به طلاق بیشتر و اجتناب افراد از ازدواج می شود. کاهش نرخ ازدواج و افزایش طلاق، موجب رواج روابط خارج از چارچوبی می‌شود که این نیز خود دوباره منجر به اجتناب افراد از ازدواج می‌گردد. این چرخه معیوب که ریشه در آزادگرایی بی حد و حصر دارد، باعث می‌شود تا افزایش یکی از این دو، افزایش دیگری را به دنبال داشته و این چرخه همچنان ادامه پیدا کند.

دقت کنید که علل بحث شده در فوق به عنوان علل کاهش نرخ ازدواج، به این معنی نیستند که کاهش یا افزایش نرخ ازدواج، به خودی خود خوب یا بد محسوب می‌شوند. ازدواج موضوع پیچیده‌ای است که بود و نبود آن، هر دو می‌تواند آسیب‌زننده باشد و این خود بستگی به بسیاری از متغیرهای دیگر دارد. از این رو، افزایش صرف ازدواج نباید منجر به خوشحالی ما شود بخصوص در فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ ما که سنتی بوده و ازدواج هنوز برای اغلب مردم یک موضوع حساس و حیاتی تلقی می‌شود. چه بسیار افرادی که با ازدواج، صدمات جبران‌ناپذیر جدی به سلامت روان و جسم خود می‌زنند. هدف از مباحث فوق پرداختن به نقش و روندی است

که طی آن لیبرالیسم منجر به کاهش نرخ ازدواج می‌شود حال این کاهش می‌تواند برای سلامت کلی جامعه و افراد مثبت یا منفی باشد که پرداختن به آنها از اهداف این کتاب نیست.

تبادل جنسی و آزادی جنسی؛ تعاملات، برخوردها و پیامدها

«بی‌بندوباری جنسی نیز با زیاده‌روی‌های خود، به درمان خویش خواهد پرداخت؛ شاید فرزندان بی‌لجام ما، در طول عمر خود شاهد باشند که نظم و نجابت، خواهان پیدا کرده و سرانجام، پوشیدگی دلپذیرتر از برهنگی خواهد شد [بشود]» (ویل دورانت، درس‌های تاریخ؛ اخلاق و تاریخ، نشر قفنوس، ۱۳۸۵).

حتی تصور اینکه یک تابستان کامل را در جزیره‌ای خوش آب و هوا در کنار دریا بگذرانیم و هر روز شنا و خوراک میگو و سیب‌زمینی داشته باشیم هم لذت‌بخش است. مشکلی از جایی شروع می‌شود که پاییز از راه می‌رسد! زمانی که انقلاب جنسی اول بار در آمریکای دهه ۶۰ و ۷۰ اتفاق می‌افتاد، عده‌ای از زنان دچار آنچه اصطلاحا «سندرم تابستان بی‌انتها[1]» نامیده‌اند، شدند. آنها فکر می‌کردند که آغوش این عیش و نوش فراهم‌شده، برای همیشه به روی آنها باز خواهد ماند. اما زمانی که تدریجا پیامدها و عوارض جانبی آزادی‌های قبلی خود را در دهه‌های بعدی این جامعه نشان داد، زمانی بود که دیگر امکان برگشت تغییرات وجود نداشت. آن دختران و زنان جوان، قبل از انقلاب جنسی فکر می‌کردند که برای آنها همیشه مردان آلفای جذاب که لذت جنسی به آنها بدهند و بتاهای همیشه خواستگار وجود خواهد داشت اما نمی‌دانستند که تغییرات وسیع‌تر از آنچه در ابتدا فکر می‌کردند، خواهد بود. این توهم ناشی از سندرم تابستان بی‌انتها مختص زنان دهه‌های انقلاب جنسی آمریکا نیست و در تاریخ کنونی هم بسیاری از دختران و زنان جوان را درگیر خود می‌کند.

جستاری پژوهشی. ذهن‌های پورن‌زده و برداشت آنها از یک جامعه لیبرال

دهه‌ها بود که مخالفت عده‌ای از فعالان اجتماعی با مطالب پورن فقط به حساب نگرش‌های سیاسی ضدلیبرال آنها، مذهبی‌بودن، محافظه‌کاری اخلاقی و از این قبیل نسبت داده می‌شد. این پدیده همچنان به قوت خوب باقی بود تا بالاخره نتایج مشاهدات و پژوهش‌های روانشناسی و عصب‌روانشناختی، پرده از تاثیرات عمیق و سهمگین آثار مشاهده پورنوگرافی بر رفتارها و نگرش‌های جنسی و مغز افرادی که برای طولانی‌مدت مصرف‌کننده آثار پورن بودند، مشخص شد. یکی از اولین آثاری که برای عموم مردم در این زمینه نوشته و نتایج پژوهش‌های انجام شده را به زبانی ساده بیان کرده کتاب: "مغز شما در زمان مواجه با پورن: پورنوگرافی اینترنتی و علم نوظهور

[1]- Endless summer syndrome

اعتیاد[۱]" اثر گری ویلسون است که به فارسی هم ترجمه شده است. ویلسون که یک دانشمند عصب‌شناس بود پی برده بود که چیزهایی در رابطه با افراد و از جمله مردان جوانی که بخصوص سابقه طولانی‌مدت استفاده از آثار پورن را داشته‌اند، دچار مشکلاتی است. به تدریج، طی تحقیقات انجام شده درباره تاثیر پورن بر مغز انسان بوسیله دانشمندان مختلف، مشخص شد که تاثیرات محتواهای پورنوگرافیک بر روان و مغز انسان را در چند مورد می‌توان ردیابی کرد.

اولین تغییر اساسی به تاثیر آثار پورن بر باورها، اعتقادات و نگرش‌های افراد درباره بسیاری از موضوعات و رفتارهای جنسی و غیرجنسی برمی‌گشت. پورن باعث می‌شد تا افراد نگرش‌های آشکارا خلاف واقعیت در رابطه با مسائل جنسی، ارضای جنسی و جنس مخالف خود اتخاذ کنند. مثلا شکل‌گیری این نگرش در مردان که همه زنان بسیار حشری هستند که از خلال رابطه خود با مردان، فقط به دنبال ارتباط و ارضای جنسی و آن هم به شکلی بسیار سهل‌گیرانه و به اصطلاح دم‌دستی می‌گردند. شکل‌گیری این نگرش خود باعث می‌شود تا این مردان، در شیوه تعامل خود با زنان و انتظارات و برداشت‌های‌شان از رفتارها و نیازهای جنسی و غیرجنسی زنان، دچار برداشت‌های غلط و بسیار مشکل‌زا شوند. تصور کنید که مردی با این ذهنیت که زنان دنیای واقعی نیز همانند زنان فیلم‌های پورن، همیشه آماده، مایل و مشتاق به سکس با هر مردی که دم دست‌شان است را، با یک زن همکار در محل کارشان، تنها بگذاریم. خودتان مابقی ماجرا را حدس بزنید!

تغییر اساسی دیگر به حوزه رفتارهای جنسی برمی‌گشت. تغییراتی همانند عدم توانایی رسیدن به ارگاسم یا دیرانزالی در حین یک رابطه جنسی طبیعی در مردان، عدم نعوظ یا عدم توانایی برای نگهداری نعوظ به مدت زمان لازم برای یک رابطه واقعی جنسی و نه خودارضایی، از دست رفتن توانایی حسی و پوستی در آلت مردان در نتیجه اقدام‌های مکرر به خودارضایی با روش‌های سخت و آسیب‌زننده به اعصاب حسی آلت همانند فشردن بیش از حد آلت در نتیجه مشاهده مداوم آثار پورن، ناتوانی عده‌ای از زنان برای رسیدن به ارگاسم از طریق تحریک مهبلی بوسیله ارتباط جنسی طبیعی و نه تحریک کلیتوریس و بسیاری از تغییرات دیگر، از آن جمله بودند.

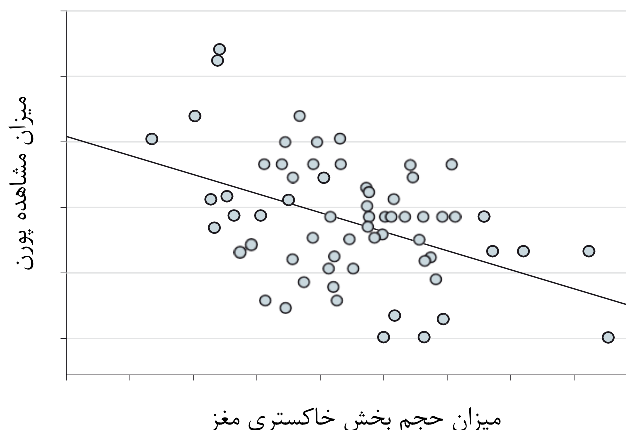
اما نتیجه شوک‌آور بعدی به تغییراتی برمی‌گشت که افراد بخصوص جوانان در مغزهای خود داشتند. این تغییرات مغزی می‌توانستند همزمان، پیش‌آیند و یا پس‌آیند تغییرات قبلی ذکر شده روی داده باشند. تعدادی از محققین متوجه شدند که هنگامی که نتایج عکس‌برداری از مغز افراد استفاده کننده از پورن را با افراد غیرمصرف‌کنند مقایسه می‌کنند، تفاوت‌هایی را در سیستم دوپامینی مغز از جمله تعداد گیرنده‌های مربوط به این انتقال‌دهنده عصبی- شیمیایی (نوروترانسمیتر) در مغز مشاهده می‌کنند. دوپامین یکی از مواد شیمیایی مغز است که نقش بسیار مهمی در سیستم انگیزشی و پاداش‌دهی مغز بازی می‌کند. یکی از کارکردهای این ماده در مغز در زمانی اتفاق می‌افتد که انجام یک کار، منجر به رسیدن به یک پاداش نهایی می‌شود. ترشح این ماده در مغز، منجر به این می‌شود تا آن فرد انگیزه روانی لازم برای انجام دادن مقدمات رسیدن به آن پاداش نهایی را پیدا کند. بطور نمونه، مغز در مواجه با افرادی از جنس مقابل که جذابیت جنسی لازم را برای ما دارند، دوپامین ترشح می‌کند.

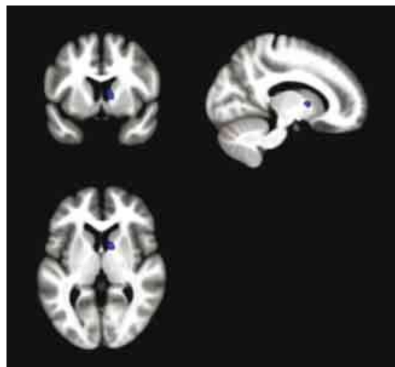
[1]- Your Brain on Porn: Internet Pornography and the Emerging Science of Addiction, Gary Wilson

ترجمه آرش حسینیان با عنوان "مغز در مواجه با پورن". (نشر اینترنتی)

این ترشح دوپامین، از نظر تکاملی این کارکرد را داشته که باعث می‌شده ما به دنبال محرکات جنسی و نهایتا امکان ارتباط جنسی و تولیدمثل موفق باشیم.

نکته خاصی که محققان در رابطه با مغز افراد مصرف‌کننده پورن یا اصطلاحا پورن‌زده مشاهده کردند این بود که به دلیل ترشح طولانی‌مدت و شدید دوپامین در مغز این افراد هنگام مشاهده آثار پورن، آنها دچار یک مکانیسم خودتنظیمی مغزی شده بودند که نهایتا منجر به کاهش حجم بافت مغزی در بعضی از نواحی مغز آنها می‌شد. مغز انسان دارای یک مکانیسم خودتنظیمی در رابطه با انتقال‌دهنده‌های عصبی شیمیایی مغز است. بدین شکل که زمانی که به هر علتی از جمله مصرف داروهای روانگردان، حجم زیادی از این مواد در مغز ترشح شده و تجمع پیدا می‌کنند، مغز، تعداد گیرنده‌های سلول‌های عصبی ترشح‌کننده این مواد را کم می‌کند تا بدین طریق جبران این افزایش را کرده باشد. مشکل زمانی ایجاد می‌شود که در نتیجه مواجه مکرر و درازمدت با آثار پورن، فرد قابلیت طبیعی ترشح دوپامین به حد کافی را به علت این مکانیسم خودتنظیمی مغز از دست می‌دهد. این دقیقا همان مکانیسمی است که در انواع اعتیاد از جمله اعتیاد به مواد روانگردان روی می‌دهد. در نتیجه این ناتوانی مغز برای ترشح کافی این مواد، فرد احساس می‌کند که مدام نیاز دارد که مصرف مواد را تجدید کند یعنی دقیقا همان عملی که در مصرف‌کنندگان پورن هم مشاهده می‌شود. این چرخه معیوب نهایتا منجر به شکل‌گیری لیستی طولانی از علائم و نشانه‌های روانشناختی در مصرف‌کنندگان پورن می‌شود.





در مطالعه دو محقق به نام کوهن و گالینات (۲۰۱۴) از موسسه مکس پلانک، مشخص شد که هر چقدر میزان مشاهده پورن بوسیله افراد بیشتر بود (نمودار عمودی)، احتمال اینکه حجم بخش خاکستری نیمکره راست مغز آنها در ناحیه Caudate Nucleus کمتر باشد افزایش می‌یابد (نمودار افقی).

در بخش فوق ما به لیست مفصل و طولانی از همه این تغییرات در مغز، رفتارها و نگرش‌های افراد مصرف‌کننده پورن و علائم و نشانه‌های جنسی و غیرجنسی که نهایتا در آنها شکل می‌گیرند نپرداختیم چرا که خارج از اهداف و دامنه این کتاب است. شما برای مطالعه بیشتر در این زمینه می‌توانید به همین کتاب ذکرشده و منابع آن مراجعه کنید. اما قصد داریم درباره یک نکته بسیار حیاتی مرتبط با بحث ما در این بخش از کتاب

صحبت کنیم. همانطور که پژوهش‌ها نشان می‌دهند دامنه تاثیرات پورن بسیار وسیع و گسترده بوده و از نگرش و باورها گرفته تا مغز را شامل می‌شود. مسلما، این تغییرات شامل دیدگاه‌ها و باورهای افراد درباره لیبرالیسم و آنچه که در آن روی می‌دهد هم خواهد شد. با این مقدمه، باید مدام از خودمان بپرسیم که آیا روان‌های پورن‌زده آنقدر سالم هستند و توانایی دارند که درباره موضوعات مختلف بخصوص موضوعات مربوط به مسائل جنسی، واقع‌گرایانه بیاندیشند. آیا از جوانی که فکر می‌کند از فردای روز رواج لیبرالیسم در جامعه، او هم همانند کاراکترهای فیلم پورن به خیابان می‌رود و با دست پر به خانه برمی‌گردد تا با دختری که به راحتی از کف خیابان پیدا کرده سکس داشته باشد، درحالی‌که نه از استراتژی جنسی دوگانه زنان کوچک‌ترین اطلاعی دارد و نه از آمارهای واقعی رابایش‌های جنسی بوسیله مردان آلفا و بتا در جوامع لیبرال، می‌توان انتظار داشت که با دیدی واقع‌گرایانه درباره برقراری یک نظام لیبرال در جامعه خود رای دهد. آیا مغزهایی که بوسیله تبلیغات بسیار دروغین مستقیم و غیرمستقیم نهفته در آثار سینمایی، رسانه‌های اجتماعی و فیلم‌های پورن بمباران می‌شوند، قابلیت خود برای اندیشه‌ورزی درست و مطابق با واقعیت را از دست نمی‌دهند. اگر هنوز در دادن جواب بله به این سوال دچار شک هستید، پیشنهاد اکید می‌کنیم به آثار بحث شده در همین جستار پژوهشی مراجعه کنید تا بهتر بتوانید قضاوت کنید.

نکته مهم‌تر اینکه هدف از گفتار این بخش، عمدتا اینست که درباره منشاء نگرش‌ها و باورهای‌مان از لیبرالیسم بهتر و بیشتر بدانیم تا بتوانیم آنها را واقع‌بینانه‌تر کنیم و در صورت لزوم، آنها را پیرایش دهیم و نه اینکه این یافته‌های ذکرشده درباره تاثیرات پورن را لزوما دلیلی کافی برای داشتن و یا نداشتن لیبرالیسم در جامعه تلقی کنیم. اگر در هر حال موافق یک نظام لیبرال در جامعه هستیم، اشکالی ندارد. ولی حداقل باید به فکر واقع‌گرایانه بودن عقاید و انتظارات افراد آن جامعه درباره لیبرالیسم باشیم تا بعدا با تقابل عده‌ای زیادی از مردمانی که چون تخیلات خود و دیگران را در این نظام نمی‌یابند شروع به دشمنی با آن می‌کنند، مواجه نشویم.

تکامل مغز انسان، او را مجهز به یک سری از معادلات و فرمول‌هایی کرده که بوسیله آنها می‌تواند اطلاعات بوم‌شناختی محیط اطراف خود را پردازش کرده و به اینکه چه چیزهایی، کارهایی یا چه کسانی، شایستگی تکاملی او را افزایش یا کاهش می‌دهند، پی ببرد. به عبارت دیگر، هر انسانی، قبل از اینکه در این دنیا به او اقتصاد و محاسبه آموزش دهند، به نوعی با تجهیز به یک سری از این توانایی‌ها به دنیا می‌آید. گفته شده که واژه اقتصاد[1]، اول بار برای مطالعه خانواده به کار رفته است. یکی از مواردی که افراد بر اساس ذهن ناهشیار تکاملی خود، اقدام به سنجش، محاسبه‌گری و اقتصاددانی می‌کنند، رابطه با جنس مقابل، ازدواج و تشکیل خانواده است.

[1]- Economic

چندین دهه قبل، ویلیام گود[1] (۱۹۷۰، به نقل از روزنفلد، ۲۰۰۵) این ایده را مطرح کرد که همه سیستم‌های معاشقه‌ای[2]، نوعی سیستم‌های تبادلی[3] یا بازارگونه[4] هستند. اخیرا تاثیر نظریات بازارپنداری، تبادلی و افزایش‌دهی حداکثری منافع که درباره خانواده ارائه شده‌اند، افزایش پیدا کرده است (روزنفلد، ۲۰۰۵). بعضی از تعاریف ذکر شده برای ازدواج نیز، همین معانی را در خود دارند: «ازدواج یک معامله است و موجب قراردادی می‌شود که در آن یک شخص (مرد) یک ادعای همیشگی را نسبت به حق دسترسی جنسی یک زن ایجاد می‌کند و این حق بر دستیابی جنسی‌ای که دیگران اکنون دارند، مقدم است» (فوکس[5]، ۱۹۹۳؛ به نقل از نیلی‌پور، ۱۳۹۰). طبق این دیدگاه‌ها، ازدواج و انتخاب شریک نیز همانند بسیاری از مسائل ارتباطی دیگر، از قوانین اقتصادی ارتباط، تاثیر می‌پذیرند. در هر رابطه‌ای و از جمله ازدواج، هر یک از طرفین، به دنبال حداکثررسانی منافع و در عین حال کاهش هزینه‌های آن ارتباط برای خود، می‌گردد. افراد، به رابطه‌شان به دید تبادلات یا معاملاتی می‌نگرند که مادامی که برای آنها سودی بیشتر از هزینه داشته باشد، شایسته تداوم و نگه داشتن است. بر طبق نظریه **تبادل در مسائل جنسی**[6]، همان قوانینی که در مورد کالاها و بازار صدق می‌کنند، در مورد مسائل جنسی نیز قابل تعمیم هستند. ارزش، قیمت، عرضه و تقاضا، از جمله مفاهیمی هستند که از بازار، قابل تعمیم به مسائل جنسی در جامعه یا در واقع بازار جنسی هستند. میزان عرضه زیاد یک کالا، ارزش و قیمت آن را کاهش داده و متقاضیان آن کالا، حاضر به پرداخت هزینه کمی برای آن خواهند شد. بر همین قیاس، دسترس جنسی زیاد، راحت و ارزان به ارضای جنسی، ارزش و بهایی را که افراد سابقا برای آن حاضر به پرداخت بوده‌اند، کاهش می‌دهد.

طبق نظریه تبادل در مسائل جنسی، مسائل جنسی و لذت جنسی (سکس) یک منبع زنانه محسوب می‌شوند که زنان در طول تاریخ به مردان عرضه کرده و در عوض، تعهد برای یک ازدواج پایدار و کسب منابع مادی و غیرمادی را از مردان به عنوان یک تبادل اخذ کرده‌اند. همانطور که گفتیم، ۹۹ درصد عمر بشر، در شرایطی گذشته که مرد، شکارچی و زن، گردآوری‌کننده آنچه که بوسیله مرد فراهم می‌شده، بوده است. وجود یک رابطه مبتنی بر مرد به عنوان فراهم‌کننده و زن به عنوان جمع‌آوری‌کننده، منجر به شکل‌گیری یک تبادل اساسی تکاملی بین زن و مرد شده است. مردان، منابع مادی را به ازای کسب آمیزش جنسی، به زنان عرضه داشته‌اند. وجود چنین مکانیسم ارتباطی، به این خاطر مورد انتخاب طبیعی قرار گرفته که امکان فراهم آمدن شرایط مناسب برای تولیدمثل و بقای فرزندان در یک ائتلاف دو نفره را فراهم می‌کرده است. مردان، به دلیل قدرت و توانایی بیشتر جسمی، فراهم‌کننده

[1]- William Goode
[2]- Courtship
[3]- Exchange
[4]- Marketing
[5]- Fox
[6]- Sexual Exchange

و زنان مصرف‌کننده بوده‌اند. زنان نیز، در عوض این مصرف‌کنندگی، به مردان اجازه آمیزش جنسی و کاشتن بذرهای خود را می‌داده‌اند. پسران و دختران این مردان و زنان، مکانیسم‌هایی ذهنی- تکاملی که آکنده از منطق تبادل جنسی است را، از والدین خود به ارث برده‌اند. بعد از گذشت میلیون‌ها سال، این نوع تبادل، جزئی از برنامه‌ریزی‌ها و ساختار عصبی ما شده است. داده‌های بسیاری برای این اصل حاکم بر رفتارهای جنسی وجود دارد؛ از ماهیت ازدواج در جوامع مختلف گرفته تا علل جدایی و طلاق، وجود تن‌فروش‌های تقریبا همیشه مونث در جوامع، تحلیل اقتصادی، اجتماعی و بسیاری از مدارک دیگر. با کمی دقت در اطراف خود، شما نیز می‌توانید شواهد بی‌شماری از این مسئله را ببینید. در فرهنگ ما نیز، این گونه از تبادلات، در روابط دو جنس، بسیار رایج هستند: وجود مهریه، آیین و رسوم ازدواج، علل درخواست طلاق از طرف زنان و غیره. این نظریه، منکر اینکه زوجین ممکن است از ورای روابط خود، چیزهایی به غیر از منابع مادی نیز کسب می‌کنند، نیست. اما نکته اینست که در بسیاری از موارد، همان چیزهای دیگر، شاخه‌هایی از تبادل بنیادین «منابع مادی در عوض ارضای جنسی» هستند. مثال ابراز عشق از طریق هدایای مادی را در نظر بگیرید. زنان، معمولا خرید یک حلقه نامزدی گران قیمت یا مجلس عروسی با شکوه را، دلیلی بر عشق رمانتیک و حقیقی یک مرد می‌دانند. عشق، مفهومی انتزاعی به نظر می‌رسد درحالی‌که در اینجا می‌بینیم که بازنمایی عشق یک مرد به همسرش، از طریق هزینه‌کردن مالی نشان داده می‌شود. اگر واقعا عشق والاتر از این حرف‌هاست پس چرا تبادل یک شیء مادی، باید نقش تعیین‌کننده در مورد اثبات وجود عشق در یک مرد، داشته باشد؟ هرچقدر نگین انگشتری که مردی به نامزدش هدیه می‌دهد بزرگتر و گران‌قیمت‌تر باشد، عشق آن مرد به همسر آینده‌اش بیشتر تلقی می‌شود. حتی بسنده کردن به ابراز عشق کلامی هم، به علت معنای آن ابراز عشق به تعهداتی مادی در آینده است. ما به این خاطر عبارت «دوستت دارم» را دوست داریم که پیامی مبنی بر حضور مادی و متعهدانه طرف مقابل را به ما می‌دهد. این مناسک و آیین‌ها، در واقع شکل مدرن شده و اندکی پیچیده‌تر از همان تبادلات «غذا در عوض ارتباط جنسی» در عصر محیط تکاملی انطباق‌ها هستند. یک مرد نئاندرتال را زمانی که شب از شکار بر می‌گردد تا یک خرگوش لذیذ را به ازای ارضای جنسی به همسر یا شریکی دیگر بدهد، تصور کنید. حال یک جوان عصر امروزی را درحالی‌که یک هدیه گران‌قیمت را بر روی میز رستورانی که با شریک‌ش قرار گذاشته می‌گذارد، تصور کنید. آیا شباهتی بین این دو سناریو نمی‌بینید؟! در سایر موارد نیز، گزینه‌های مورد تبادل هر چه که باشند به بقا و تولیدمثل موفق طرفین کمک می‌کنند.

ضمانت‌نامه‌ها و تعهدات مالی که در فرهنگ‌های مختلف اَشکال متفاوتی دارند، تنها یکی از موارد متعددی هستند که تبادلی بودن روابط بین دو جنس را نمایان می‌سازند. این تعهدات مالی، غالبا از طرف مردان صورت

می‌گیرد. وجود مهریه در فرهنگ اسلامی نیز، یکی از شواهد تبادلی‌بودن پدیده ازدواج است. شارک[۱] (۱۹۹۴) می‌گوید که عقدنامه، یک بیمه‌نامه مالی برای زن است تا تعهد یک مرد به یک تبادل را تضمین و قانونی کند. در این حالت، موافقت با امضای این قرارداد یعنی عقدنامه، از عدم موافقت‌های بعدی احتمالی جلوگیری می‌کند! (او معتقد است که ماه عسل نیز، همانند تشکری است که یک خریدار بعد از خریدن کالا از فروشنده می‌کند تا او را مطمئن کند که از خرید خود پشیمان نیست!). از این نظر، حتی بعضی از ازدواج‌ها را هم، می‌توانیم نوعی تبادل جنسی محض تلقی کنیم. در این بین، دیدگاه‌های افراطی که ازدواج را بطور کامل بصورت اقتصادی تفسیر می‌کنند نیز، وجود دارند. بطور نمونه، مارکس و انگلس، عقیده داشتند که ازدواج، با اندکی تفاوت، همان فحشای قانونی شده[۲] است.

تقدیم هدایای مادی و گرفتن مجوز ارتباط جنسی، مختص گونه انسانی نبوده و در بسیاری از حیوانات نیز دیده می‌شود. در یک گونه از عنکبوت‌ها، عنکبوت نر، مقداری حشره به دام افتاده در تورش را بوسیله تارهای خود بسته‌بندی کرده و هنگام معاشقه برای ارتباط جنسی، به عنکبوت ماده تقدیم می‌کند. این هدیه، یک نوع جبران تفاوت دو جنس در سرمایه‌گذاری والدینی و هزینه‌های ارتباط جنسی است. اوج این تقدیم‌کردن‌ها را در گونه‌ای از عقرب ها (فصل سوم) دیدیم که در آن، عقرب نر به عقرب ماده اجازه می‌داد بدنش را بخورد و در عوض بوسیله اسپرم‌های درون بدن نر، بارور شود. آیا بین همه این سناریوها شباهت‌هایی نمی‌بینید: یک رابطه عاشقانه و رمانتیک‌نما که ستون‌های آن را منابع مادی و ارتباط جنسی می‌سازند. محصول نهایی نیز، بقای این استراتژی‌های رفتاری است که در نتیجه تولیدمثل زوج دارنده چنین رفتارهایی، روی می‌دهد (برای مروری در زمینه نظریات مربوط به تبادل اجتماعی در مسائل جنسی رک به اسپرچر، ۱۹۹۸).

تبادل ارضای جنسی؛ منبعی زنانه در ارتباط با مردان

بومیستر و توینج (۲۰۰۲)، با مرور پژوهش‌های مربوط، نشان دادند که این خود زنان هستند که به عنوان نیروهای اصلی و اولیه در سرکوب فرهنگی مسائل جنسی زنان تلاش می‌کنند. یک نمونه کوتاه اما جالب، این مشاهده است که نشان داده شده که زنان، حتی بیشتر از خود مردان، با استاندارد دوگانه در ارتباط جنسی موافق هستند. **استاندارد دوگانه**[۳] به این عقیده قالبی اجتماعی که ارتباطات قبل از ازدواج برای مردان قابل قبول‌تر است تا زنان، گفته می‌شود. شواهدی اینگونه، گویای این هستند که زنان و بخصوص زنان باتجربه، خوب می‌دانند که ارتباط و ارضای جنسی، جزو معدود منابع[۴] ارزشمندی است که آنها در ارتباطات خود با مردان داشته و کاهش

[1]- How to be the jerk women love
[2]- Legalized prostitution
[3]- Double Standard
[4]- Resource

بهای آن در جامعه، می‌تواند به قیمت از دست دادن بسیاری از چیزهایی تمام شود که آنها از ورای روابط خود با مردان، جستجو و کسب می‌کنند. دختران، معمولا این جمله را که: «اگر وا دهی، از دست می‌دهی» از مادران خود شنیده‌اند. این نشان می‌دهد که مادران کارکشته، از روانشناسی جنسی مردان بخوبی آگاهی داشته و می‌دانند که ارضای جنسی، غالبا تنها روش برای کسب تعهد درازمدت یک مرد است. آزادی‌های جنسی زیاد زنان، می‌تواند به جایگاه آنها در نظام ذهنی مردان به عنوان همسران درازمدت خدشه جدی وارد کرده و در عوض، آنها را در جایگاه ابزارهایی برای دنبال کردن و گسترش استراتژی‌های جنسی کوتاه‌مدت خود قرار دهد. همانطور که گفتیم، مردان، برای افزایش زادآوری موفق و تناسب تکاملی خود، به دو استراتژی کلی متوسل می‌شوند. در یک استراتژی، آنها اقدام به تشکیل رابطه درازمدت و تعهد برای پرورش فرزندان احتمالی کرده و در استراتژی دوم، اقدام به روابط مکرر کوتاه‌مدت و گذرا با زنان می‌کنند. از آنجایی که استراتژی‌های مردان، فقط در صورت رضایت و هماهنگی با استراتژی‌های دلخواه زنان جواب می‌دهد، آنها نمی‌توانند در هر شرایطی، استراتژی‌های خود را عملی کنند. بهترین فرصت برای استفاده از استراتژی روابط متعدد جنسی کوتاه‌مدت، زمانی فراهم می‌شود که زنان، راه را برای ارضای چنین استراتژی‌هایی باز می‌گذارند. در رابطه بین دو جنس، پرداخت بهاء ارضای جنسی مردان، از طریق تعهد، ازدواج، پرداخت مادی، احترام و غیره، صورت می‌گیرد. دسترسی و ارضای جنسی از طریق روابط آسان‌گیرانه و در غیر از چارچوب ازدواج، منجر به این می‌شود که مردان، تن به ازدواج ندهند. بطور ساده، در این شرایط، آنها طبق این نصیحت پدربزرگ‌های‌شان عمل می‌کنند که: «بخاطر یک لیوان شیر، گاو نخر!». از طرف دیگر، قابلیت‌های جنسی زنان، از جمله منابع محدود یا تنها منبع زنانه است که برای مردان ارزشمند بوده و به خاطر آن حاضر هستند چالش‌ها و دشواری‌های ازدواج را بپذیرند. به همین دلیل، اگر مردان یک جامعه احساس کنند که ارضای جنسی زنان، محدود به خودشان نیست، زیر بار ازدواج نرفته و بنیان ازدواج در آن جامعه سست خواهد شد (برای مروری در مورد شواهد و تحلیل‌های ارائه شده حاکی از تایید اینکه ارضای جنسی[1] جزو منابع اصلی مورد استفاده زنان در ارتباط با مردان است رک به بومیستر و توینج، ۲۰۰۲ و بومیستر و وحس، ۲۰۰۴).

یکی از نکاتی که شما هنگام مطالعه متون روانشناسی تکاملی، بارها و بارها می‌خوانید اینست که اکثریت انطباق‌ها و مکانیسم‌های ذهنی تکاملی ما، متعلق و ساخته و پرداخته محیط تکاملی انطباق‌ها یعنی زمانی که نیاکان ما تحت فشارهای انتخابی معینی قرار داشتند، است. بدیهی است آنچه که بوسیله محیط تکاملی انطباق‌ها تراشیده شده باشد، لزوما در عصر مدرن، جوابگوی نیازهای اجتماعی و کارکرد مناسب از نظر روانشناختی نیست. میلیون‌ها سال زندگی بشر در محیط تکاملی انطباق‌ها، شباهت چندانی با چند صد سال و بخصوص صد سال اخیر زندگی بشری، ندارد. پیشرفت همراه با تغییرات، تغییر را می‌طلبد اما ذهن تکاملی انسان آنطور تکامل نیافته که بتواند به

1- Sex

موازات تغییرات جامعه و با همان سرعت، تغییر بیابد. همه می‌دانیم که جهان امروز، نیازی به تولیدمثل به شکل صد، دویست یا چند هزار سال قبل ندارد ولی آیا این باعث می‌شود که نمای بیرونی این انگیزه یعنی میل جنسی، دست از سر ما بردارد؟ بر همین اساس، شواهد قابل ملاحظه و جالبی وجود دارد مبنی بر اینکه حتی اگر بافتارها و شرایط ایجاب کننده تبادل جنسی وجود نداشته باشند، باز هم شاهد تنظیم خود به خودی معادلات ارتباطی دو جنس بر مبنای این اصل اساسی خواهیم بود. بطور مثال، مشاهده شده که حتی درصورتی‌که یک زن، متعلق به طبقه اقتصادی بالا باشد، باز هم در زمان همسرگزینی، به منابع مادی مرد مقابل‌ش اهمیت می‌دهد. در واقع، بر اساس شواهد، هر چقدر که زنی، از نظر اقتصادی در سطحی بالاتر باشد، درخواست‌ها و مطالبات مادی‌اش در زمان همسرگزینی، به همان نسبت بیشتر می‌شود. این مشاهده، در تضاد با این تبیین برخاسته از نظریات علوم اجتماعی است که ادعا می‌کند که علت تاکید زنان بر منابع مادی مرد در زمان همسرگزینی، محرومیت آنها از منابع مادی است. این نشان می‌دهد که زنان در هنگام همسرگزینی، تحت یک خردورزی تکاملی هستند تا اینکه بخواهند بطور منطقی و مطابق با شرایط دنیای مدرن، تصمیم بگیرند.

این خردورزی تکاملی، فارغ از محاسبات منطقی دنیای مدرن، در مورد مردان هم صدق می‌کند. مشاهده شده که اکثریت مردان، چنانچه بتوانند از طریق راه‌های آسان و کم هزینه‌تر از نظر اقتصادی و انرژی‌گذاری، به ارضای جنسی برسند، از ازدواج چشم‌پوشی می‌کنند. مهمترین کارکرد ازدواج برای اکثریت مردان، همان آمیزش و ارضای جنسی است. در بسیاری از موارد که ارضای روانشناختی و هیجانی- عاطفی نیز، جزو علل اقدام مردان به ازدواج شمرده می‌شوند، در واقع در حال صحبت از شاخه‌های دیگر نگرانی از بابت ارضای جنسی و قطعیت پدری هستیم. تبادل عشق، عاطفه و ارتباط صمیمانه، می‌تواند به معنای اطمینان‌یابی مرد از انحصاری بودن ارضای جنسی زن برای او باشد. بر همین قیاس، عشق مرد برای زن متعلق به عصر محیط تکاملی انطباق‌ها، خبر از وجود شوهر و پدری پایدار که برای گسترش ژن‌های آن زن، حاضر به ایثار، ماندن و فداکاری در سراسر عمر بوده می‌داده است (رک به فصل ۷). ذهن مردان مدرن نیز، هنوز تحت تاثیر محاسبات تکاملی مربوط به تبادل جنسی است؛ اگر این کالا یعنی ارضای جنسی را، می‌توانی از این فرد و ارزان‌تر بخری، پس چرا از آن یکی و گران‌تر بخری؟ به عبارت دیگر: اگر روابط باز و آزاد و بدون سپردن تعهدات درازمدت و مشقات آن وجود دارد، چرا به سمت روابط درازمدت پرهزینه مانند ازدواج برویم.

تبادل ارضای جنسی در مقابل تعهد رابطه در زنان که درباره آن در بالا صحبت کردیم یکی از موارد بسیار بحث‌برانگیز در رابطه با ارتباطات بین دو جنس بوده است. بحث‌های زیادی در گرفته است مبنی بر اینکه که آیا عمل بر اساس این هنجار ارتباطی، دیگر در دنیای جدید کارکردی هست یا نه و اینکه آن می‌تواند چه تبعات

منفی برای سلامت روان و سلامت جنسی هر دو جنس بخصوص مردان در پی داشته باشد. بر همین اساس، هدف از ذکر مطالب بالا درباره این موضوع، به هیچ روی تایید یا عدم تایید این پدیده نیست. بدیهی است که بود یا نبود این هنجار ارتباطی هم همانند بسیاری از متغیرهای دیگر می‌تواند با توجه به شرایط متفاوت، تاثیرات مثبت یا منفی متفاوتی داشته باشد. آن، می‌تواند پیشگیری‌کننده از یک سری از آسیب‌ها و یا اینکه خود یک آسیب جدید باشد. هدف ما در اینجا این است که اولا در راستای بحث‌های این بخش از کتاب یعنی تبعات رواج لیبرالیسم، بگوییم که با گسترش این نظام در جامعه باید منتظر تغییر در این زمینه هم باشیم و سپس به تبع آن ببینیم که آیا این پیامد خاص، برای جامعه مورد نظر ما مطلوب یا نامطلوب است. و در صورت نامطلوب بودن، به دنبال راهکارهای جایگزینی باشیم که کارکردهای این متغیر را داشته و تا حد ممکن جنبه‌های منفی آن را نداشته باشند. در ذیل به یکی از پیامدهای منفی این موضوع یعنی زمانی که اصل تبادل در ارتباطات می‌تواند مورد سوءاستفاده عده‌ای از افراد قرار بگیرد، می‌پردازیم.

جستاری پژوهشی- فرهنگی. استراتژی جنسی دوگانه، مهریه و طلاق؛ وقتی ازدواج، کارکردی متفاوت می‌یابد

در شرایط کنونی جوامع و در دنیای پیچیده و مدرن امروزی، استراتژی‌های جنسی و همسرگزینی دوگانه زنان، علاوه بر شیوه‌های بروزیابی به سبک‌های تکاملی قدیمی، می‌توانند خود را به اشکال جدیدتری نیز نشان دهند. ارتباط همزمان یک زن با دو مرد و بنا به علل مرتبط با استراتژی دوگانه، ساده‌ترین و صریح‌ترین شکل بروز این استراتژی جنسی است. اما استراتژی‌های جنسی انسان، می‌توانند خود را به صورت‌های پیچیده‌تر و در لفافه قوانین، هنجارها، خواسته‌ها، نظام‌ها و مکاتب سیاسی، جامعه‌شناختی و غیره هم، نشان دهند. یکی از مظاهر این مسئله، تاکید زنان بر حقوق و آزادی‌های فردی در هنگام ازدواج است. کشیدن خط و نشان‌ها و تاکیداتی که زنان در زمان قبل از ازدواج، بر حقوق و آزادی‌های فردی بیش از حد و حصر پس از ازدواج می‌کنند را، می‌توان نمونه‌ای از این مدرنیزه شده همان استراتژی‌های بنیادین غریزی دانست. هر چند در بعضی موارد، محتوای این درخواست‌ها، آنچنان بی‌پرده و آشکار است که دیگر جای شکی برای تمایل فرد درخواست‌دهنده مبنی بر اینکه قصد پیگیری استراتژی جنسی دوگانه را دارد، باقی نمی‌گذارد.

یک شکل از استراتژی جنسی دوگانه، دیر ازدواج‌کردن تعمدانه تعدادی از زنان است. در این حالت، چنانچه ازدواج دیرهنگام، علت قابل‌قبول دیگری نداشته باشد، می‌تواند در پاسخ به تمایل زنان به عشق‌بازی و ارتباطات متعدد جنسی با مردان جذاب بوجود آمده باشد. در این حالت، یک زن به علت اینکه ازدواج را برای خود دست و پا گیر قلمداد می‌کند، اقدام به تعویق انداختن ازدواج تا اواسط یا اواخر دهه سوم عمر می‌کند. در این سنین نیز، از آنجایی که ازدواج اساسا با ارتباطات کوتاه‌مدت عشق‌بازانه ماهیتی متفاوت داشته و به همین دلیل، وجود

شخصیت و منشی متفاوتی را طلب می‌کند، معمولا مردان معینی هستند که به عنوان گزینه‌های مناسب انتخاب می‌شوند. علت ازدواج در اواسط یا اواخر دهه سوم عمر نیز، به نگرانی از بابت تأمین شرایط اقتصادی ایمن و کسب حمایت دائم برای یک زندگی درازمدت و پرورش فرزند، برمی‌گردد. در این حالت، یک زن، دوگانگی در انتخاب شریک جنسی و همسر را در دو وهله از عمر، نشان داده است. در دوران جوانی که همراه با جذابیت‌های جسمی و جنسی بیشتر است، ارتباطات کوتاه‌مدتی با مردان متعدد داشته و از اواخر جوانی به بعد که جذابیت‌ها هم شروع به فروکش‌کردن کرده‌اند، ازدواج با مردی دیگر را برمی‌گزینند.

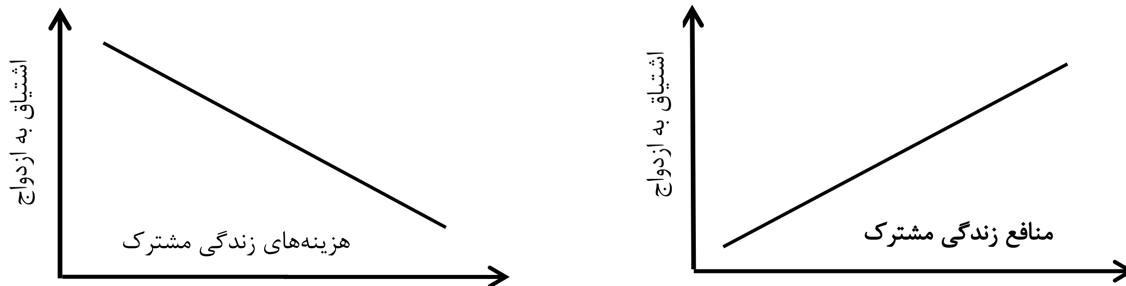
استراتژی جنسی دوگانه به اشکال بومی و معین فرهنگی نیز روی می‌دهد. در فرهنگ ما، استراتژی جنسی دوگانه، گاهی خود را در «مهریه از شوهر اول و زندگی با مرد دوم» نشان می‌دهد. طبق آمارها، در کشور ما، اکثریت مردانی که زنان‌شان مهریه‌های خود را مطالبه می‌کنند، دیگر حاضر به ادامه زندگی مشترک با او نیستند. بر همین اساس، تعدادی از زنان، به این خاطر مهریه خود را طلب می‌کنند تا از این طریق، علاوه بر فراهم‌آوری شرایط برای طلاق، موقعیت اقتصادی خود را برای تشکیل زندگی‌های بعدی، خواه بصورت ازدواج مجدد و خواه بصورت زندگی آزاد و داشتن رابطه با مردان دیگر تثبیت کنند. در بعضی از موارد، آسیب‌شناسی قرار گرفته در پشت تعارضات زناشویی برانگیخته شده بوسیله زنان و متعاقبا درخواست مهریه و طلاق، همین استراتژی جنسی دوگانه یا تنوع‌طلبی جنسی را نشان می‌دهد. برای این مطلب، شواهد عینی متعددی نیز وجود دارد. مشاهده رفتارهای زنان در قبل و بعد از طلاق، از جمله این موارد هستند. خودگزارش‌دهی‌های بعضی از زنان، مشاهدات بالینی تعدادی از بالینگران و مشاهدات اجتماعی نیز، تاییدکننده این پدیده اجتماعی هستند. متأسفانه، در سال‌های اخیر، وضعیت به گونه‌ای بوده که مهریه، در بعضی موارد تبدیل به روشی برای کلاه‌برداری شده است. آمار فزاینده زندانیان مهریه، تاییدکننده این مسئله است. برداشت اقتصادی از مهریه، نباید این باشد که بوسیله آن، می‌توان راه صدساله را یک‌شبه طی کرد. این برداشت از مهریه، علاوه بر تبعات منفی برای مردان متاهل، ازدواج‌هراسی و تشدید ترس مردان مجرد از ازدواج را، رقم می‌زند. کارکردهای اصلی مهریه، در شرایط سنتی فرهنگ ما، می‌توانسته کنترل تنوع‌طلبی جنسی بعضی از مردان، ممانعت از رهاکردن زن و فرزند بعد از چند سال زندگی مشترک و اطمینان از جهت کسب منابع مادی مورد نیاز برای بقا و پرورش زن و فرزندان (درصورتی‌که مردی قصد متارکه یک‌طرفه داشته) باشد. وجود بعضی از این کارکردها، در دنیای مدرن امروزی، حداقل به شکل قبلی خود، منتفی است. یکی از این موارد، خاصیت تأمین‌کنندگی اقتصادی مهریه برای عده‌ای از زنان است. در جوامع گذشته، تقریبا کل اقتصاد یک جامعه در دست جنس مذکر بود و زنان، از این نظر در وضعیت فرودستی قرار داشتند. اما در جوامع جدید، با توجه به واردشدن بسیاری از زنان به بازارهای کار، دیگر نیازی به وجود مهریه به عنوان پشتوانه اقتصادی این گروه از زنان نبوده و در واقع کاملا هم نابجا است. هر چند بعضی از کارکردهای دیگر مهریه ممکن است هنوز هم به قوت خود باقی باشند اما شرایط جدید می‌طلبد که با توجه به مقتضیات زمان، در اصل یا جزییات قوانین و هنجارها، تجدید نظر شده و اصلاحاتی به عمل آید. این اصلاحات باید به گونه‌ای باشند که راه سوءاستفاده هر دو جنس از قوانین و هنجارهای کارکردی و مفید را ببندند و نه اینکه خود راهی برای پیدایش آسیب‌های بیشتر و جدی‌تر شوند.

شکل دیگر استراتژی جنسی دوگانه که به مهریه مربوط است، چرخه سهل‌گیری- سخت‌گیری عده‌ای از زنان، در مراحل مختلف از زندگی جنسی‌شان است. عده‌ای از دختران امروز، در قبل یا بعد از ازدواج، به ازای صرف هزینه‌های مادی و غیرمادی بسیار کمی، حاضر به روابط جنسی با عده‌ای از مردان می‌شوند. آنها، حتی ممکن است برای اینگونه از روابط خود، حاضر به پرداخت مادی هم شوند. این درحالی‌است که این زنان، برای ازدواج‌های قانونی خود، مهریه-های سنگینی را وضع می‌کنند. این باعث می‌شود تا مردان بتای دوره امساک و گرانی، برای رسیدن به همان چیزی که مردان آلفای دوره‌های سهل‌گیری به آن رسیدند، یعنی ارضای جنسی، متحمل هزینه‌های مادی و روانی- اجتماعی بسیار بیشتری شوند. این دولا پهنا حساب‌کردن هزینه‌ها برای عده‌ای از مردان را باید به حساب طبقه‌بندی زنان از مردان گذاشت که باعث می‌شود عده‌ای از مردان، مستحق ارائه هزینه‌های گزاف دانسته شده و عده‌ای دیگر، نیازمند صرف هزینه‌های زیاد نشوند. (کاریکاتور: جواد طریقی)



تبادل، آزادی‌های جنسی و نرخ ازدواج

یکی از نگرانی‌های فزاینده در مورد جوامعی مانند جامعه ما، نرخ ازدواج است که کاهش رو به رشدی را در پیش گرفته است. اگر چه که علت این مسئله، متعدد و مختلف بوده و شامل علل متعددی همانند علل اقتصادی، فرهنگی و غیره می‌شود اما یکی از این علل که احتمالا به میزان زیادی مورد غفلت واقع شده، به نگرانی‌های جوانان نسل‌های جدید در مورد رفتارهای جنسی جنس مقابل، چه در پیش از ازدواج و چه در بعد از ازدواج، مربوط می‌شود. با توجه به مقدمات گفته‌شده، اگر اقدام به ترکیب مدل‌های اقتصادی ازدواج با نگرانی‌های روانشناختی افراد کنیم، به نگاهی مناسب‌تر از علل کاهش نرخ ازدواج می‌رسیم. هر فردی برای اینکه برانگیخته شود تا ازدواج کند، اقدام به محاسبه مزایا و هزینه‌های ازدواج می‌کند. بطور ساده، چنانچه احساس کند که هزینه‌های ازدواج، برای او، کمتر از منافع آن بوده و نیازهای خود را در چارچوب روابطی به غیر از ازدواج و با هزینه کمتر نمی‌تواند ارضا کند، ازدواج راه‌حل انتخابی او خواهد بود. نمودار ذیل، ارتباط فرضی تصمیم به ازدواج‌کردن با میزان هزینه‌ها و منافع زندگی مشترک را نشان می‌دهد.



شکل الف: **رابطه اشتیاق به ازدواج (محور عمودی) و میزان منافع بالقوه منتج از زندگی مشترک (محور افقی)**. هر چقدر که منافع حاصل از زندگی مشترک، نسبت به راه‌های جایگزین، بالاتر باشد به همان نسبت، میزان اشتیاق به زندگی مشترک هم، افزایش می‌یابد.

شکل ب: **رابطه اشتیاق به ازدواج (محور عمودی) و میزان هزینه‌های بالقوه منتج از زندگی مشترک (محور افقی)**. هر چقدر که هزینه‌های زندگی مشترک، نسبت به راه‌های جایگزین، بالاتر باشد، به همان نسبت، میزان اشتیاق به زندگی مشترک هم کمتر می‌شود.

نمودار ۱-۵: ارتباط اشتیاق به ازدواج با میزان منافع و هزینه‌های بالقوه آن، نسبت به راه‌های جایگزین ازدواج. **د**قت کنید که منظور از هزینه فقط هزینه‌های اقتصادی نیست. ممکن است فشارهای روانشناختی، هیجانی یا اجتماعی که یک فرد مجبور است برای حفظ یک رابطه بپذیرد، از بار اقتصادی آن رابطه مهمتر ارزیابی شوند. از دست دادن آزادی شخصی و یا تعهد در بعد از زندگی مشترک می‌تواند برای یک فرد بسیار سنگین به نظر بیاید. در حالی که برای شخصی دیگر، ممکن است کنارآمدن با تفاوت‌های فردی ناشی از زندگی مشترک با شخصی دیگر یک هزینه اصلی تلقی شود. همین قضیه درباره منافع هم صدق می‌کند. در حالی که ممکن است برای شخصی ارضای تنش جنسی بسیار مهم باشد، برای فردی دیگر، این نیازهای عاطفی یا اجتماعی هستند که ممکن است اولویت داشته باشند.

در مورد مردان، زندگی مشترک، بخصوص در بافت و شرایط فعلی جامعه ما، بار اقتصادی و مسئولیت‌های روانی، هیجانی و اجتماعی زیادی را از طریق قوانین و هنجارهای مربوط به ازدواج و طلاق (همانند وظیفه تأمین معیشت خانواده، نفقه، مهریه و ...) بر دوش آنها می‌گذارد که این به معنی هزینه‌های ازدواج برای یک مرد است. هزینه‌ها، در کل، منجر به پایین‌آمدن اشتیاق به زندگی مشترک می‌شوند. از طرف دیگر، در جامعه ما، در کل، راه‌های جایگزین ارضای جنسی کمی برای اغلب (نه همه) مردان وجود دارد که این، به معنای افزایش منافع ازدواج نسبت به راه‌های جایگزین آن خواهد بود. اما آنچه که محاسبات و معادلات ذهنی یک مرد را می‌سازند، فقط مسائل محیطی همانند مسائل اقتصادی و اجتماعی نیستند. اهمیت و وزن بعضی از مسائل، از قبل از تولد، در ذهن ما تعیین و تثبیت شده است. اهمیت پاکدامنی جنسی یک زن برای یک مرد که در مورد قطعیت پدری به او پیام می‌دهند، به میزان زیادی، بطور تکاملی تعیین می‌شود. قوانین، هنجارها یا اتفاقاتی که به هر شکل موجب برانگیخته‌شدن نگرانی یک مرد از بابت وفاداری و خویشتن‌داری همسرش می‌شوند، می‌توانند به سرعت منحنی هزینه‌ها را بالا برده و موجب سقوط منحنی منافع ازدواج شوند. ازدواج در فرهنگ ایرانی و اسلامی، برای مردان،

به اندازه کافی هزینه‌زا و مشکل بوده و هست. اضافه‌شدن یک بار تکاملی و اضطرابات دائم مربوط به آن نیز، می‌تواند منحنی منافع و هزینه‌های ازدواج را خیلی زود به نقطه‌ای برساند که از مرحله تقویت‌کنندگی و پاداش‌بخشی سقوط کرده و بسیاری از مردان را از رابطه‌ای اینچنین پرهزینه، منصرف کند.

بازداری فرهنگی- جنسی و مختصات اقتصادی- اجتماعی جوامع

> «هیچ انسانی، هر قدر هم زیرک و دانا، نمی‌تواند در طول حیاتش به آن درجه از کمال و دانش برسد که به درستی [بطور کامل و جامع] درباره عادات یا نهادهای جامعه خود داوری نماید یا آنها را از ارزش بیندازد؛ چرا که آنها نشان‌دهنده نسل‌ها و سده‌ها تجربه در آزمایشگاه تاریخ‌اند. جوانی که در آتش هورمون‌ها می‌سوزد، در شگفت است از اینکه در امیال جنسی آزادی مطلق ندارد و اگر عادات، اخلاقیات یا قوانین، او را محدود نسازند شاید زندگی را بر باد دهد و این قبل از آن خواهد بود که به عقل کامل برسد و بفهمد که شهوت، رودی آتشین است که باید با صدها مهار و مانع رام شود وگرنه فرد و گروه را به کام می‌کشد» (ویل دورانت، درس‌های تاریخ؛ سرشت آدمی و تاریخ، نشر ققنوس، ۱۳۸۵).

مفهوم **فرونشانی/ بازداری جنسی** [1]، به مجموعه قوانین، هنجارها، رسم و رسوم و نگرش‌هایی که در یک جامعه به منظور فرونشاندن روابط جنسی افراد در بعضی از زمینه‌ها مانند روابط جنسی قبل از ازدواج، بکار می‌روند، گفته می‌شود. فرونشانی یا بازداری مسائل جنسی، به معنای در پیش گرفتن سیاست‌های محافظه‌کارانه جنسی در یک جامعه است. بومیستر و توینج (۲۰۰۲) با مرور و بررسی شواهد مربوط به تفاوت‌های بین‌فرهنگی در مورد قدرت و ارتباط آن با نسبت‌های جنسی، واکنش‌های نشان داده شده به انقلاب جنسی در دو جنس، موانع محدوده‌کننده مستقیم که بر ارتباطات جنسی زنان نوجوان و بزرگسال اعمال می‌شوند، الگوهای استاندارد دوگانه موجود درباره اخلاق جنسی، جراحی دستگاه تناسلی جنس مونث، فریب جنسی، محدودیت‌های قانونی و مذهبی اعمال‌شده درباره مسائل جنسی، تن‌فروشی و هرزه‌نگاری، دریافتند که این فرضیه که می‌گوید سرکوب مسائل جنسی زنان، فقط یا عمدتا بوسیله مردان ایجاد و هدایت می‌شود، نادرست بوده و در واقع این خود زنان هستند که بیشترین محدودیت‌ها را در این زمینه بوجود می‌آورند. بطور نمونه، برتراند راسل اعتقاد داشت که فواحش، نوامیس ما را از مورد تجاوز و تعدی واقع شدن، حفظ می‌کنند. هرچند شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد تن‌فروشی جنسی، منجر به کاهش جرایم جنسی شده و بنابراین امنیت بیشتری را برای همه زنان بوجود می‌آورد (باربر، ۱۹۶۹) اما جالب است که زنان، خود از جدی‌ترین مخالفین راه‌اندازی مراکز تن‌فروشی یا

---

[1]- Suppression

هرزه‌نگاری‌های جنسی (پورن) هستند (دی- امیلیو و فریدمن، ۱۹۹۷). پس علت مخالف زنان با چنین روابطی چیست؟ زنان، به خوبی می‌دانند که چنین پدیده‌هایی، رقیبی برای روابط جنسی که آنها می‌توانند به مردان عرضه کنند، هستند. آنها می‌دانند که تن‌فروشی، منجر به کاهش نرخ ازدواج و قدرت زنان خواهد شد. مخالفت با ارتباط جنسی تجاری همانند سایر روش‌های فرونشانی جنسی که غالبا بوسیله خود زنان بر سایر همتایان‌شان اعمال می‌شود، همراه با مزایای متعدد و مهمی برای آنهاست. تنظیم چارچوب ارتباط با جنس مقابل و حفظ یک سری از مجموع قوانین ارتباطی مانند تشکیل روابط درازمدت در مقابل ارضای جنسی، از جمله این مزایا بوده‌اند.

روانشناسان تکاملی معتقدند که می‌توان قدرت بین دو جنس در یک جامعه را به دو **قدرت ساختاری**[1] و **ارتباطی**[2] تقسیم کرد. قدرت ساختاری، به میزان قدرت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و قانونی هر جنس گفته می‌شود. قدرت ارتباطی، توانایی اعمال تمایلات و خواسته‌های شخصی در روابط با جنس مقابل، است. هر چند تغییر جوامع به سمت مسیری است که در آن، هر دو قدرت ساختاری و ارتباطی، به میزان بیشتری در دست زنان قرار می‌گیرد اما توزیع این دو نوع قدرت، با توجه به شرایط محیطی نوسان نشان می‌دهد. یکی از نگرانی‌های مربوط به آزادی‌های بیش از حد در جامعه، کاهش قدرت ارتباطی زنان در رابطه با جنس مقابل است. دسترسی جنسی بیشتر و کم هزینه‌تر برای مردان، می‌تواند منجر به کاهش قدرت نفوذ زنان در رابطه با جنس مقابل شود. با توجه به اینکه در طول تاریخ، زنان، از قدرت ساختاری کمتر برخوردار بوده‌اند، کاهش این نوع از قدرت نیز می‌تواند برای زندگی بهینه آنها، ناخوشایند باشد. این موضوع بخصوص برای زنان متعلق به طبقات اقتصادی- اجتماعی پایین‌تر که از قدرت کمتری در رابطه با مردان برخوردارند، اهمیت بیشتری می‌یابد. بومیستر و توینج (۲۰۰۲) معتقدند که قبل از اینکه اثرات زوال در حال وقوع در بازداری فرهنگی- جنسی زنان را پیش‌بینی کنیم، باید ببینیم که زنان چه منافعی را از محدود کردن مسائل جنسی خود بدست می‌آورند. آنها معتقدند که، این امکان وجود دارد که زنان کشورهای غربی، دوباره به این مسئله که میزانی از بازداری فرهنگی مسائل جنسی، قدرت آنها را در رابطه با مردان افزایش می‌دهد، پی ببرند. بیشتر منابع علمی، معتقدند که در زنان جوامع غربی، مقداری برگشت از انقلاب جنسی بوجود آمده است (گریر[3]، ۱۹۹۹). تعدادی دیگر از محققین غربی نیز، در مورد تحمیل ارزش‌های غربی به زنان سایر فرهنگ‌ها و از جمله اجبار آنها برای رهاکردن بازداری جنسی، هشدار می‌دهند. هر چند پیش‌بینی نتایج سیر آتی بازداری فرهنگی مسائل جنسی، غیرقابل اعتماد است اما بر اساس نتیجه‌گیری‌های فعلی، چندین احتمال را می‌توان پیشنهاد داد. در جوامع غربی، اساسا همه آن حقوق و فرصت‌هایی را که مردان دارند، زنان نیز در اختیار دارند و شکاف بین آنها و مردان در قدرت، پایگاه اجتماعی، پول و سایر منابع، به میزان

---

[1]- Structural
[2]- Dyadic
[3]- Greer

زیادی کاهش یافته یا حذف شده است. به همین خاطر، نیاز آنها برای اینکه مسائل جنسی را برای بدست آوردن منابعی اینچنینی محدود کنند، کمتر از گذشته بوده و به همین دلیل، برگشت به سمت بازداری شدید که در گذشته این فرهنگ‌ها هم وجود داشته، نامحتمل است. اما بعضی از محققین (از جمله گریر، ۱۹۹۹) در مورد اعمال یا تحمیل ارزش‌های غربی از جمله فشار برای اینکه زنان سایر فرهنگ‌ها، دست از فرونشانی جنسی بکشند، هشدار داده‌اند. بومیستر و توینج (۲۰۰۲) اعتقاد دارند که در سایر بخش‌های دنیا، زنان، در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی، در شرایط نامساعدی قرار داشته و بنابراین ممکن است بازداری مداوم مسائل جنسی در آن مکان‌ها همان چیزی باشد که آنها احساس می‌کنند نیاز دارند. آنها می‌گویند که لازم است زنان جوامع شرقی در مورد پیامدهای تبادلی آزادی‌های جنسی، محتاط‌تر باشند. در جوامع در حال توسعه و سنتی که اکثریت زنان، از نظر اقتصادی و حمایت‌های مالی و اجتماعی، در شرایط نامناسبی به سر می‌برند، تبعات به هم خوردن معادلات تبادل جنسی، می‌تواند برای آنها، به مراتب منفی‌تر باشد. زنان کشورهایی از جمله زنان کشور ما، زمانی می‌توانند تمام‌قد ایستاده و مطالبات زنان در کشورهای غربی را طلب کنند که از نظر شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، جامعه‌شناختی، روانشناختی، زیستی و حتی جذابیت جسمانی، نسبت به زنان آن کشورها، برابری یا حداقل مشابهت‌هایی را کسب کرده باشند. علاوه بر اینکه از ابتدا چنین چیزی مقدور نیست، بهتر است تا زیرساخت‌های لازم بنا نشده‌اند، صحبت از روسازی نکنیم.

مطالعات نشان داده‌اند که مهمترین علت سوگ در کشورهای غربی (در کل و بطور میانگین)، به فوت همسر مربوط می‌شود اما در کشور ما، مرگ فرزند، تلخ‌ترین سوگ به حساب می‌آید. این مسئله، نکته جالبی است زیرا در کشورهای غربی، جایگزین‌کردن همسر یا شریک، به مراتب آسان‌تر از کشور ماست و این درحالی‌است که در کشور ما، مرگ همسر بعد از مرگ فرزند اهمیت می‌یابد. هرچند با میزان پژوهش‌های موجود داخلی، فعلا نمی‌توانیم بطور دقیق، ریشه تکاملی این رویداد را بیان کنیم. اما شاید یکی از ریشه‌های این موضوع، به مسائل مربوط به موفقیت تولیدمثلی در دو جامعه برمی‌گردد. آیا مردم کشور ما، بنا به دلایل متعدد و از جمله زیست و ژنتیک متفاوت و یا بنا به دلایل فرهنگی، به موفقیت تولیدمثلی و بقاء فرزند، اهمیت بیشتری می‌دهند؟ آیا تناسب، برای ساختارهای زیستی در نژادهای مختلف، از نظر مغز تکاملی آنها متفاوت تعریف شده است؟ آیا از نظر مسیرها و همبسته‌های تکامل‌یابی، بین نژادهای مختلف، تفاوت وجود دارد؟ ارتباط بین این متغیرها با رفتارهای مردان و زنان چگونه است؟ آیا رفتارهای نظارت بر همسر بیشتر و شدیدتر در مردان فرهنگ‌هایی مثل جامعه ما، فقط ناشی از اثرات فرهنگ است یا با این تفاوت‌های فطری در تعریف از تناسب و موفقیت تولیدمثلی هم، ارتباط می‌یابد؟ اگر اینطور باشد، تفاوت‌های بین فرهنگ‌ها، نه تنها مضر نیستند بلکه بطور متناسب و بهینه هم، شکل گرفته‌اند. در اینصورت، ایجاد مشابهت در جایی که تفاوت مطلوب است، کاملا نادرست خواهد بود.

ملاک‌ها و مرزهای آزادی؛ تبادل و تقابل ملاک‌ها

«... و بر این سان، آزادی شما، هنگامی که زنجیر خود را از دست می‌نهد، باز خود زنجیر آزادی بزرگ‌تری می‌گردد. ...» (جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه جرم و جزا).

افراد، ممکن است بخواهند تعارضات بین استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزای خودشان و ارزش‌های اخلاقی غالب در جامعه را، از طریق سعی در تغییر ارزش‌ها، قوانین، هنجارها، دلیل‌تراشی، توجیه یا تزویر و ریاکاری، حل کنند.

نمی‌توان انتظار داشت که جامعه، بر مدار غرایز یک عده خاص از افراد بچرخد، درحالی‌که بقیه اعضای جامعه، این روند ناعادلانه را به راحتی بپذیرند. باید به این بیندیشیم که نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که در یک جامعه، یک گروه یا جنس، بر طبق غرایز تکاملی خود عمل کند اما گروه‌ها یا جنس دیگر را بتوان از این عمل بازداشت. این دو، همراه و ملازم هم هستند. هر چند که پیچیدگی‌های مربوط به رفتارهای جنسی در انسان مانند انتخاب‌گرانه رفتار کردن جنس مونث یا تمکن مالی در مردان، باعث می‌شود تا در جامعه شاهد تفاوت در آزادی جنسی واقعی بین خرده‌گروه‌هایی خاص باشیم اما بطور کلی، زمانی یک جنس، می‌تواند آزادانه به ارضای غرایز خود بپردازد که جنس دیگر هم، در آن جامعه، آزادی داشته باشد. یک جنسیت معین، بدون وجود جنسیت دیگر، نمی‌تواند نیازها و غرایز خود را عملی کند و این، منجر به تشکیل یک چرخه تکراری از تقابل رفتارهای دو جنس، خواهد شد. بر همین اساس، نمی‌توان آزادی را دست طبقه خاصی از جامعه نگه داشت و به آنها اجازه داد که بر طبق میل و منافع طبقه خود، آن را هر طور که می‌خواهند بازتعریف کنند، حد و حدود برای آن در نظر بگیرند و در عوض هنگامی که از یک معیار آزادی برای گروه‌ها یا طبقات دیگر صحبت شود، فریاد این دون از شان جامعه و انسانیت است، سر دهند! اینکه طبقات بالای جامعه، خیانت زناشویی یک زن به همسر خود را با ترفند مطرح کردن نیازهای روانشناختی و جنسی که آن زن داشته و بوسیله همسرش ارضا نمی‌شده تفسیر کنند و برخورد قانونی با چنین پدیده‌ای در جامعه را خلاف آزادی‌های انسانی زن بدانند اما در همان حال با هرگونه ارضای نیازهای جنسی مردان طبقه پایینی که دست‌شان از همه جا کوتاه است، در قالب ارتباط جنسی تجاری یا ازدواج‌های کوتاه‌مدت، شدیدترین مخالفت‌ها را نشان داده و فریاد وافسادا سر دهند. در قسمت بعد به این موضوع به عنوان فقط یک نمونه از بی‌شمار مواردی که طبقات و گروه‌های مختلف جامعه، آزادی و از آن‌طرف فساد را بطور کاملا دلبخواهانه و بر مبنای نیازها و شرایط خودشان تفسیر می‌کنند، می‌پردازیم.

سئوالات ما: خطرناک یا مقدس

«حد شنوایی؛ انسان فقط پرسش‌هایی را می‌شنود که قادر به یافتن پاسخی برای آنهاست»
(نیچه، حکمت شادان، قطعه ۱۹۶).

«اهل سیاست پاسخگو هستند، البته فقط به پرسش‌هایی که دوست دارند!» (اُرد).

«آزادی، هرگز به معنی مجوز [روا دارنده] برای به کار بستن استبداد نیست» (مهاتما گاندی).

چرا باید به بعضی از سئوالات با حرص و آز پرداخته شود، درحالی‌که تعدادی دیگر از سئوالات، بی‌جواب و حتی ناگفته باقی بمانند؟! سئوالات بدون پاسخ نیز، سر جای خود می‌مانند تا بالاخره کسی سراغ آنها هم برود. چرا از طرح بعضی از سئوالات خودداری می‌شود درحالی‌که طرح سئوالاتی دیگر، عادی یا حتی لازم و مقدس دانسته می‌شوند. چرا با مطرح کردن بعضی از سوالات طوری برخورد می‌کنیم انگار که آنها خطرناک تلقی می‌شوند؟

برتراند راسل، فیلسوف شهیر و معاصر انگلیسی که به وجود استراتژی‌های جنسی دوگانه در زنان پی برده بود، زمانی گفته بود: «چه اشکالی دارد که یک زن، مردی را برای معاشقه انتخاب کند و در عوض برای بچه‌دارشدن، دوست داشته باشد با مردی دیگر همبستر شود». البته که می‌توان به این سئوال پرداخت و هیچ مشکلی نیست که چنین پرسش‌هایی هم طرح شوند. اما این به شرطی است که سئوالات متناظر نیز، جزو پرسش‌های خطرناک و غیرقابل طرح شمرده نشوند، چرا که جواب‌دادن به یک سئوال ممکن است ما را ملزم به پرداختن به سئوالات دیگر کند. نباید روانشناسی ممنوعه‌ای درباره بعضی از پرسش‌ها و حوزه‌ها وجود داشته باشد. اگر پرسش و نقد مقدس است قاعدتا این تقدس و احترام، نباید محدود به یک موضوع خاص شود. اگر جوامع آزاد، ادعای آزادی می‌کنند این ادعا را باید در همه زمینه‌ها نشان دهند و نه فقط در چارچوب آنچه که خود صحیح می‌دانند. واکنش‌ها و برخوردهای جناح‌های رنگارنگ سیاسی در جامعه، می‌تواند احتیاط‌کاری ناموجهه و نادرستی را در بخشی از جامعه علمی و دانشمندان، بوجود آورد. رویدادی که نتیجه متراکم و فزاینده آن، سانسورهای مکرر و متعدد در اطلاع‌رسانی درباره حقایق علمی به اقشار گوناگون جامعه و توده‌های مردم خواهد بود. این مسئله، علاوه بر اینکه با اهداف اصلی دانش‌اندوزی مغایرت دارد، منجر به پیمایش مسیر غلط در تصمیم‌گیری‌ها و روندهای اجتماعی هم می‌شود.

افرادی که در برابر غرایز جنسی- تکاملی انسان این نگرش را ابراز می‌دارند که: «خوب، این طبیعت انسان است، همیشه اینطور بوده و کاری هم درباره آن نمی‌شود کرد»، در واقع دیدگاه خطرناکی نسبت به مسائل انسانی دارند. این دیدگاه که «هر چه هست، خوب است» می‌تواند ما را به این دام بیندازد که حیوانی‌ترین اعمال و

رفتارهای انسان را نیز در پرتو آن، قابل‌تحمل و پذیرش بدانیم. بر همین قیاس، اگر بپذیریم و بگوییم که چه اشکالی دارد که غرایز خود زنان یعنی همان چیزی که طبیعت در سرشت آنها نهاده است، چراغ راه آنها به سمت انتخاب رفتارهای جنسی‌شان باشد، فورا باید به این سئوال هم جواب دهیم که چه اشکالی دارد که مردان نیز بر مبنای غرایز جنسی خود عمل کنند؟ اجازه دهید کمی به استراتژی‌های جنسی- تکاملی مردان که در طول تکامل و به منظور تناسب تولیدمثلی در وجود آنها قرار داده شده بپردازیم تا ببینیم نتیجه ترکیب بروز استراتژی‌های جنسی زنان و مردان، چه خواهد بود. تعدادی از استراتژی‌های جنسی مردان که به منظور افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی در آنها تحول یافته‌اند، عبارتند از: ارتباطات جنسی هر چه بیشتر و متنوع‌تر، میل به ارتباطات جنسی بدون تعهد به طرف مقابل، تمایل به ارتباطات کوتاه‌مدت و اجتناب حداکثری از روابط درازمدت همراه با تعهد، روابط جنسی چندگانه با چندین زن، اشتیاق به روابط خارج از چارچوب با سایر زنان و خیانت زناشویی. حال جای این سئوال است که از خود بپرسیم آیا زیست دو جنس، راهنمای خوبی برای هدایت آنها هست؟

هر چند تکامل، فقط منشأ ظهور صفات و رفتارهایی که با قوانین، هنجارها یا ارزش‌های اخلاقی در تضاد هستند نبوده و ریشه بسیاری از فضائل اخلاقی مانند تعهد را نیز از چارچوب تکامل می‌توان درک کرد اما جوامع انسانی، برای پی‌ریزی اخلاقیات و هنجارهای اجتماعی، به چیزی بیشتر از تشویق و تایید غرایز ما، نیاز دارند. مغز تکاملی هیچ مرد سالمی نمی‌تواند بپذیرد که عمر، انرژی، عاطفه، رفاه جسمی و روانی، پول و منابع خود را صرف زنی کند که فقط به او تعلق ندارد. هر چند شاید اگر واقعا مردان یک جامعه بدون هیچ‌گونه اختلاف نظری این‌گونه نظام‌های کمونیست جنسی را می‌پذیرفتند، قوانین و هنجارها نیز می‌توانستند بر این اساس انطباق یابند اما بدون شک، ژن‌ها و سیستم عصبی که در طول میلیون‌ها سال به طرق دیگری شکل گرفته‌اند، مانع این کار خواهند شد. فرمول‌هایی که در این مغزها نگاشته شده‌اند، قدمتی طولانی داشته و لااقل در حال حاضر بسیار مقاوم به نظر می‌رسند. در این راستا، دو راه‌حل برای ما باقی می‌ماند؛ ما یا باید مغزهای تکاملی‌مان را تغییر دهیم یا شرایط و قوانین موجود را با این مغزهای از قبل شکل‌داده شده، تنظیم کنیم. بدیهی است که با توجه به شرایط موجود، تنها راه‌حل ممکن، راه‌حل دوم است. این مسئله، شاید حدتی بیشتر از آن داشته باشد که کارترایت می‌گوید: "ترفند [هوشمندی] اینست که هماهنگ با خلق و خو عمل کنی و نه در تضاد با آن". زیرا در این مواقع، نه اینکه زیرکی و ترفند اینطور ایجاب می‌کند، بلکه تنها راه‌حل ممکن این است که هماهنگ با ذات بشری، جلو رویم.

آیا با قانونی‌شدن ارتباط جنسی تجاری موافقید؟

> «در یک جا، آن زشتی را که نتوانسته‌ایم محو کنیم می‌پوشانیم و در جایی دیگر، آن را به گونه‌ای تغییر می‌دهیم که معنایی متعالی پیدا کند» (نیچه).

> «گویا این فقط قسمت میانی بدن است که نباید فروخته شود زیرا برخلاف بسیاری دیگر از همه ما که هر روز در حال خودفروشی هستیم، این فقط زنان تن‌فروش هستند که فاسق نامیده می‌شوند!».

کلبرگ[1]، روانشناسی بود که کودکان را با دوراهی‌های اخلاقی مواجه می‌کرد تا به نحوه استدلال آنها در سنین مختلف پی ببرد. بطور نمونه، او از کودکان می‌خواست تا در مورد میزان نادرستی رفتار در یکی از دو سناریوی زیر اظهارنظر کنند: الف) کودکی که با اجازه والدینش قصد جابجایی سینی لیوان‌ها را داشته اما در حین انجام این کار، پنج لیوان را می‌شکند. ب) کودکی که بدون اجازه و اطلاع والدین، سینی لیوان‌ها را جابجا کرده و در این حین، یک لیوان را می‌شکند. برای او، علاوه بر اینکه، یک کودک، از بین سناریوهای مطرح‌شده کدام را انتخاب می‌کند، اینکه چطور به چنین انتخابی دست می‌زند هم، مهم بود. ممکن بود که دو کودک از طریق فرایندهای متفاوت روانشناختی، به یک تصمیم واحد برسند. در مورد انتخاب‌های اجتماعی نیز این اصل یعنی اینکه علاوه بر خود تصمیم، فرایند و مولفه‌های تصمیم‌سازی نیز مهم هستند، مطرح است.

طبق تعریف، **ارتباط جنسی تجاری**[2]، **تن‌فروشی** یا در زبان عامیانه فحشا[3]، به گونه‌ای از رابطه جنسی گفته می‌شود که در آن، یک فرد (که غالبا یک زن است)، به ازای پول یا پرداخت مادی دیگر، حاضر به برقراری رابطه جنسی با فردی دیگر که غالبا یک مرد است، می‌شود. در جواب این سئوال که آیا با به رسمیت شناختن ارتباط جنسی تجاری موافقید، علاوه بر موافقت یا عدم موافقت افراد، علت پاسخ آنها نیز مهم است. با تحلیل همین علت‌هاست که می‌توانیم بفهمیم افراد به چه علت موافق یا مخالف به رسمیت شناختن ارتباط جنسی تجاری هستند. همانطور که خواهیم دید بعضی از افرادی که با به رسمیت شناختن ارتباط جنسی تجاری آشکار مخالفت می‌کنند، در بیان و عمل، خود مروج و عامل گسترش روابط جنسی تجاری پنهان هستند.

در اغلب ایالت‌های آمریکا، ارتباط جنسی تجاری، قانونی نیست. این درحالی است که در کانادا، استرالیا، نیوزلند، مکزیک و اغلب کشورهای اروپایی، قانونی است. در اغلب این کشورها، روابط جنسی تجاری، تحت قوانین **خدمات جنسی تحت نظارت**[4] قرار دارند. بطور مثال، در هلند که ارتباط جنسی تجاری شغل تلقی می‌شود،

---
[1]- Kohlberg
[2]- Commercial sexual relationships
[3]- Prostitution
[4]- Sexual Escort Services

کارگران جنسی[1] می‌توانند کارت عضویت در صنف شاغلین در ارتباط جنسی تجاری را دریافت کنند. صحبت از پیامدهای ارتباط جنسی تجاری مفصل بوده و قصد پرداختن به آنها را نداریم. در اینجا، قصد ما تمرکز بر بعضی از علت‌های موافقت یا مخالفت افراد و عملکرد انطباقی این موافقت یا مخالفت‌ها برای آنهاست.

ارتباط جنسی تجاری، می‌تواند به دو گونه **آشکار** و **پنهان** روی دهد. در نوع آشکار، طرفین، صراحتا بر سر موضوع مورد تبادل یعنی ارضای جنسی در مقابل پول یا هر موضوع مادی دیگر، توافق می‌کنند. در آنچه که می‌توان ارتباط جنسی تجاری از نوع پنهان نامید، هر چند شاهد گفتگوی شفاف بین‌طرفین در مورد تبادل ارضای جنسی در مقابل چیزی مادی نیستیم اما تبادلات مادی را همچنان می‌توانیم در بطن و ساختار آن رابطه مشاهده کنیم. طبق این تعریف، حتی بعضی از ازدواج‌ها را می‌توان نوعی ارتباط جنسی تجاری اما از نوع پنهان آن دانست. در این نوع از ازدواج‌ها، زنان درگیر در رابطه، هیجانات عمیقی نسبت به همسران خود نداشته و فقط به ازای تامین مالی، حاضر به برقراری رابطه جنسی می‌شوند و یا هیجانات و عواطف آنها، کاملا یا عمدتا به وجود همان تبادلات مادی وابسته است. این مطلب، در گفته‌های یکی از زنان مورد مطالعه مستون و باس (۲۰۱۰؛ فصل ۸) مشهود می‌شود: "من فقط بخاطر پول، با پدر بچه‌ام[2] ارتباط جنسی دارم. من یک روسپی یا هر چیز دیگر نیستم و دیگر اینکه، من عاشق او هستم اما هیچ چیز در این دنیا، رایگان نیست [!]". همانطور که گفتیم، اساس همه روابط انسانی، تبادلی بوده و تفاوت آنها، فقط در چیزهایی است که مورد تبادل قرار می‌گیرند. در یک رابطه زناشویی درازمدت که سالم و ایده‌آل باشد، علاوه بر توجه به مسائل مالی، طرفین نسبت به همدیگر احساس علقه کرده و نوع خاصی از پیوند عاطفی برقرار می‌شود.

همانطور که قبلا گفتیم، از منظر تکاملی، بسیاری از موافقت‌ها و مخالفت‌های افراد با سبک‌های ارتباط جنسی در جامعه، به تناسب‌افزا بودن یا نبودن آن سیاست‌های اجتماعی برای خودشان برمی‌گردد. شاید بگویید که در این رابطه، فرهنگ، ارزش‌ها، رسوم، نگرش‌ها و اعتقادات افراد نیز، بر این مسئله تاثیر می‌گذارند. اما فراموش نکنیم که حتی انتخاب اعتقادات و ارزش‌ها بوسیله افراد نیز، کاملا از محاسبات تکاملی آنها و اینکه چه چیزی می‌تواند بطور بالقوه برای خود آنها، خویشاوندان ژنتیکی آنها و نزدیکان‌شان، افزایش‌دهنده تناسب باشد، تاثیر می‌پذیرد. خوب، به این پرسش برگردیم که چرا علی‌رغم اینکه همه ما می‌دانیم که ارتباط جنسی- تجاری در شکل پنهان خودش وجود دارد، پس چرا با این وجود، بعضی از افراد و اصناف، با به رسمیت شناختن نوع آشکار آن، مخالفت می‌کنند؟

---

[1]- Sexual Worker
[2]- Kid's Father

همانطور که گفته شد مشخص شده که زنان، خود از جمله مخالفان اصلی ارتباط جنسی- تجاری به شکل آشکار و رسمی آن هستند (دی- امیلیو و فریدمن، ۱۹۹۷). یکی از علل این مسئله، این است که رابطه جنسی- تجاری آشکار و رسمی، می‌تواند منجر به کاهش نرخ ازدواج و سایر روابط بین دو جنس شده و ارزش زنان به عنوان منابع جنسی را، در نظر مردان کاهش دهد. از همین رو، زنان، با شکل آشکار ارتباط جنسی- تجاری مخالفت می‌کنند، درحالی‌که به دلیل تبعات منفی پایین‌تر رابطه جنسی تجاری پنهان بر بازار تبادلی رابطه جنسی، مخالفت کمتری با این‌گونه از روابط دارند. در یک شکل از رابطه جنسی تجاری، زنان و مردان، وارد روابط آزادی می‌شوند که همان قوانین تبادلی و بده و بستان‌های ارتباط جنسی تجاری آشکار را دارد اما این تبادل‌ها، بدون گفتگوی صریح دو طرف و بطور ضمنی، در بطن رابطه نهفته‌اند. در طول تاریخ نوع انسان، دستگاه تناسلی، برای بسیاری از زنان، همانند دستگاه عابربانکی یا بهتر است بگوییم غول چراغ جادویی (!) عمل کرده که از طریق آن به بسیاری از خواسته‌های خود از جمله درخواست‌های مادی خود رسیده‌اند. زنی که بعد از چند بار بیرون رفتن با یک مرد و خرید اشیاء مورد علاقه‌اش بوسیله آن مرد، حاضر به برقراری رابطه جنسی با او می‌شود یا دختری که مبلغی پول را به اسم هدیه یا قرض از دوست پسر خود می‌گیرد و بعد از آن، حاضر به رابطه جنسی با او می‌شود، همگی همان رابطه جنسی تجاری اما به شکل غیرصریح آن را به نمایش می‌گذارند. اما نکته در اینجا اینست که در این حالت‌های پنهان، آنها خیلی بهتر می‌توانند قیمت سکس خود یا نرخ ارز جنسی را تعیین کنند. این کنترل، غالبا به این صورت است که آنها در یک رابطه جنسی- تجاری پنهان، به ازای ارتباط جنسی، می‌توانند مطالبات بیشتری را از طرف مقابل درخواست کنند تا در یک رابطه جنسی- تجاری آشکار. این مطالبات، می‌تواند از گرفتن تعهد از طرف مقابل برای یک رابطه درازمدت همانند ازدواج تا وعده دوستی طولانی یا هر چیز دیگری باشد. بنابراین، متوجه می‌شویم که در روابط جنسی- تجاری پنهان، نوع و میزان کالاهای رد و بدل شده، بیشتر از ارتباط جنسی تجاری آشکار، در کنترل زنان بوده و آنها بهتر می‌توانند ارزش و قیمت رابطه جنسی را در بازار جنسی جامعه تنظیم کنند. درحالی‌که در رابطه جنسی تجاری آشکار، قیمت‌ها از پیش تعیین شده و کمتر قابل تغییر هستند. علاوه بر این، در روابط جنسی تجاری پنهان، زنان، در صورت لزوم و با توجه به شرایط طرف مقابل، می‌توانند ارزش منابع مورد تبادل یعنی ارضای جنسی در مقابل منافع کسب‌شونده را، بالا و پایین ببرند. مثلا، اگر متوجه شدند که طرف مقابل آنها ثروتمندتر از آن است که در ابتدا فکر می‌کردند، از او پول بیشتری مطالبه کنند. بر همین مبنا، آن دسته از روابطی که از طرف تعدادی از زنان، نام عشق بر روی آن نهاده می‌شود، صرفا بازی با کلمات جهت افزایش نرخ تبادل سکس به ازای منابع مادی بوده و هیچ تفاوتی با سایر روابط جنسی- تجاری ندارند. به عبارت دیگر، اینکه عده‌ای از زنان می‌گویند آن‌گونه از روابطی که در آنها، ارتباط جنسی به ازای سکس، بصورت واضح‌تر و صریح‌تر صورت می‌گیرد را مطلوب خود نمی‌یابند همانند تن‌فروشی

یا دیگر روابط کوتاه‌مدت مثل ازدواج موقت، فقط بخاطر میل به افزایش‌دادن قیمت همین معامله سکس برای منابع از طریق لاپوشانی این معامله در قالب یک پدیده ظاهرا رمانتیک‌تر همانند ازدواج دائم یا دوستی است. زنان، می‌دانند که آزاد شدن ارتباط جنسی تجاری آشکار، موجب دوری عده‌ای از مردان بتا با ازدواج خواهد شد. ازدواج با مردان گروه آلفا هم، که بنا به علل و مشکلات از پیش موجود که درباره آنها صحبت کردیم، برای تعداد زیادی از زنان، منتفی است. آنها اینطور اندیشیده و محاسبه می‌کنند که با قانونی‌شدن ارتباط جنسی تجاری آشکار، شاید کمتر مردی که در یک جامعه ناعادلانه از نظر توزیع ارضای جنسی زندگی کرده، حاضر به ازدواج شود. این، موجب می‌شود تا بسیاری از زنانی که خود هم اقدام به روابط جنسی تجاری اما فقط از نوع پنهان آن می‌کنند، بخواهند که به هر ضرب و زوری شده، زنان درگیر در روابط جنسی آشکار را، متهم به بی‌عفتی و هرزگی کنند. تعریف دلبخواهی هرزگی و بی‌عفتی و زدن این برچسب‌ها به دیگران، یکی از روش‌هایی است که زنان مخالف با ارتباط جنسی تجاری آشکار در پیش می‌گیرند تا کنترل از دست آنها خارج نشده و به این نحو مدیریت ارضای جنسی در جامعه را در دست داشته باشند. از این رو، مخالفت عده زیادی از افراد جامعه و از جمله زنان با ارتباط جنسی تجاری را باید کاملا به حساب چرتکه‌اندازی‌های تناسب‌گرایانه و استراتژی‌های تکاملی آنها و نه اخلاق‌گرایی و پاکدامنی‌گرایی گذاشت.

یک علت مهم دیگر مربوط به ترجیح زنان برای روابط جنسی تجاری پنهان نسبت به روابط جنسی تجاری آشکار، به این مسئله برمی‌گردد که چنین روابطی، برخلاف روابط جنسی تجاری آشکار، پیامدهای منفی مانند انگ‌های اجتماعی یا انگشت‌نما شدن را به دنبال ندارند. این پیامدها، می‌توانند باعث شوند تا ارزش فرد به عنوان یک همسر در جامعه کاهش پیدا کرده و فرد، مجبور به از دست دادن بسیاری از فرصت‌های پیش‌رو برای ازدواج شود. این موضوع بخصوص در جوامع سنتی که هنوز اکثریت افراد ازدواج می‌کنند، برجسته‌تر است. البته باید توجه شود که در بسیاری از موارد، در واقع این خود زنان هستند که تمایل دارند این‌گونه از روابط را انگ‌دار کنند. به عبارت دیگر، شروع چرخه از خودشان شروع می‌شود: از یک طرف، بنا به دلایلی که درباره آنها صحبت کردیم، این‌گونه از روابط را زشت‌نمایی می‌کنند تا میزان آن را در گروه جنسیتی خود به حداقل برسانند و از این طریق بتوانند قیمت سکس را به حداکثر رسانده و چارچوب آن را هم تعیین کنند. از طرف دیگر، به علت قرارگرفتن در چنین جوامعی که خود جو آن را اینچنین شکل داده‌اند، توانایی کمتری برای مبادله سکس بصورت آشکار خواهند داشت.

این گونه از روابط، همچنین بنا به مزیت‌های دیگر نهفته در رابطه جنسی- تجاری پنهان نسبت به آشکار از جمله طول مدت زمان رابطه بیشتر، امکان انتخاب شریک بوسیله زن، احتمال بیشتر ارضای عاطفی و روانشناختی در آن و احساس امنیت بیشتر به دلیل آشنایی با طرف مقابل، برای زنان خواستنی‌تر هستند. البته

علی‌رغم این دلایل، به نظر می‌رسد که باز هم دلیل اولی که برشمردیم یعنی میل به کنترل بازار جنسی نقش اصلی در تمایل زنان به سکس تجاری پنهان نسبت به آشکار دارد. به عنوان شاهدی بر این مدعا، اگر به زنان اجازه دهیم تا شریک مورد علاقه‌شان را خودشان انتخاب کنند و زمان کافی هم داشته باشند تا طرف مقابل را خوب بشناسند و به عبارت دیگر شرایط را برای ارضای نیازهای ارتباطی فوق در آنها برآورده کنیم ولی از قبل به آنها گفته باشیم که بعد از طی این مراحل آنها فقط می‌توانند وارد یک رابطه سکس تجاری آشکار با طرف مقابل خود شوند، بیشتر آنها باز هم روابط سکس تجاری پنهان را ترجیح خواهند داد. این نشان می‌دهند که برای آنها کنترل بخش تبادلی و تجاری رابطه بسیار مهم است چرا که به آنها اجازه می‌دهد که مواد مورد تبادل در یک رابطه و میزان آنها را تا آنجا که می‌توانند به دلخواه خود تعیین کنند. در فصل ششم هم نقش این موضوع را در بحث از موافقت یا مخالفت با ازدواج موقت خواهیم دید.

علت دیگر، به تمایل ذهنی افراد مبنی بر اینکه روابط جنسی تجاری پنهان را به میزان کمتری مادی تلقی می‌کنند، مربوط می‌شود. در روابط جنسی- تجاری پنهان، افراد می‌توانند بافت ارتباطی و محتواهای رد و بدل شونده در آن را، کمتر مادی و بیشتر ارتباطی و عاطفی ببینند. بعضی از ویژگی‌های ارتباط جنسی تجاری پنهان مانند طولانی‌تر بودن و تمرکز داشتن بر تعداد کمتری از شرکا یعنی همان دو فردی که درگیر رابطه هستند نیز، می‌توانند منجر به ایجاد نگرش‌های مثبت‌تر نسبت به آن در بعضی از افراد شوند.

اینطور تمایز قائل‌شدن بین ارتباط جنسی تجاری آشکار و پنهان باعث می‌شود تا اینطور نتیجه‌گیری کنیم که زنان کارگر جنسی یا تن‌فروش، به این دلیل بدکاره خوانده می‌شوند که همان کاری را انجام می‌دهند که زنان دیگر انجام می‌دهند اما فقط به گونه‌ای دیگر. به عبارت دیگر، بدکارگی آنها مربوط به این می‌شود که کاری درست را به شیوه‌ای که از نظر سایرین نادرست تلقی می‌شود انجام داده‌اند و نه اینکه از اساس کار بدی انجام داده باشند. و اینجا همان جایی است که ما با نوعی شیوه تفسیر سیاست‌ورزانه روبرو هستیم و نه با یک میل به ترویج پاکدامنی در جامعه. در فرهنگی که که دخترها به همدیگر می‌گویند: «نباید خودت را ارزان بفروشی!» در واقع دارند بر این امر صحه می‌گذارند که یعنی در مجموع با فروختنش مشکلی ندارند و بحث فقط بر سر مبلغ و چارچوب فروش است.

یک نکته جالب در مورد ارتباط جنسی تجاری آشکار، به عدم پذیرش آن در بعضی از جوامع حتی آزاد و یا جناح‌های سیاسی خواهان لیبرالیسم، برمی‌گردد. این سئوال مطرح است که چرا در جوامع آزادی که ادعا می‌کنند در آنها، حداکثر آزادی‌هایی وجود دارد که به نفع مصالح جمعی است، ارتباط جنسی تجاری آشکار، به رسمیت شناخته نمی‌شود؟ کسانی که می‌گویند قانونی شدن یا نشدن ارتباط جنسی تجاری نباید منوط به نظرسنجی‌های عمومی باشد و علت این امر را هم این می‌دانند که توده مردم در این زمینه قادر به تصمیم‌گیری صحیح نیستند

چرا همین استدلال را درباره سایر موضوعات مربوط به مسائل جنسی نمی‌کنند؟ در جاهایی که نظر عموم مردم با منافع و نگرش‌های طبقه سیاسی و فرهنگی- اجتماعی حاکم همسو است، این نظرات را خرد جمعی جامعه و عمل بر مبنای آنها را مطابق با روح دموکراسی می‌نامند اما عقاید همین مردم، زمانی‌که با منافع و نظرات آنها هماهنگ نیست می‌شود نظرات عوامانه توده مردم کم‌سواد!

می‌بینیم که ماهیت درصد قابل‌ملاحضه‌ای از انواعی از روابطی که بین دو جنس شکل می‌گیرد از دوستی‌ها گرفته تا انواع ازدواج، به میزان بسیار زیادی، بر اساس همان اصول جاری در ارتباط جنسی تجاری آشکار است. به همین دلیل، جای تعجب است که اصلا چرا واژه‌هایی مانند تن‌فروشی، فحشا، روسپی‌گری و روسپی، باید بار معنایی و هیجانی منفی داشته باشند. ضدیت عقیده ارتباط جنسی تجاری آشکار با منافع عده‌ای از اصناف و افرادی از هر دو جنس، علت بارز برای این مسئله است. توانایی گران‌فروشی هر ایدئولوژی، به تعداد ناآگاهان هر جامعه درباره ماهیت آن نظام ایدئولوژیک بستگی دارد. آنها به این خاطر از آگاه‌شدن توده مردم نگرانی دارند که هر یک فرد آگاه، به معنای یک مشتری کمتر خواهد بود و این البته به نفع هیچ تاجری نیست. آنها اگر تصمیم دارند خوب فروش داشته باشند باید چراغ دانایی را مدام خاموش نگه داشته و سایه جهل و سرکوب را گسترده نگه دارند تا مباد از خیل این خریداران ناآگاه‌شان کم شود.

به رسمیت نشناختن ارتباط جنسی تجاری آشکار، همچنین ممکن است برای منافع حکومت‌های ناعادلانه‌ای که دائما می‌خواهند توهم عدالت و توزیع مساوی برابری و نابرابری را به مردم القا کنند، لازم باشد. از یک طرف، آگاه‌شدن توده مردم از این نابرابری‌ها بخصوص مردان بتا، همچون تبری به ریشه ازدواج می‌زند. از طرف دیگر، ازدواج، برای بقای هر جامعه و هر شیوه حکمرانی ضروری است. حکومت‌های استثمارگر (از هر نوعی که باشند)، عموما طبق فرمول: «آنچه شیران را کند روبَه مزاج/ ازدواج است، ازدواج است، ازدواج» پیش می‌روند. ازدواج، موجب کاهش هورمون تستوسترون یعنی هورمورن جنسی و پرخاشگری در مردان می‌شود. آن، به رام‌شدن، سر کار رفتن، دنبال پول بودن و کمتر فکر، سئوال و اعتراض‌کردن مردان کمک بسیار جدی می‌کند. و این یعنی چرخاندن چرخه اقتصادی دارندگان منابع اقتصادی که یک دسته از آنها، همین حکمرانانی هستند که خود، از جمله دارندگان اصلی منابع رسانه‌ای هم به‌شمار می‌روند. آنها ادعا می‌کنند که در حال هدایت جامعه به راه راست هستند، درحالی‌که هدایتی که آنها برای جامعه در پیش می‌گیرند به سمت منافع خودشان است. در این شرایط، یکی از ظالمانه‌ترین و موزیانه‌ترین ترفندهای برده‌داری در جامعه، مجبور یا اصرار کردن به مردان از جمله مردان بتا به ازدواج است. زیرا بدین نحو، زنان، به عنوان واسطه، آنها را برای حکمرانان ریاکار، تبدیل به موجوداتی سر به زیر، رام و قلاده‌پذیر خواهند کرد.

واقعیت‌های زیربنایی نهفته در انواع روابط جنسی- تجاری، ما را به این اندیشه فرو می‌برد که چرا نباید روسپیان رسمی را روسپید بدانیم درحالی‌که شکل‌های دیگر روابط تجاری- جنسی را عادی تلقی می‌کنیم. روابط جنسی تجاری آشکار و رسمی، حداقل یک آسیب بسیار بزرگ را ایجاد نمی‌کنند و آن، تزویر و ریاکاری است. کارگران جنسی دقیقا همان کاری را انجام می‌دهند که بسیاری از زنان به اصطلاح بانو و محترم انجام می‌دهند و فقط شکل آن متفاوت است. اگر تن‌فروشی، شیوه‌ای قانونی یا اخلاقی نیست، همه اَشکال آن باید محکوم شود و اگر نیست نباید ریاکاری کنیم. اینکه با ارتباط جنسی تجاری به شیوه خودمان مخالف نباشیم اما نوع دیگر آن را تف و لعنت کنیم، تناقضی است که دیر یا زود، آشکار می‌شد.

دانستن علل شناختی و اینکه چرا افراد، بر اساس منطق درونی و شهودی خود، پدیده‌ای را خوب یا بد تفسیر می‌کنند به ما کمک می‌کند تا زیربنای منطق آنها را بهتر بفهمیم. در آخر دوباره تکرار می‌شود که نه تنها مهم است که درباره پدیده‌ای چطور فکر می‌کنیم، بلکه اینکه چرا اینطور فکر می‌کنیم هم، اهمیت علمی و اجتماعی زیادی دارد.

با چندشوهری چطور: آیا با آن موافقید؟

سوال قبل را تا حدی جواب دادیم. برویم سراغ یک سوال جدیدتر. ممکن است احساس کنید که با طرح چنین سوالاتی، در حال شکستن ارزش‌هایی هستیم که همیشه برایمان مقدس و جاودانه به نظر می‌رسیدند. شاید هم، همین الان که این بخش از کتاب را می‌خوانید، تصمیم گرفته‌اید که کتاب را به نحوی بگیرید که اطرافیان‌تان نتوانند سرتیتر این قسمت از کتاب را ببینند! اگر این موضوع را به رفراندوم بگذاریم، احتمالا اکثریت زنان و مردان جامعه ما خواهند گفت که با چندشوهری مخالف‌اند و جالب اینکه درحالی‌که از همان تعداد زیاد مخالف هم، تعداد قابل توجه‌ای، درگیر این موضوع هستند! حتما با همین چند سطر کوتاه، کنجکاو شده‌اید که کدام نوع از چندشوهری وجود دارد که هم شایع است و هم شما تا بحال به آن توجه نکرده‌اید. شاید برای ماهی‌های دریا، واژه دریا بی‌معنی باشند چرا که آنها هیچ‌وقت خارج از دریا نبوده‌اند که بتوانند تفاوت دریا با غیر دریا را درک کنند. ذهن انسان، در بسیاری از شرایط، نگاهی تونلی به مسائل دارد و موضوعات را از غربال ارزش‌ها و فیلترهای ذهنی خود می‌بینند. طبق تصویر رایجی که من و شما از شوهر داریم، این واژه به مردی اطلاق می‌شود که بطور قانونی یا شرعی پیوند زناشویی با زنی بسته و در حال زندگی کردن با اوست. طبق همین تصور که در واقع تصویری محدود از مفهوم شوهر است، دچار این اشتباه می‌شویم که سایر اشکال چندشوهری را ندیده و یا آنها را چندشوهری ندانیم. چندشوهری، فقط به این معنی نیست که دو یا چند مرد، بطور رسمی و قانونی با یک زن زیر یک سقف زندگی کنند. آن، می‌تواند اَشکال دیگری به خود بگیرد. آیا زنانی که رسما شوهر دارند اما در کنار

شوهر، معشوقه‌های دیگری برمی‌گزینند را نمی‌توان زنان چندشوهره دانست؟ به یک معنی، حتی زنان و دخترانی که بطور قانونی ازدواج نکرده‌اند اما همزمان دوست پسرهای متعددی دارند را هم می‌توان چند شوهره نامید. پس چطور ما به این سوال که آیا در جامعه چندشوهری وجود دارد یا نه با قطعیت جواب می‌دهیم که وجود ندارد. یک دلیل، به **ریاکاری دسته‌جمعی** همه ما برمی‌گردد که بطور بسیار وسیعی در جامعه در جریان است. همه ما می‌دانیم که چه چیزهایی در جامعه جریان دارند اما ترجیح می‌دهیم که مثل نابینایان برخورد کرده و چشم بر روی بسیاری از این واقعیات ببندیم. کارکرد تکاملی ریاکاری، برای ما و اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم، بحث بسیار مفصلی دارد که از محدوده اهداف و حوصله این کتاب خارج است (برای بحثی جالب و مبسوط در این زمینه رک به کورزبان، ۲۰۱۲). اما هدف ما در اینجا از طرح این پرسش این بود که نشان دهیم من و شما براحتی از دیدن یا پاسخگویی به پرسش‌هایی که دوست نداریم یا نمی‌خواهیم به آنها بپردازیم، شانه خالی می‌کنیم. هدف دیگر اینکه، کسانی از جمله عده‌ای از لیبرال‌ها و فمنیست‌هایی که می‌گویند با چندزنی مخالف‌اند و آن را مطابق با شرایط جامعه مدرن نمی‌دانند و معتقدند که آن برخلاف حقوق زنان و برابری بین دو جنس است، چرا درباره انواع چندشوهری رایج در جامعه که اتفاقا در نتیجه گسترش بخشی از همین عقاید لیبرالی و فمنیستی، در حال رواج هر چه بیشتر است، چنین موضعی نمی‌گیرند.

خوب پس سوال اینست که اصلا ما چرا باید با چندشوهری آشکار مخالفت کنیم درحالی‌که خوب می‌دانیم که انواعی از زیرگونه‌های پنهان آن، در جامعه وجود دارد. یک علت بزرگ اینست که هرچند چندشوهری، بسیار مورد علاقه عده‌ای از زنان و مردان آلفا و یا حتی بتا است اما این علاقه، منحصر به چندشوهری پنهان است. استراتژی جنسی دوگانه، برای زنانی که اقدام به آن می‌کنند، فقط در قالب چندشوهری پنهان است که آن همه امتیاز و منافع دارد و اگر قرار باشد که تبدیل به نوع آشکار شود، حتی اگر فرض را بر آن بگیریم که عده‌ای از مردان و شوهران هم کاملا با آن موافقت کنند، نمی‌تواند منافع آنها را به آن مقداری که نوع پنهان تامین می‌کند، برآورده سازد. بطور نمونه، زنان اصلا نمی‌توانند یا نمی‌خواهند که چندین شوهر آشکار داشته و زحمت و دشواری فتق و رتق امور مربوط به آنها را به جان خود بخرند. آنها می‌خواهند یک شوهر رسمی و قانونی داشته باشند که برای آنها در بیرون از منزل کار کند و برایشان پول بیاورد و از آن‌طرف شوهر یا شوهرانی دیگر داشته باشند که فراهم‌کننده لذت جنسی و اسپرم متناسب برای آنها باشد. گروه دوم باید مردان آلفایی باشند که فقط با آن زنان آمیزش جنسی داشته و دردسر شوهرداری مضاعف را به گردن آنها نیندازند. علاوه بر این، زنانی که خواهان یا عامل به چندشوهری هستند، خوب می‌دانند که چندشوهری آشکار، بنا به دلایلی که گفته شد یعنی احتمال اندک شانس یافتن مردان آلفا بوسیله بسیاری از آنها و عدم قبول از طرف مردان آلفا که شوهر آنها باشند، برای آنها شدنی نیست. از این رو، زنان چندشوهره، به دنبال چندشوهری رسمی یا قانونی نیستند و اتفاقا، آنها به دنبال

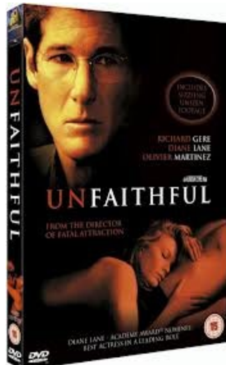
چندشوهری غیرقانونی یا در خفا می‌گردند تا استراتژی‌های جنسی خود را به دور از آگاهی و اعتراض دیگران، عملی کنند. ما به مبحث چندزنی در فصل ششم و به فمنیسم در فصل هشتم خواهیم پرداخت اما در اینجا می‌خواهیم فقط یک سوال دیگر را مطرح کنیم. فمنیست‌ها مدام این ایده را پیش می‌کشند که در طول تاریخ گذشته و کنونی انسان، چندزنی ظلم در حق زنان بوده و هست. این درحالی‌است که باید فکر کنیم که پس چرا آنها، به جای اینکه اینقدر به چندزنی حمله‌ور شوند بطور ساده به دنبال طرح معادل آن در زنان یعنی چندشوهری نبوده‌اند؟ به عبارت دیگر، بجای اینکه درخواست رد چندزنی برای مردان را دهند چرا درخواست وجود معادل آن در زنان یعنی چندشوهری را نداده‌اند؟ این توجیه که در صورت مطرح کردن ایده چندشوهری، آنها با موافقت توده مردم مواجه نمی‌شدند اصلا بهانه جالبی برای فمنیسم نیست چرا که تاریخ فمنیسم پر است از طرح درخواست‌های بسیار تهاجمی‌تر و ایده‌های بسیار عجیب و غریب‌تر (همانند این ایده که زنان بخاطر ظلم و اجبار مردان به شیردادن به نوزادان در طول تاریخ تکامل انسان بوده که دارای پستان‌های بزرگ شده‌اند!). خوب، پس علت اینکه فمنیست‌ها، تا بحال این حق مسلم زنان یعنی چندشوهری را در خیابان‌ها فریاد نزده‌اند چه بوده است! علت واضح است. علت اینست که زنان فمنیست هم، در درجه اول زن هستند و بعد فمنیست. از این رو، روان تکاملی آنها هم، همانند روان هم‌جنسان آنها کار می‌کند و آنها نیز بخوبی می‌دانند که چندشوهری قانونی آن چیزی نیست که آنها می‌خواهند. البته ما نمی‌گوییم که همه فمنیست‌ها، به دنبال پنهان کردن پدیده چندشوهری در زنان و یا در جستجوی چندشوهری پنهان برای آنها هستند هر چند که قطعا عده زیادی از آنها در جهت این اهداف تلاش می‌کنند. در وهله اول، می‌خواستیم به علت این موضوع بپردازیم که چرا فمنیسم تا به حال به دنبال چندشوهری آشکار و رسمی نبوده است. نکته دیگر اینکه باید اذعان کنیم که فعالیت‌های فمنیسم، اگرچه که معمولا شامل طرفداری بی‌پرده از چندشوهری آشکار نبوده اما آن، مستقیم یا غیرمستقیم، به رواج بیشتر چندشوهری پنهان در جوامع دامن زده است.

علاوه بر زنان، مردانی هم که برای زنان چندشوهره، شوهر غیرقانونی و مخفی محسوب می‌شوند با چندشوهری قانونی و آشکار مخالف هستند. بطور کاملا قابل درک، این مردان هم اصلا علاقه و توانایی این را ندارند که مسئول تامین نیازهای آن همه زنی باشند که با آنها رابطه دارند. خوب، می‌ماند آن‌دسته از مردانی که شوهران اول زنان چندشوهره هستند. معلوم است که آنها هم مخالفت می‌کنند. هیچ مردی، از نظر تکاملی، نمی‌تواند و نمی‌خواهد وجود رقیبان دیگر را حداقل آشکارا بپذیرد هرچند بداند که همسر او شوهران دیگری نیز دارد. به این احساس غریزی و بنیادین، نگاه‌های منفی و سیستم ارزشی جامعه مبنی بر بد بودن چندشوهری را هم که اضافه کنیم می‌بینیم که اکثر غریب به اتفاق مردان و زنان همه جوامع، با نوع آشکار چندشوهری مخالفت می‌کنند درحالی‌که که همه بخوبی از وجود نوع پنهان آن در جامعه آگاهی دارند!

بعضی وقتها، بین وجود و عدم وجود چیزی در جامعه، چنان پرده نازکی کشیده شده که دیدن حقایق را برای اغلب ما دشوار کرده و موجب خلط این دو می‌شود. از آن جایی که در طول تکامل، چندزنی پدیده‌ای آشکار بوده و هست امروزه تقبیح می‌شود اما چندشوهری پنهان، چون که در نگاه اول چندان قابل مشاهده نیست، براحتی کنار گذاشته می‌شود. مستقیم یا غیرمستقیم، آشکارا یا تلویحا، از چندشوهری دفاع می‌کنیم یا شرایطی را برای آنکه زنان بتوانند آزادانه به آن اقدام کنند فراهم می‌کنیم درحالی‌که با تمام قوت و نیروهای سیاسی، رسانه‌ای، اجتماعی و فرهنگی خود، به ستیز با چندزنی برمی‌خیزیم. در این بلوا و هیاهوهای جنگ روانی گم می‌شویم و به آسانی فراموش می‌کنیم که پرسش‌های متعدد دیگری هم هستند که در صف انتظار برای جواب گرفتن قرار دارند. چاره‌ای نداریم به جز آنکه دائما و بطور مکرر حقایق را به خودمان یادآوری کنیم و از فرار ذهن برای مواجه شدن با کل حقیقت، جلوگیری کنیم.

علم و تفکر، سئوالات زیادی را به ذهن ما سرشار می‌کنند. هر چقدر که انسان بیشتر تکامل یافته و ترقی می‌کند، جواب سئوالات قبلی خود را گرفته و در عوض سئوالات جدیدی را برای کنکاش پیدا می‌کند. اکنون زمان آن رسیده که بپرسیم چرا عده‌ای از افراد و هنجارها، سنت‌ها و قوانین مورد تاکید آنها، از زیرگروه خاصی از مردان انتظار دارند که آنها مردانی سر به زیر، مطیع و اهل کار و خانواده باشند، درحالی‌که به خوبی می‌دانند که در بعضی از شرایط اجتماعی، ممکن است چه اجحافی در حق این مردان شود؟ شاید این انتظارات، همیشه بطور مستقیم ابراز نشوند اما اگر با دقت بیشتر به ماهیت و ذات بعضی از هنجارها، تجویزات، توصیه‌ها، نگاه‌ها و کلام‌ها بنگریم، آنها را خواهیم یافت. این انتظار که آنها پسرانی خوب و کوشا بوده و تا زمان مناسب برای آنها یعنی ازدواج، نخواهند که مانند گروه‌هایی دیگر از مردان مانند آلفاها، کامروایی جنسی داشته باشند. اینکه ندانند یا نپرسند که دور و بر آنها چه می‌گذرد و آیا آنها نیز حقی از آنچه که در جریان است دارند یا نه. یا این توقع که آنها در زمان درست یعنی موقعی که شرایط شغلی، اقتصادی و اجتماعی مناسبی پیدا کردند، لباس مقدس و برازنده هویت‌شان یعنی ازدواج را به راحتی و بدون سرکشی به تن کنند. انتظارداشتن و رفتارکردن با آنها به نوعی که انگار، تنها کارکرد و وظیفه آنها، کارکردن، کوشابودن، ازدواج‌کردن و بزرگ‌کردن کودکان است و درغیراینصورت، در این دنیا، هیچ رسالت دیگری بر آنها مترتب نبوده و جامعه هم دیگر نیازی به وجود آنها ندارد! این انتظار که آنها نقش ازلی خود برای برآوردن نیازهای زنان و مردان آلفا را بپذیرند یا با انواع برچسب‌ها و تبعیض‌ها روبرو شوند. آیا این مردان شخصیت ضداجتماعی دارند یا کسانی که چنین توقعاتی از آنها دارند؟ این توقع که آنها، برای رسیدن به ارضای جنسی یک زن، مجبور یا حاضر به پرداخت تعهدها و هزینه‌های بزرگی مانند ازدواج باشند درحالی‌که می‌دانند و می‌بینند که مردانی دیگر، ممکن است فقط با یک وعده رستوران و

کافی‌شاپ یا چند قرار ملاقات ساده، به چنین کامروایی‌هایی برسند. این نهایت گستاخی و بی‌شرمی آنها را می‌رساند که آنها هم، همانند یک دو جین مرد دیگری که با یک زن خوابیده‌اند، از آن زن، درخواست ارتباط کوتاه‌مدت کنند اما البته که اجازه دارند از او خواستگاری کنند زیرا فلسفه وجودی آنها در این کائنات، چیزی متفاوت از آن یکی دو جین مرد اولی است. شاید به این خاطر که قرار است آنها، تن به این پلیدی‌های نفسانی و بی‌ارزش ندهند زیرا روح آنها، متعالی و بری از این اعمال پلشت است و قرار است در جهان دیگر با حوریان بهشتی همزیستی داشته باشد! اینکه آنها به حرف دیگران عمل کنند و راهی که دیگران می‌گویند را برگزینند نه اینکه انتظار داشته باشند دیگران آنها را درک کنند یا راه آنها را در پیش بگیرند. این آنها هستند که باید آزادی عقیده و رفتار دیگران را به رسمیت بشناسند اما خودشان حق ندارند سبک زندگی مورد علاقه خود را برگزینند. این که همسرانی وفادار، مهربان، دوست‌دار زندگی مشترک و پدرانی وظیفه‌شناس و متعهد باشند. این انتظار که آنها همیشه و در همه حال، هر رفتاری را از طرف همسران‌شان تحمل کرده و خود را همیشه آماده بخشش دیگران و از جمله همسران خود کنند. حتی شاید لازم باشد خیانت زناشویی همسران‌شان را هم تحمل کنند! در صورت نپذیرفتن این شرایط، آنها حتی خطرناک تلقی می‌شوند زیرا دست رد بر ردایی زده‌اند که جامعه و هنجارهایش، از زمان تولد برای آنها دوخته‌اند. و البته این سرکشی در پذیرفتن وظیفه‌ای که برای آنها و از قبل در نظر گرفته شده، می‌تواند سایر همتایان‌شان را هم بیدار کرده و برای عشرت‌طلبی و رفاه عده‌ای دیگر از هم‌نوعان مونث و مذکر آنها، مخرب باشد.



فیلم بی‌وفا (Unfaithful; Adrian Lyne, 2002) که یکی از فیلم‌های جنجال‌برانگیز تاریخ سینما بوده، داستان زنی است که بخاطر جذابیت جسمانی مردی جوان، به شوهر میانسال خود خیانت می‌کند. تا اینجای فیلم، اصلا غیرمعمول، عجیب یا غیرواقعی نیست. بخش سئوال‌برانگیز، مربوط به بقیه فیلم است که در آن، شوهر آن زن، همسرش را بطور غیرقابل فهمی و به‌راحتی بخشیده و در پایان فیلم، شوهر (که مرد دوم را کشته) به همراه همسرش و در یک فضای رمانتیک‌گونه، تصمیم می‌گیرند تا از محل زندگی قبلی فرار کرده و در جایی دیگر، دوباره یک زندگی صمیمانه همراه با ماهیگیری در کنار دریا را شروع کنند. هر چند با توجه به واقعیات انسانی و اجتماعی و آنچه که ما از روانشناسی جنسی و رفتارهای بعضی از مردان می‌دانیم، این بخش از فیلم نیز، زیاد دور از ذهن یا ناشدنی نیست اما با توجه به اینکه فیلم‌ها، اثرات القائی قابل ملاحضه‌ای بر مخاطبین خود دارند، چیدمان ماجرای این فیلم و رفتار کاراکترهای آن، معنادار و سوگیرانه به نظر می‌رسند. آیا چیدمان این فیلم قصد ندارد این را به بینندگان خود القاء کند که مردان خیانت‌دیده (کاراکتر شوهر در این فیلم) باید همیشه آماده باشند تا همسران خود را ببخشند، خیانت‌های آنها را نادیده گرفته و نهایتا در صورت لزوم، خیانت را از طریق انتقام‌گیری از مردان دیگر جبران کرده و نقش همسران خود را نادیده بگیرند و البته در پایان، دوباره به کانون گرم خانواده‌هایشان برگردند؟!

آیا چنین انتظارات سوگیرانه‌ای از عده‌ای از مردان، به ازای ارضای جنسی را، نمی‌توان نوعی **بردگی جنسی** دانست؟ آیا تن‌دادن به چنین نظام بردگی، نوعی خودکشی اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و انسانی نیست؟ چه عواملی، بسترساز شکل‌گیری چنین تبعیضاتی نسبت به زیرگروه‌هایی از مردان می‌شوند.[۱] چه نیروهای مرئی و نامرئی در بطن اجتماع وجود دارند که مردان را به دو گروه مناسب برای تأمین مادی و مناسب برای معشوقگی تقسیم می‌کند. چه چیزی منجر به این می‌شود تا جامعه، بطور آشکار یا تلویحی، چنین انتظاراتی را از چنین مردانی داشته باشد. آیا برای این گروه از مردان، از منظر وجودی و اجتماعی، تحقیری بالاتر از چنین توقعات و انتظاراتی، وجود دارد؟ چه چیز باعث می‌شود تا در پاره‌ای از موارد، بطور اسف‌باری حتی خود این مردان هم، چنین مجموعه انتظارات و برخوردهایی را، طبیعی و عادلانه دانسته و نقش‌های تفویضی جامعه را براحتی بپذیرند. آیا این مردان، تاوان ژن‌های‌شان، سبک تربیتی‌شان، ناآگاهی‌شان یا همه اینها را پس می‌دهند؟

در جوامع جدید، **آزادی همگانی و عادلانه**، واژه‌ای است که فقط لغلغه زبان عده‌ای شده است. گروهی از کسانی که داعیه طرفداری از آزادی در دنیای مدرن را دارند، ادعاها و پرسش‌های خود را با چنان فریادهایی بیان می‌کنند که جایی برای شنیده‌شدن سایر سئوالات و تردیدها، باقی نمی‌گذارند. آنها دائما می‌پرسند که چه اشکالی دارد که زنان و مردان، آزادانه و به هر شکلی که شامل توافقی دوطرفه باشد، نیازهای جنسی خود را ارضا کنند، درحالی‌که به این سئوال که در این گزاره، منظور از مردان و زنان، کدام گروه‌ها بوده و وجود چنین آزادی‌هایی برای عده‌ای از افراد، چه پیامدهایی برای سایرین دارد، نمی‌پردازند. آنها، از این ایده طرفداری می‌کنند که باید جامعه‌ای ایده‌آل داشته باشیم که در آن، مردان، حسادت‌های زناشویی خود را کنار گذاشته و در عوض، هر کسی، بتواند آزادانه با دیگر اعضای جنس مقابل خود رابطه داشته باشد. شاید اگر چنین چیزی از اصل، عملی و شدنی بود، مخالفت بسیار کمتری را برمی‌انگیخت اما واقعیت‌ها نشان می‌دهند که حتی در صورت پیاده‌شدن چنین طرحی در جامعه، باید بجای کلمه «هرکس» عبارت «زنان و عده‌ای معدود از مردان» را بگذاریم. آنها فقط یک خوش‌بینی فریبکارانه و ساده‌لوحانه را به ما عرضه می‌کنند و به ما نمی‌گویند که این عده معدود یا قوم برگزیده چند درصد از جامعه را تشکیل داده و ارتباط این گروه منتخب با این ادعاهای ناهمخوان با ماهیت جامعه، در چیست. آنها بطور فریبکارانه‌ای، به عده‌ای از مردان، وعده عدالت و آزادی در کامروایی جنسی را می‌دهند درصورتی‌که آنها را از این مطلب خبردار نمی‌کنند که آنهایی که بیشترین سهم را خواهند برد از قبل

---

[۱]- شاید اگر نخواهیم بی‌جهت مقاومت کنیم، کار دنیا، در مجموع، واقعا اینطور است که حضرت حافظ می‌گوید: «جامِ می و خون دل، هر یک به کسی دادند- در دایره قسمت، اوضاع چنین باشد/ در کار گلاب و گل، حکم ازلی این بود- کاین شاهد بازاری، وان پرده‌نشین باشد». اما قطعاً انتظار نمی‌رود که برای جواب دادن به این سئوال هم، این ابیات را بخوانیم و انتظار داشته باشیم که همه مردان، به آن تمکین کنند!

بوسیله زنان انتخاب شده و عدالت و آزادی، برای مابقی، سرابی بیش نیست. آنها، برای کامروایی جنسی از زنان، حرف از مشارکت و برادری می‌زنند درحالی‌که بطور زیرکانه‌ای، از بحث درباره نقش هر مرد در تامین اقتصادی و روانی- اجتماعی زنان، طفره می‌روند. آنها، از اینکه در صورت رواج چنین سبک‌هایی از زندگی‌های جنسی، مراحمت و مزاحمت حاصل از ارتباط با زنان، در بین مردان به شیوه‌ای بسیار غیرعادلانه و ناهمسو پخش خواهد شد، اصلا حرفی به میان نمی‌آورند. آنها می‌گویند آزادی، درحالی‌که پنهان می‌کنند که آزادی فقط چیزی اختیاری و قابل‌کسب نیست و هر فرد بر طبق شرایط شخصی و موقعیتی خود، از میزانی از آزادی بهره‌مند شده و در عین حال، مجبور است تحت میزانی از محدودیت‌های غیرقابل فرار قرار بگیرد. در این حالت، اگر به افراد متفاوت بگوییم شما به یک میزان مساوی آزادی دارید چرا که قانون به شما آزادی‌های واحدی داده است، اصلا حقیقت را نگفته‌ایم. آنها، همچنین به این سئوال که آزادی به آن شیوه که آنها مطرح و در جامعه پیاده می‌کنند غالبا به نفع چه کسانی بوده و نسبت این افراد با سیستم‌های طرفدار این نوع از آزادی‌ها چیست، جوابی نمی‌دهند. این درحالیست که اگر سئوالات دیگری مطرح شود که ناهماهنگ با استراتژی‌های آنها بوده و به مزاج آنها خوش نیاید، پرسشگر را به نامتمدن بودن، ظالم‌بودن و هزار و یک صفت دیگر متهم می‌کنند. در بسیاری از مواقع، ممکن است این سئوالات، اصلا اجازه بیان‌شدن پیدا نکنند. پوشش رسانه‌ای آنها نیز، کاملا در جهت همان مسیری است که آنها خود می‌خواهند، به نحوی که مخاطب را دچار این توهم می‌کنند که تنها راه صحیح زندگی، همان راهی است که آنها می‌گویند. بسیاری از افراد، در این راه پرمخاطره، فریب می‌خورند و هرگز نخواهند فهمید که چرا و چطور راه زندگی‌شان را اشتباه پیموده‌اند.

یک سئوال اساسی که در فصل آخر، بیشتر به آن خواهیم پرداخت، این است که چرا عده‌ای از افراد و اصناف، بطور مستقیم یا غیرمستقیم، نسبت به انتشار بعضی از حقایق علمی درباره رفتارهای جنسی انسان، مقاومت می‌کنند؟ البته قابل درک است که آگاهی عده‌ای از افراد درباره حقایق جنسی، بتواند موجب نگرانی عده‌ای دیگر نسبت به پیامدهای این کسب آگاهی شود. این پیامدها، می‌توانند طرح پرسش، اعتراض، تغییرات در سبک زندگی یا انقلاب‌های فرهنگی- جنسی باشند. پیامدهای این کسب آگاهی‌ها، هر چه که باشند، اولا دانستن حق هر آدم است. دوم اینکه، قاعدتا پیامدهایی که در نتیجه آگاه‌شدن افراد در جامعه روی دهد نمی‌توانند پدیده‌های مذمومی باشند زیرا سبب‌ساز این تغییرات آگاهی بوده است.

نبرد خواسته‌ها و پایان این حکایت

«سرکشی و طغیان، [مایه] شرافت برده است» (نیچه).

«بدترین چیز در مورد بردگی، این است که دست آخر، برده‌ها به آن خو می‌گیرند» (ارسطو).

«سخت‌ترین کار دنیا، آزاد کردن اسیرانی است که زنجیرهای خود را می‌پرستند» (ولتر).

«اگر خواستید از حقیقتی دفاع کنید ابتدا مطمئن شوید که آن مطلب صرفا همان دیدگاه‌تان نباشد که به شدت مایلید حقیقت داشته باشد!» (نیل دگراس تایسون).

معلوم نیست که پذیرش دائمی آنچه که عده‌ای از اعضای جامعه بطور آشکار یا تلویحی از سایر زیرگروه‌ها می‌خواهند، بالاخره کار را به کجا رسانیده و لیست نهایی این خواسته‌ها و انتظارات، متشکل از چه چیزهایی خواهد بود؟ اینکه این زیرگروه‌های از مردان یا زنان، باید به چه چیزهای دیگری هم راضی شوند و فرش پایانی که جلوی پای آنها پهن می‌شود، آنها را به کجاها خواهد برد؟ متاسفانه، جاده سازگاری انسان، جاده‌ای طولانی است. گفته شده که: «انسان، بطرز دهشتناکی، انطباق‌پذیر است». بکارگیری یک عبارت در این جمله یعنی «بطرزی دهشتناک» جالب توجه و مهم است. چرا بطرز دهشتناک؟ انطباق و سازگاری انسان، یک صفت بطور بالقوه مثبت است که روانشناسان از آن با عنوان نقطه قوت افراد یاد می‌کنند. برای سنجش آن، چندین مقیاس ساخته شده و برای نداشتن آن «اختلال سازگاری[1]» را مفهوم‌بندی کرده‌اند. پس چه چیزی منفی احتمالی می‌تواند در توانایی انطباق و سازگارشدن انسان وجود داشته باشد که ممکن است آن را هولناک و ترس‌آور کند؟ آن چیز هراس‌آور مربوط به سازگاری، مکانیسم «سازگارشدن با هر چیز» است. اگرچه که سازگاری صفتی در ذات خود مثبت است که توانایی هماهنگ‌شدن یا تحمل شرایط را بالا می‌برد اما آن، همچنین مانند شمشیر دولبه‌ای عمل می‌کند که می‌تواند به قیمت از دست رفتن هویت فردی و پذیرفتن هر شرایط غیرانسانی شود. از آنجایی که انگار برای توانایی سازگارشدن عده‌ای از مردان، هیچ نهایتی نمی‌توان متصور شد (!)، اینکه سرانجام نهایی این لیست انتظار طولانی، چه شکلی خواهد داشت، برای ما نامعلوم است. اما به هرحال، آنچه که مشهودتر به نظر می‌رسد اینست که «اصل قورباغه آب‌پز» درباره بسیاری از آنها، به خوبی در حال بکارگرفته‌شدن است. قورباغه‌ای را در یک ظرف پر از آب جوش بیندازید. چه چیزی را مشاهده خواهید کرد. خیلی ساده: بیرون پریدن آن از ظرف آب (البته به شرطی که آنقدر سنگدل نباشید که قورباغه بیچاره را در یک ظرف دارای عمق زیاد انداخته باشید!). دفعه دوم، آن را در یک ظرف آب با دمای معمولی گذاشته و روی شعله متوسط اجاق‌گاز بگذارید. آنچه که شاهد

[1]- Adjustment Disorder

خواهید بود، ممکن است قورباغه‌ای باشد که آنقدر افزایش تدریجی دمای آب را تاب می‌آورد که عملا پخته می‌شود! روانشناسان بالینی، زمان زیادی است که به قدرت تکنیک حساسیت‌زدایی منظم[1]، پی برده‌اند. آنها از این تکنیک رفتاری بسیار پرکاربرد، در درمان و بهبود ترس‌ها، فوبی‌ها و وسواس، استفاده می‌کنند. اما آن، همچنین می‌تواند برای از بین بردن حساسیت افراد، نسبت به بسیاری از چیزهای دیگر هم بکار برده شود. امروز، حق داشتن شریک جنسی پیش از ازدواج به گروهی از مردان تحمیل می‌شود و فردا، داشتن چند شریک در بعد از ازدواج و روز سوم...! البته برای پختن قورباغه، لزوما نیازی نیست که دمای شعله اجاق را تدریجا زیاد کنیم. همانطور که ظاهرا به طنز گفتیم، می‌توان به جای این کار، از یک ظرف بزرگ و عمیق استفاده کرد تا جهش‌های قورباغه بیچاره راه به جایی نبرند. می‌توان تغییرات اساسی، گریزناپذیر و شدیدی را در قوانین، هنجارها و موانع اجتماعی بوجود آورد تا برای عده‌ای، راهی بجز تغییر و پذیرش باقی نماند. نیاز جنسی و غریزه پشت آن، بسیار قوی‌تر و ریشه‌تر از آن هستند که اکثریت غریب به اتفاق مردان، بتوانند به آن نه بگویند. حتی اگر شرایط را هم بسیار تغییر دهیم، باز اغلب آنها با این شرایط جدید سازگار می‌شوند تا این نیاز بنیادین خود را ارضاء کنند. از ندادن کار به آنها به این بهانه که مردان متاهل باید در اولویت کسب شغل باشند گرفته تا محدودکردن همه شیوه‌های ارضای جنسی به غیر از ازدواج با معشوقه‌های سابق مردان دیگر، از جمله این روش‌ها هستند.

ادامه روند فوق به یک مسیر دیگر هم می‌تواند ختم شود. تشکیل خرده‌گروه‌هایی که هر یک بر منافع شخصی اعضای خود تاکید می‌کنند. گروهی از مردان اعتقاد دارند که لیبرالیسم و شرایط موجود همان شرایط ایده‌آل و آرمانی است که انسان انتظار آن را می‌کشیده است. آنها باور دارند که جوامع لیبرال- دمکرات فعلی همان آرمان‌شهرهای افلاطونی هستند و ما باید این نظام اجتماعی- سیاسی را پایان رشد و تغییر بشر در زمینه انتخاب یک نظام برای اداره جامعه بدانیم. در همین حال، عده‌ای دیگر از تظلم گروه‌های انسانی بوسیله سایرین حرف می‌زنند. آنها پرچم انقلاب مردان خوب[2] را برداشته‌اند و معتقدند که مردان بتا نباید شرایط را منفعلانه بپذیرند. آنها می‌گویند که بتاها هم باید برای خود کاری کنند چرا که در غیراینصورت، یک زندگی توأم با بی‌عدالتی و ذلت را برای همیشه برای خود خواهند خرید. اینکه چنین چیزی تا چه حد عملی است را، تا حدی در فصل چهارم مورد بحث و نقد قرار دادیم. به نظر می‌رسد که این مسیر چندان عملی نباشد. هر مردی، همچون هر ارگانیسم دیگری، اولین و مهمترین چیزی که به آن توجه می‌کند، داشتن تناسب تولیدمثلی است. اینکه مردان این گروه، اصلا بخواهند که بدانند و یا بپذیرند که حقایق چه هستند و چه چیز در جریان است، خود به اندازه کافی برای آنها سنگ بزرگی است چه رسد به اینکه قرار باشد کاری هم بر مبنای این دانستن انجام دهند. بسیاری از مردان، ترجیح می‌دهد تولیدمثل موفق هرچند ضعیف داشته باشند تا بخواهند خود را درگیر مسائل پیچیده و

[1]- Gradual Desensitization
[2]- Nice guy revolution

غامض روانشناختی و اجتماعی کنند. آنها مدام سر فرود می‌آورند تا همسران خود را راضی نگه دارند. آنها می‌پذیرند که هنجارها و سنت‌ها را بخوبی پاس بدارند حتی اگر بدانند که این هنجارها بطور ناعادلانه‌ای به ضرر آنها تمام می‌شود. تحریک و گردآوری این مردان غالبا بتا، بسیار دشوار و بعید است. بسیاری از آنها، حتی اگر بدانند که بازی‌های اجتماعی چه شکلی دارند و آنها کجای این بازی قرار می‌گیرند، باز هم ترجیح می‌دهند که نقش‌های خود را بپذیرند تا اینکه بخواهند یا اصلا بتوانند از این بازی‌ها کناره گرفته یا حداقل نقش‌های جدیدی را طلب کنند. تعدادی از آنها ممکن است حتی اگر بصورت نصف و نیمه هم به کامروایی جنسی معشوقه‌های خود برسند، رضایت دهند. در فصل چهارم، درباره بخشی از علل احتمالی سندرم نشان ندادن رفتارهای جلوگیری از خیانت همسر صحبت کردیم و گفتیم که در محیط تکاملی انطباق‌ها، برای بعضی از مردان، داشتن تعدادی زاده متعلق به خود همراه با تحمل رفتارهای هر از گاهی یا دائمی خیانت در همسر و حتی به قیمت اجبار برای بزرگ‌کردن تعدادی از فرزندانی که به مردان دیگر تعلق دارند، متناسب جلوه می‌کرده است. این مردان، ممکن است بی‌وفایی معشوق خود را هم تا حدی تاب بیاورند برای اینکه از مابقی پتانسیل تناسب تولیدمثلی آن همسرشان، برای داشتن زاده‌هایی با ژن‌های خود، استفاده کنند. ژن‌های این محاسبات، هنوز هم در کنار ما حضور دارند و از قرار معلوم، چندان هم ناشایع نیستند! اگر این مردان، به علت ضعف‌های زیستی و روانشناختی خود، این زنجیرها را دوست داشته باشند، دیگر جایی برای کسی که بخواهد به آنها کمک کند، وجود ندارد. در این حالت، تعداد زیادی از حتی آگاهان و کارگزاران جامعه هم، با توجه به توصیه «صلاح مملکت خویش، خسروان دانند!»، ترجیح می‌دهند ساکت بمانند، مسائل را به دست نظم غریزی جامعه سپرده و شرایط را، به دست سرنوشت بسپارند. از این رو، به نظر نمی‌رسد که تکیه بر لشکرهایی اینچنینی برای ایجاد تغییرات اجتماعی، یک تصمیم عاقلانه باشد. تا بحال، اگر کوششی هم برای کم‌کردن بی‌عدالتی نسبت به این مردان اتفاق افتاده، عموما از طرف فرهیختگان و مصلحین دلسوز و شجاع اجتماعی بوده است. تلاش‌هایی که در زمینه آگاهی‌بخشی به این مردان، کمک به آنها برای درک بیشتر شرایط اجتماعی و سعی در تغییر قوانین و هنجارهای اجتماعی صورت گرفته، از آن جمله هستند. البته تلاش این بزرگ‌مردان هم کم‌هزینه، بخصوص برای خودشان، نبوده است. حقیقت این است که در جوامع جدید، کسانی که می‌خواهند تغییری در وضع موجود در رابطه با زنان بدهند، نه تنها باید با تعداد زیادی از کل جمعیت زنان، که بلکه با تعداد زیادی از گروه‌های مردان هم روبرو شوند! این گروه‌های مردان، شامل چند زیرمجموعه می‌شوند: الف) کسانی که تغییر به نفع آنها نیست، ب) کسانی که تغییرات به نفع آنهاست اما به دلیل ناتوانی‌های درونی خود یا خوگیری با شرایط و هنجارهای موجود، انگیزه، تمایل و حتی جرأتی برای اینکه تغییرات را بخواهند، ندارند و ج) کسانی که با دیدن دو گروه قبل، امیدی برای تغییر ندارند! این موضوع، کار مصلحین اجتماعی برای تغییر را، بسیار دشوار می‌کند.

مشکل دیگر بر سر راه اصلاحات در جامعه، جریان غالب در جوامع جدید است. بسیارند کسانی که می‌پندارند لیبرالیسم و دموکراسی، به شکل فعلی آن، پایان همه نظام‌های برقراری نظم در جامعه هستند و همگان باید این را بپذیرند. مشکل این باور غلط و خطرناک، وقتی بیشتر خودنمایی می‌کند که می‌بینیم عده‌ای نه از سر اینکه واقعا اینطور می‌اندیشند بلکه به علت اینکه تمایل دارند این عقیده درست باشد یا حداقل می‌خواهند بقیه اینطور فکر کنند، وانمود می‌کنند که طرفدار این عقیده هستند. برای آنها، این باور و پذیرش دیگران که شرایط فعلی را نمی‌توانیم تغییر دهیم و باید آن را همانطور که هست بپذیریم، بسیار سودآور است. در قبال افراد این گروه، طرح دیدگاهی دیگر، به منزله برداشتن بیرق برای مبارزه بوده و بدیهی است که آنها، در برابر این اراده تغییر بایستند. زمانی‌که این گروه، در بطن کارگزاران، سیاستمدارن و مدیریت‌کننده‌های فکری و عملی جامعه قرار بگیرند که اغلب هم می‌گیرند، شرایط برای خواستاران تغییر، بسیار دشوارتر هم می‌شود. آنها شمشیرهای شما را از دست‌تان می‌گیرند تا حق اعتراض نداشته باشید. شما باید همه چیز را عادلانه تلقی کرده و قبول کنید وگرنه مخالف تمدن جدید و آزادی شناخته شده و زن‌ستیز، متحجر، قانون‌شکن و حتی نامتمدن نامیده می‌شوید! بدون شک، مستحق مجازات هم خواهید بود. اینها، همه در شرایطی اتفاق می‌افتد که اصلا به این مرحله یعنی مخالفت‌کردن، برسید. شمشیرهای جدید که می‌توانند قلم‌ها باشند، در معرض شکستن قرار دارند. این‌کار با روش‌های مختلفی و از جمله حذف هر چه بیشتر صدا و اندیشه شما از رسانه‌های جمعی روی می‌دهد. البته، حتی درصورت آزادی بیان، شما کاری از پیش نخواهید برد چرا که آنها بخوبی می‌دانند که از سربازانی با هوشبهرهای آنچنانی، دانش ناکافی، اراده‌های ضعیف و ناتوان از مقابله و حق خود را گرفتن و غریزه‌هایی که بطور کمرشکنی سست‌کننده تمایل و توانایی خود برای ایجاد تغییر هستند، کاری برنمی‌آید. آنها، می‌دانند که کمتر کسی از افراد غیرمتخصص پیدا می‌شود که حاضر باشد یا وقت و توانایی این را داشته باشد که کتابی هفتصد صفحه‌ای را بخواند تا اندکی از جهل خود نسبت به حقایق انسانی را بکاهد. عموم مردانی که نیاز به این دانش و اطلاعات دارند، اتفاقا وقت ندارند زیرا این آنها هستند که باید شبانه‌روز کار کنند تا چرخ کلونی‌های زنبورهای انسانی بچرخد. برنده‌های این ضعف‌ها، بخوبی از قدرت رسانه‌ها در حق جلوه‌دادن ناحق و ناحق جلوه‌دادن حق آگاه بوده و می‌دانند که ذهن توده مردم را چطور می‌توان از طریق دیدگاه‌های خوش آب و رنگ فریب داد. حقیقتا که این گروه، چقدر خوب آیین برده‌داری را تعلیم دیده‌اند و آن گروه هم چقدر خوب آیین بردگی را بجا می‌آورند! همه این نقاط قدرت این گروه غالب که شامل اقلیتی از افراد جامعه می‌شوند و همه آن نقاط ضعف گروه مغلوب که عمدتا مردان بتا هستند، باعث می‌شود تا وضع جوامع، همین باشد که امروز می‌بینیم.

وقتی به اینجای کار می‌رسیم، نباید بپنداریم که نقش مردان فرودستی که مورد این بی‌عدالتی‌های اجتماعی و ظلم‌ها واقع می‌شوند، فقط نقش مظلومانی است که نمی‌توانند در این‌باره کاری کنند. بعضی وقتها، موضوع

اصلا مسئله ظالم و مظلوم نیست. موضوع، می‌تواند به قراردادهای نابهنجاری مربوط باشد که بین اقشار مختلف یک جامعه و از جمله بین زنان، مردان فرادست و مردان فرودست، منعقد شده است. زمانی که کل اعضای یک گروه سعی می‌کنند تا از طریق هزار و یک روش، ساز و کارهایی را بوجود آورده و نگه دارند که بوسیله آنها یک نظم نادرست حفظ شود، نمی‌توانیم خرده‌گروه خاصی را مسئول آسیب‌ها بدانیم و گروهی دیگر را گروه مظلومی که مورد این آسیب‌ها قرار می‌گیرند. جوامع سعی می‌کنند تا میزانی از آسیب‌هایی که در نتیجه وجود هنجارها، قوانین، رسم و رسوم، سنت‌ها و راهکارهای دیگر بوجود می‌آیند را در خود بپذیرند. فرض بر اینست که این آسیب‌ها، در مجموع در مقایسه با منافع منتج از آن قوانین و هنجارها که برای سرپا نگه داشتن جامعه ضروری هستند زیاد نیستند که البته این همیشه یک پیش‌فرض درست نیست. بخصوص با توجه به تغییر شرایط اجتماعی، جای بسیاری از متغیرها می‌تواند عوض شده و این نسبت‌های سود به زیان می‌توانند تغییر پیدا کنند به نحوی که هنجار یا قانونی که روزی برای جامعه سودمندتر بود الان به قانونی بیشتر آسیب‌زننده تبدیل شود. اما با این وجود، ممکن است عده‌ای همچنان خواهان حفظ آن قوانین و هنجارها باشند چرا که فکر می‌کنند بخاطر نبود جایگزین‌هایی بهتر، همان نظام اجتماعی پرنقصی هم که ثبات آن به مویی بند است، فرو می‌ریزد. آنها معتقدند که در شرایط کنونی و با آنچه که ما از ماهیت بشر فعلی می‌دانیم، راهی به جز پذیرش همین نظام‌های موجود نیست. موارد بیشماری از این هنجارهای ناهنجار و عقاید غلط را می‌تواند برشمرد از جمله اینکه همه مردان حق ندارند در قبل از ازدواج با کسی ارتباط داشته باشند یا اینکه ارتباطات چندگانه در مردان مختص آنهایی است که شرایطی را دارند که مورد تایید زنان باشد. اطلاع‌یافتن جوانان از همه واقعیت‌های جاری در جامعه خطرناک است چرا که در اینصورت ممکن است عده‌ای از آنها حاضر به ازدواج نشوند، درحالی‌که همه آنها باید ازدواج کنند تا کسی بی‌همسر نماند. اینکه کاری به آمار میزان روابط جنسی خارج از چارچوب زناشویی نداشته باشیم اما نوجوانی که با شلوارک جلوی والدینش حاضر می‌شود را توبیخ کنیم تا مبادا بقیه اعضای خانواده، جرأت شکستن حریم عفاف را داشته باشند!

اینها و بسیاری از این توافق‌های جمعی مواردی هستند که هرچند هیچ‌وقت، کسی با صدای بلند درباره آنها صحبت نکرده است اما جامعه به‌گونه‌ای رفتار می‌کند که خبر از توافق همه یا اغلب ما بر سر آنها می‌دهد. اگر ریاکاری و تزویرگرایی در قومی ریشه بدوانند، نتیجه آن نیمرخی اجتماعی خواهد بود که در آن، بین ظاهر و باطن آن جامعه، تفاوت‌های فاحشی وجود دارد درحالی‌که اغلب افراد حتی نمی‌خواهند درباره آن تزویرها صحبت کنند. همه، بعد از مدتی یاد می‌گیرند که علامت تعجب را کنار بگذارند و فکر کنند که شیوه درست زندگی و در واقع تنها سبک درست زندگی اجتماعی همین است که آنها در پیش گرفته‌اند. پس بهتر است همگی با هم فریاد بزنیم «همه چیز آرام است و هر چیزی سرجای خود قرار دارد» تا اندک نجوای اینطور نیست هم، شنیده نشود.

هرچه باشد، با ارگانی به نام مغز و ژن طرف هستیم و قدرت این هیولاها، قبلا به ما ثابت شده است. اینکه عدالت چیست و بی‌عدالتی کدام است، از محاسبات ریزپردازنده‌های عصب‌شناختی ما که به جز منافع تناسب‌گرا، به چیز دیگری نمی‌اندیشند، تاثیر می‌پذیرد. ما نمی‌توانیم مردانی که مغز آنها احساس می‌کند در لبه حذف خط ژنتیکی خود قرار دارد و بخاطر این مسئله حاضر است تقریبا هر جفایی را به جان خود بخرد، دعوت به تلاش برای اصلاح امور کنیم. مردان فرادست یا مردانی که در یک شرایط محیطی معین، برای زنان جذاب محسوب می‌شوند، مشکلی با آزادی بی‌حد و حصر زنان و نگرش‌های جنسی بی‌پروای آنها ندارند. این نگرش‌های جنسی می‌توانند همان‌هایی باشند که زنان متعلق به مردان دیگر را در آغوش آنها می‌خواباند. به همین دلیل، آنها نسبت به ظلم و جورهایی که ممکن است از این طریق به مردان دیگر تحمیل شود حساسیتی نشان نمی‌دهند چرا که این بی‌عدالتی‌ها می‌تواند به نفع خود آنها تمام شود. در اینجا، از اساس، اتفاق‌نظری برای تعریف مسئله و مشکل بوجود نمی‌آید که بخواهیم به مرحله بعد یعنی تلاش برای رسیدن به راه‌حل، برسیم. از همان هنگامی‌که چشمان عاشق و معشوق، به همدیگر زل می‌زنند، با یکدیگر حرف‌هایی را رد و بدل می‌کنند و بند و تبصره‌هایی را برای همدیگر برای بعد از ازدواج و حتی برای بعد از تولد فرزندان تعیین می‌کنند. بعضی اوقات، از حتی قبل از ازدواج، قراردادهایی ناهنجار بین دو زوج بسته شده‌اند که تغییر آنها دشوار به نظر می‌رسد. کسی که بنا به دلایل محاسباتی- غریزی خود، اعتقاد ندارد که همسر خیانتکار او، در حق او، آنقدر بی‌عدالتی مرتکب می‌شود که مستحق بازداری یا طلاق باشد، قطعا انگیزه‌ای هم برای تغییر نخواهد داشت. آن مرد ممکن است احساس کند که همسرش، بعد از آوردن دو شکم فرزند برای او، دیگر می‌بایست قدری آزادی داشته باشد چرا که وضع مالی او یا جذابیت جنسی‌ش، از همان ابتدا کم بوده و یا تحلیل رفته است. این مرد، کاری به پیامدهای وسیع، جدی و منفی رفتارهای همسرش و عدم بازداری‌های خودش ندارد زیرا خودخواهی تکاملی او یعنی اطمینان از بقای ژن‌هایش بخاطر وجود دو فرزند، ارضاء شده است.

ابزارهای لازم برای تغییر در جامعه هم، اتفاقا همان‌هایی هستند که گروه‌های انسانی، چه فرادستان و چه فرودستان، آنها را ندارند. بیش از همه، آگاهی و بعد توانمندی پذیرش حقایق تلخ، میل و اراده تغییر و کوشایی در جهت آن، درصورت لزوم وارستگی برای از خودگذشتگی و موارد دیگر.

امروزه، همه بخوبی می‌دانیم که بین مردم فرهنگ‌ها، قومیت‌ها و نژادهای مختلف، از نظر شاخص‌های ژنتیکی شخصیت، تفاوت‌هایی وجود دارد. مشکل زمانی ظاهر می‌شود که بین این نژادها و قومیت‌های متنوع، تناقض در منافع بوجود می‌آید. این تناقض در منافع، می‌تواند هر شکلی داشته باشد، از تضادهای سیاسی گرفته تا تضاد در برآورده‌شدن منافع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. خود نظام‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، از محاسبات تکاملی ما تاثیر می‌پذیرند و این، می‌تواند مشکل در رسیدن به اتفاق‌نظر بر سر سایر مسائل

از جمله سبک‌های زناشویی و رفتارهای جنسی مورد قبول را، بوجود آورد. همه ما، تفاوت‌های آشکار نژادهای غربی و شرقی و تلاش غربیان برای هرچه بیشتر حاکم‌کردن نظام‌های خود در جهان کنونی را می‌بینیم. اما در این میان، کسی به دنبال یافتن جوابی برای این سئوال نیست که اگر نظام‌های غربی، در حیطه سبک‌های زناشویی و رفتارهای جنسی، واقعا کعبه آمال هستند، پس چرا در درون بسیاری از کشورهای شرقی، گروهی با آن نظام‌ها مخالفت شدید می‌کنند و گروهی سینه‌چاک آنها هستند؟ اگر برتری سبک رفتاری غربی‌ها در حیطه مسائل جنسی، اینقدر عیان و آشکار است، پس همانطور که در مورد پذیرش تکنولوژی غربی در همه سطوح اجتماعی جوامع شرقی می‌بینیم، در پذیرش این دیدگاه‌ها هم، نباید دلیلی برای گروه گروه شدن جوامع شرقی وجود داشته باشد.

با نگاهی به روانشناسی شکل‌گرفته در بسیاری از مردان و زنان آسیب‌دیده، می‌توانیم به‌وضوح، سرخوردگی، ناکامی، بی‌اعتمادی و احساس خشم و انتقام‌گیری نسبت به جنس مقابل و اجتماع را در آنها ببینیم. طوفانزدگی آنها، دیر یا زود، کل جامعه را طوفانی خواهد کرد. همانطور که آتش‌گرفتن یک درخت در جنگل، می‌تواند کل جنگل را به مخاطره بیاندازد، آسیب‌دیدن تک‌تک افراد جامعه هم، زنگ خطری برای از دست رفتن انسجام کلی جامعه است. تا وقتی راهی پیدا نشود که منافع همه یا لااقل اکثریت جامعه حفظ شود، باید چنین روندهای معیوبی را، به عنوان بخشی از عوارض جانبی ماهیت بشری، بپذیریم.

پیام‌آوران وحشت یا مصلحین بی‌باک

> «حقیقت‌نمایی نه حقیقت؛ آزادی‌نمایی نه آزادی؛ همین دو میوه‌اند که به واسطه آنها نمی‌توانیم درخت معرفت را با درخت زندگانی یکی کنیم». «حقیقت مثل آب دریاست؛ چون نمک آب دریا زیاد است، تشنگی را رفع نمی‌کند. اگر حقیقت آدمی تحریف شود، مثل آب شور دریا خواهد بود که تشنگی‌اش را رفع نخواهد کرد» (نیچه).

> «دانستن، جرم کمی نیست، وقتی که بدانی و عمل نکنی، بدانی و بگذری، بدانی و ندیده بگیری...» (گیله مرد).

سخن آخر اینکه، زمان‌هایی، ما شاهد نوعی برخورد با بعضی از پرسش‌گران هستیم که انگار آنها، پیام‌آوران چیزهای بسیار خطرناکی هستند. کسانی که سئوالات ایراد شده در بخش قبل را می‌پرسند، ممکن است گروهی از این پیام‌آوران وحشت (!) در نظر گرفته شوند. البته ممکن است که واقعا هم همینطور باشد، بدین معنی که طرح بعضی از پرسش‌ها، ترس‌آور باشند. اما ترس برای چه کسانی؟ روشن است که دلهره از مطرح‌شدن و اندیشیدن به این سئوالات، غالبا برای کسانی است که از تفکر جامعه درباره این سئوالات، ضرر می‌کنند.

جامعه و تفکر عمومی، ممکن است این افراد را غیرعادی، عصیان‌گر و بی‌باک تلقی کند. غیرعادی دانستن آنها، از یک نظر بجا و از نظر دیگر، بسیار نابجا است. این افراد دیده‌گان ما را به روی حقایقی می‌گشایند و سعی دارند تا گردن ما را به سمت جهتی بگردانند که ما قبلا چشم بر روی آنها بسته یا جهت نگاه‌مان را از آنها برداشته بودیم. آنها به چیزهایی توجه می‌کنند که ما آنها را فقط می‌بینیم و در مواردی تعمق می‌کنند که ما فقط آنها را می‌شنویم و البته در یک تعریف، فرق نبوغ و عادی‌بودن نیز همین است؛ اینکه توجه و تفکر کنیم بجای اینکه صرفا با حواس اولیه آنها را ادراک کرده و زود فراموش کنیم. از این نظر، می‌توان این افراد را غیرعادی دانست، زیرا این افراد، با من و شمای معمولی تفاوت دارند. اما، غیرعادی تلقی کردن آنها، به صرف اینکه قصد آگاه‌کردن دیگران یا به چالش‌کشیدن وضع موجود را دارند، نابجاست. صفت عصیان‌گری آنها می‌تواند بسیار پسندیده باشد چرا که همه مصلحین تاریخ، به عصیان‌گری به وضع موجود متهم می‌شدند. و البته دست‌یازیدن به چنین چیزی نیز خود نیاز به بی‌باکی و شجاعت دارد، هر چند که در این شجاعت، می‌تواند ترسی هم نهفته باشد؛ ترس از آگاه‌نشدن جامعه و تغییر نیافتن آن که این نشانه حبوط جوامع بشری و ایستایی نامقبول آن خواهد بود.

حقوق فردی، ازدواج و استراتژی‌های جنسی

«هیچ‌کس را نباید وادار به ازدواج کرد، اما آنهایی را که ازدواج می‌کنند باید وادار به رعایت قوانین ازدواج کرد» (مارکس).

ارتباط جذابیت با تناسب، سلامتی، قدرت جسمانی، مقاومت دستگاه ایمنی و ساختار ژنتیکی هر چه که باشد؛ زنان حق دارند که فرزندان خود را از مردانی که می‌پسندند، بارور شوند. اما فرهنگ انسانی حکم می‌کند که این باروری از مردان دلخواه، در چارچوبی اخلاقی، منطقی و به دور از ضرر و زیان سایر مردان صورت بگیرد. بدون شک، هیچ مردی نمی‌خواهد که در یک کلونی زنبورها فقط یک زنبور کارگر باشد. هیچ زنی نیز نباید برخلاف خواسته خود با کسی ازدواج کند که واقعا او را دوست نداشته یا او را از نظر جنسی جذاب نمی‌یابد. اگر قوانین گفته و ناگفته ازدواج بوسیله عده‌ای نقض شوند، نه تنها انگیزه ازدواج آسیب جدی خواهد دید بلکه تبعات جدی دیگری برای روابط بین دو جنس از جمله احترام به جنس مقابل خواهد داشت.

درون بسیاری از این مردان به اصطلاح خوب، مردانی خوشگذران نهفته است که می‌تواند به موقع بیدار شود. این واقعیت، از انعطاف‌پذیری استراتژی‌های جنسی آدمی و اینکه تکامل، در وجود افراد، لیستی از استراتژی‌هایی قرار داده که هر کدام از آنها می‌توانند با توجه به شرایط بوم‌شناختی فعال شده یا بازداری شوند، نشأت می‌گیرد. مجوزدادن به زنان برای اینکه مطابق تمایلات تکاملی خود رفتار کنند به معنای مجوز دادن به

مردان که آنها نیز بر این مبنا رفتار کنند، خواهد بود. بعضی از انگیزه‌های جنسی مردان، به همان اندازه انگیزه‌های زنان خطرناک هستند. ترکیب این دو آنقدر مهلک خواهد بود که بتواند اساس اخلاق جنسی را در هر جامعه‌ای ویران کند.

مشکل ذهن تکاملی همه ما این است که فکر می‌کند ما هنوز در روستاهای کوچک عصر پیش از تمدن و با همان شرایط و خصوصیت‌ها زندگی می‌کنیم. به همین دلیل است که بعضی از مولفین، عصر جدید زندگی بشر را **عصر حجر جدید** می‌نامند. برنامه‌ها و در واقع بعضی وقتها بهتر است بگوییم توطئه‌هایی که ناهشیار تکاملی ما پی‌ریزی می‌کند تا تناسب ما را افزایش دهد می‌تواند به قیمت تخریب یا پایان روانشناختی، هیجانی و عملی روابط ما تمام شده و تناسب درازمدت همه ما را با خطر جدی مواجه کند. خلاصه بحث اینکه، ما مجبوریم بین خرد تکاملی عصر حجری و خرد دنیای مدرن‌مان، یکی را انتخاب کنیم. انطباق‌های تکاملی و از جمله انطباق‌های جنسی ما، می‌توانند یک باور خطرناک برای ما بوجود بیاورند و آن باور می‌تواند این باشد که آنها را همیشه به‌حق، بجا، مناسب، صحیح، درست یا حتی اخلاقی بپنداریم. این خودشیفتگی‌های منتج از وجود انطباق‌های تکاملی، تبیین‌کننده بخش قابل‌ملاحضه‌ای از تعارضات همیشگی دو جنس است. هر یک از دو جنس می‌خواهد رفتارها، قوانین و هنجارهای هماهنگ با استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزای مرتبط با جنسیت خود را در جامعه پیاده کرده و در عوض، از بروز استراتژی‌های جنسی جنس دیگر که در تضاد با منافع تکاملی خودش است ممانعت به عمل بیاورد. مردانی که هوس‌بازی‌ها و تنوع‌طلبی‌های خود را حق طبیعی مردانگی خود می‌دانند و زنانی که معتقدند در بسیاری از موارد، یک مرد نمی‌تواند همزمان هم همسر و هم معشوق خوبی باشد، در توهم صحیح انگاشتن استراتژی‌های جنسی خود قرار دارند.

در جامعه‌ای که ملاک و معیار تصمیم‌گیری درباره درستی و نادرستی رفتارهای جنسی یک جنس یا عده‌ای از افراد، بر مبنای احساسات و تمایلات خودآگاه و ناخودآگاه جنس دیگر یا عده‌ای دیگر از افراد گذاشته شود، نمی‌توان انتظار شکل‌گیری یک جامعه دموکراتیک واقعی و وجود سلامت جنسی و روانی را در آن جامعه داشت. اگر به دست بعضی از زنان و مردان تک‌همسرگرای سخت‌گیر باشد، آنها دوست دارند که همه زنان و مردان دیگری که چندهمسرگرا بوده یا تنوع‌طلبی نشان می‌دهند و یا از نظر میزان میل جنسی در سطح بالاتری قرار دارند را اخته کنند! در حالت دیگر، افراد بسیار سهل‌گیر و ولنگاری هستند که دوست دارند هر آنچه که مربوط به مرزها و حد و حدود روابط جنسی است را بشکنند و با هر زن و مرد حتی متاهلی که جذاب می‌یابند بخوابند. به همین صورت، عده‌ای از مردان، به این خاطر با پوشش زنان و محدودیت‌های آنها در جامعه مخالفت می‌ورزند که فکر می‌کنند اگر اینها برداشته شوند، همه خیابان‌های شهر تبدیل به عیاش‌خانه‌هایی برای آنها می‌شود که می‌توانند در آنها با هر زنی که در دسترس‌شان قرار بگیرد آمیزش کنند! از این رو، تکیه بر

احساسات شهودی و اعتقادات شخصی افراد، راه خوبی برای نتیجه‌گیری درباره اینکه کدام قوانین و هنجارهای جنسی و ارتباطی خوب هستند و کدام‌ها نیستند، نیست.

تاثیر متقابل دو جنس بر همدیگر

«... و نیز هرگاه اندوهناکید، باز در دل خود بنگرید تا ببینید که به راستی گریه شما، از برای آن چیزیست که مایه شادی شما بوده است. ...» (جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره شادی و اندوه).

«مردان، همان خواهند شد که زنان می خواهند» (ناپلئون).

قدرت زنان، در شهوت مردان نهفته است (الهه‌ای در لباس خزدار، Elise Sutton -1869).

در سطح تکامل صفات و رفتارها، بعضی از صفات و رفتارهایی که هر جنس از وجود آنها در جنس دیگر شکایت دارد، در واقع همان‌هایی هستند که خود اعضای آن جنس، آن صفات را در یک شریک کوتاه‌مدت یا درازمدت، جذاب می‌یابند. جذاب دیدن این صفات، باعث بوجود آمدن توالی جذب‌شدن به یک شریک دارای آن صفات معین، ارتباط جنسی با او و دادن فرصت بقا به ژن‌های راه‌انداز/ تسهیل‌کننده آن صفات و رفتارها از طریق زاده‌های حاصل از روابط جنسی با او، می‌شوند. زنان، از یک طرف با انتخاب‌های خود، دختران خود را با مشکل مواجه با تعدادی از صفات منفی در مردان روبرو می‌کنند زیرا پسرانی به نسل‌های بعد تحویل می‌دهند که ژن‌های آن صفات را، از پدران منتخب مادران خود، به ارث برده‌اند. از طرف دیگر، ژن‌های ترجیح دهنده چنین صفاتی را به دختران خود منتقل می‌کنند. سارا هردی[1] تکامل‌گرای فمنیست می‌گوید: "جنس مونث، بطور بالقوه تعیین‌کننده جهتی است که در آن، گونه‌ها تکامل می‌یابند. علت اینست که این جنس مونث است که اختیاردار نهایی در مورد اینکه چه وقت، چطور و با چه کسی ارتباط جنسی داشته باشد، است" (هردی، ۱۹۸۱، به نقل از باس، ۲۰۰۰). در مورد مردان هم، همین مسئله صدق می‌کنند. مردان برای روابط کوتاه‌مدت خود، زنان حشری که بجز مسائل جنسی به چیز دیگری اهمیت نداده و اخلاقیات یا تعهد برای آنها مهم نیست را بسیار شهوت انگیز می‌یابند. درحالی‌که اغلب آنها، از وجود چنین خصیصه‌ای در همسران درازمدت خود شدیدا می‌هراسند. آنها دائما از طیفی از صفات اخلاقی زنان می‌نالند که پدران‌شان و خودشان، از طریق انتخاب‌های جنسی خود، به انتقال آن صفات به نسل‌های بعدی زنان کمک می‌کنند.

---

[1]- Sarah Hrdy

در سطح اجتماعی، رفتارها و استراتژی‌های جنسی هر جنس، بر رفتارها، نگرش‌ها، استراتژی‌های جنس دیگر و خزانه ژنتیکی- رفتاری جنس مقابل، تاثیر می‌گذارد. بروز یک سری استراتژی‌های جنسی خاص در افراد دو جنس، همانند کنش و واکنش یا عمل و عکس‌العمل است. از طرف دیگر، تاثیر نهادهای مدنی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه، بر بروز یا فرونشانی یک سری از نگرش‌ها، رفتارها و استراتژی‌های جنسی- اخلاقی خاص در افراد یک جنس، می‌تواند بر رفتارهای جنس دیگر تاثیر بگذارد. این شیوه تنظیم اخلاق جنسی در جامعه که یک شیوه اصلاحی از بالا به پایین است، از جمله فراگیرترین و کاربردی‌ترین شیوه‌های تنظیم مدارهای اخلاق جنسی در جامعه است. توجه داشته باشید که نهادهای مدنی، حقوقی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، موجودیت مستقل نداشته و در واقع، هر وقت که از این نهادها صحبت می‌کنیم، در حال صحبت از افرادی هستیم که در این نهادها فعالیت دارند. این افراد هم، در فعالیت‌های خود، از همان معادلات و فرمول‌های ذهنی- تکاملی تاثیر می‌پذیرند که بر ذهن افراد عادی یک جامعه فرمانروایی می‌کنند. پویایی‌های تکاملی، چه از بالا به پایین یا از نهادهای بالا به افراد جامعه و چه از پایین به بالا، یعنی تاثیر نگرش‌ها و رفتارهای افراد بر قوانین این نهادها (مانند رأی‌دهی‌ها)، تاثیرات خود را در جهت‌دهی به نگرش‌ها و رفتارهای جنسی یک جامعه می‌گذارند. واقعیتی که می‌توان از آن به عنوان یک «ذهن اجتماعی تکاملی» نام برد. روانشناسان اجتماعی، در دهه‌های اخیر، به بررسی و کنکاش در مورد چگونگی تاثیرات این ذهن تکاملی بر ذهن اجتماعی انسان‌ها پرداخته‌اند (برای مطالعه در این زمینه رک به کتاب‌های نوشته شده در حیطه روانشناسی اجتماعی- تکاملی[1] و از جمله کنریک، منر و لی، ۲۰۰۸).

نوسانات رفتارهای جنسی زنان و تغییر در تمایلات، رفتارها، ترجیحات و ذائقه جنسی آنها ایجاب می‌کند که مردان حق در پیش گرفتن رفتارهای نظارت بر همسر به منظور به حداقل رساندن خیانت را داشته باشند. همانطور که بحث شد، وجود انعطاف‌پذیری بیشتر زنان در رفتارهای جنسی و انعطاف‌پذیری کمتر مردان در این رفتارها، به هیچ عنوان به عنوان برتری یک جنس بر جنس دیگر قلمداد نمی‌شود. انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان و انعطاف‌پذیری کمتر در مردان، هر دو در راستای سازگاری بهتر و انطباق مطلوب‌تر هر یک از دو جنس با شرایط تکاملی، تاریخی، اجتماعی، ارتباطی و زیستی خود بوده و در مجموع، برای گونه انسانی، کارکردی و مفید بوده است. اما همانطور که بسیاری از چیزهای مفید می‌توانند مستلزم احتیاط و مراقبت بیشتر باشند، انعطاف‌پذیری زنان هم، از آن جهت که آنها را نسبت به انجام رفتارهای جنسی ناشی از شرایط محیطی بلافصل یا فراگیر، مستعد و آسیب پذیرتر می‌کند، باید بیشتر مورد توجه و مراقبت قرار گیرند. این مراقبت، فقط از طریق تاکتیک‌های نظارت یا مراقبت از همسر که بوسیله مردان بکار گرفته می‌شوند، امکان‌پذیر است. همانطور که بحث شد، در

[1]- Evolutionary Social Psychology

صورتی‌که تاکتیک‌های نظارت بر همسر بطور مناسب و بجا بوسیله مردان بکار گرفته شوند نه تنها آسیب‌رسان نیستند، بلکه یکی از مولفه‌های مهم پیشگیری‌کننده و جلوگیری‌کننده از رفتارهای فرازناشویی و خیانت در زنان تلقی می‌گردند. تا حدی که عدم وجود آنها (همانطور که پژوهش‌ها نشان داده‌اند) قطعا منجر به خیانت در تعداد زیادی از زنان خواهد شد. از طرف دیگر، استفاده از تاکتیک‌های نظارت بر همسر که صرفا هیجانی بوده و به اندازه کافی مولفه‌های قاطعیت رفتاری را در خود ندارند، به تنهایی نمی‌توانند رفتارهای جنسی زنان را کنترل کنند. هر دو ویژگی کلی رفتار جنسی زنان که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفتند یعنی تغییرات در رفتارهای جنسی وابسته به چرخه قاعدگی و انعطاف‌پذیری جنسی، پیام‌آور یک چیز برای ما هستند و آن اینکه رفتارها، ترجیحات، نگرش‌ها و رفتارهای جنسی زنان بسته به شرایط زیستی و محیطی آنها، تغییرات قابل‌ملاحظه می‌یابند. در هر دو حال، نتیجه یکسان است؛ تغییر در نگرش‌ها و رفتارهای جنسی، قابل ملاحظه و مستلزم نظارت و کنترل است. "زمانی که کورتیزول برای اولین بار کشف شد برای درمان بسیاری از تورم‌ها بکار رفت. این ماده شبیه نوش‌دارو عمل می‌کرد و بیماران بعد از استفاده از آن، احساس بهترشدن می‌کردند. اما فقط چند سال زمان مورد نیاز بود تا عوارض جدی ناشی از جلوگیری کردن از این واکنش‌های بهنجار، روشن شود" (واکفیلد، ۲۰۰۵). بر همین قیاس، کسانی که رفتارهای نظارتی بجا و میل انطباقی مردان به نظارت بر همسران‌شان را از جمله صفات منفی قلمداد می‌کنند، باید بعد از چند سال، منتظر عوارض شوم و ناگوار آن، که هم دامن زنان و هم مردان را خواهد گرفت باشند. ترس از ازدواج و ازدواج‌هراسی، هراس از جنس مونث و زن‌هراسی، عدم تمایل برای مسئولیت‌پذیری در قالب هر گونه روابط تعهدآمیز، خشونت و پرخاشگری نسبت به زنان، ضعیف‌شدن بنیان‌های خانواده، افزایش اختلالات رفتاری در کودکان، افزایش آسیب‌های اجتماعی مانند طلاق، تجاوز، فریب، خیانت زناشویی، اعتیاد و قتل، فقط تعداد کمی از پیامدهای این مسئله خواهد بود.

یک نکته بارز و بدیهی اینست که طبق اصول تکامل، تحول یک جنس بدون تحول همزمان دیگری روی نمی‌دهد. یکی از استراتژی‌های جنسی مردان، میل به روابط کوتاه‌مدت جنسی و بدون تعهد یا با تعهد کم است. این استراتژی جنسی در مردان می‌تواند با آن‌دسته از استراتژی‌های جنسی زنان که بر تعهد و درازمدت بودن تاکید دارند، در تعارض قرار گیرد. اما تکامل این استراتژی در مردان، بدون وجود تکامل استراتژی‌های جنسی مشابه، همگون یا هماهنگ با این استراتژی در زنان، روی نداده است. به عبارت دقیق‌تر، در بعضی موقعیت‌ها، آنچه که عده‌ای از مردان می‌خواهند دقیقا همان چیزی است که عده‌ای از زنان هم می‌خواهند. مردان، روابط کوتاه‌مدت می‌خواهند و بعضی از زنان هم برای بعضی از موقعیت‌ها، همین گونه از ارتباطات را می‌خواهند. شواهد نیز نشان می‌دهند که تمایل بعضی از مردان به برقراری رابطه جنسی گذرا و بدون تعهد و یا روابط فرازناشویی با زنی متاهل، به مقدار زیادی بوسیله تمایلات جنس مونث برانگیخته می‌شود. بطور مثال، بعضی از

محققان گزارش داده‌اند (به نقل از گرامر و همکاران، ۲۰۰۰) که تعدادی از مردانی که در روابط جنسی متعدد با زنان موفق هستند، می‌گویند که خودشان هم دقیقا نمی‌دانند چه چیزی در مرحله معاشقه اتفاق می‌افتد و اینکه آیا واقعا سهم آنها و طرف مقابل‌شان در برانگیختن شرایط و منجر به رابطه جنسی شدن، چقدر و چگونه است. بعضی از مطالعات نیز نشان داده‌اند که زبان یا ارتباط غیرکلامی[1] (زبان بدنی[2]) از جمله ابزارهایی است که زنان، از طریق آن، رابطه خود با یک مرد و اینکه دوست دارند کیفیت و کمیت این رابطه چگونه باشد را تنظیم می‌کنند (گرامر و همکاران، ۲۰۰۰). توانایی درک زبان غیرکلامی طرف مقابل و استفاده از زبان غیرکلامی یا بدنی به عنوان روشی برای مدیریت رابطه به طریق دلخواه، از جمله مواردی است که به نظر می‌رسد زنان، در آن توانمندتر از مردان باشند. برانگیختن رابطه بوسیله جنس مونث، در واقع سازگار با ارزش‌های انطباقی آن برای زنان است. همانطور که گفتیم زنان به علت سرمایه‌گذاری والدینی بیشتر، مجبور هستند که انتخاب‌گرانه‌تر رفتار کنند. انتخاب‌گر بودن، فرد را ملزم می‌کند تا مدیریت روابط با دیگران را، بخصوص در زمان انتخاب شریک و شروع رابطه به دست بگیرد زیرا فقط از این طریق است که یک زن می‌تواند مطمئن باشد که روابط جنسی‌اش با کسانی برقرار خواهد شد که برای او منافع تکاملی لازم را داشته و انطباق‌های او را برآورده می‌سازند.

از طرف دیگر، تحول و شکل‌گیری بسیاری از انطباق‌ها و استراتژی‌ها در یک جنس، نه بخاطر تمایل جنس دیگر به همان استراتژی‌ها بلکه ناشی از تناسب‌افزا بودن آن استراتژی‌ها برای دارنده آن است. تنوع‌طلبی جنسی در مردان و میل به ارتباطات چندگانه در آنها، منجر به توزیع ژن‌های آنها و افزایش موفقیت تولیدمثلی در آنها شده است اما برای یک زن و زاده‌های او، آسیب‌زننده تلقی می‌شده‌اند. آنچه که در زنان تحول یافته، حسادت‌ورزی نسبت به توجه و ارتباطات همسر است. به همین منوال، استراتژی جنسی دوگانه در جنس مونث می‌تواند به ضرر جنس مذکر در هر شرایطی منجر شود اما برای اینکه این استراتژی تکامل می‌یافته نیازی به رضایت جنس مذکر نبوده، بلکه وجود شرایط مناسب، توانسته تکامل و شکل‌گیری آن را در جنس مونث فراهم کند. در عوض، در این شرایط، آنچه که در جنس مذکر تکامل یافته نه استراتژی‌های معادل، همگون یا هماهنگ بلکه رفتارها و راهبردهایی ضد این استراتژی بوده است. رفتارهای نظارت بر همسر، از جمله این موارد بوده است.

در موارد متعددی، بین خواسته‌های یک جنس از جنس دیگر با آنچه که هنجارها، قانون، و اخلاقیات از آن جنس می‌خواهند، تعارض وجود دارد. در مورد بعضی از خصایص و صفات رفتاری هم، ممکن است بین آنچه که یک جنس در جنس دیگر جذاب می‌یابد و آنچه که اخلاق، هنجارها یا قانون مجاز می‌دانند، تناقض

[1]- Non-verbal Communication
[2]- Body Language

وجود داشـــته باشـــد. در این موارد، چه چیزی را باید به افراد تجویز کنیم؟ به افراد آموزش دهیم تا آنطور که جنس مقابل می‌خواهد باشـند یا به فرزندان‌مان، قانون، اخلاق و هنجارها را به عنوان معیار درسـتی و نادرسـتی رفتار بیاموزیم؟ آیا جنس مذکر را باید تشویق به افزایش مهارت‌های هوش ماکیاولی[1] (هوشی که مشاهده بعضی از جنبه‌های آن در یک مرد برای زنان جذاب است و با بعضی از رفتارهای ضداجتماعی همبستگی دارد) کنیم یا متعهد به گزاره‌های قانونی، هنجاری و آرمان‌های اخلاقی و اجتماعی؟ در ذیل، یک مورد گزارش موردی مربوط به همین مسـئله یعنی تعارضـات بین آنچه که یک جنس در جنس دیگر جذاب می‌یابد با گزاره‌های قانونی و فرهنگی- اجتماعی را می‌آوریم.

"مراجع (م): ۲۶ ساله، فارغ التحصیل رشته مدیریت، شاغل در یکی از ارگان‌های دولتی.
علت مراجعه به روانشناس (ر): مراجع در قبل از ازدواج، با تعداد زیادی از افراد جنس مقابل رابطه داشته و در زمان کنونی یعنی در بعد از زمان عقد، در مورد ادامه یا عدم رابطه با آنها، تعارض دارد. او، به همین علت، با همسرش نیز تعارضاتی را گزارش می‌دهد. متن زیر، قسمتی از مکالمات رد و بدل شده بین مولف و مراجع در یکی از جلسات است (جملات تا حدی به همان زبان عامیانه گفتاری نوشته شده‌اند تا رعایت در امانت‌داری شود).
م: من بخوبی فهمیدم که یا باید اون پسر شیطونه و باهوش باشم تا به اهدافم برسم یا مرد خوبی باشم اما همیشه در بعضی زمینه‌ها ناموفق باشم.
ر: چرا فکر می‌کنی که نمی‌شه هم فرد خوبی بود و هم آدم موفقی؟
م: اگه مرد خوبی باشی به اون معنی و روشی که شما می‌گویید، بوسیله جنس مقابل یا طرد می‌شوید یا مورد بی‌اعتنایی و بی‌احترامی قرار می‌گیرید.
ر: ولی شما گفتید که حتی اگر اون مرد باهوشی هم که زنان می‌خواهند باشید، باز هم ممکن است آنها را از دست خودتان عصبانی و ناراحت کنید.
م: بله، البته - اما اگر همان مرد هیجان‌انگیزی که زنان می‌خواهند باشید، هر چند که ممکن است از دست شما ناراحت و عصبانی باشند، ولی به هر حال، شما را رها نمی‌کنند. اما اگر اینطور نباشید، هم از دست شما ناراحت و عصبانی می‌شوند و هم شما را رها کرده یا در نهایت به شما خیانت می‌کنند [!].
ر: بسیار خوب. شما گفتید که بین آنچه که زنان واقعا از مردان می‌خواهند و آنچه که می‌گویند می‌خواهند، تضاد زیادی وجود دارد و شما خود را مجبور می‌بینید که برای داشتن آنها، آنطوری باشید که آنها واقعا می‌خواهند و واکنش نشان می‌دهند و نه آنطور که فکر می‌کنند می‌خواهند یا می‌گویند که می‌خواهند. اما یک تضاد را در اینجا همانطور که خودتان هم گفتید حل نکردید و آن تضاد بین اخلاقیات و قوانین با آن راهی است که در پیش گرفته‌اید.

[1]- Machiavellian Intelligence

م: درست است. من قبول دارم که اساسا روش و رفتارهایی که در رابطه با زنان در پیش گرفته‌ام، با اخلاق، قانون یا هنجارها تضاد دارد، اما این مهم نیست زیرا رفتارهای من، به هرحال با آنچه که زنان واقعا واکنش مثبت نشان می‌دهند، مطابقت دارد. این تعارض، بین من و اخلاقیات نیست، بلکه بین اخلاقیات و آنچه که زنان می‌خواهند است. ضمن اینکه، به نظر من، هر مردی، چنانچه در شرایط معینی قرار بگیرد، از بین اخلاقیات و آنچه که زنان می‌خواهند، دومی را انتخاب می‌کند زیرا او بالاخره مجبور به این کار خواهد شد. فراموش نکنید که نیاز مردان به زنان، از نیاز آنها به اخلاقیات یا قانون بیشتر است [!]...."

مورد بعدی هم، تعارضات بوجود آمده در یک مراجع مذکر درباره استراتژی جنسی دوگانه زنان را نشان می‌دهد. گفته‌های این مراجع بخوبی تاییدکننده آن احساس درماندگی است که ممکن است حاوی مولفه‌هایی از نگرانی، اضطراب، ترس، افسردگی، خشم و حسادت را هم در خود داشته یا همراه با آنها باشد.

مراجع: ۲۸ ساله، دانشجوی رشته حسابداری.
علت مراجعه: تعارض والدین و مراجع درباره تصمیم‌گیری و اقدام به ازدواج. (بنا به علل فرهنگی، بخش‌هایی از اظهارات مراجع حذف شده و در اینجا آورده نشده‌اند که با ... مشخص می‌شوند).
"... احساس من درباره جنس مقابل، روز به روز پیچیده‌تر و توأم با احتیاط و محافظه‌کاری بیشتر می شود. چطور می‌توانم چنین احساسی نداشته باشم زمانی که می‌بینم دختران اطراف من و از جمله دختران اقوام و خویشاوندان، به من، به دید یک مورد بسیار مناسب برای ازدواج نگاه می‌کنند اما بطور همزمان با افرادی دیگر هم ارتباط دارند. اما همان‌هایی که با افرد دیگری از جنس مقابل ارتباط دارند، حاضر به رابطه کوتاه‌مدت بدون قول ازدواج با من نمی‌شوند [ترجمه این مطلب مراجع می‌شود: دیدن استراتژی جنسی دوگانه در زنان]. هر چند، اینکه آنها من را مناسب برای ازدواج می‌دانند، موجب افزایش اعتماد به نفس من شده اما همچنین احساس بدی را هم به من القا می‌کند و آن هم این احساس است که آنها من را فقط به عنوان یک لقمه چرب برای ازدواج می‌خواهند و نه مردی که واقعا از بودن با او و نه کس دیگری لذت ببرند. ... اوایل فکر می‌کردم زندگی مشترک و ازدواج، می‌تولند واقعا یک فیلم هندی باشد. اما الان با دیدن این همه خیانت، طلاق، به زندان افتادن به خاطر مهریه و سایر آسیب‌های زندگی مشترک که در زندگی دوستان و اطرافیانم دیده‌ام، نسبت به آن، چندان خوش‌بین نیستم. من با والدینم درباره اینکه حتما باید ازدواج کنم، کاملا مخالفم. ... نمی‌دانم که با جنس مقابل چطور باید رفتار کنم، اگر به عنوان یک مرد مجرد با یکی از دختران مجرد دوست شده و با او رابطه جنسی برقرار کنم در حالی که به او وعده و عیده ازدواج را داده‌ام اما واقعا قصد ازدواج با او را نداشته باشم، می‌دانم که دارم به نوعی به او، خودم و جامعه صدمه می‌زنم. به همین خاطر می‌دانم که شدیدا احساس گناه خواهم کرد. اگر هم قصد ازدواج با همان دختری را داشته باشم که مشتاقانه خود را علاقمند به ازدواج، زندگی مشترک و متعهد به من نشان می‌دهد، نمی‌توانم به او اعتماد کنم، چون می‌دانم دختر معصوم و نرم و ملایم دوران قبل از

ازدواج، می‌تواند به زنی پرخاشـــگر، پرتوقع و بی‌وفا در زمان متاهلی تبدیل شـــود. اولین انتخاب، به طرف مقابلم آسـیب می‌زند و دومین انتخاب هم، به خودم. ... در نهایت و با همه این حرف‌های شـما، می‌دانم که اگر مجبور به انتخاب باشـم، اولین شـق را انتخاب خواهم زیرا هیچ انسـان عاقلی به خودش صـدمه نمی‌زند، آن هم صـدمه‌ای که بسـیار بزرگ‌تر از صـدمه بالقوه به شـخص دیگری اسـت. ... نمی‌دانم با این احسـاس سـرگردانی، خشـم، اضـطراب، ناراحتی، و آسـیب‌پذیری چه کار کنم. احسـاسـاتی که می‌دانم بخش زیادی از آن، معلول خود من نبوده بلکه نتیجه جامعه، فرهنگ رایج فعلی، رفتارهای زنان، قانون، اقتصـــاد و البته مردان جامعه و رفتارهای خود آنهاست. ..."

بروز یا بکارگیری استراتژی‌های جنسی معین در هر جنس، به ویژگی‌های طرف مقابل و تعامل این ویژگی‌ها با عوامل بوم‌شناختی مربوط است. هوش و ویژگی‌های شخصیتی همسر و راهبردهای حفظ همسری که یک مرد در پیش می‌گیرد، از جمله ویژگی‌های هر کدام از طرفین در شکل‌دهی به رفتارهای طرف دیگر هستند. عوامل محیطی نیز شامل عوامل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و سایر عوامل همچون عوامل زیست- محیطی می‌شوند. از طرف دیگر، انسان، از نظر زیستی و بطور ژنتیکی، منعطف و نسبت به ساختارهای اجتماعی، حساس است. این حساسیت و توانایی هماهنگ کردن خود با ساختارهای حاکم بر محیط فعلی و جاری، برای افراد بسیار تناسب‌زا است زیرا برای آنها، همراه با پاداش‌هایی مانند تایید شدن از طرف دیگر اطرافیان یا پاداش‌های مادی آنهاست. این بنیان اجتماعی‌بودن انسان، نقش فرهنگ‌سازی، رسانه‌ها و آموزش و تربیت را، بر نگرش‌ها و رفتارهای جنسی افراد در یک جامعه، برجسته می‌کند. قوانین، هنجارها، ارزش‌ها و نگرش‌های فرهنگی و اجتماعی که به یک جنس تحمیل یا القا می‌شوند، موجب می‌شوند تا او به ناچار رفتارهای خود با جنس دیگر را بر اساس همین اهرم‌های فشار تنظیم کند. این نیروهای گسترده‌تر حاکم بر رفتارهای هر جنس، می‌توانند باعث شوند تا یک جنس، برخلاف تمایلات و احساسات شخصی خود نیز، رفتار کند.

"استراتژی‌هایی که هر جنس اتخاذ می‌کند، مستقل از فراوانی آنها نیست. یک استراتژی مستقل از فراوانی، به گونه‌ای است که می‌توان آن را بدون توجه به آنچه که دیگر افراد جمعیت انجام می‌دهند، دنبال کرد. اما رفتار همسرگزینی این‌گونه نیست زیرا موفقیت در یافتن یک جفت، قویا به استراتژی‌های دیگران وابسته است" (کارترایت، ۲۰۰۰). اگر با این پندار، آزادی جنسی را بپذیریم که افراد باید بتوانند خودشان برای خودشان تصمیم بگیرند و رفتارهای هر فرد، فقط به خود او مربوط بوده و تاثیراتش نیز فقط برای خود اوست، از واقعیت‌های روانشناختی و اجتماعی انسان دور شده‌ایم. یک جامعه ولنگار که در آن، تعداد زیادی از زنان، از طریق روابط جنسی پیش از ازدواج، سعی در جذب همسر دارند، موجب می‌شود تا سایر زنانی که که از این نظر محافظه‌کار هستند، در پیدا کردن همسر، با مشکلات جدی مواجه شوند. در فرهنگی که تعصب‌ورزی یک مرد از انواع صفات

منفی انسانی و حاکی از مردسالاری و استبداد شمرده می‌شود، مردانی که فقط به ازای اطمینان از انحصاری بودن رابطه، حاضر به تقبل مسئولیت‌های زندگی زناشویی هستند، از ازدواج سر باز می‌زنند، چرا که هنجارهای القایی را در تضاد با گرایشات زیستی و فطری خود می‌یابند. افراد یک جامعه، باید انتخاب کنند که یا تحت کنترل غرایز حیوانی- تکاملی خود باشند یا مقید به یک سری از قوانین مشخص و معین حقوقی. بر همین مبنا، هر دو جنس باید بین تحت نظارت بودن یا ترجیحات درونی خود، یکی را انتخاب کند که در صورت انتخاب دومین شق، به تبع آن، جنس دیگر نیز، خود به خود تحت کنترل غرایز تکاملی خود مانند تنوع‌طلبی جنسی و زیاده‌خواهی‌های جنسی قرار خواهد گرفت. خلاصه بحث اینکه، با برداشتن مهارها از روی یک جنس، محدودیت‌های جنس دیگر هم بالاخره برداشته خواهد شد.

با ترکیب آنچه که از غرایز زنان و مردان می‌دانیم، می‌توانیم تصور کنیم که چه سرانجامی در انتظار یک جامعه کاملا آزاد خواهد بود. اجازه دهید باز هم نگاهی دوباره به آن دسته از رفتارها و غرایز جنسی مردان بیندازیم که در طول تکامل موجب افزایش تناسب تولیدمثلی آنها شده است. یافته‌های روانشناسی جنسی نشان داده‌اند که میل جنسی بسیار بیشتر مردان نسبت به زنان، تنوع‌طلبی جنسی، میل به روابط کوتاه‌مدت و گذرای جنسی بدون تعهد، واگذاری بسیاری از مسائل ارزشمند برای رسیدن به کامیابی جنسی، تمایل به چندزنی آشکار و پنهان، حسادت جنسی شدید و حتی در پاره‌ای از موارد تجاوز جنسی، موجب افزایش میزان موفقیت تولیدمثلی یک مرد می‌شده است. حال، آیا به صرف اینکه این تمایلات مردان، ریشه‌های عمیق تکاملی داشته و موجب افزایش موفقیت تولیدمثلی و تکاملی آنها می‌شده، می‌توان به آنها اجازه داد تا بر طبق این تمایلات عمل کنند؟! آیا این طبایع نامبرده، می‌توانند راهنمای خوبی در هدایت بشر برای مدیریت رفتارهای خود و همنوعانش در جامعه باشند؟ اینکه یک جنس بر طبق تمایلات غریزی- تکاملی خود و دیگری بر مبنای اخلاق و قانون عمل کند، نه تنها عادلانه نیست بلکه در درازمدت هم، اصلا عملی و شدنی نیست. زیرا همانطور که بحث شد، رفتارهای دو جنس، بطور متقابل و بوسیله همدیگر تعیین می‌شوند.

یک دشواری در تصمیم‌گیری در مورد ایده‌های به‌سازی نژادی اینست که چه کسی می‌تواند تعیین کند که کدام ژن‌ها خوب هستند و باید گسترش یابند و کدام ژن‌ها بد هستند و باید مانع گسترش آنها شد. برای این کار، آیا باید انتخاب‌های غریزی یک جنس را به عنوان ملاک قابل قبول بپذیریم؟ همانطور که گفته شد، یکی از مصائبی که بسیاری از زنان از آن می‌نالند، رفتارهای منفی مردانی است که این زنان، وارد رابطه عاطفی یا جنسی با آنها می‌شوند. اما آنها خود نیز نمی‌دانند که نکته جالب در این میان، این است که یکی از علل مشاهده این مردان در دنیای مدرن امروزی، گسترش ژن‌های پدران آنها از طریق انتخاب جنسی این مردان بوسیله مادربزرگ‌های خودشان است. این فرایند بوسیله خود این زنان نیز تکرار خواهد شد. همانطور که دیدیم، در

بسیاری موارد، علی‌رغم اینکه این زنان از این رفتارهای منفی و خودخواهانه این طبقه از مردان می‌نالند، اما در عمل، به همین رفتارها واکنش جنسی مثبت نشان می‌دهند. از یک طرف، جامعه به دنبال اصلاح رفتارهای منفی مردان و حتی به شیوه‌های مختلف (مانند مجازات مردان بزهکار)، حذف یا کاهش ژن‌های مسبب رفتارهای ضداجتماعی در آنهاست و از طرف دیگر، زنان، با انتخاب‌های جنسی و تولیدمثلی خود، هوا به این آتش دمیده و این ژن‌ها را گسترش می‌دهند. این انتخاب‌های زنان، مانند آب در هاون کوبیدن است که انرژی و هزینه‌های جامعه برای اصلاح خزانه ژنتیکی خود را، بر باد می‌دهد. از یک طرف، میزان زیادی منابع و انرژی صرف حذف یا کاهش چنین ساختارهای ژنتیکی می‌شوند و از طرف دیگر، در همان زمان، نطفه‌های چنین ساختارهایی، دائما شکل می‌گیرند. بازتاب انتخاب‌های جنسی و آزادانه زنان، فقط محدود به خزانه ژنتیکی جامعه نشده و به عنوان یک عامل اجتماعی و بیرونی، رفتارهای مردان را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد زیرا همانطور که گفته شد، هر جنس، برای کسب جنس مقابل، درصدد تغییر و تنظیم خود برمی‌آید. چنین فرایندی، می‌تواند دیر یا زود، جامعه را به قهقرا بکشاند. اینها جواب کسانی است که ادعا می‌کنند بازگذاشتن جامعه و دادن حق انتخاب به افراد، منجر خواهد شد تا از بین مردان و زنان، آنهایی که موفق‌ترند، برگزیده شوند. این افراد، در واقع مفهوم واقعی بقای اصلح و انتخاب بوسیله طبیعت را درست درک نکرده‌اند. مفهوم اصلح یا شایسته‌ترین، به توانایی بقا و تولیدمثل بیشتر و رفتارها و صفاتی که همراه آن هستند و نه انتخاب واقعی صفات متعالی و برتر انسانی، اشاره دارد. موفقیت تولیدمثلی و حتی بقای بیشتر در جامعه انسانی، دیگر به تنهایی یک ارزش تلقی نمی‌گردد. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که فقط طول عمر مهم نیست و مهم‌تر از آن، عرض عمر یعنی کیفیت زندگی است. در دنیای جدید، تولیدمثل بیشتر، هم برای فرد اقدام کننده به آن و هم برای جامعه، نه یک موهبت که بلکه بیشتر یک مشکل تلقی می‌شود. آنچه که امروز می‌تواند نسل بشریت را منقرض کند، نه تولیدمثل پایین بلکه کمبود منابع ناشی از تولیدمثل زیاد است. زمانی انسان می‌بایست با طبیعت و هر آنچه که در آن است مبارزه می‌کرد و با تولیدمثل، نسل خود را از غربال زمانه، عبور می‌داد. امروز، انسان، بر طبیعت تسلط قابل ملاحظه‌ای یافته و آنچه که بیش از همه برای او و انقراض گونه او خطرناک تلقی می‌شود، خود او و ارزش‌های اوست. زمانی، پافشاری گونه‌های انسانی بر تولیدمثل بیشتر باعث می‌شد تا نسل بشریت منقرض نشود اما الان، نسل بشریت بیش از هر چیز می‌تواند بوسیله بی‌اخلاقی و نه تعداد کم فرزندان هر خانوار، تهدید شود.

جستاری پژوهشی. مغزهایی که زنانه شده‌اند؛ آیا انتخاب‌های زنان در همجنس‌گرا شدن مردان نقش دارد.

انتخاب‌های جنسی هر جنس، می‌تواند بر گسترش، حذف، یا کاهش و افزایش پیچیده‌ترین خصایص و رفتارهای جنسی در جنس مقابل، هم در نسل فعلی و هم در نسل‌های آتی، تاثیر بگذارد. نقش انتخاب‌های جنسی زنان در ایجاد محرومیت در طبقه‌ای از مردان و از این طریق ازدیاد نوعی از رفتار همجنس‌گرایانه در عده‌ای از مردان به نام «همجنس‌گرایی در دسترس» قبلا شناخته شده است. در این نوع از رفتار جنسی که علل متعدد اجتماعی و فرهنگی نیز دارد، یک عامل به رفتارهای زنان در محدود کردن ارضای جنسی برای گروهی از مردان برمی‌گردد. بطور ساده، چون این دسته از مردان که غالبا هم در طبقه فرودست از نظر دسترسی جنسی به زنان قرار می‌گیرند، توانایی دسترسی به زنان را نداشته و به همین خاطر ممکن است برای اطفای غریزه جنسی خود به رفتارهای همجنس‌گرایانه روی بیاورند. شروع این اتفاق، می‌تواند در هر سنی بخصوص در دوره نوجوانی که مردان جوان دسترسی کمتری به جنس مقابل دارندو سرشار از غریزه جنسی هم هستند، باشد.

در یک نظریه، موسوم به نظریه «**مغز کمتر مردانه‌شده**[1]» (برمن، ۲۰۰۳)، علت افزایش تعداد مردان همجنس‌گرا، به انتخاب‌های جنسی زنان نسبت داده می‌شود. برمن، نظریه‌پرداز این فرضیه، شواهد پژوهشی زیادی را برای نظریه خود ارائه نداده است اما او بر اساس تحلیل‌های تئوریکی معتقد است که زنان، در طول تکامل انسان، برای جفت‌یابی و زندگی مشترک درازمدت و فراهم‌آوری منابع برای آنها، نیاز به مردانی داشته‌اند که سرکشی کمتری داشته، آرام‌تر بوده و مطیع و تمکین‌کننده باشند. انتخاب چنین خصایصی بوسیله زنان، موجب می‌شده تا مردانی که حائز این صفات و بطور همزمان یک مغز کمتر مردانه هستند، قادر به جفت‌یابی با زنان شوند. نتیجتا، مغز کمتر مردانه، در نسل‌های مردان گسترش می‌یافته است. با این فرض که مغز کمتر مردانه با خصایص مردان همجنس‌گرا و مردانگی پایین‌تر آنها در انتخاب گرایش جنسی همبستگی دارد، این مسئله، بطور فزاینده، زمینه را برای همجنس‌گرایی بیشتر در مردان نسل‌های جدید و جدیدتر، فراهم کرده است.

تاهل یا تعهد؛ آیا ازدواج، همیشه کاهنده آسیب‌هاست؟

روشنگری‌های پژوهش‌های روانشناسی جنسی به ما نشان می‌دهد که باور «تاهل نسبت به تجرد، همیشه با فساد کمتری همراه است» و اینکه تاهل را با تعهد یکی فرض کنیم، دیگر درست نیست. افراد، حتی به شرط متاهل شدن نیز، ممکن است نخواهند گزاره‌های قانونی و اخلاقی را رعایت کنند. همانطور که دیدیم، تاهل، به تنهایی، نه تنها ممکن است میزان روابط خارج از چارچوب جنسی را در زنان کاهش ندهد بلکه ممکن است

---

[1]- Low masculinized brain

افزایش‌دهنده آن هم باشد. دیدیم که تاهل خود می‌تواند یکی از راه‌اندازهای[1] اصلی استراتژی جنسی دوگانه باشد. همچنین، همانطور که گفتیم پژوهش‌ها نشان داده‌اند که ممکن است استراتژی جنسی مختلط و ملزومات آن، منجر به این شود که تعداد زیادی از زنان مجرد تا زمانی که از وجود یک پایگاه ایمن اقتصادی و حمایتی اطمینان حاصل نکرده‌اند، چندان راغب به ارتباطات جنسی گذرا و بدون تعهد نباشند. این انطباق جنسی- تکاملی می‌تواند در همه دوره‌های زندگی و به اَشکال مختلف خود را نشان دهد. در دوران تجرد دختران جوان نیز، شاهد استراتژی جنسی مختلط هستیم. برقراری رابطه دوستی با مردان با خصایص متفاوت و با هدف‌های متفاوت که یا برای روابط درازمدت توام با تعهد مناسب‌اند و یا روابط کوتاه‌مدت جنسی و گذرا، نمایانگر نمود این استراتژی در زنان جوان است. اما بر طبق اصل افزایش حداکثری تناسب که می‌طلبد یک زن، هم منابع مادی لازم و هم ژن‌های قابل توارث تناسب‌افزا را در اختیار داشته باشد، تاهل می‌تواند تسهیل‌کننده مهمی در شروع یا تشدید استراتژی جنسی مختلط باشد. شرایط و امکانات لازم برای آمیزش جنسی هم (مانند مسکن مورد نیاز، فرصت در دسترس و ...)، برای زنان متاهل بیشتر فراهم است تا زنان مجرد.

بعضی از مردان فکر می‌کنند که با دادن پیشنهاد ازدواج به شریک مطلوب‌شان، از این جهت که طرف مقابل آنها را در چارچوب ازدواج قرار می‌دهد، می‌توانند از وفاداری او اطمینان حاصل کنند. غافل از اینکه، متاهل شدن و خود ازدواج، برای زنانی که نمی‌خواهند و نمی‌توانند به یک مرد بسنده کنند، پایگاه امن‌تر و راحت‌تری را برای خیانت فراهم می‌کند. بعضی از مردان هم فکر می‌کنند که فقط با داشتن ماشین گران‌قیمت، خانه‌های بزرگ و سایر مظاهر تمول یا طبقه اقتصادی- اجتماعی می‌توانند از خیانت زناشویی همسران‌شان جلوگیری کنند. این در حالی است که آنها فقط از نیمی از معادلات ذهن جنسی زنان، باخبرند. آنها نمی‌دانند که ثروت و موقعیت شغلی، می‌تواند موجب موفقیت آنها در کسب یک همسر برای رابطه‌ای درازمدت شود اما تضمینی برای وفادار بودن آن همسر نیست و اینکه زنان، علاوه بر ثروت و طبقه اقتصادی- اجتماعی، به شاخص‌های دیگری همچون جذابیت جسمی و ویژگی‌های خاص شخصیتی نیز حساس هستند. و اگر همه اینها را هم بطور همزمان داشته باشد، باز هم غریزه تنوع‌طلبی زنان را گریزی نیست.

همانطور که باس می‌گوید: "هر چند استراتژی‌های جنسی دو جنس، یادگار نیاکان میلیون سالی آنها بوده و از این نظر، تغییر چندانی نکرده‌اند اما شرایط دنیای جدید، به نحوی است که امکان دست یازیدن افراد به استراتژی‌های جنسی کوتاه مدت و از جمله خیانت زناشویی را بالا می‌برد. شهرهای بزرگ دنیای مدرن، برخلاف محیط‌های کوچک زندگی نیاکانی ما، امکان پوشیده و پنهان ماندن خیانت زناشویی و در نتیجه هزینه‌های این گونه از روابط را برای فرد کم می‌کنند. مواجه مکرر با شرکای بالقوه که در مواجه‌های اول، معایب‌شان پوشیده و

---

[1]- Trigger

پنهان باقی می‌مانند، می‌توانند منجر به احساس عدم رضایت در مورد شریک فعلی که جذابیت‌هایش با گذشت زمان به نظر فرد کمتر می‌آید، شوند. محیط‌های کاری مختلط نیز می‌توانند موجب شوند تا لاس‌زنی‌های مکرر با همکارانی از جنس مقابل، تبدیل به شهوت‌هایی سوزان شود. ... تغییرات دنیای مدرن که همراه با افزایش بی حد و حصر آزادی‌های جنسی باشند، موجب می‌شوند تا مزایای خیانت افزایش یافته و در عوض معایب آن، کمتر خودنمایی کند. چنین محیط‌هایی، برانگیزاننده استراتژی‌های جنسی منفعت‌طلبانه شخصی‌ای هستند که در نهایت به ضرر خود فرد و جامعه تمام می‌شوند. روانشناسی تکاملی، در عین حالی که به بسیاری از سئوالات ما جواب می‌دهد، سئوالات متعددی را نیز پیش روی ما می‌گذارد. آیا محیط‌های کاری برای اینکه خانواده- دوست‌تر[1] شوند، می‌بایست تغییر داده شوند تا احتمال روابط خارج از چارچوب را به حداقل برسانند؟" (باس، ۲۰۰۰). "آیا شرکت‌ها و محل‌های کار، می‌بایست محیط‌های خانواده‌گرایی که وسوسه‌های روابط جنسی خارج از چارچوب با همکاران را به حداقل می‌رسانند، تشویق یا تقویت کنند؟ با توجه به این پژوهش‌ها، در مورد مسائل زناشویی چه پیشنهادهایی می‌توان به دوستان یا خانواده داد؟ پژوهش‌ها چطور می‌توانند در مشاوره ازدواج، آموزش جنسی، ترسیم رسانه‌ها از ارتباطات، اخلاق زیستی[2] و سایر مسائلی که چیزی بین سیاست ملی و انتخاب فردی قرار می‌گیرند، بکار گرفته شوند؟" (میلر، ۲۰۰۱).

متولیان جوامعی مانند جامعه ما، که در آن، ازدواج از اهمیت و ارزش بالایی برخوردار است، غالبا همیشه به دنبال افزایش نرخ ازدواج هستند و اینکه بتوانند میزان درصد ازدواج را در دوره زمانی پست مدیریتی خود افزایش دهند، یکی از موفقیت‌های خود می‌دانند. اما با توجه به مباحث فوق، آیا صرف افزایش میزان ازدواج، میزان تعهد افراد جامعه را بالا برده و می‌تواند طیف آسیب‌های مربوط به تجرد را هم کاهش دهد؟ هیچ فردی، بوسیله هیچ چیز از جمله قانون، هنجارها، رسم و رسوم و سنت‌ها، اصرار و تاکید و حتی تشویق‌های تلویحی هم نباید وادار به ازدواج شود. در غیر اینصورت، بازی خطرناکی شروع شده که تاوان آن را نه فقط آن فرد و همسر آینده او بلکه بسیاری دیگر هم پس خواهند داد.

شاید بهتر است که در ابتدا، هدف خود از رواج ازدواج را ترسیم کنیم؛ اینکه صرفا به دنبال افزایش آمار تاهل در جامعه هستیم یا اینکه می‌خواهیم ظرفیت افراد برای تعهدات اخلاقی را هم افزایش دهیم؟ همانطور که بحث شد، تاهل، به خودی خود و در همه موارد، منجر به افزایش تعهد نمی‌شود. با نگاهی به آمارهای روابط جنسی خارج از چارچوب، در کشور خودمان و مقایسه آن در میان مجردها و متاهل‌ها، می‌توانیم به روشنی ببینیم که پیش‌فرض تاهل یعنی تعهد، دیگر در دنیای جدید، درست نیست. از این رو، وسواس غیرعادی برای افزایش یک آمار خشک و خالی، مشکلی را از لیست مشکلات جامعه کم نمی‌کند. ازدواج، باید همراه با پیش‌نیازها،

---

[1]- Family-friendly
[2]- Bioethics

الزامات، همبسته‌ها و قوانین و هنجارهای محکم و قاطعی باشد تا مزایای خود نسبت به تجرد را نشان دهد. در غیر اینصورت، ما فقط با زوجینی مواجه هستیم که عمدتا بطور فیزیکی در کنار هم قرار گرفته‌اند. درحالی‌که، ممکن است مشکلات به مراتب شدیدتر و عدیده‌تری را، بین زوجین و در جامعه، شاهد باشیم. همچنین، بیشتر از اینکه اینقدر نگران آمارهای طلاق قانونی باشیم و در رسانه‌ها فریاد واویلتا، واویلتا سر دهیم، باید نگران پدیده‌هایی مانند خیانت و طلاق‌های روانشناختی و عاطفی که بنیان خانواده را از درون می‌پوسانند باشیم؛ «من از نعره‌های شیر خودنما نمی‌ترسم، من از سکوت موریانه‌ها هراس دارم!».

کنترل جنسی جامعه و راهکارهای ممکن

یک جامعه یا دولت با چه میزان نیرو، انرژی، تجهیزات و وقت، می‌تواند مردان و زنان یک جامعه را به منظور کنترل روابط خارج از چارچوب آنها، پیگیری، نظارت و یا کنترل کند؟ برای اعمال چنین کنترلی، نیاز به سربازانی تمام وقت که به تعداد مردان و زنان آن جامعه باشند و تلاشی شبانه‌روز، نیاز است. البته حتی در چنین شرایطی هم، دولت باید بر صداقت سربازان خود نظارت کند تا مبادا با مردان یا زنان تحت مراقبت خود، تبانی کنند! همانطور که منطق و تجربه تاریخی گواهی می‌دهند، تا بحال هیچ ارگان یا نهادی نتوانسته بطور مستقیم و به تنهایی، مشروعیت و کفایت لازم برای کنترل رفتارهای جنسی مردان و زنان یک جامعه از جمله کنترل خیانت زناشویی، ولنگاری جنسی و تمایل به تنوع‌طلبی را نشان دهد. حال جای این پرسش است که یک دولت یا جامعه، برای کنترل رفتارهای جنسی، چارچوب قائل شدن برای آن و محدود کردن آن، چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ شاید یک راه‌حل کارآمد برای این مسئله، همان کاری باشد که بعضی از دولت‌های غربی در ارتباط با سایر جنبه‌های زندگی اجتماعی مانند اقتصاد کرده‌اند. این دولت‌ها سعی کردند تا با کم کردن دخالت و نقش خود در کنترل بازار اقتصادی جامعه و سپردن آن به نیروی خصوصی، خود را از یوغ مسئولیت‌پذیری بی حد و حصر و توأم با پیشرفت اندک، نجات دهند. در عوض، آنها با تمرکز انرژی خود بر نظارت بر نهادهای اقتصادی خصوصی، سعی در جلوگیری از دور زدن قوانین بوسیله این نهادها و ایجاد نظم در فرایندهای رشد اقتصادی جامعه خود داشته‌اند. این کشورها، تقریبا همین کار را هم در رابطه با رفتارها و انتخاب‌های جنسی مردم جامعه داشته‌اند. اما سئوال قابل طرح در اینجا اینست که نیروی خصوصی مورد نیاز برای کنترل جنسی جامعه، از کجا قابل تامین است؟ همانطور که می‌دانیم، نظارت و کنترل بر اقتصاد یک جامعه و نهادهای تولیدی، بسیار آسان‌تر از نظارت بر رفتارهای جنسی افراد آن جامعه است. عده کمی از افراد می‌توانند مسئولیت گردش یک کارخانه یا نظارت بر آن را به عهده گرفته و این بار را از دوش جامعه بردارند اما چه تعداد افراد می‌توانند وظیفه نظارت و کنترل رفتارهای جنسی جمعیت‌های میلیونی را برعهده بگیرند؟ شایده راه‌حل‌های متعددی برای چالش فوق ارائه شده اما ما با

توجه به بافتار فرهنگی، اجتماعی و تاریخ هر جامعه، می‌بایست به دنبال راه‌حلی بگردیم که جوابگوی این مسائل باشد.

کنترل یک سویه – دو سویه؛ راهکاری برای کنترل جنسی جامعه

جواب سئوال فوق از طریق تقسیم‌کردن تعداد افراد جامعه بر عدد دو و سپردن نظارت و کنترل رفتارهای نیمی از جمعیت به نیم دیگر جمعیت، قابل دستیابی است. ملاک تصمیم هم جنسیت است. البته این راه‌حل قبلا در طول تکامل انسان و در همه جوامع پیاده شده و به نظر می‌رسد که تنها راه واقعا عملی برای کنترل چالش‌های مربوط به رفتارهای خیانت‌ورزانه و فرازناشویی باشد. در اینجا، چندین سئوال پیش می‌آید که سعی می‌کنیم به آنها جواب دهیم. اول اینکه ملاک تصمیم چیست؟ به عبارت دیگر، کدام متغیر تعیین می‌کند که کدام جنسیت مسئول نظارت بر آن یکی شود؟ سئوال دوم اینکه در این حالت، مسئولیت نظارت و کنترل رفتارهای جنسی آن جنسیتی که نقش ناظر بر جنسیت دیگر را دارد، چطور امکان‌پذیر می‌شود؟ برای ارائه جواب به این سئوالات، باید راهکاری بیندیشم که اولا ممکن و عملی و دوما بهتر از سایر راه‌حل‌ها باشد. آیا مردان باید بر زنان نظارت داشته باشند یا زنان بر مردان؟ جواب اینست: هر دو. کدام جنس باید نقش اول را بر عهده گیرد؟ هر جنسی که نظارت بوسیله او، منجر به کنترل شدن خود او هم شود!

نظارت و کنترل، در هر حال دوسویه است

اگر کمی دقت کنیم، در می‌یابیم که کنترل بوسیله هر جنسیتی که شروع شود، خود به خود منجر به کنترل جنس دیگر هم خواهد شد. بطور مثال، اگر مردان یک جامعه بر زنان آن جامعه مانند همسران، مادران و خواهران‌شان نظارت داشته باشند، در واقع رفتارهای جنسی خود را کنترل کرده‌اند زیرا در جامعه‌ای که زنان تحت محدودیت‌های معین هستند، مردان نمی‌توانند تحت محدودیت نباشند. در جامعه‌ای که زنان از رفتارهای خارج از چارچوب باز داشته می‌شوند، مردان دیگر نمی‌توانند با آن زنان رابطه خارج از چارچوب داشته باشند و البته برعکس آن هم کاملا صحیح است. به همین خاطر، می‌توان عنوان این اصل ارتباطی در جامعه را کنترل یک‌سویه- دوسویه نامید زیرا کنترل یک‌طرفه از سوی هر کدام از جنسیت‌ها، منجر به کنترل دوطرفه و متقابل هر دو جنس خواهد شد. اما آنچه که در اینجا بی‌جواب مانده این است که بالاخره کدام جنس باید مسئول و ناظر جنس دیگر باشد. جواب به این سئوال هر چه که باشد، می‌بایست با توجه به تفاوت‌های زنان و مردان در روانشناسی جنسی هر دو جنس ارائه شود.

به نظر می‌رسد که تنها راه ممکن برای نظارت بر هر دو جنس، اعمال نظارت و کنترل بر زنان یک جامعه بوسیله مردان آن جامعه است. در این حالت، کنترل یک‌سویه اعمال شده بر زنان، منجر به کنترل دوسویه یعنی هم کنترل مردان و هم زنان، خواهد شد. با این روش، هر زن بوسیله یک مرد کنترل می‌شود و از طرف دیگر مردان نیز تحت انقیاد خود بخودی در می‌آیند چرا که با کنترل شدن زنان، مردان نیز کنترل شده‌اند. درصورتی‌که زنان تحت نظارت مردان باشند، هیچ مردی نمی‌تواند با زنی دیگر که او خود نیز تحت نظارت و کنترل یک مرد دیگر است، ارتباط خارج از چارچوب داشته باشد. نظارت مرد بر زن در چنین شرایطی، ایجاد محدودیت نیست، بلکه پیشگیری است. در این حالت، زنان یک جامعه بوسیله مردان و مردان آن جامعه بوسیله مردان دیگر، کنترل شده‌اند. از این طریق، جامعه از یک سیستم نظارت خصوصی سود می‌برد که کنترل اولیه یک جنس بوسیله جنس دیگر، موجب کنترل متقابل هر دو جنس می‌گردد.

اگر چه ممکن است بگوییم که می‌توان این فرمول را برعکس نوشت و معتقد شد که کنترل هر مرد بوسیله یک زن نیز، می‌تواند چنین تاثیری داشته باشد اما تفاوت‌های بنیادین جسمی، روانشناختی، هیجانی و اجتماعی بین زنان و مردان و همچنین وجود انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان و تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی و بافتار رابطه در آنها، اجازه عملی شدن چنین راهکاری را نخواهد داد. شاید اگر چنین راهبردی شدنی بود، حداقل در دوره‌ای از سیر تکاملی و تاریخی بشر می‌توانستیم شاهد چنین چیزی باشیم درحالی‌که پژوهش‌های مردم‌شناسی و روانشناسی تکاملی حاکی از چنین چیزی نبوده‌اند. آیا زنان، از نظر جسمی و روانشناختی، توانایی تسلط و نظارت بر مردان را دارند؟ آیا چنانچه نظارت اولیه از طرف زنان شروع شود، این کنترل جنس مخالف واقعا منجر به کنترل جنس خود هم خواهد شد؟ قدرت جسمی بیشتر در مردان، اجازه نفوذ زنان بر آنها را می‌گیرد. دوم اینکه حتی اگر بپذیریم که تمام برتری‌های مردان در قدرت جسمی آنهاست و سایر انواع توانایی‌ها را می‌توان حذف کرد، آیا می‌توانیم وجود انعطاف‌پذیری بیشتر و بی‌ثباتی جنسی در زنان را هم انکار کنیم. انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان، به چند شیوه، اجازه کنترل یک سویه – دو سویه در جامعه را نخواهد داد. اول اینکه وجود نرمش بیشتر در نگرش‌ها و رفتارهای جنسی زنان، موجب برداشتن هر از گاهی مهارهای اعمال شده بر مردان تحت نظارت‌شان خواهد شد. دوم اینکه، همین نرمش و انعطاف‌پذیری، باعث می‌شود تا رفتارهای جنسی وابسته به موقعیت خود زنان، منجر به شکستن این کنترل یک‌سویه- دوسویه و ارتباطات خارج از چارچوب آنها شود. به عبارت دیگر، چطور می‌توانیم بپذیریم که متغیری که قرار است ثبات را بوجود بیاورد، خود توأم با بی‌ثباتی باشد. تغییر در تمایلات، ترجیحات و رفتارهای جنسی زنان، امکان پذیرفتن و تقید ذهنی آنها به هر گونه نگرش‌های ثابت جنسی را دشوار می‌گرداند، چه رسد به اینکه انتظار عمل باثبات به یک سری از قوانین مشخص و پایدار در زمینه اخلاق جنسی را از آنها داشته باشیم. و این درحالیست که طبق تعریف، اخلاق و قوانین جنسی،

به مجموعه باثباتی از قوانین رفتاری و نگرشی مربوط به رفتارهای جنسی گفته می‌شود. نکته دیگر اینکه، میل جنسی بسیار بیشتر مردان، آنها را همیشه به طرف زنان می‌کشاند. زنان نیز، نسبت به مردان، احساس جذابیت متقابل به هر دلیل جنسی، عاطفی، روانشناختی و اجتماعی دارند. زنی که شوهرش را کنترل می‌کند، می‌تواند با مردان دیگر رابطه داشته باشد زیرا همیشه و در همه حال، خواهان و مشتاق دارد. اما مردی که همسرش را کنترل می‌کند دیگر نمی‌تواند به طور پنهانی با زنان دیگر رابطه داشته باشد و یا لااقل این اتفاق، بسیار کمتر از حالت معکوس روی می‌دهد، زیرا زنان متاهل دیگر نیز، تحت نظارت شوهران‌شان هستند. زنان مجرد نیز، عموما بنا بر توالی طبیعی نیازهای تکاملی خود، کمتر متمایل به ارتباط با مرد همسرداری که نمی‌تواند قول تعهد درازمدت به آنها بدهد، هستند. از طرف دیگر، آن زنان نیز تحت نظارت پدران و برادران‌شان قرار می‌گیرند.

کنترل یک‌سویه- دوسویه؛ اما و اگرها

بدیهی است که حق نظارت مردان، به معنای این نیست که عده‌ای از مردان، از این حق سوءاستفاده کرده و قصد محدودیت بی‌معنا و نابجای همسران خود را داشته باشند. همچنین نباید به درصدی از مردان که مبتلا به اختلالات شخصیتی مانند شخصیت پارانویا (شخصیت بدبین- شکاک) هستند، حق محدودیت به همسران‌شان داده شود. این اختلال شخصیت، در مردان سیری مزمن داشته که معمولا تنها راه درمان و کاهش نشانه‌های آن جدایی از همسر است. البته تشخیص این اختلال، فقط از توانایی متخصصین سلامت روان مانند روانپزشکان و روانشناسان بالینی برمی‌آید. حتی در این حالت نیز، متخصصین بهداشت روان می‌بایست مراقب خطاهای تشخیصی و برداشت‌های ناصحیح از ملاک‌های تشخیصی این اختلال باشند تا تجاربی مانند تجربه روانپزشکی که در فصل قبل آن را ذکر کردیم (به نقل از باس، ۲۰۰۰) روی ندهد.

دوباره تاکید می‌کنیم که وجود ترجیحاتی خاص و تغییرات در این ترجیحات و تمایلات و همچنین نوسان و انعطاف‌پذیری‌های هیجانی و جنسی در زنان، به معنای این نیست که آنها لزوما و در هر شرایطی، مطابق با ترجیحات خود رفتار خواهند کرد. می‌توان گفت در صورتی‌که شرایط فراهم شود عموم زنان مطابق با ترجیحات فعلی و بلافصل خود عمل خواهند کرد که البته این مسئله فرایندی طبیعی است زیرا هر انسانی (چه زن و چه مرد) ترجیح می‌دهد مطابق با امیال غریزی خود عمل کند تا اینکه به سرکوب آنها بپردازد. اینکه زنان را شرور بپنداریم یا فرشته، در هر دو حال، عملی اشتباه است. فرشته‌دیدن همسران و زنان نزدیک خود، فقط مکانیسمی دفاعی- روانی و نوعی خودفریبی بوده که در عمل، راه به جایی نمی‌برد. احتیاط، نظارت، کنترل، مداخله بجا، مناسب و به شیوه‌ای قابل قبول، همان راهبردی است که مورد قبول عقل است. مکانیسم این فرایند یعنی اینکه این نظارت، چه وقت و به چه صورت ارائه شود را تکامل تا حد زیادی در وجود هر مرد قرار داده است. همانطور

که پژوهش‌های ذکر شده هم نشان داده‌اند، مردان معمولا به طور تلویحی و غیرمستقیم، زمان‌های لازم برای مداخله را شناخته و مطابق با آن، از راهبردهای حفظ همسر استفاده می‌کنند. شاید بتوان گفت که در بسیاری از موارد، شهود هر مرد درباره همسر و سایر زنان اطرافش، زمان لازم و شیوه مناسب را به او یادآوری خواهد کرد. به همین خاطر، نه مقدور و نه مطلوب است که برای این حق نظارت مردان بر زنان، زمان، مکان و چگونگی دقیق تعیین کنیم زیرا هر مردی، به احتمال بسیار زیاد خودش نزدیکانش را بهتر می‌شناسد. علاوه بر این، به دلیل وجود تفاوت‌های فردی در بین زنان، امکان اینکه بتوانیم نسخه‌ای واحد را تجویز کنیم وجود ندارد. توصیه‌های مبتنی بر احتیاط‌گرایی، اشاره به این حقیقت مهم دارند که ارتباطات دو جنس، می‌بایست به کمترین حد قابل‌قبول، لازم و عملی رسانده شوند که البته این دیدگاه، با توجه به روانشناسی جنسی زن و مرد و یافته‌های پژوهشی کسب شده در این حیطه، معقول و منطقی به نظر می‌رسد.

بعضی افراد ممکن است در مورد اینکه آیا حق نظارت مرد بر همسرش درست است یا نه، این بحث را پیش بکشند که این خود همسر است که می‌بایست در مورد حق نظارت شوهرش، موافقت یا مخالفت خود را اعلام کند. در واقع این شدنی نیست که ما کسی را بدون اینکه خودش راضی باشد، به اجبار تحت نظارت شخص دیگری قرار دهیم، حال این فرد چه زن باشد و چه مرد. مشکلی که در رابطه با این استدلال وجود دارد، این است که اعمال چنین قاعده‌ای، اساسا با یافته‌های پژوهش‌های روانشناسی جنسی همخوانی ندارد. ازدواج، می‌تواند صحنه ستیز دو جنسی باشد که هر یک به افزایش شایستگی تولیدمثلی و تکاملی خود می‌اندیشد. از نظر تکاملی، هر جنس سعی می‌کند تا غرایز تکاملی خود را ارضا کرده و تا حد ممکن بر سر راه ارضای غرایز طرف مقابل ممانعت ایجاد کند. فرایندی که در روانشناسی تکاملی از آن با عنوان «انتخاب همزمان تکاملی هم‌ستیزانه جنسی در انطباق‌های مردانه[1]» یاد می‌شود اینطور می‌گوید که فشارهای تکاملی بر زنان، آنها را به شکلی تکامل داده که از طریق ارتباط‌های جنسی خارج از چارچوب با مردان دیگر، به دنبال افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی خود باشند. زنان، در طول تکامل، سعی داشته‌اند تا تناسب در بقا و تولیدمثل خود را به حداکثر برسانند، در نتیجه مجهز به مکانیسم‌هایی رفتاری شده‌اند که سعی دارد سلامت، بقا و تعداد فرزندان آنها را به حداکثر رسانده و توجهی به موفقیت تولیدمثلی همسران‌شان نداشته باشند. دقیقا به همین علت، مردان نیز طوری تکامل یافته‌اند که نشانه‌های حاکی از تمایل همسر به روابط خارج از چارچوب را به هر نحو کشف کرده و سعی در جلوگیری از ارتباط همسران خود با مردان دیگر کنند. مردان، از یک طرف، از طریق ممانعت از ارتباط همسران خود با مردان دیگر و از طرف دیگر، از طریق میل و تنوع‌طلبی جنسی زیاد و تمایل به روابط کوتاه‌مدت جنسی گذرا، سعی در ارتقاء موفقیت تولیدمثلی خود از طریق تعداد فرزندانی که از خود بجای می‌گذاشتند، داشته‌اند. زنان نیز، از طریق

---

[1]- Sexually antagonistic coevolutionary selection on male adaptations

اصل تکامل همزمان، سعی در دور زدن سیستم‌های مهاری و نظارتی مردان داشته و مردان نیز، بر اساس همین اصل، سعی در اکتشاف ریزه‌کاری‌های بیشتر و پیچیده‌تر ایجاد شده در فریبکاری زنان و افزایش دقت ذره‌بینی خود داشته‌اند. این روند کنش و واکنش یا بازی موش و گربه‌ای، بطور مکرر و مداوم تکرار شده تا ما الان شاهد انطباق‌های روانشناختی فعلی در دو جنس باشیم. پیچیده‌تر شدن و تحول مکانیسم‌های هر جنس در تقابل با جنس دیگر، هنوز هم وجود داشته و خواهد داشت. حال می‌توانیم از خود بپرسیم که اگر تصمیم گیرندگان نهایی در مورد حق نظارت مرد بر همسر را خود زنان بدانیم، تقریبا چه رأی‌هایی را بدست خواهیم آورد؟! در واقع، آنچه که باعث تصمیم گرفتن خواهد شد، همان منافع تکاملی و غریزی ما انسان‌ها به ارضای حداکثری نیازهای غریزی‌مان خواهد بود. آنچه که می‌تواند یک قاضی خوب و قابل قبول طرفین در مورد حق نظارت باشد، قوانین منتج از علم و نه نگاه فردی هر یک از دوجنس، است.

زنان، مردان و ازدواج؛ نیاز به همسر یا ناظر

چنانچه اصل نیاز به ناظر صحیح است، پس باید گفت که جامعه، از صرف ازدواج کردن افراد، سودی نمی‌برد. به این معنی که صرف ازدواج کردن، موجب کاهش فساد و انحراف جنسی در جامعه نخواهد شد چرا که مردانی که بر رفتارهای جنسی همسران‌شان نظارت و کنترل ندارند تمایلات جنسی خارج از چارچوب زنان‌شان را تحت کنترل نخواهند داشت. همانطور که شواهد و مشاهدات نیز نشان می‌دهند، افزایش میزان ازدواج و داشتن همسر، به تنهایی نمی‌تواند پیش‌گیری‌کننده آسیب‌های روانی- جنسی، اجتماعی- جنسی، اخلاقی و حقوقی باشد. اگر بخواهیم سلامت جنسی، روانی، اقتصادی و اجتماعی جامعه را تضمین کنیم، نیاز به شکل‌گیری ازدواج‌هایی داریم که در آنها، مردان علاوه بر اینکه همسران خوبی هستند، ناظرین خوبی نیز باشند. شواهد موجود در رابطه با رفتارهای جنسی و تغییرات در ترجیحات و رفتارهای جنسی در طول چرخه قاعدگی، تمایلات افزایش‌یافته زنان به رابطه‌های خارج از چارچوب بخصوص در اواسط چرخه قاعدگی و وجود طبیعی تنوع‌طلبی جنسی در همه انسان‌ها، از جمله موضوعاتی هستند که بر نیاز به وجود چنین ناظری دلالت می‌کنند. علاوه بر همه اینها، اصل کنترل دو سویه نیز حکم می‌کند که مردان بر زنان نظارت لازم را داشته باشند. وجود همسری که ناظر خوبی نیست، نه تنها نمی‌تواند از رفتارهای خارج از چارچوب زناشویی زنان جلوگیری کند بلکه ممکن است موجب افزایش چنین آسیب‌هایی هم شود. در تایید این مطلب، همانطور که در فصول قبل هم ذکر شد، پژوهش‌های انجام شده (از جمله کاریل و همکاران، ۲۰۰۹؛ هاولیسک، رابرتس و فلجر، ۲۰۰۵)، نشان داده‌اند که زنانی که دارای یک رابطه تعهدآمیز (مانند ازدواج) با یک مرد هستند، بیشتر احتمال دارد که نسبت به زنان مجرد، تغییرات در تمایلات و ترجیحات جنسی وابسته به چرخه قاعدگی مانند میل به ارتباطات خارج از چارچوب

زناشویی را نشان دهند. از طرف دیگر، مشاهده شده که تمایل به ارتباط جنسی با شخصی به غیر از همسر و احتمال خیانت در اواسط چرخه قاعدگی، بیشتر از هر زمان دیگر روی می‌دهد (ثورنهیل و گانگستاد، ۱۹۹۹؛ ویلینگ و همکاران، ۲۰۰۷). نتیجه‌گیری بحث این بخش خواهد بود که زنان متاهل، چنانچه تحت نظارت و کنترل همسران‌شان نباشند، حتی ممکن است بیشتر از زنان مجرد یا زمان مجردی خودشان، اقدام به روابط خارج از چارچوب کنند.

روانشناسی جنسی زنان و حق نظارت مردان در قوانین حقوقی

> «و آنگاه که خالق، در اولین روز، زمین را آفرید. و بعد انسان را؛ زن و مرد را. در روز دوم، انسان فراموش کرد که زن هم انسان آفریده شده و او شیطان دانسته می‌شد. اما روز سوم هم، دوباره انسان فراموش کرد که زن هم انسان است! در این روز، زن، فرشته پنداشته شد. آیا اکنون در روز سوم هستیم؟!».

مطابق با قوانین حقوقی مربوط به ازدواج در کشور ما، یک زن می‌بایست انتظارات مرد در مورد سطوح ارتباطات با جنس مقابل را برآورده سازد. این گزاره‌ها که از آنها به عنوان حقوق مرد در ازدواج یاد می‌شود، تفسیرات و نظرات موافق و مخالف زیادی را برانگیخته است. مخالفان و منتقدان، بر این عقیده‌اند که قائل شدن چنین حقی برای مردان، به معنی در نظر نگرفتن حقوق شخصی زن و حق داشتن اختیار و آزادی شخصی اوست. موافقان، بر این عقیده‌اند که قوانین و حق و حقوق و وظایفی که برای هر یک از زن و مرد قرار داده می‌شود منطبق با شرایط، ویژگی‌ها، آسیب‌پذیری‌ها، مقتضیات زیستی، روانشناختی و اجتماعی آنهاست.

همانطور که نشان داده شد، رفتارهای جنسی زنان، به علت انعطاف‌پذیری بیشتر، به میزان زیادی تحت تاثیر شرایط محیطی بلافصل یا درازمدتی است که در معرض آن قرار می‌گیرند. از طرف دیگر، شواهد ارائه شده نشان می‌دهند که ذائقه جنسی زنان، در طول هر ماه، به میزان بسیار زیادی نوسان و تغییر نشان می‌دهد. در مرحله بعد به این مسئله پرداخته شد که تکامل، در برابر این الگوهای رفتار جنسی در زنان، مردان را به تاکتیک‌های نظارت بر همسر مجهز کرده است. همچنین یافته‌هایی که نشان می‌دهند عدم اعمال این تاکتیک‌ها بوسیله مرد با افزایش احتمال خیانت در زنان، ارتباط دارد. به نظر می‌رسد که با توجه به مباحث مطرح‌شده تا اینجای کتاب، قطعات لازم برای تکمیل جواب سئوال مطرح‌شده در مورد حق نظارت مردان بر زنان، فراهم شده است. قوانین، معمولا بر اساس مکانیسم‌های شکل‌گرفته بوسیله طبیعت تکاملی زنان و مردان گذاشته می‌شوند. با اشراف به اینکه زنان (دقیقا همانند مردان) فرشته نیستند و نبود نظارت بر آنها، منجر به خیانت، فرزند نامشروع و سست شدن بنیان‌های اعتماد بین دو جنس در جامعه و نهاد ازدواج و خانواده خواهد شد، باید بپذیریم که نظارت و

کنترل مردان بر زنان و همسران خود، تنها راه پیش پای ما برای تسلط بر تمایلات نهادینه‌شده بوسیله غرایز زنان و مردان است.

جستاری پژوهشی. نظام‌های حقوقی مختلف؛ زبان‌هایی با حروف الفبای متفاوت

«باید تاج‌گلی بر سر شاعران گذاشت و آنها را از آرمان‌شهر بیرون کرد! چون آنها دروغگو هستند و بر اساس تخیل صحبت می‌کنند» (افلاطون).

«تمدن رشته درهم پیچیده و زودگسل روابط انسانی است که دشوار بافته و آسان نابود می‌شود (ویل دورانت، درس‌هایی ازتاریخ؛ رشد و زوال، نشر ققنوس، ۱۳۸۵).

همانطور که تا اینجا بحث شد، برقراری لیبرالیسم در یک جامعه، همراه با چالش‌های مهمی از جمله برقراری عدالت در برابر آزادی است. اما دشواری‌های کلی برقراری یک نظام لیبرال در یک جامعه، نسبت به چالش‌های بنیان گذاشتن ترکیبی از این نظام با نظام‌های دیگری که اصول کاملا متفاوتی دارند، قابل چشم‌پوشی است. نظام‌های ایدئولوژیکی که زیربنای قوانین حقوقی را تشکیل می‌دهند را می‌توان به زبان‌هایی تشبیه کرد که حروف آنها، از اساس با یکدیگر متفاوت هستند. با استفاده از حروف هر زبان خاص، فقط می‌توان واژه‌ها و جملات همان زبان را ادا کرد. فرهنگ ایرانی و دین اسلام، به عنوان یکی از رکن‌های اساسی در بنیان‌گذاری کدهای حقوقی در جامعه ما، گزاره‌هایی را شامل می‌شوند که با بعضی از نظام‌های حقوقی دیگر، اصلا هماهنگی ندارند. در جوامع غربی، روابط دو جنس تحت تاثیر مفاد قانونی و هنجاری خاصی قرار دارند که با آنچه که به عنوان گزاره‌های حقوقی در جامعه خودمان می‌شناسیم، بسیار متفاوت هستند. اهمیت این مسئله، هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که به تلاش‌های ناکامی بیندیشم که آگاهانه یا ناآگاهانه قصد دارند از ترکیب گزاره‌های حقوقی بومی، اسلامی و غربی، آمیزه‌ای جدید بسازند. این ابداع جدید نوعی لیبرالیسم شرقی از زیرگونه ایرانی- اسلامی خواهد بود که از حیث بسیاری از جنبه‌ها با نوع غربی آن تفاوت‌های قابل ملاحضه‌ای خواهد داشت. در کشورهای غربی، برای مردان، مفادی مانند حق نظارت بر همسر تعریف نشده است. در عوض، برای زنان هم، مواردی مانند مهریه در نظر گرفته نمی‌شود. وظیفه تامین معیشت خانواده نیز، به عهده هر دو طرف گذاشته می‌شود. جالب است که در بعضی از این کشورها، مردان، حق داشتن زن دوم ندارند اما می‌توانند یک شریک دوم هم‌جنس داشته باشند! یعنی همان چیزی که در دین اسلام مجازات اعدام برای آن در نظر گرفته شده است. برخلاف قوانین اسلامی، در این کشورها، ارتباطات پیش از ازدواج، خارج از چارچوب ازدواج (به غیر از ارتباطات فرازناشویی) و ارتباطات بدون رسمیت قانونی، کاملا آزاد است. با ارتباطات فرازناشویی نیز، بسیار مسامحه‌کارانه‌تر برخورد می‌شود. همچنین، انواعی از سبک‌های ارتباطی بین دو جنس وجود دارد که در قوانین اسلامی جرم تلقی می‌شوند.

قوانین اسلامی و غربی، هر کدام بر اساس مقدمات و زیربناهایی قرار دارند که از اصل با یکدیگر متفاوت هستند. با این مقدمه، این پرسش مطرح می‌شود که چطور می‌توان انتظار داشت که ترکیب این نظام‌ها، امری

امکان‌پذیر باشد. بطور نمونه، اینکه مهریه و وظیفه تأمین اقتصادی خانواده همچنان به عهده مرد باشد اما حق نظارت بر همسر از او سلب شده یا با روابط چندگانه زنان متاهل با مسامحه برخورد شود. اگر از زن غربی انتظار خویشتن‌داری در پیش از ازدواج نمی‌رود، از مرد غربی هم خواسته نمی‌شود که چنین باشد یا اینکه مجبور باشد نیازهای جنسی خود را فقط در چارچوب رابطه‌ای بسیار مسئولیت‌برانگیز همانند ازدواج ارضا کند. اگر حق نظارتی برای مردان در نظر گرفته نشده و مجازات زنان متاهلی که رابطه فرازناشویی دارند، سنگین در نظر گرفته نمی‌شود، در عوض برای مردان نیز، الزاماتی مانند لزوم قانونی‌کردن ازدواج یا پرداخت‌هایی مالی سنگین وجود ندارد. در این کشورها، از نظر روال قانونی و هنجارها، پرداخت اجاره‌خانه و سایر هزینه‌های زندگی، به عهده هر دو طرف است. در شرایط حاکم بر این جوامع، هم مردان و هم زنان آزادند تا سبک ارتباطی خود را انتخاب کنند، نه اینکه یک جنس، بطور مستقیم یا غیرمستقیم، تحت انقیاد یک سری محدودیت‌ها باشد و جنس دیگر آزادانه استراتژی‌های جنسی دلخواه خود را دنبال کند.

قوانین و زیربناهای سازنده آنها با همدیگر ارتباطات پیچیده و تکمیل‌کننده‌ای دارند. موجودیت پیداکردن یکی از آنها، وابسته به موجودیت یافتن دیگری است. نمی‌توان بذر درخت پرتقال را کاشت، اما انار برداشت کرد. قوانین همانطور گذاشته می‌شوند که جملات یک زبان خاص بیان می‌شوند. همانطور که با حروف یک زبان، نمی‌توان جملاتی را به زبانی دیگر گفت، قوانین برآمده از پیش‌فرض‌های متفاوت را هم نمی‌توان با همدیگر مخلوط کرد. نوع نگاه ادیان و از جمله اسلام، نسبت به انسان، مرد، زن، ارتباطات انسانی و غیره، متفاوت از برداشتی است که تفکر لیبرالیستی دارد. در اینجا، قصد ما به ترازو کشاندن این یا آن تفکر و بررسی میزان صحت یا کارآمدی هر یک از آنها نیست. بدیهی است که لیبرالیسم غربی، منشأ بسیاری از پیشرفت‌های بشری و مذهب نیز بنیان‌گذار بسیاری از نظام‌های اجتماعی مفید که حتی اکنون نیز در جوامع مختلف در جریان هستند، بوده‌اند. هر یک از این دو نظام فکری، مقتضیات و مزایای خود را دارند. برقراری هر کدام از آنها نیز نیازمند یک سری پیش‌درآمدهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خاص خود است که بدون این زمینه‌سازی‌ها، برقراری درست و کارآمد آنها میسر نمی‌شود. آنچه که در اینجا تاکید می‌شود این حقیقت اساسی است که هم‌آمیزی ناپخته فرآورده‌های منتج از پیش‌فرض‌های کاملا متفاوت حقوقی و ایدئولوژیکی، نمی‌تواند درست باشد. بطور نمونه، اقتصاد، یک متغیر کلیدی در پوشاندن یا کاهش تاثیرات منفی نظام‌های جنسی و زناشویی آزاد در کشورهای غربی است. به اعتقاد بعضی محققین، شاید اگر این اقتصاد شکوفا در غرب وجود نداشت، بسیار پیش‌تر از این، شاهد فروپاشی نظام‌های مدیریتی در این کشورها می‌بودیم. علاوه بر این، تفاوت کشورهای غربی با جوامعی مثل ما فقط محدود به جغرافیا و اقتصاد نمی‌شود و این فرهنگ‌ها، در بسیاری از عوامل اثرگذار بر انتظارات، رفتارها و نگرش‌ها نیز، با همدیگر تفاوت دارند. مطالعات بین‌فرهنگی انجام شده در زمینه حسادت زناشویی (به نقل از مستون و باس، ۲۰۱۰؛ فصل پنجم)، نشان داده‌اند که خیانت جنسی، تحت یک سری از شرایط محیطی معین، بیشتر احتمال دارد که تهدیدکننده ارزیابی شود. این موقعیت‌ها، عبارت بوده‌اند از: ۱) چنانچه ازدواج، برای همکاری، رسیدن به جایگاه[1] و بقای فرد، ضرورت داشته باشد. به عبارت واضح‌تر، در شرایطی که از دست دادن همسر، بتواند به توانایی در بقا یا

---

[1]- Status

جایگاه فرد آسیب جدی وارد کند. ۲) در صورتی که در آن جامعه، رسیدن به آمیزش و ارضای جنسی، در چارچوبی به غیر از ازدواج، دشوار باشد. ۳) اگر حق مالکیت خصوصی در محیط وجود دارد و افراد، صاحبان شخصی داشته‌های خود محسوب می‌شوند (در جوامعی که حق مالکیت شخصی وجود ندارد یا کمتر است، تعداد زیادی از افراد، در یک سری از چیزها شریک همدیگر تلقی می‌گردند از جمله در همسران‌شان). ۴) در صورتی که در یک فرهنگ، داشتن فرزند، بسیار باارزش تلقی گردد. به این لیست، می‌توان موارد متعدد دیگری را هم اضافه کرد. با مرور این متغیرها متوجه می‌شوید که در مقایسه با کشورهای غربی، جوامعی مانند جامعه ما، دارای عوامل متعددی است که ادراک تهدیدکننده بودن خیانت زناشویی و در نتیجه میزان احتمال حسادت زناشویی را بالا می‌برند. به همین دلیل نباید ساده‌انگارانه بیندیشیم که می‌توانیم از کشورهای غربی الگوبرداری و تقلید کنیم، درحالی‌که انتظار داشته باشیم که نتایجی که از پیاده‌سازی این نظام‌های جنسی دریافت می‌کنیم، دقیقا برابر و مشابه آنها باشد. در چند دهه اخیر، اینکه جامعه ما یک جامعه درحال‌گذار است، تبدیل به یک عبارت کلیشه‌ای جامعه‌شناسان و روزنامه‌نگاران شده است. همه، از جامعه درحال‌گذار صحبت می‌کنند، بدون اینکه به این بپردازند که ما در حال گذار از چه چیز و به سمت چه چیز هستیم. اینکه عوامل سبب‌ساز و شکل‌دهنده این مرحله گذار چه چیزهایی هستند، سئوال بسیار مهم دیگری است زیرا ماهیت آنچه که علت است بالاخره تا حدی شکل معلول را هم تعیین خواهد کرد. از حدود بیش این چند دهه قبل که این مفهوم درحال‌گذاربودن جامعه رایج‌تر شد، باورهای کسانی که به انتهای این گذار نیز می‌اندیشیدند، به میزان قابل ملاحظه‌ای تغییر کرده است. در آن ابتداها، همه فقط هلهله‌کنان و خرسند از تغییرات و به دنبال آن بودند، اما کسی بطور عاقلانه و دقیق، به انتهای این گذار نمی‌اندیشید. آن‌زمان، عده‌ای بطور ساده‌لوحانه، از اینکه ما از نظر فرهنگی و اجتماعی به سمت اروپاشدن پیش می‌رویم صحبت می‌کردند، درحالی‌که وضع موجود، ما را ناگزیر می‌سازد تا به قاره‌ای کمی آنطرف‌تر یعنی آفریقا هم بیندیشیم! ما الان به اندازه غربی‌ها و اروپایی‌ها و حتی در بعضی از زمینه‌ها به میزان بسیار بیشتری، آسیب‌های ارتباطی، اخلاقی و اجتماعی داریم و شاید حتی آزادی‌های پنهان ما، به اندازه آزادی‌های آشکار آنها باشد ولی می‌بینیم که اکثریت جامعه ما، نه رضایتی از وضعیت موجود دارند و نه به کعبه‌های آمالی که در سر می‌پروریدیم، رسیده‌ایم. طبق جدیدترین آمارها، کشور ایران، از نظر میزان طلاق، یکی از بالاترین آمارها را به خود اختصاص داده است. این میزان، در سال ۹۱، بطور میانگین و در کل کشور، به ۳۳ درصد رسید. در بعضی از مناطق کشور نیز، میزان آن بسیار بالاتر از این مقدار بود (بطور نمونه ۸۰ درصد در کاشمر! رک به آمارهای ارائه شده بوسیله سازمان ثبت احوال و اسناد کشور). چنین آمارهایی، فلسفه ازدواج را از اساس زیر سوال می‌برند. اگر قرار باشد که یک زوج، در چند سال بعد از ازدواج از هم جدا شوند، دیگر دلیل محکمه‌پسندی برای ازدواج باقی نمی‌ماند. علاوه بر این، آسیب‌های طلاق می‌تواند به مراتب بیشتر از تجرد باشد. بعضی آمارها نشان می‌دهند که میزان زیادی از زنان تن‌فروش (در یک پژوهش داخلی تا ۷۰ درصد) مطلقه بوده‌اند (دقت کنید که برعکس آن به هیچ عنوان درست نیست. بطور نمونه می‌گوییم که ۹۵ درصد از معتادان ابتدا با سیگار شروع کرده‌اند اما این اصلا به این معنی نیست که ۹۵ درصد از سیگاری‌ها معتاد می‌شوند!). انحرافات و آسیب‌های امروز، نتیجه آرزوها و خواسته‌های غیرواقع‌بینانه دیروز ماست.

آمار سایر آسیب‌های اجتماعی مانند خیانت زناشویی (۳۳ درصد در یک نمونه از استان البرز؛ خبرگزاری فرارو، ۱۵ بهمن ۱۳۹۱) و سایر انحرافات اجتماعی و اخلاقی نیز، به شدت افزایش یافته است. در سال ۱۳۹۰، رئیس سازمان ثبت احوال کشور با اعلام نتایج یک سرشماری درصد مردان هرگز ازدواج‌نکرده را ۴۶ درصد و زنان هرگز ازدواج‌نکرده را ۴۸ درصد عنوان کرد و از افزایش خطر تجرد قطعی خبر داد. هر چند افزایش چنین آسیب‌های اجتماعی ریشه‌ها و علل متعددی دارد اما بدون شک تغییر هنجارها به سمت آزادی‌گرایی بی‌حد و حصر دو جنس، یکی از علل مهم این مسئله بوده است.

نمی‌توان با ترکیب دو سیستم متضاد حقوقی و اجتماعی، مزایای همزمان آنها را جمع‌آوری کرد. آزادی غربی باید مسئولیت‌های غربی را هم به همراه داشته باشد و نه اینکه گروهی بخواهند آزادی غربی را با حقوق شرقی یا اسلامی ترکیب کنند. اینکه بخواهیم مزایای حقوقی هر نظام را با اشتیاق پذیرفته ولی زیر بار مسئولیت‌هایی که آن بر دوش ما می‌گذارد نرویم، کمکی به برقرای آن نظام یا نظام‌های حقوقی فعلی نخواهد کرد. اینکه در طرفداری از آزادی‌های مربوط به جنسیت خود طرفدار نظام‌های غربی باشیم اما همچنان بر محدودیت‌های اسلامی برای رفتارهای جنس دیگر پافشاری کنیم، راهکاری به ظاهر زیرکانه ولی در درازمدت ناشدنی و ناکام است. هم‌آمیزی نامعقول امور منجر به رشد نخواهد شد بلکه طلیعه سیستمی می‌شود که از هر دو سیستم قبلی آشفته‌تر است. حتی نظام‌های فکری بدوی هم ممکن است از یک مزیت بهره ببرند و آن مزیت، هماهنگی نسبی اجزای درونی آنهاست. درحالی‌که نظام‌های بی‌بنیادی که از سرهم‌بندی‌های غیرمنطقی درست می‌شوند از همان ابتدا از فقدان انسجام درونی رنج می‌برند. اگرچه حتی نظام‌های دینی می‌توانند و باید هم که مطابق با شرایط تغییر کنند (بطور مثال رک به مطهری، مرتضی. اسلام و مقتضیات زمان)، اما در شرایط کنونی و با آنچه که ما از نظام حقوقی فعلی اسلام از یک طرف و نظام‌های غربی از طرف دیگر می‌شناسیم باید تصمیم بگیریم که یا اسلامی باشیم یا غربی. در این بین، اسلام غربی یا لیبرالیسم اسلامی، ترکیب‌های ناجورشدنی‌ای هستند. البته که ترکیب بخش‌هایی از این دو نظام امکان‌پذیر است اما با رعایت یک سری اصول اساسی که منجر به مخدوش‌شدن ارتباط، هماهنگی و انسجام درونی گزاره‌های نظام حقوقی‌ای که قرار است اجرا شود، نگردد. ترکیب پنهان و زیرجلدی این نظام‌ها و آفرینش نظام‌هایی از جمله لیبرالیسم دینی و فمنیسم اسلامی، هرچند در ابتدا و به ظاهر، ناشدنی به نظر می‌رسند اما این چیزی است که ما در دهه‌های اخیر شاهد آن بوده‌ایم. هرچند که معمولا بطور مستقیم صحبت از این ترکیب‌ها نمی‌شود ولی هنگامی‌که هنجارها، قوانین و رفتارهای افراد در جامعه را با دقت بیشتر مرور می‌کنیم، با مشاهده عملی چنین مواردی روبرو می‌شویم. عده‌ای زیرکانه می‌خواهند به دیگران بقبولانند که هر نظام سیاسی و اجتماعی که می‌خواهد وارد کشور شود باید ابتدا نوعی بومی‌سازی روی آن صورت بگیرد. از آن بدتر اینکه ای کاش ما لااقل شاهد ورود یک لیبرالیسم واقعا غربی، فراگیر و همه‌جانبه در جامعه بودیم و نه فقط یکی از زیرگونه‌های آن یعنی فمنیسم-لیبرالیسم که از نظر خطرناکی، غیردموکرات بودن و انحصارگرایی، گوی سبقت را از پدر خود یعنی لیبرالیسم ربوده است. بطور نمونه، توقعات زنان نسل‌های جدید از ازدواج، زندگی مشترک و همسر را در نظر بگیرید. بطور همزمان قوانین جامعه ما درباره حقوق زن و مرد در ازدواج را هم از نظر بگذرانید. آیا انتظارت زنان و هنجارهای شکل‌گرفته در زمینه ازدواج، ترکیبی از حقوق زنان در غرب و قوانین دینی

در اسلام نیستند؟ قوانین مهریه و وظیفه تأمین اقتصادی خانواده که ریشه در سنت و مذهب ما دارند، همچنان پابرجایی می‌کنند ولی انتظارات و خواسته‌های آزادگریانه زنان به شکل واضحی غربی شده‌اند. مثال دیگر، قوانین و هنجارهای مرتبط با خویشتن‌داری جنسی است. قوانین و هنجارهای سنتی جامعه ما، بر نبود روابط خارج از چارچوب که غالبا یا کاملا برتافته از استفتائات مذهبی هستند تاکید دارند اما آمارهای واقعی و مشاهدات عملی خلاف این را نشان می‌دهند. این می‌تواند آشکارا به ضرر عده‌ای از افراد باشد که از بطن اجتماع آگاهی کاملی ندارند اما همچنان به قواعد محافظه‌کارانه آن پایبند هستند. اینکه هر تفکری بخواهد بخشی را از فرهنگ‌ها و جوامع دیگر جدا کرده و به طور غیرکارشناسانه‌ای به فرهنگ جامعه خود پیوند بزند، در پایان، ما را با قالی چهل‌تیکه‌ای مواجه می‌کند که کمتر کسی می‌تواند بر روی آن بنشیند. تجارب اخیر رویداده در حوزه آسیب‌های اجتماعی و اخلاقی جامعه ما نشان می‌دهند که جامعه یا باید محافظه‌کار بوده تا هزینه‌ها و منافع حضور در چنین جامعه‌ای، لااقل تا حدی، عادلانه توزیع شود و یا تماما لیبرال باشد به نحوی که خواسته‌های همه یا اکثریت را، دوباره لااقل تا حدی، برآورده کند. در جوامع آشکارا لیبرال، در هر حال، توزیع زحمت‌ها و دشواری‌های حضور در یک جامعه انسانی، عادلانه‌تر است. از همه بدتر، جوامعی هستند که در ظاهر، ادعا و شکل سنتی‌اند اما در عمل، نه بصورت انسجام‌بخشی محافظه‌کار و نه لیبرال هستند. در این جوامع، عده‌ای از افراد از مزایای لیبرالیسم پنهان آن سود می‌برند و عده‌ای فقط هزینه‌های یک جامعه سنتی و محافظه‌کار را به دوش می‌کشند. همانطور که دانبار می‌گوید: "قراردادهای اجتماعی مستلزم این هستند که افراد بخواهند از مقداری از علایق شخصی و فوری‌شان دست بکشند تا در درازمدت از منافع بیشتری که نتیجه همکاری متقابل در سطح گروه[1] است بهره‌مند شوند. اگر تعداد زیادی از اعضای یک گروه در جهت علایق خودخواهانه خود عمل کنند انسجام گروه تهدید خواهد شد زیرا بطور ساده، این دیگران هستند که هزینه‌های اجتماع‌گرایی[2] را پرداخت خواهند کرد. زمانی‌که این هزینه‌ها تبدیل به هزینه‌های سربار و مشقت‌انگیز شده و وزن آنها از منافع همکاری بالاتر می‌رود ثبات گروه تحلیل رفته و این منجر به فروپاشی قراردادها و البته اجتماع خواهد شد" (دانبار، ۲۰۱۱). یکی از دلایل کنجکاوی و پرس و جوی مداوم مردم ما از همدیگر درباره انتخاب‌ها و رفتارهای آنها و از جمله همسر اختیار کردن یا نکردن مردان دیگر، ریشه در همین پدیده یعنی توجه افراد به انسجام و پیوندهای اجتماعی دارد. مغز اجتماعی- سیاسی انسان، محاسبات خود را بر اساس همان ارزیاب‌های تکاملی مربوط به تناسب خود قرار می‌دهد. مطالعات نشان داده‌اند که حتی در گروه‌های کوچکی که به بازی‌های اقتصادی با همدیگر می‌پردازند نیز، وقتی‌که از تنبیه جلوگیری می‌شود، افراد سریعا (در چارچوب زمانی بازی در آزمایشات) همکاری خود را به سمت گروه‌هایی که در آنها تنبیه مجاز دانسته می‌شود تغییر می‌دهند (گوررک، ایرلنبوچ و روکنباخ[3]، ۲۰۰۶؛ به نقل از دانبار، ۲۰۱۱). این نشان می‌دهد که افراد تمایلی به ماندن در گروه‌هایی که افراد قواعد خود را زیر پا گذاشته و مجازاتی هم برای خطاکاران وجود ندارد نشان نمی‌دهند. یک جامعه، به عنوان یک گروه، هنگامی موفق خواهد بود که در قوانین و هنجارهای

---

[1]- Group- level co-operation
[2]- Sociality
[3]- Gurerk, Irlenbusch & Rockenbach

مورد قبول خود، هماهنگی، ثبات و قاطعیت نشان دهد. در یک جامعه معین، انجام بعضی از کارها می‌تواند قانونی باشد و افراد بر سر آن توافق داشته باشند. اما هنگامی‌که نهادها یا خود افراد جامعه درباره مجازبودن بعضی از رفتارها، چه آشکار و چه پنهان، نسبت به دیگران تبعیض قائل می‌شوند، کار به نارضایتی خواهد کشید. اگر عبور از چراغ قرمز، خلاف است، پلیس باید همه کسانی را که اقدام به این کار می‌کنند تنبیه کند. درغیراینصورت و در صورتی که برگ جریمه‌ها بطور انتخابی بالا روند توافق شکسته خواهد شد. در این حالت، افراد به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ آنهایی که می‌دانند می‌توانند از چراغ قرمز بگذرند و البته که می‌گذرند و گروه دوم را ناراضیانی تشکیل می‌دهند که می‌دانند نمی‌توانند این‌کار را بکنند اما آنها هم، یا به دنبال تخلف پنهانی خواهند بود و یا دیر یا زود، چراغ‌های راهنما را از سر چهارراه‌ها درخواهند آورد! آنها وقتی می‌بینند که تمام ورق‌های دست‌شان نشان می‌دهند که بازنده‌اند، ممکن است تنها راه پیروزی را در شکست قوانین فعلی و بنیان‌گذاشتن قوانین جدید ببینند. اینکه لیبرال‌گرایی مربوط به زمان‌های خاص یا افراد و شرایط خاص باشد و در موقعیت‌ها، دوره‌های زمانی و موقعیت‌های دیگر، اَدای محافظه‌کاران را درآوریم، نه پایبندی به سنت‌ها را حفظ می‌کند و نه تقید به لیبرالیسم را. اینکه مرد باشیم، آزادی جنسی بی‌قید و بند را بخواهیم و درعوض درباره زنان، آیات عفاف را بخوانیم. یا اینکه زن باشیم و در قبل از ازدواج یا نسبت به معشوقه‌های‌مان، دست و دل‌بازی جنسی نشان دهیم ولی در بعد از ازدواج یا در مقابل همسران‌مان، بر مسئولیت‌های سنگین و رنگارنگ سنتی- جنسیتی منتج از گزاره‌های دینی تاکید کنیم. نوعی تازه از لیبرالیسم یعنی لیبرالیسم ایرانی در حال شکل‌گیری در جامعه ما است که حتی با شکل اصیل آن در غرب فاصله قابل ملاحظه‌ای دارد. متاسفانه ما ایرانی‌ها قبلا هم متهم و معروف به این شده بودیم که هر وقت مفهمومی یا سیستمی در غرب وجود دارد، سعی می‌کنیم تا آن را اخذ کنیم، سپس مطابق با اهداف و منافع خودمان به آن شکل و سر و وضع می‌دهیم و نهایتا و بعد از مدتی به چیزی می‌رسیم که نه دیگر کارکرد نسخه غربی آن را دارد و نه اهدافی را که در ابتدا قصد برآورده کردن آنها را داشتیم برآورده می‌سازد.

روانشناسان اجتماعی، جوامع فعلی را، از نظر رفتار و تعاملات گروهی، به دو گروه کلی جمع‌گرا[1] و فردگرا[2]، تقسیم می‌کنند. هر کدام از این سبک‌ها، مزایا و مشکلات مربوط به خود را دارند. اما مشکل زمانی بسیار بیشتر می‌شود که بخواهیم یک جامعه را جمع‌گرا و مشارکتی جلوه دهیم درحالی‌که باطن نهانی آن، نه حتی فردگرا و رقابتی که بلکه شکلی از کندوهای زنبور عسل است. وانمود به انسجام اجتماعی و لاپوشانی حقایق جاری و ساری در جامعه نمی‌تواند برای درازمدت پایه‌های اعتماد اجتماعی را حفظ کند. اینکه ظاهر اجتماع به‌نحوی شکل‌دهی، تنظیم و حفظ شود که بطور کاذبی شکل و شمایل یک فرهنگ جمع‌گرا را به رخ بکشد اما در درون لایه‌های زیرین خود جامعه‌ای فردگرا یا ظالمانه باشد. دیر یا زود، بسیاری از افراد، به حقایقی که از چشم آنها پنهان می‌مانده خواهند رسید. پی‌بردن به حقایق به این شکل، کار را برای پیشگیری از بوجودآمدن تشکیک‌ها و تردیدها در افراد، نسبت به داربست‌های قانونی و هنجاری اجتماع، دشوارتر خواهد کرد. عده‌ای توقع دارند که دیگران فعالیت کنند تا آنها در انواع رفاه باشند. آنها می‌گویند جامعه به همین شکلی که موجودیت دارد پسندیده و مطلوب است

---

[1]- Collectivism
[2]- Individualism

درصورتی‌که مطلوبیت شرایط موجود، فقط برای خود آنهاست. نظام‌های لیبرالیسم فعلی، به نوعی آلفاگرا (مردان آلفا) و فمنیست‌گرا هستند که بعضی از درخواست‌های آنها، به مراتب از عقاید کمونیست جنسی، ترسناک‌تر است. زمانی که کمونیست‌ها مانیفست خود را درباره زوجیت اشتراکی اعلام کردند و معتقد بودند که دسترسی جنسی به زنان باید از انحصارگرایی در بیاید و مردان متعددی بتوانند مشترکا با آنها رابطه داشته باشند، این به مثابه شوکی به جهانیان بود که آن را ناعادلانه می‌دانستند. اما در آن زمان کسی خبر نداشت که زمانی نوعی از کمونیست جنسی در عمل بوجود خواهد آمد که به مراتب ناعادلانه‌تر خواهد بود. کمونیست جنسی حداقل این انصاف را نشان می‌داد که در عوض حذف انحصارگرایی یک مرد از کامروایی جنسی یک زن، بر مشارکت کلیت جامعه در تأمین اقتصادی زنان و نه فقط از طرف یک مرد معین، تاکید داشت. اما عده‌ای خواستار شکلی بسیار ناعادلانه‌تر از کمونیست جنسی ولی فقط در قالب واژه‌هایی پرمسمی‌تر و خوش‌آوازه‌تر همچون آزادی جنسی هستند. جامعه‌ای که عده‌ای از در آن، بی‌سر و صدا فقط حمالانی برای به دوش‌کشیدن زحمت‌های آن جامعه‌اند و عده معدود دیگری موهبت‌های آن را سهم خود می‌کنند.

آزادی جنسی و جواب‌های گرفته‌شده

> «انسان سه راه دارد: راه اول از اندیشه می‌گذرد، این والاترین راه است. راه دوم از تقلید می‌گذرد، این آسان‌ترین راه است. و راه سوم از تجربه می‌گذرد، این تلخ‌ترین راه است» (کنفسیوس).

> «زمانی، یک گله‌دار اهل اورگون به من گفته بود: در دنیا سه نوع مرد وجود دارد. یک نوع، از کتاب‌ها می‌آموزد. یک نوع دیگر، از مشاهدات خود می‌آموزد و یک نوع دیگر، باید به سیم لخت برق دست بزند!» (کارل بارنی، ۱۹۹۶).

«هرکه نامُخت از گذشت روزگار   نیز ناموزد ز هیچ آموزگار» (رودکی).

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در هر ۶ دقیقه، یک زن مورد تهاجم فیزیکی قرار می‌گیرد. هر ۳ دقیقه، یک زن مورد تجاوز جنسی واقع می‌شود و زوجین متاهل، بطور متوسط ۴ دقیقه در روز با یکدیگر صحبت می‌کنند (به نقل از شارک، ۱۹۹۴). تخمین زده می‌شود که دست کم ۱۲/۱ میلیون زن آمریکایی (یک نفر از هر هشت زن بزرگسال) زمانی در طول عمر خود قربانی تجاوز به عنف بوده‌اند. در سال ۱۹۷۳، انجمن روانپزشکی آمریکا، همجنس‌گرایی را از لیست اختلالات روانی کنار گذاشت، درحالی‌که شواهد متعددی مبنی بر رشد روانی- جنسی نابهنجار در *عده‌ای* از همجنس‌گراها ارائه شده است. طبق تخمین‌ها، تا سال ۲۰۰۳، یک میلیون نوجوان روسپی در آمریکا وجود داشته است (سادوک و سادوک[۱]، ۲۰۰۳). ۲۰ درصد از خانواده‌های فرزندار در ایالات

---

[۱] - خلاصه روانپزشکی کاپلان ترجمه رفیعی و همکاران

متحده، به صورت تک‌والدی اداره می‌شوند که در آنها، زن تنها سرپرست خانواده است. تعداد این نوع از خانواده‌ها، از سال ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۳، در آمریکا ۲۰۰ درصد رشد داشته است (همان منبع). در سال ۱۹۹۸، ۲۵ درصد از کودکان متولد شده، فرزندان مادران ازدواج نکرده بوده‌اند. تا سال ۲۰۰۰، نسبت افراد ۳۰ تا ۳۴ ساله‌هایی که هرگز ازدواج نکرده‌اند تقریبا ۳ برابر و نسبت افراد ۳۵ تا ۳۹ سال‌های که هرگز ازدواج نکرده‌اند ۲ برابر شده است.

در آمریکا، میزان طلاق تا ۵۰ درصد گزارش شده که این میزان در سال‌های بعد از ۲۰۰۰، به بیش از ۶۰ درصد رسیده است. ایران نیز، در سال‌های اخیر، یکی از رکوردشکن‌ترین کشورها در زمینه طلاق بوده است. آمارها، میزان خیانت در زنان را بین ۱۵ تا ۷۰ درصد با میانه ۳۰ درصد، برآورد می‌کنند (کینزی و همکاران، ۱۹۵۳؛ گانگستاد و ثورنهیل، ۱۹۹۷؛ لومن و همکاران، ۱۹۹۴؛ هایت، ۱۹۸۷). برآوردها برای مردان متاهل، بین ۲۵ تا ۵۰ درصد است (تامپسون، ۱۹۸۳؛ کینزی و همکاران، ۱۹۴۸ و لومن و همکاران، ۱۹۹۴). در ایران، میزان خیانت زنان در نمونه‌ای ۸۶۰ نفری در استان البرز، حدود ۳۳/۳ درصد زنان شوهردار بود. میزان ارتباط جنسی قبل از ازدواج در نمونه‌ای ۵۰ نفری از دختران این استان، ۱۰۰ درصد گزارش شد (به نقل از خبرگزاری فرارو، ۱۵ بهمن ۱۳۹۱). مطالعه بتزیک (۱۹۸۹) بر روی ۱۶۰ جامعه، نشان داد که خیانت زناشویی عمده‌ترین دلیل طلاق است. مطالعات دیگر درباره علل صدمه به همسر و قتل همسر (دیلی و ویلسون، ۱۹۸۸) نشان داده‌اند که عمده‌ترین علت این پدیده‌ها خیانت زناشویی است. همچنین، آمارها از جمله آمارهای موجود در کشور ما، گویای این هستند که دو سوم درخواست طلاق‌ها، به درخواست زنان صورت می‌گیرد. در مورد آمریکا (به نقل از لانگلی، ۲۰۰۵)، این میزان، بین ۷۰ تا ۷۵ درصد بوده است. یکی از دلایل این مسئله، می‌تواند نوسانات هیجانی و تغییرات عاطفی زنان در پاسخ به رویدادهای ارتباطی و محیطی در زندگی زناشویی باشد. میزان فرزند نامشروع، بین ۱ تا ۵۵ درصد در تعدادی از جوامع تخمین زده شده است (به نقل از آندرسون، ۲۰۰۶). میزان افزایش‌یافته خیانت زناشویی در زنان می‌تواند ناشی از فرصت‌یابی بیشتر آنها برای برون‌ریزی تمایلات جنسی‌شان در دنیای مدرن نیز باشد که این خود زنگ خطری برای بنیان خانواده تلقی می‌شود. در جوامع ولنگار، ازدواج‌هراسی، افزایش شکاکیت بین همسران و اختلال پارانویید، کاهش نرخ ازدواج و تمایل هر چه بیشتر مردان برای نپذیرفتن تعهدات درازمدت، تنها بخشی از نتیجه اصرار زنان برای پیگیری استراتژی‌های جنسی دوگانه خواهد بود.

کسانی که موافق حق نظارت مرد نیستند، باید منتظر پیامدهای روانشناختی، اجتماعی و اخلاقی آن نیز باشند. تجربه کشورها از جمله کشورهای غربی و البته کشور خودمان، به اندازه کافی، برای ما جواب فراهم می‌کند. هرچند آسیب‌های مرور شده در بالا، دارای علل و ریشه‌های متعددی هستند، اما بطور قطع، یکی از دلایل این مسئله، دادن آزادی‌های بی‌حد و حصر به دو جنس است. و این تازه درحالی‌است که قدرت اقتصادی

بسیار زیاد و سیستم حمایت اجتماعی کشورهای غربی همانند ضربه‌گیری در مقابل بسیاری از این پیامدهای منفی سبک‌های زندگی جنسی آزادگرایانه عمل می‌کند. بر این مبنا، چنانچه به دنبال رواج آزادی‌های بی‌حد و حصر کشورهای غربی در کشورهای درحال توسعه باشیم، باید خود را برای اثراتی بسیار مخرب‌تر آماده کنیم. در این کشورها، خیانت یک همسر برای یک مرد به معنای باختن در خیلی از منابع اعم از مادی، اجتماعی، روانی، هیجانی و جنسی است. درحالی‌که ازدواج در کشورهای غربی، از نظر مسئولیت‌ها و سرمایه‌هایی که از یک مرد طلب می‌کند آنقدر نیست که یک مرد خیانت همسر خود را تمام‌شدن همه چیز برای خود بپندارد. در آنجا، یک زن تنها هم، می‌تواند به میزان مطلوبی از پس هزینه‌های اقتصادی خود بر بیاید. این باعث می‌شود تا ازدواج‌نکردن یا دائما شریک عوض‌کردن، آسیب جدی به چشم‌انداز اقتصادی او نزند. از این رو، تعیین حدود آزادی و کارآمد بودن یا نبودن آن حدود، باید بر اساس سایر شرایط اقتصادی، اجتماعی و محیطی صورت بگیرد. مقداری از آسیب‌های بوجود آمده، منتج از تاثیر آزادی بر ارزش زن در جامعه هستند. آزادی‌های بدون مرز و پایین‌آمدن ارزش زنان، دو روی یک سکه هستند. همانطور که شما، با دادن یک سکه، هر دو روی آن را به طرف مقابل می‌دهید، با دادن آزادی‌های زیاد و مهارگسیخته به زنان، به روی دیگر این سکه یعنی پایین‌آمدن ارزش آنها هم، مجال می‌دهید. تعدادی از مردان، از ازدواج با زنانی که قبل از ازدواج آزادی‌های مهارگسیخته داشته‌اند اجتناب خواهند کرد و عده‌ای دیگر از آنها می‌خواهند که همانند سایر همتایان‌شان، از این خوان پرنعمت آزادی زنان بهره‌ای داشته باشند و روابط کوتاه‌مدتی که همراه با تعهدهای زیاد نیستند را برای خود فراهم کنند. همه اینها یعنی کاهش ارزش زن برای ازدواج و همه ما بخوبی آگاهیم که اگر در جامعه‌ای به این نقش زنان آسیب جدی وارد شود، حتی درصورت وجود سایر نقش‌ها برای او، نمی‌توان انتظار هویت والایی را برای او داشت. عمده چیزی که زنان را در نظر مردان ارزشمند می‌کند و حتی مهمتر از آن عمده چیزی که زنان را در نظر خودشان ارزشمند می‌گرداند داشتن شایستگی برای قرارگرفتن در یک رابطه معنادار با جنس مقابل است. وجود آزادی‌های بی قید و شرط در قبل از ازدواج برای زنان، این شایستگی را، حداقل در نظر عده‌ای از مردان کاهش می‌دهد. نیاز به جنس مقابل و غرایز ارتباطی، جنسی و تولیدمثلی انسان، چیزهایی نیستند که با شانه بالاانداختن و دست کم گرفتن کاهش آمار ازدواج بتوان با آنها برخورد کرد. اینها همان عمده نیروهای محرکه و انگیزه افراد از بقا و تلاش هر روزه هستند. با از بین رفتن آنها، ناکامی و خمودگی بدی بر جامعه حکم‌فرما می‌شود که نتیجه آن، انواع آسیب‌های اجتماعی خواهد بود.

در جامعه‌ای که اثرات فیلم‌های فقط یکی دو تا شبکه تلویزیونی (بطور مثال رک به اخبار مربوط به تاثیرات شبکه ماهواره‌ای فارسی ۱ در سال‌های ۸۹ و ۹۰)، می‌تواند انواع آسیب‌های اجتماعی همچون خیانت زناشویی و طلاق را به میزان برجسته‌ای افزایش دهد، چطور می‌توان حرف از آزادی‌های گسترده‌تر جنسی و

اجتماعی زد؟ آیا ورود مولفه‌های غربی، در همین مقیاس و اندازه مربوط به سال‌های اخیر، به اندازه کافی، ما را قادر به پیش‌بینی آنچه که در جامعه، درصورت کاملا لیبرال‌شدن روی خواهد داد، نمی‌کند؟ باید دوباره و چندباره از خودمان بپرسیم: آیا زیست، مختصات ژنتیکی و نژادی، خصایص سازنده منش ملی و ویژگی‌های رایج شخصیتی ما، اقتصاد، فرهنگ، شرایط اجتماعی، قوانین، قدرت مدیریت داخلی و سایر مواردی که یک جامعه را جامعه می‌کند، در کشور ما، به نحوی هست که زیر بار یک نظام سیاسی همانند لیبرالیسم، از هم متلاشی نشود.

آزاد باش تا برده من باشی: فرمول جدید آزادی

«گوسفندها، می‌دانند که چوپان دوستشان دارد، اما نمی‌دانند که چوپان، دوست صمیمی قصاب است!» (حسین پناهی).

«هیچ قدرت و اعتلای انسانی وجود ندارد که نوع جدیدی از برده‌داری را طلب نکند». «شرارت نوآوران، با ظرافت بیان می‌شود و برخلاف فاتحان، بلافاصله به زور عضله، متوسل نمی‌شود». «مردم دوران‌های فاسد ... می‌دانند که می‌توان بدون استفاده از خنجر و غافلگیری کسی را کشت و همچنین می‌دانند که مردم آنچه را که خوب بیان شود باور می‌کنند» (نیچه).

هدیه بعضی از نظام‌های جنسی به جامعه از جمله لیبرالیسم نوع برده‌خواه، استثمار گروهی از افراد در جهت کامروایی‌های جنسی بقیه است. زمانی، مارکس حرف از استثمار کارگران و دهقانان بوسیله طبقه ثروتمند می‌زد. در دنیای جدید، باید استثمار جنسی عده‌ای از مردان را هم، به لیست انواع استثمار افزود. در این دنیای جدید، طرفداران آزادی‌های بی‌حد و حصر، به دنبال آزادی همه و بخصوص همه مردان نیستند. اتفاقا، آنها به دنبال یافتن روشی برای به بردگی‌گرفتن دیگران می‌گردند. از آنجایی‌که غل و زنجیر کردن آشکار، دیگر امکان‌پذیر نیست باید شیوه‌ای جدید و هوشمندانه‌تر پی‌ریزی شود. «آزاد باش تا برده من باشی!» فرمولی جدید، بسیار زیرکانه و پنهانی برای جلوبردن نقشه‌های خود است. بدین صورت، زنجیرهای بر دست بردگان برداشته نمی‌شوند، آنها فقط نامریی می‌شوند تا معلوم نشوند.. آنچه که در پشت این فرمول می‌گذرد اینست که؛ «وقتی می‌گوییم آزاد باش یعنی همه می‌توانند آزاد باشند و این شامل همسر تو نیز می‌شود. اگر همسر تو آزاد باشد، کام ما نیز بدون اینکه زحمات اقتصادی، اجتماعی و روانشناختی او را تقبل و تحمل کنیم برآورده خواهد شد. جوانی و سرزندگی او، زمان جذابیت او، پیش از ادواج او و حتی زمان‌هایی در پس از ازدواج او و زمان‌هایی از چرخه ماهانه او (مثلا اواسط چرخه!) از آنِ ما باشد. در عوض، زمان میانسالی و پیری او، زمان کاهش‌یافتن جذابیت جنسی او، زمان بعد از ازدواج او، تهیه خانه، خوراک و تامین اقتصادی او، زمان بیماری‌ها و بدخلقی‌های او و زمان‌هایی از چرخه

ماهانه او (مثلا دوره‌های عادت ماهیانه!)، حمایت اجتماعی و شخصی از او، از آنِ تو باشد» (از این رو، از این به بعد که دیدید آقای طرفدار نظریه جنس اول، هنگام خروج از درب اتاق، بطرزی به‌ظاهر آقامنشانه[1]، به زنان دور و برش می‌گوید: «اول خانم‌ها؛ چون که خانم‌ها مقدمند[2]»، حداقل کمی هم احتمال بدهید که نکند این تعارف، فقط ترفندی برای دید زدن باسن آن خانم‌ها است!).

گفته شده (؟) که در بعضی از دهکده‌های ایران قدیم، خان‌هایی بودند که تازه‌دامادهای اهالی روستای خود را مجبور می‌کردند تا کامیابی از عروس خود را، در اولین شب ازدواج، به آنها واگذار کنند. داماد بخت‌برگشته هم، که برای متاهل‌شدن و سر و سامان گرفتن، راهی جز این نمی‌دیده، تسلیم این امر خان می‌شده. اگر بعد از شنیدن این مطلب، رگ‌تان به جوش آمده و دهان‌تان را پر از فحش کرده‌اید تا نثار آن روزگاران ظالمانه کنید، اندکی صبر کنید. دوران خان و خان‌بازی هنوز هم به سر نیامده و فقط خوانین عوض شده‌اند. تفاوت دیگر در بیشترشدن ظلم خوانین نوظهور است! در آن‌زمان‌ها، اگر یک خان، فقط یک شب کامیابی جنسی را از یک مرد طلب می‌کرد و بعد دست از سر آن بیچاره برمی‌داشت، اما خوانین این دوران، اصلا به این یک شب‌ها راضی نیستند. آنها، مدت زمان بین بلوغ جنسی تا زمان ازدواج یک زن که همسر مردی دیگر خواهد بود و حتی زمان‌هایی در بعد از ازدواج او را هم خواهد داشت. آن خوانین، با زور تفنگ و چماق‌دار، خر خود را می‌راندند و این خوانین، با اسلحه ایدئولوژی و تفکر. و البته که اسلحه دوم، بسیار خطرناک‌تر است. آن خوانین هزار لعن و فحش را چه در آن زمان‌ها و چه الان به جان خود خریدند اما خوانین جدید فضل‌فروشی هم می‌کنند که مدافع حقوق زنان هستند و طرفدار برقراری نظم‌های نوین اجتماعی. تفاوت دیگر اینکه، در آن زمان‌ها، احتمالا اغلب زنانی که در این در ماجراها شرکت داشتند، از این عمل خان ده، راضی نبودند. اما در زمان کنونی، زنانی که در این ماجراها شرکت می‌کنند خود جزو مشتاقان و مشوقین اصلی این نوع جدید از ظلم خان‌ها هستند. آن زمان‌ها، اگر همه چیز آشکار بود و همه می‌دانستند که خان کیست و چه کار می‌کند، در این زمان‌ها، خیلی‌ها حتی نمی‌فهمند که تا چه حد مورد ظلم قرار گرفته‌اند، مورد ظلم کیست و خان ده کیست. در آن زمان، اگر مخالفت شما به قیمت آسیب آشکار به شما و ریختن خون شما تمام می‌شد، لااقل فقط یک مرگ تمام‌شدنی را برای شما در بر داشت. اما الان، ممکن است طرد، انزوا، تهدید، آسیب‌های اجتماعی متعدد و مرگی تدریجی و بسیار دردآورتر، در انتظار شما باشد. در آن زمان‌ها، اگر آنقدر شجاع بودید که تصمیم می‌گرفتید علیه خان ده قیام کنید، احتمالا هم‌پیملنان و یارانی می‌یافتید. اما در این زمان، حتی اگر اعتراض کنید، خیلی‌ها از شما می‌پرسند که اصلا مشکل چیست! و این را البته مدیون تلبیس شرارت‌های جدید هستیم. شکل خان‌بازی‌های زمان ما، به گونه‌ای است که افراد کمی از مسائل و ظلم‌های در جریان سر در می‌آورند. هنوز هم،

---

[1]-Gentleman
[2]- Ladies first

اغلب ما، وقتی که واژه دزد را می‌شنویم، فقط مردی با چهره پوشیده را متصور می‌شویم که در حال بالارفتن از دیوار است. درحالی‌که دزدان دنیای جدید طوری می‌دزند که هیچ‌کس از هیچ‌چیز خبردار نشود. تجاوز به حریم و حقوق یک مرد، فقط درخواست از آن مرد که همسرش را برای یک‌شب به مردی دیگر بدهد نیست. اینکه مزورانه از جامعه بخواهیم تا زنان را به نحوی آزاد بگذارند که خودمان بتوانیم حداکثر تمتع جنسی را از آنها ببریم، در حق سایر مردان، کاری بسیار ظالمانه‌تر مرتکب شده‌ایم. بازگویی این ماجرا باعث می‌شود تا عده‌ای با تعجب بگویند که ولی اصلا اجبار و ظلمی در کار نیست. یک زن حق دارد تا شریک جنسی خود را در زمان‌های مختلف انتخاب کنید. در این وادی، آن زن و همه آن مردان راضی هستند و نیازی هم به حضور قاضی نیست! همانطور که بارها اذعان کردیم، البته که این درست است اما مشکل اینست که این کل ماجرا نیست. تا زمانی‌که هر مردی از آنچه که در جامعه در جریان است و از ظلم‌هایی که پنهان یا آشکار در حق او ممکن است روا داشته شود، آگاه نشده و یا به هر علتی قادر به طرد این ظلم‌ها نباشد نمی‌توان حرف از رضایت همگانی زد. هر کسی، چه زن و چه مرد، برای اینکه بتواند به حق و حقوق واقعی خود دست یابد یکی از مهمترین چیزهایی که باید درباره آن به اندازه کافی بداند موضوع «هوس‌های سرخ، آتشین و آلوده به خون!» ما آدمیان است.

دقت کنید که نقد لیبرالیسم جنسی، به معنای کلیت لیبرالیسم یا لیبرالیسم جنسی نیست بلکه پرداختن به نقائص و ریاکاری‌های از لیبرالیسم جنسی- اجتماعی فعلی است. ما باید دائما از خودمان بپرسیم که آیا لیبرال‌ها واقعا لیبرال هستند؟! شرایط فعلی نشان می‌دهند که جواب این سوال این است که لیبرال‌های فعلی، لیبرالیسم را می‌خواهند اما لیبرالیسمی که آجرهایش فقط بر اساس منافع خودشان چیده شده باشد و نه نوعی آزادگرایی که در آن، منافع همه یا حتی اکثریت اعضای جامعه برآورده شده باشد. اگر لیبرالیسم بخواهد به شعارها و آرزوهای دیرینه خود که در راس آنها، تمرکز و توجه بر آزادی انسانی به عنوان یک موهبت عظیم است، بطور عملی مقید بماند باید قرائت موجود از لیبرالیسم و ارکان آن را تغییر داده، چالش‌ها و مشکلات واقعی آن را ببیند و به دنبال رویکردی که حقوق همه مردم در آن محترم شمرده می‌شود، باشد. لیبرالیسم، اگر در جستجوی یک نسخه نهایی و فراگیر از آزادی برای همگان است، باید به دنبال این هدف باشد که برای هر کسی در جامعه و با هر سیستم شخصیتی و اعتقادی، شرایط لازم برای ارضای نیازهای جنسی آنها را فراهم آورد. در این بین، ممکن است اشخاصی تمایل به یک رابطه طولانی‌مدت و متعهدانه همانند ازدواج داشته و افرادی دیگر به دنبال روابط بسیار کوتاه‌مدت با تعهد بسیار کم همچون روابط جنسی تجاری باشند. هر دو گروه از این افراد و همه دیگر گروه‌های انسانی که درخواست‌های مشروع دارند باید حقوق کاملا برابر شهروندی در این زمینه داشته باشند و بتوانند همانطور که می‌خواهند زندگی کنند.

اگر از معلم «علم» نیاموزیم، بدون شک از معلم «تاریخ» خواهیم آموخت. تفاوت این دو آموزگار در این است که کلاس درس معلم تاریخ، کلاس دشواری است. معلم تاریخ، معلم سخت‌گیری است، او اول تنبیه می‌کند و بعد درس می‌دهد. این معلم، بسیاری از کسان و چیزهای ارزشمندمان مانند وقت و عمر، انرژی، رفاه جسمی و روانشناختی، سلامت بدنی و ذهنی و عزیزان‌مان را از ما می‌گیرد تا به ما چیزی را بیاموزد. به نظر می‌رسد که هم دبیر تاریخ و هم دبیر علم، به اندازه کافی به ما آموخته باشند که هم‌اینک بتوانیم، راه درست را از نادرست تشخیص دهیم.

نقش دولت‌ها و افراد در فراهم‌کردن شرایط اعمال کنترل یک‌سویه – دوسویه

هیچ فردی، بدون فراهم‌بودن شرایط محیطی لازم، نمی‌تواند برای درازمدت یک زندگی پایدار یا شاد داشته باشد. همه افراد، در هر موقعیتی که باشند برای داشتن یک زندگی زناشویی موفق، نیاز دارند تا از طرف نیروهای اجتماعی وسیع‌تر یاری شوند. یکی از اقدامات مهم و اولیه برای اینکه یک جامعه بتواند اقدام به کنترل رفتارهای جنسی اعضای خود کند این است که به پایه‌ریزی اصول ارتباطی دو جنس و قوانینی بپردازد که مقدمات این امر را مهیا می‌کنند. کنترل یک‌سویه- دوسویه و حق نظارت مردان بر زنان هنگامی می‌تواند منجر به کاهش آسیب‌ها شود که قانون، افراد، عرف و هنجارهای غیررسمی جامعه، پذیرای چنین اصلی و عامل به آن باشند. در غیر اینصورت، اعمال نظارت مرد، موجب افزایش پرخاشگری بین دو جنس و ازدیاد جدایی و طلاق خواهد شد. چنانچه زنان پذیرای چنین حقی بوده و مردان نیز بطور مناسب و به شیوه‌ای قابل قبول به استفاده و اعمال این حق بپردازند، جایی برای خشونت و اختلاف باقی نمی‌ماند.

در این بین، شاید بتوان گفت که هنجارهای غیررسمی، حتی از قوانین نیز درجه نفوذ بیشتری در جامعه دارند زیرا همانطور که مشخص است بخصوص در جوامع در حال توسعه، افراد بیشتر تابع هنجارها و عرف‌ها هستند تا قوانین. به همین دلیل، قانون، خرد عمومی و رسانه‌ها، همگی باید در جهت اعتلای موازین اخلاقی تلاش کنند. متاسفانه، مشاهدات اخیر حاکی از روندی معکوس بوده و نشان‌دهنده مخالفت مستقیم و غیرمستقیم تعدادی از مسئولین، متخصصین و زنان، با پذیرش این حق مردان است. این عده، آگاهانه یا ناآگاهانه، موجب افزایش ولنگاری جنسی فراگیر در جامعه و انواع آسیب‌های جنسی، روانی و اجتماعی می‌شوند.

نکته بعدی در این رابطه اینست که بدیهی است که صحبت درباره نظارت یک‌سویه–دوسویه که در این کتاب به آن پرداخته شده به این منظور بوده که در وهله اول زیربنای تکاملی و عقلانی رفتارهای مراقبت‌جویانه در مردان نسبت به همسران‌شان را توضیح داده و تبیین کند. اما این به این معنی نیست که این راهکار تنها بدیل موجود برای نظارت و کنترل بر رفتارهای جنسی دو جنس در جامعه است و یا اینکه آن، لزوما در همه گونه‌ها

و اشکال دیگر ارتباط بین دو جنس هم باید جاری است. بدیهی است میزان تعهد قرارداد شده و چند و چون آن در انواع روابطی که دو نفر ممکن است با همدیگر داشته باشند متفاوت بوده و بر همین اساس، مفاد آن روابط تنظیم وتعدیل می‌شوند.

انتخاب جنسی، آزمایش غربال‌گری مشروعیت فرزند و به‌سازی نژادی

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است	تربیت نااهل را، چون گِردکان [1] بر گنبد است
شمشیر نیک از آهن بد، چون کند کسی	ناکِس به تربیت نشود ای حکیم، کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست	در باغ لاله آورد و در شوره بوم، خَس
زمینِ شوره، سُنبل بر نیارد	درو، تخم و عمل ضایع مگردان
عاقبت، گرگ‌زاده گرگ شود	گرچه با آدمی بزرگ شود (سعدی).

قرن‌ها و هزاره‌هاست که بشر به نقش عوامل توارثی و ذاتی در رفتارها پی برده است. این اکتشاف، خود را در رسم و رسوم جوامع، ایجاد محدودیت در اختلاط افراد متعلق به بنیادهای توارثی متفاوت و ادبیات و گفتگوهای روزمره، نشان می‌دهد. ما بطور طبیعی و در زندگی روزانه هم، همانند یک متخصص ژنتیک رفتاری، با پرسش درباره مشخصات جمعیت‌شناختی افراد، قصد داریم به اطلاعاتی درباره آینده رفتاری و شخصیتی آنها برسیم. به همین دلیل است که هنگامی‌که قصد آشنایی با کسی یا حتی معرفی او را داریم، از اولین مشخصاتی که سراغ آنها می‌رویم ملیت، اهلیت یا قومیت اوست. چنانچه این اطلاعات خوشایند ما نباشند، از ارتباط بیشتر یا عمیق‌تر با آن افراد صرف‌نظر می‌کنیم. بعضی وقت‌ها، اطلاعاتی که با آگاهی از قومیت، نژاد، خانواده و خویشاوندان و سایر ویژگی‌های جمعیت‌شناختی یک فرد بدست می‌آوریم، کامل‌تر، دقیق‌تر و حتی معتبرتر از نتایجی هستند که از آزمون‌های روانشناختی نصیب ما می‌شوند. این مطلب، برای گرفتن حق سرپرستی یک کودک، از یک مرکز نگهداری اطفال بی‌سرپرست هم، صدق می‌کند. آیا اگر بدانید که پدر و مادر یک کودک تودل‌برو و جذاب که توجه‌اتان را جلب کرده، آدم‌های شروری بوده‌اند، باز هم حاضر به گرفتن حق سرپرستی آن کودک هستید؟

متاسفانه، این تاکیدها و تاییدها به نقش عوامل ژنتیک در شکل‌دهی به شخصیت انسان، تا به حال، بطور وسیعی منجر به غلبه بر خودشیفتگی انسان و کنارآمدن او با واقعیت‌های ناشی از این حقایق و پذیرش راه‌هایی برای اصلاح خزانه ژنتیکی جوامع نشده است. شاید یکی از مهمترین دلایل این مسئله، این باشد که هر کس، با پذیرش اجتناب‌ناپذیربودن جوامع از اینکه می‌بایست خزانه ژنتیکی خود را ارتقا ببخشد، ناخودآگاه حداقل اندکی به خودش فکر می‌کند! این ترس ناهشیار از اینکه انگشت اصلاح ممکن است به سمت ما هم نشانه رود، باعث

[1]- گردو

می‌شود تا همه حقیقت را به کل نادیده گرفته یا مذموم تلقی کنیم. به قول مونتسکیو: "همه می‌خواهند دنیا را تغییر دهند اما هیچ‌کس نمی‌خواهد از خودش شروع کند". البته از ژن‌هایی که کل فلسفه وجودی‌شان اینست که توزیع خود را به حداکثر برسانند نیز، نمی‌توان انتظار داشت که به نفع کل اندیشیده و قبول حذف‌شدن را به این راحتی‌ها بپذیرند اما چالش‌های بی‌شمار پیش‌روی فرهنگ‌ها، این مسئله را گریزناپذیر می‌کند.

سال‌هاست که بسیاری از محققان و دانشمندان علوم مختلف بر این نکته پافشاری می‌کنند که جوامع نباید انرژی و هزینه‌های خود را بدون توجه به اصولی مانند علمی بودن، عملی‌بودن و صرفه‌جویی، به مصرف تغییر یا اصلاح آن دسته از رفتارهای انسانی برسانند که ریشه آنها ژنتیکی بوده و راه وصول به تغییر آنها نیز، غالبا از این جاده می‌گذرد. آنها می‌گویند که چرا ما باید برای مواردی هزینه‌های انسانی و اجتماعی بدهیم که می‌دانیم تنها روش واقعا موثر و عملی برای تغییر و اصلاح آنها، روش‌های مبتنی بر برخورد ریشه‌ای مانند تغییر خزانه ژنتیکی جامعه است.

از یک طرف، پژوهش‌هایی که نشان‌دهنده نقش ژن‌ها در شکل‌گیری شخصیت هستند، روز به روز بیشتر می‌شوند (رک به هامر و کوپلند، ۱۹۹۹). از سوی دیگر، انتخاب‌های جنسی هر جنس، منبع ژنتیکی مربوط به توانایی‌ها و خصیصه‌های شناختی، هوش و شخصیت جنس دیگر در نسل‌های آینده را تعیین خواهد کرد. برای مثال، گسترش ژن‌های سایکوپاتی (ضداجتماعی) در یک جمعیت می‌تواند به وجود جوامعی که شرایط را برای بقا و تولیدمثل موفق افراد ضداجتماعی فراهم می‌کنند مربوط باشد (رک به فیگوردو و همکاران، ۲۰۰۸). یک جامعه، با فراهم‌آوری فرصت و شرایط مناسب برای پرورش، رشد، بقا و گسترش یک سری از نگرش‌ها و رفتارهای خاص، در واقع در حال رشد، بقا و گسترش یک سری از ژن‌های خاص موجود در خزانه ژنتیکی افراد خود است. از سوی دیگر، انتخاب‌های جنسی هر جنس، می‌تواند با اخلاق، قانون، هنجارها و عدالت، در تضاد باشند. بدیهی است که در این شرایط، باید مصلحت جمع را بر تمایلات خودخواهانه و غریزی افراد مقدم بشماریم. هر جامعه‌ای می‌تواند با برقراری یکی سری محدودیت‌های قانونی، فرهنگی و اجتماعی، اقدام به پیشگیری از بوجود آمدن موقعیت‌های فوق کند. یکی از موارد بسیار محدود از این موارد، انجام آزمون‌های بررسی مشروعیت فرزند یا تست پدری در بعد از تولد است.

آزمایشات خونی در بعضی از مناطق شهری نشان می‌دهند که ممکن است تا بیش از یک‌چهارم کودکان، فرزندان پدران‌شان نباشند (رایت، ۱۹۹۶). انجام آزمون‌های تست پدری در بعد از تولد، چندین مزیت دارد. یکی از مهمترین آنها، اطمینان پدر از اینکه فرزندان‌شان متعلق به خودشان است می‌باشد. همانطور که می‌دانیم، قطعیت پدری یا اطمینان از اینکه فرزند فرد، متعلق به خودش است، یکی از بنیادی‌ترین پویش‌های تکاملی هر مرد بوده و عدم قطعیت پدری می‌تواند منجر به بوجود آمدن اضطراب‌ها و نگرانی‌های اساسی در فرد شود. بوجود آوردن

اطمینان پدری علاوه بر اینکه با روح عدالت‌ورزانه یک جامعه سالم منطبق است، می‌تواند منجر به کاهش آسیب‌های روانی و اجتماعی مانند ازدواج‌هراسی در مردان یا کاهش آسیب به کودکان نیز شود (برای مطالعه در زمینه نقش پویایی‌های تکاملی در ارتباطات درون خانواده رک به سلمون و شاکلفورد، ۲۰۰۸).

این آزمون‌ها، از طریق دیگری نیز می‌توانند کاهش آسیب‌های روانی و اجتماعی را در پی داشته باشد. اختلال شخصیت ضداجتماعی در مردان، اغلب منجر به افزایش موفقیت تولیدمثلی کوتاه‌مدت آنها از طریق موفقیت در برقراری روابط کوتاه‌مدت جنسی می‌شود. مردان مبتلا به این اختلال شخصیت، معمولا در به چنگ‌آوری زنان موفق بوده و همانطور که دیدیم، خود زنان نیز تعدادی از خصایص مشخصه این اختلال را از نظر جنسی جذاب می‌یابند. از این رو، بعضی از انتخاب‌های جنسی زنان، می‌تواند موجب سایکوپات‌پروری در یک جامعه شود. از سوی دیگر، در مردان، اقدام به آمیزش جنسی با زنی که دارای شوهر است، خود حکایت از وجدان ضعیف اخلاقی، قانون‌گریزی و هنجارستیزی آنها دارد. از این رو، روابط نامشروع می‌توانند منجر به شکل‌گیری نطفه‌هایی شوند که میزان ژن‌های مستعدکننده نسبت به اختلال شخصیت ضداجتماعی، در آنها زیاد است. ارتباط بین نامشروع بودن و داشتن خصایص شخصیت ضداجتماعی پیوندی است که در ادبیات عامیانه جوامع هم، بر آن تاکید می‌شود. در همه فرهنگ‌ها، استفاده از فحاشی یا واژه‌های مرتبط با غیرقانونی‌بودن تولد فرد (مانند واژه حرام‌زاده[1])، به قصد انتساب شرارت و بدجنسی به آن شخص صورت می‌گیرد. البته از این مسئله نباید تعمیم‌های وسیع داده شود. شاید این ارتباط، بیشتر در محیط‌هایی یافت شود که در آنها، ارتباطات آزاد، غیرقانونی و ناهنجار تلقی می‌شوند و نه در جوامعی که به علت مختصات فرهنگی خود، روابط آزاد و فرزندان ماحصل از این ارتباطات را طبیعی می‌شمارند. علت هم اینست که در جوامع اول، کسانی که اقدام به روابط خارج از چارچوب اخلاق و تشکیل فرزند از این روابط می‌کنند، با این رفتارهای خود، دست به هنجارشکنی و قانون‌گریزی که از مختصات اختلال شخصیت ضداجتماعی است می‌زنند. درحالی‌که در جوامع گروه دوم، چنین رفتارهایی خلاف قانون نیستند که عاملین به آنها را بتوانیم کسانی تلقی کنیم که برخلاف موازین جامعه عمل می‌کنند. از طرف دیگر، افراد حاصل از روابط جنسی- زناشویی کاملا قانونی هم می‌توانند مبتلا به اختلال شخصیت ضداجتماعی باشند زیرا بطور ساده، این احتمال وجود دارد که یکی از والدین آنها، خصایص این اختلال را داشته باشد (برای مروری در زمینه نقش ژن‌ها در شکل‌گیری شخصیت رک به هامر و کوپلند، ۱۹۹۹).
با انجام آزمون‌های تست پدری، می‌توانیم یک روش **به‌سازی خزانه ژنتیکی جامعه** یا **اصلاح نژادی[2] نرم**، اخلاقی و عمومی را پیاده کنیم که اثرات آن برای جامعه، بسیار مهم و نافع خواهد بود. اصلاح ژنتیکی تکامل، فرایندی غایت‌مند، دوراندیش و سریع نیست. به همین خاطر، جوامع انسانی خودشان باید اقدام به این اصلاحات کنند.

---

[1]- Son of bitch
[2]- Eugenic

روش‌های تغییر، به‌سازی یا اصلاح ژنتیکی و نژادی، مربوط به دوران اخیر نبوده و سال‌هاست که انواعی از آن مورد استفاده قرار می‌گیرند. انجام آزمایشات خونی، مشاوره ژنتیکی پیش از ازدواج، بررسی‌های ژنتیکی در حین بارداری مادر و سقط‌جنین‌های ضروری، چند نمونه از این موارد هستند. یکی از اولین و ابتدایی‌ترین روش‌های تغییر در خزانه ژنتیکی جامعه که قدمتی بسیار طولانی هم دارد، همان مکانیسم انتخاب جفت است. هر یک از ما، با دقت و توجه به پدر یا مادر زیستی فرزندان‌مان و آمیزش با آنها، سعی در انتخاب مجموعه ژنی موجود در خزانه ژنتیکی زاده‌هایمان و در نتیجه تغییر منابع ژنی نسل‌های بعد داریم. تاکید به توجه به خانواده همسر و شرایط جسمی و روانی دیگر اعضای آن خانواده نیز از دیگر موارد ابتدایی این سیستم غربال‌گری هستند. بنابراین نباید پنداشت که مطرح‌شدن مفاهیمی مانند تغییر خزانه ژنتیکی جامعه یا به‌سازی ژنتیکی- نژادی، مفاهیم جدیدی هستند که هنگام مواجه با آنها، باید دست و پای‌مان بلرزد. بشریت، این روش‌ها را قبلا به وفور بکار برده و از این به بعد هم بکار خواهد برد. اما هر چقدر که سریع‌تر به اهمیت این موضوع برسیم و هر چقدر که بیشتر پذیرای آن باشیم، روند رو به رشد سریع‌تری را در جامعه خواهیم دید.

از طرف دیگر، تعدادی از پژوهش‌ها بین خیانت زناشویی و اختلال شخصیت ضداجتماعی ارتباط یافته‌اند که این مسئله توجه ما را به وجود احتمالی ویژگی‌های مربوط به شخصیت ضداجتماعی در تعدادی از زنان متاهلی که اقدام به آمیزش‌های فرازناشویی می‌کنند، جلب می‌کند. این مطلب، بخصوص در زنانی که اقدام به روابط خارج از چارچوب کرده و قصد حامله‌شدن از این روابط را دارند، بیشتر به چشم می‌آید. هر چند که چنین زنانی، حتی در صورت زادآوری از شوهران خود، باز هم ژن‌هایشان را به فرزندان‌شان انتقال خواهند داد اما حتی در این صورت، انجام آزمون‌های بررسی مشروعیت فرزند، به کاهش میزان ژن‌های مستعدکننده اختلال شخصیت ضداجتماعی و آسیب‌های نشأت‌گرفته از آن در جامعه، کمک می‌کنند. این اتفاق به این خاطر روی می‌دهد که فرزندان این زنان، درصورتی‌که پدران‌شان (همسران قانونی زنان مذکور)، خود خصایص شخصیت ضداجتماعی نداشته باشند، کمتر احتمال دارد که در بزرگسالی به این اختلال مبتلا شوند. به عبارت روشن‌تر، از آنجایی که این زاده‌ها، دارای مادرانی بوده‌اند که خصایصی از این اختلال را داشته اما پدران‌شان (با فرض اینکه پدران‌شان دارای چنین خصایص و ژن‌های مستعدکننده‌ای نبوده‌اند) حامل ژن‌های کمتری از شخصیت ضداجتماعی هستند، نسبت به ابتلا به خصایص این اختلال، آسیب‌پذیری کمتری خواهند داشت. همه تحلیل‌های فوق، درصورتی صحت دارند که مجموع ساختار ژنتیکی والدین تشدید شخصیت ضداجتماعی را، در زاده‌ها، به دنبال نداشته باشد. درغیراینصورت و درصورتی‌که با والدینی مواجه باشیم که هر دو، ژن‌های شخصیت ضداجتماعی را به میزان بالایی در خود دارند، ممکن است با هلال‌زادگانی مواجه باشیم که دست بسیاری از فرزندان نامشروع را، از پشت می‌بندند!

دیگر اینکه، تاثیر غربال‌گری مشروعیت فرزند، زمانی تاثیر کاهشی بر میزان خصایص شخصیت ضداجتماعی در جامعه خواهد داشت که ویژگی‌هایی که منجر به درگیرشدن افراد در روابط خارج از چارچوب و تشکیل فرزند حاصل از این روابط می‌شوند، ریشه ژنتیکی قوی داشته باشد. اما درصورتی‌که، در یک جامعه، افراد بخاطر آن‌دسته از علل محیطی یا شخصیتی که ریشه زیستی قوی ندارند دست به رفتارهای از این قبیل می‌زنند، غربال‌گری مشروعیت فرزند تاثیری در کاهش بار ژنتیکی مربوط به خصایص شخصیت ضداجتماعی نخواهد داشت. درباره این شرایط، تنها کاری که می‌توان کرد، تغییردادن شرایط بیرونی و کاهش تمایل و اقدام افراد به روابط خارج از چارچوب از طریق اصلاحات اجتماعی است.

مسئله دیگر اینکه، وجدان‌مدار بودن، طرفداری از آن و رفتارکردن بر طبق چارچوب‌های وجدانی، می‌توانند از عواملی به غیر از میزان وجدانی‌بودن واقعی و ژنتیکی ما نیز، تاثیر بپذیرند. شرایط اقتصادی و اجتماعی، میزان تناسب و جذابیت و جایگاه ما در آن‌دسته از متغیرهایی که همگام با افزایش دیدگاه‌های اخلاق‌مدارانه در جامعه، تناسب فرد دارنده آن خصایص را هم افزایش می‌دهند، می‌توانند بر داعیه و حتی میزان وجدانی رفتارکردن واقعی ما اثر بگذارند. بعضی وقت‌ها، ما با انجام کاری مخالفت می‌کنیم فقط به این خاطر که خود توانایی انجام آن را نداریم و درصورتی‌که آن عمل، از طرف دیگران انجام شود، به تناسب ما آسیب وارد می‌کند. در این شرایط، این به نفع ماست که آن عمل را، خلاف اخلاق دانسته، آواز لزوم اخلاق‌گرایی همگانی سر دهیم و بگوییم که گوشت بو می‌دهد! درحالی‌که اگر آبی هم برای ما وجود داشت، خودمان هم شناگران قهاری می‌شدیم. همانطور که ویل دورانت مورخ معروف اشاره می‌کند:

> ... مقصود من از ظلم یا عدم عدالت، معنای وسیع آن است و مقصود من کاملا با ملاحظه [توجه به] حال یک حاکم مطلق‌العنان [زورگو] روشن می‌شود که با حیله و قدرت تمام، اموال مردم را به دست می‌گیرد. حال اگر چنین کسی، پس از گرفتن اموال مردم، خود آنان را نیز بنده و برده خود سازد، به جای آنکه وی را متقلب و دزد بنامند؛ خوشبخت و سعادتمند می‌نامند. زیرا کسانی که از ظلم و ستم بد می‌گویند برای این است که از تحمل آن وحشت دارند؛ نه اینکه خود از ارتکاب آن می‌ترسند" (سقراط. تاریخ فلسفه. ویل دورانت. ترجمه عباس زریاب. انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷).

غربال‌گری مشروعیت فرزند و تغییر در میزان و میل به روابط فرازناشویی

بدفهمی در مورد پویای‌های تکاملی می‌تواند منجر به وقوع اشتباهاتی در مورد بعضی از مسائل شوند. یک نکته بسیار مهم در مورد اثربخشی وضع قوانین درباره آزمایشات تعیین مشروعیت فرزند اینست که این قوانین، لزوما تاثیر زیادی بر انگیزش افراد برای روابط خارج از چارچوب نخواهند داشت. همانطور که مکرر مورد تاکید قرار داده‌ایم، آن دسته از انتخاب‌ها و رفتارهای افراد که منشأ تکاملی دارند از منطق متعارفی که ما سراغ داریم

تاثیر نمی‌پذیرند. این رفتارها که منشأیی ناهشیار دارند بوسیله راه‌اندازهای ژنتیکی- تکاملی شکل گرفته و در نتیجه وجود یا عدم وجود آنها در انسان (ولی نه لزوما بروز یا عدم بروز آنها)، از آگاهی او تاثیر نمی‌پذیرد. بستن شدن چشم هنگام پرتاب شدن یک شی به طرف آن، یک واکنش انعکاسی و ناخودآگاه است که حتی در صورت آگاهی و اطمینان فرد از اینکه شیء مذکور به چشم او برخورد نخواهد کرد، همچنان روی خواهد داد. شما هم می‌توانید با انجام یک آزمایش ساده به این مطلب پی ببرید! بخش قابل ملاحظه‌ای از رفتارهای جنسی انسان را پویش‌های تکاملی ناخودآگاه که فرد بر وجود، ریشه، علت و پیامدهای آن بینشی ندارد، می‌سازند. حتی در صورت کسب آگاهی از علل این رفتارها، افراد غالبا نمی‌توانند بر موجودیت آنها تسلط یابند. حتی در صورتی که بدانید چرا ذائقه شما، چربی‌ها و شیرینی‌جات را دوست دارد، این دانستن، تاثیری در اصل تمایلات و ترجیحات غذایی شما نخواهد گذاشت. در این مورد، احتمالا آگاهی از مضرات چربی و تجارب منفی شما در این رابطه، نسبت به بصیرت‌یابی شما درباره علل ترجیحات غذایی، عوامل اثرگذارتری هستند. با توجه به نکات فوق، نباید فکر کرد که انجام آزمایشات تست پدری، می‌تواند در کاهش خیانت‌های زناشویی در زنان یا مردان، خیلی موثر باشد. اول اینکه، بطور ساده، این آزمایشات، به بررسی مشروع بودن یا نبودن فرزند می‌پردازند و نه رویدادن یا ندادن خیانت زناشویی. به همین دلیل، آنها واهمه‌ای در افراد، برای نداشتن روابط فرازناشویی که منجر به حاملگی نمی‌شوند، ایجاد نمی‌کنند. همچنین، در دنیای مدرن، تعداد فرزندهای هر زن متاهل بسیار کم بوده و بدیهی است که سنجش میزان نامشروع بودن این فرزندان نمی‌تواند دلیلی بر درصد روابط فرازناشویی و وجود یا عدم وجود سابقه خیانت در آنها باشد. به عبارت دیگر، هر رابطه جنسی فرازناشویی به حاملگی ختم نمی‌شود که از طریق بررسی مشروعیت فرزند قصد جلوگیری یا اکتشاف خیانت را داشته باشیم. همانطور که گفته شد، آنچه که زنان را برای روابط فرازناشویی در اواسط چرخه برمی‌انگیزد، غالبا یک میل هشیارانه برای داشتن فرزند از مردی دیگر نیست که با تهدید به انجام آزمایشات تعیین مشروعیت فرزند، بتوانیم آن میل را سرکوب کنیم. این انگیزه، یک انگیزه عمیقا ناهشیار و بدون داشتن کنترل بر وجود یا عدم وجود آن است. این برداشت‌های نادقیق، ریشه در عدم درک این نکته تکراری دارند که انسان‌ها، ریشه‌های تکاملی رفتارهای‌شان را درک نمی‌کنند و با توجه به این ریشه‌ها نیست که تصمیم‌گیری می‌کنند. مغز انسان، به عنوان یک عضو برنامه‌ریزی شده تکاملی، آماده واکنش‌دهی به هر آنچه که تناسب فرد را تسهیل یا تهدید می‌کند، است. این مغز ساخته شده در شرایط محیط تکاملی انطباق‌ها، تسهیلات یا مشکلات دنیای مدرن و همچنین تفاوت‌های شرایط حال حاضر با آن عصر را درک نمی‌کند زیرا میلیون‌ها سال در کارخانه‌ای دیگر ساخته و پرداخته شده و الان برای مدت کمی است که وارد محیطی شده که چندان با محیط ساخته شده برای آن مطابقت ندارد. مردانی که اقدام به روابط جنسی با زنان متاهل می‌کنند نیز، غالبا از چرایی تمایلات خود آگاهی ندارند که با ایجاد مانع بر سر تحقق ریشه‌های این تمایلات بتوانیم آنها را

سرکوب کنیم (هر چند در بعضی مواقع، این ریشه‌ها بیرون زده و خود را در قالب تمایلات کاملا آگاهانه و هشیارانه نشان می‌دهند). با وجود همه این نکات، پیشنهاد قانون بررسی مشروعیت فرزند در قبل یا بعد از تولد، مطمئنا می‌تواند در تعیین خزانه ژنتیکی نسل‌های آینده یک جامعه موثر باشد. همانطور که گفتیم، تعداد قابل توجهی از مردانی که با زنان متاهل ارتباط جنسی برقرار می‌کنند و همچنین تعدادی از خود این زنان، علائم و نشانه‌های اختلال شخصیت ضداجتماعی را نشان می‌دهند. بیشتر آمیزش‌های جنسی فرازناشویی زنان نیز، در اواسط چرخه قاعدگی یعنی اوج زمان احتمال باروری صورت می‌گیرد. جلوگیری از ارتباطات جنسی فرازناشویی در زنان، که منجر به حاملگی‌ها و فرزندهای نامشروع از این دسته از مردان و زنان می‌شوند می‌تواند فراوانی افراد مبتلا به اختلال شخصیت ضداجتماعی یا میزان فراوانی صفات این اختلال در جمعیت را در نسل‌های بعدی کاهش دهد.

چنگ‌اندازی به استراتژی‌های فردی یا راه‌حل‌های اجتماعی

«باید نیک و بد را جبران کنیم، اما چرا در حقِ آن کسی که در حق ما، نیکی یا بدی را روا کرده است!» (نیچه).

«دنیا جای خطرناکی برای زندگی است؛ نه فقط بخاطر کسانی که شرارت‌ها را مرتکب می‌شوند. بلکه بخاطر کسانی که این شرارت‌ها را می‌بینند و کاری نمی‌کنند» (انیشتین).

هنگامی که حیوان درنده‌ای به شما حمله می‌کند، دو راه در پیش دارید؛ یا پا به فرار بگذارید یا اینکه با سایرین وارد یک کار تیمی شوید و ببینید برای رفع حمله، چه کار می‌توانید بکنید. در پاسخ به مشکلات و آسیب‌های اجتماعی نیز، می‌توان دو دسته کلی از روش‌های حل مسئله را متصور شد. راه‌حل‌هایی که در دسته اول قرار می‌گیرند بر نجات فردی افراد تاکید دارند. آنها شامل مجموعه راهکارهایی می‌شوند که افراد آنها را در پیش می‌گیرند تا مستقل از اینکه برای دیگران چه اتفاقی می‌افتد، خود را از دست آسیب‌ها نجات داده و برای مشکلات‌شان، راه‌حل‌هایی پیدا کنند. دسته دوم راه‌حل‌ها به یافتن مسیرهایی برای مورد هدف قراردادن مشکلات و آسیب‌ها، در سطح کلی و گروهی می‌اندیشند. این دسته از راهکارها، بر مبنای این فرض اساسی قرار دارند که اگر مشکلات، در سطح اجتماعی و وسیع در نظر گرفته شده و حل شوند، افراد نیز به عنوان اجزاء یک کل بزرگ‌تر، به اهداف خود خواهند رسید. در بسیاری از موارد، برای مدت‌های طولانی، استفاده از راهکارهای فردی جوابگو نخواهد بود. «در مرداب هم، تو باید نیلوفر بمانی» هدفی عملی که برای اغلب افراد قابل دسترس باشد، نیست. جامعه به عنوان یک کل دارای هویت مستقل، قوانین و مکانیسم‌های خاص خود را دارد. سرنوشت همه ما، در گرو اتفاقاتی است که برای دیگران می‌افتد. از این رو، در بسیاری از موارد، به دنبال راه‌حل‌های فردی و

سراغ کار خود رفتن، نه تنها گره‌ای از مشکلات افراد باز نکرده بلکه کارها را به مراتب پیچیده‌تر و دشوارتر هم می‌کند. در واقع، در بخش زیادی از موارد، مشکلات از همین استمرار بر استراتژی‌های فردی نشأت می‌گیرند. در برخورد با پدیده‌های اجتماعی مانند مشکلات و موانع مربوط به ازدواج، ارتباط دو جنس، طلاق، خیانت زناشویی، پرخاشگری‌های بین‌جنسی و از این دست نیز، اغلب افراد به استراتژی‌های فردی چنگ‌اندازی کرده و سعی می‌کنند فقط گلیم خود را از آب بیرون بکشند. داستان این انطباق‌های برخاسته از ذهن تکاملی ما همانند گرفتن چتر بر بالای سرمان در یک بارندگی است. هر چند آنها ممکن است باعث شوند تا ما خودمان فعلا کمتر خیس شویم ولی باران بالاخره همه جا را خیس خواهد کرد. متاسفانه، تعداد کمی از افراد می‌فهمند که باید سراغ حل مسائل در سطوح وسیع‌تر مانند سطوح اجتماعی رفت. بطور کلی، افراد در اجتماع و بخصوص عوام، کمتر احتمال دارد که بخواهند یا بتوانند به حل مشکلات و آن هم بطور ریشه‌ای بیندیشند. در عوض، از طبقات نخبه و بخصوص از مسئولان انتظار می‌رود تا افراد اجتماع را با تفاوت‌های در پیش گرفتن راهکارهای فردی در مقابل اجتماعی آشنا کرده و در راستای در پیش گرفته‌شدن راه‌حل‌های کلی و وسیع در جامعه، بکوشند.

در پیش گرفتن راه‌حل‌های فردی و غفلت از این عنصر اساسی و اولیه در تشکیل جوامع که همه افراد یک جامعه، به نوعی تحت لِوای یک سرنوشت مشترک قرار دارند، آسیب‌هایی از جمله جابجایی ضربه‌هایی که افراد می‌خورند را هم، در پی خواهد داشت. ممکن است که ما، به اینکه فردی، از رفتارهای خودخواهانه دیگران، در حال آسیب‌دیدن است اهمیتی ندهیم. درحالی‌که ممکن است اولین کسی که از رفتارهای این قربانی امروز و قربانی‌کننده فردا آسیب می‌بیند، خود ما باشیم. افراد، ممکن است نتوانند حق خود را از مستبدی که به آنها ظلم می‌کند بگیرند اما ممکن است این ظلم را، خودشان، در حق کسی دیگر بکنند. در اینجا، مسئول اصلی این ظلم‌ها کیست؟ آیا همه یا اغلب ما، به نوعی ظالم نیستیم؟! برعکس آن نیز می‌تواند روی دهد. کسی که از تعاملات خود با دیگران منافع انسانی متعددی کسب می‌کند، احتمال اینکه به نگرشی خیرخواهانه درباره انسان برسد، افزایش می‌یابد. این، خود، در پیش گرفتن رویکردی انسانی نسبت به دیگران را، از طرف این فرد افزایش می‌دهد. زن یا مردی که امروز بخاطر قصورات قانونی، اجتماعی و فرهنگی، از طرف فردی از جنس مقابل آسیب می‌بیند و این آسیب‌ها جبران نمی‌شوند، ممکن است به فردی خطرناک برای جامعه تبدیل شود. او تلافی آنچه که بر سرش آمده را، بر سر شخصی دیگر خالی خواهد کرد. در چنین جامعه‌ای، حتی اگر ما خود اخلاق‌گرایانه رفتار کنیم، از آسیب‌هایی که به این شکل بوجود می‌آیند، در امان نخواهیم بود. هنگامی‌که یک کشور تصمیم می‌گیرد از حالت ده‌نشینی، قبیله‌ای و سنتی به سمت مرزهای تمدن، مدرنیته و تشکیل شهرهای پیچیده حرکت کند، باید ابتدا الفبای لازم برای برپایی چنین حرکت جسورانه‌ای را، از بر کند. بدون ساخت چنین مقدمات ضروری، کارهایی که انجام

خواهند شد، بجای مدرنیته واقعی، چیزی جز هرج و مرج و بی‌عدالتی بیشتر به دنبال نخواهند داشت. یکی از این گام‌های اساسی، ایجاد و تقویت روحیه جمع‌گرایی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی است.

فردگرایی اجتماعی و برگشت به سمت غرایز

گونه انسان، هیچ‌وقت آنقدر تکامل نیافته که بتوانیم حرف از جدایی مشخص زندگی انسانی و حیوانی بزنیم. رفتار انسان‌ها و جوامع انسانی، آمیخته‌ای از وجوه تمایز آنها با حیوانات و غرایزی که در آنها با سایر جانداران مشترک هستند، است. اما با این وجود، می‌توان حرف از زمان‌هایی زد که جامعه و رفتار افراد در جامعه، بیشتر به دوران ماقبل برمی‌گردد. حقیقت اینست که جامعه ما، در شرایط کنونی، در حال تجربه یکی از همین برگشت‌های تکاملی است. اگر از رفتارهای گستاخانه شهروندان با یکدیگر بگذریم، حتی زبان بدنی غالب در این دوره زمانی هم، گویای این مطلب است. رفتارهای بعضی از والدین با بعضی از فرزندان‌شان، ما را به یاد رفتارهای خرس پاندا می‌اندازد. ماده در این گونه حیوانی دوست‌داشتنی، در هر زایمان، معمولاً دو فرزند می‌زاید. سپس، از بین این دو، آن یکی را که قوی‌تر است برگزیده و دیگری را به راحتی رها می‌کند.

والدین امروزی نه تنها به اندازه قبل مسئولیت‌پذیر نیستند بلکه وضعیت درباره نحوه تعامل فرزندان با والدین هم، بسیار بدتر شده است. روابط کاملا شیءانگارانه بسیاری از همسران با یکدیگر، ملاک‌های همسرگزینی و الگوهای جفت‌یابی دو جنس در سال‌های اخیر، مسئولیت‌پذیری مردم نسبت به همدیگر و رویدادهای اجتماعی و بسیاری از مشاهدات دیگر، گویای این برهه زمانی در اجتماع هستند. هرچند در این موضوع، عوامل متعدد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی نقش داشته اما یکی از این عوامل، به ترجیح فردگرایی افراد نسبت به جمع‌گرایی برمی‌گردد. این فردگرایی در مقابل داشتن روحیه مسئولیت‌پذیرانه، بخصوص چنانچه همراه با عوامل لازم برای بسط فردگرایی حساب‌شده نباشد، می‌تواند مروج مکانیسم‌هایی غریزی شود که به اجتماع آسیب‌های جدی وارد می‌کند. واژه اجتماع، در لغت و ذات و ماهیت به معنی جمع‌بودن، شدن و اجتماع‌داشتن است. این ذات و ماهیت، نمی‌تواند با فردگرایی شدید افراد، کاملا جور در بیاید.

اذعان و اعتراف به این برگشت اجتماعی را، نه تنها در افراد اجتماع، بلکه در سطوح کلان و سازمانی هم می‌تواند دید. در سال ۱۳۸۸، سازمان ملی جوانان که یکی از وظایفش، فراهم‌کردن شرایط فرهنگی لازم برای ازدواج جوانان بود، در اقدامی جالب، ملاک‌های مناسب برای انتخاب همسر را معرفی کرد. از بین ملاک‌های پیشنهاد شده به زنان هنگام انتخاب یک مرد برای ازدواج، ملاک‌های «قدرت، چهارشانگی و توان دفاعی» جالب بودند! شاید زمان آن رسیده که مردانی که چهارشانه نیستند، از گود کنار بروند و این یعنی برگشت به همان دوران..!



کاریکاتور تکامل مردان ایرانی (منبع؟). به نظر شما، این کاریکاتور فقط یک طنز است یا درون‌مایه‌های از واقعیت هم در خود دارد؟!

زیرگونه‌های لیبرالیسم

در این فصل از کتاب سعی شد تا، نه تنها به تحلیل و ارزیابی از کلیات لیبرالیسم بلکه تا حدی به انواع فرعی آن نیز پرداخته شود. بطور مثال، همانطور که بحث شد، گفتیم که تبعات و پیامدهای یک نظام محافظه‌کار–لیبرال، از نظر ناعادلانه بودن و توزیع نامتوازن ارضای جنسی، از یک نظام تماما لیبرال، بسیار منفی‌تر و جدی‌تر است و همانطور که گفتیم، شرایط اجتماعی و سیاسی کنونی در جامعه ما بسیار بیشتر منطبق با یک نظام محافظه‌کار–لیبرال است. مقایسه جامع زیرگونه‌های لیبرالیسم، یک بحث طولانی را می‌طلبد که خارج از اهداف این کتاب است. در اینجا هدف از مطرح‌کردن این بحث، جلب توجه شما به اهمیت شاخه‌های فرعی لیبرالیسم است.

هرچند که همه انواع لیبرالیسم در مورد مسائل مطرح‌شده، اشتراکات اساسی دارند و مواردی که برشمردیم درباره همه آنها صدق می‌کند اما طبیعی است که وقتی با انواع متنوع لیبرالیسم مواجه می‌شویم، شدت و فروانی این پیامدها هم تا اندازه‌ای متفاوت شوند. بطور مثال، لیبرالیسم– فمنیسم اساسا می‌آید تا برنامه‌های فمنیسم را در قالب لیبرالیسم در جامعه پیاده‌سازی کند و ارزش‌های لیبرالی در آن، حول محور آزادی‌های جنس مونث می‌چرخد تا هر دو جنس. لیبرالیسم‌های شرقی یا لیبرالیسم‌هایی که در کشورهای شرقی رواج دارند غالبا با لیبرالیسم‌های از نوع غربی آنها، تفاوت‌های قابل‌ملاحظه‌ای دارند. لیبرالیسمی که هم‌اکنون در کشور ترکیه در جریان است از نظر متغیرهای برشمرده شده در این فصل، تا حدی با لیبرالیسم جاری در کانادا متفاوت است. بر همین قیاس، لیبرالیسم در کشورهای اسلامی، قطعا اَشکال تا حدی متفاوت از لیبرالیسم‌های مسیحی خواهند داشت. لیبرالیسم ایرانی هم طبق معمول قاعدتا چیزی منحصر به فرد و نه غربی، نه شرقی خواهد بود! اگرچه که لیبرالیسم، در هر کجا که باشد بر یک سری مشخص و واحد از ارزش‌های سیاسی و اجتماعی تاکید دارد اما شرایط بسیار متنوع جوامع از

نظر عوامل جغرافیایی، ژنتیک رفتاری مردمان آن جغرافیا و تفاوت‌های زیستی- رفتاری بین مردمان ملل مختلف، و عوامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تاریخی، سیاسی و غیره، منجر به این می‌شود که تاثیر و تبعات و در کل شکل نهایی رواج لیبرالیسم در این جوامع نیز، طرح‌های متفاوتی به خود بگیرند. این موضوع، ما را به این تفکر رهنمون می‌شود که با تحلیل شرایط پیش از ورود لیبرالیسم به یک جامعه، تا حدی بتوانیم پی به شرایط همان جامعه در پس از گسترش لیبرالیسم ببریم. نکته بعدی اینکه، همانطور که قبلا هم چندین بار مورد تاکید قرار گرفت، این زیرگونه‌های نهایی لیبرالیسم که از ترکیب شرایط موجود جوامع با ارزش‌ها و کنش‌گری‌های یک نظام لیبرالیسم بوجود می‌آیند، از نظر میزان عدالت‌ورزی، آزادی همگانی، توزیع متوازن مواهب لیبرالیسم، پیامدهای آسیب‌زا و منفی لیبرالیسم، بوجودآوری گروه‌های مردمی متفاوت و عموما متضاد در منافع در آن جوامع و سایر ملاک‌های سنجش، متفاوت هستند. این نکته، به کنش‌گران سیاسی، این نکته بسیار حیاتی را گوشزد می‌کند که در صورتی که قصد ورود و پیاده‌سازی هر میزانی از لیبرالیسم را که دارند، نسبت به این کنش و واکنش‌های پیچیده هشیار باشند و همانند پزشکان، قبل از تجویز دارو، به فکر تحلیل سود به هزینه تجویزات خود و عوارض جانبی آنها هم باشند. علاوه بر این، آنها باید بر اساس این تفاوت‌های موجود در زیرگونه‌های لیبرالیسم، تصمیم بگیرند که کدام نسخه از لیبرالیسم، برای شرایط فعلی جامعه آنها بهتر کار می‌کند و جوابگوی نیازهای اکثریت مردمان آن جامعه است. با تغییر و تعدیل و بالا و پایین بردن متغیرهای لیبرالیسم، می‌توانیم تا حدی آن را برای جامعه خود بهینه‌سازی کنیم. در غیر اینصورت و در صورتی که سراسیمه و با همهمه و جوسازی، قصد انتقال یک‌باره ارزش‌های لیبرالیسم را در یک جامعه، بدون در نظر گرفتن شرایط و زیرساخت‌های آن داشته باشیم، با چیزی به جز گروه‌های معارض سیاسی و اجتماعی که بعضا هم به نزاع‌های سیاسی و نظامی خونین منجر می‌شود، مواجه نخواهیم بود. این موضوع، بخصوص درباره کشورهای خاورمیانه‌ای و اسلامی که یدی طولانی در حل تعارضات درونی خود از طریق خون و خونریزی دارند، بسیار بیشتر حائز اهمیت است. امید است که فعالان و کنش‌گران سیاسی در کشور ما نیز به به اهمیت روزافزون این موضوعات پی ببرند و آنها را در دستور کار خود قرار دهند.

فصل ششم: تفاوت‌های دو جنس در رفتارهای جنسی، تاثیر نسبت جنسیتی و ارتباطات پیش از ازدواج

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- تفاوت دو جنس در رفتارها و ترجیحات دو جنس و درک آن از منظر تکامل
- تفاوت دو جنس در حساسیت نسبت به انواع خیانت و درک تکاملی این تفاوت‌ها
- تفاوت در ویژگی‌های تناسب‌افزای وابسته به جنس و ارتباط آن با ملاک‌های همسرگزینی در دو جنس
- روابط جنسی قبل از ازدواج و ارتباط آن با خیانت در بعد از ازدواج
- نسبت جنسی و ارتباط آن با رفتارهای جنسی دو جنس
- چالش‌های پیش‌ِروی یک جامعه دارای نظام تک‌همسرانه

از بین همه رویکردهای حال حاضر در روانشناسی و سایر علوم تجربی، روانشناسی تکاملی بالاترین قدرت را در توضیح، تبیین و پیش‌بینی رفتارهای جنسی انسان داشته است. روانشناسی تکاملی برای کسانی که علاقمند به پژوهش در حیطه رفتارهای جنسی هستند، بسیار غنی و جذاب است. واضح است که برای تبیین رفتارهای جنسی، فقط روانشناسی تکاملی کافی نیست اما نقش تکامل انسان در رفتارهای جنسی او تا بدان حد است که با جرات می‌توان گفت که هر گونه بحث و تبیینی که در این‌باره صورت بگیرد اما به تکامل نپردازد قطعا بحثی مکفی و شایسته نخواهد بود. در این بخش از کتاب، بطور مختصر به بررسی چند رفتار جنسی دیگر که به مباحث مطرح شده در این کتاب نیز مربوط هستند، می‌پردازیم.

تفاوت در میل جنسی و ریشه‌های تکاملی آن

«برای داشتن رابطه جنسی، مردان فقط نیاز به یک مکان دارند و زنان نیاز به یک دلیل!» (بیلی کریستال).

میل جنسی[۱] بیشتر یا بسیار بیشتر مردان، یکی از برجسته‌ترین تفاوت‌هایی است که با مرور بسیاری از متغیرهای مرتبط با میل جنسی و در نمونه های متفاوت، شاهد آن هستیم. برای بررسی مروری پژوهش‌های انجام گرفته در این حوزه، بومیستر و همکارانش (۲۰۰۱)، چندین منبع اطلاعاتی را مرور کردند. الف) مقالات مرتبط با انگیزش جنسی که در طول ۳۶ سال (از ۱۹۶۵ تا ۲۰۰۱) در مجله پژوهش‌های جنسی[۲] چاپ‌شده بودند. ب) مقالات مرتبط با انگیزش جنسی که در مجله آرشیو پژوهش‌های جنسی[۳] از سال ۱۹۹۰ به قبل چاپ شده بودند. ج) جستجوی اینترنتی اطلاعات مرکز داده‌های اینترنتی PsychINFO از سال‌های ۱۹۶۷ تا ۲۰۰۱. و د) جستجوی اینترنتی اطلاعات مرکز داده‌های اینترنتی MEDLINE از سال‌های ۱۹۶۶ تا ۲۰۰۱. آنها در مجموع، ۵۴۰۰ مقاله در ارتباط با این تفاوت جنسی یافتند. نتیجه‌گیری کلی آنها، وجود تفاوت بارز جنسی دو جنس در میزان میل جنسی را تایید می‌کرد. موضوعاتی که در پژوهش‌های مرور شده به منظور بررسی تفاوت دو جنس در شدت و فراوانی میل جنسی مورد سنجش قرار گرفته و میل جنسی بیشتر در مردان را تایید می‌کردند عبارت بودند از: میزان تفکرات خود-انگیخته درباره مسائل جنسی، میزان خودارضایی، میزان تنوع‌طلبی جنسی، فراوانی و تنوع در خیالبافی‌های جنسی، برانگیختگی جنسی، تمایل به ارتباط جنسی، میزان خودارضایی، در جستجوی مسائل جنسی بودن، فدا کردن منابع خود به خاطر ارتباط جنسی، تعداد شرکای مورد دلخواه، دفعات آمیزش‌های جنسی مورد دلخواه، شروع کننده بودن در ارتباط جنسی در مقابل خودداری کردن از آن، لذت از انواع شیوه‌های ارتباط جنسی، نگرش مثبت نسبت به رفتار جنسی، خود-ارزیابی از میل جنسی، فراوانی اختلال میل جنسی کم‌کار[۴] و ... . همگی موارد پیشنهاد کننده میل جنسی بیشتر در مردان بود. بومیستر و همکارانش، هیچ پژوهشی را که نشان‌دهنده میل جنسی بیشتر در زنان باشد نیافتند. البته، آنها هشدار می‌دهند که تفاوت دو جنس در شدت و فراوانی میل جنسی، نباید به سایر سازه‌های جنسی مانند میزان لذت بردن از ارتباط جنسی، ظرفیت رسیدن به ارگاسم، توانایی جنسی و میل جنسی برانگیخته‌شده بوسیله عوامل بیرونی تعمیم یابد. نکته دیگر اینکه، تفاوت دو جنس از نظر میل جنسی استثناهایی نیز دارد. استثناها عبارتند از: افزایش میل جنسی زنان در روزهای قبل و هنگام تخمک‌گذاری

1- Sexual Desire
2- Journal of Sex Research
3- The Archive of Sex Research
4- Hypoactive Sexual Desire

و همچنین هنگام ارتباط جنسی با شریکی جدید یعنی همان زمانی که صمیمیت سریعا در حال افزایش بوده و شور و هیجان بالاست.

اولین و یکی از مهمترین دلایل میل جنسی بیشتر در مردان به ارتباط میل جنسی زیادتر با تولیدمثل بیشتر در آنها برمی‌گردد. برای یک مرد، یک همسر یا شریک جنسی، در هر سال حداکثر معادل یک فرزند برای اوست. همسران و شرکای جنسی بیشتر، یعنی فرزندان بیشتر. ارتباط جنسی با زنان متعدد در طول تکامل نیز، نیازمند میل جنسی زیاد و پایدار بوده است. مردان دارای همسران یا شرکای جنسی بیشتر، زاده‌های بیشتری تولید کرده و در نتیجه توزیع ژن میل جنسی بالاتر در نسل‌های بعدی مردان را باعث شده‌اند.

از نظر تکاملی، دو جنس برای حل محدودیت‌ها و موانع مربوط به افزایش‌دهی حداکثری احتمال بقا و تولیدمثل خود، با چالش‌های متفاوتی روبرو بوده (و هستند). برای مردان، دسترسی به شریک جنسی، مهمترین عامل محدود کننده موفقیت تولیدمثلی تلقی می‌شود درحالی‌که برای زنان، دسترسی به منابع مادی و پدری که در پرورش فرزندان به او کمک کند، یک محدودیت برجسته است. دیگر اینکه همانطور که در فصل قبل گفتیم، سرمایه‌گذاری والدینی به میزان انرژی و زمانی که هر یک از پدر و مادرها برای زادآوری یک فرزند و سپس بزرگ کردن آن فرزند تا سن تولیدمثل صرف می‌کنند، گفته می‌شود. گفتیم که میزان سرمایه‌گذاری والدینی و هزینه‌های بالقوه ارتباط جنسی، برای زنان بیشتر و در عین حال، توانایی زادآوری آنها کمتر است. ارتباط جنسی برای یک مرد، فقط شامل هدیه چند اسپرم ناقابل می‌شود درحالی‌که همین یک رابطه جنسی ناخواسته، برای جنس مونث می‌تواند به ۹ ماه حاملگی و درد و خطر مرگ در حین زایمان، و از دست دادن چندین سال عمر برای پرورش فرزند شود که در غیر اینصورت می‌توانسته در جای دیگر و به شکل دیگری، صرف افزایش تناسب تولیدمثلی و تکاملی او شود. در اکثر پستانداران و نخستی‌ها، وظیفه حاملگی به عهده جنس مونث است. شیردهی و پرورش تا چند سال بعد از تولد نیز، به همین ترتیب بر دوش مادر قرار داده شده است. چنانچه ماحصل این فرایند، پرورش فرزندی باشد که به سن تولیدمثل رسیده و سپس با تولیدمثل خود، ژن‌های مادر را پخش کند، می‌توان گفت که آن ارتباط جنسی برای مادر منفعت تکاملی داشته است. اما چنانچه به هر علت، مادر در طی این فرایند دشوار و طولانی تولید فرزند و سپس پروراندن او تا سن تولیدمثل شکست بخورد، باید بهای سنگینی را پرداخت کند و آن شکست در تولیدمثل موفق است. برای اینکه مادری مشمول اولین حالت شود می‌بایست راهبردهایی در پیش بگیرد که موفقیت او را تضمین می‌کنند. یک زن، از طریق افزایش دفعات ارتباط جنسی خود، موفق به زادآوری و تولید فرزند بیشتر نخواهد شد. او اگر یک، ده یا صدها بار در سال آمیزش داشته باشد، باز هم توانایی فقط یک بار حاملگی را در هر سال خواهد داشت. از طرف دیگر، میانگین سن باروری در یک زن، کوتاه‌تر از یک مرد است: اگر سن شروع توانایی برای حاملگی را ۲۰ سال و سن

یائسگی که پایان دوره باروری تلقی می‌شود را ۴۰ تا ۴۵ سال در نظر بگیریم، سن باوری یک زن حدودا ۲۰ تا ۲۵ سال خواهد بود. این درحالی است که یک مرد، از سنین نوجوانی تا پیری، قادر به تولید اسپرم و زادآوری است. بنا به همین دلایل، تعداد ارتباطات جنسی در یک مدت زمان معین، عامل اثرگذاری در تعیین موفقیت یک مرد است اما زنان، مستقل از تعداد روابط جنسی، فقط تعداد معینی باروری را می‌توانند از ورای روابط جنسی خود داشته باشند. مردان، به علت سرمایه‌گذاری والدینی کمتر و اینکه نقش‌شان در بوجود آمدن یک فرزند، به فراهم‌آوری چند اسپرم محدود می‌شده، کمتر از زنان به کیفیت و بیشتر از آنها به کمیت شرکای جنسی اهمیت داده‌لند. اما زنان، به علت هزینه‌های بالقوه زیاد سرمایه‌گذاری وللدینی در آنها، مجبور بوده‌لند که در روابط جنسی خود، محتاط‌تر و دوراندیش‌تر باشند چرا که حاملگی‌های بدون منابع مادی و وجود حامی برای مادر و فرزند، نه تنها می‌توانسته برای فرزند آنها بلکه برای خود آنها نیز خطرساز باشد. تفاوت دو جنس در سرمایه‌گذاری والدینی و چالش‌های مربوط به حداکثررسانی موفقیت تولیدمثلی، منجر به شکل‌گیری انطباق‌های زیستی، شناختی و رفتاری متفاوت جنسی در آنها شده است. تفاوت در انطباق‌های تکاملی، تفاوت در استراتژی‌های جنسی و آن هم تفاوت در مواردی از قبیل همین تفاوت در میل جنسی را به ارمغان آورده است.

یکی دیگر از دلایل افزایش میزان کلی دفعات ارتباط جنسی که از طریق افزایش میل و اشتیاق و اقدام به ارتباط جنسی برای یک مرد مقدور است به این مسئله مربوط می‌شود که همه آمیزش‌های جنسی با یک زن منجر به زادآوری نمی‌شوند. زمان تخمک‌گذاری در زنان که به معنای فراهم بودن نیمه دیگر معادله به منظور تشکیل سلول تخم و تولیدمثل موفق است، فقط محدود به چند روز دوره طلایی برای حاملگی می‌شود. در سایر دوره‌های چرخه قاعدگی، تخمکی برای لقاح یافتن وجود ندارد. بنا به دلایل فوق، یک مرد با یک بار ارتباط جنسی نمی‌تواند از حاملگی طرف مقابل‌ش اطمینان حاصل کند زیرا دوره تخمک‌گذاری چرخه قاعدگی در زنان یعنی روزهایی از چرخه که ارتباط جنسی در آن روزها به حاملگی منجر شود، مشخص نیست. یکی از راه‌های ممکن برای یک مرد برای اینکه اطمینان حاصل کند که همسرش از او حامله شده یا می‌شود، افزایش تعداد دفعات آمیزش جنسی است. یک مرد، می‌بایست در طول چرخه قاعدگی بطور مجدّانه و حریصانه به دنبال مقاربت جنسی با شریک خود برمی‌آمده تا بالاخره این آمیزش‌ها منجر به حاملگی شوند. این عدم آشکار بودن دوره تخمک‌گذاری در زنان منجر می‌شده تا یک مرد ارتباطات جنسی خود را بطور مداوم و با ثبات و نه در دوره خاصی تکرار کند. انجام این فرایند نیاز به میل و توانایی جنسی زیاد و با ثبات داشته است. فقط مردانی از پس این مسئله برمی‌آمدند که قبلا دارای جهش‌های ژنتیکی سودمندی شده بودند که میل جنسی آنها را افزایشی چشمگیر می‌داده است. موفقیت این مردان در افزایش زادآوری و تولیدمثل موفق که خود در نتیجه میل

جنســی فزون‌یافته آنها بوده منجر به گســتردگی ژن آنها یعنی ژن کدکننده میل جنســی بالا در نســل‌های بعدی مردان می‌شده است.

علت دیگر میل جنسی زیادتر در مردان، به مسئله عدم قطعیت پدری برمی‌گردد. این موضوع که به مبحث رقابت اسپرمی در مردان هم مرتبط است منجر به این شده که یک مرد برای برنده شدن در مسابقه بقای خط ژنتیکی خود و رقابت احتمالی با سایر مردان، نیاز به میل جنسی زیاد و آمیزش‌های متعدد و مکرر داشته باشد. یک مرد، هیچ وقت نمی‌توانسته صد در صد مطمئن شود که فرزند درون شکم همسرش، قطعا فرزند او و نه فرزند مرد دیگری است. میل زیاد و آمیزش‌های متعدد، این نگرانی را کمتر کرده و شانس او در اینکه فرزندش، واقعا فرزند خودش باشد را تا حدی افزایش می‌داده است.

تفاوت‌های دو جنس در میل جنســی و مولفه‌های آن، از جمله مســائلی اســت که به ســایر مســائل مهم اجتماعی و ارتباطی بین دو جنس مانند چندهمسری ارتباط می‌یابد.

تفاوت در تنوع‌طلبی جنسی و تمایل به ارتباطات جنسی گذرا

مردان، عموما تنوع‌طلبی جنسی[1] بیشتری نشان می‌دهند و این در واقع یکی از دلایل خیانت در مردان است. **رابطه جنسی برنامه‌ریزی‌نشده**[2] یا اتفاقی یا اصطلاحا یک‌شبه[3] به آن دسته از روابط جنسی می‌گویند که در آن، طرفین، قبل از ارتباط جنسی شناخت بسیار کمی از همدیگر داشته و یا اصلا شناختی ندارند. تمایل مردان به ارتباط جنسی بدون تعهد و ارتباط جنسی اتفاقی بیشتر بوده و این مسئله یکی از انگیزه‌های مردان از رابطه با جنس مقابل است. در یک مطالعه (الیچمن و الیستاین[4]، ۱۹۹۲؛ به نقل از باس، ۲۰۰۸) از زنان و مردان خواسته شد تا نظرشان را در مورد ۴۸ آرزوی خصوصی بگویند. طیف این آرزوها از «دوست دارم وقتی که مُردم، با خدا باشم» تا «دوست دارم از طریق یک فعالیت خلاقانه، تاثیرات درازمدت ایجاد کنم» وسعت داشت. بیشترین تفاوت جنسی گزارش شده در این ۴۸ آرزو مربوط به این خواسته بود: «با هر کسی که دوست دارم ارتباط جنسی داشته باشم». ارتباط جنسی با زنی که از مرد تعهد نخواهد، از فرصت‌های بسیار جذاب برای مردان است، درحالیکه در مورد زنان اینطور نیست. تعهد، می‌تواند خود را به اَشکال و شدت‌های متفاوت نشان دهد: از قول ازدواج گرفته تا گذاشتن چند ساعت وقت و انرژی برای طرف مقابل. زنان، عموما نه تنها رابطه جنسی بدون تعهد را رضایت‌بخش نمی‌دانند بلکه آن را یکی از انواع روابط نامطلوب نیز گزارش می‌کنند. البته تمایل زنان به ارتباطات

---

[1]- Sexual/ Partner variety seeking
[2]- Causal Sex
[3]- One-night Stand
[4]- Ehrlichman & Eichenstein

جنسی گذرا و بدون تعهد از جانب طرف مقابل، در اواسط چرخه قاعدگی و سایر موقعیت‌های خاصی که برانگیزاننده روابط کوتاه‌مدت در آنها هستند را باید استثنا تلقی کرد. داده‌های حاصل از خودگزارش‌دهی، خیالبافی‌های جنسی، تحلیل هنر و ادبیات، رسوم اجتماعی مانند فحشا و ابزارهای شهوت‌زا مانند درصد متقاضیان فیلم‌ها و سایت‌های پورنوگرافی نیز، موید این مطلب هستند که عموما مردان بیشتر به دنبال روابط گذرای جنسی بدون تعهدند هستند.

میل به تنوع‌طلبی بیشتر خود را در میل به روابط کوتاه‌مدت هم نشان می‌دهد. تفاوت دو جنس از نظر علاقه به روابط کوتاه‌مدت، یکی از تفاوت‌هایی است که بطور مکرر، در ادبیات پژوهشی روانشناسی جنسی گزارش شده است (برای مروری در این زمینه رک به اوکامی و شاکلفورد، ۲۰۰۱). البته تفاوت دو جنس، آنچنان که در ابتدا فرض می‌شود، به شکل کاملا سر راست و کلی نیست. مردان، معمولاً در همه شرایط، اشتیاق و تمایل به این روابط نشان می‌دهند درحالی‌که گرایش زنان به این‌گونه از روابط، به جز در موقعیت‌های معین، پایین‌تر است. پیامد کلی اینست که مردان، معمولاً در همه شرایط و زنان فقط در شرایط معینی، تمایل به روابط کوتاه‌مدت داشته و اقدام به این روابط می‌کنند.

نتیجه یک کار پژوهشی بسیار عظیم که بر روی ۵۲ کشور از ۶ قاره و ۱۳ جزیره انجام شد نیز، تاییدکننده تفاوت بین دو جنس در مورد میزان تمایل به تنوع‌طلبی جنسی در آنها بود (اسچمیت و همکارانش، ۲۰۰۳). تفاوت دو جنس در تنوع‌طلبی جنسی، در فرهنگ‌های بدوی که شباهت بیشتری به جوامع تکاملی ما دارند هم، کاملا مشهود است. باس (۱۹۹۴) گزارش می‌دهد که در جنگل‌های آمازون، مردان بومی، داشتن آمیزش جنسی با همسر خود را «مانا» یا بی‌مزه می‌نامند اما آمیزش جنسی با زنی دیگر را «ویریتاپاپا» یا خوشمزه می‌نامند. او همچنین از یک مرد سرخ‌پوست نقل می‌کند که گفته بود: "کسی دوست ندارد که هر روز یک نوع سبزی را بخورد!". با وجود همه این نتایج پژوهشی، آنچه که نباید در مورد تفاوت دو جنس در این رفتار جنسی مورد غفلت قرار گیرد، تفاوت در میل و عمل بر مبنای تنوع‌طلبی است. البته باید دقت کنیم که هر چند که مردان تنوع‌طلبی و میل جنسی بیشتری دارند ولی همانطور که بعدا بحث خواهد شد در واقع این زنان هستند که از بعضی جنبه‌ها، توانایی بسیار بیشتری برای عملی کردن تمایلات یا سایر ترجیحات جنسی خود دارند.

همانطور که بحث شد، میل جنسی زیاد برای زنان، نفع تکاملی و تولیدمثل موفق را به آن اندازه که برای مردان مورد انتظار است، به همراه نداشته است. همین موضوع درباره تنوع‌طلبی جنسی هم صدق می‌کند. زنان، به کیفیت ژنتیکی مرد یا مردان انتخاب شده برای اینکه پدر زیستی فرزندان آنها باشند و از آن طرف به رابطه، ویژگی‌های اقتصادی، شخصیتی و عاطفی یک مرد برای اینکه پدر اجتماعی کودک باشد اهمیت می‌دهند تا از آینده همان تعداد فرزندان اندک خود اطمینان حاصل کنند. داشتن فرزندان بیشتر در نسل‌های آتی، برای زنان، به

نوعی به جای زادآوری مستقیم بیشتر با زادآوری با کیفیت بالاتر گره خورده است. اگر برای یک مرد، توزیع بیشتر ژن‌ها از طریق داشتن فرزندان بیشتر و متنوع‌تر میسر بوده، در عوض برای یک زن، همان تعداد اندک فرزند و مثلا داشتن حتی فقط یک پسر که کیفیت ژنتیکی و جذابیت‌های لازم را داشته باشد، می‌توانسته تعداد زاده‌های او در نسل‌های بعدی را به حداکثر برساند. این الگوی توجه‌ای، همان الگویی است که در مکانیسم‌های اهمیت‌دهی و توجه‌ای دو جنس در زمان انتخاب جفت، خیالبافی‌های جنسی یا هنگام فعالیت‌های جنسی مشاهده می‌کنیم. محتاط بودن در روابط جنسی، توجه به جنبه‌های عاطفی و رمانتیک رابطه که در واقع بطور بالقوه خبر از وجود مردی حمایت‌گر، پایا و تعهدپذیر می‌دهد، اهمیت‌دهی به تعهد یک مرد به رابطه زناشویی و عدم تمایل شدید به تنوع‌طلبی‌های جنسی زیاد، می‌توانسته تناسب تکاملی و موفقیت در زادآوری زنان را به بیشترین حد خود برساند.

درحالی که برای جنس مذکر، هر چقدر که دفعات آمیزش با زنان مختلف بیشتر بوده، تعداد فرزندانی که ژن‌های پدر را به ارث می‌بردند نیز افزایش می‌یافته است. باید توجه شود که وجود تمایل مردان به زنان متعدد، تا حدی از طریق میل جنسی زیاد و تا حدی هم بوسیله میل به تنوع‌طلبی بیشتر، قابل‌تبیین است. یک مرد، اگر هم همه میل جنسی فزون‌یافته خود را خرج فقط یک زن یا تعداد کمی زن می‌کرده، باز نمی‌توانسته از حد معینی زادآوری بیشتر داشته باشد و این مسئله بخاطر محدودیت‌های زنان در توانایی زادآوری بوده است. او اگر ده یا صد بار هم با شریک اول خود رابطه می‌داشته نهایتا می‌توانسته انتظار یک فرزند در یک‌سال را داشته باشد. به همین دلیل بوده که در طی تکامل، سرریز میل جنسی زیاد یک مرد، به سمت تنوع‌طلبی جنسی، جهت پیدا می‌کرده است.

در رابطه با زنان، تمایل به ارتباطات متعدد و متنوع و میل جنسی زیاد، علاوه بر اینکه اثرات کمتری بر افزایش موفقیت تولیدمثلی آنها داشته، آن می‌توانسته برای آنها، بطور بالقوه، خطرناک هم باشد. آسیب دیدن بوسیله شرکای متعدد حسود و سر باز زدن آنها از پرورش فرزندی که مشخص نیست متعلق به کدام یک از آنهاست، از آن جمله بوده است.

روابط کوتاه‌مدت، ازدواج موقت و استراتژی‌های جنسی دو جنس

> «در بسیاری از اوقات، آن دسته از دلایل اعتقادی و ایدئولوژیکی که ما برای موافقت یا مخالفت‌ورزی با مسائل مطرح می‌کنیم، پوششی است برای آنچه که درون مغز جنسی- تکاملی ما می‌گذرد. آنچه که در هر لحظه انجام می‌دهیم، بر مبنای انطباق‌ها، محاسبات و تحلیل‌های سود- هزینه منفعت‌طلبانه ماست. اما بعدا توجیهاتی به ظاهر منطقی برای آنها سرهم می‌کنیم».

در کشورهای غربی، انواعی از روابط کوتاه‌مدتی که در آنها دو فرد هیچ ضمانت قانونی مبنی بر تعهد جنسی و عاطفی به همدیگر نمی‌دهند، رواج دارند. روابط جنسی اتفاقی و یک‌شبه[1]، دوستی‌های بدون تعهد[2] و شریک جنسی[3] از جمله این موارد هستند. در کشورهایی مانند کشور ما هم، این‌گونه روابط در مقیاس پایین‌تر مشاهده می‌شوند. اما ازدواج موقت، تنها شیوه قابل قبول از انواع روابط کوتاه‌مدت است که تایید قانونی برای خود دارد. هر چند که از نظر حقوقی، ازدواج موقت می‌تواند بسیار طولانی و حتی برای سراسر عمر زوجین در نظر گرفته شود اما آن، غالبا نوعی از ارتباط است که در آن، طرفین برای مدت زمان کوتاهی در کنار یکدیگر می‌مانند. بر همین اساس، می‌توان آن را جزو آن دسته از روابط کوتاه‌مدتی دانست که مشروعیت حقوقی دارد.

مسئله ازدواج موقت و موافقان و مخالفان آن، در فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ ما، همیشه از موضوعات پردامنه بوده است. اهمیت این نوع از ازدواج بخصوص در سال‌ها و دهه‌های اخیر که مشکلات بیکاری، عوامل موانع‌زا بر سر ازدواج دائم و مسئله ازدواج‌های آسان مطرح شدند، پررنگ‌تر شد. متاسفانه، در مورد ازدواج موقت، برخوردهای هیجانی زیادی که بدون تحلیل علمی هستند صورت گرفته که تعدادی از آنها به صورت کتاب نیز در آمده‌اند (بطور نمونه رک به رافعی، طلعت. تحلیلی بر روانشناسی زن در ازدواج موقت. تهران: دانژه، ۱۳۸۲). برخلاف تصور عده‌ای از افراد، ازدواج موقت فقط ابداع اسلام و آن هم اسلام شیعی نبوده و شکلی از ازدواج موقت، در ایران پیش از اسلام نیز وجود داشته است. ازدواج های یک، سه و ده ساله و حتی یک روزه، در ایران قبل از اسلام رواج داشته است. حتی با توجه به اینکه ازدواج موقت در سایر جوامع شیعی مانند عراق و لبنان، چندان در طول تاریخ‌شان رایج نبوده، این نظر داده شده که این سبک از ازدواج به این دلیل در فرهنگ شیعی ایرانی رایج‌تر است که ریشه در فرهنگ قبل از اسلام ایرانی دارد. در دین زرتشت، هر زمان که زنی همسرش فوت می‌کرد، او می‌توانست تا زمان برگزیدن قیم قانونی برای خانواده که «دوده‌سردار» نامیده می‌شد، مردی را که عنوان «گادار» به او می‌دادند، بطور موقت به همسری بپذیرد (جنیدی، فریدون، حقوق جهان در ایران باستان، نشر بلخ، ۱۳۸۹، ص ۶۳. برای مروری بر انواع سبک‌های ارتباطی دو جنس در ایران پیش از اسلام و صده‌های اخیر همچنین رک به "تاریخ اجتماعی روابط سکسی در ایران" تالیف ویلم فلور، ترجمه محسن مینوخرد، ۲۰۱۰). در اسلام اهل سنت هم، ازدواج مسیار، مسفار و وناسه، که از نظر بعضی از شروط خود، شبیه به ازدواج موقت هستند و نوعی دیگر از ازدواج به نام «ازدواج به نیت طلاق»، که از نظر تعیین مدت زمان آن در قبل از ازدواج، بسیار یا کاملا منطبق با ازدواج موقت در اسلام شیعی است، از جمله این ازدواج‌ها هستند. پیشنهاد ازدواج‌هایی شبیه به ازدواج موقت، بوسیله اندیشمندان و متفکران غربی نیز داده‌شده است. «ازدواج رفاقتی» که بوسیله قاضی

---

[1]- One-night standing
[2]- Uncommitted Dating
[3]- Sexual partner

لیندسی در آمریکا و برتراند راسل (فیلسوف معاصر و معروف) در انگلیس ارائه شدند، ازدواج‌هایی با چارچوب‌هایی بسیار مشابه با ازدواج موقت در فرهنگ ما هستند. موافقان و مخالفان، هر یک دلایل خاصی برای خود دارند که البته تعدادی از دلایل هر دو طرف، واقعا هم بجا هستند.

هر ازدواجی را می‌توان به نوعی موقت دانست. ازدواج‌ها، ممکن است با طلاق یا فوت یک همسر به پایان برسند و از این نظر، موقت باشند. چه تفاوتی بین یک ازدواج موقت شش‌ماهه با ازدواج دائمی که بعد از شش ماه به طلاق ختم می‌شود، وجود دارد؟ پس دلیل مخالفت با یک ازدواج موقت که مدت آن از پیش تعیین شده با یک ازدواج به ظاهر دائم که مدت آن تعیین نشده اما آن هم در عمل مجبور به موقت بودن است چیست؟ آیا تفاوت واکنش فقط بخاطر تفاوت در عنوان این دو ازدواج است یا به شرایط و مزایای ازدواج دائم نسبت به موقت مانند مزایای اقتصادی و اجتماعی بیشتر برای عده‌ای از افراد، برمی‌گردد؟ در ذات مشترک همه این روابط یعنی ماهیت تبادلی ازدواج و ارتباطات بین دو جنس، حال به هر شکلی که باشند، هیچ تفاوتی به چشم نمی‌خورد ولی عده‌ای از طریق آسمان و ریسمان به هم بافتن، سعی در کج‌دار مریضانه جلوه‌دادن بعضی از این‌گونه از روابط و در عوض طبیعی‌جلوه‌دادن روش‌های دیگر دارند.

مسئله مهم‌تر دیگر که بسیار حائز اهمیت بوده و جلب توجه می‌کند، مخالفت تعدادی از گروه‌ها با ازدواج موقت و در عین حال تایید کلامی و عملی انواع دیگر روابط کوتاه‌مدت است. تعدادی از دختران، زنان جوان و مردانی که با ازدواج موقت موافق نیستند، خود، از آن گروه افرادی هستند که انواع روابط کوتاه‌مدت دیگر را با جنس مقابل‌شان دارند. با توجه به اینکه ازدواج موقت نیز، به جز از نظر قانونی‌بودن، جزو انواع دیگر ارتباطات کوتاه‌مدت قرار می‌گیرد، این سوال جدی مطرح می‌شود که پس چرا موافقان روابطی کوتاه‌مدت مانند دوستی دو جنس یا روابط آزاد جنسی قبل از ازدواج، با این نوع از ارتباط بین دو جنس مخالف هستند؟ با توجه به تفاوت اصلی این دو نوع از روابط، بهتر است سوال را اینطور تغییر دهیم که چرا عده‌ای از افراد، با روابط کوتاه‌مدت باز و بدون قید و بند کاملا موافق‌ند اما با همین روابط کوتاه‌مدت، درصورتی‌که قرار باشد در یک چارچوب معین قرار بگیرند مخالفت می‌کنند. اولین نکته‌ای که در این رابطه به ذهن خطور می‌کند این است که این افراد، قاعدتا نباید با خود اصل جنس (!) یعنی روابط جنسی کوتاه‌مدت مشکل داشته باشند و مسئله به چیز دیگر یعنی چارچوب و شرایطی که در آن، این نوع ارتباطات صورت می‌گیرند، برمی‌گردد. عده‌ای از این مخالفین را مردان تشکیل می‌دهند اما احتمالا بیشتر افراد این گروه، زنان هستند.

درک علت مخالفت‌ورزی عده‌ای از زنان و مردان با روابطی مانند ازدواج موقت و موافقت با دیگر روابط کوتاه‌مدت، با توجه به مفاهیم روانشناسی جنسی- تکاملی، آسان‌تر می‌شود. بطور کلی، علل مخالفت عده‌ای از افراد با ازدواج موقت را، در چند عامل می‌توان خلاصه کرد که عمده آنها، با هدف افراد از برقراری روابط

کوتاه‌مدت با جنس مقابل مربوط می‌شوند. به نظر می‌رسد که روابطی مانند ازدواج موقت، اهداف تکاملی بعضی از زنان و مردانی که قصد برآوردن آن اهداف از ورای روابط کوتاه‌مدت خود را دارند برآورده نکرده و به همین دلیل، مورد استقبال آنها قرار نمی‌گیرد.

گمگشتگی در هدف؛ وقتی ازدواج موقت، راهی برای یافتن شریک درازمدت تلقی می‌شود

عده‌ای به این خاطر نسبت به ازدواج موقت عدم پذیرش نشان می‌دهند که آن را مخالف با اهداف و استراتژی‌های خود از روابط کوتاه‌مدت می‌یابند. آنها نه با اصول تبادلی مطرح در همه انواع روابط و سبک‌های زناشویی بین دو جنس که بلکه با مدت زمان یا ماهیت چنین قراردادی، مسئله دارند.

از منظر تکاملی، کارکردهای روابط کوتاه‌مدت برای زنان متعدد بوده که یکی از مهمترین آنها، فراهم‌آوری شرایط برای گرفتن تعهد برای یک رابطه درازمدت مانند ازدواج است. در واقع، این علت احتمالا میزان قابل ملاحظه‌ای از واریانس عدم علاقه دختران نسل جدید ما به این روابط را پوشش می‌دهد. هر چند در کل، تعداد کمی از دوستی‌های بین دو جنس (طبق یک آمار در ایران، بین ۱۰ تا ۲۰ درصد)، منجر به ازدواج می‌شود اما در شرایط نامناسب اجتماعی و محیطی برای همسریابی و حتی در شرایط عادی، همین درصد پایین نیز می‌تواند به اندازه کافی برانگیزاننده و مشوق روابط کوتاه‌مدت در دختران و زنان جوان باشد. تعدادی از دختران و زنان جوانی که از ورای روابط کوتاه‌مدت خود، روابط درازمدت را می‌جویند، به این علت با ازدواج موقت موافقت نشان نمی‌دهند که می‌دانند ازدواج موقت، به دلیل شرایط خود، ممکن است کمتر به هدف مورد نظر آنها یعنی یافتن یک همسر درازمدت ختم شود. اول اینکه، از نظر آنها، کاندیداهای ازدواج موقت ممکن است کسانی باشند که به عنوان همسر و برای روابط درازمدت، چندان مناسب نباشند. از طرف دیگر، حتی در صورت عدم وجود مشکل بالا، مردانی که می‌توانند از طریق ازدواج موقت نیازهای خود را ارضا کنند احتمالا کمتر تن به ازدواج‌های دائم می‌دهند. این مسئله به علت ظهور چالش‌های مربوط به بیکاری و فقر در نسل‌های جدید، شدت هم خواهد یافت. تعدادی از دختران و زنان نسل جدید، سعی می‌کنند تا همچون مسابقه بخت‌آزمایی و از طریق روابط کوتاه‌مدت با مردان متعدد، شانس خود را برای بدست‌آوردن همسر درازمدت افزایش دهند. این درحالی‌است که هدف از ازدواج موقت، اساسا متفاوت بوده و احتمالا در بسیاری از موارد نمی‌تواند خواسته‌های این گروه از زنان از برقراری روابط کوتاه‌مدت را برآورده کند. به همین خاطر، درصورتی‌که قصد دختران و زنان یک جامعه، از برقراری این شکل از رابطه کوتاه‌مدت با جنس مقابل فقط یافتن همسر درازمدت باشد، ازدواج موقت بطور جدی

دچار گمگشتگی در هدف خواهد شد. این موضوع خود ارتباط مهمی با نکته بعدی در روابط دو جنس که می‌خواهیم درباره آن گفتگو کنیم پیدا می‌کند.

ازدواج موقت موجب بوجودآمدن تعهد قانونی شده و یک زن را از دیگر روابط در دسترس، منع می‌کند. این خود نیز می‌تواند برای زنانی که سعی دارند از طریق برقراری روابط متعدد و همزمان با اعضای جنس مقابل، به یک همسر دلخواه درازمدت دست یابند، مانع محسوب می‌شود زیرا آنها هر بار می‌توانند فقط با یک نفر وارد رابطه شوند.

در هر جامعه انسانی، سوءبرداشت‌ها و نافهمی‌های بسیار زیادی درباره اینکه هر یک از ما چگونه ممکن است به سایر همنوعان‌مان آسیب بزنیم وجود دارد. اگر همین الان میکروفون رو برداشته و به خیابان‌های شهرتان بروید و از تعدادی از همشهری‌هایتان سوال کنید که به نظر شما هر از یک ما ممکن است چه کارهایی انجام دهیم که بیشترین آسیب را به سایر آدم‌ها می‌زنند عموما درباره همان کارهای کلیشه‌ای همیشگی همچون قتل یا مثلا بیمارکردن دیگران خواهید شنید. هر چند اینها ممکن است صحیح باشند اما بسیاری کارهای دیگر هم هستند که آسیب‌های بسیار جدی و حتی بدتر از مرگ به ما وارد می‌کنند. از بین لیست این آسیب‌ها، یکی از برجسته‌ترین و مهمترین آنها، قول‌دادن یک مرد به زن در رابطه با تداوم آن رابطه است. اینکه یک مرد به زنی قول ازدواج دائم داده و یا او را از ادامه یک رابطه برای مدت زمانی خاص مطمئن کند درحالی که می‌داند تمایل یا توانایی برای ادامه آن رابطه یا تبدیل آن به یک ازدواج دائم را ندارد. مردان نیز در چنین شرایطی آسیب جدی می‌بینند اما آسیبی که زنان می بینند به مراتب جدی‌تر، شدیدتر و طولانی‌تر است. هرچند شاید شما خود از قبل بطور شهودی به این موضوع پی برده بودید اما نکته بسیار مهم و ظریف این موضوع این است که بدانید که قول دادن و عمل نکردن فقط شامل موارد علنی و آشکار نمی‌شود و موارد پنهانی‌تر و ناگفته را هم در بر می‌گیرد. وقتی جوانی می‌داند که یک دختر، با امید و رویای یک رابطه درازمدت متعهدانه همچون ازدواج وارد رابطه با او شده و یا حاضر به تداوم آن شده است حتی اگر او هیچ قولی در این مورد به او نداده باشد، باید به مسئولیت بعدی قطع رابطه با آن دختر و تمام پیامدهای روانی، عاطفی، اجتماعی و.. که این قطع ارتباط برای آن دختر، خود او و جامعه خواهد داشت نیز فکر کند. از طرف دیگر، وقتی از ابتدای یک رابطه، بطور کاملا صریح و بی پرده، بر عدم تداوم درازمدت آن رابطه تاکید شود و بر سر مدت زمان آن، گفتگو و توافق صورت بگیرد، از دلبستگی و وابستگی و پیامدهای روانی–هیجانی بعدی آن رابطه برای طرفین درگیر در آن رابطه بخصوص زنان جلوگیری خواهد شد. پژوهش‌های انجام شده درباره زیست– روانشناسی روابط رمانتیک در انسان‌ها نشان می‌دهند که هرچقدر که رابطه‌ای انسانی به سمت عمیق‌ترشدن پیش می‌رود، هورمون اکسی‌توسین که به هورمون عشق هم معروف است، در بدن بیشتر و بیشتر ترشح می‌شود که این خود دلبستگی بیشتر ما با دیگرانی که با آنها رابطه عاطفی داریم را

موجب می‌شود. این همان هورمونی است که در ما در زمان ارگاسم یا هم‌آغوشی محبت‌آمیز با معشوق‌های‌مان هم ترشح می‌شود. همچنین این همان ماده شیمیایی مغزی هست که سیستم عصبی زنان به آن بسیار حساس است. زمانی که طرفین بدانند که یک رابطه با چه هدف یا اهدافی تشکیل می‌شود و یا مدت زمان آن چقدر خواهد بود، نسبت به زمانی که امیدهای واهی نسبت به چند و چون آن رابطه داریم، تفاوت‌هایی در هورمون‌های ترشح شده و واکنش‌های روانشناختی ما نسبت به آن رابطه بوجود خواهد آمد و این موضوع، ما را نسبت به تداوم یا عدم تداوم احتمالی آن رابطه، به میزان بسیار بیشتری واکسینه خواهد کرد. اما مشکل این است که عده‌ای از افراد، نشئگی ناشی از عشق و سرکشی هورمون‌ها و نوروترانسمیترها را دوست دارند. این حالت، برای کسانی که اعتیاد به عشق دارند شدیدتر می‌شود. این تمایل به تاثیر بیولوژیکی عشق در مغز برای عده‌ای آنقدر زیاد است که ترجیح می‌دهند که فقط وارد رابطه‌ای شوند که این تغییرات بیولوژیکی را در آنها بوجود می‌آورد. برای این افراد، ترجیح یک رابطه باز بدون صحبت قبلی درباره حد و حدود یا مدت زمان آن نسبت به رابطه‌ای همچون ازدواج موقت، به همین موضوع برمی‌گردد.

با توجه به بحث فوق، جدای از اینکه بطور کلی با ازدواج موقت موافق باشیم یا نباشیم، به نظر می‌رسد که در صورتی که هدف فرد یا زوجی از تشکیل یک رابطه یک ارتباط کوتاه‌مدت است، این برای هر دو طرف و بخصوص جنس مونث و در مقیاس وسیع و درازمدت برای جامعه بسیار بهتر است که بر سر چارچوب زمانی و محتوایی این رابطه، از همان ابتدا بطور شفاف گفتگو شده و توافق شود. اسم این توافق و چارچوب می‌تواند ازدواج موقت و یا هر اسم دیگری باشد اما نکته مهم وجود چنین قراردادهای بی‌تعارفی است که از فجایع عاطفی، روانی و اجتماعی بعدی جلوگیری می‌کند. نکته بسیار مهم در اینجا اینست که، در بسیاری از موارد، این خود زنان هستند که نمی‌خواهند روابط اینچنینی خود را از همان ابتدا شفاف و صریح کنند زیرا همانطور که گفته شد هدف عموم دختران و زنان جامعه ما از روابط کوتاه‌مدت، ارتباطات کوتاه‌مدت به معنای حقیقی آن نبوده و آنها به دنبال برکشیدن اهداف خود از رابطه هستند. این می‌تواند برای آنها فقط شکست‌های عشقی مکرر در پی داشته باشد اما متاسفانه باز هم بسیاری از آنها، در این مسیر، گوش به فرمان خواسته‌ها و فرامین ژن‌ها و مغز تناسب‌جوی خودشان داده و واقعیت‌ها را در نظر نمی‌گیرند.

ازدواج موقت، استراتژی جنسی و ارزیابی از ارزش جنسی خود

برای تعدادی از زنان، گسترش ازدواج موقت به معنای کاهش در ارزش آنها به عنوان شرکای جنسی کوتاه‌مدت خواهد بود. یک گروه از این زنان کسانی هستند که گسترش ازدواج موقت منجر به کاهش توانایی

آنها برای برقراری روابط متعدد و همزمان با مردانی می‌شود که آن مردان، در صورت رواج ازدواج موقت، دارای شریک شده و دیگر تمایل و/ یا توانایی برقراری ارتباط با این زنان را نداشته یا تمایل کمتری خواهند داشت. به عبارت دیگر، ترویج ازدواج موقت، بازار شریک‌یابی چندگانه و همزمان این گروه از زنان را با کسادی مواجه خواهد کرد.

زنان متاهلی که میل به اقدام بر اساس استراتژی‌های جنسی دوگانه دارند نیز، ممکن است رواج ازدواج موقت در زنان نسل جوان را به عنوان رقیبی برای کسب مردان جذاب تلقی کنند. بر همین مبنا، عده‌ای از مردان که موهبت‌هایی برای موفقیت در روابط کوتاه‌مدت بدون تعهد دارند، نمی‌خواهند که روابط محدودکننده‌تر و توأم با مسئولیت بیشتر مانند ازدواج موقت را بپذیرند. برای اینها، یک جامعه باز و بدون قوانین محدودکننده، بسیار بهتر و بیشتر به آنچه که می‌خواهند یعنی روابط جنسی متعدد و فراوان‌تر با زنان که همراه با تعهد و محدودیت‌های بسیار کمتر است، ختم می‌شود.

محدودیت‌های ازدواج موقت و میل به روابط متعدد همزمان

در عده‌ای از افراد، ازدواج موقت به معنای پذیرش قید و بندهای اخلاقی، اجتماعی و قانونی است و این در مقایسه با روابط آزاد که چنین قیودی را ندارند منجر به ناخشنودی آنها می‌شود. ازدواج موقت، منجر به مشخص و چارچوب‌مندی دو چیز یعنی تعداد شرکای جنسی و مدت زمان رابطه، می‌شود. بدیهی است که مرد جذاب یا ولنگاری که می‌خواهد هر هفته یا ماه یک شریک عوض کند یا بطور همزمان با زنان متعددی رابطه داشته باشد و زنی که دوست دارد با تعداد زیادی از مردان در ارتباط باشد، نخواهند که ازدواجی که امکان تنوع‌طلبی جنسی را برای آنها محدود یا دارای چارچوبی مشخص می‌کند را بپذیرند. در این موقعیت، علت مخالفت آن عده از افراد دو جنس با این سبک از زندگی زناشویی به این واقعیت برمی‌گردد که آنها اساسا تمایلی به محدودسازی روابط کوتاه‌مدت خود ندارند. این مسئله یعنی معتقدبودن یا نبودن به چارچوب رابطه که یکی از اصول اساسی روابطی همچون ازدواج موقت است مسئله بسیار مهمی است زیرا در واقع همین موضوع است که باعث می‌شود بین ازدواج موقت و سایر روابط کوتاه‌مدت بدون چارچوب، تفاوت ایجاد شود. این مسئله، دلیل اصلی این پیش‌شرط فقها است که معتقدند صحت جاری‌شدن صیغه عقد ازدواج موقت، به داشتن اعتقاد درونی به الزامات این ازدواج در افرادی که وارد این رابطه می‌شوند، وابسته است. فتاوای آنها، در این‌باره اینست که درصورتی‌که یکی از طرفین، اعتقاد قلبی و واقعی به شرایط و محدودیت‌های ازدواج موقت نداشته باشد، حتی در صورت برقرارشدن سایر شرایط لازم برای این نوع ازدواج، عقد نامقبول و از نظر شرعی باطل است. این

مسئله، از یک نظر دیگر هم بسیار حائز اهمیت است و آن اینست که کسانی که می‌اندیشند که ازدواج موقت می‌تواند جایگزین مناسبی برای سایر روابط کوتاه‌مدت بدون چارچوب باشد، باید به اعتقاد درونی و عملی افراد به این سبک زناشویی نیز فکر کنند. ازدواج موقت، فقط درصورتی می‌تواند کاهنده آسیب‌هایی همچون عادت به برقراری روابط بدون قید و بند باشد که افراد اقدام‌کننده به آن، درونا، به ماهیت این سبک زناشویی یعنی چارچوب‌مندی آن اعتقاد داشته و خود را ملزم به رعایت پیش‌شرط‌ها و الزامات آن کنند.

برداشت‌های متفاوت از انواع روابط کوتاه‌مدت

تعدادی دیگر از علل مخالفت‌ورزی با ازدواج موقت به سوءتعبیرها و خطاهای شناختی عده‌ای از زنان درباره انواع روابط کوتاه‌مدت برمی‌گردد. تعدادی از زنان ممکن است به این خاطر روابطی مانند ازدواج موقت را کمتر رمانتیک و عاطفی ببینند که احساس می‌کنند هدف مردانی که اقدام به ازدواج موقت می‌کنند صرفا نیازهای شهوانی و جنسی بوده و در عوض، مردانی که در قالب سایر روابط با زنان رابطه دارند مردانی هستند با طبعی رمانتیک، عاطفی و دوست‌دار زنان! این سوءبرداشت، می‌تواند از اینجا ناشی شده باشد که در ازدواج موقت، شرط ارتباط جنسی و برقراری ازدواج به منظور ارتباط جنسی بدیهی به نظر می‌رسد (هر چند که با توجه به اصول حقوقی قرار داده شده برای این نوع از ازدواج، الزاما اینطور نیست). از طرف دیگر، چون در سایر روابط کوتاه‌مدت همانند دوستی الزام قانونی به رابطه جنسی دیده نمی‌شود، بعضی از زنان ممکن است احساس کنند که در این گونه از روابط، راحت‌تر می‌توانند درباره برقراری رابطه جنسی حق انتخاب داشته باشند. این خطای شناختی ناشی از عدم درک پویایی‌های برانگیزاننده مردان به برقراری هر گونه رابطه عشقی با جنس مقابل است. مردان، از ورای روابط خود، حال هر چه که باشد و به هر شیوه که شروع شود، به دنبال ارضای نیازهای جنسی خود هستند اما مکانیسم‌های ذهنی- تکاملی زنان، روابط به ظاهر رمانتیک‌تر را، برای آنها جذاب‌تر می‌نمایاند.

ازدواج موقت و نقش آن در تبادل اجتماعی

علت دیگر مخالفت‌ورزی با این ازدواج را می‌توان بر اساس نظریه تبادل اجتماعی و تبادل جنسی، درک کرد. عده‌ای از زنان ممکن است بپندارند که این‌گونه از روابط، ارزش آنها به عنوان همسر و هدایت‌کنندگان رابطه با مردان را پایین می‌آورند. به عبارت دیگر، منجر به کاهش قدرت ارتباطی آنها در روابط‌شان با مردان می‌شود. عدم رواج ازدواج موقت و کمبود منابع ارضای جنسی برای مردان از طریق دیگر روابط، موجب می‌شود تا قدرت کنترل و مداخله زنان در روابط درازمدت و کوتاه‌مدت آنها با مردان، افزایش یابد. آنها احساس می‌کنند که فقط

در صورتی می‌توانند میزان تمنیات مادی و غیرمادی خود از روابط با مردان را تنظیم کنند که رقیبی برایِ اعمال خواسته‌هایشان نداشته باشند. آنها فکر می‌کنند که گسترش ازدواج موقت، می‌تواند مانعی بر سر راه کنترل و هدایت‌گری دلخواه آنها در روابط‌شان با مردان شود. به همین دلیل، آنها ترجیح می‌دهند که فقط دو راه یعنی ازدواج دائم و روابط خارج از چارچوب و آزادانه، شیوه‌های ارضای میل جنسی در جامعه باشند تا بدین طریق بتوانند کنترل ارضای جنسی در جامعه را در دستان خود داشته و بر اساس استراتژی‌های مورد علاقه خودشان تنظیم کنند.

فرصت‌های جنسی و تعارض علایق بین گروه‌ها در جامعه

نه تنها این امکان وجود دارد که بین علایق و استراتژی‌های جنسی دو جنس که از منافع تکاملی متفاوت نهفته در استراتژی‌های آنها ناشی می‌شود، تعارض وجود داشته باشد بلکه این تعارضات می‌توانند در درون اعضای هر جنس یا کل جامعه هم مشاهده شوند. همانطور که گفتیم، بعضی از زنان ممکن است روابطی مانند ازدواج موقت را در تضاد با توانایی خود برای ابراز دلخواه استراتژی‌های جنسی خود یا ارزش جنسی یک زن در نظر مرد پنداشته و در نتیجه به مخالفت با این رویکردهای ارتباطی کوتاه‌مدت بپردازند. یکی از مواردی که می‌تواند به مردان مرتبط باشد، استراتژی‌های جنسی آنها و تفاوت در تناسب‌افزایی ازدواج موقت برای آنهاست. مخالفت مردانی که از نظر دسترسی جنسی کمترمتعهدانه و آزادانه به زنان موفق هستند، یکی از مظاهر این تعارض در استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزا است. عده‌ای از مردان، نسبت به مردان دیگر، به هر علتی مانند جذابیت جسمی، شرایط مناسب اقتصادی و شغلی، ویژگی‌های شخصیتی خاص یا ترکیبی از این علل، در دسترسی جنسی آزادانه به زنان متعدد، موفق‌ترند. ازدواج موقت می‌تواند موجب کاهش دسترسی این مردان به زنان متعدد شود. علت هم این است که از نظر آماری، با گسترش ازدواج موقت، تعداد زنان و دختران مجرد در دسترس این مردان، کاهش می‌یابد. در این حالت، تعدادی از زنانی که این مردان قبلا بطور همزمان وارد رابطه با آنها می‌شدند از جمعیت مورد هدف آنها ریزش می‌کنند. این تفاوت‌های درون‌گروهی مردان که موجب تفاوت در بخت آنها برای رسیدن به زنان از طریق استراتژی‌های جنسی مختلف می‌شود، می‌تواند به شکل‌گیری گروه‌های مختلف ایدئولوژیکی و اتخاذ خط‌مش‌های متفاوت در آنها منتهی شود. همین فرایند در مورد بعضی از زنان نیز قابل‌مشاهده است. عده‌ای از زنان، از روابط چندگانه خود با عده‌ای از مردان، به منابع متعددی می‌رسند که ازدواج موقت، می‌تواند دسترسی آنها به این منابع متعدد را به علت ورود سایر زنان به میدان، محدود کند. اگر با این دید جدید به مسائل نگاه کنیم، آنگاه پی می‌بریم که در بعضی از مواقع، تبلیغات رسانه‌ای بعضی از گروه‌ها که ازدواج‌هایی مانند ازدواج موقت را دونِ شأن زنان دانسته و یا بطور معکوسی آن را درمان همه دردها می‌دانند، بیشتر شبیه

بلندگوی جارچی‌هایی است که بدنبال فروش اجناس خودش هستند تا اینکه واقعا قصد اصلاح جامعه را داشته باشد.

حسادت‌های تند و تیز و جنگ بر سر تناسب

به عنوان یک اصل کلی، دسترسی سایر همتایان ما به شرکای جنسی بیشتر به معنی تناسب تولیدمثلی بیشتر آنها و سبقت‌گیری آنها از ماست. این دسترسی بیشتر می‌تواند با توجه به شرایط محیطی و اجتماعی- فرهنگی، اشکال متفاوتی به خود بگیرد. رواج ازدواج موقت، در هر حال و بطور قطع، برای عده‌ای از افراد، منافع بیشتری را در بر دارد. مردان متاهل، کمتر می‌توانند از آن بهره بگیرند. آنها ممکن است احساس کنند که دیگر همتایان آنها، از طریق روند آسان‌تری به آن چیزی رسیده‌اند که آنها برای آن زحمت‌های بسیاری را متحمل شده و می‌شوند. زنان متاهل هم که اصلا سهمی از آن نخواهند داشت. عده‌ای از افراد مجردی هم که شرایط ازدواج موقت را ندارند، نسبت به دیگرانی که آن را دارند، حسادت نشان می‌دهند. این محدودیت‌های ما می‌توانند جوش و خروشی را در ژن‌های حریص و حسود ما بوجود آورند که تاب دیدن لذت‌بردن و تناسب تولیدمثلی بیشتر دیگران را ندارند. پژوهش‌های تکاملی بطور ظریفی نشان می‌دهند که بسیاری از نگرش‌های وسیع و بزرگ اجتماعی ما را، ژن‌های کوچک ما می‌سازند. این ژن‌های به ظاهر کوچک، فرمانروایان بزرگ تاریخ بشری بوده و هستند. افراد، حتی بدون آنکه لزوما خودشان هم بدانند، با حرص و حسدهای غریزی خود، مانع از برقراری یک پدیده اجتماعی می‌شوند درحالی‌که ناخودآگاه، جامعه را به سمت آسیب‌های بسیار بدی پیش می‌برند. این حرص و حسدها، حتی اگر در دنیای جدید دیگر منفعتی برای آنها نداشته باشند، باز هم بر ذهن آنها حکمرانی می‌کنند زیرا بطور ساده، افراد نمی‌توانند ژن‌های کنترل‌کننده خودشان را کنترل کنند. اینجاست که نقش الگوهای اندیشه‌ورزانه هوشمند و دلسوز که به دور از هر گونه اغراضی، منفعت کلی و درازمدت همه جامعه را در نظر می‌گیرند، بسیار برجسته می‌شوند. بر این اساس، کسانی که می‌گویند مشروعیت هر پدیده‌ای در جامعه، باید منوط به نظر مردم حتی مردم عوام باشد، یا بطور درست، کامل و دقیق، نسبت به آنچه که اندیشه و رفتار انسان را می‌سازد آگاه نیستند و یا اتفاقا، در این مورد بسیار هوشیار و آگاهند!

استراتژی جنسی دوگانه، تیپ‌بندی جنسی مردان و اجازه زنان به مردان برای داشتن روابط کوتاه‌مدت

ترس از اینکه با گسترش ازدواج موقت در جامعه، همه یا اغلب مردان، خواهان این سبک زندگی زناشویی شده و از ازدواج درازمدت رویگردان شوند، یکی از نگرانی‌های اصلی زنان و دختران است. اما، جدای از این دغدغه، زنان نمی‌خواهند که هر مردی، مجوز روابط کوتاه‌مدت داشته باشد. این درحالیست که با اصل وجود رابطه کوتاه‌مدت مشکلی ندارند. بر اساس معادلات تکاملی- ذهنی زنان، هر مردی شایسته ارتباط کوتاه‌مدت نیست چرا که ممکن است حائز خصایص لازم برای چنین روابطی همانند داشتن ویژگی‌های جذاب جنسی نباشد. در روابط کوتاه‌مدت پنهانی، یک مرد بدون انتخاب شدن بوسیله طرف مقابل، نمی‌تواند وارد رابطه شود، درحالی‌که گسترش یافتن و هنجارشدن ازدواج موقت، می‌تواند تعداد بسیار بیشتری از مردان را خواهان و وارد روابط کوتاه‌مدت کند. ما دائما با یک طبقه‌بندی خشک و انعطاف‌ناپذیر زنان از مردان مواجه هستیم. آنها می‌خواهند به عده‌ای از مردان مجوز بدهند و عده‌ای دیگر را محروم کنند. بر اساس منطق و استراتژی جنسی دوگانه، مردان یا به عنوان شرکایی جذاب و برای روابط کوتاه‌مدت مناسب‌اند و یا به عنوان همسرانی مناسب ازدواج و برای روابط متعهدانه و درازمدت و البته یا برای هر دو که بنا به دلایل قبلا ذکر شده اغلب زنان می‌دانند که نمی‌توانند به مردانی برسند که جزو این گروه سوم باشند. رواج و قانونی شدن ازدواج موقت، می‌تواند باعث شود تا همه مردان، مستقل از اینکه بر اساس برنامه استراتژی جنسی دوگانه زنان، در چه تیپی قرار می‌گیرند، خواهان و متمایل به آن شوند. چنین فرایندی، می‌تواند از تعداد مردان متقاضی ازدواج دائم کم کند و این موضوع، برای زنان، به معنای از دست دادن متناسب‌ترین سبک ارتباطی با جنس مقابل یعنی ازدواج است. برای زنان، رابطه درازمدت و داشتن حداقل یک شریک دائم در هر زمان که مسئولیت‌های رابطه را بپذیرد، از مهمترین اهداف ارتباط با جنس مقابل است. زنان، خواستار این هستند که هم شرکای کوتاه‌مدت جذابی داشته باشند و هم همسرانی دائم که با مهربانی و فداکاری، وظایف زناشویی خود را انجام می‌دهند. اما در این فرایند، آنها نمی‌خواهند همه مردان اذن دخول در بازار ارتباطات جنسی کوتاه‌مدت یا همراه با تعهدات کمتر را داشته باشند. آنها می‌خواهند که در سنین اولیه نوجوانی و جوانی، با مردان جذاب ارتباطات کوتاه‌مدت داشته باشند و در سنین بالاترکه زنگ هشدار سنی آنها به صدا در می‌آید، شوهرانی آماده به خدمت که انتظار آنها را برای بله گفتن بر سر سفره عقد می‌کشند، داشته باشند. از این رو، با ازدواج موقت مخالفت می‌کنند تا این ترتیب شریک‌یابی را از دست ندهند.

پذیرش و رواج ازدواج موقت، علاوه بر ایجاد نگرانی در برآوردن هدف فوق، می‌تواند باعث شود تا زنان، به دلیل وارد شدن خیل بیشتری از مردان و از جمله مردان بتا به روابط کوتاه‌مدت، در انتخاب شریک کوتاه‌مدت هم، محدودتر شوند. عده‌ای از زنان می‌خواهند که هم در انتخاب شریک کوتاه‌مدت و هم انتخاب شریک

درازمدت، نهایت آزادی عمل را داشته باشند و سبک‌هایی از ازدواج مانند ازدواج موقت، میدان انتخاب آنها را محدودتر می‌کند. این درحالی است که ممکن است وجود روابط پنهانی کوتاه‌مدت جنسی، در مقایسه با ازدواج موقت آشکار، این تاثیرات را به میزان کمتری به دنبال داشته باشد. این موضوع، با توجه به اینکه ازدواج موقت هم به هرحال نوعی رابطه کوتاه‌مدت هست که تعداد شرکای کوتاه‌مدت و در دسترس را بیشتر می‌کند، ممکن است متناقض به نظر برسد اما توجه به اینکه هنجار شدن ازدواج موقت و کاهش سایر گونه‌های ارتباطی کوتاه‌مدت به معنی جلوگیری از روابط چندگانه بدون چارچوب خواهد بود، رابطه بین رواج این سبک از زندگی زناشویی و محدودشدن میزان انتخاب زنان قابل درک‌تر می‌شود. قضیه از این قرار است که در روابط چندگانه پنهانی، زنان متعددی می‌توانند با عده محدودی از مردان دلخواه رابطه کوتاه‌مدت داشته باشند. به عبارت دیگر، در این گونه از روابط ما شاهد چندزنی‌های پنهان که در آنها چندین زن وارد رابطه با یک مرد می‌شوند هستیم. اما فراگیری عملی ازدواج موقت که در آن بسیاری از مردان فقط بتوانند یک شریک داشته باشند باعث می‌شود تا مابقی زنان مجبور شوند با سایر مردان وارد رابطه شوند و این می‌تواند باعث نارضایتی زنانی شود که رابطه با مردان چندشریکی در قالب روابط آزاد را به روابط تک‌همسرانه همانند ازدواج موقت ترجیح می‌دهند.

جمع‌بندی این قسمت این خواهد بود که عده‌ای از زنان، از آن رو با روابط کوتاه‌مدتی مانند ازدواج موقت مخالفت می‌کنند که در مقایسه با انواع روابط کوتاه‌مدت دیگر مانند روابط جنسی گذرا یا دوستی‌های پنهانی، به میزان بیشتری، تیپ‌بندی‌های جنسی مبتنی بر استراتژی‌های جنسی دوگانه آنان را می‌شکنند. به عبارت دیگر، آنها نمی‌خواهند هر مردی فرصت و اجازه برای روابط کوتاه‌مدت پیدا کند چرا که آنها همه مردان را برای این گونه از روابط شایسته نمی‌دانند و همچنین نمی‌خواهند از جمعیت مردان حاضر برای روابط درازمدت مانند ازدواج کم شود. به این شکل می‌توانند مردان بتا را در آب‌نمک نگه داشته تا فصل ازدواج دائم آنها برسد و سپس آنها را برای این منظور در اختیار بگیرند. به این شیوه، آنها می‌توانند عده زیادی از مردانی که آنها را دارای تناسب کمتر قلمداد کرده و فقط برای روابط درازمدت همانند ازدواج مناسب می‌دانند را در یک منطقه محدود و قرنطینه شده اجتماعی قرار دهند تا از ورود این گروه از مردان به حوزه دیگر یعنی روابط کوتاه‌مدت جلوگیری کنند. به این طریق، آنها می‌توانند به هر دو گروه از مردان دسترسی داشته باشند؛ برای روابط کوتاه‌مدت و خوش‌گذرانه خود به مردان جذاب آلفا و برای دسترسی به پناهگاه‌های اقتصادی و اجتماعی طولانی‌مدت و ازدواج، به مردان ازدواج‌گرای بتا. این عوامل دقیقا همان منابع مخالفت عده‌ای از مردان که احساس می‌کنند تیپ‌بندی جنسی رایج زنان از مردان به نفع آنها تمام می‌شود هم، هست. در بخش دیگری از همین فصل، به نقش همین پویایی‌ها در مخالف عده‌ای از افراد با چندهمسری خواهیم پرداخت.

موافقت و مخالفت با ازدواج موقت و اتخاد دیدگاهی یکپارچه‌نگر

تاثیر متغیرهای روانشناختی- تکاملی در مورد میزان موافقت یا مخالفت با انواع روابط بین دو جنس، تناقضی با سایر تبیینات اجتماعی و روانشناختی ندارد. بطور مثال، نگرش نه چندان مثبت گروه‌هایی از جامعه نسبت به ازدواج موقت را می‌توان به قوانین خرده فرهنگ‌های آنها یا سایر مسائل اجتماعی آن خرده‌گروه‌ها نسبت داد. به عنوان نمونه، علت مخالفت دختران جوان یا والدین آنها با ازدواج موقت دختران خود می‌تواند ناشی از نگرانی آنها از اینکه آنها همسران درازمدت مناسبی بدست نیاورند باشد. هر چند از نظر ماهیتی، این علت را می‌توان جزو علل اجتماعی طبقه‌بندی کرد اما به هر حال، ریشه این برخورد اجتماعی در مکانیسم‌های انطباق‌گرای تکاملی ما نهفته است. تبیینات تکاملی را می‌توان در ترکیبی مناسب با سایر عوامل موثر بر رفتار برای تبیین پدیده‌ها بکار گرفت. این ترکیب، می‌تواند دنباله‌رو همان رویکرد پذیرفته شده و معروف در روانشناسی به نام تبیین زیستی- روانی- اجتماعی باشد.

بعضی از مخالفین ازدواج موقت، اینطور می‌گویند که تفاوت ازدواج موقت با رابطه آزاد، فقط در خواندن چند جمله مربوط به جاری‌شدن صیغه عقد است و این نمی‌تواند به میزان زیادی، ماهیت و عوارض آن را نسبت به رابطه‌های آزاد تغییر دهد. حتی، بعضی از آنها پا را از این فراتر گذاشته و می‌گویند که با این تفاسیر، بین ازدواج موقت و تن‌فروشی یا سکس آزاد تفاوتی وجود ندارد زیرا گفتن یک جمله به منظور جاری کردن صیغه عقد فقط یک کلاه شرعی است که نمی‌تواند اصل مطلب را تغییر دهد. این درحالیست که این عده از مخالفان، به این فکر نمی‌کنند که با این روش استدلال، بین ازدواج دائم با رابطه‌های آزاد یا سکس آزاد هم نمی‌توان فرقی گذاشت؛ در آنجا نیز، تفاوت فقط منحصر به خواندن چند جمله خطبه عقد می‌شود! اگر یک جمله نمی‌تواند صیغه موقت را قابل قبول کند معلوم نیست چرا مشابه همان جمله در زمان فرارسیدن ازدواج دائم، همراه با سابیدن کله قند و هلهله کردن، بسیار کارساز و تغییردهنده است! گویی فراموش می‌شود که هر دو از یک نظام حقوقی اسلامی برآمده‌اند. از این رو، به نظر نمی‌رسد که این گونه قضاوت‌کردن درباره ازدواج موقت، ناشی از عدم درک صحیح این افراد نسبت به تفاوت‌ها و الزامات ازدواج موقت با روابطی مانند تن‌فروشی باشد، بلکه مسئله به عدم هماهنگی شرایط ازدواج موقت با سبک زندگی جنسی مورد ترجیح آنها که برای آنها نهایت تناسب‌افزایی را در بر دارد، برمی‌گردد. بر این اساس، اینکه بعضی می‌گویند، زنان، درونا برای ازدواج موقت ساخته نشده‌اند، در واقع تا حدی صحیح است. استراتژی‌های راهبردی زنان، آنها را برای سبک‌هایی از ارتباطات زناشویی مانند ازدواج دائم، روابط کوتاه‌مدت بدون تعهد و یا استراتژی جنسی مختلط و حتی روابط خارج از چارچوب زناشویی، بیشتر از سبک‌هایی مانند ازدواج موقت که نوعی ارتباط کوتاه‌مدت اما همراه با تعهد است، آماده کرده است. اما این نباید باعث شود تا در مغالطه «آنچه که طبیعت ما حکم می‌کند، ارجحیت دارد»، بیفتیم. جالب است که نتایج بعضی از پژوهش‌ها

نشان می‌دهند که تعریف دو جنس از خیانت زناشویی ممکن است به نحوی متفاوت باشد که بعضی از زنان، حتی ممکن است یک رابطه جنسی کامل که شامل دخول کامل آلت تناسلی می‌شود را هم، درصورتی‌که همراه با عشق نبوده باشد، خیانت در نظر نگیرند! این می‌تواند به اهمیت عشق برای خود زنان مربوط باشد اما به هر حال، آیا این باید باعث شود تا ما تعریف از خیانت زناشویی را منطبق با تعریف زنان از آن قرار دهیم. در اینجا، کافی است نگاهی هم به طبیعت غریزی مردان بیندازیم تا ببینیم ترکیب این دو یعنی برقراری نظم جامعه بر اساس طبیعت مردان و زنان، چه محصولی در پی خواهد داشت. ازدواج موقت ممکن است برآورده‌کننده هیچ‌یک از نیازهای غریزی بعضی از زنان نباشد اما این موضوع حتی بدون در نظر گرفتن ملاحظات قانونی و اخلاقی، باز هم اصلا به معنای برتری کارکردی- اجتماعی آن‌دسته از سبک‌های ارتباطی که زنان بطور غریزی می‌پسندند، نیست.

از طرف دیگر، عده‌ای از موافقان ازدواج موقت، به درستی و به اندازه کافی، به پیش‌نیازها و شرایطی که برای ازدواج موقت مورد نیاز است، نمی‌پردازند. چنانچه ازدواج موقت بخواهد حربه‌ای در دست مردان متمول و هوس‌باز یا زنان بی‌اعتقاد به الزامات ضروری ازدواج موقت شود، کارکرد مثبت خود برای حفظ بنیان‌های اخلاقی جامعه را از دست خواهد داد. ازدواج موقت، نباید روشی شرعی‌شده و قانونی برای مردان هوس‌بازی باشد که به دنبال یک راه به ظاهر موافق دین و اخلاقی، برای ارضای غرایز خود هستند. همانطور که مشخص است، علل و استدلال‌هایی که بعضی از زنان و مردان برای سخت‌گیری یا سهل‌گیری در مورد ارتباطات کوتاه‌مدت از جمله ازدواج موقت نشان می‌دهند، از استراتژی‌های جنسی- تکاملی خود آنها تاثیر می‌پذیرد. بسیاری اوقات، دلایل اعتقادی و ایدئولوژیکی که ما برای موافقت یا مخالفت‌ورزی با مسائل مطرح می‌کنیم، پوششی است برای آنچه که در درون مغز جنسی- تکاملی ما می‌گذرد. آنچه که در هر لحظه انجام می‌دهیم، بر مبنای انطباق‌های ذهنی‌مان است اما بعدا توجیهاتی به ظاهر منطقی برای آنها می‌یابیم. در این موارد هم، فرد ممکن است کاملا از علل موافقت یا مخالفت خود با یک عقیده یا عقایدی خاص آگاه نباشد. او ممکن است فقط خوب بداند که احساسات درونی او (بخوانید مکانیسم‌های ذهنی- تکاملی انطباق‌گرای او) چه چیزی را تایید و چه چیزی را رد می‌کنند.

ازدواج موقت یکی از انواع روابطی است که پرداختن جامع و کامل به آن، فراتر از اهداف و مباحث این کتاب است. در اینجا، هدف ما از بررسی ارتباط استراتژی‌های جنسی افراد با گرایش به انواع روابط کوتاه‌مدت، لزوم تایید یا عدم تایید ازدواج موقت نبوده و صرفا قصد اثبات این مسئله را داشتیم که بسیاری از مسائل اجتماعی و فرهنگی را در سایه درک مفاهیم روانشناسی جنسی- تکاملی، بسیار بهتر می‌توان درک کرد. تضاد، درگیری و

شاخ به شاخ شدن استراتژی‌های تناسب‌افزای افرادی با ژن‌های خودخواه، می‌تواند زمینه را برای شکل‌گیری ایدئولوژی‌های متفاوت فراهم کند. درک افراد انسانی از نیازها و شرایط همدیگر، ممکن است ابزاری برای حل و فصل بهتر تعارضات بین گروه‌ها و افراد باشد. روانشناسی تکاملی، یکی از رشته‌های علمی است که توانایی زیادی دارد تا به ما، در این درک متقابل از همدیگر، کمک کند.

تفاوت در خیالبافی‌های جنسی

خیالبافی‌های[1] جنسی، از این نظر که کمتر بوسیله رسوم اجتماعی و یا قوانین جامعه بازداری می‌شوند، ابزاری خوب برای بررسی تفاوت‌های واقعی و درونی زنان و مردان، از نظر روانشناسی جنسی است. خیالبافی‌های جنسی، همچنین بهتر از رفتارهای بیرونی که به میزان بیشتری بوسیله عوامل بیرونی، غربال و شکل داده می‌شوند، نمایانگر ترجیحات درونی دو جنس هستند. تحلیل خیالبافی‌های دو جنس نشان داده‌اند که مردان، به میزان بیشتری خیالبافی و تفکرات روزانه درباره مسائل جنسی دارند. همچنین این خیالبافی‌ها، در مردان تنوع بیشتری نشان می‌دهد. مردان نسبت به زنان، در خیالبافی‌های جنسی‌شان شرکای بیشتری عوض می‌کنند. خیالبافی‌های مردان، بطور آشکارتری جنسی و خیالبافی‌های زنان، به میزان بیشتری رمانتیک‌گرایانه و مرتبط با موضوعات عاطفی و ارتباطی است. این تفاوت‌ها، از همان سنین اولیه بلوغ خود را نشان می‌دهند (برای مطالعه‌ای در مورد تفاوت‌های دو جنس در مورد خیالبافی‌های جنسی و تحلیلی تکاملی به آنها رک به الیس و سایمونس، ۱۹۹۰).

تفاوت در مسائل مورد توجه و تمرکز در ارتباط جنسی

مردان در روابط جنسی خود بیشتر بر جنبه‌های جنسی و رسیدن به رضایت جنسی که عموما خود را در قالب رسیدن به ارگاسم (اوج لذت جنسی) نشان می‌دهد، تمرکز می‌کنند. برای زنان، اغلب جنبه‌های احساسی، عاطفی و رمانتیک رابطه وزنه زیادی دارد هر چند که جنبه‌های جنسی نیز برایشان مهم است. البته، اهمیتی که زنان به هر یک از مولفه‌های عاطفی و جنسی روابط می‌دهند با توجه به بافتار و نوع رابطه هم، تغییر می‌یابد.

نقش سرمایه‌گذاری والدینی در تفاوت‌های دو جنس در رفتارهای جنسی

اگر تفاوت در چالش‌های تکاملی پیش روی زنان و مردان برای به حداکثررسانی تناسب و موفقیت تولیدمثلی را خوب درک کنیم، درک چرایی تفاوت‌های دو جنس در بسیاری از رفتارهای جنسی ذکر شده، آسان و قابل پیش‌بینی می‌شود. یک بار دیگر استراتژی‌هایی که در هر جنس، بطور جداگانه می‌توانسته به غلبه بر

---

[1]- Fantasy

این چالش‌ها و افزایش موفقیت در زادآوری آنها کمک کند را مرور می‌کنیم. میل جنسی بالا، تنوع‌طلبی جنسی زیاد، تمایل به رابطه جنسی بدون تعهد، توجه به جذابیت جسمانی و قابلیت باروری نشان داده شده بوسیله ظاهر، تمرکز بر جنبه‌های جنسی یک رابطه و میل شدید برای رسیدن به ارگاسم (که در واقع همراه همیشگی انزال است و انزال یعنی اسپرم‌ریزی و آن هم یعنی تولیدمثل)، همان‌هایی هستند که وجود آنها در یک مرد، توفیق دستیابی به حداکثر موفقیت تولیدمثلی را برای او فراهم می‌کنند و به همین علت، بوسیله انتخاب طبیعی، برگزیده شده‌اند. تنوع‌طلبی جنسی، علاوه بر اینکه ذهن تکاملی یک مرد را، از نظر تعداد زاده‌ها مطمئن می‌کرده، از نظر احتمال افزایش موفقیت در تولیدمثل به علت تنوع و تفاوت در ساختار ژنتیکی زاده‌ها نیز، اطمینان‌بخش بوده است. تفاوت در انطباق‌های تکاملی- ذهنی ناشی شده از تفاوت در سرمایه‌گذاری والدینی، علت تعارض تقریبا همیشگی نرهای همیشه مشتاق و ماده‌های کمتر متمایل در گونه‌های مختلف و از جمله انسان است. در همین راستا، هنگامی که نقش‌های جنسیتی در دو جنس عوض می‌شوند بدین معنی که نر، وظیفه پرورش فرزندان را به عهده می‌گیرد، شاهد واژگونگی در رفتارهای جنسی وابسته به سرمایه‌گذاری والدینی هستیم. در اکثر گونه‌ها که نرها سرمایه‌گذاری والدینی کمتری داشته و در نتیجه دسترسی‌شان به ماده‌ها، یکی از عوامل تایین‌کننده اصلی تناسب تولیدمثلی آنهاست، بر سر ماده‌ها به رقابت پرداخته و انحصارگرایی جنسی یکی از شاخص‌های رفتار جنسی آنهاست. در گونه‌هایی که نقش‌های والدینی معکوس می‌شود (مانند گونه‌ای از غازها) این ماده‌ها هستند که بر سر نرها با یکدیگر رقابت می‌کنند. در این حالت، این جنس نر است که در انتخاب‌های خود برای همسرگزینی، محتاط‌تر و انتخابی‌تر عمل می‌کند. این ارتباط مشاهده شده بین سرمایه‌گذاری والدینی و نقش‌های جنسی در گونه‌های مختلف، نشان‌دهنده این است که در هر گونه، آن جنسی که سرمایه‌گذاری والدینی بیشتری دارد موجب رقابت و حسادت بین‌جنسی در جنس دیگر می‌شود. در این حالت، جنسیت کمتر متمایل، جنسیتی است که برای رابطه جنسی باید هزینه بیشتری پرداخته و سرمایه‌گذاری بیشتری را تقبل کند و جنس همیشه مشتاق به رابطه جنسی، به این دلیل که رابطه جنسی، از نظر تناسب تولیدمثلی، برای او کم خرج‌تر و در عوض پرسودتر است، علاقه بیشتری دارد.

بطور نمونه، سرمایه‌گذاری والدینی بالاتر در زنان، باعث می‌شود تا آنها برای رابطه‌های کوتاه‌مدت بدون تعهد، کمتر پذیرا باشند. در عوض، به دلیل اینکه رابطه‌های جنسی گذرا، برای مردان، فاقد هزینه یا با هزینه‌های کمی است، در آنها تمایل زیادی به روابط کوتاه‌مدت تحول یافته است. در محیط تکاملی انطباق‌ها، فرزندپروری، بدون کمک یک پدر متعهد، خطرات جدی برای مادر و فرزند داشته و به همین دلیل، زنانی با چنین ترجیحات و استراتژی‌هایی، خود را در معرض خطر موفقیت تولیدمثلی پایین‌تر و کاهش خط ژنتیکی قرار می‌دادند.

حتی الگوی سقط جنین در زنان نیز، از انتظارات ما در مورد انطباقی‌بودن یا نبودن آنها بر اساس اصول تکامل و از جمله سرمایه‌گذاری والدینی تبعیت می‌کند. سقط جنین در زنان، با شروع جنگ و مرگ یا خیانت شریک، افزایش می‌یابد (کمپبل، ۲۰۰۵). این موقعیت‌ها یعنی مرگ یا خیانت شوهر و شروع جنگ، جزو موقعیت‌هایی هستند که احتمال پرورش فرزند در صورت حاملگی و زایش زاده بوسیله زن را، بخاطر کاهش منابع و مراقبت لازم برای فرزندپروری، کاهش می‌دهند. افزایش سقط جنین در چنین شرایطی، واکنشی انطباقی برای زنان عصر تکامل بوده است. تحمل نه ماه حاملگی و زایمان و پرورش فرزند، بدون اطمینان از سایر شرایط لازم برای تکمیل این فرایندها، می‌تواند اتلاف شدید وقت، توان جسمی و روانشناختی و موفقیت تولیدمثلی را برای یک زن در برداشته باشد. از نظر انتخاب طبیعی، در چنین شرایطی، حتی زایش زاده‌های ژنتیکی متعلق به خود فرد هم، انطباقی و مفید تلقی نمی‌شده است. این مشاهدات روشن می‌کنند که چرا زنان، در روابط‌شان با مردان و بخصوص روابط درازمدت‌شان، به میزان احتمال زنده بودن[1] آتی طرف مقابل و تعهد او بیشتر اهمیت داده و برای ارزیابی این مسئله، به ظاهر و شخصیت یک مرد توجه می‌کنند. آنها معمولا روابط بدون تعهد را دوست ندارند مگر اینکه یکی از چند شرط ذیل برقرار باشد: اینکه قبلا یک رابطه متعهدانه را با مردی دیگر شکل داده باشند یا اینکه در شرایط سنی، اقتصادی، اجتماعی یا زیستی‌ای باشند که نیازی به الزام تعهد از طرف مقابل‌شان نبینند.

در دنیای مدرن، روش‌های پیشگیری از حاملگی مانند قرص‌های ضدحاملگی مشکل حاملگی ناخواسته را تا حد زیادی منتفی کرده‌اند و طبیعتا باید انتظار داشته باشیم که با وارد شدن به دنیای مدرن و به علت کاهش نگرانی از حاملگی ناخواسته، تمایل زنان به روابط کوتاه‌مدت افزایش یافته باشد. پس چرا زنان، همچنان نسبت به روابط کوتاه‌مدت تمایل بسیار کمتری نشان می‌دهند. طبق همان اصل تکراری، بسیاری از انطباق‌های ذهنی ما در محیط تکاملی انطباق‌ها و در طول مدت زمان بسیاری زیادی و در مقیاس میلیون‌ها سال شکل گرفته‌اند. ورود به دنیای جدید، هر چند همراه با پیشرفت‌های کاهنده نگرانی‌های طبیعی و تکاملی انسان است اما عمر کوتاه عصر تکنولوژی و پیشرفت، برای تغییر دوباره انطباق‌های ذهنی بسیار قدیمی ما انسان‌ها بسیار کم است. برای جنسیتی که درونا تمایل کمتری به روابط کوتاه‌مدت دارد، فراهم بودن شرایط برای روابط کوتاه‌مدت گذرا، چندان توفیری نمی‌کند. نکته دیگر اینکه، هر چند عصر پیشرف، بعضی از تاثیرات منفی مربوط به روابط کوتاه‌مدت را تغییر داده اما نسبت مزایا به هزینه‌های روابط کوتاه‌مدت و درازمدت، همچنان پا برجا مانده است. به عبارت دیگر، حتی در دنیای مدرن و در غیاب نگرانی از بابت حاملگی ناخواسته، از نظر تکاملی، برای زنان، همچنان روابط درازمدت نسبت به روابط کوتاه‌مدت و گذرا، بسیار پرمنفعت‌تر است. بدیهی است که ازدواج، همچنان

[1]- Vitality

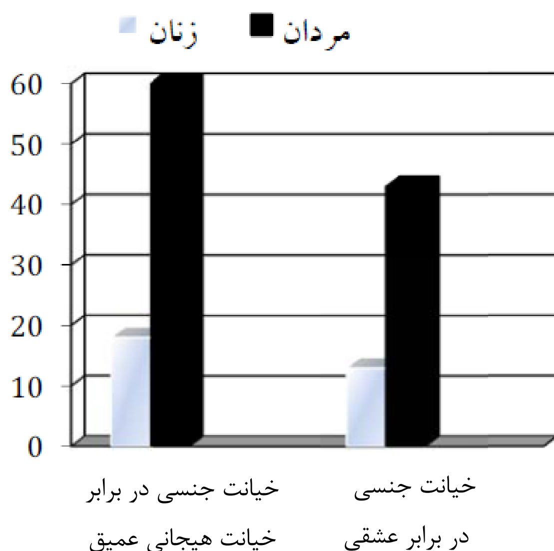
بسیاری از نیازهای اقتصادی و روانشناختی زنان را برآورده می‌کند. در عوض، برای آنها، روابط کوتاه‌مدت، با پاداش‌های کمتر اقتصادی، روانشناختی و اجتماعی همراه است. و همه اینها، به نوبه خود باعث می‌شوند تا برای بسیاری از زنان، جذابیت روابط درازمدت مانند ازدواج، نسبت به روابط کوتاه‌مدت، همچون درخشش خورشید به ماه باشد!

تفاوت در حساسیت نسبت به انواع خیانت

خیانت در روابط زناشویی را می‌توان به دو طبقه کلی **خیانت جنسی**[۱] و **خیانت هیجانی**[۲] یا عشقی تقسیم کرد. همانطور که از نام‌شان پیداست، در خیانت جنسی، همسر فرد اقدام به ارتباط جنسی با شخص دیگری می‌کند. در خیانت هیجانی، عاطفی یا عشقی، همسر فرد، ارتباطی هیجانی، عاطفی یا عشقی با فردی دیگر دارد. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که اگر چه که برای هر دو جنس، هر دو خیانت جنسی و عاطفی ناگوار است اما در مجموع، مردان نسبت به خیانت جنسی و زنان نسبت به خیانت عاطفی همسر، حساسیت بیشتری دارند. در چندین پژوهش، از عده‌ای مرد و زن خواسته شد که همسر خود را در دو موقعیت: الف) اینکه همسرشان در حال ارتباط جنسی با فردی دیگر و امتحان کردن وضعیت‌های جنسی متنوع است و ب) همسرشان یک رابطه عاطفی عمیق با شخصی دیگر از جنس مقابل دارد، تصور کنند. در تعدادی از این پژوهش‌ها، نتایج خودگزارش‌دهی و در تعدادی دیگر از این پژوهش‌ها، شاخص‌های فیزیولوژیک تشویش و اضطراب (همانند ضربان قلب یا پاسخ گالوانیک پوست) به عنوان شاخصی از میزان پریشانی و ناراحتی شخصی افراد قلمداد شده و به عنوان منابع اطلاعاتی، مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. در همه این پژوهش‌ها، مشاهده شد که مردان، هنگام تصور خیانت جنسی همسر، بیشتر مضطرب و ناراحت می‌شوند. در عوض، زنان، هنگام تصور خیانت عاطفی همسر، تشویش و ناراحتی بیشتری نسبت به مردان تجربه می‌کردند. نمودار ذیل، مقایسه دو جنس از نظر اضطراب‌آور بودن این دو خیانت را در یک مطالعه نشان می‌دهد.

[1]- Sexual jealousy
[2]- Emotional jealousy

نمودار ۱-۶ : مقایسه مردان و زنان از نظر حساسیت نسبت به انواع خیانت. مردان، عموما نسبت به خیانت جنسی همسر و زنان، نسبت به خیانت عاطفی، حساسیت بیشتری دارند. در این پژوهش، از دو عبارت «خیانت عاطفی» و «خیانت عشقی» در برابر «خیانت جنسی» برای مواجه آزمودنی‌ها استفاده شد تا از پوشش ادبیاتی همه انواع خیانت‌هایی که افراد ممکن است خود را با آن مواجه ببینند، اطمینان حاصل شود. همانطور که مشخص است در هر دو حالت، مردان حساسیت بیشتری نسبت به خیانت جنسی نشان دادند (برگرفته از باس و همکارانش، ۱۹۹۲).



باس (۲۰۰۸)، تعدادی از مطالعاتی که به بررسی تفاوت دو جنس در حسادت هیجانی در مقابل حسادت جنسی پرداخته اند را مرور و آنها را گزارش کرده است. از بین این ۲۱ مطالعه که زمان انجام آنها، بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۷ بودند ۲۰ مطالعه، تفاوت جنسی بین دو جنس را از نظر تجربه انواع حسادت گزارش دادند.

جدول ۱-۶: مطالعاتی که به بررسی تفاوت دو جنس در زمینه حساسیت نسبت به انواع خیانت پرداخته‌اند و نتایج مربوط به آنها (برگرفته از باس، ۲۰۰۸، ص۳۴۱، برای یافتن منبع اصلی پژوهش‌های ذکر شده در جدول زیر رک به همین منبع).

نوع طرح (خیانت‌های مورد سنجش)	یافتن تفاوت	پژوهش‌های انجام‌شده
تفاوت در حساسیت نسبت به خیانت جنسی در مقابل هیجانی	بلی	De Souza, et al., 2006, Brase, Caprar, & Voracek, 2004, Brase et al., 2004, Buss et al., 1999, Buunk et al., 1996, Wiederman & Kendall, 1999
استرس فیزیولوژیکی نسبت به خیانت جنسی در مقابل هیجانی	بلی	Shackelford, et al., 2004, Buss et al., 1992, Pietrzak, et al, 2002
استرس فیزیولوژیکی نسبت به خیانت جنسی در مقابل هیجانی (در نمونه‌ای که تجربه واقعی خیانت را داشتند)	بلی	Strout, et al 2005
استرس فیزیولوژیکی نسبت به خیانت جنسی در مقابل هیجانی	خیر	Harris, 2000
میزان دشواری در بخشش خیانت جنسی در مقابل هیجانی	بلی	Shackelford, Buss, & Bennett, 2002
میزان احتمال اتمام رابطه در بعد از خیانت جنسی در مقابل هیجانی	بلی	Shackelford et al., 2002
یادآوری نشانه‌های خیانت جنسی در مقابل هیجانی	بلی	Schutzwohl & Koch, 2004

جستجوی نشانه‌های خیانت جنسی در مقابل هیجانی	بلی	Schutzwohl, 2006
اشتغال ذهنی با خیانت جنسی در مقابل هیجانی	بلی	Schutzwohl, 2006
زمان تصمیم‌گیری در رابطه با خیانت جنسی در مقابل هیجانی	بلی	Schutzwohl, 2004
حساسیت نسبت به خیانت جنسی در مقابل هیجانی همشیره‌های همسر	بلی	Michalski, et al., 2007
حساسیت نسبت به خیانت جنسی در مقابل هیجانی شرکای فرزند	بلی	Fenigstein & Peltz, 2002, Shackelford et al., 2004
الگوهای متفاوت فعال‌شدن مغزی (fMRI) در حین تصور خیانت جنسی در مقابل هیجانی	بلی	Takahashi et al., 2006

در مطالعه بتزیگ (۱۹۸۹) در ۵۰ جامعه، خیانت زن پیش‌بینی‌کننده طلاق بود. خیانت شوهر فقط در ۲ جامعه، می‌توانست طلاق را پیش‌بینی کند. همچنین داده‌های زیادی از سراسر دنیا در مورد علت دیگرکشی[1] جمع‌آوری شده که نشان می‌دهند شایع‌ترین علت همسرکشی در مردان، حسادت جنسی (به علت پی بردن به ارتباط جنسی همسر با فردی دیگر یا سوءظن به چنین ارتباطی) است (باس و شاکلفورد، ۱۹۹۷a؛ ۱۹۹۷b؛ دیلی و ویلسون، ۱۹۸۸؛ شاکلفورد، باس و پیترز، ۲۰۰۰).

تفاوت دو جنس در حساسیت نسبت به انواع خیانت، خود را در نظام‌های چندهمسری نیز نشان می‌دهد. در همه جوامع مورد مطالعه، چندزنی[2] نسبت به چندشوهری[3] رایج‌تر است و به نظر می‌رسد که با تعارضات کمتری همراه بوده و تعارضاتی که مشاهده می‌شوند نیز، بیشتر به علت پخش توجه و منابع مادی باشند تا انحصارگرایی جنسی. بطور نمونه، تحلیل‌های قوم‌شناسی[4] از فرهنگ‌های پیش‌صنعتی[5] دنیا دریافته‌اند که در حدود ۸۰ درصد این قومیت‌ها، اجازه چندزنی را به مردان خود داده و یا می‌دهند (فرایسر[6] ۱۹۸۵؛ وایت[7]، ۱۹۸۰ و مورداک[8]، ۱۹۶۷ هر سه به نقل از اسچمیت، ۲۰۰۵). این در حالی است که چند شوهری، در کمتر از ۱ درصد از همه جوامع پیش‌صنعتی مورد مطالعه، یافت شده است (مورداک، ۱۹۶۷ به نقل از اسچمیت، ۲۰۰۵). در مجموع، از بین ۱۱۵۴ جامعه قبلی یا فعلی که مردم‌شناسان درباره آنها تحقیق کرده‌اند، اکثریت قاطع آنها یعنی ۹۸۰ جامعه از آن جوامع، اجازه چندهمسری را به مردان خود داده‌اند (به نقل از رایت، ۱۹۹۶). در واقع تک‌همسری در بین

---

[1]- Homicide
[2]- Polygyny
[3]- Polyandry
[4]- Ethnology
[5]- Preindustrial
[6]- Frayser
[7]- Whyte
[8]- Murdock

گونه‌های جانوری، چیزی کمیاب است؛ از بین تقریبا ۴۰۰۰ گونه از گونه‌های پستانداران، تک‌همسری فقط در ۳ درصد از آنها یافت می‌شود (باس، ۲۰۰۰).

قطعیت پدری، سرمایه‌گذاری والدینی و تفاوت در حساسیت نسبت به انواع خیانت

تفاوت زن و مرد در مولفه‌هایی از خیانت که بیشتر آزارنده تلقی می‌شوند، گویای تطابق هیجانات هر یک از دو جنس با چالش‌های تکاملی هر یک از آنهاست. مجموعه این مطالعات نشان داده‌اند که هر چند هر دو نوع خیانت، برای هر دو جنس ناراحت‌کننده هستند اما زنان بطور میانگین بیشتر از مردها، از خیانت عاطفی برآشفته می شوند. مردها نیز بیشتر از زنان، از خیانت جنسی ناراحت و مضطرب می‌گردند.

همانطور که گفته شد قطعیت والد بودن، به میزان اطمینان فرد از اینکه فرزند او متعلق به خودش است، گفته می‌شود. اطمینان از والد زیستی فرزندان خود بودن یا قطعیت پدری[1]، در مردان کمتر است اما یک زن همیشه صد در صد مطمئن است که فرزند او فرزند زیستی خود اوست که نیمی از ژن‌هایش با ژنوم مادر مشابه‌اند. انرژی گذاشتن و صرف عمر و منابع برای پروراندن فرزندان مردان دیگر، ضربه بسیار مهلکی به تناسب تولیدمثلی یک مرد وارد می‌کند. برای یک مرد، آنچه که از نظر موفقیت تولیدمثلی خطرساز بوده، خیانت جنسی همسر است زیرا منجر به اختصاص وقت و انرژی او برای پروراندن و گستراندن بذرهای مردهای دیگر می‌شده است. اطمینان یک مرد از اینکه فرزند درون شکم همسرش متعلق به خود او باشد، در همه موارد حاملگی بطور صد در صد نیست. حساسیت بیشتر مردان نسبت به خیانت جنسی در مقایسه با خیانت هیجانی همسران‌شان، ناشی از همین عدم قطعیت پدر بودن زاده‌ها در آنهاست. این حساسیت بیشتر، همچون ضربه‌گیری در برابر این عدم قطعیت پدری عمل می‌کند. به همین علت، برای مردان مهم است که از قطعیت پدری خود اطمینان حاصل کنند. مردانی که چنین نگرانی را بر اساس ساختار ژنتیکی خود نشان نداده‌اند، محکوم به کمرنگ یا قطع خط ژنتیکی خود در ژنوم انسانی هستند. عدم اطمینان کامل از قطعیت پدری و برزخی بودن همیشگی مردها درباره این موضوع موجب شده تا آنها یک نگرانی دائمی در مورد احتمال خیانت جنسی همسران خود داشته باشند. از طرف دیگر، خیانت جنسی یک مرد، آسیبی به تناسب تولیدمثلی یک زن وارد نخواهد کرد، مگر اینکه موجب چرخش توجه و منابع به سمت زن دوم شود که در این حالت، از آن با عنوان خیانت عاطفی یاد می‌کنیم. زنان، بیشتر نگران پخش منابع و توجه یعنی خیانت عاطفی همسران خود هستند زیرا این عوامل و نه هدیه چند اسپرم ناقابل به زنان دیگر، می‌توانسته زادآوری و موفقیت در پرورش فرزندان را به خطر بیندازند. یک مرد، اگر بارها با زنان دیگر ارتباط جنسی داشته باشد، باز هم می‌تواند همسر خود را بارور کند. اما آنچه که مهم است تا یک زن از

---

[1]- Paternal Certainty

تداوم منابع لازم برای بقا و پرورش خودش و زاده‌هایش اطمینان حاصل کند، عدم پخش شدن منابع مادی همسر، توجه و عشق اوست. به همین خاطر، ارتباط جنسی یک مرد با زنان دیگر، نمی‌تواند به تنهایی برای یک زن، نگران‌کننده و خطرساز تلقی شود. در محیط تکاملی انطباق‌ها، اهمیت پخش منابع مادی و توجه‌ای، بسیار زیاد بوده است. همانطور که دپلی می‌گوید، زنان، بیشتر درباره از دست دادن منابع که ممکن است به علت رابطه مرد با زنی دیگر روی دهد نگرانی دارند تا خود رابطه (دپلی و همکاران، ۱۹۸۲). این نگرانی با یافته‌هایی که نشان می‌دهند ورود یک زن دیگر به زندگی شوهر می‌توانسته برای یک زن محیط تکاملی انطباق‌ها، از نظر تاثیرگذاری بر تناسب او مخرب باشد هماهنگ است. بطور نمونه، در خانواده‌های بومی استرالیا، زنانی که در ازدواج‌های تک‌همسری قرار دارند، نسبت به زنان متعلق به خانواده‌های چندهمسرانه، بطور معناداری فرزندان بیشتری داشته و میزان بقای نوزادان آنها هم افزایش می‌یابد (چیشالم و بوربانک[1]، ۱۹۹۱، به نقل از رابرتس و لیتل، ۲۰۰۷).

حساسیت زنان نسبت به خیانت جنسی همسران‌شان را نیز از طریق ارتباط احتمالی بین خیانت جنسی و هیجانی، می‌توان تبیین کرد. همین مسئله، جواب این سئوال را هم می‌دهد که چرا بسیاری از زنان، با نظام های چندهمسری مخالف‌اند. با توجه به اینکه، زنان، از نظر موفقیت تولیدمثلی، نیاز کمی به ارتباطات مکرر جنسی با شوهران‌شان دارند، پس چرا شاهد حسادت آنها نسبت به ارتباط جنسی شوهران‌شان با زنان دیگر هستیم؟ به قول یک تمثیل «اگر زنان را حسد نبود، یک شهر را یک شوهر بس بود!». اگر چه که این عبارت، از نظر رفتار تولیدمثل جنسی درست بوده و تعداد کمی مرد می‌توانند تعداد زیادی از زنان را بارور کنند اما میزان توجه و مراقبتی که برای باروری و پرورش فرزندان در محیط تکاملی انطباق‌ها مورد نیاز بوده، عملی‌شدن این عبارت را دشوار کرده است و این، خود جواب چرایی حساسیت زنان نسبت به نظام‌های چند زنی را هم می‌دهد. یک زن، چون نگران است که ارتباط جنسی شوهرش، منجر به پخش منابع مادی و توجه‌ای یا نهایتا به تشکیل یک ارتباط هیجانی با آن زن و پیامدهای چنین ارتباطی بینجامد، نسبت به این نوع از خیانت حساسیت نشان می‌دهد. پژوهش‌های آتی که میزان تفاوت در حساسیت زنان نسبت به آمیزش جنسی همسران‌شان با زنانی که احتمال برقراری رابطه عاطفی با آنها کم است (مانند فواحش) را با حساسیت همین زنان نسبت به خیانت‌های جنسی دارای پیامدهای درازمدت هیجانی و ارتباطی احتمالی (مانند ارتباط جنسی همسر با یک همکار دائمی) مقایسه می‌کنند می‌توانند این فرضیه را تا حدی مورد بررسی قرار دهند.

هر کدام از دو جنس، به آن نوع خیانت که بیشتر تهدیدکننده بقا و تولیدمثل موفق اوست پاسخ می‌دهد و نسبت به نوع دیگر که کمتر تهدیدکننده است، انعطاف‌پذیری بیشتری نشان می‌دهند. از این طریق، تفاوت دو

[1]- Chisholm & Burbank

جنس در حساسیت نسبت به انواع خیانت، رفتارهای مراقبت از همسر بیشتر در مردان و پرخاشگری‌های مردان در هنگام تهدید دسترسی جنسی آنها به همسران‌شان را، می‌توان از طریق درک همین موضوع فهمید.

تفاوت در ملاک‌های همسرگزینی، انتخاب شریک جنسی و رضایت زناشویی

زنان، در انتخاب همسر برای روابط درازمدت مانند ازدواج، ممکن است برای طبقه اقتصادی- اجتماعی و آینده شغلی مرد، بیشتر از جذابیت جسمانی او اهمیت قائل شوند درحالی‌که در روابط کوتاه‌مدت، معمولا زیبایی و جذابیت جسمانی مرد، برای آنها در اولویت قرار می‌گیرد. همچنین، معیارهای آنها برای روابط کوتاه‌مدت نسبت به درازمدت، سخت‌گیرانه‌تر می‌شود. از طرف دیگر، مردان، هم در روابط کوتاه‌مدت و هم درازمدت، برای جذابیت جسمانی طرف مقابل، ارزش زیادی قائلند اما معیارهای آنها برای روابط کوتاه‌مدت، سهل‌گیرانه‌تر می‌شود. جنبه‌های جنسی و مسائل مالی، هم برای مردان و هم برای زنان مهم هستند اما میزان اهمیت‌دهی دو جنس به این عوامل متفاوت است. حمایت مالی ناکافی از طرف شوهر، یکی از دلایل درخواست طلاق از سوی زنان است. این درحالیست که برای مردان، جنبه‌های جنسی رابطه، یکی از عوامل تعیین‌کننده رضایت یا نارضایی زناشویی است (برای مطالعه در زمینه تفاوت‌ها و شباهت‌های دو جنس در مورد ملاک‌های انتخاب همسر و شریک جنسی رک به اوکامی و شاکلفورد، ۲۰۰۱؛ باس، ۱۹۸۹ و شاکلفورد و همکاران، ۲۰۰۴).

تفاوت در ویژگی‌های تناسب‌افزای وابسته به جنس و ملاک‌های انتخاب جفت

جذابیت جسمانی و زیبایی ظاهر، از جمله موارد مهم ملاک‌های انتخاب همسر در مردان هستند. نتایج پژوهش‌ها نشان می‌دهند که ممکن است متغیرهای افزایش جذابیت جسمانی و زیبایی در زنان با افزایش موفقیت تولیدمثلی یک مرد مربوط باشند. بطور مثال، دیده شده که بین سنجه نسبت کمر به باسن (WHR) در زنان با تولیدمثل موفق‌تر مانند احتمال باروری راحت‌تر و زنده‌ماندن بیشتر نوزاد، ارتباط وجود دارد. زنانی که باسنی کمی پهن‌تر از کمر دارند، با مشکلات کمتری در حین زایمان مواجه می‌شوند. اختلالات هورمورنی نیز در آنها کمتر است. هر چند که در عصر جدید، سزارین می‌تواند تا حدی مرتفع‌کننده بعضی از اثرات منفی WHR بالا در حین زایمان باشد اما مردان کنونی با همان انطباق‌های شناختی- تکاملی زندگی می‌کنند که شانس موفقیت تولیدمثلی و تناسب کلی تکاملی پدران‌شان را در محیط تکاملی انطباق‌ها افزایش داده است (برای مطالعه در مورد ارتباط WHR زنان با تناسب و باروری آنها و توجه انطباقی مردان به چنین خصیصه‌ای رک به سینق، ۱۹۹۳). بر همین قیاس، سایر مولفه‌های جذابیت جسمی و جنسی در زنان مانند جوانی، چهره‌های جذاب و ... پیام‌رسان مولفه‌های متعددی از احتمال زادآوری موفق‌تر برای مردان هستند.

با درک نقش استراتژی‌های جنسی زنان مانند استراتژی جنسی دوگانه در موفقیت تولیدمثلی آنها، درک اینکه چرا بعضی از معیارهای زنان برای ارتباطات درازمدت مانند توجه به توان اقتصادی یک مرد، عموما سخت‌گیرانه است درحالی‌که اهمیت‌دهی آنها به همین ملاک‌ها در روابط کوتاه‌مدت و گذرا، سهل‌گیرانه‌تر می‌شود، آسان می‌گردد. این سخت‌گیری و سهل‌گیری، در مورد خصیصه‌ای دیگر، می‌تواند برعکس باشد. برای زنان، بخصوص در روابط درازمدت مانند ازدواج، نقش طبقه اقتصادی- اجتماعی و شخصیت، پررنگ‌تر می‌شود. در عوض، آنها در روابط کوتاه‌مدت خود، به زیبایی، اولویت و اهمیت زیادی می‌دهند. این فرایند انتخابی و چرایی آن، در فصول چهارم و پنجم مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

نکاتی در مورد نتایج مطالعات انجام شده در زمینه تفاوت‌های جنسی

> "واژه بیشتر، در بوجود آمدن تعدادی از مشکلاتی که مردان و زنان در فهم یکدیگر دارند، نقش دارد. وقتی که مشخص می‌شود که یک جنس در چیز خاصی «بیشتر» یا «بالاتر» است، ممکن است که ما در به یادآوری این نکته که جنس دیگر، هنوز هم آن خصیصه را دارد ولی فقط به میزانی «کمتر» یا «پایین‌تر»، چندان موفقیت‌آمیز عمل نکنیم" (لانگلی، ۲۰۰۵).

متاسفانه بعضی از مطالبی که در مجلات غیرعلمی، روزنامه‌ها، رسانه‌ها و یا حتی کتب آکادمیک درباره تفاوت‌های دو جنس منتشر می‌شوند، اطلاعات کافی که موجب خطاهای ذهنی خواننده یا شنونده نشود را در اختیار او نمی‌گذارند. این مطالب، عموما این را می‌گویند که مردان تنوع‌طلب‌ترند و یا میل به خیانت بیشتری دارند اما در مورد چگونگی تفسیر تفاوت‌های دو جنس در این زمینه‌ها بحثی نمی‌کنند. در ذیل، تعدادی از نکات مهمی که همواره باید در مورد وجود تفاوت‌های جنسی در دو جنس به یاد داشته باشیم را بطور مختصر مرور می‌کنیم.

معنای بیشتر و کمتر بودن

یک نکته بسیار حائز اهمیت در مورد یافته‌های تفاوت دو جنس در رفتارهای جنسی اینست که بیشتر یا کمتر بودن در یک جنس، به معنای این نیست که در یک جنس، چیزی وجود دارد و در جنس دیگر وجود ندارد. بطور مثال، بدیهی است که اگر می‌گوییم که یک مرد معین، در طول زندگیش، تمایل به ارتباط با ۱۰۰ زن دارد و یک زن تمایل به ارتباط با ۳۰ مرد، این به معنای این نیست که تنوع‌طلبی جنسی در آن مرد وجود دارد و در آن زن وجود ندارد، هر چند که تفاوت این دو نفر در میزان تنوع‌طلبی، کاملا مشهود است. در مورد تفاوت

در میانگین‌های دو جنس نیز، این مسئله کاملا صادق است. اگر چه که میانگین میل و تنوع‌طلبی جنسی در مردان یک جامعه، بیشتر از زنان همان جامعه است اما این مطلب به این معنی نیست که تنوع‌طلبی یا میل جنسی در یکی از دو جنس وجود داشته و در دیگری وجود ندارد. بیشتر، به معنای بیشتر است و نه چیزی دیگر.

مقدار یا شدت تفاوت‌ها

مسئله دیگر، به میزان شدت تفاوت برمی‌گردد. دانش‌آموزی که نمره ۱۹ می‌گیرد، از هر دو دانش‌آموزی که یکی از آنها نمره ۱۸ و دیگری ۱۲ گرفته‌اند، نمره بیشتری کسب کرده است. اما بدیهی است که تفاوت نمره او از دانش‌آموز دارای نمره ۱۸ بسیار کمتر است تا با دانش‌آموزی که ۱۲ گرفته است. تفاوت بین دو جنس در رفتارها و نگرش‌های جنسی متفاوت، از همین اصل تبعیت می‌کنند. اگر چه که ممکن است بین جهت تفاوت در رفتارهای جنسی مختلف، شباهت‌هایی وجود داشته باشد اما شدت یا میزان این تفاوت‌ها می‌توانند متفاوت باشند. مثلا می‌گوییم که هم میل جنسی مردان و هم تنوع‌طلبی آنها، بیشتر از زنان است. در اینجا، در مورد هر دو خصیصه میل و تنوع‌طلبی، یک جهت مشترک که عبارت از بیشتر بودن آنها در مردان است، مشاهده می‌شود. اما این به این معنی نیست که تفاوت دو جنس در میل جنسی، لزوما برابر با تفاوت آنها در تنوع‌طلبی است. دو جنس می‌توانند در یک خصیصه، با همدیگر تفاوت زیاد و در خصیصه‌ای دیگر، تفاوت کم داشته باشند، درست همانند مثال نمره دانش‌آموزان که در بالا ذکر کردیم. به همین خاطر، مقدار تفاوت‌های ذکر شده و میزان تفاوت در میانگین دو جنس در رفتارهای جنسی، برای درک و تفسیر بهتر داده‌ها و یافته‌ها، حائز اهمیت هستند.

نمرات میانگین و نمرات فردی

اینکه میانگین میل جنسی در مردان، بیشتر از میانگین میل جنسی در زنان است، به این معنی نیست که میل جنسی هر مردی از هر زنی بیشتر است و یا اینکه همه زنان، میل جنسی پایین‌تری از همه مردان دارند. مطمئنا، در بین زنان، هستند کسانی که ممکن است میل جنسی‌شان، از میانگین میل جنسی در مردان و یا حتی از میل جنسی مردان قرار گرفته در انتهای بالای طیف میل جنسی هم، بیشتر باشد. میانگین عددی به معنای جمع نمرات افراد، تقسیم بر تعداد آنها است. چنین آماره‌ای، تفاوت‌های فردی درون یک گروه را به نفع کسب یک شاخص کلی و متوسط از آن گروه حذف می‌کند. مشخص است که این آماره نمی‌تواند برای مقایسه دو نفر از دو گروه به کار رود. میانگین، تفاوت‌های کلی بین‌گروهی و نه تفاوت‌های درون‌گروهی یا بین‌فردی را می‌سنجد. باید توجه داشته باشیم که ممکن است در درون هر گروه هم، بین اعضای آن گروه، از نظر سازه مورد سنجش،

تفاوت‌های قابل ملاحضه وجود داشته باشند. به همین دلیل، در صورتی که می‌خواهیم در مورد یک شخص معین و واحد قضاوت کنیم، ممکن است که میانگین، کمک زیاد یا جامع و کاملی به ما نکند. هنگام قضاوت در مورد اشخاص، مسائل بصورت فرد–ویژه و نه گروه–ویژه طرح می‌شوند. به پیش‌بینی‌هایی که بر اساس میانگین‌های کلی گروهی صورت می‌گیرند، **پیش‌بینی جمعیتی**[۱] و به پیش‌بینی در مورد یک فرد خاص، **پیش‌بینی فرد - ویژه**[۲] گفته می‌شود. در مورد قضاوت‌های کلی و اجتماعی، پیش‌بینی جمعیتی و در مورد کار با یک فرد خاص، پیش‌بینی‌های فرد– ویژه کاربرد بیشتری می‌یابند. از طرف دیگر، تمایز بین میانگین یک گروه با نمرات فردی یا تمایز بین تفاوت‌های بین‌گروهی با تفاوت‌های درون‌گروهی، نباید موجب شوند تا بین نمرات میانگین و نمرات فردی ارتباطی نبینیم، زیرا به هر حال، این نمرات فردی درون هر گروه هستند که نمرات میانگین را می‌سازند. اگر می‌گوییم که میانگین میل جنسی در مردان بیشتر از زنان است، این گفته به این معنی است که مجموع نمرات مردان در مقیاس‌های سنجش میل جنسی تقسیم بر تعداد آنها، بیشتر از همین مقدار در زنان است و این نتیجه حاصل نمی‌شود مگر اینکه عموم مردان، نمرات بیشتری نسبت به همتایان مونث خود در شاخص‌های سنجش میل جنسی بدست بیاورند. اما با این وجود پژوهش‌های زیادی هم هستند که نشان می‌دهند بین خود مردان و همچنین بین زنان، از نظر این صفت، تفاوت‌های قابل‌ملاحضه‌ای وجود دارد. هستند مردانی که بطور کلی فاقد میل جنسی هستند و همچنین زنانی که میل جنسی بسیار زیادی دارند. بطور مثال، ممکن است که اقلیتی از یک گروه، مسئول افزایش نمره میانگین آن گروه و بیشتر شدن آن نسبت به میانگین نمرات در گروهی دیگر شوند (که البته بر اساس شواهد، این مسئله در مورد تفاوت میانگین میل جنسی در دو جنس صدق نمی‌کند). در این حالت، ما با وجود مشاهده تفاوت بین دو گروه، در عین حال شاهد تفاوت‌های درون‌گروهی زیاد هم خواهیم بود. فرض کنید میانیگن نمرات دانش‌آموزان دو کلاس که هر کدام ۲۰ دانش‌آموز را در خود جای داده‌اند، در درس فیزیک مقایسه می‌کنیم و درمی‌یابیم که میانگین نمرات در کلاس اول ۱۶ و در کلاس دوم ۱۳ است. بعد از بررسی بیشتر متوجه می‌شویم که فقط ۵ نفر از دانش‌آموزان کلاس اول نمرات عالی در این درس داشته‌اند و مجموع نمرات خوب آنها باعث شده تا میانگین نمرات این کلاس در کل بالا رود. درحالی‌که در کلاس دوم اغلب دانش‌آموزان نمرات بین ۱۳ تا ۱۷ گرفته‌اند اما نمرات بسیار پایین ۴ نفر از دانش‌آموزان این کلاس باعث شده تا معدل کلی نمرات دانش‌آموزان این کلاس پایین بیاید. در اینجا تعداد کمی از دانش‌آموزان کلاس اول و دوم به ترتیب مسئول بالا و پایین بودن میانگین نمرات کلاسی هستند. همین مثال را می‌توانیم برای مقایسه میانگین تعداد دفعات مقاربت جنسی در یک ماه در دو گروه از مردان به کار ببریم. در حالی که ممکن است برای گروه اول این میانگین بسیار بالا باشد و در گروه دوم پایین‌تر اما این نشان نمی‌دهد که در عالم واقع، چند درصد از

---

[1]- Nomothetic Prediction

[2]- Idiographic Prediction

مردان گروه اول بیشترین تعداد مقاربت جنسی را داشته و مسئول نمره میانگین بالاتر گروه خود بوده‌اند. این در حالی است که ممکن است در گروه دوم توزیع تعداد دفعات داشتن ارتباط جنسی متعادل‌تر پخش شده باشد اما به هر حال میانگین این گروه پایین‌تر بدست بیاید. این نکات بسیار مهم آماری مواردی هستند که بعضی وقت‌ها حتی دولت‌ها و سازمان‌ها هم از آنها سوءاستفاده می‌کنند تا داده‌های بدست‌آمده را در جهت منافع خود تحریف کنند. بطور نمونه ممکن است آنها میانگین درآمد در یک گروه از مردم را گزارش کنند بدون اینکه به توزیع درآمد بین افراد در آن گروه‌ها بپردازند.

فاصله میل تا عمل

مسئله دیگر به تفاوت بین توانایی عملی‌کردن امیال یا فاصله میل و اراده تا عمل، برمی‌گردد. تفاوت‌هایی بین دو جنس وجود دارد که باعث می‌شوند جنس مونث، توانایی بالاتری برای عمل بر مبنای تمایلات خود داشته باشد. تفاوت در سرمایه‌گذاری والدینی، موجب می‌گردد تا مردان همیشه مشتاقی در بیرون وجود داشته باشند که تمایلات جنسی یک زن را برآورده کنند. این مسئله، آزادی زیادی به زنان در انتخاب شریک برای رابطه و همچنین زمان و چگونگی رابطه را به آنها می‌دهد. از این نظر، به زنان، **دروازه‌بانان ارتباط جنسی**[1] گفته شده زیرا همانطور که دروازه‌بان یک تیم فوقبال آخرین کسی است که در مورد ورود توپ به دروازه تصمیم‌گیری می‌کند، این زنان هستند که تعیین می‌کنند که بالاخره ارتباط جنسی صورت بگیرد یا نه.

سرمایه‌گذاری زیاد والدینی در زنان موجب می‌شده تا آنها انتخاب‌گرانه رفتار کنند و این خود موجب محرومیت بسیاری از مردانی که ملاک‌های زنان را برآورده نمی‌کنند، می‌شود. سرمایه‌گذاری والدینی، خود را در قالب عوامل دیگری نیز نشان می‌دهد که آن عوامل می‌توانند باعث شوند تا فاصله تمایلات و ترجیحات جنسی با توانایی عمل بر اساس چنین تمایلاتی، برای زنان کمتر از مردان شود. عوامل دیگری نیز در این موضوع دخیل هستند. بطور نمونه، زنان ازدواج کرده، نسبت به مردان متاهل، توانایی بسیار بیشتری برای عملی‌کردن آنچه که بخواهند دارند. برای یک مرد، ارتباط جنسی با یک زن، به قیمت داشتن چندین ملاک متعدد تمام می‌شود. داشتن معیارهای مورد توقع زنان مانند جذابیت جسمانی و شخصیتی، فقط یکی از آنهاست. فراهم‌آوری منابع مادی لازم برای برقراری رابطه جنسی همانند داشتن پول، مکان، وسیله حمل و نقل و... نیز، موجب می‌شود تا اغلب مردان نتوانند به همه آنچه که از نظر جنسی می‌خواهند، برسند. رقابت درون‌جنسی مردان برای رسیدن به زنان، عامل دیگری است که توانایی تعدادی از مردان را کم می‌کند. مجموعه این عوامل یا موانعی که یک مرد باید بر آنها

[1]- Sex gatekeepers

غلبه پیدا کند تا به ارتباط جنسی با یک زن برسد باعث می‌شود تا اکثریت مردان نتوانند مکنونات درونی خود را عملی کنند. در عوض، زنان، این محدودیت‌هایی را که برشمردیم ندارند. در شرایط عادی، آنها برای اینکه یک مرد را راضی به ارتباط جنسی کنند، نیازی به داشتن منزل، اتومبیل یا پول ندارند چرا که فراهم‌آوری این موارد، جزو وظایف مردان به حساب می‌آید. از آنجایی که برای جنس مذکر، مهمترین مانع محدود کننده موفقیت تولیدمثلی، تعداد شرکای در دسترس است و همچنین از آنجایی که سرمایه‌گذاری والدینی در مردان کمتر از زنان است آنها می‌کوشند تا بر منابع و موانع محیطی غلبه کنند تا تعداد روابط جنسی خود را به حداکثر برسانند. از همین رو، آنها قبول می‌کنند که جنسیتی باشند که حاضر است برای یک وعده رابطه جنسی، مکان و اتومبیل فراهم کرده و پول خرج کند. نداشتن جذابیت شخصیتی و جسمانی فوق‌العاده نیز، چیزی نیست که بتواند زنان را بطور کلی از ارتباط جنسی محروم کند. هر چند کیفیت شرکایی که زنان می‌توانند به آنها دست یابند، تا حدی به خصایص خودشان بستگی دارند، اما به هر حال، آنها معمولا می‌توانند هر وقت که بخواهند، یک شریک جنسی مناسب (و نه لزوما ایده‌آل) بیابند.

مجموعه عوامل فوق، باعث می‌شوند تا زنان، توانایی بسیار بیشتری برای عملی کردن امیال جنسی و از جمله تنوع‌طلبی‌های جنسی خود داشته باشند. به عبارت دیگر، فاصله میل و اراده تا عمل، برای زنان کمتر است تا برای مردان. بسیاری از مردان، حتی در صورت داشتن میل یا تنوع‌طلبی جنسی بسیار زیاد، قادر به عملی‌کردن تمایلات خود نیستند. فقط تعداد اندکی از مردان، بخاطر داشتن شرایط لازم همانند شرایط اقتصادی، اجتماعی، شخصیتی و جذابیت جسمانی خود، قادر هستند تا تمایلات درونی خود را و آن هم تا حدی، عملی کنند. تصور کنید که یک مرد، در جواب به یکی از سئوالات یک پرسشنامه که میزان تنوع‌طلبی جنسی را می‌سنجد، تعداد ۲۰۰ شریک جنسی را به عنوان تعداد شرکای جنسی مرجح خود در سراسر عمر انتخاب کند. درحالی‌که زنی دیگر، فقط ۲۰ شریک را کافی بداند. آیا می‌توان گفت که آن مرد نسبت به آن زن، علاوه بر میل، در عمل هم می‌تواند رفتار تنوع‌طلبانه بیشتری نشان بدهد؟ قطعا خیر. آن زن ممکن است به همه آن ۲۰ شریکی که می‌خواهد برسد اما آن مرد، در تمام طول زندگی خود، حتی نتواند به یک شریک دست یابد. از این رو، آنچه که در پایان تعیین می‌کند که ما به خواسته‌هایمان برسیم یا نه، آرزو و خواست ما نیست بلکه توانایی عمل‌کردن این خواسته‌هاست. پدربزرگ و مادربزرگ‌های ما، این تفاوت جنسی بین میل تا عمل در دو جنس را، در قالب یک بیت شعر بیان کرده‌اند: «گر مردی مست شود به مویی توانش بست/ گر زنی مست شود به زنجیری نتوانش بست!». همین مسئله در مورد میل جنسی و سایر تفاوت‌های دو جنس در مسائل جنسی هم، صدق می‌کند.

تفاوت به معنای برتری یا کهتری نیست

توجه کنید که وقتی می‌گوییم میل جنسی در مردان بیشتر است، آنها تنوع‌طلب‌ترند، حساسیت آنها نسبت به خیانت جنسی بیشتر است و یا اینکه حساسیت زنان نسبت به خیانت عاطفی بالاتر است، این بالاتر یا کمتر بودن رفتاری معین در یک جنس و یا جنس دیگر، به هیچ عنوان، به معنای مهتری یا کهتری این یا آن جنس نیست. بطور ساده، دو جنس به این خاطر با همدیگر متفاوت‌اند که در طول تکامل، در معرض شرایط متفاوتی از نظر انطباقی قرار داشته‌اند. بالاتر و پایین‌تر بودن در صفت یا رفتاری خاص، مزیت، موهبت یا نقص تلقی نمی‌شود. دو جنس اینطور هستند و باید هم اینطور باشند چرا که مسیر تحولی متفاوت آنها، این را ایجاب کرده است. مسئله‌ای که در اینجا باید در نظر گرفته شود، نحوه برخورد با این تفاوت‌هاست، بدین صورت که این تفاوت‌ها، نباید به نفع یا ضرر یک جنس تفسیر شوند.

نسبت جنسیتی و پیامدهای جمعی

نسبت جنسیِ عملیاتی[1] (در اینجا واژه جنسی در واقع به جنسیت‌ها اشاره دارد و نه مسائل جنسی) به تعداد مرد آماده برای ازدواج در مقابل تعداد زن آماده برای ازدواج، گفته می‌شود. این متغیر از جمله شاخص‌های آماری مهمی است که در مطالعات جمعیت‌شناختی بکار گرفته می‌شود. این شاخص، که بصورت یک کسر و در قالب درصد بیان می‌شود، تاثیرات بالقوه وسیعی بر رفتارهای جنسی دو جنس در یک جامعه می‌گذارد.

قدرت‌هایی که بر نوع و ماهیت ارتباط دو جنس در یک جامعه تاثیر می‌گذارند را می‌توان به دو نوع **قدرت ساختاری**[2] و **قدرت ارتباطی**[3] طبقه‌بندی کرد. قدرت ساختاری به میزان قدرت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در دست یک جنس اطلاق می‌شود. از آن طرف، قدرت ارتباطی، به میزان توانایی یک جنس، برای اینکه تمایلات خود را در ارتباط با جنس دیگر ابراز کند گفته می‌شود. هنگامی‌که نسبت جنسی کمتر از یک می‌شود یعنی تعداد زنان آماده برای ازدواج از تعداد مردان آماده برای ازدواج بیشتر است قدرت ارتباطی مردان، به منظور اِعمال ترجیحات و تمایلات جنسی‌شان در رابطه با جنس مقابل بیشتر می‌شود. درخواست برای **ارتباط جنسی بدون الزام تعهدات زیاد**[4]، یکی از این درخواست‌ها است. ارتباط جنسی بدون الزام تعهد، به میزان موافقت یک فرد برای اینکه حاضر به ارتباط جنسی شود، بدون اینکه از طرف مقابل‌ش درخواست تعهدات قابل‌ملاحضه‌ای بکند، گفته می‌شود. هنگامی‌که این شاخص بالا باشد، فرد، به اِزای دریافت موارد کمی

---

[1]- Operational Sex Ratio (OSR)
[2]- Structural
[3]- Dyadic
[4]- Sociosexuality

از موارد حاکی از تعهد از سوی طرف مقابل، حاضر به ارتباط جنسی با او می‌شود. مشخص شده که بین نسبت جنسی در یک جامعه و میزان این شاخص در زنان یک جامعه، رابطه وجود دارد. بطور مثال، یک مطالعه انجام شده بر روی ۴۸ کشور نشان داد که نسبت جنسی بین دو جنس با میزان موافقت زنان به روابط کوتاه‌مدت بدون الزام تعهد، همبستگی دارد (اسچمیت، ۲۰۰۵b). در چنین جوامعی یعنی جوامع با نسبت جنسی پایین‌تر که در آنها، زنان بیشتر از مردان، برای رسیدن به همسر با همدیگر رقابت می‌کنند، شاهد ولنگاری جنسی خودگزارش شده بالاتر در جنس مونث (اسچمیت، ۲۰۰۵b)، دامن‌های کوتاه‌تر (باربر، ۲۰۰۱)، میزان بالاتر فرزندان نامشروع (سوت و ترنت، ۱۹۸۸) و میزان بالاتر حاملگی در دختران نوجوان (باربر، ۲۰۰۱)، هستیم. بطور معکوسی، نسبت جنسی بالاتر در جوامع (تعداد بیشتر مردان)، با ثبات زندگی زناشویی و اخلاق جنسی بهتر، همراه است. در این جوامع، میزان طلاق پایین‌تر، ازدواج‌ها پایدارتر (پدرسون، ۱۹۹۱) و سن اولین ازدواج زودتر است (سوت و ترنت، ۱۹۸۸).

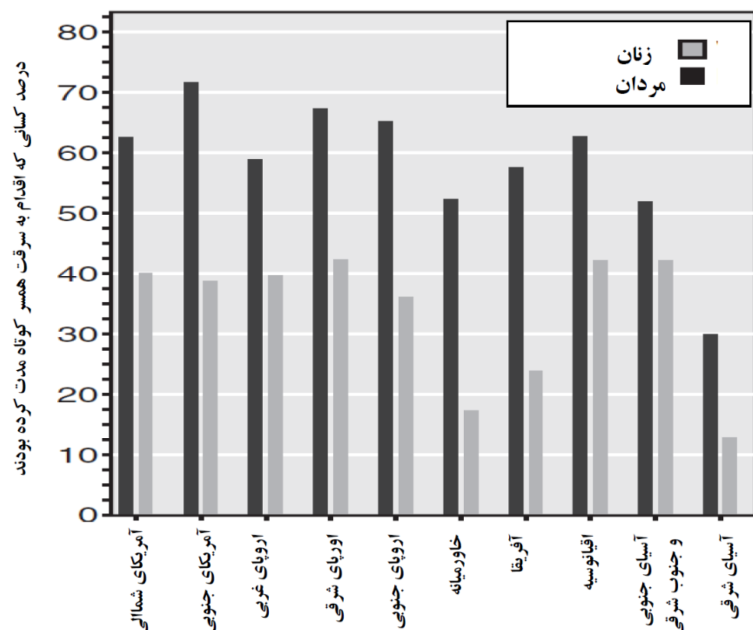
رقابت درون‌جنسی بین زنان برای بدست آوردن همسر، یکی از علل ارتباط مشاهده شده بین نسبت جنسی و ارتباط جنسی بدون تعهد در زنان است. هنگامی که تعداد مردان یک جامعه از تعداد زنان همان جامعه کمتر می‌شود، رقابت بین زنان برای اینکه همسرانی داشته باشند و یا به زبان تکاملی، رقابت برای کسب موفقیت تولیدمثلی و تکاملی، افزایش می‌یابد. این افزایش در رقابت منجر می‌شود تا زنان، زودتر و آسان‌تر به خواسته‌های جنسی مردان تن در دهند. از آنجایی که یکی از قوی‌ترین استراتژی‌های جنسی مردان، داشتن ارتباط جنسی بدون سپردن تعهد به جنس مقابل است، نتیجه این فرایند، افزایش روابط جنسی باز یا بدون تعهد در جامعه خواهد بود. در این حالت، بین دختران و زنان بدون همسر، برای کسب مردان، رقابت درمی‌گیرد. نتیجه این رقابت، توانایی بیشتر مردان برای دنبال کردن استراتژی‌های جنسی مورد ترجیح‌شان است.

علت دیگر، به فرایندی موسوم به **سرقت همسر**[1] برمی‌گردد. در جامعه‌ای که تعداد یکی از جنس‌ها کاهش یابد، تلاش افرادی از جنس مقابل که بدون همسر مانده‌اند برای سرقت همسران دیگر افراد افزایش می‌یابد. برای موفقیت در چنین امری، تسلیم استراتژی‌های جنسی جنس مقابل شدن، یکی از راه‌حل‌هایی است که بکار می‌رود. در این وضعیت، دختران و زنان مجرد، برای کسب شوهران زنان دیگر، اقدام به برقراری روابط کوتاه‌مدت متعدد با آنها می‌کنند. البته، سرقت همسر متعلق به فردی دیگر، برای برقراری یک رابطه کوتاه‌مدت نیز صورت می‌گیرد. در این واقعه، خود زنان، تبدیل به جدی‌ترین دشمنان زندگی مشترک همدیگر می‌شوند. همانطور که رایت هم اشاره دارد: "جنس مونث، در گونه‌هایی که سرمایه‌گذاری پدری [در روابط درازمدت] بسیار بالاست، به سختی احتمال دارد که با سایر همجنسان خود، منفعلانه و صادقانه[2] رفتار کند. آنها در بعضی از مواقع، دشمنان طبیعی

1- Mate Poaching
2- Guileless

یکدیگر می‌شوند" (۱۹۹۶). رفتارهای زنان نسبت به همدیگر و رقابت آنها برای کسب مردان در جوامعِ با نسبت جنسی پایین، یکی از نمونه‌های مطلب فوق است.

نمودار زیر، میزان کلی پدیده سرقت همسر شخصی دیگر به منظور برقراری یک رابطه کوتاه‌مدت را در افراد دو جنس از ۱۰ ناحیه قاره‌ای دنیا و ۵۳ کشور نشان می‌دهد.



نمودار ۲-۶: درصد مردان و زنان ۱۰ ناحیه از ۵۳ کشور در جهان که سعی کرده بودند شریک رمانتیک شخص دیگری را برای یک رابطه کوتاه‌مدت سرقت کنند. همانطور که مشاهده می شود، میزان سرقت همسر برای روابط کوتاه‌مدت در مجموع بالاست. سرقت همسر شخصی دیگر برای یک رابطه کوتاه‌مدت، در همه فرهنگ‌ها، در مردان بیشتر است. یک علت این مسئله، همانطور که ذکر شد، هماهنگی سرقت کوتاه‌مدت همسر مردی دیگر با افزایش موفقیت تولیدمثلی در مردان است. نکته دیگر اینکه، سرقت همسر شخصی دیگر برای یک رابطه حتی کوتاه‌مدت، در زنان نیز، آنطور که ممکن است در ابتدا پنداشته شود، کم نیست. این نشان می‌دهد که زنان نیز، از سرقت همسر زنی دیگر برای برقراری آمیزش‌های کوتاه‌مدت جنسی، منافع تکاملی بالقوه مهم و ارزشمندی بدست می‌آورند. مشاهده سرقت همسر برای روابط کوتاه‌مدت را دلیل بر شیوع نسبی وجود روابط کوتاه‌مدت و گذرای جنسی بین زنان و مردان نیز می‌دانند. سرقت همسر، در هر شرایط فرهنگی، جمعیت‌شناختی، نسبت جنسیتی، اقتصادی و ... می‌تواند روی دهد اما بعضی از عوامل محیطی، می‌توانند بر میزان بروز آن تاثیرات مهمی داشته باشند. یکی از عواملی که بطور بالقوه می‌تواند میزان سرقت همسر را در یک جامعه افزایش دهد، عدم هماهنگی در تعداد افراد دو جنس یا کم و زیاد شدن نسبت جنسیتی است (نمودار برگرفته از اسچمیت و همکاران، ۲۰۰۴).

در تبیین ارتباط بین نسبت جنسی و میزان روابط جنسی، نباید فقط بر نقش یک جنس، به عنوان عامل تاثیرگذار در پدیدآیی چنین ارتباطاتی تاکید کرد بلکه می‌بایست بر نقش استراتژی‌های جنسی هر دو جنس و تاثیرات و کنش‌های متقابل این استراتژی‌ها نیز متمرکز شد. مسئله بعدی، توجه به نقش فرهنگ یک جامعه در ممانعت یا تشدید چنین مسئله‌ای است. انسان‌ها، ربات‌های کاملا یکنواختی که در هر شرایطی، رفتاری کاملا مشابه از آنها سر بزند، نیستند. اکثریت زندگی تکاملی انسان، یک زندگی گروهی و در تعامل با دیگران بوده است. نتیجتا، انسان فعلی، دارای تعداد بیشماری از مکانیسم‌های انطباقی برای زندگی در گروه و موفقیت در آن، است.

هر چند که زندگی گروهی باعث نخواهد شد که افراد از استراتژی‌های فردی و تناسب‌افزای خود دست بکشند اما زندگی‌های گروهی شکل بروز این استراتژی‌ها را ظریف‌تر و پیچیده‌تر خواهد کرد. ارتباط بین نسبت جنسی و میزان ارتباطات جنسی باز، نشان دهنده اثرات میانجی‌گرایانه معادلات ذهنی دو جنس است. هر یک از دو جنس، با توجه به شرایط بوم‌شناختی و محیطی خود، دست به رفتارهایی می‌زند تا موفقیت تولیدمثلی خود را به حداکثر برساند. در شرایطی که شرکای متعددی برای مردان وجود داشته باشد، آنها اقدام به ارتباطات جنسی مکرر و گذرا می‌کنند. در این شرایط، زنان با تغییرات رفتاری و از جمله خود را از نظر جنسی در دسترس قرار دادن، سعی در جلب نظر مردان دارند. زمانی که نسبت جنسی دچار عدم توازن و برابری می‌شود، رقابت درون‌جنسی برای رسیدن به همسر یا شریک، در اعضای آن جنسیتی که تعداد آنها بیشتر است افزایش می‌یابد. این رقابت شامل نشان دادن صفات و کیفیت‌هایی که اعضای جنس کم‌تعدادتر می‌پسندند بوسیله اعضای جنس با تعداد بیشتر می‌شود (پدرسون، ۱۹۹۱). در مورد زنان، این صفات غالبا به ظاهر آنها برمی‌گردد. بطور مثال، تعدادی از پژوهش‌ها نشان داده‌اند که به نظر می‌رسد دامن‌های کوتاه و سایر لباس‌های بدن‌نما، موقعی که زنان برای جذب مردان رقابت می‌کنند مانند زمان‌هایی که نسبت جنسی پایین است، متداول‌تر می‌شوند. بطور مثال، باربر (۱۹۹۹)، با بررسی سه مطالعه مرتبط با مدهای لباس در بین سال‌های ۱۸۸۵ تا ۱۹۷۶، دریافت که کوتاهی دامن با نسبت جنسی پایین (تعداد مردان کمتر)، فرصت‌های اقتصادی فزاینده برای زنان و عدم ثبات زناشویی همبستگی دارد.

البته همچنین دیده شده که در جوامع با نسبت جنسی پایین، ملاک‌های زنان در انتخاب همسر برای یک رابطه درازمدت مانند ازدواج، بطور معکوسی بالا می‌رود (استون و همکاران، ۲۰۰۷). در این جوامع، هر چند که تعداد زنان بیشتر بوده و بر طبق قاعده، آنها باید در ملاک‌های انتخاب همسر سهل‌گیرانه‌تر رفتار کنند تا بتوانند در رقابت با سایر همجنسان خود موفق شوند اما مشاهده روند معکوس در افزایش سطح ملاک‌های زنان برای انتخاب همسر درازمدت در این شرایط، می‌تواند به این خاطر باشد که آنها می‌خواهند از این طریق، بین مردان بالقوه حاضر به تشکیل و ادامه یک رابطه متعهدانه درازمدت با مردانی که در چنین شرایطی به دنبال روابط و شرکای کوتاه‌مدت هستند، تفکیک قائل شوند (همان منبع) (برای مطالعه یافته‌های بیشتر از یک مطالعه بزرگ بین‌فرهنگی در مورد رابطه نسبت جنسی با ترجیحات انتخاب همسر رک به همین منبع).

جستاری پژوهشی. ثروتمندانِ پسرزا و زیبارویان دخترزا: معادلات تکاملی والدین و نسبت جنسی فرزندان

تعاملات ژن- محیط[1]، از جمله موضوعات جالب و پیچیده‌ای است که فهم رفتارهای انسان را، بیش از پیش، دشوار و در عین حال جذاب می‌کند. ژن‌ها، بر اساس شرایط محیطی، تصمیم به بروز یا عدم بروز بعضی از صفات بدنی یا رفتاری می‌گیرند. ژن‌ها، می‌توانند با استفاده از برون‌دادهای محیطی فرد، آن دسته از ساختارهایی درون‌جسمی را به راه اندازند که نتیجه آنها، تنظیم متغیرهای مربوط به تولیدمثل مانند نسبت دختر به پسر در زاده‌ها، است.

شاید شما هم شینده باشید که سیب بخور تا فرزندت پسر شود! میلر و کانازاوا (۲۰۰۷) در یک کتاب جالب، به بررسی علل تعدادی از پدیده‌های جواب‌داده نشده انسانی پرداختند. دو تا از این پدیده‌ها، ارتباط نسبت تعداد فرزندان مذکر به مونث با جذابیت و موقعیت اقتصادی والدین بود. عموما باور بر این است که آبستن‌شدن یک زن به فرزند پسر یا دختر، کاملا به شانس و تصادف بستگی دارد. عده‌ای نیز می‌پندارند که چون هر دو کروموزم جنسی مادر X و در عوض پدر، دارای یک کروموزم X و یک کروموزم Y است، این پدر است که جنسیت فرزند را تعیین می‌کند. در انسان و در جمعیت کلی، به ازای هر ۱۲۰ نطفه مذکری که بسته می‌شود، ۱۰۰ نطفه دختر شکل می‌گیرد. در هنگام تولد، این نسبت، ۱۰۵ پسر به ازای ۱۰۰ دختر خواهد بود. اما این نسبت جنسی، برای زوجین مختلف، کمی متفاوت است. فرضیه ترایورز- ویلارد[2] اینطور می‌گوید که والدین ثروتمند از طبقه اجتماعی بالا، پسران بیشتری دارند درحالی‌که والدین فقیر و از سطوح پایین‌تر جامعه، دختران بیشتری دارند. دلیل این مساله این است که موقعیت اجتماعی و اقتصادی والدین به نوعی به کودکان هم منتقل می‌شود. ثروت و موقعیت یک مرد، بر میزان موفقیت او در دسترسی جنسی به زنان، تاثیر بسیار زیادی دارد. در طی تکامل، پسران خانواده‌های ثروتمند که خود نیز قاعدتا ثروتمند می‌شدند، می‌توانستند به تعداد زیادی آمیزش جنسی با زنان مختلف برسند. درحالی‌که داشتن ثروت، برای زنان، موفقیت کمتری را از نظر تولیدمثلی به دنبال دارد. خواهران برادران ثروتمند که به اندازه برادران‌شان هم ثروتمند هستند، به هر حال توانایی داشتن فرزندان کمتری را نسبت به برادران خود دارند. ثروت بیشتر آنها حتی اگر منجر به توانایی آمیزش آنها با مردان مختلف هم می‌شده باز هم نمی‌توانسته تاثیری در افزایش تعداد زاده‌های قابل تولید آنها داشته باشد. بنابراین، برای والدین ثروتمند، مفیدتر اینست که پسران بیشتری داشته باشند. این پسران بیشتر، تعداد زاده‌های بیشتری را به جا گذاشته و مزد والدین متمول خود را، با گسترش بیشتر ژن‌های آنها می‌دهند. هرچند مکانیسم بیولوژیکی این پدیده و اینکه تکامل، ژن‌های ما را به چه نحو برنامه‌ریزی کرده که به عوامل محیطی حساس باشند، هنوز مشخص نشده اما میلر و کانازاوا، مستنداتی را برای این فرضیه، از سراسر جهان، جمع‌آوری کرده‌اند. در خانواده‌های روسای جمهور آمریکا، معاونین ریس جمهور و وزرای کابینه، فرزندان پسر بیشتری وجود دارد. اما در میان گله‌داران فقیر موکوگودویی

---

[1]- Gene- environment interactions
[2]- Trivers-Willard hypothesis

در شرق آفریقا، تعداد فرزندان دختر بیشتر است. اسناد کلیساهای محلی در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی نیز نشان می‌دهند که در میان مالکان ثروتمند لیزن آلمان، تعداد فرزندان پسر بیشتر از فرزندان دختر است درحالی‌که کارگران مزرعه و کاسبان بدون دارایی، دخترهای بیشتری داشتند. تاثیر توانایی اقتصادی در تعیین نسبت جنسیت فرزندان، نه تنها در دنیای واقعی بلکه در امیال ذهنی نیز، خود را نشان می‌دهد. در یک نظرسنجی که از ۴۶ کشور جهان به عمل آمد، افراد ثروتمند، درصورتی‌که قرار بود فقط یک فرزند داشته باشند، تمایل بیشتری برای فرزند پسر داشتند، درحالی‌که افراد با ثروت کمتر، تمایل بیشتری برای داشتن فرزند دختر داشتند. این نشان می‌دهد که مغز تکاملی ما بر اساس برون‌دادهایی که از محیط مبنی بر ثروتمندبودن یا نبودن ما می‌گیرد، اقدام به یک برنامه‌ریزی جدی می‌کند که نه تنها خود را در مکانیسم‌های بدنی تعیین‌کننده جنسیت فرزند نشان می‌دهد بلکه تمایلات ذهنی و آرزوهای ما برای تعیین جنسیت فرزند را هم اولویت‌گذاری می‌کند.

دخالت شرایط ما در نسبت جنسی زاده‌های‌مان، به ثروت ما محدود نمی‌شود. جذابیت جسمانی، عامل دیگر تاثیرگذار در این زمینه است. بر خلاف ثروت، جذابیت جسمانی به تولیدمثل موفق زنان کمک بیشتری می‌کند. بنابراین، والدینی که جذابیت جنسی و جسمی بالایی دارند، باید فرزندان دختر بیشتری نیز داشته باشند. یافته‌ها نشان می‌دهند که شانس آمریکایی‌هایی که از نظر جسمی بسیار جذاب تلقی می‌شوند، برای داشتن فرزند دختر، ۵۶ درصد است درحالی‌که این شانس در سایر افراد، حدود ۴۸ درصد تخمین زده می‌شود (رک به کانازاوا، ۲۰۰۷؛ میلر و کانازاوا، ۲۰۰۸). تحلیل مطالعه ملی رشد کودک[1] در بریتانیا نیز نشان داد که جذابیت جسمانی در سن ۷ سالگی، احتمال داشتن یک دختر را، در بزرگسالی به ۲۳ درصد افزایش داده یا احتمال داشتن یک فرزند پسر را به ۱۹ درصد کاهش می‌داد. بطور برعکس، از نظر جسمی، جذابیت پایین در سن ۷ سالگی، شانس داشتن یک فرزند دختر را، در بزرگسالی به ۲۰ درصد کاهش داده یا احتمال داشتن یک فرزند پسر را، به ۲۵ درصد می‌رساند.

تحلیل کانازاوا و میلر از ارتباط بین جذابیت جسمانی والدین و نسبت جنسی فرزندان، بوسیله کانفر (۲۰۰۸) مورد نقد قرار گرفته است. کانفر اعتقاد دارد که برخلاف پیش‌بینی‌های فوق و اگر بر طبق انتظار، مردانی که بطور قابل‌ملاحظه‌ای جذاب هستند، می‌توانند استراتژی جفت‌گزینی کوتاه‌مدت را دنبال کنند و مردانی که این استراتژی را دنبال می‌کنند نسبت به زنانی با استراتژی جنسی کوتاه‌مدت، فرزندان بیشتری دارند، پس والدین بسیار جذاب، از طریق ارزانی‌داشتن ژن‌های زیبایی به پسران‌شان، نسبت به دختران‌شان، موفقیت تولیدمثلی‌شان را بیشتر افزایش می‌دهند. کانازاوا در جواب به این انتقاد اینطور بحث می‌کند که احتمال حاملگی یک زن، به ازای هر بار آمیزش جنسی، حدود ۰/۰۳ است (البته این عدد میانگین کلی احتمال حامله‌شدن یک زن بوسیله تنها یک بار آمیزش جنسی است و شامل احتمال حامله‌شدن در موارد خاص همانند احتمال حاملگی در اواسط چرخه قاعدگی نمی‌شود). بنابراین، یک مرد باید با ۳۳ شریک جنسی آمیزش کند تا با احتمال ۰/۹۹، یک حاملگی روی دهد. یک مرد، با ارتباط جنسی منظم دو بار در هفته با یک شریک دائم، می‌تواند به احتمال ۰/۹۶، به همین تعداد زاده یعنی یک‌بار حاملگی موفق، دست یابد. از سوی دیگر، برای یک مرد حتی اگر او بسیار هم جذاب باشد خیلی

[1]- National Child Development Study (NCDS)

دشوار است که بتواند بیش از ۳۰ شریک جنسی را در عرض یک‌سال بیابد. این مسئله بخصوص در دوره‌های زمانی نیاکانی ما که در گروه‌های کوچک حدود ۱۵۰ نفری و از نظر ژنتیکی خویشاوند زندگی می‌کردند، صدق می‌کند. بنابراین، این تقریبا ناممکن است که موفقیت تولیدمثلی یک مرد جذاب از نظر جسمی، با موفقیت تولیدمثلی یک زن جذاب، فقط از طریق بکارگیری استراتژی جنسی کوتاه‌مدت، برابری کند. نتیجه این خواهد بود که، جذابیت جسمانی، برای زنان نسبت به مردها، سودمندتر است. کانفر (۲۰۰۸)، خود هم اذعان دارد که بر طبق تحلیل او، فقط جذاب‌ترین مردان می‌توانند بطور موفقیت‌آمیزی استراتژی جفت‌گزینی کوتاه‌مدت را در پیش بگیرند. به همین خاطر، این تحلیل او، ممکن است فقط برای گروه محدودی از جمعیت یعنی والدین فوق‌العاده جذاب، کاربرد داشته باشد. او می‌گوید که از نظر تئوریک، فشار انتخابی، می‌تواند تمایلی را برای والدین فوق‌العاده جذاب برای اینکه پسران و نه دختران بیشتری تولید کنند، شکل داده باشد. در مابقی طیف جذابیت، زیبایی، برای جنس مونث، همراه با تولیدمثل موفق بیشتر خواهد بود.

سن و ولنگاری[1] جنسی والدین، از جمله دیگر متغیرهای تاثیرگذار بر نسبت جنسی فرزندان بوده‌اند (برای مطالعه بیشتر رک به کانازاوا، ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸؛ میلر و کانازاوا، ۲۰۰۸).

روابط جنسی قبل از ازدواج و ارتباط آن با خیانت در بعد از ازدواج

«گذشته هرگز نمی‌میرد، بلکه حتی نگذشته است!» (ویلیام فالکنر).

«آینده افراد را، همیشه یک گذشته به ظاهر فراموش‌شده می‌سازد» (منبع؟).

«انسان، هرگز چیزهایی که مزه‌اش را نچشیده هوس نمی‌کند، اما پس از اینکه یک‌بار مزه نعمتی را چشید، آن وقت دیگر محرومیت از آن دشوار است» (جین وبستر).

رابطه فرازناشویی یک زن یا مرد که از آن با عنوان رابطه خارج از چارچوب زناشویی[2] یا خیانت[3] نام برده می‌شود، یکی از موضوعات پژوهش برانگیز در حیطه روانشناسی جنسی است. خیانت زناشویی، به دلیل تاثیر بسیار عمیق و منفی که بر بنیان خانواده، روابط و سلامت روان زوجین می‌گذارد، موضوعی است که خود به خود، کنجکاوی و علاقه برای شناخت علل، پیش‌بینی و کنترل آن را برمی‌انگیزد. خیانت جنسی یا عاطفی زوجین، مبحث وسیع و پیچیده‌ای بوده و علت‌های بالقوه زیادی برای آن وجود دارد، هرچند که بسیاری از این علل را می‌توان در قالب طبقه‌بندی‌های کلی‌تر خلاصه کرد. در اینجا قصد داریم فقط به نقش عِلی یکی از این

[1]- Promiscuity
[2]- Extramarital affair
[3]- Infidelity

عوامل یعنی روابط جنسی قبل از ازدواج بپردازیم. علت این انتخاب نیز متعدد بوده که یکی از مهم‌ترین آنها این است که نقش آن در جامعه در حال گذار ما، روز به روز پررنگ‌تر می‌شود.

روانشناسان برای پیش‌بینی روابط جنسی خارج از چارچوب زناشویی در بعد از ازدواج، از طریق ارزیابی‌های قبل از ازدواج، به نقش عوامل متعددی اشاره کرده‌اند. نقش مزاج و خلق و خو، فرهنگ، نگرش‌های مذهبی، شرایط و فرصت‌های محیطی، محرکات برانگیزاننده محیطی، کیفیت ارتباط و رضایت زناشویی و عوامل متعدد دیگر، تا به حال بررسی شده‌اند. اما یکی از قوی‌ترین این پیش‌بینی‌کننده‌ها که به نظر می‌رسد قدرت پیش‌بینی‌کنندگی آن حتی از نگرش‌های مذهبی نیز بیشتر است، ارتباطات جنسی قبل از ازدواج است. اهمیت این مسئله درباره زنان بیشتر هم می‌شود، به این معنی که پژوهش‌ها نشان داده‌اند که روابط جنسی قبل از ازدواج در زنان، نسبت به مردان، پیش‌بینی‌کننده قوی‌تری برای احتمال خیانت زناشویی آتی آنها است. در اینجا لازم است تفاوت بین هم‌خانگی یا **زندگی مشترک بدون ازدواج**[1] که قبل از یک ازدواج رسمی روی می‌دهد را با ارتباطات جنسی قبل از ازدواج متذکر شویم. در فرهنگ‌های غربی، هم‌خانگی به مواردی اطلاق می‌شود که در آن، زن و مرد قبل از ازدواج بدون اینکه پیمانی ثبت شده از نظر قانونی منعقد شود، با هم زندگی می‌کنند. در این نوع از ارتباط بین دو جنس، زوجین فقط با یکدیگر هم‌خانه بوده و این مسئله هیچ ضمانتی مبنی بر جدایی بعدی یا تعهدات قانونی قابل مشاهده در ازدواج ندارد. آنها هر لحظه ممکن است تصمیم بگیرند که از هم جدا شوند یا به رابطه پایان دهند بدون اینکه منعی حقوقی برای هر یک از آنها وجود داشته باشد. اما در این گونه از روابط، باز هم ممکن است طرفین تصمیم به تعهد و انحصاری بودن رابطه داشته باشند. این در حالی است که زمانی که می‌گوییم روابط جنسی قبل از ازدواج، منظور ما از این مفهوم هر گونه رابطه‌ای است که فرد، مستقل از چارچوب آن، در قبل از ازدواج، با جنس مقابل خود داشته است. این روابط جنسی می‌توانند در قالب روابط دوستانه، روابط کوتاه اتفاقی یا یک‌شبه، هم‌خانگی و یا هر گونه سبک رابطه‌ای دیگری به غیر از آنچه که به عنوان ازدواج قانونی می‌شناسیم روی داده باشند. دانستن درباره این موارد به این خاطر لازم هست که بیشتر پژوهش‌های انجام شده از جمله مواردی که در اینجا به آنها ارجاع می‌دهیم، به سنجش تاثیر «هم‌خانگی بدون ازدواج» بر رضایت و ثبات زناشویی و روابط فرازناشویی پرداخته‌اند تا اینکه بخواهند تاثیر «روابط جنسی پیش از ازدواج» که رفتاری کلی‌تر و فراگیرتر است را بر این متغیرها بسنجند. هم‌خانگی، حتما همراه با ارتباطات جنسی است اما برعکس آن لزوما صدق نمی‌کند. ممکن است عده‌ای از افراد اقدام به ارتباطات مکرر جنسی هر از گاهی یا دائم قبل از ازدواج با جنس مخالف کنند، بدون اینکه لزوما با همه یا یکی از آنها زندگی کرده باشند. البته شاید مفهوم «زندگی مشترک بدون ازدواج» باید به صورت فرهنگی تعریف و تعیین شود، همانطور که

[1]- Cohabitation

بسیاری از مفاهیم دیگر به اینصورت تعریف می‌شوند. به طور مثال، هرچند که در کشور ما، زندگی مشترک بدون ازدواج، یک روال رایج ارتباطی بین دو جنس نیست (هرچند که در سال‌های اخیر، تا حدی افزایش پیدا کرده است) اما شاید در فرهنگ ما، بتوان به ارتباط دو فرد از جنس مخالف بدون اینکه زیر یک سقف زندگی کنند هم، زندگی بدون ازدواج گفت. علت این مسئله این است که حتی در چنین شرایطی نیز، ارتباط می‌تواند منجر به وابستگی‌های عاطفی و روانشناختی شده و ارضای نیازها را در پی داشته باشد. دلیل دوم اینکه اگر در جامعه ما هم، برای بسیاری از افراد امکان آن وجود داشت، مطمئنا بسیاری از این روابط تبدیل به زندگی بدون ازدواج می‌شدند. اما به هر حال، آنچه که در مورد ارتباط مثبت زندگی بدون ازدواج با خیانت و طلاق در پژوهش‌ها بدست آمده احتمالا قابل‌تعمیم به تاثیر ارتباطات جنسی پیش از ازدوج هم هست زیرا به نظر می‌رسد که هم‌خانگی و ارتباطات جنسی پیش از ازدواج، اساسا از فرایندهای مشابهی تاثیر می‌پذیرند. بعضی از محققان نیز، معتقدند که این دو متغیر، با هم همبستگی اساسی دارند (مانند تیچمن، ۲۰۰۳). زندگی مشترک بدون ازدواج، به هر شکل و طریقی که توصیف و تعریف شود، می‌تواند منجر به افزایش تمایلات غیرمتعهدانه فرد نسبت به ازدواج شده یا بر چنین تمایلاتی که از قبل وجود داشته‌اند دامن بزند. نقش هر دو این متغیرها یعنی ارتباطات جنسی قبل از ازدواج و تجربه هم‌خانگی بر مسائل مربوط به خانواده و رفتارهای جنسی، با توجه به افزایش شیوع آنها در جمعیت‌ها، پررنگ‌تر می‌شود. طبق یک تخمین، تقریبا ۶۰ درصد از پیوندهای زناشویی بسته شده در اوایل دهه ۱۹۹۰ در آمریکا، با هم‌خانگی شروع شده‌اند (بومپس و لو، ۲۰۰۰). در مورد میزان رواج ارتباطات جنسی قبل از ازدواج نیز، آبما و همکاران (۱۹۹۷)، دریافتند که فقط ۱۰ درصد از زنانی که بین سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۹ به دنیا آمده بودند، اولین ارتباط جنسی‌شان را در چارچوب ازدواج انجام داده بودند. به عبارت دیگر، ۹۰ درصد از این زنان، قبل از ازدواج، رابطه جنسی کامل را پشت سر گذاشته بودند.

تاثیر روابط جنسی قبل از ازدواج و رفتارهای آزادانه از نظر جنسی در افزایش روابط فرازناشویی در بعد از ازدواج، در پژوهش‌های متعددی به اثبات رسیده است (تریس و گیسن، ۲۰۰۰؛ فورستی و تانفر، ۱۹۹۶؛ وایت، کللند و کاراییل، ۲۰۰۰). در مطالعه تریس و گیسن (۲۰۰۰)، داشتن تجارب جنسی در قبل از ازدواج هم برای مردان و هم زنان با خیانت بیشتر در بعد از ازدواج همراه بود. محققان این پژوهش معتقد بودند که این یافته می‌تواند به این خاطر باشد که افرادی که قبل از ازدواج تجارب جنسی داشته‌اند یاد گرفته‌اند که چطور درحالی‌که شرکای دائم خود را نگه می‌دارند از فرصت‌های جنسی که برای ارتباط با افراد دیگر برایشان پیش می‌آید هم استفاده کنند. در پژوهش وایت، کللند و کاراییل (۲۰۰۰) تعداد شرکای پیش از ازدواج، بطور معناداری با تعداد آمیزش‌های فرازناشویی در سال گذشته آزمودنی‌ها مربوط بود. در پژوهش مک آلیستر و همکارانش (۲۰۰۵) نیز، تعداد شرکای جنسی، یکی از متغیرهای پیش‌بینی‌کننده خیانت زناشویی مانند بوسیدن یا

فعالیت جنسی با شخصی دیگر بود. تامسون و کوللا (۱۹۹۲) دریافتند که زوجینی که در قبل از ازدواج رسمی، زندگی مشترک بدون ازدواج یا هم‌خانگی را تجربه کرده بودند، نسبت به آنهایی که این تجربه را نداشتند، تعهد کمتری نسبت به بنیان ازدواج احساس می‌کردند. بطور جالب و معناداری، بوث و جانسون (۱۹۸۸) نیز به این نتیجه رسیدند که حتی هم‌خانگی با همسر نیز، با تعهد کمتر به ازدواج در بعد از ازدواج، همراه است.

روابط جنسی پیش از ازدواج، همچنین می‌توانند از طرق غیرمستقیم مانند کاهش رضایت زناشویی، موجب افزایش احتمال خیانت زناشویی بعدی یا طلاق شوند. نتایج پژوهش کریستنسن (۲۰۰۴) نشان داد که به ازای هر یک شریک جنسی پیش از ازدواجی که فرد داشته است (به غیر از همسر فعلی فرد)، احتمال اینکه فرد بگوید که رابطه جنسی زناشویی فعلی‌اش، کاملا رضایت‌بخش است، در مقابل اینکه بگوید این رابطه تا حد متوسطی رضایت‌بخش است ۳/۹ درصد کاهش می‌یافت. به عبارت دیگر، افزایش تعداد شرکا، کاهش میزان رضایت زناشویی را در بر داشت. کِلی و کونلی (۱۹۸۷) دریافتند که وجود شرکای جنسی دیگر در قبل از ازدواج، رضایت زناشویی را برای مردان در بعد از ازدواج کاهش می‌داد. آنها نیز دریافتند که حتی رابطه جنسی با شریک زناشویی آتی نیز، کاهش‌دهنده رضایت زناشویی، هم برای مردان و هم برای زنان بود. تاوریس و ساد (۱۹۷۷) به این نتیجه رسیدند که ارتباط جنسی قبل از ازدواج، رضایت زناشویی را در زنان بطور مستقیم تحت تاثیر قرار نمی‌داد اما ممکن بود که آن را از طریق تغییر نگرش‌های زنان درباره مسائل جنسی تغییر دهد. در مطالعه کاهن و لاندن (۱۹۹۱) نیز، یک رابطه نسبتا قوی بین ارتباط جنسی قبل از ازدواج و طلاق وجود داشت.

یافته‌های فزاینده پژوهشی پیشنهاد می‌کنند که دو گروه مختلف از زوجینی که اقدام به زندگی بدون ازدواج می‌کنند وجود دارد. یک گروه متشکل از زوجینی است که برای ازدواج برنامه‌ریزی کرده و از زندگی بدون ازدواج به عنوان یک مرحله از فرایند زندگی مشترک استفاده می‌کنند. دومین گروه، متشکل از زوجین بسیار متفاوتی می‌شود که برنامه‌ای برای ازدواج نداشته و از زندگی بدون ازدواج به عنوان روشی جایگزین برای ازدواج استفاده می‌کنند. گروه اول، در ابعاد کیفیت رابطه، شبیه به زوجین ازدواج کرده هستند ولی به نظر می‌رسد که گروه دوم کیفیت کمتری را در مورد رابطه‌شان تجربه می‌کنند. در تحقیق تیچمن (۲۰۰۳)، خطر طلاق برای زنانی که درگیر رابطه جنسی پیش از ازدواج با شخصی به غیر از شوهران‌شان می‌شدند، ۱۱۴ درصد نسبت به آنهایی که فقط با شوهران‌شان رابطه داشتند افزایش می‌یافت. البته حتی زندگی با شوهر در پیش از ازدواج هم با آسیب بیشتر مربوط به طلاق همبستگی داشته است. در یک مطالعه بر روی زنان سوئدی مشخص شد که میزان طلاق در زنانی که قبل از ازدواج رسمی با شوهران خود زندگی کرده بودند، مستقل از مدت زمان این دوره، ۸۰ درصد بالاتر از زنانی بود که تجربه زندگی مشترک قبل از ازدواج با شوهران خود نداشتند (بنت و همکاران، ۱۹۸۸).

در مورد اینکه چرا افرادی که در قبل از ازدواج، روابط متعدد با جنس مقابل داشته‌اند، در بعد از ازدواج، به میزان بیشتری مستعد خیانت بیشتر، رضایت کمتر و طلاق بالاتر هستند تا افرادی که این روابط را نداشته یا به میزان کمتری داشته‌اند، نظرات متعددی داده شده است. یک دلیل تاثیرات منفی روابط جنسی قبل از ازدواج بر رضایت جنسی زناشویی و خیانت زناشویی را، می‌توان با استفاده از **مدل بین‌شخصی رضایت جنسی**[1] (لورنس و بایرز، ۱۹۹۵) توضیح داد. لورنس و بایرز، مفاهیم نظریه تبادل را در مورد رضایت جنسی بکار گرفته‌اند. این مدل توانسته رضایت جنسی را در پژوهش‌های طولی پیش‌بینی کند (همان منبع). این الگو، رضایت جنسی را در قالب فرمول زیرتعریف کند:

رضایت جنسی = مجموع (پاداش‌های ارتباط - هزینه‌های ارتباط) +

(مقایسه سطح پاداش‌ها در این ارتباط نسبت به سایر شق‌های جایگزین - مقایسه سطح هزینه‌ها در این ارتباط نسبت به سایر شق‌های جایگزین) +

(احساس برابری در دریافت پاداش‌های ارتباط - احساس برابری در پرداخت هزینه‌های ارتباط)

Sexual Satisfaction = Σ {(Rewards – Costs) + (Comparison Level Rewards – Comparison Level Costs) + (Equality Rewards – Equality Costs)}

پاداش‌ها، تبادلات مطلوب و لذت‌بخش منتج از یک رابط هستند. برآورده شدن نیازهای جنسی، هیجانی، روانشناختی و اجتماعی از آن جمله هستند. هزینه‌ها، تبادلات مستلزم تلاش جسمی یا ذهنی بوده یا ایجاد کننده استرس برای فرد هستند. بطور مثال، ازدواج، آزادی فرد را محدود می‌کند و یا منجر به ایجاد مسئولیت در زمینه اقتصادی، ارتباطی و اجتماعی می‌شود که اینها را می‌توان هزینه‌های یک ارتباط برای فرد در نظر گرفت. هم پاداش‌ها و هم هزینه‌ها، می‌توانند علاوه بر واقعیت‌های محیطی، از ارزیابی‌ها و نگرش‌های شخصی افراد هم تاثیر بپذیرند. برای یک شخص خاص، ازدواج ممکن است توام با مسئولیت‌های سنگین اقتصادی نباشد اما از نظر محدودیت آزادی، برای او بسیار هزینه‌زا تلقی شود. شخصی دیگر، ممکن است در هر دوی این متغیرها، ارزیابی‌های متفاوتی داشته باشد.

سطح مقایسه پاداش‌ها و هزینه‌ها، به این معنی است که فرد فکر می‌کند رابطه جنسی با شریک فعلی‌اش نسبت به شق‌های جایگزین، تا چه حد برای او به ترتیب پاداش‌بخش و هزینه‌زا است.

احساس برابری در پاداش‌ها و هزینه‌ها هم، به این اشاره دارند که فرد تصور می‌کند که رابطه بین او و شریک‌ش، از نظر برابری در پاداش‌ها و هزینه‌ها، تا چه حد عادلانه است.

1- Interpersonal model of sexual satisfaction

در این رابطه که این متغیرهای بحث شده در این مدل چطور تاثیرات روابط قبل از ازدواج را تبیین می‌کنند ابتدا با اشاره به این یافته شروع می‌کنیم که انتظارات فرد از رابطه زناشویی‌اش، در نتیجه تجربه و دانشی که فرد از رابطه با شرکای قبلی کسب کرده، تغییر پیدا می‌کند (کریستنسن، ۲۰۰۴). داشتن شرکای جنسی قبل از ازدواج، می‌تواند سطح مقایسه و انتظار فرد از منافع رابطه فعلی و هزینه‌هایی که احساس می‌کند این رابطه برای او دارد را تغییر دهند. بر طبق این مدل، در صورتی که این تجارب و دانش، منجر به این شوند که فرد احساس کند که رابطه با شریک فعلی‌اش، دارای مزایای بیشتر و هزینه‌های کمتری نسبت به سایر شق‌های جایگزین رابطه فعلی اوست، رضایت جنسی- زناشویی[1] او بالا خواهد رفت. اما در صورتی که نتیجه تحلیل مقایسه رابطه فعلی نسبت به روش‌ها یا انتخاب‌های جایگزین، به ضرر رابطه فعلی و سود شق‌های جایگزین تمام شود، فرد رضایت جنسی پایینی را تجربه می‌کند. زمانی‌که رضایت جنسی-زناشویی در فرد کاهش می‌یابد، احساس ناکامی و بی‌عدالتی به او دست می‌دهد. دو روش معمول برای جبران این احساس بی‌عدالتی و ناکامی، خیانت زناشویی و طلاق هستند.

کریستنسن معتقد است که تجارب جنسی آزادانه در قبل از ازدواج، می‌تواند احساس عادلانه و برابر بودن فرد از نظر پاداش‌ها و هزینه‌ها را جهت‌دار کند زیرا رابطه جنسی در قالب روابط کمتر متعهدانه، می‌تواند تقویت‌کننده یک رهیافت خودمحورانه نسبت به مواجه‌های جنسی باشد تا اینکه بتواند ایده لذت متقابل را در فرد تقویت کند. این به این خاطر است که افراد ولنگار، بیشتر احتمال دارد که شرکای‌شان را به عنوان سوژه‌های جنسی[2] که صرفا برای ارضای شهوانی آنها ساخته شده‌اند، ببینند. تفاوت در ماهیت روابط جنسی آزاد و رابطه جنسی در قالب زندگی زناشویی، می‌تواند منجر به کاهش احساس رضایت در این افراد شده و آسیب‌های مربوط به آن را به دنبال داشته باشد.

همچنین، یک مطالعه نشان داد که تاثیرات زندگی پیش از ازدواج بر افراد را می‌توان با استفاده از مفاهیم نظریه تبادل درک کرد. در این مطالعه مشخص شد که تجربه هم‌خانگی رسمی در قبل از ازدواج، هم ادراک پاداش‌ها و هم ادراک هزینه‌ها را کاهش می‌داد اما کاهش در پاداش‌هایی که فرد احساس می‌کرد از یک رابطه مانند ازدواج می‌گیرد بیشتر بود تا کاهش در هزینه‌هایی که او احساس می‌کرد می‌تواند برای او داشته باشد (مک‌گینس، ۲۰۰۳). این عدم توازن در احساس گرفتن پاداش و هزینه‌ها می‌تواند باعث شود تا فرد، رابطه‌ای همانند ازدواج را، بیشتر کاهش‌دهنده پاداش‌ها ببیند تا کاهنده هزینه‌ها و این نیز می‌تواند کاهش‌دهنده احساس رضایت فرد از رابطه و افزایش‌دهنده آسیب‌های مربوط به آن باشد.

[1]- Marital Sexual Satisfaction
[2]- Sex Object

بطور خلاصه و کلی، آنچه که از مباحث فوق قابل استنتاج است اینست که روابط جنسی پیش از ازدواج، می‌توانند باورها و انتظارات فرد درباره ازدواج و ارضای جنسی در چارچوب آن را، به نحوی که آسیب‌زننده به رابطه زناشویی باشد، دستخوش تغییر کنند.

یک نظریه دیگر موسوم به **گزینش‌گری**[1]، رابطه ارتباطات جنسی پیش از ازدواج و هم‌خانگی با افزایش آسیب‌های بعدی مانند طلاق را، به خصایص افرادی که حاضر به این نوع ارتباطات می‌شوند، مربوط می‌داند (رک به تیچمن، ۲۰۰۳). این نظریه بر این باور است که افرادی که اقدام به ارتباطات جنسی آزاد پیش از ازدواج یا هم‌خانگی می‌کنند از نظر تعدادی از صفاتی که اثرات قابل ملاحظه‌ای بر طلاق دارند، با افرادی که حاضر به این نوع زندگی زناشویی نمی‌شوند متفاوتند. بعضی از این صفات عبارتند از تعهد کمتر به ازدواج به عنوان یک بنیان دائم، پذیرش طلاق به عنوان ابزاری مناسب برای خاتمه دادن به یک ارتباط ضعیف، تاکید بر فردگرایی، مهارت‌های ارتباطی ضعیف، ارزش‌های اخلاقی خاص، ویژگی‌های شخصیتی، نگرش‌های مذهبی و غیره. طبق این دیدگاه، آنچه که باعث می‌شود تا این گروه از افراد، در قبل از ازدواج، روابط جنسی باز و در بعد از ازدواج، روابط جنسی خارج از چارچوب را تجربه کنند، همان نگرش‌های سهل‌گیرانه نسبت به این گونه از روابط است. بطور مثال، وجود شرکای جنسی متعدد پیش از ازدواج در سابقه فرد، ممکن است نشان‌دهنده تعهد کمتر به عقیده ارتباط دائم یا متعهدانه با یک فرد باشد. این خصایص و نگرش‌ها، در قبل از ازدواج، روابط پیش از ازدواج را رقم می‌زنند و در بعد از ازدواج، منجر به روابط خارج از چارجوب فرد می‌شوند. همان طور که مشخص است، بر طبق این دیدگاه، هم روابط قبل از ازدواج و هم خارج از چارچوب ازدواج افراد، ریشه در عوامل مشترکی دارند. برای عقیده گزینش‌گری و تاثیرات آن در ارتباطات هم‌خانگی با آسیب‌های پس از ازدواج، شواهدی متعددی بدست آمده است (مانند آکسین و تورنتون، ۱۹۹۲؛ تامسون و کوللا، ۱۹۹۲؛ تورنتون، آکسین و هیل، ۱۹۹۲؛ دی- ماریس و مک دونالد، ۱۹۹۳).

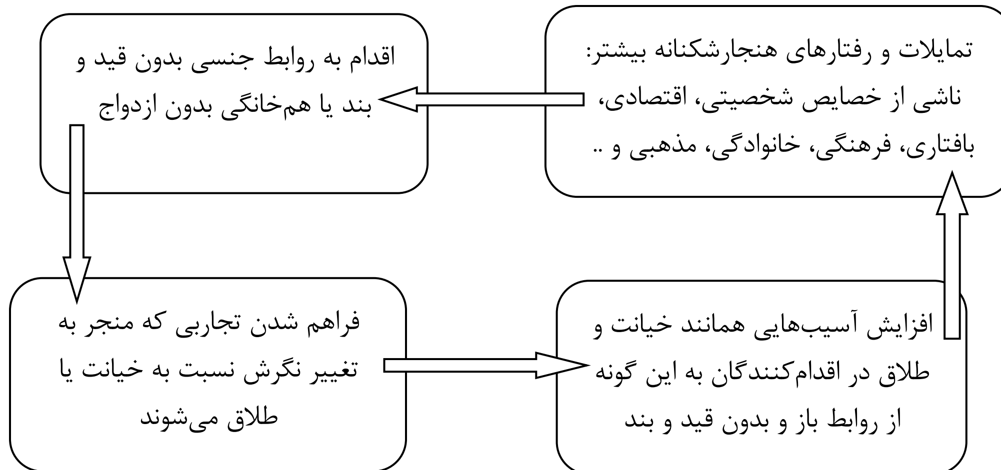
بر طبق نظر بعدی، روابط قبل از ازدواج، تجاربی را برای فرد فراهم می‌کنند که باعث می‌شوند نگرش‌های فرد نسبت به روابط بعد از ازدواج نیز تحت‌الشعاع قرار گیرد. بر طبق این دیدگاه، تمایل و اقدام به روابط جنسی در بعد از ازدواج، می‌تواند بطور مستقیم از تجارب جنسی قبل از ازدواج تاثیر بپذیرد. تعدادی از مطالعات، برای این فرضیه شواهد تاییدکننده‌ای ارائه داده‌اند (مانند آکسین و باربر، ۱۹۹۷ و آکسین و تورنتون، ۱۹۹۲). زیر بنای این نظریه، این عقیده است که زندگی مشترک بدون ازدواج، به افراد اجازه می‌دهد تا به یادگیری درباره زندگی

[1]- Selectivity

صمیمانه خارج از ازدواج پرداخته و موجب شود تا افراد اطلاعاتی را درباره روش‌های جایگزین ازدواج بدست آورند. این ارتباطات، همچنین باعث می‌شوند تا باور افراد مبنی بر ثبات و پایداری ازدواج از بین برود. یادگیری‌های منتج از تجارب ارتباطی قبل از ازدواج متعدد هستند که یکی از آنها عبارت است از یادگیری این مسئله که نیازهای جنسی را در خارج از محدوده‌ای به نام ازدواج نیز می‌توان ارضا کرد. تجربه با شرکای جنسی متعدد پیش از ازدواج، ممکن است موجب شود تا فرد نسبت به وجود افراد دیگری از جنس مقابل که می‌توانند جایگزین شریک زناشویی فعلی فرد شده و منبعی برای ارضای صمیمیت جنسی و خشنودی او شوند، آگاهی بیشتری پیدا کند. نتیجه این آگاهی فزاینده، می‌تواند ضعیف‌تر کردن پیوند زناشویی باشد. بر همین اساس، آن هم‌خانگی که منجر به ازدواج نمی‌شود ممکن است تجربه‌ای دست اول از یک پیوند زناشویی همراه با فرایند خاتمه‌دادن به آن، برای فرد فراهم کرده و نتیجتا منجر به کاهش احساس پیامدهای منفی در جدایی‌های آینده برای فرد شود.

این دو نظریه اخیر، به عبارتی بر عوامل پیشایند و پسایند ارتباطات قبل از ازدواج بر افزایش آسیب‌هایی مانند خیانت زناشویی یا طلاق در بعد از ازدواج، تاکید دارند. نظریه اول، بر خصایص از پیش موجود فرد تمرکز کرده و اعتقاد دارد که همان خصایصی که موجب می‌شوند تا فرد، حاضر به پذیرش نوعی زندگی زناشویی بدون مرز مثل ارتباطات خارج از چارچوب شود، در بعد از ازدواج نیز می‌توانند منجر به نگرش مثبت‌تر او نسبت به مواردی مانند روابط فرازناشویی و طلاق شده و احتمال آنها را بالا ببرند. نظریه دوم به اثرات و عوارضی که ارتباطات جنسی آزاد قبل از ازدواج بر فرد می‌گذارد، توجه می‌کند. طبق این نظریه، این ارتباطات می‌توانند باعث شوند تا فردی که شاید از اول نگرش مثبتی نسبت به روابط بدون چارچوب نداشته، بعد از تجربه چنین روابطی، نگرش تغییر یافته اتخاذ کرده و این گونه از روابط را در سیستم ارزشی خود بگنجاند. با جمع این دو نظریه به این نتیجه می‌رسیم که علت همبستگی روابط آزادانه و باز در پیش از ازدواج با اقدام به روابط فرازناشویی و طلاق در بعد از ازدواج، از یک طرف، تمایلات هنجارشکنانه از قبل موجود بیشتر و از سوی دیگر، تاثیرات تجربه زیسته[1] این نوع زندگی بر کسانی است که اقدام به آن می‌کنند. این جمع‌بندی، در نمودار ذیل نشان داده شده است.

[1]- lived Experience



شکل ۱-۶:: ارتباط پیشایندها، همایندها و پسایندهای ارتباطات جنسی قبل از ازدواج و آسیب‌های بعد از ازدواج. همانطور که مشخص است نتیجه فرایند فوق، یک چرخه معیوب است که در آن، از یک طرف، بیشتر افرادی که از نظر توانایی هنجارپذیری آسیب‌پذیر هستند وارد آن شده و از طرف دیگر، این تجارب خود منجر به آسیب‌پذیرتر کردن این افراد، نسبت به این از گونه از آسیب ها می‌شود.

ارتباطات مکرر با جنس مقابل در قبل از ازدواج، همچنین می‌تواند منجر به این پدیده شود که فرد، نسبت به همسرش، زودتر احساس یکنواختی جنسی و کسل‌شدگی پیدا کند. این احساسات می‌توانند زمینه‌ساز خیانت زناشویی یا طلاق شوند.روابط متعدد با افراد متفاوت، همراه با آشنایی و لذت‌جویی از خصایص متعدد و مختلف است. مرد یا زنی که قبل از ازدواج با شرکای متعددی رابطه داشته، ممکن است از موهبت‌های متعدد و مختلفی که مربوط به این شرکای متعدد بوده، بهره‌مند شده باشند. ممکن است فردی شرکایی داشته که علت ارتباط او با آنها، جذابیت جسمی و جنسی آنها بوده باشد. در عوض، از شریک یا شرکای دیگری، جذابیت شخصیتی، رمانتیک بودن و یا شوخ طبعی آنها را به یاد دارد. بر همین منوال، طبقه اقتصادی و دست و دل بازی مالی، طبقه اجتماعی، خصایص رفتاری خاص و غیره، هر یک می‌توانسته منجر به تشکیل رابطه فرد با افرادی از جنس مقابل شده باشند. بدیهی است که هیچ فردی حتی اگر جزو افراد ایده‌آل هم باشد، نمی‌تواند با مجموعه خصایص جذاب خود، به رقابت با مجموعه مواهبی که همسرش در قبل از ازدواج از شرکای متعددش سراغ دارد، بپردازد. اینکه هم از نظر جسمی، چهرهای، بدنی، جنسی، رفتاری، اقتصادی، اجتماعی و ... فوق العاده باشیم، امری مهال است. حداقل امر این است که هیچ فردی حتی در صورتی که یک همسربسیارقابل و شایسته‌در همه خصایص‌باشد، باز نمی‌تواند متنوع باشد. افراد،در طول زمان، خصایص نسبتا یکسانی دارند. فردی که در قبل از ازدواج، شرکای متعددی داشته که هر یک از آنها، مواهب جذاب معین و خاص خود را

داشته‌اند، می‌تواند در بعد از ازدواج، دچار احساس یکنواختی، کسالت، یأس و سرخوردگی شود زیرا به نحوی احساس می‌کند که مجبور است آن کلیت و مجموعه مواهب را با یک مجموعه ثابت و یکنواخت از خصایص، جایگزین کند. همسر فعلی او، ممکن است دیگر جذابیت چهره‌ای یا بدنی فلان شریک معین او را نداشته و یا همانند شریک دیگر او، نتواند دست و دل بازی مالی نشان دهد. چنین مسئله‌ای می‌تواند باعث شود تا افرادی که قبل از ازدواج، شرکای متعددی داشته‌اند، دوباره هوای شرکای قبلی یا شرکای جدیدی که جذابیت‌های خاص خود را دارند، به سرشان بزند. برای این افراد، این تجارب فرح‌بخش توأم با هیجانات شدید مربوط به ملاقات شرکای جدید، با یکنواختی ذاتی و طبیعی ازدواج که بعد از گذشته مدت زمانی از شروع آن روی می‌دهد، مقابله می‌کند. نتیجتا، اثرات تجارب متعددی که این افراد در قبل از ازدواج داشته‌اند، با فرایند طبیعی زندگی مشترک تداخل کرده و منجر به کشانده‌شدن مجدد این افراد به سمت رابطه با شرکای دیگر می‌شود. این مسئله می‌تواند خود را در پدیده طلاق و یا خیلی بدتر از آن در خیانت‌های زناشویی نشان دهد.

در مورد اینکه چرا ارتباط بین روابط قبل و بعد از ازدواج در زنان، بیشتر از مردان است، چند تبیین را می‌توان مطرح کرد. اولین دلیل بسیار مهم که در بخش اول کتاب به آن پرداختیم تاثیر انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان است. همانطور که دیدیم، تجارب محیطی مرتبط با مسائل جنسی، در کل، زنان را نسبت به مردان، به میزان بسیار بیشتری تحت تاثیر قرار می‌دهند.

دومین علت می‌تواند به تفاوت‌های تکاملی دو جنس در میزان سرمایه‌گذاری والدینی در بافتارهای ارتباطی متفاوت و تفاوت‌های جنسی بوجود آمده از این متغیر مانند میزان میل جنسی، مربوط باشد. گفتیم که در هر گونه از موجودات، آن جنسی که سرمایه‌گذاری والدینی کمتری دارد، به ارتباط جنسی مشتاق‌تر بوده و برای این ارتباط و ارضای جنسی، حاضر به صرف انرژی، منابع و وقت بیشتری است. در عوض، آن جنسی که سرمایه‌گذاری کمتری داشته است، اشتیاق کمتری به ارتباط جنسی داشته و برای حاضر شدن به ارتباط جنسی، انتخابی‌تر و محتاط‌تر عمل می‌کند. میزان زیادی از واریانس علاقه و اقدام مردان، برای ارتباط با زنان در قبل از ازدواج را میل به ارتباط جنسی و ارضای جنسی توجیه می‌کند. ارتباط جنسی در این مواقع، همراه با میزان سرمایه‌گذاری بسیار کمی از طرف مردان است. این موارد باعث می‌شوند تا در بعد از ازدواج، برای اینکه یک مرد بتواند به کامیابی جنسی از سایر زنان دست پیدا کند، نیازمند صرف وقت، انرژی و منابع خاصی باشد. از آنجایی که مردان متاهل، می‌توانند نیازهای جنسی خود را تا حد قابل ملاحظه‌ای از طریق همسران‌شان ارضا کند، ممکن است صرف انرژی برای یافتن شرکای بالقوه دیگر را هزینه‌ای فزاینده تلقی کنند. به عبارت دیگر، مردان، در بعد از ازدواج، همسرانی در دسترس از نظر جنسی داشته و از طرف دیگر، برای رسیدن به کامیابی

جنسی سایر زنان، باید از وقت، انرژی، منابع و احتمالا تا حدی اعتبارشان (مانند جوامعی که در آنها، هزینه‌های بالقوه ناشی از ارتباطات خارج از چارچوب فاش‌شده برای یک مرد، زیاد است) بگذرند. مقایسه این دو، یعنی همسرانی از نظر جنسی در دسترس و هزینه‌های بالقوه شرکای متعدد، می‌تواند باعث شود تا تعدادی از مردان، از این گونه روابط صرف‌نظر کرده یا میزان آن را کاهش دهند. در زنان، مسئله معکوس است. زنان، چه در قبل از ازدواج و چه بعد از ازدواج، از نظر جنسی، نه تنها محدودیتی برای پیدا کردن شرکای جنسی ندارند بلکه ارتباطات جنسی می‌تواند برای آنها توأمان با منابع متعدد نیز باشد. به همین خاطر، در بعد از ازدواج، هزینه‌های ارتباط با شرکای دیگر، به استثنای هزینه‌های بالقوه مربوط به کشف خیانت، برای آنها، زیادتر نمی‌شود. در واقع، همانطور که قبلا بحث شد، با توجه به کارکردهای انطباقی استراتژی جنسی دوگانه، این ارتباطات می‌توانند برای آنها در بر دارنده منافع تکاملی مهمی نیز باشند. این مسئله، می‌تواند منجر به این شود که زنان، در بعد از ازدواج، همچون قبل از ازدواج، توانایی بیشتری برای پیدا کردن شرکای جنسی و روابط متعدد داشته باشند. به زبان عامیانه، زنان، برای اینکه یک شریک جنسی بیابند، فقط کافی است که اراده کنند اما برای مردان، مسئله به همین سادگی نیست. داشتن جذابیت‌های لازم، پیدا کردن مکان، امکانات مورد نیاز، راضی‌کردن طرف مقابل و... به معنی هزینه زیاد یافتن شریک جنسی، برای مردان است. در بعد از ازدواج، وجود همسر می‌تواند باعث شود تا تعدادی از مردان، حتی اگر تمایل به این ارتباطات هم داشته باشند، حاضر یا قادر به تقبل این هزینه‌ها نشوند. در اینجا و در مورد مردان، ممکن است تمایل وجود داشته باشد، اما توانایی در کار نباشد. این در حالی است که هزینه‌بر نبودن یافتن شریک جنسی برای زنان، می‌تواند باعث شود تا تنوع‌طلبی جنسی آنها بتواند خود را همچنان در رفتار بیرونی به منصه ظهور برساند. در اینجا اگر تمایلی وجود داشته باشد، توانایی هم هست.

سومین عامل به تاثیر روابط پیش از ازدواج بر تشدید استراتژی جنسی دوگانه زنان مربوط می‌شود. مشاهده شده که برای زنانی که ارتباطات بیشتری با جنس مقابل دارند، اهمیت جذابیت جسمانی به عنوان یک متغیر مهم در انتخاب شریک، افزایش می‌یابد. البته ارتباط بین اهمیت‌دهی بیشتر به جذابیت جسمانی و ارتباطات متعددتر در زنان، خود یک همبستگی بوده و می‌تواند علل دیگری داشته باشد. به عبارت دیگر، شاید هر دوی این متغیرها یعنی میل و اقدام به ارتباطات متعدد و اهمیت‌دادن به جذابیت جسمانی، هر دو معلول یک علت دیگر باشند. بطور نمونه، مشخص شده که زنانی که بطور همزمان اهمیت بیشتری به جذابیت جسمانی شریک داده و ارتباطات بیشتری با جنس مقابل نیز دارند، دارای نیمرخ هورمونی و ژنتیکی متفاوتی از زنانی که اهمیت کمتری به جذابیت جسمانی داده و روابط کمتری نیز دارند، هستند. از طرف دیگر، جذابیت جسمانی، همان چیزی است که زنان، در بعضی از ارتباطات فرازناشویی خود بخصوص آمیزش‌هایی که در اواسط چرخه روی می‌دهند و به عنوان بخشی از استراتژی جنسی دوگانه آنها، آن را می‌جویند. با این مقدمه، اگر ارتباطات متعدد بیشتر،

منجر به تشدید استراتژی جنسی دوگانه در زنان شوند، می‌توان گفت که ارتباط قوی‌تر بین ارتباطات جنسی و هم‌خانگی در قبل ازدواج در زنان با خیانت و طلاق در بعد از ازدواج، می‌تواند به تشدید استراتژی جنسی دوگانه آنها که در نتیجه تاثیرات روابط قبل از ازدواج در آنها روی می‌دهد، مربوط باشد.

دلیل بعدی می‌تواند این باشد که داشتن همسر درازمدت برای زنان، باعث آسودگی خاطر آنها از جهت فراهم بودن منابع می‌شود. این مسئله می‌تواند موجب شود تا در این موقع، زنان دیگر فرونشانی یا خویشتن‌داری جنسی خود را به منظور کسب تعهد یک مرد برای رابطه درازمدت یا کسب منابع، ضروری نبینند. نتیجتا، دلیلی برای سرکوبی تنوع‌طلبی‌های جنسی خود یا سرکوب میل به اقدام بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه نمی‌بینند. این درحالیست که داشتن همسر، برای عده زیادی از مردان، می‌تواند آسوده‌کننده خیال آنها از جهت داشتن یک شریک جنسی در دسترس و عدم نیاز برای سرمایه‌گذاری در سایر روابط باشد. این تفاوت می‌تواند افزایش‌دهنده همبستگی‌های مشاهده شده بین ارتباطات قبل از ازدواج و روابط بعد از ازدواج در زنان در مقایسه با مردان شود.

یکی از نکاتی که اهمیت تفاوت در تاثیر روابط قبل از ازدواج بر رفتارهای جنسی بعد از ازدواج در دو جنس را نشان می‌دهد، تفاوت در تاکید دو جنس بر بکارت[1] شریک زندگی است. تقریبا در اکثر فرهنگ‌ها و بخصوص فرهنگ‌های سنتی، مردان، نسبت به زنان، اهمیت بیشتری به اینکه همسران درازمدت‌شان، روابط قبل از ازدواج نداشته باشند، می‌دهند. حتی در فرهنگ‌های غربی که اهمیت بکارت کم شده است هم، این مسئله مشاهده می‌شود. اهمیت‌دهی ظاهری کمتر مردان این فرهنگ‌ها، نسبت به مردان فرهنگ‌های سنتی‌تر را، می‌توان به این مسئله نسبت داد که مردان فرهنگ‌های غربی، می‌دانند که اهمیت‌دهی به بکارت طرف مقابل با توجه به احتمال بالای روابط بین دو جنس در قبل از ازدواج، سودی ندارد. از این رو، اهمیت‌دهی ظاهری کمتر عده‌ای از این مردان، بیشتر ناشی از ناتوانی یا احتمال کمتر در رسیدن به شرکای باکره است و نه به دلیل اینکه این مردان، بطور درونی به بکارت اهمیت کمتری می‌دهند.

رضایت زناشویی کمتر و خیانت زناشویی و طلاق بالاتر، تنها پیامدهای ارتباطات قبل از ازدواج نیستند. ارتباطات خارج از چارچوب در قبل از ازدواج، همچنین می‌توانند بر متغیرهایی تاثیرگذار باشند که نسبت به متغیرهای آشکاری مانند خیانت یا طلاق، از چشم متخصصان بیشتر پنهان می‌مانند. مسائلی همچون میزان سازگاری زناشویی، استفاده از راهبردهای صحیح در حل تعارضات زناشویی و بهانه‌جویی‌های زناشویی، پرورش عقاید و مهارت‌های زناشویی مناسب یا نامناسب در فرد و نوع سبک تربیتی- جنسی که والدین بر

[1]- Virginity

فرزندان‌شان اعمال می‌کنند، فقط تعدادی از مواردی هستند که می‌توانند از روابط جنسی باز و بدون قید و بند در قبل از ازدواج تاثیر بپذیرند.

چگونگی ارتباط روابط جنسی قبل از ازدواج با روابط جنسی خارج از چارچوب زناشویی در بعد از ازدواج، هر چه که باشد، مشاهده این رابطه‌ها می‌توانند گویای این مطلب باشند که آن دسته از تجارب جنسی که برانگیزاننده تمایلات تنوع‌طلبانه جنسی هستند، می‌توانند استراتژی‌های جنسی خاصی را، برای همیشه، در افراد برانگیزانند. هر مرد و زنی، بذر تنوع‌طلبی جنسی را در درون خود دارد. فراموش نکنیم که هر ارگانیسم، تحت تاثیر پیام ژن‌هایش مبنی بر «بذر خود را با حداکثر توان پخش کن»، است. این بذر، در نتیجه تجارب محیطی خاص، می‌تواند شکوفا شده و خود را به شکلی غریزی نشان دهد. یکی از تاثیرات روابط جنسی قبل از ازدواج، می‌تواند این باشد که استراتژی‌های جنسی کمتر ارزش‌مدارانه را در افراد بیدار کند. از عمر زندگی متمدنانه انسان، نسبت به مدت زمانی که فقط گونه‌ای حیوانی بوده، زیاد نمی‌گذرد. انسان، برای مدت‌های بسیار زیاد، در شرایطی به دور از اخلاق و فرهنگ زیسته است. همه ما تحت تاثیر مکانیسم‌های تکاملی افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی هستیم. افراد، هنوز هم بدون این که خود بدانند و یا حتی بخواهند، تحت تاثیر مکانیسم‌های انطباقی خود زندگی می‌کنند. ارتباطات جنسی بی‌بند و بارانه قبل از ازدواج، می‌توانند منجر به بیداری این استراتژی‌های مترصد شوند. تنوع‌طلبی ولنگارانه و خیانت زناشویی، جزو این استراتژی‌های آماده برای سر برآوردن هستند.

آنچه که روزی برای گونه انسانی انطباقی بوده، می‌تواند تهدیدکننده خود گونه شود. فراهم‌آوری شرایطی که استراتژی‌های جنسی ناکارآمد و غیر انطباقی را در شرایط کنونی فعال می‌کنند، می‌توانند بسیار هزینه‌زا باشند. این عقیده که روابط جنسی بین دو جنس را نمی‌توان و نباید تا زمان ازدواج به تاخیر انداخت، عقیده‌ای کاملا درست، بجا و مناسب است. اما این راه‌حل که روابط بدون قاعده دو جنس در قبل از ازدواج را به عنوان راهکار ارائه دهیم، ما را با این تعارض مهم مواجه می‌کند که بین زندگی‌های مشترک دارای استحکام بیشتر و زناشویی‌های از قبل آسیب‌دیده بوسیله تجارب جنسی قبلی، یکی را انتخاب کنیم.

گذشته، همچون سایه ما، به دنبال ما می‌آید. گذشته افراد، حال آنها را و حال آنها، آینده آنها را می‌سازد. چیزی که از ارتباط گذشته، حال و آینده درباره روان انسان می‌دانیم این است که گذشته هرگز نگذشته و هیچ‌وقت هم نمی‌گذرد. در حقیقت، از نظر اثرات گذشته بر آینده، همیشه باید بگوییم که بخشی از آن، هنوز آشکار نشده است! دیروز و امروز، هر دو گذشته‌ای هستند که ما برای فرداهای‌مان ساخته و می‌سازیم. آینده هم، به نوعی، گذشته‌های هنوز نیامده ماست. شکل‌گیری و فلسفه وجودی علوم مختلف و از جمله روانشناسی نیز، به همین ارتباط بین گذشته، حال و آینده در رفتار انسان، وابسته است. هر چند که بخشی از عدم تغییر افراد، برای این است که آنها نمی‌خواهند تغییر کنند اما باید پذیرفت که ما تا حد قابل‌ملاحظه‌ای نیز، باقیمانده و دست‌پرورده

گذشته خودمان هستیم، به نحوی که هیچ‌وقت نمی‌توانیم گریبان خودمان را از زیر دست این تجارب قبلی، بطور کامل رها کنیم. حتی اگر حافظه رویدادی ما خاطرات خود را فراموش کند، حافظه هیجانی ما، به نحوی وسواس‌گونه و چسبنده، تاثیرات تجارب قبلی را، در خود حفظ خواهد کرد. تاثیرات مربوط به این تجارب، همیشه در ناخودآگاه ما می‌مانند تا در زمان مناسب، دوباره سر برآورند. آنها، همیشه جایی در همین نزدیکی‌ها یعنی جمجمه ما هستند و تاثیرات خود را، هشیارانه یا ناهشیارانه، بر هیجاناتی که به ما دست می‌دهند، اندیشه‌هایی که به سراغ‌مان می‌آیند و رفتارهایی که از ما سر می‌زنند، بروز می‌دهند. یک هوای خاص و حس‌برانگیز، یک چهره یا بدنی که رعشه‌ای غیرقابل‌مقاومت در ما ایجاد می‌کند، یک بوی خاص و حتی یک لباس معین، می‌توانند ماشه‌چکان یک سری از احساسات، عواطف و رفتارها در ما شوند. حتی شیطنت‌های دوره کودکی هم، دست از سر ما بر نمی‌دارند. خاطرات گذشته، هرچند بصورت قلب‌شده و تغییریافته اما قوی و محکم، بر رفتارهای فعلی ما و به شیوه‌های مختلف، حکمرانی می‌کنند. البته اینها، فقط اثرات مربوط به خاصیت تداعی‌برانگیزانه خاطرات ما هستند که بخش بسیار کمی از تاثیرات تجارب را به خود اختصاص می‌دهند. همانطور که بحث شد، تاثیرات اصلی مربوط به تجارب شخصی، به قدرت آنها در تغییر نگرش‌ها، باورها، احساسات و رفتارهای ما برمی‌گردد. وقتی برای اولین بار قاعده‌ای قانونی یا اخلاقی را زیر پا می‌گذاریم ممکن است احساس عذاب وجدان کنیم اما وقتی که این کار را چند بار تکرار می‌کنیم، آن احساسات محو خواهند شد. نگرش ما نسبت به موضوعات مختلف و باورهای ما درباره امور هم، به همین نحو تغییر می‌یابند. بر این اساس، اینکه بگوییم: «گذشته همسرم مهم نیست و من فقط با زمان حال او کار دارم»، صرفا یک خوش‌بینی خودفریبانه است. بعضی وقتها ما آشکارا شاهد استفاده از یک مکانیسم دفاعی- روانی در افرادی که به گذشته همسر اهمیت نداده، آن را انکار کرده یا ناآگاهی در این مورد را انتخاب می‌کنند هستیم. چنین روش‌های درپیش گرفته شده‌ای، صرفا یک آرامش موقتی را برای آنها فراهم می‌کنند. از این رو، این عقیده رمانتیک که: «پروانه، وقتی که بر روی گلی می‌نشیند، از او نمی‌پرسد که آیا قبلا پروانه دیگری گلبرگ‌های تو را لمس کرده است یا نه!»، فقط به نفع آن گل‌ها و پروانه‌های زرنگ قبلی عمل می‌کند! و نه پروانه‌هایی که قرار باشد ازدواج‌هایی توام با خسارت‌های متعدد از جمله خیانت و طلاق را تقبل کنند.

نسبت جنسی، نظام های همسرگزینی و چالش‌های پیش‌رو

«مردانی که [به ظاهر] از حقوق و هنجار زنان بیشتر پشتیبانی می‌کنند، خود بیشتر از دیگران به نهاد زن می‌تازند» (ارد بزرگ).

علت اساسی و عمده مخالفت زنان با چندهمسری، ناشی از اینست که آنها نمی‌خواهند منابع موجود در زندگی مشترک‌شان مانند منابع مالی یا توجه‌ای همسر را با زنان دیگر تقسیم کنند. مشکل اینجاست که در بعضی از شرایط، عدم تحمل زنی دیگر به عنوان همسر دیگر شوهر، منجر به مشکلات بیشتری خواهد شد.

نسبت جنسی و تک‌همسری

نبود چندهمسری در صورت حضور عوامل معین دیگر، می‌تواند رقابت‌طلبی نامطلوبی را در زنان افزایش دهد. یکی از این شرایط، نسبت جنسی پایین است. تعداد زنان بیشتر آماده برای ازدواج، نسبت به چنین مردانی، یکی از شرایطی است که رقابت زنان برای رسیدن به مردان را بیشتر می‌کند. وجود زنان متعدد و مایل به یک مرد واحد، امکان و احتمال اینکه آن مرد، همه توجه و منابع خود را صرف همسر اول خود کند کاهش داده و احتمال روابط خارج از چارچوب، طلاق و سایر آسیب‌ها را بالا می‌برد. در یک جامعه با نسبت جنسی و نرخ ازدواج پایین، اکثریت دختران و زنان مجرد به دنبال شریک و همسر می‌گردند و این می‌تواند باعث شود تا آنها در این شرایط، حتی مردان متاهل را هم گزینه‌های مناسبی ببینند. از سوی دیگر، چندهمسری می‌تواند از تعداد زنان رقیبی که بیرون از منزل و مترصد مردان هستند کاسته و به نوعی نگرانی دائمی زنان را کاهش و نه افزایش دهد. اگر چندهمسری، تعداد زنان مجرد بالقوه در دسترس از نظر جنسی را، از دسترس مردان متاهل تنوع‌طلب و بی‌مسئولیت دور کند، آنها احساس رضایت و دلبستگی بیشتری به زندگی و همسران فعلی خود خواهند داشت. اگر یک مدیر جذاب و متمول، شاهد اغواگری‌های جنسی هر روزه منشی یا دیگر همکار مجردش نباشد، مطمئنا شب‌ها با عشق بیشتری به خانه برگشته و به چربی دور شکم همسرش نیز، اهمیت کمتری خواهد داد. به عبارتی طبق اصل چاره‌ناپذیری روانشناختی، «افراد هنگامی که به آنچه که می‌خواهند نرسند، آنگاه آنچه را که در دست دارند، دوست خواهند داشت». زمانی که چندهمسری وجود نداشته باشد و نسبت جنسی هم پایین باشد، شاهد بازار مکاره‌جویی خواهیم بود که زنانی که ازدواج کرده‌اند هنگامی‌که درمی‌یابند که شوهران‌شان به زنان دیگر مایل شده یا زنان دیگر قصد نزدیک شدن به همسران‌شان را دارند، آن زنان را به بی‌عفتی و ناپاکی متهم می‌کنند. آنها، غالبا از این حقیقت غافلند که ممکن بود خود آنها، به جای این زنان ازدواج‌نکرده باشند. در اینصورت، اینک آنها بودند که به چنین صفاتی متهم می‌شدند!

از طرف دیگر، مجرد ماندن عده‌ای از مردان در یک جامعهِ با نسبت جنسیتی پایین نیز، می‌تواند به افزایش روابط خارج از چارچوب در زنان متاهل منجر شود زیرا زمینه را برای منحرف کردن عده‌ای از این زنان متاهل بوسیله مردان بدون جفت افزایش می‌دهد. بطور کلی، میزان جمعیت مجرد در هر دو جنس، یکی از زنگ خطرهای مهم برای افراد متاهل از هر دو جنس است. در ادیان مختلف از جمله دین اسلام، تجرد نکوهش شده و احادیث متعددی درباره تجرد ذکر شده‌اند از جمله این حدیث که: «زمین، از خفت و خیز جوانان بی‌زن می‌لرزد!». در دین زرتشت نیز، این باور وجود داشته که: «سپندارمَذ، از بی‌زنی مردان، می‌رنجد». یکی از علل این تذکرات ادیان درباره تجرد، ناشی از همین نگرانی از زیاد شدن جمعیت مجرد در جامعه بوده است.

نسبت جنسی و چندهمسری

دامنه تاثیراتی که نسبت جنسی بین دو جنس می‌تواند بر رفتارهای دو جنس بگذارد، به موازات تاثیراتی است که آن، می‌تواند بر تناسب دو جنس در یک فرهنگ بگذارد. بطور مثال، در جوامع چندهمسرانه رسمی مانند بعضی از کشورهای عربی، انتظار می‌رود که تاثیرات نسبت جنسی پایین‌تر از یک، بر رفتارهای جنسی دو جنس، کمتر از تاثیراتی باشد که این نسبت، می‌تواند بر رفتارهای دو جنس در کشورهای غربی بگذارد. همانطور که در فصل دوم بحث شد، تحلیل‌گران، یکی از علل انقلاب جنسی در آمریکای دهه‌های ۶۰ و ۷۰ را، نسبت جنسی پایین که نشأت گرفته از تاثیر جنگ جهانی دوم بر تعداد مردان جامعه آمریکا بود می‌دانند. کاهش نسبت جنسی در کشورهایی که در آنها چندهمسری رسمی رواج دارد، می‌تواند تغییرات احتمالا کمتری را در شرایط فرهنگی این جوامع ایجاد کند. زیرا در چنین شرایطی، چندهمسری موجب تعدیل تعداد زنان و مردان در دسترس برای ازدواج خواهد شد. انتظار می‌رود که در چنین محیط‌هایی، سرقت همسر در زنان هم به میزان کمتری روی داده و میزان رهاسازی تمایلات درونی خود، به منظور اطفاء خواسته‌های مردان یا حاضر به ارتباطات جنسی بدون تعهد شدن در زنان، کمتر باشد. قاعدتا، در چنین فرهنگ‌هایی، زنان، به میزان کمتری تحت فشار برای رقابت با سایر همتایان خود به منظور رسیدن به همسر، قرار می‌گیرند. مقایسه شرایط فرهنگی کشورهای دارای چندهمسری رسمی با جوامع غربی می‌تواند به عنوان مدرکی برای مستندسازی این عقیده باشد.

نسبت جنسی و پوشش در زنان

پوشش مناسب، مفهومی است که تعریف آن تا حدی به مسائل فرهنگی و اجتماعی بستگی دارد. در این بخش، قصد داریم به بررسی یکی از عوامل دخیل در تغییرات رویداده در دهه‌های اخیر در پوشش دختران و زنان ایرانی، بپردازیم.

تفاوت در نوع و نحوه پوشش زنان و مردان، امری است که از دیرباز و تقریبا در همه جوامع، اعمال می‌شده است. حتی زنان و مردان بسیار اولیه نیز، برای پوشاندن بدن و بخصوص اعضای تناسلی، از برگ گیاهان و درختان استفاده می‌کردند. اگر نگاهی به نوع پوشش زنان و مردان فرهنگ‌های مختلف بیندازیم، چیزی که شاید بعد از پدیدآیی لباس، بیشترین خودنمایی را می‌کند، آن میزان از بدن و نواحی است که بوسیله لباس پوشانده می‌شود. لباس‌های قدیم زنان اکثر جوامع، از جوامع شرقی مانند هند و چین گرفته تا جوامع غربی مانند انگلیس و فرانسه، بیشتر از لباس‌های مردان، حجم داشته‌اند. بدین معنی که این لباس‌ها، اکثریت بخش‌های بدن، از مچ پا تا گردن زنان را می‌پوشاندند. علاوه بر این، در اغلب موارد، این لباس‌ها تا حدی گشاد بوده‌اند که موجب عدم نمایان‌شدن بخش‌های حساس از نظر جنسی مانند سینه‌ها و پاها، در قالب لباس، می‌شدند. با کنار هم قراردادن لباس‌های زنان در اعصار قدیم و عصر مدرن، متوجه می‌شویم که در هر دوره چندین ساله، لباس‌های زنان، به تدریج در جهت خاصی تغییر شکل داده است. لباس‌های هر دوره، بیشتر از دوره‌های قبل، تنگ‌تر، بدن‌نماتر، کوتاه‌تر و مختصر‌تر شده است. دامن، از حالت گشاد و بلند به حالت تنگ و کوتاه، پیراهن‌های گشادتر به پیراهن‌های با آستین‌های کوتاه‌تر و تنگ‌تر، تبدیل شده‌اند. از آنجایی که مطمئنا می‌دانیم که صرفه‌جویی در میزان پارچه را نباید جزو دلایل این مسئله دانست (!) باید به دنبال علل این مسئله بگردیم. دلایل این روند تغییر در لباس‌های زنان متعدد است؛ توجه‌طلبی، تمایل به شوهر یا دوست‌یابی، بوجودآمدن حس قدرت و عزت نفس در فرد در نتیجه جلب‌کردن نگاه مردان، تمایل به برتری‌طلبی یا به اصطلاح کم‌نیاوردن از سایر همجنسان، مدگرایی و تبعیت از فرهنگ غالب، نوعی پیام‌دهی جنسی، میل به برانگیزاندن جنسی مردان، استفاده از نوع پوشش برای فرستادن پیام‌های خاص به دیگران از جمله طبقه اقتصادی، اجتماعی و یا سیستم ارزشی (یا صرفا وانمود به حامل این پیام‌ها بودن) و از این طریق رسیدن به اهداف خاص، ارزیابی جایگاه و ارزش خود در بازار جفت‌یابی و توجه به نحوه پوشش فرهنگ‌های دیگر، از جمله دلایلی‌اند که موجب تمایل فزاینده زنان به لباس‌های هر چه عریان‌تر می‌شوند. در ذیل، به یکی از علل این پدیده که بخصوص به شرایط جامعه ما در دهای اخیر هم مربوط می‌شود یعنی ارتباط نسبت جنسی، همسریابی و جلب جنس مقابل، می‌پردازیم.

در هر جامعه‌ای، زنان و مردان آن جامعه سعی می‌کنند که از طرق گوناگون، برتری خود را بر همجنسان خود نشان داده تا بتوانند شرکای بیشتر و مناسب‌تری را جذب کنند. این مکانیسم رفتاری، یک رفتار بسیار شایع در همه گونه‌هاست. در گونه‌هایی که در آنها، پرورش فرزند عمدتا به عهده یک جنس بوده و جنس دیگر، سرمایه‌گذاری والدینی کمی دارد، شاهد انتخاب‌گرانه رفتارکردن در جنس پرورش‌دهنده زاده‌ها (غالبا جنس مونث) و خصایص و رفتارهای جلب‌توجه‌کننده در جنس با سرمایه‌گذاری کمتر (عمدتا نرها) هستیم. در بعضی

از گونه‌های پرندگان آوازه‌خوان، جنس نر سعی می‌کند تا از طریق آواز خواندن هر چه زیباتر یا رقص‌های توأم با نشان‌دادن پرهای خود، جفتی از جنس مخالف را به خود جلب کند. بعضی از پستانداران مانند شیرها و ببرها هم، از طریق جنگیدن با همجنسان خود و به رخ کشیدن قدرت خود به جنس مخالف، سعی در جذب شریک می‌کنند. در عوض، در آن دسته از گونه‌هایی که جای جنس نر و ماده از این نظر عوض می‌شود، این جنس ماده است که باید برای جلب نظر نرها تلاش کند. در گونه‌ای از غازهای وحشی، این جنس نر است که بر تخم‌ها خوابیده و به پرورش زاده‌ها می‌پردازد. در این گونه، ماده‌هایی که با نرهای بیشتری جفت‌گیری می‌کنند، شانس داشتن لانه‌های بیشتر و تخم‌گذاری بیشتری دارند. تعداد نرهایی که یک ماده جذب می‌کند، یک نکته کلیدی در میزان تولیدمثل موفق او خواهد بود. در این گونه، اندام درشت غازه ماده، یکی از مواردی است که موجب جلب نظر نرها می‌شود. در این گونه از غازها، این جنس ماده است که به رفتارهای نمایشی و رقابت با سایر ماده‌غازها، رو می‌آورد. در فالاروپ‌ها (گونه‌ای پرنده) نیز که چندشویی رواج دارد، جثه ماده بزرگ‌تر و رنگ‌آمیزی او روشن‌تر و جلب‌توجه کننده‌تر است (ریدلی، ۲۰۰۳).

یکی از تفاوت‌های بین انسان و سایر جانوران در این زمینه، این است که در انسان، ما بیشتر شاهد خودنمایی هر دو جنس هستیم. این ابرازهای دوطرفه بوسیله دو جنس، با توجه به سرمایه‌گذاری والدینی سنگین هر دو جنس در انسان، تبیین می‌شود. فرزند انسان، برخلاف زاده‌های بسیاری از حیوانات، برای بقا و پرورش یافتن، نیاز به مراقبت طولانی‌مدت دارد. به همین خاطر، اعضای هر جنس تلاش می‌کنند تا نظر اعضای جنس مقابل خود را جلب کنند. از طرف دیگر، به دلیل همین سرمایه‌گذاری زیاد وللدینی در هر دو جنس، اعضای هر جنس، هنگام انتخاب جفت، بخصوص زمانی که به ازای آن باید سرمایه‌گذاری زیادی بکنند، انتخاب‌گرانه رفتار خواهند کرد. مجموعه این عوامل باعث خواهد شد تا اعضای هر جنس سعی در نمایشگری خود به جنس مقابل داشته باشند، هر چند که ممکن است روش‌های این نمایشگری و خصایصی که هر جنس سعی در نمایش آنها دارد تا حدی با هم متفاوت باشند.

در یک مطالعه بر روی ۳۷ فرهنگ (باس، ۱۹۸۹) مشاهده شد که معیارهای انتخاب شریک و همسر در همه این جوامع، از یک الگوی تکراری معین تاثیر می‌پذیرند. اعضای هر جنس مجبورند از شیوه‌هایی برای جذب جنس دیگر استفاده کنند که به بهترین شکل خصایص جذاب برای جنس مقابل را به نمایش می‌گذارند. تفاوت زنان و مردان در حساسیت به محرکات جذاب از نظر جنسی، هماهنگ با استراتژی‌های وابسته به جنس خودشان است که برایشان تناسب‌افزا هستند. برای روابط درازمدت مانند ازدواج، زنان، بیشتر به ملاک‌هایی مانند طبقه اقتصادی و مردان، بیشتر به زیبایی و جوانی یک زن توجه می‌کنند. همانطور که گفتیم، تغییر نسبت جنسی در هر جنس، موجب رقابت درون‌جنسی در جنس دیگر خواهد شد. عوامل مهم برای هر جنس، همراستا با

ویژگی‌های افزایش‌دهنده تناسب تکاملی اوست. موفقیت تولیدمثلی در مردان با داشتن زنانی زیبا و با جذابیت‌هایی جنسی و جسمی که حاکی از باروری بالاست، هماهنگی دارد. در زنان، علاوه بر جذابیت جنسی، عواملی مانند وضعیت اقتصادی- اجتماعی نیز مهم تلقی می‌شوند. در شرایطی که نسبت جنسی کم باشد، زنان سعی خواهند کرد تا از طریق نشان دادن ویژگی‌های جذاب بدنی به مردان، در رسیدن به همسر موفق عمل کنند. آرایش، تغییر نحوه پوشش و بدن‌نمایی بیشتر، از جمله مواردی هستند که می‌تواند شانس زنان برای جذب کردن مردان را افزایش دهند. بین نسبت جنسی و بلندی دامن در زنان، ارتباط یافت شده است. به این نحو که پوشیدن دامن‌های کوتاه و لباس‌های بدن نما بوسیله زنان، در شرایطی که آنها احساس می‌کنند برای بدست آوردن مردان مجبور به رقابت بیشتر هستند، رایج‌تر می‌شود (رک به باربر، ۱۹۹۹). گفتیم که اعضای هر جنس، سعی می‌کنند تا خصایص جلب‌کننده جنس مقابل را با اغراق هر چه بیشتر نمایان سازنند. این کار باعث می‌شود تا شانس آنها در برنده شدن در بازار شریک‌یابی زیادتر شود. در این زمان آنها می‌خواهند مطابق با فرمول «باز کنم دیده شوم بلکه پسندیده شوم!» جلو روند. مشکل زمانی پیدا می‌شود که رقبای فرد نیز، از چنین الگویی تبعیت کرده و سعی در پیشی گرفتن از او می‌کنند. در زنان، این رقابت پیشرونده، پیدایش تدریجی لباس‌هایی که روز به روز بدن نماتر، عریان‌تر، کوتاه‌تر، تنگ‌تر و مختصرتر می‌شوند را به دنبال خواهد داشت که حاکی از تلاشی است که دختران و زنان جامعه ما انجام می‌دهند تا در این بازار، به همسر یا شریک جنسی برسند. اگر چه عده‌ایی از دختران جوان، از موفقیت خود در جلب مردان از طریق پوشیدن لباس‌های هر چه بدن‌نماتر می‌گویند اما این راهکار، در مقیاس وسیع، به موفقیت اغلب آنها ختم نمی‌شود. علت نیز اینست که رقابت‌های درون‌جنسی زنان، منجر به تشکیل یک چرخه منفی ناتمام و معیوب برای آنها خواهد شد که یک سر آن بدن‌نمایی بیشتر و سر دیگر آن افزایش روابط کوتاه‌مدت در نتیجه این تلاش‌ها خواهد بود بدون اینکه میزان روابط درازمدت را به همان میزان افزایش دهد. راه‌حل غلبه بر رقبای مونث و رسیدن به شوهر یا شریک جنسی، فقط بدن‌نمایی هر چه بیشتر نیست چرا که همانطور که بحث آن رفت و همانطور که ما هم اینک در جامعه شاهد آن هستیم، چنین راهکاریی در مقیاس وسیع راه به جایی نمی‌برد. از این رو، شاید اگر جامعه بفهمد که به کدام مسیر می‌رود، در نیمه راه باز ایستد یا حداقل سرعت خود را کمی کمتر کند.

نسبت جنسی، نرخ ازدواج و میزان آرایش

علاوه بر پوشش مناسب و مصادیق آن، نحوه و میزان آرایش و پیرایش نیز، جزو مسائل فرهنگی مورد مناقشه و بحث در کشور ما، بوده است. با وسیع‌ترکردن تعریف واژه پوشش، می‌توانیم وسعت معنایی این واژه را به نحوه و میزان آرایش و پیرایش فرد نیز، تسری دهیم. در واقع، با توجه به تعاریف فرهنگی و حقوقی از پوشش

مناسب در جامعه ما، مسئله آرایش و پیرایش نیز، خود به خود وارد میدان می‌شوند. این مسئله بدین خاطر است که در تعاریف از پوشش و بخصوص پوشش مناسب برای زنان، اغلب به آرایش و پیرایش بدن نیز توجه می‌شود. ابتدا به چند آمار گزارش‌شده (به نقل از بابایی، مریم. روزنامه جام‌جم، شماره ۳۴۳۹، مورخ ۹۱/۴/۱، صفحه ۱۰ و خبرگزاری شمال‌نیوز، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۱) در این زمینه می‌پردازیم. موسسه تحقیقات بین‌الملل وابسته به مرکز صادرات کانادا، در گزارش سال ۲۰۰۷ خود، میزان واردات لوازم آرایشی را در ایران، ۱/۲ میلیارد دلار، یک موسسه تحقیقاتی انگلیسی این میزان را برابر با ۲ میلیارد دلار و مرکز تحقیقات بازارهای بین‌الملل وابسته به اتحادیه اروپایی، این میزان را برابر با ۲/۱ میلیارد دلار تخمین زده‌اند. همچنین تحقیقات میدانی که در بین زنان ایرانی در تهران و مراکز شش استان بزرگ کشور انجام شده نشان می‌دهد که گروه زنان شهرنشین بین ۱۵ تا ۴۵ سال که بر اساس تخمین مرکز آمار ایران، جمعیت‌شان در سال ۱۳۸۹، حدود ۱۴ میلیون نفر است، به طور میانگین ماهانه ۱۲ هزار تومان برای لوازم آرایشی خود مصرف می‌کنند که در این صورت می‌توان تخمین زد که مقدار مصرف کل سالانه لوازم و مواد آرایشی، برابر با ۲/۱ میلیارد دلار خواهد بود. با این آمارها، تقریبا ۲۹ درصد از کل مصرف‌کنندگان لوازم آرایشی در خاورمیانه را، زنان ایرانی تشکیل می‌دهند و بر این اساس، یک‌سوم هزینه بازار لوازم آرایشی خاورمیانه را ایرانیان پرداخت می‌کنند. از نظر مقایسه میزان فراوانی مصرف لوازم آرایشی، چنانچه جمعیت زنان خاورمیانه ۱۵۵ میلیون نفر در نظر گرفته شود مصرف لوازم آرایشی ۱۴ میلیون زن ایرانی با مابقی زنان خاورمیانه یعنی ۱۴۰ میلیون نفر برابری می‌کند و این یعنی بطور میانگین مصرف لوازم آرایشی هر زن ایرانی به اندازه ۱۰ نفر از دیگر زنان خاورمیانه است. همچنین، بر اساس آمارها، در سال ۹۱، خرید لوازم و مواد آرایشی، ۱۰ تا ۱۵ درصد هزینه خانوارهای ایرانی را به خود اختصاص می‌داده است. دیگر اینکه، در حالی که بنا بر آمارهای جهانی، در کشورهای توسعه‌یافته، زنان بالای ۴۰ سال، مشتریان اصلی مواد آرایشی محسوب می‌شوند، در ایران، گروه سنی ۲۲ تا ۲۴ سال، اصلی‌ترین گروه مصرف‌کننده مواد آرایشی هستند. همچنین، بر اساس آمارهای موجود، سن مصرف لوازم آرایشی در ایران به ۱۵ سال رسیده است. به نظر می‌رسد که میل زنان ایرانی به آرایش و کارکرد آن برای آنها، مسئله‌ای عمیق و تاریخی باشد. مجله «زن روز» در دهه هفتاد میلادی گزارش داده بود که از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۶، میزان مصرف لوازم آرایش و آرایشگاه‌ها، ۵۰۰ برابر شده بوده است. علاوه بر این، ایران در جراحی رینوپلاستی یا عمل زیبایی بینی نیز، رتبه نخست جهان را به خود اختصاص داده‌است. هر چند بیشتر این عمل‌ها بوسیله زنان انجام می‌شود اما در سال های اخیر گرایش مردان هم برای عمل جراحی بینی افزایش یافته است. برخی آمارهایی که از سوی انجمن جراحان فک و صورت ارائه شده نشان می‌دهند که سالانه ۲۰۰ میلیارد تومان هزینه جراحی بینی ایرانیان می‌شود (به نقل از خبرگزاری جوان‌آنلاین، ۲۸ مهر ۱۳۹۱).

همانطور که آمارها نشان می‌دهند، کشور ما یکی از بزرگ‌ترین کشورهایی است که در آن، لوازم و مواد آرایشی، مورد استفاده زنان قرار می‌گیرند (رتبه دوم در خاورمیانه و رتبه هفتم در کل جهان). در فصل چهارم، اندکی درباره کارکردهای انطباقی آرایش در جذب شریک بحث کردیم. بطور کلی، آرایش می‌تواند بطور مصنوعی، جذابیت جسمانی را افزایش داده و در چشم بیننده، القای تناسب کند. الگوی آرایش در زنان و مناطقی از بدن که مورد آرایش و پیرایش قرار می‌گیرند، هماهنگ با پیام‌های این بخش‌های بدن در رابطه با باروری، سلامت، جوانی و تناسب هستند. علاوه بر این، آرایش‌کردن می‌تواند برای فرد کارکردهای دیگری از جمله افزایش عزت‌نفس و ایجاد برداشت‌های مربوط به طبقه اجتماعی و اقتصادی در نظر دیگران هم داشته باشد که این موارد هم، به نوبه خود، برای فرد تناسب‌افزا هستند. آرایش و پیرایشی که منجر به جذاب‌تر شدن فرد شود، موجب افزایش توان او در رقابت با سایر هم‌جنسان برای کسب جنس مقابل می‌شود. در این زمان‌ها، آرایش و پیرایش نوعی اعلامیه شریک‌خواهی است که یکی از کارکردهای اصلی آن، افزایش در توانایی جذب شریک است. نسبت جنسی و نرخ ازدواج از جمله عواملی هستند که بر میزان استفاده از این ابزار، تاثیر می‌گذارند. هر چقدر که شرایط برای جفت‌یابی سخت‌تر شود، فرد باید از روش‌های متنوع‌تری کمک بگیرد تا به هدف خود برسد. یکی از این روش‌های در دسترس، آرایش و پیرایش است. تاثیرات درازمدت و وسیع این عامل هم، همانند پوشش است. در گرفتن یک مسابقه بزرگ تسلیحاتی بین زنان برای جذاب و جوان‌تر به نظر رسیدن منجر به یک رقابت دائمی و پایان‌ناپذیر برای آرایش و پیرایش می‌شود. علاوه بر این، علی‌رغم اینکه آرایش، ممکن است منجر به افزایش جذابیت یک زن شود اما هنگامی‌که همه یا اغلب زنان آرایش می‌کنند، جایگاه یک زن در قیاس با سایر همتایان خود بالاتر نمی‌رود زیرا مابقی نیز در حال استفاده از همین ابزار هستند. این رقابت ناتمام برای جذاب‌تر به نظر رسیدن از طریق آرایش و پیرایش، داستان همان پادشاهی را به ذهن می‌آورد که دستور داده بود در هر مجلس عیاشی، زن رقاصه جدیدی را به محفل عیش و نوش او بیاورند. بعد از مدتی او دستور داد که برای ایجاد تنوع، هر رقاصه‌ای که به مجلس می‌آید تدریجا لباس‌های خود را درآورد. و باز بعد از مدتی، هنگامی‌که هیچ‌کدام از این روش‌ها برای تیزکردن شهوت حضرت شاه جواب نداد، در یک شب عیش که تماس لباس‌های یک کنیزک بیچاره را بیرون آورده بودند، دستور داد تا پوستش را هم بکنند! همین رقابت بی‌امان و بی‌پایان زنان برای جذاب‌ترشدن، باعث شده تا رکورد زنان کشور ما در آرایش و پیرایش در جهان هفت و در خاورمیانه دو باشد و در جراحی پلاستیک بینی هم رتبه یک را داشته باشیم. اما این نبرد تمام‌نشدنی، نه تنها نتوانسته زنان را به اهداف‌شان برساند بلکه کار را هم برای بسیاری از آنها دشوارتر کرده است. عده‌ای از زنان آرایش می‌کنند تا مردانی را به عنوان شریک کوتاه‌مدت یا درازمدت جذب کنند درحالی‌که به لشکری دیگر از هم‌جنسان خود که آنها نیز لباس رزم پوشیده و در محافل، محل‌های کار و خیابان‌ها به دنبال

شریک می‌گردند، نمی‌اندیشند. علاوه بر این، همانطور که زنان نیز به خوبی به این مسئله واقفند، آرایش‌های تند و تیز عموما باعث کشش مردانی به سمت آنها می‌شود که به دنبال روابط گذرا و بدون تعهد هستند. همانطور که مکرر گفته شده، روابط گذرا در اغلب موارد نه تنها منجر به ازدواج نمی‌شوند بلکه منجر به پایین‌آمدن نرخ ازدواج هم می‌شوند و این هم یعنی مشکل‌تر کردن کار زنان برای یافتن یک همسر درازمدت.

نسبت جنسی، استراتژی‌های جنسی، پوشش و آرایش

هر چند هم استراتژی‌های جنسی کوتاه‌مدت و هم درازمدت، در همه موقعیت‌ها و با هر نسبت جنسی وجود دارند اما میزان آنها، می‌تواند با توجه به شرایط، کم یا زیاد شود. در صورت پایین‌بودن نرخ ازدواج، روابط کوتاه‌مدت جنسی که در آنها، طرفین امید یا تمایل کمتری به برقراری تعهدات درازمدت دارند، رواج بیشتری می‌یابند. از طرف دیگر، میزان استفاده از بعضی از راهکارهایی که افراد برای یافتن شریک در پیش می‌گیرند، با توجه به مدت زمان و بافت رابطه متفاوت هستند. افزایش جذابیت جنسی خود از طریق پوشش و آرایش‌های خاص، هنگامی‌که افراد در جستجوی شریک کوتاه‌مدت هستند، افزایش می‌یابد.

تاکتیک ارتقاء وضعیت ظاهری خود، برای زنان، در زمان جذب شرکای جنسی گذرا یا کوتاه‌مدت، موثرتر از زمان جذب شرکای درازمدت است زیرا مردان در هنگام انتخاب شریک درازمدت، معمولا برای سایر ویژگی‌های فردی مانند هوش، شخصیت، صداقت و پاکدامنی هم، اهمیت قائل می‌شوند. زنانی که به دنبال شرکای جنسی کوتاه‌مدت هستند بیشتر احتمال دارد که ظاهر خود را، از نظر جنسی تحریک‌کننده سازند. جنسی‌سازی ظاهر[1] خود، از طریق روش‌هایی مانند پوشیدن لباس‌های تنگ، بلوزهای یقه کوتاهی که نواحی بین پستان‌ها را نمایان می‌سازند، پیراهن‌هایی که شانه‌ها یا پشت بدن را عریان می‌کنند و دامن‌های کوتاهی که مقدار زیادی از پا را نشان می‌دهند صورت می‌گیرد. این تاکتیکی است که در اغلب موارد، برای زنانی که به دنبال شرکای جنسی هستند موثر می‌افتد. علاوه بر این، ارسال پیام‌های رفتاری- جنسی از طریق رفتارهایی مانند خم‌کردن پشت بدن به سمت بیرون به منظور بالا آوردن پستان‌ها [برای اینکه سینه‌ها جذاب‌تر به نظر برسند]، تکیه‌دادن به چیزی برای اینکه میزان بیشتری از نواحی بین پستان‌ها نمایان شود، برقراری تماس چشمی برای مدت زمان کمی بیشتر از حد معمول، تشدید حرکت نوسانی باسن در حین راه رفتن و لیسیدن اغواگرایانه لب‌ها نیز، موجب بیش‌فعال کردن روانشناسی جنسی در مردان می‌شوند. همه این تاکتیک‌ها که برای اغلب مردان شهوت‌انگیز هستند موجب می‌شوند تا میدان انتخاب جنسی زنان وسیع‌تر شود (مستون و باس، ۲۰۱۰؛ فصل ۴). از این نظر، یکی از دلایل مهم زنان برای استفاده از لباس‌های بدن‌نما، عریان، تنگ و در کل لباس‌ها و

[1]- Sexualizing appearance

آرایش‌های از نظر جنسی تحریک‌کننده، رسیدن به بهترین شرکای کوتاه‌مدت جنسی است. تمایل به ارتباطات کوتاه‌مدت جنسی، همانطور که گفتیم، زمانی‌که میزان روابط درازمدت پایین می‌آید و همچنین زمانی‌که شرایط اجتماعی، فرهنگی، قانونی و هنجاری به سمتی چرخش می‌یابند که روابط کوتاه‌مدت جنسی مورد پذیرش بیشتری واقع می‌شوند، زیادتر می‌شود. پذیرش روابط کوتاه‌مدت جنسی و افزایش تمایل به این‌گونه از روابط، به نوبه خود موجب سربرآوردن آن دسته از تاکتیک‌هایی می‌شوند که موفقیت بیشتر فرد در رقابت برای این دسته از روابط را به دنبال دارند. برای زنان، پوشش و آرایش جنسی، یکی از این تاکتیک‌های اصلی برای رقابت با سایر هم‌جنسان خود برای دستیابی به موفقیت در این‌گونه از روابط است.

همچنین، این باور اشتباهی است که زنان، بدین خاطر لباس‌های بدن‌نما یا خاص می‌پوشند که صرفا توجه و نگاه‌های لحظه‌ای دیگران و از جمله مردان اطراف خود را به خود جلب کرده باشند. هر چند که جلب توجه اطرافیان، می‌تواند یک مکانیسم افزاینده عزت‌نفس و بخصوص عزت‌نفس جنسی در دو جنس باشد ولی عزت‌نفس جنسی نیز، خود به منزله پایشی برای تعیین جایگاه فرد در بازار جنسی و جفت‌یابی است. توجه و نگاه دیگران، به ما می‌فهماند که ما هنوز هم جذاب و خواستنی هستیم و در این بازار جفت‌گزینی، جایی برای نشستن داریم. آرایش، پیرایش، پوشیدن لباس‌های جذاب از نظر جنسی و در کل ارتقاء موفقیت‌آمیز جذابیت جنسی و ظاهری خود، منجر به افزایش توجه دیگران و بالا رفتن اعتماد به نفس فرد می‌شوند. اما بطور مختصر، برای زنان، نگاه همه مردان، هدف و یا حتی جالب نیست. آنها، به‌گونه‌ای خاص لباس می‌پوشند تا صرفا نظر آن عده از مردان اطراف خود را که جذاب می‌یابند و خود انتخاب می‌کنند بخرند و به این طریق، به آنها چراغ سبز اولیه را نشان دهند. این، نوعی مکانیسم انتخاب جنسی است که از طریق ابزار ظاهر و پوشش، قابلیت اجرایی پیدا می‌کند.

چند سال قبل در پنتاگون (ارتش آمریکا) قانونی تصویب شد که به موجب آن اگر یک مرد بیش از مدت زمان معینی به یک زن خیره شود بدون اینکه آن زن راضی باشد، می‌شد این رفتار را از مصادیق تجاور به حریم شخصی یک زن تلقی کرد و مرد خاطی را به دلیل این رفتار او، مورد محاکمه قرار داد. هرچند این قانون جالب و معقول به نظر می‌رسد اما بنیان گذاران این دست از قوانین، به اینکه زنان خود خواستار نگاه مردان دیگر (البته فقط مردان انتخاب شده بوسیله خودشان) هستند، فکر نکرده و یک‌طرفه به قاضی می روند. حقیقت اینست که اینکه از مردان بخواهیم که چشمان خود را نگه دارند درحالی‌که زنان هر طور که می‌خواهند لباس بپوشند مثل اینست که بوی خاصی را در فضا پخش کنیم و در عین حال از افراد بخواهیم که آن بو را استشمام نکرده و یا حس نکنند. اگر برای زنان جلوگیری‌کردن از غرایزشان که انتخاب پوشش مورد دلخواه است دشوار باشد، بر

همین قاعده، کنترل غریزه نگاه‌کردن هم برای مردان دشوار و در واقع بسیار دشوارتر است. از این رو، به نظر می‌رسد که رعایت اعتدال و گذاشتن قوانین میانه‌رو در مورد حق انتخاب پوشش، تنها راه چاره در گونه‌ای که نرهای آن مشتاق و حریص به چشم‌چرانی و ماده‌های آن حریص به خودنمایی هستند، باشد.

پوشش مناسب، از جمله مسائل فرهنگی بسیار مهم در کشور ما تلقی می‌شود. در همه این دهه‌های اخیر ما شاهد نظرها و طرح‌های متفاوتی از طرف احزاب سیاسی گوناگون هستیم اما متأسفانه در اغلب این طرح‌ها، توجه چندانی به پویایی‌های روانشناختی و اجتماعی این رفتار نمی‌شود. حکومت فعلی هم که فقط سعی می‌کند از طریق انتظامی یا تبلیغاتی، به حفظ و نگه‌داشت حجاب در جامعه بپردازد. موضوعات بحث شده نشان می‌دهند که تحلیل‌های روانشناختی و روانی- اجتماعی، به خوبی می‌توانند برای تحلیل و ارائه راه‌حل بسیاری از مسائل فرهنگی ما، به کار گرفته شوند.

جستاری پژوهشی. روش‌های تغییر زیبایی، صداقت در روابط انسانی و پیامدهای اجتماعی

«امروزه، خیلی از عشق‌های در نگاه اول[1]، وجود خود را مدیون توانایی‌های جراحان زیبایی، کیفیت لوازم آرایشی و مهارت آرایشگران هستند!».

«زنان، عاشق حرف‌ها می‌شوند و مردان عاشق زیبایی. برای همین است که زنان آرایش می‌کنند و مردها دروغ می‌گویند» (منبع؟).

یکی از موضوعات مورد توجه در اخلاق پزشکی ملاحظه پیامدها و جنبه‌های اخلاقی مداخلات پزشکی است. جراحی‌های زیبایی یکی از حوزه‌هایی است که در آن، این مسئله نمود می‌یابد. مسئله اختلالات روانشناختی یا نیازمندی به کمک‌های روانشناختی در عده‌ای از افرادی که به مطب پزشکان متخصص جراحی‌های زیبایی می‌روند، یکی از این مسائل است. یکی دیگر از این مسائل که در سال‌ها و دهه‌های اخیر بیشتر مسئله‌ساز شده است، به بعضی از پیامدهای جراحی‌های زیبایی مربوط می‌شود. همانطور که می‌دانیم، مقدار زیادی از واریانس زیبایی را توارث تعیین می‌کند. افراد جذاب، عموما فرزندان زیباتری دارند. به همین دلیل، کسانی که قصد ازدواج با افرادی را دارند که قبلا اقدام به انجام جراحی‌های زیبایی کرده‌اند، این حق را دارند که در مورد اقدامات زیبایی‌افزای همسر آینده خود مطلع باشند. فقط جراحی‌های زیبایی نیست که ظاهر بیرونی فرد را تغییر داده و افزایش می‌دهد. روش‌های متعددی برای افزایش جذابیت ظاهری طراحی شده‌اند که استفاده از آنها بوسیله یک فرد، کاملا از چشم ناظر پنهان می‌ماند. چسب‌های نگهدارنده پستان، سینه‌بندهای ژلاتینی، شرت‌های برجسته کننده باسن و گن‌ها که بوسیله زنان استفاده می‌شوند از جمله این مواردند. هر کس حق دارد از موهبت‌هایی که تکنولوژی و علم روز

---
[1]- Love at first glance

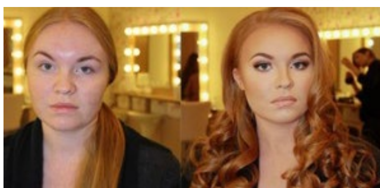
برای ما فراهم می‌کند، در جهت افزایش زیبایی خود استفاده کند. مسئله در این است که اگر قرار است رابطه‌ای شکل بگیرد که در آن، حداقل تا اندازه‌ای، زیبایی طرفین در شکل‌گیری آن نقش دارد، هر دو طرف حق دارند درباره زیبایی واقعی طرف مقابل اطلاع داشته باشند (غَشّ در معامله، فقط چک بی‌محل کشیدن نیست!). ازدواج و حتی روابط کوتاه‌مدت، نوعی قرارداد هستند که در آن، طرفین، با توجه به برداشت‌هایی که طرف دیگر بطور مستقیم یا غیرمستقیم به آنها اعلام می‌کند، اقدام به عقد قرارداد می‌کنند. رابطه بین مرد و زن، نوعی قرارداد تکاملی است که در آن، نقش زیبایی واقعی طرفین در این قرارداد، شناخته‌شده است. جراحی زیبایی، لباس و پوشش روزانه، آرایش، پیرایش و سایر روش‌های زیبایی‌افزا، می‌توانند تا حد قابل‌ملاحضه‌ای، نقایص یا ناجذابیت‌های ما را بپوشانند. عدم انتقال اطلاعات دقیق درباره این موارد، به معنای تخلف در رعایت اصل صداقت در قراردادهای ارتباطی است. از آنجایی که زیبایی، همچون تابلو یا ویترینی، ممکن است حداقل تا حدی، نمایانگر خصایص یا کیفیت ژنتیکی و از جمله سلامت جسمی ما و یا حداقل زیبایی نسل آینده ما باشد، عدم ابراز و انتقال اطلاعات صحیح به طرف مقابل درباره زیبایی خودمان، می‌تواند بطور ناعادلانه‌ای، به تناسب تولیدمثلی طرف مقابل‌مان آسیب بزند. ما حق داریم که نگران شرایط و خصایص جسمی و روانشناختی فرزندان‌مان در نسل‌های آتی باشیم. یک راهکار عمده که غرایز به ما داده‌اند، توجه‌کردن به خصایص و زیبایی طرف مقابل است. متاسفانه، این راهکار، هنوز هم تنها راهکاری است که برای اغلب ما، در دسترس است. از این رو، خصایص جسمانی طرف مقابل، به عنوان یک فاکتور مهم و موثر در توانایی ما برای بکارگیری و موثرافتادن این روش‌ها، نقش دارد.

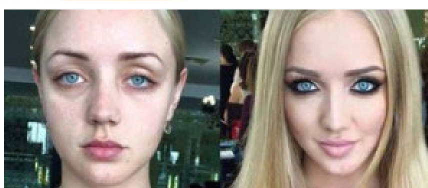
مشکلات مربوط به خصایص یا نقایص ژنتیکی و نژادی نسل‌های آینده هم، می‌تواند جنبه دیگر این مسئله باشد. زیبایی بطور مصنوعی ایجاد شده، بر بعضی از نقایص به مقدار قابل ملاحظه‌ای ژنتیکی ما رفو می‌کشد اما به هر حال، سلول‌های جنسی ما، آن ژن‌ها را با خود به بدن فرزندان‌مان می‌برند. آنچه که افراد را جلب می‌کند همین زیبایی ظاهری است حال چه واقعی باشد و چه بطور مصنوعی ایجاد شده باشد. افراد، از زیربنای تکاملی حس زیبایی‌شناختی خود آگاه نیستند و این می‌تواند موجب شود تا آنها به زیبایی ظاهری بسنده کنند درحالی‌که از خاصیت پیام‌آورانه جذابیت واقعی، اطلاعی ندارند. این، به نوبه خود، جذب شدن به فردی دیگر، ازدواج و فرزندآوری از او را به دنبال دارد. سرانجام، ژن‌های معیوبی که در حال حاضر زیر تیغ جراحی، آرایش و پیرایش همسران‌مان مخفی شده‌اند، در کالبد و رفتارهای زاده‌های ما آشکار خواهند شد.

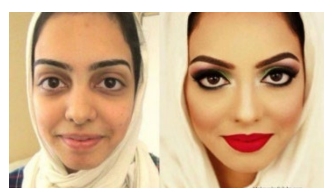
زیباشدن انگیزه بسیار بجا و خوبی است که بسیار هم توصیه شده‌است. آن، می‌تواند همه ما را، برای شرکای‌مان جذاب‌تر کند و از این طریق، رضایت و ارضای طرف مقابل را بالا ببرد. اما در قبل از ازدواج، باید درباره زیبایی واقعی خودمان اطلاع‌رسانی صادقانه و دقیق کنیم. آلوده‌کردن آب، برای اینکه از آب گل‌آلود ماهی بگیریم، اعتماد اجتماعی را کاهش خواهد داد.

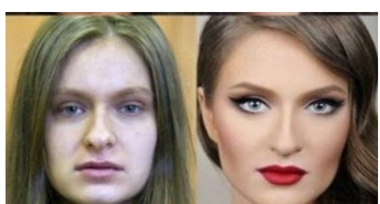
استفاده از آرایش و سایر روش‌های افزاینده زیبایی در دنیای مدرن امروز، هم برای زنان و مردان مفید و کمک‌کننده است. اما زمانی که حرف از انتخاب شریک بخصوص برای روابط جدی، متعهدانه و طولانی‌مدت همانند ازدواج مطرح می‌شود، طفین حق دارند که بطور دقیق از نسخه بدون آرایش و جراحی همدیگر باخبر باشند.

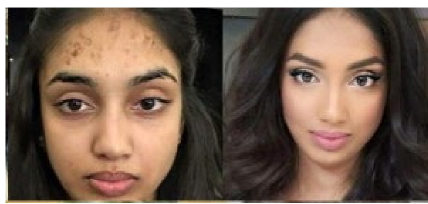












آقای جیانگ‌فنگ[1]، هنگامی‌که احساس می‌کند فرزند تازه بدنیا آمده‌اش زشت است و هیچ شباهتی به خودش و همسرش ندارد، تصمیم می‌گیرد که علت این موضوع را بررسی کند. سرانجام او متوجه می‌شود که همسرش پیش از آشناشدن با او، جراحی زیبایی پلاستیک انجام داده اما در رابطه با این موضوع، هیچ صحبتی با وی نکرده است. او معتقد می‌شود که همسرش او را فریب داده و با چهره‌ای دروغین خود را به او معرفی کرده‌است. جیانگ در سال ۲۰۱۲ پس از طرح دادخواست طلاق در دادگاهی در چین حضور می‌یابد. قاضی با شنیدن ادعای این مرد و تایید صحت آن، او را متضرر شناخته و همسرش را به پرداخت ۱۲۰ هزار دلار خسارت محکوم می‌کند. اگر از هزینه‌ای (صد هزار دلار) که خانم جیانگ صرف انجام جراحی‌های زیبایی خود کرده چشم‌پوشی کنیم، انصافا باید به توانایی پزشکی جدید، تبریک گفت!





[1]- Jian Feng

افسانه تک‌همسری

«هر چیزی که مخالف طبیعت باشد، در درازمدت، دوام نخواهد داشت» (داروین).

باری، در نظرگاه من، طبیعت به پادشاهی مقتدر می‌ماند، که با بازوان ستبرش، راه بر خیالات می‌بست،
و روزنه بر امیدهای ناهمگون... (ویلیام وردزورث، به نقل از پینکر، ۲۰۰۲)

تک‌همسری[۱] فقط یک ادعاست و اینکه آیا در عمل هم می‌توانیم تک‌همسری واقعی را در جامعه عملی کنیم یا نه، مطلب دیگری است. چندزنی[۲] مختص جوامع شرقی نبوده و اتفاقا به گواهی آمارها، چندزنی غربی در این کشورها رواج بسیار بیشتری از جوامع سنتی دارد. غربی‌شدن جوامع سنتی و شرقی هم، باعث شده تا روزبروز شاهد انواع جدیدی از چندزنی و چندشوهری[۳] باشیم بدون اینکه متوالیان آن به این امر اعتراف کنند.

قرن‌ها نبرد انسان با زیست‌شناسی و واقعیت‌های زیستی- جنسی انسان، نتیجه‌ای بجز تباهی و خسران، در پی نداشته است. این مبارزه انسان با زیست‌شناسی واقعی خود و انکار و تحقیر آن، فقط منجر به افزایش و پنهان‌کردن مشکلات شده است. زمانی که به حقایق وجودی خودمان از جمله واقعیت‌های زیستی تکاملی‌مان سلام گفتیم و آنها را با آغوش گرم پذیرفتیم، در شروع یک مسیر جدید برای تغییر و بهبود قرار می‌گیریم. پژوهش‌های انجام‌شده در دهه‌ها و سال‌های اخیر در مورد ابعاد پنهان رفتارهای جنسی افراد جامعه، خبر از نیاز به تغییر باورهای محققین و جامعه در مورد کمیاب‌بودن چندهمسری واقعی می‌دهند. در واقع، این مطلب آنقدر جلب‌نظرکننده بوده که تعدادی از مولفین، از تک‌همسری با عنوان یک افسانه یاد می‌کنند (باراش و لیپتون، ۲۰۰۱ در کتابی با همین عنوان؛ افسانه تک‌همسری[۴]. رک به لیست منابع). نبود چندهمسری رسمی در جوامع غربی، به معنی نبود واقعی و عملی این نظام همسرگزینی نیست. روانشناسان غربی اعتقاد دارند که در غرب، چندهمسری قانونی، جای خود را به انواع دیگری از نظام‌های همسرگزینی از جمله **تک‌همسری زنجیره‌ای**[۵] داده است (رایت، ۱۹۹۶). در تک‌همسری زنجیره‌ای، یک مرد یا زن اقدام به ارتباطات متعدد، مکرر و پیاپی با چندین نفر می‌کنند، هر چند که ممکن است در هر زمان، فقط با یک نفر ارتباط داشته باشند. در تک‌همسری زنجیره‌ای، افراد ممکن است ازدواج‌ها و جدایی‌های مکرری را تجربه می‌کنند. البته در این جوامع، علاوه بر تک‌همسری زنجیره‌ای، **چندهمسری پنهان** نیز بسیار رواج دارد. در چندهمسری پنهان، یک مرد یا زن، ارتباطات متعدد، همزمان و غیرآشکاری با افراد جنس مقابل دارند. در این حالت، یک مرد یا زن، درحالی‌که رابطه‌ای متعهدانه و درازمدت

---

[1]- Monogamy
[2]- Polygyny
[3]- Polyandry
[4]- Myth of Monogamy
[5]- Serial Monogamy

دارند (مانند زمانی که ازدواج کرده‌اند) اقدام به روابط خارج از چارچوب متعدد با افراد دیگری از جنس مقابل نیز می‌کنند. در شکل دیگر آن یعنی **چندمعشوقگی**[1]، یک مرد یا زن، بطور همزمان، وارد روابط بدون تعهد ازدواج با چندین فرد از جنس دیگر می‌شوند.

جستاری پژوهشی. چندهمسری در مسیحیت

همانطور که قبلا گفتیم آمارها نشان می‌دهند که در حدود ۸۰ درصد از قومیت‌های پیش‌صنعتی، اجازه چندزنی را به مردان خود داده یا می‌دهند (فرایسر، ۱۹۸۵؛ مورداک، ۱۹۶۷ و وایت، ۱۹۸۰؛ هر سه به نقل از اسچمیت، ۲۰۰۵). همچنین از بین ۱۱۵۴ جامعه قبلی یا فعلی که مردم‌شناسان درباره آنها تحقیق کرده‌اند، اکثریت قاطع آنها یعنی ۹۸۰ جامعه از آن جوامع، اجازه چندهمسری را به مردان خود داده‌اند (به نقل از رایت، ۱۹۹۶). ولی با این وجود، هنوز هم در جامعه ما، عده‌ای فکر می‌کنند که چند زنی، محصول دستورات اسلامی است. این مسئله هم می‌تواند از آگاهی و دانش کم و هم میل به مخالفت با این نوع از ازدواج، از طریق ایجاد تعصبات مذهبی یا ملی باشد. اما همانطور که گفته شد، چند زنی ریشه‌ای کاملا تکاملی داشته و جهان‌شمول است.





فرقه مورمون[2] در مسیحیت که تبلیغ آیین چندهمسری معروفیت خاصی به آن داده، از سال ۱۸۲۰ فعالیت خود را آغاز کرد. از سال ۱۹۸۰ به این سو، با محدودیت‌هایی که دولت فدرال آمریکا برای آن ایجاد کرده بود، فعالیت‌های خود را کاهش داده بود اما این کلیسا، هرگز همراستا با تمایلات دولت آمریکا، حاضر به انتقاد از شیوه چندهمسری نشد و تا سال ۲۰۱۱ نزدیک به ۱۰ هزار عضو گرفت. این فرقه مسیحی معتقد است که چندهمسری، شیوه طبیعی زندگی مشترک بین دو جنس است. جِف وارِن، ۵۵ ساله و رهبر کلیسای مورمون بود. او که در طول زندگی خود ۷۸ همسر اختیار کرده بود، در سال ۲۰۱۱ به دلیل ازدواج با یک دختر نوجوان ۱۲ ساله، به حبس ابد محکوم شد (این خبر مربوط به سال ۲۰۱۱ است. عکس‌های زیر، وارن را در میان تعدادی از همسران و فرزندانش نشان می‌دهند).

[1]- Polyamory
[2]- Mormon



مورمون و پیروان آن، تنها گروه‌های اقدام کننده به چندهمسری و مبلغ آن در کشورهای غربی نیستند. چند زنی، در تعدادی دیگر از ایالت‌های آمریکا نیز یافت می‌شود. همچنین، خوشبختانه همه موارد چندهمسری در غرب، به سرنوشت جف وارن ختم نمی‌شوند! تصاویر زیر، کودی براون[1] و خانواده‌اش را نشان می‌دهند که یک برنامه مشهور و مستند تلویزیونی به نام «هووها[2]»، درباره زندگی او، چهار همسر و هفده فرزندش، ساخته شد. براون و همسرانش، هدف خود از شرکت در این برنامه را آگاه‌تر کردن جامعه درباره خانواده‌های چندهمسرانه و مبارزه با پیش‌داوری‌های اجتماعی درباره چنین خانواده‌هایی بیان کردند. با این وجود، این مجموعه تلویزیونی باعث شد تا خانواده براون، تحت بازپرسی قانونی دولت آمریکا قرار بگیرند!؟

کودی براون به همراه همسران و فرزندانش













کدامیک؛ چندهمسری آشکار یا روش‌های جایگزین

همانطور که گفتیم، در جوامع جدید، چندزنی از بین نرفته است بلکه جای خود را به شیوه‌های دیگری از چندهمسری همانند چندهمسری پنهان، چند معشوقگی و تک‌همسری زنجیره‌ای داده است. چندهمسری پنهان، در بر دارنده خیانت زناشویی پنهان، وسوسه طلاق در مرد یا زن و آسیب‌هایی مانند بدبینی است. چند معشوقگی، علاوه بر اینکه منجر به گسترش بی‌عدالتی در توزیع عادلانه و مطلوب ارضای جنسی می‌شود، می‌تواند افزایش آسیب‌هایی مانند روابط خارج از چارچوب، اجتناب از ازدواج در عده‌ای از مردان، خیانت زناشویی و طلاق را

---

[1]- Kody Brown

[2]- Sister Wives Season

به دنبال داشته باشد. تک‌همسری زنجیره‌ای هم، بر طبق تعریف، خود ملازم با یک آسیب مهم یعنی طلاق‌ها و جدایی‌های مکرر است. باز بودن راه برای این سبک از زندگی جنسی، می‌تواند گسترش‌دهنده حس تنوع‌طلبی افراد و دشواری در کنترل آن، افزایش خیانت زناشویی، فرزندان تک والد و آسیب‌های مربوط به آن شود.

یکی از علل مخالفت با چندزنی آشکار و سنتی و در عوض موافقت‌های ضمنی با روش‌های جدید چندهمسری را می‌توان به هماهنگی استراتژی‌های جنسی عده‌ای از زنان و مردان با ماهیت چندهمسری به اشکال جدید و عدم تناسب آنها با چندهمسری سنتی دانست. به عبارتی، به یک معنی، عده‌ای از این رو با چندهمسری آشکار مخالفند که عاشق چندهمسری پنهان هستند. در واقع آنها با نوعی از چندزنی مخالفت می‌کنند که چندزنی مورد علاقه خودشان را محدود می‌کند. آنها می‌خواهند چندزنی نوع ریاکارانه و پنهان خودشان را داشته باشند و نوع آشکار آن را محدود کنند تا به این نوع پنهان، آسیبی وارد نشود.

چندهمسری سنتی یا آشکار مستلزم این است که چند زن، حاضر به برقراری یک رابطه پایدار با یک مرد واحد و تعهدات مربوط به یک ازدواج شوند. از طرف دیگر، در اَشکال جدیدتر چندهمسری، می‌توانیم شاهد برقراری رابطه یک مرد با چند زن اما بدون الزام تعهد و مسئولیت‌های درازمدت برای آن زنان باشیم. در این‌گونه از روابط، زنان می‌توانند با مرد دلخواه خود و برای هر مدت زمان که دوست دارند رابطه داشته باشند. درصورتی‌که هدف آنها از رابطه با چنین مردانی اهداف کوتاه‌مدت جنسی باشد، در این حالت، این که مرد دلخواه و مورد انتخاب آنها، بطور همزمان با زنان دیگری هم ارتباط داشته یا بعدا وارد رابطه با آنها شود، تاثیر منفی زیادی بر موفقیت در استراتژی‌های جنسی آن زنان نخواهد گذاشت. همچنین، عده‌ای از مردانی که با چندزنی آشکار مخالفت می‌کنند به این خاطر است که چندزنی آشکار و علنی را مخالف مقاصد خودخواهانه خودشان یعنی چندزنی پنهان و داشتن همزمان تعداد زیادی از زنان بدون اینکه تعهد یا مسئولیتی نسبت به آنها داشته باشند، می‌بینند.

مسئله دیگر اینکه، چندهمسری آشکار همانطور که از نامش پیداست آشکار است، درحالی‌که چندهمسری پنهان، می‌تواند در خفا انجام شود. این پنهان‌بودن کمک می‌کند تا کسانی که به هر علت از جمله بخاطر برداشت‌ها و نگاه‌های منفی جامعه، حاضر به چندهمسری آشکار نمی‌شوند، اقدام به عملی‌کردن استراتژی‌های جنسی خود در قالب نوع پنهان آن کنند.

علت مهم بعدی مخالفت‌ورزی با چندهمسری آشکار، به تمایل زنان برای کنترل حق چندزنی برمی‌گردد. از نظر زنان، هر مردی نباید اجازه چندهمسری را داشته باشد. برای عده‌ای از زنان، پذیرش اینکه یک فوتبالیست معروف و خوش‌چهره، یک بازیگر خوش‌تیپ سینما، یک خواننده جذاب موسیقی راک یا یک همکار خوش‌تیپ، جذاب و چرب‌زبان، روابط متعددی با زنان مختلف داشته باشد، قابل تحمل است اما اینکه کارفرمای چاق، کوتوله

و طاس آنها بخواهد دست به چنین کاری بزند، ناپذیرفتنی است. این تمایز، از این نظر قابل درک است که زنان می‌خواهند اجازه چندزنی را در جامعه (بخوانید قبیله در دنیای مدرن) فقط به مردانی بدهند که می‌اندیشند به اندازه کافی دارای ژن‌های متناسب هستند. در قبایل بدوی انسانی، اگر مردانی اینچنینی دست به ارتباطات چندگانه آمیزشی با زنان متعدد می‌زدند، هزینه‌های ناشی از چندزنی تحمیل‌شده بر زنان آن قبایل، تا حدی بوسیله ژن‌های تناسب‌افزای چنین مردانی جبران می‌شد. به این طریق که زاده‌های این مردان می‌توانستند به دلیل داشتن پدران متناسب‌تر، از شانس بقا و تولیدمثل موفق‌تر بهره‌مند شوند. این تمایزگذاری، همچنین به پافشاری زنان برای انتخاب شیوه پوشش خود و تنظیم دلبخواهی میزان آن، در جوامعی مانند جامعه ما، ارتباط دارد. شکل دیگری از تمایزگذاری به همین علت را، هنگام برخورد زنان با پذیرش ازدواج‌های کوتاه‌مدت به عنوان شیوه‌ای از ارتباط بین دو جنس مشاهده کردیم. در آنجا هم، چون زنان نمی‌خواستند هر مردی فرصت و مجالی برای روابط کوتاه‌مدت پیدا کند، با وجود چنین ازدواج‌هایی در جامعه مخالفت می‌کردند.

در رابطه با همین تمایزگذاری زنان و میل به داشتن کنترل بر مردان مختلف برای داشتن رابطه جنسی، عده‌ای از زنان می‌گویند که اگر مسئله کنترل در میان است چرا مردان چشم‌هایشان را کنترل نمی‌کنند تا اینکه از زنان بخواهیم که میزان پوشش خود را بیشتر یا مناسب‌تر کنند. نکته این حرف در این است که زنان خود نیز خیلی خوب می‌دانند که اغلب مردان نمی‌توانند نگاه‌های خود را کنترل کنند و آنها اتفاقا قصد استفاده از همین ناتوانی را دارند. همه بخوبی می‌دانیم که بسیاری از داستان‌های هزار و یک شب رابطه دو جنس و قدرت جنسی زنان، از همین نگاه‌های مردان و ناتوانی آنها در کنترل این نگاه‌ها شروع می‌شود. البته واقعیت اینست که زنان، بطور درونی و حقیقی هم، خواستار چنین چیزی یعنی اینکه هر مردی به چشم‌چرانی آنها بپردازد نیستند. زنان، پوشش خود را برای اهداف خاصی انتخاب و تنظیم می‌کنند. آنها این پوشش‌ها را نه برای اینکه هر مردی به آنها چشم بدوزد بلکه برای جذب‌کردن مردانی معین به تن می‌کنند. از این رو، تمایل دارند که همچنان میزان پوشیدگی بدن خود را خود انتخاب کنند تا از این طریق، بتوانند شرکایی که برایشان جذابیت ظاهری یا مادی کافی دارند را تور کنند. در راستای همین ترفند است که آنها اعتقاد دارند: «این دل یک زن است که باید پاک باشد و ظاهر او اهمیتی ندارد!».

شواهد پژوهشی که در فصل اول مرور کردیم نشان می‌دادند که جذابیت‌های جنسی یک مرد، از اساسی‌ترین عوامل موفقیت او در ارتباط جنسی با زنان است. جذابیت جنسی، مستقل از تجرد یا تاهل، تاثیر خود را بر موفقیت جنسی یک مرد می‌گذارد. شواهدی که نشان می‌دهند زنان، هنگام آشنایی با یک مرد جذاب، کمتر احتمال دارد که به تاهل او اهمیت داده یا حتی از او در این‌باره سئوال کنند، می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که زنان، اصلا با چندهمسری مخالف نیستند بلکه فقط می‌خواهند مجوز آن را به آن عده از مردانی که خودشان انتخاب می‌کنند

بدهند. پدیده چندزنی پنهان، هماهنگ با تناسب تولیدمثلی زنان هم هست. شاید بعضی وقتها، برای مادربزرگ‌های تکاملی ما بهتر بوده که همگی با عده‌ای محدود از مردان متناسب، آمیزش جنسی داشته و از این طریق به آن عده محدود از مردان، مجوز چندهمسری داده باشند، درحالی‌که از هر گونه رفتارهای فرازناشویی شوهران خود، جلوگیری کنند. این باعث می‌شده تا آنها، هم ژن خوب و هم پدر خوب را در اختیار داشته باشند. زنان عصر جدید هم، برای روپوشانی واقعیت‌ها، محکم‌کاری قضیه و اطمینان‌دهی دروغین به مردان بتای انتخاب نشده درباره اینکه در قبیله‌های جدید هم، اتفاق‌هایی بیش از آنچه که آنها می‌بینند و می‌توانند از آنها باخبر شوند جریان ندارد، قوانین و هنجارهایی را مبنی بر غدغن‌سازی چندهمسری آشکار وضع می‌کنند.

برای این مسئله، مستندات جالبی در ادبیات عامیانه فرهنگ خودمان هم می‌یابیم. زنان، بعضی وقتها، هنگام خطاب‌کردن استراتژی‌های تنوع‌طلبانه مردان جذاب از نظر جنسی، از عباراتی مانند «شیطون‌بودن» و «بازیگوشی‌کردن» استفاده می‌کنند. این درحالی است که مشاهده همین رفتارها از طرف مردان تیپ ب، ناخوشایند، ناپذیرفتنی و سزاوار عباراتی مانند «مسئولیت ناپذیر»، «ولنگار» و «بی‌توجه به احساسات زنان» دانسته می‌شود. از این رو، اگر شما هم در محاورات روزمره و عامیانه شنیدید که زنی با یک آه حاکی از سرزنش و عصبانیت می‌گوید: «ببین کار به کجا رسیده که فلانی هم در روابط چندگانه است» برای درک بیشتر زنان، کافی است بجای این فلانی بگذارید یک مرد بتا!

این برخوردهای تبعیض‌آمیز زنان، نشان از این دارد که آنها دست‌های خود را قلاب می‌گیرند تا مردان آلفا، از موانع و دیوارهای اجتماعی و قانونی برای رسیدن به شرکای جنسی متعدد بگذرند. چابکی و زرنگی از قبل موجود این گروه از مردان، به همراه قلاب‌گیری شبانه (پنهانی) زنان، باعث می‌شود تا این مردان، برای دزدکی پریدن از دیوار قوانین و هنجارها، بسیار راحت‌تر عمل کنند. این درحالی‌است که در برابر مردان گروه بتا، چیدمان و آرایش زنان متفاوت می‌شود. در اینجا آرایش نظامی فرق می‌کند؛ آنها نه تنها قلاب‌گیری نمی‌کنند و به این مردان میدان نمی‌دهند بلکه به طرق مختلف، دست به دست هم داده و دیوار درست می‌کنند تا نگذارند که این مردان، از موانع مورد نظرشان عبور کنند. آنچه باعث می‌شود تا زنان، رفتارهایی واحد از طرف مردان مختلف را، اینقدر متفاوت ارزیابی و واژه‌گذاری بکنند به نحوی که در یک طرف، به سادگی از کنار آن گذشته و به گفتن «فلانی کمی بازیگوش است» اکتفا کنند و در طرف دیگر، آشکارسازی، اعتراض، شکایت و سوژه رسانه‌ها شدن مشاهده شود، به همین تمایز زنان و درصد زیادی از جامعه، برای دادن آزادی به مردان متفاوت برای اینکه تمایلات درونی خود را برون‌ریزی کنند، برمی‌گردد. این مسئله، دادن ویزای ورود به جزیره سکس در روابط کوتاه‌مدت به مردان آلفاست که زنان احساس می‌کنند روابط کوتاه‌مدت و چندگانه آنها، آسیب‌های کمتری به منافع تناسبی آنها می‌زند. لیبرالیسم، در واقع، در بطن خود، بسیار معتقد و عامل به نوعی از محافظه‌گرایی و

محدودیت شدید است اما این محدودیت را فقط بر عده‌ای از مردان اعمال می‌کند. و در همین حال، طرف دیگر دیوار را برای مردان آلفا و زنان، کاملا باز می‌گذارد.

مقایسه سبک‌های چندهمسرانه سنتی و روش‌های چندهمسرانه جدیدتر، به معنای تجویز بدون قید و شرط چندهمسری سنتی، بدون توجه به تبعات آن و با توجه به شرایط بافتاری جامعه نیست و صرفا به منظور تحلیل و مقایسه علمی صورت می‌گیرد. تحلیل‌ها و پژوهش‌های علمی در این زمینه‌ها و در جوامعی مثل جامعه ما و بخصوص با در نظر گرفتن متغیرهایی همانند نسبت جنسی، می‌توانند کمک‌کننده باشند.

تک‌همسری و برابری‌طلبی

هرچند که ممکن است اینطور پنداشته شود که تک‌زنی، به علت تلاش زنان برای حذف چندزنی شکل گرفته اما گفته شده که آن در واقع بیشتر بخاطر تلاش مردان برای برابری در دسترسی عادلانه‌تر به زنان بوده که پدید آمده است. از این نظر، تک‌زنی را باید در حقیقت مسئله‌ای بیشتر مردانه و نه زنانه، تلقی کرد. بین مردان، از نظر دسترسی جنسی به زنان، تفاوت‌های بسیار فاحشی وجود داشته و دارد. در دوره تکامل انسان، تعدادی از مردان با یک کوله‌بار بسیار پر از روابط جنسی متعدد، روزگار خود را می‌گذراندند درحالی‌که بسیاری از مردان دیگر، بدون حتی یک زن و فرزند، می‌مردند. به موازات رشد و پیشرفت جوامع و در نتیجهِ تلاش مردان گروه‌های محروم‌تر، چندزنی جای خود را به تک‌زنی داد تا جبران این توزیع بسیار ناعادلانه در دستیابی به زنان بشود. علاوه بر این، بعضی از محققین (همانند رایت، ۱۹۹۶) معتقدند که هر چند تک‌زنی نهادینه‌شده، به عنوان یک پیروزی بزرگ برای برابری‌طلبی بین دو جنس و برای زنان دیده شده اما بطور حتم، آن در تاثیراتش بر روی زنان، برابری‌طلب و مساوات‌گرا نبوده است. آنها معتقدند که در حقیقت این چندزنی است که به طور منصفانه‌تری، ثروت و امتیازهای مردان را بین زنان توزیع می‌کند و نه تک‌زنی. بطور نمونه، زنی که با مردی فقیر ازدواج می‌کند و آرزوی همسری ثروتمند را دارد، از تک‌همسری نفعی نمی‌برد. از طرف دیگر، همسر یک مرد ثروتمند و تنوع‌طلب بودن، در شرایطی که تعداد زنان رقیب و جذاب دیگر در محیط زیاد هستند، می‌تواند موجب شود تا آن زن، از نظام تک‌همسری آن جامعه، چندان بهره‌ای نبرد. و اما از سوی دیگر، در جوامعی که تعداد مردان و زنان برابر باشند، چندزنی به ضرر عده‌ای دیگر از مردان تمام می‌شود. این موارد نشان می‌دهند که شاید بهتر باشد که تجویزات ما در این زمینه، با در نظر گرفتن مسائل مختلفی همانند شرایط اجتماعی صورت بگیرند. رایت (۱۹۹۶، فصل۴) دراین‌باره می‌گوید: "تک‌زنی برای همه مردان، یک جنبه منفی تلقی نمی‌شود و همچنین برای همه زنان نیز یک نقطه قوت به حساب نمی‌آید؛ در درون هر دو جنس، علایق [افراد گوناگون] می‌تواند با یکدیگر

در تعارض باشد... عقیده بر اینست که چندزنی، در پاسخ به ارزش‌های برابری‌طلبی ناپدید شده است اما نه ارزش‌های مربوط به برابری‌طلبی بین دو جنس، بلکه ارزش‌های برابری‌طلبانه بین مردان".

یک نکته شایان توجه در رابطه با ارتباط بین چندزنی با برابری در مردان اینست که نبود چندزنی آشکار، به هیچ عنوان به معنی برابری در توزیع ارضای جنسی در بین مردان نخواهد بود. اغلب پژوهش‌ها نشان می‌دهند که بین مردان، تفاوت قابل‌ملاحظه‌ای از نظر دستیابی به ارتباطات جنسی وجود دارد. واریانس تفاوت در این متغیر، در بین مردان، بسیار بیشتر از زنان است؛ بدین معنی که مردان بیشتر احتمال دارد که در ابتدا یا انتهای طیف فراوانی ارتباطات جنسی با جنس مقابل قرار گیرند. عده‌ای از مردان، تقریبا در هر شرایطی، تعداد زیاد یا بیشتری از ارتباطات جنسی کوتاه‌مدت و درازمدت زنان را از آن خود خواهند کرد. هرچند که ویژگی‌های این مردان، با توجه به محیط و فرهنگ مورد نظر می‌تواند تا حدی متفاوت باشد اما این مسئله در اصل قضیه یعنی توزیع نامتوازن ارضای جنسی در مردان، تاثیر زیادی ندارد. در کشورهای غربی، مردان جذاب‌تر، با شرکای کوتاه‌مدت بیشتری می‌خوابند و در کشورهای محافظ‌کار مانند بعضی از کشورهای اسلامی، این مردان زنان بیشتری را به عنوان همسران خود به خانه می‌برند. این مسئله یعنی نابرابری مردان در رسیدن به ارتباطات جنسی زنان که هماهنگ با استراتژی‌های جنسی زنان و در واقع تا حد زیادی نیز ناشی از همین انتخاب‌های جنسی آنهاست، باعث می‌شود تا گروهی از مردان، به هر نحو، چه به شکل آشکار یا پنهان، قادر به ارتباطات چندگانه جنسی بیشتری با زنان شوند. در عوض، عده‌ای دیگر از مردان، دسترسی کمتر یا عدم دسترسی به آمیزش‌های جنسی با زنان خواهند داشت. نبود چندزنی آشکار، نه تنها نمی‌تواند گروه اول را وادار به کاهش تعداد شرکای جنسی خود کند بلکه می‌تواند میزان ماجراجویی‌های جنسی آنها را هم به میزان زیادی افزایش دهد. این مسئله بدین خاطر روی می‌دهد که وجود یک جامعه فرضی که مشخصه غالب سبک جنسی آن، چندزنیِ همراه با خویشتن‌داری جنسی باشد، مردان جذاب‌تر را، وادار به داشتن چند زن مشخص و محدود می‌کند. در چنین جامعه‌ای، در شرایط ایده‌آل، به دلیل خویشتن‌داری جنسی سایر زنان، این مردان، موفق به کامیابی‌های جنسی کوتاه‌مدت و خارج از چارچوب از سایر زنان نخواهند شد. اما در یک جامعه باز و دارای آزادی‌های با مرزهای نامشخص، این گروه از مردان، به دلیل نبود عوامل و موانع بازدارنده، می‌توانند ارتباطات متعدد و چندگانه بسیار بیشتری را از آنِ خود کنند. این مسئله یعنی توزیع ناعادلانه‌تر ارضای جنسی برای مردان در جوامع آزاد بخصوص جوامع دولایه محافظ‌کار– آزاد همانند کشور ما، فقط یکی از تبعات منفی چندزنی پنهان است. همانطور که قبلا در همین فصل بحث شد، تجربه داشتن شرکای کوتاه‌مدت متعدد در پیش از ازدواج و وجود آزادی‌های مهارگسیخته برای ارضای هوس‌های جنسی، راه را برای روابط خارج از چارچوب جنسی بیشتر فراهم می‌کند. هرچند این آسیب‌ها دامن‌گیر کل جامعه خواهد شد اما برای مردان کمتر جذاب مشکلات بیشتری را بوجود می‌آورد. به همین دلیل، محدودکردن

چندزنی آشکار، با این خیال که این‌کار می‌تواند توزیع ارتباطات جنسی را در مردان بطور عادلانه‌تری پخش کند، نه تنها حلال مشکلات نیست بلکه آن را تشدید هم می‌کند. سلول‌های مغز تکاملی عده‌ای از مردان می‌پندارد که سنگ‌اندازی کردن جلوی پای سایر همتایان جذاب‌ترشان، از طریق ممنوعیت چندزنی آشکار، آنها را از رسیدن به تولیدمثل بیشتر باز داشته و به این طریق می‌تواند مانع ایجاد تفاوت زیاد در بین آنها و آن همتایان شود. حال آنکه قضیه می‌تواند کاملا برخلاف تحلیل این نورون‌ها پیش رود. در جوامع آزاد، نبود چندزنی آشکار به معنی نبود گونه پنهان آن نیست و چندهمسری، در هر صورت روی خواهد داد. اگر به دنبال یک جامعه متعالی‌تر و خوشبخت‌تر هستیم، عده‌ای از مردان، باید بتوانند ببینند که تعدادی از برادران‌شان، چند همسر خود را سوار اتومبیل شخصی خود می‌کنند درحالی‌که آنها ممکن است فقط یک همسر اختیار کرده باشند. آنها باید توجه کنند که آن همتایان، حتی در همان زمانی‌که آنها در حال اعتراض به چندهمسری آشکار هستند هم، عملا و واقعا چندزنه بوده و چندزنی آنها، فقط شکل و ماهیتی متفاوت دارد. و اتفاقا، این شکل متفاوت، بیشتر برای همان معترضین، آسیب‌زننده خواهد بود. اگر آنها نتوانند بر حسادت‌های تکاملی خود غلبه کرده و این مطلب را بپذیرند، آنگاه شرایط، برای آنها بدتر هم خواهد شد. شکست ظاهری این همتایان آنها، به معنی شکست واقعی آن همتایان یا افزایش موفقیت خود آنها نیست. نبود چندزنی آشکار و در عوض چندزنی پنهان، می‌تواند همسران آینده آنها را، از پرده خویشتن‌داری بیرون برده و کار آنها را برای شکل‌دادن یک زندگی زناشویی تفاهم‌آمیز با دختری که آغوش‌های متعدد با مردان جذاب مختلف را تجربه کرده، سخت‌تر کند. در اینصورت، این خود آنها هستند که با جلوگیری از چندزنی سایر همتایان جذاب‌شان، همسران آینده خود یعنی دختران امروز را، در آغوش این مردان قرار می‌دهند. آنها، حتی در بعد از ازدواج نیز، از نبود چندزنی سایر همتایان خود، آسیب‌های متعددی خواهند دید. یکی از این آسیب‌ها، احتمال بیشتر خروج همسران آنها، از چارچوب زندگی زناشویی است. این مسئله، بنا به دلایل متعددی می‌تواند روی دهد. اول اینکه، مردان جذاب‌تر، علاقه بیشتری را از طرف سایر زنان برمی‌انگیزند. این موضوع می‌تواند باعث جذب‌شدن زنان شوهردار به آنها شود. مولف، با مرور سابقه و رفتارهای جنسی تعدادی از مردانی که در سال‌های بین هشتاد تا نود هجری، جوانانی جذاب بودند که با دختران ارتباط داشتند دریافت که تعدادی از آنها، برای خود موازینی اخلاقی تعیین کرده بودند. یکی از این موازین، عدم ارتباط جنسی با زنان شوهردار بود. با تعدادی از این مردان، در سال‌های بعدتر نیز مصاحبه‌هایی انجام شد. آنچه که بعدتر از طرف این مردان گزارش می‌شد تمایل یا اقدام عملی بعضی از همان مردان برای اینکه هم‌اینک با زنان شوهردار هم رابطه داشته باشند بود. با بررسی بیشتر مشخص شد که یکی از دلایلی که این مردان، برای شکستن موازین اخلاقی خود مبنی بر ارتباط نداشتن با زنان متاهل عنوان می‌کنند، دسترسی کمتر آنها به دختران و زنان مجرد بود. این مردان، بنا به دلایل متعددی از جمله افزایش سن و کاهش جذابیت و یا تمایل کاهش‌یافته تعدادی از دختران

جوان برای اینکه با آنها ارتباطات جنسی بدون تعهد داشته باشند، توفیق کمتری برای جذب دختران مجرد و جذاب می‌یافتند. از طرف دیگر، جذب‌کردن بعضی از زنان شوهردار، برای آنها به مراتب آسان‌تر بود. دلیل این مسئله که در فصل چهارم بطور مفصل به آن پرداختیم به تطابق بیشتر استراتژی جنسی دوگانه با منافع انطباق‌گرایانه تولیدمثلی در زنان متاهل، نسبت به دختران مجرد، برمی‌گردد. زنان شوهردار طالب روابط با مردان دیگر که از طرف شوهر اول، به اندازه کافی حمایت مالی و هیجانی دریافت می‌کنند، غالبا از معشوق‌های خود فقط ارتباط جنسی می‌خواهند درحالی‌که دختران مجردی که بخصوص در حال پشت سر گذاشتن سن ازدواج هستند، عمدتا نگران آینده خود و یافتن همسر مناسب هستند. این موضوع، باعث می‌شود تا برای مردان جذاب، جذب‌کردن زنان متاهل مایل به رابطه جنسی، نسبت به دختران مجرد، بسیار آسان‌تر باشد. این سهولت، خود می‌تواند مقدمه‌ای برای شیوع روابط خارج از چارچوب بیشتر در زنان متاهل شود.

بطور خلاصه، حتی اگر چندزنی رسمی و آشکاری وجود نداشته باشد، مردانی که احساس می‌کنند به میزان کمتری احتمال دارد به چندهمسری برسند، به پاداشی نخواهند رسید. به عبارت دیگر، نبود چندزنی آشکار، نفعی به حال آنها نخواهد داشت زیرا که در هر حال، آنها قادر به داشتن زنان متعدد از طریق روابط آزاد پنهان، نخواهند بود. نکته دیگر اینکه، در صورت نبود چندزنی آشکار و رواج نوع پنهان آن، برای این مردان، حفظ تعهد از طرف همان یک همسری هم که ممکن است نصیب آنها شود، سخت‌تر خواهد شد. پس معقول‌تر و کارآمدتر اینست که با پذیرش چندزنی آشکار عده‌ای از همتایان خود، حداقل کار خود برای انتخاب و نگه‌داشتن همان یک همسر را، آسان‌تر کنند. این امر از طریق ازدواج با زنانی صورت می‌گیرد که در یک جامعه با چندزنی آشکار، با احتمال کمتری، در قبل از ازدواج روابط ولنگارانه جنسی داشته و نسبت به خیانت و طلاق آسیب‌پذیر شده‌اند و در بعد از ازدواج بوسیله مردان آلفا اغوا می‌شوند، روی می‌دهد.

تک‌همسری و طلاق

سیستم تک‌همسری نهادینه‌شده در جامعه، موجب می‌شود تا تمایلات چندهمسری، راه‌های خروجی دیگری همانند طلاق بیابند (رایت، ۱۹۹۶). در طول فرایند تکامل، چندهمسری، جزو بنیادی‌ترین سبک‌های ارتباطی دو جنس بوده و همانطور که گفته شد، اکثریت جوامع مورد مطالعه، از جوامع بدوی گرفته تا جوامع مدرن، حداقل در یک دوره زمانی از عمر خود، سیستم‌های چندهمسری به شکل چندزنی را در خود داشته‌اند. تک‌زنی، در حقیقت، ابداع دنیای مدرن است. ما با محیط‌هایی مواجه هستیم که از یک طرف امکان ارضای یک پویایی غریزی را محدود کرده و از طرف دیگر، موقعیت‌ها و شرایطی را فراهم می‌کنند که امکان ارضای همان پویایی وجود داشته باشد. به همین خاطر، ما فقط شاهد تغییر رویه افراد از ارضای غرایز به شکل اول به سمت

روش‌های جدیدتر هستیم. حذف چندهمسری در بعضی فرهنگ‌ها و در عوض فراهم‌آوری شرایط آسان برای طلاق و ازدواج دوباره، نمونه‌ای از این روش‌های جدید هستند. هر چند که ممکن است تصور شود که آسیب‌های سبک‌هایی همانند چندهمسری پنهان و تک‌همسری زنجیره‌ای کمتر از آسیب‌های چندزنی آشکار است اما واقعیت‌ها چیز دیگری می‌گویند؛

"ایالات متحده آمریکا یک ملت با تک‌همسری نهادینه‌شده نیست، بلکه ملتی با تک‌همسری زنجیره‌ای است و تک‌همسری زنجیره‌ای، در بعضی از مسائل، با چندهمسری برابری می‌کند. ... می‌توان متصور شد که بحث‌هایی بین افراد در مورد اینکه آیا یک جامعه شدیدا تک‌همسرانه بهتر است یا یک جامعه کاملا چندهمسرانه، در بگیرد. اما به نظر می‌رسد که این بحث‌ها، کمتر از موضوع ذیل بحث‌انگیز باشند و آن موضوع این است که: هنگامی که اجازه داده شود که نهادهای زناشویی (در هر نوع جامعه‌ای که باشند)، منحل شده و به همین خاطر، تعداد مادران مطلقه و ازدواج نکرده[۱] فراگیر شده و تعدادی از کودکان، با هر دو والد سرشتی خود بزرگ نشوند، ما شاهد اتلاف شدید ارزشمندترین منبع تکاملی یعنی عشق خواهیم بود. مزایای نسبی تک‌همسری و چندهمسری، هر چه که باشند، ما اکنون با تک‌همسری زنجیره‌ای که خود در واقع نوعی چندهمسری است مواجه هستیم که به یک معنی بدتر از همه شرایط قبلی است" (رایت، ۱۹۹۶، فصل ۴).

گرچه در جوامع مدون امروزی، چندهمسرگزینی، چه بصورت چندزنی و چه بصورت چندشوهری کمتر رایج است اما تک همسری زنجیره‌ای و چندهمسری پنهان، نه تنها تعداد افرادی را که فرد با آنها فعالانه ارتباط دارد کمتر نمی‌کنند بلکه تبعات مهم منفی و آسیب‌های پنهان و آشکار جدیدی نیز در بر خواهند داشت. نگرش‌های جنسی، به خصوص در جوامع غربی، طوری بوده که چندهمسری آشکار و قانونی را محدود و چندهمسری پنهان را تشویق و ترویج کرده است. در این راستا، بعضی از مردم و حتی متفکران، به نحوی درباره چندهمسری حرف می‌زنند، انگار که دیگر وجود ندارد. درحالی‌که آن، فقط شکل متفاوتی یافته است. خصایص روانشناختی- جنسی زنان مانند تمایل به یکه‌تاز بودن در میدان مادی، توجه‌ای و عاطفی همسر و خواستار این پنداربودن که آنها تنها عشق شوهران‌شان هستند و همچنین تمایلات آزادگرایانه و غیرمسئولانه تعدادی از مردان مبنی بر ارتباط با چندین زن بدون اینکه زیر بار مسئولیت اقتصادی، روانشناختی و اجتماعی آنها بروند، به این چندزنی پنهان دامن زده است. در جوامع جدید، دلیل اینکه عده‌ای از مردان، چندزنی آشکار را انتخاب نمی‌کنند

---

[۱]- Unwed motherhood مادری که بدون یک ازدواج رسمی حامله شده و صاحب فرزند است.

به این برنمی‌گردد که نیازی به آن ندارند بلکه آن به این خاطر است که چندزنی پنهان، تبعات اقتصادی، اجتماعی و روانی کمتری برای آنها دارد.

پژوهش‌های جنسی و نقش عوامل ناهشیار

اگر در حیطه رشته‌های مرتبط با علوم رفتاری و اجتماعی مطالعه کرده باشید، احتمالا با نحوه پژوهش‌هایی که این رشته‌ها در زمینه مسائل جنسی انجام می‌دهند، تا حدی آشنا هستید. همانطور که حوزه‌های مختلف علوم همانند روانشناسی و زیست‌شناسی، عصب‌شناسی، ژنتیک و ... نشان داده‌اند، منشأ قابل ملاحظه‌ای از واریانس رفتارهای ما را علل ناهشیار تشکیل می‌دهند. ناهشیار زیستی، ناهشیار تکاملی، ناهشیار ژنتیکی، ناهشیار عصب‌شناختی، ناهشیار روان‌پویشی، ناهشیار شناختی و ناهشیار رفتاری از آن جمله‌اند. اگر بپذیریم که منشأ بسیاری از حالات روانشناختی انسان را ناهشیاری او می‌سازد (که همین طور هم هست)، پس ناچار می‌بایست روش‌های سنجش حالات روانشناختی را بخصوص در حوزه‌هایی که از عوامل ناهشیار تاثیر می‌پذیرند تغییر دهیم. بطور مثال، در دهه اخیر و بخصوص سال‌های اخیر که در کشور ما میزان ازدواج کاهش یافته، پژوهش‌های متعددی به منظور سنجش علل این کاهش نرخ ازدواج انجام و منتشر شده‌اند. هرچند این پدیده، مسئله‌ای چند علتی بوده و عوامل متعددی همچون فقر، بیکاری، تمایل به ادامه تحصیل در جوانان، تجمل‌گرایی، عوامل فرهنگی و غیره در آن نقش داشته‌اند اما جای بررسی نقش عوامل روانشناختی عمقی‌تر و دور از دسترس ذهن هشیار، در اکثریت این پژوهش‌ها خالی است. بطور مثال، قطعا فقر و بیکاری نمی‌توانند تبیین کننده بالا رفتن سن ازدواج در جوانان طبقات بالای اقتصادی جامعه باشند. تجمل‌گرایی نیز برای طبقه‌ای که خود مشتاق، مفتخر و مبدع تجملات است، مانعی بر سر ازدواج نیست. پس چرا در پسران و دختران طبقات بالای اقتصادی هم، سن ازدواج افزایش یافته و در واقع ممکن است از سن ازدواج طبقات پایین هم بیشتر باشد؟ آیا فراهم‌شدن فرصت ارضای نیازهای جنسی در چارچوب روابط بدون تعهد، نمی‌تواند بخصوص برای جنس مذکر طبقات بالا، علتی موجه باشد. همانطور که گفتیم، یکی از استراتژی‌های جنسی شایع در مردان، میل به ارضای نیازهای جنسی در چارچوب روابط گذرای بدون تعهد بوده و شرایط فرهنگی و اجتماعی و همچنین نسبت جنسی دو جنس در سال‌های اخیر، فرصت‌های خوبی برای ارضای این استراتژی جنسی را برای بعضی از مردان، فراهم کرده است.

مسئله دیگر اینکه، تا چه حد می‌توان به نتایج بدست آمده از خودگزارش‌دهی جوانان در مورد علت عدم تمایل‌شان به ازدواج در سنین پایین‌تر اعتماد کرد. مطمئنا بخشی از این علت‌ها، مشخص، بدون ابهام، واضح و در دسترس هشیاری فرد هستند. اما بعضی از علت‌ها، می‌توانند از نظر روانشناختی پیچیده‌تر، عمقی‌تر و خارج

از دسترس هشیاری باشند. بطور مثال، ترس فرد از خیانت بالقوه همسر آینده به دلیل مواجه مکرر با این موضوع در جنس مقابل خود (که متأسفانه در سال‌های اخیر در جامعه ما رواج زیادی هم یافته) یا احساس ناتوانی از رقابت درون‌جنسی با اعضای همجنس خود به منظور حفظ همسر و زندگی مشترک، می‌توانند بر تمایلات، احساسات و رفتارهای فرد سیطره داشته و ناهشیاری او را نسبت به ازدواج هراسان کنند.

اتخاذ رویکردهای جامع و کل‌نگرانه نسبت به علت پدیده‌ها و از جمله رفتارهای جنسی و توجه بیشتر به نقش عوامل ناهشیار در پژوهش‌های علوم رفتاری و اجتماعی، می‌تواند ادراک بسیط‌تر و دقیق‌تری از مسائل به ما داده و مطمئنا منجر به شکل‌دهی راهبردها و راه‌حل‌های بهتری شوند. از همین رو، محققان این زمینه‌ها، باید به آن دسته از روش‌ها و طرح‌های پژوهشی که سنجش این موارد بیشتر ناهشیار را مورد هدف قرار می‌دهند، توجه بیشتری داشته باشند.

فصل هفتم: عشق، ازدواج، تعارضات زناشویی و خیانت

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- ریشه‌های تکاملی رفتار عشق‌ورزانه
- رویکردی تکاملی به تعارضات زوجین
- روانشناسی تکاملی و تغییر برداشت علم و اجتماع از علل واقعی خیانت زناشویی
- کمک‌های روانشناسی تکاملی به درمان زناشویی

روانشناسی تکاملی و ریشه‌های رفتار عشق‌ورزانه

«در نهایت، عاشق هوس خویش هستیم و نه آنچه هوس کرده‌ایم» (نیچه).

عشق یکی از نشئه‌آورترین حالات روانشناختی است که معمولا به هیجانات و احساسات یک زوج درگیر در یک رابطه عاطفی گفته می‌شود. آن، عموما همراه با رفتارهای کلامی و عملی حاکی از میل به شروع یا تداوم یک رابطه هیجانی و معنادار است. علی رغم ابهام و احتمالا عدم توافق کافی در تعریف و توصیف عشق، این پدیده، احتمالا یک تجربه جهان‌شمول بوده که بسیاری از افراد، آن را در زندگی شخصی‌شان تجربه می‌کنند. نظریات متعددی در مورد روانشناسی عشق داده شده که بیشتر آنها، انواع عشق را برشمرده‌اند تا اینکه به تبیین آن بپردازند. این طبقه‌بندی‌های موجود از گونه‌های مختلف عشق، مبتنی بر ویژگی‌های درگیر در انواع عشق هستند، درحالی که تعداد کمی از آنها به ریشه‌های علمی عشق پرداخته‌اند. به عبارت دیگر، این نظریات، بیشتر به توصیف[۱] انواع عشق یا اینکه انواع عشق چه ویژگی‌ها و حالاتی را شامل می‌شود پرداخته‌اند تا اینکه به تبیین[۲] عشق یا اینکه افراد اصلا چرا عاشق می‌شوند و ریشه‌های انواع عشق چیست، متمرکز شوند. نظریه مثلی عشق استرنبرگ[۳]، از آن جمله است. در این نظریه، انواع عشق بر اساس ترکیب سه مولفه تعهد[۴]، صمیمیت[5] و ارتباط جنسی[۶]، بوجود می‌آیند.

"دلیل اینکه احساسات عاشقانه، بسیار قوی و بیاد ماندنی هستند این است که عشق رمانتیک، قبل از هر چیز دیگر، ناشی از علاقه به جنس مقابل و تولیدمثل است و مسائل جنسی و تولیدمثل، در میان قدرتمندترین غرایز انسانی هستند" (هامر و کوپلند، ۱۹۹۹). هر ارگانیسم زنده، یک سیستم پیچیده است که برای حفظ ژن‌های خودخواه خود در خزانه ژنتیکی گونه تلاش می‌کند. خودخواهی تک‌تک افراد، می‌تواند منجر به بروز تعارضات پیدا و پنهان جدی شود. از طرف دیگر، افراد برای به حداکثر رساندن تناسب تکاملی خود، نیاز به دیگری دارند. موفقیت تولیدمثلی بدون وجود جنسی دیگر که حاضر به همکاری و تولیدمثل مشترک باشد، روی نخواهد داد. در عین حال که دو فرد برای تولیدمثل موفق و داشتن تناسب نیاز به همدیگر دارند اما در عین حال استراتژی‌های جنسی هر یک ممکن است اقتضا کند تا راه‌هایی فردی نیز در پیش بگیرند. در پیش گرفتن این راهکارهای فردی می‌تواند در تضاد با تناسب و موفقیت تولیدمثلی جنس دیگر باشد. خلاصه اینکه، هر یک از دو جنس برای تکمیل

1- Description
2- Explanation
3- Strenberg
4- Commitment
5- Intimacy
6- Sex

تناسب تکاملی خود، نیاز به دیگری دارد و در عین حال، خودخواهی استراتژی‌های فردی می‌تواند در همکاری بین دو جنس مشکل ایجاد کند. از نظر تکاملی، عشق به علت تاثیر مثبتی که در متصل نگه داشتن زوجین دارد، بوجود آمده است. عشق را می‌توان همانند چسبی دانست که برای اتصال دو قطعه‌ای که به هر حال هر کدام هویتی جداگانه دارند، لازم است. همچنین، عشق باعث می‌شود تا فرد از بین گزینه‌های موجود، بالاخره به یک گزینه اکتفا کرده، به او وفادار مانده و برای تولیدمثل موفق خود و شریک، تعهد و مسئولیت‌پذیری نشان دهد. از این طریق، او می‌تواند انرژی خود را از اتلاف و پراکندگی نجات داده و صرف زایندگی و باروری هر چه بیشتر کند.

عشق یک مرد به یک زن، خبر از توجه، تلاش و فراهم‌آوری منابعی می‌دهد که آن مرد حاضر به ارائه آنهاست. عشق مرد برای یک زن می‌توانسته معادل با قول تعهد عاطفی باشد. چنین شرایطی، زنان را برای پذیرفتن باروری و فرزندپروری آماده می‌کرده است. به زبان تکاملی، عشق یک مرد برای یک زن، برابر است با حضور یک پایگاه امن که وجود آن برای فراهم‌آوری منابع مادی لازم برای بقا، باروری، پرورش فرزندان و تولیدمثل موفق، لازم است. وجود عشق در زن نیز می‌تواند خبر از انحصار در دسترسی جنسی و قابلیت باروری زن برای مرد بوده و به او قول تعهد جنسی را بدهد. عشق به معنای انحصارگرایی و تعهد، هماهنگ با خواسته‌های تکاملی یک مرد و زن است. در بعضی موارد که نقش طرفین در رابطه تغییر کرده یا برعکس می‌شود، شاهد تغییراتی هماهنگ با این واژگونگی یا تغییر نقش‌ها هستیم. بدین معنی که اگر در رابطه‌ای، زن تامین‌کننده منابع مادی باشد، در این حالت، ممکن است این مرد باشد که می‌تواند از عشق زن به عنوان ابزاری برای اطمینان از عدم پراکندگی منابع، اطمینان حاصل کند. تبادل سایر متغیرها در ارتباطات بین دو جنس، همانند جذابیت جنسی و جسمی، و حمایت و ارضای نیازهای عاطفی هم، می‌توانند تحت تاثیر همین فرایند قرار بگیرد.

از این رو، عشق به این دلیل برای عشاق اینقدر خواستنی است که خبر از تداوم سکس، تولید مثل موفق و افزایش تناسب می‌دهد. به عبارت دیگر، برخلاف آنچه که عده‌ای سکس را در مقایسه با عشق یک پدیده دون‌پایه‌تر دانسته و در عوض عشق را مفهومی والامرتبه و متعالی می‌دانند، باید بدانیم که عشق هم، خودش انرژی محرک خود را از سکس می‌گیرد. در غالب موارد، اگر انرژی و حرارت سکس نباشد، عشق از خود فروغی نداشته و خیلی زود به خاموشی می‌گراید. برای اثبات این موضوع، رابطه زن و مردی را تصور کنید که در آن سکس مجاز شمرده نشود. فکر می‌کنید آن رابطه چقدر دوام خواهد داشت و آیا اصلا شکل خواهد گرفت؟ روابط رمانتیک و داغ عاشقانه‌ای که بعد از رفتن سکس از رابطه، خیلی زود به جدایی می‌رسند، یک گواهی دم دستی برای این قضیه هستند.

فهم تکامل باعث می‌شود که ما پی ببریم که اینکه مردانی غم سکس دارند دقیقا معادل همان هست که عده‌ای از زنان غم همسر یا شریک عشقی دارند. ممکن است است در ابتدا و به اشتباه اینطور قضاوت کنیم که خیلی نیاز نیست که برای کسانی نگران باشیم که مشکلاتی در ارضای جنسی دارند چرا که آنهایی که غم عشق یا همسر دارند، کمبود چیزی را دارند که جنس آن عاطفی و هیجانی است و این انسانی‌تر، متعالی‌تر و بیشتر مورد احترام است در حالی که میل جنسی، یک نیاز سطح پایین غریزی و جسمی است. اما فهم تکامل، ما را به این حقیقت می‌رساند که هر دو این مطالبه‌ها، صرفا ریشه در همان غرایز تکاملی همه جا حاضر دارند. چه آن مرد یا زنی که اشتغال ذهنی دائم با مسائل جنسی و جستجوی شریک جنسی دارند و چه آن زن یا مردی که به دنبال عشق خود در این دنیا می‌گردند، هر دو باید با یک چشم و یک دید و بدون تبعیض نگریسته شوند. بر همین اساس، احترام به نیازهای‌شان از سوی دیگران و جامعه و تلاش برای کمک برای برآوردن آن نیازها هم باید با یک رویه واحد و بدون تبعیض باشد.

عشق؛ یک فریب انطباق‌گرا

> «مرد و زن هر دو خود را در مورد یکدیگر فریب می‌دهند زیرا آنچه برای آنان گرامی و قابل احترام است، تنها آرمان‌های خودشان است». «عشق، خصایص والا و پنهان عاشق را آشکار می‌کند، یعنی همان ویژگی‌های نادر و استثنایی را و به این ترتیب، معشوق به آسانی در باب ویژگی‌های معمول او مرتکب اشتباه می‌شود» (نیچه).

> «او می‌فریبد، من باور می‌کنم. عشاق، بیش از این چه می‌خواهند؟!» (چارلز سدی).

فریب، یک خصیصه عمیق از زندگی است. آن، همه جا حاضر است و در همه سطوح، از ژن تا سلول گرفته تا افراد و گروه‌ها را، در بر می‌گیرد. ویروس‌ها، باکتری‌ها، گیاهان، حشرات و طیف وسیعی از حیوانات، آن را انجام می‌دهند. فریب، همه روابط اساسی در زندگی مانند رابطه انگل و میزبان، شکار و شکارچی، گیاه و حیوان، مرد و زن، همسایه و همسایه، والد و فرزند و حتی رابطه یک ارگانیسم با خودش را تحت تاثیر قرار می‌دهد. فریب، از دید ما مخفی می‌شود و به این دلیل، مطالعه آن دشوار می‌گردد. آن، با پنهان‌سازی خود در اذهان ناخودآگاه ما، بیش از پیش، خودش را از دید ما مخفی نگه می‌دارد. فریب‌دادن دیگران و خودفریبی، از شایع‌ترین کارهایی هستند که همه ما، بطور روزانه، در حال انجام آن هستیم. فریبکاری، حتی در سطح ژن‌های ما، زمانی که یک ژن سعی می‌کند بوسیله تکنیک‌های مولکولی، میزان بازتولید خود را به قیمت بازتولید کمتر ژن‌های دیگر افزایش دهد هم، روی می‌دهد (ترایورز، ۲۰۱۱). ما تا حدی مجهز به شناسایی بسیاری از موارد

فریب بوسیله دیگران هستیم اما در مورد خودفریبی، آسیب‌پذیرهایی اساسی داریم و این پدیده از یک نظر بسیار خطرناک است چرا که می‌تواند به قیمت یک عمر خودفریبی ما بوسیله خودمان تمام شود. عشق، پر از فریب است؛ فریب‌دادن دیگری، فریب‌دادن خودمان و فریب‌خوردن بوسیله فردی دیگر. فروید، معتقد بود که ما هرگز در برابر سختی‌ها و ناملایمات زندگی، آنقدر بی‌دفاع نیستیم که در زمان عاشق‌بودن هستیم. در بسیاری از موارد، عشق، خطاهای شناختی خاصی در فرد عاشق ایجاد می‌کند که او را از دیدن حقایق، باز می‌دارند. روانشناسان، به این پدیده، **اثر هاله‌ای**[1] عشق می‌گویند. همانطور که هر هاله‌ای می‌تواند روی اشیائی را که ما در حال دیدن آنها هستیم پوشانده و مانع دید صحیح شود، عشق نیز می‌تواند موجب ندیدن حقایق تلخ و جایگزینی آنها با آروزهای شیرین شود. اثر هاله‌ای باعث می‌شود تا عاشق، خوبی‌های معشوق را زیادنمایی و جنبه‌های منفی او را، کم‌نمایی کند. این اثرات عشق، همخوان با یافته‌هایی هستند که نشان می‌دهند، در افراد عاشق، فعالیت نواحی مغزی مرتبط با تفکر انتقادی، کاهش پیدا می‌کند (رک به مستون و باس، ۲۰۱۰؛ فصل ۳). عاشق، معشوق را همان فرد ایده‌آل خود فرض کرده و احساس می‌کند که فرد مورد نظر، از بین گزینه‌های موجود، بهترین گزینه مایل به اوست. شاید شما هم منطق، نحوه استدلال و تفسیر مسائل بوسیله یک عاشق را، در گرماگرم لحظات سوزان عاشقانه دیده باشید. اینکه عاشق با معشوق خود چه قول و قرارهایی می‌گذارد و اینکه چطور سعی می‌کند نظر او را به هر نحو که شده جلب کند. عشق، یک خطای ادراکی تناسب‌گرا است که شامل فریب طرف مقابل و همچنین خودفریبی می‌شود. مکانیسم این دیگرفریبی و خودفریبی می‌تواند ناهشیارانه و غیرعمدی یا هشیارانه و عمدی باشد. هر چند که عشق، با کارکردها و مکانیسم‌هایی که دارد، می‌تواند برای صاحب آن، از بعضی جنبه‌ها نامطلوب و حتی خطرناک باشد اما در مجموع، توانسته در محیط تکاملی انطباق‌ها، میزان تناسب فرد را بالا ببرد. آنچه که برای انتخاب طبیعی مهم است، توانایی تولیدمثل موفق و نه حس حقیقت‌یابی، است. عشق نیز، همانند بسیاری از خطاهای ادراکی و تحریفات شناختی دیگر، دقت و صحت ادراکی و شناختی فرد را، فدای تناسب او می‌کند. در طول تکامل، حقیقت و حس حقیقت‌جویی، تا جایی اجازه جولان داشته‌اند که به کارکردهای غرایز اساسی انسان یعنی بقا و تولیدمثل، صدمه‌ای نزده باشند. این خصایص عشق، باعث می‌شوند تا افراد و بخصوص زنان، در حین همسرگزینی، به میزان هیجانات عشقی طرف مقابل توجه زیادی کنند. در واقع، شاید بتوان گفت که زنان، بیشتر عاشق مردان عاشق‌اند تا عاقل. البته این قابل‌انتظار است. عقلی که بخواهد در رابطه با معشوق، حسابگری، مقایسه و بحث و جدل کند، برای طرفین و بخصوص معشوق، چندان تناسب‌افزا نیست. این گفته به این معنی نیست که افراد در زمان همسرگزینی، به توانایی‌های عقلانی یا هوش یک همسر بالقوه، اهمیتی نمی‌دهند. اما در این زمان، خوب است که معشوق از تیرگی نسبی دقت نظر و خرد

[1]- Hallo effect

استدلالی عاشق در رابطه با بعضی از جنبه‌های شخصی خودش یا رابطه (ولی نه در ارتباط با اشیاء، مسایل، محیط اطراف و سایر اطرافیان)، تا حدی اطمینان پیدا کند. در این حالت، بقا و تضمین رابطه و در نتیجه تولیدمثل موفق، هر چند که ممکن است بطور موقتی و موقعیتی باشد، اما از دست یک عامل مداخله‌کننده یعنی ادراک دقیق و همه جانبه، در امان خواهد ماند. "روانشناسان تکاملی معتقدند که از منظر تکامل‌گرایانه، عشق، می‌تواند شکلی از ضمانت[1] برای یک تعهد درازمدت باشد. اگر شریک شما، بوسیله هیجانی کور شود که غیرقلبل کنترل بوده و نمی‌شود درباره آن کاری کرد، یعنی هیجانی که فقط بوسیله شما و نه فرد دیگری برانگیخته می‌شود و هیجانی که بخاطر ارتباطش با زنجیره‌ای از هورمون‌های برانگیزاننده جنسی[2]، بسیار قوی‌تر شده، آنگاه کمتر احتمال دارد که تعهدش نسبت به شما در زمان بیماری در مقایسه با زمان سلامتی یا در زمان فقر نسبت به زمان ثروتمند بودن، ضعیف‌تر شود. از سوی دیگر، اگر یک شریک، شما را بر اساس معیارهای عمدتا عقلانی انتخاب کند، بیشتر احتمال دارد که بر اساس همین معیارهای عقلانی، شما را بخاطر یک رقیب اندکی دارای خصایص مطلوب‌تر ترک کند" (مستون و باس، فصل ۳).

پایان‌ناپذیری دو چیز در ارتباط عاشق و معشوق یعنی فریب‌هایی که عاشق درباره معشوق به خود می‌دهد و جفاکاری‌های معشوق، از دیگر شاهکارهای خلقت روان انسان هستند. بعضی وقتها، این کمک می‌کند تا یک عاشق بخت‌برگشته، به قیمت اطمینان نسبی از رسیدن به موفقیت تناسبی و تولیدمثلی، کارهای معشوق خود را تحمل کند. یک مرد واله و شیفته، ممکن است بخاطر کسب رضایت معشوق خود، از والدین و خانواده خود ببرد، به دوستان و دیگر عزیزان خود پشت کرده، اسراف‌های اقتصادی معشوقه را تحمل کرده و برای کسب خشنودی او، دست به دزدی بزند. و در آخر کار، همه اینها را بطور یک‌جانبه و با حق‌دهی به خواسته‌ها و رفتارهای همسر دلبندش، توجیه کند. بعضی از زنان نیز، بخاطر معشوق یا همسر خود، دست به توجیه آشکارا غیرمنطقی رفتارهای نابهنجار شرکای خود می‌زنند. بعضی از آنها، ممکن است حتی در درست‌بودن خلقت و موجودیت فرزندان خود از شرکای قبلی نیز شک کنند فقط برای اینکه بتوانند دل شریک فعلی را بدست آورند. از این رو، با نهایت احترام و تقدسی که باید برای ازدواج قائل شویم مجبوریم باور پیشینیان درباره نقش بعضی ازدواج‌ها در شکل‌دادن به انحرافات رفتاری بعضی از افراد را بپذیریم: «هر گناهی در جهان، فرزند آدم می‌کند/ ازدواج است آنکه اسبابش فراهم می‌کند!».

این زمان یعنی هنگامه‌های نابینایی نسبت به معشوق و خواسته‌های غیرمنطقی او از جمله زمان‌های خطرناک، هم برای جامعه و هم برای فرد است که گوش‌به‌زنگی و مراقبت از خود فرد و دیگران را می‌طلبد. اغلب اوقات، خودخواهی تناسب‌گرای ما آدمیان، جایی برای فکرکردن به دیگران و سود و ضرر آنها نمی‌گذارد.

---

[1]- Insurance
[2]- Sex-triggered

این اصلا قابل‌قبول نیست که مدیر یا کارمندی اختلاص کند و آن را با این حرف توجیه نماید که برای دوام زندگی مشترک خود و برآوردن توقعات همسرش، این کار را می‌کند. البته که زندگی مشترک و اثبات عشق طرفین به همدیگر، هزینه‌هایی دارد، اما این هزینه‌های مراسم عشق‌ورزی عشاق به همدیگر را دیگران نباید بپردازند. اجتماع و دیگران نمی‌توانند و نباید تاوان زیاده‌خواهی‌های ما یا همسران‌مان از زندگی مشترک را پس بدهند. شفاف‌سازی مسائل برای افراد یک جامعه و قوانین محکم، از جمله روش‌هایی هستند که باید در زمینه کنترل این آسیب، در پیش گرفته شوند.

افراد، معمولا یک نگرش فراطبیعی و رویایی نسبت به عشق داشته و سعی می‌کنند آن را ورای مصلحت‌های مادی یا روانشناختی بدانند. از نظر این عده، عشق چیز مقدسی است که نباید آن را با مفاهیم مادی آلوده کنیم! این نوع دفاع بر علیه پذیرفتن ریشه‌های واقعی عشق در خودمان و دیگران، می‌تواند منفعتی تناسب‌افزا را برایمان در بر داشته باشد. ما ممکن است بخواهیم تا با فریب دیگران (و از جمله معشوق‌های خودمان)، آنها را مطمئن کنیم که همیشه به آنها متعهد می‌مانیم. عشق توهمی است که ژن‌های‌مان برای ما به ارمغان می‌آورند تا ما را وادار کنند که به توزیع هر چه بیشتر آنها بپردازیم. از منظر تکاملی، عشق می‌تواند همانند چسبی عمل کند که پاکت یک قرارداد تناسب‌افزا که موجب بقا افزایی و تولیدمثل موفق هر دو طرف می‌شود را می‌چسباند. گاه‌گاهی این چسب خوب عمل نکرده و طرفین، قرارداد را به هم می‌زنند. بعضی وقتها هم، این چسب کمرنگ‌تر شده و مفاد قرارداد، برای ما، محسوس‌تر، عینی‌تر و قابل دیدن می‌شود.

اگر عشق نوعی فریب است پس چرا فقط شامل دیگرفریبی نشده و خودفریبی را هم در بر می‌گیرد؟ و اینکه چطور می‌توانیم معتقد شویم که خودفریبی در مورد عاشق بودن، برای خود فرد هم می‌تواند تناسب‌افزا باشد؟ از آنجایی که خودفریبی، امکان دیگرفریبی را آسان‌تر می‌کند، دست یازیدن به این روش منجر می‌شود تا فرد راحت‌تر بتواند اهداف خود را تعقیب کند. یک عاشق واقعی بودن و پذیرفتن خود به عنوان یک عاشق و در واقع خود را فریب دادن در مورد عاشق کسی بودن، دیگرفریبی را هم راحت‌تر می‌کند. اگر شما خود، به آنچه که می‌گویید اعتقاد و یقین داشته باشید، بیشتر احتمال دارد که طرف مقابل‌تان نیز شما را باور کند و کمتر احتمال دارد که دست‌تان برای خودتان و طرف مقابل، رو شود. برای اثبات این موضوع، کافی است موقعیتی در گذشته را به یاد آورید که در آن قصد فریب یا گفتن یک دروغ عمدی و هشیارنه را به کس دیگری داشته‌اید. سپس این موقعیت را با موقعیت دیگری مقایسه کنید که در آن، به چیزی باور داشتید که مدتی بعد از گفتن آن به شخص یا اشخاصی دیگر، به عدم صحت آن پی بردید. در موقعیت‌هایی شبیه به موقعیت اول، نسبت به موقعیت‌هایی شبیه به موقعیت‌های دوم، احتمال آشکار شدن مکنونات واقعی شما برای دیگران بیشتر است. اول بار تریورز در دهه ۷۰، به نقش خودفریبی و تاثیر آن در راحت‌تر فریب دادن دیگران اشاره کرد. امروزه

روانشناسان به این نتیجه رسیده‌اند که همیشه آنطور که ممکن است در ابتدا فرض شود، رسیدن به برداشتی دقیق و صحیح از مسائل، جزو اولویت‌های زیستی ذهن ما نیست. مسائل جنسی، از جمله قلمروهایی است که این خودفریبی ممکن است در آن زیاد نمایان شود. از همین رو، این گفته که اغلب ما در بسیاری از شرایط، به دنبال لیده‌های آرامش‌بخش هستیم و نه حقیقت محض، گفته‌ای کاملا صحیح است (برای بحثی در مورد فریب‌دهی و خودفریبی به عنوان استراتژی‌های روابط انسانی رک به ترایورز، ۲۰۱۱ و سالیوان، ۲۰۰۸).

در توصیف عشق، بخصوص آن را روبروی عقل قرار می‌دهند. شاید یکی از مهمترین علت‌های این مسئله این باشد که آنچه که در عقل هست و در عشق نیست، منطق و حسابگری است. البته، به نوعی، این یک باور کاملا صحیح نیست. اتفاقا در عشق، ما شاهد نوعی از منطق و حسابگری پیچیده و زیرکانه هستیم. نکته این است که جنس این حسابگری با جنس منطق و تعقل روزانه ما در زمینه پرداختن به حقایق اشیاء و امور دیگر، متفاوت است.

عشق: دیگرخواهی یا زیرگونه‌ای از خودخواهی

«چه چیز را در دیگران دوست داری؟ امیدهایم را !». « «بر فرض که من تو را دوست داشته باشم؛ این به تو چه ربطی دارد!». (نیچه)

«عشق، برای یک زن، سرمایه‌ای است که تا صد در صد منفعت ندهد، آن را به کسی نمی‌سپارد» (شکسپیر)

«عشق به خویشتن، آغاز یک جریان عاشقانهِ تا پایان عمر است» (اسکار وایلد)

در روابط انسانی، برای ژن‌های ما، من و تو وجود ندارد؛ فقط یک ضمیر وجود دارد و آن هم «من» است! عشق، از نظر ژنتیک تکاملی یعنی اطمینان از اینکه عاشق، تعهد لازم را برای تلاش در زمینه توزیع ژن‌های فرد معشوق خواهد داد. این تعهد باید به نحوی باشد که معشوق از اینکه عاشق حتی به تاوان فداشدن نسبی توزیع ژن‌های خودش، دست از تعهد خود بر نخواهد داشت، اطمینان حاصل کند. با این تفسیر، می‌توان گفت که عشق نه عین خودخواهی بلکه شاید اوج خودخواهی است.

رفتارهای عشق‌ورزانه در سایر گونه‌های حیوانی هم مشاهده می‌شود. در این معاشقه‌ها، عشق و عشق‌ورزی، معمولا خود را بصورت ارائه منابع مادی در قبل از ارضای جنسی نشان می‌دهد. در مواردی نیز، رفتار عاشقانه، حاکی از چنین تبادلی در آینده است. اوج چنین بخششی را در گونه‌هایی مانند بعضی از گونه‌های عقرب‌ها مشاهده کردیم که در آنها نر در حین آمیزش جنسی، بوسیله ماده خورده می‌شود. همانطور که در فصل سوم

گفتیم، چنین رفتارهای به ظاهر فداکارانه‌ای ریشه در خودشیفتگی ژنومی ارگانیسم و با هدف تکثیر ژن‌های خودش صورت می‌گیرد. این باور عده‌ای از زنان که «روابط جنسی قبل از عقد خیلی رمانتیک نیست»، نشان از این مسئله دارد که عشق و حالات رمانتیک، زمانی برای آنها همراه با پذیرش ارتباط جنسی می‌شود که در یک چارچوب تعهدآمیز صورت بگیرد. به عبارتی، فقط زمانی‌که وجود منابع پایدار مادی و توجهی یک مرد از طریق قراردادی به نام ازدواج برای یک زن به اثبات رسید، عشق نیز می‌تواند وجود داشته باشد. و این خود نشان می‌دهد کارکرد عشق اساسا خودخواهانه و نه دیگرخواهانه است.

عشق و جذابیت جنسی: همگامی و جدایی

«هر مرتبه عشق، هرچند هم که متعالی به نظر برسد، یک‌سره از غریزه جنسی برمی‌خیزد، در واقع عشق مطلقا همان غریزه جنسی‌ست فقط در شکلی سرکش‌تر» (شوپنهاور، متافیزیک عشق).

عشق، در طول تکامل، افزایش‌دهنده شایستگی تولیدمثلی و تکاملی هر دو فرد درگیر در رابطه بوده است. البته داستان به همین خوبی و خوشی هم پیش نرفته است. روانشناسان تکاملی برای عشق، مولفه‌های مختلف و مستقلی قائل هستند که هر کدام می‌تواند منجر به بروز استراتژی‌های جنسی خاصی در فرد شوند. "شهوت[1]، جاذبه[2] و دلبستگی[3]، یعنی مولفه‌های عشق، می‌توانند بطور مستقل فعال شوند که این مسئله، نشان‌دهنده آن است که حتی بعد از اینکه دلبستگی بین زوجین شکل گرفت، طرفین ممکن است شرکا و رابطه‌های دیگر را هم جذاب بیابند" (فیشر، ۲۰۰۰). این مشاهده بدین معنی است که افراد، یک فهرست انتخاب از استراتژی‌های جفت‌گزینی دارند که شامل تعهد درازمدت، آمیزش جنسی کوتاه‌مدت فرصت‌طلبانه، آمیزش‌های فرازناشویی و غیره می‌شود (باس، ۱۹۹۴؛ باس و اسچمیت، ۱۹۹۳). این تنوع در استراتژی‌های جنسی باعث می‌شود تا فهم عواملی که احساسات عاشقانه برای شریک، احساس شهوت برای شریکی جایگزین و قطع ارتباط را بوجود می‌آورند، اهمیت پیدا کنند (کمپبل و الیس، ۲۰۰۵).

در جواب به این سئوال که، عشق نسبت به فردی دیگر و میل جنسی نسبت به او، چقدر به همدیگر مرتبط هستند، می‌توان گفت که کارکردهای عشق، در بافتارها و زمان‌های متفاوت و نسبت به افراد مختلف، می‌توانند متفاوت باشند. هر چند، تفاوت در ظاهر کارکرد، می‌تواند ربطی به اساس کارکردی آن نداشته باشد. به عبارت دیگر، هر چند انواع عشق می‌توانند به اشکال گوناگون برای فرد تناسب‌زا باشند اما همه آنها، به هر حال تناسب‌افزا هستند. آن، در موارد مختلف، حداقل یک عملکرد مشترک دارد و آن این است که عشق از اینکه فرد دیگر برای

[1]- Lust
[2]- Attraction
[3]- Attachment

ما می‌ماند و نیازهای مادی، عاطفی یا جنسی ما را ارضا کرده و به تناسب تکاملی بالقوه ما می‌افزاید، به ما اطمینان نسبی می‌دهد. عشق برای افراد متفاوت، می‌تواند همراه با هیجانات تا حدی متفاوت هم باشد.

هم در زنان و هم در مردان، عشق می‌تواند با یا بدون تمایل جنسی نسبت به فرد محبوب باشد. افراد، می‌توانند عشق بدون تمایل جنسی را نسبت به همسر خود احساس کنند. استراتژی جنسی دوگانه، می‌تواند مستعد این حالت در زنان باشد. در این حالت، زنی که نسبت به همسر اولش، عشق عاطفی را تجربه می‌کند، ممکن است تمایل جنسی چندانی نسبت به او تجربه نکرده یا تمایلات جنسی خود–انگیخته او (نه صرفا آمیزش‌های جنسی او) حول و حوش مردان دیگر بچرخد. این حالت، در مردان نیز، اما به میزان کمتر، یافت می‌شود. همچنین، احساسات عاشقانه نسبت به همسر، می‌تواند در زمان‌ها و وهله‌های مختلف، با یا بدون تمایل جنسی باشد. همانطور که در فصل اول کتاب مرور کردیم، شواهد پژوهشی، حاکی از کاهش میل جنسی یا عدم تمایل جنسی زنان در اواسط چرخه، نسبت به شوهرانی که معیارهای جذابیت را از نظر آنان ندارند، هستند. در زنان، میل جنسی برانگیخته شده نسبت به یک شریک دوم که ممکن است با احساس عشق همراه بوده یا نبوده باشد، می‌تواند شرایط را برای بارور شدن از مردی دیگر، مهیا کند. در این حالت، عشق به همسر اول یا پدر اجتماعی نیز منجر به القاء و ایجاد احساس اطمینان از قطعیت پدری در او و مهیا کردن شرایط برای پرورش فرزندان در یک محیط مطلوب‌تر بوسیله آن پدر می‌شود. بدیهی است که هر دو این عشق‌ها، تناسب‌افزا هستند اما جنس آنها متفاوت است. به همین شکل، مردی که بدون قصد برقراری یک رابطه متعهدانه درازمدت، با زنی به غیر از همسر اول خود رابطه برقرار می‌کند، نیازی ندارد که یک رابطه قوی و شدید عاطفی با آن زن داشته باشد تا از موفقیت تولیدمثلی خود اطمینان حاصل کند. از این رو، ممکن است احساس او در چنین روابطی، صرفا آمیخته با برانگیختگی جنسی باشد تا درگیرشدن هیجانی. بطور خلاصه، هر دو جنس می‌توانند در هر دو گونه از روابط درازمدت و کوتاه‌مدت مبتنی بر تعهد یا عدم تعهد، هر کدام از تجارب و احساسات ذکر شده یا مولفه‌های عشق را تجربه کنند (برای بحثی در مورد روانشناسی تکاملی عشق، رک به کمپبل و الیس، ۲۰۰۵ و تمایز عشق از میل جنسی رک به دیاموند، ۲۰۰۴).

عشق، فقط در چارچوب روابط درازمدت مانند ازدواج ظاهر نمی‌شود. آن، در روابط کوتاه‌مدت نیز می‌تواند منافع متعددی را برای فرد در بر داشته باشد. گفت و شنودهای عاشقانه و ابراز عواطف و احساسات در بین زنان و مردان درگیر در روابط حتی گذرا، گواهی بر اهمیت عشق برای افرادی است که وارد این روابط می‌شوند. زیاد دیده می‌شود که مردان، چنانچه بین ارتباطات جنسی بسیار گذرا مانند رابطه با کارگران جنسی (تن‌فروش‌ها) و یک رابطه طولانی‌تر اما همچنان بدون الزام تعهد قابل ملاحظه همانند دوستی با جنس مقابل قرار بگیرند، ممکن است دومی را ترجیح دهند. یکی از علل این مسئله، به طول مدت رابطه که در روابط نوع دوم بیشتر بوده و

قاعدتا برای مردان مزیت محسوب می‌شود، برمی‌گردد. آشنایی با طرف مقابل و ترس‌های مقارن با روابط دسته اول مانند شیوع بیماریهای مقاربتی نیز، می‌توانند در گرایش بیشتر مردان به روابط دسته دوم اثرگذار باشند. اما این موارد، کل ماجرا نیستند. هنگامی که از مردان در مورد اینکه چرا روابط نوع دوم را ترجیح می‌دهند سئوال می‌شود، آنها به نقش عواطف، هیجانات و عشق هم اشاره می‌کنند. وجود عشق از طرف زن، برای یک مرد و در شرایطی مانند روابط جنسی بدون تعهد هم، حاوی یک مژده مهم و خوشایند است. در این شرایط، عشق یک زن به یک مرد می‌تواند این خبر را به او بدهد که او مأمن و جایگاه مناسبی برای اسپرم‌های او خواهد بود. نبود عشق، خطر انرژی بی‌فایده گذاشتن را برای مرد به دنبال دارد. حتی اگر مرد به ارضای جنسی و انزال درون واژن یک زن هم برسد، باز معلوم نیست که آیا به هدف نهایی و زیربنایی مغز تکاملی از ارضای جنسی که همان تولیدمثل است می‌رسد یا خیر. زنی که فقط حاضر به ارتباط جنسی با مردی می‌شود بدون اینکه نسبت به او احساسات عاشقانه را تجربه کند، ممکن است این کار را فقط برای رسیدن به منابع مادی یا غیرمادی کرده و روابط خود را در زمان‌هایی تنظیم کند که احتمال حاملگی پایین است. این مسئله می‌تواند تا حدی برای ما روشن کند که چرا حتی مردان و زنانی که اقدام به ارتباطات خارج از چارچوب بسیار کوتاه‌مدت می‌کنند هم، ممکن است در همان بازه زمانی بسیار کم، احساساتی عاشقانه نسبت به طرف مقابل تجربه کنند. البته همانطور که گفتیم، جنس این احساسات عاشقانه می‌تواند متفاوت از جنس احساسات عاشقانه‌ای باشد که فرد نسبت به شریک درازمدت خود تجربه می‌کند. آنچه که بطور خاصی در این احساسات عاشقانه موج می‌زند، برانگیختگی و شیفتگی جنسی نسبت به طرف دیگر رابطه است.

وجود احساسات عاشقانه در مرد نیز، برای زن درگیر در یک رابطه جنسی گذرا یا فرازناشویی، مفید است. عشق از طرف یک شریک فرازناشویی یا کوتاه‌مدت باعث می‌شود تا یک زن، نسبت به یک سری از موضوعات اطمینان پیدا کرده و نگرانی‌هایش مرتفع شود. رازداری مرد، مراقبت احتمالی از طرف شریک جنسی مذکر، برآوردن احتمالی نیازهای مادی زن و حضور مرد در صورت نیاز او (مانند زمانی که همسر اول بمیرد یا از او جدا شود)، تعدادی از مزیت‌هایی است که یک زن در صورت مشاهده عشق در طرف مقابل، می‌تواند تا حدی از آنها اطمینان حاصل کند.

روانشناسی تکاملی، تعارضات زوجین و درمان زناشویی

"... از زمانی‌که شروع کنید به اینکه احساسات و تفکرات روزانه را، به عنوان ابزارها و سلاح‌های ژنتیکی ببینید، آنگاه، بگو و مگوهای بین زوجین، [برایتان] معنای جدیدی می‌یابد. ..." (رایت، ۱۹۹۶).

یکی از مسائل بالینی که محل مداخله روانشناسان، مشاوران و سایر متخصصین حوزه خانواده است، تعارضات بین زوجین و حل مشکلات زناشویی است. تعارضات زناشویی، علل بسیار متعددی دارند. پژوهش‌ها و تحلیل‌های جدید تکاملی نشان می‌دهند که پویایی‌های تکاملی، در این تعارضات نقش‌های اساسی دارند. خانواده از جمله نهادهایی است که نقشی اساسی در حفظ سلامت روان افراد و جامعه بازی می‌کند. به همین خاطر، یکی از موضوعات مورد تمرکز در روانشناسی علمی این بوده که به بررسی، تبیین، ارائه درمان‌های خاص و پیشگیری از بروز مشکلات در این زمینه بپردازد. اگر چه سعی فراوانی در این زمینه‌ها شده اما حقیقت این است که آمارها، حاکی از موفقیت‌های نه چندان قابل ذکر و حتی ناامیدکننده مداخله‌های فعلی درمان زناشویی در حل مسائل و مشکلات زوجین هستند.

همانطور که گفته شد، اثربخشی رویکردهای مختلف روانشناسی برای حل مشکلات زناشویی، از درمان‌های شناختی- رفتاری گرفته تا سایر درمان‌ها، چندان رضایت‌بخش و امیدوار کننده نبوده‌اند. تعداد قابل ملاحضه‌ای از زوجینی که وارد درمان زناشویی می‌شوند بهبود نیافته یا اینکه بعد از مدت زمانی از اتمام درمان، دوباره مشکلات عمده زناشویی را تجربه می‌کنند. گاتمن، روانشناس و زوج‌درمانگر معروف، میزان موفقیت خود در درمان زناشویی را ۳۰ درصد اعلام کرده و می‌گوید که ۷۰ درصد مابقی زوجینی که به او مراجعه می‌کنند، نهایتا طلاق می‌گیرند. لازاروس، روانشناس و نظریه‌پرداز روان‌درمانی نیز، میزان موفقیت خود در درمان زوجین را ۳۵ درصد گزارش کرد.

هرچند اثربخشی کلی پایین مداخلات روانشناختی در کاهش مشکلات زناشویی، علل بسیار متعددی دارد اما یکی از عللی که بخصوص به روانشناسی تکاملی برمی‌گردد، این است که مداخلات رسمی ارائه شده برای حل مشکلات زوجین در روانشناسی و مشاوره، به یافته‌ها و تبیینات روانشناسی تکاملی توجهی نداشته‌اند. بطور نمونه، در رویکرد رفتاری، به عوامل رفتاری مانند کاهش تقویت‌های دریافتی از طرف همسر یا زندگی زناشویی و در رویکرد شناختی به تفکرات ناکارآمد و غیرمنطقی، به عنوان عوامل مخرب در رابطه، تاکید می‌شود. اما هیچ‌یک از این دو رویکرد، بطور کامل، به علل غایی و کاملا زیربنایی این تفکرات، هیجانات یا رفتارها نمی‌پردازند. در واقع این رویکردها معتقدند که تمرکز متخصص در حل مسائل و مشکلات، بیشتر باید بر اینجا و اکنون[1] و نه

---

[1]- Here and now

گذشته، باشد. رویکرد شناختی، مشکلات زناشویی را اینطور مفهوم‌پردازی می‌کند که زوجین، به این علت دچار مشکل می‌شوند که به نحو خاصی فکر می‌کنند یا دارای ناهماهنگی در سیستم‌های تفکری و ارزشی‌شان هستند اما بطور دقیق و کامل به این سئوال که چرا زوجین متفاوت فکر می‌کنند یا چرا دو جنس ناهماهنگی شناختی یا ارزشی دارند، جوابی نمی‌دهد. نتیجه یک پژوهش نشان داد که نیمی از زوجینی که به یک کلینیک درمان جنسی مراجعه کرده بودند، تعارض مورد شکایت‌شان این بود که مرد، میزان رابطه جنسی بیشتر و زن، میزان کمتری را طلب می‌کرد. این تعارض، از جمله تعارضات بسیار آشنا و متداولی است که درمانگران و متخصصان امور جنسی با آن مواجه می‌شوند. حال جای بحث دارد که بپرسیم، مداخلات سنتی روانشناختی، این تعارض را چطور مفهوم‌پردازی کرده و سعی می‌کنند به چه طریق آن را حل کنند؟ آیا می‌توان گفت که دلیل اشتهای جنسی بیشتر یکی از زوجین و میل کمتر دیگری، ریشه در باورهای ذهنی آنها یا عوامل رفتاری آنها دارد؟! اگر جواب مثبت است چه شواهدی وجود دارد و این شواهد، تا چه حد به حل این تعارض نامبرده، کمک می کنند؟

مثال دیگری را در نظر بگیرید. مردی همراه با همسرش، به یک متخصص سلامت روان مراجعه کرده و تعارض بین خود و همسرش را عدم هماهنگی نظر او با همسرش در مورد ارتباط با مردی سوم که از همکاران شغلی زن محسوب می‌شود، ذکر می‌کند. متخصص مذکور متوجه می‌شود که تشخیص اختلال شخصیت پارانویید در مورد این مرد صدق نکرده و او فقط در مورد ارتباط همسرش با افراد خاصی، نگرانی و تنش نشان می‌دهد. از طرف دیگر، با بررسی‌های لازم متوجه می‌شود که زن نیز، رابطه خود را با همکاران مذکرش، کاملا عادی دانسته و بر ادامه آن رابطه‌ها اصرار دارد. مداخلات مورد نظر این روانشناس یا مشاور، می‌بایست بر چه مبنایی صورت گیرد؟ حتی اگر جلب موافقت مرد یا تغییر باورهای او در مورد ماهیت رابطه همسر با همکاران مذکرش کاملا ممکن باشد آیا ما مطمئن هستیم که این همان راهکاری است که باید پیاده‌سازی شود؟ اگر ترس‌های آن مرد واقعی باشند چطور؟ اگر نبود نظارت بر روابط آن زن بعد از مدتی منجر به روابط فرازناشویی شود چطور؟

توجه به عوامل تکاملی و زیربنایی رفتارهای زوجین و بخصوص رفتارهای جنسی آنها، به متخصصین سلامت روان کمک می‌کند تا به درک درست‌تر و واقع‌بینانه‌تری از مشکلات آنها برسند. تبیین تعارضات دو جنس در قالب یافته‌ها و نظریات روانشناسی تکاملی، از جمله مواردی است که در دهه‌های اخیر، به خزانه دانش روانشناسان اضافه شده است. در این تبیینات، ریشه تعدادی از مشکلات، تعارضات و مسائل جدی زوجین، در تاریخچه تکاملی انسان جستجو می‌شود.

نقش استراتژی‌های فردی تناسب‌افزای زوجین در تعارضات زناشویی

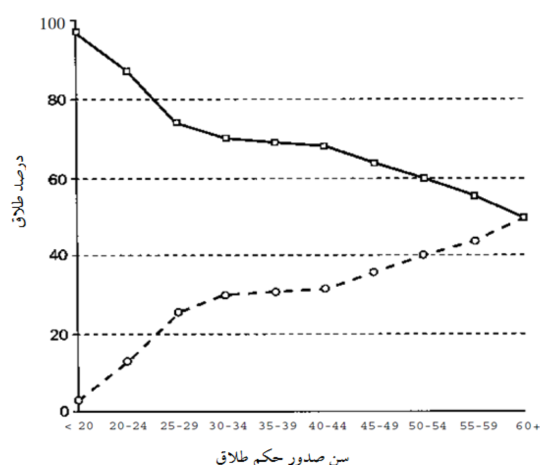
«وقتی می‌خواهیم با دختری ازدواج کنیم، او جمیع محاسن است. وقتی‌که می‌خواهیم او را طلاق دهیم همان جمیع محاسن، این‌بار می‌شوند جامع معایب!».

"تمرکز بر استراتژی‌های جنسی فردی و تعارض جنسی بین افراد، می‌تواند حساسیت ما نسبت به تعارضات جنسی شایع که در همه جوامع مشاهده می‌شوند و همچنین ایدئولوژی‌های متعارضی که افراد برای پیش‌بردن علایق‌شان استفاده می‌کنند را افزایش دهد" (میلر، ۲۰۰۱). درک تاریخچه استراتژی‌های جنسی انسان، در فهم بهتر تعارضات بین دو جنس، بسیار کمک‌کننده است. منابع مادی و عدم توجه مرد، از جمله علل شکایات زنان از زندگی زناشویی هستند. در عوض، از نظر مردان، ارضای جنسی و کمیت و کیفیت آن، خصایص مهمی برای یک رابطه ایده‌آل زناشویی تلقی می‌شوند که نقش آنها را در عدم رضایت زناشویی مردان، پررنگ‌تر می‌کند. آنچه که بیشترین واریانس شکایات هر جنس از رابطه زناشویی را تشکیل می‌دهد، همان‌هایی هستند که بر تناسب تکاملی آنها در محیط تکاملی انطباق‌ها، تاثیر داشته است.

"مرد و زن، به عنوان اعضای گونه انسانی، در هدف تولیدمثل شریکند. اما به عنوان دو جنس مختلف، درباره چگونگی رسیدن به این هدف، ایده‌های متفاوتی دارند" (هامر و کوپلند، ۱۹۹۹). همین تفاوت که ریشه در تفاوت دو جنس در فیزیولوژی تولیدمثل، سرمایه‌گذاری والدینی و استراتژی‌های متفاوت برای تولیدمثل موفق دارد، خود ریشه بسیاری از تعارضات و تفاوت در دیدگاه‌های دو جنس درباره موضوعات مختلف است. "یک مرد می‌خواهد با تعداد زیادی زن جفت شود، درحالی‌که از اینکه آن زنان با مردان دیگر آمیزش کنند، ممانعت می‌کند. یک زن، مرد باوفا می‌خواهد درحالی‌که می‌خواهد این حق را برای خود محفوظ نگه دارد که در جای دیگر به دنبال اسپرم [به دنبال مرد مورد دلخواه خود، داشتن رابطه جنسی با او و بارورشدن از او] بگردد" (همان منبع).

کارترایت (۲۰۰۰) معتقد است که آمیزش دو جنس، بیش از آنکه همکاری باشد، یک تضاد است. او این باور خود را اینطور تکمیل می‌کند که در این تضاد بین افراد، هر فرد، آن استراتژی را اتخاذ می‌کند که به بهترین شکل، علایق خود او را برآورده می‌سازد. همین اصل زیربنایی شکل‌دهنده رفتار افراد یعنی برآورده‌سازی خودخواهانه استراتژی‌های خود به منظور به حداکثر رساندن تناسب خود است که موجب می‌شود تا فضای ارتباطی بین فردی و از جمله زوجین را بیشتر تضاد ببینیم تا همکاری. اگر بین زوجین همکاری هم وجود دارد، باز در جهت ارضای تناسب تولیدمثلی و تکاملی خود آنهاست.

آمارهای مربوط به زمان‌های درخواست طلاق از طرف زنان و مردان (نمودار ذیل)، نکات تکاملی جالبی را در مورد نقش استراتژی‌های جنسی دو جنس در تعارضات نشان می‌دهند. بیشترین درخواست‌های طلاق از طرف زنان، در سال‌های اول زندگی مشترک یعنی زمانی که آنها جوان و جذاب بوده و رها کردن یک رابطه کمتر متناسب، می‌تواند برای آنها کارکردی باشد، دیده می‌شود. در عوض، بیشترین درخواست‌های طلاق از طرف مردان، در سنین بالا یعنی زمانی که زنان این مردان، قابلیت زادآوری و باروری خود را از دست داده‌اند، روی می‌دهد. این تضادِ در سن درخواست طلاق، نشان می‌دهد که هر یک از دو جنس، فقط به آن چیزی می‌اندیشد که از نظر تکاملی، برای خودش، تناسب‌افزا است.



نمودار ۱- ۷: درصد احکام طلاق در انگلستان و ویلز به عنوان تابعی از جنس و سن طرف تقاضا کننده. همانطور که مشخص است، در سنین جوانی، این زنان هستند که بیشترین درخواست‌دهندگان طلاق را تشکیل می‌دهند، درصورتی‌که هر چقدر که جلو می‌رویم، بر تعداد مردان متقاضی طلاق افزوده می‌شود (باکل و همکاران، ۱۹۹۶).

وقتی تیزی تیغ فهم و همدلی، تغییر می‌کند؛ نقش استراتژی‌های جنسی در ادراکات زناشویی

از نظر انطباقی، مکانیسم‌های روانشناختی ما، به نحوی پیش رفته‌اند که فهم تمایلات و احساسات جنس مقابل را، بهینه و مطلوب نگه دارند. اما این مطلوبیت فهمیدن تمایلات و نیازهای طرف مقابل، شامل استثناهایی هم شده است. این استثناها، هنگامی روی می‌دهند که منافع کارکردی و انطباقی باعث می‌شوند تا برای فرد، عدم درک طرف مقابل، درک تحریف‌شده از او یا درک طرف مقابل اما عدم همدلی با او، بر درک و همدلی با شریک، چربش داشته باشد. در این شرایط، برای فرد، مناسب‌تر و بهتر این است که نفهمد، با تحریف بفهمد یا در صورت درک و فهمیدن طرف مقابل، حس همدلی و هم‌حسی او زایل شود. در این زمان‌ها، خودمان انتخاب می‌کنیم که حتی زبان مادری‌مان را هم درست و حسابی نفهمیم، چه رسد به تلاش‌های عبث یک مشاور جوان خانواده که

سعی می‌کند رابطه‌ای آسیب‌دیده را وصله- پینه کند! سوگیری‌های قاعده‌مند[۱]، نقاط کور ادراک[۲]، نقص در همدلی[۳]، تفکر آرزومندانه[۴]، از قلم انداختن[۵]، بی‌توجهی عمدی[۶]، خودفریبی‌های انطباق‌گرایانه[۷] و انکار زیرکانه[۸]، از جمله مکانیسم‌هایی هستند که در آنها، ادراک و فهمیدن احساسات، شرایط و نیازهای طرف مقابل‌مان، در هاله‌ای از عدم ادراک یا همدلی، قرار می‌گیرند (برای مطالعه بیشتر درباره این موارد رک به میلر، ۲۰۰۸). همچنین، موقعیت‌هایی که در آنها، این مکانیسم‌ها بکار گرفته می‌شوند، می‌توانند وابسته به جنسیت باشند. به این معنی که هر یک از دو جنس، در یک سری از حوزه‌ها، توانایی ذهن‌خوانی خوبی از طرف مقابل نشان می‌دهد اما در زمینه‌های دیگر، دچار کندی می‌شود (برای مطالعه در مورد سوگیرهای وابسته به جنسیت در زمینه ذهن‌خوانی جنس مقابل رک به هاسلتون و باس، ۲۰۰۰). به همین دلیل، هر یک از دو جنس ممکن است در مورد اینکه طرف مقابل‌ش، چطور در یک سری از شرایط خاص، او را درک نکرده یا با او همدلی نمی‌کند اما در درک زمینه‌های دیگر بسیار هوشمندانه رفتار می‌کند، دچار تعجب شود. این تعجب و احساس غرابت، فقط از دیدگاه انطباق‌گرایی تکاملی است که می‌تواند رفع شود. مردی را تصور کنید که نسبت به احساسات و عواطف همسرش در مورد روابط جنسی چندگانه خودش، کندی فهم یا عدم همدلی نشان می‌دهد. اما ممکن است که همین مرد، نسبت به رفتارها و تعاملات همسرش با سایر مردان، بسیار گوش‌به‌زنگ و محتاط بوده و یا در صورت حامله‌بودن همسر، همه سعی خود را برای یک زایمان موفق، به عمل آورد. همچنین در تجارب خود، زنی را به یاد آورید که علی‌رغم درک کامل شرایط شغلی همسرش، مکررا از وضعیت اقتصادی او خرده می‌گیرد. ولی همین زن، در یک مجلس مهمانی، رد نگاه‌های همسرش را همچون رادار هواپیما می‌گیرد. آن زن، ممکن است در صورت بیمارشدن شوهر و به شرطی که بیماری او جدی نباشد، نهایت تلاش خود را برای بهبودی او به عمل بیاورد اما اگر بداند که بیماری همسرش، به‌هرحال کشنده هست، با فراموشی همه آن روزهای خوب عشق‌ورزی گذشته، به تنها چیزی که می‌اندیشد، جمع‌کردن مال و اموال برای خودش باشد. آن مرد، هم با همدلی‌نکردن با احساسات همسر در مورد ارتباطات چندگانه خود و هم با همدلی‌کردن خود در زمان حاملگی همسر، به دنبال افزایش تناسب شخصی خودش است. آن زن نیز، هم از طریق پافشاری بر فعالیت اقتصادی شوهر و هم از طریق مراقبت از شوهر در زمان یک ناخوشی، به دنبال افزایش منابع مادی لازم برای افزایش تناسب خودش است. در این مثال‌ها، هم مرد

[1]- Systematic biases
[2]- Blind spots
[3]- Empathy deficits
[4]- Wishful thinking
[5]- Omission
[6]- Willful ignorance
[7]- Adaptive self-deceptions
[8]- Plausible deniability

و هم زن مذکور، با توجه به پیش‌شرط کارکردگرایی، دچار توجه افزایش‌یافته یا بی‌توجهی می‌شوند. در محیط تکاملی انطباق‌ها (و شاید همچنان در شرایط کنونی زندگی انسان) این تند و کند شدن قوه درک و همدلی که نوعی تنظیم شناختی و هیجانی روان است، منجر به افزایش برآیند کلی منافع شخص، از خلال تعاملات با طرف مقابل می‌شود. این اتفاق، از طریق پیگیری خودخواهانه اهداف خود، بدون در نظر گرفتن منافع و آسیب‌های طرف مقابل روی می‌دهد. این تحلیل برای ما روشن می‌کند که چرا ممکن است پیرشدن آشکار همسرمان را ببینیم اما به آسانی از کنار آن بگذریم و یا با زیرکی از آن چشم‌پوشی کنیم زیرا در واقع این برای ما مهم نیست که طرف مقابل، برای توزیع ژن‌های ما، در حال دادن چه هزینه‌ای است. این در حالی است که براحتی متوجه سفید شدن چند تار موی در چهره خودمان یا اعضای خانواده‌امان می‌شویم. نمونه بعدی اینکه هر یک از دو جنس ممکن است در زمانی از زندگی زناشویی خود همانند یک پرستوی عاشق و مهربان، همدلانه رفتار کنند و در زمانی دیگر، همچون یک گرگ گرسنه، به هیچ‌چیز و هیچ‌کس رحم نکنند. زمان اول می‌تواند موقعی باشد که ما مطمئن هستیم که رابطه‌ای متناسب‌تر یا شریکی بهتر از شریک فعلی نمی‌یابیم و موقعیت دوم زمانی بوجود می‌آید که هوای رابطه‌ای تناسب‌آمیزتر به سرمان می‌زند؛ شریکی جذاب‌تر به ما چشمک می‌زند یا به این نتیجه می‌رسیم که اینطور رفتارکردن با شریک فعلی، بیشترین تناسب را برای ما به همراه خواهد داشت. این زمان‌ها، همان زمان‌هایی هستند که شرارت و حماقت ما، به نفع ژن‌های سازنده این شرارت‌ها و حماقت‌ها تمام می‌شوند. نتیجه‌گیری این است که هر فردی با هر خصایص شخصیتی، ممکن است در درون خود، فردی مهربان و باهوش و بطور همزمان متخاصم و سنگدل را پنهان کرده باشد که هر کدام از آن چهره‌ها، در زمانی معین و بسته به اینکه چه چیز به نفع خودش است، سر بر آورند.

روانشناسی تکاملی و تغییر برداشت علم و اجتماع از علل واقعی بی‌وفایی زناشویی

"مباحث مطرح در زیست‌شناسی اجتماعی[1] در طی دهه ۱۹۷۰، حداقل در شکل متداول خود، تمایل داشت تا مردان را به عنوان مخلوقاتی وحشی و میل جنسی- مدار[2] که در زمین به دنبال زنانی برای فریب‌دادن و مورد سوءاستفاده قراردادن می‌گردند، به تصویر بکشد. زنان، اغلب به عنوان کسانی که فریب خورده و مورد سوءاستفاده واقع شده‌اند، به تصویر کشیده می‌شدند. تغییر جهت در چنین نگرشی، به میزان زیادی وابسته به تعداد فزاینده دانشمندان اجتماعی داروینی است که صبورانه برای همکاران‌شان توضیح داده‌اند که روان [خود] زنان، درونا به دنبال چیست. مردان و زنان، هر دو، در شرایط خاصی می‌توانند فریب‌دهنده یا قربانی باشند" (رایت، ۱۹۹۶).

[1]- Sociobiology
[2]- Libidinous

خیانت، واژه تلخ و دردناکی است که برای اکثریت ما، حتی صحبت درباره آن هم، چندان خوشایند نیست، اما در هر حال تاریخ تکامل انسان، پر است از خیانت‌های جنسی و عاطفی مردان و زنان. خیانت زناشویی، شایع‌ترین علت ذکر شده برای طلاق در فرهنگ‌های مختلف است (بتزیگ، ۱۹۸۹).

علل خیانت؛ واقعیت‌های علمی یا تبییناتی ایدئولوژیکی

«می‌توان همه را برای مدتی فریب داد، همچنین می‌توان عده‌ای را برای همیشه فریب داد. اما نمی‌توان همه را برای همیشه فریب داد» (آبراهام لیکلن).

«حافظه‌ام می‌گوید: من چنین کرده‌ام. غرورم سرسختانه می‌گوید: امکان ندارد چنین کاری کرده باشم. سرانجام حافظه کوتاه می‌آید!» (نیچه).

بر طبق نظریه‌ای در جامعه‌شناسی، آنچه که افراد به عنوان حقیقت می‌پذیرند، نه درستی واقعی آن گزاره‌ها، بلکه میزان تکرار آنها در یک جامعه است. در اینجا، اعداد و ارقام و نه درستی آنها، باعث می‌شوند تا به چیزی معتقد شویم. این اعداد و ارقام، همان دفعات تکرار یک گزاره مفهومی، باور، اعتقاد یا دیدگاه هستند. به همین دلیل، اربابان رسانه، اربابان ذهن ما هم هستند زیرا با تکرار یک باور، بالاخره آن باور را ملکه ذهن ما می‌کنند. در عصر کنونی که عصر رسانه‌هاست، بسیاری از باورهای افراد را، چه درست و چه غلط، رسانه‌ها می‌سازند. تاثیر رسانه‌ها، بخصوص در شکل‌دهی به اذهان توده مردم، بیشتر و بارزتر است. اذهانی که کمتر مطالعه و تامل کرده یا کمتر احتمال دارد که خود به دنبال کشف حقیقت بروند، بیشتر احتمال دارد که بوسیله تبلیغات رسانه‌ای، به سمت و سویی خاص کشیده شوند.

"همه آن چیزی که ما در رسانه‌ها درباره خیانت می‌شنویم، داستان‌هایی هستند درباره مردانی که به همسران‌شان خیانت می‌کنند و نه برعکس آن" (لانگلی، ۲۰۰۵). اگر موضوعات مربوط به فیلم‌های به تصویر کشنده خیانت و فیلم‌های دهه‌های اخیر تولید شده در کشورهایی مثل کشور خودمان را مرور کرده باشید، متوجه می‌شوید که موضوع اصلی این فیلم‌ها، اغلب خیانت مردهایی مزوّر و ریاکار است که به خانواده و همسر خود اهمیتی نمی‌دهند. در این فیلم‌ها همیشه با سناریوی تکراری و کسل‌کننده مردی به همسرش خیانت می‌کند و وارد رابطه‌ای فرازناشویی می‌شود یا همسر دومی اختیار می‌کند مواجه می‌شویم. ولی همانطور که تا به حال بطور مفصل مرور کرده‌ایم شواهد پژوهشی نشان می‌دهند که زنان، به همان اندازه مردان و یا حتی به میزان بیشتری، متمایل و اقدام‌کننده به خیانت هستند.

یک سئوال مهم و جالب اینست که چطور این چند نکته ساده ذیل، به ذهن نمایشنامه‌نویسان و تهیه‌کنندگان این فیلم‌ها خطور نمی‌کند: یکی اینکه در هر خیانت، یک مرد و البته یک زن هم، درگیر است. پس چرا تمرکز همیشه بر مرد درگیر در رابطه است و نه زنانی که وارد رابطه با آن مردان می‌شوند؟ دوم اینکه، برای اینکه یک مرد به همسرش خیانت کند، نیاز به وجود یک زن دوم است و این زن دوم، نمی‌تواند همیشه مجرد باشد. به عبارت دیگر، زنان درگیر در خیانت هم، می‌توانند همانند آن مردان خیانتکار، متاهل باشند. اگر چه که یک مرد متاهل، می‌تواند برای خیانت خود، یک زن مجرد را پیدا کند اما آیا واقعا و بر اساس آمار، تمام زنانی که اقدام به رابطه با مردان متاهل می‌کنند، مجرد هستند؟ این مسئله، از اساس و بطور آماری، نمی‌تواند درست باشد. اگر بپذیریم که بسیاری از مردان خیانت می‌کنند و اکثریت یا همه آنها هم، برای یافتن شریک خیانت، به سراغ دختران مجرد می‌روند، با یک مشکل و تناقض آماری بزرگ مواجه می‌شویم. به شرط برابری نسبی جمعیت دو جنس در یک جامعه، چطور ممکن است که اکثریت مردان یک جامعه متاهل باشند و اکثریت زنانی که این مردان به عنوان شریک خیانت خود انتخاب می‌کنند مجرد باقی مانده باشند؟ به عبارت دیگر، اگر اکثریت مردان یک جامعه متاهل هستند، پس زنان آن جامعه هم متاهل می‌شوند، چرا که تاهل، بطور ساده، یعنی ازدواج یک مرد با یک زن. در این شرایط، چطور ممکن است که اکثریت یا همه زنانی که با آن مردان متاهل خیانتکار ارتباط برقرار می‌کنند، مجرد بوده باشند؟! زنان آن جامعه، یا می‌توانند متاهل باشند یا مجرد و نه هر دو! و همچنین، ما بخوبی می‌دانیم که مردان یک جامعه با زنان همان جامعه، حال متاهل یا مجرد، ارتباط جنسی برقرار می‌کنند (و زنان مریخی، هنوز از راه نرسیده‌اند!). دوباره این سوال طرح می‌شود که پس چرا تمرکزی بر زنان خیانتکار صورت نمی‌گیرد و سناریوها فقط حول و حوش مردان می‌چرخد؟ بینندگان این فیلم‌ها هم، در این خطاهای تحلیلی و ادراکی، با اصحاب رسانه شریک می‌شوند.

برجستگی بیشتر خیانت مردان نسبت به زنان در رسانه‌ها، دلایل دیگری هم دارد. خیانت زنان، غالبا یکی از پنهان‌مانده‌ترین اعمالی است که در جامعه انجام می‌شود. زنان درباره خیانت خود حتی ممکن است به دوستان نزدیک خود هم چیزی نگویند و این می‌تواند آمار ثبت شده در ذهن جمعی جامعه و حتی متخصصان را کم‌نمایی کند. قُبح این عمل که برای جنس مونث به مراتب بیشتر است، پیامدهای احتمالی آن، شهرت و اعتبار آسیب‌دیده در نتیجه افشای خیانت، واکنش‌های خطرناک احتمالی اطرافیان و از جمله شوهر، پدر یا برادر در نتیجه مطلع‌شدن از خیانت یک زن، از جمله مواردی هستند که گزارش‌دهی خیانت در زنان را بطور قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌دهند. علاوه بر این، مطالعات نشان می‌دهند که مردان و زنان ممکن است برای تحریف میزان دفعات روابط خارج از چارچوب خود، در جهت‌های متفاوت، تحت فشار هشیارانه یا ناهشیارانه باشند. مردان ممکن است، میزان روابط خارج از چارچوب خود را بیش‌برآورد کرده یا در جهت بیشتر بودن، دروغ

گفته و بلوف بزنند. در حالی که زنان ممکن است میزان روابط جنسی فرازناشویی خود را کم‌برآورد کرده یا در جهت کمینه‌کردن آن دروغ بگویند. این به این خاطر است که ممکن است از نظر فرهنگی و شخصی، روابط متعدد با جنس مقابل، برای یک مرد، دارای خاصیت افزایش‌دهندگی عزت نفس یا ارزش فرد به عنوان یک همسر بالقوه باشد چرا که در واقع هماهنگ با استراتژی‌های جنسی یک مرد و منافع تکاملی اوست. این در حالی است که اعتراف یک زن به روابط متعدد با جنس مقابل، نه تنها ممکن است برای او مزیت تلقی نشود بلکه ناهماهنگ با دیدگاه و انتظارات اجتماعی از او و حتی خودپنداره آن زن از خودش به عنوان «جنس مونث خویشتن‌دار و پاکدامن!» باشد.

همانطور که یک نویسنده زن محقق در روابط فرازناشویی زنان می‌گوید: "رسانه‌ها، هرگز خیانت زنان را به عنوان پدیده‌ای که ناشی از تکانه‌های جنسی بهنجار آنها باشد، به تصویر نمی‌کشند. حتی اگر هم خیانت زنان به تصویر کشیده شود، همیشه سعی در توجیه آن می‌شود. عدم هشیاری و آگاهی نسبت به سائق جنسی خود در زنان موجب می‌شود تا این احتمال که آنها سعی کنند روابط خارج از چارچوب خود را بوسیله این ادعا توجیه کنند که علت این روابط آنها، مورد غفلت قرار گرفتن از طرف همسر بوده یا اینکه آنها قربانی این مسئله هستند، افزایش یابد. رسانه‌ها تنها عامل این مسئله نیستند. شوهران نیز با انکار احتمال خیانت در همسران‌شان و با داشتن میل به چنین انکاری، این مسئله را تشدید می‌کنند. به نظر می‌رسد که مردان اینطور فکر می‌کنند که صد نفر از زنان (یا چیزی در این حدود) هستند که در سراسر سیاره زمین پرسه می‌زنند و ارتباط جنسی تفریحی را برای میلیون‌ها مرد فراهم می‌کنند! [کنایه از اینکه مردان درباره زنان خود سوگیری غلط داشته و فکر نمی‌کنند که زنان آنها هم ممکن است گرفتار روابط خیانت‌آمیز شوند] (لانگلی، ۲۰۰۵).

این نویسنده همچنین در بخشی از کتاب خود درباره نقش سوگیری‌های غلط مردان درباره احتمال خیانت در زنان، به موضوع استاندارد دوگانه اشاره دارد و اینطور می‌گوید که: "در مورد احتمال خیانت در دو جنس، شاهد یک **استاندارد دوگانه**[1] خاص هستیم. طبق این پیش‌فرض غلط، زنان عموما تک‌همسرخواه و به دنبال ازدواج بوده و این فقط مردان هستند که مشتاق روابط جنسی خارج از چارچوب، بدون تعهد و خیانت‌اند. مردانی که به استاندارد دوگانه اعتقاد دارند، ممکن است تلاش کمتری را برای نظارت بر همسران‌شان صرف کنند که این خود می‌تواند منجر به فرصت‌یابی بیشتر برای همسران‌شان به منظور روابط خارج از چارچوب شود" (همان منبع). اعتماد بیش از حد و ساده‌لوحانه این مردان که ناشی از پیش‌فرض نادرست استاندارد دوگانه آنهاست، می‌تواند همچون مشوقی برای فراهم کردن محیط‌ها و فرصت‌های برانگیزاننده برای خیانت زنان‌شان عمل کرده و تمایل و اقدام به روابط خارج از چارچوب را در آنها تسهیل کند. باور هشیار یا ناهشیار به این استاندارد دوگانه

---

[1]- Double Standard

در عده‌ای از مردان، با توجه به پویایی‌های جنسی زنان، تا حدی مورد انتظار است. همانطور که دیدیم، زنان، در زمانی که هنوز رابطه درازمدت و متعهدانه‌ای همانند ازدواج تشکیل نداده‌اند، تمایل به داشتن همسر و یک رابطه درازمدت، انگیزه اصلی تعداد قابل ملاحظه‌ای از روابط آنها با جنس مقابل است. همین مسئله ممکن است موجب این پندار غلط در عده‌ای از مردان شود که، تنها علت میل به تشکیل رابطه با جنس مقابل در زنان را ازدواج دانسته و در نتیجه به غلط، اینطور نتیجه‌گیری کنند که زنان، همیشه و فقط به خاطر همسریابی است که به مردان نزدیک شده یا حاضر به رابطه جنسی با آنها می‌شوند. این باور می‌تواند منجر به این اشتباه شود که عده‌ای از مردان در بعد از ازدواج، فکر کنند که می‌توانند رابطه و تعهد همسران‌شان را تضمین شده قلمداد کنند زیرا آنها به خواسته اصلی‌اش که ازدواج است رسیده‌اند. مسئله فوق، بخصوص در مورد فرهنگ‌هایی مثل فرهنگ ما که میل زنان به ازدواج، بنا به علل اقتصادی و اجتماعی بسیار بیشتر است، بیشتر هم می‌تواند صادق باشد. این در حالی است که همانطور که دیدیم علت ازدواج در عده‌ای از زنان یافتن مفری برای عملی کردن استراتژی جنسی دوگانه بود. آنها صرفا به دنبال یافتن آشیانه‌ای هستند تا نهایتا نطفه‌های بارور شده از مردان دیگر را در آن آشیان‌ها بپرورانند. علت دیگر می‌تواند به آن طبقه از مردانی مربوط باشد که در طبقه مردان مناسب برای ازدواج اما نه جذاب برای روابط جنسی کوتاه‌مدت، قرار می‌گیرند. این گروه از مردان، به علت اینکه فقط آماج اهداف درازمدت زنان از رابطه مانند ازدواج قرار گرفته‌اند، می‌پندارند که هدف یک زن از نزدیک شدن به یک مرد، فقط می‌تواند ازدواج باشد و اگر این هدف برآورده شد، آنها وارد رابطه با مردی دیگر نخواهند شد. این پندار، در واقع نتیجه تجربه ناقص خود آنهاست که آنها تعمیم داده‌اند. آنها زنان را و میل آنها از رابطه با مردان را فقط زمانی دیده‌اند که هدف برجسته آن زنان از تشکیل آن روابط ازدواج بوده است. آنها در واقع، در این قضاوت که همسران‌شان به قصد ازدواج به آنها نزدیک شده‌اند، درست عمل کرده‌اند اما مشکل اینست که این موضوع را به انگیزه همیشگی زنان از نزدیک شدن به مردان قلمداد کرده‌اند. از طرف دیگر، به نظر می‌رسد که تقویت ایده استاندارد دوگانه در مورد علل رابطه جنسی از جمله مواردی است که بوسیله خود زنان هم شدت می‌یابد. لانگلی معتقد است که استاندارد دوگانه، فقط در صورتی که زنان بخواهند، می‌تواند وجود داشته باشد. علت این مسئله نیز به این واقعیت برمی‌گردد که اگر مردان (عمدتا بتا) فکر کنند که زنان فقط به دنبال ازدواج و همسر درازمدت هستند و این مردان هستند که رابطه جنسی چندگانه را می‌طلبند، زنان راحت‌تر می‌توانند قوانین رابطه و محتواهای تبادل‌شده بین خودشان و همسران‌شان را تنظیم کنند. از سوی دیگر، این ایده، همچنین می‌تواند اطمینان بیشتری برای شوهران و در نتیجه راحتی بالاتری را برای آن زنان برای اینکه بتوانند استراتژی‌های جنسی دلخواه خود و از جمله استراتژی جنسی دوگانه و خیانت زناشویی را دنبال کنند، در پی داشته باشد.

یکی دیگر از دلایل کم‌نمایی خیانت در زنان، عدم تمایل و اکراه مردان به بازگو کردن خیانت همسران‌شان است. مردان، عموما خیانت همسر را به نوعی به خودشان ربط می‌دهند و تا حدی به همین علت و تا حدی نیز بخاطر این باور غلط که خیانت در زنان عموما ناشی از یک زندگی زناشویی آشفته و نارضایت‌بخش یا به علت بی‌مسئولیتی مرد است، از اعتراف و حتی در بعضی از مواقع، پذیرفتن خیانت همسران‌شان طفره می‌روند.

ممکن است که ذهن غیرمتخصصین و حتی متخصصین، درباره علل مسائلی مانند جدایی، طلاق و خیانت، بیش از حد ساده‌گرایی کند. استفاده از کلام، برای فریب دادن خود و دیگران و گرفتن همدلی و هم‌حسی از اطرافیان، از جمله ترفندهای اغلب متداول و موثر برای پوشاندن علل واقعی خیانت یا تمایل‌مان به جدایی است. در بسیاری مواقع، دلایلی که زنان به عنوان علل خیانت خود ذکر می‌کنند، صرفا توجیهاتی بیش نبوده و علت اصلی خیانت آنها، به کنترل در هوس‌ها و غرایز آنها برمی‌گردد. بعضی وقتها، می‌توان نام این توجیهات را **بهانه‌های روانشناختی انطباق‌گرا** گذاشت زیرا توجیحاتی که فرد برای خیانت‌های زناشویی خود ارائه می‌کند، خاصیت انطباقی و تناسب‌افزایی دارند. آنها حس همدلی یا ترحم را در دیگران برانگیخته و می‌توانند موجب إلقای احساس محق بودن بودن فرد از نظر دیگران شوند. شنیدن جملاتی مانند: «من او را از ابتدا دوست نداشتم»، «با اجبار اطرافیان با او ازدواج کردم»، «از زندگی‌ام راضی نبودم»، «ما با همدیگر تفاهم نداشتیم» و از این قبیل، از زنانی که اقدام به خیانت می‌کنند، متداول است. شنیدن جمله‌ای مانند «او پر توقع و ناسازگار بود» از یک مرد یا «همسرم پرخاشگر بود» از یک زن، می‌تواند عده‌ای از افراد عامی را در مورد علل واقعی خیانت یا طلاق این افراد، راضی کند. حال آنکه با توجه به روشنگری پژوهش‌های اخیر می‌دانیم که موضوع، همیشه هم به این سادگی‌ها نیست. علت پرخاشگری‌های یک مرد چه می‌تواند باشد و آیا واقعا آن شوهر پرخاشگر بوده است؟ پرتوقع و ناسازگاری یک زن به چه معناست و آیا انتظار عدم خیانت و توجه بیشتر به زندگی خانوادگی را، می‌توان ناشی از پرتوقعی و ناسازگاری یک زن دانست؟ همه ما، یکی دو جین از این بهانه‌های روانشناختی را در پس صندوقچه ذهنمان نگه داشته‌ایم تا در مواقع لازم، آنها را از انبار، بیرون بکشیم. در اینجا، نکته مهم این است که باید بررسی شود تا ببینیم که آیا این دلایل ارائه شده واقعی هستند یا صرفا توجیهاتی‌اند که به منظور قانع‌سازی دیگران و خود، ارائه می‌شوند.

در بسیاری از مقالات یا کتب نوشته‌شده در مورد روابط دو جنس نیز، تحلیل‌های جامع، دقیق و کاملی در مورد علل واقعی خیانت، ارائه نمی‌شود. البته این مسئله شاید تا حدی هم طبیعی باشد زیرا بسیاری از علل علمی و واقعی خیانت، در دهه‌های اخیر و در پرتو پژوهش‌های روانشناسی تکاملی کشف شده‌اند. علت دیگر هم این است که بعضی از مولفین، احتمالا سعی در توجیه مصلحانه و سازگارانه خیانت زناشویی دارند. این علت که می‌تواند هشیارانه یا ناهشیارانه باشد، با این تصور مولف که به این وسیله، می‌توان زوجین را تشویق به

سازش دوباره و بخشش کرد، نیرو می‌گیرد. به نظر می‌رسد که به نظر عده‌ای، این نوع مصلحت اندیشی‌ها، بخصوص در جوامعی که روز به روز بر تعداد خیانت‌های زناشویی آن افزوده می‌شود، منطقی یا حتی تنها راهکار عملی به نظر می‌رسد. حدت این مسئله تا حدی است که می‌تواند دامنگیر مداخلات و تحلیل‌های درمانگران زناشویی هم شود.

متاسفانه در بسیاری از متون نوشته‌شده درباره علل خیانت در زنان، با ساده‌سازی، سوگیری، یک‌جانبه‌نگری و مکتب‌گرایی، به این بحث می‌پردازند. این در حالی است که این مولفین، بدون اینکه شواهدی برای ادعاهای خود داشته باشند یا حتی فکر کنند که باید برای ادعاهای خود شواهد علمی، پژوهشی و تجربی بیاورند، اقدام به گسترش تفکرات ایدئولوژیک خود می‌کنند. بعضی از ادعاهای حتی متخصصین علوم رفتاری و اجتماعی را هم می‌توان در این زمینه گنجاند. بطور نمونه، این ادعا که خیانت در زنان، در بسیاری از موارد، به این علت روی می‌دهد که بوسیله همسران‌شان، مورد خشونت کلامی، فیزیکی، هیجانی و روانشناختی قرار گرفته‌اند، تعمیمی مبالغه‌آمیز است. متخصصین علوم رفتاری و اجتماعی، سال‌هاست که بدین نتیجه رسیده‌اند که ابرازات کلامی افراد، لزوما با واقعیت‌های رفتاری یا شناختی آنها، همبستگی ندارد. این مسئله بخصوص در مورد مسائل جنسی و از جمله بی‌وفایی زناشویی، مصداق بیشتری می‌یابد. همانطور که در فصل دوم و با مرور پژوهش‌ها نشان دادیم، همبستگی بین نگرش‌ها و رفتارهای جنسی، در زنان پایین است. با توجه به این مسئله، پس چطور می‌توانیم به پاسخ‌هایی که زنان برای این مسئله ارائه می‌کنند اعتماد کنیم. آن هم برای موضوعی که از قبل، انگیزه‌ای قوی برای عذر و بهانه ایجاد می‌کند. آیا این قابل انتظار نیست که وقتی از فردی سئوال می‌کنیم که چرا خیانت کردی، به ما بگوید: «چون با همسرم تفاهم نداشتم...»، «چون مرا درک نمی‌کرد...»، «چون به من توهین کرد...» و ... . طبیعی است که انتظار داشته باشیم که در این مواقع، هر زن و مردی، سعی در جلب حس همدلی، هم‌حسی و حمایت سایرین از طریق ارائه پاسخ‌های جامعه‌پسند می‌کند. مطالب فوق، بدین معنی نیست که خیانت نمی‌تواند بنا به این علل یا علل طرح شده بوسیله رویکردها و حوزه‌های متفاوت روی دهد. شکی نیست که اهمیت و نقش تعارضات زناشویی و عدم تفاهم و مشکلات ارتباطی، در برانگیختن خیانت، مورد پژوهش‌های زیاد و تاییدهای مکرر قرار گرفته است. اما نکته اینجاست که اولا، در بررسی جامع و دقیق علل بی‌وفایی، می‌بایست رویکردی علمی و تجربی که به دور از سوگیری‌های نظری و گرایشات فکری محققین باشد، اتخاذ کرد. دوم اینکه، فقط گفتن اینکه چه عواملی در بی‌وفایی زناشویی تاثیر دارند کافی نیست و ما باید به بررسی میزان نقش هر یک از این عوامل در رخداد خیانت‌های زناشویی پی ببریم. زمانی بینش ما نسبت به مسئله خیانت دقیق و جامع خواهد بود که نقش حقیقی هریک از این عوامل در خیانت را، بر اساس آماره‌های دقیق مانند درصد، بیان کنیم. همچنین ما ممکن است بتوانیم بعضی از علت‌ها را جزو ریشه‌های اصلی و عمیق

و علت‌های دیگر را جزو علل سطحی‌تر یا ماشه‌چکان قرار دهیم. بدیهی است که وجود همزمان این علت‌ها نیز غیر قابل جمع نیستند. همانطور که یک جراح آگاه‌تر در شناخت بافت‌های بدن، موفق‌تر از همتایان‌شان عمل می‌کند، درک جامع‌تر و دقیق‌تر خیانت زناشویی هم، ما را در پیشگیری از آن، مجهزتر می‌کند.

مسئله دیگر اینکه، آیا با فرض اینکه فرد واقعا هم بخواهد که در فراهم‌کردن جواب برای علل خیانت خود صادقانه عمل کند، ذکر عللی بوسیله خود فرد را، می‌توان دلایل قطعی و موجه برای خیانت او دانست؟ آیا قبول یا تحمل یک زندگی پر تعارض با یک همسر ثروتمند و خیانت همزمان، نمی‌تواند حکایت از وجود یک استراتژی جنسی دوگانه در فرد باشد؟ راستی چرا بسیاری از زنانی که اقدام به خیانت می‌کنند، طلاق را به عنوان راه حل اول انتخاب نمی‌کنند؟ آیا جواب به این سئوال نمی‌تواند به امنیت اقتصادی و اجتماعی ناشی از همسر اول مربوط باشد؟ از اثبات اینکه ریشه بسیاری از رفتارهای انسان ناهشیارانه بوده و از دید حتی خود او هم دور می‌مانند، سال‌ها گذشته است. پس منطقی است که بپذیریم در مورد موضوعاتی مثل خیانت زناشویی که اتفاقا موضوعی حساسیت برانگیز هم است، خودافشاسازی و خودگزارش‌دهی‌های افراد می‌تواند نادرست یا ناکامل باشد.

زنان (درست مانند مردان) نه بطور کامل فرشته‌های آسمانی‌اند و نه عفریته‌های طبیعت! از این رو، ما نباید سعی کنیم که زنان را به عنوان موجوداتی که بطور سرشتی و درونی و بدون نیاز به شرایط و عوامل بیرونی، تک‌همسرخواه و وفادار هستند، جلوه دهیم. این مسئله حتی به نفع خود زنان هم نیست زیرا انتظارات غیرواقع‌بینانه‌ای را برای آنها به دنبال خواهد داشت. روانشناسان به خوبی می‌دانند که برای بسیاری از افراد، برآورده نشدن انتظارات، یک آسیب جدی روانشناختی ایجاد خواهد کرد. مردانی که انتظارات‌شان از همسرانی که در ذهن خود آنها را فرشته می‌بینند، ارضا نشود، می‌توانند مردانی بسیار خطرناک باشند زیرا آسیب‌دیدن، آسیب‌زدن را به دنبال خواهد داشت. و هر چقدر که شدت این آسیب‌دیدن در نتیجه برآورده نشدن انتظارات بیشتر باشد، شدت آسیب‌زدن هم بیشتر است. همانطور که لانگلی در این باره نتیجه‌گیری می‌کند: "من فکر می‌کنم که اگر ما به زنان به عنوان موجوداتی صرفا تک‌همسر خواه [و در نتیجه کاملا متعهد به شوهر] اشاره نکنیم، متعهد و وفادار بودن برای آنها آسان‌تر خواهد بود. دلیل این مسئله این است که زنان، در این شرایط، خواهند دانست که برای وفادار بودن نیاز به تلاش است و می‌توانند این تلاش را از خود نشان دهند. حذف این باور غلط، به مردان هم یک شانس خوب می‌دهد. آنها خواهند دانست که ادامه رابطه با زنانی که تمایل به باقی ماندن در رابطه با آنها را نداشته و در ارتباطات‌شان، از نظر عقلانی، هیجانی و جنسی ارضا نمی‌شوند، برای خودشان هم نامطلوب است" (لانگلی، ۲۰۰۵، ص ۱۷۰).

عشق تازه، خیانت زناشویی و طلاق

نوجوانان عضو گروه‌های بزهکاری، بین خود یک مثل دارند که می‌گوید: «مال دزدی، لذت دارد!». چرا اشیاء یا امیال دزدی باید برای عده‌ای لذت داشته باشد؟ حداقل یک چیز در مورد همه اشیاء یا وسایل دزدیده شده صحت دارد و آن اینست که آنها متعلق به شخص یا اشخاصی دیگر هستند! این خود به این معنی است که دزدی یعنی برداشتن حق دیگری یا به عبارت دیگر به بیش از حق و حقوق خود رسیدن. آنچه که برای این نوجوانان می‌تواند لذت‌بخش و هیجان‌انگیز باشد، همین مسئله یعنی بیش از حق و حقوق خود داشتن است. در معنای تکاملی، این یعنی افزایش تناسب خود، هر چند به ضرر تناسب دیگران باشد و این موضوعی است که در مورد جذابیت بیشتر رابطه جنسی فرازناشویی نسبت به روابط جنسی قانونی هم صحت دارد. زمانی که فرد متاهل است اما همزمان با شرکایی دیگری هم رابطه دارد، مغز جنسی- تکاملی او بر این عقیده است که او در حال کسب بیشتر و بهتر از آنچه که حق اوست، می‌باشد. تکامل این هیجانات در زنان، همزمان با تحول استراتژی جنسی دوگانه در آنها بوده است. نکته مورد توجه در اینجا اینست که در این مواقع فقط صرف ارتباط جنسی داشتن با مردی دیگر نیست که برای یک زن جذابیت دارد بلکه داشتن این ارتباط در زمانی که او در ابتدا در یک رابطه امن دیگری قرار دارد است که جذابیت آن را دو چندان می‌کند. مغز تکاملی این زنان، زمانی هورمون‌های پاداش را در آنها ترشح می‌کند که آنها اقدام به یک رابطه فرازناشویی کنند و نه صرف داشتن آمیزش جنسی با مردان دیگر. همانطور که در فصل پنجم بحث شد، در واقع، آمیزش جنسی، برای عده‌ای از زنان، در زمانی که مجرد هستند، ممکن است اصلا برانگیزاننده به نظر نیاید. آنها فقط زمانی که متاهل هستند، فوران میل به آمیزش جنسی با مردان دیگر را در خود احساس می‌کنند. معادل این پدیده را در مردانی مشاهده می‌کنیم که علاقه خاصی به رابطه با زنان متاهل دارند. این مردان، ممکن است ارتباط با یک زن شوهردار را به عمد و نه صرفا به دلیل عدم دسترسی، به رابطه با یک دختر تنها ترجیح دهند. ذهن جنسی آنها بر این انگیزه می‌چرخد که آنها به این نحو در حال کاشتن نطفه‌های خود در رحم‌های رایگان بدست آمده و بیگاری کشیدن از سایر مردان برای پروراندن فرزندان خود هستند که این البته می‌تواند کاملا هم درست باشد. این موضوع، دلیل اینکه چرا تمایلات زناءخواهانه، در عده‌ای از زنان و مردان بسیار قوی و شدید است را، برای ما روشن می‌کند. آری، مال دزدی، برای آنها بسیار لذت‌بخش است!

چرا در بعضی موارد، احساس یک فرد در مورد همسر و زندگی مشترک‌ش، درست بعد از آشنایی یا برقراری ارتباط او با یک شریک بالقوه جدید، تغییر می‌یابد؟ چرا ارزیابی او از زندگی، در قبل از زمان خیانت، با ارزیابی او از زندگی مشترک‌ش در یک روز، یک هفته یا یک ماه بعد از خیانت، اینقدر متفاوت می‌شود؟ آیا در این زمان‌های کوتاه، واقعا اتفاقات بسیار مهمی بین زوجین روی می‌دهد که احساس فرد نسبت به همسر و زندگی

مشترک او را اینقدر تغییر می‌دهد؟ چرا این تغییرات، در سال‌های قبل یا قبل از خیانت روی نمی‌دادند؟ آیا درست بعد از خیانت است که فرد متوجه می شود، همسرش او را خوب درک نمی کند، اینکه او در زندگی شاد نیست و اینکه همسرش حساس، مهربان، مسئولیت‌پذیر و... نیست؟ آیا سال‌های زندگی مشترک، برای فرد کافی نبوده تا او را نسبت به این مسائل آگاه کند اما در یک زمان کوتاه مشتمل بر دوره زمانی خیانت، این همه بصیرت، بینش و آگاهی، برای او حاصل شده است؟! افراد، معمولا بعد از اطمینان از در دسترس داشتن یک شریک یا شرکای بالقوه در دسترس است که نظرشان نسبت به رابطه‌ای که در آن قرار دارند، تغییر می‌یابد. این تغییر نگرش نسبت به رابطه، می‌تواند خود را بصورت تحمل کمتر نسبت به آنچه که از قبل در رابطه وجود داشته یا تغییر در نگاه کلی نسبت به ارضا کننده بودن رابطه، نشان دهد. بطور بالقوه، خیانت زناشویی، برای فرد، خبر از وجود شرکای بالقوه علاقمند و مناسبی می‌دهند که او می‌تواند به آنها فکر کند؟ یافتن یک شریک جنسی جدید و مناسب، چه منجر به طلاق از همسر قبلی شود و چه نشود، می‌تواند به معنی یافتن شریکی با ساختار ژنتیکی جدید باشد. در طول تکامل قدیم انسان، افزایش موفقیت تولیدمثلی در نتیجه تنوع ژنتیکی زاده‌ها، نتیجه کار فردی بوده که این توالی را به پایان می‌رسانده. این مسئله توضیح می‌دهد که چرا عشق تازه یعنی هوس داشتن یک شریک جنسی یا همسر جدید، برای افراد، اینقدر هیجان‌انگیز و جذاب است. این خود برای ما روشن می‌کند که چرا شور، هیجان و رعشه تازگی یک شریک تازه، غالبا بر یکنواختی و کسالت یک رابطه قدیمی، غلبه می‌کند. هیجانی که نو بودن شریک برای ما ایجاد می‌کند، می‌توانسته منجر به تولید زاده‌های متنوع برای صاحبش، شود.

تعارضات زناشویی؛ بخشی از یک مکانیسم طرح‌ریزی شده

"... از زمانی که شروع کنید به اینکه احساسات و تفکرات روزانه را به عنوان ابزارها و سلاح‌های ژنتیکی ببینید، آنگاه بگو و مگوهای بین زوجین [برایتان] معنای جدیدی می‌یابند. ..." (رایت، ۱۹۹۶).

«زناشویی یعنی زندگی در جبهه نبرد، نه زیستن در سریری از گل سرخ» (رابرت لوییس).

تعارضات زناشویی، می‌توانند بخشی از یک مکانیسم طرح‌ریزی شده باشند که منجر به افزایش تناسب تولیدمثلی فرد از طریق روابط خارج از چارچوب زناشویی، جدایی یا طلاق فرد می‌شوند. در تعدادی از موارد، علت بحث و مشاجره‌های پیش آمده بین فرد و همسرش، می‌تواند تمایلات فرد برای توجیه خیانتی که بعد از یک نزاع، برای خود موجه می‌بیند، باشد. لانگلی (۲۰۰۵) اشاره می‌کند که بعضی وقتها، شنیدن عبارت «شوهرم به من توجه نمی‌کند» از یک زن، می‌تواند رمزی باشد برای عبارت: «من نیاز به یک غریبه [برای ارضای حس تنوع‌طلبی جنسی‌ام] دارم». در تعدادی از موارد، این کوشش‌ها برای به راه‌انداختن مشاجره و تعارض، می‌توانند

بخشی از یک توالی پیچیده‌تر، طولانی‌تر و عمیق‌تر از یک مکانیسم که برای افزایش تناسب فردی طراحی شده‌اند، باشند. اخذ عذر و بهانه‌های روانشناختی برای توجیه احتمالی دیگران (و خود)، درصورتی‌که رابطه خارج از چارچوب فاش شود، می‌تواند یکی از کارکردهای برانگیختن مشاجره و تعارض باشد. کسب یک عامل تسهیل‌کننده فیزیکی و روانشناختی که برش‌دهنده موقت حضور همسر و ارتباط فیزیکی و هیجانی با اوست نیز، می‌تواند کارکرد دیگر برانگیختن این گونه از تعارضات باشد. نقشه ناخودآگاه یا خودآگاه «مرا کتک بزن تا بتوانم با آن دیگری بخوابم!» یکی از استراتژی‌های راهبردی بعضی از زنان، برای گرفتن مجوزی برای خیانتی زناشویی که آرزوی آن را دارند، است. در تایید این مطالب، لانگلی، با انجام مصاحبه با تعدادی از زنانی که سابقه جدایی یا طلاق داشتند دریافت که جدایی، از جمله دوره‌های زمانی پرمخاطره برای خیانت زناشویی است (جدایی[1] با طلاق[2] متفاوت است. در جدایی، زوجین بدون اینکه رسما و قانونا از یکدیگر جدا شوند، اقدام به جدایی فیزیکی از یکدیگر می‌کنند. در این دوره زمانی، زوجین در مکان‌های جدا زندگی می‌کنند اما هنوز بطور قانونی، از یکدیگر جدا نشده‌اند). این تعارضات، می‌توانند بطور ناهشیارانه یا هشیارانه، برنامه‌ریزی شده باشند. زندگی‌نامه‌ای با مراحل؛ ظاهر و رفتار مودبانه، محترمانه، مطیع و اغواگرانه، ازدواج، چند ماه یا چند سال آرامش قبل از طوفان، سپس بهانه‌گیری‌های متعدد، بحث و نزاع، دعوا، برانگیختن پرخاشگری طرف مقابل و سپس کسب بهانه یا بهانه‌هایی برای موجه جلوه‌دادن خیانت یا طلاق، یک سناریوی آشنا برای بسیاری از زوج‌درمانگرانی است که در حیطه خیانت زناشویی و طلاق، فعالیت می‌کنند. این مشاهده زوج‌درمانگران، هماهنگ با آن دسته از خودگزارش‌دهی‌های زنانی است که اذعان کرده‌اند که به عمد شوهران خود را تحریک کرده‌اند تا به آنها پرخاشگری کنند تا از این طریق بتوانند حکم دادگاه‌های خانواده را به نفع خود اخذ کنند (همان منبع).

بر اساس این ایده، حداقل بخشی از بحث و نزاع‌های زناشویی که در روابط زوجین برانگیخته می‌شوند، می‌توانند کارکردی در جهت بقای استراتژی‌های جنسی تنوع‌طلبانه در مردان یا استراتژی جنسی دوگانه در زنان، داشته باشند. در تعدادی از موارد، تعارضات زناشویی به این علت بوجود می‌آیند که اقدام به خیانت را، در صورت افشاءشدن برای دیگران، همسر و خود، موجه جلوه دهند. در این شرایط، علی‌رغم تاثیرات منفی تعارض زناشویی بر روابط بهینه و مطلوب بین زوجین، این تعارضات به این دلیل می‌توانند ادامه یابند که بقای آنها، نسبت به نبود آنها، ارزش تکاملی بیشتری برای فرد، فراهم می‌کنند. در واقع، در اینجا یک تبادل روی می‌دهد: از یک رابطه بسیار مطلوب با همسر اول، تا حدی که اصل رابطه پابرجا باقی بماند کاسته شده و در عوض، امکان برقراری روابط خارج از چارچوب به منظور افزایش حداکثری موفقیت تولیدمثلی، بوجود می‌آید. در مواقعی نیز شاید به نفع فرد باشد که از طریق این تعارضات، رابطه را بطور کل تمام کرده و به دنبال روابط متناسب‌تر بگردد. شاید

---
[1]- Separation
[2]- Divorce

این فرضیه بتواند علل تحمل بعضی از روابط زناشویی درازمدت بعضی از زوجین که همراه با تعارضات و خیانت‌های زناشویی فراوان هستند را توضیح دهد. درصورتی این تحلیل می‌تواند درباره رابطه‌ای خاص صحت داشته باشد که شاهد استمرار یک رابطه حداقل تا حدی متناسب از نظر تکاملی برای فرد مانند استمرار وجود منابع مادی یا اجتماعی و حمایتی و در عین حال بروز تعارضاتی که بطور هر از گاهی یا بطور مداوم خود را نشان داده و در نهایت به شکل خیانت نمایان می‌شوند، باشیم. همچنین، این احتمال وجود دارد که ماهیت تعارضات، چگونگی و زمان بوجود آمدن این تعارضات، از تعارضاتی که حاکی از اضطراب و نگرانی‌های منطقی فرد در مورد استمرار یک رابطه غیرانطباقی هستند، متفاوت باشند.

تا الان، علم موجود روانشناسی اینطور تحلیل و برداشت می‌کرد که وقوع تعارضات زناشویی سرمنشاء خیانت‌های زناشویی هستند اما الان بخوبی می‌دانیم که تمایل به خیانت زناشویی هم می‌تواند در بخشی از موارد علت تعارضات زناشویی یا همراه با آن باشد. بر این اساس، در درصدی از موارد، می‌بایست یک ویرایش در ترتیب علت و معلولی این دو متغیر یعنی تعارضات زناشویی و خیانت زناشویی ایجاد کرده و جای این دو را وارونه کنیم.

آیا در مورد خیانت‌هایی با چنین انگیزه‌هایی، می‌توانیم شاهد تفاوت یا تفاوت‌هایی بین همسر اول فرد و فرد یا افراد دوم، باشیم؟ آیا از نظر جذابیت جنسی، بین همسر اول و معشوق دوم، تفاوتی وجود دارد؟ آیا در این شرایط، دو جنس به دنبال ژن بهترند یا صرفا ژنوم قابل توارث متفاوت؟ آیا شریک دوم فرد، در خیانت‌هایی که تحت تاثیر فرضیه مورد بحث روی می‌دهند با شرکای دومی که در خیانت به خاطر سایر علل روی می‌دهند، تفاوتی دارد؟ یکی دیگر از عواملی که می‌تواند در این زمینه روشن‌کننده باشد، جواب دادن به این سئوال است که آیا زمان مشاهده و اوج این تعارضات، از زمان خاصی مانند مراحل چرخه قاعدگی در زنان تاثیر می‌پذیرند؟ از نظر مرحله زندگی چطور؛ آیا با گذشت زمان از شروع یک رابطه مشترک، این تعارضات کاهش یا افزایش می‌یابند؟ و باز هم، آیا این یافته تکراری مشاهده شده که با گذشت هر چه بیشتر از ازدواج، میزان عشق بین زوجین کاهش می‌یابد را، می‌توان به فرضیه ارائه شده در بالا، مربوط دانست؟

با گذشت هر چه بیشتر از شروع ازدواج، تعداد فرزندان احتمالی ماحصل ارتباط جنسی زن و مرد اول بیشتر می‌شود. این برادر و خواهرهای تنی که همگی از یک پدر و مادر هستند، تفاوت و تنوع ژنتیکی کمتری نسبت به فرزندان بوجود آمده از آمیزش یک فرد با همسران متفاوت دارند. مشاهده شده که مردانِ با تعداد شرکای جنسی بیشتر، در بعد از آمیزش جنسی با یک شریک معین، تغییری هیجانی را درست در بعد از آمیزش جنسی با او نشان می‌دهند (هاسلتون و باس، ۲۰۰۱). این مردان، بعد از آمیزش جنسی، یک کاهش شدید در اینکه چقدر شرکای‌شان را از نظر جنسی جذاب می‌بینند، نشان می‌دهند. اینطور بحث شده که این کاهش می‌تواند در نتیجه

انطباق‌های تکاملی مردان و برای افزایش حداکثری ارتباطات کوتاه‌مدت در آنها و در جهت یک استراتژی جنسی تناسب‌افزا در آنها باشد. به این صورت که، مردانی که می‌دانند فرصت‌های متعددی برای رابطه جنسی و افزایش موفقیت تولیدمثلی خود دارند، در بعد از آمیزش جنسی با شریک فعلی، کاهش زیادی در احساسات‌شان نسبت به آن زن نشان می‌دهند تا امکان رهاکردن شریک فعلی و یافتن شریک بعدی برایشان آسان‌تر باشد. در اینجا، کاهش احساسات توأم با دلبستگی، به برش و قطع یک رابطه (هر چند بطور کوتاه‌مدت) کمک می‌کند تا به شکل‌گیری رابطه جدید و در نتیجه افزایش موفقیت تولیدمثلی فرد بیفزاید. این درحالی است که در پژوهش مذکور، نه مردان و نه زنانِ با تجربه جنسی کمتر، در بعد از آمیزش جنسی با شریک خود، کاهشی از نظر میزان جذاب دیدن طرف مقابل نشان ندادند. از منظر تکاملی، از آنجایی که افراد گروه دوم، دسترسی محدودتری به شرکای متعدد دارند، احساسات مربوط به جذاب‌دیدن پایدار شریک در آنها، به ماندن در یک رابطه در دسترس و پایدار که تناسب‌افزا است، کمک می‌کند.

بر همین قیاس، می‌توانیم درک کنیم که منطق تکاملی کاهش عشقِ همراه با افزایش سال‌های ازدواج و نتیجتا افزایش احتمالی میزان خیانت (در پژوهش‌ها، افزایش سال‌های ازدواج با افزایش خیانت در زوجین مربوط بوده است) می‌تواند در جهت حفظ تنوع ژنتیکی فرزندان قابل تولید از یک فرد واحد باشد. از نظر موفقیت تولیدمثلی، این به نفع یک مرد یا زن است که بعد از داشتن یک یا چند فرزند از یک همسر و نتیجتا داشتن فرزندانی با ساختار ژنتیکی مشابه، به دنبال همسرانی با ساختارهای ژنتیکی متفاوت (و یا بهتر) و در نهایت، داشتن فرزندانی از نظر ژنتیکی متفاوت با فرزندان قبلی باشند. حتی این نظریه هم داده شده که دو جنس، ممکن است به نحوی تکامل یافته باشند که برای یک مدت زمان معین (مثلا حدود ۴ سال) با هم ازدواج کنند، فرزند بیاورند، از هم جدا شوند و دوباره با شریکی جدید ازدواج کنند تا از این طریق، تنوع ژنتیکی زاده‌های خود را افزایش دهند (فیشر، ۱۹۷۹ به نقل از کنریک، ۲۰۱۳). عمر مفید برای هر ازدواج هم، حدود ۴ تا ۷ سال در نظر گرفته شده است. این مدت زمان یعنی مدت زمان لازم و کافی برای به دنیا آوردن یک فرزند و سپس انتظار برای رشد چند سال اولیه کودک که کودک در آن آسیب‌پذیر است. با سپری شدن این مدت زمان، ممکن است، از منظر تکاملی، تاریخ انقضاء یک ازدواج فرا برسد. برای همین است که بعضی از زوجین و بخصوص زنان، بعد از ورود بچه اول به زندگی‌شان و در غیاب هر گونه علل آسیب‌پذیرکننده پیوند زناشویی، باز هم تمایلات افزون‌یافته به خیانت زناشویی یا طلاق را تجربه می‌کنند. البته نباید فراموش کرد که افراد، در عمل، مدت زمان زندگی مشترک خود را بر اساس بسیاری از متغیرها و از جمله محدودیت‌های بوم‌شناختی و اجتماعی- اقتصادی تعیین می‌کنند. بر این اساس، تعارضات زناشویی نیز می‌توانند قسمتی از یک برنامه وسیع و پیچیده‌تر که بوسیله مکانیسم‌های روانی- جنسی و به منظور افزایش موفقیت تولیدمثلی پی‌ریزی می‌شوند، باشند. در این حالت،

تعارضات زناشویی، کارکردی در جهت اعمال استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزای افراد، بازی می‌کنند. پیچیدگی فرایند مذکور بدان حد است که ممکن است در بسیاری از موارد، در چارچوب یک فرایند ناهشیارانه بروز کنند. این قضیه هم کار افراد و هم روانشناسان و زوج‌درمانگران را در درک و برخورد با تعارضات زناشویی و چالش‌های مربوط به درک و مدیریت این تعارضات را بسیار دشوارتر می‌کنند.

رایت (۱۹۹۶)، درباره تحلیل‌های تکاملی که سعی دارند روانشناسی جدایی و طلاق را از طریق معادلات روانی- تکاملی دو جنس تحلیل کنند اینطور می‌گوید:

"اعتراض به این گونه از تحلیل‌ها قابل پیش‌بینی است. مانند این اعتراض که بعضی افراد می‌گویند: افراد بنا به دلایل هیجانی است که ازدواج‌های‌شان را ترک می‌کنند. آنها [آنطور که روانشناسی تکاملی پیش‌بینی می‌کند، با رها کردن ازدواج‌های‌شان] به تعداد فرزندان‌شان نمی‌افزایند و ماشین حساب‌های‌شان را بیرون نمی‌کشند [که تعداد فرزندان‌شان را بشمارند]. مردان، به خاطر وجود زنان نق‌نقو و کند ذهن و یا بخاطر یک بررسی عمیق روحی در بحران میانسالی است که از زندگی مشترک خود کناره می‌گیرند. زنان، به این علت قصد جدایی از شوهران‌شان می‌کنند که آنها سوءاستفاده‌گر و بی‌تفاوت هستند و یا به این علت که آنها جذب مردان مراقبت‌کننده و حساس می‌شوند. همه اینها درست است. اما، دوباره همان مسئله [همیشگی سر بر می‌آورد]: هیجانات فقط اجرا کننده‌های تکاملی هستند. زیر همه این تفکرات، احساسات و تفاوت‌های مزاجی که مشاوران ازدواج زمان‌شان را صرف می‌کنند تا آنها را به طور دقیقی بسنجند، برنامه‌های ژنی وجود دارد؛ معادلاتی سخت و خشک که از یک سری متغیرهای ساده مانند وضعیت اجتماعی، سن همسر، تعداد فرزندان و سن آنها، فرصت‌های بیرونی و ... تشکیل شده است. آیا آن زن، واقعا کند ذهن‌تر و نق‌نقوتر از زمانی است که بیست ساله بود؟ این احتمال وجود دارد، اما این احتمال هم هست که تحمل شوهر برای نق‌نقو بودن همسرش، در زمانی‌که او چهل و پنج ساله شده و دیگر آینده تولیدمثلی ندارد فرو ریخته و ارتقای شغلی که آن مرد اخیرا بدست آورده و موجب شده تا نگاه‌های تشویق‌آمیزی را از یک زن جوان‌تر در محیط کار دریافت کند، به ماندن او در زندگی قبلی، کمکی نکنند. بطور مشابه‌ای، ما می‌توانیم از خودمان سؤال کنیم که چرا زن جوان بدون فرزندی که اکنون احساس می‌کند شوهرش بطور غیر قابل تحملی ناحساس و بی‌توجه شده، این عدم حساسیت را یک‌سال قبل اینقدر غیرقابل تحمل نمی‌دانست. یک‌سال قبل، یعنی پیش از زمانی که شوهرش شغل‌ش را از دست بدهد و سپس او یک مرد فارغ‌التحصیل دانشگاه، مهربان و ثروتمند را که به نظر می‌رسد با او لاس می‌زند، ملاقات کند. البته ممکن است بدرفتاری‌های شوهرش [هم] کاملا واقعی باشند که در اینصورت، این موارد، علامت‌دهنده بی‌عاطفه بودن شوهر و شاید یک رهایی در شرف وقوع، باشند. در این حالت، شایسته است که آن زن، دست به یک حمله پیشگیرانه بزند. ... از زمانی که شروع کنید به این که احساسات و تفکرات روزانه را به عنوان ابزارها و سلاح‌های ژنتیکی ببینید، آنگاه بگو و مگوهای بین زوجین [برایتان] معنای جدیدی می‌یابند. حتی آن مواردی که آنقدر مهم و جدی نیستند که منجر به طلاق شوند هم، به عنوان تغییرات فزاینده و رشد یابنده در توافقات

قبلی در قراردادها [ی ارتباطی بین زوجین] دیده می‌شوند. شوهری که در ماه عسل به همسرش گفته بود که او «یک همسر اُمّل نمی‌خواهد!»، حالا به طور کنایه‌آمیزی به همسرش پیشنهاد می‌کند که پختن هر از گاهی شام هم، نباید برای او خیلی زحمت‌آور باشد. [در اینجا] تهدید، به همان اندازه که پنهان است، آشکار هم هست؛ [آن تهدید این است:] من می‌خواهم و قادرم که قرارداد را، درصورتی‌که تو مایل به تغییر مفاد آن نباشی، بشکنم" (رایت، ۱۹۹۶، فصل ۳).

درمان زناشویی، درمانگران زناشویی و خیانت زناشویی

«آسودگی[۱]، مادر هر [مکتب] روانشناسی است؛ آنگاه آیا همه [مکتب‌های] روانشناسی، تباهی هستند؟!» (نیچه).

تعبیر و تفسیر عده‌ای از افرادی که تجربه استفاده از خدمات روانشناختی و مشاوره‌ای را داشته‌اند گویای ناکارآمدی کلی علم روانشناسی در بعضی از حوزه‌ها است. یکی از مراجعین مولف، در تعریف متخصص سلامت روان اینطور گفت:"روانشناسان و مشاوران عموما کسانی هستند که فقط آنچه را که مردم عادی هم، از نظر ذهنی به آن رسیده یا می‌توانند برسند، در قالب ادبیاتی متفاوت و احتمالا فصیح‌تر بیان می‌کنند". (و تازه این درحالیست که بخواهیم از اظهارنظرهای افراطی و طنزآمیزتر مانند اعتقاد یک مراجع مبنی بر اینکه: "روانشناس و مشاور کسی است که از شما پول می‌گیرد تا همان چیزهایی را به شما بگوید که عمّه شما هم همان‌ها را به شما می‌گوید!" بگذریم).

اگر از دانش و مهارت‌های روانشناسانی که باعث بیان چنین اظهارنظرهایی از طرف مراجعین می‌شوند بگذریم، مقداری از برداشت‌های استفاده‌کنندگان از خدمات روانشناختی، واقعا به ماهیت و ساختار کنونی آن نوع از روانشناسی و مشاوره که در مراکز روانشناختی فعلی ارائه می‌شوند، مربوط است. همانطور که شکسپیر می‌گفت: دست برداشتن از یک امید پوچ و محال، خود رسیدن به موفقیت و پیشرفتی بزرگ است. روانشناسی نیز باید در هر شرایطی، امیدهای مخاطبین خود را، مطابق با این اصل تنظیم کند. البته روشن است که آنچه که روزی دست‌نیافتنی تلقی می‌شود، در زمانی دیگر، ممکن است کاملا در دسترس قرار بگیرد. توانایی علم روانشناسی در رسیدن به اهداف چهارگانه خود یعنی توصیف، تبیین، پیش‌بینی و کنترل، در حوزه‌های مختلف متفاوت بوده

[۱]- منظور نیچه از این عبارت، اهداف مداخله‌ای در رویکردهای روانشناسی است که همگی عموما بر کمک به افراد برای رسیدن به آسودگی روانی بیشتر متمرکز هستند. او با این جمله در واقع می‌خواهد این واقعیت را مورد نقد قرار داده و به آن اشاره کند که تمرکز بر هدف آسوده کردن ذهن به قیمت از دست دادن حقیقت، موجب می‌شود تا رویکردهای روانشناسی نه تنها کمک‌کننده نباشند بلکه بتوانند بطور بالقوه آسیب زننده هم شوند. از این رو، نظر او در این رابطه، اصالت و اولویت حقیقت بر آسودگی خیال است.

است. در بعضی زمینه‌ها، در هر چهار گام موفق عمل کرده اما در بعضی از زمینه‌ها، مراحل مشخصی را پشت سر گذاشته، درحالی که از ادامه راه باز مانده است. در بعضی حوزه‌ها نیز، اساسا ریشه مسائل به گونه‌ای بوده که ادامه راه برای تکمیل اهداف، از عهده روانشناسی، لااقل به شکل کنونی آن، خارج می‌شده است. مدتهاست که از اثبات نقش عوامل اقتصادی و فقر در پیدایش مشکلات روانشناختی گذشته اما روانشناسی در این زمینه فقط می‌توانسته در سه گام اول موفقیت کسب کند و در اتمام کار و انجام گام چهارم یعنی کنترل فقر، توانایی‌های لازم را نداشته و در واقع در این رابطه، اساسا وظیفه‌ای را بر دوش خود احساس نمی‌کرده است. اقتصاد جامعه و تنظیم آن، در توان و حوزه کاری روانشناسان قرار ندارد و این باعث می‌شود تا هرچند که روانشناسی در مراحل قبلی از مجموعه اهداف خود خوب عمل کند اما در گام نهایی و در واقع گام اصلی یعنی مداخله جهت کاهش فقر، توفیقی کسب نکند. اما در بین این عواملی که باعث می‌شوند تا روانشناسی نتواند به اندازه علومی همانند پزشکی، در مخاطبان خود احساس رضایت و کفایت از تبیین و کنترل پدیده‌ها ایجاد کند، عللی نیز وجود دارند که به خود روانشناسان و جامعه روانشناسی برمی‌گردد.

دیدگاه‌ها و راهکارهای درمانی که در کتاب‌های زوج‌درمانی، درباره چرایی و علل خیانت ارائه می‌شوند، حاکی از عدم دانش کافی و جامع روانشناسانی که در حوزه ازدواج و خانواده، به امر تالیف یا درمان مشغول هستند، می‌باشد. در این کتاب‌ها، معمولا دیدگاه‌هایی بیش از حد ساده، کلی و عموما مبهم، در مورد علل خیانت زناشویی ارائه می‌شوند (به طور مثال، نگاه کنید به فصل ۱۹ از کتاب: هاروی، مایکل. ۲۰۰۵، کتاب جامع زوج‌درمانی. ترجمه احمدی، خدابخش.؛ اخوی، زهرا. و رحیمی، علی‌اکبر، نشر دانژه، ۱۳۸۸). بسیاری از این کتب در دانشگاه‌ها و سایر مراکز آموزشی و برای تربیت دانشجویان روانشناسی و مشاوره استفاده می‌شوند. بدیهی است که این نظرات بیش از حد ساده در توصیف و تبیین خیانت، راهکارهایی را برای پیشگیری یا درمان خیانت زناشویی ارائه می‌دهند که به اندازه همان توصیفات و تبیینات، ساده، ناپخته و غالبا بی‌اثر یا غیرعملی هستند. این خود گویای عدم دانش یا توجه کافی این مولفان و محققان، به بافت‌های گسترده‌تر زیستی، روانشناختی و اجتماعی اثرگذار بر پدیده خیانت زناشویی است.

علت دیگر ناشی از نخواستن یا نتوانستن مولفین این کتاب‌ها، برای پوشش همه جانبه علل خیانت زناشویی است. بدیهی است که در جوامعی که منش عمومی در رفتارهای جنسی انسان را، سیاست‌های بی چون و چرای رایج و بسیار مقبول و جاافتاده تعیین می‌کنند، محققین نخواهند که زیر بار انتقادات و حمله‌های همه‌جانبه بسیاری از نهادهای اجتماعی درباره نظر آنها درباره علل حقیقی خیانت زناشویی بروند. آنها سعی خواهند کرد تا مباحث مربوط به خیانت را هر چه کمتر پوشش داده یا سعی کنند که تبییناتی روانشناختی ارائه کنند که برای درمانگرانی که خواننده این کتاب‌ها هستند، احساس توانایی ایجاد تغییر را بوجود بیاورند.

عامل دیگر، به همان مشکل مزمن موجود در روانشناسی یعنی عدم توجه کافی به فرایندهای وسیع‌تر سبب‌ساز رفتار، برمی‌گردد. این عدم آگاهی یا توجه، می‌تواند ناشی از میل به القای احساس همه‌کار توانی به مخاطبین جامعه روانشناسی و حتی خود روانشناسان باشد. متاسفانه بعضی از متولیان روانشناسی بالینی و مشاوره، مستقیم یا غیرمستقیم و خواسته یا ناخواسته، خود، دانش‌آموختگان و مردم را دچار این خطای ذهنی می‌کنند که روانشناسی، در شکل مداخله‌ای آن، قادر به مدیریت کامل همه مسائل و مشکلات روانشناختی بوده و یا باید باشد. ادعاهای اینچنینی، نه تنها گره‌ای از مشکلات باز نمی‌کنند بلکه در درازمدت، می‌توانند موجب احساس یأس و سرخوردگی در دریافت‌کنندگان خدمات روانشناختی هم شوند. این روانشناسان که عموما خود نیز بالینگر و درمانگر مسائل زناشویی هستند، مسائل را بیش از حد قابل کنترل بوسیله محیط درمانی یا مشاوره‌ای که بوسیله روانشناسان و مشاوران فراهم می‌شوند، به تصویر می‌کشند. این تلقی‌های بیش از حد خوش‌بینانه و ساده‌انگارانه درباره خیانت زناشویی، درمانگران را مسلط بر هر چیزی که به اتاق‌های درمان‌شان آورده می‌شوند، جلوه می‌دهند. روانشناسان، باید به این مسئله مهم توجه داشته باشند که علم و جامعه روانشناسی، با هیچ نهاد، ارگان یا سازه اجتماعی، قراردادی منعقد نکرده که می‌تواند یا باید بتواند که همه مشکلات را به تنهایی و فقط از طریق کلینیک‌های روانشناختی، حل کند. بنابراین، تلاش‌های ناپخته و ناکارآمد برای قابل‌تغییر و مدیریت نشان‌دادن همه معضلات و مسائل روانی و اجتماعی انسان در جامعه، از طریق راهکارهای موجود در روانشناسی، لزومی ندارد. علم روانشناسی و روانشناسان، باید دقت داشته باشند که به دام گمگشتگی در هدف نیفتند. روانشناسی، در بعضی زمینه‌ها، ممکن است فقط بتوانند پدیده‌ها را بخوبی توصیف یا تبیین کند، درحالی که در حوزه‌های دیگر، بتواند مراحل بعدی را هم طی کند. به هر حال، هدف روانشناسی، سعی در رسیدن به این توالی مربوط به اهداف و نه رسیدن قطعی یا تکمیل حتمی این مراحل است. چنانچه این سعی جواب ندهد، روانشناسان باید با نهایت خضوع و خشوع، به این امر اعتراف کنند، نه اینکه بپندارند که باید از ترس واکنش مخاطبان، لاپوشانی کرده و حقیقت ناکارآمدی و ناتوانی فعلی را در پتوی تبیین‌ها و راهکارهای آبکی مخفی کنند. قطعا، این اعتراف، برای رسیدن به هدف، راه بسیار نزدیک‌تری را برای ما نمایان می‌سازد.

روانشناسی و از جمله روانشناسی بالینی و مشاوره که جزو گرایشات مداخله‌ای روانشناسی‌اند، به متون آموزشی بسیار متکی هستند. مشخص است که با وجود تالیفاتی که ذکر آنها رفت، آموزش دانش‌آموختگان درباره خیانت زناشویی و راهکارهای مداخله‌ای برای مدیریت آن، غیرجامع، نادرست و ناکارآمد خواهد بود. چنانچه روانشناسان بخواهند در کاهش خیانت زناشویی موفق شوند، می‌بایست سعی کنند تا بر همه یافته‌ها و نظریات ارائه‌شده در روانشناسی علمی در حیطه خیانت زناشویی مسلط شوند. توجه به یافته‌های روانشناسی تکاملی، یکی از حلقه‌های تا به حال مفقود شده در این زمینه بوده است. روانشناسی علمی خیانت در زنان، به ما کمک می‌کند

تا فهمی عمیق‌تر و درکی جامع‌تر از زنانی داشته باشیم که بطور رمزگونه‌ای، سعی دارند تا از بین شوهران و معشوق‌های بالقوه یا واقعی خود، یکی را انتخاب کنند. این دانش، همچنین برای مردان و درمانگران زناشویی که بطور ناامیدانه‌ای سعی می‌کنند تا علت عدم شادی و نارضایتی زنان را بیابند، بسیار کمک‌کننده است؛ مردانی که ممکن است هیچ وقت، علت واقعی خیانت یا درخواست طلاق همسران‌شان را نفهمند و درمانگران و روانشناسانی که سعی می‌کنند با فرضیات ذهنی خودشان یا نظریات نادرست درج شده در بعضی از کتاب‌ها، این پدیده‌ها را تبیین کنند.

نکته آخر اینکه، وظیفه و کار علم روانشناسی، در وهله اول، اکتشاف و نه ابداع یا اختراع است. اگر هم ابداعی صورت بگیرد باید مبتنی بر اکتشافات این علم باشد. روانشناسی، برای اینکه بتواند در اختراع یعنی تدوین مداخلات و درمان‌های واقعا کارآمد و موثر، به کفایت لازم دست یابد، باید در مرحله اول یعنی اکتشاف که مبتنی بر شناخت ماهیت و علل کامل، جامع و زیربنایی رفتارهای انسان است، متبحر شود. اسکینر (روانشناس رفتارگرا ۱۹۹۰– ۱۹۰۴)، معتقد بود که روانشناسی علم جوانی است که هنوز نیاز به جمع‌آوری داده‌های لازم برای انجام تحلیل‌های دقیق دارد. هر چند این اعتقاد اسکینر، مربوط به سال‌های حیات خود او و بیشتر در حیطه رفتارشناسی مطرح شده بود اما آن می‌تواند در هر زمان و درباره هر حیطه از روانشناسی، کاربرد داشته باشد. این کار، یک مرحله از رشد طبیعی هر علمی محسوب می‌شود که بدون طی‌کردن آن، نمی‌تواند به مرحله بعدی رشد خود برسد. هرچند داده‌های جمع‌آوری شده در حیطه روانشناسی جنسی، تکاملی، ازدواج و زوج و بطور کلی همه گرایشات روانشناسی واقعا آنقدر هست که بتوانیم ادعای درک نسبی اما مناسبی از چرایی بسیاری از رفتارهای جنسی دو جنس داشته باشیم، اما برای ادغام و یکپارچه‌کردن آن داده‌ها در مداخلات زناشویی و درمانی، نیاز به زمان و انرژی‌گذاری بسیار بیشتری است. بدیهی است که هرچقدر که سرمایه‌گذاری بیشتری در این حیطه صورت بگیرد، زودتر به هدف می‌رسیم.

درک متقابل، رضایت زناشویی و خیانت زناشویی

«عشق یک امر آرمانی است، ازدواج یک امر واقعی. آمیختن یک امر واقعی با یک امر آرمانی هرگز بدون عواقب نیست» (گوته).

رضایت زناشویی، به احساس رضایت کلی یک زن یا مرد از زندگی مشترک‌ش گفته می‌شود. این متغیر، از جمله متغیرهای مهم در تعیین ثبات، کیفیت و رضایت زناشویی است. همانطور که دیدید، بعضی از انواع خیانت و بخصوص آنهایی که از تغییرات وابسته به چرخه تاثیر می‌پذیرند، از میزان رضایت زناشویی زنان، تاثیری

نمی‌پذیرند. به همین خاطر، آنچه که می‌تواند موجب پیشگیری و جلوگیری از خیانت همسر شود، صرفا رضایت زناشویی مرد یا زن از زندگی مشترک خود نیست بلکه نظارت از طرف همسر را هم می‌طلبد.

این بسیار مهم است که توجه داشته باشیم که حتی با فرض اینکه دو جنس بتوانند به درک خوبی از نیازها و حالات یکدیگر برسند، این درک، لزوما منجر به بهبود روابط کلی بین دو جنس در جامعه و کاهش آسیب‌های روانی و اجتماعی نخواهد شد. می‌توان به مردان فهماند که برای زنان، عوامل مادی، هیجانی، عاطفی، توجه‌ای و جنسی، تا چه میزان اهمیت دارد. به زنان نیز می‌توان آموزش داد تا نقش قطعیت پدری و ارضای جنسی را در رضایت زناشویی شوهران‌شان درک کنند. اما آیا این پایان همه مشکلات و تعارضات خواهد بود؟ آیا از فردای آن روز، همه مردان و زنان قادر یا مایل به برآورده کردن حداکثری نیازهای همسران‌شان خواهند بود؟ فراموش نکنیم انسان‌ها به نحوی تکامل یافته‌اند که خودخواه باشند و نه نوع‌دوست. آنجایی هم که نوع‌دوستی نشان می‌دهند در جهت منافع خودخواهانه خود آنهاست.

روانشناسان و سایر متخصصان بهداشت روان، در مورد عدم تفاهم کافی دو جنس از یکدیگر و نقش آن در بروز مشکلات و تعارضات بین دو جنس، کتاب‌ها و مطالب زیادی نوشته‌اند. اما یک سئوال اساسی که اغلب آنها به آن نپرداخته‌اند، این بوده که آیا افزایش فهم و دانش دو جنس از همدیگر، لزوما منجر به بهبودی رابطه بین آنها می‌شود؟ آیا مشکلات و تعارضات بین دو جنس و آسیب‌های منتج از آن، فقط به کمبود آگاهی و دانش آنها از روانشناسی یکدیگر برمی‌گردد؟ در اینکه بعضی وقتها افزایش آگاهی می‌تواند منجر به بهبود روابط دو جنس شود، شکی نیست. اما قطعا این مسئله، قابل تعمیم به همه موارد نیست. در موارد عدیده، دو جنس، اتفاقا درک خیلی خوبی هم از روانشناسی طرف مقابل‌شان دارند اما این مسئله، نه تنها به کاهش آسیب و تعارضات بین آنها کمکی نمی‌کند بلکه می‌تواند منجر به افزایش آن هم شود. بطور مثال، وقتی که دو جنس همدیگر را همانند دو جبهه فرض می‌کنند که در عین حال به همدیگر هم نیاز دارند، واکنش آنها به افزایش آگاهی از طرف مقابل، به منزله افزایش اطلاعات یک پادگان نظامی از اسرار جبهه مقابل خواهد بود! چه ضمانتی وجود دارد که افراد، بعد از درک و فهمیدن جنس مقابل، از این فهم خود، در جهت ارضای نیازهای طرف مقابل‌شان استفاده کنند. از کجا معلوم که آنها، از این درک خود، فقط در جهت منافع خودخواهانه خودشان استفاده نکنند؟ یا اینکه از آن، در جهت سوءاستفاده از طرف مقابل‌شان بهره نبرند؟ آیا اگاهی زنان از اهمیت ارضای جنسی برای مردان، لزوما به ارتقای رابطه بین دو جنس کمکی کرده است؟ ارضای جنسی در مقابل ارائه فراهم‌آوری منابع مادی و توجه‌ای، از جمله مراوده‌های بین دو جنس است که همیشه و در همه اعصار، طبیعی جلوه کرده است. اما آیا چنانچه این تبادل، شکلی افراطی به خود بگیرد نمی‌تواند نشان‌دهنده سوءاستفاده جنسی و روانی یک زن از شوهرش باشد؟ در این حالت، ارضای میل طبیعی جنسی شوهر که باید در بافت ارتباط زناشویی ارضاء شود، منوط به شرایط

خاصی شده، حال اینکه چنین تبادل مکانیکی و بازاری، خلاف شأن و مرتبه ازدواج است. این مسئله یعنی درک طرف مقابل و سوءاستفاده از آن، در مواردی که فرد نگرش‌های خاصی داشته یا حائز ویژگی‌های شخصیتی معینی باشد، آشکارتر بروز خواهد کرد.

هنگامی‌که یکی از طرفین به فهم مناسبی از طرف مقابل می‌رسد، همچنین باید مقاومتی هم در عمل بر اساس آن آگاهی وجود نداشته باشد تا بتوانیم انتظار برون‌داد مثبت از این درک را داشته باشیم. عواملی که می‌توانند باعث ایجاد مقاومت در هر یک از دو جنس شوند بسیار زیادند. یکی از این علل‌ها می‌تواند بطور ساده این باشد که فرد، علی‌رغم آگاهی از نیازها و احساسات طرف مقابل، عمل به نحوی که آن نیازها و احساسات را برآورده کنند، اتفاقا در تضاد با جهت‌گیری نیازها و احساسات خود می‌داند. همانطور که گفتیم، مکانیسم‌هایی مانند تفاوت در مکانیسم‌های افزاینده تناسب در دو جنس، منجر به شکل‌گیری استراتژی‌هایی می‌شوند که می‌توانند باعث شوند تا افزایش فهم دو جنس از همدیگر، راه به جایی نبرد. آیا زنان بخوبی نمی‌دانند که یکی از بزرگ‌ترین نگرانی‌های زناشویی مردان، ترس آنها از خیانت زنان‌شان است و آیا مردان از اهمیت خیانت برای همسران‌شان، آگاهی ندارند؟ پس چرا خیانت، در طول تاریخ زندگی بشر، این همه گسترده بوده است. افراد، ارگانیسم‌های خودخواهی هستند که حتی در صورتی که از خواسته‌های جنس مقابل‌شان هم آگاهی حاصل کنند، فقط در صورتی حاضر به عمل بر مبنای آن آگاهی‌ها هستند که ناهماهنگ با استراتژی‌های تناسب‌افزای خودشان نباشد. بعضی از درمانگران مسائل زناشویی و خانواده، به نقش این مقاومت‌ها و عدم انگیزه‌ها در بوجود آمدن تعارضات زناشویی ناحساس بوده و صرفا اقدام به آموزش زوجین درباره خصایص جنس مقابل می‌کنند. غافل از اینکه، در مواردی، زوجین حتی از درمانگر نیز درباره ویژگی‌های طرف مقابل‌شان بیشتر می‌دانند اما تمایلی برای رفتار بر مبنای دانسته‌های خود ندارند. در اینجا، تنها راه‌چاره، تحلیل مقاومت‌ها و بی‌انگیزه‌گی‌های زوجین در عمل بر مبنای خواسته‌ها و نیازهای همدیگر است. البته ممکن است که مداخلات روانشناسان و مشاوران هم، به تنهایی نتواند چاره‌ساز این مسئله باشد. آنچه که دو جنس، در بسیاری از موارد کم دارند، انگیزه برای عمل بر مبنای دانش و درک خود است و نه لزوما کمبود آگاهی نسبت به طرف دیگر. عوامل ایجادکننده این انگیزه، هم باید درونی و هم بیرونی باشند. در مورد عوامل درونی ایجادکننده انگیزه، می‌توان آگاهی افراد از پیامدهای درازمدت و کوتاه‌مدت عمل بر مبنای استراتژی‌های خودخواهانه را نام برد. الزامات قانونی، حقوقی، اجتماعی و فرهنگی هم، می‌توانند در نقش عوامل بیرونی ایجادکننده انگیزه، عمل کنند.

آسیب‌شناسی روش‌شناختی پژوهش‌های سنجش خیانت

تحقیقات زیادی به منظور سنجش میزان و شیوع خیانت، انجام شده است. طیف شیوع‌های گزارش شده بین ۲۰ تا ۷۰ درصد قرار داشته است (به نقل از باس، ۲۰۰۰). آمار خیانت در کشورهایی مانند آمریکا تا ۷۰ درصد هم گزارش شده است (هایت، ۱۹۸۷؛ به نقل از باس، ۲۰۰۰). علت تفاوت‌های گزارش شده خیانت زناشویی را می‌توان به تفاوت‌های طبیعی روش‌شناختی مانند ویژگی‌های نمونه‌های مورد مطالعه، زمان مورد مطالعه، شرایط تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و بوم‌شناختی نمونه‌های تحت بررسی، میانگین و طیف سنی نمونه‌های مورد مطالعه، تعریف خیانت زناشویی، ابزارهای استفاده شده در مطالعات مختلف، روش‌های نمونه‌گیری و از این قبیل، نسبت داد. اما بعضی از مسائل روش‌شناختی نیز وجود دارند که می‌توانند جزو خطاهای پژوهشی و نه تفاوت‌های طبیعی مربوط به روش‌شناختی پژوهش‌ها، در نظر گرفته شوند.

نمونه‌های مورد مطالعه

استفاده از نمونه‌های بسیار سوگیرانه که معرّف جامعه پژوهشی نیستند، از آن جمله‌اند. نمونه‌هایی که به درمانگاه‌های زناشویی، دادگاه‌ها و مراکز پلیس مراجعه می‌کنند، از این قبیل نمونه‌ها هستند. افراد ارجاع داده شده یا مراجعه کننده به این مراکز، ممکن است با جمعیت عادی یک جامعه متفاوت باشند. علاوه بر این، خیانت‌های گزارش شده بوسیله زوجین مراجعه کننده به این مراکز را می‌توان جزو خیانت‌های آشکار شده در نظر گرفت که با خیانت‌های گزارش یا افشا نشده، متفاوت هستند. در بهترین حالت، این آمارها را می‌توان آمارهای مشخص‌کننده تعداد زوجینی که بخاطر خیانت‌های آشکارشده یا شک به خیانت همسر، به این مراکز مراجعه می‌کنند، در نظر گرفت.

یک محقق، ضمن جمع‌آوری نمونه برای سنجش میزان و شیوع روابط زناشویی در یک جامعه، باید متوجه و مراقب باشد که خرده گروه‌های در معرض خطر بالا یا پایین را به عنوان نمونه انتخاب نکند. بطور مثال، سنجش میزان خیانت در عده ای از زنانِ با نگرش مذهبی بالا که در یک مکان مذهبی مشغول به تحصیل هستند، نمی‌تواند مشخص‌کننده میزان شیوع واقعی خیانت در کل آن جامعه باشد. نمونه دیگر، سنجش میزان خیانت در نمونه‌ای است که عموما از مردان متعلق به طبقه اقتصادی بالا یا جذاب تشکیل شده باشد. یک نمونه ایده‌آل، نمونه‌ای است که با توجه به نسبت خرده گروه‌ها در یک جامعه، این خرده گروه‌ها را در خود وارد کند؛ روشی که به آن نمونه‌گیری طبقه‌ای می‌گویند. راه دیگر برای کاهش یا حذف حداکثری عوامل مداخله‌گر در سنجش خیانت زناشویی، فراهم‌آوری نمونه‌هایی است که در آنها، همه یا اکثر صفات تاثیرگذار بر احتمال اقدام به خیانت، به طور طبیعی و قابل قیاس با جامعه، توزیع شده باشند. این گفته‌ها به این معنی نیست که سنجش شیوع روابط

فرازناشویی در خرده‌گروه‌ها را نمی‌توان به عنوان شاخصی از میزان روابط فرازناشویی در یک خرده‌گروه در آن جامعه تلقی کرد. در این حالت، داده‌های جمع‌آوری شده را نمی‌توان شاخصی از میزان روابط کلی فرازناشویی در کل جامعه به حساب آورد اما به عنوان شاخصی از میزان روابط فرازناشویی در همان خرده‌گروه، معتبر و حاوی اطلاعات مفید می‌باشند. در واقع، بعضی وقتها، محققان به عمد، به دنبال بررسی میزان تمایلات یا شیوع خیانت زناشویی در خرده‌گروه‌های مختلف جامعه و مقایسه آنها از این نظر هستند. این پژوهش‌ها کمک می‌کنند تا به میزان آسیب‌پذیری خرده‌گروه‌های مختلف، نسبت به خیانت زناشویی پی‌ببریم که این خود تلویحات کاربردی و مفید دیگری را به دنبال دارد.

محققی که قصد سنجش میزان خیانت زناشویی در یک نمونه مورد مطالعه را دارد باید به این عوامل گفته شده و سایر عواملی که تاثیر جدی و مهمی بر میزان خیانت افراد می‌گذارند، آگاهی و کنترل داشته باشد.

تفاوت دو جنس در تعریف از خیانت

اینکه حد و حدود خیانت را چگونه تعریف کنیم تا با تعریف‌های کلی هر دو جنس از خیانت سازگار شوند، از چالش‌های مطالعات سنجش خیانت زناشویی تلقی می‌شود. مشخص شده که ممکن است تعریف زنان از خیانت با تعریف مردان از آن، متفاوت باشد. طبقه‌بندی سنتی مبنی بر خیانت جنسی در مقابل خیانت عشقی/ عاطفی نیز، بیش از حد کلی بوده، شامل جزئیات رفتاری خیانت نشده و فقط جنبه محتوایی و نوع آن را شامل می‌شود. بطور مثال، در تعریف خیانت جنسی، آیا باید فقط مقاربت جنسی را به عنوان یک خیانت جنسی در نظر گرفت یا بطور نمونه، تماس بدنی شهوت‌آلود یا بوسیدن را هم می‌توانیم خیانت بدانیم. مشخص شده که افراد مختلف و دو جنس، ممکن است از نظر تعریفی که در ذهن خود از خیانت دارند، متفاوت باشند. بدیهی است که وقتی محققین دامنه رفتارهای نشان‌دهنده خیانت را وسیع‌تر در نظر می‌گیرند، میزان خیانت گزارش‌شده نیز بیشتر می‌شود. به همین خاطر، باید از ابزارهایی در مطالعات مربوط به خیانت استفاده کرد که علاوه بر اینکه یک تعریف دقیق و با جزئیات رفتاری از هر نوع از خیانت در اختیار پاسخ‌دهنده می‌گذارند، شامل عباراتی هم باشند که هر یک بطور دقیق و با جزئیات رفتاری، یک رفتار حاکی از خیانت را شرح می‌دهند. به عبارت روشن‌تر، پرسش‌ها یا جملات یک پرسشنامه، باید عباراتی باشند که هر یک بطور رفتاری و دقیق، یک رفتار را توصیف کرده و سپس از پاسخ‌دهندگان می‌خواهد که جواب دهند که آیا آن رفتار خاص را انجام داده‌اند یا نه.

براند و همکارانش (۲۰۰۷) با انجام پژوهشی در مورد میزان شیوع خیانت در زنان و مردان، دریافتند که چنانچه تعریف خیانت به مقاربت جنسی محدود نشود و موارد دیگری همچون ارتباط جنسی دهانی یا بوسیدن را نیز در بر بگیرد، میزان خیانت در زنان، نه تنها کمتر نیست بلکه گزارش آن در جنس مونث، بالاتر هم هست.

در پژوهش آنها و طبق تعریف آنها از خیانت، ۵۰/۶ درصد از زنان خیانت کرده بودند درحالی‌که ۳۹/۳ درصد از مردان، رفتارهای حاکی از خیانت زناشویی را نشان داده بودند. بین دو جنس، از نظر میزان خیانتی که در برگیرنده مقاربت جنسی باشد، تفاوت معناداری وجود نداشت: ۱۹٪ از زنان و ۲۱٪ از مردان. همچنین، یافته‌های این مطالعه نشان داد که زنان، بعد از خیانت، بیشتر احتمال دارد که از همسران‌شان جدا شوند یا با مرد شرکت‌کننده در خیانت (مردی که با او ارتباط خارج از چارچوب داشته‌اند) ازدواج کنند. این محققان اینطور نتیجه‌گیری می‌کنند که پژوهش‌هایی که در گذشته، میزان خیانت در مردان را بالاتر گزارش می‌دادند، در تعریف گسترده و قابل قبول از خیانت، نقص داشته‌اند. کاهش تفاوت بین میزان خیانت دو جنس، در صورتی که تعریف از خیانت زناشویی را وسیع‌تر در نظر بگیریم، در پژوهش‌های دیگر هم نشان داده شده است (اولیور و هاید[۱]، ۱۹۹۳؛ دریگوتاس[۲] و همکاران، ۱۹۹۹؛ ویدرمن[۳]، ۱۹۹۷؛ همگی به نقل از براند و همکاران، ۲۰۰۷).

علاوه بر شیوه تعریف محققین از خیانت، نقش تعاریف و برداشت‌های ذهنی گروه‌های مختلف اجتماعی، افراد و دو جنس از خیانت هم، بسیار مهم هستند. جالب است که بطور مثال بعضی از محققین دریافته‌اند که بعضی از زنان حتی ممکن است مواردی از رفتارهای آشکارا جنسی با یک شریک فرازناشویی را هم جزو موارد خیانت خود به حساب نیاورند چرا که آن موارد معین را همراه با مثلا ابرازات عاشقانه یا عاطفی تجربه نکرده بوده‌اند و یا رابطه رمانتیکی با آن فرد نداشته‌اند! حال زنی را تصور کنید که با وجود اینکه هر هفته با یک شریک جنسی خوابیده است، به دلیل اینکه بعد از آمیزش با آنها عاشق هیچ‌کدام از آنها نشده است، در پرسشنامه سنجش خیانت و در جواب این سوال که آیا هرگز در شش ماه گذشته به شریک خود خیانت کرده‌اید، جواب خیر را انتخاب می‌کند! نقش این برداشت‌های شخصی در تعریف از خیانت، ما را به این راهبرد رهنمون می‌کند که محققین، در تهیه سوالات پرسشنامه‌های سنجش خیانت خود، باید بطور کامل از استفاده از کلمات قابل تاویل و تفسیر و انتزاعی دوری کرده و از توضیحات و تعاریف دقیق رفتاری استفاده کنند تا مجالی برای تفسیر و تاویل‌های شخصی اشخاص از خیانت باقی نگذارند.

تاثیر نقش‌های جنسیتی در تعریف از خیانت

نقش‌های جنسیتی[۴]، به انتظاراتی که یک جامعه و فرهنگ از هر یک از دو جنس، برای رفتار کردن به شیوه‌ای خاص دارد، گفته می‌شود. نقش‌های جنسیتی می‌توانند موجب شوند تا چگونگی تعریف رفتارهای

---

[1]- Oliver & Hyde
[2]- Drigotas
[3]- Wiederman
[4] - Sex Roles

خیانت، بوسیله مردان و زنان، دستخوش تغییر شوند. بطور مثال، در فرهنگ‌هایی که نقش جنسیتی مردان، حول و حوش مردانگی ابراز شده بوسیله میزان ارتباطات جنسی با شرکای متعدد نمود یافته و یا نقش‌های جنسیتی که از زنان انتظار دارند که پاکدامن‌های همیشه معصوم باقی بماند، القائات خاصی را به هر یک از دو جنس در برداشت از خود و جنسیت مقابل‌شان، می‌کنند. البته همانطور که می‌دانیم، این نقش‌های جنسیتی، تا حدی هماهنگ با پویایی‌های روانشناختی از قبل موجود دو جنس هم هستند. نقش‌هایی همانند نقش جنسیتی فوق برای مردان، می‌توانند موجب شوند تا مردان، طیف بیشتری از رفتارهای جنسی را به عنوان خیانت در نظر بگیرند. درحالی‌که زنان، این طیف را محدودتر می‌کنند تا با نقش‌های قالبی جنسیتی جنس خودشان و انتظاراتی که جامعه از آنها دارد، هماهنگ شود. این باعث خواهد شد تا مردان تعداد دفعات روابط جنسی و فرازناشویی خود را بیش‌نمایی و زنان بطور معکوسی سعی در کم‌نمایی خواهند داشت. از آنجایی که فرهنگ‌هایی که بر تعداد زیاد شرکای یک مرد به عنوان یک نقطه مثبت و تعداد زیاد شرکای یک زن، به عنوان یک نقطه منفی تاکید دارند، فراوان هستند، بنابراین احتمالا تاثیر این مسئله بر یافته‌های منتج از پژوهش‌های سنجش خیانت، شایان توجه است.

نقش پاسخ‌های جامعه‌پسند در تحریف واقعیت

خیانت، یکی از ناپسندترین رفتارهایی است که تقریبا در پرسش از هر کسی و با هر شرایط فرهنگی، گرایش به ارائه پاسخ‌های جامعه‌پسند[1] ایجاد می‌کند. پاسخ جامعه‌پسند، به این معنی است که فرد برانگیخته می‌شود تا درباره رفتاری خاص، به نحوی پاسخ بدهد که مطابق پسند و میل جامعه است و نه آنطور که او خودش رفتار کرده و یا خواهد کرد. میل به دادن پاسخ‌های جامعه‌پسند می‌تواند موجب کمتر تخمین زدن شیوع خیانت شود. میزان ارائه پاسخ‌های جامعه‌پسند، از مولفه‌های متعددی از جمله شرایط فرهنگی، شخصی و شخصیتی خود فرد، ترس از افشا و برملا شدن پاسخ‌ها، احساس عذاب وجدان یا احساس گناه و عوامل دیگر تاثیر می‌پذیرد. بطور نمونه، در یک پژوهش، مشخص شد که تغییر روش گزارش‌دهی خیانت، از روش صحبت با مصاحبه‌گر به روش جوابگویی به یک پرسشنامه قرار داده شده بر روی کامپیوتر، میزان گزارش خیانت در زنان را تا ۶ برابر افزایش می‌داد. در حالت دوم، زنان احساس شرم کمتری برای گزارش خیانت‌های خود داشته و احتمالا این مسئله منجر به افزایش گزارش خیانت در آنها می‌شد. از همین رو، محققینی که احساس می‌کنند که نمونه مورد انتخاب آنها، به هر دلیل، شدیدا تحت تاثیر دادن عامل پاسخ جامعه‌پسند است، یا باید از ادامه پژوهش منصرف شوند و یا اقداماتی اصلاحی به منظور کاهش ارائه پاسخ جامعه‌پسند در نمونه تدارک ببینند. در غیر اینصورت، ما

---
[1]- Socially Desirable

با داده‌های نامعتبر و غیرقابل اعتمادی روبرو خواهیم بود (برای مطالعه‌ای در مورد نقش پاسخ‌های جامعه‌پسند در پرسشنامه‌های خودگزارش- دهی در مورد مسائل جنسی رک به مستون و همکاران، ۱۹۹۸).

تمایز و تفکیک بین آماره‌های مرتبط با خیانت

تمایز و تفکیک قائل شدن بین متغیرهای مربوط به خیانت مانند سابقه کلی خیانت (اینکه آیا فرد برای یکبار هم که شده در طول زندگی زناشویی مرتکب خیانت شده یا نه)، تعداد شرکای جنسی فرازناشویی، تعداد آمیزش‌های جنسی با فردی به غیر از همسر، مدت زمان خیانت و متغیرهایی از این قبیل، بر قدرت توصیفی و تبیینی پژوهش‌های سنجش خیانت می‌افزایند. بعضی وقتها، ذکر پاره‌ای از این متغیرها، برای درک، تفسیر و تحلیل بیشتر این پدیده در جامعه، کمک‌کننده و یا الزامی هستند. بطور نمونه، پژوهش‌هایی که آمار خیانت زناشویی را ارائه می‌دهند، عموما این یافته را به ما اطلاع می‌دهند که از هر صد زوج متعلق به نمونه پژوهشی مورد مطالعه آنها، چند نفر حداقل یک‌بار اقدام به خیانت کرده‌اند. این یافته‌ها، غالبا بصورت درصد ارائه می‌شوند که نشان‌دهنده تعداد افراد اقدام کننده به خیانت از بین هر صد نفر در هر جنس است. این ارقام ارائه‌شده در مورد درصد زوجینی که خیانت می‌کنند را نباید با تعداد دفعات خیانت یا سایر متغیرهای مربوط به خیانت زناشویی، اشتباه گرفت. هر کدام از این آمارها، یک جزء خاص مربوط به خیانت زناشویی را گزارش می‌دهند که در جای خود اهمیت داشته و تلویحات و معانی معینی را برای ما به همراه دارند.

توجه به متغیرهای تعدیل‌گر خیانت

متغیرهای متعددی بر اقدام و میزان خیانت تاثیر می‌گذارند که تعدادی از آنها، بوسیله جنسیت تعدیل می‌شوند. همانطور که خوب می‌دانیم، جذابیت جسمانی، از جمله عوامل بسیار مهم در جذب تعداد شرکای جنسی، بخصوص برای مردان است. اهمیت این عامل، برای زنان، در جذب تعداد شرکای بالقوه حاضر به تشکیل روابط درازمدت مانند ازدوج، مشهود و بارز می‌شود اما، برای زنانی که قصد خیانت دارند، عموما مانع ضعیف‌تری محسوب می‌شود. این مسئله به این خاطر است که به استثنای زنانِ با جذابیت جسمانی بسیار پایین، غالبا مردان مشتاقی وجود دارند که علی‌رغم جذابیت نه چندان زیاد یک شریک فرازناشویی، مایل به آمیزش جنسی کوتاه‌مدت با او باشند. به عبارت دیگر، برای جنسیت مذکر، جذابیت جسمانی پایین، می‌تواند یک عامل بسیار محدودکننده در موفقیت برای یافتن شرکای جنسی کوتاه‌مدت باشد اما تاثیر کمتری بر بخت یک زن در یافتن چنین شرکای فرازناشویی داشته باشد. همین روند، می‌تواند هنگام یافتن شرکای درازمدت برعکس شود. بر همین منوال، طبقه اقتصادی یا موقعیت اجتماعی بالاتر یک مرد می‌تواند در میزان توانایی یا میل به داشتن شرکای متعدد تاثیر افزایشی

بگذارد. برعکس آن، برای یک زن، با تقریبا هر شرایط اقتصادی و اجتماعی، یافتن شریک جنسی (و نه یک همسر درازمدت) بسیار آسان‌تر است (هر چند آسان‌تر بودن یک مسئله برای یک جنس، لزوما منجر به مشاهده بیشتر آن رفتار در آن جنس نمی‌شود). در اینجا، طبقه اقتصادی و اجتماعی بالاتر برای مردان، تسهیل‌کننده داشتن شرکای متعدد فرازناشویی است، در صورتی که ممکن است تاثیر آن در موفقیت جنس مونث، کمتر باشد.

محققینی که قصد سنجش شیوع خیانت زناشویی در یک گروه را دارد، باید متون پژوهشی مربوط به خیانت را بخوبی مطالعه کرده و با متغیرهایی که اثرات افزایشی یا کاهشی در میزان خیانت دارند آشنا باشند. از این طریق، آنها می‌توانند، در صورت لزوم، اقدام به کنترل اثرات مربوط به این متغیرها کرده و داده‌هایی را بدست آورند که حاوی نتایجی کمتر سوگیرانه و با قابلیت تعمیم‌دهی بیشتری هستند. البته سنجش تاثیر همین متغیرهای تعدیل‌گر بر احتمال و میزان خیانت زناشویی هم، دارای کاربردهای تحلیلی زیادی هستند.

فصل هشتم: روانشناسی تکاملی، قانون، اخلاق، مذهب و فمنیسم

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- روانشناسی تکاملی و قانون
- روانشناسی تکاملی و اخلاق
- روانشناسی تکاملی و مذهب
- روانشناسی تکاملی و فمنیسم

در این فصل، به بررسی تعاملات، هماهنگی‌ها و ناهماهنگی‌های یافته‌ها و تحلیل‌های تکاملی با سایر حوزه‌های علوم اجتماعی که بخصوص بر رفتار جنسی افراد در جامعه تاثیر زیادی دارند، می‌پردازیم. همچنین، بطور مختصر، تعدادی از خدمات مثبتی که روانشناسی تکاملی می‌تواند به این حوزه‌ها داشته باشد را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

روانشناسی تکاملی و قانون

«... و همچنان که یک برگ زرد نمی‌شود مگر با دانش خاموش تمام درخت،
خطاکار هم خطایی نمی‌تواند کرد مگر با **اراده پنهان همه شما**. ...
... و هرگاه که ریسمان سیاه پاره شود، بافنده، تمام پارچه را می‌نگرد،
و دستگاه بافندگی را هم از نظر دور نمی‌دارد. ...
... راستکاران، از خطای نابکاران بری نیستند،
و پاک‌دستان، دست‌شان به گناه ناپاکان آلوده است. ...»
(جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره جرم و جزا).

«آه! از احوال غمبار آدمی،
زاده یک قانون، محکوم اما به قانونی دیگر؛
آفریده شده با غرور، از غرور اما منع شده،
مخلوقی ضعیف؛ به قوی بودن اما مجبور:
طبیعت چه در سر داشت با چنین احکام گونه‌گون!»
(فولک گرینویل لردبروک، برخی آثار آموخته و نفیس، ۱۶۳۳؛ به نقل از کارترایت، ۲۰۰۰).

یکی از نتیجه‌گیری‌های پیشرو و بسیار مهم در مباحث حقوقی مربوط به روانشناسی تکاملی این است که ما باید قوانین و سیاست‌های جامعه را با توجه به آنچه که از پیشینه تکاملی‌مان به ارث برده‌ایم، تعیین و چارچوب‌بندی کنیم. با این کار، ما در تعیین قوانین و حقوق افراد انسانی در جامعه، به ابعاد مهمی از روان انسان یعنی آسیب‌پذیری‌ها، نقاط قوت و ویژگی‌های زیستی او توجه نموده‌ایم. این مطلب به این معنی نیست که ما مجبوریم و یا می‌بایست به تمام تمایلات غریزی- تکاملی‌مان ندای مثبت دهیم. در واقع اخلاق که خود یک خصیصه تکامل‌یافته انسانی به شمار می‌رود، حکم می‌کند که در بسیاری از موارد، برخلاف این غرایز عمل کنیم. اهمیت‌دادن به یافته‌های تکاملی، در تعیین و بحث در مورد صحت قوانین، تا حدی بوده که حوزه‌هایی به نام **قانون‌گرایی داروینی**[۱] و **اخلاق‌گرایی داروینی**[۲] مطرح شده‌اند.

افراد یک جامعه، هنگام ساختن اجتماع خود، به نحوی تلاش می‌کنند تا ماهیت، ساختار و قوانین آن، با نیازها و مقتضیات تکاملی‌شان که در عمیق‌ترین سطح وجود قرار دارد، هماهنگ باشد و نه اینکه آشکارا برخلاف آنها تنظیم شود. ویلیام جیمز (روانشناس، ۱۹۱۰-۱۸۴۲) معتقد بود که قوانین، به تنهایی نمی‌توانند رفتارهای مردم را تغییر دهند. دلیل این امر را هم این می‌دانست که خلق و خوی اکثریت جامعه یا فرهنگ آنها بر شکل قوانین

---
[1]- Darwinian law
[2]- Darwinian moralism

تسلط یافته و آنها را می‌شکنند. او اضافه می‌کرد که اگر حکومت‌کنندگان، خود نیز همان فرهنگ مردم تحت حکومت خود را داشته باشند، در شکستن این قوانین، از خود مردم، جلوتر عمل می‌کنند. ذهن هر ارگانیسم زنده را می‌توان همچون یک ماشین حساب تکاملی در نظر گرفت که برای محاسبه، از ارقام و اعداد، فرمول‌ها و قواعد خاص خود تبعیت می‌کند. به همین دلیل، قانون و هنجارهای جوامع بشری، نمی‌توانند و نباید برخلاف مصالح تکاملی جمعی افراد یک اجتماع حرکت کنند.

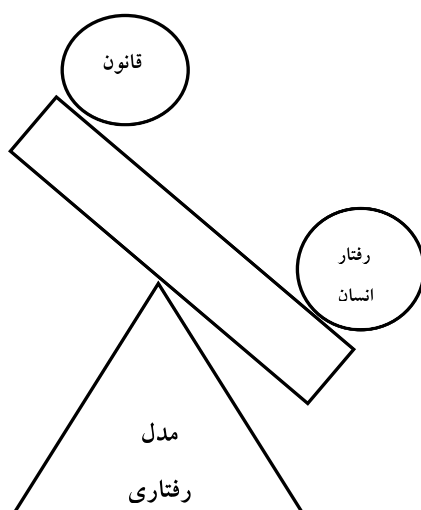
همانطور که کارترایت اشاره می‌کند: "یکی از علل شکست کمونیست‌ها، همین بی‌توجهی به ذات فطری انسان بود. انسان شدیدا موجودی خودخواه است که با آموزه‌هایی که می‌گویند ثمره کار افراد باید پخش شود، هماهنگی ندارد. یک اصلاح‌طلب سیاسی، درست مثل یک صنعتگر خوب، بایستی از هویت ماده‌ای که با آن سر و کار دارد، آگاه باشد. .. این تفکر، تفکر خطرناک و غیرممکنی است که بپذیریم هیچ ذات واحدی برای انسان‌ها وجود نداشته و انسان‌ها را می‌توان به هر شکل که می‌خواهیم، درآوریم. اگر هیچ ذات ثابتی وجود ندارد، هیچ یگانه طریقتی نیز برای بروز یا تحقق آن وجود نخواهد داشت. به این نحو، هیچ نظام اخلاقی و هیچ مکتب حقوقی و جامعه‌شناختی نیز نمی‌تواند درست باشد؛ در عین حالی‌که هیچ‌کدام نیز نمی‌توانند غلط باشند! آیا در چنین شرایطی، جوامع در همهمه سیاستمداران و فیلسوفانی که هر یک می‌خواهد نظام فکری خود را بر جامعه استیلا دهد، هضم نخواهد شد؟ آیا چنین شرایطی، باعث نخواهد شد تا هر نظام اخلاقی واضحا انسان‌ستیز و وحشیانه‌ای را، با این توجیه که انسان، برای «بودن به شیوه‌ای خاص» آفریده نشده است، بپذیریم؟" (کارترایت، ۲۰۰۰).

روانشناسی تکاملی و قانون: کمک‌ها، تعاملات و تعارضات

«... از کسی که دست به خطایی می‌زند چنان سخن می‌گویید که گویی یکی از شما نیست،
ناشناسی‌ست در میان شما که ناخوانده به جهان شما پا نهاده است. ...
و آنگاه که یکی از شما از پای می‌افتد، افتادنش زنهاری‌ست
از برای آنها که از پشت سر می‌آیند تا پای‌شان به سنگ نگیرد.
آری و نیز زنهاری است از برای آنها که از پیش رفته‌اند
و با آنکه تیزروتر و استوارتر بوده‌اند، سنگ را از سر راه برنداشته‌اند»
(جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره جرم و جزا).

یکی از کمک‌های روانشناسی تکاملی به سیستم حقوقی و قانون‌گذاران یک جامعه، کمک در تصمیم‌گیری در مورد مسائل مختلف حقوقی است. انسان‌ها، روانشناسی خاص خود را دارند و به همین دلیل، برنامه‌های حقوقی خاص خود را می‌طلبند.

در کلی‌ترین سطح، وجود تحلیل‌های تکاملی در قانون و قانون‌شناسی، می‌تواند به افزایش کارآمدی قوانین بینجامد. کارآمدی روش‌های قانونی در اکتساب اهداف قانونی که از طریق تغییر رفتار انسان بدست می‌آید، به یک مدل رفتاری قوی و مستحکم[1] وابسته است. در این شیوه و همانطور که شکل زیر نشان می‌دهد، همانطور که کارآمدی یک اهرم، به استحکام نقطه اتکاء (تکیه‌گاه[2]) آن وابسته است، کارآمدی یک گزاره قانونی نیز به یک مدل رفتاری دقیق بستگی دارد که آن قانون بر مبنای آن تعریف شده و بنیان گذاشته شده است (جونز، ۲۰۰۵).



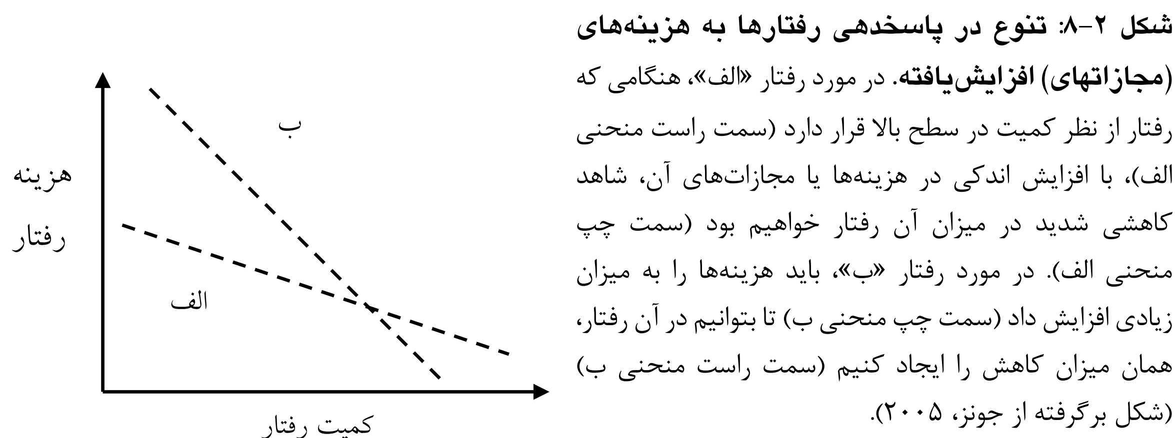
شکل۱-۸: وابستگی قانون به استحکام علمی مدل‌های رفتاری صحیح[3] و زیرساز خود. هر قانونی، بر مبنای یک مدل رفتای گذاشته می‌شود. این مدل‌های رفتاری کمک می‌کنند تا ما به یک تعریف و علت‌شناسی از رفتار غیرقانونی و بر آن اساس روش‌هایی برای کاهش و کنترل آن رفتارهای قانون‌شکنانه برسیم. بر این اساس، میزان توانایی قوانین برای تغییر رفتار افراد، به میزان صحت، استواری و استحکام مدل‌های رفتاری که زیربنای این قوانین را شکل می‌دهند بستگی دارد. هر چقدر که مدل‌های رفتاری زیربنای قوانین، از نظر صحت علمی، محکم‌تر و استوارتر باشند، قوانین بنیان گذاشته شده بر مبنای چنین مدل‌های رفتاری هم، توانایی بیشتری برای تغییر رفتار افراد خواهند داشت (برگرفته از جونز، ۲۰۰۵).

"اگر تکیه بر فرض‌های ناقص درباره علل یک رفتار معین، یک عمل اشتباه باشد و تحلیل‌های تکاملی بتوانند در آشکار شدن این فرضیات ناقص به ما کمک کنند، پس ما می‌توانیم تاثیرات رهیافت‌های قانونی ناقص را [از طریق کمک‌گرفتن از آن تحلیل‌های تکاملی] به حداقل رسانده و در دستیابی به رهیافت‌های کارآمدتر، توفیق یابیم" (جونز، ۲۰۰۵). یک مثال مهم، تجاوز جنسی است. رهیافت‌های قانونی متفاوت درباره تجاوز، بر اساس نظریاتی که بصورت قابل ملاحظه‌ای از همدیگر متفاوت هستند، بنیان گذاشته شده‌اند. یکی از نظریات اولیه در روانپزشکی، منجر به این اظهارنظر نظام‌های حقوقی شد که افراد متجاوز، افرادی دیوانه (به زبان حقوقی) هستند. بر همین قیاس، یک دیدگاه دیگر جامعه‌شناختی، منجر به این اظهار نظر شد که افراد متجاوز، به علت

---
[1]- Robust
[2]- Fulcrum
[3]- Sound

شرایط فرهنگی – اجتماعی‌شان، متجاوز هستند. دیدگاه‌های فمنیستی نیز بر این تاکید می‌کردند که خشونت نسبت به جنس مقابل، بطور ساده یک جرم ناشی از تنفر از جنس مقابل است. این دیدگاه‌ها می‌توانند نشان‌دهنده دیدگاه‌های محدود، ناکامل یا اساسا غلط در مورد تجاوز باشند. بدیهی است که تاثیرات مجازات‌های مبتنی بر دیدگاه‌های ناقص در جامعه، ناکارآمد از آب در می‌آیند.

میزان و شدت مجازات‌هایی که برای یک رفتار تخلف‌آمیز در جامعه در نظر گرفته می‌شود، می‌بایست تحلیل‌های تکاملی از رفتارهای انسان را هم در نظر آورند. در یک سر طیف، یک رفتار، ممکن است شدیدا به افزایش در مجازات‌ها حساس باشد بطوری که یک افزایش نسبتا کوچک در هزینه‌های (مجازات‌های) آن رفتار، منجر به یک کاهش بزرگ در آن رفتار شود. **منحنی ایجاب**[1] آن رفتار، که به معنی ارتباط بین میزان کاهش در یک رفتار در صورت افزایش هزینه‌های انجام آن است، چیزی شبیه به منحنی «الف» در شکل زیر خواهد بود. در یک سر دیگر طیف، یک رفتار ممکن است به افزایش در مجازات‌ها، نسبتا ناحساس باشد، بطوری که نیاز به افزایش زیاد در مجازات‌ها برای رسیدن به یک کاهش متوسط در آن رفتار داشته باشیم. منحنی ایجاب برای چنین رفتاری شبیه به منحنی «ب» در شکل ذیل خواهد بود (جونز، ۲۰۰۵).



شکل ۲-۸: تنوع در پاسخدهی رفتارها به هزینه‌های (مجازاتهای) افزایش‌یافته. در مورد رفتار «الف»، هنگامی که رفتار از نظر کمیت در سطح بالا قرار دارد (سمت راست منحنی الف)، با افزایش اندکی در هزینه‌ها یا مجازات‌های آن، شاهد کاهشی شدید در میزان آن رفتار خواهیم بود (سمت چپ منحنی الف). در مورد رفتار «ب»، باید هزینه‌ها را به میزان زیادی افزایش داد (سمت چپ منحنی ب) تا بتوانیم در آن رفتار، همان میزان کاهش را ایجاد کنیم (سمت راست منحنی ب) (شکل برگرفته از جونز، ۲۰۰۵).

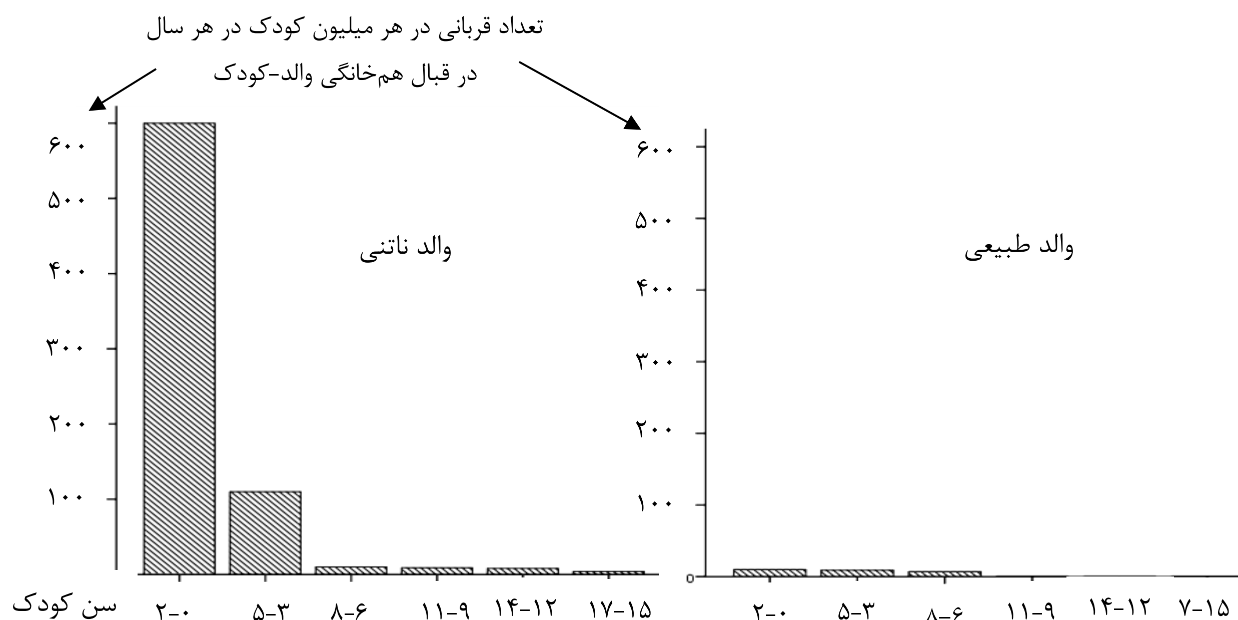
همانطور که شرفی[2] (به نقل از ریان و جفا، ۲۰۱۰) می‌گوید این قدرت یک سائق است که تعیین می‌کند برای سرکوبش به چه میزان نیرو و زور احتیاج است. به عنوان یک نمونه، برای کاهش رفتار «از وسط خیابان رد شدن»، احتمالا یک منحنی به شکل منحنی «الف» قابل انتظار است اما برای کاهش یا جلوگیری از رفتارهایی مانند دزدی، آسیب به دیگران یا تجاوز، چیزی شبیه به منحنی «ب» مورد انتظار خواهد بود. از منظر تکاملی، آنچه که تعیین می‌کند که کدام منحنی برای کدام رفتار مناسب باشد، به میزان «به خطر افتادن تناسب» در افراد، بستگی دارد. پردازش ناهشیار ذهن انسان، شدیدا در تصرف ارزیابی‌های تکاملی مغز او از میزان تناسب‌زا یا کاهنده

[1]- Demand curve
[2] - Mary Jane Sherfey

تناسب بودن رفتارهاست. انجام یک رفتار قانون‌مند همانند «چشم‌پوشی از رد شدن از وسط خیابان»، نه تنها تناسب فرد را کاهش نمی‌دهد بلکه می‌تواند آن را افزایش هم دهد. به همین دلیل، در نظر گرفتن اندکی افزایش در مجازات‌های مربوط به آن، می‌تواند میزان آن را در رفتار شهروندان، به میزان زیادی سرکوب کند. اما برای پیشگیری از رفتاری همانند دزدی که اقدام به آن، موجب افزایش تناسب فرد می‌شود، جرائم سخت‌تری مورد نیاز است. به طور کلی، هر چقدر که شدت تمایل افراد به انجام عملی به دلیل وابستگی آن عمل به تناسب تکاملی‌شان بیشتر باشد، به همان نسبت، شدت و میزان هزینه‌ها نیز باید افزایش یابد تا آن رفتار قابل کنترل شود. تمایلات زناشویی خارج از چارچوب، هم برای مردان و هم زنان، افزایش‌دهنده شدیدی برای تناسب بوده است. به همین خاطر، برای کنترل آن، ما نیاز به اهرم‌های قوی‌تری داریم. در دنیای مدرن که دیگر بسیاری از معادلات رفتاری فردی، هماهنگ با منافع مشترک جمعی نیستند، رفتارها را باید به شیوه‌های قابل پیش‌بینی بر اساس مدل ایجاب، کنترل کرد. در اینجا، کمکی که تحلیل تکاملی رفتار می‌تواند به قانون بکند، تعیین میزان و شدت جرائم، مطابق با اصرار و میزان اقدام افراد به این رفتارهاست. البته این مسئله چیزی است که شهودی به نظر می‌رسد و در قانون‌گذاری همه جوامع، از جوامع بدوی گرفته تا جوامع مدرن امروزی، مشاهده می‌شود. بطور مثال، در اغلب کشورها، برای تجاوز به عنف، نسبت به تخلفات سبک مالی، مجازات‌های سنگینی در نظر گرفته می‌شود. این تمایزگذاری، نشان از این دارد که جوامع دریافته‌اند که مجازات‌ها را باید هم مطابق با میزان آسیب وارد شده به تناسب قربانی و هم شدت تمایل افراد به انجام یک تخلف به علت میزان تناسب‌افزایی آن رفتار برای خود فرد، تنظیم کرد.

مورد واگذاری سرپرستی کودکان به والدین ناتنی، یکی از مواردی است که نقش موثر تبیینات تکاملی را در مسائلی که به حقوق مربوطند، نشان می‌دهند. محبت به فرزند خود، چیز دیگری است! شاید شما هم، هنگامی که از لذت‌بردن از تعامل و مراقبت از کودک متعلق به فردی دیگر صحبت می‌کنید، این جمله را شنیده باشید. فرهنگ عامه همه کشورها پر از داستان‌هایی در مورد جفای والدین ناتنی به کودکان‌شان است. آیا این داستان‌ها همانند بسیاری از افسانه‌های هر فرهنگ، ریشه در اوهام و تخیلات آن فرهنگ‌ها داشته یا دستی هم در واقعیت دارند. از نظر تکاملی، می‌توان پیش‌بینی کرد که ارائه مراقبت والدینی، هماهنگ با سهم زاده‌ها در ارضای علایق تولیدمثلی والدین باشد. فرزندان زیست‌شناختی، حامل ژن‌های والدین بوده و به همین علت، نسبت به فرزندان ناتنی که همبستگی ژنتیکی با این والدین ندارند، می‌توانند توزیع‌کننده‌های ژن‌های خودخواه والدین باشند. بنابراین، در خانواده‌های ناتنی، والدین ممکن است نسبت به فرزندان زیست‌شناختی خود، حساسیت بیشتری داشته باشند تا فرزندخوانده‌های‌شان. این مسئله، احتمالا بخصوص در مواردی که حضور فرزندخوانده‌ها، طبق تصمیم مشترک قبلی والدین نبوده (مانند ازدواج مجدد والدینی که از همسران قبلی خود فرزندانی دارند) حدت

بیشتری می‌یابد. در منطقه‌ای در پاراگوئه[1]، مردان، بعضی وقتها بچه‌ای را که به تازگی پدر خودش را از دست داده می‌کشند (به نقل از رایت، ۱۹۹۶). دیلی و ویلسون (۱۹۹۸) با جمع‌آوری شواهدی در مورد میزان کشته‌شدن یا آسیب‌دیدن فرزندخوانده در مقایسه با فرزندان تنی والدین، به این نتیجه رسیدند که: "داشتن یک والد ناتنی، قدرتمندترین عامل شیوع‌شناسی است که تاکنون برای ابراز رفتار خشونت‌آمیز علیه کودکان، شناخته شده است". به عنوان مثال، در سال ۱۹۷۶، در ایالات متحده، هر کودکی که با یک والد ناتنی یا بیشتر زندگی می‌کرده، ۱۰۰ بار بیشتر از کودکی با همان سن که نزد والدین زیست‌شناختی خود زندگی می‌کرده، در معرض سوءاستفاده‌های جسمی تا سر حد مرگ قرار داشته است (به نمودار ذیل نگاه کنید). اگر چه که خشونت نسبت به فرزند ناتنی، هم از طرف ناپدری و هم از طرف نامادری صورت می‌گیرد اما تحلیل تفاوت‌های این دو، می‌تواند در تحلیل نقش احتمالی تفاوت دو جنس در سرمایه‌گذاری والدینی و تاثیر آن در خشونت نسبت به فرزند ناتنی کمک‌کننده باشد. خشونت نسبت به فرزند ناتنی، در حیوانات نیز دیده می‌شود. در بعضی موارد، در گله شیرها، هنگامی که یک شیر نر به ماده‌های یک شیر نر دیگر دسترسی می‌یابد، آنها را فورا می‌کشد. این عمل باعث می‌شود تا ماده‌شیرها زودتر به حالت باروری برگردند. همچنین، شیر نر، می‌تواند به این نحو، منابع و انرژی که صرف مراقبت از زاده‌های شیرهای دیگر می‌شود را، صرف مراقبت از فرزندان خود کند.



نمودار ۱-۸: خطر قتل کودک توسط والدین ناتنی در مقایسه با والد زیست‌شناختی به نسبت سن کودک (برگرفته از دیلی و ویلسون، ۱۹۹۸). توجه به تاثیر مکانیسم‌های ذهنی- تکاملی انسان در رابطه با مراقبت والدینی از فرزندان ناتنی، بخصوص

[1]- Ache

در جوامع کنونی که طلاق و ازدواج مجدد در حال تبدیل‌شدن به پدیده‌هایی رایج هستند، در پیشگیری از آسیب‌های روانی و اجتماعی، بسیار حائز اهمیت و کمک‌کننده است.

یک مورد دیگر از کاربردی‌کردن یافته‌های روانشناسی در مباحث حقوقی، به تاثیر انعطاف‌پذیری جنسی بر ثبات در نگرش‌ها، رفتار و خویشتن‌داری جنسی مربوط می‌شود. همانطور که بومیستر متذکر می‌شود: "انعطاف‌پذیری جنسی بالاتر در زنان، می‌تواند باعث شود تا خودآگاهی جنسی برای آنها، دشوارتر از مردان باشد. فهم جنس مذکر از سایق جنسی خودش، اساسا یک جمع‌آوری اطلاعات درباره یک جوهر ثابت و پایدار است درحالی‌که بطور معکوس، خوداکتشافی جنس مونث، تا حدی درباره یک هدف متحرک و تغییر شکل یابنده است"(۲۰۰۰). رفتارها و تمایلات زنان، تحت تاثیر عوامل بالقوه متعدد محیطی و بیرونی است. پیش‌بینی، کنترل و تنظیم این عوامل بطور کامل مقدور نبوده و در نتیجه در بسیاری از موارد، جواب واقعی، قابل پیگیری و قابل مشاهده زنان به سئوال: «آیا فلان رفتار از تو سر خواهد زد یا نه؟» و یا «آیا در فلان نگرش یا رفتار تو تغییری بوجود خواهد آمد یا نه؟»، یک جواب «بستگی دارد، به هیچ عنوان نمی‌توانم بطور دقیق جواب دهم» خواهد بود. وابستگی بالقوه مسائل جنسی زنان به عوامل بافتاری، محیطی و اجتماعی، منجر می‌شود تا تصمیم‌گیری‌های جنسی آنها، بیشتر از مردان، تحت تاثیر این شرایط قرار بگیرد. این نکته‌ای است که قانون‌گذران و سیاست‌گذاران هر جامعه می‌بایست به آن توجه کنند. زنان، علاوه بر تاثیری که از نهادها و بنیادهای زیستی خود می‌گیرند، تحت تاثیر محیط بیرونی بلافصل هم قرار می‌گیرند و بر آن اساس رفتار می‌کنند. این مسئله، بدین معنی است که برای تعدیل یا تنظیم رفتارهای جنسی در زنان، باید به دنبال تغییر و تنظیم عوامل محیطی هم باشیم.

انعطاف‌پذیری متفاوت دو جنس، تلویحات مهمی را از نظر تنظیم قواعد و هنجارهای جامعه بر مبنای انتخاب‌های آنها دارد. بطور مثال، آیا رأی زنان درباره قوانین و هنجارهای جنسی قابل قبول در یک زمان و شرایط معین، تا چه اندازه در آینده نیز ثابت خواهد بود؟ در مورد مردان این مساله چگونه است؟ آیا از روی ذائقه‌های جنسی فعلی زنان و مردان یک جامعه، می‌توان ذائقه و ترجیحات جنسی آینده همین زنان و مردان را پیش‌بینی کرد؟ آیا قوانین و قواعد ارتباطی بین دو جنس، باید از این تفاوت در انعطاف‌پذیری تاثیر بپذیرد و اگر جواب بله است چگونه؟ اگر سایق جنسی افراد، از عوامل محیطی و اجتماعی تاثیر می‌پذیرند، پس راهنمایی وجود دارد که از طریق آنها بتوانیم، هم به پیشرفت جامعه و هم به رضایت‌مندی افراد کمک کنیم. بومیستر در این زمینه می‌گوید: "تا آنجایی که راه رسیدن به آرمان‌شهر از طریق اتاق خواب می‌گذرد، مهندسین اجتماعی ممکن است دریابند که عدم انعطاف‌پذیری در جنس مذکر، مشکلات بیشتری را بوجود می‌آورد، درحالی‌که انعطاف‌پذیری بیشتر در جنس مونث، فرصت‌های امیدوارکننده‌تری را پیش روی ما می‌گذارد. .. از نظر جامعه‌شناختی، تفاوت دو جنس در

انعطاف‌پذیری شهوانی[1] پیشنهاد می‌کند که سعی در کنترل مسائل جنسی جنس مونث، سودمندتر و موثرتر خواهد بود. زنان، بهتر از مردان می‌توانند خود را با شرایط و التزامات اجتماعی هماهنگ کنند. اگر شرایط اجتماعی به یک شیوه معنادار تغییر یابند، به نحوی که به نیاز برای تغییرات جدی در نگرش‌ها و رفتار جنسی منجر شوند، زنان احتمالا سازگاری بهتری نشان می‌دهند. علاوه بر این، با توجه به سائق جنسی پایین‌تر زنان، می‌توان فرض کرد که مسائل جنسی برای زنان اهمیت کمتری داشته و به همین خاطر آنها ممکن است بیشتر متمایل به پذیرش شرایط و پیشامدهای متفاوت باشند. حتی اگر نیازمند تغییر در امیال و رفتارهای فعال هم باشیم، بر طبق قاعده، زنان، این تغییرات را آسان‌تر در خود ایجاد می‌کنند" (بومیستر، ۲۰۰۰).

با توجه به مباحث و ملاحظات فوق، آیا قوانین و هنجارهای جدید، می‌بایست مصالحه زوجین بر سر دفعات آمیزش جنسی را به سمت تعداد دفعات ترجیح آمیزش جنسی زنان که اکثرا کمتر از مردان است سوق داده یا هماهنگی بیشتر آن با نیاز جنسی مردان که عموما بیشتر از زنان است را مورد تاکید قرار دهند؟ و روانشناسان، مشاوره‌های جنسی مربوط به این موضوع را باید به چه شکلی انجام دهند؟ همانطور که بحث شد، تفاوت‌های دو جنس در انعطاف‌پذیری جنسی نشان می‌دهند که میزان میل جنسی در مردان بیشتر از زنان بوده و دارای یک ریشه زیستی ثابت است. همچنین، میل جنسی، در زنان بیشتر از مردان، متاثر از متغیرهای روانی- اجتماعی است. تغییر مولفه‌های روانی- اجتماعی در زنان و کار بیشتر بر روی بعد زیستی در درمان‌های مربوط به مردان، یکی دیگر از تنظیمات و تعدیل‌هایی است که احتمالا می‌تواند و می‌بایست در پیش گرفته شود. پژوهش‌های بعدی باید مشخص کنند که آیا اساسا تمایز در شیوه‌های مداخله‌ای که بر اساس جنسیت صورت می‌گیرد، صحیح و دقیق است و اگر هست، دقیقا در مورد چه مسائل و رفتارهای جنسی، چگونه و تا چه میزان؟

همانطور که گفتیم، انعطاف‌پذیری یعنی قابلیت شکل‌گیری بوسیله نیروها و عوامل بیرونی. آن، همچنین به این معنی است که یک دسته از محرک‌ها و برانگیزاننده‌های معین بیرونی بتوانند بر احتمال بروز یا عدم بروز یک سری از رفتارهای خاص تاثیر بگذارند. بر این مبنا، شاید انعطاف‌پذیری جنسی بتواند بر احتمال برگشت به سمت عمل بر مبنای آن دسته از پویایی‌های جنسی- تکاملی که هماهنگ با موازین قانونی و اخلاقی نیستند، تاثیر بگذارد. با توجه به انعطاف‌پذیری جنسی بیشتر در زنان، آیا می‌توان انتظار داشت که در صورت مهیا بودن شرایط، عمل بر مبنای چنین پویایی‌های جنسی- تکاملی، در آنها افزایش یابد؟ پویایی‌هایی که هیچ وقت و حتی در زمان محافظه‌کارترین فرهنگ‌ها نیز، فروکش کامل نداشته‌اند.

---

[1]- Erotic

اولویت انگیزه‌ها: مدلی برای اعمال قانون‌گرایی در جامعه

برای اثربخشی و کارآمدی قوانین، همچنین باید به **اولویت [۱] انگیزه‌های** قدرتمند تکاملی در انسان توجه شود. همانطور که گفته شد، بقا و تولیدمثل از قوی‌ترین و اصلی‌ترین برانگیزاننده‌های رفتار آدمی هستند. در واقع، می‌توان همه رفتارهای انسان را به نحو مستقیم یا غیرمستقیم در جهت ارضای این دو نیاز دانست. حتی بسیاری از رفتارهای عالی انسان نیز که به نظر می‌رسد فراتر از دو انگیزه فوق باشند، در پاسخ به همین دو انگیزه بنیادی انسان بوجود آمده‌اند. همانطور که بحث شد، هر چند که ممکن است این دو انگیزه و بخصوص انگیزه تولیدمثل، به شکل متغیرهای واسطه‌ای و اولیه در ذهن ظاهر نشوند اما ریشه بسیاری از تمایلات و رفتارهای انسان را می‌توان در همین ویژگی‌های افزایش‌دهنده تناسب جویا شد. رفاه بیشتر و هر آنچه که آنها را افزایش می‌دهد، ارضای جنسی در تمام اشکال خود، همه و همه، شاخه‌هایی از یک ریشه برنامه‌ریزی شده تکاملی به نام ژن‌های در حال تلاش برای افزایش حداکثری تناسب هستند.

بقاء، برانگیزاننده قوی‌تری است تا تولیدمثل. شما باید ابتدا زنده باشید تا بتوانید تولیدمثل موفق داشته باشید. تصور کنید که یک انسان هموساپینس اولیه هستند، شما در حد مرگ گرسنه هستید، شریکی جذاب نیز در همین حوالی به شما چراغ سبز نشان می‌دهد، یک مار کشنده نیز به شما نزدیک می‌شود. چه کار می‌کنید؟ برای اینکه زنده مانده و ژن‌های خود را به نسل‌های بعد هم توزیع کنید، مجبورید این گونه رفتار کنید: اول فرار تا رسیدن به یک جای امن، سپس تامین غذا و در نهایت اندیشیدن به یک رابطه جنسی لذت‌بخش. این مثال ساده نشان می‌دهد که برای همه ما انسان‌های فعلی (از موارد استثناء و نابهنجار که بگذریم)، بقا اهمیت بیشتری دارد تا تولیدمثل. آن دسته از نیاکان ما که این اولویت‌دهی را رعایت نمی‌کردند، خود را در معرض حذف بوسیله انتخاب طبیعی قرار می‌دادند. این اولویت‌دهی زیستی- تکاملی، می‌تواند به عنوان منبعی برای مدیریت بسیاری از رفتارهای ما نیز بکار رود. تجاوز یکی از جدی‌ترین جرم‌ها در همه جوامع تلقی می‌گردد. طبق فرضیات تکاملی، تجاوز جنسی در محیط تکاملی انطباق‌ها، می‌توانسته منجر به افزایش تناسب تولیدمثلی تعدادی از مردان شده و به همین دلیل، ژن رفتاری مربوط به آن، هنوز از مخزن ژنتیکی رفتارهای جنسی مردان، بیرون نرفته است. اما در هر حال، روان ما، چنانچه با تهدید در بقا مواجه شود، از تولیدمثل صرف‌نظر می‌کند. به همین دلیل، به نظر می‌رسد که وجود قوانین بسیار سخت و خشن که پشتوانه اجرایی قوی نیز داشته باشند بتوانند تا حد قابل‌ملاحظه‌ای، از این آسیب اجتماعی پیشگیری کنند (این تحلیل، منافاتی با یافته‌هایی که نشان‌دهنده آسیب‌شناسی روانی در بعضی از افراد اقدام‌کننده به تجاوز هستند ندارد. درحقیقت، شاید تجاوز جنسی برای بعضی از مردانی که مشکلاتی داشته‌اند بیشتر انطباقی باشد، زیرا مردان سالمی که شرایط لازم برای تولیدمثل موفق را هم دارند، نیاز زیادی برای

---

[1]- Priority

تجاوز نمی‌بینند. تجاوز جنسی وابسته به نقص در شرایط لازم برای باروری موفق، در سایر گونه‌ها نیز روی می‌دهد. یک مورد از این مسئله، بابون‌های درخت‌زی هستند. برای ماده بابون‌ها، جثه نر در انتخاب همسر اهمیت دارد. نرهای با جثه کوچک‌تر، احتمالا به دلیل اینکه کمتر بوسیله ماده‌ها انتخاب می‌شوند و همچنین به دلیل جثه کوچک‌ترشان که امکان حرکات سریع در لابه‌لای درختان را به آنها می‌دهد، هر از گاهی اقدام به ارتباط جنسی اجباری با سایر ماده‌ها می‌کنند).

سیستم‌های حقوقی، برای پیشگیری از این جرم که آسیب‌های بسیار جدی برای جامعه دارد، مجازات‌های گوناگونی را تدوین کرده‌اند. در قوانین مجازاتی اکثر کشورها، برای قتل مردی بدست مرد دیگر، به علت اینکه با همسر او رابطه داشته است، جرائمی بسیار سبک‌تر از سایر قتل‌ها در نظر گرفته می‌شود. حتی در کشور آمریکا که یکی از لیبرال‌ترین کشورها است هم، چنین جرمی، قتل غیرعمد دانسته می‌شود (به نقل از کارترایت، ۲۰۰۰). این مسامحه را در قوانین حقوقی فرهنگ‌های متعددی می‌توانیم ببینیم. البته، مجازات‌های تعیین‌شده برای این جرم، در کشورهای غربی شدت کمتری دارد که احتمالا بر میزان تجاوز در این کشورها تاثیر می‌گذارد. مشاهده این قوانین و گزاره‌های حقوقی نشان می‌دهند که علم حقوق، در هر فرهنگی، به آنچه که از نظر تکاملی برای مردان و زنان مهم و حساسیت‌برانگیز است، حساسیت لازم را داشته و آنها را در زمان وضع قوانین خود، مورد توجه قرار داده که این خود خبر از حکمت شهودی قانون‌گذاران از تحلیل‌های تکاملی ذهن انسان می‌دهد.

چنانچه بپذیریم که هر فرد به بقا خود و میل به زیستن توام با رفاه، بیشتر از ارضای جنسی اهمیت می‌دهد، می‌توانیم فرض کنیم که افزایش در شدت مجازات‌های مربوط به تجاوز جنسی، می‌تواند موجب کاهش نرخ آن شود. این تحلیل، با مدل منحنی ایجاب نیز هماهنگی دارد. برای کاهش میل به رفتاری که ارتباط قابل ملاحظه‌ای با موفقیت تولیدمثلی و تناسب فرد داشته و شدیدا فرد را برمی‌انگیزاند، نیاز به تدوین مجازاتی به همان میزان شدید و برانگیزاننده هست. این منطقی است که فرض کنیم، برای منصرف شدن یک مرد هموساپینس از یک ارتباط جنسی افزایش‌دهنده تناسب، نیاز به ماری داریم که تهدید کننده شدید بقای اوست. این مار باید به اندازه کافی ترسناک بوده و در کفه ترازوی ذهن تکاملی او، بیش از چشم‌پوشی از یک ارتباط جنسی گذرا، کاهنده تناسب تکاملی او باشد. یکی از اصول اولیه‌ای که ذهن شناختی- تکاملی ما بر مبنای آن کار می‌کند، همین مقایسه سود و زیان رفتارها بر اساس افزایش یا کاهش تناسب تکاملی است. اصول ذکر شده و نتایج آنها، در مورد بسیاری از جرایم دیگر از قبیل خیانت و سرقت و در واقع همه جرائم دیگر، کاربرد دارد. البته بدیهی است که در کنار در نظر گرفتن مجازات‌های مناسب، به منظور کاهش و پیشگیری از آسیب‌ها، نیاز به فعالیت‌های متعدد دیگر به منظور جلوگیری از رخداد اولیه آنها هم داریم.

قانون، هنجارهای ناهنجار و تعارضات نقش

«قلمزن که بد کرد با زیردست قلم، بهتر او را به شمشیر دست
مدبر که قانون بد می‌نهد تو را می‌برد تا به دوزخ دهد» (سعدی).

انتظار قانون از مردان یک جامعه برای اینکه حداکثر مسئولیت را درباره رفتارهای جنسی همسران‌شان داشته باشند و از طرف دیگر، ممانعت سایر قوانین یا هنجارها برای ایفای این نقش بوسیله مردان، آنها را در وضعیت **تعارض**[1] یا ستیز نقش قرار می‌دهد. در این حالت، فرد دچار حالتی تعارضی می‌شود که ناشی از وجود انتظارات نقش متعارض برای اوست. او در عین اینکه نمی‌داند کدام نقش را به عهده بگیرد، در عین حال نمی‌تواند برخلاف هیچ یک از آنها هم عمل کند. مثال دیگر، درخواست قانون از زنان برای اینکه تا زمان ازدواج با جنس مقابل ارتباط جنسی نداشته باشند و از سوی دیگر، تاکید هنجارهای اجتماعی بر رابطه جنسی در قبل از ازدواج است. تعارض نقش، علاوه بر ایجاد احساس ناخوشایند ناکامی و تعارض در فرد، می‌تواند باعث شود تا فرد از انجام مسئولیت‌های اجتماعی به دلیل این ناهماهنگی‌ها، اجتناب کند. اجتناب مردان از ازدواج، یکی از این نمونه‌هاست. چنانچه بین قوانین و هنجارهای جامعه تضاد وجود داشته باشد، مشکل می‌تواند از قوانین رسمی جامعه، هنجارها یا هر دوی آنها باشد. اما در هر صورت، تضاد بین این دو نیروی قدرتمند در شکل‌گیری رفتارهای جنسی افراد در جامعه، اثرات منفی جدی بر روی به-زیستی جنسی، اخلاقی، اجتماعی و جسمی افراد داشته و باید تلاش هر چه بیشتری به منظور رفع این ناهماهنگی‌ها صورت بگیرد.

در تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از موارد، قدرت و نقش هنجارهای غیررسمی در شکل‌دهی به رفتار افراد، بسیار نافذتر از قوانین رسمی یک جامعه است. این مسئله بخصوص در جوامع سنتی مثل جامعه ما که افراد تمایل دارند رفتارهای خود را بیشتر بر اساس هنجارها تنظیم کنند تا کدهای قانونی، بارزتر است. هنجارهایی که خود ناهنجار هستند یکی از علل بوجود آمدن رفتارهای ناهنجار در افراد هستند. مسئولین حقوقی، رسانه‌ها و متصدیان امور فرهنگی باید در این زمینه یعنی از بین بردن تعارضات بین قوانین رسمی و هنجارهای مشکل‌ساز، کوشا باشند.

منع یا تایید خواسته‌های تکاملی ما از طرف قانون، باید بستگی تامی به پویایی‌های تکاملی و منافع گروهی و درازمدت ما داشته باشد. بشریت، در طول تکامل جوامع و فرهنگ‌های خود، دریافته که برای حفظ نظم در جوامع و جلوگیری از آشفتگی‌های غیر قابل جبران، می‌بایست افراد را از اینکه بطور خودخواهانه‌ای

---

[1]- Role Conflict

فقط به فکر ارضای غرایز خود باشند، باز بدارد. در طی این فرایند، این راه‌چاره را یافته که تنها راه برای نیل به این مقصد، فدا کردن بعضی از تمایلات انسانی به نفع سایر تمایلات است.

ذهن غریزی، عدالت و اقتصاد

«... حال ای شما که می‌خواهید عدالت را بشناسید، چگونه می‌توانید،
مگر آنکه هر کاری را در روشنای تمام بنگرید؟ ...»
(جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره جرم و جزا).

اینکه از نظر اقتصادی، چه چیز برای شهروندان عادلانه است ممکن است از جمله مباحثی باشد که در ظاهر ساده و دارای جواب‌های سرراست به نظر برسد اما در عمل و با تفکر بیشتر، پیچیدگی خود را نشان می‌دهد. چه میزان حقوق برای مشاغل مختلف باید در نظر گرفته شود؟ تا چه حد باید میزان تحصیلات را در این مسئله دخالت داد؟ دشواری شغل و شرایط کاری را تا چه حد؟ و اما نقش جنسیت باید چه باشد؟ در کشور ژاپن، معلمان از جمله کارکنان مهمی تلقی می‌شوند که نسبت به سایر کشورها درآمد و مزایای زیادی برای کارشان در نظر گرفته می‌شود (این مسئله ریشه در انقلاب اصلاح‌گر ژاپنی به نام میجی دارد که اصلاحات خود را بر پایه چند رکن اساسی که یکی از آنها آموزش در کشور بود گذاشت). درحالی‌که در کشوری مانند کشور ما، شغل معلمی، از نظر اقتصادی در حد تقریبا بسیارپایین قرار دارد. در یک جامعه، موقعیت اقتصادی یک معلم باید در کدام پله از سلسله مراتب اقتصادی قرار بگیرد؟

یکی از چالش‌های جوامع در زمینه مدیریت اقتصادی، ملاحظه نقش جنسیت در محاسبه درآمد، حقوق و سایر منابع اقتصادی مانند قوانین مربوط به ارث بوده‌است. شاید پیش از آنکه این سئوال طرح شود که آیا باید بین دو جنس، از نظر این موارد تفاوتی قائل شویم یا نه، این سئوال باید جواب داده شود که آیا وضعیت دو جنس، از نظر روانشناختی، اجتماعی، فرهنگی و محیطی، می‌تواند تاثیری بر مطلوبیت عمل بر مبنای اصل تشابه یا تمایز بگذارد؟ در اینجا، فقط به یک مورد می‌پردازیم که در آن، تعامل و ارتباطات درونی مولفه‌های روانشناختی و اجتماعی نمایان می‌شود.

همانطور که قبلا بطور مبسوط و به اشکال مختلف بحث شد، ذهن انسان بصورت جنسیت‌مدارانه، تنظیم، ساخته و برنامه‌ریزی شده است. برای دو جنس، راهبردهای متفاوتی می‌توانسته تناسب‌گرایانه باشد. راهبردها، نقشه‌های ذهنی هستند که تفاوت در انتخاب آنها، تفاوت در روش تفکر را ایجاب می‌کرده‌است. دو جنس، از این رو دارای ذهن‌های جنسیت‌مدارانه و ویژگی‌های عصب-روانشناختی متفاوت شده‌اند که ابزار لازم برای تحقق اهداف غریزی و تکاملی نهایی یعنی بقا و تولیدمثل آنها فراهم شود. زنان، هنوز هم اینطور می‌اندیشند (و

انتظار دارند) که تأمین منابع مادی یک زندگی مشـــترک، جزو وظایف یک مرد اســـت. مردان، مجبورند برای ارضـای امیال جنسـی خود که بسـیار بیشـتر از زنان اسـت، به زنان، پول و سـایر کالاهای مادی پرداخت کنند. آنها خودشـان نیز، غالبا این هنجار را می‌پذیرند. قوانین رسـمی و هنجارهای غیررسـمی جامعه، در بسیاری از کشـورها از جمله کشور ما، تابع و تاییدکننده همین پیش‌فرض‌ها هستند. از این رو، در جامعه، ارضای جنسی برای مردان، بسـیار هزینه‌بر اسـت و این موضـوع دقیقا به زنان برمی‌گردد زیرا آنها سـکس و ارضـای جنسـی را، برای اغلب مردان بسـیار گران می‌کنند و این خود باعث می‌شـود تا این واقعیت که مردان، نیاز بیشـتری به درآمد اقتصـادی جهت ارضـای نیازهای خود و از جمله نیاز جنسـی داشـته باشـند، بیشـتر شـود. بنابراین، اگر این توالی از حقایق وجود دارد که: الف) مردان میل جنســـی بیشـــتری دارند، ب) زنان، غالبا و در رابطه با اغلب مردان، برای اینکه حاضـــر به برقراری رابطه جنســـی چه در خلال روابط کوتاه‌مدت و چه درازمدت همانند ازدواج شـــوند، بطور آشـکار یا پنهان، درخواسـت مطالبه‌های مادی دارند، ج) فرهنگ و قانون، وظیفه تامین مادی روابط بین دو جنس از جمله تامین مادی در ازدواج را، به عهده مردان می‌گذارد. پس فراهم‌آوردن شـــرایطی که از طریق آنها، مردان بتوانند منابع مادی لازم جهت ارضـای نیازهای خود و زنان را کسـب کنند نیز، به عهده جامعه قرار دارد. در این حالت، گرفتن دستمزد بیشتر بوسیله مردان، نه تنها نوعی تبعیض جنسیتی نیست بلکه کاملا مطابق با عدالت هم هســت. وانگهی دریافت این دســتمزد بیشــتر در نهایت دوباره به خود زنان برمی‌گردد چرا که قطعا بخش قابل ملاحظه‌ای از تلاش هر مرد برای کسـب درآمد، برای رسـیدن به ارضـای جنسـی اسـت. در واقع، اغلب آنها، اگر هم کار می‌کنند برای زنان کار می‌کنند. پس در اینجا این کاملا عادلانه و طبیعی اســـت که مردان، حق بیشـــتری برای داشـتن شـغل داشـته باشـند و یا به ازای کار خود، درآمد بیشـتری تقاضـا کنند و یا اینکه قوانین ارث، مبالغ بالاتری را برای فرزندان ذکور در نظر بگیرند. از طرف دیگر، نظر رویکردهای جدید ســـیاســـی به مدیریت اقتصـادی اینسـت که از نظر واگذاری مشـاغل و سـایر منابع اقتصـادی، باید توزیع برابری بین دو جنس وجود داشته باشد. در کشورهایی مانند کشور ما که با بحران اقتصادی و کار مواجه است، این مسئله توانسته مشکلات دامنه‌داری را برای هر دو جنس بوجود بیاورد. از یک طرف، واگذاری مشـاغل و درآمدهای اقتصـادی به زنان و از طرف دیگر، پافشـاری بر قوانین و هنجارهای قدیمی مانند تعریف نان‌آور خانوده، هنجارها و همچنین قوانین مربوط به مهریه و طلاق، توانسـته به کاهش در روی‌آوری جوانان به ازدواج و ازدیاد سـایر آسـیب‌های اجتماعی منجر شود. در کشور آمریکا که از نظر توزیع درآمد شغلی بین دو جنس، وضعیت برابرنگرانه‌تری وجود دارد، از نظر قانونی، هر دو جنس مســئول تامین منابع مادی زندگی مشـــترک محســـوب می‌شـــوند. یکی از دلایل ارائه درخواسـت طلاق از طرف مردان آمریکایی نیز، به شـکایت از عدم شـاغل بودن زن و مشـارکت نداشـتن او در فراهم‌آوری منابع مالی لازم برای زندگی مشترک، برمی‌گردد. در جامعه ما که رویکردهای جدید مدیریتی، سعی

در واگذاری جایگاه‌های شغلی بیشتر به زنان دارند، استمرار قوانین و هنجارهای قبلی درباره جایگاه مرد و زن در چرخه اقتصادی خانواده، منجر به یک گسست شدید و عدم انسجام اقتصادی و اجتماعی می‌شود. قوانین و هنجارها، باید در یک ارتباط و تعامل سازنده و هماهنگ تغییر کرده یا بنیان گذاشته شوند. آنها یا باید مبتنی بر ذهن غریزی ما قرار بگیرند یا بر اساس تعقلات و منطق مدرنی که مطابق با شرایط پیش می‌رود، پایه‌ریزی شوند. به همان میزان که فرصت‌های اقتصادی و شغلی بیشتری به یک جنس تعلق می‌گیرد، باید مسئولیت‌های اقتصادی بیشتری نیز، به آن جنس، تفویض شود. اگر درآمدها و ثروت‌ها تقسیم می‌شوند، مسئولیت‌ها و وظایف اقتصادی هم، باید تقسیم شوند. ما باید مسئولیت‌های اجتماعی و وجودی همراه با بهره‌مندی‌های خودمان از جامعه را بپذیریم. چطور می‌توان از مردان جویای کاری که با مسئولیت‌های بی‌شمار اقتصادی زندگی مشترک مواجه هستند، انتظار قبول مسئولیت سنگین تشکیل خانواه را داشت، درحالی‌که معتقد باشیم که نباید انتظار داشت که درآمد شغلی یک زن، لزوما در خانواده خرج شود. برابری و مساوات که از جمله دستاویزهای اساسی نهضت‌های فمنیستی است، گویا در اینجا بسیار خاموش عمل می‌کنند. آیا انتظار برابری در بعضی از جنبه‌هایی که به نفع یک جنس هستند و در عوض حذف آن از بعضی از جنبه‌های دیگر که چنین منافعی را در پی ندارند، متضاد با پیش‌فرض‌های اساسی یک نظام ایدئولوژیکی مدعی برابری‌نگری عدالت‌خواهانه نیست؟ بر این اساس، اگر بخواهیم همه‌جانبه به مسئله عدالت اقتصادی بین دو جنس در جامعه نگاه کنیم، باید همه این مسایل را، بطور همزمان و در یک رویکرد کل‌نگرانه، به حساب بیاوریم.

منبع جنسی، به عنوان یکی از اصلی‌ترین منابع زنانه تلقی می‌شود که زنان می‌توانند آن را به سایر منابع همانند منابع مادی و اجتماعی تبدیل کنند. این موضوعی است که در کتاب معروف پول شیرین[1] (در فارسی به سرمایه جنسی ترجمه شده است) بوسیله نویسنده آن کاترین حکیم (۲۰۱۱) بسیار مورد تاکید و توصیه قرار گرفته است. این کتاب، درباره این موضوع بحث می‌کند که زنان می‌توانند و می‌بایست که از سرمایه جنسی خود، در تعاملات‌شان در جامعه بهره بگیرند و این موضوع امری کاملا مطلوب است. البته، به نظر می‌رسد که این حقیقت یعنی اینکه سکس و جنسیت یکی از سرمایه‌های مهم زنان در روابط انسانی و در جامعه است، نیازی به توصیه و نگارش نداشته باشد چرا که قدمت استفاده از سرمایه جنسی، به تاریخ تکامل بشر برمی‌گردد. درحالی‌که زنان می‌توانند، از سرمایه جنسی خود بطور بالقوه استفاده‌های زیادی بکنند، اغلب مردان را نمی‌توان دارای سرمایه‌های جنسی آنچنانی دانست که بتوانند از آن، همچون یک ارز برای تبدیل به ارزی دیگر استفاده کرد. این موضوع، باعث شده تا مردان، در روابط خود، اغلب نقش خریدار و زنان فروشنده باشند. این خود

---

[1]- Honey Money

منجر به این می‌شود که مردان، برای رسیدن به زنان، نیاز داشته باشند تا پول و منابع مادی بسیار بیشتری کسب کنند. این حلقه آخر نیز به نوبه خود، تفاوت در توانایی کسب منابع مادی بوسیله دو جنس را ضروری می‌سازد.

یکی از معضلات دیگر مرتبط با استقلال زیاد اقتصادی زنان در جامعه، به میل عده‌ای از زنان شاغل به پذیرش تعهدات زندگی مشترک برمی‌گردد. تعدادی از زنانی که از نظر اقتصادی توانایی استقلال مالی می‌یابند، تمایل کمتری دارند که زیر بار مسئولیت‌های زندگی مشترک بروند. آنها ممکن است معتقد باشند که ازدواج آزادی آنان را محدود می‌کند و برای ارضای آن دسته از نیازهای خود که بوسیله جنس مقابل ارضاء می‌شود مانند نیازهای هیجانی و جنسی نیز، نیازی به ازدواج احساس نمی‌کنند. آنها می‌توانند از طریق ارتباطات باز با جنس مقابل، این نیازها را به شیوه‌ای آزادانه‌تر، تنوع‌طلبانه‌تر و مطابق میل خود ارضاء کنند. جالب اینجاست که مشاهده همین رفتارها از طرف یک مرد، می‌تواند باعث شود تا از طرف بعضی از نظام‌های طرفدار حقوق برابری دو جنس، متهم به بی‌تعهدی اجتماعی شود درحالی‌که همین نظامات اجتمای و سیاسی، این نیمرخ رفتاری در زنان را به میل به استقلال اجتماعی این زنان نسبت می‌دهند؛ نهایت و آخر برابری‌نگری!

نیازی بسیار مهم به نام نیاز جنسی در جامعه وجود دارد که باید ارضاء شود. چه خوب و چه بد و چه بپذیریم و چه نپذیریم، این نیاز آنجا حضور دارد و اگر در تعداد زیادی از افراد جامعه برآورده نشود، همچون آب پشت سد، جمع می‌شود. جامعه یا باید راهی برای تخلیه این آب پیدا کند یا آن آب، بالاخره سد هنجارها و قوانین اجتماع را خواهد شکست. ارضای جنسی نیازهای مردم یک جامعه، همانند ارضای سایر نیازهای اولیه همچون گرسنگی و تشنگی یا نیاز به سرپناه است. به هر حال، یک نظام حکومتی، وظیفه دارد همانطور که برای این نیازهای شهروندان خود برنامه‌ریزی می‌کند، برای نیازهای جنسی آنها هم فکری کند. از طرف دیگر، ارضای نیاز جنسی، بخصوص برای مردان، نیاز به پول و سرمایه مادی دارد. درصورتی‌که منابع مادی و اقتصادی، در جامعه محدود باشد، عقل حکم می‌کند که آن منابع، در جایی و به نحوی صرف شوند که بیشترین منفعت را به بیشترین افراد برسانند. طبق اصل نیاز جنسی بیشتر در مردان به زنان، در دسترس قرار دادن منابع مادی برای مردان، غالبا به معنی دسترسی زنان به آن منابع مادی هم هست اما برعکس آن صادق نیست.

استراتژی‌های جنسی- فردی، منافع صنفی و قانون‌گذاری

«خیلی خوب نیست که بدانی در غذایت و در دستگاه قانون‌گذاریت، چه می‌گذرد!»
(بنجامین دیزریلی، نخست وزیر بریتانیا در قرن نوزدهم).

«من هیچوقت بحث نمی‌کنم. من فقط توضیح می‌دهم که حق با من است!».

«اگر کسی واقعا دوست من است، از او انتظار دارم در مواردی که حق با من است، طرف «حق» باشد و در مواردی هم که حق با من نیست، طرف «من» باشد!» (منبع!).

همانطور که در فصول قبل دیدیم، استراتژی‌های جنسی و شایستگی تکاملی افراد، شدیدا بر رفتارهای آنها تاثیر می‌گذارد. می‌توانیم از خود بپرسیم که آیا استراتژی‌های جنسی مردان و زنان یا تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی در آنها، بر تصمیمات قضایی آنها هم تاثیر می‌گذارد یا نه؟ همچنین، متغیرهای موثر بر استراتژی‌های افراد و منافع صنف، طبقه، گروه یا جنسیتی که فرد به آن تعلق دارد، چه تاثیری بر نوع قانون‌گذاری حقوق‌دانان مذکر و مونث هر جامعه و همچنین بر نحوه قضاوت قضات، وکلا و گروه‌های اجتماعی، در برخورد با مسائل و جرم‌های جنسی، دارد؟ آیا نحوه برخورد تفسیری و تبلیغی رسانه‌های جمعی با یک حادثه آسیب‌زا یا جرم جنسی را باید به حساب تفکرات اغلب افراد آن یک جامعه گذاشت یا دیدگاه عده‌ای معدود از افراد که با یکدیگر منافع و سلیقه‌های مشترکی دارند؟ چرا دسته‌ای از مردان اینقدر خواهان ورود زنان به بازار کار و بطور کلی جامعه هستند (حتما از یک روانشناس تکاملی انتظار ندارید که باور کند که همه این مردان، صرفا به علت دلسوزی برای زنان، به دنبال این موضوع هستند!). آیا باید به افراد معروف مانند هنرمندان موسیقی، بازیگران سینما یا بازیکنان فوتبال، که در یک سری از خصایص مشترک منافع صنفی دارند، اجازه داد تا از طریق رفتار و گفتار خود، اقدام به هنجارسازی درباره رفتارهای جنسی کنند؟

پدیده **هنجارسازان ناهنجار**، چالش دیگری در فرایند بنیان گذاشتن عرف‌ها و هنجارها در جامعه است. ناهنجاری می‌تواند به هر شکلی باشد؛ از ناهنجاری‌های شخصیتی گرفته تا جنسی. باید توجه داشته باشیم که چه کسانی و با چه استراتژی‌های جنسی- شخصی یا منافع صنفی احتمالی، در صحنه‌هایی مانند قانون‌گذاری، تصمیم‌گیری و هنجارسازی درباره رفتارهای جنسی، حضور دارند. ناهنجاری‌های شخصیتی، روانشناختی، اخلاقی و البته سرآمد آنها یعنی خودخواهی‌های تناسبی افراد، می‌تواند باعث شود تا آنها نخواهند یا نتواند در مسیر منافع جمعی، حتی اگر به قیمت ایجاد مشکل برای اکثریت دیگر افراد یک جامعه تمام شود، قدم بردارند.

وقتی برد ما، در گرو باخت دیگری است

«انسان، گرگ انسان است[1]» (توماس هابز). «چه کسی جرات دارد پس از آن همه تجربه‌های زندگی و تاریخ [بشر]، جمله انسان، گرگ انسان است را نفی کند؟!». (فروید، تمدن و ملالت‌های آن).

«کافی نیست که موفق شوی، دیگران نیز باید شکست بخورند» (گور ویدال[2]، ۱۹۲۵).

زمانی که نیچه می‌گفت «عشق به همنوع، در مقایسه با هراس از همنوع، پیوسته امری بی‌اهمیت، تا حدودی قراردادی و ظاهری بوده است» داشت از درک عمیق خود از پویایی‌های انسان‌ها در تعامل با سایر همنوعانش صحبت می‌کرد. از منظر مغز رقابت‌گر تکاملی ما، برای اینکه در بازی‌های زندگی موفق شویم، همیشه این کافی یا شدنی نیست که از سایرین جلو بزنیم. شاید نیاز باشد که مانع رقبای خود از ادامه راه شده و یا هدایت آنها به مسیری نادرست را برنامه‌ریزی کنیم. ابراز این شرارت، می‌تواند شکل‌های زیادی به خود بگیرد. بعضی وقتها، دیگران را به مسیری هدایت‌کردن که فقط یا غالبا به نفع خود ماست، می‌تواند حربه‌ای خودآگاه یا ناخودآگاه باشد که ریشه‌ها و اهداف آن، نه تنها از چشم قربانی بلکه برای سوارکننده ترفند هم، پنهان باقی بماند. زمان‌هایی، این استراتژی، خود را در جذب‌کردن هر چه بیشتر یار به اعضای تیم خودی یا همان مسلک ایدئولوژیکی و عقیدتی خودمان نشان می‌دهد. این عمل، بدون توجه به نفع یا ضرر واقعی برای شخص مورد هدف صورت می‌گیرد. هر چقدر که تعداد سربازان حاضر در لشکری که ماهیت و وجودش به نفع ماست بیشتر باشد، توان ما برای مدیریت شرایط و موقعیت‌ها بیشتر خواهد بود. مهم نیست که دیگران را تشویق به تجرد یا تاهل می‌کنیم؛ اهمیت در چرایی پافشاری ما برای اینکه دوست داریم دیگران را مجرد یا متاهل ببینیم، برمی‌گردد.

یک یارکشی شایع که ممکن است در جامعه روی دهد، جبهه مجردین و متاهلین است. کسانی که بنا به علل مربوط به تعدیل قدرت در رابطه با جنس مقابل و عموما از روی اختیار، اقدام به تجرد می‌کنند، ممکن است متمایل باشند که سایر هم‌جنسان خود را هم دائما مجرد ببینند. متاهلین نیز ممکن است جبهه‌گرایی کرده و بطور مکرر از این و آن رفیق بپرسند که چه زمان قصد دارند به آنها شیرینی عروسی بدهند. در بعضی شرایط هم، ممکن است آنچه که فرد ترویج می‌کند اتفاقا متفاوت از وضعیت خودش باشد. یک فرد مجرد، ممکن است از تاهل رقبا دفاع کند تا میدان دسترسی خود به روابط گذرای جنسی را عریض‌تر نماید. و در شرایطی دیگر، یک فرد متاهل، اطرافیان را به تجرد تشویق کند تا مانع از تولیدمثل موفق آنها شود. عده‌ای از مردان، به این دلیل بر ازدواج سایر همتایان خود تاکید دارند که می‌دانند کاهش نرخ ازدواج، بر میل زنان به روابط کوتاه‌مدت تاثیر منفی

---

[1]- به این معنی که انسان‌ها نسبت به همدیگر همچون گرگ رفتار می‌کنند.

[2]- Gore Vidal

و جدی می‌گذارد. زنان، نیاز به، داشتن یک رابطه امن و درازمدت دارند. هنگامی‌که می‌بینند احتمال ازدواج با شرکای کوتاه‌مدت‌شان کم است، شدیدا خوددار شده و به دنبال شرکایی برای یک رابطه درازمدت می‌روند. آنها، تا از وجود فعلی یا آتی چنین امکانی یعنی شرکای درازمدت متعهد مطمئن نشوند، میلی هم به رابطه کوتاه‌مدت نخواهند داشت. پس کاملا مورد انتظار است که تعدادی از مردان جذاب و موفق در دسترسی جنسی به زنان، از ازدواج سایر هم‌جنسان خود، خشنود باشند. علاوه بر این، ازدواج زنانی که استراتژی دوگانه، جزیی حتمی از سبک زندگی جنسی آنهاست، به معنی داشتن احساس ایمنی برای عملی‌کردن این استراتژی است. این زنان، اگر مطمئن شوند که بالاخره عده‌ای از مردان، با آنها ازدواج خواهند کرد، برای داشتن روابط جنسی زودگذر با مردان جذاب هم، راغب‌تر می‌شوند. همانطور که در جایی دیگر از کتاب هم ذکر آن رفت، بطور جالبی، در سال‌های اخیر که مشکلات اقتصادی در کشور ما، تبدیل به یکی از موانع اصلی بر سر ازدواج جوانان شده، مولف با مردانی برخورد و مصاحبه داشته که خود اذعان می‌کردند که امیدوار هستند وضعیت اقتصادی جامعه بهبود پیدا کند به این علت که اعتقاد داشتند که بهبود وضعیت اقتصادی و گرم‌شدن دوباره بازار ازدواج، همچنین زمینه را برای دسترسی آنها به شرکای جنسی کوتاه‌مدت فراهم می‌کند! آنها به خوبی می‌دانستند و به این اذعان داشتند که احساس می‌کنند که شرایط بد اقتصادی و آینده مبهم از این نظر، منجر به این شده که بسیاری از زنان و دختران دیگر میل آنچنانی به روابط کوتاه‌مدت نداشته و یا برای داشتن چنین روابطی، درخواست‌های مالی داشته باشند. از این رو گشایش‌های اقتصادی را بازکننده راه برای اینکه بتوانند با این زنان رابطه داشته باشند، می‌دانستند.

پژوهش‌ها نشان داده‌اند که شیوع هم‌جنس‌گرایی در زنان، در زمان اوج فعالیت‌های فمنیستی در یک جامعه، افزایش می‌یابد. یک علت به این برمی‌گردد که نظام‌های ایدئولوژیک مربوط به حقوق دو جنس، به دنبال تغییر اهرم‌های قدرت ارتباطی و ساختاری بین دو جنس هستند. بعضی از آنها، قصد افزایش چرخش این اهرم به سمت جنس مونث و بعضی دیگر به دنبال کشیدن آن به طرف جنس مذکرند. فعالیت‌های فمنیستی و جذب‌شدن زنان به این نظام‌ها، می‌تواند عملی به منظور مبارزه برای رسیدن به حقوق و آزادی‌های جدید باشد. در این راستا، ممکن است عده‌ای از زنانی که معتقد به این نظام می‌شوند حتی همجنس‌گرایی و تشویق سایر هم‌جنسان‌شان به این کار را، به علت کاهش بازار جنسی از نظر تعداد زنان در دسترس برای مردان، موفقیتی برای فشار به جنس مذکر به منظور تحمیل خواسته‌های خود، به حساب بیاورند.

جالب این است که افراد، در زمان طرفداری و تبلیغ نظام جنسی ترجیحی خود، خودشان را نوع‌دوست‌ترین افراد درخصوص اشخاص مورد هدف خود نشان می‌دهند. جمله کلیشه‌ای همه آنها هم این است که: «من خیر تو را می‌خواهم!» یا «من برای خودت می‌گویم!». آنها یا خود هم نمی‌دانند و یا نمی‌خواهند طرف مقابل آنها بویی ببرد که در پشت این به ظاهر خیرخواهی‌ها و نصیحت‌های مشفقانه، خودخواهی‌های جاودانه آدمی نهفته‌اند.

با توجه به اینکه در دنیای جدید، اثربخشی این استراتژی‌ها، در افزایش تناسب و تولیدمثل موفق عاملین به آنها احتمالا کم است پس چه چیز باعث می‌شود تا فرد، همچنان دست به این رفتارها و راهبردها بزند. جواب، به همان موضوع ریشه‌ای تکراری برمی‌گردد که این استراتژی‌ها، محصول ذهن تکاملی- اجتماعی ما هستند که هنگام حیات در قبایل یا روستاهایی با جمعیت بسیار اندک شکل گرفته است. استونس و پرایس (۱۹۹۶) اندازه معمول گروه‌های شکارچی- گردآورنده انسانی را بین ۶۰-۴۰ نفر و دانبار (۱۹۹۶) بین ۱۵۰-۱۰۰ نفر، تخمین می‌زنند. زندگی در گروه‌های با جمعیت‌های پایین مانند دهکده‌هایی که از تعداد کمی خانوار تشکیل شده باشند، به فرد اجازه می‌دهند تا با بکارگیری تعدادی از این راهبردها، به میزان قابل‌ملاحضه‌ای، نسبت به سایر رقبا، پیشی بگیرد. دنیای ما جدید شده اما ژن‌ها و نورون‌های سازنده روان ما، همچنان کهنه و قدیمی باقی مانده‌اند. آنها درک نمی‌کنند که شامورتی‌بازی‌ها و ترفندهای قدیمی در دنیای جدید دیگر جواب نمی‌دهد. البته این مسئله، فقط یک طرف قضیه را نمودار می‌سازد. در سوی دیگر، بسط‌یافتن و سازگاری انطباق‌های روانشناختی با شرایط جدید، قرار می‌گیرد. انسان، به مدد هوش خود، می‌تواند در آنچه که پیش‌ران‌های ژنتیکی به او دستور می‌دهند تغییراتی بوجود آورده و آنها را تعدیل کند. حتی در دنیای جدید هم، درصورتی‌که این استراتژی‌ها با شرایط جدید منطبق شوند، می‌توانند حداقل تا حدی همان کارایی قبلی خود را داشته باشند. تشکیل گروه‌های فکری و عملی برای اعمال هرچه بیشتر انتخاب‌ها و رفتارهای منطبق با استراتژی‌های مورد علاقه خودمان در جامعه، راه‌اندازی مرام، مسلک، حزب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی که تاییدکننده ارزش‌های جنسی و اخلاقی خود ما باشند، تمایل به اعمال کنترل بر تبلیغات رسانه‌ای در جهت ارزش‌های خودمان و فشار برای تنظیم ارزش‌های جامعه در جهت استراتژی‌های جنسی خودمان از جمله این مواردند.

روانشناسی تکاملی، کاربردهای حقوقی و چالش‌های پیش رو

«یک پیام، [فقط درصورتی‌که] از نظر سیاسی درست دانسته شود، علم خوب تلقی می‌گردد»
(کورزبان[1]؛ به نقل از کانازاوا، ۲۰۰۸).

برای بکارگرفته‌شدن تحلیل‌های تکاملی در قانون، محدودیت‌ها و موانع مهمی وجود دارد. یکی از این موانع، ادغام یافته‌های تکاملی در بدنه حقوق و سیاست است. "تعداد کمی از متفکرین حقوقی، زمینه‌های قوی علمی و یا علاقه به علم دارند. همچنین تعداد کمی از آنها تفاوت بین تبیینات اولیه با غایی [که در روانشناسی تکاملی مد نظر است] را می‌فهمند" (جونز، ۲۰۰۵). عدم درک درست و خلط تبیینات و تحلیل‌های تکاملی نیز

[1]- Kurzban

می‌تواند به همین دلیل باشد. زمانی، یک سناتور آمریکایی گفته بود که تفکری که معتقد است، تجاوز دارای کارکرد [تکاملی] است، منزجرکننده و تنفرآمیز است. اکثر افراد ممکن است صفحاتی از متون تکاملی را ورق بزنند، بدون اینکه با جزئیات دقیق آن آشنا شوند. در این مورد، عدم درک درست «آنچه که روزی کارکردی بوده و آن هم فقط از نظر تولیدمثلی» با آنچه که امروز برای افراد سازگارانه و انطباقی محسوب می‌شود، منجر به عدم درک درست تحلیل تکاملی پدیده تجاوز جنسی از طرف آن سناتور آمریکایی بوده است. روانشناسی تکاملی، به هیچ روی نمی‌گوید که تجاوز، افزایش‌دهنده تناسب در مردان امروزی است چرا که در دنیای مدرن، موفقیت تولیدمثلی، اصلا ملاک و ارزش تلقی نمی‌گردد و علاوه بر این، تجاوز، در جوامع مدرن و نرمال، دیگر منجر به حاملگی و تولیدمثل نمی‌شود. بلکه اینطور می‌گوید که به علت اینکه تجاوز جنسی برای بعضی از مردان و آن هم در محیط تکاملی انطباق‌ها، منجر به زادآوری بیشتر می‌شده، ژن‌های کدکننده این رفتار، در خزانه ژنومی انسان باقی مانده‌اند.

خوشبختانه، موسسات و مراکز معتبری در مورد کاربرد تفکر تحلیلی در قانون، مشغول به فعالیت و آموزش در این زمینه‌ها شده‌اند که دو موسسه ذیل از آن جمله‌اند (به نقل از جونز ، ۲۰۰۵):

موسسه پژوهش رفتاری و قانون گروتر[1] (www.gruterinstitute.org). این موسسه، از طریق کنفرانس‌ها و انتشارات خود درباره دورنمای کارهای مهم در زمینه حوزه‌های مشترک رشته‌های رفتاری و حقوق، به آموزش متفکرین تکاملی و حقوقی می‌پردازد.

جامعه بکارگیری تفکر تکاملی در قانون[2] (www.sealsite.org). این انجمن، کمک کرده تا از طریق شبکه‌اش که از صدها اعضای بین‌رشته‌ای تشکیل یافته، بورسیه‌هایی[3] به حداقل ۲۲ کشور جهان داده شود.

روانشناسی تکاملی و اخلاق

اخلاق علمی؛ پنجره‌ای جدید در نگاه به اخلاقیات

فرض بر این است که در بسیاری از زمینه‌ها، این اخلاق است که زیرساز سایر حوزه‌های اثرگذار بر رفتار جنسی جامعه مانند قانون، هنجارها و مذهب بوده است. یافته‌های روانشناسی تکاملی برای کسانی که منتظر یک اخلاق علمی بوده‌اند، مطالب مفیدی فراهم می‌کنند. یافته‌های پژوهش‌های علمی-تجربی که تاییدکننده گزاره‌های اخلاقی هستند، برای ما تاییدکننده و مشوق‌های مهمی به شمار می‌روند. این یافته‌ها، برای کسانی که معتقدند ما

---

[1]- Gruter Institute for Law and Behavioral Research
[2]- The Society for Evolutionary Analysis in Law (SEAL)
[3]- Scholarship

می‌بایست بر اساس اخلاقیاتی عمل کنیم که صحّت آنها بر اساس یافته‌های علمی ثابت شود، داده‌های خوبی فراهم می‌کنند. آن دسته از یافته‌های پژوهش‌های تجربی که به دور از گمانه‌زنی، تعصب، هیجانات و دفاع‌های کورکورانه باشند، برای کسانی که واقعا روحیه حقیقت‌گرایی داشته و تلخی حقیقت، منجر به دوری آنها از آن نمی‌شود، همچون چراغ راهی هستند که راه صحیح و غلط را نشان می‌دهند. چنانچه جامعه علمی و اجتماع معتقد باشند که می‌بایست از دانش، ارزش ساخته شود، پس همگی باید به حقایق ارائه شده بوسیله پژوهش‌های تجربی تمکین کرده و گردن بگذارند. به همین دلیل، به نظر می‌رسد که طرح مفهومی به نام اخلاق علمی که به معنای پذیرفتن گزاره‌های اخلاقی بر اساس یافته‌های علمی باشد، مفهومی مطلوب، هدایت‌گر و نویدبخش است.

اخلاق زیستی؛ دریچه‌ای نو در نگاه به منشأ اخلاقیات در انسان

اگر داده‌های علمی نشان دهند که بخش قابل ملاحظه‌ای از خلق و خو و مزاج ما که در اخلاق‌گرایی ما تاثیر دارند توارثی بوده و به ساختار ژنتیکی ما بستگی دارند، آنگاه معقول است که بپذیریم که افراد، با میزان‌های متفاوتی از استعداد اخلاق‌گرایی به دنیا می‌آیند. در اینصورت، حتی لازم خواهد بود که به والدین آموزش دهیم تا با فرزندان‌شان که با هم متفاوتند، متفاوت رفتار کنند، زیرا این مسئله به عدالت نزدیک‌تر است. به عبارت دیگر، تفاوت، تفاوت را می‌طلبد. اخلاق زیستی[1] یک رشته علمی نسبتا نوپا است که به بررسی و نقش ساختارهای زیستی انسان در گرایش او به اخلاقیات می‌پردازد. این زمینه پژوهشی جدید می‌تواند کمک شایانی به سایر رشته‌ها و زمینه‌هایی که با اخلاقیات انسانی سر و کار دارند، کند. پی بردن به منشأ حقیقی اخلاق‌گرایی در انسان و چرایی تفاوت‌های فردی و جنسی در آن، از جمله آرزوهای دیرینه ماست. اخلاق زیستی و روانشناسی تکاملی، تاثیرات متقابل و تعاملات مهمی دارند که نتایج آنها برای رشته‌های مربوط به اخلاق، قابل ملاحظه است.

اخلاق‌گرایی؛ وجدان درونی یا محاسبات تکاملی

«در برابر قوی‌ترین رانه‌ی وجودی ما، آن ستمگر وجود ما، نه تنها خرد، بلکه وجدان هم تسلیم می‌شود» (نیچه).

هنوز خیلی مانده تا ثابت شود که انسان‌ها از شامپانزه‌ها یا ببرها اخلاق‌گراتر هستند، چرا که مشاهدات نشان می‌دهند که عقل و اخلاق غالبا فقط ابزارهای غرایز ما هستند که در جهت اهداف تکاملی ما عمل می‌کنند. یک نمونه از این موضوع آن اخلاقیات جنسی است که افراد به آن معتقد هستند. همانطور که رایت می‌گوید "انتخاب ارزش‌های اخلاقی- جنسی بوسیله فرد، ترجمان همان کارآمدی یک استراتژی جنسی [خاص] با توجه

[1]- Bioethics

به شرایط است. افراد، آنچه را که با توجه به شرایط برایشان انطباقی و کارکردی است تحت چارچوب ارزش‌های اخلاقی- جنسی درونی کرده و بر مبنای این راهکارهای تناسب‌افزا عمل می‌کنند"(۱۹۹۶). در بسیاری از موارد، انگیزه‌های تکاملی و نه میل هشیارانه به اخلاقانه رفتارکردن، منجر به رفتار به ظاهر اخلاق‌گرایانه می‌شوند. روانشناسی تکاملی، می‌تواند به ما در درک قصورات اخلاقی، رفتارها و منش‌های افراد کمک کند. غیبت و خبربری‌های جنسی، علاوه بر اینکه می‌توانند حاکی از نگرانی افراد از شکستن قراردادهای جمعی باشند، همچنین می‌توانند نوعی ابراز نگرانی و خشم ناشی از مشاهده تناسب در حال افزایش و موفقیت تولیدمثلی دیگران باشند.

برای رسیدن به نگرشی درست‌تر، دقیق‌تر و کامل‌تر نسبت به ریشه‌های واقعی اخلاقیات، نیاز به تبیینات و یافته‌های تکاملی است. فردی را تصور کنید که اقدام به ارتباط جنسی با همکار خود نمی‌کند. آیا می‌توان گفت که این خودداری، بطور حتم، نشأت گرفته از خویشتن‌داری اخلاقی- درونی آن فرد است؟ قطعا اینطور نیست. این فرد ممکن است به این علت حاضر به ارتباط جنسی با همکار خود نشود که او را دارای شرایط مناسب برای یک رابطه جنسی گذرا نمی‌بیند. خودداری، همچنین می‌تواند به علت ترس از تبعات فاش‌شدن رابطه جنسی که می‌تواند اعتبار و شهرت او، ارزش او به عنوان همسر در نظر سایرین و در نتیجه تناسب کلی او را کم کنند، باشد. به همین دلیل، اگر فردی حاضر به ارتباط جنسی کوتاه‌مدت با فردی خاص نمی‌شود، این مسئله لزوما به دلیل بازدارنده‌های اخلاقی او نبوده و می‌تواند صرفا یکی از انواع استراتژی‌های جنسی آن فرد باشد. بطور مثال، همانطور که در فصل چهارم دیدیم، حیاء که نوعی محافظه‌کاری جنسی وابسته به موقعیت است، یکی از استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزای هر زنی است. این محافظه‌کاری که به علت سرمایه‌گذاری والدینی بالاتر در زنان روی می‌دهد، شرایط را برای انتخاب درست و صحیح در آنها فراهم می‌کند. بطور کلی و خلاصه، در بسیاری از شرایط، اخلاق جنسی می‌تواند بدون هیچ چیز اضافه‌ای، فقط منفعت‌طلبی جنسی و تناسبی ما باشد. هر چند، حتی در این صورت هم، ممکن است ارزش اجتماعی رعایت حدود در روابط جنسی با جنس مقابل در جای خود باقی بمانند اما در این حالت، ما دیدگاهی واقع‌بینانه‌تر نسبت به علت‌های واقعی و نه آرمانی رفتار افراد بدست می‌آوریم. این درک صحیح‌تر از علت‌های واقعی رفتار، به ما کمک‌های بسیار شایانی در بسیاری از جنبه‌های دیگر خواهد کرد. بطور مثال، اگر علت خودداری فرد از ارتباط جنسی با همکارش، ترس از تبعات ارتباط باشد، پس این احتمال وجود دارد که این فرد در شرایطی که تهدیدی برای از بین رفتن اعتبار او در نظر دیگران وجود ندارد، اقدام به روابط جنسی کوتاه‌مدت بکند. یکی از علل اشتیاق بعضی از افراد برای زندگی در شهرهای بزرگی که افراد به ندرت همدیگر را شناخته و بر رفتارهای همدیگر نظارت می‌کنند را می‌توان در همین ترس از آسیب به شهرت و اعتبار فرد به علت روابط متعدد جنسی در محیط‌های کوچک، جستجو کرد. در بسیاری از موارد، همین مکانیسم‌های روانشناختی- تکاملی ما و نه بازداری‌های واقعی و درونی اخلاق‌گرایانه

هستند که ما را از رفتارهای غیراخلاقی و غیرجامعه‌پسند باز می‌دارند. بر همین اساس، مخالفت‌های عده‌ای از مردان با چندزنی و یا روابط جنسی چندگانه و آزادانه مردان دیگر، می‌تواند ناشی از حس رقابت‌جویی این مردان بخاطر ترس از موفقیت تولیدمثلی سایر همتایان‌شان باشد تا شعارهای مبتنی بر حفظ حقوق زنان که آنها سر می‌دهند. این مردان که خود به هر دلیلی از جمله اقتصادی، اجتماعی، جسمی یا جنسی، توانایی اقدام به چندهمسری یا روابط چندگانه را ندارند ممکن است از جمله معترضین انحصاری این گونه از روابط باشند. با در نظر داشتن این نکته در ذهن، درک این مشاهده که چرا از بین خود مردان هم، عده‌ای، به طرزی ترسناک، گوشت بدن خود را پاره‌پاره می‌کنند تا از اعطای حق چندزنی به همتایان‌شان و یا گسترده شدن روابط آزاد جلوگیری کنند، آسان‌تر می‌شود! این دایه‌های مشکوک و مهربان‌تر از مادر، با این شعار که چندهمسری یا روابط آزاد ظلم در حق زنان است وارد می‌شوند اما پویایی‌های عمیق آنها چیز دیگری می‌گوید؛ رقابت و ترس‌های ناهشیاری که خود آنها نیز، به ریشه‌های عمیق آن پویایی‌ها بصیرتی ندارند.

یک نمونه ساده از تعاملات بین خصایص افراد که به دفاع یا عدم دفاع آنان از یک سری قوانین و هنجارهای جنسی خاص می‌انجامد، تعامل بین میزان میل و توانایی جنسی با طبقه اقتصادی و اجتماعی افراد است. نیمرخ خصایصی را در نظر بگیرید که در آن یک مرد، میل و توانایی جنسی پایین و در عوض دارای شرایط اقتصادی خوب و طبقه اجتماعی بالاست. قوانین و هنجارهایی که چنین مردانی به آنها اعتقاد دارند می‌توانند متفاوت از آنهایی باشند که مردان با خصایص متفاوت، می‌پسندند. مثلا، آنها ممکن است در مخالفت با چندزنی یا روابط آزاد صحبت کنند در حالی که در همان زمان، همتایان با طبقه اقتصادی و میل جنسی بالاتر آنها بخواهند از آزادی‌های جنسی یا چندزنی در جهت منافع شخصی خودشان دفاع کنند. برعکس آن نیز محتمل است؛ اینکه مردی با میل و توانایی جنسی بالا، دارای شرایط اقتصادی مطلوبی نباشد و از یک سری هنجارها و قوانین معین دیگر پیروی کند. این نیمرخ خصایص، می‌توانند خود را در ایدئولوژی‌های سیاسی و اجتماعی مورد ترجیح یا طرفداری فرد، نشان دهند. یک دلیل ساده اینست که هر کس فقط خودش را به خوبی درک می‌کند. این خودمداری در درک خود و عدم درک مطلوب سایرین، باعث می‌شود تا درست درباره خودمان را همان درست درباره کل جامعه بدانیم. این پدیده، منجر به تمایل ذاتی افراد برای تنظیم قوانین و هنجارها بر اساس تناسب‌افزا بودن آنها برای خودشان می‌شود. کاری که بسیار خطرناک و در مقیاس کلی جامعه، کاملا ناعادلانه است.

پاره‌ای از پافشاری‌های افراد برای اینکه دیگران را هم، با کُدهای اخلاق جنسی خود تنظیم کنند در زمره همین طرفداری‌های انطباق‌گرایانه قرار می‌گیرند. رفتارهای هر فرد، همیشه به تنهایی نمی‌تواند نتایج تکاملی لازم را برایش به دنبال داشته باشد مگر اینکه رفتارهای دیگران نیز، هماهنگ با رفتارهای او باشند. انتخاب‌های جنسی ما، هنگامی بیشترین منفعت کارکردگرایانه را برای ما دارند که محیط اطراف را هم تا حدی با این انتخاب‌ها،

تنظیم کرده باشیم. به همین خاطر، این یک کار هوشمندانه است که برای نقشه‌های تناسب‌افزای خودمان، یارگیری کنیم، انجمن و صنف راه بیندازیم و سعی کنیم کدهای منتج از این استراتژی‌های شخصی را به ایدئولوژی، هنجار و قانون تبدیل کنیم. بر همین اساس، انچه که در ذهن عده‌ای از مردانی که از آزادی زنان طرفداری کرده و زنان آزاد از نظر جنسی را روشنفکر خطاب می‌کنند می‌گذرد نه بهبود شیوه زندگی آن زنان که بلکه افزایش هم‌آغوشی‌ها و دفعات ارگاسم خودشان است. با این عمل، آنها نه به دنبال آزادی زنان که در واقع به دنبال آزادی خود و رهایی‌دادن هر چه بیشتر استراتژی‌های جنسی خودشان از دست ممانعت‌های محیطی هستند. این عده از مردان، همان‌هایی هستند که در صورت افزایش آزادی زنان، به هر علتی، در بدست آوردن آمیزش‌های جنسی با آنها، موفق‌تر خواهند بود. افزایش در آزادی زنان، به معنای افزایش در موفقیت جنسی این عده از مردان خواهد بود و این دست‌آویزی است برای اینکه به ظاهر، فریادهای آزادی‌خواهانه برای زنان سر دهند. تعدادی از همتایان از همه جا بی‌خبر و ناآگاه این مردان هم، که نمی‌دانند با تایید کورکورانه این شعارها، در حال دوختن چه کلاه گشادی برای سر خودشان هستند، تلاش‌های گروه اول را بطرز ساده‌لوحانه‌ای نوع‌دوستانه تلقی می‌کنند. آنها نمی‌دانند که با تایید یک نظام آزاد اما ناعادلانه، فقط سفره عیش و نوش را برای دیگران پهن کرده و جا و تختخواب را برای هم‌جنسان زرنگ‌شان مهیا می‌کنند، ولی خود هرگز بر آن تخت‌ها نخواهند خوابید و از آن باغ‌های میوه، انگوری نخواهند چید. آنها، از این سفره چرب، فقط می‌توانند ته‌مانده‌های غذای آن دوستان فرصت‌طلب‌شان را بخورند، اگر با صراحت نخواهیم بگوییم که استخوان‌های ته‌مانده آنها را لیس بزنند! و تازه اینهمه درحالیست که اصلا بتوانند با هر بدبختی که شده به این خوان نعمت دست بیابند چرا که در سفر زندگی، آنچه که انتظار بسیاری از آنها را می‌کشد فقط تجرد، اعتیاد به خودارضایی و ده‌ها مشکل و انحراف جنسی دیگر است.

جستاری پژوهشی. غرور شکسته و محاسبات تکاملی

با این آگاهی از آنچه که نظام‌های ارزشی و اخلاقی را در ما می‌سازد، اجازه دهید تا یک تعریف تکاملی از حداقل قسمتی از آنچه که وجدان را می‌سازد ارائه دهیم. وجدان یا مجموعه ارزش‌های اخلاقی درونی شده فرد را می‌توان مجموع انطباق‌ها، راهبردها و مکانیسم‌هایی دانست که رفتارهای فرد را به نحوی شکل می‌دهند که از طریق انطباق بهینه آنها با معیارها، ملاک‌ها و هنجارهای بیرونی، موجبات حداکثر تناسب را برای فرد فراهم می‌آورند. البته، بسیار بدیهی است که بسیاری از گزاره‌های اخلاقی، در ظاهر، نه تنها هماهنگ با تناسب ما نیستند بلکه برخلاف تناسب ما هم عمل می‌کنند. اما این در حالتی است که فقط به پیامدهای کوتاه‌مدت رفتارهای اخلاقی نگاه کنیم. درحالی‌که اگر به آنچه که فرد در درازمدت، از انجام اعمال اخلاقی خود به آنها می‌رسد نظری بیندازیم،

متوجه خواهیم شد که رواج و انجام گسترده آن گزاره‌های اخلاقی در جامعه، برای خود آن فرد و با توجه به شرایط محیطی او، تناسب‌افزا خواهند بود.

به عنوان یک نمونه، احساس گناه که یکی از ابزارها و شلاق‌های وجدان به حساب می‌آید، بطور بالقوه می‌تواند موجب شود تا فرد از تکرار عملی که منافی تناسب او یا دیگر اطرافیان مهم اوست، خودداری کند. احساس گناه، رفتارهای فرد را در مسیری تنظیم می‌کند که از انجام یا تکرار موارد بالقوه آسیب‌زا برای تناسب او جلوگیری به عمل آید. اضطراب، افسردگی و پریشانی‌های دیگر منتج از بایدها و نبایدهای وجدان نیز، همین کارکردها را می‌توانند داشته باشند. یک رابطه جنسی غیرتناسب افزا، می‌تواند برای یک فرد، احساس گناه، پشیمانی و ناراحتی ایجاد کند و این احساسات می‌توانند فرد را برانگیزند تا یا به جبران این آسیب کاهنده تناسب پرداخته و یا حداقل از تکرار آن جلوگیری کند. رابطه جنسی همراه با احساس پشیمانی و ندامت یک زن جوان که بعد از آمیزش جنسی با یک مرد، متوجه می‌شود او قصد برقراری رابطه‌ای درازمدت یا تعهدآمیز مانند ازدواج ندارد را، می‌توان به عنوان نمونه‌ای از این موضوع دانست. او ممکن است در این رابطه احساس گناه شدید کند. هر چند در اینجا در واقع این احساس گناه نیست که منجر به واکنش هیجانی و روانشناختی آن زن می‌شود بلکه احساس شکست است که موجب نارضایتی او از اتفاق رویداده شده است. همین زن جوان مذکور، در صورتی که آمیزش او با آن مرد، به یک رابطه متعهدانه‌تر و تناسب‌افزاتر منجر می‌شد، احتمالا نه تنها هیجان منفی در مورد آن رابطه نداشت بلکه با نگرشی مثبت و سرورآمیز نیز به آن نگاه می‌کرد. این موضوع، می‌تواند جواب این سئوال را بدهد که چرا احساس افسردگی و خشم زنان، در صورت نرسیدن به پیامدهای دلخواه در بعد از آمیزش جنسی با یک مرد بتا، می‌تواند به مراتب بیشتر از همین احساسات در بعد از آمیزش جنسی با یک مرد آلفا باشد. ذهن ناهشیار تکاملی-تولیدمثلی آنها اینطور احساس می‌کند که در موقعیت دوم، حداقل، آمیزش با یک مرد دارای ژن‌های متناسب صورت گرفته اما رابطه با یک مرد بتا، منجر به هیچ منفعت معینی برای آنها مانند کسب ژن‌های خوب یا پدر خوب، نشده است. جراید و روزنامه‌ها، از شکست‌های عاطفی دختران و زنانی که در نتیجه ارتباط آنها با مردان برایشان بوجود آمده، می‌نویسند. آنها از مردان شروری حرف می‌زنند که زنان را فریب داده و به تعهدات خود عمل نکرده‌اند. ماجرا به اینصورت بیان می‌شود که این مردان، بعد از گذشت مدت زمانی از ارتباط، قول و قرارهایی مانند قول ازدواج را زیر پا گذاشته و این زنان را ترک کرده‌اند. البته، ماجرا، همیشه هم به اینصورت سرراست نیست و در حقیقت اصلا فریب و حیله‌ای در کار نبوده است. بعضی وقتها، زنان همراه با انتظارات از قبل موجود خودشان وارد روابط با مردان می‌شوند. آنها ممکن است بر اساس این انتظارات برای این روابط برنامه‌ریزی کرده و از قبل توقعات معینی را از طرف مقابل خود بدون اینکه او را در جریان آنها قرار دهند، در ذهن‌شان بپرورانند. این مسئله، با توجه به خصایص مردانی که این زنان وارد رابطه با آنها می‌شوند، مشخص‌تر می‌شود. بطور مثال، برقراری رابطه با مردی همتراز خود از نظر ارزش همسری و یا مردی که بیشتر در طبقه مردان گروه ب قرار می‌گیرد، به میزان بیشتری می‌توانند ماشه‌چکان این انتظارات ناگفته، پنهانی و تلویحی زنان از مردان مقابل‌شان باشند. آنها، ممکن است انتظار یا توقع داشته باشند که رابطه‌شان با یک مرد معین، بطور طبیعی به سمت یک رابطه متعهدانه‌تر مانند ازدواج پیش برود. اما همیشه رابطه آنطور که آنها می‌خواهند پیش نرفته و محاسبات آنها درست از آب در

نمی‌آیند. در این موارد، رسانه‌ها معمولا زنان را به عنوان قربانیان ارتباط و مردان را به عنوان شیاد و فریبکار به تصویر می‌کشند، درحالی‌که مسائل، پیچیده‌تر از فرمول همیشگی و ساده قربانی- ظالم است. از سوی دیگر، آنچه که به عنوان شکست‌های عاطفی زنان تلقی شده و گزارش می‌شوند، معمولا فقط بخشی از داستان ارتباطات زنان با جنس مقابل را بازگو می‌کند است. در ستون حوادث روزنامه‌ها و یا آمارهای رسمی منتشرشده از این به اصطلاح شکست‌های هیجانی- ارتباطی زنان، شرح زنان از ارتباطات کوتاه‌مدت جنسی آنها با مردان جذاب آلفا منتشر نمی‌شود. این‌گونه از ارتباطات، برای زنان شکست عاطفی تلقی نمی‌شوند که بخواهند آنها را گزارش داده یا درباره آنها شاکی باشند. در واقع، این‌گونه از روابط، از نظر روان ناهشیار تکاملی زنان، بخشی از موفقیت‌های تولیدمثلی جدی آنها را تشکیل می‌دهند. روابط دسته اول، با مردانی صورت می‌گیرد که زنان، آنها را مناسب برای روابط درازمدت خود تشخیص داده و با امید به تشکیل یک رابطه تعهدآمیز درازمدت، حاضر به آمیزش جنسی با آنها می‌شوند. آنها فقط وقتی مشکل روحی پیدا می‌کنند که طرف مقابل‌شان با آنها ازدواج نمی‌کند. آنان وقتی می‌گویند او می‌خواست از من سؤاستفاده کند یا او با احساسات پاک من بازی کرد منظورشان اینست که آن مرد بتا شخص مناسبی برای اینکه من حاضر باشم با او رابطه کوتاه‌مدت داشته باشم نبود و از طرف دیگر او هم حاضر نشد با من یک رابطه درازمدت و متعهدانه تشکیل دهد. پس آنها نه با خود ارتباط جنسی بلکه با هدف برآورده نشده از آن، مشکل پیدا کرده‌اند. این در حالی است که، روابط دست دوم، از نظر شریکی که انتخاب می‌شود و همچنین از نظر موقعیت، زمان، آگاهی و انتظار قبلی زنان از ماهیت رابطه، با روابط دسته اول متفاوتند. به عبارت دیگر، زمان مناسب، شخص مناسب، چارچوب مناسب و موقعیت مناسب، تعیین‌کننده برداشت زنان از درست و نادرست و فریب یا صداقت هستند. توهین به حساب آوردن پیشنهاد رابطه کوتاه‌مدت یک مرد بتا و پذیرش مشتاقانه نسبت به همین پیشنهاد از طرف مردی که یک زن جذاب می‌یابد، بر همین مبنا قرار می‌گیرد. بدیهی است که این تمایزگذاری‌ها، حتی در نحوه تعریف زنان از مواردی که مزاحمت، تعرض یا تجاوز جنسی به خود دانسته و شکایاتی که در این موارد می‌کنند، تاثیر می‌گذارند. همانطور که نتایج پژوهش‌ها در فصل دوم را مرور کردیم، نشان داده شده که مردان، در زمان انتخاب شریک جنسی کوتاه‌مدت بخصوص به جذابیت بدنی او بیشتر توجه دارند تا جذابیت چهره‌ای آن زن. در همین راستا، بعضی مشاهدات نشان می‌دهند که زنانی هم که قصدشان از رابطه با یک مرد، عمدتا رابطه جنسی با او است، از اینکه آن مردان به بدن‌شان متمرکز شوند، ناراحتی ندارند و اتفاقا در این جهت هم تلاش می‌کنند. اما همان زنان، اگر بر روی مردی به عنوان یک شریک درازمدت حساب باز کرده باشند و آن مرد فقط یا بیشتر به بدن آنها تمرکز کند، معمولا، حداقل تا حدی، پریشان و ناراحت می‌شوند و حتی احتمال دارد که آن مرد را فرد مناسبی برای رابطه متعهدانه ارزیابی نکنند. همین تمایز، می‌تواند در شکایت‌های کلامی یا حقوقی از چشم‌چرانی مردان، نقش داشته باشد. آنها، ممکن است پیش رئیس خود، از رفتارهای نظاره‌گری همکار بتای خود گله و شکایت کنند در عین حالی که هیچ مشکلی با چشم‌چرانی همکاران آلفای خود ندارند. بدیهی است که این پدیده، خود بی‌عدالتی و نابرابری اطرافیان، جامعه و سیستم حقوقی در برخورد با رفتارهای مردان آلفا یا بتا را در به دنبال خواهد داشت.

این واکنش‌دهی‌های متفاوت بر اساس خصایص شریک و رابطه، آنقدر وسیع و عمیق هستند که خود را حتی در خیالبافی‌های مرتبط با تجاوزی که زنان درباره آنها خیال‌پردازی می‌کنند هم نشان می‌دهند. محققان تکاملی (مستون و باس، ۲۰۱۰؛ فصل ۱۰) مضمون خیالبافی‌های مرتبط با تجاوز جنسی که زنان تجربه کرده و گزارش می‌دهند را به دو دسته خیالبافی‌های تجاوز شهوت‌انگیز[۱] و خیالبافی‌های تجاوز تنفرانگیز[۲] طبقه‌بندی می‌کنند. این دو محقق دریافتند که در هر دو دسته از این خیالبافی‌ها، زنان، خود را به عنوان شخصی که با اجبار وارد رابطه جنسی می‌شود، تصورپردازی می‌کنند. اما، در خیالبافی‌های مرتبط با تجاوز شهوت‌انگیز، مرد تصور شده در ذهن، جذاب، تسلط‌گرا و سرشار از احساس جنسی نسبت به زن است. هر چند که در این خیالبافی‌ها، زن، پیام‌هایی را مبنی بر موافق‌نبودن با این عمل ارسال می‌کند اما خود تصورشده در این گونه از خیال‌پردازی‌ها، معمولا مقاومت کمی نسبت به پیشروی‌های جنسی مرد تصورشده نشان می‌دهد. همچنین، این دسته از خیال‌پردازی‌ها، خشونت واضحی از طرف مرد تصور شده را در بر نمی‌گیرند. در این تصورات، بطور ساده، مرد جذاب و تسلط‌گرا، کام جنسی خود از زن را می‌گیرد. درحالی‌که آن زنان نیز، از خیال‌پردازی درباره چنین سناریویی لذت می‌برند. مستون و باس، عقیده دارند که این گونه از خیال‌پردازی‌ها (که موضوع بعضی از رمان‌های رمانتیک[۳] را نیز تشکیل می‌دهند)، از طریق بوجود آوردن سطوحی از استرس روانشناختی و تصور یک شریک ایده‌آل، موجب برانگیخته‌شدن جنسی زنان می‌شوند. اما خیالبافی‌های تجاوز تنفرانگیز، کارکرد و ماهیت کاملا متفاوتی دارند. برخلاف خیالبافی تجاوز شهوت‌انگیز، مرد تصورشده در خیالبافی تجاوز تنفرانگیز، غریبه و نه آشنا، مسن و نه جوان و آشکارا ناجذاب است. همچنین، این خیالپردازی‌ها، شامل مقدار قابل‌ملاحضه‌ای از، استفاده از زور و خشونت آسیب‌زننده می‌شوند. یک مثال از این گروه خیال‌پردازی‌ها، تصور مردی است که یک زن را گرفته و او را به گوشه‌ای پرتاپ می‌کند و بدون توجه به مقاومت و مخالفت زن، با او آمیزش جنسی می‌کند. این محققین، معتقدند که این گونه از خیالبافی‌ها، به عنوان دفاع‌های ضدتجاوز[۴] عمل می‌کنند. تاثیر دفاعی این خیال‌پردازی‌ها، از طریق ایجاد احساس ترسی که زنان را برمی‌انگیزد تا بطور خاص محتاط باشند، بوجود می‌آید. البته، باید کاملا توجه کرد که وجود هر گونه خیالبافی مرتبط با تجاوز در زنان و حتی خیالبافی‌های شهوت‌انگیز، به هیچ عنوان، لزوما به این معنی نیستند که آنها تمایل دارند که این تصورپردازی‌ها، در دنیای واقعی نیز عملی شوند.

نوسان و بی‌ثباتی هیجانات دست‌پرورده وجدان و هماهنگی عجیب و زیاد آنها با تناسب فرد، ما را به این نتیجه‌گیری سوق می‌دهد که آنچه که می‌پنداریم ارزش‌های انتخاب شده بوسیله فرد و در جهت تعالی‌سازی خود و جامعه است، در واقع همان فرایندهای خودخواهانه تناسب‌افزایی هستند که بوسیله تکامل انتخاب شده‌اند. در این حالت، افراد، بسیاری از درست و غلط‌ها را بر اساس مکانیسم‌های سنجش تناسب قرار گرفته در ذهن‌شان و

[1]- Erotic rape fantasies
[2]- Aversive rape fantasies
[3]- Romance
[4]- Anti-rape defenses

نه بر اساس باورهای مجرد، انتزاعی و بیرونی، می‌سنجند. بر این اساس، یافته‌های پژوهشی ما را مجبور می‌کنند تا بپذیریم که وجدان جنسی درونی افراد، چندان قابل اعتماد و باثبات نبوده و تکیه صرف بر آن به عنوان یک عامل پیشگیری کننده و بازدارنده از انحرافات جنسی و اخلاقی، یک اشتباه محض است.

انسان‌ها، آنطور که بعضی از فیلسوفان در قرن‌های گذشته می‌گفتند، همچون لوح سفیدی که آماده شکل‌دادن به هر نحوی باشند، به دنیا نمی‌آیند. اخلاقیات و اخلاق‌گرایی نیز، اساسا از همین قاعده تبعیت می‌کند. آنچه که ما گزاره‌های اخلاقی می‌نامیم، شیوه‌های رفتار، فکر و احساساتی هستند که عرف، هنجار و قانون، آنها را محترم می‌شمارد. در بسیاری از موارد، این رفتارها را می‌توان بر اساس ویژگی‌های تناسب‌افزایی آنها تبیین کرد. افراد، در بسیاری از مواقع، به این علت که بطور شناختی و درونی، به درستی چیزی پی برده باشند، اقدام به رفتار کردن به شیوه خاصی نمی‌کنند بلکه صرفا به علت خاصیت تناسب‌افزایی آن کدهای اخلاقی است که مطابق با آنها رفتار می‌کنند. این موضوع یکی از دلایل مهم انعطاف‌پذیری افراد و این مشاهده است که می‌توان افراد را فرهنگ‌پذیر، اخلاق‌گرا یا غیراخلاق‌گرا کرد. در هر فرهنگی، یک سری اخلاقیات تجویز می‌شوند که عمل بر مبنای آنها، می‌تواند برای افراد آن جغرافیا و فرهنگ یا *عده‌ای* از افراد آن منطقه، تناسب‌افزا باشد.

تاملّات فریدریش نیچه، فیلسوف آلمانی، در باب ریشه‌های تفکر ما درباره آنچه که عمل اخلاقی یا وجدانی می‌دانیم، ناظر به نقش همین خودخواهی‌های فطری ما در تمایل به شکل‌دادن هنجارها، قوانین و درست و نادرست به شیوه مورد دلخواه خودمان است.

> " ... این قضاوت شما که این کار درست است، این قضاوت نیز یک عمل است. آیا این قضاوت نمی‌تواند اخلاقی یا غیراخلاقی باشد؟ چرا شما این کار را [یک عمل معین را] نسبت به کارهای دیگر درست می‌دانید؟ [شما ممکن است بگویید] زیرا وجدانم آن را به من می‌گوید و وجدان هیچ‌گاه، چیزی غیراخلاقی نمی‌گوید، چون وجدان است که هر چه را که باید اخلاقی باشد تعیین می‌کند! اما چرا شما به ندای وجدان خود گوش می‌دهید؟ چه چیزی به شما این حق را می‌دهد که فکر کنید *قضاوت* وجدان شما، درست و بدون خطاست؟ آیا در این باور، وجدان دیگری وجود ندارد؟ آیا تا به حال درباره **وجدان عقلی** چیزی شنیده‌اید؟ درباره وجدانی که در پشت وجدان شما نهفته است؟ قضاوت شما در این باره که این کار درست است ریشه در انگیزه‌های شما، علائق شما، بیزاری‌های شما، تجارب شما و بی‌تجربگی‌های شما دارد. ..." (حکمت شادان، قطعه ۳۳۵؛ زنده باد فیزیک).

(برای مطالعه در زمینه روانشناسی تکاملی اخلاق و اخلاق جنسی رک به رایت، ۱۹۹۵؛ کتاب رایت با عنوان «انسان، حیوان اخلاق‌گرا؛ چرا ما بدین‌گونه رفتار می‌کنیم»، یکی از کتاب‌های معروف چاپ شده در حیطه روانشناسی تکاملی اخلاق است. برای مطالعه در زمینه تطبیق نظریات و یافته‌های روانشناسی تکاملی اخلاق با

سایر نظریات روانشناسی اخلاق در انسان رک به کربس، ۲۰۰۵ و برای بحثی در مورد نقش انتخاب جنسی در تکامل و تحول فضائل اخلاقی در انسان رک به میلر، ۲۰۰۷؛ این مقاله بیشتر شامل نظریات ارائه شده است تا شواهد پژوهشی تایید کننده این نظریات).

روانشناسی تکاملی و مذهب

«شادمان از آن هستیم که خود را از بند دین رها ساخته‌ایم، اما آیا نوعی اخلاق طبیعی به حد کافی نیرومند (قواعد اخلاقی جدا از دین) به وجود آورده‌ایم که توانا باشد تا غرایز چپاول، پرخاشگری و شهوت‌رانی ما را مهار کرده و از سقوط تمدن به ورطه آز، بی‌عفتی و جنایت جلوگیری کند؟ آیا واقعا دیگر اهل تعصب نیستیم یا تنها تعصب مذهبی را به خصومت‌های ملی، نژادی و آرمانی تبدیل کرده‌ایم؟ آیا منش و رفتارمان از گذشته بهتر شده است یا بدتر؟» (ویل دورانت، درس‌هایی از تاریخ؛ آیا پیشرفت واقعی است؟ نشر ققنوس، ۱۳۸۵).

وجود نگرش‌های مذهبی در افراد، بطور بالقوه می‌تواند موجب شود تا یک عامل ضربه‌گیر روانشناختی در آنها نسبت به تمایلات خارج از چارچوب بوجود آید. هر چند نگرش‌های مذهبی ممکن است نتوانند بر وجود یا عدم وجود انگیزه‌های جنسی افراد تاثیری بگذارند اما می‌توانند از طریق فرایندهای روانشناختی، باعث فرونشانی[1] این تمایلات شده و یا سرکوب ناهشیارانه[2] این غرایز را به دنبال داشته باشند. به عبارت دیگر، هر چند که ممکن است در همه افراد مذهب‌گرایی نتواند آن قسمت از هیجانات را که مربوط به این تمایلات است، زیاد تغییر دهد اما لااقل می‌تواند مقاومت افراد نسبت به این احساسات را افزایش دهد.

هر انسانی، نسبت به خیانت زناشویی آسیب‌پذیر است و تقریبا اکثریت افراد، چنانچه شرایط یا بهانه‌ها را مکفی ببینند، اقدام به این کار می‌کنند. نباید فراموش کنیم که عمل بر مبنای استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزا، بیشتر از خویشتن‌داری، با افزایش شایستگی تکاملی هر کسی انطباق داشته و هماهنگ با رفتارهایی است که نیاکان ما برای سال‌ها بر طبق آنها عمل کرده‌اند. اما حفظ خویشتن‌داری که یک عمل کاهنده تناسب فردی (و نه لزوما گروهی) بوده، بعد از رفتار قبلی و از زمانی که پویایی‌های گروهی اخلاق، فرهنگ، مذهب و قانون در درون جامعه تکامل یافته‌اند، در ما پدیدار گشته است. با توجه به این مطلب، این قابل درک است که رشد فرهنگ در جوامع، تا به حال نتوانسته این تمایلات پس مانده از میلیون‌ها سال زندگی تکامل قبلی در انسان را بطور کامل بزداید. به همین خاطر، می‌توان گفت که خیانت، نسبت به حفظ پاکدامنی، به میزان بسیار بیشتری در بسیاری از ما ریشه دوانده است. باقیماندن بعضی از تمایلات منفی انسانی، داستان باقیماندن زخم‌هایی است که گونه ما در

---
[1] - Suppression
[2] - Repression

پیکار با طبیعت و مسیر تکاملی خود، بر دوش دارد. انسان، تا به حال نتوانسته و شاید هیچ‌وقت هم نتواند وجود این تمایلات را از خود دور کند. آنچه که برای او مقدور است کنترل این تمایلات است. نگرش‌های مذهبی به این کنترل کمک می‌کنند.

زندگی زناشویی پر است از تعارضات و پستی‌ها و بلندی‌هایی که می‌توانند ارتباطات زوجین را تحت تاثیر قرار دهند. مشاهدات نشان می‌دهند که این زمان‌ها، معمولا یکی از پرترافیک‌ترین مواقعی است که زنان و مردان، به شرکای خود خیانت کرده و یا به آن فکر می‌کنند. در این مواقع، مذهب یکی از عواملی است که می‌تواند موجب جلوگیری از ویرانی رابطه که در نتیجه وجود این تمایلات یا اقدام بر طبق آنها روی می‌دهد، باشد. مذهب می‌تواند بر علیه بهانه‌های روانشناختی که افراد در این مواقع و به عنوان عذرهایی برای خیانت خود می‌آورند، عمل کند. این بهانه‌های روانشناختی، حول و حوش همان سناریوهای تکراری مانند: «او مرا درک نمی‌کرد و این باعث شد تا من خیانت کنم»، می‌چرخند. آنها موجب می‌شوند تا بدین وسیله، بعضی از افرادی که اقدام به خیانت می‌کنند، این عمل را برای خود و دیگران، توجیه نمایند. مذهب معمولا مانعی است بر سر پذیرش این توجیهات هستند و این می‌تواند گرایش فرد به خیانت را، در این مواقع یا هر زمان دیگر، کم کند.

درمانگران روانشناسی، معمولا با این عقیده موافقند که در صورتی که یک بیمار، از یکی از اختلالات روانشناختی رنج می‌برد که شدت آن خفیف بوده و فرد بدون استفاده از دارو می‌تواند به فعالیت‌های خود ادامه دهد، از دارو بطور همزمان با روان‌درمانی استفاده نشود. این مسئله علل متعددی دارد اما یکی از علل آن این است که در صورتی که فرد از کاربرد دارو برای کنترل علائم هیجانی خود رضایت حاصل کند، ممکن است این مشکل پیش بیاید که از این به بعد نیز وسوسه شود تا برای کنترل طیف زیادی از علائمی که می‌بایست از طریق مشاوره و روان‌درمانی حل و فصل شوند، همچنان از دارو استفاده نماید. علت این اینست که دارو سریع‌الاثرتر بوده و به اندازه مشاوره و روان‌درمانی که وقت و انرژی بسیار بیشتری می‌گیرند تا اثربخشی خود را نشان دهند، وقت‌گیر نیست. اما مشکل اینجاست که بسیاری از داروهای روانی (نه همه آنها) اساسا نوعی مسکن بوده و اصل مشکلات را دست نخورده باقی می‌گذارند. روان‌درمانی به احتمال بیشتری، علت اصلی مشکلات روانشناختی را مورد هدف قرار داده و به شهادت پژوهش‌های انجام شده، میزان برگشت اختلال در صورت استفاده از روان‌درمانی، کمتر از دارودرمانی است. بر همین قیاس، یک تاثیر مفید مذهب هم می‌تواند این باشد که موجب می‌شود تا فرد در نحوه برخوردش با تعارضات زناشویی انعطاف‌پذیری نشان داده و روش‌های سالم‌تر اما وقت‌گیرانه‌تری را همانند مشورت گرفتن از متخصصین یا سایرین انتخاب کند.

فرض کنید که در اتاقی قرار گرفته‌اید که درب‌های متعددی دارد. بعد از مدتی، هوا آنقدر گرم می‌شود که تحمل شرایط برای شما دشوار بوده و تصمیم می‌گیرید یکی از درب‌های اتاق را باز نگه دارید. کدام درب را باز

می‌کنید؟ احتمالا اولین دربی که در دسترس شما قرار دارد. علت نیز ساده است: ساده‌ترین راه‌حل، عملی‌ترین راه‌حل است. در هنگام برخورد با هیجانات منفی ناشی از مشکلات زناشویی نیز، چنانچه فرد موانعی مانند وجدان اخلاقی متاثر از نگرش‌های مذهبی نداشته باشد، ممکن است سراغ اولین درب‌های در دسترس مانند روابط خارج از چارچوب زناشویی یا متارکه برود تا اینکه بخواهد درب‌هایی مانند کمک تخصصی گرفتن را امتحان کند که راه طولانی‌تری تا هدف دارند اما بهتر و موثرترند. انتخاب آسان‌ترین راه‌حل موجب می‌شود تا بعضی افراد در زمانی‌که تحت تاثیر یک هیجان شدید هستند، دست به آسان‌ترین عملی بزنند که در مواقع قبلی، بیشترین کاهش در هیجانات ناخوشایند آنها را بوجود می‌آورده است. هیجانات منفی بوجود آمده در ارتباطات زناشویی، بطور بالقوه، می‌توانند موجب آسیب‌پذیری فرد نسبت به خیانت زناشویی شوند زیرا آنها بهانه لازم را به دست فرد می‌دهند و ارتباط جنسی با فرد مورد علاقه، مفرّ خوبی برای کاهش هیجانات دردناک فراهم می‌کند. مذهب، بطور بالقوه، می‌تواند جلوی این انتخاب آسان‌ترین راه‌حل را، تا حدی، بگیرد.

بسیار بوده‌اند کسانی که از آموزه‌های دینی روی برگردانده اما بعد از مطالعه در علم، دوباره بعضی از همان آموزه‌ها را پذیرفته و ترویج کرده‌اند اما بار دوم از روی ایمانی جدید. به قول اسکار وایلد: "شکاکیت، سرآغاز ایمان است". تاکید ادیانی مانند اسلام بر عدم قرار گرفتن غیر ضروری دو جنس در کنار همدیگر، آگاهی ادیان نسبت به نقش فرصت‌یافتن در اقدام به روابط خارج از چارچوب زناشویی را نشان می‌دهد. بین آموزش‌هایی که اغلب مذاهب الهی به افراد جامعه درباره رفتارهای جنسی می‌دهند و مسائلی که یافته‌های روانشناسان تکاملی نشان می‌دهد دارای بار هیجانی زیادی برای دو جنس است، همپوشانی وجود دارد. تاکید منابع دینی اسلامی و از جمله قرآن و حدیث بر پوشش و آرایش مناسب دو جنس و همچنین تعاملات قاعده‌مند دو جنس، گواهی بینش منابع دینی، نسبت به خمیره‌های وجودی انسان و آسیب‌پذیری‌ها و خصایص اوست. بطور نمونه، در منابع دینی و از جمله قرآن، تاکید زیادی بر کنترل نگاه از سوی مردان و زنان (و بخصوص مردان) شده است. همانطور که می دانیم، ارزیابی تناسب تولیدمثلی یک زن بوسیله یک مرد یا بالعکس آن، تا حد قابل ملاحظه‌ای بوسیله حس دیداری صورت می‌گیرد (هر چند این مسئله در مورد ارزیابی مردان از زنان بیشتر صدق می‌کند). چشم‌چرانی مردان و زنان عصر مدرن، همان ذره‌بین عصر تکاملی است که باعث می‌شود تا آنها به ارزیابی میزان تناسب کلی و بالقوه یک شریک جنسی در دسترس بپردازند. همه روابط، از نگاه شروع می‌شوند و کنترل نگاه در موارد لازم، می‌تواند باعث جلوگیری از بوجود آمدن یک فرایند تسلسل‌وار آسیب‌زا، شود. از طرف دیگر، در منابع دینی، تاکید زیادی نیز بر پوشش، آرایش و رفتار کردن مناسب زنان، به نحوی که موجب تحریک جنسی مردان نشوند، شده است. این موارد مورد تاکید، همان‌هایی هستند که حوزه‌های آسیب‌پذیری مردان به شمار می‌روند. توصیه و

تاکید به زنان در مورد سازگاری اقتصادی و رفتاری آنان نیز، همان خط قرمزهایی است که زنان ممکن است در آن شکست بخورند.

در اسلام، تاکیدات زیادی بر صله رحم که به معنای تداوم‌دادن ارتباطات خویشاوندی با بستگان خونی است، شده‌است. همانطور که دیدیم، افراد، درونا تمایل بیشتری برای صرف انرژی و منابع خود برای خویشاوندان زیستی خود دارند. در اینجا، تاکیدات دین اسلام، همراستا با تمایلات درونی افراد است. از آنجایی که افراد درونا و ابتدائا نسبت به صرف منابع برای بستگان زیستی خود علاقه و انگیزه بیشتری دارند، توصیه و تاکید بر آن، می‌تواند روشی برای تشویق افراد برای اینکه به خویشاوندان خود کمک‌رسانی و یاری بیشتری داشته باشند، باشد. این، خود می‌تواند مقدمه‌ای برای گسترش رفتارهای یاری‌رسانانه به دیگران در کل جامعه باشد.

بیش از دو سوم طلاق‌های درخواستی را زنان می‌دهند. اینکه در دین اسلام، حق طلاق به مردان داده شده می‌تواند حاکی از آگاهی منابع دینی نسبت به هیجانی‌تر و واکنشی‌تربودن زنان در مقابل اتفاقات زندگی زناشویی و تاثیر بیشتر هیجانات آنی بر رفتارهای‌شان باشد.

تولیدمثل و میل به هر چه بیشتر گستراندن ژن‌های خود، از هسته‌های اصلی انگیزه‌های انسان در زندگی و ازدواج است. قرآن، در یک تمثیل جالب، زنان را به کشتزار تشبیه می‌کند: «زنان کشتزار شمایند...» (سوره فرقان، آیه ۷۴). این تمثیل با رفتارهای واقعی مردان و زنان در زمینه جنسی همپوشانی دارد. همه ما بخوبی می‌دانیم که مردان، عموما به دنبال افزایش مزارع تحت کشت خود هستند. البته افراد، معمولا به صحت همین واقعیت، در رابطه با زنان و فقط به شکلی متفاوت، توجه نمی‌کنند. زنان نیز، به دنبال جمع‌آوری بذرهای مناسب، برای بارورشدن از آنها می‌گردند. لانگلی در این رابطه اینطور می‌گوید "آنچه که همه از آن مطلع هستند اینست که طبیعت، مردان را به گونه‌ای تنظیم کرده که به دنبال گسترش بذرهای خود باشند. من فکر می‌کنم که آنچه بیشتر مردم نمی‌دانند اینست که طبیعت، زن‌ها را هم به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده که به دنبال جمع‌آوری این بذرها باشند" (۲۰۰۵، ص ۲۷).

"آموزش‌های مذهبی، به میزان زیادی، آموزش درباره مسائل جنسی و تولیدمثل را شامل می‌شوند که اغلب به شیوه تکاملی صورت می‌گیرند" (رینولدس و تانر، ۱۹۸۳). یک مثال از دین اسلام، قوانین مربوط به عدّه نگه‌داشتن زنان در زمان طلاق است. «عدّه» به مدت زمان مشخصی گفته می‌شود که در طی آن، یک زن در بعد از طلاق از همسر اول، نمی‌تواند با مرد دیگری ازدواج کند. فقه اسلامی، زنان را ملزم کرده که بعد از طلاق و قبل از ادواج با مردی دیگر، عدّه نگه دارند. نگاه شریعت اسلامی از وضع چنین قوانینی، به سمت اطمینان از قطعیت پدری در مردان است. بعضی از فقها ذکر کرده‌اند که در بعضی از موارد، زنان مطلقه، نیازی به نگه داشتن عده ندارند مانند: مواردی که در آنها، زن بعد از ازدواج با شوهر، هیچ ارتباط جنسی با او نداشته است؛ طلاق قبل

از نه سالگی یا بعد از یائسگی زن روی داده است؛ و همچنین در صورت متولد شدن یا سقط شدن فرزند یک زن باردار (مکارم شیرازی، رساله توضیح المسائل، چاپ هجدهم، بخش احکام طلاق، مسئله ۲۱۴۵ و ۲۱۴۸). اگر دقت کنید متوجه می‌شوید که این موارد استثنا شده، همان مواردی‌اند که شوهر دوم یک زن را از اینکه او از شوهر اولش باردار نیست، مطمئن می‌کنند. عدّه نگه داشتن زنان مطلقه در شرایط عادی هم، به همین خاطر است. اجتناب از ازدواج با مردی دیگر در طول دوره عدّه، باعث می‌شود تا در صورتی که آمیزش‌های جنسی زن با شوهر اولش منجر به باردار شدن او شده باشد، در طول دوره زمانی عدّه، خود را نشان دهد. همانطور که می‌دانیم، قطعیت پدری از جمله عوامل بسیار مهم و تاثیرگذار در شکل‌گیری انطباق‌های تکاملی مردان در رفتارهای جنسی آنهاست. مثال ذکر شده در مورد قوانین فقهی اسلام نشان می‌دهد که فقه اسلامی نیز با توجه به آنچه که از نظر تکاملی برای مردان و زنان مهم است، قوانین خود را بنیان گذاشته است.

در انتهای فصل پنجم، اندکی درباره منافع و لزوم به‌سازی نژادی به روش‌های نرم همانند فراگیرکردن غربال‌گری مشروعیت فرزند، صحبت کردیم. در دین اسلام نیز، ایجاد تغییر در خزانه ژنتیکی جامعه، مورد تایید و تاکید بوده است. تعدادی از احادیث نقل شده از پیامبر اسلام، گواهی بر این مطلب هستند: «با خانواده خوب و شایسته وصلت کنید، زیرا خون اثر دارد» (میزان الحکمه، ح ۷۸۴۸)، «برای نطفه‌های خود، گزینه‌هایی مناسب انتخاب کرده و همسران‌تان را گزینش کنید» (میزان الحکمه، ح ۷۸۵۱)، «برای نطفه‌های خود، گزینه‌هایی مناسب انتخاب کنید زیرا زنان، بچه‌هایی همانند برادران و خواهران خود به دنیا می‌آورند» (میزان الحکمه، ح ۷۸۵۰؛ منابع احادیث به نقل از نیلی‌پور، ۱۳۹۰).

بو و حس بویایی، از جمله حواس مهم در انتخاب و جذب شدن به یک جفت است که معمولا کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در فصل اول و چهارم، درباره بعضی از اثرات و مداخلات حس بویایی در رفتارهای جنسی و جفت‌گزینی صحبت کردیم. مجموعه پژوهش‌ها نشان می‌دهند که اهمیت این حس در جفت‌گزینی و انتخاب شریک جنسی، بخصوص برای زنان، می‌تواند با سایر حواس مانند حس دیداری، شنیداری و لامسه برابری کرده یا حتی از آنها پیشی بگیرد (رک به مستون و باس، ۲۰۱۰؛ فصل اول). گفته شده که پیامبر اسلام، توصیه‌های مکرری به مردان در مورد معطرکردن خود می‌کرده است. هرچند این توصیه‌ها کلی و مربوط به همه شرایط است اما یکی از زمان‌هایی که در احادیث بر استفاده از عطرهای خوب تاکیده شده، زمان آمیزش جنسی با همسر است (گفته شده که هزینه‌ای که خود ایشان صرف خرید عطر می‌کرده‌اند از هزینه لباس او بیشتر می‌شده است).

یک نکته در مورد بکارگیری عملی مذهب در جامعه این است که دین، چه به شکل رسمی آن در جوامع یا به شکل اعتقادی و هیجانی در ذهن افراد جامعه، به تنهایی نمی‌تواند پشتوانه کاملی برای رفتار اخلاقی باشد و

قانون و فرهنگ، در این رابطه، اولویت دارند. به قول بلز پاسکال: "وقتی که زمین حرکت کند، حتی فتوایی از [شهر] رم نیز توان باز ایستاندن آن را ندارد!". بر همین مبنا، نمی‌توان در همه افراد، عطش و هیجان غیر قابل مهار شهوت‌های تکاملی را بوسیله باورها و اعتقادات کنترل کرد. نمی‌توان در برج عاج نشست و در عین حال از مردم خواست که اخلاقیات را بجا آورند. اگر تفکری قصد اشاعه در جامعه دارد، باید از آستین نیروهای قوی و عمل‌گرای جامعه همانند فرهنگ و قانون نیز درآید. در فصل دوم و در ارتباط بین نگرش‌های مذهبی و اقدام به خیانت، دیدیم که نگرش‌های مذهبی، به تنهایی، پیش‌بینی‌کننده قطعی و کاملی از اقدام برخلاف آنچه که فرد قبلا آن را تایید کرده یا نکرده، نیست. این مسئله، در مورد جنس مونث، بیشتر هم صدق می‌کرد. این یافته‌ها، هر چند به این معنی نیستند که نگرش‌های مذهبی، توان باز نگه داشتن یا ترغیب افراد به رفتارهای خاص را ندارند اما به ما هشدار می‌دهند که در تکیه به مهارهای مذهبی- درونی افراد، باید جانب احتیاط را رعایت کنیم.

در سال‌های اخیر، تعاملات اسلام با نظریه تکامل به نحوی بوده که بعضی از محققین و مولفین، اقدام به استنباط نظریات تکاملی از آیات قرآنی و احادیث کرده‌اند (برای مطالعه در زمینه دیدگاه‌های اسلامی درباره تکامل رک به: خلقت انسان. عزت‌الله سحابی، ۱۳۳۷ و تکامل در قرآن. تالیف مشکینی اردبیلی، ترجمه ق. حسین‌نژاد، ۱۳۷۰؛ کتب جدیدتری نیز در این زمینه منتشر شده‌اند).

روانشناسی تکاملی و فمنیسم

«به نظر می‌رسد که واقعیت‌های زیستی با کسانی که می‌خواهند برابری دو جنس را گسترش دهند، بی‌رحمانه به مبارزه برمی‌خیزد». (دیاموند، ۱۹۹۸).

تاریخچه فمنیسم پر از فراز و نشیب بوده و دلایل متعددی برای اینکه چرا عده‌ای از زنان یا مردان به سمت این ایدئولوژی گرایش می‌یابند، وجود دارد. بسیاری از زنان امکان دسترسی به مردان آلفا ندارند. آن زنانی هم که نهایتا امکان دسترسی می‌یابند، در تجارب ارتباطی‌شان با این مردان، غالبا آن انحصارگرایی رابطه‌ایی را که نیاز دارند داشته باشند تا احساس کنند که با آنها متفاوت از زنان دیگر رفتار شده و فردی منحصر به فرد برای طرف مقابله‌شان هستند، بدست نمی‌آورند. به همین دلیل، بسیاری از روابط‌شان با این دسته از مردان، ناخواسته تمام می‌شود. از طرف دیگر، مردان بتا را هم برای روابط خود آنچنان جذاب و ایده‌آل نمی‌یابند و یا ناتوان از دست‌یابی به آن دسته از مردان این گروه هستند که جذاب می‌بینند. حتی درصورت دسترسی هم ممکن است همچنان آن ایده‌آل‌های ذهنی از رابطه را که انتظار داشته‌اند، نتوانند از این روابط خود کسب کنند. نتیجه این روندها، رواج احساس ناکامی خواهد بود که در میان دختران و زنان امروزه زیاد می‌بینیم. آنها احساس می‌کنند که از طرف کل جامعه یا جامعه مردان مورد قدردانی مناسب قرار نمی‌گیرند و مردانی را پیدا نمی‌کنند که قدر

آنها را آنقدر خوب بدانند که همه وقت، عشق، انرژی و پول خود را صرف آنها کنند. این برداشت‌ها و احساسات می‌توانند منجر به مسیرهای متعددی برای آنها شوند که یکی از آنها گرایش پیدا کردن به سمت فمنیسم است.

فمنیسم، به معنی طرفداری از برابری حقوق دو جنس در زمینه‌های گوناگون است. اولین موج این جنبش مربوط به سال ۱۷۹۲ یعنی زمانی‌که مری ولستون کرفت، رساله‌ای با عنوان «دفاع از حقوق زنان» نوشت، آغاز شد. در دهه ۱۹۶۵، موج دوم جنبش برابری زنان آغاز شد. این جنبش در ادامه بسط و توسعه انقلاب صنعتی، فرو ریختن هنجارهای سنتی و استقلال نسبی اقتصادی زنان، رشد کرد. فمنیسم، یکی از مکاتب جامعه‌شناسی بوده و به عنوان یک رویکرد علمی در مطالعه انسان، مطرح نیست. همانند بسیاری از دیگر مکاتب جامعه‌شناسی، دیدگاه‌های این مکتب نیز در بردارنده ایدئولوژی‌های فکری طرفداران آن تلقی می‌شود، بدون اینکه بسیاری از این عقاید، از نظر علمی و تجربی، تایید شده باشند.

جنبش‌های فمنیستی شکل گرفته امروزی را در سه دسته کلی جنبش لیبرال فمنیسم، جنبش سوسیالیست فمنیسم و جنبش رادیکال فمنیسم می‌توان قرار داد. برخی از عقاید این مکاتب و بخصوص جنبش رادیکال برابری زنان، شنیدنی و جالب است. بطور نمونه، برخی از طرفداران جنبش رادیکال برابری زنان، حامی تکنولوژی‌های جدید تولیدمثل به عنوان جایگزینی برای ارتباط جنسی طبیعی بین زن و مرد هستند. بدین معنی که معتقدند برای تولیدمثل، نیازی به بدن زن نیست و می‌توان آن را خارج از بدن زن انجام داد و بنابراین برای تولیدمثل، ارتباط فیزیکی زن و مرد ضرورتی ندارد. آنان اینطور دلیل می‌آورند که با از بین رفتن مفهوم مادری، کل سیستم خانواده که شامل تعریف رایج در مورد مادر بودن، پدر بودن و فرزند بودن است، از میان رفته و این امر باعث می‌شود تا زنان، مردان و کودکان، از سیطره ستمگرانه خانواده، جنسیت و سکس آزاد شوند (دورکین، ۱۹۸۷؛ به نقل از عضدانلو، ۱۳۸۴). در تضاد کامل با دیدگاه فوق، برخی دیگر از طرفداران این جنبش، بنیان و اساس تکنولوژی‌های جدید تولیدمثل را پدرسالانه و مردانه دانسته و معتقدند که این ویژگی مردانه علم باعث می‌شود تا مردان به حقوق زنان (نسبت به زهدان و تخمدان‌شان) تجاوز کرده و آن را بدزدند (ریچاردسون، ۱۹۹۳؛ به نقل از همان منبع) (با وجود این عقاید متناقض فمنیسم رادیکال، مشخص نیست که برای زادآوری، جوامع بالاخره باید چه راه‌حلی را در پیش بگیرند!).

برابری دو جنس؛ افسانه‌ای نظری یا واقعیتی شدنی

«چشم‌ها چیزی رو می‌بینند که دوست دارند نه چیزی که حقیقتا هست و این ابتدای ویرانی است».
(مرد سوم، گراهام گرین).

هر موضوعی سه دیدگاه دارد؛ دید من، دید تو، و حقیقت..! (اوریانا فالاچی)

واژه برابری و برابری‌نگری از جمله پرکاربردترین واژگان بکار گرفته شده در مکتب فمنیسم بوده است. این واژه، در عین حال، یکی از بحث‌انگیزترین و مبهم‌ترین کلمات هم هست. تعریف دقیق این واژه، تعریف حد و حدود برابری در روابط دو جنس و اساسا عملی بودن بکارگیری برابری‌نگری در رابطه بین دو جنس، مبهم و مورد مناقشه‌اند. یکی از نکاتی که فمنیست‌ها بر آن تاکید زیادی می‌کنند، وجود برابری بین دو جنس در همه امور ارتباطی و زندگی مشترک است. این دیدگاه و تاکید بر آن که بسیار بحث‌انگیز بوده، از این اصل برمی‌خیزد که ما در نگرش‌مان نسبت به دو جنس، چه رویکردی را اتخاذ کرده باشیم. آیا بعد از مرور پژوهش‌های انجام شده در حیطه تفاوت‌های بین دو جنس به این نتیجه رسیده‌ایم یا صرفا به یک رویکرد ایدئولوژیک معتقد شده‌ایم. همانطور که بحث شد، فمنیسم نیز مانند بسیاری از مکاتب دیگر جامعه‌شناختی، آبشخور تاکیدات و نظریه‌های خود را از ایدئولوژی‌های ذهنی و نه از یک نگاه علمی و تجربی به انسان، می‌گیرد. از منظر تکاملی، دو جنس، تاریخچه تکاملی کاملا متفاوتی داشته‌اند. به علت اینکه شایستگی تکاملی و تولیدمثلی آنها به شیوه‌های متفاوت به حداکثر می‌رسیده، استراتژی‌های جنسی و رفتارهای جنسی متفاوتی نیز در آنها پدید آمده است. همچنین، به علت تفاوت در سرمایه‌گذاری والدینی و استراتژی‌های جنسی، دو جنس از نظر تاکید بر عوامل مختلف، متفاوت هستند. در عین اینکه شباهت‌های زیادی بین دو جنس وجود دارد، تفاوت‌های بنیادینی نیز بین آنها به چشم می‌خورد. روانشناسی تکاملی بخصوص بر تفاوت‌های جنسی تاکید دارد، حال آنکه به نظر می رسد فمنیست‌ها، این تفاوت‌های کاملا قابل مشاهده را در نظر نگرفته و مورد چشم‌پوشی و غفلت قرار می‌دهند. البته این کاملا قابل درک است زیرا برای اینکه معتقد شویم دو جنس باید حقوق مطلقا برابری داشته باشند، باید معتقد شویم که آن دو، اساسا مشابه هستند. "فمنیست‌ها بر این عقیده‌اند که توزیع نابرابر قدرت میان دو جنس، تفاوت‌های موجود در دستاوردهای فرهنگی- تاریخی میان مردان و زنان و رفتارهای قالبی، نتیجه تفاوت‌های زیست‌شناختی میان جنس‌ها نیستند، بلکه معلول اجتماعی شدن در جوامع مردسالارند. به باور آنها، تغییر جامعه مستلزم تغییر نقش‌های جنسیتی است" (کارترایت، ۲۰۰۰). حال آنکه، این میلیون‌ها سال زندگی تکاملی دو جنس است که ذهن آنها را برای فکر کردن به شیوه‌های متفاوت شکل داده است. بطور نمونه، آیا تاکید فمنیست‌ها بر برابری مطلق بین دو

جنس باعث می‌شود تا زنان، همچنان بر وضعیت اقتصادی یک مرد به عنوان یک متغیر مهم در همسرگزینی توجه نکنند؟ ممکن است که فمنیست‌ها این دلیل را که نابرابری اقتصادی دو جنس موجب شکل‌گیری چنین روابط و انتظارات اقتصادی بین دو جنس می‌شود، علت عدم پذیرش جنس مونث برای برابری مسئولیت اقتصادی ذکر کنند. اما پژوهش‌ها خلاف این مسئله را نشان می‌دهند. پژوهش‌های متعدد انجام شده نشان داده‌اند که زمانی که طبقه اقتصادی و میزان درآمد یک زن افزایش می‌یابد، نه تنها تکیه و تقاضای او از مقدار درآمد مورد انتظار او از همسرش کاهش نمی‌یابد بلکه افزایش هم پیدا می‌کند.

آیا این ادعای فمنیست‌ها که هر دو جنس، در همه مشاغل و بدون توجه به مسائل وابسته به جنسیت، می‌توانند موفق باشند، به مشکلات عملی مشاهده شده در مورد اعمال چنین ادعاهایی هم توجه دارد؟ آیا زنان، حاضر هستند تا همپای مردان، به عنوان تامین‌کننده هزینه‌های خانواده وارد بازار کار شده، بدون اینکه مشکلات آشکار و پنهانی در روند ارتباطات دو جنس بوجود آید؟ اگر ادعاهای فمنیست‌ها عملی بود، شاید ما با جهانی متوازن‌تر، خوشبخت‌تر و بهتر مواجه می‌شدیم اما بطور خلاصه و در عبارتی بسیار معنادار: آیا ایده‌ها و درخواست‌های فمنیست‌ها، منجر به این خواهد شد که مردان و زنان، دست از جنسیت خود بردارند؟! آیا می‌توان مغز جنسیتی و جنسی آنها را برداشت و ابزاری دیگر برای فکر، احساس و رفتار کردن به آنها داد؟ میلیون‌ها سال تکامل، اثرات خود را گذاشته و متاسفانه به این راحتی‌ها هم از ذهن آدمیان دست برنمی‌دارد. فمنیست‌هایی که معتقدند حتی اصرار جنسی یک مرد برای رابطه جنسی با همسرش، در صورتی که زن راضی نباشد را باید از مظاهر تجاوز جنسی بدانیم، آیا برای این سوال که با تفاوت قابل ملاحظه میل جنسی در دو جنس چه کار می‌شود کرد هم جواب قانع کننده‌ای دارند؟ قطعا پیشنهاد خوردن روزانه کافور به جای نوشابه را نمی‌توان زیاد جدی گرفت! برای حل این مشکل، نظرشان درباره چندهمسری چیست؟ آیا این عده به این سئوال که اصلا چرا شاهد تفاوت در امیال جنسی بین دو جنس هستیم، می‌اندیشند؟ فمنیسم، رویکردی ایدئولوژیک به انسان است که در شکل فعلی خود نمی‌تواند جواب‌های تجربی و علمی کارآمدی برای سئوالات ما فراهم کند.

زمانی سیمون دو- بوا (نویسنده فرانسوی که به مادر فمنیسم در بعد از سال‌های ۱۹۶۸ ملقب است) می‌گفت که"زن، زن به دنیا نمی‌آید، بلکه زن می‌شود!". موافقت کامل با این جمله، به معنای محیط‌گرایی افراطی و رادیکال که از جمله تفکرات منسوخ شده در روانشناسی است، می‌باشد. طرفداران این تفکر، اعتقاد داشتند که انسان، در زمان تولد، همچون لوح سفیدی است که محیط و تجربه، او را به هر شکلی که بخواهد درمی‌آورد. تحقیقات روانشناسان، خط بطلانی بر نوع افراط‌گرایانه این تفکر می‌کشد. این رویکردهای روانشناختی، با شواهد انبوه نشان داده‌اند که انسان، در زمان تولد، نه تنها همچون لوح سفید نیست بلکه همانند یک کامپیوتر بسیار پیچیده و برنامه‌ریزی شده، در جهت برآوردن نیازهای حیاتی خود و تطابق‌های خاص محیطی، گام برمی‌دارد. از

طرف دیگر، تاثیرات محیطی نیز فقط زمانی می‌توانند در شکل دادن به انسان موثر باشند که در چارچوب ظرفیت‌ها و محدودیت‌های زیستی و سرشتی فرد واقع شوند. اینکه در طول تاریخ، رفتار زنان فقط ماحصل اجبارهای مردان یا شرایط تحمیل شده محیطی بر آنهاست، با واقعیت‌ها و یافته‌های بدست آمده از پژوهش‌ها منطبق نیست. اگر بخواهیم در جمله این اندیشمند ویرایشی ایجاد کنیم باید بگوییم که: «زن، تا حد قابل ملاحظه‌ای زن به دنیا می‌آید و تا حد قابل‌ملاحظه‌ای نیز، بوسیله محیط زن می‌شود (منش‌ها و رفتارهای خاصی پیدا می‌کند)».

سیستم عصبی انسان باعث می‌شود تا بعضی از تلاش‌ها برای تغییر قوانین حقوقی و هنجارهای حاکم بر رفتار دو جنس، تغییری در اساس رابطه‌ای بین دو جنس ندهند. بسیاری از احزاب و گروه‌ها، سعی در تغییر زیربناهای رابطه‌ای بین دو جنس ندارند، بلکه فقط به دنبال تغییر شکل و محتوای ارتباطی بین دو جنس هستند. بطور مثال، تلاش‌های بعضی از جنبش‌های حقوقی هر یک از دو جنس را می‌توان به این صورت تفسیر کرد که این جنبش‌ها، صرفا به دنبال تغییر مفاد قراردادهای ارتباطی بین دو جنس هستند و نه اینکه بخواهند یا بتوانند این اصل بنیادین را که رابطه بین دو جنس اساسا یک رابطه تبادلی است تغییر دهند. از منظر تبادلی، دو جنسی که در یک رابطه قرار می‌گیرند، همانند دو شریکی هستند که در یک رابطه شراکتی یا معامله‌وار قرار دارند. قوانین و هنجارها نیز، تعیین‌کننده مفاد و محتوای قرارداد بین این دو شریک هستند. هر یک از طرفین معامله، سعی می‌کند تا بند و تبصره‌های قرارداد را به نفع خود اصلاح کند. خواسته‌های جنبش‌های آزادی‌خواهی زنان یا جنبش‌های اجتماعی- حقوقی مردان، نمونه‌ای از این اصلاح به نفع خود، است. نکته جالب توجه در اینجا، این است که هر یک از این جنبش‌ها، ادعا می‌کنند که در صورت اعمال اصلاحات مورد نظر آنها، حالت تبادلی بودن رابطه یا شیءانگاری طرف مقابل از بین خواهد رفت. در صورتی که چیزی که در این بین تغییر می‌کند، شکل ظاهری رابطه است که البته به نفع یک جنس یا گروه تغییر می‌یابد. بطور مثال، عده‌ای از طرفداران جنبش‌های لیبرالیسم فمنیسم، معتقدند که شکل سنتی رابطه زناشویی بین مرد و زن در جامعه، زن را همانند یک ملک فرض کرده و مرد را مالک آن قرار می‌دهد. آنها می‌گویند که در صورت برداشتن بعضی از گزاره‌های حقوقی و اعمال تعداد دیگری از این گزاره‌ها، این حالت مُلک و مالکیت بین دو جنس برداشته می‌شود. اما مشاهدات نشان می‌دهند که بسیاری از این عقاید مطرح شده درباره روابط بین دو جنس یا نامگذاری روابط، عمدتا واژه‌پردازی بوده و این ادعا که اعمال سیاست‌های خاص بعضی از گروه‌ها می‌تواند تغییر عمیقی در ماهیت و ذات رابطه بین دو جنس بوجود آورند، بیشتر در حوزه بلوف‌های سیاسی و اجتماعی قرار می‌گیرند تا حقایق قابل‌اثبات. در رابطه با همین مثال ذکر شده یعنی این عقیده که تغییر چارچوب‌های زناشویی می‌توانند ماهیت رابطه بین دو جنس را تغییر دهند، مشاهدات واقعی نشان می‌دهند که تغییر روند از زندگی زناشویی سنتی به سمت زندگی‌های آزاد بدون قیود حقوقی، واقعا نمی‌تواند احساسات غیرت‌ورزانه مرد را در همه بافتارهای ارتباطی تغییر دهد. احساسات زنان

نیز، در این گونه از روابط، همانند روابط قبلی باقی خواهد ماند. آنچه که این نظام‌های جدید زناشویی بوجود می‌آورند، صرفا تغییر در چارچوب‌های ظاهری هستند، بدون اینکه بتوانند پویایی‌های ریشه‌ای ناگفته یا به چشم نیامده که در بطن انطباق‌های تکاملی ما قرار گرفته‌اند را تغییر دهند.

فمنیسم با زنانه شدن بازارکار و اقتصاد، در دهه‌های موسوم به صنعتی‌شدن جوامع غربی زاده شد و بعد از مدتی شروع به رشد در سایر جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی کرد. برای اینکه مطمئن شویم رشد روزافزون زنانه‌شدن[1] جامعه، فرهنگ، قانون، سیاست و مسائل جنسی، یک اقدام عجولانه و شتاب‌زده سیاسی یا جامعه‌شناختی نیست، نیازمند مطالعات وسیع و عمیق در حوزه‌های مختلف علمی بخصوص روانشناسی تفاوت‌های دو جنس هستیم. نتایج این مطالعات، همانطور که زیربنا و پایه‌های یک خانه را از محکم‌بودن ساختار نهایی مطمئن می‌کنند، باعث می‌شوند تا قبل از اینکه خسارات جبران‌ناپذیری به اجتماع وارد شود، از صحت تصمیم‌گیری‌های خود اطمینان حاصل کنیم.

فمنیسم و یک بام و دو هوا

> «خاتونی بود که دختری داشت و پسری. روزی از روزهای تابستان، هر دو به خانه او آمدند. شب‌هنگام که اهل خانه بر بام شدند تا بخوابند، خاتون‌خانوم به بام آمد و به پسر و عروس خود گفت: کمی دورتر از هم بخوابید که هوا گرم است و زمان، زمان عرق‌ریختن و گرمازدگی؛ نشاید که مریض شوید. آنگاه به سراغ دختر و دامادش رفت و گفت: کمی مهربان‌تر (نزدیک‌تر) بخوابید که هوا سرد است و نزدیک‌شدن به هم، مایه گرمی و آسایش؛ باشد که خواب‌های خوش ببینید! وانگاه، عروس خانه آهی کشید و گفت: عجب، یک بام و دو هوا !»

نظام‌های حقوقی و جنبش‌های اجتماعی- سیاسی یک‌طرفه، بطور درستی، متهم به یک سونگری و یک جانبه‌گرایی می‌شوند. این نظام‌ها، همیشه متمایل هستند که یک روی سکه را دیده و از دیدن طرف دیگر، غفلت بورزند. باید به این بیندیشیم که آیا عقاید و درخواست‌های فمنیسم، منجر به این خواهد شد که دو جنس، بخواهند یا اصلا بتوانند دست از جنسیت خود و ملزومات و همبسته‌های آن بردارند. فمنیست‌هایی که می‌گویند بعضی از قوانین حقوقی مانند حق نظارت شوهر بر زن، زنان را به عنوان ملک مردان به تصویر می‌کشند، آیا همچنین با این عقیده هم موافق‌اند که ازدواج و تعهد یک مرد به زن، باعث می‌شود تا آن مرد، کارگر زندگی آن زن باشد؟! آیا اینکه شروع رابطه جنسی بوسیله یک زن را ابراز لطیف و زنانه عشق بدانیم، درحالی‌که درخواست جنسی یک مرد از همسرش در صورت عدم تمایل زن را نوعی تجاوز (!) محسوب کنیم، مصداقی از یک بام و دو هوا

---
[1]- Feminization

نیست؟ مصادیق متعدد دیگری از حکایت یک بام و دو هوا بودن فمنیسم عبارتند از اینکه هنگام نظردهی درباره احساسات جنسی در دو جنس، جنس مونث را قدیس‌نمایی کنیم اما در زمان صحبت از میزان واقعی خیانت زناشویی در جنس مونث، بطور ساده بگوییم که زنان هم، همانند مردان، فرشته نبوده و جایزالخطا هستند! اینکه یک مرد با درآمد پایین و ناجذاب حق ندارد خواهان همسری زیبا یا دارای درآمد باشد اما حتی یک زن بسیار نازیبا و متعلق به طبقه اقتصادی پایین هم، بطور کاملا طبیعی حق دارد هنگام انتخاب همسر، بر شرایط اقتصادی و ظاهری طرف مقابل‌ش تاکید و تمرکز کند. اینکه هنگام صحبت درباره پخش مسئولیت‌های اقتصادی خانواده، جنس مونث را جنس لطیف صدا بزنیم و چنین درخواستی را ظالمانه، ناهماهنگ با شرایط جنس مونث و طرح آن را، سوءاستفاده مردان بدانیم اما هنگام صحبت از تفویض حقوق گوناگون به دو جنس، او را جنس قوی، همتراز جنس مذکر و عقیده‌ای خلاف این موضع را، دسیسه‌ای مردانه به حساب آوریم. اینکه زنان، فقط هنگام پذیرش مسئولیت‌ها جنس لطیف، ضعیف و آسیب‌پذیر نامیده شوند و در عوض، نقش این ویژگی‌ها هنگام تصمیم‌گیری، تحلیل و قضاوت درباره انتخاب نوع پوشش یا سبک زندگی جنسی مناسب، بدون هیچ‌گونه تاثیرگذاری، به کلی انکار شود. اینکه تجرد کاملا خودخواسته یک زن را، ناشی از میل به استقلال اجتماعی او ولی تجرد یک مرد را، نشانه فرار از مسئولیت‌های اجتماعی تفسیر کرده و مرد مجرد را مجرم ببینیم. اینکه به یک مرد شاغل یا متمول به گونه‌ای نگاه کنیم که انگار به دلیل شاغل‌شدن در یک جامعه یا ثروتمندبودن وظیفه دارد که متاهل شود و نقش‌های مربوط به آن را بپذیرد اما برای زنان شاغل یا متمکن، حق انتخاب و آزادی در ازدواج‌کردن یا نکردن را امری بدیهی بدانیم.

قوانین حقوقی و هنجارهای اجتماعی در جامعه ما، پیوندهای پیچیده و محکمی با گزاره‌های فرهنگی-اسلامی خورده‌اند. این موجب می‌شود تا مکاتب دیگر هم، در صورتی که بخواهند وارد عرصه تلاش برای تغییر شوند، سعی کنند تا در ابتدا، نگاهی به نقش دین داشته و سپس برای زمینه‌سازی در جهت پیاده‌سازی قوانین خود، تلاش کنند. این نگاه، غالبا به این طریق بوده که هر مکتب، با غربال‌سازی گزاره‌های دینی و اسلامی، بخشی از عقاید دینی را پذیرفته و مابقی را کنار گذاشته است. این غربال‌گری با توجه به هماهنگی یا ناهماهنگی گزاره‌های دینی با ماهیت و خواسته‌های خود آن مکتب صورت می‌گیرد. قبض و بسط تفکر دین‌محورانه و ورود و خروج خدا در آرای فمنیسم، شکل دیگری از این یک بام و دو هوایی آن است. بطور نمونه، در اینجا جا دارد که از کارگزاران فمنیسم اسلامی بپرسیم که آیا بعضی از قوانین حقوقی برآمده از فقه و اسلام، همانند مهریه یا وظایف اقتصادی مرد در ازدواج، کاملا طبیعی و بهنجارند و این غیرطبیعی و ناعادلانه‌بودن، فقط به بعضی دیگر برمی‌گردد؟ و اینکه بالاخره تکلیف برخورد فمنیسم ایرانی و اسلامی با مسئله بکارت در دختران چیست؟ آیا پرده بکارت، فقط یک زائده جسمانی است و تصمیم درباره بود یا نبود آن، به اختیار دارنده آن بوده و او هر وقت که

بخواهد می‌تواند آن را برای رسیدن به آزادی شخصی کنار بزند. و اصلا این غیرانسانی و نامتمدنانه است که از پرده بکارت، برای یک زن، زندانی بسازیم که به او اجازه نمی‌دهد نیازهای طبیعی‌اش را برآورده کند؟ اگر اینطور است، پس چرا بهای زایل‌شدن آن در ازدواج (که تازه نمی‌توان کاملا مطمئن بود که اصل بوده یا تقلبی!)، برای یک مرد اینقدر سنگین تمام می‌شود؟! (طبق قوانین حقوقی کشور ما، یک مرد در صورت ازاله بکارت نامزد قانونی خود باید کل مهریه او را پرداخت کند). اگر این پرده را خود دختر در یک رابطه یا به هر طریق دیگری ازاله کند این حق طبیعی او دانسته می‌شود. با این حال او می‌تواند نوع مصنوعی آن را که هزاران سکه هم می‌ارزد کاشت دهد و از طریق آن، کل زندگی یک مرد بخت‌برگشته را تلکه کند. و البته که فمنیست‌ها، با این قوانین حقوقی هیچ مشکلی ندارند اما بالاخره باید تکلیف این قضیه روشن شود که پرده بکارت، فقط یک لایه گوشت بی‌قابل است که حق داشتن یا نداشتن آن به عهده خود دختر است یا خروار خروار سکه بهار آزادی! شاید این نیز به نوع خریدار بستگی دارد؛ اینکه یک مرد آلفا باشید یا بتا و به نوع رابطه؛ اینکه روابط خارج از چارچوب ازدواج را انتخاب کنید یا ازدواج.

استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزای ما، دید ما نسبت به هر چیز و در کل دنیا را تغییر داده یا تحریف می‌کنند. نگرش عموم زنان نسبت به مردی که به خاطر ثروت با زنی ازدواج می‌کند چیست؟ برعکس آن چطور؟ آیا مرد مذکور، شارلاتان و فریبکار است و زن دوم، فقط یک زن طبیعی که بخاطر آینده‌نگری خود، به وضعیت مالی همسرش توجه می‌کند؟! سال‌هاست که عده‌ای از فمنیست‌ها، مردان را به این متهم می‌کنند که برای مردان، فقط جسم و ویژگی‌های جسمانی اهمیت داشته و اینکه مردان، ظاهربین بوده و به زیبایی درون یا خصلت‌های شخصیتی زنان اهمیتی نمی‌دهند. اما آنها به انبوهی از یافته‌های پژوهشی که نشان‌دهنده نقش جذابیت جسمانی برای زنان است، اصلا توجهی نمی‌کنند. مردم عادی هم ممکن است در این قضاوت یک‌طرفه، با فمنیست‌ها شریک باشند. یکی از علل این قضیه بافتارهایی است که مردان و زنان، در آن بافتارها، به زیبایی بدنی، اهمیت می‌دهند. اهمیت‌دهی مردان به ظاهر، در زمان انتخاب همسر که مسئله‌ای آشکار و قابل‌دیدن برای همگان است، می‌تواند باعث شود تا مردان به این متهم شوند که فقط به جذابیت جسمانی اهمیت می‌دهند. حال آنکه، اهمیت جذابیت جسمانی برای زنان، در زمان انتخاب جفت برای روابط کوتاه‌مدت یا خیانت زناشویی که غالبا از چشم افراد دیگر و جامعه پنهان می‌ماند، می‌تواند باعث شود تا انگیزه‌های زیبایی‌شناختی زنان در زمان انتخاب جفت، کمتر آشکار شود. استراتژی جنسی دوگانه و ریاکاری استراتژیک زنان هم به پنهان شدن این قضیه می‌افزاید. وقتی از آنها سوال می‌کنید که به چه متغیرهایی در مردان به عنوان فاکتورهای جذابیت توجه دارید، به ویژگی‌های شخصیتی همچون مهربان بودن، قابل اعتماد بودن، حمایت‌گربودن، صداقت، طبقه اجتماعی و اقتصادی اشاره می‌کنند. اما آنها نمی‌گویند که این فاکتورها را در راستای استراتژی تکاملی «انتخاب پدر خوب» برمی‌شمارند و

زمانی که قرار بر روابط کوتاه‌مدت یا روابط فرازناشویی مبنی بر استراتژی «ژن خوب» باشد فقط به جذابیت‌های جنسی که ویژگی‌های شخصیتی سایکوپاتی هم جزو آنها است، چشم می‌دوزند. آنها راهنمای راست می‌زنند در حالی که زمانی که وقت آن برسد به سمت چپ می‌پیچند!

رفتارهای واقعی فمنیست‌ها در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که فمنیسم، برخلاف شعارهای خود، به دنبال برابری و مساوات حقوق زن و مرد نیست. آن، به دنبال چربش هر چه بیشتر کفه حقوق زنان و کم کردن از کفه مسئولیت‌های آنهاست. فمنیست‌هایی که مدعی برابری‌طلبی جنسی در جامعه ما هستند و بعضی از قوانین حقوقی مانند حق نظارت مرد را منافی حقوق زنان می‌دانند، آیا موافقند که مهریه هم، به عنوان یک جنبه قانونی ازدواج برداشته شده و وظیفه تأمین معیشت خانواده، از نظر قانونی، به عهده هر دو زوج قرار بگیرد؟ کسانی که با برداشتن مهریه مخالف‌اند، می‌گویند که زنان، نیاز به پشتوانه و ضمانت دارند، درحالی‌که به این سئوال که پس پشتوانه مردان چه چیز باید باشد، جوابی نمی‌دهند. عده‌ای از فمنیست‌ها، می‌گویند که بعضی از وظایف زنان در زندگی زناشویی یا بعضی از حق و حقوق‌های متعارف در نظر گرفته شده برای یک مرد در رابطه با همسرش، موجب کالا تلقی‌شدن زن و به نوعی فروش او می‌شوند. از طرف دیگر، عرف‌ها و قوانین بسیار رایج دیگری همانند مواردی که بر تأمین مادی یا پرداخت‌های مالی مردان (مانند قوانین هدیه‌دادن در فرهنگ‌های مختلف یا مهریه در فرهنگ ما) تاکید دارند نیز، می‌توانند به نحو بارزی، به عنوان قوانین یا هنجارهای تشدیدکننده کالاپنداری یک زن، در نظر گرفته شوند. پس چرا فمنیست‌ها، با این موارد اخیر کالاسازی از زن مخالفتی ندارند؟ موضوع دیگر اینکه، آیا فقط این مسئله که یک مرد به ازای انجام وظایف خودش در زندگی زناشویی، خواهان تمکین جنسی از همسر است را می‌توان تشدیدکننده فرض کالابودن زن تلقی کرد؟ و مثلا اینکه پرداخت‌های مادی یک مرد به زن که از ابتدای زندگی مشترک تا پس از انقطاع آن و یا حتی پس از مرگ مرد هم ادامه پیدا می‌کند را، نمی‌توان این‌گونه تفسیر کرد؟ آیا روابط جاری و ساری بین دو جنس در ازدواج‌های دائم، موجب کالاپنداری زن نمی‌شوند اما اگر دقیقا همان قوانین، در نوع دیگری از ارتباط زناشویی بین دو جنس مانند ازدواج موقت برقرار شوند باید کالاپنداری و دون شأن زن تلقی گردند؟ حتی اگر بپذیریم که بعضی از هنجارها و قوانین، به این رابطه تبادلی-مادی بین مرد و زن دامن می‌زنند، نوبت به این سئوال می‌رسد که واقعا کدام جنس، بیشتر مسئول این امر است؟ بسیار بعید است که زنان خود بخواهند ماهیت تبادلی و منفعت‌گرایانه رابطه‌شان با مردان را تغییر دهند. اما آنچه که هر یک از دو جنس و از جمله زنان می‌خواهند، افزایش هر چه بیشتر وزنه تبادلی به سمت خودشان است. به عبارت دیگر، مشکل، بیشتر مربوط به قیمت‌های توافق‌شده در معامله یا مدت زمان تبادل است و نه اصل معامله. یعنی اینکه اصل قاعده تبادل همچنان برقرار باشد اما موقعیت‌هایی که این قاعده در آنها جاری می‌شود، حد و

حدود آن موقعیت‌ها، مدت زمان آنها، مفاد قواعد تبادلی و تعیین عادلانه‌بودن یا نبودن تبادل را خودشان تعیین کنند.

عده‌ای از طرفداران نظام فمنیسم در جامعه ما، بر حق چندزنی برای مردان خرده‌گیری می‌کنند. اول اینکه اگر ادعا می‌کنند که چندزنی متحجرانه است فراموش نکنند که چندزنی از همان نظام و سنتی برمی‌آید که مهریه و وظیفه تامین معیشت خانواده برمی‌آیند. اگر اولی باید به فراموشی سپرده شود چرا بعدی‌ها نباید اینطور شوند؟ ریاکاری‌های زیرکانه در عصر جدید و برای جامعه‌ای با دقت نظر بیشتر، دیگر کارساز نیست. اگر فکر می‌کنیم که وجود چیزی برای جامعه درست یا نادرست است باید از مدخلی به غیر از لفاظی‌های احساسی، به موضوع بپردازیم. دوم اینکه آنها معتقدند که اگر چنین حقی برای مردان در نظر گرفته شود، باید برای زنان نیز حق چندشوهری مجاز دانسته شود. از عملی‌بودن یا نبودن این درخواست اخیر که بگذریم، مشکل، بیشتر به این برمی‌گردد که آنچه که زنان می‌خواهند چندشوهری آشکار نیست. آنها بخوبی می‌دانند که چنین چیزی عملی نبوده و حتی خود آنها هم، مایل به آن نیستند. اما یکی از انواع چندشوهری که مشتاقان بسیار بیشتری در بین آنها دارد، نوع پنهان آن همچون روابط چندگانه یا استراتژی جنسی مختلط است. این نوع از چندشوهری، عملا به ضرر بسیاری از مردان و آسیب‌دیدن بنیان ازدواج و خانواده تمام می‌شود.

در دهه‌های اخیر، در جوامعی مانند کشور ما، شکلی نوظهور از فمنیسم عملی و پیاده‌شده در جامعه شکل گرفته که ترکیبی از گزاره‌های حقوقی دینی و غربی را در خود پرورانده است. قوانین مهریه، وظیفه تأمین اقتصادی خانواده و پرداخت نفقه، وظیفه سرپرستی اقتصادی و اجتماعی از فرزندان با چاشنی حق شخصی زنان در تصمیم‌گیری برای رفتارهای جنسی خود در قبل و حتی بعد از ازدواج، داشتن حق انتخاب درباره سبک زندگی در بیرون از منزل، مراوده با مردان دیگر و .. پدیده‌های بسیار آشنایی برای این روزهای جامعه ما هستند. مردان ما، در سال‌های اخیر، در حال دریافت آموزش و تعلیماتی بوده‌اند که آنها را تبدیل به گونه جدیدی از مردانی کرده که این تناقضات را ندیده و یا اصلا تناقض نمی‌شمارند. این روند، بطور خزنده، پیشرونده، تدریجی و پنهان، کار خود را آغاز کرده و در حال جلوبردن است. انتظارات، توقعات، هنجارسازی‌ها و پیگیری برای تغییر قوانین حقوقی در جامعه، این ترکیب غریب را بخوبی نمایان می‌سازد.

فمنیسم، به عنوان جنبشی که اغلب فعالان آن را، زنانی از طبقات بالا و متوسط تشکیل داده‌اند، غالبا با خواسته‌ها و نگرانی‌های همین طبقات از زنان هم دل‌مشغولی دارد. کمتر به گوش می‌رسد که فعالان این حوزه، به فکر مشکلات خواهران خود از طبقات پایین اقتصادی یا اجتماعی، باشند. آنها، به آزادی‌های هرچه بیشتر زنان در ازدواج فکر می‌کنند درحالی‌که تعدادی از همشیره‌های فقیر آنها، به فکر سیرکردن شکم خود یا نمردن زیر دست پرخاشگری‌ها و شکنجه‌های شوهران ضداجتماعی خود هستند. این نشان می‌دهد که تا بحال، هدف و

برنامه عمده این جنبش، به هیچ عنوان در جهت برآوردن عدالت اجتماعی در سطح وسیع و بهبود وضعیت همه زنان نبوده، بلکه رسیدن به خواسته‌های طبقات و گروه‌های محدودی از زنان در جامعه را دنبال می‌کند.

نمی‌توانیم شهوات درونی یک جنسیت را، مطابق با شأن انسانی و مصالح جامعه بدانیم درحالی‌که معادل همین هوس‌ها را در جنس دیگر، غیرانسانی و ناهنجار تلقی کنیم. اگر باید ارتباطات آزادانه قبل از ازدواج زنان و اهمیت‌دهی بی‌حد و حصر آنها به منابع مادی یک شریک بالقوه را پدیده‌هایی طبیعی بدانیم، آنگاه باید تمایل مردان به روابط چندگانه را هم بپذیریم. رفتارکردن به‌گونه‌ای که انگار خواسته‌های غریزی جنس مونث یا زیرگروه خاصی از افراد هر دو جنس یعنی عده‌ای از زنان و مردان آلفا، بیشتر مطابق با آنچه که بشریت متمدن باید به آن برسد است، یک طنز مضحک آخرالزمانی است! یک نظام ایدئولوژیکی نباید و نمی‌تواند به بهانه اینکه بعضی از تمایلات انسانی گروهی از افراد یا یک جنسیت خاص، مطابق با اقتضائات یک دنیای متمدن نیست، خواسته‌ها و تمایلات جنس دیگر یا سایر گروه‌های انسانی را بر این گروه‌ها غلبه دهد.

انتظار داشتن نگرش: «به گونه‌ای بیندیش که به نفع و مصالح همه باشد»، از ارگانیسم‌های پیچیده و خودخواهی که آدم و عالَم را به شیوه‌ای تحریف می‌کنند که از فیلترهای ذهنی و کارکردگرایانه خودشان بگذرد، چندان مطابق عقل سلیم نیست. منافع، سلایق، علایق و نظرات شخصی افراد، نمی‌تواند ملاک و معیار دقیق و درستی از مصالح کلی جامعه باشد و برای یافتن مصالحی که نفع همه را، هم بطور نظری و هم بطور عملی، در خود داشته باشند، نیاز داریم تا به فراتر از خودمان و خودخواهی‌مان برویم.



بطور ناعادلانه و تاسف‌آوری، کم نیستند زنانی که بخاطر اجبار و نقص در قوانین حقوقی کشور و امکان سوء استفاده از این قوانین، حاضر به بخشیدن مهریه خود می‌شوند تا بتوانند از همسران خود طلاق بگیرند. اما متاسفانه همچنین روز به روز بر تعداد زنانی که با هدف اخذ مهریه ازدواج می‌کنند و یا به هر بهانه‌ای آن را به اجرا می‌گذارند تا همسران خود را تحت کنترل داشته باشند، افزوده می‌شود. آنها این کار را به این خاطر می‌کنند تا به همسران خود هشدار دهند که در صورتی که خواسته‌های‌شان تامین نشود، می‌توانند چه آسیبی به او بزنند. این نمونه بارزی از باج‌خواهی در نتیجه وجود قوانین غلط است. چنین ازدواج‌هایی با خسارات شدید مالی برای مردان همراه است. آمارها نشان می‌دهند که تا شهریور سال ۱۳۹۶، ۲۴۵۰ مرد بخاطر ناتوانی در پرداخت مهریه زندانی شده بوده‌اند (خبرگزاری مشرق، ۱۳۹۶/۴/۱، کد خبر: ۷۶۶۱۸۶). نظام‌های حقوقی مدافع زنان، درحالی‌که مدام به نابرابر بودن قوانین مربوط به ارث زن و مرد از والدین یا دیه اعتراض می‌کنند، در مورد مهریه و اینکه وجود مهریه در عصر مدرن و با وجود امتیازات اقتصادی برابر برای هر دو جنس و یا حداقل درباره عده‌ای از زنان بخصوص زنان شاغل و متمول، اصلا موضوعیت دارد یا نه، کاملا سکوت می‌کنند. آنها، همچنین، براحتی فراموش می‌کنند که همه این قوانین دیه و ارث و مهریه، منشاء اسلامی دارند و به این سوال جواب نمی‌دهند که اگر یک دسته از این قوانین ناعادلانه هستند، چرا دسته دیگر اینطور نباشند؟! جالب اینجاست که همانهایی که می‌گویند صیغه موقت نوعی فحشای شرعی شده است هیچ کدام‌شان نمی‌گویند که بر همان اساس هم صیغه دائم را می‌توان نوعی فحشای شرعی شده طولانی‌مدت دانست و یا اینکه می‌توان مهریه را هم نوعی دزدی، سرقت یا کلاهبرداری

مالی-شرعی نامید. راستی مگر هر دو آنها ریشه در یک دین واحد یعنی اسلام ندارند پس چرا با یکی اینطور برخورد می‌شود و با دیگری آنطور؟ آیا آنچه که نظر مذهبی جزو حقوق زن باشد، شرعی، مقدس و فرستاده جبرائیل امین است و آنچه که حقوق مردان یا وظایف زنان باشد متحجرانه، ظالمانه و فرستاده شیطان رجیم! با این شیوه رفتار، فمنیست‌ها نشان می‌دهند که عادلانه یا عادلانه-بودن حتی قوانین حقوقی منتج از ادیان و از جمله اسلام را هم، مطابق با منافعی که برای زنان دارند، تفسیر می‌کنند (کاریکاتوریست: جواد طریقی اکبرپور).

فمنیسم و نقش انتخاب جنسی در آفرینش مردان

«این جهان کوه است و فعل ما ندا   سوی ما آید نداها را صدا» (مولوی).

نظر داروین در مورد فرایند انتخاب جنسی که طی آن یک جنس، مسئول پدیدآیی بعضی از ویژگی‌های جسمی و رفتاری جنس مقابل تلقی می‌شود، موجب ناراحتی و تشویش جوّ مردسالارانه زمان بریتانیای ویکتوریایی شده بود. پذیرش این دیدگاه که آنچه که مردان می‌شوند، تا حد قابل ملاحظه‌ای ناشی از انتخاب زنان است، برای مردان و حتی زنان آن زمان سنگین می‌آمد. واقعیت می‌تواند موجب نگرانی فمنیست‌ها و سایر رویکردهای اجتماعی شود که معتقدند اساس تفاوت مرد و زن، در عوامل محیطی ساخته و پرداخته‌شده بدست مردان است. این ایده، این ترجمان را در خود دارد که بسیاری از ویژگی‌های ریخت‌شناختی، جنسی و رفتاری مردان، محصول انتخاب‌های جنسی صورت گرفته بوسیله زنان در طول روند تکامل بوده است. در فصول قبل، نقش انتخاب جنسی را در شکل دادن هر جنس به تفصیل شرح دادیم. از این منظر، هر جنس، برای تغییر دادن جنس مقابل، در ابتدا باید به خودش و انتخاب‌هایش نگاه کند. همانطور که پژوهش‌ها نشان می‌دهند، بسیاری از ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری که موجب شکایت زنان از منش مردانه می‌شوند، بطور همزمان بوسیله خود آنها ترجیح داده شده و انتخاب می‌شوند. این صفات، که احتمال زیستایی و تولیدمثل موفق زاده‌های فرد انتخاب‌گر را در محیط تکاملی انتخاب‌ها بالا می‌برده‌اند، از طرف دیگر می‌توانند موجب آسیب به خود انتخاب‌کننده‌ها هم شوند. بطور تناقض‌آمیزی، آنچه که ما را شیفته و واله خود می‌کند می‌تواند موجب دیوانگی ما هم بشود. بطور نمونه، خصیصه خودخواهی، مادران را، از اینکه این فرزندان خودخواه‌شان به سن تولیدمثل رسیده و تداوم نسل مادر را پی می‌گیرند، مطمئن‌تر می‌کند. اما وجود همین صفت در همسر، می‌تواند مخل یک رابطه زناشویی آرام و پایدار باشد. از این رو، انتخاب‌های جنسی زنان یک نسل برای یک صفت، خصایص شخصیتی مردان نسل‌های بعدی را رقم خواهد زد و بلعکس. یافته‌های روانشناسی تکاملی در زمینه نقش انتخاب جنسی در شکل‌گیری هر یک از دو جنس، دریچه‌ای جدید و جالب به روی ما می‌گشاید تا از منظر آن، به نقش خودمان در ساخته شدن دیگران توجه کنیم (مصداقی از این شعر صائب تبریزی: تار و پود عالم امکان به هم پیوسته است).

از طرف دیگر، رقابت های درون‌جنسی بین اعضای هر جنس، برای تصاحب جنس مقابل، از انتخاب‌های جنس مقابل‌شان تاثیر می‌پذیرد. مقداری از اینکه شما با دیگران چطور رفتار می‌کنید، به چگونگی رفتار دیگران و از جمله جنس مقابل نسبت به شما بستگی دارد. مردان، به عنوان یک گروه، به زنان نگاه می‌کند تا بدانند که آنها چه مردانی را جذاب می‌دانند و به دنبال چطور مردانی هستند. سپس بر این اساس، با یکدیگر بر سر کسب این خصیصه‌ها و نشان دادن آنها به زنان رقابت می‌کنند. این فرایند می‌تواند منجر به شکل‌گیری منش، رفتارها و در نهایت توزیع ژنتیک رفتاری معینی در اعضای آن جنس شود. از این رو، میزانی از رفتارهای هر جنس در جامعه و از جمله رفتارهای مردان را، باید در انتظارات، توقعات و خواسته‌های زنان جویا شد. این موارد، علاوه بر رفتارهای مثبت، شامل اعمال بزهکارانه، طمع اقتصادی، سرقت، پرخاشگری و قتل همنوع هم می‌شوند. مردان از آن رو این رفتارها و صفات را نشان می‌دهند که به آنها در محیط تکاملی انطباق‌ها کمک می‌کرده تا به منابع و فاکتورهایی که در جذب زنان کمک‌کننده بوده دست بیابند. از این رو، راه دشوار و طولانی متمدن شدن هر جنس در جامعه به میزان موافقت و انتخاب واقعی جنس مقابل او هم بستگی دارد.

علی‌رغم اینکه روانشناسی تکاملی و فمنیسم، در روش‌شناختی جمع‌آوری داده‌ها و نتایج تلویحی که از این یافته‌ها گرفته می‌شود، تفاوت دارند اما بعضی همپوشی‌های نظری و عملی نیز بین این دو به چشم می‌خورد. هر دو، در این باور که روابط بین دو جنس در دنیای فعلی، نیازمند یک سری بازسازی‌ها است، شریک هستند. به هر حال، تکامل تمام‌شدنی نیست و تغییرات جوامع بشری، شرایط جدیدی را ایجاد می‌کند که نیازمند ایجاد سازگاری‌های جدید در افراد انسانی است (برای مطالعه در زمینه ارتباط، تعامل، همپوشی‌ها و هماهنگی‌ها و عدم هماهنگی‌های نظری و عملی روانشناسی تکاملی و فمنیسم رک به باس و مالاموث، ۱۹۹۶).

فصل نهم: روانشناسی تکاملی و تعامل با سایر رویکردها و حوزه‌های روانشناسی

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- روانشناسی تکاملی و رویکرد شناختی
- روانشناسی تکاملی و رویکرد رفتاری
- روانشناسی تکاملی و روانکاوی
- روانشناسی تکاملی و سلامت روان
- روانشناسی تکاملی و خودشناسی
- روانشناسی تکاملی و سایر حوزه‌های روانشناسی

روانشناسی تکاملی و سایر رویکردهای روانشناسی

"تنها در طول چند دهه گذشته بود که توانستیم ابزارهای مفهومی لازم برای ترکیب دانش‌مان درباره ذهن آدمی را تحت لوای یک چهارچوب نظری تدوین کنیم. این چهارچوب نظری روانشناسی تکاملی نامیده می‌شود. این رشته، یافته‌های نظام‌های دیگری که به شناخت ذهن آدمی در حوزه توجه، ادراک، یادگیری و حافظه، هیجان، اشتیاق، جذابیت، حسادت، جنسیت، عزت‌نفس، فرزندپروری، اخلاق، تعهد، فرهنگ و آگاهی پرداخته‌اند را گرد هم آورده و به هم مربوط می‌کند" (باس، ۲۰۰۸).

«تکامل، یک عنصر ضروری در هر تبیین رضایت‌بخش از روانشناسی ما است» (استیون پینکر).

وجود رویکردهای[1] متعدد در روانشناسی به این معنی نیست که روانشناسی نیز همانند علومی مانند فلسفه، علمی ایدئولوژیک است که در آن هر گروه به دنبال نشر ایده‌های ذهنی خود هستند. وجود رویکردهای متعدد به پیچیدگی روان انسان و لزوم وجود دیدگاه‌هایی که همه جنبه‌های ذهن و رفتار را در بر بگیرند، برمی‌گردد. در دهه‌های اخیر، تلاش‌های زیادی در جهت ترکیب، یکپارچه‌سازی و التقاط رویکردها و دیدگاه‌هایی که زمانی جدا از هم دانسته می‌شدند، شده است. بر همین اساس، روانشناسی تکاملی و سایر رویکرهای روانشناسی مانند رویکردهای رفتاری، شناختی و روانکاوی را نباید رویکردهای رقیب یا متضاد در تبیین هیجانات، رفتارها و تفکرات انسان تلقی کرد. این رویکردها را می‌توان همانند اجزایی دانست که همه آنها، همراه با یکدیگر می‌توانند یک کل به نام روان انسان را تبیین کنند. تمثیل بهتر این است که در این یکپارچه‌سازی، روانشناسی تکاملی را همانند زمینه[2] تلقی کرد و سایر رویکردها را بافتارهایی که بر روی این زمینه قرار گرفته‌اند. در دنیای جدید، شاخه‌های مختلف روانشناسی طوری به هم مربوط شده و در هم تنیده شده‌اند که صحبت از توانایی کامل یک شاخه بدون کمک‌گرفتن از شاخه‌های دیگر روانشناسی برای تبیین رفتار و روانشناسی انسان، یک کم‌دانشی است. رویکردهای مختلف روانشناسی همچون تکه‌خرده‌های یک آینه هستند که فقط با کنار هم گذاشتن آنها، می‌توانیم یک تصویر جامع و کامل از انسان را، در آن ببینیم. فقط یک آینه بزرگ و کامل است که می‌تواند یک تصویر تمام‌رخ، بدون تحریف و دقیق از یک کالبد را در خود نشان دهد.

1- Perspective
2- Background



شکل ۱- ۹: یکپارچه‌نگری در نگاه به رفتار انسان. ارتباط یکپارچه نگرانه‌ای که در آن، روانشناسی تکاملی به عنوان رویکردی زمینه‌ای و عمقی نسبت به سایر رویکردها دانسته می شود. در این دیدگاه، رویکردهای مختلف روانشناسی در تبیین رفتار، مکمل و نه رقیب همدیگر تلقی می‌شوند. تبیینات تکاملی، به عنوان تبیینات غایی‌تر و عمقی‌تر نسبت به تبیینات اولیه که بوسیله سایر رویکردها ارائه می‌شود، تلقی می‌گردند.

رفتارگرایی و روانشناسی تکاملی

طرفداران رویکردهایی مانند رویکرد رفتاری و شناختی، به ترتیب بر سابقه یادگیری‌ها و تفکرات افراد، به عنوان عوامل موثر بر شکل‌گیری رفتارها تاکید دارند. تبیینات در این سطح، همان چیزی است که در روانشناسی تکاملی، به آن تبیینات اولیه، سطح اول یا نزدیک‌نگر می‌گویند. اما حتی در صورت درست بودن این تبیینات، روانشناسی تکاملی در همین سطح متوقف نشده و به این می‌اندیشد که حتی اگر مثلا ریشه بعضی از رفتارهای جنسی زنان و مردان، یادگیری‌ها و القائات فکری محیط افراد باشد، چرا این محیط اطراف که شامل خانواده، رسانه‌ها، مذهب، فرهنگ و قانون می‌شود، به افراد این موضوعات را و آن هم به این شکل یاد می‌دهند و چرا چیزهای دیگری را و آن هم به شکلی دیگر یاد نمی‌دهند؟ به تبیینات تکاملی از رفتار، شناخت‌ها و احساسات، تبیینات غایی یا نهایی گفته می‌شود. بطور مثال، مورد نقش‌های جنسی یا جنسیتی که به مجموعه انتظارات و توقعاتی که یک جامعه از هر یک از دو جنس دارد را در نظر بگیرید. این انتظارات می‌توانند خود را تقریبا در هر کجا، اعم از هنجارهای غیررسمی تا قوانین حقوقی یک جامعه، نشان دهند. رسانه‌ها، مردان را در قالب پدر مسئول خانواده که کار بیرون از منزل، در وهله اول به عهده اوست، به تصویر می‌کشند. در عوض، زنان را در قالب خانه‌دارانی نشان می‌دهند که آشپزی کار آنها تلقی می‌شود. در هر جامعه‌ای، کودکان را از همان سنین ابتدایی با این نقش‌ها عادت می‌دهند. به دختربچه‌ها عروسک داده و پسربچه‌ها را با ماشین و تفنگ اسباب بازی سرگرم می‌کنند. در تبیین نقش‌های جنسی بوسیله رفتارگرایان و شناخت‌گرایان، این نظر داده شده که علت مقید بودن زنان و مردان یک جامعه به یک سری از نقش‌های جنسیتی خاص مانند اینکه مرد می‌بایست مسئول اصلی تامین معیشت خانواده باشد در سابقه یادگیرهای شرطی و شناختی‌ای که افراد یک جامعه در معرض آنها قرار گرفته‌اند ریشه دارد. با پذیرفتن این تبیین، نوبت به این سئوال می‌رسد که اگر محیط عامل اثرگذار اصلی در شکل دادن باورهای مربوط به نقش‌های جنسی افراد است، پس چرا علی‌رغم تفاوت‌های فرهنگی زیاد بین جوامع مختلف، باز هم شاهد شباهت‌های جهانی و بین‌فرهنگی در این باورهای نقش جنسی هستیم؟ به فرض پذیرفتن نقش

فرهنگ، به عنوان عامل اولیه شکل دادن ذهن افراد در مورد این باورها، اصلا چرا فرهنگ‌ها به افراد اینطور آموزش می‌دهند و چرا محیط، افراد را به این نحو شرطی می‌کند؟ چرا فرهنگ‌ها، به زنان و مردان آموزش نمی‌دهند که زنان در بیرون منزل کار کنند و مردان درون خانه باشند؟ جواب دم‌دستی اینست که جوامع فقط به علت تطابق با شرایط جسمی و روانشناختی زن و مرد، اقدام به آموزش نقش‌های جنسی اینچنینی می‌کنند. در دنیای کنونی که بازارهای اقتصاد، به میزان بسیار بیشتری به روی زنان باز شده و مشاغل غیربدنی بسیار زیاد است، زنان هم می‌توانند از نظر اقتصادی برای خانواده زایایی داشته باشند. پس چرا در اغلب موارد، حتی در صورت اشتغال یک زن، شاهد انتظار او از اینکه همسرش تامین‌کننده اصلی اقتصاد خانواده باشد هستیم؟ روانشناسی تکاملی، برای این سئوال‌ها، جواب‌های قوی‌تر و صحیح‌تری دارد. علت گرایش فرهنگ‌های مختلف برای اینکه مردان را تامین‌کنندگان اصلی خانواده بدانند، میلیون‌ها سال زندگی بشری است که بصورت شکارچی–گردآورنده بوده است. زندگی تکاملی بشری که بدین نحو گذشته، باعث شده تا مغز دو جنس، در این جهت شکل بگیرد. تکامل مغز انسان، در زمانی صورت گرفته که زنان، به علت شرایط جسمی و روانشناختی، قادر به شکار نبوده‌اند و این کار به عهده مردان گذاشته می‌شده است. ذهن‌هایی که بر اساس زندگی در عصر مرد شکارچی و زن جمع‌آوری‌کننده تنظیم شده‌اند، هنوز نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند خود را با مقتضیات دنیای جدید هماهنگ کنند. علت تاکید هنجارهای رسمی و غیررسمی جوامع،بر اینکه مطابق با نقش‌های جنسی عمل شود نیز همین ذهن‌هایی است که از قبل و در طول تکامل با این نقش‌ها کنار آمده‌اند. فراموش نکنیم که وقتی که می‌گوییم فرهنگ، در واقع داریم می‌گوییم خرد جمعی افراد یک جامعه. خرد جمعی افراد یک جامعه نیز در خلاء بوجود نمی‌آیند. این تکامل است که تفکرات و انتظارات روانشناختی تک‌تک این سازنده‌های خرد جمعی یعنی افراد یک جامعه را شکل داده است. همانند این مورد، تبیینات رویکردهایی مانند رفتارگرایی، شناخت‌گرایی و روانشناسی اجتماعی، تبیینات اولیه یا در سطح بوده و برای درک عمقی‌تر و ریشه‌ای مسائل، می‌بایست به سراغ رویکردهایی که در جستجوی تبییناتی مبتنی بر ریشه‌های عمیق مسائل روانشناختی هستند برویم. در سال‌های اخیر، کوشش‌های خوبی به منظور ادغام تبیینات تکاملی در رفتارگرایی یا به اصطلاح تکاملی‌شدن رویکرد رفتاری و شناختی شده است که حاکی از همان یکپارچه‌نگری فزاینده‌ای است که از سال‌ها پیش در روانشناسی، در حال رویدادن بوده است (رک به تاد، هرتویگ و هافراگی، ۲۰۰۵).

تکامل، بیشتر، اصول زیربنایی یادگیری را در وجود ما قرار داده اما حتی در مورد محتوای یادگیری هم دخالت داشته است. رفتار اجتناب از پرتگاه، جزو رفتارهایی است که اساسا تکاملی‌اند. اما در مورد رفتارهایی مانند ترس از اتومبیل‌ها، یک متغیر واسطه به نام تجربه یا یادگیری در این میان وجود دارد. حتی در مورد شرطی‌شدن‌ها هم، بقایای زیستی انطباق‌های نیاکان‌مان در ما مشاهده می‌شوند. به طور مثال، مشاهده شده که

افراد، عموما نسبت به حیواناتی که در عصر تکاملی زندگی انسان می‌توانستند خطرناک باشند مانند مارها و عنکبوت‌ها، زودتر و آسان‌تر شرطی می‌شوند تا اشیایی که نه در عصر تکاملی زندگی انسان و نه در دنیای کنونی، برای او خطری ندارند. افراد انسانی، تصاویر مارها در بین گل‌ها را سریع‌تر تشخیص می‌دهند تا برعکس آن را. در همین رابطه، در یک مطالعه، مشاهده شد که بچه شامپانزه‌ها با مشاهده میمون بالغی که از مار می‌هراسد، اجتناب و ترس از مار را یاد گرفتند. درحالی‌که، وقتی همین بچه شامپانزه‌ها در کنار میمون‌های بالغی قرار داده شدند که قبلا بوسیله آزمایشگران نسبت به گل شرطی شده و از آن اجتناب می‌کردند، این رفتار را نیاموختند. این مطالعه نشان می‌دهد که هر چند یادگیری رفتار فرار از مار نیازمند تجربه محیطی است اما یک آمادگی ذاتی هم برای یادگیری آن وجود دارد. درحالی‌که اگر چه که برای ترس از گل‌ها هم شرایط یادگیری مشاهده‌ای بوجود آمد اما این ترس به دلیل نبود این پیش‌زمینه ژنتیکی آموخته نشد. بر همین مبنا، گربه‌ها و سگ‌ها را، نسبت به جوجه‌ها، آسان‌تر می‌توان نسبت به نشستن و حرکت‌نکردن شرطی کرد. نشستن و حرکت نکردن، جزو رفتارهای کمین‌کردن است که برای حیوانات شکارچی مانند سگ‌ها و گربه‌ها انطباقی است، درحالی‌که برای جوجه‌های بی‌دفاع، نشستن و حرکت‌نکردن خطرناک بوده و در عوض راه‌رفتن و نوک‌زدن، رفتارهای مناسب محسوب می‌شوند و این رفتارها همان‌هایی هستند که در آنها زودتر شرطی می‌شوند.

روانشناسی تکاملی و شناخت‌گرایی

شناخت، به تفکرات، تصورات، باورها، خاطرات و تصویرهای ذهنی گفته می‌شود. نقش شناخت‌ها در شکل‌دهی به احساسات و رفتارهای ما اجتناب‌ناپذیر است. ریشه بسیاری از شناخت‌های ما، به محیط و یادگیری‌های محیطی برمی‌گردد. اما شباهت‌های مشاهده شده در زمینه بسیاری از شناخت‌ها در بین فرهنگ‌های متفاوتی که در آنها الگوهای فکری متفاوتی آموزش داده می‌شود، ما را بر آن می‌دارد که اینطور نتیجه‌گیری کنیم که بسیاری از شناخت‌های انسان می‌توانند تکاملی باشند زیرا آنچه که ذهن افراد همه فرهنگ‌ها را به هم نزدیک می‌کند، نیازها و فشارهای تکاملی مشترک آنهاست. سوءگیرهای شناختی، تحریفات شناختی، شناخت‌های درگیر در رفتارهای جفت‌گزینی و رفتارهای جنسی و بسیاری از شناخت‌های اجتماعی افراد، فقط تعداد اندکی از محتویات ذهن شناختی- تکاملی ما را نمایان می‌سازند. چرا ما اینطور فکر می‌کنیم و چرا بعضی از تفکرات غیرمنطقی، ناکارآمد و ناسازگارانه، تا بدین حد در بین افراد حتی جوامع متفاوت، رایج است. این یافته‌ها، تلویحات مهمی برای آن دسته از روانشناسانی که خدمات روانشناختی به مراجعین خود ارائه می‌دهند، دارند. زیرا اینها همان مواردی هستند که می‌توانند بالاخره فرد را نیازمند خدمات روانشناختی و بالینی کنند.

دوباره این سوال مطرح می‌شود که اگر بپذیریم که عامل اصلی بوجودآمدن این باورها و تفکرات، خانواده، محیط و جامعه است، پس چرا حتی در بین افراد متعلق به جوامع و فرهنگ‌های متفاوت هم، شباهت در این باورها به چشم می‌خورد. چه چیز باعث می‌شود تا افراد متعلق به کشورهای متفاوت، علی‌رغم پرورش در محیط‌هایی که از نظر فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و سایر عوامل محیطی با هم متفاوت هستند، ادراکی مشترک در مورد بعضی از جنبه‌های جذابیت داشته باشند؟ چرا زنان متعلق به فرهنگ‌های مختلف، نوعی جهت‌گیری شناختی به سمت ترجیح چهره‌های با خصایص معین را در اواسط چرخه قاعدگی خود نشان می‌دهند؟ روانشناسی تکاملی نشان داده که تعداد زیادی از باورها، شناخت ها، ادراکات و تفکرات ما، ریشه‌ای زیستی – تکاملی دارند (برای بحثی در مورد روانشناسی شناختی– تکاملی رک به تاد و همکاران، ۲۰۰۵ و هاسلتون و همکاران، ۲۰۰۵ و برای مطالعه‌ای در مورد مدلی تکاملی از سوگیری‌هایی شناختی که برای ما تبیین می‌کند که چطور ممکن است ما «از نظر شناختی– تکاملی، خوش‌بین‌هایی در عین حال بدبین[1]» باشیم رک به هاسلتون و نتل، ۲۰۰۶).

شناخت‌درمانی تکاملی

امروزه، تنهایی به یک مشکل عمده و جدی در جوامع تبدیل شده است. در سال ۲۰۱۷، با شمارش حدود ۹ میلیون فرد تنها در انگلیس، این کشور یک وزیر با عنوان "وزیر امور تنهایی" در نظر گرفت تا به حل مشکلات و معضلات ناشی از این موضوع بپردازد. فردی را در نظر بگیرید که به علت نداشتن همسر یا یک شریک مناسب، به افسردگی مبتلا شده است. برای کاهش علایم و بهبود در خلق این بیمار، شناخت‌های متعددی را می‌توان به خزانه شناختی او اضافه کرد. می‌توان اینطور به او گفت که این سرنوشت او تا این زمان بوده اما او می‌تواند آن را تغییر بدهد. اما اگر بیمار بطور واقع‌بینانه‌ای به این بیندیشد که تجربه شکست‌های قبلی به اندازه کافی گویای شرایط واقعی او بوده و او نخواهد توانست همسر مناسبی بیابد، آن وقت درمانگر باید چه واکنشی نشان دهد؟ اگر شرایط واقعی بیرونی و محیطی به نحوی است که برای بالینگر هم روشن است که امیدی به همسریابی موفقیت‌آمیز بیمار مورد بحث نیست، چطور؟ به عنوان راهکاری دیگر، می‌توان اندکی چاشنی مذهبی و روحانی به رواندرمانی اضافه کرد و با بیمار، از قضای الهی و خواست نیرویی متعالی درباره او صحبت کرد. تجربه مولف نشان داده که در بسیاری از موارد، همه تکنیک‌های فوق، با شکست مواجه می‌شوند. اما شما می‌توانید از القای شناختی دیگری استفاده کنید؛ بدین نحو که به چنین بیماری بگویید که «این تنها شما نیستید که در یافتن همسر مشکل دارید و بسیاری از هم‌سن و سالان شما نیز قطعا بدون همسر خواهند ماند». شما نیز در صورتی که یک روانشناس یا مشاور هستید و حتی در صورتی که متخصص نیستید اما مورد مشاوره فردی در همین رابطه قرار

---

[1]- Paranoid Optimist

می‌گیرید، می‌توانید اثربخشی این جملات را امتحان کنید! براستی چرا بیان چنین ایده‌هایی، برخلاف ایده‌های واقعا معقول و درست‌تر قبلی، اینطور تاثیر دارند درحالی‌که افراد از پذیرش حقایق وجودی یا حوادثی که برایشان روی داده اینقدر عاجز هستند. این پدیده به این خاطر روی می‌دهد که شناخت‌های حتی معقول و صحیح، می‌توانند تحلیل‌ها و قضاوت‌هایی برخلاف تناسب تکاملی ما باشند. درحالی‌که این پندار که بسیاری از همتایان ما نیز، از ازدواج محروم خواهند بود، ذهن ما را از این نشخوار که این فقط ما هستیم که بازی تولیدمثل را می‌بازیم خلاص می‌کند. ممکن است اینطور فکر کنیم که بازندگی دیگران، در صورتی که خود ما هم بازنده باشیم، چه سودی برای ما دارد. باختن دیگران، حتی در صورتی که با باخت تولیدمثلی خود ما هم همراه باشد، فرد را در مزیت موفقیت تولیدمثلی از طریق انتخاب خویشاوندی قرار می‌دهد. به عبارت روشن‌تر، هر چند که ما ممکن است از خودمان زاده‌ای به جا نگذاریم اما این عدم موفقیت ما، می‌تواند بوسیله زاده‌های خویشاوندان ژنتیکی ما، حداقل تا حدی، جبران شود. عدم موفقیت تولیدمثلی سایر رقبای ما، به معنای امکان و فضای بیشتر برای این بستگان ژنتیکی ما و در نتیجه احتمال بیشتر موفقیت در تناسب فراگیر ما است. هر چند دیگران نیز، برای خود خویشاوندانی ژنتیکی دارند اما عدم موفقیت خود آنها، به هر حال ما را در وضعیت بهتری قرار می‌دهد تا زمانی که خود آنها نیز زاده‌هایی داشته باشند که کار را برای لشکر تولیدمثلی ما، دشوارتر می‌گرداند. این تحلیل، زمانی بیشتر قابل‌درک می‌شود که بیاد آوریم که حداکثر جمعیت در گروه‌های نیاکانی ما، که انطباق‌های ذهنی ما در آنها شکل گرفته، بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر بوده است. در آن جمعیت‌های اندک، چنین محاسباتی واقعا کارساز بوده و بر موفقیت فراگیر ما تاثیرات قابل‌ملاحظه‌ای داشته است. در این گروه‌ها، در طولانی مدت، حتی کاهش اندک تولیدمثل دیگران یا افزایش اندک در میزان تولیدمثل موفق ما، تاثیرات زیادی بر نتایج این فرایند می‌گذاشته است. همه این محاسبات، بوسیله ذهن ناهشیار تکاملی ما انجام می‌شده و بعد از طی نسل‌ها، هنوز درون اعماق مغز ما جا خوش کرده‌اند. به همین دلیل است که شنیدن حرف‌هایی از مشاور یا درمانگر که این محاسبات و تحلیل‌ها را دوباره فعال می‌کنند، به عنوان حداقل اندک آبی بر آتش بی‌قراری و افسردگی ما عمل می‌کنند. روش دیگر برای کاهش علایم یک بیمار افسرده به علت ناتوانی از یافتن شریک، کمک و القای امید به موفقیت در همسریابی است که چرایی تاثیر آن کاملا روشن است. بینش نسبت به رانه‌ها و پویایی‌های تکاملی انسان، روشن می‌کند که چرا یک فرد افسرده با عللی که ذکر آن رفت، هنگام شنیدن این دو ایده آخر، ممکن است لبخندی ملیح و معنادار به ما بزند. تسلط یافتن به نیازهای بنیادین تکاملی انسان و روند تاثیرگذاری آنها بر شناخت‌های ما، در تهیه روان‌درمانی‌های شناختی هر چه کارآمدتر کمک شایانی می‌کند (برای مطالعه‌ای در زمینه یکپارچه‌سازی نظریات تکاملی با شناخت‌درمانی رک به گیلبرت، ۲۰۰۴).

توصیه‌هایی برای عمل نکردن

وقتی جلسات درمانی یا مشاوره‌ای تعدادی از درمانگران شناختی را می‌بینید، شاید واقعا نباید انتظار چیزی بیش از نصیحت‌های مشفقانه پدربزرگ و مادربزرگ‌های خیرخواه داشته باشید. در چند دهه اخیر، رفتارگراها، بر درمانگران شناختی، در این زمینه که اجزاء فعال درمان شناختی- رفتاری عمدتا یا کاملا رفتاری است خرده گرفته‌اند. آنها می‌گویند که بیمار وسواسی که برای درمان علایم خود به درمانگاه مراجعه می‌کند قبلا، بارها و بارها توصیات شناختی مبنی بر بی‌خطربودن فلان اجسام یا اشیاء محیطی را شنیده است. این بیمار، نیاز به کار بر روی شناخت‌هایش ندارد زیرا قبلا به نوعی شناخت‌درمانی شده اما اثری بر علایم و نشانه‌های بیمارگونه او نداشته است. آنها معتقدند که آنچه که در نهایت منجر به تغییر بیمار می‌شود تکنیک‌های رفتاری است که بطور عملی به بیمار کمک می‌کنند تا علایم خود را کاهش داده و درمان کند. آنچه که بیمار نیاز به تغییر آن داشته، نه به حوزه شناخت‌ها و باورهای او بلکه به کنترل و مدیریت مکانیسم‌های رفتاری غیرارادی او مربوط می‌شده است. هزاران سال است که جوامع، در معرض توصیه‌های شناختی بزرگان خود قرار دارند و به نظر می‌رسد که زمان، برای فقط توصیه و نصیحت، به پایان رسیده است. اگر این توصیه‌های هزاره‌های قبل بر افراد زیادی تاثیر داشت، علی‌القاعده ما الان باید با جوامعی بسیار متعالی‌تری سر و کار می‌داشتیم. سیستم پردازشگر ذهن شناختی انسان، مجهز به مجموعه‌ای از مکانیسم‌های پردازشی است که آنچه را که فرد می‌شنود، از مجموعه‌ای از فیلترهای معین می‌گذراند. کار این فیلترها، سنجش و ارزیابی میزان هماهنگی بین شناخت‌ها و اندیشه‌هایی که محیط قصد انتقال آنها به فرد را دارد با میزان فزایندگی یا کاهندگی در تناسبی است که عمل بر مبنای آن اعتقادات برای فرد به ارمغان می‌آورد. برای اینکه افراد، بر مبنای شناخت‌هایی عمل کنند که از بعضی جنبه‌ها همراه با ازدیاد در تناسب آنها نیست، عمل بر مبنای آن شناخت‌ها یا بایستی همراه با افزایش جبرانی در جنبه‌هایی دیگر از تناسب آنها بوده یا عمل نکردن بر مبنای آنها همراه با تنبیه‌گرهای شدید کاهنده تناسب آنها باشد. به عبارت ساده‌تر، فقط با توصیه و تبلیغ یک سری از تفکرات نمی‌توان افراد را تشویق یا مجبور به انجام آنها کرد. استفاده از روش‌های شناختی برای تغییر رفتار افراد در جامعه، هنگامی مفید خواهد بود که همراه با یک سری از الزامات عملی و بیرونی باشد. شناخت‌هایی که قصد داریم برای افراد درونی‌سازی شوند، باید بوسیله تشویق‌ها و تنبیه‌های محیطی هم حمایت شوند. نوع و چگونگی این حمایت نیز می‌بایست بر مبنای سیستم پاداش و تنبیه ذهن انسان قرار داشته باشد. ممکن است لازم باشد که افراد، برای اینکه دزدی نکرده یا به دیگری آسیب نزنند، تشویق‌های متفاوتی را برای انجام‌ندادن این اعمال یا گرفتن تنبیه در صورت انجام‌دادن این اعمال، دریافت کنند. اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی به جامعه درباره مزایای درازمدت عمل بر اساس یک سری از ایده‌ها و عقاید و در عوض مضرات تناسبی ایده‌های متضاد، از دیگر روش‌های ارتقاءدهنده تمایل افراد برای عمل بر مبنای شناخت‌های گروه اول هستند. نصیحت‌کردن

به افراد درباره اینکه خیانت جنسی یا تجاوز کار خوب و پسندیده‌ای نیست، تاثیر زیادی در تمایل آنها برای اینکه از طریق چنین روشی به دنبال ارضای تنوع‌طلبی جنسی و افزایش تناسب خود باشند، نیست. ذهن افراد، باید درباره پیامدهای وخیم چنین رفتارهایی بر بنیان خانواده و ارتباط بین دو جنس نیز آگاه شده باشد. و این تازه یک مرحله از مجموعه گام‌هایی عملی است که باید در پیش گرفته شود تا انگیزه لازم را در افراد، برای اینکه از انجام چنین اعمالی بپرهیزند، بوجود آورد.

هوش جفت گزینی؛ هوشی جدید در روانشناسی

هوش، سازه‌ای نیست که کاربرد آن محدود به حوزه‌های تحصیلی، شغلی یا آنچه که در حیطه آموزش مورد سنجش قرار می‌گیرد، باشد. گستره مفهوم هوش بسیار زیاد بوده و بر بسیاری از جنبه‌های رفتار انسان تاثیر می‌گذارد. هوش هیجانی[۱] و هوش اجتماعی[۲] از جمله انواع هوش بوده‌اند که اگر چه نسبت به هوش کلی یا سنتی که بر توانمندی‌های شناختی عمدتا درگیر در فعالیت‌های آموزشی و تحصیلی در فرد تمرکز دارد دیرتر مورد نظریه‌پردازی و پژوهش واقع شده‌اند، اما برای کمک به فهم بسیاری از جنبه‌های رفتار انسان، بسیار موثر و کارآمد بوده‌اند. هوش جفت‌گزینی[۳] (جفت‌یابی، شریک‌گزینی، همسرگزینی و همسرداری) از جمله مفاهیم اخیرا ارائه شده کاربردی و جالب در حیطه روانشناسی بوده است. این هوش به صورت ذیل تعریف شده است: مکانیسم تولیدمثلی ذهن که متشکل از مجموعه‌ای کلی از قابلیت‌های روانشناختی و توانایی‌هایی رفتاری که اساسا بیشتر منجر به رسیدن به منافع تولیدمثلی می‌شوند تا بقا، است. تعدادی از مولفه‌های این هوش عبارتند از: الف) توانایی‌های مربوط به جفت‌یابی مانند توانایی معاشقه‌کردن[۴] و رقابت‌جویی جنسی؛ ب) توانایی‌های مربوط به شکل‌دادن، مراقبت و پایان دادن به رابطه مانند تشکیل دادن یک رابطه، برقراری تعهد در آن رابطه، همکاری در رابطه و در صورت لزوم پایان‌دادن به آن؛ ج) توانایی‌های مرتبط با جذب شریک مانند اغواگری کلامی[5] (لاس‌زنی)، پیش‌نوازش و آمیزش جنسی؛ و د) توانایی‌های مربوط به یافتن، نگه‌داشتن و در صورت نیاز تغییر جفت مانند شریک‌یابی[۶]، انتخاب جفت[۷]، نگه داشتن جفت در یک رابطه و تغییر شریک[۸] (گهر، میلر و مورفی، ۲۰۰۸).

---

[1]- Emotional Intelligence
[2]- Social Intlligence
[3]- Mating Intelligence
[4]- Courtship
[5]- Flirtation
[6]- Mate- search
[7]- Mate choice
[8]- Mate switching

نکته: اصطلاح جفت‌گزینی یا همسرگزینی در زبان فارسی معادل مناسب و جامعی برای واژه mating در زبان انگلیسی نیست، زیرا واژه mating در این زبان و بخصوص در مجموعه واژگان روانشناسی تکاملی به بسیاری از جنبه‌های رفتارهای جنسی و جفت‌یابی انسان از جستجوی شریک گرفته تا مهارت‌های اغواگری و آمیزش جنسی را شامل می‌شود. مولف ترجیح می‌داد تا به جای هوش جفت‌گزینی، عبارت «هوش جنسی» را بکار گیرد. به این خاطر که بسیاری از مولفه‌های مربوط به هوش جفت‌گزینی با رفتارهای جنسی و تولیدمثلی بخصوص رفتارهای جنسی مرتبط با جنس مقابل مرتبط هستند. البته این به شرطی است که تعریف ما از «جنسی» و رفتارهای جنسی وسیع‌تر از آنچه که در شرایط عادی به ذهن ما می‌آید باشد. دامنه جنسی‌بودن و رفتارهای جنسی در انسان، فراتر از آمیزش جنسی یا دخول آلت تناسلی مردانه در واژن است. بسیاری از رفتارهای روزمره ما که ممکن است به ظاهر هیچ ربطی با مسائل جنسی نداشته باشند، در واقع جنسی بوده و ریشه‌های مرتبط با پویایی‌های جنسی و تولیدمثلی دارند. بطور نمونه، بعضی از تعاملات کلامی و رفتاری ما با جنس مقابل، فراتر از یک تعامل صرفا رسمی و اجتماعی است. این تعاملات که در ادبیات عامه لاس‌زنی با جنس مقابل گفته می‌شوند، جزیی کوچک از دامنه وسیع رفتارهای جنسی و تولیدمثلی انسان هستند.

اصطلاح هوش جفت‌گزینی همچنین می‌تواند مخاطب را دچار این سوءبرداشت کند که این مفهوم فقط با مکانیسم‌هایی مانند جستجوی همسر، همسریابی یا انتخاب همسر مربوط است. درحالی‌که همانطور که گفتیم، هوش جفت‌گزینی، وسیع‌تر از رفتارهایی مانند انتخاب همسر یا همسریابی بوده و این متغیرها فقط بخشی از معنا و محتوای این مفهوم را پوشش می‌دهند و بطور مثال توانایی حفظ یک رابطه یا نوعی هوش همسرداری نیز، جزو مولفه‌های اصلی سازنده این هوش هستند. اما با همه این اوصاف، به علت نیاز به رعایت امانت‌داری در ترجمه و بخصوص بعد دقت در ترجمه لفظی لغات و به علت اینکه واژه «جنسی» دارای یک معادل مشخص دیگر در زبان انگلیسی است (sexual)، واژه هوش جفت‌گزینی یا همسرگزینی را ترجیح دادیم. همچنین، توجه داشته باشید که در اینجا و در کل این کتاب، منظور از شریک، می‌تواند دوستی از جنس مقابل، همسر قانونی، شریک کوتاه‌مدت و یا هر نوع دیگر شریک کوتاه‌مدت یا درازمدت جنسی یا عاطفی باشد.

از حدود دهه ۱۹۹۰، روانشناسی تکاملی پیش‌قراول پژوهش‌های حیطه جفت‌گزینی بوده است. گهر، میلر و مورفی (۲۰۰۸) معتقدند که "یکی از فرصت‌های از دست رفته در روانشناسی کاربردی، چند دهه تاخیر در فهم تاثیرات واقعی و مربوط به جهان بیرونی ناشی از تفاوت‌های هوشی بین افراد در حوزه‌های مربوط به جفت‌گزینی مانند ارتباطات، مسائل جنسی، ازدواج و زندگی خانوادگی بوده است". آنها باور دارند که فهم مشکلات اجتماعی مربوط به حوزه جنسی یا جفت‌یابی از قبیل حاملگی نوجوانان، بیماری‌های مرتبط با مقاربت جنسی، سقط جنین، مادران تنها، سوءاستفاده از همسر، افسردگی، خودکشی، طلاق، تجاوز، تبعیض جنسی و غیره، به دلیل تاخیر در

پرداختن به تاثیرات هوش بر رفتارهای جفت‌گزینی و جنسی، به تاخیر افتاده است. به عبارت دیگر، برای فهم بهتر این آسیب‌های اجتماعی و توانایی بیشتر در پیشگیری و کنترل آنها، نیاز به درک بیشتری از تاثیرات هوش جفت‌گزینی افراد بر رفتارهای جفت‌گزینی و جنسی آنهاست.

منطق تکاملی و منطق متعارف؛ تعاریف، تعاملات و تضادها

«در مقابل خداوند، همه ما به یک اندازه خردمند و به یک اندازه، احمق هستیم» (انیشتین).

« این خنده‌دار است که بسیاری از مردان فکر می‌کنند که این آنها هستند که با هوشمندی خود، زنان را اغوا می‌کنند. درحالی‌که اگر زنان خود نمی‌خواستند مردان هرگز نمی‌توانستند آنها را در اتاق خواب ببینند. در بسیاری از این موارد، مردان خود بازیچه کسانی هستند که فکر می‌کنند آنها را فریفته‌اند!».

دو جنس، عموما همدیگر را متهم می‌کنند که جنس مقابل آنها بی‌خرد است! مردان معتقدند که زنان، ساده‌اندیش، کوته‌فکر و احساساتی هستند. زنان نیز معتقدند که مردان، موجوداتی سرد و بی‌روح‌اند که آنها را درک نمی‌کنند. حقیقت این است که هر دو جنس خردمندند اما تفاوت در شکل و روش این خردمندی باعث می‌شود تا آنها همدیگر را به بی‌خردی متهم کنند. این تفاوت دو جنس در ابزار، فرایندها و شیوه‌های خردورزی موجب می‌شود تا هر جنس رفتارهای جنس دیگر را غیرعاقلانه و خردستیزانه ببیند. روانشناسی تکاملی، برای نیروهای مرموز به ظاهر خردستیز ما، تبیینات مبتنی بر شواهدی ارائه می‌کند. در واقع نشان می‌دهد که این نیروهای به ظاهر خردستیز، خود از یک «خرد تکاملی» عمیق تاثیر می‌پذیرند.

مورد خطاهای ادراکی دو جنس را در نظر بگیرید. یکی از موارد تکراری در زمینه ادراکات انسانی، خطاهای ادراکی است که هر یک از دو جنس، نسبت به رفتارهای طرف مقابل‌ش نشان می‌دهد. یکی از این خطاها، برداشت میزان جنسی بودن نیت جنس مقابل در رفتارهایش است. مورد دیگر، برداشت از میزان تعهد طرف مقابل نسبت به یک رابطه در حال تشکیل یا تشکیل شده، است. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که مردان، نسبت به زنان، بیشتر احتمال دارد که رفتارهای جنس مقابل را در ارتباط با خود، جنسی تفسیر کرده و آنها را دارای مقاصد جنسی بدانند. این میزان جنسی تفسیر کردن رفتارهای جنس مقابل بوسیله مردان، آشکارا متفاوت از نیات واقعی زنان در برخوردها و تعاملات‌شان با مردان است. از طرف دیگر، زنان، بیشتر از مردان، احتمال دارد که در میزان تعهد طرف مقابل‌شان شک کنند. مردان از این شکایت دارند که تعهدشان به طرف مقابل‌شان را باید بارها و بارها، به آنها ابراز کنند و زنان از اینکه رفتارهای‌شان بوسیله جنس مقابل مورد سوء تعبیر واقع شده و جنسی تفسیر شود،

دائما واهمه دارند. بر اساس **نظریه مدیریت عدم صحت**[1] یا **خطاهای سازگارانه** (رک به هاسلتون و باس، ۲۰۰۰)، کشف حقیقت در مورد بعضی از رفتارهای دیگران و از جمله رفتارهای جنسی جنس مقابل، بر اساس تفسیر و ادراک اطلاعات بر مبنای اصل میزان هزینه به منافع، صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، هنگامی که افراد با موقعیت‌هایی مواجه می‌شوند که آن موقعیت‌ها تا حدی مبهم هستند، تفسیر اطلاعات بر اساس اینکه چه برداشتی، بیشترین سود و کمترین هزینه را برای تناسب خود فرد به دنبال دارد، صورت می‌گیرد. در این موقعیت‌ها، هدف پردازش‌های شناختی فرد، درستی یا نادرستی برداشت‌های او نیستند بلکه اینکه چه میزان از درست یا نادرست برداشت‌کردن، بیشترین منفعت تناسبی را برای او به همراه دارند، معیار قرار می‌گیرد. به عبارت ساده‌تر، یعنی اینکه، ما، موقعیت‌ها را به نحوی تفسیر می‌کنیم که بالاترین منافع و کمترین هزینه‌های تناسبی را برایمان داشته باشند. این سود و هزینه‌ها، بر اساس معیارهای تکاملی مانند میزان افزایش در بقا و تولیدمثل موفق فرد تعریف می‌شوند. بر این اساس، برای یک مرد بهتر این است که بعضی از رفتارهای جنس مقابل را برای خود جنسی تعبیر کند زیرا این باعث امید به پیگیری یا کوشش جفت‌یابی در او شده و احتمال افزایش تولیدمثل موفق را در او بالا می‌برد. در اینگونه از موقعیت‌ها، مزایای انطباقی منتج از تفسیر جنسی از رفتارهای جنس مقابل، به هزینه‌های تفاسیر نادرست احتمالی، چربش دارد. به این سوءتعبیر در تفسیر رفتارهای جنس مقابل بوسیله مردان، **سوگیری افراط در ادراک جنسی**[2] گفته می‌شود. همانطور که چندین بار تکرار کردیم، در محیط تکاملی انطباق‌ها، سرمایه‌گذاری والدینی در مردان برای روابط کوتاه‌مدت کم بوده و برای آنها، کوشش برای برقراری روابط جنسی، بسیار انطباقی است. از طرف دیگر، هزینه‌های سرمایه‌گذاری والدینی، برای جنس مونث بالا بوده و تبعات و هزینه‌های روابط جنسی بدون در نظر گرفتن پیامدهای درازمدت آن، از جمله وجود یک پدر متعهد برای پرورش فرزندان، زیاد بوده است. در نگاه اول، برداشت‌های نادرست و نادقیق یک مرد از رفتارهای همکاران جنس مقابل‌ش، می‌تواند به عنوان علامتی از هوش پایین او تفسیر شود. اما از دیدگاه انطباقی، این برداشت‌های سوگیرانه، نسبت به تحلیل دقیق، مفیدتر هستند. از نظر مغز تکاملی عصر حجری یک مرد، آسیب به تناسب تولیدمثلی در نتیجه ناتوانی او برای اینکه رفتارهای واقعا حاکی از علاقمندی جنسی یک زن را درست تفسیر نکرده و موقعیت برای آمیزش جنسی با او را از دست داده، بیشتر از تبعات ناشی از اشتباه تفسیر کردن رفتارهایی است که واقعا حاکی از علاقمندی جنسی نبوده‌اند. حتی در صورت اشتباه تفسیر کردن رفتارهایی با واقعیت غیرجنسی هم، آن رفتارها ممکن بوده که منجر به پیگیری، اصرار و پافشاری بیشتر برای برقراری رابطه جنسی و نتیجتا موفقیت تولیدمثلی بالاتر آن مرد می‌شده‌اند. از این رو، کفه تفسیری ذهن یک مرد از رفتارهای زنان به سمت جنسی تفسیر

---

[1]- Error management
[2]- Sexual Overperception Bias

کردن چربش پیدا کرده است. بر همین قیاس، از نظر انطباقی، برای یک زن، حامله‌شدن بوسیله یک مرد دارای اختلال شخصیت ضداجتماعی که وانمود به تعهد می‌کرده، هزینه‌زاتر از شک‌کردن به مقاصد شریکی بوده که واقعا به او متعهد بوده است.

مثال‌هایی مانند موارد بالا به ما نشان می‌دهند که ذهن انسان در بسیاری از موارد، بجای اینکه بر اساس یک منطق دقیق پیش رود، بر اساس تحلیل مسائل بر مبنای سود و زیان‌های تکاملی، جلو می‌رود. همانطور که در مورد هوش هیجانی و هوش اجتماعی هم مطرح است، هوش جفت‌یابی، می‌تواند شکل‌های پنهانی از منطق انطباق‌گرا را که هنجارهای سنتی منطقی‌بودن را زیر پا می‌گذارند، در خود داشته باشد. همانطور که بعضی محققان اشاره می‌کنند "انطباقی به زبان تکاملی به معنای ارتقاءدهنده موفقیت تولیدمثلی و موفقیت در بقا است، در حالی که آن به زبان اقتصادی- اجتماعی می‌تواند به معنای ارتقاءدهنده ثروت شخصی، شادکامی، مسئولیت‌پذیری سیاسی یا ثبات زناشویی باشد" (گهر، میلر و مورفی، ۲۰۰۸). منظور از منطق متعارف، نتیجه استدلال‌های ذهنی درباره یک چیز بر اساس خردورزی و مبتنی بر عقل سلیم مشترک است که معمولا در مورد آنها در بین افراد، میزانی از اتفاق‌نظر وجود دارد. ورود و دخالت دائم ذهن تکاملی انسان در قضاوت‌ها و تحلیل‌های ذهنی، باعث می‌شود تا بعضی وقتها شاهد تضاد بین منطق نشأت‌گرفته از معادلات تکاملی ذهن با منطق متعارفی که از ذهن انتظار داریم، باشیم. این تضادها، بعضی از مسائل و حوادث را بیشتر قابل درک می‌کنند؛ اینکه چرا بعضی افراد تا پای از دست دادن بسیاری از منابع‌شان (و حتی جان‌شان) پیش می‌روند تا به چیزهایی برسند که از نظر بعضی از ما، چندان ارزشمند نیستند. دیدن یک دختر نوجوان که برای رسیدن به یک جوان جسور و سایکوپات، دست به هر کاری و حتی طردشدن بوسیله خانواده می‌زند، می‌تواند موجب تعجب یک روانشناس یا مشاور کم‌اطلاع در مورد مکانیسم‌های تکاملی ذهن شود. او حتی ممکن است در بهنجاربودن هوشبهر (IQ) یا شخصیت این دختر نوجوان شک کند. درحالی‌که نظر انتخاب طبیعی برای بهنجار یا موفق‌بودن، می‌تواند متفاوت از دیدگاه ما باشد. نمونه‌هایی از این دست که تقابل منطق تکامل‌گرایانه و منطق متعارف را نشان می‌دهند کم نیستند؛ پسربچه نوجوانی که بخاطر از دست دادن احساس غرورش در پیش همکلاسی‌هایش دست به خشونت جدی می‌زند؛ مردی که برای رسیدن به معشوقه دومی، از همه چیز و حتی فرزندانش می‌گذرد؛ زنی که علی‌رغم اطلاع از تبعات بطور بالقوه شدید یک خیانت زناشویی فاش‌شده، اقدام به رابطه فرزناشویی می‌کند، زنی که همچنان کتک می‌خورد ولی درصدد حفظ زندگی زناشویی خود است؛ مردی که آشکارا علایم خیانت همسر خود را می‌بیند اما آنها را تحمل می‌کند؛ اینکه چرا تعصبات قومی و قبیله‌ای غیرقابل درک و نابجا وجود دارند و درک بسیاری دیگر از عقاید، هیجانات و رفتارهای اشخاص و گروه‌ها، از آن جمله‌اند.

جامعه‌گرایی یا هوشمندی فردی

اگر قاضی بودید، درباره مردی که چندین‌بار به همسر خود خیانت کرده و یا به دور از چشم همسران خود، با زنان دیگر ازدواج می‌کرده، چه حکمی صادر می‌کردید؟ برای زنی که نسبت به همسر جذاب و مطلوب خود وفادار بوده، چنین عملی را انجام نداده و میل ارتباط با مردی دیگر را هم ندارد، چطور؟ آیا شما هم، همانند بسیاری دیگر از افراد، مرد را سرزنش می‌کنید و زن را سزاوار تشویق و تایید می‌دانید؟ شاید از نظر شما، این رفتارها، از نظر بار ارزشی و اجتماعی، بسیار متفاوت باشند اما واقعیت اینست که هر دو صرفا بازتاب استراتژی‌های خودخواهانه و تناسب‌افزانه عاملین آنها هستند. یافتن شرکای جنسی متعدد، برای مردان، همیشه افزایش‌دهنده تولیدمثل موفق است اما در مورد زنان، باید دلیلی برای این کار وجود داشته باشد. آنها، در صورت داشتن یک همسر یا شریک جذاب و مطلوب، دلیلی برای روابط چندگانه نمی‌بینند چرا که این مسئله، کمیت تولیدمثل موفق را در آنها بالا نخواهد برد. بسنده‌کردن به یک همسر، دلایل موجه دیگری نیز دارد. خیانت، می‌تواند باعث شود تا آنها، یک شریک خوب و منابع مادی و حمایتی که از جانب او دریافت می‌کنند را از دست بدهند. هوشمندی وابسته به جنسیت در هر جنس باعث می‌شود تا هر یک از آنها، بر مبنای استراتژی‌های معینی عمل کنند. هم خویشتن‌داری‌ها و هم مرزشکنی‌ها، ممکن است نه نشانه عشق‌ورزی، تعالی‌گرایی اخلاقی، فداکاری، جامعه‌گرایی یا میل به برآوردن خواسته‌های محیط و جامعه و یا بطور معکوس برخلاف این موارد که بلکه فقط در جهت برگزینی تناسب‌زاترین سبک‌های زندگی جنسی برای خود، باشند. ما ممکن است که به اشتباه، یکی از این روش‌ها را جامعه‌مدارانه و دیگری را خودخواهانه به حساب آوریم در حالی که همه آنها، غالبا صرفا خودمحورانه هستند. هرچند که ممکن است شرایط محیطی و اجتماعی یا قانون، تعدادی از این استراتژی‌ها و سبک‌ها را درست و تعدادی را نادرست فرض کند اما این، به این معنی نیست که ریشه تمایلات افراد به عمل بر مبنای استراتژی‌های خاص، ریشه در تمایلات درونی آنها ندارد.

در مثال بالا، تفاوت دو جنس در استراتژی‌های جنسی افزایش‌دهنده تناسب و نقش هوش تولیدمثلی در عمل بر مبنای این استراتژی‌ها مشهود است. بروز این هوشمندی مربوط به استراتژی‌های تناسب‌افزا، می‌تواند خود را در بسیاری از طرفداری‌ها و ضدیت‌های ما با هنجارها، سنت‌ها، قوانین و ایدئولوژی‌ها هم نشان دهد (این موضوع در فصول پنجم، هشتم و یازدهم مورد بحث قرار گرفته‌اند).

ارتباط هوش جفت‌یابی با هوش شناختی

همبستگی بین هوش جفت‌یابی یا جنسی با هوش شناختی (IQ) یکی از موضوعات مطرح در زمینه هوش جفت‌یابی بوده است. در مورد ارتباط این دو نوع هوش، نظریات متعددی داده شده (رک به کانازاوا، ۲۰۰۸) اما آنچه که غالبا شاهد آن هستیم استقلال نسبی این دو نوع هوش در بعضی از جنبه‌ها و تفاوت‌های فردی در همبستگی این دو متغیر است. این نکته با توجه به مباحث مطرح شده قبلی بهتر قابل درک است. اگر این ایده را بپذیریم که هوش شناختی یا IQ به معنای سنتی آن که بوسیله روان‌سنج‌ها و روانشناسان اندازه‌گیری می‌شود، گونه‌ای از هوش است که برای حل مشکلات انطباقی جدید در انسان تکامل یافته و در عوض، هوش جنسی نوعی از هوش است که هدف، ساختار و مولفه‌های آن منطبق با محیط تکاملی انطباق‌هاست (کانازاوا، ۲۰۰۸) بهتر می‌توانیم ستیزهای هر از گاهی منطق متعارف با منطق تکامل‌محور را درک کنیم. بر همین مبنا، تبیین اینکه چرا بسیاری از افرادی که از هوش شناختی و تحصیلی بالایی برخوردار بوده و حتی در حوزه کاری خود سرآمد هم هستند، نمی‌توانند از پس حل بعضی از معماها، تعارضات و مسائل مربوط به هوش جفت‌گزینی بربیایند یا اینکه چرا بعضی از مردان با هوش تحصیلی بالا، در ذهن‌خوانی جنس مقابل یا توانایی حدس‌زدن در مورد شناخت‌های احتمالی او، کند عمل می‌کنند آسان‌تر می‌شود. بسیاری از افراد موفق از نظر اجتماعی و شغلی، لزوما در ارتباطات و از جمله ارتباط با جنس مقابل موفق نبوده‌اند. در بسیاری از مواقع، هوش حتی بسیار بالای یک فرد در علم، هنر، ادبیات و سایر حوزه‌های آموزشی، ممکن است کمک زیادی به سازگاری و انطباق بهتر او در مسائل ارتباطی و از جمله روابط او با جنس مقابل نکند. پژوهش‌های مربوط به حوزه هوش، ناگزیرند که مفاهیم شناختی جدید همانند هوش جنسی را نیز در گستره تحقیقات خود بگسترانند تا بتوانیم به مفهوم کامل‌تر و دقیق‌تری از شناخت در انسان، دست یابیم. توجه به مسائل جدید مطرح شده در مورد توانمندی‌های شناختی و تفاوت‌های فردی در آنها همانند هوش جفت‌گزینی یا جنسی، در حل بسیاری از موضوعات انسانی کمک‌های بسیار شایانی به ما خواهند کرد.

مفهوم هوش همسرگزینی از جمله مفاهیم بسیار جالب، کاربردی و اثرگذار در سال‌های اخیر بوده که نشان‌دهنده توجه اخیر روانشناسان به مسائل مربوط به روانشناسی جنسی در قالب یک مفهوم مهم یعنی هوش، است. اهمیت این هوش برای تناسب انسان تا بدان حد است که حتی در افراد عقب‌مانده و اختلالات روانی شدید هم، بسیاری از متغیرهای این هوش دست‌نخورده باقی مانده و فرایندهای جفت‌گزینی با دقت خوبی به کار خود ادامه می‌دهند. بطور نمونه، حتی کودکان و بزرگسالان عقب‌مانده ذهنی یا بیماران مزمن روانی نیز، در هنگام انتخاب جفت، به میزان جذابیت جنسی طرف مقابل توجه می‌کنند. به عبارت دیگر، این هوش، از جمله

هوش‌هایی در انسان است که آسیب‌دیدگی آن، احتمالا در آخرین مراحل آسیب‌دیدگی مغز قرار می‌گیرد. یک دلیل این است که این هوش و مکانیسم‌های سازنده آن، از اولین انواع هوش تکامل‌یافته در انسان هستند. آن مولفه‌های هوشی که کاربرد آنها بیشتر مربوط به مقتضیات دنیای جدید بوده بعدها و در طی تکامل‌های اخیر تحول یافتند اما قدمت هوشمندی دخیل در جفت‌گزینی و همسریابی، به قدمت خود امر جفت‌یابی و تولیدمثل در انسان، برمی‌گردد. از طرف دیگر، یک فرد، بدون داشتن هوش تحصیلی بالا هم، می‌تواند بقا و تولیدمثل داشته باشد اما هوش جفت‌گزینی بسیار ناقص، فرد را عقیم خواهد کرد. پس بهتر است که اگر مغز، قصد قربانی‌کردن داشته باشد، از هوش تحصیلی بکاهد تا هوش جفت‌گزینی و این همان کاری است که آن در اغلب موارد انجام می‌دهد (برای مطالعه درباره استقلال نسبی هوش کلی از هوش جفت‌گزینی در انسان رک به کانازاوا، ۲۰۰۸).

جفت‌گزینی و رفتارهای جنسی در افراد، با واسطه متغیرهای شناختی و رفتاری به اجرا در می‌آیند. ما در ابتدا اینطور فکر می‌کنیم و سپس بر اساس آن نحوه تفکر، آنطور انتخاب می‌کنیم. در سال‌های اخیر، ترکیباتی از نظریه شناختی و تکاملی، در قالب مدل‌های انتخاب شریک که در آنها به این مسئله پرداخته می‌شود که ما چطور و تحت چه فرایندی اقدام به جفت‌گزینی می‌کنیم، ارائه شده‌اند. در ذیل، به معرفی مختصر دو مدل از این مدل‌ها می‌پردازیم. همانطور که خواهیم دید، در این مدل‌ها نشان داده می‌شود که افراد، متغیرهای تاثیرگذار بر تناسبات تکاملی خود را در قالب شناخت‌ها، احساسات یا رفتارها، تنظیم و برون‌دهی می‌کنند. در اینجا، شناخت‌ها، متغیرهای سطح اول را می‌سازند که خود تحت تاثیر متغیرهای سطح نهایی یا همان پویایی‌های تکاملی تناسب‌افزا قرار می‌گیرند.

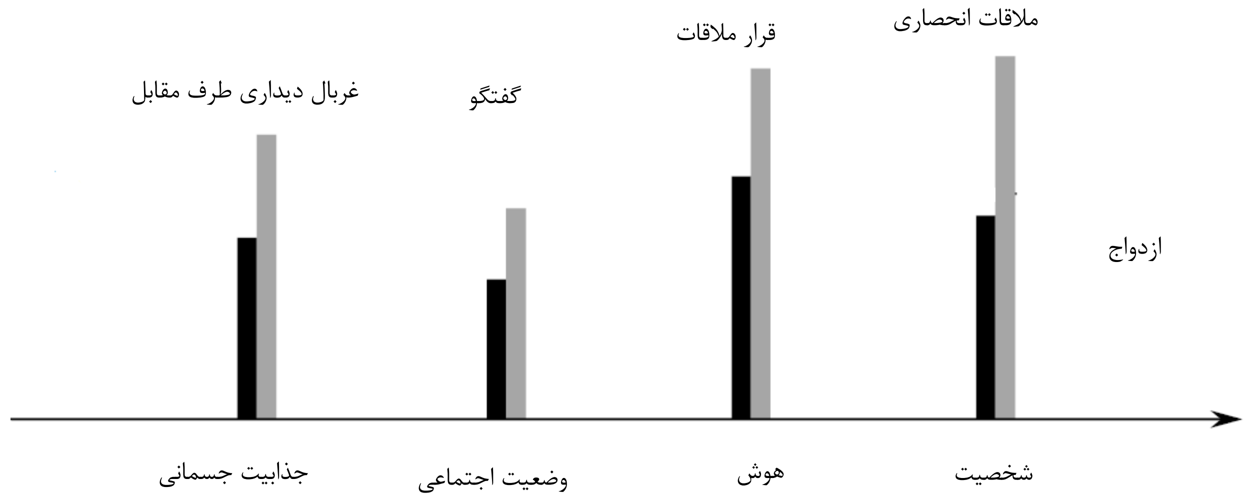
مدل جفت‌گزینی توالی سطوح انتظار[1]

تصور کنید که شخصی قصد انتخاب یک شریک برای یک رابطه کوتاه‌مدت مانند دوستی یا ارتباط جنسی گذرا یا درازمدت مانند ازدواج با او را دارد. برای رسیدن به جواب نهایی و انتخاب قطعی، این فرد، مراحلی را به منظور ارزیابی بهینه طرف مقابل پشت سر می‌گذارد. زمان (به شکل ۲-۹، از سمت چپ به راست نگاه کنید) که می‌تواند روزها یا هفته‌ها طول بکشد، می‌گذرد. هر فرد، به ارزیابی شرکای بالقوه می‌پردازد. این ارزیابی، از آشکارترین ویژگی‌ها مانند جذابیت جسمانی که به آسانی قابل درک است تا صفاتی که زمان بیشتری برای قضاوت نیاز دارند مانند شخصیت را، شامل می‌شود. هر فردی، برای هر یک از چهار خصیصه ذکر شده، یک **سطح انتظار**، توقع یا آرزو دارد که به معنای خواسته فرد درباره میزانی از آن خصیصه نامبرده است که انتظار دارد در یک شریک بالقوه کوتاه‌مدت یا درازمدت، بیابد. برای اینکه یک فرد، مورد قبول شما واقع شود،

[1]- A sequential aspiration-level model for mate choice

باید از هر چهار سطح انتظار شما بگذرد. شرط رسیدن به سطح انتظار هر خصیصه جدید هم، گذر از سطح انتظار ویژگی قبلی است؛ شما باید از سطح مورد قبول شاخص اول بگذرید تا به سطح شاخص دوم برسید. در صورتی که فرد از یک سطح انتظار نگذرد، به سطح انتظار ویژگی بعدی نخواهد رسید. عبور از موانع هر چهار سطح انتظار برای رسیدن به هدف یعنی مورد قبول طرف دیگر واقع شدن الزامی است. ارتفاع هر یک از این نرده‌ها یا موانع با توجه به استراتژی‌های جنسی و اهداف جفت‌گزینی فرد انتخاب‌کننده، مقدار آن خصایص در خود فرد یعنی کمیت و کیفیت او در خصیصه‌های ذکر شده و مقدار درصدی آن خصیصه‌ها در جمعیتی که فرد، قصد انتخاب جفت از آن را دارد، تنظیم می‌شود. در مدل سطح انتظار، جمع‌آوری اطلاعات درباره یک شریک بالقوه، از طریق پشت سر هم قرار دادن شاخص‌هایی که فرد بر اساس آنها انتخاب می‌کند (و نه در کنار همدیگر قراردادن آنها)، تا حدی حل می‌شود. نحوه توالی این شاخص‌ها، همچنین بر اساس میزان زمان‌بری آنها برای اینکه مورد سنجش قرار بگیرند، تنظیم می‌شوند. بطور مثال، برای ارزیابی میزان جذابیت ظاهری، مدت زمان بسیار کمی مورد نیاز است اما سنجش هوش یا وضعیت اجتماعی میزان زمان بسیار بیشتری را طلب می‌کند. سنجش هر خصیصه با استفاده از یک ابزار صورت می‌گیرد. جذابیت جسمانی از طریق قربال دیداری طرف مقابل و وضعیت اجتماعی فرد از طریق گفتگو مشخص می‌شوند.

در شکل ذیل، دو نرده که نشان‌دهنده دو سطح انتظار با دو ارتفاع متفاوت فرضی هستند، نشان داده شده‌اند. یکی برای زمانی‌که یک مرد عادی قصد انتخاب یک شریک برای یک رابطه کوتاه‌مدت را دارد که با ارتفاع کوتاه‌تر و به رنگ مشکی نشان داده شده است. دیگری برای زمانی‌که، همان مرد، قصد انتخاب زنی را برای یک رابطه درازمدت که با ارتفاع بیشتر و خاکستری رنگ نشان داده شده، دارد.



شکل ۲- ۹: مدل همسرگزینی توالی سطوح انتظار (شکل برگرفته از میلر و تاد، ۱۹۹۸). ستون‌های موجود در شکل، سطوح انتظار یک مرد را در دو حالت و برای هر خصیصه نشان دهند. ستون‌های کوتاه‌تر و تیره، سطوح انتظار برای یک رابطه کوتاه‌مدت و ستون‌های خاکستری و بلندتر، سطوح انتظار برای یک رابطه درازمدت را نشان می‌دهند. همانطور که در یک مسابقه دو با مانع، شما باید از یک مانع بگذرید تا به مانع بعدی برسید، در فرایند انتخاب همسر بر اساس این مدل نیز، فرد متقاضی یک ارتباط، باید از تک‌تک موانع یا همان سطوح انتظار فرد مورد علاقه‌اش عبور کند تا به سطح انتظار یا مانع بعدی و در نهایت به پایان مسیر یعنی هدف خود از رابطه با آن فرد (بطور مثال، ازدواج، دوستی یا رابطه جنسی) برسد.

چند ویژگی یا محدودیت مربوط به مدل فوق موجب می‌شوند تا برای انتخاب همسر یا شریک، نیاز به مدل‌های جایگزین و دیگری نیز داشته باشیم. یکی اینکه در این مدل، یکپارچگی مقدار خصیصه‌ها و ساختن یک سنجه کلی از ارزش فرد به عنوان یک همسر، ضروری نیست. حال آنکه با توجه به پیچیدگی فرایند جفت‌گزینی و خصیصه‌های متعددی که افراد در زمان جفت‌یابی به آنها توجه می‌کنند، می‌توانیم انتظار میزانی از یکپارچه‌سازی اطلاعاتی را داشته باشیم که فرد انتخاب‌گر، در زمان انتخاب جفت درباره شریک انتخاب‌شونده، به آنها توجه می‌کند. بطور مثال، افراد معمولاً بطور همزمان هم به جذابیت جسمانی و هم به شرایط اقتصادی و شاخص‌های اجتماعی طرف مقابل توجه کرده و سعی می‌کنند تا بطور ذهنی به یک ارزیابی کلی از جذابیت او به عنوان یک همسر یا شریک، برسند. در این حالت، آنها ممکن است حاضر به مصالحه باشند یعنی اینکه مثلا حاضر باشند تا حدی بر سر جذابیت جسمانی پایین‌تر یک شریک بخاطر طبقه اقتصادی یا اجتماعی بالاتر او مصالحه کنند و یا بلعکس. حال آنکه مدل فوق، این مصالحه‌های فردی و گذشتن از این یا آن صفت بخاطر خصیصه‌ای دیگر به چشم نمی‌خورد. نکته دیگر اینکه، نظم فرض شده برای سنجش‌ها یا ترتیب سطوح انتظار، یک ترتیب ایده‌آل است. این درحالی‌است که در زندگی واقعی، بعضی از جنبه‌های شخصیت و هوش می‌توانند قبل از جنبه‌های

بدنی (مثلا به علت نحوه پوشش فرد) یا وضعیت اجتماعی (مثلا به علت وانمودسازی فریبکارانه)، مورد قضاوت قرار گیرند (میلر و تاد، ۱۹۹۸). از این رو، در زندگی و دنیای واقعی، ترتیب این سطوح انتظار ممکن است همیشه لزوما به صورت ترسیم شده در این مدل نباشند و برای افراد مختلف و یا موقعیت‌های متفاوت، تاحدی متفاوت شوند.

مدل جفت‌گزینی لنزی دو مرحله‌ای

در مدل جفت‌گزینی لنزی دو- مرحله‌ای[1] (شکل ۳-۹) که بوسیله برونسویک[2] (به نقل از میلر و تاد، ۱۹۹۸) ارائه شده، فرد بوسیله یکپارچه‌سازی نشانه‌هایی که ادراک کرده، اقدام به سنجش کیفیت تکاملی[3] نهایی و کلی یک شریک بالقوه می‌کند.

در این مدل، متغیر سنجش ارزش واقعی فرد به عنوان همسر بالقوه که هدف نهایی[4] قلمداد می‌شود، به خصایص عینی یا واقعی[5] تجزیه می‌شود. هر کدام از این خصیصه‌ها که بوسیله چندین سرنخ، آشکار و اعلان می‌گردند، تا حدی با خصیصه زیربنایی مربوطه و بنابراین با ارزش واقعی فرد به عنوان یک همسر، همبستگی دارند. بر طبق این مدل، هنگامی که یک شریک بالقوه جنسی مورد قضاوت قرار می‌گیرد، فرد ارزیابی‌کننده، مقدار این سرنخ‌ها را در قالب خصایص ادراک‌شده یکپارچه می‌کند. سپس، این خصایص ادراک‌شده، در قالب سنجش جذابیت کلی از فرد یکپارچه می‌شوند که سنجش اولیه یا روبنایی[6] نام می‌گیرد. بطور نمونه، یک متغیر فاصله‌دار[7] یا دور از دسترس از نظر اینکه سریعا ارزیابی شود همانند میزان باروری یک زن یا موقعیت اجتماعی یک مرد، بوسیله تعدادی از سرنخ‌های دردسترس‌تر و بی‌واسطه[8] مشخص می‌شوند. سپس، این سرنخ‌ها، دوباره بوسیله فرد تصمیم‌گیرنده ترکیب شده تا یک تخمین کلی از یک متغیر عمیق یا دور حاصل شود. این سرنخ‌های بی‌واسطه یا نزدیک، بصورت ذهنی وزن داده شده و همراه با اعتبار بوم‌شناختی عینی‌شان یعنی اینکه این سرنخ‌ها تا چه میزان با متغیرهای عمیق‌تر یا دور همبسته هستند ترکیب شده و سپس متغیر بی‌واسطه را می‌سازند (میلر و تاد، ۱۹۹۸).

دو مرحله لنزی در این مدل (به شکل ذیل نگاه کنید)، به منزله دو بخش از یک پردازش شناختی هستند. در مرحله اول، چهار لنز اقدام به سنجش سرنخ‌ها[9] کرده که در نهایت، برونداد منتج از این سرنخ‌ها، در قالب

[1]- Two-stage lens model
[2]- Brunswik
[3]- Mate quality
[4]- Distal goal
[5]- Actual traits
[6]- Proximal assessment
[7]- Distant
[8]- Proximate Cues
[9]- Cue

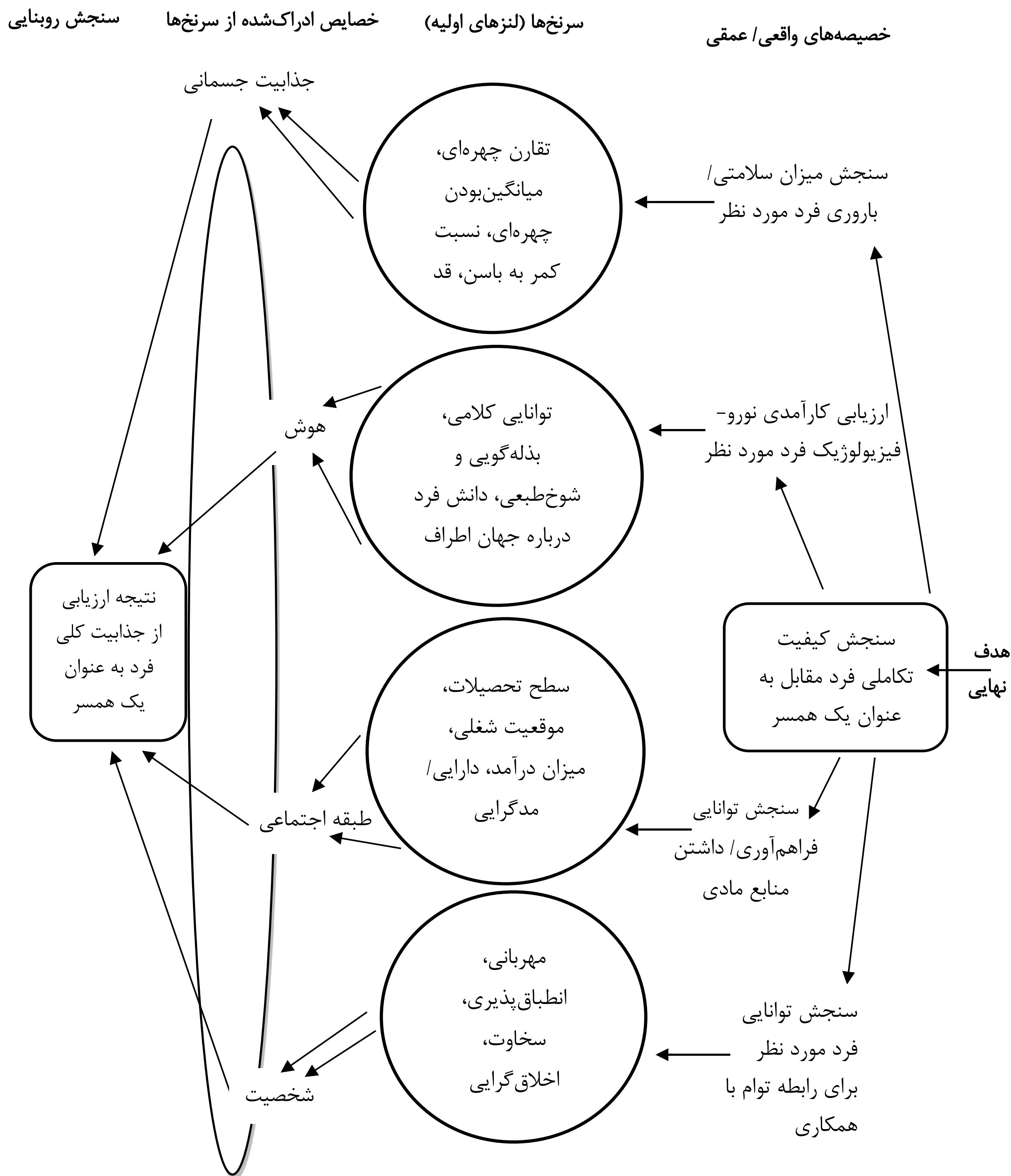
چهار خصیصه ادراک‌شده[1] یعنی جذابیت جسمانی، هوش، طبقه اجتماعی و شخصیت، نمایان می‌شوند. این ویژگی‌های فردی، از این رو سرنخ نامیده می‌شوند که به عنوان سرنخ به ما کمک می‌کنند تا به میزان خصایص عمقی‌تر در فرد برسیم. سرنخ‌ها، از یک طرف خبر از «خصایص عمیق‌تر یا واقعی» می‌دهند و از طرف دیگر، مجموعه آنها خود را در قالب «خصایص ادراک‌شده» یا همان گزاره‌های مشهوری که ما در خلال روابط‌مان برای توصیف افراد به کار می‌بریم، نشان می‌دهند. در مرحله اول، ما با توجه و تمرکز بر این صفات یا رفتارهای سرنخ، به میزانی که فرد از خصیصه‌های عمقی‌تر و مهم از نظر تناسبی بهره‌مند شده، پی می‌بریم. بطور مثال، ما با توجه به ویژگی‌های مربوط به ظاهر و جذابیت، درباره میزان احتمال باروری و سلامتی فرد می‌فهمیم و یا با توجه به شغل، میزان درآمد و شیوه پوشش او، درباره توانایی کسب/ داشتن منابع حدس می‌زنیم. در مرحله بعد، این رفتارها و ویژگی‌های سرنخ را، در قالب خصایص ادراک‌شده همانند جذابیت جسمانی و طبقه اقتصادی- اجتماعی فرد مورد نظر، مفهوم‌پردازی می‌کنیم. شما به ظاهر چهره‌ای و بدنی یک فرد توجه می‌کنید، مغز تکاملی شما درباره میزان باروری و سلامتی او حدس می‌زند و سپس ذهن مدرن شما برای توصیف آن فرد از نظر میزان این خصیصه‌ها از گزاره توصیفی جذابیت جسمانی، استفاده می‌کند. درحالی‌که، از نظر تکاملی، این خصیصه‌های عمقی‌تر احتمالا ثابت هستند، سرنخ‌ها می‌توانند وابسته به فرهنگ هم باشند. همچنین، تعداد سرنخ‌ها، خصیصه‌های عمقی‌تر و خصایص ادراک شده نمایش داده شده در اینجا، فقط مثال‌های ممکن و احتمالی هستند و تعداد آنها می‌تواند بسیار بیشتر از این باشد.

در مرحله پایانی (لنز دوم)، این سرنخ‌ها تا حدی با یکدیگر ترکیب و یکپارچه می‌شوند تا قضاوت کلی فرد از جذابیت فرد دیگر را بدست دهند. این ارزیابی و قضاوت کلی، تصمیم‌گیری در انتخاب همسر بوسیله فرد را هدایت می‌کند.

دقت کنید که جهت فهم بهتر این مدل، در واقع می‌توانید به نوعی جهت این فلش‌ها را برعکس هم تصور نمایید. در این حالت، یک فرد برای ارزیابی و نمره‌دهی به خصیصه‌های ادراک‌شده از یک شریک بالقوه همانند جذابیت جسمانی یا شخصیت، به یک سری از سرنخ‌ها یا رفتارها در طرف مقابل توجه می‌کند. سپس ذهن تکاملی او، بر اساس میزان مشاهده این سرنخ‌های رفتاری یا صفات، اقدام به نتیجه‌گیری درباره وجود و میزان یک سری از خصایص بنیادین یا واقعی که ارزش تکاملی زیادی در برآورد میزان تناسب یک فرد دارند، می‌کند. بر اساس ترکیب نمرات برآورد شده از آن خصیصه‌ها در ذهن فرد ارزیاب‌کننده، او نهایتا تصمیم می‌گیرد که با آن شریک بالقوه وارد یک رابطه خواه درازمدت یا کوتاه‌مدت شود یا نه.

---

[1]- Perceived traits



شکل ۳- ۹: مدل همسر گزینی لنزی دو مرحله‌ای (برگرفته از میلر و تاد، ۱۹۹۸).

روانشناسی تکاملی و روانکاوی

فروید، بنیانگذار مکتب روانکاوی، در چیدمان نظریات خود، تا حدی، وام‌دار نظریه تکامل بود. هر چند او، بنا به اذعان خودش، دو بار اقدام به سوزاندن دست‌نوشته‌های خود کرد تا به قول خودش مورخین را در اینکه او نظریات خود را از کجا اخذ کرده است، سردرگم بگذارد اما این وام‌داری بزرگ را از لابه‌لای مفاهیم و نظریات او می‌توان بیرون کشید. تاکید او بر وجود قسمتی از روان به نام ناهشیار که مسئول بخش عمده غرایز، هیجانات، تفکرات و رفتارهای ماست و همچنین اهمیتی که او به نقش مسائل جنسی و ارضای جنسی در شکل‌دهی به رفتارهای آدمی می‌داد، همگی همان مواردی هستند که از پنجره تکامل، بخوبی قابل دیدن هستند. او معتقد بود که تمدن بشری از هزینه سکس ساخته شده است. این عقیده که به معنای اهمیت مسائل جنسی و ارضای جنسی در شکل‌گیری تمدن بشری و کوشش‌های هشیار و ناهشیار روزانه همه آدمیان است، در متون روانشناسی تکاملی نیز، بارها و بارها و به شیوه های مختلف، مورد تایید و تاکید قرار می‌گیرد.

مکتب فروید و داروین، در این عقیده که بسیاری از تصمیمات و رفتارهای ما، ریشه در فرایندهای ناهشیاری دارند که منشاء آنها برای خود فرد هم روشن نیست، هم‌راستا هستند. اما در اینکه چه روند یا روندهایی، این ناهشیاری را می‌سازند و محتویات این ناهشیاری چیست، تا حد زیادی از همدیگر جدا می‌شوند. در این باره، فروید بر نقش مراحل رشد روانی- جنسی و عقده‌هایی تاکید داشت که هیچ‌گاه به اثبات نرسیده و اساسا غیرقابل کنکاش هستند. این درحالی‌است که روانشناسی تکاملی، در اثبات نظریات خود، رویکردی تجربی، علمی، بسیار موفق و پویا داشته است. محتوای پنهان ذهن ما که ناهشیار نام دارد، عمدتا غرایز تکاملی‌اند که به دنبال افزایش تناسب صاحب آن هستند. در تحلیل تکاملی، جنس این ناهشیار، عمدتا زیستی- تکاملی بوده و روند شکل‌گیری واحدهای آن، فرایندهایی مانند انتخاب طبیعی و انتخاب جنسی است. مقیاس زمانی شکل‌دهنده این ناهشیاری هم، بسیار طولانی و در مقیاس هزاران و میلیون‌ها سال است. حال آنکه فروید، بخصوص با ناهشیاری متشکل از غرایز جنسی و پرخاشگری و ناهشیاری موثر از عقده‌های اُدیپ و اِلکترا و آن ناهشیاری که در دوره کودکی شکل می‌گیرد، اشتغال ذهنی داشت. مقیاس زمانی او نیز، عمدتا محدود به دوران شکل‌گیری و رشد شخصیت خود فرد، بخصوص دوران طفولیت خود او می‌شد. البته فروید، خود نیز، به نقش و تاثیر زندگی تکاملی انسان بر رفتارهای او تاکید کرده بود؛ او در جایی گفته بود که: «در جمجمه‌های ما، مغزهای عصر حجری نهفته است». این نشان می‌دهد که فروید هم با نقش انطباق‌های ذهنی- تکاملی که رفتارهای ما را شکل می‌دهند، آشنا بوده است.

اکثریت روانشناسان، در تبیین رفتارهای انسانی، رویکرد به-گزینی[1] و التقاطی یا یکپارچه‌نگر[2] را به عنوان رویکرد خود انتخاب می‌کنند (رک فیرس و ترال، ۲۰۰۲). در رویکرد یکپارچه‌نگرانه، این حقیقت که هر رویکردی، دارای بخش‌های علمی و درست و همچنین غیرعلمی و نادرست می‌باشد، مورد فرض قرار می‌گیرد. بر این اساس، درستی یا نادرستی فرضیات و نظریات هر رویکرد، بر اساس کارآمدی تجربی و علمی آنها در تبیین مسائل روانشناختی سنجیده می‌شود. بر همین اساس، رویکرد روانکاوی هم، بخش‌هایی تاییدشده از نظر تجربی و علمی دارد که اتفاقا کمک‌های شایانی به علم روانشناسی و سایر علوم کرده‌اند. تاکید فروید بر نقش مسائل جنسی در رفتارهای بهنجار و نابهنجار انسان، تاکید او بر نقش ناهشیاری در آفرینش رفتار انسان و همچنین مکانیسم‌های دفاعی- روانی، دارای پشتوانه‌های پژوهشی محکمی هستند اما عقاید او درباره نحوه تاثیرگذاری مسائل و تعارضات جنسی و مفاهیمی همچون عقده ادیپ و الکترا را، بسیاری از روانشناسان، صرفا ابداعات ذهنی فروید که در مورد خودش صادق بودند می‌دانند و نتوانسته‌اند هیچ پشتوانه پژوهشی برای آنها بیابند. همین مسئله، یکی از اشتباهات بزرگ فروید در چیدمان نظریه‌اش بود. او اعتقاد داشت که سرکوب علاقه جنسی پسربچه به مادرش یا همان عقده ادیپ که در دوره کودکی روی می‌دهد، همگانی بوده و نقش زیادی در رفتارهای آدمیان بازی می‌کند. از منظر تکاملی، علاقه جنسی یک فرد به یکی از محارم‌هایش، اساسا برخلاف شایستگی تولیدمثلی و تکاملی فرد است. به علت شباهت ژنتیکی اعضای یک خانواده، احتمال اینکه آلل‌های یک بیماری واحد، بطور همزمان در اعضای یک خانواده یافت شوند، بسیار بیشتر از شباهت در آلل‌های معیوب دو فردی است که هیچ‌گونه نسبتی با یکدیگر ندارند. درون‌آمیزی[3] و از جمله ازدواج‌های درون‌خانوادگی، به علت اینکه می‌توانند موجب انتقال همزمان دو آلل معیوب مربوط به یک بیماری به فرزند شوند، به احتمال بسیار بیشتری با شکست در تولیدمثل و انقراض خط ژنتیکی کسانی که چنین تمایلاتی دارند، مرتبط هستند. تحریم جهانی زنای با محارم نیز، ریشه در همین واقعیت زیستی دارد (در فصل چهارم و در مبحث MHC، به این مسئله پرداخته شد).

تا قبل از ظهور روانشناسی تکاملی، کسانی که در جستجوی تبیینات غایی و زیربنایی برای مبدأ و اهمیت انطباقی خصایص ذهنی سطح بالا بودند، اغلب به سمت روان‌تحلیلی گرایش می‌یافتند (نسی و لیود، ۱۹۹۲). اما در دهه‌های اخیر، تبیینات تکاملی کامل‌تر و دقیق‌تری، برای آنچه که در چارچوب رویکردهایی مانند روانکاوی مطرح می‌شوند، ارائه شده است (بطور مثال، برای بحثی خواندنی در مورد تکامل مکانیسم‌های روانپویشی و از جمله مکانیسم‌های دفاعی رک به نسی و لیود، ۱۹۹۲).

[1]- Electicism
[2]- Integrated
[3]- Inbreeding

جستاری پژوهشی. مقایسه درصد گسترش رویکرد روانکاوی در آمریکا و ایران؛ یک مقایسه و یک سئوال.

«درست همانند طبیعت، در دانش نیز، نخست، بدترین و بی‌ثمرترین مناطق، خوب پرورش می‌یابند، زیرا برای این حوزه‌ها، ابزارهای دانش مربوط به آنها، کمابیش کفایت می‌کند». (نیچه).

شیوه علمی[1]، شامل چندین مرحله است. علوم و رشته‌های علمی، معمولا کار خود را از مشاهده[2] شروع می‌کنند. بعد از مشاهده، مسئله[3] یا سئوالات خاصی درباره موضوع مورد مشاهده، مطرح می‌شوند. برای جوابگویی به این سئوالات، فرضیه‌پردازی[4] که عبارت است از بیان حدس و گمان محقق برای جواب‌دادن به این سئوالات، وارد میدان می‌شود. فرضیات، در مرحله آزمایش[5]، بررسی شده و صحت و سقم آنها مورد تایید یا عدم تایید قرار می‌گیرد. در آخرین مرحله از روش علمی، **نظریه**[6] ارائه می‌شود. نظریه یعنی اینکه محققان، برای توصیف و تبیین یک موضوع، نتایج اخذ شده از آزمایشات و بررسی‌هایی علمی را، در قالب یک نظریه، جمع‌بندی می‌کنند (بهزاد، ۱۳۵۳). همینطور که مشخص است، در روش علمی، ترتیب پنج مرحله؛ مشاهده، سئوال، ارائه فرضیه، آزمایش و ارائه نظریه، بر طبق یک نظم مشخص و باثبات قرار دارد. همچنین، در این روش، نظریه‌پردازی، آخرین حلقه از مجموعه حلقه‌های سازنده فرایند روش علمی را تشکیل می‌دهد. رویکردهای روانشناسی را، از نظر علمی و تجربی-بودن، بر روی یک طیف قرار می‌دهند که از این نظر، رویکرد روانکاوی کلاسیک، تقریبا در انتهای طیف غیرعلمی بودن قرار می‌گیرد. بعضی از محققین، در اینکه اصلا بتوانیم این مکتب را علم تلقی کنیم، شک کرده‌اند. در روانکاوی، فقط آخرین مرحله یعنی نظریه‌پردازی وجود دارد، بدون اینکه محققان مراحل قبل را طی کرده یا اصلا بتوانند طی کنند. در این رویکرد، توالی مراحل شیوه علمی، شدیدا به هم خورده و چند مرحله روش علمی، در یک فاز یعنی همان تئوری‌سازی، خلاصه و محدود می‌شوند. روانکاوی، بخصوص روانکاوی کلاسیک فروید، پر است از نظریات و تئوری‌هایی درباره اینکه چرا انسان بدین‌گونه رفتار می‌کند. اما اغلب این نظریات، سترون و نابارور بوده و توانایی برانگیختن یا طراحی آزمایشاتی برای بررسی اثبات و صحت خود را نداشته‌اند. ماهیت و شکل اغلب این نظریات به گونه‌ای است که اساسا مجال آزمایش و بررسی را، به محققان نمی‌دهند. این مسئله، به این خاطر است که آنها، فقط بر مبنای اعتقادات نظریه‌پردازان آنها، بنیان گذاشته می‌شوند. این مسئله را، براحتی می‌توانید امتحان کنید. می‌توانید از یک روانکاو پیرو مکتب فروید بپرسید که اگر عقده ادیپ یا الکترا جهان‌شمول است، پس چرا افراد آن را در خودشان نیافته، احساس نمی‌کنند، خاطره‌ای از آن ندارند و تجربه‌ای که قابل‌تفسیر به این

1- Scientific Method
2- Observation
3- Problem
4- Hypothesis
5- Experiment
6- Theory

موضوع باشد ندارند؟ روانکاوان، بر طبق قاعده، اینطور جواب می‌دهند که بطور ساده، این مسئله، پدیده‌ای ناخودآگاه بوده و فرد، هشیارانه آن را احساس نمی‌کند. برای هشیار یا خودآگاه‌شدن این عقده‌ها هم، رفتن به جلسات روانکاوی پیشنهاد می‌شود. اگر فقط برای چند سال ناقابل، دندان بر جگر گذاشته، علائم و نشانه‌های بیمارگونه خود را تحمل کنید و توانایی گذاشتن وقت، انرژی و البته ویزیت‌های سنگین را داشته باشید، ممکن است موفق شوید که این عقده‌ها را به هشیاری خود بازگردانید. اما صبر کنید، حتی اگر بعد از چند سال رفتن نزد یک روانکاو، درازکشیدن روی تخت او و تداعی آزاد هم نتوانستید به این عقده‌ها برسید، باز هم نمی‌توانید بر روانکاوی خرده بگیرید چرا که شما مقاومت روانی بالایی دارید و به همین دلیل، حاضر به هشیارسازی یا پذیرفتن عقده‌های ناهشیار خود نشده‌اید. این می‌تواند ریشه در ضعف ایگوی شما (بخشی از شخصیت در نظریه روانکاوی) و تحمل پایین آن برای تحمل و پذیرش واقعیت‌های ناهشیارشده داشته باشد. پیشنهاد می‌کنیم که برای رهایی از این مهلکه، صرف‌جویی در وقت و انرژی و جلوگیری از خسارت مالی بیشتر، هر چه سریع‌تر، هرآنچه که روانکاوتان به شما می‌گوید را بپذیرید تا سراغ موضوع بعدی بروید! فراموش نکنید که هر چقدر بیشتر در مقابل پذیرفتن این تحلیل‌ها مقاومت کنید، مجبور به ادامه بیشتر درمان خواهید شد! این تازه بخشی از ماجراست. حتی بعد از سال‌ها رفتن به جلسات روانکاوی، ممکن است هیچ تغییری در نشانه‌ها و علائم شما دیده نشود. این حقیقت را، اول بار آیسنک (۱۹۵۲)، زمانی‌که دریافت کسانی که به جلسات روانکاوی می‌روند، نسبت به کسانی که روان‌درمانی دریافت نکرده‌اند، تغییری نشان نداده یا حتی ممکن است وضعیت بدتری هم پیدا کنند، گوشزد کرد. البته این موضوع، برای همکاران روانکاو ما، همانطور که خودشان هم علنا می‌گویند، اصلا مسئله‌ای مهم، غیرمنتظره یا ناخوشایند به شمار نمی‌رود. چرا که روانکاوی، به دنبال افزایش بینش فرد درباره مشکلات و تعارضات روانشناختی خود است و نه به دنبال کاهش علائم یا نشانه‌های او. این گفته‌ها، عذر بدتر از گناه روانکاوان برای تاثیر نداشتن درمان آنها بر روی بیماران یا افراد است.

یکی از تفاوت‌های بارز و مهم علم و غیر علم، در مفهوم اعتقاد نهفته است. در علم، ما با پیش‌فرض‌های اعتقادی و بدون پشتوانه تجربی، وارد نمی‌شویم و داشتن اعتقادات خاص، برای اینکه وارد قلمرو یک حیطه علمی شده و در آن به بررسی و تحقیق بپردازید، ضرورتی ندارد. اما در روانکاوی، شما ابتدا می‌بایست یک سری از مفاهیم را، بر اساس اعتقاد و بدون پشتوانه پژوهشی قابل‌قبول، بپذیرید. علاوه بر این، ویژگی‌های ذاتی مربوط به مفاهیم این رویکرد، مانند غیرقابل اثبات یا رد بودن، غیرقابل آزمایش بودن، عدم وجود شواهد تجربی برای آنها و غیرقابل-فهم بودن بسیاری از مفاهیم آن (حتی برای گویندگان آنها!)، از جمله عللی است که باعث می‌شود نمره این رویکرد، در مقیاس علمی- تجربی بودن، بسیار ناچیز باشد.

درصد روانشناسان بالینی آمریکایی که گرایش نظری خود را روان‌پویشی (کل مجموعه رویکردهای روانکاوی و روان‌پویشی) اعلام کرده‌اند، از ۳۵ درصد در سال ۱۹۶۰، به ۱۸ درصد در سال ۱۹۹۵ رسیده است (نورکراس، کارگ و پروچاسکا، ۱۹۹۷). این ارقام، مربوط به کلیه زیرگرایش‌های مرتبط با دیدگاه‌های روانکاوی و روانپویشی است. اگر از این ارقام، فقط طرفدارن رویکرد روانکاوی کلاسیک فرویدی را در نظر بگیریم، قطعا، درصد کمی از روانشناسان بالینی در آمریکا، این رویکرد را به عنوان گرایش نظری خود انتخاب کرده‌اند. علاوه بر این، از آنجایی

که این درصد، بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۵، از ۳۵ درصد به ۱۸ درصد کاهش یافته، به احتمال زیاد، این روند کاهشی در سال‌های بعد نیز وجود داشته است. در مجموع، می‌توان گفت که رویکرد درصد کمی از روانشناسان بالینی در آمریکا، روانکاوی فرویدی است. آمریکا، مهد روانشناسی مدرن بوده و بیش از پنجاه درصد از بزرگ‌ترین روانشناسان دنیا، از این کشور بوده‌اند. در ایران نیز، اغلب آثار ترجمه‌شده و حتی نظام‌نامه تشخیصی که روانپزشکان و روانشناسان بر اساس آن اقدام به تشخیص اختلالات در بیماران‌شان می‌کنند یعنی DSM، آمریکایی است. حال جای این سئوال است که چرا در کشور ما که بدنه علم روانشناسی آن را، عمدتا نظریات و پژوهش‌های اندیشمندان غربی و بخصوص آمریکایی می‌سازد، از نظر میزان گرایش دانشجویان روانشناسی به روانکاوی و از جمله روانکاوی کلاسیک فرویدی، یک شکاف آماری وجود دارد. از این رو، به نظر می‌رسد که بخش‌های قابل توجه‌ای از نظریه و روش درمانی فروید، در غرب و از جمله آمریکا، به گور رفته اما دوباره در کشورهایی مانند کشور ما، همانند زامبی‌ها زنده شده باشد! بخصوص، به نظر می‌رسد که در سال‌های اخیر، یک موج جدید از علاقه به رویکرد روانکاوی، در عده‌ای از دانشجویان روانشناسی ظاهر شده است. فقط علاقه دانشجویان رشته‌های روانشناسی نیست که به روانکاوی افزایش یافته است. به نظر می‌رسد که اقبال عمومی مردم و جامعه هم به روانکاوی و تحلیل‌شدن به سبک روانکاوی افزایش یافته است. برای جواب‌دادن به چرایی این سئوال و اینکه چرا گسترش رویکردهای روانشناختی در ایران، هماهنگ با آنچه که در غرب روی می‌دهد نیست، باید مطالعات متعددی صورت بگیرد. اما در اینجا، می‌توانیم چند نکته حائز توجه برای جوابگویی به این پرسش را مطرح کنیم. اول اینکه، می‌توانیم بپرسیم که رویکرد روانکاوی کلاسیک فرویدی، چه ویژگی‌هایی دارد که می‌تواند افراد را به خود جذب کند؟ دیگر اینکه، چه شرایطی در جامعه عمومی ما و خود جامعه روانشناسی ایرانی وجود دارد که اقبال دانشجویان روانشناسی به این رویکرد را افزایش می‌دهد.

جذابیت پرداختن به مسئله میل جنسی

میل جنسی، غریزه‌ای بسیار قوی در وجود آدمی است. از یک طرف، جزو عمیق‌ترین و بنیادی‌ترین نیازهای حاکم بر رفتار انسان است. از طرف دیگر، بسیاری از مسائل مرتبط با آن، در جامعه، تابو بوده و بیان و ابراز آنها برای فرد خطرناک تلقی می‌شوند. این دوگانگی می‌تواند منجر به این شود که تعارضات جنسی جزو شایع‌ترین مسائل افراد باشند. روانکاوی کلاسیک فرویدی تاکید عمده و بسیار زیادی بر نقش مسائل جنسی خاص دارد. این تاکید، آبشخور خوبی برای کسانی که فکر می‌کنند می‌توانند مسائل، تعارضات و رفتارهای جنسی خود و دیگران را بوسیله این رویکرد تفسیر و درک کنند، فراهم می‌کند. انگیزه جنسی و همبسته‌های روانشناختی آن، محور نظریه روانکاوی کلاسیک فروید است. او اعتقاد داشت که ارضای ناکامل یا عدم ارضای نیازهای جنسی، می‌توانند منجر به آسیب‌های روانی در فرد شوند. صحبت از نیازهای جنسی و مسائل مربوط به آن و از جمله عدم ارضاء یا ارضای ناکامل و نامطلوب، از جمله عواملی هستند که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از واریانس توجه و گرایش افراد و از جمله دانشجویان رشته روانشناسی به روانکاوی کلاسیک فرویدی را توجیه می‌کنند. بدیهی است رویکردی که

ادعا می‌کند می‌تواند تعارضات جنسی افراد را حل کرده یا آنها را در این رابطه به بینش رسانده و افراد را از دست دردهای روانی مربوط به آنها خلاصی ببخشد با اقبال عمومی افراد تحصیل‌کرده در روانشناسی و عموم افراد جامعه مواجه شود. اما این باور درباره روانکاوی هم اساسا یک فرض کاملا غلط است زیرا فروید در نظامی که بنیان گذاشت، فقط بر یک سری از مفاهیم خاص که آنها هم، تجربه شده بوسیله خودش و ساخته و پرداخته ذهن خودش بودند، تاکید داشت. بطور نمونه، فروید بر عقده میل به زنای با محارم، به عنوان یک پدیده جهان‌شمول که در خردسالی همه افراد وجود داشته و سپس بخاطر ترس‌های کودک از پیامدهای ابراز این میل سرکوب می‌شوند، اصرار شدیدی داشت. حال آنکه همانطور که بر اساس یافته‌های روانشناسی تکاملی دیدیم، داشتن تمایلات و احساسات جنسی نسبت به والدین، در تضاد جدی با منافع تولیدمثلی فرد هستند. از نظر تاکید بر مسائل جنسی، عمده نظریه وی، حول و حوش مفاهیمی از این قبیل می‌گردد. حال تصور کنید که فردی که متاهل است اما احساس کشش نسبت به فردی به غیر از همسرش دارد، سراغ یک روانکاو برود. این روانکاو، واقعا چه تفسیر، تحلیل و مداخله موثری، برای چنین فردی می‌تواند داشته باشد؟ جالب‌تر و شاید مضحکانه، زمانی است که یک فرد احساس می‌کند که برای درک وجود میل جنسی در خودش هم، نیاز به یک روانکاو دارد! برای بعضی افراد سخت است که خود را به عنوان یک موجود جنسی[1] که دارای تمایلات و احساسات جنسی است بپذیرند. درحالی‌که با میل جنسی نیز، باید همانند سایر نیازهای کاملا طبیعی و غریزی همانند گرسنگی و تشنگی برخورد شود. تابوسازی از این میل می‌تواند باعث شود تا در افراد، چنین احساساتی بوجود آید. به همین خاطر، تاکید و پرداختن رویکرد روانکاوی به مسائل جنسی باعث می‌شود تا این رویکرد، برای عموم افراد، نوعی کشش درونی داشته باشد. تعارضات جنسی، هیجانی، روانشناختی و بین‌فردی دانشجویان، از جمله عواملی هستند که منجر به گرایش دانشجویان روانشناسی به سمت رویکردهایی مانند روانکاوی فرویدی می‌شوند. این دانشجویان، در ابتدا برای اینکه مَحملی برای تبیین، تحلیل، تفسیر و ادراک مسائل و تعارضات روانشناختی خود پیدا کنند، به سمت روانکاوی فرویدی گرایش می‌یابند. برجسته‌شدن مسائل جنسی در جامعه‌ای که خطر تجرد قطعی در جوانان آن، روز به روز بیشتر شده و راه‌های کمی برای ارضای جنسی، چه برای مردان و چه برای زنان آن وجود دارد، افزایش آشکاری می‌یابد. برای آن دسته از دانشجویان روانشناسی یا عموم مردم که مسائل، مشکلات یا تعارضاتی در رابطه با مسائل جنسی دارند، این کشش و علاقه، دو چندان هم می‌شود. بدیهی است که تعارضات جنسی و نقش ارضاء یا عدم ارضای جنسی نقش حیاتی در زیست روان انسان و مشکلات او دارد که در روانشناسی تکاملی و روان‌درمانی تکاملی هم بسیار مورد تاکید قرار می‌گیرد اما روانکاوی کلاسیک فرویدی، تاکید زیادی بر نقش تعارضات جنسی نشات گرفته از دوران کودکی در رفتار انسان و ادعای حل و فصل آنها را دارد. اما چیزی که در اغلب موارد، سرانجام نصیب تحلیل‌شوندگان این رویکرد می‌شود، تعدادی عقده رنگارنگ، فرضیات غیرقابل آزمایش، غیرقابل بررسی و تایید نشده است که موجب سرخوردگی و ناکامی آنها از درک درست و صحیح خودشان می‌گردد.

---
[1]- Sexual Organism

عقب‌ماندن از سیر علمی مدرن

بخش مهمی از علت گسترش آرای فروید و پذیرش مکتب او در روانشناسی کشور ما، در نتیجه عقب‌افتادن از قافله علم و پیشرفت است. همانطور که تکنولوژی مورد استفاده در بسیاری از ماشین‌ها و ابزارهای ما، تا حتی چند دهه عقب‌ماندگی را نشان می‌دهند، علوم رفتاری نیز از همین قاعده تاثیر پذیرفته‌اند. این فرایند تاناکورایی، به علت عقب‌بودن کل ساختار و محتوای آموزشی دانشگاه‌های کشور بوجود می‌آید. به نظر می‌رسد که آنچه که آنها در دهه‌های ۳۰ تا ۶۰ میلادی پشت سر گذاشتند، تازه اکنون بر سَبیل مجرای آموزشی ما وارد شده باشد. از آنجایی که ما در همه زمینه‌ها یک کشور جهان سومی هستیم، در این زمینه هم، هماهنگ با زمینه‌های دیگر، پیشرفت کمی داشته‌ایم.

مهجورماندن آشنایی دانشجویان و اساتید روانشناسی ایران با رویکردهای بسیار موفق‌تر در تبیین رفتارهای جنسی، از دیگر علل گرایش دانش‌آموختگان روانشناسی به روانکاوی فرویدی است. روانشناسی تکاملی، یکی از این رویکردهاست. یک دانشجوی روانشناسی، از سال اولی که وارد دوره کارشناسی روانشناسی می‌شود تا زمانی‌که می‌خواهد مدرک دکترای خود را بگیرد، بارها و بارها نظریات فروید را می‌خواند اما آشنایی او با یافته‌ها و نظریات روانشناسی تکاملی، در حد تقریبا صفر باقی می‌ماند. چرایی این مطلب نیز، هم به برنامه‌ریزی درسی نامناسب برای این رشته و هم سابقه نوعی مقاومت فرهنگی نسبت به دیدگاه‌های تکاملی در کشور ما، برمی‌گردد. دانشجویی که می‌خواهد رفتارهای جنسی خود و دیگران را درک کند اما با یافته‌ها و واقعیت‌های علمی مواجه نمی‌شود، به ناچار به سمت رویکردی می‌رود که احساس می‌کند بیشترین همخوانی را با سئوالات، ابهامات و خواسته‌های او دارد.

ضعف در آموزش صحیح و جذاب سایر رویکردهای روانشناختی هم، می‌تواند بخش دیگری از گرایش مجدد تعدادی از نسل‌های جدید دانشجویان روانشناسی به روانکاوی را توجیه کند. متاسفانه، در نظام آموزشی ما، زمان هم، برای آموزش تمایزگذاری بین علم و اعتقاد، آموزش تفکر به شیوه علمی و آموزش تفکر انتقادی و تحلیلی در روانشناسی (رک به استانوویچ، ۲۰۰۷- ترجمه‌شده به فارسی) به بسیاری از دانشجویان و دانش‌آموختگان گرایش پیدا کرده به روانکاوی، از دست رفته یا دیر می‌شود. بسیاری از آنها، ممکن است هنگامی با متون علمی کافی و وافی مواجه شوند که سال‌هاست بوسیله عقاید اساتید روانکاوی‌شان شستشوی مغزی داده شده‌اند. خیلی از این دانشجویان، عقاید این مکتب فکری را بطور کاملا طوطی‌وار تکرار می‌کنند، بدون اینکه حتی خود هم واقعا دریافت روشنی از آنچه که می‌گویند، داشته باشند! تعصبات ایجاد شده در این مرحله و تجربه سال‌ها آموزش روانکاوی، امکان تغییر یک ذهن را که با یک تفکر از همان ابتدا دُگم و غیرقابل‌نفوذ پر شده را، بسیار دشوار می‌کند. در اینجا مشکل مهم‌تر برای بعضی از این دانشجویان فعلی ذوب شده در روانکاوی که روزی

جزو دانش‌آموختگان فردای روانشناسی خواهند بود، به آن نوع روش‌شناسی برمی‌گردد که این افراد در حین آموزش‌های روانکاوی آن را مشاهده کرده، بر طبق آن بار آمده و نهایتا عمل می‌کنند. دانشجویان هر رشته‌ای، از همان سال‌های ابتدایی تحصیل دانشگاهی خود، با روش کار در آن رشته آشنا می‌شوند. دانشجوی باستان‌شناسی از اساتید خود یاد می‌گیرد که چطور از ابزارها برای کند و کاو محتاطانه و صحیح استفاده کند و دانشجوی پزشکی نقش آزمایشگاه و بررسی‌های آزمایشگاهی را در پیشبرد تحقیقات یا تشخیص‌گذاری پزشکی می‌آموزد. جنبه بسیار خطرناک آموزشی برای دانشجویان روانکاوی این است که از آنها خواسته می‌شود که شروع به پذیرش عقایدی کنند که صرفا متعلق به بنیانگذاران روانکاوی از جمله فروید بوده و از قبل هیچ بررسی علمی بر روی آنها انجام نشده است. این سوءیادگیری یکی از مهلک‌ترین جنبه‌ها برای هر علم و دانش‌آموختگان آن علم محسوب می‌شود. علوم تجربی قرن‌ها جنگیده‌اند تا راه و روش خود را از ایدئولوژیک‌گرایی و پذیرفتن بی چون و چرای عقاید اربابان یک مکتب فکری جدا کنند در حالی که روشی که اساتید روانکاوی بر طبق آن پیش می‌روند دقیقا برخلاف این رویکرد و نوعی برگشت به عقب است. این خود باعث خواهد شد که این دانش‌آموختگان آینده روانکاوی، بعدها هم ارزش چندانی برای علم، روش تجربی، دلیل‌مداری و پذیرش تغییر از طریق شنیدن تبیین‌های علمی جدید قائل نباشند چرا که آنها، از همان ابتدا، بر طبق این روش‌شناسی نبوده که عقاید روانکاوی را پذیرفته‌اند که حال بخواهند بر اساس همان روش هم، تغییر موضع بدهند (به قول نیچه: آن‌چه را که غوغا، روزی بی‌دلیل باور داشته است، چه کسی می‌تواند با دلیل واژگون کند!).

ابهام‌زایی، حربه‌ای برای عمیق‌نمایی

> «توده مردم، کف هر جایی را که نتوانند ببینند عمیق می‌پندارند!». «آن‌کس که خود را [واقعا] عمیق می‌داند تلاش می‌کند که واضح و شفاف باشد. [اما] آن‌کس که دوست دارد به نظر توده مردم عمیق بیاید، تلاش می‌کند که مبهم و کدر باشد». «سراسر روز، قلاب به دست، در کنار برکه می‌نشینند و خود را ژرف می‌انگارند. اما من کسی را که در جای بی‌ماهی، ماهی‌گیری کند، سطحی می‌نامم». (نیچه).

عامل دیگر به جود ابهام در این رویکرد برمی‌گردد. تاکید بر ناهشیار و ناخودآگاه‌بودن بخش زیادی از تفکرات، هیجانات و رفتارهای انسان و نوعی رازآلودگی و ابهام که در این رویکرد و روش آن القا می‌شود، می‌تواند باعث شود تا افراد به سمت آن گرایش یابند. اما این، بیشتر به کار رمالان و فال‌گیران می‌ماند. آنها نیز مشتریان پر شر و شور زیادی دارند که هزینه‌های زیادی هم برای آنها خرج می‌کنند، درحالی‌که علم امروز می‌داند که جذابیت این پدیده‌ها، نه بخاطر دانش عمیق نهفته در این پدیده‌ها که بلکه به علت ناآگاهی مشتریان آنها از ماهیت واقعی و درونی آنچه که می‌بینند و می‌شنوند و آسیب‌پذیری‌های روانشناختی خودشان در قبول و مواجهه

با واقعیات است. حقایقی که انسان در مورد خودش می‌داند، نسبت به آنچه که نمی‌داند بسیار کم است و این طبیعی است که ما به دنبال روشی برویم که ادعا می‌کند که می‌تواند ما را نسبت به حقایق پنهان روان‌مان به بینش و آگاهی برساند. از آنجایی که روانکاوی ماهیتی به ظاهر عمیق دارد، می‌تواند افراد را دچار این خطای ادراکی بزرگ کند که واقعا هم رویکردی عمیق و کامل است.

اقتصاد: وقتی که سفره اندیشه مطیع سفره نان می‌شود

در این بین، یک عامل مهم و اثرگذار دیگر در اقبال به وانکاوی از سوی دانش‌آموختگان رشته روانشناسی، عامل اقتصادی است. مشخص نیست که روانکاوان، به چه دلیل و بر چه مبنا، نسبت به روانشناسان با سایر گرایش‌های درمانی، ویزیت‌های بسیار بیشتری را از بیماران و مراجعین خود دریافت می‌کنند. معلوم نیست که چرا درمان روانکاوی کلاسیک فرویدی که بعد از ده‌ها سال از ظهور و رشد خود، هیچ دستاورد دندان‌گیری برای جامعه درمانی نداشته، اتفاقا هزینه‌های بسیار بیشتری از بیماران خود می‌گیرد. این درمان، برای بعضی از درمانگران، تبدیل به خوان پرنعمتی شده است. میزان درآمد روانشناسان بالینی با رویکرد روانکاوی، در بخش فعالیت بالینی، بطور قابل‌ملاحظه‌ای بیشتر از روانشناسانِ با رویکردهای دیگر است. یک اصل شناخته‌شده در تجارت و بازرگانی این است که مردم، غالبا برای آنچه که هزینه زیادی می‌پردازند، ارزش و اعتبار بالاتری هم قائل می‌شوند. درخواست حق‌الزحمه بالاتر، می‌تواند از جمله روش‌های فریبکارانه‌ای باشد که روانکاوان، برای اعتباربخشی صوری به مداخلاتی که ارائه می‌کنند، در پیش می‌گیرند. علاوه بر این، آن دسته از اساتید روانکاو که دانشجویان روانشناسی را، به منظور یادگیری شیوه تحلیل روانکاوی تعلیم می‌دهند، این کار را به ازای اخذ هزینه‌های گزاف از آنها انجام می‌دهند. این مسئله، می‌تواند بطور خود بخود، درخواست تقاضای هزینه‌های درمانی بیشتر از طرف این دانشجویان از بیماران‌شان را، زمانی‌که خود مشغول به درمان می‌شوند، سبب شود (به هر حال، آنها هم باید روزی جبران مافات آنچه که خرج کرده‌اند را بکنند!). متغیر مهم بعدی اینکه، با توجه به ماهیت درمان روانکاوانه، میزان انرژی و فعالیت عملی که روانکاوان برای بیماران و مراجعین می‌گذارند، بسیار کمتر است. نشستن بر روی صندلی و گوش دادن به تداعی‌های آزاد بی‌انتهای یک مراجع و نبود نگرانی از بابت انجام هیچ طرح درمانی خاصی و حتی عدم اهمیت‌دهی به اثربخشی یا عدم اثربخشی درمانی و موارد متعددی از این قبیل، از جمله مواردی هستند که ممکن است ذهن بعضی از درمانگران را قلقلک دهند که به آن سمت گرایش بیابند. از این رو، آینده‌نگری‌های شغلی از نظر میزان انرژی که قرار است برای مراجعین و بیماران گذاشته شود و همچنین میزان پاسخگویی در قبال اثربخشی احتمالی درمان، می‌تواند منجر به اقبال بیشتر بعضی از دانشجویان، به سوی این رویکرد شود.

برای بسیاری از کسانی که با علوم روانشناختی آشنایی دقیقی ندارند، روانکاوی فرویدی معادل است با کلیت علم روانشناسی و این می‌تواند برای علم روانشناسی، بسیار هزینه‌زا و خطرناک باشد. به علت این ترکیب ذهنی نادقیق روانکاوی با روانشناسی در ذهن عوام، دیدن تحلیل‌های روانکاوانه و فعالیت‌های بالینی روانکاوان می‌تواند منجر به شکل‌گیری طرحواره‌هایی غلط از کل علم روانشناسی شود. به همین دلیل، باید تلاش‌های جدی و لازم برای اینکه توده مردم و متخصصین، از این تفاوت و تمایزها آگاه شوند، صورت بگیرد.



تبیینات غیرعلمی رویکردهای روانکاوانه، دست‌مایه بسیاری از انتقادها از روانکاوی و روانشناسی بوده است. یک مورد نسبتا اخیر، تهیه فیلم مستند «دیوار یا نظر روانکاوی را درباره اوتیسم بپرسیم[1]» بود که در آن، نظرات ۳۰ روانکاو و روانپزشک فرانسوی با رویکرد روانکاوی درباره نحوه شکل‌گیری اختلال اوتیسم در کودکان، نمایش داده می‌شود. اوتیسم یا اختلال درخودماندگی، اختلالی است که علائم آن، معمولا در سنین بسیار پایین خود را نشان داده و نقش عوامل بیولوژیک همانند بدکارکردی نورولوژی مغز در آن، به اثبات رسیده است. با این وجود، هنوز بعضی از روانکاوان عقیده دارند که ارتباط سرد مادر با کودک، منجر به رشد این اختلال در کودک می‌شود. فیلم مذکور، کاملا مستند بوده و در آن صحبت‌های روانکاوانی نشان داده می‌شود که مادران کودکان اوتیستیک را در شکل‌گیری این اختلال مقصر دانسته و به آنها، صفت مادران کروکودیلی اطلاق می‌کنند! با وجود کاملا مستند بودن این فیلم، بحث‌ها و توجهاتی که این فیلم برانگیخت و شکایت روانکاوان، بالاخره منجر به ممنوعیت آن در فرانسه شد. در ایران نیز، نمایش مجموعه سریال «ساختمان پزشکان» که در آن، نقش اول فیلم یک دکتر مشاوره روانشناسی با مدرک کارشناسی ارشد (!) بود، اعتراض بعضی از مجامع روانشناسی را برانگیخت. در تیزر ابتدای این فیلم، از کارت‌های رورشاخ که یکی از آزمون‌های متداول مورد استفاده روانکاوان است، استفاده شده بود. هر علم یا نظام فکری، باید تبعات پخش و شنیده‌شدن عقاید خود را پذیرفته و پشت این نقاب که هر کسی، قدرت درک تبیینات و تحلیل‌های آنها را ندارد، پنهان نشود (به هر حال باید راهی برای انتقال عادلانه‌تر حداقل بخشی از قدرت درکی که کائنات از طریق عشاء ربانی و الهامات یزدانی به بعضی روانکاوان هدیه داده، وجود داشته باشد!). اینکه عده‌ای دور هم جمع شده، به عقیده‌ای معتقد شوند و سپس دیگران را ناتوان از درک عقاید جاری و ساری در مکتب فکری خود دانسته یا آنها را متهم به سوءتفاهم از تحلیل‌های خود کنند، معقول به نظر نمی‌رسد. این مسئله، بخصوص در رابطه با نظام‌های درمانی و بالینی که با سلامت روان و جسم مردم سر و کار دارند، بسیار بیشتر اهمیت می‌یابد. کسانی که عهده‌دار یا مدعی بهبود، درمان، ارتقاء، به بینش‌رسانی یا هر گونه تغییر مثبت در سلامت روان مراجعین خود هستند، نمی‌توانند و نباید مبنای این ادعاهای خود را پنهان کرده یا جلوی شنیده‌شدن آنها را بگیرند. چطور می‌توان از یک نظام درمانی

---

[1]- The Wall or Psychoanalysis Put to the Test for Autism - Sophie Robert

که حتی خودش هم از انتشار عقایدش ترس و واهمه داشته و شاکی می‌شود (!)، انتظار داشت تا تبیینات درست و مداخلات موثری را برای درمان بیماران ارائه دهد. این درست مثل این است که پزشکی ادعا کند که روش درمانی او کاملا موثر است و مردم می‌توانند به درمانگاه او بیایند و درمان شوند اما حق ندارند که این روش‌های درمانی که بر روی آنها پیاده می‌شود را، با دیگران در میان بگذارند!

دقت کنید که بسیاری از نقدهای وارد شده در فوق، بر روانکاوی و روش کار روانکاوان فعلی در کشور ما و البته سایر کشورها وارد است و خود علم روانکاوی می‌تواند همانند بسیاری از دیگر گرایشات روانشناسی، با پذیرفتن روش‌شناسی تجربی رایج در علوم تجربی، قدم به سوی هرچه علمی‌تر شدن و تجربی‌تر شدن بردارد. این در واقع روشی است که تعداد کمی از محققین حوزه روانکاوی، اقدام به آن کرده‌اند اما کارهای این حوزه هنوز آنقدر نبوده‌اند که بتوانند از روانکاوی یک گرایش تجربی و علمی جدید خلق کنند. همچنین در اینجا باید تایید و تاکید کنیم که روانکاوی یکی از پیشگامان روانشناسی بوده و بسیاری از دیگر مکاتب رواندرمانی و روانشناسی و حتی روانشناسی تکاملی، با وجود تمام نقاط قوت و ضعف این رویکرد، از آن تاثیرپذیرفته و در شکل‌گیری و رشد و توسعه خود، مدیون و وام‌دار آن هستند. از این رو، قطعا، بدون آن، روانشناسی، رشد و توسعه فعلی را نمی‌یافت.

روانشناسی تکاملی، سلامت روان، روانشناسی بالینی و روانپزشکی

«این درد و رنج نیست که به تو چسبیده است. این تو هستی که به درد و رنج چسبیده‌ای» (اشو).

«مردم، به همان اندازه احساس خوشبختی می‌کنند که خودشان می‌خواهند» (آبراهام لینکلن).

«زن‌ها را نمی‌توان آسان شناخت، مثلا اینکه گاهی حاضرند "خوشبخت نباشند" البته فقط در کنار مردی که دوستش دارند!» (فریبا مهر).

روانشناسی بالینی، شاخه‌ای از روانشناسی است که بر رفتار نابهنجار تمرکز دارد. فهم و درک چرایی رفتار نابهنجار و ارائه خدمات به منظور پیشگیری، کنترل و درمان اختلالات روانی، از جمله فعالیت‌های اصلی روانشناسان بالینی است. از طرف دیگر، هر چند در روانشناسی تکاملی هم، رفتارهای نابهنجار و اختلالات مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند اما تمرکز عمده و اولیه این گرایش از روانشناسی، بر درک و تبیین رفتارهای بهنجاری است که هر فردی، بطور روزمره و عادی، درگیر آنهاست. اما یک نکته اساسی در درک رفتار انسان این است که، برای درک رفتار نابهنجار، اساسا باید رفتار بهنجار را تبیین کنیم. نباید طوری از افسردگی حرف زد انگار که خلق عادی یا شاد، نیاز به تبیین و فهمیده‌شدن ندارد.

تبیینات تکاملی، کمک زیادی به فهم ما از اختلالات روانشناختی می‌کنند. وقت آن رسیده که ریشه بسیاری از مشکلات روانی مانند اضطراب‌ها و افسردگی‌ها را در نگاه به ریشه‌های عمیق‌تر ببینیم. این مشکلات می‌توانند ریشه در غرایز بنیادین، پویش‌های عمیق تکاملی و ترس‌ها و تعارضاتی داشته باشند که هر چند آگاهانه تجربه نمی‌شوند اما راه‌انداز آن دسته از مکانیسم‌های روانشناختی هستند که نتیجه آنها بوجود آمدن چنین مشکلاتی است. یکی از تبیینات تکاملی ارائه شده در مورد اختلالاتی مانند اضطراب و افسردگی، این مطلب را پیش می‌کشد که بسیاری از هیجاناتی که در طول دهه‌های پیش بوسیله روانشناسان بالینی یا روانپزشکان نابهنجار نامیده می‌شد را نباید نابهنجار که بلکه هیجاناتی «طبیعی اما آزارنده» دانست (رک به نسی، ۲۰۰۵). به یک مثال توجه کنید. مردی ۳۰ ساله، به علت افسردگی ناشی از عدم توافق با مادرش در مورد ازدواج خود، به درمانگاه ارجاع داده می‌شود. مادر او شخصیتی کنترل‌گر دارد. او احساس می‌کند که ازدواج پسرش، مانع تداوم یک رابطه عاطفی والد– فرزند خواهد شد. آیا در این موقعیت توصیف شده، می‌توانیم فرد مذکور را دارای یک اختلال و نشانه‌های او را نابهنجار بدانیم. بالینگر ممکن است بخاطر تاثیرات منفی علائم و نشانه‌های فرد بر عملکرد او، فرد مذکور را دارای تشخیص‌هایی مانند اختلال افسردگی، اختلال در سازگاری یا هر اختلال دیگری بداند. نام‌گذاری بر روی مجموعه علائم و نشانه‌های فرد ممکن است چندان مشکل‌ساز به نظر نیاید. مشکل زمانی پیدا می‌شود که این هیجانات و علائم و نشانه‌ها را کاملا غیرکارکردی و نابهنجار تلقی کنیم. به عبارت دیگر، هر چند که علائم فرد منجر به بدکارکردی در او شده اما باید توجه کنیم که همین علائم به ظاهر بدکارکردانه و نابهنجار، می‌توانند یک تاثیر مفید بر تناسب او داشته باشند. این تاثیر مثبت ممکن است عبارت باشد از: «قانع کردن مادر به ازدواج خود و ازدواج» و یا «رها کردن مادر و سپس ازدواج» که این هر دو راه‌حل منجر به تداوم نسل و بقای خط ژنتیکی فردی می‌شوند که افسرده شده و سپس برای رهایی از افسردگی خود بر اساس این استراتژی‌ها عمل کرده است. ما به راحتی می‌توانیم تصور کنیم که تاریخ گونه انسانی، مردان بسیاری را به خود دیده که در شرایط انتخاب مادر کنترل‌گر یا ازدواج، اولی را انتخاب کرده باشند اما اتفاقی که برای این مردان روی می‌داده، توقف توزیع ژن‌ها و نتیجتا انتخاب‌های‌شان در جمعیت انسانی بوده است. افسردگی و علائم آن، می‌تواند به مرد مذکور کمک کند تا با راحتی بیشتر، فرایند ترک مادری کنترل‌گر و کاهنده تناسب را پشت سر بگذراند. از این جهت، می‌توانیم هیجاناتی مانند افسردگی و اضطراب در روانشناسی را همانند درد یا تب در پزشکی تلقی کنیم. همانطور که در پزشکی، خود درد یا تب، بیماری تلقی نشده و علامتی از یک مشکل دانسته می‌شوند، در اینجا نیز، علائم روانشناختی را می‌توانیم هشداری مبنی بر وجود مشکلاتی عمقی‌تر تلقی کنیم. در پزشکی، به عامل سبب‌ساز درد یا تب پرداخته می‌شود. ما نیز در اینجا باید به دنبال ریشه‌ها و نه فقط تسکین علائم باشیم. به گفته خود داروین، افسردگی او در دوره‌ای از زندگی‌اش باعث می‌شده تا در یک روز از هر سه روز، نتواند هیچ کاری انجام دهد.

اما او خود درباره بیماری‌اش اینطور می‌گوید: "... گاه این غم است که یک موجود را به سمت عملی سوق می‌دهد که برای بقای او بسیار مفید است. به عبارت دیگر، تاریکی خود یک نوع روشنایی هم هست".

بسیاری از افسردگی‌ها، مشکلات جسمی، اضطراب‌ها، احساس ناکامی و نارضایتی از زندگی، ریشه در ناکامی‌های عمیق تکاملی در دنبال‌کردن موفق استراتژی‌های جنسی یا بقاءافزا دارند. دختر جوان مجردی که ناراحتی‌های جسمانی متعدد بدون دلیل جسمی را گزارش داده و آشکارا افسرده است؛ زن متاهلی که نمی‌داند چرا ولی می‌داند که با وجود زندگی زناشویی خوب و شوهری مهربان و ثروتمند، احساس شادمانی نمی‌کند؛ گرایش به مواد در جوان مجردی که آینده موفقی را برای خود محتمل نمی‌بیند و یا افسردگی و پرخاشگری مردی که احساس می‌کند برای همسرش جذابیت‌های لازم را ندارد، می‌توانند تعداد کمی از این موارد باشند.

علت بعضی از غرزدن‌ها و ایراد و بهانه‌گیری‌های تمام‌ناشدنی عده‌ای از زنان نیز، می‌تواند به همین تمایلات ناهشیار آنها برای اینکه با مردانی دیگر رابطه داشته باشند برگردد. این زنان، بخاطر عوامل و محدودیت‌های بیرونی و یا درون‌روانی همچون احساس گناه در مقابل یک شوهر مسؤلیت‌پذیر و فداکار، نمی‌توانند با دیگر مردان دلخواه خود رابطه داشته باشند. به این ترتیب، این ناخوشی‌ها و ملالت‌های ناشی از تحمل یک زندگی که کاملا مطابق با خواسته و میل آنها نیست، منجر به این قبیل رفتارها و نارضایتی دائم آنها می‌شود. عمق این پویایی‌ها معمولا آنقدر زیاد است که افراد درگیر در آنها ممکن است حتی درباره اینکه علل این رفتارها و احساسات‌شان، از این دست پویایی‌ها باشند، فکر هم نکنند. البته این مطلب به این معنی نیست که ارضای غرایز، لزوما منجر به احساس رضایت و شادکامی افراد می‌شود. ارضای تکانه‌های نامقبول، خود پیامدهای روانشناختی و اجتماعی خاص خود را دارند. اما بینش و آگاهی افراد نسبت به این تکانه‌ها، شاید بتواند در مقابله و کنارآمدن آنها با این تکانه‌ها، کمک‌کننده باشد.

سروتونین، یکی از مواد موجود در سیستم عصبی است که تغییرات آن، بخصوص با هیجانات و احساسات فرد همبستگی دارد. در پژوهشی که هامر و کوپلند (۱۹۹۹، ص ۲۱۸) انجام دادند، مردانی که نوعی از ژن سروتونین را داشتند که ایجاد نگرانی زیاد می‌کرد، آمیزش جنسی بیشتری داشتند تا افرادی که نوعی از این ژن را داشتند که ایجاد نگرانی و اضطراب کمی می‌کرد. این نتیجه، بدون در نظر گرفتن سن، میزان تحصیلات، گروه نژادی یا گرایش جنسی، صدق می‌کرد. نتایج پژوهش‌هایی مانند پژوهش فوق، می‌توانند به ما بگویند که چرا ژن یا ژن‌هایی که باعث نگرانی، افسردگی، ناامیدی و اضطراب در افراد می‌شوند، تا این حد در جمعیت انسانی وجود دارند و اینکه چرا شیوع این اختلالات در جوامع انسانی، تا این حد زیاد است. اگر همان ژنی که باعث نگرانی و اضطراب می‌شود، باعث شود تا او آمیزش جنسی بیشتری داشته باشد، آن ژن، بدون در نظر گرفتن اینکه وجودش باعث چه عوارض منفی در آن فرد می‌شود، به نسل بعد انتقال داده می‌شود."افسردگی یا عدم افسردگی،

خوشحالی یا غم، ژن برایش تفاوت نمی‌کند شما چه احساسی دارید. تنها خواسته و مساله او این است که به نسل بعدی منتقل شود. این کار هم فقط از طریق رابطه جنسی انجام می‌شود. پس حدس بزنید چگونه؟ ژنی که باعث می‌شود شما نگرانی داشته باشید و از نظر جنسی فعال باشید، شانس بقای بیشتری در مقایسه با ژنی که این کار را نمی‌کند، دارد" (هامر و کوپلند، ۱۹۹۹).

وسواس جنسی[1] که از آن با عنوان اعتیاد جنسی[2] هم یاد می‌شود، اختلالی است که در آن، فرد، میلی سیری‌ناپذیر به ارتباط جنسی مکرر دارد. این اشتهای سیری‌ناپذیر به ارتباط جنسی، می‌تواند در نهایت به اختلال در عملکرد فرد منتهی شود. از منظر تکاملی، میل جنسی، در صورتی که شرایطی برای افزایش موفقیت تولیدمثلی فرد فراهم کند، بوسیله انتخاب طبیعی مورد گزینش واقع می‌شود. در محیط انطباقی تکاملی، میل جنسی زیاد یک مرد، همراه با شانس بیشتر او برای گستراندن ژن‌هایش بوده است. مشاهده عدم حذف ژن میل جنسی سیری ناپذیر در مردان، می‌تواند پیامد تاثیر کارکردی میل جنسی زیاد بر تناسب تکاملی پدران تکاملی‌شان باشد. اما در مورد اعتیاد جنسی در زنان که البته شیوع کمتری دارد، چه می‌توان گفت؟ همانطور که گفته شد، میل جنسی زیاد برای زنان، تاثیری بر موفقیت تولیدمثلی مستقیم آنها از طریق تولید زاده‌های بیشتر ندارد زیرا میزان زادآوری در آنها، بوسیله دفعات ارتباط جنسی تعیین نمی‌شود. پس در اینصورت، علت پدیدآیی و تحول چنین صفتی در زنان، چه می‌توانسته باشد. جواب اول اینکه، همیشه، موارد استثناء، وجود دارند. این موارد می‌توانند همان‌هایی باشند که از چنگال انتخاب طبیعی فرار کرده‌اند. فراموش نکنید که حتی غربال انتخاب طبیعی نیز نمی‌تواند کامل و دقیق باشد. دوم اینکه، انتخاب طبیعی به حذف صفات و ژن‌هایی می‌پردازد که تاثیر منفی بر تناسب تکاملی فرد داشته باشند. این درحالی‌است که، صفتی در یک گونه که تاثیر قابل‌ملاحظه‌ای بر تناسب فرد نداشته باشد یا به اصطلاح خنثی باشد، مورد غفلت انتخاب طبیعی واقع می‌گردد. در بدن ما اندام‌های متعددی قابل نام بردن هستند که کارکرد خود را در طول تکامل از دست داده‌اند اما همچنان در بدن ما وجود دارند. برداشتن این اندام‌ها (مانند دندان‌های عقل، آپاندیس و لوزه‌ها)، اختلالی در عملکرد بدنی فرد ایجاد نمی‌کند. تاثیر میل جنسی زیاد در زنان، می‌تواند از این واقعیت تاثیر پذیرفته باشد که میل جنسی زیاد، هر چند مستقیما موفقیت تولیدمثلی آنها را بالا نمی‌برد اما به استثنای مواردی مانند برانگیختن حس حسادت همسرانی غیرتی و احتمال مورد انتقام قرار گرفتن بوسیله آنها و آن هم درصورتی‌که این میل، منجر به تمایل به ارتباط جنسی با مردان دیگر شده باشد، احتمالا کاهشی هم در این زمینه بوجود نمی‌آورد. میل جنسی افزایش یافته در زنان، در واقع در موارد متعددی می‌تواند مستقیم یا غیرمستقیم تناسب آنها را بالا برده باشد. بطور نمونه، زنانی که بعد از ورود به یک رابطه از جمله ازدواج، میل جنسی زیاد نشان می‌دهند، به این طریق می‌توانسته‌اند نیازهای جنسی شوهران خود را برآورده نموده

1- Sexual Obssession
2- Sexual Addiction

و به این طریق از احتمال خروج این همسران از رابطه‌های فعلی جلوگیری کرده باشند. بدیهی است که مردی که بطور مکرر با همسر خود ارتباط دارد، نه تنها نیاز بلکه حتی توانایی جسمی و جنسی کمتری برای اینکه سراغ زنان دیگر برود، خواهد داشت. پس، آن ژن‌هایی که سیستم عصبی و هورمونی یک زن را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند که بعد از ازدواج، تمایلات و رفتارهای تشدیدیافته جنسی نشان دهد، درصدد فراهم‌آوری تناسب تکاملی بیشتر برای آن زن از طریق حفظ و نگهداری یک مرد در رابطه هستند. کسب منابع مختلف از مردان متعدد از طریق روابط جنسی با آنها از جمله دیگر منافع تکاملی میل جنسی فزون‌یافته در زنان است.

اختلال دوقطبی که در آن، فرد بین دو فاز افسردگی و شیدایی نوسان می‌کند، جزو طبقه اختلالات روانپریشانه قرار می‌گیرد. این بیماری، موجب اختلال شدید در عملکرد فرد می‌شود. این بحث مطرح شده که چرا در طول تکامل، انتخاب طبیعی اقدام به حذف ژن‌های این اختلال که تناسب فرد را شدیدا تحت تاثیر قرار می دهند، نکرده است. از جمله فرضیات ارائه شده (به نقل از میلر، ۲۰۰۱) این است که از آنجایی که این اختلال در فاز شیدایی خود همراه با روابط جنسی شدید در فرد مبتلا است، می‌تواند دوام خود را در ژنوم گونه انسانی پایدار کند. بر همین قیاس، شکاکیت افراطی در مردان دارای اختلال شخصیت پارانویید، می‌توانسته از طریق افزایش اطمینان از قطعیت پدری، اثری مفید بر تناسب تولیدمثلی یک مرد داشته باشد. درباره ارتباط اسکیزوفرنی و خلاقیت نیز نظریاتی ارائه شده است (رک به نتل، ۲۰۰۱).

یک نکته مهم درباره تکامل و سلامت روان اینست که انتخاب طبیعی، لزوما اقدام به انتخاب آنچه که سلامت روان تلقی می‌شود نمی‌کند، بلکه فقط به دنبال موفقیت تولیدمثلی بیشتر است. تکامل، لااقل تا این مرحله از تاریخ روان بشر، به دنبال انتخاب آرامش‌داشتن بسیط، شادبودن و احساس خوشبختی نبوده، بلکه در جوش و خروش بودن همیشگی و حتی خود را عذاب‌دادن برای رسیدن به تناسب بیشتر و بیشتر را تحول داده است. از این رو، ما، بعضی وقتها بطور کاملا ناهشیارانه و در اعماق ذهن تکاملی‌مان انتخاب می‌کنیم که احساس خوشبختی کامل نداشته باشیم چرا که ژن‌های ما، به امید تناسب بالاتر، چشم به سوی حرکت‌های بیشتر دوخته‌اند. اینجاست که پیوند خوشبختی با میزان داشته‌ها، در ما، از بین رفته و جای آن را امید به رسیدن به تناسب بالاتر گرفته است. هماهنگ با این تحلیل، این یافته است که برخلاف تصور عامه و حتی بسیاری از متخصصین سلامت روان، افراد موفق از نظر درآمد، تحصیلات و سطح دخالت سیاسی[1]، همان‌هایی نیستند که بالاترین به‌زیستی ذهنی[2] را نشان می‌دهند. در واقع، آنها در سطوح میانگین به‌زیستی ذهنی قرار می‌گیرند (اویشی، دینر و لوکاس، ۲۰۰۷). از آنجایی که به‌زیستی ذهنی با روان‌رنجورگرایی[3] (که شاخصی از سلامت روان است) همبستگی دارد (کوستا و مک‌کری،

1- Political engagement
2- Subjective well-being
3- Neuroticism

۱۹۸۰)، این نتیجه گرفته می‌شود که موفقیت اجتماعی مطلوب یک فرد، مستلزم سطوح متوسطی از سلامت روان و نه سلامت روان بالا، است. در این شرایط، حتی نشانه‌های اختلالات روانشناختی هم، اگر تاثیر مثبتی بر موفقیت تولیدمثلی داشته باشند، می‌توانند از طریق همین موفقیت فرد در بقاء و تولیدمثل، مورد انتخاب قرار گیرند. به همین دلیل است که بسیاری از مشکلات روانشناختی، علی‌رغم اثرات منفی خود بر کارکرد روانشناختی فرد، در طول نسل‌ها باقی مانده‌اند. بطور مثال، روان‌رنجورخویی موجب می‌شود تا فرد، نسبت به مشکلات، هشیاری و گوش به زنگی نشان داده و تا حد ممکن از وقوع یا ماندگاری آنها، جلوگیری به عمل آورد (رک به هاولی و باس، ۲۰۰۱). این مطلب، همچنین به ما می‌فهماند که چرا بسیاری از افراد حاضرند به هر قیمتی که شده ازدواج کنند، حتی به قیمت از دست رفتن سلامت روان و جسم آنها، زیرا در طی تکامل انسان، آنچه که نسل آنها را و این انتخاب‌های سرنوشت‌ساز آنها را باقی می‌گذاشته، تولیدمثل موفق و نه سلامت روان آنها بوده است.

تعدادی از مداخلاتی که متخصصین روانشناسی بالینی و درمانگران بکار می‌گیرند را، می‌توان نوعی اصلاح شناخت‌ها، رفتارها، امیال و پویایی‌هایی در نظر گرفت که باقیمانده ذهن تکاملی ما هستند. دنیای مدرن، بسیاری از حوزه‌های زندگی انسان را تغییر داده و به همین دلیل، بسیاری از معادلات تکاملی که قبلا مدیریت کننده تفکرات و رفتارها بوده و ارزش انطباقی و کارکردی داشتند، دیگر جواب‌گوی موقعیت‌های جدید نیستند. بطور نمونه، در محیط تکاملی انطباق‌ها، مضطرب یا افسرده‌شدن در نتیجه طرد بوسیله اعضای گروهی که فرد به آن تعلق داشته، می‌توانسته برای فرد حیاتی باشد زیرا افراد انسانی، در گروه‌ها و ائتلاف‌های کوچک زندگی می‌کردند و از دست دادن حمایت آن گروه بوسیله فرد، می‌توانسته به آسیب جدی به تناسب او یا حتی از دست دادن بقایش منتهی شود. نگرانی یا افسردگی، علامت‌های هشداردهنده‌ای هستند که می‌توانستند موجب تلاش برای کسب موقعیت قبلی در گروه یا یافتن یک گروه جدید برای او، شوند. چنین معادلاتی، حداقل به همان شکل و شدتی که در محیط تکاملی انطباق‌ها، بر بقا یا تناسب فرد تاثیر می‌گذاشته‌اند، در دنیای امروز به تناسب فرد لطمه نمی‌زنند. همانطور که بدن ما، دیگر به اندازه محیط تکاملی، به چربی و قند نیاز ندارد و در صورت افراط در مصرف آنها، از این مواد غذایی آسیب می‌بینند، هیجانات و رفتارهای ما هم، نیاز به تعدیل و تنظیم دوباره دارند. درمان‌های روانشناختی، می‌توانند به یاری فرد بشتابند تا فرد را از وجود چنین مواردی آگاه کرده و به او در تعدیل و تغییر آنها کمک کنند (برای بحثی در مورد روانشناسی تکاملی و سلامت روان رک به نسی، ۲۰۰۵ و رویکردی شناختی به سلامت روان رک به گیلبرت ۲۰۰۴).

هر چند ادغام و بکارگیری یافته‌های روانشناسی تکاملی در درمان‌های جنسی که بوسیله متخصصین بهداشت روانی ارائه می‌شود، در شرایط و با دانش فعلی علم روانشناسی، احتمالا کاری دشوار است. اما با این کار، به همان اندازه دشواری این فعالیت، شاهد کارآمدی بیشتر این درمان‌ها خواهیم بود. درمان‌های روانشناختی

و از جمله درمان‌های جنسی که برای درمان کژکاری‌ها و انحرافات جنسی ارائه می‌شوند، مبتنی بر یک سری اصول، پیش‌فرض‌ها و نظریات هستند. هر چقدر که زیربناهای درمانی، کامل‌تر، دقیق‌تر و صحیح‌تر باشند، متعاقبا فعالیت‌های بالینی و شیوه‌های درمانی منتج از آنها هم، کارآمدتر خواهند بود. درمان‌های فعلی پایه‌ریزی شده، باید به یک سازماندهی مجدد بر اساس یافته‌ها و تبیینات جدید در پژوهش‌های روانشناسی تکاملی برسند.

"غرایز، برای عقول[1]ما، قابل مشاهده نیستند، حتی اگر آنها این عقل‌ها را بوجود آورده باشند. آنها بیش از آنچه که سلول‌های رتینال و ادراک‌کننده‌های خطوط[2] چشم برای ما هشیارند، برای ما قابل دستیابی نیستند، اما به همان اندازه، در ساختن ادراک ما از جهان، اهمیت دارند. به عنوان یک گونه، ما به ماهیت غرایزمان ناآگاه بوده‌ایم. اما نه بخاطر اینکه ما فاقد آن غرایز هستیم، بلکه بطور دقیق، بخاطر اینکه آنها بسیار خوب کار خود را انجام می‌دهند. از آنجایی که آنها پردازش اطلاعات را با تلاش بسیار کم و بطور خودکار انجام می‌دهند، فعالیت آنها، بدون جلب توجه، در لایه‌های زیرین ناپدید می‌شود. ... نتیجتا، ما رفتار بهنجار را مسلّم و بدیهی می‌دانیم، درحالی‌که کاملا از توجه به این مسئله قافلیم که رفتار بهنجار [هم] نیاز به تبیین دارد. ...". (توبی و کاسمایدز، ۲۰۰۵، ص ۱۹).

روانشناسی تکاملی و خودشناسی

«چه تعداد از انسان‌ها می‌توانند مشاهده کنند؟ و از میان عده اندکی که می‌توانند مشاهده کنند، چند نفر می‌توانند خویشتن خویش را مشاهده کنند؟ هیچ‌کس به اندازه خودش، برای خودش، غریبه نیست. هیچ کاوشگر روح انسانی، این موضوع را گرچه بسیار ناراحت‌کننده است، انکار نمی‌کند...» (نیچه، حکمت شادان، قطعه ۳۳۵؛ زنده باد فیزیک).

خودشناسی بیشتر، هدف بسیاری از علوم انسانی و اجتماعی است. این علوم که در رأس آنها روانشناسی قرار دارد، می‌کوشند تا به فرد درباره رفتارها، احساسات و تفکراتش، بینش و بصیرت دهند. افراد، در بسیاری از موارد، بر اساس هیجانات منفعت‌گرایانه برانگیخته شده بوسیله مکانیسم‌های تکاملی رفتار کرده و بعدا بوسیله آنچه که به ظاهر منطقی است، به توجیه رفتارهای‌شان می‌پردازند. روانشناسی تکاملی کمک می‌کند تا به بینشی عمیق نسبت به چرایی بسیاری از رفتارهای‌مان برسیم. چنانچه قصد درک خود و دیگران را داریم، بدون مطالعه متون روانشناسی تکاملی، این امر محقق نخواهد شد. مهم نیست که چه کسی و با چه ساختار شخصیتی، متعلق به چه طبقه اقتصادی- اجتماعی و دارای چه تفکرات و منشی هستیم. همه ما پیشینه‌های مشترک تکاملی داریم

---
[1]- Intuition
[2]- Line detectors

که تحت تاثیر آنها رفتار می‌کنیم. واضح است که گذشته انسان، حال او را می‌سازد و حال او، آینده‌اش را رقم می‌زند.

روانشناسی تکاملی، روانشناسی جنسی و درمان جنسی

شواهد نشان می‌دهند که تعداد قابل ملاحظه‌ای از روانشناسان بالینی یا مشاوره که با مراجعین زوج و نیازمند کمک، در تماس هستند، ممکن است اصلا از یافته‌های بخصوص دهه‌های اخیر روانشناسی جنسی زن و مرد، اطلاعی نداشته باشند. لانگلی (۲۰۰۵)، با چند نفر از زنانی که برای مشورت‌گرفتن در مورد روابط خارج از چارچوب زناشویی خود، با روانشناسان و مشاوران ملاقات کرده بودند، مصاحبه‌هایی انجام داد. این مصاحبه‌ها در مورد میزان اثربخش بودن جلسات این زنان با روانشناسان صورت می‌گرفت. زنان مورد مصاحبه اذعان کردند که تجربه آنها از این جلسات این بود که حس می‌کردند که روانشناسان، سعی در توجیه[1] خیانت‌هایی که آنها انجام داده بودند، داشتند. این مسئله در فرهنگ‌هایی محافظه‌کارانه مانند فرهنگ ما، ممکن است تشدید هم شود. جملاتی مانند «فراموش کن اما دیگر تکرار نکن»، «کاری است که شده و نمی‌توانی در مورد آن کاری بکنی» و «خودت را ببخش و فراموش کن» از جمله عبارات کلیشه‌ای است که ممکن است روانشناسان یا مشاوران آماتور، به مراجعین خود بگویند. اما این جملات، هیچ کمکی به مراجعین در فهم و بینش‌یابی نسبت به آنچه که روی داده و ممکن است دوباره هم روی دهد نخواهند کرد. اگر واقعا می‌خواهیم از این گونه آسیب‌ها جلوگیری کنیم، افراد باید آموزش ببینند تا درباره هوس‌ها و رفتارهای جنسی خود دقیق‌تر و با بینش بیشتر بیندیشند و البته ساز و کار مداخله مطمئنا باید شامل کنترل‌گرهای عملی و بیرونی هم باشد.

نمونه دیگر، دوره‌های آسیب‌پذیری بالاتر نسبت به خیانت، در طول چرخه زندگی است. بطور نمونه، مطالعات نشان داده‌اند که زنان، در اواخر دهه سوم و اوایل دهه چهارم عمرشان یعنی سال‌های اطراف حدود ۳۰ سالگی، ممکن است افزایش ناگهانی در میل جنسی و از جمله میل جنسی به ارتباط با مردانی به غیر از همسران‌شان را تجربه کنند. در زنان، این دوره می‌تواند با افزایش احتمال خیانت یا طلاق همراه باشد. علت اوج ناگهانی و افزایش بیشتر در میل به ارتباط جنسی با مردان دیگر در این دوره از زندگی (نسبت به سایر دوره‌های عمر)، احتمالا به پایان دوران اوج باروری در بعد از ۳۵ یا ۴۰ سالگی زنان برمی‌گردد. از سنین ۳۵ تا ۴۰ سالگی به بعد، احتمال باروری موفق و زادآوری فرزندان سالم که بتوانند خط ژنتیکی مادران خود را ادامه دهند، کاهش می‌یابد. یکی از علل اصلی این مسئله، افزایش احتمال اختلالات ژنتیکی در فرزندان مادران با سنین بالاست. بطور کلی، هر چقدر که سن مادر بالاتر رود، احتمال اختلالات ژنتیکی فرزند هم افزایش می‌یابد. بطور مثال، پزشکان، معمولا

---
[1]- Justify

سنین بعد از ۴۰ سال را سنین افزایش احتمال قابل ملاحظه فرزندان مبتلا به سندرم داون (تریزومی کروموزوم شماره ۲۱) می‌دانند. علت افزایش ناگهانی میل جنسی در چنین دوره‌های سنی در عده‌ای از زنان، می‌تواند فرایندی تکاملی باشد که قصد دارد آخرین مرحله از دوره مفید باروری صاحب خود را نیز مورد استفاده قرار دهد. علت افزایش علاقه جنسی شدید عده‌ای از زنان میانسال به نوجوانان پسر جذاب و بالغ نیز، همین مسئله است. عبارت «اسب مناسب برای تخم‌کشی[1]» یعنی نسبتی که در ادبیات ارتباطی- عامیانه نوجوانان پسر آمریکایی به کار می‌رود، به مشاهده همین پدیده برمی‌گردد. مشاهدات نشان داده که این نوجوانان، از این واژه برای اشاره به آن دسته از همسالان خود که از نظر جسمی، جذاب و ایده‌آل زنان هستند، استفاده می‌کنند. هر چند این عبارت، در ظاهر معنایی طنزگونه دارد اما در واقعیت، حکایت از یک رویداد واقعی محیطی می‌کند که در آن، یک سری از نوجوانان بالغ و جذاب، انتخاب جنسی زنان هستند (رایت، ۱۹۹۶). اسپرم‌های مردان، با افزایش سن، دچار جهش ژنتیکی می‌شوند. بافت‌های اسپرم‌ساز در مردان، از سنین نوجوانی و در زمان بلوغ جنسی شروع به کار می‌کنند. اسپرم‌های موجود در بدن یک مرد، از تقسیم سلولی اسپرم‌های قبلی بوجود می‌آیند. وقتی که کپی‌برداری از یک سری اطلاعات، بارها و بارها و برای چندین دهه عمر تکرار شود، درصد اشتباهات و غلط‌های ناشی از فرایند کپی‌برداری افزایش می‌یابد. این اشتباهات در کپی‌برداری، همان جهش‌های ژنتیکی اسپرم‌ها را بوجود می‌آورند. جهش ژنتیکی، به شکل ذکر شده در فوق، در مورد سلول‌های اوول یا تخمک در زنان روی نمی‌دهد زیرا زنان، از سن بلوغ به بعد، دارای یک تعداد ثابت سلول تخمک هستند که تقسیم نمی‌شوند و تعداد آنها افزایش نمی‌یابد. زنان، از طریق آمیزش با پسران جذاب و جوان‌تر، سعی می‌کنند تا حدی، از انتقال ژن‌های جهش‌یافته به زاده‌های‌شان که ممکن است ناشی از افزایش سن در مردان مسن‌تر باشد، جلوگیری کنند (رک به کلر، ۲۰۰۸). در رابطه با تغییرات در رفتارها و امیال جنسی زنان در این سنین، لانگلی (۲۰۰۵)، بعد از مصاحبه با یکی از روانشناسان مونث که به مدت ۱۷ سال خدمات مشاوره‌ای ارائه می‌داده، متوجه می‌شود که او در تمام این مدت، تغییرات میل جنسی مراجعین زن خود در این وهله از عمر را، به حساب تجربه بحران میانسالی[2] آنها یعنی فرایندی که حتی وجود آن هم در مورد زنان اثبات نشده، می‌گذاشته است. جالب اینجاست که روانشناس مذکور، ادغان کرده بوده که خودش هم، در حدود سنین سی‌سالگی، سابقه تجربه یک رابطه خارج از چارچوب زناشویی داشته است! (رابطه‌ای که در نهایت، منجر به ترک همسرش شده بوده).

مورد دیگر، تغییرات در رفتارها و ترجیحات جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی در زنان است. برنهام و فلان (۲۰۰۰) درباره چالش‌های مردان در مورد چرخه قاعدگی همسران‌شان و فعالیت‌هایی که احتمالا باید در پیش بگیرند می‌گویند: "... در هر ماه، چهار روز است که شوهران باید به همسران خود، به طور خاصی توجه بیشتری

[1]- Stud
[2]- Midlife Crisis

داشته باشند. این مسئله به این دلیل است که زنانی که به شوهران خود خیانت می‌کنند. بیشتر [و نه فقط] احتمال دارد که در این چهار روز که حول و حوش دوره تخمک‌گذاری از چرخه قاعدگی است، خیانت خود را عملی کنند، یعنی روزهایی که بالاترین احتمال باروری وجود دارد. ... علاوه بر این، زنان، بطور معناداری کمتر احتمال دارد که در حین ارتباط جنسی با معشوق‌های‌شان، از قرص‌های ضدحاملگی استفاده کنند تا هنگام ارتباط با شوهران‌شان". این در حالی است که بسیاری از روانشناسان بالینی و مشاورینی که در حوزه‌های زوج‌درمانی یا درمان جنسی مشغول به کار هستند، هیچ اطلاعی در مورد ریشه‌های تکاملی رفتار و از جمله رفتارهای جنسی دو جنس، ندارند.

گزارش زنان (و تعدادی از مردان) مبنی بر اینکه با پیداشدن سر و کله یک شریک جنسی جدید و جذاب احساس می‌کنند که میل جنسی‌شان دوباره زنده می‌شود، به میل تکاملی برای داشتن زاده‌های متنوع‌تر برمی‌گردد. شریک جدید یعنی ژن‌های جدید و این یعنی افزایش تناسب تولیدمثلی از طریق زاده‌های با ژن‌های متنوع و جدید. این مسئله ممکن است بوسیله یک روانشناس و درمانگر ناآگاه از پویایی‌های ناهشیار جنسی، فقط به مشکلات بین‌زوجین، ربط داده شود. همزمانی بین برافروخته‌شدن میل جنسی و ظهور یک شریک جدید می‌تواند باعث شود تا افراد و از جمله مشاوران، بسیار زود دست به قضاوت اشتباه درباره شریک و رابطه فعلی فرد زده و او را مسئول نابرانگیختگی جنسی فرد در رابطه فعلی بدانند. حتی در صورت شکایت یک فرد از شریک و رابطه فعلی، این دلیل نمی‌شود که انگشت اتهام را فورا به طرف بی‌کفایتی همسر یا نارضایتبخش‌بودن رابطه فرد با آن همسر دراز کنیم، چرا که چنین شکایت‌هایی، می‌توانند صرفا عذر و بهانه‌های خودآگاه یا ناخوادآگاه فرد برای میل به اقدام بر اساس هوس‌های جنسی‌ش باشند. چنین آگاهی و مداخلات موثر بر مبنای آن، نیازمند این است که روانشناسان و مشاوران، دانش تکاملی کافی در حیطه ارتباطات انسانی داشته باشند.

جستاری پژوهشی. ارضای جنسی و سلامتی: ارتباط جنسی سالم داشته باشید تا کامروا شوید!

از منظر تکاملی، هدف نهایی جانداران از برقراری ارتباط جنسی، کاملا مشخص و آشکار است. اما اهداف واسط یا میانی، می‌توانند بسیار متعدد و گوناگون باشند. مستون و باس (۲۰۱۰)، فصل آخر کتاب جالب و خواندنی خود درباره علل اقدام زنان به برقراری رابطه جنسی را، به دلایل جسمی، پزشکی و زیستی اختصاص داده‌اند (مطالب این قسمت، تقریبا بطور کامل، از این فصل *ترجمه* شده است). عملکردهای بهداشتی و پزشکی ارتباط و ارضای جنسی، از رهاشدن از شر یک سردرد آزارنده تا طول عمر بیشتر را، شامل می‌شوند.

ورزش سکس

مصرف روزانه فعالیت بدنی یک کارگر معمولی، چیزی حدود ۳۶۰ کالری است که معادل میزان کالری سوزانده شده در دو ساعت فعالیت ورزشی یک قهرمان پرورش اندام است. یک وعده آمیزش جنسی هم، چیزی بین ۱۰۰ تا ۲۵۰ کالری بدن شما را می‌سوزاند که روش بسیار خوبی برای تکمیل رژیم لاغری است! آن، همچنین باعث افزایش میزان فعالیت متابولیکی (سوخت و ساز) بدن، کشیدگی ماهیچه‌ها و افزایش انعطاف‌پذیری آنها، افزایش انرژی، کمک به تنظیم توازن کلسترول خون در جهت مناسب، افزایش گردش خون به همه بخش‌های بدن از جمله مغز و شاید حتی کاهش خطر حمله قلبی و افزایش امید به زندگی، می‌شود. مجموعه اثراتی که باعث شد، از آمیزش جنسی، تحت عنوان ورزش سکس[1] نام برده شود.

مسکّن و رفع درد

بعضی از متخصصین مغز و اعصاب، تجربه ارگاسم را، جهت رفع یا بهبود سردرد میگرنی، تجویز می‌کنند. ارگاسم، باعث ترشح هورمون اکسی‌توسین می‌شود که آن هم ترشح آندورفین را به دنبال دارد. آندورفین، ماده‌ای ضد درد بوده و معادل درون‌بدنی و طبیعی موادی مانند مورفین که در پزشکی به عنوان مسکن قوی درد استفاده می‌شود، است. بعضی از محققین هم معتقدند که ارگاسم بر منطقه‌ای در مغز که مسئول تولید درد است تاثیر گذاشته و از این طریق دردهایی مانند سردرد را کاهش می‌دهد.

ضد سرطان

یک مطالعه نشان داد که راهبه‌ها[2] که مطابق با انتظار، بطور کامل از ارتباط جنسی خودداری می‌کنند، ۲۰ درصد بیشتر از زنان جمعیت عمومی در آمریکا، احتمال دارد به سرطان سینه مبتلا شوند. این رقم، برابر با میزان سرطان در زنانی است که حاملگی را تجربه نمی‌کنند.

سلامتی دستگاه تناسلی

ارتباط جنسی، برای زنان بعد از سن قاعدگی، به میزان حداقل سه بار در ماه، نسبت به زنانی که کمتر از ده بار در سال آمیزش جنسی داشتند، کاهش‌دهنده آتروفی واژنی است. اینطور پنداشته شده که تستوسترون

---

[1]- Sexercise
[2]- Nuns

افزایش‌یافته در بعد از آمیزش جنسی به استحکام استخوان‌ها و عضلات و افزایش استروژن به سلامتی بافت واژنی، نرم‌کردن پوست و براق شدن مو، کمک می‌کند.

ضدافسردگی و البته خودکشی

در مطالعه گوردون گالوپ[۱] بر روی ۲۹۳ زن دانشجو، زنانی که بدون کاندوم (هرچند که ممکن بود از قرص‌های ضدحاملگی استفاده کنند) آمیزش جنسی داشتند، نسبت به آنهایی که مقاربت‌های جنسی خود را با استفاده از کاندوم همراه می‌کردند، کمتر افسرده بودند. این زنان، همچنین از زنانی که اصلا رابطه جنسی نداشتند، شادتر بودند. یک یافته بسیار توجه‌برانگیز این بود که بیش از ۱۳ درصد از زنانی که گفته بودند همیشه از کاندوم استفاده می‌کنند، در مقایسه با فقط ۵ درصد از زنانی که گفته بودند هرگز از کاندوم استفاده نمی‌کنند، قبلا اقدام به خودکشی کرده بودند. در یک مطالعه مشابه، زنانی که مقاربت منظم بدون کاندوم داشتند، از زمان قطع ارتباط خود، هرچقدر که برای مدت زمان بیشتری طول کشیده بود، بیشتر احساس افسردگی می‌کردند. این مسئله، در زنانی که قبلا آمیزش جنسی خود را همراه با کاندوم انجام می‌دادند و الان روابط جنسی خود را قطع کرده بودند، مشاهده نمی‌شد. این تفاوت مشاهده شده در این دو گروه از زنان نشان می‌داد که مسئله فقط قطع یا عدم قطع ارتباط جنسی نیست که خلق را تحت تاثیر قرار می‌دهد و مسئله باید به مایع منی که هنگام انزال وارد بدن زنان می‌شود، مربوط باشد. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسید که زنان گروه اول، نوعی کناره‌گیری از مواد[۲] را تجربه می‌کنند که وابستگی عده‌ای از زنان به ارتباط جنسی همراه با انزال را تبیین می‌کند. کناره‌گیری، اصطلاحی است که در رابطه با تجربه سوءمصرف‌کنندگان و معتادان به مواد مخدر، در زمانی‌که مواد مورد مصرفی خود را کنار می‌گذارند، گفته می‌شود. این افراد، بسته به نوع ماده‌ای که به آن وابستگی دارند، علائم متعدد جسمی و روانشناختی متعددی را تجربه می‌کنند. به طور مثال، کسانی که مواد افیونی مانند تریاک را مصرف می‌کنند، در زمان کنار گذاشتن این ماده، ممکن است علائمی مانند درد عضلانی، آبریزش بینی و بی‌قراری را تجربه کنند. در زنان این مطالعه هم، احتمالا همان مکانیسمی که در اعتیاد به مواد مخدر قابل مشاهده است، روی می‌داد. مایع انزال شامل تستوسترون، استروژن، هورمون محرک فولیکول، هورمون لوتئین‌ساز، پرولاکتین و انواعی از پروستاگلاندین‌ها می‌شود. همه این هورمون‌ها، توانایی بهبود خلق را داشته و از طریق دیواره‌های واژن قابل جذب هستند. تعدادی از این هورمون‌ها، در خون زنان، در چند ساعت بعد از آمیزش جنسی آنها، مشاهده شده‌اند. از بین این هورمون‌ها، استروژن و پروستاگلاندین نامزد کاهش‌یافتن در افراد افسرده هستند. استروژن، همان هورمونی است که استفاده از آن در زنان یائسه، موجب افزایش خلق آنها می‌شود.

ارگاسم، یکی از مشوق‌های مهم برای تضمین تداوم آمیزش جنسی بوسیله فرد است. اما همه زنان، قابلیت رسیدن به ارگاسم را، در همه آمیزش‌های جنسی خود، ندارند. تعداد کمی از آنان نیز، هیچ‌وقت آن را تجربه

---
[1]- Gordon Gallup
[2]- Withdrawal

نمی‌کنند. هرچند که ارگاسم، فقط یک مشوق یا عامل میانه و واسطه برای ارتباط جنسی است اما به‌هرحال، بودن آن، به تداوم ارتباط جنسی در فرد، کمک می‌کند. فیزیولوژیستی به نام روی لوین[1]، پیشنهاد داده که اثرات ارتقاءدهندگی خلقی مربوط به مایع منی، می‌تواند به این خاطر تکامل یافته باشد که آمیزش جنسی را، برای زنان، حتی در صورتی که آنها ارگاسم را تجربه نمی‌کنند، پاداش‌بخش کند. به عبارت دیگر، تاثیرات مثبت خلقی مواد موجود در مایع منی بر بدن زنان باعث می‌شود تا آنها حتی اگر ارگاسم را هم تجربه نکردند، به علت وجود این اثرات بهبوددهنده خلقی، ارتباطات جنسی خود را ادامه دهند. این حالت، قابل قیاس به اینست که آنها بعد از هر بار تجربه انزال مرد در واژن‌شان، نشئه ناشی از یک‌بار مصرف مواد مخدر را تجربه کرده باشند. این، خود به تکمیل چرخه‌ای که حلقه آخر آن تولیدمثل موفق است، یاری می‌رساند.

حمله قلبی کمتر، سیستم ایمنی قوی‌تر و طول عمر بیشتر

نتیجه یک بررسی ۵۲ ساله بر روی عده‌ای از مردان و زنان نشان داد که ارتباط جنسی، یک پیش‌بین معنادار برای طول عمر است. در این زمینه، تفاوت‌های جالبی هم در بین دو جنس مشاهده شد. برای مردان، فراوانی یا کمیت ارتباطات جنسی پیش‌بین طول عمر بود؛ آنها هر چقدر که ارتباط جنسی بیشتری داشتند، مدت زمان بیشتری زندگی می‌کردند. اما برای زنان، کیفیت ارتباطات جنسی مهم بود؛ هرچقدر که در گذشته از مقاربت‌های جنسی خود لذت بیشتری برده بودند، به مدت طولانی‌تری زنده می‌ماندند.

فعالیت جنسی منظم، سطوح استروژن و تستوسترون را افزایش می‌دهد. هر دو این هورمون‌ها، به عنوان عوامل محافظت‌کننده در برابر حمله قلبی توصیف شده‌اند. زنان، در قبل از زمان یائسگی‌شان، پنجاه درصد کمتر احتمال دارد که دچار بیماری قلبی کرونری شوند اما هنگامی‌که یائسه می‌شوند و تخمدان‌های آنها به میزان زیادی تولید هورمون‌های جنسی همانند استروژن، پروژسترون و تستوسترون را کاهش می‌دهد، خطر حمله قلبی برای آنها، افزایش می‌یابد. به همین دلیل، یکی از مسیرهای احتمالی ارتباط افزایش در طول عمر و آمیزش جنسی، افزایش هورمون‌های جنسی از طریق روابط جنسی منظم است. نکته جالب در این رابطه اینست که درمان جایگزینی با هورمون[2] نمی‌تواند کار همان آمیزش جنسی را بکند زیرا آمیزش جنسی منظم، برخلاف استروژنی که در درمان جایگزینی هورمون بکار می‌رود، باعث می‌شود که بدن استروژن طبیعی خود را تولید کرده و بطور بالقوه در کاهش خطر حمله قلبی بدون افزایش احتمال خطر سرطان سینه، کمک‌کننده باشد.

راه دیگری که ارتباط جنسی می‌تواند منجر به افزایش طول عمر شود اینست که سطوح متوسط میزان آمیزش جنسی، می‌تواند منجر به افزایش عملکرد سیستم ایمنی شود. انجام پژوهشی بر روی دانشجویان نشان داد که دانشجویانی که بطور غیردائم (کمتر از یکبار در هفته) آمیزش جنسی داشتند، سطوح بالاتری از ایمونوگلوبولین

---

[1]- Roy Levin
[2]- Hormone replacement therapy

IgA[1] (نوعی آنتی‌بادی سیستم ایمنی بدن و از جمله عوامل دفاعی مهم این دستگاه) را نسبت به آنهایی که بطور کامل از ارتباط جنسی خودداری می‌کردند، در خون خود داشتند. آنهایی که بطور منظم ارتباط جنسی داشتند (یک یا دو بار در هفته)، سطوح IgA آنها، ۳۰ درصد بالاتر از همه دانشجویان دیگر بود. همچنین، احتمال دارد که ارتباط جنسی فراوان باعث می‌شد تا دانشجویان آرام‌تر و شادتر شوند؛ یعنی حالت‌هایی که افزایش‌دهنده سطوح IgA هستند. افزایش در رهاسازی پپتید اپیوئید که در زمان ارگاسم روی می‌دهد نیز، ممکن است منجر به عملکرد افزایش‌یافته سیستم ایمنی شود. البته یافته جالب دیگر این پژوهش این بود که آن دسته از دانشجویانی که به میزان حتی بیشتری (سه بار یا بیشتر در هفته) ارتباط جنسی داشتند، کمترین میزان سطوح IgA را، نسبت به همه دانشجویان و حتی آنهایی که بطور کامل از رابطه جنسی خودداری می‌کردند، نشان می‌دادند. این یافته پیشنهاد کننده این مطلب است که برای حفظ قدرت دفاعی بدن، یک سطح بهینه از میزان فعالیت جنسی وجود دارد. در راستای این تحلیل، مطالعات نشان داده‌اند که سطح متوسط رهاسازی پپتید اپیوئید در بدن، عملکرد ایمنی را افزایش می‌دهد اما میزان زیاد آن، عملکرد سیستم ایمنی را فرونشانی می‌کند.

اختلال کمبود میل جنسی، در ۲۰ درصد از افراد جامعه، اختلال نعوظ آلت تناسلی در ۱۰ تا ۲۰ درصد مردان، عدم رسیدن به اوج لذت جنسی در ۳۰ درصد از زنان، از جمله فراوانی هایی هستند که نشان دهنده شیوع قابل‌ملاحظه اختلالات جنسی کنشی در جامعه هستند. در کشور ما هم، آمارهای مربوط به مسائل و مشکلات جنسی، خانوادگی و اجتماعی، بطور فزاینده‌ای در حال افزایش است. آمار طلاق، به حدود یک‌سوم ازدوج‌ها رسیده و تحقیقات نشان می‌دهد که ۵۰ درصد علل طلاق، ریشه در مشکلات جنسی و زناشویی دارد. با مشاهده شیوع بالای اختلالات جنسی در جامعه و پیامدهای همه جانبه آن، لازم است که در فعالیت‌های نظری و عملی برای مداخلات درمانی در حیطه رفتارهای جنسی، از رویکردی که یکی از موفق‌ترین رویکردها در تبیین رفتارهای جنسی انسان بوده، استفاده کنیم. چیزی که متاسفانه تا الان، چندان روی نداده است.

تکامل، می‌تواند به ما در درک تفاوت‌های دو جنس در زمینه واکنش‌ها و کژکاری‌های جنسی کمک کند. آنورگاسمی[2] یا ناتوانی در رسیدن به ارگاسم، یکی از شایع‌ترین شکایات جنسی در زنان است. این اختلال، با ناتوانی مستمر یا عودکننده زن برای دستیابی به ارگاسم، متعاقب یک مرحله تحریک جنسی طبیعی، مشخص می‌شود. بطور میانگین، مدت زمان لازم برای رسیدن به ارگاسم، در زنان بیشتر از مردان است. اغلب زنان، دیرتر از مدت زمان لازم برای انزال یک مرد، به ارگاسم می‌رسند. این تفاوت در زمان رسیدن به ارگاسم، شکایتی شایع در زوجینی است که به درمانگاه‌های جنسی مراجعه می‌کنند زیرا مردان، بعد از رسیدن به ارگاسم، یک دوره

[1]- Immunoglobulin A
[2]- Anorgasmia

فرونشینی[1]را تجربه می‌کنند که در آن دوره، قادر به نعوظ مجدد و آمیزش جنسی نیستند. با این حال، مشاهده شده که زنان، کمتر از مردان به ارگاسم اهمیت داده و کمتر احتمال دارد که ارگاسم را به عنوان هدف اصلی یا جزء ضروری یک رابطه جنسی موفقیت‌آمیز تلقی کنند (دقت کنید که درباره میانگین زنان صحبت می‌کنیم درحالی‌که تفاوت‌های فردی بین زنان در این موضوع می‌تواند بسیار زیاد باشد). این تفاوت جنسی در اهمیت‌دهی به رسیدن به ارگاسم، نشانه‌ای است از اینکه هدف زنان در حداقل درصدی از آمیزش‌های جنسی خود، رسیدن به یک ارگاسم و لذت نشات گرفته از آن نیستند، بلکه خود رابطه جنسی و دخول آلت تناسلی مردانه، می‌تواند برای آنها رضایت‌بخش باشد. در حقیقت، بعضی از زنان اذعان می‌کنند که رسیدن به رضایت جنسی در آنها، منوط به انزال طرف مقابل در مسیر تناسلی آنهاست. و اما مقاربت، دخول آلت تناسلی و انزال درون‌واژنی از طرف یک مرد، چه چیز را برای زنی که نه به ارگاسم می‌رسد و نه به منافع دیگری مانند منابع مادی می‌رسد، می‌تواند به ارمغان بیاورد؟ چرا آمیزش جنسی بین دو جنس، به نحوی تحول یافته که مردان، غالبا زودتر از زنان (درصورتی‌که رابطه جنسی بدون کنترل انزال از طرف یک مرد پیش رود)، به ارگاسم و انزال برسند؟ و چرا زودانزالی اینقدر در مردان شایع است درحالی‌که برعکس آن یعنی دیر به ارگاسم رسیدن، در زنان شایع‌تر است؟ چرا در مورد چنین مسئله‌ای، انتخاب طبیعی، میانگین زمان رسیدن به انزال در مردان را بیشتر از زنان قرار نداده تا منجر به افزایش رضایت جنسی در زنان شود؟ از طرف دیگر، چرا دوره فرونشینی یا عدم توانایی پاسخدهی بعد از ارگاسم، برای زنان وجود نداشته و آنها قادرند که در یک رابطه، بدون اینکه آمیزش جنسی انقطاع یابد، به ارگاسم‌های پشت سر هم برسند درحالی‌که چنین پدیده‌ای، در مورد مردان، نادر است؟ برای جواب‌دادن به این سئوال‌ها، فقط کافی است تصور کنید که اگر در موارد گفته شده، مردان رفتارهای جنسی زنان را داشتند و زنان رفتارهای جنسی مردان را، چه اتفاقی می‌افتاد؟ به عبارت دیگر، اگر زنان، زودتر از مردان به ارگاسم می‌رسیدند و بعد از ارگاسم هم، قادر به ادامه رابطه یا تکرار یک دوره آمیزش جنسی جدید نبودند، چه اتفاقی می‌افتاد؟ در صورت رویدادن چنین پدیده‌ای، آنچه که اتفاق می‌افتاد، عدم توانایی زوجین درگیر در رابطه، برای تولیدمثل موفق بود. زیرا بارورشدن سلول تخمک یک زن بوسیله سلول اسپرم یک مرد، مستلزم انزل یک مرد در دستگاه تناسلی زن است و این خود می‌طلبد که یک مرد، زودتر از یک زن، به ارگاسم و انزال برسد. در غیر اینصورت یعنی درصورتی‌که زن، زودتر به ارگاسم برسد، آمیزش جنسی به شرطی می‌تواند منجر به لقاح شود که مرد همچنان قادر به ادامه رابطه تا زمانی‌که انزال‌ش اتفاق بیفتد باشد و این نیز می‌طلبیده که زنان، دوره فرونشینی نداشته و قادر به تداوم آمیزش جنسی حتی در صورت رسیدن به ارگاسم، باشند. هر چند همانطور که در فصل چهارم گفته شد، ارگاسم می‌تواند موجب مکش اسپرم‌ها از دهانه واژن به سمت رحم شده و احتمال باروری را

---

[1]- Resolution

بالا ببرد اما به هر حال، ارگاسم زن برای داشتن تولیدمثل موفق او حیاتی نبوده و این می‌تواند تاکید کمتر زنان (صرفا کمتر و نه اینکه هیچ تاکیدی نباشد و دیگر اینکه بطور میانگین و نه فردی)، بر وجود ارگاسم به عنوان جزئی از یک رابطه جنسی لذت‌بخش را تبیین کند.

گزارش‌ها (آلتوف، ۲۰۰۷)، حاکی از آن هستند که حتی در فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ آمریکا که در آن، زنان از نظر روانی- جنسی بسیار باز و پذیرا هستند، فقط یک سوم آنها ارگاسم را در همه دفعات آمیزش‌های جنسی خود تجربه می‌کنند. با این وجود، همه زنانی که ارگاسم را در همه آمیزش‌های خود تجربه نمی‌کنند، رابطه‌های جنسی خود را نارضایت‌بخش نمی‌دانند. علت این گزارش از زنان که برای رضایت‌بخش بودن رابطه جنسی، در درصدی از آمیزش‌ها، صرف دخول آلت تناسلی کفایت کرده و آنها احساس نمی‌کنند که حتما خودشان باید به ارگاسم برسند تا رابطه‌شان رضایت‌بخش باشد را، می‌توان به همین مسئله مربوط دانست. دانستن این واقعیت و تبیین آن، برای آن دسته از درمانگران جنسی و زناشویی که سعی می‌کنند از هر تکنیکی استفاده کنند تا مراجعین مونث آنها، در رابطه با همسران‌شان ارگاسم را تجربه کنند، نکات تلویحی و بسیار مهمی دارد. در واقع تلاش برای اینکه همه زنان و آن هم در همه آمیزش‌های جنسی خود بتوانند به ارگاسم برسند، تلاشی بیهوده و بی‌نتیجه به نظر می‌رسد بخصوص با توجه به اینکه میانگین میل و اقدام به مقاربت جنسی، در مردان بیشتر از زنان است.

این مباحث، با یک کژکاری جنسی دیگر هم ارتباط پیدا می‌کنند. انزال زودرس[1] که به صورت انزال زودهنگام یک مرد تعریف می‌شود را یک کژکاری جنسی تلقی کرده‌اند. در عوض، عده‌ای از محققین معتقدند که این مسئله به غیر از موارد بسیار شدید و غیرعادی آن (همانند مواردی که یک مرد قبل از دخول، به انزال می‌رسد)، از نظر تکاملی می‌تواند یک حالت طبیعی و حتی مفید و کارکردی و نه یک پدیده نابهنجار و غیرعادی بوده باشد. برای یک مرد، انزال زودرس می‌توانسته منجر به هر چه زودتر ریختن اسپرم‌ها، اتمام آمیزش و جلوگیری از مطلع شدن سایرین شود و این موارد، در طی زندگی تکاملی، کارکردی بوده‌اند.

تربیت جنسی، یکی از مباحث اساسی در مسائل تربیتی و آموزشی کودکان و نوجوانان است. مطالعات نشان می‌دهند که بسیاری از گزاره‌های تربیتی- جنسی، هماهنگ با انطباق‌های تکاملی و کارکردی دو جنس هستند. بطور نمونه، در همه جوامع و حتی جوامع بدوی و ابتدایی نیز، هنجارها و اخلاقیات جنسی که بر مبنای آینده‌نگری‌های مبتنی بر اصول تکاملی باشد، وجود دارد. مردم‌شناسی به نام مارگارت‌مید، مشاهده کرد که حتی در قبایل بدوی نیز، دختران در سن پایین‌تری نسبت به پسران، مجبور به پوشیدن لباس‌های پوشاننده بدن می‌شوند. این سبک تربیتی جهان‌شمول، به علت تحریک‌پذیری بیشتر مردان نسبت به محرک‌های جنسی- دیداری است.

---

[1]- Premature Ejaculation

روانشناسی، باید تعریف خود از رضایت جنسی را بسیار وسیع‌تر کند. رضایت جنسی، فقط به اینکه شریک ما، آداب معاشقه و پیش‌نوازش و پس‌نوازی را بداند، محدود نمی‌شود. بعضی وقتها، نارضایتی ما از زندگی زناشویی‌مان، هیچ ربطی به همسران‌مان ندارد بلکه به احساسات، تمایلات، غرایز و پویش‌های خود ما مربوط می‌شود. بر این اساس، درمان نارضایتی جنسی نیز، ممکن است نیازمند چیزی بسیار بیشتر از آموزش جنسی همسر یا شریک ما باشد. دامنه آن، می‌تواند تا نیاز به تغییر شریک نیز، پیش رود. در این بین، شکایت‌های بی‌جهت ما، در واقع چندان هم بی‌علت نیستند. آنها ممکن است کسالت‌های زناشویی ما را به نمایش گذاشته و پیام‌آور میل پنهان ما برای تغییر والد زاده‌های‌مان باشند. این پرسش ساده از مراجعین که «آیا همسرت را جذاب می‌یابی؟»، و جواب به آن نیز، به هیچ عنوان نمی‌تواند همیشه بازگوکننده تمام حقایقی باشد که در نورون‌های مغز ما پنهان شده‌اند. متخصصین جنسی که در این زمینه کار می‌کنند، اگر به این پویش‌ها آگاهی کافی و وافی نداشته باشند، ممکن است خیلی زود دست به کار اقداماتی درمانی شوند که چیزی بجز اتلاف وقت و هزینه در پی ندارند و فقط می‌توانند موجب بروز مشکلات بیشتر همچون گم‌کردن علل واقعی مشکلات زناشویی و اهداف درمانی، ارائه راهنمایی‌های اشتباه یا تمرکز بر علل نامربوط یا غیراساسی، شوند.

امروزه، کتاب‌های زیادی درباره آموزش ارتباط جنسی نوشته می‌شوند. این کتاب‌ها، از آموزش‌هایی درباره معاشقه گرفته تا پس‌نوازش یا مرحله پس از ارتباط جنسی را شامل می‌شوند. زنان نیز، اذعان دارند که دوست دارند ارتباط جنسی به شیوه‌های خاصی صورت بگیرد. بطور مثال، زنان معمولا دوست‌دار طولانی‌تربودن دوره پیش‌نوازش یا معاشقه قبل از مقاربت جنسی هستند. هریک از آنها ممکن است وضعیت‌های جنسی خاصی را ترجیح داده یا شیوه‌های معینی از فعالیت‌های جنسی را بپسندند. تخیلات جنسی مورد علاقه آنها، یکی از روش‌های در دسترس برای اطلاع‌یافتن از ترجیحات آنها در این زمینه‌هاست. ترجیحات هر زن یا مرد، می‌تواند بسیار متفاوت باشد اما نکته‌های تکاملی نهفته در زیر بسیاری از این ترجیحات، جالب هستند. هنگامی که یک زن می‌گوید، میزان فشاری که در هنگام آمیزش جنسی و در نتیجه وزن بدن شریک، بر روی خود احساس می‌کند، بر لذت و رضایت جنسی او تاثیر می‌گذارد، در حال صحبت از میزان بزرگ‌هیکل‌بودن شریک خود و اسپرم‌های دارنده ژن‌های اندام‌های بزرگ است. همینطور زنی که از زمین‌بلندشدن و درآغوش‌گرفته‌شدن بوسیله شریک

جنسی‌اش را، موجب برافروخته‌شدن آتش شهوت خوابیده‌اش می‌داند، در حال اشاره به نقش قدرت بدنی طرف مقابل به عنوان یک افرودیسیاک (محرک) جنسی برای خود، است[۱].

زنان، پس‌نوازش یا تداوم ارتباط در بعد از ارگاسم و انزال را، به عنوان یکی از جنبه‌های کیفیت‌افزای آمیزش جنسی ارزیابی می‌کنند. تداوم این مرحله، آنها را، از بابت اینکه طرف مقابل هنوز هم مشتاق ادامه رابطه بوده و به آنها اهمیت می‌دهد، مطمئن می‌سازد. در فصل هفتم گفتیم که چرا مردان با تعداد شرکای جنسی بیشتر، در بعد از آمیزش جنسی با یک شریک، تغییری هیجانی را درست در بعد از آمیزش جنسی با او نشان می‌دهند هاسلتون و باس، ۲۰۰۱). بر همین مبنا، ادامه رابطه هم‌آغوشی و کلامی در بعد از انزال، بوسیله یک مرد، می‌تواند به یک زن، درباره اینکه او یک شریک از ده‌ها شریک دیگر آن مرد نیست و یا این رابطه، تمایل به ادامه داشتن دارد، امید دهد.

حیوانات و انسان، با استفاده از وضعیت‌های جنسی[۲] مختلفی، می‌توانند دخول را انجام دهند. از نظر ترجیح یک وضعیت جنسی معین برای زنان، وضعیت چهره به چهره، بیشترین امتیاز را می‌گیرد. این می‌تواند به علت خاصیت تسهیل‌کنندگی آن برای ارتباط عاطفی بین دو شریک باشد. اینکه چرا زنان ممکن است رفتارهای معاشقه‌ای متفاوتی را از طرف همسران و معشوقه‌های خود جذاب بیابند، می‌تواند به ماهیت پیام‌آورانه این رفتارها، هنگامی که از طرف مردان مختلف در زندگی آنها سر می‌زنند، مرتبط باشد. ممکن است که یک رفتار، اگر بوسیله معشوقه انجام شود جذاب و در صورتی که همان رفتار از طرف همسر انجام شود، ناجذاب ارزیابی شود. یک نمونه از این موضوع، زنی بود که ابراز می‌کرد دوست ندارد که همسرش رفتارهای حاکی از ابراز قدرت بدنی را در هنگام معاشقه و آمیزش جنسی با او نشان دهد، در حالی که بعضی از رفتارهای حاکی از قدرت بدنی و حتی اندکی شی‌انگاری‌شدن[۳] یا خشونت را هم، هنگامی‌که آنها از طرف شریک خارج از زناشویی‌اش اتفاق می‌افتاد، جذاب و از نظر جنسی شهوت‌افزا ارزیابی می‌کرد. تحلیل این تمایز در ترجیح، می‌تواند ریشه در مزیت متفاوت این رفتارها، هنگامی‌که از طرف همسر روی می‌دهند و در زمانی که از طرف شریک فرازناشویی اتفاق می‌افتند، داشته باشد. همانطور که در فصل چهارم بحث شد، وجود بعضی از رفتارها و ژن‌های آن رفتارها در فرزندان و

---

[۱]- همین پویایی، بخشی از علت رویدادن ماجرای اشرف پهلوی با یکی از مسئولین اصطبل دربار رضاشاه یعنی علی‌شاه بود. او که مردی قوی‌هیکل بود، اشرف را که در آن زمان در سنین نوجوانی خود به سر می‌برد، با دست‌های خود از اسب بلند کرده و به زمین می‌گذاشت. این رفتارها، باعث بوجودآمدن حس خوبی در اشرف شده، او را شهوتی کرده و کار را به معاشقه آنها می‌کشاند. این معاشقه‌های درون اصطبلی، بالاخره بوسیله رضاخان دیده شد و شلاق‌خوردنی جانانه را هم نصیب علی‌شاه می‌کند (به نقل از کتاب "زندگی و عیاشی‌های اشرف" تالیف آلبرتو بلیجی).

[2]- Sexual Position

[۳]– Objectifying رفتارکردن با شخصی دیگر به گونه‌ای که انگار طرف مقابل، شی‌ای برای ارضای نیازهای جنسی او است.

از جمله زاده‌های پسر، برای یک زن، تناسب‌افزا هست در حالی که وجود همان رفتارها، در یک شریک درازمدت، می‌تواند به تداوم، ثبات و کیفیت یک رابطه حمایت‌بخش و درازمدت، آسیب بزند. خشونت بدنی بالاتر شوهر، می‌تواند حاکی از تستوسترون بالاتر و تستوسترون بالاتر هم، خود می‌تواند همراه با بی‌ثباتی در تعهد زناشویی باشد که این برای تناسب تولیدمثلی یک زن بد است. اما وجود همین صفت در معشوقه‌ای که قرار است فقط پدر زیستی فرزندان و ژن‌های آنها باشد، برای او تناسب‌افزا است. چنین پیچیدگی‌هایی در روانشناسی جنسی زنان باعث می‌شود تا نیاز باشد که برای ارائه خدمات مطلوب در زمینه مشاوره جنسی به زنان، فراتر از نسخه‌پیچی‌های ساده موجود در کتاب‌های فعلی آموزش ارتباط جنسی برویم.

تاثیر روانشناسی جنسی متخصصان بر مداخلات زناشویی آنها

از آنجایی که خود روانشناسان نیز بشر بوده (!) و طبیعتا از همان عوامل تاثیرگذار بر روان انسان تاثیر می‌پذیرند، می‌بایست نسبت به تاثیر این عوامل بر هیجانات، تفکرات و رفتارهای خود، حساس و گوش به زنگ باشند. استراتژی‌های جنسی خود روانشناس یا مشاور چه تاثیراتی می‌تواند بر توصیه‌های او، به مراجعی که قصد جدایی از همسر خود را دارد، داشته باشد؟ این تاثیرات چه ماهیتی دارند و به چه میزان تاثیرگذارند؟ توصیه‌ها و مداخلات روانشناس مونثی که در زندگی جنسی شخصی خود، سیاست جنسی دوگانه را به عنوان یک راهبرد ممکن برای داشتن رابطه همزمان با مردان با ویژگی‌های متفاوت پذیرفته، با مداخلات روانشناس مونث محافظه‌کار دیگری که راهبرد جنسی تک‌همسری درازمدت را به عنوان تنها راهبرد اخلاقی و عملی می‌پذیرد، چه تفاوت‌هایی دارند؟ آیا جواب این سئوالات، علاوه بر جنسیت روانشناس، به راهبردهای جنسی آنها در زندگی و راهبردهای جنسی که فعلا اتخاذ کرده‌اند و هر عامل دیگر فعلی که روانشناسی جنسی خود آنها را تحت تاثیر قرار می‌دهند، بستگی دارند؟

هر چند در آموزش‌های بالینی دانش‌آموختگان رشته روانشناسی، این مطلب به آنها یاد داده می‌شود که می‌بایست از تاثیر ارزش‌ها و تمایلات شخصی خود و تاثیرات آنها در مداخلات روانشناختی که ارائه می‌دهند، آگاه باشند. اما آیا امکان کنترل یا حذف تاثیرات عواملی که خودمان نیز از وجود آنها آگاهی کافی نداشته و یا با مقاومت روانشناختی، سعی در انکار و نپذیرفتن آنها می‌کنیم، وجود دارد؟

تاثیر خودمداری‌های روانشناختی مشاوران و روانشناسان و تعمیم‌های اشتباهی که می‌دهند، می‌تواند برای مراجعین آنها بسیار گران تمام شود. بعضی وقت‌ها، این مسئله لزوما ناشی از کم‌اطلاعی مشاوران و روانشناسان درباره بعضی از حوزه‌های رفتار نیست بلکه به دلیل وجود مکانیسم‌های شناختی جهانشمولی که پردازش اطلاعات بهینه را در ما با مشکل مواجه می‌کنند، روی می‌دهد. بطور نمونه، ممکن است که یک مشاور، خود از نظر

روانشناختی و عقلانی آنقدر پخته باشد که تصمیم‌گیری فردی و استقلال فکری خود او را توجیه کند اما آیا همه مراجعین او هم، به همان اندازه پخته هستند که به استقلال فکری و فردی کامل در تصمیم‌گیری برای ازدواج، توصیه شوند. بر همین مبنا، کسانی که در حوزه‌های مربوط به سلامت روان و مداخلات روانشناختی فعالیت دارند، باید بسیار بیشتر از دیگر مشاغل، در زمینه‌های خودکاوی و خوداکتشافی صحیح و علمی، خودآگاهی و خودکنترلی کار کرده باشند.

روانشناسی تکاملی و سایر حوزه‌های روانشناختی

«آنچه که ما از تاریخ می‌آموزیم این است که هیچ انسانی از تاریخ چیزی نمی‌آموزد!» (هگل).

«افزونی دانش گذشته و افزونی تاریخ، انسان را پژمرده و بزدل خواهد ساخت. این درحالی‌است که انسان باید بتواند گذشته را، به خدمت حال در بیاورد. البته اگر بتوانیم خوب یاد بگیریم که تاریخ را وسیله‌ای برای زندگانی قرار دهیم» (نیچه).

وقتی سرگذشت انسان در طول ادوار و جوامع را مطالعه می‌کنیم، به صحت این جمله لورنس دورل که: «تاریخ، تکرار بی‌پایان خطاهای زندگی است» در مورد بسیاری از حوزه‌ها، پی می‌بریم. علت این موضوع متعدد است اما قطعا یکی از مهمترین آنها، به ماهیت مشترک ژنتیکی پیشینیان و پسینیان برمی‌گردد. در مورد بعضی از خصایص، زندان ژنتیکی ما، تبدیل به زندان مخوف و محدودکننده‌ای می‌شود که البته کمتر کسی هم، به آن توجه می‌کند. تا وقتی ژن‌ها تکرار می‌شوند، تاریخ هم تکرار خواهد شد و تا وقتی زندان‌های ژنتیکی ما تکرار شوند، تاریخ بشریت هم، در درون همین زندان باقی خواهد ماند. انسان، در تسلط بر هر یک از ابعاد طبیعت، بیشتر از تسلط بر خود موفق بوده و این، به علت ریزپردازنده‌های سرسخت و مقاومی هستند که در تک‌تک سلول‌های ما جاسازی شده‌اند. گذشتگان ما، به همان زنجیرهای ژنتیکی بسته شده بودند که هم‌اکنون فرزندان‌شان بسته شده‌اند. آن طناب‌های ژنتیکی، فقط بر شکل و ظاهر ما تاثیر نمی‌گذارند. آنها، شیوه تفکر، نیازهای روانشناختی و غرایز ما را هم تحت سیطره خود دارند. ما ممکن است که در کلام و اندیشه خوب عمل کنیم اما در زمان رفتار، ژن‌ها پاهای‌مان را رها نمی‌کنند. به همین دلیل است که بعضی وقتها، قابلیت تبدیل دانش به عمل در ما از بین می‌رود. اگرچه که در این زمان‌ها، ما از دانش کافی درباره اینکه چگونه باید عمل کنیم برخورداریم اما توانایی درونی برای عملی‌کردن این آگاهی خود را نداریم. ژن‌ها، البته اگر بهانه ما نباشند، متهم مناسبی برای علت این رویداد هستند.

ژنتیک رفتاری

تکنولوژی انسانی از عقل و خردورزی او پیشی گرفته و خرد او هم بر اخلاقیات‌ش چرب‌ش دارد. به قول اسکینر (روانشناس رفتارگرای معروف) ما توانسته‌ایم به کرات دیگر سفر کنیم اما هنوز هم در مدیریت درست مدارس فرزندان‌مان مانده‌ایم. اگرچه تکنولوژی پیشرفت کرده و علوم متحول شده‌اند اما انسان، همچنان با همان غرایز همیشگی خود، در حال زیست، رفتار، تعامل، احساس، تفکر و قضاوت کردن است. و این به این خاطر است که کار از همان جایی می‌لنگد که همیشه می‌لنگیده، پس باید برای این قسمت هم کاری کنیم. **ژنتیک رفتاری**[1] علمی است که یافته‌های آن در رابطه با شخصیت و رفتار انسان، به ما نشان می‌دهد که ممکن است مسائل، همیشه هم آنطور که ما فکر می‌کنیم یا انتظار داریم نباشند. فکر می‌کنید جدا کردن فرزندان والدین الکلیک (معتاد به الکل)، از پدر و مادران‌شان، خطر الکلیک‌شدن خود آنها در بزرگسالی را، واقعا تا چه میزان کاهش می‌دهد؟ نقش وراثت، در هوش، ویژگی‌های شخصیتی، استراتژی‌های جنسی، اختلالات روانی، و چاقی چقدر است؟ (رک به هامر و کوپلند، ۱۹۹۹). یکی از ناامیدی‌های مقدس و مبارک در روانشناسی، دست‌کشیدن آن از تلاش بی‌فایده برای تغییر همه خصایص شخصیتی و رفتاری انسان و آن هم در مقیاس وسیع، بوده است. ناامیدی و کنارگراشتن یک امید واهی، خود می‌تواند سرآغاز امیدهای منطقی‌تر و عملی‌تر باشد. اگر همه روانشناسان و مشاورینی که در حیطه خدمات بالینی فعالیت می‌کنند به اندازه کافی با دانش روزی که ثابت می‌کنند بعضی از صفات و رفتارهای ما، تا چه اندازه ریشه ژنتیکی مقاوم به تغییرات محیطی دارند مجهز می‌شدند، کمتر با برگشت مراجعین خود و یا این گفته که «همه این راه‌ها را امتحان کرده‌ایم، جواب نمی‌دهد!» مواجه می‌شدند.

از طرف دیگر، بعضی وقتها هم، بیشتر از آنکه صحبت از داشتن یا نداشتن دانش لازم باشد، صحبت از مقاومت در پذیرش حقایق است. در تاثیرات شدید محیط بر انسان، جای هیچ شکی نیست اما اگر پژوهش‌ها، به درستی، بطور مکرر و به‌روشنی نشان دهند که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از علت یک ویژگی معین شخصیتی در انسان، زیست و مبنای توارثی او است، پس آیا عملی‌تر، کارآمدتر و مقرون به‌صرفه‌تر نیست که بجای فقط تمرکز بر بهبود مواد آموزشی و فضای مدارس، انرژی خود را صرف بهبود عملکرد آزمایش‌های ژنتیکی یا مداخلات محیطی تنظیم‌شده برای این متغیرهای زیست‌بنیاد کنیم؟ اگر ریشه رفتاری، بطور قدرتمندی ژنتیکی باشد، تغییرات و فشارهای محیطی، تغییر زیادی ایجاد نخواهد کرد. به عبارتی، اگر این خانه از پای‌بست خراب است، چرا در فکر اصلاح ایوان باشیم. و البته این مطلب هم به این معنی نیست که هیچ‌یک از رفتارهای دارای ریشه‌های تکاملی یا زیستی، به تنظیم‌ها و تعدیل‌های محیطی واکنش نشان نمی‌دهند، بلکه این معنی را می‌دهد که اگر هم برای این رفتارها، شیوه‌های مدیریت بیرونی وجود داشته باشد، باید مطابق با شرایط خود آن رفتارها باشد. مورد رفتار

[1]- Behavioral Genetics

تنوع‌طلبی جنسی در مردان را در نظر بگیرید. به مراجعی که از رفتارهای ولنگارانه و خارج از چارچوب همسر خود شاکی است و این موضوع را پیش مشاور خود مطرح می‌کند، چه توصیه واقعا عملی و کاربردی می‌توانیم بکنیم؟ آیا اگر مردی یا زنی خیانت می‌کند، این مسئله لزوما وابسته و منتج از مشکلات زناشویی او است؟ آیا برعکس آن، یعنی اینکه مشکلات زناشویی، خود پیامد این رفتارها باشند، نمی‌تواند درست باشد؟ اگر مشاور یا روانشناس، بعد از ارزیابی‌های کامل، به این نتیجه رسید که در زندگی زناشویی زوج، هیچ مشکلی که بتواند خیانت زناشویی فرد را تبیین کند وجود ندارد، ریشه مسائل را باید در کجا بیابیم؟ متاسفانه، در بین روانشناسان و مشاوران، دیدگاه‌های بسیار مغشوش و غلطی درباره ریشه مسائلی اینچنینی غالب شده است. اینکه به محض اذعان یک مراجع از خیانت همسرش، به فکر نبود مهارت‌های زناشویی بهینه، عدم تفاهم زوجین، دخالت خانواده‌های طرفین و یا هر فرایند دیگری به غیر از بطور ساده، میل به افزایش تناسب تولیدمثلی بیافتیم، می‌تواند موجب اتلاف وقت، انرژی و هزینه‌های مالی زیادی برای گیرندگان و ارائه‌دهندگان خدمات روانشناختی، سیستم درمانی و آموزشی و کل جامعه را بوجود بیاورد. بدیهی است آدرس اشتباه دادن، فقط ما و دیگران را به مکانی اشتباه می‌برد. در مورد متغیرهایی مانند متغیر یاد شده، بر تنها مداخلات محیطی که می‌توانیم امید داشته باشیم و تکیه کنیم، تغییرات و تنظیمات شرایط بیرونی و محیطی، به منظور هر چه بیشتر محدودکردن امکان ابراز رفتارهای جنسی اینچنینی است. با تلاوت متون مقدس در گوش افرادی که بنا به دلیل فوق و نه بخاطر هیچ دلیل دیگری خیانت می‌کنند، هیچ کاری از پیش نمی‌بریم. اگر قصد مداخلات محیطی به منظور کنترل رفتارهای دارای ریشه‌های زیستی را داریم، باید این کار را مطابق با ملزومات همان رفتار انجام دهیم. و این می تواند همان نقطه تلاقی یا تعارض بین انتظارات و تمایلات ما، با واقعیت‌ها باشد. روانشناسان و مشاوران بالینگر، ممکن است به اشتباه دوست داشته باشند که همه چیز را قابل‌مدیریت در همان فضای سه در چهار متر دفتر کاری خود بدانند. ما معمولا دوست نداریم فراتر از این رفته و اذعان کنیم که بعضی وقتها، ریشه‌ها در عواملی بسیار بزرگ‌تر یعنی ژن‌ها و یا جامعه، نهفته‌اند. این اعتراف، از آن رو برای ما سخت است که آن وقت باید بپذیریم که برای تغییر و تنظیم رفتارهایی اینچنینی، باید گریبان متغیرهای بسیار بزرگ‌تر و پیچیده‌تر همانند زیست یا جامعه را بگیریم و اینها حریف‌هایی نیستند که اغلب ما بخواهیم یا بتوانیم با آنها درگیر شویم. اما این نپذیرفتن حقیقت و ترس از بازگویی آنها، ما و جامعه را از شناخت مسیر واقعی برای رسیدن به تغییرات بازخواهد داشت. اغلب، می‌خواهیم جامعه باز و آزادی داشته باشیم اما همچنین دوست داریم که عده‌ای یا حتی اکثریت افراد این جامعه، بخصوص در مواقع لزوم، سر به زیر، متین و اخلاق‌گرا باشند. دوست داریم افراد قبل از ازدواج آزاد باشند ولی در بعد از ازدواج، دست از ارتباط‌های چندگانه بردارند. اینکه با شخصی جذاب ازدواج کنیم که از طریق روابط آزاد و دوستی او را یافته‌ایم اما وقتی که به او رسیدیم، انتظار داشته باشیم که او، گذشته هیجان‌انگیز و پر از خاطرات

خود را به راحتی فراموش کند. نه می‌توانیم بر حس آزادی‌خواهی ولنگارانه خودمان غلبه کنیم و نه می‌توانیم یا می‌خواهیم یک جامعه پر از هرج و مرج جنسی را تحمل کنیم. این خود، رشدی را در ما می‌طلبد تا اینکه بالاخره بتوانیم یکی را فدای دیگری کنیم یا بدنبال حد واسطی بگردیم.

درک دقیق و درست از نحوه پیدایش رفتارها، کمک می‌کند تا گام ابتدایی برای شیوه مدیریت آنها را بیابیم. ژنتیک رفتاری، با بررسی مبنای ژنتیکی رفتارها و بررسی سهم و نقش عوامل ژنتیکی در شکل‌گیری ویژگی‌های ما، به ما در درک پازل پیچیده و گیج‌کننده‌ای به نام انسان کمک می‌کند. بخشی از تلاش‌ها و توفیقات این رشته، در پرتو تحلیل‌های تکاملی میسر شده است. تحلیلی که باعث پیدایش **ژنتیک رفتاری تکاملی**[1] شده است (رک به باس و هاولی، ۲۰۱۱؛ صص ۴۲۵-۲۴۳).

روانشناسی شخصیت

چرا می‌توانیم افراد را با همه گوناگونی‌های‌شان، به تیپ‌های معینی تقسیم‌بندی کنیم. و چرا چنین ویژگی‌های شخصیتی در افراد جامعه دیده می‌شوند و بسیاری از سئوالات دیگر که در روانشناسی شخصیت بدانها پرداخته می‌شوند را، در سایه یافته‌ها و تبیینات تکاملی می‌توان بهتر فهمید (رک به باس و هاولی، ۲۰۰۱ و فیگوردو و همکاران، ۲۰۰۵).

روانشناسی رشد

جامعه، به عنوان یک کل، از تک‌تک افراد ساخته شده است. همانطور که ذهن این تک‌تک افراد بوسیله فرایندهای تکاملی شکل گرفته، ذهن جمعی جوامع و رفتارهای اجتماعی افراد نیز، از این فریندها تاثیر پذیرفته است. روانشناسی اجتماعی که روزی فقط به عوامل محیطی توجه می‌کرد، حال می‌تواند بوسیله یافته‌ها و تحلیل‌های تکاملی به تبیین بهتر در بسیاری از مسائل مورد توجه خود بپردازد (رک به کنریک، منر و لی، ۲۰۰۵).

هر مرحله از رشد انسان، همراه با کسب مهارتها و تکالیف رشدی همراه است که در کل، او را تبدیل به یک ارگانیسم زاینده، بارور و توانا می‌کند. سفر پرماجرای رشد آدمی را بوسیله عینک تکامل بهتر می‌توان درک کرد (رک به بجورکلوند و بلاسی، ۲۰۰۵ و سلمون و شاکلفورد، ۲۰۰۸). بطور نمونه، مسائل جنسی، تقریبا هیچ وقت، دست از سر ما بر نمی‌دارند. آنها از سنین بلوغ یا حتی کودکی، شروع به بروز کرده و تا زمانی‌که فرد زنده است، به جولان خود ادامه می‌دهند. رشد جنسی، یکی از ابعاد مهم رشد در انسان است. آن، همچنین می‌تواند بسیاری از زمینه‌های دیگر رشد فرد را تحت تاثیر قرار دهد. افراد ممکن است تاریخچه‌های زندگی جنسی متفاوتی

[1]- Evolutionary Behavioral Genetics

داشته باشند اما آنها معمولا دوره‌ای از زندگی توأم با هوس‌ها و تنوع‌طلبی را تجربه می‌کنند، درحالیکه در دوره‌ای دیگر ممکن است به دنبال عشق‌های رمانتیک بگردند. تنظیم مراحل رشد روانی- جنسی و تعامل آنها با معادلات تکاملی، موضوعی جذاب است. مراحل رشد فردی که تکامل در پیش پای ما قرار داده یا به عبارت دیگر «مراحل رشد تکاملی» ما، با مراحل رشدی که دنیای مدرن به ما تفویض می‌کند متفاوت بوده و این می‌تواند برای بسیاری از افراد، مشکلات رشدی خاصی را بوجود بیاورد. یک مورد بسیار بازگو شده، تفاوت بین سن بلوغ جنسی و سن ازدواج است. نوجوانان پسر، معمولا در سنین چهارده یا پانزده سالگی شروع به خودارضایی می‌کنند، درحالیکه غالبا تا یک یا حتی دو دهه بعد، توانایی تشکیل خانواده را ندارند. این دوره همراه با محرومیت جنسی که به پای عده‌ای زیادی از این نوجوانان نوشته می‌شود، می‌تواند علاوه بر بوجود آوردن احساسات ناکامی جنسی عمیق و پیامدهای آن برای آنها، زمینه را برای بسیاری از آسیب‌های دیگر و از جمله انحرافات جنسی در آنها، آماده کند. آیا قبول و رواج روابط جنسی قبل از ازدواج، راهکار قابل قبولی برای حل این تعارض زیست با محیط است؟ چه راهکارهای دیگری وجود دارند که می‌توانند زیست ما را، با شرایط دنیای جدید هماهنگ کنند یا محیط و الزامات آن را اندکی زیست- دوست‌تر نمایند.

روانشناسی مشاوره‌ای

بعضی از ویژگی‌های شخصیتی جذاب از نظر زنان، مانند اعتماد به نفس بالا، توانایی ابراز وجود، تمایل به پیشرفت و پشتکار، همچنان در جوامع امروزی همانند محیط تکاملی انطباق‌ها، ارزشمند تلقی می‌شوند و البته آنها اخلاق- مدارانه و هماهنگ با ارزش‌های دنیای مدرن هستند. اما بعضی از صفات دیگر شخصیتی مانند خودخواهی، هوش ماکیاولی و رقابت‌جویی خصمانه که برای زنان، بخصوص در روابط کوتاه‌مدت یا اواسط چرخه قاعدگی جذاب هستند، ظاهرا دیگر با اغلب نظام‌های اخلاقی و فرهنگ‌های جدید سازگار نیستند. این مسئله یعنی اینکه در دنیای مدرن، کارکرد بعضی از خصایصی که هر جنس به آنها اهمیت می‌دهد، کاهش یافته یا از بین رفته است، درباره مردان هم صدق می‌کند. در مجموع، تعدادی از صفاتی که دو جنس در زمان انتخاب همسر ممکن است به آنها بطور هشیارانه یا ناهشیارانه اهمیت دهند، کارکردهای مفید خود در تناسب‌افزایی را از دست داده و این نکته‌ای است که می‌بایست مورد توجه مشاروان و روانشناسان، زمانی‌که به مراجعین خود مشاوره پیش از ازدواج می‌دهند، قرار گیرد. برای این کار، متخصصین بهداشت روان باید از ریشه‌های امیال و جذابیت‌ها در انسان، بیشتر آگاهی بیشتری داشته باشند.

مشاوره پیش از ازدواج، برنامه‌های آموزش جنسی و پیشگیری از خیانت، زوج‌درمانی، خانواده درمانی، آموزش مهارت‌های ارتباطی، تحلیل هیجانات انسانی مانند عشق، هوس، حسادت، غیرت‌ورزی، خیانت و دلبستگی متقابل، فقط جزو اندک مسائلی هستند که روانشناسی مشاوره‌ای می‌تواند از بینشی که روانشناسی تکاملی برای ما فراهم می‌کند، سود ببرد.

روانشناسی ارتباطات

روانشناسی ارتباطات، یکی از حوزه‌های رو به رشد است که حتی علاقه غیرمتخصصین را هم به خود جلب می‌کند. یکی از زمینه‌های مطرح در این حوزه از روانشناسی، ارتباطات دو جنس با همدیگر است. درک متقابل دو جنس از همدیگر، هدف شیوایی است که رسیدن به آن در سطح وسیع، کار آسانی نیست. مردان، همیشه زنان را جنس پیچیده دانسته و زنان ابراز می‌کنند که مردان آنها را خوب درک نمی‌کنند. مردان دوست دارند بدانند که چرا بعضی از زنان، به نحوی لباس می‌پوشند، حرف می‌زنند یا رفتارهایی را نشان می‌دهند که حاکی از دسترسی‌پذیری جنسی به آنهاست اما در عمل، چیزی عاید طرف مقابل‌شان نمی‌شود! زنان نیز دوست دارند بدانند که چرا عموم مردها از رابطه جنسی خسته نمی‌شوند. اینکه چرا زنان، در جلسات مشاوره زناشویی و زوج‌درمانی می‌گویند که دوست ندارند به همسران‌شان بگویند که آنها میل دارند همسران‌شان چگونه رفتار کنند. آنها انتظار دارند که مردان خودشان بدانند که زنان چه چیزهایی را در ارتباط و معاشقه دوست دارند، چه چیزی را دوست ندارند و اینکه در هر زمان، می‌بایست چگونه رفتار کنند. با این انتظار، آنها در واقع، نوعی تمایل برای وجود دانشی ذاتی در همسران‌شان را می‌طلبند. برای بعضی مردها هم، این یک معماست که چرا زنان حتی در صورتی که بدانند یا پیش‌بینی کنند که رابطه‌شان با مردی، کوتاه‌مدت خواهد بود، باز به ابرازهای عاشقانه و چرب‌زبانی‌های طرف مقابل، به عنوان یکی از متغیرهایی که می‌تواند مجوز آمیزش جنسی با او باشد، اهمیت می‌دهند. به عبارت دیگر، با توجه به اینکه ابراز عشق و تعهد، برای یک رابطه درازمدت ضرورت دارد و وجود آن برای یک رابطه کوتاه‌مدت جنسی اهمیت چندانی ندارد، چرا باز هم همچنان، برای زنان، عشق‌ورزی‌های کلامی و رفتاری یا لااقل اَدای آن را درآوردن، حتی در زمان انتخاب جفت برای یک رابطه فقط کوتاه‌مدت، جذاب است. آنها اینطور می‌پندارند که یک مرد، از طریق اغواگری کلامی، می‌تواند یک زن را فریب دهد (در اصطلاح عامیانه، مخ‌زنی کند!). در صورتی که فریبی در کار نیست. زنان، باهوش‌تر از این حرف‌ها هستند! در غالب موارد، آنها صرفا بخاطر شنیدن مشتی ابرازات عاشقانه گول نمی‌خورند بلکه این، یک آزمون سنجش توانایی اغواگری از طرف زنان است که بعضی از مردان، از آن سربلند بیرون می‌آیند. آنها، از طریق ابرازات گفتاری خود، پاسخ‌های جذاب کلامی در زمان مناسب، قدرت و شیوه بیان، محتوای کلامی درست و جذاب، خواندن اشعار

عاشقانه و سایر روش‌هایی که هوش جفت‌گزینی یا همسرداری و خصایص شخصیتی یک مرد را به نمایش می‌گذارند، در این آزمون نمره می‌گیرند. آنهایی که قبول می‌شوند تناسب ژنتیکی خود در این زمینه‌ها را اثبات کرده‌اند و از طرف زنان، لیاقت آنها برای هم‌خوابگی تایید می‌شود. نتیجه، رضایتی دوطرفه است که در آن، هر کدام از طرفین فکر می‌کند که توانسته دیگری را فریفته و به خود جذب کند. اینکه بعضی از زنان هم، بسیار ناراحت هستند که چرا شوهران یا معشوق‌های آنها، ابراز عشق کلامی نمی‌کنند، تماما به علت نگرانی آنها از اینکه همسران‌شان آنها را دوست نداشته باشند، نیست. بخشی از نگرانی آنها، می‌تواند به توانایی عشق‌ورزی یا در کل هوش همسرداری شرکای‌شان مربوط باشد. در اینصورت، ابراز نگرانی آنها، در واقع می‌تواند اضطراب درباره انتخاب‌های خودشان و اینکه مبادا شریکی با توانایی معاشقه و هوش همسرگزینی پایینی را انتخاب کرده باشند، مربوط باشد.

در حوزه ارتباطات، درک رفتارهای دو جنس در زمان جذب جنس مقابل، ملاک‌های‌شان برای انتخاب همسر، دروغ‌هایی که به یکدیگر می‌گویند و فریب‌هایی که می‌دهند، آنچه که موجب رضایت آنها از همسر شده و متغیرهایی که رضایت زناشویی را در آنها بالا می‌برد، خیانت‌ورزی آنها و بسیاری از رفتارهای دیگر آنها، در سایه یافته‌ها و تبیینات روانشناسی تکاملی، بیشتر قابل درک می‌شوند.

جستاری پژوهشی- فرهنگی. کتاب‌های روانشناسی بازاری و آسیب‌شناسی آن: یک پدیده علمی، فرهنگی و اجتماعی

بخش قابل‌ملاحظه‌ای از کتاب‌های با موضوعات روانشناسی که به چاپ می‌رسند را می‌توان جزو کتاب‌های دسته روانشناسی بازاری طبقه‌بندی کرد. این کتاب‌ها که عموما برای عامه مردم نوشته می‌شوند، معمولا فروش قابل‌ملاحظه‌ای نیز دارند. در حقیقت، کتاب‌های روانشناسی بازاری و رمان‌ها، معمولا جزو پرفروش‌ترین کتاب‌ها هستند. تعداد دفعات تجدید چاپ این کتاب‌ها، خبر از یک تشنگی و عطش عمومی درباره رفتارهای انسان می‌دهند. اغلب افراد، خواهان این هستند که خودشان و دیگران را بهتر شناخته و بهتر بتوانند رفتارهای انسانی را تحلیل کنند. از بین این کتاب‌های روانشناسی بازاری، بخش زیادی نیز به حوزه ارتباطات و از جمله روابط دو جنس و روانشناسی جنسی دو جنس، تعلق دارند.

تفاوت‌های عمده کتاب‌های روانشناسی بازاری با روانشناسی علمی- دانشگاهی به میزان علمی، کامل، جامع و دقیق بودن محتوای این کتاب‌ها برمی‌گردد. بطور کلی، در کتاب‌های روانشناسی بازاری، یک ساده‌انگاری و خوش‌بینی افراطی و محسوس به چشم می‌خورد. قفسه فروش این کتاب‌ها، پر است از کتاب‌هایی با عناوینی مانند: "رازهایی درباره ... "، "چطور در عرض چند روز...". این عناوین، معمولا معانی تلویحی مبنی بر اینکه اگر این کتاب را بخوانید به رازهایی درباره فلان موضوع پی خواهید برد و یا اینکه در عرض مدت زمان کوتاهی می‌توانید

به یک هدف خواستنی نائل شوید، دارند. از آنجایی که یکی از اهداف اصلی چاپ این کتاب‌ها، فروش زیاد و سود مالی است، این ویژگی‌ها یعنی خوش‌بینی و ساده‌نمایی مسائل در محتوای این کتاب‌ها، چندان هم غیرطبیعی نیست. متاسفانه، علی‌رغم جنبه‌های مثبت چاپ و نشر چنین کتاب‌هایی، معایب و پیامدهای منفی زیادی بر آنها مترتب است. عموم خوانندگان این کتاب‌ها، دچار غلط‌اندیشی درباره ماهیت روان و رفتارهای انسان می‌شوند. بدیهی است که بعضی از مواقع، پیامدهای منفی و درازمدت این کتاب‌ها، می‌تواند از جنبه‌های مثبت آنها پیشی بگیرد. و این تازه در حالی است که بخواهیم تعدادی از کتاب‌های این دسته که اساسا از ارزش علمی ساقط هستند را، در نظر نگیریم.

خوش‌بینی و ساده‌انگاری مفرطی که در کتاب‌های مربوط به حوزه روانشناسی دو جنس و از جمله روانشناسی جنسی دو جنس و ارتباطات دو جنس دیده می‌شود، می‌تواند به باورهای کاذب و نادرست درباره میزان و چگونگی احساس کنترل بر روابط یا ماهیت روانشناسی جنسی جنس مقابل بینجامد. افراد احساس خواهند کرد که واقعا می توانند هر چه را که بخواهند تغییر دهند و به نوعی، احساس کاذب همه‌کارتوانی می‌کنند. حتی در صورت امکان تغییر، ممکن است با روش‌ها و راهکارهای نادرست و نامطمئن مجهز شوند. فداکردن دیدگاهی دقیق، علمی و جامع به خاطر القای احساس کنترل بر مسائل و ایجاد خوش‌بینی و امید کاذب، نه تنها گره‌ای از مشکلات روانشناختی و رفتاری افراد جامعه باز نمی‌کند، بلکه می‌تواند اطلاعات غلط و نادرستی هم به آنها بدهد.

بعضی از نویسندگان این کتاب‌ها، تخصص یا دانش شایسته‌ای در حوزه‌های مرتبط با علوم رفتاری، ارتباطی یا روانشناختی ندارند. حتی متخصص و فارغ‌التحصیل بودن از رشته‌های روانشناسی نیز تضمینی برای اینکه یک کتاب، کار خوبی از آب درآید نبوده و فرد متخصص، علاوه بر مدرک، باید صاحب دانش، تجربه کافی و نیت اخلاق‌گرایانه هم باشد. مطالب گفته شده به این معنی نیست که همه این گروه از کتاب‌ها، هیچ ارزش علمی نداشته و یا کل محتوای این کتاب‌ها نادرست است. در اینجا سخن ما بیشتر درباره جامع، کامل و دقیق بودن مطالب این کتاب‌ها است. بطور نمونه، در کتاب‌هایی که در مورد روانشناسی زنان نوشته می‌شود، اغلب درباره نقش عشق و عواطف در شکل‌گیری روابط زنان مبالغه می‌شود. مشخص است که مردانی که این کتاب‌ها را می‌خوانند، یک دیدگاه محدود، افراطی و تک‌بعد نگرانه درباره روانشناسی ارتباطی و جنسی زنان پیدا خواهند کرد. این مسئله یعنی اتخاذ رویکردی جامع و دقیق درباره مسائل، بخصوص در مورد روانشناسی جنسی جنس مونث که ماهیتا پیچیده‌تر و چند لایه‌تر است، بیشتر صدق می‌کند. تصور کنید که با خواندن چنین کتاب‌هایی، مردی بیندیشد که عشق، اولین و آخرین چیزی است که یک زن از رابطه با جنس مقابل خود می‌خواهد. این پیش‌فرض، می‌تواند منجر به شکل‌گیری سناریویی شود که در آن، مرد مکررا برای همسرش شاخه گل رز یا کارت دوستت دارم را هدیه می‌دهد اما در حین ارتباط جنسی، به گونه‌ای رفتار می‌کند که انگار همسرش، فقط برای ارضای نیاز جنسی او ساخته شده و خود او هیچ خواسته‌ای ندارد.

به نظر می‌رسد که محتوای بعضی از این کتاب‌ها، از فرافکنی‌ها و تعمیم‌های افراطی نویسندگان این کتاب‌ها از مسائل شخصی نیز، تاثیر می‌پذیرند. این برداشت، از آن رو ایجاد می‌شود که به نظر نمی‌رسد مولفین این کتاب‌ها، طبق اصل بیان شده یکی از روانشناسان به نام جیکوبسون که می‌گوید: «بگذارید داده‌ها [یافته‌های پژوهشی]

سخن بگویند[1]»، مطالب کتاب‌های خود را تنظیم کنند. مرد یا زنی، به صرف اینکه خود یک مرد یا زن است، نباید احساس کند که می‌تواند همجنسان خود را درک کرده و در مورد آنها دست به قلم شده و کتاب بنویسد. حتی افرادی که سابقه ارتباطات حتی به دفعات زیاد با جنس مقابل داشته‌اند هم نباید فکر کنند که توانسته‌اند جنس مقابل را بخوبی بفهمند، به نحوی که می‌توانند در این‌باره دست به تالیف بزنند. اغلب ما ممکن است حتی نتوانیم به درستی سر در بیاوریم که چه چیزهای باعث شده تا ما در این جایی که هم اکنون هستیم باشیم، چه رسد به اینکه بخواهیم به دیگران هم توصیه‌هایی در این موارد بکنیم.

اصناف و مجامع فرهنگی و اجتماعی و بخصوص مجامع روانشناسی، باید سعی کنند تا درباره تفاوت‌های کتاب‌های واقعا علمی و کتاب‌های روانشناسی بازاری اطلاع‌رسانی کرده و تمهیداتی را جهت چاپ هر چه بیشتر کتاب‌هایی علمی که در عین کامل و دقیق بودن، برای عامه مردم تهیه شده باشند، بیندیشند.

[1]- Let data speak- Jacobson

فصل دهم: روانشناسی تکاملی، جذابیت و تبعیضات وابسته به آن

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- جذابیت و تفاوت در نحوه رفتار والدین با فرزندان‌شان
- ارتباط میزان قد در مردان با قضاوت، برخوردها و تعاملات دیگران با آنها
- جذابیت و تفاوت در قضاوت دادگاهی
- جذابیت و ارتباط آن با پیشرفت تحصیلی، قضاوت‌ها، برخوردها و تعاملات دیگران
- جذابیت مراجعان و ارتباط آن با واکنش متخصصین سلامت با آنها
- جذابیت، تبعیض و عدالت اجتماعی

زیبایی زیباست اما!

«ما از گفتن اینکه ارزش دنیا کمتر از چیزی است که خیال می‌کردیم اجتناب می‌کنیم زیرا این موضوع حتی امروز [هم] خنده‌آور است که انسان ادعا کند ارزش‌هایی برتر از ارزش‌های دنیای واقعی بوجود آورده است...» (نیچه، حکمت شادان، قطعه ۳۴۶؛ علامت سئوال ما).

«دنیا مال خوشکل‌ها و و پولدارهاست. بقیه به دنیا میان که استادیوم بدون تماشاگر نمونه!».

(محمود بهرامی- بازیگر)

درک علمی پدیده زیبایی و ادراک انسان‌ها از جذابیت جسمی و رفتاری، موضوعی است که به میزان زیادی وام‌دار نظریه تکامل است. زیبایی زیباست و اثرات عمیق خود را بر ادراکات ما بجا می‌گذارد. زیبایی در بردارنده لذت، سرور و شعف خاص خود است، اما همچنین، هزینه‌های متعدد و زیادی را نیز ایجاد می‌کند. لذت و سرور ناشی از زیبایی، محدود به فرد زیبا و فرد یا افرادی که از آن زیبایی کام خود را می‌گیرند می‌شود اما همانطور که در این بخش از کتاب خواهیم دید، هزینه‌های آن را همه می‌پردازند.

رفتارهای ما آدمیان ارتباط بسیار تنگاتنگی با مسائل جنسی ما دارند. رفتارهای جنسی ما نیز ارتباطات زیاد، روشن و در عین حال پیچیده‌ای با زیبایی دارند. با توجه به ارتباط جذابیت، مسائل جنسی و تناسب تکاملی، می‌توان انتظار داشت که هر جا که پای جذابیت و زیبایی در میان باشد، پای پویایی‌های تکاملی نیز به میان کشیده شود. هرچند که جذابیت جنسی یک فرد برای جنس مقابل از عوامل متعددی تاثیر می‌پذیرد اما ارتباط جذابیت جسمی با جذابیت جنسی، رابطه‌ای بارز و بسیار مشهود است. مشاهده این ارتباط، ما را به این سئوال رهنمون می‌شود که آیا می‌توان فرض کرد که بسیاری از رفتارهایی که فکر می‌کنیم یا انتظار داریم که هیچ ربطی به جذابیت جسمی و زیبایی ظاهری نداشته باشند، از این مسائل تاثیر بپذیرند؟ بطور مثال، آیا روانشناسی زیبایی ما انسان‌ها و تاثیری که آن، بر راهبردهای جنسی ما می‌گذارد، چه تاثیری بر قضاوت‌های ما در مورد دیگران یا شغلی که انتخاب می‌کنیم، دارند؟ از آنجایی که تاثیر زیبایی انسان، بر سایر مسائل او بسیار زیاد است، روانشناسان، می‌بایست به دنبال تحقیق در مورد تاثیراتی که روانشناسی جذابیت بر سایر مسائل زندگی او می‌گذارند باشند.

در ایران باستان، بر مذمت دورغگویی تاکید زیادی می‌شد. اوستا، پیروانش را از دروغگویی بر حذر می‌دارد و داریوش هخامنشی دعا می‌کرد که خداوند ایران را از گزند سه چیز؛ دشمن، خشکسالی و دروغ، حفظ کند. یک تفسیر خوش‌بینانه اینست که چون ایرانیان از دروغ انزجار داشتند، این همه بر دروغ نگفتن تاکید می‌کردند. اما تحلیل دیگر این است که اتفاقا چون نسبت به دروغ‌گفتن آسیب‌پذیری خاصی داشتند و این عمل در بین مردم شایع بوده، بر نبود آن تاکید می‌شد! این شبیه ماجرای آن روحانی است که هر شب به مردمی که در مجلس او حاضر می‌شدند توصیه می‌کرد که غیبت و دزدی نکنند. وقتی از او پرسیدند که چرا هر شب این نصیحت‌ها را

تکرار می‌کند او در جواب گفت که، چون شما هر روز این رفتارها را انجام می‌دهید من هم هر شب به شما نصیحت می‌کنم که آنها را انجام ندهید! توصیه‌های ارتباطی و اجتماعی نهی‌کننده مانند «هیچ‌وقت از روی ظاهر قضاوت نکنید»، حاکی از این هستند که افراد، در عمل، واقعا بدین گونه رفتار می‌کنند. فروید می‌گفت که تمدن لفافه‌ای (پارچه نازک) بیش نیست. تمدن، هرچند ظاهر ماهیت بشر و رفتارهای انسانی را موجه‌تر جلوه می‌دهد اما در ذات و ریشه‌های آن، تغییری بوجود نیاورده است. آن، به منزله پارچه نازکی است که اگر آن را کمی کنار بزنیم و یا حتی بدون کنارزدن، به دقت به آن طرف این پارچه نگاه کنیم، ماهیت و حقیقت واقعی بشر و ریشه‌های رفتاری او که تمایز چندانی از نیاکان غارنشین او پیدا نکرده‌اند را می‌بینیم. شاید شنیدن اینکه جذابیت جسمانی، در بسیاری از مسائل و روابط مربوط به شما تاثیر می‌گذارد و اتفاقا تاثیرات سرنوشت‌ساز و بسیار مهمی هم می‌گذارد، چندان خوشایند نبوده و آزادمنشانه و عادلانه به نظر نرسد. اما مثل همیشه، واقعیت‌ها کار خود را می‌کنند و به نظر من و شما کاری ندارند. زمینه‌یابی‌هایی که طی چندین دهه گذشته صورت گرفته‌اند نشان داده‌اند که مردم، در ارزیابی‌های خود، جذابیت جسمانی را عامل چندان مهمی در علاقمندی خود به دیگران به حساب نمی‌آورند. اما بررسی رفتار واقعی افراد چیز دیگری را نشان می‌دهد. زیبایی، فقط زیبا نیست، بلکه جنبه تاریک و دهشتناکی هم دارد. همانطور که اتکوف (۲۰۰۰) در کتاب خود با عنوان «بقای زیباترین‌ها» اشاره می‌کند، هیچ‌کس در مقابل ظاهر و تاثیرات مربوط به زیبایی ایمنی ندارد. همه ما ممکن است نسبت به اثرات سوء زیبایی بر ادراک‌ها و رفتارهای‌مان، آسیب‌پذیر باشیم و به همین خاطر، نباید در این زمینه خود را کامل و مجهز بپنداریم.

جذابیت و تفاوت در نحوه رفتار والدین با فرزندان

زیبایی و خاصیت بقاافزایی آن، حتی در کیفیت رابطه ما با عزیزترین کسان‌مان یعنی فرزندان‌مان هم، مداخله می‌کند. در بحث مربوط به نظریات ارائه شده در مورد چرایی زیبایی از منظر تکاملی، گفتیم که همه این نظریات به نوعی بر اینکه ویژگی‌های جذاب، علامت دهنده‌های ویژگی‌های تناسب‌افزا هستند، تاکید می‌کنند. اگر اینطور باشد، پس طبیعی است که مغز تکاملی ما، تعداد فرزندان جذاب را به عنوان معیاری از موفقیت‌هایی که می‌توانند ژن‌های خودخواه ما را گسترش دهند، در نظر بگیرد. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که ممکن است جذابیت یک کودک با میزان مراقبت‌های دریافتی که منجر به بقا عمر او می‌شود، ارتباط داشته باشد. غریزه مادری، معروف و مثال‌زدنی است اما پویایی‌های تکاملی، حتی این وادی را هم بی‌نصیب نگذاشته‌اند. بعضی از بچه‌ها، از نظر ژنتیکی، ارزشمندتر از بقیه هستند و مادرها، تحلیل‌های هزینه – سود ناهشیاری را برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه تا چه میزان بر فرزندان‌شان سرمایه‌گذاری کنند انجام می‌دهند (گاردینر و بجورکلوند، ۲۰۰۸). مادرها، هنگام انجام این محاسبه‌گری، عوامل متعددی را در نظر می‌گیرند. عوامل مربوط به کودک، مادر و وضعیت اجتماعی مادر از جمله

این عوامل هستند (رک به کلر و چاسیوتیس، ۲۰۰۸ و و سلمون، ۲۰۰۸). سلامت کودک، واضح‌ترین شاخص سنجش تناسب تولیدمثلی کودک از طرف والدین است. کودکانی که عقب‌مانده ذهنی به دنیا می‌آیند و یا نقایص مادرزادی جسمی دارند، بین ۲ تا ۱۰ برابر بیشتر از کودکان بهنجار، مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند (دیلی و ویلسون[1]، ۱۹۸۱؛ به نقل ازگاردینر و بجورکلوند، ۲۰۰۸).

این احتمال وجود دارد که والدین، از طریق رفتارهای متعددی که می‌توانند ناهشیار یا حتی هشیارانه باشند همانند غفلت[2] بیشتر یا توجه کمتر به کودکان کمتر جذاب‌شان مانند توجه کمتر یا حتی رهاکردن دست فرزند در حین عبور از خیابان، منجر به بقای کمتر این فرزندان شوند. از نظر کارکرد تکاملی، این رفتارها می‌توانسته منجر به صرفه‌جویی انرژی در پرورش فرزندانی شود که در توزیع ژن‌های والدین‌شان کمتر موفق خواهند بود. این انرژی صرفه‌جویی‌شده، سپس در کانال تلاش برای همسریابی یا پرورش فرزندانی که احتمالا در این زمینه موفق‌ترند، صرف می‌شود.

یک محقق، از گروهی از زنان خواست تا شرح عمل پرخاشگرانه‌ای را که از یک کودک ۷ ساله سر زده بود، بخوانند. همراه این شرح، عکس یک کودک جذاب یا غیرجذاب نیز ارائه می‌شد. این زنان اظهار داشتند که کودکان جذاب، نسبت به کودکان غیرجذاب، کمتر احتمال دارد که در آینده به عمل پرخاشگرانه مشابهی دست بزنند (دیون، ۱۹۷۲). همچنین، بچه‌های کمترجذاب، نسبت به بچه‌های جذاب‌تر، بیشتر احتمال دارد که بخاطر انجام یک سری از رفتارهای ناپسند، تنبیه شوند (بوق و پاری، ۱۹۹۱).

جستاری پژوهشی. مرگ نطفه یا قتل فرزند؛ کدامیک اخلاقی و کدامیک کارآمد؟

ژن‌ها، مغز، هورمون‌ها، انطباق‌های روانشناختی و زیستی ما و بطور کلی زیست و روان ما، یک کادر عمل مشخص برای ما تعیین می‌کنند. در این کادر، چارچوب و مجال ما برای فکر، احساس و رفتارکردن، تعیین می‌شود. ما نمی‌توانیم به میزان زیادی، از آنچه که سرشت ما را می‌سازد فراتر رویم. هرچقدر هم که بلندپرواز باشیم و قصد پر کشیدن و رهاشدن داشته باشیم، باز هم پاهای ما، به ذاتی دارای محدودیت، زنجیر شده است. یک نکته بسیار مهم و کاربردی در اینجا این است که این محدودیت از پیش تعیین‌شده که با آن به دنیا می‌آییم، میزان موثرافتادن مداخلات محیطی بر ما را مشخص می‌کند. همانطور که در فصول قبل بحث شد، پویش‌های تکاملی، در رفتارهای والدینی ما بسیار تاثیرگذار هستند. اما دامنه این تاثیرها فقط در نحوه رفتار با فرزندخوانده که در فصل هشتم به آن پرداخته شد و یا مسئله اطمینان پدری محدود نمی‌شود. آنها، در واکنش‌های ما نسبت به فرزندان تنی و زیستی خودمان هم اثرگذار هستند. وقتی‌که حرف از تولیدمثل موفق و تناسب تکاملی باشد، بعضی از ما ممکن

[1]- Daly & Wilson
[2]- Neglect

است حاضر باشیم که حتی عزیزان‌مان را هم، با دستان خودمان کفن‌پوش کنیم. متاسفانه، این حقیقت ناگوار که بوسیله پژوهش‌های عینی و تجربی هم به اثبات رسیده، منجر به مقاومت در بعضی افراد می‌شود. طبق معمول، ما دوست داریم درباره ذات بشریت و حداقل در این زمینه‌ها، مثبت‌نگر باشیم. ما نمی‌خواهیم بپذیریم که یک مادر، هنگام یاری‌رسانی یا پرداختن به فرزندان، غریزه مادری را کنار گذاشته و وارد حساب و کتاب تناسب‌گرایانه خود شود. یا اینکه، یک پدر، ابتدا به میزان احتمال بقا و تولیدمثل زاده‌های خود نگریسته و بعد درباره عدالت در توزیع منابع مادی یا نوشتن وصیت‌نامه خود، فکر کند. اما چه خوب و چه بد، اینها مواردی هستند که همیشه با ما بوده‌اند. ما با آنها زندگی کرده‌ایم و پیامدهای آنها را لمس کرده‌ایم.

راه‌های متعددی برای پیشگیری از پدیدآیی افراد دارای مشکلات جدی سلامتی وجود دارد. آگاهی از این راه‌ها و اقدام برای انجام آنها را، باید جزو وظایف هر فرد و بخصوص والدین دانست. پدر و مادر، از همان ابتدا، از نظر ژن‌هایی که به فرزندان خود می‌دهند مسئولیت دارند و این عادلانه نیست که فرزندان، برای جبران نقص‌های ژنتیکی والدین خود، مسئول دانسته شده و برای یک عمر، تاوان پس بدهند. به همین خاطر، هر والدی، در تامین خزانه ژنتیکی مناسب برای فرزند نسل آینده خودش، مسئول است. توجه به ساختار و سلامت ژنتیکی خودمان، پذیرش واقعیت‌های منتج از آن، انتخاب یک والد مناسب برای فرزند خود، مشاوره ژنتیک پیش از ازدواج، انجام آزمون‌های غربال‌گری ژنتیکی در دوران حاملگی و سقط جنین، از جمله روش‌هایی هستند که هر فردی می‌تواند در این زمینه، در نظر داشته باشد. قبل از بکارگیری همه این روش‌ها، قدم اول، دانستن و پذیرفتن درباره نقش ژن‌ها در شکل‌گیری بسیاری از صفات انسانی است. گام بعدی این است که چنانچه خودمان نقایص ژنتیکی مهم و جدی‌ای داریم، آن را پذیرفته و مطابق آن، دست به راه‌کارهایی بزنیم. بعضی از این روش‌ها (مثل سقط جنین)، درحالی بوسیله فرقه‌های ایدئولوژیکی و مذهبی افراطی غیرمجاز دانسته شده‌اند که مزایای بسیار زیادی را، برای جوامع انسانی، در بر دارند. اگر با این روش‌ها مخالفتی صورت بگیرد و یا کوشش‌های لازم برای تسهیل در استفاده از آنها انجام نشود، ما مجبوریم با مشکلات بسیار عظیم‌تری دست و پنجه نرم کنیم. باید به این فکر کنیم که آیا روش‌های پیشگیری از به دنیا آمدن فرزندی معلول، انسانی‌تر است یا دیدن والدینی که بطور ناخودآگاه و خودآگاه، با این فرزند و آن هم برای تمام عمر آن فرزند، بدرفتاری می‌کنند. علاوه بر جنبه انسانی و اخلاقی قضیه، اگر واقعا به دنبال راهی برای بهبود وضع جوامع انسانی می‌گردیم، باید به این فکر کنیم که از نظر عملی‌بودن و هزینه‌های آن برای جامعه، اینکه از تولد فرزندان دارای نقایص جسمی یا روانی جلوگیری کنیم، امکان‌پذیرتر است یا اینکه انتظار داشته باشیم که انسان‌های دیگر و از جمله والدین، با این افراد به شیوه‌ای والامنشانه برخورد کنند. حتی اگر چنین چیزی دست‌یافتنی بود، باز هم محاسبات عقلانی، حکم به روش اول می‌داد. و این تازه درحالی است که قرن‌ها مشاهده و مطالعه رفتار انسانی، باید ما را آماده کرده باشد تا سطح انتظارمان از انسان را، واقع‌گرایانه‌تر تنظیم کنیم.

تبعیضات ناشی از قد در مردان

قد، یکی از عوامل تاثیرگذار در تعیین میزان جذابیت مردان و تعیین‌کننده موفقیت‌های جنسی و اجتماعی آنهاست. همانطور که دیدیم، زنان، در اواسط چرخه قاعدگی، نسبت به قد شریک جنسی مطلوب حساس هستند، بطوری که بلندترین آنها، مناسب‌ترین کاندیدای ترجیحی برای یک رابطه کوتاه‌مدت جنسی محسوب می‌شود. هرچند گفته شده که بین قد یک مرد با شاخص‌های جسمی یا رفتاری حاکی از سلامتی، ارتباطات مشخص و تکرار شونده‌ای یافت نشده اما فرض شده که در محیط تکاملی انطباق‌ها، قد بلندتر یک مرد، او را در موقعیت مناسب‌تری از نظر نزاع‌ها یا رقابت‌های درون‌جنسی قرار می‌داده است. قد بلندتر می‌توانسته منجر به موفقیت بیشتر یک مرد در تسلط‌گری درون‌جنسی باشد و از این طریق، امکان بقا و تولیدمثل خود او و پسرانش را که این ژن قد بلندی را به ارث می‌بردند، افزایش داده باشد.

اهمیت قد مردان در پیشرفت‌ها و مسائل اجتماعی تا بدان حد است که از آن با عنوان «**قدگرایی**[1]» نام برده شده است. این عبارت تلویحا به این نکته اشاره دارد که بعضی افراد، همنوعان و بخصوص مردان قد بلندتر خود را، در مسائلی که هیچ ربطی به قد و قامت ندارند، دارای شایستگی‌های بیشتر و مناسب‌تری می‌دانند.

در زیر، به ذکر نتیجه تعدادی از پژوهش‌هایی می‌پردازیم که در یک مقاله مروری (روچ، ۱۹۹۵) و یک مقاله از دانشنامه اینترنتی ویکیپدیا و تحت عنوان قدگرایی، مرور شده‌اند (برای یافتن منابع اصلی ارجاع داده شده در این قسمت که در لیست منابع آخر کتاب نیستند به روچ، ۱۹۹۵ و دانشنامه اینترنتی ویکیپدیا[2] مراجعه کنید).

مگه تو نمیخای بزرگ بشی! قد و تبعیض ناشی از آن در کودکان

تبعیض ناشی از قد، از لحظه‌ای که جنس مذکر در انسان، شروع به عمودی‌شدن می‌کند آغاز می‌شود. بعضی از گفتارهای روزمره مانند «مگه تو نمیخای بزرگ بشی!» حاکی از اهمیت قد برای پسربچه‌هایی است که قرار است روزی مردانی بالغ شوند. به ۱۰۰ نفر از از مادران، عکس‌هایی از دو پسربچه ۱۹ ماهه را که از هر نظر به استثنای قد تقریبا مشابه بودند نشان داده و از آنها خواستند تا این دو پسربچه را، از نظر شایستگی و توانایی ارزیابی کنند. مادرهای مورد مطالعه، به طور باثباتی پسربچه بلندقامت‌تر را تواناتر و شایسته‌تر ارزیابی کردند.

---

[1]- Heightism
[2]- www.wikipedia.com

قد و قضاوت شخصیتی

در یک مطالعه، ارتباط بین قد یک مرد و قضاوت‌های اطرافیان در مورد او، مورد پژوهش قرار گرفت و مشخص شد که مردان کوتاه قامت‌تر، کمتر پخته[1]، کمتر مثبت، کمتر ایمن، کمتر مردانه، کمتر موفق، دارای توانایی پایین‌تر، کمتر معاشرتی، بیشتر بازداری شده، خجالتی‌تر و منفعل‌تر ارزیابی می‌شوند. صفاتی شخصیتی که ممکن است اصلا ارتباطی با قد نداشته باشند.

به چه کسی رأی می‌دهیم؛ قد و سیاست

توجه به ظاهر خود، از دیرباز، مورد توجه سیاستمدارن بوده است. از نقش بینی کلئوپاترا، ملکه مصر قدیم در کسب موفقیت‌های سیاسی- اجتماعی‌اش گرفته تا تاکید ناصرالدین شاه برای چرب کردن سیبیل، علاقه مظفرالدین شاه برای رنگ زدن سر و صورت، جراحی‌های زیبایی صدام حسین و حسنی مبارک تا لیست عریض و طویل عمل‌های جراحی صورت در دیگر سیاست‌مدارن عصر کنونی، همه حاکی از وقوف سیاست‌مدارن بر اهمیت ظاهر، به عنوان یک عامل موفقیت در عرصه سیاست، است.

قدگرایی به عنوان یکی از علل اصلی نسل‌کشی روآندایی در کشور روآندا که در آن، حدود یک میلیون نفر جان باختند، ذکر شده است. اعتقاد بر این است که یکی از دلایلی که باعث شد تا قدرت سیاسی از بلژیکی‌ها به اقلیت توتسیس[2] تفویض شود این بود که توتسیس‌ها بلند قامت‌تر بوده و بنابراین برای حکمرانی، شایسته‌تر و مناسب‌تر ارزیابی شدند! (دانشنامه اینترنتی ویکیپدیا).

در تمامی انتخاب‌های ریاست جمهوری صورت گرفته در قرن بیستم در آمریکا به جز سه تای آنها، مردان بلند قدتر برنده شده‌اند. ۸۰ درصد آرای داده شده به رؤسای جمهور آمریکا از سال ۱۹۲۰ تا ۲۰۰۰، متعلق به کاندیداهای قد بلند بوده است.

قد، شغل، موقعیت شغلی و میزان حقوق

«زیبایی شخصی، معرفی‌نامه‌ای است که از هر سفارش‌نامه دیگری، موثرتر است» (ارسطو).

حتی در صورتی‌که برای مشاغل درخواست استخدام دهیم، نقش و اهمیت ظاهر می‌تواند بر صلاحیت غلبه یابد (کولینس و زبرویتز، ۱۹۹۵). در مطالعات انجام شده در آمریکا، مشاهده شده که مردان بلند قامت، نسبت

[1]- Mature
[2]- Tutsis

به مردان کوتاه قامت‌تر، از نظر استخدام شدن، کسب ارتقاء شغلی، پرداخت حقوق و از نظر سیاسی انتخاب شدن، دارای مزایایی هستند (جیلیس، ۱۹۸۲؛ به نقل از باس، ۲۰۰۸).

بین میزان قد یک مرد با سن ورود او به دنیای شغلی، میزان درآمد ناشی از اولین قراردادهای کاری و احتمال گرفتن ترفیع شغلی ارتباط وجود دارد. در مطالعه‌ای، شرح حال دو مرد را که از هر نظر به جز قد، با یکدیگر شبیه بود، به عده‌ای از استخدام‌کنندگان دادند. مشخص شد که در ۷۲ درصد از موارد، مردان بلندقامت‌تر استخدام می‌شدند و هنگامی که مردان قدبلندتر استخدام می‌شدند، حقوق بیشتری هم به آنها پرداخت می‌شد.

نتایج زمینه‌یابی‌ها نشان می‌دهند که حدود ۹۰ درصد از مدیران شرکت‌های تحت بررسی، قد بالاتر از متوسط دارند. بطور مثال، نتیجه یک مطالعه در سال ۱۹۸۰، مشخص کرد که قد بیش از نیمی از مدیران ارشد ۵۰۰ شرکت آمریکایی، ۲/۵ اینچ (هر اینچ معادل ۲/۵۴ سانتی‌متر است) بلندتر از حد متوسط قد مردان بود.

در مطالعه‌ای در بریتانیا، مشاهده شد که مستخدمین دولتی که پست بالاتری داشتند، نسبت به مستخدمین با پست پایین‌تر، قد بلندتر بودند. در مطالعه‌ای دیگر، مشخص شد که حتی در صورت تشابه در وضعیت اقتصادی-اجتماعی و تحصیلی، افراد قرار گرفته در مشاغل بالاتر، نسبت به افراد قرار گرفته در مشاغل پایین‌تر، دو اینچ بلندتر بودند.

در مطالعه‌ای که در سال ۱۹۹۴ انجام شد، حدود ۶۰۰۰ نفر از افراد جنس مذکر، از تولد تا بزرگسالی مورد بازبینی قرار گرفتند. مشاهده شد که پسران جوان کوتاه قامت‌تر، در ۲۳ سالگی، درآمد کمتری نسبت به همتایان بلند قامت‌تر خود داشتند. این تفاوت، حتی در صورتی که سایر عوامل موثر در درآمد افراد مانند نمره در آزمون‌های توانمندی یا وضعیت اجتماعی والدین نیز کنترل می‌شدند، همچنان وجود داشت. در این بررسی، به ازای هر چهار اینچ (۱۰/۱۶ سانتی‌متر) در افزایش قد، درآمد در اوایل بزرگسالی، ۲ درصد افزایش می‌یافت.

قد و رسانه‌ها

رسانه‌ها نیز تصورات قالبی و نگرش‌های سوگیرانه‌ای نسبت به مردان کوتاه‌قامت دارند. هر چند، همیشه و در همه موارد، نقش های منفی به مردان کوتاه‌قامت داده نمی‌شود اما به تصویر کشیدن مردان کوتاه‌قامت در رسانه‌ها، معمولا منفی است. آنها بیشتر احتمال دارد که مردان کوتاه‌قامت را، نسبت به بلندقامت‌تر، به عنوان مردانی ناموفق در شغل و عشق یا یک دیکتاتور غیرقابل دوست داشتن به تصویر بکشند.

فکر می‌کردم قد بلندتر از این باشه! قد و ادراک طبقه اجتماعی

در پژوهشی، یک همکار آزمایشگر در یک کلاس دانشجویی، با عنوان پروفسور، و در کلاسی دیگر به عنوان یک دانشجوی جدید معرفی شد. در پایان، از دانشجویان خواسته شد که میزان قد فرد مورد نظر را حدس بزنند. مشاهده شد که در کلاسی که همکار آزمایشگر، به عنوان یک پروفسور دانشگاه معرفی شده بود، دانشجویان، قد او را بطور معناداری بالاتر تخمین زده بودند. این مشاهده، حاکی از تمایل ذهن ما برای اینکه افراد قد بلندتر را دارای طبقه اجتماعی بالاتر ببینیم، ناشی می‌شود. این تمایل را می‌توان در یک عبارت تکراری نیز مشاهده کرد. بعضی افراد، وقتی که یک مرد کوتاه قامت متعلق به طبقه بالای اجتماعی یا معروف را که قبلا ندیده بودند، می‌بینند، ممکن است بگویند: «فکر می‌کردم قد بلندتر از این باشه!» (بخشی از علت این مسئله هم، به نوعی از تفکر آرزومندانه در فرد، برمی‌گردد). همچنین، مشاهده شده که حالت معکوس یعنی بین ادراک طبقه و قد یک مرد نیز، ارتباط وجود دارد. بدین صورت که افراد، بیشتر احتمال دارد که مردان قد بلندتر را متعلق به طبقات اقتصادی و اجتماعی بالاتر بدانند تا مردان کوتاه قامت‌تر را.

قد و همسرگزینی

در مطالعه‌ای بر روی صد زن، مشاهده شد که زنان، عکس‌های مردان با قد بلند یا متوسط را، به طور معناداری جذاب‌تر از مردان کوتاه‌قامت می‌یابند. اینکه مرد باید از همسرش بلندقدتر باشد یک قاعده اساسی شناخته شده جهانی در همسرگزینی است. البته خود مردان هم، عموما تایید کننده این قاعده و عامل به آن هستند.

قد و قضاوت درباره زنان

قد و قامت، همان تاثیراتی را که در مورد مردان دارد، در مورد زنان ندارد. در واقع، مشخص شده که زنان قدبلندتر و بخصوص آنهایی که در انتهای طیف از نظر بلند قدی یعنی بلندترین‌ها قرار می‌گیرند، شرایط مطلوب کمتری را در بعضی از موارد مانند تعداد همسر بالقوه برای ازدواج، دارند. این مسئله، به خاطر حاکم بودن قاعده «مرد باید بلندقدتر از همسرش باشد»، در رسوم مربوط به ازدواج، است. اعتماد به نفس پایین‌تر گزارش شده در بعضی از زنان بسیار قد بلند در مورد همسرگزینی نیز، موید همین مطلب است. اما از سوی دیگر، تبعیض‌های مرور شده درباره قد مردان، می‌تواند در مورد زیبایی چهره و بدن زنان مطرح شود. این مسئله به این خاطر است که ارزیابی میزان جذابیت زنان، بیشتر بوسیله جذابیت چهره‌ای و بدنی آنها صورت می‌گیرد، درحالی‌که در مورد

مردان، علاوه بر متغیرهای ذکر شده، قد نیز تاثیر بسزایی دارد (سازمانی تحت عنوان سازمان ملی بزرگسالان کوتاه‌قامت[1] تشکیل شده که در مورد مسائل مربوط به قد و تبعیضات ناشی از آن اطلاع‌رسانی می‌کند).

زیبایی یا هیئت منصفه؛ کدامیک قوی‌ترند؟

«زیبایی، جز اینکه نعمت خداست، دام شیطان هم هست» (نیچه).

«قدرت یک زن زیبا، از یک لشکر سرباز هم بیشتر است» (ضرب‌المثل).

زیبایی، حتی بر قضاوت‌های مهم و حساس مانند قضاوت‌های قضات دادگاه نیز، تاثیر می‌گذارد. "شاید تفاوت در برخورد با افراد بر اساس میزان جذابیت آنها، هنگامی‌که به مسئله قضاوت یعنی جایی‌که جذابیت می‌تواند به برخورد بهتر و متقاعدسازی آسان‌تر درباره انجام‌ندادن جرم منجر شود، به اوج خود از نظر اهمیت می‌رسد. البته این اتفاق در صورتی می‌افتد که جذابیت فرد، نقشی در ایجاد جرم نداشته است" (هاتفیلد و اسپرچر، ۱۹۸۶).

در یک بررسی درباره تاثیرات جذابیت بر واکنش دریافتی از یک محکمه، یک هیات منصفه آزمایشی در برابر ارتکاب جرم مشابه، متهم غیرجذاب را در مقایسه با متهم جذاب، به زندانی طولانی‌تری محکوم کرد (لندی و آرونسون، ۱۹۶۹). ما مدام شعار «همه با هم برابرند» را تکرار می‌کنیم اما همین محققان دریافتند که مردم، برای کشتن یک فرد جذاب، محکومیت سنگین‌تری قائل می‌شوند تا برای کشتن یک فرد غیرجذاب.

متهمینی که جذابیت جسمانی بالاتری دارند یا از طبقه اجتماعی بالاتری هستند نسبت به همتایان کمتر جذاب یا متعلق به طبقه پایین‌تر، بیشتر احتمال دارد که در دادگاه و بوسیله هیئت منصفه، رفع اتهام شده یا مجازات‌های سبک‌تری دریافت کنند (مک‌کلوی و کولی، ۱۹۹۳).

نه تنها بین جذابیت با دقت قانون در مورد اَعمال افراد رابطه وجود دارد، بلکه بین خصایص خاص چهره‌ای و قضاوت دادگاهی نیز ارتباطاتی وجود دارد. چهره‌های به اصطلاح کودک‌نما[2]، به چهره‌هایی می‌گویند که دارای خصایص و خطوط چهره‌ای شبیه به چهره کودکان مانند گردی صورت، گردی چشم‌ها، بینی و چانه کودکانه‌نما، هستند (رک به بری و مک آرتور، ۱۹۸۵). داشتن چهره‌ای با خصایصی اینچنینی ممکن است برای یک فرد بزرگسال، با نسبت دادن خصایص منفی مانند ناپختگی و خصایص مثبتی مانند توانایی همدلی بالاتر یا مهربان بودن، همراه باشد. در پژوهشی، مشخص شد که بزرگسالان با چهره‌های کودک‌نماتر، کمتر احتمال داشت که در

---

[1]- The National Organization of Short Statured Adults (website: www.nossaonline.org)

[2]- Baby-face

مورد یک جرم، مقصر شناخته شوند. در عوض، این افراد بیشتر احتمال داشت که در مورد جرایم مربوط به اهمال‌کاری و بی‌مسئولیتی یعنی جرایمی که به ناپختگی فرد مربوطند، مقصر دانسته شوند. این نحوه قضاوت که برتافته از ذهن تکاملی قضّات و هیات‌های منصفه است، می‌تواند موجب خلط مسائل با هم شده و مجرمی را از چنگال قانون فراری داده یا برعکس فرد بی‌گناهی را بطور نادرستی گرفتار نماید (برای مروری در زمینه مولفه‌ها و پیامدهای داشتن ویژگی‌های چهره‌ای کودک‌نما رک به بری و مک آرتور، ۱۹۸۵).

جذابیت و پیشرفت تحصیلی؛ وقتی ظاهر بر توانمندی غلبه می‌کند

هر چند افرادی که جذاب‌تر هستند، باهوش‌تر، تواناتر و از این قبیل فرض می‌شوند اما ارتباطی بین جذابیت با هوش واقعی، عملکرد و از این قبیل وجود ندارد (فینگلد، ۱۹۹۲). همانطور که گفتیم، بچه‌های کمتر جذاب، نسبت به کودکان جذاب‌تر، بیشتر احتمال دارد که بخاطر انجام یک سری از رفتارهای ناپسند مشترک تنبیه شوند. اما این تفاوت در برخورد، حتی تا مدرسه، دانشکده و دانشگاه نیز ادامه می‌یابد (بوق و پاری، ۱۹۹۱). دانشجویان جذاب‌تر، نمره‌های بهتری کسب می‌کنند.

فقط دانشجویان جذاب نیستند که از دست اساتید خود نمرات بهتری می‌گیرند، اساتید نیز از دوربین حس زیبایی‌شناختی دانشجویان رد می‌شوند. ارزیابی دانشجویان از کیفیت کاری اساتید، تحت‌الشعاع جذابیت و زیبایی ظاهری استاد قرار می‌گیرد. در پژوهش راکی و راکی (۲۰۰۷)، بین جذابیت ارزیابی شده از یک استاد بوسیله دانشجویان، با ارزیابی شاخص‌هایی مانند کیفیت کلی استاد، کمک کننده بودن و شفافیت استاد در کلاس درس (به معنی شفافیت و روشن بودن مباحث مطرح شده بوسیله استاد) رابطه مثبت یافت شد. ارتباط بین جذابیت استاد با ارزیابی دانشجویان از او، در پژوهش رینیولو و همکارانش (۲۰۰۶) نیز تکرار شد (با این تفاسیر، خوشا به حال دانشجویان و اساتید جذاب!).

جذابیت و پیامدهای آن در مراکز آموزشی و دانشگاه‌ها

«حاصل عشق مترسک به کلاغ، مرگ یک مزرعه بود» (منبع؟).

سال‌ها پیش، مولف هم مانند بعضی دیگر از دانشجویان، هنگامی‌که حرف و حدیث‌هایی درباره نحوه متفاوت رفتار بعضی از اساتید دانشگاه با دانشجویان جنس مقابل و آن هم بخاطر جذابیت جسمانی آنها می‌شنید، مقاومت کرده یا تعجب می‌کرد. آیا واقعا جذابیت جسمانی تا بدان حد اهمیت دارد که می‌تواند منجر به برخوردهای متفاوت کسانی شود که ما معمولا آنها را جزو فرهیخته‌ترین طبقات می‌دانیم.

یکی از مسائلی که ممکن است در واکنش‌دهی دست‌اندرکاران آموزشی به دانشجویان موثر بوده و موجب خلط اثر جذابیت جسمانی با دیگر عوامل شود، احتمال تاثیر طبقه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. از نظر یک مشاهده‌گر بیرونی، ممکن است که تفاوت در واکنش‌های اساتید و سایر دست‌اندرکاران آموزشی، نسبت به افراد با جذابیت جسمانی متفاوت، به تفاوت آنها در جذابیت جسمانی‌شان نسبت داده شود. اما باید این مسئله هم در نظر گرفته شود که از یک طرف، جذابیت جسمانی احتمالا با طبقه اقتصادی، اجتماعی یا فرهنگی ارتباط دارد. از طرف دیگر، دانشجویان با طبقات اقتصادی یا اجتماعی- فرهنگی متفاوت، رفتارها و نگرش‌های متفاوتی نسبت به اساتید خود نشان می‌دهند که این خود می‌تواند واکنش‌ها و رفتارهای خاصی را در اساتید برانگیزد. بطور مثال، احتمالا بین صفاتی همانند تملق و چاپلوسی، عدم ابراز وجود و منفعل بودن، انفعال-پرخاشگری و تعدادی دیگر از صفات شخصیتی و رفتاری با طبقه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی یا قومیتی، ارتباط وجود دارد. با این توالی روابط، به یک ارتباط بین جذابیت با طبقه و ارتباط طبقه با رفتارها و خصیصه‌های شخصیتی معین و سپس ارتباط این خصیصه‌ها و رفتارها با گرفتن واکنش‌های متفاوت از طرف مقابل از جمله دست‌اندرکاران آموزشی، می‌رسیم.

علی‌رغم پیچیدگی‌هایی اینچنینی، باز هم جذابیت جسمانی، به تنهایی و مستقل از سایر همبسته‌های خود، بر رفتارها و واکنش‌های دیگران، موثر است. مولف، به عنوان کسی که در دانشگاه‌های ایران تحصیل کرده، بارها شاهد تفاوت در رفتارهای دست‌اندرکاران آموزشی و بطور مثال اساتید، در رابطه با تفاوت دانشجویان از نظر جذابیت جسمانی که مستقل از سایر شرایط وجود داشته، بوده است. در مواردی، سوگیری‌های رفتاری یک استاد نسبت به دانشجویان جذاب‌تر، به نحوی محسوس، واضح و قابل توجه است که دانشجویان، از این موضوع یک طنز می‌سازند. متاسفانه، نتایج چنین سوگیری‌هایی که ممکن است در بسیاری از موارد ناهشیار هم باشند، می‌توانند عواقب تلخ و وسیعی را برای سیستم آموزشی و در نهایت جامعه، به بار بیاورند. تلاش برای راه دادن دانشجویان جذاب‌تر به مقاطع تحصیلات تکمیلی یا فراهم‌آوری سایر شرایط لازم برای رشد آنها مانند شغل‌یابی غیرعادلانه، می‌تواند منجر به محرومیت دانشجویان کمتر جذاب ولی تواناتر، از دستیابی به رشدی که حق آنهاست، شود. در این بین، جامعه آسیب‌های جدی خواهد خورد.

برخلاف آنچه که بعضی‌ها ممکن است فکر کنند، واکنش بر اساس جذابیت، محدود به اساتید جنس مذکر نشده و اتفاقا در اساتید مونث هم بسیار شایع است. یکی از عللی که این موضوع، بیشتر با اساتید جنس مذکر تداعی می‌شود، سبک آشکارتر و کمتر دوپهلوی برخورد در جنس مذکر و پیچیده و چند لایه‌تر بودن روابط در جنس مونث است. علت دیگر نیز، به میزان شیوع بالاتر رابطه جنسی اساتید مذکر با دانشجویان مونث (نسبت به حالت برعکس آن)، برمی‌گردد. هر چند رابطه جنسی بین اساتید مونث با دانشجویان مذکرشان (حداقل در فرهنگ

ما)، نسبت به رابطه جنسی بین اساتید مذکر با دانشجویان مونث، کمتر است اما باید بین رابطه جنسی استاد و دانشجو با برخورد متفاوت استاد بر اساس جذابیت جسمانی دانشجویان، تمایز قائل شد. مورد اول، در اساتید مذکر بیشتر است اما مورد دوم، در هر دو گروه از اساتید مذکر و مونث، قابل مشاهده است. ممکن است در بسیاری از موارد، حتی خود اساتید نیز از نحوه برخورد متفاوت‌شان با دانشجویانی که به خاطر جذابیت جسمانی متفاوت آنها اتفاق می‌افتد آگاهی نداشته باشند. دلایلی متقنی مبنی بر اینکه افراد تحصیل‌کرده، لزوما نسبت به غیرتحصیل‌کرده‌ها، به میزان بیشتری، نسبت به فرایندهای ناهشیار خود بینش و آگاهی داشته باشند، در دست نیست.

برخورد متفاوت با دانشجویان بر اساس جذابیت جسمانی آنها، لزوما به خاطر رسیدن به کامیابی جنسی نبوده و علل متعدد دیگر و اتفاقا پیچیده‌تری می‌تواند داشته باشد. یک مورد جالب و نمونه بارز که مولف خود از نزدیک شاهد آن بوده، رفتارها و واکنش‌های یک پروفسور مونث دانشگاه و نسبتا مسن، با دانشجویان پسر بود. این مدرس دانشگاه با یک رزومه پژوهشی دور و دراز که اتفاقا و بطور جالبی، خود استاد یکی از گرایشات رشته روانشناسی بود، امتیازات بارز، محسوس و قابل‌ملاحظه‌ای را برای دانشجویان مذکر جذاب از نظر جسمی، در نظر می‌گرفت؛ از به اسم کوچک صدا زدن این دانشجویان و رفتار صمیمانه با آنها گرفته تا ایجاد تسهیلات برای ادامه تحصیل یا شاغل‌شدن آنها. جالب اینجاست که او می‌گفت این دانشجویان، همچون پسران او هستند و معترضین، کسانی‌اند که به علت توجه بیشتر ایشان به این دانشجویان پسر که به خاطر باسوادتر بودن آنهاست، به آنها حسادت می‌کنند! از آنجایی که مشخص شده که بعضی افراد، از بودن با افراد جذاب از نظر جسمی، افزایش عزت‌نفس و اعتماد به نفس را تجربه می‌کنند، این احتمال وجود داشت که یکی از علل اصلی رفتارهای استاد مذکور، افزایش عزت‌نفسی بود که از پلکیدن این دسته از دانشجویان در دور و بر خود، تجربه می‌کرد. این موضوع، بخصوص با توجه به جذابیت جسمانی پایین خود استاد نامبرده، صحیح به نظر می‌رسید. از نظر تکاملی، بودن در کنار افراد جذاب، می‌تواند به دیگران این پیام را دهد که تناسب یا طبقه ما بالاست و این خود می‌تواند برای بعضی از افراد، پاداش‌دهنده و برای مخاطبین آنها، مایه احترام‌گذاشتن به آنها باشد. این موجب می‌شود که ما به طور ناخودآگاه حتی اگر هدف ارتباط جنسی هم نباشد، به سمت افراد جذاب کشیده شویم زیرا دوست داریم که آنها را در اطراف خود نگه داریم تا از مزایایی از این دست، بهره‌مند شویم. علت دیگر، می‌توانست سوءبرداشت این استاد از نحوه برخورد دانشجویان با جذابیت‌های جسمانی متفاوت باشد. این مدرس دانشگاه، نسبت به انتقاد بسیار حساس بود و احتمال داشت که انتقادات بعضی از دانشجویان را به حساب واکنش‌دهی این دانشجویان به جذابیت جسمانی پایین خودش می‌گذاشت.

برای مولف، شخصا، موضوعی که از همه بارزتر و مهم‌تر بود علل این مسئله نبود بلکه این نکته بود که نه میزان تحصیلات، نه وضعیت تاهل، نه جنسیت، سن، موقعیت اقتصادی و اجتماعی و حتی تحصیل در رشته روانشناسی، نتوانسته بود یک فرد را در تسلط بر غرایز تکاملی خود و احتمالا حتی بینش‌یابی نسبت به آنها، توفیقی دهد. از این روست که مواجه‌شدن با سناریوی نمره در یک درس به ازای یکبار ارتباط جنسی، علی‌رغم کاملا غیراخلاقی بودن آن، نسبت به نثارکردن بسیای از موقعیت‌های تحصیلی، اجتماعی و شغلی برای کسانی که از زیبایی آنها فقط حضور در کنار آنها را کسب می‌کنیم، چندان خطرناک به نظر نمی‌رسد. غیراخلاقی‌بودن رابطه اساتید– دانشجو در مراکز آموزشی را نباید فقط درخواست داشتن ارتباط جنسی تفسیر کرد. چه بسا که روابطی بین یک استاد و دانشجویان وجود داشته باشد که در آنها، هیچ آمیزش جنسی هم درکار نباشد اما تبعات آن، به‌مراتب، بسیار وخیم‌تر و بدتر باشد. این روابط، اگرچه به ظاهر جنسی نیستند و در آنها درخواست ارتباط جنسی با طرف مقابل به چشم نمی‌خورد اما در عمل، از همان پویایی‌های عمیق و جنسی آدمی، انرژی می‌گیرند. سکس و حتی خود ارضای جنسی هم، فقط مقاربت جنسی، دخول و یا رسیدن به ارگاسم نیست. ارضای جنسی، بخصوص برای زنان، می‌تواند شکل‌های بسیار متفاوتی به خود بگیرد. مسئله دیگر، به موضوع جنسیت برمی‌گردد. همانطور که در فصل ششم گفته شد، برای تولیدمثل موفق مردان، تقریبا همیشه مانع بزرگی به نام راضی‌کردن جنس مقابل به برقراری رابطه جنسی وجود دارد. اما زنان، به دلیل اینکه مردان، سرمایه‌گذاری والدینی کمتری دارند و در اغلب موارد، دست رد بر سینه شرکای حداقل کوتاه‌مدت خود نمی‌زنند، توانایی بیشتری برای اعمال استراتژی‌های جنسی خود دارند. این می‌تواند موجب شود تا زنانی که دارای قدرت اجتماعی و اقتصادی هستند، در صورتی که خود بخواهند، برای رسیدن به کامیابی‌های جنسی خود، توانایی بیشتری برای مدیریت جنس مقابل داشته باشند. بی‌جهت نبود که قدیمی‌های ما، درباره قدرت اثرگذاری شهوت مرد و زن بر محیط، اینطور می‌گفتند: «گر مردی مست شود، به مویی توانش بست/ گر زنی مست شود، به زنجیری نتوانش بست!». مسئولان دانشگاهی در کشور ما، اگر به دختران دانشجوی جوان بابت بیرون گذاشتن چند نخ مو گیر می‌دهند باید با چنین استادانی هم بخاطر چنین رفتارهایی که قطعا نتایج بسیار فاجعه‌بارتری برای سیستم آموزشی و جامعه دارند، برخوردهای جدی بکنند.

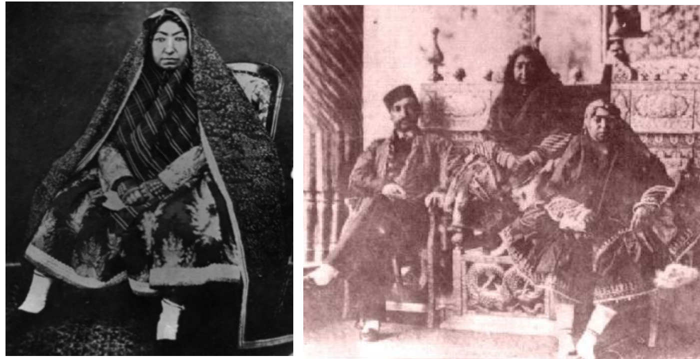
از علل و ریشه‌های ناهشیار و هشیار روانشناختی چنین تبعیضات مبتنی بر جذابیت که بگذریم، تبعات و تاثیرات چنین برخوردهای تبعیض‌آمیزی نسبت به افراد، می‌تواند بسیار جدی باشد. چنانچه قصد انتخاب کارکنانی برای نمایش لباس و یا مانکن داشته باشیم، طبیعی است که بر اساس میزان زیبایی ظاهری افراد، دست به انتخاب بزنیم. اما در مورد محیط‌های آموزشی و دانشگاهی، عدم رشد افراد لایق و توانمند یا آسیب‌دیدن بعضی از دانشجویان مستعد اما با جذابیت جسمانی پایین، بخش کمی از این صدمات و تبعات را تشکیل می‌دهد. این واقعا

غیرقابل قبول و تصورناپذیر است که در محیط‌های آموزشی هم، انتخاب افراد، نه بر اساس سرمایه هوشی و کوششی آنها بلکه بر اساس سرمایه جنسی آنها قرار بگیرد. متاسفانه، افراد زیادی در جامعه ما، به علت این ضعف‌هایی که بسیاری از خود ما هم آنها را داریم، پله‌های نردبان ترقی را طی کرده و می‌کنند (به این فکر کنید که روزی مسئولی با موقعیت اداری یا آموزشی بالا شوید و این عمدتا یا فقط به این خاطر بوده باشد که استاد زمان فوق‌لیسانس شما، از دخترها یا پسرهای خوش‌بر و رو، خوشش می‌آمده است!).

مسئله دیگر، به جدی‌گرفتن اعتراضات و شکایات دانشجویان از چنین رفتارهایی برمی‌گردد. اینکه مسئولین و دست‌اندرکاران مخاطب چنین شکایاتی، گزارش مسائلی اینچنینی از طرف دانشجویان را جدی نگرفته یا به ریشخند بگیرند، قطعا کمکی به حل این مسائل نخواهد کرد. در مورد نمونه ذکر شده در بالا، مسئولینی که گزارش رفتارهای استاد مذکور را از دانشجویان می‌شنیدند این مسئله را یا به حساب شیطنت دانشجویان گذاشته یا آن را به لودگی می‌گرفتند! امروزه، در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته مراکزی وجود دارد که افراد می‌توانند به آنها مراجعه کرده و در مورد اینکه بخاطر شرایط جسمانی‌شان مورد تبعیض مسئول یا نهادی قرار گرفته‌اند شکایت کنند. این نشان می‌دهد که این فرهنگ‌ها، این واقعیت را که افراد ممکن است بر اساس جذابیت‌های جسمی و جنسی دیگران، اقدام به قضاوت و انتخاب کنند را جدی گرفته و برای آن راه‌حلی اندیشیده‌اند. اما اینکه ما دوست داشته باشیم مردان و زنان مسئول در نهادها و بخش‌های مختلف کشور را اقتداکننده به یوسف کنعان و مریم عذرا بدانیم واقعیت‌ها را تغییر نداده و حقایق همچنان در شهر جولان خواهند داد. مردم کشورهای در حال توسعه، باید به این حقیقت برسند که جنسیت، داشتن همسر و فرزند، سن بالا، ظاهر، اعتقادات کلامی و مذهبی یا پست و مقام فرد، هیچ‌یک تضمین‌کننده اینکه افراد دچار خطا نشوند نبوده و مردان ضعیف‌النفس و هوس‌ران و زنان مهدعلیایی، می‌توانند هر شرایط یا مقام و منصب و کسوتی، داشته باشند. مسئله، وقتی غامض‌تر و خطرناک‌تر می‌شود که چنین افرادی، به رفتارهای خود، بینش[1] هم نداشته باشند. در روانشناسی، بینش به میزان آگاهی فرد از روش رفتار خود و ریشه‌های آن گفته می‌شود. هرچند افراد، معمولا حداقل نسبت به بعضی از خصایصی که آنها را جذب می‌کند و از جمله خصایص مربوط به جذابیت‌های جسمانی و جنسی بینش دارند اما در بسیاری از مواقع هم، نسبت به روشی که رفتار می‌کنند و ریشه‌های آن، بینش و خودآگاهی لازم را ندارند. در مورد این افراد، قانع‌کردن آنها به اینکه بدین گونه رفتار می‌کنند و خود-کنترلی بر آنچه که انجام می‌دهند، دشوارتر است. شرط اول تغییر در انسان، بوجود آمدن احساس نیاز به تغییر است و آن هم، به نوبه خود، مستلزم تمرکز بر خود و پذیرش واقعیت‌های رفتاری خود است. این افراد، برای تنظیم یا تعدیل رفتارهای‌شان، غالبا نیاز به کنترل‌کننده‌های بیرونی دارند.

[1]- Insight

تاریخ پر است از گزارش فجایعی که نتیجه شهوت‌های جنسی، حس زیبایی‌دوستی و هوس‌های نافرجام بوده‌اند. یکی از علل کشته‌شدن بزرگ‌مرد ایرانی، امیرکبیر، عشق مادر ناصرالدین‌شاه (مهد علیا) به میرزاآقاخان نوری خوش‌قیافه بود. کسی که از طریق همین عشق، بالاخره پست وزارت را از آن خود کرد. مهدعلیا در جناح مخالف امیرکبیر بود و تمام کوشش خود را برای مبارزه با اصلاحات وی و براندازی و نهایتا قتل او صرف کرد. بر طبق گزارش‌های تاریخی، مهدعلیا زنی بسیار باهوش بوده است. او بر ادبیات فارسی و زبان عربی تسلط داشته و با موسیقی و آواز آشنا بوده و در نگارش خط ریز و درشت می‌نوشته است. شعر می‌گفته و در سخنانش از مثل‌ها و روایات و احادیث زیادی استفاده می‌کرده و قرآن را به صورت دودانگ در آهنگ حجاز می‌خوانده است. او به مطالعه دیوان شعرا و کتب تاریخ، رغبت فراوان داشته و کتابخانه خصوصی او را این دو نوع کتاب تشکیل می‌داده است. مهدعلیا چند مُهر داشته که با توجه به شخصیت و کارهای او، بسیار جالب و مایه تعجب است. این مهرها عناوین «ملک النساء العالمین»، و از آن عجیب و غریب‌تر «عصمه الدنیا و الدین» (!) را دارند. شرح‌حال مهدعلیایی که در زمان خود بانو و ملکه دربار بوده و او را شایسته عنوان «زن دین‌دار و پاکدامن در این دنیا» می‌دانستند را در اینجا به این خاطر ذکر کردیم که بگوییم توانایی‌ها و اعمال روزمره و نصب و پست و سمت و مقام و القاب، هیچ یک بر واقعیت‌های انسانی غلبه نداشته و باید بسیار مراقب باشیم که فریب این متغیرهای ظاهری را نخوریم.



عکس سمت راست، به ترتیب از راست: دختر مهدعلیا، مهدعلیا و ناصرالدین شاه. عکس سمت چپ: مهدعلیا، بانو «عصمه الدنیا و الدین!» را در حال جلوس بر مسند قدرت نشان می‌دهد.
(برای مطالعه پژوهشی تاریخی بر نقش زنان حکمران و انگیزه‌های شهوانی و زیبایی‌دوستی آنها در تغییر در سرنوشت ملت‌ها و حکومت‌ها رک به: «زن بر سریر قدرت» تالیف محمود طلوعی، تهران: نشر علم، ۱۳۸۰).

از موارد اخیرتر در تاریخ ما، می‌توان از شاه و دیگر اعضای خانواده پهلوی یاد کرد. ولنگاری‌ها و هوس‌بازی‌های اشرف پهلوی خواهر دوقلوی محمدرضا شاه، بخشی از فساد این زن در دربار پهلوی است. فقط در یک مورد از این لیست طولانی ولنگاری‌ها، اردشیر زاهدی (وزیر امور خارجه در زمان امیرعباس هویدا)، گفته بود که نخست‌وزیر وقت با پرداخت مبلغ ۳۵۰ هزار دلار برای مخارج شخصی به شاهدخت اشرف موافقت کرده بود. زاهدی، اشرف پهلوی را متهم کرده بود که می‌خواسته یکی از معشوقه‌های خود را به جلسات سازمان ملل

ببرد و این معشوق برای همراهی در چنین سفری، درخواست سیصد هزار دلار پول کرده بوده! (معمای هویدا، عباس میلانی، ۱۳۸۰). قهرمان دیگر، فرح پهلوی همسر شاه بود. ماجراهای او با مهرداد اوستا، کریم‌پاشا بهادری، فریدون جوادی، بژورن مایرولد و مربی اسکی‌اش و.. فقط تعدادی از فتوحات جنسی او هستند. از قرار معلوم حکمت قصاری هم که این ملکه دربار به آن اعتقاد داشته: "هرکس اختیار پایین‌تنه خودش را دارد!" بوده است. واقعا مایه شرمساری و حیرت است که هنوز هم عده‌ای از ایرانیان او را ملکه صدا می‌زنند!

موارد باز هم اخیرتر آن، خبرهای درزشده از رفتارهای جنسی مسئولین و خانواده‌های آنها در رژیم فعلی حاکم بر کشور است. از اخبار بچه‌بازی قاری مشهور قرآن گرفته تا رابطه جنسی امام جمعه با زنان متاهل و تجاوز نماینده مجلس به زنی جویای کار.

خیانت زناشویی و فراوانی چشمگیر آن در کشورهای غربی، امری بسیار عادی شده است. برای مردم این کشورها، پدیده‌هایی اینچنینی، در بسیاری از موارد، حتی ممکن است جلب توجه هم نکند. دامنه خیانت‌های زناشویی، زندگی افراد معروف و صاحب‌منصبان عالی‌رتبه دستگاه‌های دولتی را نیز، در نوردیده است. از آرنولد شوارتزنگر، بازیگر معروف فیلم‌های هالیوودی و فرماندار سابق کالیفرنیا که مشخص شد فرزند خدمتکارش، حاصل ارتباط نامشروع او با این خدمتکار بوده گرفته تا بیل‌کلینتون رئیس جمهور آمریکا که ماجرای ارتباط او با مونیکا لوینسکی توجه رسانه‌ها را به خود جلب کرد، همه گویای فراوانی ارتباطاتی اینچنینی در کشورهای غربی هستند. رسانه‌های انگلیس، در ژانویه ۲۰۱۱ با انتشار گزارش‌هایی، دلیل اصلی استعفای آلن جانسون[1] از کابینه حزب کارگر را فساد اخلاقی همسر وی اعلام کردند. همسر آقای جانسون (لورا[2] جانسون) با یکی از افسرانی که وظیفه حفاظت از وی و خانواده‌اش را برعهده داشت (پل رایس[3])، روابط نامشروع برقرار کرده بود. مشخص شد که این افسر پلیس با منشی آلن رایس نیز، روابط جنسی نامشروعی داشته است.



از راست به چپ؛ لورا جانسون، آلن جانسون، پل رایس، تریسی ویندل[4] (منشی آلن جانسون) و میشل[5] رایس (همسر پل رایس).

[1]- Alan Johnson
[2]- Laura
[3]- Paul Rice
[4]- Tracy Windle
[5]- Michelle

گزارش چنین حوادثی، شاهد دیگری بر این حقیقت است که هوس‌های جنسی، منصب و موقعیت نمی‌شناسند. نکته بعد اینکه نحوه مقابله یک جامعه و سیستم قضایی با رفتارهایی اینچنینی، در سلامت اجتماعی و اخلاقی در یک جامعه بسیار تاثیرگذار است. در همین رابطه، مورد بالا را که در آن یک فرد عالی‌رتبه در انگلیس یعنی کشوری آزاد از نظر جنسی، مجبور به استعفا بخاطر عدم رعایت اخلاق جنسی از طرف همسرش می‌شود را، مقایسه کنید با مملکتی که ادعای مذهبی و محافظه کار بودن دارد، اما در آن، شاه و ملکه و روحانیت و سران سیاسی و مذهبی آن، بعد از هر گونه تخلف جنسی جدی‌تر، باز هم در جای خود مانده و حتی حاضر به عذرخواهی هم نمی‌شوند.

سوگیری آنچه زیباست، خوب هم هست: تاثیر جذابیت بر قضاوت‌های شخصیتی و رفتاری افراد

«روی تو نکوست، من بدانم خوشدل کز روی نکو، بجز نکویی ناید!» (عراقی).
«بوی پیاز از دهن خوب‌روی نغزتر آید که گل از دست زشت!» (سعدی).

ما ممکن است معتقد باشیم که افراد جذاب‌تر، از نظر شخصیتی و رفتاری هم، بهتر هستند. این یعنی یک استاندارد رایج تحت عنوان «آنچه که زیباست، خوب هم هست[1]» در ذهن افراد وجود دارد (دیون، ۱۹۷۲). هر چند ممکن است اینطور اندیشیده شود که اگر افراد، بطور طولانی‌مدت در کنار یکدیگر قرار بگیرند، این تصورات قالبی و پیش‌فرض‌ها ناپدید خواهند شد اما متاسفانه شواهد در این رابطه هنوز قانع‌کننده نیستند (بطور مثال نگاه کنید به لانگلویس و همکاران، ۲۰۰۰).

در مطالعه‌ای (دیون، برشید و والستر، ۱۹۷۲)، آزمودنی‌ها، افراد جذاب را در مقایسه با افراد غیرجذاب، آدم‌هایی حساس‌تر، مهربان‌تر، جلب‌تر، قوی‌تر، متوازن‌تر، اجتماعی‌تر، مردم آمیزتر، مهیج‌تر، از نظر جنسی گرم‌تر، پاسخگوتر و دارای پایگاه اجتماعی بالاتر، ارزیابی کردند. آزمودنی‌ها، همچنین احتمال ازدواج افراد جذاب‌تر را بالاتر دانسته و آنها را افرادی می‌دانستند که می‌توانستند زندگی زناشویی موفق‌تری داشته و خوشبخت‌تر از بقیه باشند.

افراد، حتی مقاله‌هایی را که نویسنده آنها یک فرد جذاب معرفی شده، از نظر کیفیت، در رده بالاتری قرار می‌دهند (لندی و سیگال، ۱۹۷۴) (پس با این حساب، لطفا شما فرض کنید که مولف این کتاب، فردی بسیار جذاب است!).

[1]- What is beautiful is good

طرحواره‌های مربوط به جذابیت جســمانی، بطور معکوس نیز عمل می‌کنند. به این معنی که نه تنها افراد جذاب‌تر مثبت‌تر ارزیابی می‌شوند، بلکه به توصیف‌های شخصیتی مثبت‌تر نیز، جذابیت جسمانی بالاتری نسبت داده می‌شــود. بطور نمونه، در مطالعه گراس و کرافتون (۱۹۷۷) به توصــیف‌های شــخصــیتی مطلوب، جذابیت جسمانی بیشتری اختصاص داده شد تا به توصیف‌های شخصیتی نامطلوب.

لانگلویس و همکارانش (۲۰۰۰)، با مرور تعدادی از پژوهش‌های انجام شــده در بین ســال‌های ۱۹۳۲ تا ۱۹۹۹ و اســتخراج ۹۱۹ اندازه اثر[1] منتج از این پژوهش‌ها، اقدام به فراتحلیل نتایج این پژوهش‌ها کردند. هدف این محققین، بررسی چند مسئله مرتبط با زیبایی از جمله تاثیر زیبایی فرد بر قضاوت دیگران در مورد خصایص و تولنایی‌های فرد، تاثیر زیبایی در نحوه برخورد دیگران با فرد و ارتباط جذابیت با خصــایص واقعی خود فرد همانند برداشت از خود[2]، سلامت روان و سلامت جسمی بود. در این قسمت، مجموعه یافته‌های لانگلویس و همکارانش (۲۰۰۰) در مورد تاثیر جذابیت بر نحوه قضــاوت، برخورد و رفتارهای واقعی افراد را بطور خلاصــه ذکر می‌کنیم.

قضاوت[3] (اسناددهی‌های ذهنی) بر اساس میزان زیبایی فرد:

بزرگسالان: هنگام قضاوت افراد درباره بزرگسالان مشاهده شده که افراد موارد ذیل را به بزرگسالان زیباتر بیشتر اسناد می‌دهند: سازگاری بالاتر، شایستگی بالاتر بین‌شخصی[4]، شایستگی شغلی بیشتر، جذابیت اجتماعی بالاتر (دقت کنید که اینها اسنادهای ذهنی افراد پژوهش‌شده درباره افراد دیگر هستند و نه واقعیت‌های مربوط به ارتباط زیبایی با متغیرهای دیگر).

کودکان: هنگام قضاوت افراد درباره کودکان، مشاهده شده که افراد، موارد ذیل را به کودکان زیباتر بیشتر اسناد می‌دهند: قضاوت بهتر در مورد شایستگی تحصیلی و رشدی کودک بر اساس میزان زیبایی او، سازگارانه‌تر دیدن کودکان زیباتر، اسناد شایستگی بین‌شخصی بالاتر به کودکان زیباتر، اسناد جذابیت اجتماعی بالاتر به کودکان زیباتر.

---

[1]- Effect size
[2]- Self-concept
[3]- Judgment
[4]- Interpersonal Competence

شیوه برخورد[۱] (تعاملات واقعی) بر اساس میزان زیبایی:

بزرگسالان:

توجه، کمک‌رسانی و همکاری بیشتر با افراد زیباتر

برداشت مثبت‌تر از افراد زیباتر

تعامل منفی کمتر با افراد زیباتر

تعامل مثبت بیشتر با افراد زیباتر

تقویت یا پاداش‌دهی[۲] بیشتر در تعامل با افرد زیباتر

کودکان:

توجه و مراقبت بیشتر به کودکان زیباتر

اسناد توانایی تحصیلی بالاتر به کودکان زیباتر

تعامل منفی کمتر با کودکان زیباتر

تعامل مثبت بیشتر با کودکان زیباتر

خصایص و رفتارهای واقعی (تجارب واقعی افراد بر اساس زیبایی آنها):

بزرگسالان:

تجارب دوستی بیشتر با جنس مقابل در افراد زیباتر

ارتباطات جنسی بیشتر با جنس مقابل در افراد زیباتر

موفقیت شغلی بالاتر در افراد زیباتر

محبوبیت/ شهرت[۳] بالاتر در افراد زیباتر

سلامت جسمی بهتر در افراد زیباتر (۵۹ درصد در مقابل ۴۱ درصد، d+=0/39).

مقدار کمی برونگرایی بیشتر در افراد زیباتر

مشاهده مقدار کمی نگرش‌های سنتی‌تر در افراد زیباتر

مشاهده مقدار کمی اعتماد به نفس/ عزت نفس بالاتر در افراد زیباتر

مشاهده مقدار کمی مهارت‌های اجتماعی بالاتر در افراد زیباتر

---

[1]- Treatment
[2]- Reward
[3]- Popularity

مشاهده مقدار بسیار کمی سلامت روان بالاتر در افراد زیباتر (۵۴ درصد در مقابل ۴۶ درصد، d+=0/16).
مشاهده مقدار بسیار کمی هوش بالاتر در در افراد زیباتر (۵۲ درصد در مقابل ۴۸ درصد، d+ = 0/07).

کودکان:

شهرت بیشتر برای کودکان زیباتر
سازگاری بالاتر در کودکان زیباتر
شایستگی هوشی و عملکردی بیشتر در کودکان زیباتر

ادراک از خود

بزرگسالان

مشاهده مقدار کمی احساس شایستگی بالاتر در افراد زیباتر (۵۶ درصد در مقابل ۴۴ درصد، d+=0/25).
مشاهده مقدار کمی «خود- ارزیابی از سلامت روان» بالاتر در افراد زیباتر (۵۸ درصد در مقابل ۴۲ درصد، d+=0/31).

لانگلویس و همکارانش (۲۰۰۰)، در پایان مطالعه خود اینطور نتیجه گرفتند که مقدار تاثیرات مربوط به جذابیت، نسبتا برابر یا بزرگ‌تر از سایر متغیرهای مهم در علوم اجتماعی است. در واقع، همانطور که در این پژوهش نیز نشان داده شد، در بیشتر موارد، تاثیر جذابیت برای افراد، بوسیله چشمان غیرمسلح و بدون نیاز به انجام پژوهش و بررسی‌های آماری، قابل درک بوده و بوسیله مشاهده صرف هم، می‌توانیم شاهد بسیاری از تبعات و تاثیرات آن برای فرد باشیم (برای مروری در مورد تاثیرات زیبایی افراد بر واکنش‌ها و تعاملاتی که از محیط دریافت می‌کنند و تاثیرات سوگیرانه زیبایی بر مسائل اجتماعی و قضاوت افراد در مورد دیگران رک به بری، ۲۰۰۷؛ ۲۰۰۸، جفس، ۱۹۹۸؛ رود، ۲۰۱۰).

جذابیت مراجعین و قضاوت‌های متخصصان سلامت

هادجیستا و همکارانش (۱۹۹۰) عکس‌هایی از هشت دانشجوی مونث دانشگاه را به ۶۰ دانشجوی دوره تخصصی پزشکی (رزیدنتی) نشان دادند. عکس‌ها، بر اساس جذابیت و علائم غیرکلامی (چهره‌ای)، حاکی از تجربه درد، بصورت ذیل طبقه‌بندی شده بودند: الف) چهره جذاب بدون علائم حاکی از تجربه درد. ب) چهره جذاب همراه با علائم غیرکلامی حاکی از تجربه درد. ج) چهره ناجذاب بدون علائم حاکی از تجربه درد و د) چهره ناجذاب همراه با علائم حاکی از تجربه درد. نتایج نشان داد که پزشکان، بیماران جذاب و بیماران دارای

علائم غیرکلامی حاکی از احساس درد را به عنوان بیمارانی که درد و استرس بیشتر و عواطف منفی‌تری تجربه می‌کنند، ارزیابی کردند. اما بیماران ناجذاب‌تر، میزان بالاتری از مراقبت بالقوه ارائه شونده بوسیله پزشکان که بر طبق ارزیابی پزشکان از خودشان سنجیده شده، دریافت می‌کردند. آنها همچنین، نمرات پایین‌تری در مقیاس ارزیابی از سلامتی که بوسیله پزشکان نمره داده می‌شد، بدست می‌آوردند. به عبارت کلی‌تر، این افراد، در مجموع، بیمارتر ارزیابی می‌شدند.

روانشناسان نیز از تاثیرات سحرانگیز زیبایی در امان نیستند. چندین مطالعه نشان داده‌اند که در مواردی، زیبایی مراجع یا بیمار می‌تواند بر نوع تشخیصی که بر بیمار گذاشته می‌شود و میزان امید به بهبودی آن مراجع یا بیمار خاص، تاثیر بگذارد. این تاثیرات، از همان تصورات قالب رایج در جامعه در مورد جذابیت، تاثیر می‌پذیرند. در مطالعه گورا (۱۹۹۷)، به عده‌ای از دانشجویان و درمانگران، فیلم یک جلسه ساختگی از مصاحبه با یک مراجع زن همدست آزمایشگر، نشان داده شد. هم دانشجویان و هم درمانگران، مراجع ناجذاب را نسبت به مراجع جذاب، در بعضی از متغیرهای مربوط به سلامت روان، بطور منفی‌تری مورد قضاوت قرار دادند. دانشجویان، تمایل کمتری برای تعامل با مراجع ناجذاب نسبت به مراجع جذاب، ابراز کردند. درمانگران، مراجع ناجذاب را به میزان بیشتری نیازمند رواندرمانی دانسته و به میزان بیشتری از نظر روانشناختی آسیب‌دیده[1] می‌دانستند. آنها همچنین، تعداد جلسات بیشتری را برای پیشرفت مراجعین ناجذاب ضروری می‌دانستند تا برای مراجعین جذاب. برخلاف این پژوهش، در بررسی بل (۲۰۰۵)، بین میزان جذابیت مراجع و ارزیابی مشاورین از علائم احتمالی مورد شکایت مراجع و شدت آنها، ارتباطی یافت نشد.

زیبایی، تبعیض و عدالت اجتماعی

در یک جامعه انسانی، عدالت‌محور و دموکراتیک، انتظار می‌رود که افراد، مستقل از جذابیت جنسی و جسمی خود، مورد قضاوت قرار گرفته یا اینکه این متغیرها بر پیشرفت و حق اکتسابات فرد در زمینه‌های نامربوط، تاثیری نداشته باشند. اما متاسفانه حقایق پژوهشی، درست خلاف این مسئله را نشان می‌دهند. تحقیقات نشان می‌دهد که حدود ۵۰ درصد از کارکنان زن آمریکایی، ناخواسته مورد توجه یا لطف جنسی قرار می‌گیرند (لوی و استوار ، ۱۹۸۴؛ به نقل از عضدانلو، ۱۳۸۴). این به این معنی است که آنها، چه از این موضوع مطلع باشند و چه نباشند و خواسته یا ناخواسته، در محل کار، بخاطر جذابیت جنسی‌شان، با آنها برخورد به شیوه خاص صورت می‌گیرد. بطور مثال، آنها ممکن است بتوانند به علت این جاذبه‌های جنسی که دارند، دارای شغل شده، مدارج ترقی شغلی را طی کنند و یا مرخصی‌های خارج از قاعده بگیرند.

[1]- Psychologically impaired

در پژوهشی در ایران (به نقل از خبرگزاری نیمروز، ۲۱ بهمن ۱۳۹۱)، ۳۵ درصد از زنانی که جراحی زیبایی کرده بودند اعتقاد داشتند که زیبایی، در کسب یا ارتقاء شغلی موثر است. این آمارها نشان می‌دهند که جذابیت جسمی و جنسی افراد، خواسته یا ناخواسته، بر برخورد دیگران نسبت به آنها تاثیر می‌گذارد. شاید خواندن پژوهش‌هایی که نشان می‌دهند اثرات زیبایی بر ادراکات و رفتارهای ما تا چه حد است، در وهله اول ناراحت‌کننده، غیرقابل باور، شوک‌برانگیز و ناامید کننده باشند. ناامیدکننده از این جهت که افراد تصور می‌کنند یا حداقل امید دارند که دیگران، در برخوردها و تعاملات خود، به خصیصه‌ها و ارزش‌های انسانی آنها توجه کنند و نه به ویژگی‌های ظاهری آنها.

این یافته‌ها، تلویحات زیادی برای ما دارند. آنها می‌توانند به ما کمک کنند تا در تعاملات انسانی خود به بینش عمیق‌تری نسبت به آنچه که واکنش‌های ما را برمی‌انگیزند، دست یابیم. این بینش، برای کسانی که واقعا به دنبال روابطی انسانی‌تر هستند، سودمند و کمک‌کننده خواهد بود. تنظیم رفتارها و تعاملات بر اساس میزان جذابیت و زیبایی طرف مقابل، هر چند که ناشی از فرایندهای تکاملی و ناخودآگاه ما باشد، عملی خلاف منطق و ارزش‌های انسانی است. هم اکنون، در تعدادی از کشورهای غربی، مراکزی وجود دارند که افرادی که احساس می‌کنند به علت ظاهر جسمی خود مورد بی‌عدالتی شغلی قرار گرفته‌اند، می‌توانند به آنها مراجعه کرده و اقامه دعوا کنند. وجود این مراکز، خود گواهی بر تاثیرات منفی زیبایی بر تصمیم‌گیری‌های افراد و آگاهی اجتماع و مسئولین چنین کشورهایی از چنین تاثیراتی، دارد.

می‌توان گفت که «تبعیض ناشی از جذابیت جسمی و جنسی» یکی از قدیمی‌ترین و بانفوذترین تبعیض‌هایی است که قدمت آن به قدمت شکل‌گیری انسان برمی‌گردد. اما برخلاف سایر تبعیضات مانند تبعیضات نژادی، قومیتی و مذهبی، این تبعیض می‌تواند پنهان و خاموش مانده و احتمالا توجه بسیاری از ما را جلب نکند. اما به هر حال، آن می‌تواند برای افراد و جامعه، آنهایی که تحت تاثیر آن قرار می‌گیرند و حتی برای مرتکبین به آن، بسیار مخرب و ویرانگر باشد. به نظر می‌رسد که این تبعیض، برخلاف سایر تبعیض‌ها، افراد مطلع از آن و یا حتی معترضین جدی زیادی نداشته باشد. یکی از دلایل آن، این است که تقریبا همه ما، در رفتار بر اساس این تبعیض و ادراکات مبتنی بر آن، اشتراک داریم. به عبارت دیگر، اگر چه که ممکن است به طور هشیارانه نسبت به این گونه از تبعیضات آگاهی نداشته و به وجود آنها در خودمان اعتراف نکنیم و یا واقف نباشیم، اما این تبعیضات با سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای ذهن تکاملی ما ناسازگار نیستند.

تبعیضات ناشی از ظاهر، می‌تواند باعث شود تا افرادی با ظاهری کمتر جذاب یا خاص اما با قابلیت‌های بیشتر، مجبور به واگذاری موقعیت، وضعیت یا سمتی به نفع افراد دارای ویژگی‌های جسمی خاص یا ظاهر جذاب‌تر اما با توانمندی‌های کمتر شوند. بطور نمونه، مستون و باس (۲۰۰۷)، پژوهشی به منظور سنجش علل

ارتباطات جنسی در دو جنس انجام دادند. یکی از گزینه‌هایی که تعدادی از زنان به عنوان یکی از علل ارتباط جنسی خود تایید کرده بودند، ارتباط جنسی به منظور ارتقای شغلی بود. جذابیت جنسی و جسمی، ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند. استفاده از جذابیت جسمی یا جنسی و ارتباط جنسی به منظور استخدام‌شدن یا ارتقای شغلی، می‌تواند منجر به حذف افراد بالقوه تواناتر و شایسته‌تر، از موقعیت‌های شغلی یا پست‌های مهم‌تر شغلی شود که این خود پیامدها و آثار ناگواری را در کوتاه‌مدت و درازمدت به جامعه تحمیل می‌کند. به همین دلیل، همه افراد، در همه زمینه‌ها و بخصوص مسئولین و افراد قرار گرفته در پست‌های مهم، باید نسبت به تمایلات هشیارانه و ناهشیارانه خود مبنی بر انتخاب ناروای افراد با جذابیت جسمانی بالاتر یا با خصایص جسمانی خاص، هشیار باشند.

بدیهی است که آثار چنین مسائلی، برای کل جامعه بسیار گران و مخرب تمام می‌شود. در همین راستا و بنا به همین علل گفته شده، تعدادی از کشورهای توسعه یافته، اقدام به تنظیم قوانین حقوقی در مورد تبعیضات ناشی از ظاهر کرده‌اند. کد حقوقی ممانعت از تبعیض بر اساس قد در مجموع قوانین حقوقی اونتاریوی کانادا و قوانین ایالتی میشیگان آمریکا و ممانعت از تبعیض بر اساس ظاهر در مجموعه قوانین حقوقی ایالت ویکتوریای استرالیا و ایالت کلمبیای آمریکا، تعدادی از این موارد هستند.

فصل یازدهم: چالش‌های روانشناسی تکاملی و آینده پیش روی آن به عنوان یک رشته علمی

موضوعات مورد بحث در این فصل:

- بررسی علل روانشناختی مقاومت در پذیرش یافته‌های روانشناسی تکاملی
- بررسی علل ایدئولوژیکی و صنفی مقاومت در پذیرش یافته‌های روانشناسی تکاملی
- چالش‌های پیش روی این رشته برای نشر و بکار گرفته‌شدن در علوم رفتاری، اجتماعی و جامعه
- آینده پیش روی روانشناسی تکاملی به عنوان یک رشته علمی

حقیقت‌جویی و حقیقت‌گریزی

«بستن‌هایت چیزی را تغییر نمی‌دهد. هیچ چیز فقط به خاطر این که تو آنچه را که دارد اتفاق می‌افتد نمی‌بینی ناپدید نمی‌شود. در حقیقت، بار دیگر که چشم‌هایت را باز کنی اوضاع حتی خیلی بدتر خواهد بود. دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم این چنین است. چشم‌هایت را کاملا باز نگه دار. فقط یک ترسو چشم‌هایش را می‌بندد. بستن چشم‌هایت و گرفتن گوش‌هایت زمان را متوقف نمی‌کند» (کافکا در کرانه، هاروکی موراکامی).

زمانی زنی مشهور از هم‌عصران داروین به نام اشلی به شوهرش گفته بود: «امیدوارم آنچه آقای داروین می‌گوید درست نباشد و اگر درست است، [لااقل] خدا کند که عامه مردم متوجه آن نشوند!». داروین، چاپ معروف‌ترین کتاب زیست‌شناسی یعنی «منشاء گونه‌ها از طریق انتخاب طبیعی» را ۱۵ سال به دلیل نگرانی از واکنش‌های احتمالی به انتشار این اثر، به تاخیر انداخت. متاسفانه، این ترس از واکنش‌های دیگران در پاسخ به شنیدن یافته‌های علمی، هنوز هم کاملا از بین نرفته است. حتی در کشورهایی مانند آمریکا و در همین زمان‌های اخیر هم، بوده‌اند کسانی که بخاطر تدریس در زمینه موضوعات مربوط به تکامل، به دردسر جواب‌گویی به دادگاه‌های فدرالی افتاده‌اند. داروین، در پایان کتاب منشأ گونه‌ها، گفته بود که روانشناسی، بر اساس یک مبنای جدید پایه‌ریزی خواهد شد و البته او درست هم می‌گفت. اما هنگامی که او چنین حرفی زد، سال ۱۸۵۹ یعنی بیش از ۱۳۰ سال پیش بود. حال این سئوال پیش می‌آید که اولا چرا این پیش‌بینی اینقدر با تاخیر به حقیقت پیوست و دوم اینکه چرا با اینکه امروزه، تحلیل تکاملی در تبیینات بسیاری از رشته‌های علمی مانند زیست‌شناسی ورود یافته اما توفیق آن در کسب جایگاه در علوم رفتاری و اجتماعی، به همان اندازه نبوده است. این مسئله چندین علت داشته که تعدادی از آنها به خطاها و برداشت‌های نادرست از هر دو دسته این علوم یعنی هم روانشناسی تکاملی و هم علوم رفتاری و اجتماعی مرتبط هستند. همچنین، دقت به علل مقاومت‌ورزی افراد عادی از یک طرف و از طرف دیگر، صاحب‌منصبان و متفکران غالب در رشته‌های علوم رفتاری و اجتماعی، برای تحلیل اینکه چرا مطالعه، انتشار و بکارگیری فرایندهای تکاملی سبب‌ساز رفتار، نسبت به تبیینات محیطی، با اقبال کمتری مواجه شده، مفید است. همانطور که دیوید باس می‌گوید: «برای پذیرش نظریه تکاملی، ما باید آن موانع روانشناختی‌مان که در پذیرش آن نقش دارند را بشناسیم» (۱۹۹۴).

به کار گرفته‌شدن حقیقت دو مرحله دارد: کشف و پذیرش حقیقت. جمله کلیشه‌ای «انسان ذاتا موجودی حقیقت‌جو است»، گویای کل تمایل انسان به حقیقت نیست. ما غالبا به دنبال حقایق خوشایند که هماهنگ با انتظارات و عقایدمان بوده و آرامش‌دهنده هستند، می‌گردیم. کشف حقایقی که با انتظارات ما در تضاد هستند، برای ما ناخوشایند به نظر می‌رسند و در نگاه اول برایمان تناسب‌افزا نیستند، در ما انگیزه چندانی برای جستجو

و تایید بوجود نمی‌آورند. چنین حقایقی، ممکن است حتی منجر به مقاومت در ما نیز شوند. ذهن ما معمولا اقدام به غربال آنچه که قبلا کشف شده می‌کند تا نسبت به آنچه که چندان با ذهن تکاملی تناسب‌گرای ما هماهنگ نیست، مقاومت لازم را نشان دهد. بررسی و آگاهی درباره علل و عواملی که باعث ایجاد مقاومت در ما، نسبت به حقیقت می‌شوند، کمک می‌کند تا چنانچه واقعا بخواهیم، نسبت به موانع حس حقیقت‌یابی و حقیقت‌گرایی خود بینش پیدا کرده و باز چنانچه بخواهیم بتوانیم بر آنها تسلطی نسبی پیدا کنیم.

در گام نخست، برای اینکه یافته‌های روانشناسی تکاملی مورد پذیرش قرار گیرند و در مرحله بعد، برای به کار گرفته شدن آنها، باید آن موانع درون- روانی و محیطی که برانگیزاننده مقاومت‌های ما هستند را بشناسیم. در این فصل، سعی داریم تا تعدادی از این موانع که چالش‌های پیش‌روی روانشناسی تکاملی و نظریه تکامل تلقی می‌شوند را مورد تحلیل قرار دهیم. بعضی وقتها، تحلیل این مقاومت‌های درونی و بیرونی، از بیان نظریات و یافته‌های تکاملی هم مهم‌تر بوده و نسبت به آنها دارای اولویت می‌شوند زیرا این مقاومت‌ها می‌توانند از همان ابتدا مانعی جدی بر سر راه تحقیق و مطالعه در زمینه تکامل باشند. بعضی از این نگرانی‌ها که در واقع به جا هم هستند، نه بخاطر حس نوع‌دوستی و جامعه‌گرایی فرد بلکه بخاطر اضطراب‌ها و نگرانی‌های هشیار و ناهشیار افراد از انتشار یافته‌ها و عقاید روانشناسی تکاملی است. بطور مثال، ترس خرده‌گروه‌های ایدئولوژیک یک جامعه از آگاهی دو جنس از استراتژی‌های جنسی همدیگر و تاثیر این آگاهی‌ها بر منش اجتماعی، سیاسی و خط‌مش‌های ایدئولوژیک افراد می‌تواند باعث شود تا آنها انتشار یافته‌های تکاملی را در تضاد با منافع صنفی و فردی خود بیابند.

علل مقاومت یا مخالفت‌ورزی در پذیرش تحلیل تکاملی از رفتارها و پدیده‌های انسانی را می‌توان در چند دسته طبقه‌بندی کرد. یکی از این طبقات، به اضطراب‌های وجودی ما برمی‌گردد. دسته دیگر، به ادراکات و فهم نادرست و غیردقیق از تبیینات و یافته‌های تکاملی مربوط می‌شوند. بعضی از آنها به رویکرد متخصصین و دانشمندن علوم اجتماعی و انسانی ربط دارند و دسته دیگر نیز می‌توانند به مسائل سیاسی و اجتماعی برگردند. در ذیل، تعدادی از این عوامل را بررسی خواهیم کرد. طبقه‌بندی این علل، به معنای جداسازی آنها از همدیگر نبوده و عوامل مقاومت‌ورزی می‌توانند با یکدیگر همپوشی داشته، تعامل کرده و یا اینکه یک عامل، چندین ریشه داشته باشد.

نقش سبک‌های مقابله‌ای در جستجو و ادراک اطلاعات

«هر چه در دنیا اتفاق می‌افتد، یا ما را بیدار می‌کند و یا به خواب فرو می‌برد. این ما هستیم که انتخاب می‌کنیم خواب‌مان ببرد یا بیدار شویم» (منبع؟)

«وقتی درباره مضرات سیگار خواندم، خیلی ترسیدم و تصمیم گرفتم دیگر هیچ وقت مجله نخوانم!».

می‌توان افراد را به دو دسته کلی جستجوگران اطلاعات[1] و اجتناب‌کنندگان از اطلاعات[2] تقسیم کرد. **جستجوگران اطلاعات**، کسانی هستند که هنگام مواجه با شکاف‌های اطلاعاتی، به دنبال کسب آگاهی به منظور جمع‌آوری اطلاعات لازم برای حل یک مسئله یا مشکل هستند. **اجتناب‌کنندگان از اطلاعات**، جزو گروهی تلقی می‌شوند که در هنگام مواجه با بخصوص اطلاعات ناخوشایند، ترجیح می‌دهند تا از این اطلاعات اضطراب‌زا اجتناب کنند. هر یک از این دو سبک مقابله‌ای سعی دارند تا با بحران‌های اطلاعاتی که در طول زندگی برای هر یک از ما به وفور پیش می‌آیند سازگار شوند. اما اینکه در درازمدت، کدامیک از این دو سبک می‌توانند چاره‌ساز باشند، مسئله‌ای است که به تعریف ما از چاره ساز بودن و حل مسئله برمی‌گردد. اجتناب از جستجوی اطلاعات، چه به صورت دوری جستن از کنکاش در مسائل و چه بصورت اکراه از پذیرفتن اطلاعات ناهماهنگ با انتظارات، خواسته‌ها، آرزوها و باورهای قبلی ما درباره یک موضوع باشد، می‌تواند در کوتاه‌مدت موجب کاهش نگرانی و اضطراب افراد شود اما در درازمدت هزینه غوطه‌ور شدن در واقعیت‌هایی که فرد را محصور کرده‌اند بدون اینکه او آمادگی برای مواجه شدن با آنها را داشته باشد، در پی خواهند داشت. جستجوی اطلاعات، بخصوص هنگامی که این اطلاعات با تمایلات و انتظارات خوش‌بینانه ما هماهنگی نداشته باشد، می‌تواند برای بسیاری از ما ناخوشایند باشد. اما در درازمدت، چیرگی و اشراف بر اطلاعات، علاوه بر پیشگیری از بسیاری از مشکلات، می‌تواند تحمل آنها را هم برای فرد بیشتر کند. حل مسئله نیازمند دانستن درباره آن و آن هم خود نیازمند اتخاذ نگرشی پذیرا و یک سبک مقابله‌ای کارآمد در مقابل با حقایق است.

تفاوت‌های فردی در زمینه سبک‌های مقابله‌ای در مواجه با حقایق و رفتارهای بعضی از افراد در این زمینه، بعضی وقتها واقعا جالب و سئوال‌برانگیز می‌شوند. به عنوان نمونه‌ای از این پدیده، به یک مثال می‌پردازیم. فکر می‌کنید اگر عده‌ای از مردان را، با سناریوی ذیل مواجه کنیم، کدام را انتخاب خواهند کرد؟ الف) اینکه با زنی ازدواج کنند که قبل از آنها، بطور ثبت‌شده و آشکار، با دو یا سه مرد دیگر و در مجموع به مدت یک‌سال، رابطه جنسی داشته است. ب) اینکه با زنی ازدواج کنند که در طول یک‌سال گذشته، با ده یا دوازده مرد اما بطور پنهانی

---

[1]- Information Seeker
[2]- Information Avoidant

و ثبت‌نشده، رابطه داشته است. احتمالا اغلب ما خواهیم گفت که اکثر مردان، زن اول را انتخاب می‌کنند. اما اگر این دو–راهی انتخابی را، بطور واقعی آزمایش کنیم، در کمال تعجب، چیز دیگری خواهیم یافت. البته نیازی به انجام آزمایش برای بررسی چنین سناریویی نیست چرا که آن، قبلا در جامعه ما به وفور انجام شده است! جامعه ایرانی را در نظر بگیرید. نمی‌توان این حقیقت را انکار کرد که هم‌اکنون، تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از دختران و زنان جوان، بطور آشکار یا پنهان با مردان متعددی رابطه دارند. حال فکر می‌کنید اگر مردان جامعه ما، در دنیای بیرونی و واقعیت، در معرض سناریوی فوق قرار بگیرند، چگونه انتخاب خواهند کرد؟ اگر قرار باشد که هر یک از دو موقعیت فوق به رأی‌گیری گذاشته شود، به کدامیک رأی خواهند داد؟ مهمتر اینکه، در عمل و با رفتارهای خود، با چه رویه‌ای موافقت می‌کنند؟ تصور کنید که همین امشب، این ایده از رسانه‌ها پخش شود که این گونه از روابط زنان، باید ثبت شده و آشکار شوند، آنگاه مردان چه واکنشی نشان خواهند داد؟ بگذارید از علل مخالفت زنان بگذریم و به این بپردازیم که چرا عده‌ای از مردان، با این مسئله یعنی ثبت‌شدن و آشکاربودن روابط بین دو جنس مخالفت می‌کنند. بدیهی است که بخشی از مخالفت‌های عده‌ای از مردان با ثبت‌شدن روابط بین دو جنس، از پویایی‌هایی که در فصول قبل به آنها پرداختیم مانند نقش استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزای شخصی خود آنها در موافقت و مخالفت با نظام‌های جنسی و از جمله مفیدبودن پنهان‌کاری به عنوان یک استراتژی جنسی موفق برای آنها، تاثیر می‌پذیرد. اما این عوامل بحث شده، بطور کامل، معمای مخالفت عده‌ای از مردان با آشکارشدن و ثبت رسمی روابط بین دو جنس را توضیح نمی‌دهند. بطور نمونه، عده‌ای از مردان که تعدادشان هم کم نیست، اصلا قادر به برقراری روابط کوتاه‌مدت پنهانی با زنان نیستند. آنها یا دارای جذابیت‌های رفتاری و جسمی لازم برای این گونه از روابط نبوده و یا امکانات لازم برای این کار را، ندارند. پس آنها چرا با ایده آشکار شدن و ثبت روابط بین دو جنس مخالفت می‌کنند؟ آیا آنها نیز در نتیجه چنین امری، چیزی را از دست خواهند داد؟ جواب این سئوال، بطور ساده، به این واقعیت برمی‌گردد که این مردان، دوست ندارند واقعیت را با چشمان خود ببینند حتی اگر مطمئن باشند که پشت پرده، چه اتفاقاتی روی داده یا در حال جریان است! آیا آنها واقعا نمی‌بینند یا نمی‌شنوند که میزان روابط پنهان زنان و دختران با جنس مقابل چقدر است؟ مردانی که با معشوقه خود ازدواج نمی‌کنند آیا نمی‌دانند که با هرکس دیگری که ازدواج کنند ممکن است معشوقه مرد دیگری بوده باشد؟ برای برقراری روابط آزاد خود سراغ کوچه و خیابان می‌روند ولی برای انتخاب همسر، موافق خواستگاری سنتی هستند. آیا یکی از آنها واقعا فکر نمی‌کند که اگر سراغ دختری برود که در خانه نشسته و منتظر جلسه خواستگاری از اوست، آن دختر هم می‌تواند یکی از همان هزاران دختر دیگری باشد که شب قبل به پسرانی دیگر در خیابان شماره می‌داده است. دانستن، مقدمه هر تغییری است. ما در مرحله اول، باید درباره مسئله‌ای بدانیم تا بتوانیم آن را تغییر دهیم. اما آن کافی نیست. اینطور نیست که آنها از همه جا بی‌خبر باشند. بلکه چون احساس می‌کنند که نمی‌توانند

واقعیت‌های نامطلوب را تغییر دهند، ترجیح می‌دهند ذهن خود را از طریق یک سبک مقابله‌ای اجتنابی آرام کرده و آن را از دست این واقعیت‌هایی که برای آنها تلخ و ناگوار است، رها سازند. بطور خلاصه، رویکرد کلی این افراد در زندگی اینست که در زمان مقابله با مسائلی که احساس می‌کنند نمی‌توانند یا نمی‌خواهند تغییر دهند، ترجیح می‌دهند غفلت‌ورزی کنند. انگار ذهن آنها بر اساس این ایده جلو می‌رود که: «اگر نتوانیم چیز ناخوشایندی را تغییر دهیم، پس همان بهتر که درباره آن ندانیم!». غافل از اینکه، واقعیت‌ها پا برجا می‌مانند حتی اگر ما آنها را نبینیم یا نديده بگیریم. از طرف دیگر، دانستن بر ندانستن، در هر شرایطی حتی اگر تغییر امکان‌پذیر نباشد، ارجحیت دارد. چرا که ما ممکن است علی‌رغم آگاهی‌یافتن، باز هم نتوانیم دنیا را عوض کنیم اما قطعا خودمان و راهی که انتخاب می‌کنیم را می‌توانیم تغییر دهیم.

شاید یکی از بزرگ‌ترین انکارهای آمیخته با حماقت مردان در جوامعی مانند کشور ما، به زمانی مربوط باشد که یک مرد، قصد انتخاب همسر دارد در حالی که خود او معتقد است که اکثریت دختران جوان، در قبل از ازدواج، با جنس مقابل ارتباط داشته‌اند. در چنین شرایطی، باور عموم مردان، به اینکه همسر مورد دلخواه‌شان، از سابقه منتسب به سایر زنان آن جامعه مبرا بوده و پاکدامن‌هایی مثال‌زدنی هستند را، می‌توان از جمله شاهکارهای آنها در بکارگیری مکانیسم انکار دانست. می‌توانید از یک دانشجوی پسر، درباره آمار و ارقام مربوط به میزان ارتباطات دانشجویان دختر با جنس مقابل سئوال کنید تا با اعدادی عجیب و غریب مواجه شوید. صرف‌نظر از اینکه این آمار اصلا درست هستند یا نه، باید این سوال را بپرسیم که پس چطور می‌شود که همین دانشجوی پسر، هنگامی که از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده، به شهر محل سکونت خود برگشته و به خواستگاری دختر همسایه‌ای می‌رود که از دانشگاهی دیگر و شهری دورتر فارغ‌التحصیل شده، همه آن آمار و ارقام را فراموش می‌کند! آیا فقط دختران دانشجوی دانشگاه محل تحصیل همان پسر هستند که با جنس مقابل رابطه دارند یا اینکه آن دانشجوی پسر، بطور ناهشیار یا هشیارانه ترجیح می‌دهد کسی را به همسری برگزیند که از گذشته او اطلاع چندانی ندارد. او حتی ممکن است انتخاب کند که تحقیق چندانی هم درباره همسر آینده‌اش نکند و یا، این تحقیقات را، با تحریفات و خودفریبی‌های متعدد انجام دهد. مردی که همه اینها را می‌داند ولی باز می‌گوید «قصد دارم از جایی همسر بگیریم که زنان آنها کمتر در معرض آسیب‌های اجتماعی و اخلاقی قرار گرفته باشند» در واقع در حال جفت و جور کردن یک مکانیسم انکار دیگر با یک کارکرد روانشناختی عمیق است: «بهتر است از جایی زن بگیرم که حداقل آشکارا خود و اطرافیان‌ام از گذشته او اطلاعی نداشته باشیم!». چنین مکانیسم‌های انکارگرانه‌ای، در صورت مهم‌بودن ارتباطات قبلی همسر برای یک مرد، علاوه بر اینکه باعث نوعی غفلت‌ورزی و ناآگاهی خودکامبخش برای فرد می‌شوند، فرد را از چالش‌های ازدواج با کسی که ارتباطات خود را در محل سکونت فعلی برقرار می‌کرده نیز، رها می‌کنند. با این روش، آن مرد می‌تواند مطمئن باشد که وقتی با همسرش در خیابان‌های

شهر قدم می‌زند، با نگاه‌های معنادار جوانانی که معشوق‌های قبلی همسرش بوده‌اند و خاطرات زیادی با او داشته‌اند و الان به بازوهای حلقه‌شده آنها زل زده‌اند، روبرو نمی‌شود. این مکانسیم‌های انتخابی که می‌توانند خودآگاه یا ناخودآگاه باشند، نوعی انکار واقعیت احتمالی یا حتمی از طرف فرد هستند. اما در نهایت، تغییری در آنچه که اتفاق افتاده یا خواهد افتاد، نخواهند داد.

تلخی حقیقت، شیرینی ناآگاهی و آواز پنبه در گوشم کنید!

«چه نیک می‌توانیم حواس خویش را گذرگاهی برای امور سطحی ببینیم. از همان سر منزل کار دریافته‌ایم که ناآگاهی خویش را پاس بداریم تا بتوانیم از خود زندگی لذت ببریم!» (نیچه).

«افرادی که نه فهمیده‌اند، نه دیده‌اند، نه شنیده‌اند و حتی تحمل شنیدن حقایق را هم ندارند، هرچند در ظاهر دهان شما را نمی‌بندند اما نهایتا شما را به سرزمین سکوت و گوشه‌نشینی تبعید می‌کنند».

اگر عقل و تجربه شما دو برابر شود، احتمالا سکوت شما هم چند برابر خواهد شد. یکی از مواردی که موجب افزایش سکوت در شما می‌شود، برخورد با افرادی است که حقیقت را می‌دانند و یا می‌توانند بدانند اما به گونه‌ای رفتار می‌کنند که انگار فرسنگ‌ها از آن دورند. آنها شدیدا دوست دارند که از واقعیت دور بمانند و به هیچ وجه نمی‌خواهند با آن مواجه شوند. دفاع‌های شخصیتی، قدرت تحمل آنها در مقابل واقعیت، برداشت و شناخت‌های آنها درباره پیامدهای این حقایق، هیجانات غیرقابل تحمل و شدیدی که هنگام مواجه با این حقایق به آنها دست می‌دهد و بسیاری دیگر از عوامل روانشناختی و بافتاری احاطه‌کننده آنها، مجالی برای بروز ذره‌ای حقیقت از روزنه آگاهی، به آنها نمی‌دهد. عده‌ای از این افراد، همان‌هایی هستند که هنگام شنیدن آنچه که دوست ندارند بشنوند، هوچی‌گری راه می‌اندازند، داد و فریاد می‌کنند و مسلک و مرام را به پیش می‌کشند. متأسفانه ضعف شخصیتی این گروه از افراد آنقدر زیاد است که هر امیدی برای اثربخش بودن آگاه‌سازی آنها را، ناامید می‌سازد.

خودپنداره ایده‌آل‌گرایانه؛ سدی در مقابل پذیرش واقعیت‌ها

«چون نمی‌توانیم حقیقت را تغییر دهیم، بگذار چشم‌هایی را تغییر دهیم که حقیقت را می‌بینند!». (نیکوس کازانتزاکیس، ۱۹۶۱).

«باید از گفتنی‌هایی گفت که احتمالا بسیاری آنها را می‌دانند ولی جرئت ابراز آنها را برای حتی خودشان هم ندارند» (تولستوی).

روانشناسی تکاملی، همانند تعدادی دیگر از سایر رویکردهای روانشناسی، با چالش‌های ایدئولوژیکی و تفکری افرادی که قصد پذیرش آن را دارند، مواجه است. هنگامی‌که رویکرد رفتارگرایی در روانشناسی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ (میلادی) رشد خود را طی می‌کرد، از سوی منتقدان به این متهم می‌شد (و هنوز هم بعضی وقتها می‌شود) که این رویکرد، دیدگاهی رباتیک نسبت به انسان دارد و انسان را به نوعی اسیر سابقه شرطی‌شدن‌های خودش می‌بیند. این در حالی بود که فقط بعد از یک دهه رشد و شکوفایی این رویکرد، بسیاری از متخصصین درون و بیرون روانشناسی، از تکنیک‌های آن برای فعالیت‌های حرفه‌ای از جمله فعالیت درمانی خود استفاده می‌کردند. امروزه، رفتارگرایی، از میان بسیاری از رویکرهای روانشناسی و رشته‌های دیگر، یکی از رویکردهای بسیار فعال و همه جا حاضر است. بسیاری از متخصصین که نسبت به این رویکرد مقاومت نشان می‌دادند، خود جزو طرفداران آن شدند. هر چند تاریخچه‌های اینچنینی، درباره بسیاری از تفکرات علمی نیز تکرار شده اما به نظر می‌رسد که وجود آنها درباره مکاتب و رویکردهای روانشناسی، اجتماعی و فلسفی، پررنگ‌تر باشد. یک علت این است که هنگامی که رویکردهای موجود در روانشناسی شروع به آشکار و عریان‌نمودن ماهیت واقعی روان و رفتار انسان می‌کنند، ما را با نوعی اضطراب وجودی ناشی از شناخت واقع‌بینانه خود مواجه می‌کنند. فروید، زمانی گفته بود که خودشیفتگی جمعی بشر، چندین بار مورد آسیب جدی واقع شد: یکی هنگامی که کپرنیک ثابت کرد که این خورشید نیست که به دور کره زمین می‌گردد، بلکه این ما هستیم که به دور او می‌گردیم. بار دوم زمانی که داروین، پرده از چگونگی پیدایش انسان برداشت و سومین بار هنگامی که خود او ثابت کرده بود که ایگو، حتی در خانه خودش هم چندان داور نیست (ایگو در نظریه فروید، جنبه منطقی و مدیریت کننده شخصیت است. منظور او از این جمله، عدم تسلط کامل و هشیارانه انسان به رفتارهایش بود). بشر، خود را موجودی خاص یا اشرف مخلوقات می‌داند (که البته در یک نگاه، همینطور هم هست). به همین خاطر، ممکن است به هر واقعیت علمی که بخواهد به این خودبزرگ‌منشی و خودشیفتگی او آسیب بزند، واکنش نشان دهد. به هرحال، این اشرف مخلوقات یا خاص دانستن انسان، واقعیت‌های وجودی او را کم یا زیاد نمی‌کند. داشتن دیدگاه واقع‌نگرانه، بسیار بهتر می‌تواند موجب پیشرفت ما شود (گواه بسیار بزرگی برای این مطلب، مقایسه شأن و ارزش واقعی انسان در جوامعی عمدتا جهان سومی است که با دیدگاه «انسان اشرف مخلوقات است» جلو رفتند با جوامعی جهان اولی که اعتراف کردند انسان اَنطر مخلوقات است!).

واقعیت‌های بزرگ، پیامدهای بزرگی به دنبال خواهند داشت. وقتی رفتارگرایی بر سابقه شرطی‌شدن‌های ما به عنوان یکی از علل مهم شکل‌گیری شخصیت تاکید داشت و وقتی که کپرنیک می‌گفت زمین مرکز عالم نیست، هر کدام پیام‌های خاصی برای ما داشتند. در مورد اول، اینکه ما آنطور هم که فکر می‌کنیم صاحب اراده

آزاد نبوده و محیط که خود را در قالب والدین، رسانه‌ها و شرایط اجتماعی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی نشان می‌دهند، بر ما از طریق شرطی‌کردن ما، تاثیر دارند. در مورد دوم، پیام این بود که سیاره ما زمین و نتیجتا خود ما، مرکز کائنات و به نوعی مرکز و محور عالم وجود نیستیم. مقاومت در پذیرش حقایق، آن حقایق را تغییر نمی‌دهند، بلکه صرفا برداشت‌های ما را دچار تحریف و اعوجاج می‌کنند. زمانی که گالیله، بوسیله کلیسای کاتولیک مجبور شده بود که در دادگاه (یا کلیسا؟) اقرار کند که این خورشید است که به دور زمین می‌گردد و نه زمین به دور خورشید، او جمله‌ای بسیار پر معنا و نغز را بیان کرد: "ای زمین، من گواهی می‌دهم که این خورشید است که به دور تو می‌گردد و نه تو به دور خورشید، اما ای زمین تو بگردا". آری، گردش زمین به دور خورشید با قسم هیچ انسانی، حتی گالیله، متوقف نخواهد شد!

روانشناسی تکاملی سعی دارد تا عینک خوش‌بینی افراطی را با واقع‌بینی حقیقی، جایگزین کند. انسان دوست دارد که واقعیت‌ها، آنطوری باشند که او دوست دارد (تفکر آرزومندانه) یا فکر می‌کند که اگر به این نحو باشند، عادلانه‌تر است. این در حالیست که حقایقی که این رویکرد علمی از آنها پرده برمی‌دارد، ممکن است با تصور ما از واقعیت‌ها، هماهنگ نباشند. یکی از اَشکال شجاعت و جرأت‌ورزی این است که جرأت حقیقت‌جویی، حقیقت‌یابی و پذیرش آن را در خود بپرورانیم. متاسفانه، اکثر ما، به دنبال شنیدن آن چیزی هستیم که دوست داریم بشنویم و نه آنچه که واقعا حقیقت است و یا حتی به آن نیازمندیم. این نقص در پذیرش واقعیت، ما را آسیب‌پذیرتر هم می‌کند. چرا که، آگاهی از حقیقت تلخ، پیشگیری‌کننده‌تر از یک خودفریبی رویاءگونه و دروغ شیرین است. این یک واقعیت مهم است که تکامل بشر به نحوی بوده که جز در سایه ممانعت‌ها و استمدادهای بیرونی نمی‌توان او را از غرایزش بازداشت. و این حقیقت کاملا اثبات شده است که ظرفیت تعهد و از جمله تعهد زناشویی در انسان چندان بالا نیست و اگر واقعا قصد داریم پیوندهای زناشویی محکم‌تری در جامعه داشته باشیم، باید از ابزارهای دیگر نیز برای تقویت این پیوندها استفاده کنیم.

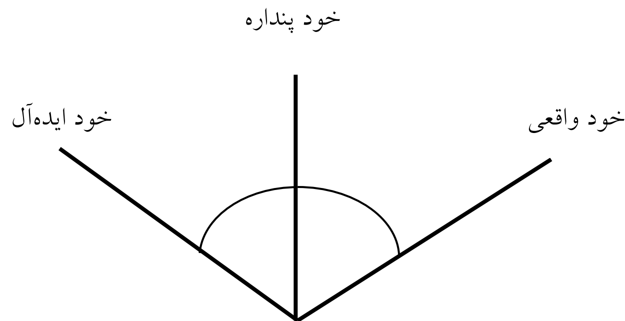
یکی از عوامل تعیین‌کننده میزان مخالفت‌ورزی افراد با واقعیت‌های وجودی که با آن مواجه می‌شوند، به همپوشانی و عدم همپوشانی خودهای آنها برمی‌گردد. در روان هر فرد، چندین «خود[1]» وجود دارد که هر یک به جنبه خاصی از روان او اشاره می‌کنند. **خود واقعی**[2]، مجموعه تجربه‌های واقعی فرد اعم از احساسات، تفکرات، آرزوها، انگیزه‌ها و حوادث تجربه شده در زندگی واقعی اوست. خود واقعی فرد، یک تصویر واقعی است از آنچه که فرد واقعا هست. **خودپنداره**[3]، به برداشت و تصور فرد از خودش گفته می‌شود. برداشت‌هایی که هر یک از ما

[1]- Self
[2]- Actual
[3]- Self- image

از خودمان داریم و آنچه که فکر می‌کنیم هستیم، تا حد قابل ملاحظه‌ای منتج از خودپنداره ماست. **خود ایده‌آل**[1]، به یک خود آرمانی و تصویری ایده‌آل از آنچه که دوست داریم باشیم، گفته می‌شود. خود ایده‌آل، مجموعه آرزوهای فرد برای رسیدن به یک خود مطلوب است که در قالب یک تصویر ذهنی ایده‌آل درآمده است. هر چند بعضی از خصایص و ویژگی‌ها هستند که احتمالاً افراد در گنجاندن آنها در خود ایده‌آل‌شان، شباهت اساسی با یکدیگر دارند. بطور مثال، هر یک از ما دوست داریم افرادی شایسته و جذاب باشیم. اما استانداردهای خود ایده‌آل افراد، همچنین بر مبنای آنچه که آنها فکر می‌کنند مطلوب و ایده‌آل است، با همدیگر تفاوت‌هایی دارند. یکی از نکات مطرح شده در مورد وضعیت سلامت روان و در کل حالات روانشناختی فرد، هماهنگی یا عدم هماهنگی بین این خودها است. در حالت ایده‌ال، انتظار می‌رود که خودپنداره فرد یعنی تصوری که فرد از خودش دارد، مبنی بر خود واقعی و به عبارتی مبتنی بر واقعیت‌های وجودی خودش باشد. در مورد خود ایده‌آل نیز، چنانچه خود ایده‌آل فرد، از خود واقعی یا خودپنداره فاصله زیادی داشته باشد، می‌توانیم شاهد احساس سرخوردگی، ناکامی، افسردگی، ناامیدی یا احساس حقارت باشیم. در این حالت، فرد احساس می‌کند که فاصله زیادی با آنچه که باید باشد داشته و امیدی برای رسیدن به آنچه که فکر می‌کند یا انتظار دارد باشد، ندارد. یکی از حالاتی که می‌تواند موجب بوجود آمدن اختلال در روند شکل‌گیری یک خودپنداره سالم شود این است که این خودپنداره، نه بر مبنای خود واقعی بلکه بر مبنای خود ایده‌آل فرد ساخته شود. در این وضعیت، فرد دارای یک «تصور از خود» کاذب و بزرگ‌منشانه است. افرادی که چنین خودپنداره‌هایی دارند، دارای نگرشی تحریف شده نسبت به خودشان و تجارب‌شان بوده و در پذیرش پسخوراندهای اطرافیان‌شان درباره خودشان، مقاومت نشان می‌دهند. این افراد نه تنها واقعیت‌های موجود درباره خودشان را نمی‌پذیرند بلکه در صورت مواجه با چنین واقعیت‌هایی، شروع به استفاده از مکانیسم‌های تحریف واقعیت همانند انکار و سایر مکانیسم‌های دفاعی هم می‌کنند. شکل زیر، رابطه بین انواع خود را نشان می‌دهد. هر چقدر که زاویه بین خودپنداره و خود واقعی بیشتر بوده و در عوض بیشتر به خود ایده‌آل نزدیک شود، انکار و تحریف واقعیت و نپذیرفتن واقعیت‌ها از جانب فرد هم بیشتر می‌شود.

---

[1]- Ideal



شکل ۱-۱۱: ارتباط بین خودپنداره، خود واقعی و خود ایده‌آل. مقدار زاویه‌های بین خودپنداره، خود واقعی و خود ایده‌آل، تعیین‌کننده یک خودپنداره سالم یا ناسالم است؛ هر چقدر که خودپنداره فرد، به خود ایده‌آل او نزدیک‌تر و از خود واقعی او دورتر می‌شود، شاهد آسیب‌شناسی روانی بیشتری در فرد خواهیم بود.

کارن هورنای، روانکاو و نظریه‌پرداز شخصیت، در جایی می‌گوید که "خودکاوی[1]، از جمله درد آورترین کارهاست". این مسئله درباره همه افراد صدق می کند اما احتمالاً در مورد افراد دارای خودپنداره غیرواقع‌بینانه، شدت بیشتری دارد. این مسئله نیز به همان تفاوت فاصله خود واقعی و خودپنداره فرد برمی‌گردد. روانشناسی تکاملی، پر است از یافته‌ها و حقایقی که برای انسان‌های خودشیفته‌ای که احساس می‌کنند آفریدگانی از همه نظر کامل هستند، تا مغز استخوان فشار وارد می‌کند. طبیعتا، افرادی که خودپنداره غیرواقعی و ناسالم‌تری دارند، نسبت به پذیرش دیدگاه‌هایی که واقعیت‌های وجودی انسان را می‌گویند، مقاوت بیشتری نشان می‌دهند. پذیرش این واقعیت‌های علمی در مورد انسان، در واقع به معنای سقوط امپراطوری یک خودپنداره آرمان‌گرایانه در آنها خواهد بود، زیرا آنها نیز انسان بوده و مشمول همان واقعیت‌ها دانسته می‌شوند.

هر چند که ما ممکن است بعضی وقتها از دانستن درباره بعضی از مسائل، احساس خطر و ترس کنیم، اما ندانستن درباره آنها می‌تواند به مراتب خطرناک‌تر و ترس‌آورتر باشد. چه ما حقیقت را بپذیریم و چه نپذیریم، هیچ چیز حقیقت‌های ناخواسته را تغییر نخواهد داد. نپذیرفتن آنها فقط موجب ضرر بیشتر ما خواهد شد. آگاهی، منافع زیادی دارد که همه ما از آنها اطلاع داریم. واقعیتها، هر چند ناخواسته باشند، قدرت پیش‌بینی، کنترل و پیشگیری را به ما می‌دهند ولی تحریف و انکار واقعیت و پناه بردن به تخیل، هر چند همانند مسکّنی کوتاه‌مدت عمل می‌کنند اما در نهایت، برای ما و جامعه انسانی، گران تمام می‌شوند. به عقیده بعضی از محققین (لانگلی، ۲۰۰۵)، اطلاعات بنیادینی که یک زن در مورد تمایلات جنسی سرشتی خود دارد، می‌تواند تصمیم‌های او برای طلاق گرفتن یا نگرفتن را تحت تاثیر قرار دهد. همچنین آگاهی یک مرد درباره علل احساسات و رفتارهای جنسی‌اش، نسبت به سرکوب کسب آگاهی در مورد آنها، بیشتر می‌توانند به تغییر او کمک کنند. اگر واقعا

[1] - Self analysis

می‌خواهیم به جامعه‌ای بهتر برسیم، باید مراحل رشد را طی کنیم. ارتقاء و رشد هیچ چیز بدون شناخت درست و دقیق آن امکان‌پذیر نیست. و این شناخت، در درجه اول، حاصل نمی‌شود مگر با اکتساب یک موهبت که عبارت است از: پذیرش واقعیت‌های نه چندان مطلوب بشری. مثل این واقعیت که همه ما انسان هستیم و ممکن است راهبردهای جنسی داشته باشیم که برای همسران‌مان و حتی خودمان، ناخواسته، ناپذیرفتنی، ناعادلانه و حتی تنفرانگیز به نظر برسند. و یا این که رفتارهای‌مان نسبت به افراد دیگر، متناسب با تاثیر آنها بر تناسب ما تغییر می‌کند، اینکه ممکن است با افراد جذاب، به نحوی متفاوت از افراد ناجذاب رفتار کنیم و... . این پذیرش را می‌توانیم نقطه عطفی برای حرکت در جاده دشوار رسیدن به خودشناسی و رشد خویشتن بدانیم.

فشار روانی؛ هزینه خودشناسی و دیگرشناسی

«حتی از میان دلیرترین کسان‌مان، چه اندک‌اند آنان که دانایی خویش را تاب توانند آورد» (نیچه).

«حقیقتی که تحقیرمان کند، بهتر از دروغی است که فریب‌مان دهد چرا که در این حقارت، خودشناسی نهفته و در آن دروغ، گمراهی» (منبع؟).

"هر انسانی خاطراتی دارد که به کسی به‌جز دوستان نزدیک‌ش نمی‌گوید. موضوعاتی در ذهن دارد که حتی نمی‌تواند برای دوستان نزدیک‌ش آشکار کند. ولی چیزهای هم هست که انسان قادر نیست حتی به خودش هم بگوید. هر انسان آبرومندی، مقدار زیادی از این چیزها را در ذهن خود بطور پنهانی دارد" (داستایوفسکی).

همانطور که داروین معتقد بود بعضی وقتها: «جهالت، بیش از دانایی، احساس امنیت ایجاد می‌کند». انکار واقعیت‌های منفی، از جمله مکانیسم‌های روانی- دفاعی رایج در انسان است. استفاده از این مکانیسم دفاعی، حتی در مواردی که یکی از زوجین، مشکوک به یا مطمئن از خیانت همسر می‌شود نیز ثابت شده است (رک به باس، ۲۰۰۰). به عقیده آلفرد آدلر (روانشناس و روانکاو)، میزان رشد روانشناختی هر فرد، با میزان هشیار شدن ناهشیاری او برای خودش، ارتباط دارد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که هر چقدر که محتویات و مکنونات ناهشیاری فرد برای خودش هشیارانه‌تر شده باشند، فرد از رشد روانشناختی بیشتری برخوردار است. ما باید بین یک ماشین زیستی و ناهشیار- زده که ناآگاهانه در حال انجام وظایفی است که ژن‌هایش به او تحمیل می‌کنند و ارگانیسمی هوشمندانه‌تر که حداقل نسبت به بخشی از مکانیسم‌های ناهشیارش، بینش و بصیرت یافته و نتیجتا از قدرت اراده لااقل کمی واقعی‌تر و انتخاب حقیقی بیشتری برخوردار شده، یکی را انتخاب کنیم. البته شاید قسمت مشکل و دشوار مسئله این باشد که انتخاب دوم، مستلزم کنکاش‌ها و پذیرش‌هایی است که در بسیاری

از مواقع، همراه با رنج‌های روانشناختی هستند. و البته این خاصیت حقیقت است! به هر حال، پذیرش این دردها به منظور نائل‌شدن به حقیقت، در عوض می‌تواند همراه با رهایی از دردها و دشواری‌های دیگر باشد.

رایت به عنوان یک مثال در این رابطه می‌گوید: "خودفریبی یک زن در مورد تمایلات فرازناشویی خود و وانمود به نداشتن چنین تمایلاتی، می‌تواند برای او انطباقی باشد. این خودفریبی می‌تواند باعث شود تا یک زن ازدواج کرده، حتی درصورتی‌که ذهن ناهشیارش به دنبال کاندیداهای مناسب برای رابطه فرازناشویی است، بطور دائم درباره مسائل جنسی خود احساس نگرانی نکرده و در عوض زمانی‌که اشتیاق شدیدا بالایی برای آن کاندیدا بوجود آمد، به او خبر داده و وارد بخش هشیار ذهن او شوند" (۱۹۹۶).

نشان داده شده که بین میزان تستوسترون مردان و گرایشات فکری محافظه‌کارانه آنها نسبت به زنان از قبیل نگرش به آزادی زنان، همبستگی وجود دارد. بدین معنی که مردانِ با سطوح آندروژن بالاتر، در مقابل تفکرات آزادی‌خواهانه زنان در جامعه، با مقاومت و محافظه‌کاری بیشتری واکنش نشان می‌دهند. از سوی دیگر، مردان طبقه آلفا یعنی همان مردانی که زنان بطور کلی برای روابط کوتاه‌مدت و یا اوسط چرخه حاملگی ترجیح می‌دهند نسبت به مردان بتا یعنی همان مردانی که زنان برای روابط درازمدت خود مانند ازدواج ترجیح می‌دهند و نه روابط کوتاه‌مدت، دارای میزان تستوسترون یا تحمل آندروژنی بالاتری هستند. بر این اساس، علت این تفاوت مردان در پذیرش دیدگاه‌های آزادی‌خواهانه زنان را، هم می‌توان به شرایط زیست- هورمونی آنها و هم به تجارب آنها در رابطه با زنان نسبت داد. علت هر چه که باشد، می‌توان انتظار داشت که این عوامل، احتمالا واکنش مردان متفاوت را، نسبت به واقعیت‌ها و یافته‌های روانشناسی تکاملی در زمینه رفتارهای جنسی زنان، متفاوت کنند. بطور مثال، احتمالا واکنش مردان بتا نسبت به این یافته‌ها، شدیدتر و حاکی از مقاومت بیشتر است زیرا این طبقه از مردان، اولا تجارب کمتری در رابطه با زنان دارند و دوما، برای آنها، پذیرش واقعیت‌های مربوط به رفتارهای جنسی زنان، توأم با اضطراب و نگرانی بیشتری خواهد بود. بطور نمونه، استراتژی دوگانه جنسی زنان یعنی این واقعیت که انتخاب زنان برای روابط کوتاه‌مدت جنسی و همچنین برای اواسط چرخه قاعدگی، غالبا مردانی از طبقه مردان آلفاست و نه مردان متعلق به گروه بتا، ذهن مردان آسیب‌پذیرتر را بیشتر آزار خواهد داد.

ما نباید در مورد آنچه که واقعا هستیم، احساس شرمساری، خجالت یا حقارت داشته باشیم. اما همچنین حق نداریم واقعیت‌های وجودی خودمان یا دیگران را انکار کرده و یا مورد بی‌توجهی و غفلت قرار دهیم. چرا که هر دو مورد فوق، با روح خودشناسی و دیگرشناسی که به معنای درک صحیح و اصیل حالات خود و دیگران است، در تضاد هستند. دانستن و آگاهی هر جنس درباره هوس‌های ناخواستنی و احساسات و هیجانات ناهماهنگ با اخلاق و هنجارها، نه تنها برای خود آن جنس بلکه برای جنس مقابلش (احتمالا حتی به میزانی

بیشتر)، اضطراب‌برانگیز است. از این رو، برای کاربردی‌شدن یافته‌های روانشناسی جنسی- تکاملی، علاوه بر اینکه نیاز است که هر جنس، نسبت به واقعیت‌های علمی کشف‌شده در مورد جنس خودش پذیرش نشان دهد، همچنین نیاز است که واقعیت‌های مربوط به جنس مقابل خود را نیز بپذیرد.

شوک حقیقت

«فکر می‌کنم اصولا آدم باید کتاب‌هایی بخواند که گازش می‌گیرند و نیشش می‌زنند. اگر کتابی که می‌خوانیم مانند یک مُشت، نخورد به جمجمه‌مان و بیدارمان نکند، پس چرا می‌خوانیم‌ش؟ که به قول تو حال‌مان خوش بشود؟ بدون کتاب هم که می‌شود خوش‌حال بود. تازه لازم باشد، خودمان می‌توانیم از این کتاب‌هایی بنویسیم که حال‌مان را خوش می‌کند. اما ما نیاز به کتاب‌هایی داریم که مثل یک ناخوش‌حالی سخت دردناک، متاثرمان کند؛ مثل مرگ کسی که از خودمان بیشتر دوستش داشتیم؛ مثل زمانی که در جنگل‌ها پیش می‌رویم، دور از همه آدم‌ها؛ مثل یک خودکشی. کتاب باید مثل تبری باشد برای دریای یخ‌زده درون‌مان.» (بخشی از نامهٔ فرانتس کافکا به دوستش اسکار پولاک).

رسیدن به حقیقت، فقط خواستنی و فرح‌بخش نیست، آن، همچنین می‌تواند ناراحت‌کننده و شوک‌آور نیز باشد. آگاه‌شدن و کسب اطلاع درباره بعضی از حقایق و امور انسانی، بطور بالقوه و تلویحی، سرآغاز بسیاری از چیزهای دیگر است. این چیزهای دیگر، از شخصی‌ترین سطوح زندگی انسانی مانند زندگی روانی هر فرد تا وسیع‌ترین سطوح مانند سطح اجتماعی را در بر می‌گیرند. سازگارشدن با یک دریافت جدید از دنیای اطراف و حقیقت مسائل، ادغام شناخت‌های نو با دنیای ذهنی قبلی، کنارآمدن با هیجانات منتج از شنیدن حقایق مانند اضطراب‌ها و افسردگی‌های احتمالی همراه با آنها، لزوم بازسازی رفتاری خود و/ یا دیگران، الزام تغییر در کدهای هنجاری، اجتماعی و حقوقی، هضم این مطلب که دنیا آنطور که تا قبل از این فکر می‌کردیم نبوده و باید آجرهای برداشت‌مان از انسان و جهان را تغییر داده و دوباره روی هم بچینیم و بسیاری از دیگر همراهان حقیقت، می‌توانند باعث شود تا عده‌ای از ما، از ادامه این راه بطور بالقوه زحمت‌آور و پرمخاطره، منصرف شویم. کشش و داشتن ظرفیت لازم برای تحمل واقعیت‌ها یکی از عواملی است که تعیین می‌کند حقایقی که فرد تا به حال نشنیده، تا چه حد برای او شوک‌آور باشند. یکی از عوامل تعیین‌کننده این ظرفیت نیز، میزان مواجه قبلی فرد با این حقایق است. کتاب‌های آموزشی ما، از دوران ابتدایی گرفته تا مقاطع بسیار بالا، غالبا نمایی تحریف‌شده و رمانتیک، از انسان و انگیزه‌های رفتاری او به ما ارائه می‌دهند. آموزش‌های غیررسمی مانند آنچه که به افراد به عنوان تربیت آموخته می‌شود نیز، غالبا بر همین سبک هستند. این باعث می‌شود تا افراد، هنگامی‌که در بزرگسالی با واقعیت‌هایی متفاوت از آنچه انتظار داشتند مواجه شوند، ترجیح دهند تا گوش‌های

خود را بگیرند. اما ندانستن درباره چیزهایی که در یک راه انتظار ما را می‌کشند، تغییری در ماهیت آنها نخواهد داد. این فرار از حقایق و نپذیرفتن آنها، غالبا فقط مدت زمانی فرصت را برای ما می‌خرد ولی به منزله برگ بازنده بزرگی برای اغلب ما خواهد بود.

همه ما، برای سیر و سفر در جاده زندگی، حال به هر سویی که باشد، هزینه گزافی می‌دهیم. در این راه، ما بهترین چیزهای‌مان را هزینه می‌کنیم: عمر، انرژی، وقت، سرمایه مادی، فکر، سلامتی، جوانی و... . اما متاسفانه، همه ما اینقدر خوش‌شانس نیستیم که هنگام رسیدن به مراحل مختلف این جاده، به این نتیجه برسیم که راهی که آمده‌ایم درست بوده است. برای بسیاری از ما، پذیرش اینکه در بخش‌هایی یا کل این جاده پرمشقت زندگی، مسیر را به بیراهه رفته‌ایم، چاره‌ناپذیر به نظر می‌رسد. وقتی که کار به اینجا می‌رسد، خستگی راهی که پیموده‌ایم، برای ما دوچندان می‌شود. علم و حقیقت، می‌توانند چراغ راهنمای جاده زندگی باشند و البته همه نمی‌خواهند به قوانین راهنمایی و رانندگی احترام بگذارند! چرا که این احتمال هست که نتوانیم یا نخواهیم زخم پاهای‌مان و پینه دست‌های‌مان را راضی کنیم که مسیری که آمده‌ایم و کاری که کرده‌ایم، درست یا لااقل کاملا درست نبوده‌اند. یک راه صرفه‌جویانه این است که هر چه زودتر و از همان ابتدا و قبل از ورود به جاده زندگی، به بیشترین وسایل سفر تجهیز شویم. اما به کسانی که فرصت این مقدمه‌چینی را نداشته‌اند باید بگوییم که ماهی را هر وقت از آب بگیریم تازه است! و در حقیقت برای عده زیادی از ما، چاره‌ای هم جز این نیست که اگر از همان ابتدا بقچه دانش آنچنانی با خود برنداشته‌ایم لااقل سعی کنیم که در طول مسیر زندگی خود بیاموزیم.

خودفریبی انطباق‌گرایانه؛ معضلی بر سر راه حقیقت‌جویی

«هیچ‌کس نمی‌تواند ما را بهتر از خودمان فریب دهد» (گوته).

«آدمی، ناتوان‌ترین موجود جهان است، به‌ویژه در برابر خودش. هیچ‌کس، بهتر از انسان نمی‌تواند خودش را فریب دهد. هرکس، نیمی از عمرش را در فریب‌دادن خود تلف می‌کند» (آبراهام لینکلن).

«... برای آنکه پرده ابرها را از قلل مرتفع کنار بزنیم و آفتاب را بر روی آنها بتابانیم، به شادترین اتفاقات و نادرترین تصادفات نیاز هست؛ و برای درک این تابلو، [فقط] قرارگرفتن در جایی مناسب کافی نیست، بلکه خود روح، باید حجاب از مقامات رفیع خود برگیرد. ...» (نیچه، حکمت شادان، قطعه ۳۳۹؛ زندگی زن است).

در بسیاری از موارد، هنگامی‌که با غفلت‌ورزی و مقاومت افراد در پذیرش حقایق مواجه می‌شویم، ممکن است این غفلت‌ها و مقاومت‌ها را ناشی از جهل و ناآگاهی آنها قلمداد کنیم. اما زمانی‌که بیشتر دقیق می‌شویم،

متوجه می‌گردیم که ریشه انکار واقعیت‌ها و خودفریبی در مورد حقیقت مسائل، همیشه هم ناشی از کم‌دانشی یا ناآگاهی نیست. خودفریبی می‌تواند منفعت‌های انطباقی مهمی برای ما داشته باشد. انتخاب طبیعی، در رابطه با انسان، به دنبال پروراندن یک انگیزه حقیقت‌جویانه مطلق، کامل و عاری از هر گونه تحریف اطلاعات نبوده است. اینکه همیشه و در همه شرایط به دنبال حقیقت‌های عریان باشیم، هماهنگ با انطباق‌های روانشناختی و تناسبی ما نیست. این به نفع ماست که قدرت و شفافیت لنز حقیقت‌بینی ذهن‌مان را مطابق با شرایط خود تنظیم کنیم تا اینکه بخواهیم در همه موقعیت‌ها به دنبال حقیقت برویم. پندارها و رفتارهای ما درباره خودمان، خویشاوندان ژنتیکی، دوستان و هم پیمانان ما، می‌تواند آشکارا متفاوت از برخورد ما با غریبه‌ها باشد. دایره این سوگیری‌ها، بسیار وسیع بوده و می‌تواند در هر حوزه‌ای از زندگی روانی و اجتماعی انسان مشاهده شود. حوزه‌های تولیدمثلی و جنسی به دلیل تاثیر زیادشان بر تناسب فرد، یکی از این آسیب‌پذیرترین مناطق به شمار می‌روند. اتخاذ دیدگاه‌ها، نگرش‌ها، ارزش‌ها و اولویت‌بندی‌های سوگیرانه نسبت به مسائل جنسی، جنس مقابل و روابط دو جنس، از شاخ و برگ‌های این حوزه یعنی منطقه تولیدمثلی و جنسی جغرافیای ذهن هستند. شاید برای مردی که تا دهه چهارم عمر از هر گونه رابطه جنسی با جنس مقابل محروم بوده، این کارکردگرایانه باشد که از دانستن نتایج یافته‌های پژوهشی در مورد رفتارها و ترجیحات جنسی زنان اجتناب کند. این کار می‌تواند لااقل تا حدی اضطراب، نگرانی و ناامیدی او در مورد آخرین دوره‌های زمانی عمرش را که می‌تواند صرف تولیدمثل موفق و بهینه کند، کاهش دهد. این مسئله بخصوص در جوامع آزادی که نمی‌توان ترجیحات شخصی افراد را کنترل کرد، بیشتر صدق می‌کند زیرا مرد مذکور می‌داند که در چنین شرایطی، دانش بیشتر ممکن است به نگرانی او منجر شود تا اینکه توانمندی او برای کنترل شرایط موجود را افزایش دهد. هر چند که ممکن است در واقع و در عمل اینطور نباشد، اما ذهن اضطراب‌گریز ما عادت دارد که به نحوی که می‌پندارد انطباقی است بیندیشد تا اینکه بخواهد بر حقیقت امور تمرکز کند. مقدار زیادی از خاصیت کارکردی و انطباقی‌بودن خودفریبی‌ها، فقط در شرایطی مانند محیط تکاملی انطباق‌ها قابل حصول هستند. طبق معمول، فقط محیطی که ذهن انسان در آن پروریده شده، بطور کامل با محتویات این ذهن یعنی مکانیسم‌های روانشناختی انسان، سر سازگاری دارد. در عصر مدرن، قدرت اندیشه و دانش نیز باید به یاری فرد بیایند تا او بتواند مسائل خود در شرایط جدید را حل و فصل کند.

واقعیت‌های تکاملی و نگرانی‌های تکاملی

«کسی که بسیار می‌خواند و بسیار می‌داند، اما به هر دلیل وارد کارزار مبارزه برای آزادی نمی‌شود، مانند فروشگاهی بسیار بزرگ و پر از کالاست که روی در ورودی‌اش نوشته باشند "تعطیل است"».
(آبراهام لینکلن).

همانطور که باس می‌گوید: "افراد، درباره هر چیزی که خبر از پیش‌بینی رفتارهای‌شان می‌دهد، نگرانی نشان می‌دهند. علت این است که اگر شما بتوانید رفتار شخص دیگری را پیش‌بینی کنید، می‌توانید آن را کنترل کنید. دلایل انطباقی خوبی برای اینکه شما چرا نمی‌خواهید دیگران رفتارتان را پیش‌بینی کنند، وجود دارد. یکی از بینش‌های کلیدی که روانشناسی تکاملی به ما می‌دهد، این است که انسان‌ها با همدیگر تعارضاتی در زمینه علایق‌شان دارند. مانند تعارض در علایق با سایر اعضای خانواده، سایر اعضای همجنس و اعضای جنس مقابل (از جمله با همسران‌شان). اگر کسی که شما با او تعارض دارید، بتواند رفتار شما را پیش‌بینی کند، شما با چیزی مواجه خواهید شد که **تداخل راهبردی**[1] نامیده می‌شود و این مسئله، از نظر انطباقی، به ضرر شماست" (باس، ۱۹۹۶). بطور مثال، در محیط تکاملی انطباق‌ها، برای یک مرد، انطباقی‌تر این بوده که برای افزایش تناسب تولید مثلی خود، بجای اینکه همه منابع و انرژی خود را صرف یک همسر و فرزندان او کند، به دنبال همسرهای متعدد و داشتن فرزندهای بیشتر یا به زبان تکاملی، به دنبال تلاش «بیشتر برای همسریابی»[2] باشد. این در حالی است که چنین استراتژی‌هایی از طرف آن مرد، تهدیدی برای استراتژی‌های همسرش محسوب می‌شده است. پخش توجه و منابع یک مرد، به معنی دشواری یک زن برای بقاء و پرورش خود و فرزندانش بوده است. از طرف دیگر، استراتژی جنسی دوگانه یک زن، او را تشویق به داشتن روابط متعدد با مردان متفاوت می‌کند. این مسئله، علاوه بر تضمین تنوع ژنتیکی فرزندان، موجب داشتن فرزندانی که احتمالا قدرت زیستایی و تولیدمثلی بیشتری داشته‌اند، می‌شود. اما دنبال‌کردن این استراتژی بوسیله یک زن، برای همسر او بسیار سنگین تمام می‌شود زیرا بار سنگین پرورش فرزندان مردان دیگر را به عهده آن مرد قرار داده و باعث می‌شود تا تاوان سختی را که عبارت است از قطع انتقال ژن‌های خود به نسل بعد، پس بدهد. با نگاه به تعارض علایق هر یک از دو جنس برای به حداکثررسانی تناسب خود، درک اینکه چرا هر یک از دو جنس در پذیرش واقعیت‌ها و تمایلات درونی خود و بخصوص افشای آنها برای جنس مقابل مقاومت نشان می‌دهند، آسان می‌شود. از این نگرانی می‌توان تحت عنوان **تاثیر عامل پیش‌بینی‌شدن** نام برد. ما انسان‌ها مکانیسم‌های تکامل‌یافته‌ای برای

[1]- Strategic Interference
[2]- Mating Effort

ممانعت از پیش‌بینی رفتارمان بوسیله دیگران داریم. آشکارترین مثال، حالت‌های چهره‌ای[1] است. در حین تعامل با دیگران، ما سعی در کنترل حالات و ابرازات چهره‌ای خود به منظور پنهان‌سازی هیجانات واقعی‌مان داریم. افراد، با رفتارهای‌شان، به دنبال پنهان‌کردن حالات درونی خود به منظور ممانعت از پیش‌بینی‌شدن بوسیله دیگران هستند. به همین شکل، بعضی وقتها، علت مخالفت ما با عریان‌شدن حقایق، به میل ما به انجام استراتژی‌های تناسب‌افزای خودمان در تاریکی و خفا و بدون اطلاع دیگران بخصوص آن دسته از کسانی که از این استراتژی‌های ما آسیب می‌بینند، برمی‌گردد. اثر عامل پیش‌بینی‌شدن، می‌تواند باعث شود تا بعضی از مردان، زنان، و گروه‌ها و نظام‌های اعتقادی نتوانند خواسته‌های خودخواهانه و/یا ضداجتماعی خود را پنهان نگه دارند. مردانی که استراتژی‌های جنسی ولنگارانه دارند، از اینکه چارچوب‌ها و قواعد منتج از حقایق علمی بخواهد بر سر راه روابط چندگانه جنسی آنها مانع ایجاد کند، نگران می‌شوند. زنانی هم که دوگانگی در انتخاب‌های جنسی، جزو اساسی رفتارهای جنسی‌شان شده، از اینکه مهمترین پایگاه رفاهی خود یعنی مردان ناآگاه بتا را از دست بدهند، نگران می‌شوند. ترکیب استراتژی ترجیحی زنان یعنی استراتژی جنسی دوگانه با استراتژی‌های انتخابی مردان آلفا، در صورتی در جامعه امکان پیش‌روی و عملی‌شدن دارند که بطور علنی یا پنهان، مورد قبول مردان بتا هم قرار داشته باشد. پس این دو گروه از افراد، باید یک جبهه واحد در جامعه تشکیل دهند که مختصات خاص خودش را داشته باشد. در غیر اینصورت، نقشه‌کشی برای پیاده‌سازی آن استراتژی‌های جنسی که برای این دو گروه تناسب‌افزا هستند، نقش بر آب می‌شوند و این بار، اتفاقا این زنان هستند که مخالف روابط آزاد خواهند بود. بنابراین، یکی از راه‌های موجود برای اینکه این برنامه خوب پیش رود، مخالفت با اطلاع‌رسانی در جامعه برای جلوگیری از آگاه شدن مردان بتا است. بقای بعضی از نظام‌های اعتقادی و اجتماعی- جنسی در جامعه نیز در گرو همین پنهان‌ماندن حقایق و جهل توده مردم از ابعاد و اثرات این نظام‌هاست. پیش‌بینی‌شدن می‌تواند همانند آگاه‌شدن یک حریف در بازی شطرنج، مانع از تحقق امیال و خواسته‌های گروه‌های متضاد شود.

یکی دیگر از علل مقاومت‌ورزی نسبت به پذیرش و انتشار اندیشه‌های تکاملی که به مورد قبلی نیز مربوط است، به توانایی پیش‌بینی و کسب آگاهی نسبت به تمایلات و علایق درونی دیگران برمی‌گردد. این مورد، در واقع برعکس مورد قبلی است. در آنجا، فرد نگران بود که آگاه شدن دیگران و از جمله جنس مقابل از تمایلات و انگیزه‌های درونی او، بر سر راه ابراز این تمایلات مانع ایجاد کند. در اینجا، نگرانی می‌تولند راه را برای پذیرش و پردازش بیشتر اطلاعات درباره تمایلات تکاملی دیگران و از جمله جنس مقابل، سد کند. از این نگرانی، می‌توان تحت **تاثیر عامل پیش‌بینی‌کردن**، نام برد. در اینجا، فرد نه تنها باید مواجه با واقعیت‌های نه چندان خوشایند را تحمل کند، بلکه ممکن است گرفتار این اضطراب شود که برای آنچه که درباره خود،

---

[1]- Facial expressions

دیگران و جنس مقابل فهمیده، کاری هم نمی‌تواند بکند. هر چند که هر دو عامل فوق، در هر کسی ممکن است دیده شود اما اثر عامل پیش‌بینی‌شدن احتمالا بیشتر در مردان گروه الف و زنان، بخصوص زنانی که تمایل به اقدام بر اساس سیاست جنسی دوگانه دارند و اثر عامل پیش‌بینی‌کردن، درباره مردان طبقه ب و زنانی که تمایلاتی برای عمل بر مبنای استراتژی‌های جنسی کوتاه‌مدت و دوگانه ندارند، صدق می‌کند. برای دو گروه اول، عامل پیش‌بینی شدن مانعی برای محقق کردن استراتژی‌های جنسی تلقی می‌شود. برای دو گروه دوم، آگاهی نسبت به استراتژی‌های جنسی جنس مقابل، می‌تواند مضطرب یا ناامید کننده باشد. شنیدن اینکه تعدادی از زنان ممکن است بر مبنای استراتژی جنسی دوگانه رفتار کنند، برای مردانی که احساس می‌کنند از نظر خلق و خو و منش فقط برای اینکه یک مرد همسرگرا باشند، ساخته شده‌اند و یا اینکه بخاطر دلایل اعتقادی و ایدئولوژیک خود نمی‌خواهند به نحو دیگری رفتار کنند، می‌تواند ناراحت‌کننده و مقاومت‌برانگیز باشد. با این توضیحات، می‌توانیم فرض کنیم که هنگام طرح نتایج یافته‌های مربوط به استراتژی جنسی دوگانه در زنان، شاهد اضطراب، مقاومت، مخالفت‌ورزی و انزجار بیشتری از جانب مردان طبقه بتا باشیم. مردان بتا، خود را دارای ویژگی‌های مناسب برای همسر و والدی مناسب‌بودن می‌بینند و نه برای اینکه شرکای جنسی جذابی باشند. آنها احساس می‌کنند که مفهوم استراتژی جنسی دوگانه در زنان، می‌خواهد یا می‌تواند آرزوها و یا تلاش و سعی وافر آنها برای پی‌ریزی یک خانواده مطلوب را در هم بکوبد. این در حالی است که استراتژی جنسی دوگانه، یک یافته پژوهشی است نه ایده‌ای که مشوق چنین رفتاری در زنان باشد. از طرف دیگر، بارها تاکید شده که تغییر در ترجیحات و تمایلات درونی زنان که وابسته به بافت رابطه یا چرخه قاعدگی آنها باشد به معنی اقدام بیرونی قطعی بر مبنای چنین تمایلاتی نیست. بسیاری از مردان نیز تمایلات درونی عمیقی برای رفتار کردن بر اساس استراتژی‌های افزایش‌دهنده تناسب تکاملی‌شان دارند. ولی آیا همه مردان می‌خواهند، می‌توانند و یا موفق می‌شوند که بر مبنای این تمایلات عمل کنند؟ آیا همه این مردان بر مبنای این پیام زیستی که «حداکثر تنوع‌طلبی جنسی را نشان بده زیرا ژن‌های تو را با بالاترین احتمال توزیع خواهد کرد»، عمل می‌کنند؟ برای زنان نیز، آگاهی از ترجیحات جنسی و زیبایی‌شناختی مردان یا تمایلات تنوع‌طلبانه جنسی آنها، می‌تواند موجب برانگیختن تاثرات و واکنش‌های متفاوتی شود. آنها ممکن است بر اساس شرایط ظاهری مانند جذابیت جسمی و جنسی و ویژگی‌های شخصیتی یا استراتژی‌های جنسی خود، واکنش‌هایی متفاوت، از احساسات انزجار و تنفر گرفته تا مسرت و شادی و با آغوش باز پذیرفتن این واقعیت‌ها را نشان دهند.

دقت کنیم که حتی اگر افراد، تمایلات تنوع‌طلبلنه دارند و می‌خواهند با شرکای متعددی رابطه داشته باشند، این موضوع، به خودی خود، نباید چیز بدی تلقی شود. می‌شود در جامعه شرایطی فراهم کرد که هم این افراد بتوانند آزادانه نیازهای خود را ارضا کنند و هم دیگران و جامعه از این قضیه آسیب نبینند و یا کمتر آسیب

ببینند. موضوع ما در اینجا اصلا این نیست که افراد را در انتخاب سبک زندگی‌شان محدود کنیم. موضوع اینست که این آزادی، منجر به آسیب به سایرین نشود. یک زن باید آزاد باشد تا با هر تعداد مرد که تمایل دارد هم‌آغوش شود اما مردان هم حق دارند که درباره استراتژی جنسی دوگانه زنان بدانند تا بوسیله عده‌ای از این زنان مورد سوءاستفاده قرار نگیرند. همانطور که در فصل چهارم و پنجم دیدیم و بحث کردیم دغدغه بسیاری از زنانی که فریاد آزادی سر می‌دهند این نیست که صرفا آزاد باشند که با هر کسی که می‌خواهند رابطه داشته باشند. هدف عده‌ای از آنها سوءاستفاده از مردان بتاست به نحوی که دوست دارند این مردان را به عنوان کیسه‌های پول و برده‌های کاری و جنسی شکار کنند، در حالی که فرزندان‌شان یا روابط جنسی‌شان را با هر کسی که دوست دارند داشته باشند. بعد از چند سال هم اموال آن مرد نگون‌بخت را تصاحب کرده، طلاق بگیرند تا به عیاشی‌های میان‌سالی خود برسند.

اصلاح یک جامعه در درجه اول مستلزم این است که ما وجود این پویایی‌های تکاملی رفتار انسانی را به رسمیت بشناسیم تا بتوانیم فکری برای مدیریت محیط و اجتماع کنیم. بدیهی است که در صورتی که اطلاع‌رسانی نکنیم، افراد تصمیم‌های نادرستی خواهند گرفت و این خود تبعات منفی و جدی را برای جامعه خواهد داشت. پس بهتر است که واقعیت‌های انسانی را بشناسیم، به آنها اعتراف کنیم و در جهت تنظیم محیط زندگی‌مان با این حقایق گام برداریم.

گسترش یافته‌ها و تبیینات تکاملی؛ به چه چیز منجر خواهد شد؟

«آینه چون نقش تو بنمود راست   خود شکن، آینه شکستن خطاست» (حافظ).

> «کسی که می‌خواهد نیک و بد را بیافریند، باید در حقیقت یک مخرب باشد و تمام ارزش‌ها را از میان ببرد. بدین‌سان، بالاترین بدی‌ها، بالاترین نیکی‌هاست و این نیکی، خلاق است. **هر چه در نتیجه حقایق می‌شکنند، بگذار بشکنند، خانه‌های زیادی برای ساختن آماده است»** (نیچه، چنین گفت زرتشت).

ترس از نشر یافته‌ها و نظریات روانشناسی تکاملی و پیامدهای این انتشار بر اذهان عمومی، یکی دیگر از چالش‌های پیش‌روی روانشناسی تکاملی است. بعضی‌ها اعتقاد دارند که گسترش ایده‌ها و یافته‌های روانشناسی تکاملی می‌تواند باعث تبعات منفی در جامعه مانند شکاک‌شدن دو جنس نسبت به یکدیگر و بخصوص مردان نسبت به زنان و یا حتی فروریختن بنیان ازدواج شود. عده‌ای نیز می‌گویند که تحلیل‌های تکاملی زیربنای اخلاق را نشانه رفته‌اند که این می‌تواند باعث شود تا عقیده و نگرش افراد درباره ماهیت تشکیل‌دهنده آنچه که رفتار اخلاقی می‌نامیم و از همه مهمتر عمل به این رفتارها، تغییر یابد. در جواب به این نگرانی‌ها، چندین مسئله قابل

ذکر است. اول اینکه، هنوز شواهد قابل استنادی درباره اینکه نشر یافته‌های روانشناسی تکاملی، بتواند چنین اثراتی را بر روی افراد بگذارد، در دست نیست. تحلیل‌های تکاملی، زیر پای اخلاق را خالی نمی‌کنند. آنها فقط توصیف، تبیین و درک ما از پایه‌های اخلاق را، درست و دقیق‌تر می‌کنند. دیوید باس، روانشناس معروف تکاملی، هنگامی که از او پرسیده می‌شود که آیا دریافت‌ها و دانش شما از رفتار انسان، موجب شده تا نسبت به دیگران، تغییراتی در نگرش‌ها، احساسات یا رفتارهای خود نسبت به مسائل مختلف احساس کنید، یک جواب جالب می‌دهد. او می‌گوید که یک روانشناس تکاملی مانند خودش، همانند یک متخصص تغذیه است. همانطور که آگاهی و دانش نسبت به غذاها، ذائقه یک متخصص تغذیه را نسبت به غذاها تغییر نخواهد داد، دانش روانشناسی تکاملی نیز، منجر به تغییرات اساسی در احساسات افراد نسبت به مسائل نخواهد شد. البته در ادامه سخنان او، می‌توان این را هم اضافه کرد که البته یک متخصص تغذیه با دانشی که در مورد غذاها و اثرات آنها دارد، از آن پس بهتر می‌تواند تشخیص دهد که چه غذاهایی را بخورد و یا از خوردن چه غذاهایی امتناع کند. همچنین او حالا خوب می‌داند که غذاها از طریق چه مکانیسم‌هایی در بدن، جذب شده و چه تاثیراتی را و به چه نحوی، دارند. بر همین قیاس، دانش تکاملی یک فرد، می‌تواند به او در درک فرایندهای زمینه‌ساز احساسات، تفکرات و رفتارهای خودش و دیگران و انتخاب‌های مناسب و درست یاری رساند. بنابراین، بطور بالقوه، آنچه که باید از نشر یافته‌های روانشناسی تکاملی انتظار داشته باشیم، کمک به افراد در سازگاری و انتخاب‌های درست‌تر و نه تخریب احساسات و نگرش آنها نسبت به مسائل مختلف است. آگاهی نسبت به روانشناسی جنسی دو جنس باعث نمی‌شود تا مردان از ازدواج صرف‌نظر کنند. نیازهای جنسی و نیاز به جنس مقابل، آنقدر در درون هر مردی ریشه‌دار و عمیق هست که آگاهی از بنیادهای تکاملی رفتارهای جنسی در زنان، منجر به از بین رفتن تمایل بسیاری از آنان به ازدواج، نخواهد شد. آنچه که دانش تکاملی می‌تواند برای آنها به ارمغان بیاورد، فرصت انتخاب‌های همراه با بینش بیشتر و اصلاحات لازم در رفتارها است. این نتیجه مفید هم نباید نامطلوب انگاشته شود هرچند که این بینش‌یابی بالاتر مردان در انتخاب‌ها و رفتارهای خود، واقعا می‌تواند به ضرر عده‌ای از افراد سوءاستفاده‌گر تمام شود. بر همین قیاس، تغییر دانش فرد درباره ریشه‌های واقعی آن‌دسته از رفتارهای اخلاقی که فضایل اخلاقی نامیده می‌شوند، منجر به کاهش ارزش و اهمیت مثبت این رفتارها نمی‌شوند. یک فرد واقعا خیّر، از فردای روزی که کتابی درباره تحلیل تکاملی اخلاق خوانده است، دست از کارهای انسان‌دوستانه خود نمی‌کشد، اما این مطالعه ممکن است بتواند به یک تغییر مثبت و سازنده در رفتار شخصی که تابحال سعی داشته از طریق صدقه‌دادن و معامله با یک نیروی فراطبیعی، در برابر تبعات منفی رفتارهای نابخردانه خودش سپری بسازد، منجر شود. مسئله دیگر اینکه، همانطور که یک متخصص تغذیه حتی با وجود داشتن دانش تخصصی در مورد عوارض منفی بعضی از غذاها، ممکن است نخواهد این دانش خود را وارد زندگی عملی‌اش کند، هیچ تضمینی وجود ندارد که آگاهی افراد از

ریشه‌های رفتارشان، در نهایت منجر به تغییر رفتار در آنها شود. در واقع، در بسیاری از موارد، ما با عدم آگاهی روبرو نیستیم، بلکه با مقاومت عمدی یا غیرعمدی نسبت به واقعیت‌ها که بنا به دلایل دیگر و از جمله خودخواهی مکانیسم‌های فردی افزایش‌دهنده تناسب و عدم آگاهی‌های عمیق‌تر روی می‌دهند، مواجه‌ایم.

یک نکته حیاتی دیگر در اینجا اینست که حقایق در هر حال حقایق هستند و از نظر اهمیت، نسبت به نگرانی‌های ما، دست بالا را دارند. در همین رابطه، چارلز داروین در کتاب تبار انسان اینطور اشاره می‌کند که: «ما در اینجا دل‌نگران بیم‌ها و امیدها نیستیم، ما فقط نگاه‌مان به حقایق است تا به قدری که خردمان اجازه می‌دهد آنها را کشف کنیم». از این رو، ما باید حقایق را کشف و سپس مطابق با آنها راهی برای مدیریت بهینه جوامع‌مان پیدا کنیم و نه اینکه با لاپوشانی آنها فقط سعی در پنهان کردن آنها از انظار عمومی داشته باشیم.

حتی اگر درباره حقایق جنسی و تکاملی مطلبی نوشته نشود، آیا می‌توان چشم و گوش افراد را هم به بند کشید؟ سیاست «ببین ولی نگو و نپرس!» دیگر در دنیای جدید کارآمد نیست. در دنیای مدرن، منابع اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخش و از جمله رسانه‌ها باعث می‌شوند تا افراد به آگاهی‌های لازم برسند. در این بین، دیگر خرده‌گرفتن و ایجاد محدودیت برای محققان، نویسندگان و دانشمندان تکاملی، روانشناسی و علوم اجتماعی، توجیهی ندارد. آوازهای قدیمی نیاکان فرهنگی ما، حال و روز این محققان را از این نظر شرح می‌دهند:

... ما نه دَد و نه دیویم، نه غول بیابانیم، ما سیرت زشت جمع، بر جمع نمایانیم،
ما روحِ همه زشتان، از جمله [همگی] شما نالان، زِ افعال پریشان‌تان، این گونه پریشانیم.
از ما چه بگریزید، از خویش بپرهیزید،
تا خوی شما زشت است، ما نیز زِ زشتانیم. ...

پذیرش واقعیت‌های تکاملی و ایجاب تغییر

« «شکسته باد هر آنچه در برابر حقایق ما شکستنی است! هنوز چه خانه‌ها که بایدمان ساخت!» «زمین‌لرزه، همچنان که بسی چاه‌ها را کور می‌کند و بسی تشنگی می‌آفریند، نیروهای نهان و اسرار را نیز آشکار می‌کند. زمین‌لرزه، چشمه‌های تازه آشکار می‌کند» (نیچه).

«تا چیزی را نپذیریم، نمی‌توانیم آن را تغییر دهیم» (کارل یونگ).

بعضی افراد احساس می‌کنند (که البته می‌تواند کاملا درست و بجا هم باشد) که پذیرش واقعیت‌های تکاملی به معنای مرحله اول یک توالی است که مرحله بعدی آن، ایجاب و لزوم تغییر خواهد بود. اولین نکته این است که کسب آگاهی، به معنی اینکه باید خود موضوع مورد آگاهی واقع‌شده را تغییر دهیم و یا اینکه اصلا می‌توانیم آن‌را تغییر دهیم، نیست.

نه تنها ترس از اینکه باید تغییر کنیم، بلکه ترس از اینکه نتوانیم تغییر کنیم هم، می‌تواند جزو پویایی‌های روانشناختی ما در مقاومت نسبت به پذیرش و نشر یافته‌های تکاملی باشد. آیا می‌توانیم مکانیسم‌های تکاملی خودمان یا میلیون‌ها سال زندگی تکاملی که این مکانیسم‌ها را در ما شکل داده‌اند، براحتی تغییر دهیم؟ آگاهی نسبت به ریشه‌های تکاملی رفتارهای‌مان، آن زیربناها را تغییر نخواهد داد اما این آگاهی (چنانچه خودمان بخواهیم)، می‌تواند به تغییر موارد دیگر مربوط به آن مکانیسم‌ها بطور مثال عوامل راه‌انداز مربوط به آن زیربناها کمک کند. انسان، ممکن است نتواند تمایلات بقاءافزایی را در خود تغییر دهد اما لااقل شیوه برآوردن آنها، قابل‌تغییر است. فرض کنید که انتشار یافته‌های تکاملی در مورد زیربناهای رفتار، موجب شود تا عده‌ای از افراد، از آن پس، نسبت به بعضی از مسائل با احتیاط یا بازداری بیشتری برخورد کرده یا نسبت به بعضی از مسائل دیگر پذیرش بالاتری نشان دهند. آیا به صرف مشاهده چنین چیزی، می‌توانیم رأی به نابهنجار یا مضربودن این تغییرات بدهیم؟

موضوع بسیار مهم‌تر در این رابطه این است که اصلا چرا باید تغییرات را سرکوب کرد؟ اگر تغییرات قرار است منجر به تغییر در قوانین ناکامل، ناقص، ناهنجار و یا ناعادلانه شوند، باید جلوی آنها را گرفت؟ تغییرات مصلحانه‌ای که حتی به قیمت تخریب همه ساختارهای بیمارگونه قبلی باشند، سرآغاز ساختارها و بنیان‌های جدیدتر و صحیح‌تر خواهند بود. جز اینکه تغییرات را به ضرر استراتژی‌های تناسب‌افزای شخصی خود بدانیم چرا باید نسبت به بوجود آمدن آنها احساس ناراحتی، خشم و یا اضطراب داشته باشیم؟ آیا جلوگیری از این تغییرات، در تضاد کامل با اصل اساسی پیشرفت‌های جوامع انسانی و بشریت نیست؟ مگر پیشرفت بشر، از طریق چیزی بجز همین تغییرات پی‌درپی و ضروری روی داده‌است؟ سناریویی را تصور کنید که در آن، مردی از طلوع آفتاب تا شب، برای زندگی زناشویی خود تلاش می‌کند. در عوض، پسر نوجوان و جذاب همسایه، معشوق پنهان همسر آن مرد است. ساعت ده از خواب بلند می‌شود و ظهر هر روز می‌آید تا با زن مشتاقی که برای رسیدن او لحظه‌شماری می‌کرده، آمیزش داشته باشد. بعد از یک ارتباط جنسی لذت‌بخش و طولانی، ناهار سرو شده و سپس جوانک راهی مدرسه می‌شود. پس از یک‌سال، شاهد ثمره این ارتباطات یعنی تشکیل نطفه‌ای هستیم که زن مذکور، آن را به نحو زیرکانه و فریبکارانه‌ای، به شوهر خود نسبت می‌دهد. البته که شنیدن این ماجرا برای اغلب ما چندان خوشایند نیست. اما آیا جلوگیری از شنیده‌شدن ماجراهایی روزمره و تکراری مانند مورد فوق، کاری صحیح و درست است؟ سناریوی دیگر، مرد بی‌تعهد و بی‌مسئولیتی است که بعد از آشناشدن با دختری جدید، زن و همه فرزندان خود را فراموش کرده و ترک می‌کند؟ آیا اینکه بفهمیم چرا یک مرد یا زن، دست به خیانت زناشویی می‌زند، کمک بیشتری به پیشبرد وضعیت جامعه نخواهد کرد؟ قطعا، اینکه پی ببریم که زن مذکور، از خلال ارتباطات خود با یک نوجوان کم‌سن و سال و جذاب، بطور ناهشیارانه‌ای، به دنبال ژن‌های

احتمالا کمتر جهش‌یافته و متناسب‌تر است، کمک بیشتری به ما در بازنگری شرایط خواهد کرد. شاید پژوهش‌هایی که در زمینه‌های روانشناسی تکاملی انجام می‌شوند، خبر از لزوم بازنگری در بعضی از مسائل اجتماعی را بدهند. بدون شک، در این موقعیت‌ها، این جزو نقاط قوت تحلیل تکاملی است که توانسته داده‌هایی را برای تایید الزام تغییر در این دسته از مسائل اجتماعی فراهم کند. در حقیقت، این هدف نهایی هر علمی است که داده‌ها و اطلاعاتی را برای بکار گرفته‌شدن در اجتماع فراهم کند. درغیراینصورت، آن رشته علمی، بدون استفاده، سترون و غیرمفید خواهد بود. حقیقت این است که گسترش یافته‌های پژوهش‌های جنسی و تکاملی، می‌تواند به بسته‌شدن دکان شدیدا سودآور عده‌ای از مردان، زنان، اصناف و ایدئولوژی‌ها بینجامد. به همین خاطر، روشن است که این عده که منافع خود را در پنهان‌بودن حقایق می‌بینند، نسبت به رسانه‌ای‌شدن یافته‌های علمی، دیدگاهی اجتنابی اتخاذ کنند. اما شاید وقت آن رسیده که همه افراد، به حقایق و تبعات آنها برای خودشان آگاهی بیابند. اینکه؛ بعضی مردان و زنان بفهمند که بعضی از نظام‌های جنسی یا اجتماعی، چه اجحاف‌هایی را در حق آنها روا داشته و می‌دارند و اینکه زندگی انسان پر بوده از حقایقی که حتی بعضی از نخبگان جوامع هم نسبت به بازگویی آنها مسامحه و مصالحه‌کاری نشان داده‌اند. دوباره این جمله نیچه در گوشمان طنین‌انداز می‌شود که؛ «هر چه در نتیجه حقایق می‌شکند، بگذار بشکند، خانه‌های زیادی برای ساختن آماده است!».

روانشناسی تکاملی، اراده بشری و جبرگرایی

«آن که در شناخت سرچشمه‌های کهن استاد شده است، سرانجام به جست و جوی چشمه‌های آینده و سرچشمه‌های تازه برمی‌خیزد» (نیچه).

"به نظر می‌رسد که افراد می‌خواهند احساس کنند که از اراده آزاد برخوردارند. ما این ذهنیت را درباره خودمان داریم که ما و نه چیز دیگری، سرنوشت‌مان را کنترل می‌کند. این عقیده که ژن‌های ما یا مکانیسم‌های تکامل یافته ما، تا حدودی ما را کنترل می‌کنند و یا اینکه ما از یک نظر، مجموعه‌ای از مکانیسم‌های تکاملی هستیم، می‌تواند یک چیز ناآشنا و متفاوت، از برداشت ما از طبیعت انسان باشد. بدیهی است که پذیرش این نکته که ما در بسیاری از انتخاب‌ها و رفتارهای‌مان، تحت کنترل مکانیسم‌های تکاملی هستیم و نه آنچه که فکر می‌کنیم اراده آزاد نام دارد، می‌تواند برای حس اراده‌گرایی ما، چالش‌انگیز باشد" (باس، ۱۹۹۶). اما اول اینکه، روانشناسی تکاملی، همچون سایر علوم تجربی، به دنبال ریشه‌های واقعی رفتار انسان است. اینکه ما بعضی از یافته‌های علمی را در تضاد با اراده آزاد انسان تلقی کنیم یا نکنیم، تا حدی قضاوتی مبتنی بر ادراکات ذهنی ما از اراده آزاد است. از طرف دیگر، در علم، عباراتی مانند خوب یا بد، اخلاقی یا غیراخلاقی و عادلانه یا ناعادلانه، مورد توجه نبوده و آنچه که مورد تمرکز است، صحیح‌بودن یا نبودن تحلیل‌های علمی است. بر همین مبنا، اگر یافته‌های علمی

نشان دهند که چند تعیین‌کننده‌های درونی و غیرقابل‌کنترل بوسیله ما، در بوجودآمدن یک سری از رفتارهای ما نقش دارند، پس حتما نقش دارند! عدم پذیرش و آگاهی نسبت به نیروهایی که در ما وجود داشته و باعث بوجودآمدن نوعی جبر رفتاری در ما می‌شوند، بر ماهیت و قدرت این نیروها تاثیری نمی‌گذارند. آیا رد این واقعیات، این واقعیات را تغییر می‌دهند؟ اگر مکانیسم‌های تکاملی ما، واقعا بر رفتار ما نفوذ دارند، پس تاثیرات خود را خواهند گذاشت، حال چه ما این مسئله را بپذیریم و چه نپذیریم. دوم اینکه، آگاهی از تاثیرات مکانیسم‌های تکاملی، می‌تواند برای ما (چنانچه واقعا چنین چیزی را بخواهیم) افزایش اراده و نه کاهش آن را به بار آورد زیرا آزادی در گرو آگاهی است. درباره هر چه که بیشتر بدانیم، بیشتر می‌توانیم آن را توصیف، تبیین، پیش‌بینی و کنترل کنیم. این یک فرمول همیشگی است.

پذیرش جبر نسبی؛ راهی برای آزادی و اراده بیشتر

«اعتراف به ناتوانی، بزرگترین توانایی است» (ناپلئون).

پذیرش واقعیت جبر نسبی، تاثیرات مثبت بالقوه‌ای هم در بر دارد. انسان به نحوی تکامل نیافته که همانند دوزیستان یا ماهی‌ها، توانایی تنفس در زیر آب را داشته باشد. حال آیا می‌توانیم بگوییم که نداشتن توانایی برای تنفس در زیر آب، یک جبر زیستی است؟ مطمئنا بلی! پس چرا نباید در مورد توانایی‌ها و ضعف‌های روانشناختی خود نیز، چنین مطلبی را بدون مقاومت‌ورزی بپذیریم! همانطور که بینش به نداشتن تولنایی به منظور تنفس در زیر آب، به انسان کمک کرد تا ابزارهای غواصی را بسازد، بینش به این که انسان یک سری آسیب‌پذیری‌های روانشناختی باقیمانده از تکامل دارد نیز، می‌تواند باعث شود تا خودمان و محیط اطراف‌مان را به گونه‌ای شکل دهیم تا در چارچوب آن، این نقاط ضعف، حداقل تا حدی جبران یا مهار شده و از طرف دیگر، نقاط قوت با حداکثر پتانسیل خود شکوفا شوند.

همانطور که آدلر معتقد بود، هر چقدر که فردی، محتوای ناهشیاریش بیشتر برایش هشیار شده باشد، رشد یافته‌تر است. آگاهی ما از آنچه که تفکرات، هیجانات و رفتارهای ما را می‌سازند، می‌تواند موجب آزادی بیشتر ما از این نیروها شود. البته این به خواسته و میل ما برای آزادی بیشتر و تغییر بستگی دارد. بعد از بینش‌یابی، یک فرد ممکن است همچنان بخواهد به روال همیشگی رفتار کند یا اینکه خود را تغییر دهد. در هر دو حال، آگاهی مفید واقع می‌شود: اینکه ما بدانیم که چرا اینطور رفتار می‌کنیم و دیگر اینکه اگر بخواهیم، چطور می‌توانیم آن را تغییر دهیم. تصور کنید فردی متوجه می‌شود که خوردن غذایی معین، واکنش‌های گوارشی خاصی همانند تهوع و درد شکم را در او بوجود می‌آورد. بعد از اینکه آن فرد متوجه شد که سیستم

گوارشی بدن او نسبت به این غذا حساس است، حال دیگر نوبت به خود او می‌رسد که یا از خوردن آن غذا صرف‌نظر کند و یا ناراحتی گوارشی همراه با لذت خوردن آن غذا را تحمل کند. پزشکی که می‌داند که حتی به تغییرات و نوسان اندک در هیجانات روزانه هم حساس بوده و بصورت لرزش دست واکنش نشان می‌دهد، باید از انجام اعمال جراحی حساس صرف‌نظر کرده یا حداقل زمان انجام آنها را مطابق با شرایط خود تنظیم کند. مطمئنا چنانچه قرار باشد برای همیشه نیز از انجام اعمال جراحی صرف‌نظر کند، این پایان راه برای او نخواهد بود. او می‌تواند پزشک حاذقی در تشخیص و درمان بیماری‌ها شود. این بسته به خود اوست که انطباق با شرایطش را برگزیند یا عدم پذیرش واقعیت را. اینکه همچنان یک پزشک وظیفه‌شناس و خوب برای جامعه خود باقی بماند یا اینکه بخاطر طمع و غرور نابجا، مردم جامعه‌اش را به کشتن دهد. آگاهی نسبت به نیروهای جبری درونی‌مان، می‌تواند در صورت تمایل ما، منجر به آزادی بیشتر از این نیروها شود. بدین صورت، از پذیرش حقیقت، جبر، آزادی و اراده ظاهر می‌شود.

ادراک نادرست از تبیینات و یافته‌های روانشناسی تکاملی [رک به باس، ۲۰۱۲]، می‌تواند خود را به اشکال متعددی از جمله این موارد نشان دهد: «اگر ما و دیگران، بطور درونی دوست داریم که بدان شیوه عمل کنیم، پس لزوما هم بدان نحو عمل خواهیم کرد»، «آنچه تکاملی است را نمی‌توانیم تغییر دهیم». همانطور که باس می‌گوید:"همه انسان‌ها، تمایلی عمیق به تغییر، اصلاح و خودشکوفایی دارند. آنها می‌خواهند مدام رشد کرده و بالاتر روند. افراد فکر می‌کنند که تفکر تکاملی نوعی جبرگرایی زیستی است، درحالی‌که اینطور نیست. آنها فکر می‌کنند که تکامل، رفتار انسان را غیرقابل تغییر می‌داند درحالی‌که برعکس آن صادق است؛ زیرا هر چقدر که بیشتر در مورد رفتارتان بدانید، بیشتر قادر به تغییر آن خواهید بود. البته، مطمئنا، میزان تغییر رفتار بوسیله یک سری از پارامترهای رفتاری محدود می‌شود. از طرف دیگر، تغییر رفتار آسان‌تر از تغییر مکانیسم‌ها یا امیال زیربنایی آنها است. از این دیدگاه، طیف رفتارهای ممکن (پارامترها) بسیار وسیع هستند. این ناشی از پیچیدگی عظیم خزلنه روانشناختی تکامل‌یافته ماست که چنین احتمالات متنوع و زیادی را برای ما فراهم می‌کند" (باس، ۱۹۹۶). مثال ارضای جنسی را در نظر بگیرید. میل جنسی، قابل چشم‌پوشی و یا از بین بردن نیست اما چگونگی ارضای آن، بسته به متغیرهای زیادی که وابسته به شرایط فرد و انتخاب‌های او هستند، قابل‌تغییر است. روانشناسی تکاملی نیز، در واقع بر همین مسئله و لزوم تفکیک قائل شدن بین این دو یعنی زیربناهای تکاملی رفتارها و رفتارهای بیرونی، تاکید می‌کند. ما نمی‌توانیم و نباید همانند بودا یا علمای مسیحیت کلیسایی، با ارضای جنسی افراد بجنگیم. آنچه که ما می‌توانیم و باید تغییر داده و مدیریت کنیم، چارچوب ارضای این نیاز است.

باس (۲۰۰۴)، درباره برداشت اشتباه بعضی از افراد در مورد تلویحات جبرگرایانه از یافته‌های تکاملی اینطور می‌گوید:

"انسان‌ها، برنامه‌هایی برای اینکه دنیا را تبدیل به مکانی بهتر کنند دارند و بطور اشتباه فکر می‌کنند که روانشناسی تکاملی، در تضاد با تغییر اجتماعی است. افراد فکر می‌کنند که اگر چیزهایی مانند خشونت و خیانت، ریشه در انطباق‌های تکاملی داشته باشند، پس ما محکوم به داشتن خشونت و خیانت هستیم زیرا آنها بخشی غیرقابل‌تغییر از ماهیت انسان هستند. از طرف دیگر، آنها فکر می‌کنند که اگر خشونت و خیانت، بخاطر بدی جامعه یا بوسیله رسانه یا تربیت بوجود آمده باشند، پس ما می‌توانیم آنها را اصلاح کرده و جهانی بهتر داشته باشیم. این همان چیزی است که من «**اشتباه رمانتیک**[1]» یا **تفکر آرزومندانه**[2] می‌نامم، یعنی اینکه: «من می‌خواهم افراد بدان‌گونه باشند، پس آنها هم بدان‌گونه هستند». البته که این تفکر یک کج‌فهمی است. اگر تمایل به تغییر وجود داشته باشد، آگاهی از مکانیسم‌های روانشناختی تکاملی‌مان، به ما قدرت بیشتری برای تغییر می‌دهد و نه قدرت کمتر".

همین قضیه در مورد مفهوم خودخواهی در نظریه تکامل صدق می‌کند. اگرچه که این نظریه می‌گوید که افراد ذاتا ارگانیسم‌های بسیار خودخواهی هستند اما آن نمی‌گوید که آنها همچنین باید بدین‌گونه باشند و یا مجبورند که بدین نحو رفتار کنند. داوکینز (۲۰۰۶) در همین رابطه می‌گوید: "... من هوادار اخلاق مبتنی بر تکامل نیستم. من می‌گویم که موجودات چگونه تکامل یافته‌اند. نمی‌گویم که ما انسان‌ها اخلاقا موظفیم چطور رفتار کنیم. روی این نکته تاکید دارم زیرا می‌دانم که در خطر بدفهمی از سوی افرادی که تعدادشان هم کم نیست قرار دارم که نمی‌توانند اظهار عقیده درباره چیستی یک موضوع را از طرفداری از آنکه آن موضوع چگونه باید باشد، تمیز دهند. احساس خود من آن است که جامعه‌ای انسانی که صرفا بر اساس قانون ژن یعنی خودخواهی بی‌رحمانه همگانی اداره شود، جامعه بسیار ناخوشایندی برای زندگی خواهد بود. اما متاسفانه هر چقدر هم که از چیزی متاسف باشیم، این، مانع از حقیقت داشتن آن مسئله نمی‌شود. آگاه باشید که چنانچه شما و من می‌خواهیم جامعه‌ای بسازیم که در آن، افراد، جوانمردانه و فداکارانه برای دستیابی به خیر عمومی با یکدیگر همکاری کنند، از طبیعت زیستی‌مان انتظار چندانی نمی‌توانیم داشته باشیم، بیایید سعی کنیم که جوانمردی و فداکاری را بیاموزیم، چرا که [ما همگی] خودخواه به دنیا آمده‌ایم...".

---

[1]- Romantic fallacy
[2]- Wishful Thinking

اراده تغییر و انعطاف‌پذیری انسان

یکی از موضوعات عمده‌ای که روانشناسی تکاملی از ابتدای پیدایش خود تا کنون بر آن تاکید کرده این بوده که تکامل، یک موهبت مهم به نام انعطاف‌پذیری به ما اعطا کرده است. زندگی گروهی و اجتماعی انسان و اصل سازگاری با محیط، باعث شده تا این توانمندی، اهمیت زیادی در شایستگی تکاملی افراد داشته باشد. از طرف دیگر، ترجیحات تکاملی ما، کاملا محکم‌کاری و لحیم‌شده نیستند و جای تغییر دارند. ما برده غرایز و تمایلات درونی خودمان نیستیم، حتی اگر با این تمایلات به دنیا آمده و یک عمر آنها را به همراه داشته باشیم. داشتن یک سری از احساسات و ترجیحات درونی، به معنای اینکه نمی‌توانیم بر مبنای آنها عمل نکنیم نیست، بلکه به این معناست که قسمتی از وجود ما، همیشه به دنبال ارضای تمایلات خودش است. اما در نهایت، انتخاب با ماست که با این قسمت از خودمان همانندسازی کنیم یا مبنای انتخاب‌هایمان را، چیزهای دیگر قرار دهیم. کاسمایدز و توبی (۱۹۹۲)، در یک تمثیل جالب، روان ما را به کامپیوتری تشبیه می‌کنند که در هنگام تولد، همانند یک کامپیوتر نو و با یک سری از سخت‌افزارهای از پیش تعیین‌شده، پا به عالم وجود می‌گذارد. این کامپیوتر، یک سری سخت‌افزارهای از قبل موجود دارد و این مطلب به این معناست که همانطور که جسم ما برای انجام هر کاری طراحی نشده، کامپیوتر ذهن ما نیز به گونه‌ای ساخته نشده که قادر به انجام هر کاری باشد. انسان نمی‌تواند پرواز کند یا براحتی شامپانزه‌ها از یک شاخه به شاخه دیگر بپرد، زیرا تکامل بدن او به این نحو پیش نرفته که به او بال یا توانایی پریدن از شاخه‌های درخت را بدهد. بر همین قیاس، نمی‌توان از مردان خواست که غیرت‌ورزی نداشته باشند، زیرا این سخت‌افزار که قطعیت پدری آنها را تعیین می‌کرده و آنها را از اینکه یک عمر زندگی بدون شایستگی تکاملی را پشت سر نگذاشته‌اند مطمئن می‌نموده، در ذهن آنها ریشه‌ای عمیق دارد. ولی می‌توان از آنها خواست که تکانه‌های جنسی تجاوزکارانه خود را کنترل کنند، زیرا هر چند در طول قرن‌ها زندگی تکاملی، تجاوز می‌توانسته منجر به افزایش موفقیت تولیدمثلی مردان معینی شود، اما همواره تناسب و بقا آنها را نیز تهدید می‌کرده است. به عبارت دیگر، تمایل به تجاوز، یک ویژگی که تکامل، اقدام به انتخاب شدید و عمیق آن در مردان کرده باشد نیست و یک مرد توانایی اینکه بر این تمایلات غلبه کند را دارد. یک کامپیوتر، فقط سخت‌افزارهای از پیش تعیین شده نیست، بلکه شامل نرم‌افزارهایی هم می‌شود. نرم‌افزار در کامپیوتر، مشابه با تاثیرات محیطی و فرهنگی بر ذهن انسان است. این عوامل محیطی و فرهنگی هستند که در نهایت تعیین می‌کنند که بر روی کامپیوتر ذهن ما چه برنامه‌هایی نصب شوند. در مورد غیرت‌ورزی و تمایلات تجاوزکارانه جنسی در عده‌ای از مردان، این عوامل بیرونی مانند تربیت، قانون، فرهنگ و سیستم‌های ارزشی اجتماعی هستند که موجب پرورانده شدن یا نابودی این خصایص در مردان می‌شوند. به عبارت دیگر، هر چند استعدادهای اولیه و جهت رشد آنها از قبل تعیین شده اما عوامل محیطی که انسان بر روی آنها کنترل دارد،

می‌توانند منجر به تشدید این استعدادها یا عدم رشد آنها شوند. کارکرد اصلی تربیت نیز می‌تواند همین باشد: یعنی اینکه تمایلاتی که با زندگی جدید سازگار هستند را در فرد پرورانده و جلوی رشد ترجیحاتی که با ماهیت زندگی انسان مدرن در تضاد هستند را، بگیرد.

"بعضی‌ها فکر می‌کنند که هر چیزی که زیستی یا دارای ریشه‌ای زیستی تلقی شود، به این معنی است که ما محکوم به یک سرنوشت غیرقابل تغییر هستیم. روانشناسی تکاملی نشان داده که این باور، یک عقیده اشتباه است، زیرا خود روانشناسی تکاملی، حساسیت شدید بافتاری که به معنی وابستگی مکانیسم‌های تکامل‌یافته ما به بافتار و شرایط و موقعیت‌ها است را، برجسته می‌کند" (باس، ۱۹۹۶). نباید فراموش کنیم که تکامل، علاوه بر غرایز و انگیزه‌های محکم و پا برجا، انعطاف‌پذیری در بروز و بیان این تمایلات را نیز به ما داده است. انعطاف‌پذیری در رفتار، توانایی الگوبرداری، تقلید و بسیاری از خصیصه‌های دیگری که پیام کشسانی رفتار را برای ما دارند نیز، از ورای زندگی تکاملی ما شکل گرفته و پایه‌ریزی شده‌لند. به عبارت دیگر، هم رفتاری خاص و هم انعطاف‌پذیری در آن رفتار، در وجود ما نهاده شده است. اگر غیر از این بود، تصویر فعلی جوامع بشری می‌بایست با آنچه که از زندگی حیوانات جنگل می‌دانیم، تفاوتی نمی‌داشت.

آزادی، در گرو آگاهی است

«انسان، فقط از راه آگاهی می‌تواند به شأن سزاوارش دست یابد» (کارل مارکس).

همانطور که دانش تغذیه‌ای یک متخصص تغذیه در مورد نقاط مثبت و منفی غذاها منجر نمی‌شود که او بالاخره دست به یک روزه همیشگی زده و از خوردن همه چیز صرف‌نظر کند، دانش تکاملی هم نمی‌تواند منجر به این شود که مثلا افراد، بطور کلی از تعامل با جنس مقابل یا ازدواج صرف‌نظر کنند. یک متخصص تغذیه، بعد از اینکه درباره اثرات منفی بعضی از غذاها و در عوض، اثرات مثبت غذاهای دیگر مطلع می‌شود، احتمالا شروع به اصلاح برنامه غذایی خود بر مبنای دانش خود می‌کند که این مسئله، نه تنها مضر نیست بلکه بسیار هم سودمند هست. بر همین قیاس، دانش فرد در مورد مبناهای تکاملی رفتار، می‌تواند باعث شود که او این بار (به شرطی که خودش بخواهد)، با بینش و بصیرت بیشتری دست به انتخاب زده و راه خود را این بار با آگاهی و اختیار و اراده بیشتری انتخاب کند تا اینکه خودش را به دست آن انطباق‌های تکاملی بسپارد که معلوم نیست بالاخره او را به کدامین مقصد خواهند رساند. آزادی واقعی در گرو آگاهی است و افراد حق دارند که در مورد مسائل بدانند تا انتخاب‌های واقعا آزادتری داشته باشند.

نویسنده زن لانگلی در رابطه با لزوم پذیرش واقعیت‌های مربوط به امیال جنسی زنان می‌گوید: "تداوم‌دادن این باور که جنس مونث، بطور سرشتی میل به تک‌همسری دارد، دیگر ضروری نیست. در واقع در جامعه ما [منظور جامعه آمریکا است] این باور می‌تواند بیشتر منجر به آسیب شود تا اینکه مفید واقع شود. برای بعضی از زنان، این راحت‌تر است که فکر کنند که تمایل آنها برای جدایی، به دلیل این است که آنها با مرد ناهماهنگ با خودشان ازدواج کرده‌اند تا اینکه خودشان را به عنوان بخشی از عجایب اهانت‌آمیز طبیعت ببینند. باور غلط آنها به اینکه ذاتا تک‌همسرخواه هستند، از اینکه از تمایلات جنسی طبیعی خود آگاه شوند، جلوگیری می‌کند. این عدم آگاهی می‌تواند منجر به یک سری از واکنش‌های زنجیره‌ای شود که نهایتا منجر به تخریب ازدواج‌هایشان می‌شود" (۲۰۰۵).

باس (۲۰۰۰) در مورد نگرانی‌های منتج از این موضوع که اطلاعات و دانش درباره بنیادهای تکاملی هوس‌ها و شهوات انسانی می‌توانند و ممکن است که منجر به اثرات سوء شوند اینطور می‌گوید:

> "بطور مثال، مردان ممکن خیانت جنسی را اینگونه توجیح کنند که «من نمی‌توانم در این باره کاری کنم زیرا روانشناسی تکاملی من منجر می‌شود تا من این‌گونه رفتار کنم». هر چند این نگرانی نباید مورد بی‌اعتنایی واقع شود، اما من شاهد مردانی بوده‌ام که از دانش خود درباره روانشناسی تکاملی، [دانش درباره روانشناسی جنسی- تکاملی مردان] به نحوی استفاده می‌کنند که آنها را وفادار نگه دارد [و نه اینکه موجب افزایش احتمال خیانت در آنها شود]. بطور مثال، یکی از این مردان به من گفت که: «وقتی که احساس می‌کنم به زن دیگری جذب شده‌ام، می‌دانم که این فقط ناشی از میل تکامل یافته من برای تنوع‌طلبی جنسی است. این جذب‌شدن من به زنی دیگر لزوما به این معنی نیست که من همسرم را دوست ندارم یا همسرم مرا درک نمی‌کند. دانستن این مطلب، به من کمک می‌کند تا وفادار باقی بمانم». ... بعضی وقت‌ها، مردان از اینکه بفهمند که شریک آنها درباره مردان دیگر تخیلات جنسی دارد آزرده خاطر می‌شوند اما من، تا به حال با زنی مصاحبه نکرده‌ام که چنین تخیلاتی نداشته باشد. وجود این تخیلات، منعکس‌کننده این واقعیت هستند که مستقل از اینکه یک رابطه در جریان، تا چه حد خوب یا دوست‌داشتنی باشد، زنان نیاکانی ما نیاز به همسر بالقوه جایگزین یا پشتیبان[1] داشتند زیرا بعضی وقت‌ها، مسائل خوب پیش نمی‌رفته است [مثلا شوهر یک زن ممکن بوده که فوت شده یا از فراهم کردن منابع ناتوان گردد]. خیالبافی‌های زنان در مورد مردانی به غیر از همسران‌شان [لزوما] منعکس‌کننده عدم عشق نبوده یا به این معنی نیست که یک زن [حتما] و به محض اینکه شوهرش شهرشان را ترک کند، شروع به برقراری ارتباط با یک همکار مرد خواهد کرد. آگاهی ما از اهداف هوس‌های پنهان‌مان، به ما کمک می‌کند تا تمایلات‌مان را به شیوه‌ای مناسب مدیریت کنیم. ... هرچند که آگاهی و دانش ما نسبت به فرایندهای تکاملی سازنده رفتارهای جنسی که می‌تواند موجب درک عمیق‌تر ما از هوس‌های خطرناک‌مان شود، نمی‌تواند [لزوما] از

---
[1]- Back-up Mates

تعارضات بین عاشق و معشوق، تعارضات بین رقبا یا بین عشاقی که رقیب همدیگر می‌شوند، جلوگیری کند. اما این دانش، ممکن است تا اندازه کمی، برای ما، یک **خردورزی هیجانی**[1] به منظور کنارآمدن با این مسائل را هدیه بدهد".

تاثیر عوامل فرهنگی، اجتماعی و مذهبی

«... همچون خورشید است خویشتن خدایی تو؛
حیله‌های موش کور را او نمی‌شناسد، و سوراخ مار را او نمی‌جوید.
اما خویشتن خدایی تو، در هستی تو تنها نیست.
پاره‌ای از تو هنوز انسان است و پاره‌ای از تو هنوز انسان نیست، ...»
(جبران خلیل، پیامبر و دیوانه، قطعه درباره جرم و جزا).

«ما از طبیعت سخن می‌گوییم و در این میان، خودمان را فراموش می‌کنیم؛ ما خود، طبیعت هستیم»
(نیچه).

مذهب، بخصوص در جوامعی مثل جامعه ما که پیوندی گریزناپذیر با روانشناسی و جامعه‌شناسی افراد و کل جامعه دارد، هم می‌تواند موجب تسهیل و هم بازداری از پذیرش حقایق مرتبط با روانشناسی تکاملی انسان شود. بطور مثال، تعصبات دینی می‌توانند موجب شوند تا معتقدین به آن دین، زنان متعلق به همان دین را متفاوت از زنان متعلق به سایر ادیان دیده و بخواهند که با دیدی متفاوت به آنها نگاه کنند. بطور نمونه، اسلام به دلیل نظام تربیتی و قانونی خاص خود، شرایط و تکالیف خاصی را بر عهده دو جنس و از جمله زنان مسلمان قرار داده است. تشویق و فرمان اسلام بر اینکه زنان امت‌های اسلامی باید پاکدامن باشند و چگونه و چگونه رفتار کنند، ممکن است منجر به این شود که مردان مسلمان بپندارند که زنان مسلمان، از نظر فطری، واقعا با زنان غیرمسلمان متفاوتند. فراموش نکنیم که پیروان هر دین، قبل از اینکه مسلمان، مسیحی، یهودی یا متعلق به هر دین دیگری باشند، ابتدا انسان بوده و همگی از نیاکان زیستی مشترکی تکامل یافته‌اند. البته این گفته به این معنی نیست که دین به شکل کلی خود و اسلام بطور خاص، بر رفتار و باورهای افراد بی‌تاثیر بوده یا قادر به ایجاد تغییری در آنها نیست. اتفاقا، همانطور که گفتیم، دین و سایر نهادهای اجتماعی، در تغییر نگرش‌ها و ابراز یا عدم ابراز استراتژی‌های جنسی خاص در هر دو جنس، بسیار اثرگذار هستند. اما نکته مورد توجه در اینجا، این است که ما نمی‌بایست به صرف دیندار یا مسلمان‌بودن شناسنامه‌ای افراد، بپنداریم که تعالیم دینی، در ذهن و رفتارهای آنها، لزوما تغییراتی قابل پیش‌بینی بوجود می‌آورد. لازمه اثرگذاری تعالیم دینی، داشتن ساختارهای ژنتیکی لازم برای

[1]- Emotional Wisdom

پذیرش تربیت دینی و همچنین یک خانواده، تربیت، محیط و اجتماع دینی است که جمع‌شدن همه آنها با همدیگر در اغلب جوامع رسما دیندار هم، بطور کامل قابل‌وصول نیست. برای تعالی‌دادن انسان و اصلاح آسیب‌های اجتماعی، باید ابتدا به واقعیت‌های خود «اعتراف» کنیم، چیزی که لوی استروس[1] (مردم‌شناس) آن را تفاوت فرهنگ شرق و غرب می‌دانست و اعتقاد داشت که تمدن امروزه غرب، مدیون قدرتی است که در اعتراف نهفته است. تمدن امروز غرب، پیشرفت خود را مدیون قدرت اعتراف خود به واقعیت‌های انسانی است.

عوامل فرهنگی، تعصب‌های جنسی و فرهنگی نیز، از جمله دیگر عوامل محیطی- اجتماعی هستند که می‌توانند بر تسهیل یا مقاومت نسبت به پذیرش یا بکارگیری یافته‌های علمی بیافزایند. یکی از موانع اعتقادی و مربوط به حوزه باورها که می‌تواند در مقاومت ما نسبت به پذیرش واقعیت‌های تکاملی وجودی‌مان نقش داشته باشد، باورهایی هستند که بوسیله نهادهای مذهبی، فرهنگی و اجتماعی، در مورد انسان به ما القاء شده‌اند. زیست‌شناسان معتقدند که تا الان، ۱/۵ میلیون گونه از حدود ۱۴ میلیون گونه جانوری و گیاهی موجود بر روی زمین، شناخته شده‌اند. این باور که «انسان اشرف مخلوقات است»، البته باور درستی است اما توجه داشته باشید که کل مخلوقاتی که ما تا به حال می‌شناسیم شامل فقط حیوانات و گیاهان اطراف ما می‌شوند و البته که ما نسبت به همه آنها از جمله شیر و ببر و گوریل، پیچیده‌تر و اشرف‌تر هستیم! تقدسی که فقط خود ما تاییدکننده آن هستیم و بر آن گواهی می‌دهیم، می‌تواند صرفا خودخواهی وابسته به گونه ما را نشان دهد. چنین دیدگاهی نسبت به انسان، نباید مانع کنکاش و پذیرش واقعیت‌های وجودی او و نگریستن به او به عنوان گوشه‌ای دیگر از این طبیعت بزرگ شود. انسان، نسبت به سایر حیوانات، جانداری با توانمندی‌های بسیار بیشتر مانند زبان و توانایی فکرکردن است. اما با وجود این، نباید به علت این داشته‌های انسانی که البته بسیار هم مهم هستند، مابقی ماهیت وجودی خودمان را انکار یا سانسور کنیم.

شکاف نسل‌ها و ابزارهای دریافت حقیقت

شکاف یا فاصله نسل‌ها می‌تواند باعث شود تا نگاه و نگرش نسل‌های متفاوت، با همدیگر متفاوت شود. یک نسل ممکن است بخواهد نگرشی سنتی به مسائل داشته و ایدئولوژی‌های فردی، گروهی یا جمعی را همچون عینکی بر چشم بزند تا از آن طریق به مسائل نگاه کند. اما نسلی دیگر، تمایل داشته باشد که از خاصیت غربال‌گری علم در پالایش حقیقت از غیر حقیقت بیشتر استفاده کند. تفاوت در نحوه نگرش نسل‌هایی که از یک طرف، همه در یک جامعه زندگی می‌کنند و همگی هم حق رأی دارند و از طرف دیگر، ذهن‌های آنها با ابزارهای نسبتا

[1]- Claude Levi-Strauss

متفاوت به پردازش اطلاعات و مسائل می‌پردازند، می‌تواند منجر به بروز تعارضات بین‌نسلی در مورد چگونگی کاربرد علم در یک جامعه شود.

من نمی‌بینم، پس نمی‌پذیرم

«اگر ذهن بسته باشد، نه چشم کاربردی دارد و نه گوش» (ضرب‌المثل).

«علم فیزیک دروغ می‌گوید؛ برای دیدن، نیاز به نور نیست، انسان برای دیدن یا ندیدن چیزی، فقط به دلیل نیاز دارد!» (منبع؟).

«آن‌کس که به گونه‌ای ژرف به جهان نگریسته باشد، بی‌تردید می‌داند چه حکمتی در سطحی‌بودن انسان‌ها نهفته است. این غریزه حفظ خویشتن است که به او می‌آموزاند تا سطحی، آسان‌نگر و دروغین باشد». (نیچه).

این امکان وجود دارد که اگر یافته‌های پژوهشی در حیطه روانشناسی تکاملی- جنسی را، گروه‌های خاصی از مردان و زنان مطالعه کنند، معتقد شوند که اگرچه که این حقایق در کل ممکن است درست باشند اما آنها درباره خود آنها یا افراد معینی از جنس مقابل‌شان، صدق نمی‌کنند. در اینجا اشتباه این است که آن فرد خاص، با توجه به شرایط و روحیات فعلی و نگاه خودش، و نه به روشی علمی، به مسائل نگاه می‌کند. در روش علمی، این دیدگاه شخصی افراد نیست که ملاک درستی یا نادرستی ایده‌ها قرار می‌گیرد، بلکه یافته‌های پژوهش‌های تجربی، ملاک اندیشه و عمل قرار می‌گیرند. ممکن است مردی که در محیطی زندگی می‌کند که محافظه‌کاری شدید جنسی در آنجا حکم فرماست، باور به اینکه زنان اطرافیان‌ش، ممکن است تغییرات مرتبط با چرخه در ترجیحات جنسی‌شان نشان بدهند را دور از ذهن بپندارد. پژوهش‌های روانشناسی جنسی- تکاملی نشان داده‌اند که اگر چه که اکثریت زنان در ترجیحات درونی‌شان، تغییرات مرتبط به چرخه نشان می‌دهند اما این تغییرات، در همه آنها، به رفتار بیرونی تبدیل نمی‌شود. علاوه بر این، زنان اصلا لازم نمی‌بینند تا تغییرات وابسته به چرخه‌شان را به طور روزانه برای مردان‌شان گزارش کنند تا آنها را از این فرایندها مطلع کنند! علاوه بر این، البته که زنان هم، همانند مردان علاقمند به سکس و ارتباط جنسی هستند اما همانطور که می‌دانیم این علاقه بطور گسترده و تعمیم‌یافته نیست و متمرکز بر عده‌ای خاص از مردان است. به همین دلیل، عده‌ای از مردان، ممکن است این نهان‌کاری یا عدم ظاهری فعالیت جنسی را با سردمزاجی کلی این زنان اشتباه بگیرند. بر همین اساس، مردان بتا، ممکن است دچار نوعی دچار **نابینایی موقعیتی** باشند که مانع از دیدن کل حقایق می‌شود. شبکه‌های اجتماعی از قبیل دوستان، اطرافیان و محیط بتاها نیز، غالبا چیدمانی بتاگونه دارد. از آنجایی که این شبکه‌ها، یکی از مهمترین منابع

اطلاع‌رسانی و اگاهی‌بخشی به افراد هستند، آنها حتی بوسیله اطرافیان‌شان هم، از اطلاع‌یابی از اکثریت آنچه که در محیط‌شان روی می‌دهد محروم می‌شوند.

همچنین، همانطور که مکرر گفته‌ایم، این تغییرات عمدتا ناهشیار بوده و حتی ممکن است از دید خود زنان هم پنهان بماند. یک زن ممکن است احساس کند که در ابتدای چرخه ماهانه خود، خصایص خاصی را جذاب می‌یابد و در اواسط چرخه خصایص دیگری را و یا اینکه برای رابطه کوتاه‌مدت، مرد معینی را و برای رابطه درازمدت مرد دیگری را. او در هر لحظه فقط متوجه این است که الان چه کسی را جذاب می‌یابد و چه کسی را نه. او، این تغییرات را اگر هم هشیارانه تجربه شوند، احتمالا بوسیله توجیهاتی که به نظر خودش قابل قبول است، تبیین می‌کند. اگر رفتاری تحت تاثیر مراکز زیرقشری بوده و بطور ناهشیارانه کنترل شود، امکان بقای بیشتری دارد تا اینکه تحت تاثیر هشیاری و آگاهی باشند. اگر انتخابی تحت کنترل مراکز هشیارانه باشد، بیم آن می‌رود که بوسیله قضاوت‌های موقعیتی و سایر عوامل اثرگذار بیرونی تحت تاثیر قرار بگیرد. اما کنترل مراکز زیرقشری مغز بر رفتاری خاص، منجر به احتمال بیشتر تداوم بقای آن رفتار بطوری که مستقل از شرایط و قضاوت‌های بیرونی روی دهد، می‌شود. از طرف دیگر، گفتیم که اساس شکل‌گیری بسیاری از انطباق‌های تکاملی افراد زیستی بوده و به همین علت، به جز در موارد کسب بینش، جزو خزانه ناهشیار زیستی ما باقی خواهند ماند. البته خوشبختانه، وقوع پدیده‌های جنسی- تکاملی، چه در زنان و چه در مردان، آنقدرها هم برای افراد ناملموس نیستند. این مسئله، حداقل درباره مردان و زنانی که پختگی روانی- جنسی قابل‌قبولی دارند، صدق می‌کند. همانطور که دیدیم حتی در مردان هم، مکانیسم‌های ناهشیارانه یا هشیارانه‌ای برای کنترل رفتارها و تغییرات وابسته به چرخه در زنان تعبیه شده است. دیدیم که راهبردهای حفظ همسر در مردان، در اواسط چرخه تشدید می‌شود. حساسیت نسبت به رقبا در زمان‌های خاص از چرخه قاعدگی، رفتارهای رقابت اسپرمی و بسیاری دیگر از رفتارهای بحث‌شده، همه و همه حاکی از نوعی آگاهی ناهشیارانه یا هشیارانه دو جنس از رفتارهای جنسی یکدیگر دارند.

نکته بعد اینکه، اگر قرار بود که در طول تکامل، هر جنس، از مکانیسم‌های تناسب‌افزای دیگری کاملا آگاه شده و به کل مانع بروز رفتارهای منتج از این مکانیسم‌ها شود، امروز اصلا شاهد این مکانیسم‌ها در دو جنس نبودیم. زیرا در طول تکامل، هر جنس با انتخاب‌های خود و همچنین رفتارهای زناشویی خود، می‌توانسته تا حدی جنس مقابل را به آن شیوه‌ای که قصد داشته، هدایت کند. زمان دقیق باروری زنان یعنی اواسط چرخه که اوج احتمال حاملگی است، در اکثریت موارد از خود زنان هم پنهان می‌ماند. این مسئله، برخلاف ماده‌های سایر گونه‌هاست که در اکثریت آنها، این زمان بوسیله علائم بدنی واضح و قابل‌مشاهده پیام داده می‌شود. همانطور که بحث شد، یک علت ارائه شده در مورد کارکرد انطباقی این مسئله این است که پنهان‌سازی زمان دقیق چرخه قاعدگی، امکان در پیش گرفتن یک استراتژی جنسی دوگانه را، برای زنان آسان‌تر می‌کند. انسان، از معدود

نخستی‌ها و پستاندارانی است که رابطه جنسی بین دو جنس آن، در خفا صورت می‌گیرد. در اغلب گونه‌ها، دو عضو از اعضای جنس مقابل، به راحتی و در معرض سایر اعضاء با همدیگر آمیزش می‌کنند. یکی از علت‌های تحول این رفتار در انسان، به تاثیر ارتباطات در جریان بین هر یک از اعضای یک جنس با دیگری، بر تناسب سایر اعضا، مربوط می‌شود. در گله‌های شیرها یا گاوهای وحشی، نر یا نرهای غالب، همه یا اغلب آمیزش‌ها را از آن خود می‌کنند و سایر نرها هم، یا باید به این واقعیت تمکین کنند یا گله را ترک کنند. پرده‌پوشی و پنهان‌کاری وجود ندارد و دلیلی هم برای این کار وجود ندارد. همه اعضای گروه، از آنچه که بین اعضاء در جریان است آگاه بوده و نسبت به آن، حتی اگر با اکراه، پذیرش نشان می‌دهند. اما تصور کنید که شما می‌خواهید جمله «دوستت دارم» را، به معشوق خود بگویید. تُن صدای شما، وقتی‌که در یک پارک بخواهید این جمله را بگویید یا در خانه‌ای که به جز شما دو نفر کسی در آن نیست یا در یک جزیره دورافتاده و متروک، تفاوت چندانی نمی‌کند. شما در همه این موقعیت‌ها، این جمله را به آرامی بیان می‌کنید تا اینکه بخواهید فریاد بزنید. انگار که ذات این پیام می‌طلبد که آن را آرام به زبان بیاورید. اما چرا، ما هنوز هم ترجیح می‌دهیم ابراز علاقه به معشوقه‌های‌مان را به‌آرامی زمزمه کنیم؟ آن می‌تواند به این دلیل باشد که مغز تکاملی نگران و مراقب ما، هنوز هم مواظب است تا کس دیگری از قبیله، چیزی از این موضوع نفهمد. در گونه‌های اجتماعی و هوشمند مانند انسان، دلایل زیادی برای مخفی‌کاری وجود داشته است. آگاهی اعضای دیگر، از رابطه بین دو عضو از اعضای جنس مقابل، علاوه بر اینکه می‌توانسته به مزاحمت دیگر اعضای حسود[۱] منجر شود، می‌توانسته حقایق ناخوشایندی را هم که بر سر وجود آنها اتفاق‌نظر وجود نداشته، برای همگان برملا کند. هیچ زنی، به رابطه مخفی همسرش با زنان دیگر و پخش منابع به سمت آنها، راضی نمی‌شود. هیچ مردی هم، قادر به تحمل بروز استراتژی جنسی دوگانه همسرش نیست. هوشمندی انسان، به او اجازه می‌داده که مزور باشد و این تزویر را در جهت شکستن هنجارها و قوانینی که ظاهرا آنها را می‌پذیرفته و متعهد به انجام آنها می‌شده، بکار گیرد.

هر جنس، فقط به افزایش حداکثری تناسب تکاملی خود می‌اندیشد و به همین خاطر سعی دارد تا با در پیش گرفتن هر استراتژی ممکن، جنس مقابل را از اینکه بر سر راه استراتژی‌های او ممانعت ایجاد کند، باز دارد. این روند، منجر به شکل‌گیری مکانیسم‌های پنهان جنسی در هر دو جنس شده است. با این توصیفات، من نمی‌بینم، پس نمی‌پذیرم فقط به همین معنی است و نه به این معنی که چون من فلان حقیقت را نمی‌بینم پس آن، در عالم واقع هم وجود ندارد.

---

[۱] – (هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی/ الا بر آن‌که دارد با دلبری وصالی– سعدی
سخن درست بگویم نمی‌توانم دید/ که مِی خورند حریفان و من نظاره کنم– حافظ)

انتخاب خویشاوندی: وقتی خویشاوندان فرشته می‌شوند

«نزد هر کس، عقل‌ش بهترین است و فرزندش، زیباترین» (سعدی).

«دختر ناز و گربه ملوس و آروم بابا، پلنگ خونه من است!»
(گفته یکی از مراجعین مولف درباره همسرش).

در فصل سوم، درباره مکانیسم انتخاب خویشاوندی و نقش آن در شکل‌دهی به تناسب تکاملی فرد و رفتار انسان توضیح دادیم. همانطور که گفته شد، افراد نه تنها از طریق افزایش احتمال بقا و گسترش ژن‌های خود که همچنین از طریق فراهم‌آوری شرایط بهینه برای افزایش این متغیرها در خویشاوندان ژنتیکی، موجب افزایش کلی تناسب تکاملی خود خواهند شد. ژن‌های خودخواه ما، نه تنها در بدن ما، بلکه در کالبد بستگان ژنتیکی ما نیز، حضور دارند. از این رو، گسترش خط ژنتیکی خود، علاوه بر اینکه از طریق بازتولید جسم خود روی می‌دهد، می‌تواند از طریق تکثیر خویشاوندان هم اتفاق بیفتد. هر چه قدر که همبستگی ژنتیکی بین ما و آن خویشاوند بیشتر باشد، به همان میزان نیز، احساسات مبتنی بر انتخاب خویشاوندی بیشتر می‌شود. این مکانیسم می‌تواند منجر به این شود که ما، در تفسیر رفتارهای خویشاوند و غیرخویشاوند، تفاوت و تمایز نشان دهیم. ما ممکن است رفتارهای از نظر هنجاری مثبت و منفی را، در رابطه با خویشاوندان و غریبه‌ها، به گونه‌ای متفاوت ارزیابی کنیم. در این حالت، بسیاری از آنچه که اگر بوسیله غیرخویشاوندان انجام شود، فاجعه‌آمیز تفسیر می‌شوند، می‌تواند بوسیله خویشاوندان ما انجام شده و واکنشی در ما بوجود نیاورده یا واکنش منفی به مراتب کمتری بوجود آورد. یک مادر یا پدر، ممکن است نسبت به شوهر، در مقابل رفتارهای حاکی از تمایلات خارج از چارچوب زناشویی دختر خود، بردباری بیشتری نشان دهند. البته این طبیعی است، زیرا آمیزش‌های جنسی خارج از چارچوب زناشویی، برای شوهر آن مرد و نه برای والدین، هزینه‌های سنگین تکاملی دارند. چنین آمیزش‌هایی، برای یک شوهر، به معنای عدم اطمینان از قطعیت پدری است، درحالی‌که والدین آن دختر، در هر حال، پدربزرگ و مادربزرگ ژنتیکی نوه دختری خود محسوب می‌شوند. در چنین شرایطی، ما شاهد تداخل استراتژی‌های جنسی و تعارض در علایق طرفین که در بین زوجین شایع است، نیستیم. تا آنجا که به والدین مربوط است، تناسب تولیدمثلی آنها، از طریق فرزند دختر آنها، حال این فرزند از هر مردی که می خواهد باشد، حفظ می‌شود. اگر هم آمیزش‌های فرازناشویی دختر، برای آنها هزینه‌زا باشد، این می‌تواند مربوط به هزینه‌های اجتماعی و هنجاری چنین عملی باشد و نه هزینه‌های ژنتیکی مرتبط با آمیزش‌های فرازناشویی فرزندشان. شهرت به رفتارهای فرازناشویی، در محیط تکاملی انطباق‌ها و همچنان در دنیای امروز، برای خانواده دارنده چنین شهرتی، تبعات منفی جدی داشته و این می‌تواند قسمتی از حساسیت اعضای خانواده نسبت به رفتارهای جنسی همدیگر را تبیین

کند. به هر حال، مکانیسم انتخاب خویشاوندی، می‌تواند مشاهده اینکه چرا بعضی وقتها، افراد، علی‌رغم آگاهی از حقایق، به جانبداری یک‌سویه از خویشاوندان خود می‌پردازند را هم تبیین کند. آن، همچنین برای ما روشن می‌کند که چرا تعدادی از ما، ممکن است در شرایطی خاص، نسبت به بعضی از واقعیت‌ها در رابطه با خانواده یا خویشاوندان‌مان، واکنش پذیرا یا ناپذیرا نشان دهیم. بطور نمونه، اینکه پدر یا برادری، در مقابل نگرانی‌های داماد خانواده نسبت به رفتارهای ارتباطی فرازناشویی همسرش با جنس مقابل چه موضعی بگیرند، می‌تواند از این مسئله تاثیر بپذیرد. جالب اینجاست که نگرش متمایزگرایانه ما نسبت به بستگان ژنتیکی‌مان، حتی نسبت به مسائل بطور ذاتی انزجارآور هم، نشان داده می‌شود. در یک پژوهش، از مادران خواسته شد که مدفوع نوزادان مختلف را بو کنند. نتیجه پژوهش نشان داد که مادران، مدفوع فرزند خود را نسبت به مدفوع نوزادان دیگر، حتی زمانی‌که نمونه‌های مدفوع بطور عمد جابجا شده بودند و مادران در واقع مدفوع کودکی دیگر را بو می‌کشیدند، با احساس انزجار کمتری استشمام کردند (کیس[1] و همکاران، ۲۰۰۶؛ به نقل از باس، ۲۰۱۲). وقتی ما حتی بوی مدفوع فرزندان خود را کمتر منزجرکننده می‌یابیم قطعا بوی سایر رفتارهای هنجارشکنانه آنها را هم، نسبت به رفتارهای هنجارشکنانه غریبه‌ها، کمتر آزاردهنده می‌یابیم!

یک عامل تاثیرگذار دیگر در این زمینه، به تصورات ایده‌آل ما از خویشاوندان و عزیزان‌مان برمی‌گردد. شاید کمتر پدر یا برادری بخواهد بپذیرد که دختر یا خواهر او هم، همانند تمام زنان دیگر، می‌توانند تمایلات و رفتارهای جنسی خاصی داشته باشند. اغلب ما، شوک و ناباوری بعد از فهمیدن یک سری وقایع تلخ درباره عزیزان‌مان را، در لیست تجارب هیجانی خود، به همراه داریم. اینکه فلان عضو خانواده به دام اعتیاد افتاده؛ اینکه نتایج بررسی‌های پزشکی نشان می‌دهند که یکی از اعضای خانواده مبتلا به سرطان شدید بوده و به زودی جان خود را از دست خواهد داد؛ اینکه بشنویم یکی از نزدیکان ما مرتکب یک جرم جدی حقوقی شده و یا اینکه خبر مرگ عزیزی را برای ما بیاورند. آگاهی درباره تمایلات و رفتارهای جنسی خلاف انتظار ما را هم می‌بایست به این لیست اضافه کرد.

بطور خلاصه اینکه، باید سعی کنیم تا اسیر مکانیسم‌های روانی- تکاملی ناپخته خود درباره مسائل و رویدادها نشویم. فرشته دیدن خویشاوندان یا اغماض و چشم‌پوشی نسبت به رفتارهای آنها، یعنی مکانیسم‌هایی که روزی افزایش‌دهنده تناسب تکاملی ما بودند، الان می‌توانند مانعی بر سر راه رسیدن به مسیر درست و حقیقت‌جویی ما شوند.

---

[1]- Case

تاثیر جذابیت بر نگرش‌ها و استراتژی‌های جنسی انتخابی

«این هستی افراد است که آگاهی آنها را می‌سازد و نه اینکه آگاهی آنها، هستی آنها را شکل دهد»
(مارکس).

«خدا را داد من بستان از او، ای شحنه مجلس/ که مِی با دیگری خورده‌ست و با من سر گران دارد»
(حافظ).

تجارب جنسی- شخصی افراد در مورد جنس مقابل می‌تواند سازنده بسیاری از باورها و نگرش‌های ما نسبت به جنس مقابل باشد. این سیستم اعتقادی ساخته‌شده بر مبنای تجارب شخصی می‌تواند در مقابل واقعیت‌های جدید مقاومت نشان دهد. چنانچه مردی بخواهد با کمک تجاربی صرفا شخصی ولی در عین حال کامل و جامع، به روحیات و تمایلات جنسی زنان پی ببرد، شاید چاره‌ای نباشد به جز اینکه هر بار، در یک شرایط متفاوت جسمی، زیستی، اجتماعی، اقتصادی، موقعیتی و ... ظاهر شود. چیزی که عملا امکان‌پذیر نیست. داشتن خصایص متفاوت در مردان، واکنش‌ها و پسخوراندهای جنس مقابل نسبت به آنها را، بسیار متفاوت می‌کند. از نظر مردان گروه ب، ممکن است زنان یا زنانی که آنها می‌شناسند، سرد مزاج، نسبت به مسائل جنسی غیرراغب، و سرکش به نظر بیایند. این برداشت می‌تواند به این علت باشد که آن مردان، آرام‌گرفتن و رام‌شدن زنان در آغوش مردان مورد علاقه‌شان را ندیده‌اند. در اینجا، سرد مزاج و نامتمایل به آمیزش جنسی دانستن زنان، به خاطر این است که آنها فقط یک روی کارنامه جنسی و عاطفی زنان را مشاهده کرده‌اند. یک مرد بتا، شاید هیچ‌گاه موفق به دیدن شور، هیجان و شهوت جنسی در زنان نسبت به خود نشود و در مورد تمایلات جنسی کلی زنان هم، بر همین مبنا قضاوت کند. بر این اساس، نظرات این دسته از مردان درباره میل، رغبت و تمایلات جنسی زنان درست است اما فقط در رابطه با خودشان! اما یک مرد جذاب و خوشگذران که هوس‌های تند و تیز، لحظات آتشین جنسی و جیغ‌های ارگاسمی شرکایش را دیده، قطعا نگاه متفاوتی نسبت به تمایلات و رفتارهای جنسی زنان دارد. دیدیم که بعضی از انتخاب‌ها، ترجیحات و استراتژی‌های جنسی زنان می‌تواند موجب شود تا ارضای جنسی، برای عده‌ای از مردان، بسیار هزینه‌بر و گران‌قیمت تمام شود. درحالی‌که برای عده‌ای دیگر از مردان، ارزان و کم‌بها باشد. دسته اول، فقط در هنگام گرانی اجناس به بازار می‌روند و به همین دلیل، باور نداشته یا نمی‌خواهند داشته باشند که آنچه که آنها با قیمتی گزاف و صد برابری می‌خرند، عده‌ای دیگر از مردان، در حراجی‌های دوشنبه بازارهای جنسی، بسیار ارزان‌تر تهیه می‌کنند! دسته دوم از مردان که تمایلات واقعی، نفس‌نفس‌زدن‌های سوزان و بدن‌های عریان و داغ زنان را بسیار بیشتر تجربه کرده‌اند، نگرش‌های متفاوتی نسبت به زنان، اخلاق یا هنجارهای جنسی در جامعه، دارند. البته این به این معنی نیست که گروه دوم لزوما محتاط‌تر و محافظه‌کارتر خواهند بود. لذت و مزیت ارتباطات چندگانه با زنان متعدد، برای این گروه از مردان، می‌تواند موجب شود تا موافق و

تشویق‌کننده آزادی‌های جنسی باشند، در عین اینکه ممکن است نسبت به خانواده‌های خود محافظه‌کارتر بوده (یا نبوده باشند). چیزی که در اینجا مهم است، این است که تجارب شخصی، بر نگرش‌های افراد تاثیر زیادی داشته و افراد، مستقل از شرایطی که تجارب‌شان را برایشان ساخته‌اند، قضاوت نمی‌کنند. در چنین شرایطی، ما با یک جامعه متشکل از زیرگروه‌های متعدد مواجه‌ایم که هر یک از آنها، به دنبال هماهنگ‌کردن شرایط جنسی جامعه با استراتژی‌های جنسی تناسب‌افزای خود هستند.

یک نمونه دیگر از این موضوع، مثال زنانی است که در چرخه معیوب رابطه با آلفاها، از دست دادن آنها و از دست دادن زمان، انرژی و سرمایه‌گذاری هیجانی و روانشناختی که کرده‌اند، می‌افتند. سپس، عده‌ای از آنها، در نهایت برای درک و جبران آنچه که بر سرشان آمده به سمت باورهای فمنیسم، لیبرالیسم یا برعکس محافظه‌گرایی و یا حتی ممکن است مذهب‌گرایی افراطی روی بیاورند.

عده‌ای از زنان کمتر جذاب از نظر جسمی و جنسی، ممکن است در مورد صحّت وجود استراتژی‌های جنسی مورد بحث در روانشناسی تکاملی، در مورد خودشان، شک کنند. این امر می‌تواند کاملا طبیعی باشد. تکامل، افراد را به نحوی شکل داده که با توجه به شرایط جسمی و روانی خودشان و همچنین شرایط محیط اطراف‌شان مانند محدودیت‌های بوم‌شناختی، اقدام به انتخاب تناسب‌زاترین استراتژی جنسی ممکن می‌کنند. این احتمال وجود دارد که زنان با ارزش همسری یا جذابیت جسمی پایین‌تر، در اتخاذ استراتژی جنسی دوگانه محتاط‌تر بوده و خطرپذیری کمتری داشته باشند. از نظر تکاملی، برای زنانی با جذابیت جسمی، جنسی و همسری پایین در بعضی از شرایط اجتماعی و محیطی، تناسب‌افزاتر و انطباقی‌تر این است که انرژی خود را صرف یافتن یک مرد ازدواج‌گرا و برای یک رابطه درازمدت کرده و از تمایلات مبتنی بر استراتژی‌های جنسی کوتاه‌مدت صرف‌نظر کنند. این به خاطر این است که چنین تمایلاتی، می‌توانند بطور بالقوه، هزینه‌های جدی برای آنها داشته باشند. بطور مثال، هر چند بعضی از استراتژی‌های جنسی مانند استراتژی جنسی دوگانه، بطور بالقوه حتی برای زنان جذاب نیز هزینه‌هایی مانند اکتشاف خیانت بوسیله همسر و احتمال آسیب دیدن به دست او را شامل می‌شود اما در مجموع، این زنان، به دلیل جذاب‌تربودن، می‌دانند که حتی در صورت جدایی از همسر اول (مثلا به علت اکتشاف خیانت)، باز هم شرایط جایگزین مانند همسر بعدی خواهند داشت. همچنین، رفتارهای خیانت در آنها، ممکن است بوسیله عده‌ای از شوهران بیشتر تحمل شود. این درحالی‌است که زنان گروه اول، می‌دانند که شق‌های جایگزین برای آنها (در صورت وجود داشتن)، از مطلوبیت کمتری برخوردار خواهد بود. با توجه به اهمیت جذابیت جسمی و جنسی برای مردان و از طرف دیگر نمره پایین این گروه از زنان در این متغیرها، این تمایلات، می‌توانند آنها را از زندگی مشترک و همسری که در یک شرایط سخت رقابتی و با زحمت بدست آورده‌اند، محروم کنند. به دلیل اینکه، رابطه خارج از چارچوب زناشویی این زنان، از طرف مردان کمتر تحمل می‌شود،

می‌تواند برای این گروه از زنان، در مقایسه با زنان دارای جذابیت جسمی و جنسی بالاتر، بسیار مخاطره‌آمیزتر باشد. به همین خاطر، شاید بهتر باشد که ذهن محاسبه‌گر و ناهشیار تکاملی آنها، استراتژی‌های دیگر را، برای آنها، شدنی‌تر و بهتر جلوه داده و در عوض، استراتژی‌های بالقوه خطرناک‌تر برای تناسب آنها را، از دسترس ذهن هشیار آنها دور نگه دارد.

همچنین، ارتباط بین جذابیت جسمانی و استراتژی‌های فردی، می‌تواند از شرایط محیطی، بوم‌شناختی و اجتماعی- فرهنگی فرد نیز، تاثیر بپذیرد. این ارتباطات، خود می‌توانند پذیرش یک سری از واقعیت‌ها را از جانب افراد مختلف تسهیل یا محدود کنند.

سندرم افراد کم‌تجربه و بی‌تجربه

"یک دختر خوب از نظر یک مرد، می‌تواند از نظر مرد دیگری [که او را بیشتر می‌شناسد]، دختر بدی باشد" (لانگلی، ۲۰۰۵).

دانش و نگرش‌های افراد در مورد روانشناسی دو جنس و رفتارهای جنسی آنها، تحت تاثیر تعاملات آنها با اعضـای همجنس و جنس مقابل‌ش قرار می‌گیرد. واکنشـی که افراد از جنس مقابل دریافت می‌کنند و تجاربی که در رابطه با آنها دارند متفاوت بوده و این تجارب می‌توانند بر نوع برداشـت آنها از جنس مقابل خود تاثیر بگذارند. باورها، نگرش‌ها و رفتارهای افرادی که دانش خود در مورد جنس مقابل را فقط از یک سـری افراد محدود مانند همسر یا چند فرد معدود از جنس مقابل کسب کرده‌اند یا افرادی که در زندگی شخصی خود فقط با تعداد کمی از اعضای جنس مقابل مانند همسر، والدین و همشیره‌ها تعامل داشته‌اند به نحوی است که می‌توان آنها را واقعا مبتلا به یک سندرم دانست. این دسته از افراد، ممکن است دست به یک تعمیم بسیار افراطی در مورد رفتارها و روحیات جنس مقابل‌شـان بزنند. این برداشـت‌های ناشـی از تعمیم، معمولاً آشـکارا نادرسـت و افراطی هستند. علاوه بر جنبه تعمیم‌دهی که برداشت‌های آنها را غلط می‌کند، علت دیگر نادرستی برداشت‌های درونی آنها از جنس مقابل و مقاومت آنها نسبت به دیدگاه‌های جدید درباره جنس مقابل این اسـت که آنها نیز، اغلب، فقط با جنبه محدودی از شـخصـیت‌های جنسـیت مقابل خود مواجه شـده‌اند. این مواجه محدود که البته طبیعی هم هست، منجر به برداشت‌های ناکامل، نادقیق و یک‌سویه نسبت به جنس مقابل می‌شود. فکر کنید که اگر هر مردی بخواهد بر اساس رفتارهای مادرش درباره عطوفت یا مهربانی زنان دیگر قضاوت کند، چه خواهد شـد؟! عموم مادران، بر اسـاس غریزه مادری که همان انطباق تولیدمثل موفق از طریق حفظ فرزند اسـت، رفتار می‌کنند. همچنین بدیهی اسـت که بسـیاری از جنبه‌های شـخصـیتی نزدیک‌ترین زنان یک فرد مانند رفتارهای جنسی آنها، از نظر آن مرد پنهان بماند. مشخص است که هیچ مادر یا خواهری در صورت حضور یا اطلاع برادر

یا پسر خود، اقدام به رابطه فرازناشویی یا آمیزش جنسی نامشروع نمی‌کند. نمونه دیگر، گزارشی است که بعضی از مردان، از میل جنسی زنان و مثلا همسران‌شان یا همکاران‌شان می‌دهند. البته برداشتی که این مردان از میل و رفتارهای جنسی همسران‌شان یا سایر زنان اطراف‌شان دارند لزوما نادرست نیست اما نقص قضاوتی آنها از این ناشی می‌شود که آنها رفتار همسران یا زنان اطراف‌شان را فقط در رابطه با خودشان دیده‌اند. بطور مثال، یک زن ممکن است نسبت به همسر خود سردمزاج باشد اما در غیاب همسرش و در رابطه با مردان دیگر بسیار تحریک‌کننده رفتار کند. بنابراین، چنین دیدگاه‌های ناقصی از زنان اطراف‌مان، در مجموع نمی‌توانند برای ما ادراکی کامل و روشن از شخصیت زنان فراهم کنند. این دیدگاه‌ها، خواه خوش‌بینانه یا بدبینانه، اما به هر حال واقع‌بینانه نخواهند بود.

سندرم مرد خوب عصر جدید[1] و قهرمان مدافع حقوق زنان

«حقیقت خالص و ساده، به ندرت خالص است و هیچ‌گاه ساده نیست» (اسکار وایلد).

بعضی از مردان بخصوص تعدادی از مردان نسل‌های جدید فکر می‌کنند که با گرفتن یک سری از نقش‌های خاص نسبت به مسائل زنان و اتخاذ خط‌مش‌هایی که در آنها ملایمت همیشگی یا مدافع‌بودنِ در هر حال تشویق می‌شود، می‌توانند به مسئولیت‌های خود عمل کرده یا اینکه از این طریق به بعضی از اهداف خود از جمله کسب موقعیت در گروه زنان یا به کامیابی جنسی آنها برسند. آنها ممکن است مردانی به ظاهر مهربان، نوع‌دوست، دارای مسئولیت‌پذیری اجتماعی بالا و دارای حسن نیت نسبت به زنان به نظر برسند. البته ممکن است واقعا هم اینطور باشد. اما به هرحال، مشکل این گروه از مردان این است که فکر می‌کنند در رابطه با مسائل اجتماعی، اتخاذ دیدگاهی از قبیل «همه ذاتا خوبند، نگران نباش!» و «اگر اعتماد کنی، همه چیز درست می‌شود»، می‌توانند راه‌حل مشکلات باشند. منش و سلوک عده‌ای دیگر از این مردان، با تصویر رایج دون‌ژوان‌های مکّاری که از این طریق، فقط قصد رسیدن به کامروایی جنسی زنان را دارند، مطابقت می‌کند. و البته عده‌ای از آنها، از این طریق، واقعا موفق به برقراری ارتباطاتی جنسی با زنان می‌شوند. به هر حال، همه شاهان سعی می‌کنند که لااقل عده‌ای از سربازان خود را که از منافع آنها دفاع می‌کنند بر سر خوان نعمت خود بنشانند تا این پیام را به همگان بدهند که اگر در لشکر ما باشید، چیزکی نصیب‌تان خواهد شد! و بدیهی است که زنان هم از این موضوع مستثنی نیستند.

[1]- New-age nice guy

گروه دوم از مردان که مدافعین قهرمان نامیده می‌شوند سعی می‌کنند تا در همه جا و برای همه چیز خود را مدافع حقوق زنان نشان داده و حتی ممکن است به دیدگاه‌هایی که بر وجود تفاوت‌های دو جنس و روانشناسی جنسی خاص هر جنس تاکید می‌کنند، حمله کنند. گروهی از آنها هم فکر کنند که زنان بطور تاریخی مورد ظلم واقع شده و پیاده‌شدن همه‌جانبه دیدگاه‌های فمنیستی چاره این مظلوم‌زدایی تاریخی از آنهاست. مشکل این دسته از مردان و سایر گروه‌های حزبی در جامعه که متشکل از زنان یا مردان هستند این است که ایدئولوژی‌های فردی و شخصی خودشان را با حقیقت و واقعیت یکسان فرض کرده و در واقع آنچه را که فکر می‌کنند درست است، واقعا درست می‌پندارند. علم و واقعیت‌های علمی، کاری به قضاوت‌های ذهنی و ارزشی و دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌ها نداشته و راه خود را می‌رود. روش علم با روش ایدئولوژی متفاوت است. ما نمی‌توانیم و نباید آنچه را که علم به ما هدیه می‌دهد بخاطر تعصب‌های ایدئولوژیکی و نظرات شخصی خود قربانی کرده و رد کنیم. حقایق به قوت خود باقی می‌مانند حتی اگر با ایدئولوژی‌ها و منافع شخصی، حزبی و گروهی ما در تضاد باشند. پس بهتر است که با انعطاف‌پذیری، سعی در تطابق دیدگاه‌های‌مان با واقعیت‌ها و حقایق داشته باشیم تا اینکه بخواهیم حقایق را با هدف هماهنگ‌کردن با این دیدگاه‌ها تحریف کنیم.

روانشناسی تکاملی و جنسیت‌گرایی

> "در تاریخ روانشناسی، هیچ‌گاه چنین حجم وسیعی از داده‌های علمی [در رابطه با تفاوت‌های دو جنس] وجود ندارد که با چنین برنامه از قبل تعیین شده سیاسی، دست به گریبان[1] شده باشد." (ایگلی، ۱۹۹۵، ص ۱۵۵).

اگر هنوز از تفاوت‌های روانشناختی و رفتاری بین دو جنس اطلاع کافی ندارید، می‌توانید به کتاب‌هایی که در زمینه تفاوت‌های دو جنس[2] نوشته شده‌اند مراجعه کنید تا انبوهی از داده‌ها را برای شما ارائه کنند. پس چرا روانشناسی تکاملی، به صرف اینکه بر وجود تفاوت‌های جنسی با منشاء زیستی- تکاملی تاکید می‌کند، باید متهم به تبعیض جنسی شود؟ آیا گفتن اینکه دو جنس از نظر آناتومی و فیزیولوژیکی متفاوتند، دلیل بر این می‌شود که علم آناتومی یا فیزیولوژی را جنسیت‌گرا بدانیم؟! پس چرا این مسئله نمی‌تواند درباره علم روانشناسی و از جمله روانشناسی تکاملی صادق باشد. اگر تاکید بر اینکه دو جنس تفاوت‌های اساسی (و مطمئنا شباهت‌های زیادی) با همدیگر دارند حاکی از جنسیت‌گرایی باشد، پس منتقدان اجازه دارند تا با خیال راحت علم روانشناسی و از جمله روانشناسی تکاملی را جنسیت‌گرا بدانند. روانشناسی تکاملی، به هیچ وجه، به برتری یک جنس نسبت

[1]- Encountered
[2]- Gender Differences

به جنس دیگر یا نقص یکی در قبال دیگری تاکید نداشته و این ایده را تشویق نمی‌کند بلکه صرفا این پیام را می‌دهد که: در طول تکامل، دو جنس به علت داشتن شرایط متفاوت تکاملی و محدودیت‌های متفاوت برای به حداکثررسانی تناسب تکاملی خود، مجبور به در پیش گرفتن استراتژی‌های متفاوتی شده‌اند. این تفاوت در استراتژی‌های در پیش گرفته شده، تفاوت‌های جنسیتی و از جمله تفاوت در رفتارهای جنسی را رقم زده است. بسیاری از دیدگاه‌ها و افراد، در حالی در گذشته جنسیت‌گرا یا ضد مرد و ضد زن دانسته و معرفی می‌شدند که اکنون، مورد بررسی علمی قرار گرفته و درستی آنها کاملا به اثبات رسیده است.

آیا روانشناسی تکاملی بدبین است؟

«روان‌رنجورها، در آسمان قصرها می‌سازند. روان‌پریش‌ها، در آنها زندگی می‌کنند. روانپزشک‌ها می‌روند و اجاره‌ها را می‌گیرند! » (چارلز استیون هامبی).

«بزرگ‌ترین خیانتی که می‌توانی در حق کسی کنی این است که او را در یک امید نشدنی و محال حبس‌اش کنی و بگذاری انتظار بکشد» (ژان فرانسوا).

اگر این بار در گلدان گلی دیدید، بگویید گل می‌بینم. اما اگر آن گل کاکتوس بود حتما یادآور هم شوید که آن گل خارهایی هم دارد! کسانی که این ایراد را به روانشناسی تکاملی می‌گیرند که این رویکرد بدبین است، از اساس با علم و مفروضه‌های علمی بیگانه‌اند. در علم، چیزی به نام بدبینی یا خوش‌بینی وجود ندارد و همه چیز بر مبنای **اصل واقع‌بینی** سنجیده می‌شود. اینکه آیا نظریات یک علم، واقع‌بین و هماهنگ با واقعیت هستند هم، از طریق پژوهش‌های تجربی تعیین می‌شوند. از طرف دیگر، می‌توانیم درک کنیم که روانشناسی تکاملی، برای کسانی که دوست دارند لباس آفیت و خوش‌بینی پوشیده و از کلبه پر از خودفریبی و دیگرفریبی بیرون نیایند، همچون تندبادی عمل کند که متعلقات آنها را در هم می‌کوبد. این کاری است که که تلخی هر واقعیتی، با ذائقه شیرینی‌دوست ما می‌کند. متاسفانه، برای اکثریت ما، حقیقت آن چیزی است که به ما آرامش می‌دهد و نه آنچه که واقعا حقیقت است. ولی با این وجود، این یک حقیقت است که می‌توان واقعیتی خاص را دوست نداشت اما نمی‌توان منکر آن شد.

آنچه می‌شنویم وجود دارد و آنچه که نشنیده‌ایم حقیقت ندارد

تفکراتی که بر تاثیرپذیری رفتار انسان از محیط تاکید می‌کنند مانند نظریات مطرح در علوم اجتماعی، سال‌هاست که دانشجویان، محققین و اندیشه‌پردازان علوم مختلف را بمباران اطلاعاتی می‌کنند. در رشته‌هایی مانند جامعه‌شناسی، آنچه که به دانش‌آموختگان یاد داده می‌شود، عمدتا یا صرفا نظریات یا یافته‌هایی هستند که

بر تاثیرپذیری انسان از عوامل محیطی مختلف تمرکز دارند. فارغ‌التحصیلین این رشته‌ها، بعد از سال‌ها مطالعه و تحقیق متوجه می‌شوند که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از آنچه که از عوامل سبب‌ساز رفتار می‌دانند، نظریات و گمانه‌پردازی‌های مربوط به تاثیر عوامل محیطی بر رفتارهای انسان است. متاسفانه، حتی در رشته روانشناسی نیز، توجه به روانشناسی زیستی (که روانشناسی تکاملی جزو زیر گرایش‌های آن طبقه‌بندی می‌شود)، حداقل و ناچیز است. نتیجه این خواهد بود که فارغ‌التحصیلین این رشته‌ها، بعد از اتمام تحصیلات خود و ورود به عرصه‌های اجتماعی، فقط مبلغان آنچه خود آموخته‌اند خواهند بود. با تکرار این روند، بیگانگی فزاینده‌ای در متخصصین این رشته‌ها از آگاهی نسبت به ریشه‌های زیستی– تکاملی رفتار بوجود خواهد آمد. نتیجه این خواهد شد که نظریات، ایدئولوژی‌ها و طرح‌های ریخته‌شده بر مبنای آنچه که متخصصان این رشته‌ها آموخته‌اند، خالی از بکارگیری و یکپارچه‌سازی یافته‌ها و تحلیل‌های تکاملی خواهد بود.

تفکرات محیط‌گرایانه، نه تنها در دانشگاه‌ها و علوم رفتاری و اجتماعی، قدرت اول را در توزیع ژن‌های(!) خود داشته‌اند، بلکه در رسانه‌ها و در بین عامه مردم نیز، حجم وسیعی از این تحلیل‌ها ارائه می‌شود. مجموعه تبلیغات و تاکیدات سوگیرانه و یک‌طرفه در بازشناسی علل واقعی رفتار، منجر به این می‌شود که بعد از چندی، بعضی از تحلیل‌ها و یافته‌ها، هم در محیط‌های علمی و همه در بین افراد عادی جامعه، غریب و ناشناخته باقی مانده و در عوض، بعضی از تفکرات، بیش از حد بزرگ شوند. باس (۱۹۹۶)، در این رابطه می‌گوید:

> "مقاومت نسبت به تفکر تکاملی (حداقل در آمریکا)، با تعداد سال‌های آموزش شما در علوم اجتماعی همبستگی دارد. به عقیده من، آنچه که در مسیر اصلی علوم اجتماعی به میلیون‌ها آدم در ایالات متحده آموزش داده می‌شود، تکان‌دهنده و نامعقول است مانند این گزاره‌ها که: تفاوتی بین دو جنس وجود ندارد، همه چیز تحت کنترل اراده ماست، و اینکه ما همانند تابلوهای سفیدی هستیم که فرهنگ، والدین و معلمان ما، محتوای این تابلوها را می‌نویسند. یک لطیفه است که می‌گوید: اگر یک دانشمند اجتماعی شاهد شیء‌ای باشد که شبیه یک اردک است، شبیه یک اردک راه می‌رود و شبیه اردک صدا می‌کند، آنگاه آن دانشمند اجتماعی خواهد گفت که این حیوان یک سازه اجتماعی[۱] از یک اردک است! آنچه که ما می‌گوییم اینست: اردک‌ها وجود دارند".

---

[۱]-Construction نویسنده با ذکر این عبارت: «اردک‌ها وجود دارند»، قصد دارد به این واقعیت اشاره کند که اردک یک ماهیت زیستی واقعی است و نه فقط یک سازه ساخته‌شده بوسیله نظریه‌پردازان علوم اجتماعی. همچنین می‌خواهد بگوید که بسیاری از رفتارهای انسان نیز، در واقع جزئی از ماهیت زیستی او هستند و نه فقط اینکه حاکی از مفاهیمی باشند که بوسیله اجتماع او ساخته شده باشند.

هدف ما تغییر است و زیست غیرقابل‌تغییر

«خسته‌دلان، خورشید را سرزنش می‌کنند. برای آنها، ارزش درخت به سایه است» (نیچه).

از آنجایی که، هدف و رسالت اصلی در علوم رفتاری و اجتماعی، تغییر و اصلاح افراد و جامعه دانسته می‌شود، این نگرانی در متولیان این رشته‌ها وجود دارد که تاکید بر زیستی بودن یک رفتار، منجر به شک در توانایی تغییر و یا اصلاح آن شود. این اندیشه غلط که تبیینات زیستی بر غیرقابل‌تغییر بودن تاکید دارند، حال آنکه علوم رفتاری و اجتماعی بر اصلاح‌پذیری، یک علت دیگر مربوط به تأخیر بیش از حد ورود تبیینات زیستی به علوم رفتاری و اجتماعی است. این‌گونه اندیشیدن که می‌توان آن را دارای چند مقدمه و یک نتیجه دانست، یک روند استدلالی به صورت ذیل است: الف) هدف اصلی از وضع رشته‌های علوم رفتاری و اجتماعی، تغییر بشر و اصلاح جامعه است. ب) روانشناسی تکاملی، بر زیستی‌بودن مبنای رفتارها تاکید دارد. ج) هر آنچه زیستی باشد، غیرقابل‌تغییر است. د) پس نتیجتا، مطالعه و ترویج تحلیل‌ها و یافته‌های روانشناسی تکاملی، سودی برای جامعه علمی یا اجتماع ندارد. این نگاه به علوم رفتاری، اجتماعی و روانشناسی تکاملی، بنا به چند دلیل، بسیار ساده‌انگارانه است.

دلیل اول به این مسئله برمی‌گردد که چنانچه پژوهش‌های مکرر این حقیقت را به اثبات برسانند که رفتار یا رفتارهای خاصی دارای ریشه زیستی هستند، دلیلی برای نپذیرفتن حقایق وجود ندارد. هر چند همه ما می‌دانیم که بسیاری از خصایص بدنی و جسمی ما، بوسیله زیست و تکامل شکل گرفته و ما مجبور به کنار آمدن با آنها هستیم. اما بطور هشیار یا ناهشیارانه‌ای از پذیرش اینکه بعضی از رفتارهای ما ریشه‌ای زیستی، ژنتیکی یا تکاملی داشته باشند، سر باز می‌زنیم. به راستی، چرا هیچ یک از ما از اینکه تکامل، دو چشم در چهره ما قرار داده و نه مثلا سه چشم، ناراحت یا مضطرب نمی‌شویم و حتی از قدرت آفریننده آن تعریف و تمجید هم می‌کنیم، اما همین واکنش را در زمان آگاهی از ریشه‌های زیستی و تکاملی رفتارهای‌مان، نشان نمی‌دهیم؟ یک پاسخ این است که ما خودمان و دیگران را همیشه با دو چشم در چهره دیده‌ایم و در نتیجه به آن خو گرفته‌ایم، اما هیچ وقت در مورد ماهیت اصلی رفتارهای‌مان، اطلاعات درستی دریافت نکرده‌ایم. تفکراتی که داشتن تمایلات تنوع‌طلبی جنسی و حتی میل جنسی را معادل پلیدی، گناه، پستی، شرارت و هر آنچه بدی است می‌دانند، مانع از این می‌شوند که ما بخواهیم و بتوانیم به وجود این تمایلات در خودمان و دیگران اعتراف کنیم.

دلیل بعد به این موضوع برمی‌گردد که یک تفکر رایج و غلط در ذهن عامه مردم این است که رفتاری که دارای ریشه زیستی، ژنتیکی یا تکاملی دانسته می‌شود را معادل با غیر قابل تغییر بودن، محکوم به اجرا درآمدن، اسیر و گرفتار بودن دارنده آن و از این قبیل می‌دانند. به مورد ترجیحات غذایی برمی‌گردیم. آیا کسی در این

مسئله که اکثریت یا همه افراد غذاهای چرب و شیرین را ترجیح می‌دهند، شکی دارد. اما آیا این ترجیح می‌تواند باعث شود تا افراد، رژیم‌های غذایی خاصی برای خود نداشته یا نتوانند از خوردن چنین غذاهایی امتناع کنند. همین مسئله هم در مورد رفتارهای ما صدق می‌کند. وجود تمایلات مبتنی بر استراتژی جنسی روابط متعدد کوتاه‌مدت در مردان یا استراتژی جنسی دوگانه در زنان، به هیچ روی به معنی غیر قابل کنترل بودن آنها نیست. همین الان به خودتان نگاهی بیندازید. آیا واقعا تا به حال نسبت به شخص خاصی برانگیختگی جنسی تجربه نکرده‌اید که ارتباط با او از نظر اخلاقی برای شما جایز نباشد؟ آیا در این مواقع، احساس کردید که حتما مجبورید بر مبنای آن احساسات درونی‌تان عمل کنید؟ این مثال ساده نشان می‌دهد که پذیرش واقعیت‌های زیستی در مورد خودمان، آنقدرها هم که در ابتدا به نظر می‌رسد، وحشتناک و غیرممکن نیست.

دلیل بعدی اینکه، با توجه به اینکه هر رفتاری می‌تواند تا حدی منشأیی زیستی داشته باشد، چه چیز تعیین می‌کند که ما بپذیریم که رفتاری خاص دارای منشأ زیستی بوده و رفتاری دیگر نیست؟

موضوع دیگر اینکه، آیا مطالعه ریشه‌های زیستی رفتارهای انسان، به ما در تغییر آن کمکی نمی‌کند و فقط برای توصیف و تبیین چرایی رفتارها مفید است؟ همانطور که می‌دانیم در روانشناسی، توالی توصیف[1]، تبیین[2]، پیش‌بینی[3]، کنترل[4] و تغییر رفتار، یک توالی بسیار رایج و قابل قبول برای رسیدن از توصیف رفتار به تغییر آن است. در واقع، در یک تعریف، کار علم روانشناسی را همین چهار مرحله در فرایند دانستن رفتار انسان دانسته‌اند. پس چطور می‌توان پذیرفت که بدون یک بینش دقیق و عمیق نسبت به توصیف و تبیین رفتار، به پیش‌بینی و کنترل آن دست یابیم؟

مسئله آخر اینکه، علوم رفتاری یا اجتماعی با هیچ نهادی قرارداد ندارند که بر یک سری از عوامل سازنده رفتار تاکید کرده و بقیه را نادیده بگیرند. این علوم، مطابق با هدف خود یعنی درک روان و رفتار انسان و نه درک انسان از منظری خاص، پیش می‌روند. بر همین اساس، تحقیقات علوم رفتاری و اجتماعی، به دنبال یافتن ریشه‌های رفتار و نه صرفا ریشه‌های محیطی رفتار انسان، هستند. البته که محیط، نقش قابل ملاحظه و چشمگیری در شکل‌دهیبه روان و رفتار انسان دارد اما این بدین معنی نیست که نقش عوامل زیستی را انکار کنیم. در این حالت، رویکردی ناقص نسبت به درک رفتار انسان در پیش گرفته‌ایم و بخش قابل ملاحظه‌ای از حقیقت را نادیده انگاشته‌ایم. همچنین، علوم رفتاری یا اجتماعی تعهدی ندارند که نظریات و یافته‌های آنها بتواند رفتار انسان را تغییر دهد. رسیدن به یک جامعه مطلوب کاری است که بوسیله تلاش همه رشته‌ها و حوزه‌های علمی و نه فقط بخشی از آنها، بدست می‌آید. یک رشته علمی که در حوزه علوم رفتاری و اجتماعی فعالیت می‌کند، باید بسیار

[1]- Description
[2]- Explanation
[3]- Prediction
[4]- Control

بیش از آنکه با تلویحات نتایج بررسی‌های خود مبنی بر توانایی تغییردادن یا ندادن رفتار انسان اشتغال ذهنی داشته باشد، به درستی و دقت در تبیینات و یافته‌های خود بیندیشد. بدیهی است که توصیف و تبیین درست و دقیق، دیر یا زود، درب‌های کنترل، تغییر و بهبود را به روی ما خواهد گشود. روانشناس، یک تکنیسین قراردادی مسئول بوجودآوری احساسات خوب در آدم‌ها نیست. وقتی تعریف جامعه از روانشناسی خوب و یک روانشناس یا مشاور خوب، به مشخصات یک روانشناس انگیزشی عامه‌پسند نزدیک می‌شود که فقط سخنرانی‌های امیدبخش با کذب‌گویی‌ها و مغلطه‌های فراوان برگزار می‌کند و حتی خود روانشناسان هم بخواهند و دوست داشته باشند که به این تصویر ذهنی دامن زده و آن را در اذهان مردم نگه دارند، نتیجه همین می‌شود. ما نباید و نمی‌توانیم جامعه را بیشتر از آن میزان که باید، نسبت به ماهیت بشر و جامعه، خوش‌بین و امیدوار کنیم و یا وعده و وعیدهایی روانشناختی بدهیم که از ابتدا هم می‌دانیم شدنی نیستند. البته صحبت‌های بالا نباید به هیچ عنوان ما را به سمت این سوءبرداشت خطرناک‌تر ببرد که علم روانشناسی نمی‌تواند در بسیاری از مسائل مربوط به رفتار انسان، ایده‌هایی برای بهتر کردن زندگی انسان داشته باشد. اتفاقا، هدف ما از گفتن این نکته هم همین بود که روانشناسی علمی، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد اما نکته اینجاست که کارهایی که آن می‌تواند انجام دهد نباید مورد سوء تعبیر و انتظارات غیرواقع‌بینانه قرار بگیرد. همچنین، همه انتظاراتی که از علم روانشناسی داریم نباید به گرایشات درمانی آن همانند روانشناسی بالینی و مشاوره خلاصه شود. هم اکنون، گرایشات روانشناسی، به چند ده تا رسیده که همه آنها در درک روانشناسی انسان و کمک به مدیریت رفتاری جامعه، سهم دارند. در درجه اول، این خود علم روانشناسی است که نباید زیر بار انتظارات و درک نادرست از ماهیت‌ش بوسیله عامه مردم و کارگزاران برود. کم نیستند مردم و کارگزاران اجتماعی و سیاسی و حتی بعضی از متخصصین روانشناسی که می‌خواهند روانشناسی، علمی باشد که فقط حرف از راه حل‌هایی می‌زند که ساده، بی‌حاشیه، بدون تعارض و کامیاب‌کننده برای همه باشند. این در حالی است که حقایق، حقایق می‌مانند و عدم درک درست از آنها یا میل به تحریف و تغییر آنها، نه تنها باری از دوش جامعه کم نمی‌کنند بلکه فقط به مشکلات موجود می‌افزایند. متاسفانه، اعضای کاسبان و مافیای علوم روانشناختی همانند بسیاری از مافیاهای اقتصادی دیگر، فقط به کاسب‌کاری خود تعهد دارند و دقیقا در تضاد با یک برداشت واقع‌بینانه از علم روانشناسی حرف زده و عمل می‌کنند. آنها به گونه‌ای تبلیغ و وانمود می‌کنند که انگار همه چالش‌ها، تعارضات و مشکلات رفتاری، روانشناختی و اجتماعی بشر، از طریق دفاتر روانشناسان و مشاوران، قابل حل هستند. ده روانشناس هم، در یک کار تیمی جامع، نمی‌توانند همه تخصص‌ها و ادعاهای ذکر شده در تبلیغات و رزومه‌های بعضی از این همکاران روانشناس و مشاور را پوشش دهند! این گونه تبلیغات، شروع یک برداشت غیرواقع‌بینانه از گرایشات مداخله‌ای روانشناسی و به طبع آن، کل علم روانشناسی خواهد بود.

آن دسته از نظریات و تفکراتی که بر محیط‌گرایی تاکید می‌کنند، ظاهرا نسبت به رویکردهای زیست‌نگر، خوشبین‌تر و حاوی پیام‌های بیشتری برای تغییر هستند. افراد، ممکن است اینطور بیندیشند که رویکردهای محیط‌گرایانه پیام تغییر می‌دهند درحالیکه رویکردهای زیست‌نگر حاوی اندیشه‌ها و پیام‌های حاکی از ثبات هستند. این مسئله نیز می‌تواند به این منجر شود که با رشته‌های علوم رفتاری و اجتماعی با آغوش بازتری نسبت به تحلیل‌های تکاملی برخورد شود. پیام‌های ظاهری و درونی رویکردهای زیست‌نگر و محیط‌نگر، هر چه که باشند و به هر میزان که جامع و دقیق باشند، رویکرد قابل‌قبول بوسیله اکثریت جامعه روانشناسی، رویکرد یکپارچه‌نگر است. از زمانی که جورج انگل، نگاه **زیستی- روانی- اجتماعی**[1] را در مورد انسان مطرح کرد مدتها می‌گذرد و لزوم توجه و تمرکز به همه جنبه‌های سازنده رفتار به منظور وصول به یک دریافت جامع، دقیق و کامل از انسان، کاملا محسوس است. علاوه بر این، یک نکته بسیار مهم در مورد مفهوم زیستی یا محیطی بودن یک رشته یا شاخه علمی این است که شاید نتوان هیچ زمینه علمی را کاملا زیستی یا محیطی دانست. در واقع، این نوع طبقه‌بندی دومقوله‌ای می‌تواند ناکارآمد یا اشتباه باشد. بطور نمونه، آیا باید روانشناسی تکاملی را گرایشی زیست‌گرایانه در علم روانشناسی بدانیم یا یک گرایش محیط‌گرایانه؟ پاسخ درست این است که آن را رشته‌ای زیست- محیط گرایانه بدانیم. اگر چه که یافته‌ها و تحلیل‌های تکاملی بر این نکته تاکید می‌کنند که زیربنا و ریشه بسیاری از انطباق‌های رفتاری و روانشناختی ما زیستی است اما آنها همچنین این ایده محوری را در خود دارند که انطباق‌های ما غالبا انعطاف‌پذیری لازم برای اینکه بوسیله محیط شکل داده بشوند را دارند. تکامل، بر تعامل زیست و محیط تاکید دارد. اما برای تنظیم و تعدیل محیطی رفتارها هم، نیاز داریم تا زیربنای زیستی آنها، حدود قابل‌تغییر، حوزه‌های تغییرپذیری و چگونگی شکل‌گیری آنها را بشناسیم. از این طریق، ما بهتر می‌توانیم محیطی را فراهم کنیم که در آن، بر رفتارهای‌مان تسلط و کنترل داشته باشیم. در تحلیل‌های تکاملی، این عقیده، بارها و بارها و به اشکال گوناگون مورد تایید و تاکید قرار می‌گیرد.

روانشناسی تکاملی و محافظه‌گرایی

افراد می‌پندارند که روانشناسان تکاملی تا حدی محافظه‌کار یا واپس‌گرا هستند اما باس، روانشناس معروف تکاملی، اشاره دارد که این برداشت درست نیست. "در بین جامعه تکاملی، شما طیف کاملی از گرایشات سیاسی را شاهد هستید. نه تنها، هماهنگی و اتفاق آرای کلی مشاهده نمی‌شود بلکه می‌توان گفت که این مسئله در بین جامعه تکامل‌گرایان، [اساسا] یک موضوع مورد بحث هم تلقی نمی‌گردد" (باس، ۱۹۹۶).

---

[1]- Biopsychosocial

خطای رمانتیک گرایانه؛ وقتی حقیقت، لابه‌لای آرزوها گم می‌شود

«آرمان و مادّه: شما آرمان شریفی در نظر دارید. اما آیا شما، خود از گِلی به همان اندازه شریف ساخته شده‌اید که بتوانید آن آرمان الهی را در آن شکل دهید؟ آیا بدون چنین گِلی، کار شما چیزی جز تجسمی بدوی و کفرآمیز نسبت به آرمان شما نخواهد بود؟» (نیچه، حکمت شادان، قطعه ۲۱۵).

دانتلی و باس (۲۰۰۴) اینطور اشاره می‌کنند که "این مهم است که از آن چیزی که «**مغالطه ضدطبیعت‌گرایانه**[1]» یا «**مغالطه رمانتیک**[2]» نامیده شده، اجتناب کنیم. در این مغالطه، ما آنچه را که دوست داریم و می‌خواهیم، با آنچه که حقیقت دارد اشتباه می‌گیریم و یا این دو را به هم می‌آمیزیم. بطور نمونه، ما می‌خواهیم که ذات بشر اساسا خوب و خالی از شرارت باشد اما این دیدگاه آرمان‌شهری (اوتوپینی[3])، نباید منجر به این شود که ما مرتکب خطای رمانتیک شده و آنچه را که باید باشیم، با آنچه که واقعا و در عمل هستیم، اشتباه بگیریم". همانطور که نمی‌توانیم بر روی یک کامپیوتر قدیمی، یک سیستم عامل پیچیده و سنگین را نصب کنیم، ذهن و اخلاقیات ما نیز، توانایی تاب‌آوری میزان معینی از فشار را دارند. ظرفیت انسانی محدود است و در هر زمینه، قواعد و حد و حدود خود را دارد. نمی‌توانیم آرزو کنیم که انسان اینطور باشد و بعد مطابق با این انتظارات‌مان، توقع رفتارکردن مورد انتظار را، از او داشته باشیم. قوانین مربوط به هر جنبه از رفتار انسانی، از اختلاط ساده بین دو جنس گرفته تا پیچیده‌ترین رفتارهای انسان، باید با توجه به توانایی انسان تنظیم شوند. پیشاپیش باید به این مهم هم فکر کنیم که آیا افراد انسانی و بخصوص آن افراد انسانی که درباره آنها صحبت می‌کنیم، واقعا و در عمل هم، قابلیت و ظرفیت رفتارکردن به نحوی که ما انتظار آن را داریم را، دارند. در این میان، توجه به نقش نقاط قوت و ضعف زیستی، متغیرهای فرد- ویژه، جنسیتی، نژادی، قومیتی، اجتماعی و فرهنگی نیز، ضروری است.

عدالت، برابری، دموکراسی و روانشناسی تکاملی

«آیا باید ترجیح دهیم که حقیقتی آزارمان دهد یا اینکه دروغی آرام‌مان کند؟ آنچه که مسلم است اینست که روان فطری ما، در بسیاری از موارد، به دنبال آرامش است و نه حقیقت. در بعضی از شرایط و درباره بعضی از مسائل، هیچ‌کس نمی‌تواند ما را به آن اندازه که ما خودمان را فریب می‌دهیم و گمراه می‌کنیم، فریب داده یا گمراه کند. ما همیشه می‌گوییم که به دنبال حقیقت هستیم، این درحالی است که فقط چیزهایی که را که دوست داریم، به عنوان حقیقت می‌پذیریم». «برای جلوگیری از پیشامدهای

---

[1]- The anti-naturalistic fallacy
[2]- The romantic fallacy
[3]- Utopian

منفی، باید آنها را دید، درباره آنها شنید و دانست. در غیراینصورت، در نهایت و به ناچار، آنها را با تمام وجودمان و بطور ناگهانی تجربه خواهیم کرد».

"این عقیده که زنان بطور سرشتی تک‌همسرخواه یا تک‌همسرگزین نیستند، ممکن است منجر شود تا بعضی از مردان عصبی شده یا در آنها احساس خشم، خصومت، افسردگی، تنفر و یا مورد ظلم واقع شدن بوجود بیاید. اما، به هر حال باید توجه کرد که راهبردهای جنسی زنان بخاطر نفع مردان، نفع گروه و یا حتی نفع گونه‌ها تکامل نیافته است. روانشناسی جنسی زنان و از جمله راهبردهای جنسی آنها، امروزه فقط به این خاطر وجود دارند که روزی برای زنان نیاکانی ما مفید واقع می‌شده است. ژن‌هایی که یک مرد به ارث می‌برد تحت کنترل و اراده او نیستند و این واقعیت است که بعضی از زنان، ممکن است مردانی با ساختار ژنتیکی متفاوت از همسران خود را ترجیح بدهند. این می‌تواند موجب احساس بی‌عدالتی در همسران این زنان شود. اما روانشناسی جنسی زنان، برای عدالت‌خواهی یا مطابق عدل رفتار کردن طراحی نشده بلکه به این منظور طراحی شده که به آنها کمک کند تا بدون در نظر گرفتن درد و رنجی که بر شرکای‌شان وارد می‌کنند، بطور کارآمدتر و موفق‌تری تولیدمثل کنند" (باس، ۲۰۰۰).

"بعضی افراد به برابری معتقدند. اما با این وجود، عقیده بر این است که ما به افراد، بطور متفاوتی ارزش می‌دهیم. این مسئله، فرض دموکراتیک بودن که مردم خواهان آن هستند را از بین می‌برد" (باس، ۱۹۹۶). ذهن افراد، معمولا مطابق با گزاره «چیزی که نباید وجود داشته باشد، پس وجود ندارد» کار می‌کند. آنها می‌اندیشند که جذابیت و ظاهر نباید یک عامل اثرگذار در روابط بین فردی یا موفقیت شغلی باشد. یا این غیرعادلانه است که در محیط‌های آموزشی، کاری یا زندگی روزمره، جذابیت جسمی و جنسی افراد، بر نحوه پسخوراندی که دریافت می‌کنند، تاثیر بگذارد. همچنین، این خطرناک و غیرقابل‌تصور است که ظاهر، بتواند در قضاوت افراد از جمله کارگزاران حقوقی دخالت کند. مردانی که خود را جزو تیپ شخصیتی ب هستند، ممکن است حس کنند که این یک ظلم مسلّم است که بخاطر صفاتی که اتفاقا هنجارها، جامعه، قانون، اخلاق و مذهب، آنها را تایید و ترویج می‌کنند، جذابیت جنسی کمتری برای زنان داشته باشند و مردان آلفا بخاطر همان صفاتی که اتفاقا این نهادها مذموم می‌دانند برای زنان جذابیت داشته باشند. اینکه همسر هر مردی، ممکن است تمایلات فرازناشویی داشته یا ترجیحات و رفتارهای جنسی او، همگام با چرخه قاعدگی او تغییر کند؛ اینکه افراد، تمایلات قوی برای ابراز تنوع‌طلبی جنسی دارند و این می‌تواند باعث شود تا آنها به شرکای خود خیانت کنند؛ اینکه میل جنسی عموما زیاد مردان نسبت به زنان، می‌تواند باعث شود تا سراغ شرکای جدیدی بروند؛ اینکه حتی والدین نیز ممکن است بر اساس تناسب تکاملی کودکان‌شان با آنها برخورد کنند؛ اینکه افراد، ارگانیسم‌های خودخواهی هستند که به دنبال گسترش ژن‌های خود به هر قیمتی می‌گردند؛ اینکه انسان‌ها انطباق‌هایی مبنی بر آسیب‌زدن به دیگران برای

بدست‌آوردن حداکثر تناسب تکاملی دارند و بسیاری دیگر از یافته‌های روانشناسی تکاملی، می‌توانند باعث شوند تا ما احساس کنیم که در دنیایی زندگی می‌کنیم که عدالت، برابری و دموکراسی واقعی، به اندازه مطلوب وجود ندارد و البته درست هم فکر می‌کنیم! دنیایی که به خودی خود، برای اغلب مهمانان آن، به اندازه کافی استرس‌آور است که دیگر نمی‌توانند یا نمی‌خواهند چنین حقایق تلخی را هم بشنوند و بپذیرند. اما همان معادله همیشگی طبیعت، دوباره سر برمی‌آورد: قوانین طبیعی کار خود را می‌کنند و به رضایت یا عدم رضایت، دوست‌داشتن یا نداشتن و تایید یا انکار من و شما، کاری ندارند.

همانطور که دیگر اندیشه‌پردازان تکاملی ابراز می‌کنند: "ما انسان‌ها، ظرفیتی برای خوب یا بد بودن داریم. فقط از طریق دانش عمیق‌تر از روانشناسی تکاملی‌مان است که می‌توانیم ابزارهایی را به منظور جلوگیری از بروز مولفه‌های زیان‌بارتر و خطرناک‌تر ذات انسانی کسب کنیم" (دانتلی و باس، ۲۰۰۴). آنچه که مشخص است این است که اگر ما واقعا قصد داریم برای رسیدن به یک دنیای با برابری و عدالت بیشتر کار کنیم، باید حقایق را بشناسیم تا بتوانیم بر آنها چیره شده و آنها را مدیریت کنیم و نه اینکه به انکار و تحریف آنها بپردازیم. اگر تحقیقات به ما می‌گویند که انطباق‌های تکاملی ما، ظاهر، جذابیت جسمی و جنسی ما، در حوزه‌های معینی از زندگی انسان، دارای اثرات معینی هستند، ما می‌توانیم شرایط مربوط به آن حوزه‌ها، قوانین مرتبط با آنها و افراد حاضر در آن شرایط را، به نحوی آماده کنیم که کمترین اثرات منفی را، بر افراد و کل جامعه، تحمیل کند.

استفاده و سوءاستفاده از نظریه تکامل

متاسفانه در طول تاریخ، سوءاستفاده‌های متعددی از نظریات و تبیبات تکاملی شده است. سوءاستفاده‌هایی که در ایجاد ترس از این نظریه و گسترش آن نقش داشته‌اند. یک مورد شناخته‌شده آن، سوءاستفاده محرز از نظریه تکامل داروینی در اقدامات و عقاید طرفداران مکتب بدنام **داروینیسم اجتماعی**[۱] نمایان شد. نظریات و اقدامات هربرت اسپنسر[۲] (۱۹۰۳– ۱۸۲۰) و فرانسیس گالتون[۳] (۱۹۱۱– ۱۸۲۲) در مورد آنچه که به‌سازی یا **اصلاح نژادی**[۴] (واژه‌ای که گالتون برای برنامه خود در اصلاح ژنتیکی نژادها انتخاب کرد) خوانده می‌شود، از آن جمله است. طرفداران این مکتب اعتقاد داشتند که همانطور که نظریه داروین می‌گوید که در طول تکامل، قوی‌ترها و به اصطلاح اصلح‌ترین‌ها زنده مانده‌اند، در اجتماع نیز می‌بایست امکان بقاء و تولیدمثل افراد اصلح را فراهم کرده و برای سایر طبقاتی که این ویژگی‌های لازم تکاملی را ندارند، محرومیت از این شرایط را بوجود آورد. این نظریه که بعدا خود را در اعتقادات هیتلر نشان می‌دهد، از اساس غلط بوده و نمایانگر نگاه طرفداران این مکتب

[1]- Social Darwinism
[2]- Herbert Spencer
[3]- Francis Galton
[4]- Eugenic

فکری نسبت به نظریه بقای متناسب‌ترین‌های[1] داروین بوده و نه آنچه که داروین واقعا گفته بود. داروین معتقد به انتخاب طبیعی به همین شیوه‌ای که تا به حال روی داده است، بود. درحالی‌که طرفداران این نظریه معتقد بودند که تکامل طبیعی بسیار کند بوده و انسان‌ها، خود در جوامع بشری باید سعی در اصلاح تکاملی جوامع خود کنند. "این باورها، موجب شد تا در آمریکا و آلمان، اقدامات وسیعی در جهت اصلاح نژادی که مورد نظر امثال گالتون بود، روی دهد. تصویب قوانین مربوط به عقیم‌کردن عقب‌مانده‌های ذهنی و جنایتکاران در ۳۰ ایالت آمریکا با این فرض که نسل انسان‌های ناشایسته، از نظر زیستی باید از بین برود، از آن جمله بود. همچنین تصویب مصوبه محدودسازی مهاجرت به آمریکا در سال ۱۹۲۴ بوسیله کنگره ایالات آمریکا، از دیگر فرآورده‌های تلاش طرفداران این مکتب فکری به شمار می‌رود. عمده فعالیت‌های طرفداران اصلاح نژادی بین سال‌های ۱۹۰۷ تا ۱۹۳۰ صورت گرفت. اما بعد از چند دهه، اشتباه بودن کلی این قوانین و باورها اثبات شده و جنبش اصلاح نژادی بعد از بر جای گذاشتن میزان زیادی خرابی اجتماعی و فرهنگی و ایجاد انزجار عمومی، برچیده شد. اما متاسفانه تا سال‌های زیادی، ننگ ناشی از این جنبش و سایه ترس‌آلود و وهم‌انگیز آن، به پای نظریه تکامل هم نوشته می‌شد" (کارترایت، ۲۰۰۰).

اگرچه که ماجرای جنبش اصلاح نژادی متعلق به سال‌ها پیش است اما تعدادی از افراد، این نگرانی را (بطور کاملا قابل درک و شاید موجه) دارند که سوء استفاده‌هایی که از نظریه تکامل در اصلاح نژادی شد، ممکن است این بار درباره یافته‌ها و تبیینات روانشناسی جنسی- تکاملی روی دهد. اما اولا نه تنها امکان سوء استفاده از نظریه تکامل در روانشناسی جنسی، بلکه امکان سوءاستفاده از هر واقعیت دیگر علمی نیز وجود دارد. آیا اینکه یکی از موارد بسیار شایع استفاده از نعمتی به نام اینترنت، جستجوی مطالب هرزه‌نگاری جنسی است، موجب می‌شود تا اینترنت را تعطیل کنیم؟

روانشناسی تکاملی و مقابله با سوء استفاده از آن

یکی از منابع نگرانی در مورد روانشناسی تکاملی این بوده که ممکن است از روانشناسی تکاملی برای توجیه رفتارهای نامطلوب استفاده شود مانند: «من کاری در رابطه با خیانتم نمی‌توانم بکنم، این مسئله ریشه در ژن‌های من دارد». ممکن است فردی به علت اینکه نمی‌خواهد تغییر کند و در عین حال تحت فشار برای تغییر است، دست به تحریف و سوء برداشت از تحلیل‌های تکاملی بزند اما تمسک به اینکه ژن‌های تکاملی من، مسئول رفتار من هستند و نه خود من، روش خوبی برای فرار از چالش‌های مربوط به تغییر کردن نیست. "اگر شما به قاضی بگویید که ژن‌های‌تان [یا غرایز تکاملی‌تان]، باعث شد که فلان رفتار خاص را انجام دهید، او نیز می‌تواند

[1]- Survival of the fittest

به شما بگوید که ژن‌هایش باعث می‌شود تا مجازات زندان را برای شما در نظر بگیرد!" (هاگن، ۲۰۰۵، ص ۱۵۱). در این شرایط، قاضی حتی براحتی می‌تواند بگوید: همچنین از آنجایی که شما حامل ژن‌های قانون‌شکن هستید، ما با تعیین مجازات سنگین برای شما، قصد به‌سازی یا اصلاح نژادی داریم. به این طریق می‌توانیم خزانه ژنتیکی جامعه را از ژن‌های معیوب امثال شما خالی کنیم! عبارات فوق، جواب‌های رضایت‌بخشی هستند به انتقاد کسانی که ادعا می‌کنند تبیینات روانشناسی تکاملی می‌توانند راه را برای توجیه رفتارهای غیراخلاقی هنجارشکنان باز کنند.

"مسئول‌دانستن افراد برای اعمال‌شان، یکی از اَشکال حیاتی درون‌دادهای محیطی است که می‌تواند به کار گرفته شود تا مانع از این شود که مردم دست به اعمالی بزنند که ما آنها را شیطانی[1] قلمداد می‌کنیم. در تحلیل تکاملی، هیچ چیزی وجود ندارد که به افراد القاء کند که آنها نمی‌توانند مسئول اعمال‌شان باشند. در واقع، خود استانداردهای اخلاقی نیز، دارای زیربناهای روانشناختی- تکاملی هستند" (دانتلی و باس، ۲۰۰۴). روانشناسی تکاملی اعتقاد دارد که هر یک از ما، با خود یک توانایی مبتنی بر شناخت درونی، برای رعایت‌کردن یا شکستن قانون را داریم (بوید و ریچرسون[2]، ۲۰۰۱؛ به نقل از هاگن، ۲۰۰۵). قوانین نیز، اساسا به این منظور طراحی شده‌اند که افراد را از انجام کارهایی که مورد علاقه آنها هستند اما می‌توانند موجب وارد آمدن آسیب به دیگران شوند، بازدارند. به همین خاطر، می‌توان گفت که قوانین، در بسیاری از موارد، به این منظور طراحی شده‌اند که ما را از عمل بر مبنای غرایز تکاملی بازدارند. اما اینکه قوانین و مجازات‌ها، بر چه اساس و با چه شدتی تنظیم شوند، از موضوعات مورد مناقشه در علم حقوق بوده‌اند. روانشناسی تکاملی، برای این مباحث، الگوها و مدل‌های مفیدی را ارائه داده است (در فصل هشتم، تا حدی به این موضوع پرداختیم). در این رابطه، جونز (۲۰۰۵) اینطور می‌گوید: "تکامل‌گراها انتظار دارند که نیاز برای برقراری هنجارهایی برای رفتار مناسب و نیاز به تقویت چنین هنجارهایی، حاکی از انعکاس الگوهای تکاملی مغز انسان باشد. ... دیدگاه‌های تکاملی در مورد رفتار قانونی، ممکن است به ما در دستیابی به یک احساس غنی‌تر و منسجم‌تر از ساختار عمیق سیستم‌های قانونی بشر که بطور بین‌فرهنگی مشترک هستند، کمک‌کننده باشند".

"باید توجه کنیم که راهی برای پیشگیری از اینکه دانش علمی مورد استفاده یا سوء استفاده قرار گیرد، وجود ندارد. اما با داشتن دانش، ما موفق‌تر از گذشته خواهیم بود تا بدون آن. این واقعیت است که روانشناسی تکاملی، پرده از بعضی از مولفه‌های ناراحت کننده و ناخوشایند ذات انسانی برداشته و [بعضی] افراد، از این آشکارشدن‌ها هراس دارند. اما ما واقعا نیاز داریم تا درباره آنها بدانیم و نه اینکه سرمان را در ماسه جهل فرو

[1]- Evil
[2]- Boyd and Richerson

ببریم" (باس، ۲۰۰۴). فراموش نکنیم که کسانی که سر خود را مانند کبک در برف فرو می‌برند، دیر یا زود، لگد دیگران را به جان می‌خرند!

سوء استفاده از تبیینات تکاملی در مباحث اخلاق جنسی

یکی از برداشت‌های نادرستی که ممکن است از یافته‌های روانشناسی تکاملی در حیطه رفتار جنسی شود این است که اگر رفتارهای جنسی انسان در شکل طبیعی و دست نخورده خود، ماحصل غرایز تکاملی انسان بوده و ریشه‌ای زیستی دارند، پس نباید مانعی بر سر راه ارضای آنها گذاشته شود. این برداشت، عمدتا متعلق به کسانی است که تمایل دارند از لابه‌لای یافته‌های علمی، تاییدی برای اخلاق ولنگارانه جنسی خود بیابند. آنها، به این طریق می‌توانند در مقابل ایدئولوژی‌های اخلاق‌گرا، بهانه‌هایی را برای عدم خویشتن‌داری اخلاقی خود اقامه کنند. جواب به این عقیده که زیستی و سرشتی‌بودن چیزی در انسان، دلیل بر طبیعی و بهنجاربودن آن است را می‌توان در قالب چندین مطلب خلاصه کرد. اول از همه اینکه، همانطور که بحث شد، وجود تمایل یا تمایلاتی در انسان که روزی انطباقی بوده‌اند به این معنی نیست که آنها الان نیز کارکردی و مفید باشند. همانطور که دیوید هیوم می‌گوید «هست» به این معنی نیست که «باید باشد» (۱۹۶۴؛ به نقل از کارترایت، ۲۰۰۰). همانطور که در مثال ذائقه غذایی گفته شد، ترجیحات غذایی بجا مانده از عصر پاره‌سنگی در انسان، نه تنها دیگر لزوما برای انسان کاملا کارکردی و مفید نیستند، بلکه عمل‌کردن کامل بر مبنای آنها منجر به بیماری‌های جدی نیز می‌شوند. بر همین قیاس، دنبال‌کردن رفتارهای جنسی که پیشینیان ما در طول میلیون‌ها سال پیش مبادرت به آنها می‌کرده‌اند همانند اغواکردن و ربودن همسر مرد دیگری بوسیله مردان یا استراتژی جنسی دوگانه در زنان که برای آنها و در آن زمان انطباقی و کارکردی بوده، در زمان کنونی منجر به هرج و مرج‌های اخلاقی- جنسی و آشفتگی‌های اجتماعی خواهد شد. آن غرایزی که روزی تنها هدایت‌کننده و چراغ راهنمای انسان به سمت انتخاب‌های تناسب‌افزا بودند، حال خود به غرایزی خطرناک تبدیل شده‌اند. دیگر اینکه، اگر هر یک از دو جنس بخواهد بر مبنای غرایز حیوانی خود رفتار کرده و آنها را طبیعی قلمداد کند، در این دام می‌افتد که جنس مقلبل نیز چنین انتخابی را داشته باشد. نتیجه این انتخاب‌های غریزی، چیزی جز بوجودآمدن یک جنگل که در آن، هر یک از اعضای آن، فقط به فکر ارضای غرایز خود هستند، نیست. مسئله سوم اینکه، تکامل، فقط فرایندی زیست‌شناختی نیست. پیدایش و تدوام بشر و به اصطلاح فرایند انسان‌شدن انسان[1]، فقط مدیون تغییرات بدنی و جسمی نیست، بلکه تکامل روان و اخلاق را نیز در بر می‌گیرد. نظریات و پژوهش‌ها نشان می‌دهند که این فرایندهای تکاملی هستند که ریشه‌های اخلاق را بنیان‌گذاری می‌کنند (رک به کربس، ۲۰۰۵). بدیهی است که

---

[1]- Becoming human

هم‌اکنون نیز، تکامل در جریان بوده و انسان را به سمت تغییرات بیشتر سوق می‌دهد. به همین خاطر، مقیّدشدن انسان در جامعه را، می‌توانیم جزیی از فرایند تکاملی و رشدی او و نه مانعی بر سر زندگی مطلوب او بدانیم.

به نظر می‌رسد که نگرانی افرادی که امکان سوءاستفاده از یافته‌ها و تبیینات تکاملی در روانشناسی جنسی را مطرح می‌کنند از چندین منبع نابجای دیگر هم ناشی می‌شود. یکی اینکه، این افراد از این یافته‌ها و تبیینات، اطلاع کامل و دقیقی ندارند. بطور مثال، ممکن است این افراد چنین خوانده باشند که تغییرات در ترجیحات جنسی زنان که به موازات چرخه قاعدگی آنها روی می‌دهد و از جمله میل به ارتباط با شخصی به غیر از همسر اول، از نظر تبیینات تکاملی، ارزشی انطباقی داشته و در نتیجه نسبت‌دادن ارزش انطباقی و مفیدبودن به این رفتارها به این معنی است که آنها در دنیای مدرن فعلی نیز، کارکردی، قابل‌قبول و یا مفید هستند. این درحالی است که تبیینات تکاملی اضافه می‌کنند که بسیاری از رفتارها و انتخاب‌هایی که روزی تکاملی و انطباقی بوده و باعث افزایش امکان بقا یا موفقیت تولیدمثلی فرد می‌شده، نه تنها ممکن است در دنیای مدرن فعلی ارزش کارکردی نداشته باشند، بلکه هم برای فردی که اقدام به آن می‌کند و هم قربانیان آن رفتار، مضرّ و خطرناک هم باشند. علاوه بر این، حتی در صورت کارکردی بودن یک رفتار در زندگی امروزی نیز، روانشناسی تکاملی، به هیچ عنوان، توصیه به انجام آن نمی‌کند. تبیینات تکاملی، بطور ساده می‌گویند که این رفتار خاص، به این دلیل، برای صاحب آن و فقط از منظر تولیدمثلی یا تناسبی کارکردی است. در اینجا تحلیل تکاملی صرفا اقدام به **توصیف**[۱] و نه **تجویز**[۲] آن رفتار، می‌کند. در اینجا، کارکردی بودن از منظر تناسبی هیچ منافاتی با غیرکارکردی بودن از نظر مولفه‌های دیگر همانند اخلاقی، ارتباطی و اجتماعی ندارد.

"ژن‌ها و نوروترانسمیترها [موادی شیمیایی در مغز که بر روی رفتار تاثیرهای متعددی دارند]، ممکن است کمی لبه ترازو را این طرف یا آن طرف کنند اما مردم، آدم‌آهنی برنامه‌ریزی‌شده توسط ژن‌ها نیستند. برای آزادی عمل انسان و وجدان او در اینکه چگونه رفتار کرده و رفتار دیگران را مورد قضاوت قرار می‌دهد، مقدار زیادی فضا وجود دارد" (هامر و کوپلند، ۱۹۹۹). همانطور که دان دنت فیلسوف (۱۹۸۴، ص ۴۵) می‌گوید: "هرچند که ما با مجموعه‌ای از سوگیری‌های جدایی‌ناپذیر که بوسیله زیست‌مان مورد حمایت قرار می‌گیرند، پا به این سیاره می‌گذاریم ... اما با این وجود، می‌توانیم زندگی‌های خود را از این مبنا پایه‌ریزی کنیم که ترجیحات درونی‌مان را سرنگون کنیم. ما می‌توانیم آن ترجیحات را رام و باطل (و در صورت نیاز) آنها را به نفع رسیدن به ترجیحات والاتر[۳]، سرکوب کنیم..." .

1- Description
2- Prescription
3- Higher

"در یک سطح کلی، روانشناسی تکاملی، ذهن انسان را به صورت یک مجموعه بزرگ از مکانیسم‌های پیچیده و به هم مربوط می‌بیند که فعال‌شدن یا نشدن آنها، به میزان زیادی به آشکال خاصی از درون‌دادهای محیطی و بیرونی وابسته است. همانطور که انطباق‌های ایجادکننده پینه دست، فقط در صورت تماس پوست با عوامل محیطی فعال می‌شوند، انطباق‌های روانشناختی نیز، فقط در صورت دریافت آشکال معینی از درون‌دادها، فعال می‌گردند. بطور مثال، غیرت‌ورزی[1] جنسی در جنس مذکر، یک غریزه زیستی ثلبت[2] که بدون توجه به شرایط فوران کند، نیست. در عوض، غیرت‌ورزی فقط بوسیله درون‌دادهای بسیار مشخص[3] مانند ادراک نشانه‌های حاکی از خیانت همسر، ادراک تهدید از طرف سارقان همسر[4] یا بوجودآمدن ناهماهنگی در ارزش فرد به عنوان همسر در یک زندگی زناشویی، فعال می‌شود. ... انعطاف‌پذیری رفتاری انسان، از عملکرد تعداد زیادی از مکانیسم‌های روانشناختی، پیچیدگی آنها، ارتباط این مکانیسم‌ها و وابستگی آنها به فعال شدن از طریق آشکال متعددی از درون‌دادها، ناشی می‌شود. انسان‌ها، آدم‌آهنی‌های ناحساس به بافتار نیستند. بطور دقیق، انطباق‌ها، از تعامل افراد با بافت‌های [محیطی] متعدد یا به زبان روانشناسی تکاملی، مشکلات و وابستگی‌های انطباقی متفاوتی که یک فرد در طول زمان با آنها مواجه می‌شود، بوجود می‌آیند. بطور خلاصه، تحلیل تکاملی، منجر به این دیدگاه نادرست نشده و نباید بشود که رفتار انسان، چاره‌ناپذیر و غیرقابل کنترل است. در واقع، هر چقدر که دانش ما درباره مکانیسم‌های روانشناختی تکاملی‌مان و درباره بافت‌هایی که منجر به فعال‌شدن آنها می‌شوند، بیشتر باشد، قدرت ما برای عملی‌کردن تغییرات در حوزه‌هایی که تمایل به ایجاد تغییر در آنها داریم هم بیشتر خواهد شد" (دانتلی و باس، ۲۰۰۴).

نتیجه‌گیری کلی این است که اگر چه انطباق‌های ما دارای ریشه‌های ژنتیکی و تکاملی هستند اما برانگیزاننده بسیاری از آنها، محیطی‌اند. به عبارتی، این محیط است که ممکن است جنگ‌های درون‌روانی و اجتماعی را شروع کند و ما، با تنظیم و تعدیل محیط خودمان، می‌توانیم از رخداد این نبردها پیشگیری کنیم. همانطور که می‌توانیم دستکش به دست کنیم تا از ساییدگی پوست دست‌مان و ایجاد پینه جلوگیری کنیم، می‌توانیم شرایطی را هم بوجود بیاوریم تا از رخداد رفتارهای جنسی مخرب هم جلوگیری به عمل بیاید. اینکه چرا نرخ ازدواج، رو به کاهش می‌گذارد و اعتماد اجتماعی یا بین‌جنسی کاهش می‌یابد، تا حد زیادی به شرایط محیطی بستگی دارد. آگاهی‌یافتن از برانگیزاننده‌های بیرونی انطباق‌ها و کار بر روی آنها، به ما این توان را می‌دهد که سازگاری‌های تکاملی- روانی- اجتماعی خودمان را بهتر بشناسیم که این هم به نوبه خود، می‌تواند پیش‌درآمد آن تغییرات و تنظیمات اجتماعی باشد که ما به دست خودمان ایجاد می‌کنیم تا انطباق‌های معینی را فعال یا نافعال کنیم. در

---

[1]- Jealousy
[2]- Invariant
[3]- Circumscribed
[4]- Mate poacher

تعدادی از موارد، ما ارتباط بین وقوع شرایط محیطی و فعال‌شدن انطباق‌ها را نمی‌توانیم از بین ببریم، چرا که خاصیت قفل و کلیدی بین فعال‌شدن این انطباق‌ها و آن شرایط، در تک‌تک سلول‌های ما نهفته است. در بسیاری از موارد، ما حتی جان خودمان را هم به پای این انطباق‌هایی که بوسیله محیط فعال شده‌اند، می‌گذاریم. اما ما می‌توانیم کاری کنیم تا محیط به‌گونه‌ای تنظیم شود که آن انطباق‌ها، فعال یا نافعال شوند. ما نمی‌توانیم امواج دریا را از بین ببریم، اما می‌توانیم موج‌سواری را یاد بگیریم. مشکل اینجاست که در اغلب موارد، ما می‌خواهیم خود آن انطباق‌ها را مورد هدف قرار دهیم؛ یعنی این که شرایط محیطی خاصی را داشته باشیم اما از فعال‌شدن انطباق‌های طرح‌ریزی‌شده برای آن شرایط یعنی چیزی که در این حالت براحتی امکان‌پذیر نیست، جلوگیری کنیم. مثلا ما ممکن است از مردان بخواهیم تا نگرانی‌های تکاملی را کنار گذاشته و موقع ازدواج با یک زن، به کارنامه جنسی گذشته و حتی زمان حال او اهمیتی ندهند؛ چیزی که مردان برای آن تکامل نیافته‌اند. شاید حتی بخواهیم که رفتارهای خارج از چارچوب او را هم، در بعد از ازدواج تحمل کنند، چرا که این را مطابق با شأن یک مرد موقّر و متمدن یا حقوق فردی یک زن نمی‌دانیم که یک مرد، هنگام برخورد با چنین شرایطی، پرخاشگری کند! عده‌ای، بربریت را می‌خواهند و اتفاقا بسیار بیشتر از گونه‌های ابتدایی انسانی می‌خواهند اما این خواسته‌های خود را، در رداء و قبایی متجددانه و بظاهر متمدنانه پنهان می‌کنند. به هر حال، آنها هم در طی تاریخ انسان به گونه‌ای تکامل یافته‌اند تا پیچیده‌تر شرارت بورزند! اما باید بدانیم که همه این کلاه‌هایی که ما بر سر دیگران می‌گذاریم و همه این لفاظی‌ها و زبان‌بازی‌هایی که به قصد سوءاستفاده از نقاط ضعف روانشناختی دیگران به کار می‌گیریم، فقط تا مدت زمانی جوابگوی خودخواهی‌های ما خواهند بود. حقایق، بالاخره از پشت این چرب‌زبانی‌ها و ملبس‌کردن‌های گزافه و بیهوده بیرون خواهند آمد. اما در این میان، پیامد در پیش گرفتن چنین استراتژی‌هایی که تقریبا هیچ‌وقت هم به آنها اعتراف نمی‌شود، برچیدن نسل ازدواج، اعتماد اجتماعی، اعتماد بین‌جنسی، انسجام اجتماعی، اهمیت‌دهی به سرنوشت دیگران و جامعه و انواع آسیب‌های اجتماعی دیگر خواهد بود.

تکامل در علوم رفتاری و اجتماعی؛ پنجره‌ای به پذیرش تحلیل‌های تکاملی

«حقیقت، داروی تلخی است، نسخه آن را باید قطره قطره نوشت» (شارکو).

«والاترین نگرش‌های ما، هر بار که غیرمنتظره به گوش کسانی برسند که برای آنها مهیا و معین نشده‌اند، باید و مقرر چنین است که بسان حماقت و شاید هم جنایت طنین‌انداز شود» (نیچه).

«تمام حقایق، سه مرحله را پشت سرگذاشته‌اند: اول، مورد تمسخر واقع شده‌اند. دوم، به شدت با آنها مخالفت شده است. سوم، به عنوان یک چیز بدیهی پذیرفته شده‌اند» (آرتور شوپنهاور).

"سال‌هاست که عامه مردم بوسیله نظریات احمقانه رایج و غالبی که علل محیطی ساده‌انگارانه از رفتار انسان را ترویج می‌کنند، شستشوی مغزی داده شده‌اند. تعدادی از دانشمندان اجتماعی توانسته‌اند اعتبار و جایگاهی برای خود در پارادایم‌های قدیمی کسب کنند. از آنجایی که روانشناسی تکاملی، تهدیدکننده موقعیت و شأن آنها محسوب می‌شود، به شدت (و معمولاً با نگاهی که انگار روانشناسی تکاملی سمّی است)، مورد مخالفت قرار می‌گیرد. در این حالت، روانشناسی تکاملی، با تعدادی دیگر از انقلاب‌های علمی دیگر که در ابتدا به شدت مورد مخالفت قرار گرفته اما در پایان که درستی آنها به اثبات رسید، مورد پذیرش واقع شدند، تفاوتی ندارد" (باس، ۱۹۹۶).

علم روانشناسی تکاملی، علمی جوان بوده و از تولد آن، یعنی کارهای داروین تا به حال، کمتر از فقط دو قرن می‌گذرد. در این مدت، جامعه علمی و اجتماعی هم، برای پذیرش یافته‌های تکاملی، نیاز به تکامل فکری و روانشناختی داشته است. از زمانی که داروین گفته بود که روانشناسی باید دوباره بر اساس نظریه تکامل پی‌ریزی شود، بیش از ۱۵۰ سال می‌گذرد، درحالی‌که از اقبال و توجه جدی روانشناسان به نظریه تکامل، بیش از چند دهه نمی‌گذرد. شاید این فاصله زمانی، برای تکامل خود علم روانشناسی و کسانی که در این رشته مشغول به فعالیت بوده‌اند، مورد نیاز بوده است. هنگامی که وعده و وعیدهای روانکاوی به عنوان یک نظریه اَبَردرمانگر با شکست مواجه شد، روانشناسان به دنبال رویکردی جایگزین بودند. نوبت به رفتارگرایی رسید. رفتارگرایی نیز دوران اوج خود را طی کرد و جا را به شناخت‌گرایی داد و این گردونه به همین نحو ادامه یافت تا اینکه بعد از چند دهه، تفکر غالب در روانشناسی این شد که با یک نظریه واحد، پیچیدگی رفتار انسان قابل تبیین نیست. هرچند، روانشناسی تکاملی مانند همتایان قبلی خود، مدعی تبیین همه چیز و آن هم بطور کامل، نیست. اما روشن است که این گرایش، سال‌هاست که شروع به رشد برای تبیین بسیاری از رفتارها و همچنین تبیین‌های قابل‌بررسی در حیطه‌هایی که سایر رویکردها از تحلیل بازمانده‌اند، کرده است. رفتارهای جنسی، از جمله حیطه‌هایی است که نفوذ قابل‌ملاحظه و حداکثری روانشناسی تکاملی در آن، به چشم می‌خورد. درحالی‌که بسیاری از رویکردهای روانشناسی، در تحلیل و تبیین رفتارهای جنسی، حرف‌های قابل‌توجهی برای ارائه نداشته‌اند، روانشناسی تکاملی توانسته است نظریات، تحلیل‌ها و یافته‌های روشن‌کننده و الهام‌بخشی را ارائه دهد. علوم رفتاری و اجتماعی، باید با واقعیت کاستی‌های خود در تبیین و درک رفتار انسان مواجه می‌شدند تا به دنبال راهکارهای تبیینی دیگری بگردند. ناکامی‌ها و سرخوردگی‌های قبلی ناشی از توانایی پایین در تبیین رفتار انسان، حال دیگر آنقدر کافی هستند که بتوانند موج جدیدی را در علوم روانشناختی و اجتماعی، برای کاوش سهم تکامل انسان در درک رفتار او، بوجود آورند.

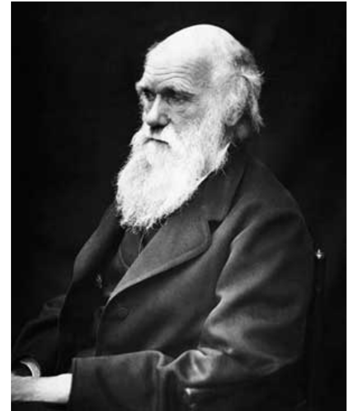
آینده پیش روی روانشناسی تکاملی به عنوان یک رشته علمی

"درست همانطور که امروزه هر کسی می‌تواند آناتومی گِری را ورق بزند و در هر صفحه، تصویر دقیق و پیچیده برخی از بخش‌های اندامی تکامل‌یافته مختص گونه ما [انسان] را بیابد، ما پیش‌بینی می‌کنیم که در ۵۰ تا ۱۰۰ سال آینده، انسان خواهد توانست منبعی مشابه را برای روانشناسی برداشته و شرح دقیق پردازش اطلاعات مربوط به انطباق‌های تکاملی مختص گونه انسان را در آن بیابد" (توبی و کاسمایدز، ۱۹۹۲).

"آگاهی ... از هوس‌های خطرناکی که داریم ... [لااقل] تا حد کمی[1]، به ما توانایی خردورزی هیجانی به منظور کنارآمدن با آنها را می‌دهد. این مسئله، همان موضوع مورد تمرکز در روانشناسی تکاملی است و تبیین‌کننده این که چرا روانشناسی تکاملی، روانشناسی رو به تکوین و در حال شکل‌گیری قرن بیستم و یکم است" (باس، ۲۰۰۰).

روانشناسی تکاملی، علی‌رغم همه چالش‌هایی که پیش رو داشته، به عنوان یک رشته علمی نافذ، در محیط‌های دانشگاهی و اجتماعی پذیرفته شده است. در خود رشته روانشناسی، این رویکرد توانسته، هم بطور مستقل و هم در تعامل با سایر رویکردهای روانشناسی، تحلیل‌ها، تبیینات، پژوهش‌ها و یافته‌های روشنگرانه‌ای را که به درک بیشتر ما از احساسات، تفکرات و رفتارهای انسان کمک می‌کنند، ارائه دهد. تحلیل‌هایی که از بسیاری از رفتارهای انسان می‌شود، از طیف بهنجار گرفته تا نابهنجار، دیگر بدون توجه و ارجاعاتی به تبیینات و تحلیل‌های تکاملی، کامل تلقی نمی‌شوند. خوشبختانه، این ورود تحلیل‌های تکاملی در تحلیل‌های روانشناختی، توانسته خود را در قالب بسیار وسیع، فراگیر و اثربخشی نشان دهد. حجم پژوهش‌ها و داده‌های اطلاعاتی مانند مقالات و کتاب‌هایی که در دهه‌های اخیر در حیطه‌های مختلف روانشناسی تکاملی چاپ شده‌اند، گواه این مطلب هستند. رشد روانشناسی تکاملی، از نظر جذب علاقه‌مندان به این رشته، قارچ‌گونه بوده است. زایندگی این رشته در قالب فرضیات، نظریات، تحلیل‌های قابل بررسی به شیوه علمی و از همه مهمتر، یافته‌های پژوهشی متقن، نوید یک برداشت بسیار عمیق‌تر، دقیق‌تر و درست‌تر از رفتار انسان را به ما می‌دهند.

---
[1]- In some small measure



"در آینده‌ای دور، حوزه‌های جدیدی را برای پژوهش‌های مهم‌تر می‌بینم. روان‌شناسی، بر پایه بنیاد تازه‌ای شکل خواهد گرفت که نشانگر نقش تکامل در کسب ظرفیت‌ها و توانایی‌های ذهنی انسان خواهد بود. نوری بر [توضیح چگونگی] منشأ پیدایش انسان و تاریخچه‌اش افکنده خواهد شد. ..." (چارلز داروین، ۱۸۵۹).

علم روانشناسی، اکنون چندین دهه است که شاهد این پایه‌ریزی تدریجی و دوباره خود بر مبنای تحلیل‌ها و یافته‌های تکاملی است.

پس‌گفتار

«تکامل، بزرگترین نمایش روی زمین و تنها بازی جاری در شهر است!».

(داوکینز[۱]، ۲۰۰۶، ساعت‌ساز نابینا).

امیدوارم که این کتاب، مقدمه‌ای برای فعالیت‌های علمی بیشتر، از جمله ترجمه، تحقیق، تحقیق، تالیف و بخصوص تحلیل‌های علمی‌تری از آنچه که واقعا در روان انسان و جامعه می‌گذرد گردد تا بدین‌سان گوهر معرفت حقیقی نسبت به انسان، در فرهنگ ما و در زبان فارسی نیز، به سمت کامل‌تر و جامع‌تر شدن پیش برود.

دکتر داود محمدی

با توجه به مسائل مربوط به حقوق کپی‌رایت در مورد آثار منتشرشده، امیدوارم که کلیه عزیزانی که به هر طریق قصد بازنشر مطالب این کتاب را دارند، به این مسئله توجه کنند که ارجاع‌دهی و رعایت حقوق معنوی صاحبان آثار علمی، موجب جلب رضایت همه محققان، **تداوم فعالیت‌های** تالیفی و ترجمه‌ای آنها و هرچه پربارتر شدن فضای علمی کشور خواهد شد. بدیهی است که روند معکوس، پیامدهای معکوسی را به بار خواهد آورد!

به همین دلیل، امید است که محققین و خوانندگان گرامی، در رعایت حق کپی رایت نویسنده این کتاب، نهایت دقت و کوشایی لازم را نشان دهند.

[۱]- گوینده اصلی این جمله، خود این نویسنده نیست. یکی از خوانندگان کتاب‌های این نویسنده، پیراهنی را تهیه کرده و این جمله را به روی آن نوشته و به داوکینز هدیه می‌دهد. این جمله متعلق به آن شخص است. ذکر چنین جمله عمیق و در عین حل ساده و کوتاهی بوسیله یک خواننده کتاب‌های تکاملی، این فکر را به ذهن ما می‌آورد که پاره‌ای از خوانندگان کتاب‌های تکاملی، می‌توانند مفهوم تکامل را چقدر عمیق و کامل درک کنند!

منابعی برای مطالعه بیشتر

کتاب‌ها و مقالات زیادی در مورد روانشناسی جنسی- تکاملی نوشته شده که روز به روز هم بر تعداد آنها افزوده می‌شود. در این کتاب، سعی شده تا از منابع متعدد، به‌روز و معتبر علمی استفاده شود. بسیاری از کتاب‌های ارجاع داده شده در این کتاب را می‌توانید از سایت‌هایی که کتب رایگان در اختیار کاربران خود قرار می‌دهند، دانلود کنید. امکان خرید اینترنتی کتاب‌های فارسی نیز از طریق تعدادی از کتاب‌فروشی‌های اینترنتی داخل کشور فراهم شده است. بسیاری از مقالات نیز، بوسیله سرورهای معروف (مانند گوگل) و بطور رایگان، قابل دریافت هستند.

در ذیل، تعدادی از کتاب‌ها و مقالات، به عنوان منابع پیشنهادی برای مطالعه بیشتر، معرفی شده‌اند. یکی از علل انتخاب این کتاب‌ها یا مقالات به عنوان منابع پیشنهادی برای مطالعه، جامعیت آنها درباره موضوعی که به آن پرداخته‌اند، بوده است. ترتیب این منابع، بر اساس ترتیب کلی فصول قرار داده شده‌اند تا امکان یافتن منبع مورد نظر، آسان‌تر شود. اگر به ترجمه در زمینه روانشناسی تکاملی علاقه دارید منابع معرفی شده در اینجا، می‌توانند از جمله اهداف ترجمه‌ای شما باشند.

❖ **انعطاف‌پذیری جنسی و تفاوت دو جنس در آن.** برای مطالعه در مورد انعطاف‌پذیری جنسی و تفاوت دو جنس در روانشناسی و رفتارهای جنسی مرتبط با انعطاف‌پذیری جنسی، می‌توانید به مقالات زیر رجوع کنید. مقاله اول مقاله‌ای مروری بوده و حاوی نتایج تعداد زیادی از پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه است.

- Baumeister, R, F. (2000). **Gender Differences in Erotic Plasticity: The Female Sex Drive as Socially Flexible and Responsive**. Psychological Bulletin, 126 (3), 347-374
- Baumeister, R, F. (2004). **Gender and erotic plasticity: sociocultural influences on the sex drive**. Sexual and relationship Therapy, 19 (2), 133-139

❖ **تفاوت دو جنس در میل جنسی.** تفاوت دو جنس در میل جنسی، از نوجوانی تا سنین بالا و در بسیاری از زمینه‌هایی که میل جنسی را می‌سنجند، در مقاله زیر مرور شده است.

- Baumeister, R. F., Catanese, K. R. & Vohs, K. D. (2001). **Is There a Gender Difference in Strength of Sex Drive? Theoretical Views, Conceptual Distinctions, and a Review of Relevant Evidence**. Personality and Social Psychology Review, 5 (3), 242-273

❖ **تغییرات در ترجیحات جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی.** برای مطالعه در مورد تغییرات در ترجیحات جنسی مرتبط با چرخه قاعدگی، واقعا نیاز است تا منابع متعددی را مطالعه کنید. ولی چنانچه قصد دارید یک منبع واحد را مطالعه کنید، منبع زیر تا حدی کمک‌کننده است. سایر منابع ذکر شده در لیست منابع کتاب نیز، بطور تخصصی تغییرات در ترجیحات در یک یا چند خصیصه مشخص را مورد بررسی قرار داده‌اند که برای هر خصیصه می‌توانید به همان پژوهش‌های مربوطه مراجعه کنید.

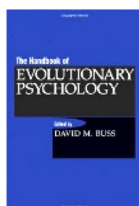
➢ Gangestad, S. W. & Thornhil, R. (2008). **Human estrus**. Proceedings of the Royal Society of London B, 275, 991-1000



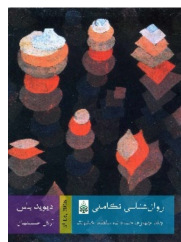
❖ **مفاهیم اصلی در نظریه تکامل و تکامل انسان**. برای آشنایی با مقدمات نظریه تکامل، زیست‌شناسی تکاملی، مفاهیم اصلی تکامل و فرایندهای سازنده تکامل گونه‌ها و انسان، کتاب‌های زیر مفیدند. اولین کتاب، منبعی جامع و کامل در زمینه این موضوعات است.

- ✓ ریدلی، مارک. (۲۰۰۳). **تکامل**. ترجمه عبدالحسین وهاب‌زاده (۱۳۹۱) مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- ✓ چارلزورث، برایان و چارلزورث، دبورا. (۲۰۰۳). **تکامل**. ترجمه عبدالمجید مهدوی‌دامغانی. تهران: بصیرت، ۱۳۸۸
- ✓ علی بیک، هنگامه. (۱۳۸۸). **تکامل موجودات زنده**. تهران: مروارید
- ✓ رایش هلف، یوزف. ه. (۲۰۰۱). **پیدایش انسان**. ترجمه سلامت رنجبر. تهران: آگه، ۱۳۸۸
- ✓ وود، برنارد. (۲۰۰۶). **تکامل انسان**. ترجمه فرهاد رضایی. تهران: بصیرت، ۱۳۸۸

✓ **روانشناسی تکاملی**. متاسفانه، در حال حاضر، در حوزه روانشناسی تکاملی، کتاب‌های معدودی به زبان فارسی موجود هستند. امید است که کتاب‌های بیشتری در این زمینه ترجمه شوند. برای کسانی که قصد مطالعه‌ای جامع در مورد روانشناسی تکاملی دارند، چند کتاب موجود را پیشنهاد می‌کنیم. اولین کتاب، کتابی ۱۰۰۰ صفحه‌ای با بیش از ۶۰ نویسنده است که همه آنها جزو افراد صاحب‌نام، محقق و نظریه‌پردازان بزرگ در زمینه روانشناسی تکاملی هستند. ویراستار آن نیز دیوید باس، روانشناس معروف تکاملی است. این کتاب، ۳۴ فصل دارد که مجموعه این فصول شامل تقریبا همه مباحث مطرح در روانشناسی تکاملی مقدماتی و پیشرفته از مفاهیم اساسی در روانشناسی تکاملی گرفته تا تغییرات مرتبط با چرخه قاعدگی، جذابیت، همسرگزینی، عشق، خیانت زناشویی، رقابت اسپرمی، فرزندپروری، روانشناسی اجتماعی، شناختی، رفتاری، بالینی، رشد، شخصیت، تعاملات گروهی، همکاری و پرخاشگری، ادبیات، اخلاق، هنر و ... می‌شود. در این کتاب، بارها به نویسندگان فصول این کتاب ارجاع داده شد.



➢ Buss, D.M. (Ed) (2005). **The Handbook of Evolutionary Psychology**. John Wiley and Sons, Hoboken, NJ





✓ کتاب دوم، کتابی است که بوسیله یک نویسنده (دیوید باس) نوشته شده است. علی‌رغم این که، این کتاب یک نویسنده بیشتر ندارد و به اندازه کتاب معرفی شده قبلی جامع نیست، اما در بعضی از جنبه‌ها با کتاب قبلی کاملا برابری می‌کند. متن کتاب نیز، روان‌تر و جذاب‌تر نوشته شده است. این کتاب، چندین بار ویرایش و تجدید چاپ شده و از پرفروش‌ترین کتاب‌های سایت آمازون بوده است. تا الان، چندین فصل از این کتاب ترجمه شده است. کتاب بعدی بر یکی از مهمترین موضوعات مطرح در روانشناسی تکاملی یعنی تحلیل انواع نظام‌های همسرگزینی تمرکز دارد.

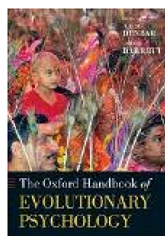
✓ باس، دیوید. (۲۰۱۴). **روانشناسی تکاملی**. ترجمه آرش حسینیان و همکاران. (۱۳۹۵). نشر تلنگر.
✓ باراش، دیوید. (۲۰۱۶) **تحلیل تکاملی نظام‌های جفتی انسان. تک‌همسری، چندهمسری و پیامدهای اجتماعی آن**. ترجمه آرش حسینیان (۱۳۹۷). نشر تلنگر.





✓ ورکمن، لارنس و رید، ویل(۲۰۱۴). **روانشناسی تکاملی**. ترجمه آرش حسینیان (۱۳۹۶). نشر تلنگر.
✓ کارترایت، جان. (۲۰۰۰). **تکامل و رفتار انسان**. ترجمه بهزاد سروری خراشاد و عبدالحسین وهاب‌زاده. مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۸۷
✓ پینکر، استیون. (۲۰۰۲). **لوح سپید**. ترجمه بهزاد سروری و دانیال قارونی. نشر نگاه معاصر
✓ توبی، جان و کاسمیدز، لدا. (ویراستار، دیوید باس) (۲۰۰۵). **روانشناسی تکاملی**. ترجمه جواد حاتمی و هاشم صادقیه. تهران: بینش نو.
✓ گروهی از پژوهشگران زیست شناسی تکاملی. **علم تکامل و جامعه**. ترجمه محمد صبور و حمیده علمی غروی (۱۳۸۸). انتشارات خانه زیست‌شناسی.
✓ دیاموند، جارد. (۱۹۹۸). **چرا عشق یک لذت است؟ تحول جنسیت انسان**. ترجمه مهدی گنجی و حمزه گنجی. تهران: ساولان، ۱۳۸۹

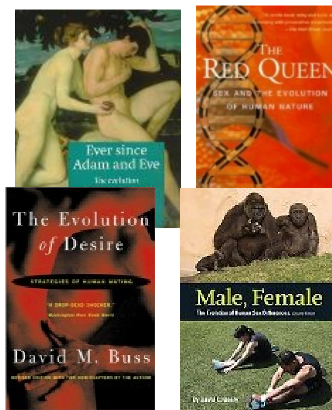
➢ Workman, L. & Reader, W. (2008) **Evolutionary Psychology: An Introduction**. Cambridge University Press



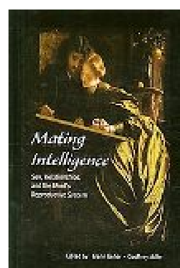
انتشارات آکسفورد، از جمله انتشارات معروف است. کتاب راهنمای روانشناسی تکاملی آن، یک منبع جامع از موضوعات مورد بحث در روانشناسی تکاملی است. از نظر جامعیت و کفایت علمی، این کتاب با کتاب‌های قبل کاملا برابری می‌کند، هر چند موضوعات مورد بحث در فصول آن، تا حدی متفاوت از آنها است. البته، متن انگلیسی این کتاب، برای خواندن، از کتاب‌های قبلی، روانی و آسانی فهم کمتری دارد.

➢ Dunbar R. I. M and Barrett L. (Eds). (2007). **Oxford Handbook of Evolutionary Psychology**. Oxford University Press

❖ **تکامل و رفتارهای جنسی انسان.** برای مطالعه در مورد تکامل رفتارهای جنسی در انسان، کتاب‌های زیر مفید هستند. این کتاب‌ها، فقط بر مسائل جنسی تمرکز داشته و از این جهت، متمرکزتر و برای علاقمندان به تحقیق در این حوزه، مفید هستند.



- Kauth , M. R. (2007). **Handbook of the Evolution of Human Sexuality**. Haworth Press
- Potts, P. & Short, R. (1999). **Ever Since Adam and Eve: the Evolution of Human Sexuality**. Cambridge: Cambridge University Press,
- Geary, D. C. (2009). **Male, Female: The Evolution of Human Sex Differences**. American Psychological Association
- Shlain, L. (2004). **Sex, Time, and Power: How Women's Sexuality Shaped Human Evolution**. New York: Viking Press
- Buss, D. M. (2003). **The Evolution of Desire**. Basic Books
- Ridley, M. (1995). **The Red Queen: Sex and the Evolution of Human Nature.** Harper Collins Publishers.



❖ **هوش همسرگزینی/ جفت‌یابی در انسان.** کتاب زیر تحت عنوان «هوش جفت‌یابی/ همسرگزینی: مسائل جنسی، روابط و سیستم تولید مثلی ذهن» یک کتاب جالب و خواندنی در مورد یک مفهوم اخیرا ابداع شده به نام «هوش همسرگزینی یا جفت‌یابی» است که در مورد بسیاری از جنبه‌های این مفهوم، از عوامل سازنده و تشکیل دهنده آن گرفته تا تلویحات و پیامدهای آن، بحث می‌کند. ویراستاران این کتاب، از جمله محققین معروف در حیطه روانشناسی تکاملی بوده که چندین تالیف اثرگذار و موفق را در کارنامه خود دارند.

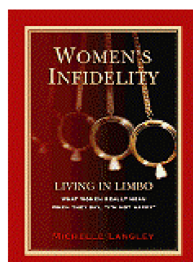
- Geher, G. & Miller, G. (Eds.) (2008**). Mating Intelligence; Sex, Relationships and the Mind's Reproductive System**. New York: Taylor & Francis Group, Lawrence Erlbaum Associates

❖ **استراتژی‌های جنسی.** برای مطالعه در زمینه استراتژی‌های جنسی افراد و نقش عوامل تاثیرگذار بر آنها همانند جنسیت یا تفاوت‌های فردی، منابع زیر مناسب هستند. دو منبع اول که هر کدام از آنها یک نظریه را در این مورد مطرح می‌کنند، از جمله مقالات بسیار پر ارجاع در متون روانشناسی جنسی- تکاملی بوده‌اند.

- Buss, D. M., & Schmitt, D. P. (1993). **Sexual strategies theory: An evolutionary perspective on human mating**. Psychological Review, 100, 204-232.
- Simpson, J. A., & Gangstead, S. W. (2000). **The evolution of human mating: Tradeoffs and strategic pluralism**. The Behavioral and Brain Sciences, 23, 573-644.

➢ Buss, D. M. (2003). **The evolution of desire: Strategies of human mating**. New York: Basic Books.

➢ Figueredo, A. J., Vasquez, G., & Brumbach, B. H. (2005) **The K-factor: Individual differences in life-history strategy**. Personality and Individual Differences, 39, 1349-1360



❖ **خیانت زناشویی در زنان**. کتاب زیر، بر خیانت و فرایند آن در زنان، متمرکز است. هر چند نویسنده این کتاب نه روانشناس است و نه یک متخصص علوم زیستی یا اجتماعی اما نتیجه چند سال مطالعه، تحقیق و مصاحبه با عده‌ای از مردان و زنان و دو سال نگارش او کتابی است که به شما کمک می‌کند که تا حدی بفهمید که چرا خیانت در زنان اتفاق می‌افتد و اینکه نگرش حداقل تعدادی از زنان، نسبت به ازدواج، خیانت، طلاق و ازدواج مجدد چیست. همانطور که عنوان کامل و روی جلد این کتاب اشاره می‌کند، بعضی وقتها شنیدن عبارت "من شاد نیستم" از یک زن، دقیقا به این معنی نیست که زندگی زناشویی و یا همسر او رضایت‌بخش نیستند و اینکه این عبارت می‌تواند معانی دیگری هم داشته باشد. متن کتاب، کاملا متفاوت از کتب دانشگاهی و آکادمیک بوده و هر فصل از کتاب، مناظره نویسنده با مردی است که همسرش احتمالا در حال خیانت به او است و اکنون آنها در آستانه جدایی هستند. به غیر از فصل هفتم که به نظر مولف مبنای علمی دقیقی ندارد، مابقی فصول به مطالب خوبی در مورد چرایی و فرایند خیانت در زنان اشاره می‌کنند. نحوه نگارش کتاب، چیدمان فصول و سبک کلی کتاب که شامل مناظرات نویسنده با یک مرد است برای کسانی که نحوه نگارش کتاب‌های علمی و آکادمیک برای آنها یکنواخت شده، جالب و جذاب است. نویسنده که خود یک زن است، علت علاقه به تحقیق در مورد خیانت در زنان را تجارب شخصی خودش مبنی بر برانگیخته‌شدن برای خیانت و جدایی از همسرش ذکر می‌کند. هر چند در بحث‌های کتاب، کمتر به شواهد پژوهشی و علمی استناد داده شده اما کتاب، در مجموع، از یک رویه منطقی- علمی مناسب برخوردار بود و به شیوه‌ای روشن و قابل فهم نوشته شده است. خواندن این کتاب، همچنین به شما در تشخیص شیوع واقعی خیانت در زنان، بخصوص در جوامعی مثل آمریکا و آگاه‌شدن از عللی که از زبان اغلب رسانه‌ها و حتی کتاب‌های علمی یا متخصصین حرفه‌ای هم بیان نمی‌شوند، کمک می‌کند. بطور نمونه، به نظر شما آیا خصایص آلت تناسلی یک مرد مانند طول و قطر آلت تا چه میزان می‌تواند در برانگیخته‌شدن تمایل زنان به خیانت زناشویی نقش داشته باشد.

➢ Langley, M. (2005). **Women’s Infidelity; living in limbo- What women really mean when they say: “I’m not happy”**. USA: McCarlan Publishing

❖ **رفتارهای نظارت بر جفت/ همسر در مردان**. رفتارهای نظارت بر همسر یا مراقبت از همسر و همبسته‌های رفتاری و زیستی آنها در مردان، از جمله مواردی هستند که در روانشناسی تکاملی و روانشناسی جنسی- تکاملی، مورد بحث و بررسی محققین قرار گرفته‌اند. کتاب اول، نگاهی جامع و کامل به این رفتارها و ارتباط

این رفتارها با سایر مکانیسم‌های رفتاری- جنسی و زیستی- تکاملی مانند رقابت اسپرم‌ها دارد. کتاب دوم که از جمله کتاب‌های معروف دیوید باس بوده و به چندین زبان نیز ترجمه شده، به عملکرد حسادت جنسی یا تعصب‌ورزی در انسان می‌پردازد. همانطور که از عنوان جذاب کتاب هم برمی‌آید، این کتاب به این مطلب می‌پردازد که چرا حسادت زناشویی یا تعصب‌ورزی، همانند عشق و سکس، پدیده‌ای لازم و ضروری برای زندگی ما انسان‌ها هستند. هر یک از فصول این کتاب، دانش شما را درباره کارکرد تکاملی مراقبت و حسادت زناشویی که هر یک از دو جنس نسبت به همدیگر ابراز می‌دارند و بخصوص کارکردهای رفتارهای نظارت بر همسر در مردان، افزایش می‌دهند.

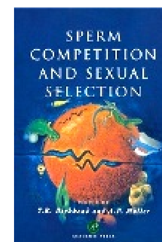
- Platek, S. M. & Shackelford, T. K. (2006). **Female Infidelity and Paternal Uncertainty; Evolutionary Perspectives on Male Anti-cuckoldry Tactics.** Cambridge University Press
- Buss, D. M. (2000). **The dangerous passion; why jealousy is as necessary as love and sex**. New York: The Free Press.



❖ **رقابت اسپرم‌ها.** احتمالا شما هم هنگام مطالعه مطالب این کتاب درباره رقابت اسپرمی، شگفت‌زده شدید و مطالب آن برایتان جالب و کاملا جدید بودند. رقابت اسپرم‌ها از جمله مفاهیم بحث‌برانگیز، جالب و نسبتا اخیرتر در روانشناسی تکاملی بوده است. کتاب اول، از بین کتاب‌های زیر، یک کتاب جالب، بحث‌انگیز و بسیار پر ارجاع در متون علمی است که درباره رقابت اسپرمی یا اسپرم‌ها بحث می‌کند. در این کتاب، تعریف این پدیده و شواهد علمی و تجربی مربوط به آن ارائه شده است. این کتاب، سر و صداهای زیادی را در محافل علمی روانشناسی و از جمله روانشناسی تکاملی- جنسی بر پا کرد. نویسندگان این کتاب (بیکر و بلیس) از جمله محققین برجسته در زمینه مبحث رقابت اسپرمی هستند. کتاب دوم، کتابی جدیدتر و همانند کتاب قبلی، کتابی جامع است. همانطور که از نام کتاب سوم مشخص است، این کتاب، رقابت اسپرم‌ها و ارتباط آن با انتخاب جنسی را مورد بحث قرار می‌دهد. برای کسانی که دسترسی یا وقت کمتری برای مطالعه کتاب‌های نوشته شده در مورد رقابت اسپرمی را دارند اما همچنان مشتاق مطالعه مفید در این زمینه هستند، منابع بعدی که مقالاتی مروری در این زمینه هستند، مفید و خواندنی‌اند.

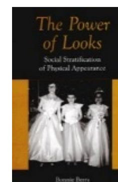
- Baker, R. R., & Bellis, M. A. (1995). **Human sperm competition**. London: Chapman & Hall
- Shackelford, T. K. & Pound, N. (Ed.s) (2010). **Sperm Competition in Humans: Classic and Contemporary Readings**. Springer

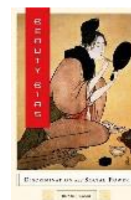




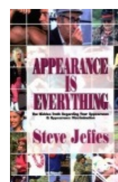
- Birkhead, T. R. & Moller, A. P. (1998). **Sperm Competition and Sexual Selection**. London: Academic Press
- Shackelford, T. K. (2007). **Adaptation to Sperm Competition in Humans**. Current Directions in Psychological Science, 16 (1), 47-50
- Shackelford, T. K., Pound, N. & Goetz, A. T. (2007). **Psychological and Physiological Adaptations to Sperm Competition in Humans**. Review of General Psychology, 9 (3), 228-248

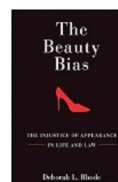
- **جذابیت و قضاوت‌های اجتماعی**. انسان‌ها تنها گونه‌ای هستند که دوست دارند خودشان را از سایر گونه‌ها جدا کرده و خود را متفاوت از آنها ببینند (البته دانشمندان از ذهن سایر گونه‌ها، اطلاع دقیقی ندارند!). ما دوست داریم باور کنیم که در جوامعی متعالی و وارسته زندگی می‌کنیم که از دنیای حیوانات فاصله زیادی دارند. اینکه ما به ادب و تربیت افراد و نه به سرخی گونه‌ها یا لباس آنها احترام می‌گذاریم. ظاهر آنها در ما تاثیری ندارد و ما همه را به یک چشم می‌بینیم. اما حقایق کشف شده، این ادعاها و سیاه‌بازی‌ها را ابطال می‌کنند. پژوهش‌ها به ما ثابت می‌کنند که اگر واقعا به دنبال یک جامعه انسانی، عادلانه و فرهیخته می‌گردیم باید بطور دائم، احساسات، تفکرات و بخصوص رفتارهای خود نسبت به دیگران را پایش کنیم. قبل از این کار، نیاز به دانستن درباره نقاط ضعف خود داریم. وقتی نتایج پژوهش‌های مربوط به پیامدها و تاثیرات جذابیت را مطالعه می‌کنیم معمولا احساساتی مانند تعجب، حیرت، ترس، بی‌عدالتی، بی‌معنایی و پوچی به ما دست می‌دهد. چقدر متعجب می‌شوید وقتی‌که بدانید جذابیت شما حتی بر تصمیم‌های هیأت منصفه‌ای که قصد دارند درباره سرنوشت شما حکم دهند، تاثیر می‌گذارد. اینکه جذابیت، بر میزان رأی‌دهی مردم به کاندیداهای سیاسی تاثیرگذار است و اینکه واکنش همه مردم و اطرافیان شما، از مسئول فروش سوپرمارکتی سر کوچه گرفته تا پزشک، روانشناس، مدرس دانشگاه و حتی والدین شما، تا حد قابل‌ملاحظه‌ای از جذابیت جسمانی شما تاثیر می‌پذیرد. برای مطالعه در مورد نقش زیبایی و پیامدهای آن در قضاوت‌ها و برخوردهای اجتماعی و افراد، به کتاب‌های زیر مراجعه کنید.





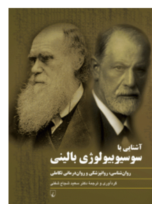
- Jeffes, S. (1998). **Appearance Is Everything: The Hidden Truth Regarding Your Appearance Discrimination**. Sterling house Publisher
- Rhode, D. L. (2010). **The Beauty Bias: The Injustice of Appearance in Life and Law**. Oxford University Press
- Berry, B. (2008). **The power of looks: social stratification of physical appearance**. Ashgate Publishing
- Berry, B. (2007). **Beauty Bias; Discrimination and Social Power**. Greenwood Publishing





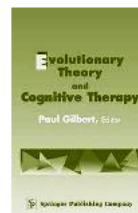
❖ **روانشناسی تکاملی و آسیب‌شناسی روانی.** هنوز هم، اغلب افراد، هنگامی که کلمه روانشناس یا روانشناسی را می‌شنوند، فورا شخصی را تصور می‌کنند که پشت میز خود نشسته و با مراجع یا بیمار خود، درباره مشکلات او صحبت می‌کند. روانشناسی در کشورهایی همانند آمریکا، بیش از چند ده گرایش دارد و فقط تعداد کمی از این گرایش‌ها، بطور مشخصی با این برداشت هماهنگی دارند. روانشناسی بالینی و مشاوره، از جمله این گرایشات مهم و اصلی روانشناسی هستند که بطور مستقیم، به ارائه خدمات روانشناختی به افراد نیازمند کمک، می‌پردازند. گرایش روانشناسی بالینی، هنوز هم در اغلب کشورها، یکی از پرطرفدارترین گرایشات روانشناسی است. بکارگیری آموخته‌های علم روانشناسی برای تغییر یا درمان رفتارها، یکی از قلمروهایی است که در آن، علم روانشناسی، بطور عملی پیاده می‌شود. البته، رشد این گرایش، علاوه بر خود این رشته، مدیون سایر همشیره‌های حاضر در روانشناسی نیز هست. امروزه، سعی می‌شود تا از یافته‌های بسیاری از گرایش‌های روانشناسی از روانشناسی فیزیولوژیک گرفته تا رفتاردرمانی و روانشناسی اجتماعی، در جهت طراحی بهترین و کارآمدترین سبک‌های درمانی مورد استفاده در روانشناسی بالینی و مشاوره، استفاده شود. هرچند ورود روانشناسی تکاملی به حوزه آسیب‌شناسی روانی، اندکی دیرتر از سایر گرایشات روانشناسی بوده اما کارهای اخیر، خبر از یک حوزه بالنده و شکوفا از تبیین آسیب‌شناسی روانی در انسان می‌دهند که در آن، درکی عمیق‌تر و کامل‌تر، از بهنجاری و نابهنجاری، صورت می‌گیرد. با دانستن درباره ریشه‌های تکاملی آسیب‌شناسی انسان، متوجه می‌شوید که حتی بعضی از انواع افسردگی و اضطراب هم، برای انسان، در طول تکامل او، منافع تکاملی تناسب‌افزایی داشته است.

✓ شجاع شفتی، سعید. (۱۳۹۵). **آشنایی با سوسیوبیولوژی بالینی؛ روان‌شناسی، روان‌پزشکی و روان‌درمانی تکاملی**. انتشارات ققنوس.



➢ Gilbert, P. (Eds.) (2004). **Evolutionary Theory and Cognitive Therapy**. Springer Publishing Company

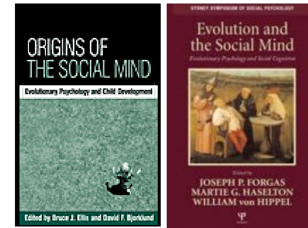
➢ McGuire, M. & Troisi, A. (1998). **Darwinian Psychiatry**. Oxford University Press





❖ **روانشناسی اجتماعی تکاملی.** روش تفکر و رفتار انسان در اجتماعی که در آن زندگی می‌کند، از جمله متغیرهای مهم در ایجاد سازگاری و موفقیت او است. انسان موجودی اجتماعی است که موفقیت و شکست‌هایش به میزان زیادی به نحوه کنارآیی او با محیط اطرافش بستگی دارد. آیا نقش ما در هنگام قضاوت در بین هم‌پیمانان‌مان و غریبه‌ها، به نقش یک قاضی عادل نزدیک می‌شود یا شبیه دفاعیه یک وکیل است که با پول

خریداری شده؟ ذهن تکاملی ما، تا چه حد و به چه طریق بر رفتارهای اجتماعی ما تاثیر می‌گذارد؟ فداکاری اجتماعی بعضی افراد، ریشه در چه پویایی‌های تکاملی دارد؟



- Forgas, J. P., Haselton, M. G. & Hippel, W. (Eds). (2007). **Evolution and the Social Mind: Evolutionary Psychology and Social Cognition**. New York: Psychology Press
- Ellis, B. J., Bjorklund, D. F. (Eds). (2005). **Origins of the Social Mind: Evolutionary Psychology and Child Development**. New York: The Guilford Press

منابع و مراجع کتاب

منابع و مراجع این کتاب نیز، برای محققین، مترجمین یا مولفینی که قصد پژوهش، ترجمه و نگارش در زمینه روانشناسی جنسی و بخصوص روانشناسی جنسی- تکاملی دارند، منابعی غنی هستند. بسیاری از منابعی که در این لیست منابع آمده‌اند، شامل مقالات تخصصی هستند که بر مورد یا موارد خاصی متمرکز هستند و به همین علت، برای محققین و علاقه‌مندانی که قصد مطالعه تخصصی در یک زمینه خاص را دارند، مناسب هستند. منابعی که علامت ← در کنار آنها درج شده، جزو منابعی هستند که خواندن آنها بیشتر مورد توصیه و تاکید مولف هستند. ترتیب منابع فارسی، بر اساس حروف الفبای فارسی و منابع انگلیسی، بر اساس حروف الفبای انگلیسی تنظیم شده‌اند. روش نگارش مشخصات منابع، بصورت زیر است:

کتاب: فامیل نویسنده، حرف اول نام کوچک نویسنده. [و به همین ترتیب نویسندگان بعدی] (سال انتشار اثر). **عنوان کتاب یا عنوان یک فصل از یک کتاب**. محل انتشار: عنوان مرکز نشر

مقاله: فامیل نویسنده، حرف اول نام کوچک نویسنده. [و به همین ترتیب نویسندگان بعدی] (سال انتشار اثر). **عنوان مقاله**. عنوان مجله، والیوم[1] مجله (ایشیو[2] یا شماره[3] مجله)، شماره صفحات

در لیست منابع، عناوین کتب و مقالات را به این خاطر **برجسته** کردیم تا سریع‌تر بتوانید یک منبع مرتبط با موضوع مورد نظرتان را بیابید و یا با خواندن عناوین منابع، در صورتی که منبع خاصی برایتان جالب و کنجکاوی‌برانگیز بود بتوانید آن را راحت‌تر پیگیری کنید.

---
[1]- Volume
[2]- Issue
[3]- Number

منابع فارسی

- استانوویچ، کیت. ای. (۲۰۰۷). **تفکر انتقادی در روانشناسی**. ترجمه هامایک آوادیسیانس. تهران: رشد، ۱۳۸۸.
- آیسنک، هانس. جی. (۱۹۸۶). **نقد و بررسی علمی روان‌کاوی**. ترجمه محمد رضا نیکخو و هامایاک آوادیس یانس. تهران: سخن، ۱۳۷۷.
- ← باس، دیوید. (۲۰۱۲). **روانشناسی تکاملی**. ترجمه آرش حسینیان و الهام ذوالقدر. (۱۳۹۵). انتشارات مثلث/ تلنگر.
- ← توبی، جان و کاسمیدز، لدا. (۲۰۰۵). (ویراستار، دیوید باس). **روانشناسی تکاملی**. ترجمه جواد حاتمی و هاشم صادقیه. تهران: بینش نو، ۱۳۹۱.
- بهزاد، محمود. (۱۳۵۳). **تئوری تکامل و روانشناسی**. نسخه چاپی- دیجیتالی مجموعه سخنرانی‌ها: دانشگاه تهران.
- حکیم، کاترین (۲۰۱۱). **سرمایه جنسی و نقش آن در مناسبات اجتماعی**. ترجمه ژیلا سرابی (۱۳۹۱). نشر اینترنتی.
- چارلزورث، برایان و چارلزورث، دبورا. (۲۰۰۳). **تکامل**. ترجمه عبدالمجید مهدوی‌دامغانی. تهران: بصیرت، ۱۳۸۸.
- ← دیاموند، جارد. (۱۹۹۸). **چرا عشق یک لذت است؟ تحول جنسیت انسان**. ترجمه مهدی گنجی و حمزه گنجی. تهران: ساولان، ۱۳۸۹.
- ← ریدلی، مارک. (۲۰۰۳). **تکامل**. ترجمه عبدالحسین وهاب‌زاده. مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۹۱.
- رایش هلف، یوزف. ه. (۲۰۰۱). **پیدایش انسان**. ترجمه سلامت رنجبر. تهران: آگه، ۱۳۸۸.
- ← داوکینز، ریچارد. (۲۰۰۶). **ژن خودخواه**. انتشارات آکسفورد. ترجمه (؟). نشر اینترنتی.
- داوکینز، ریچارد. (۱۹۹۶). **ساعت‌ساز نابینا**. ترجمه محمود بهزاد و شهلا باقری. تهران: مازیار، ۱۳۸۸.
- عضدانلو، حمید. (۱۳۸۴). **آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی**. تهران: نشر نی.
- ← علی بیک، هنگامه. (۱۳۸۸). **تکامل موجودات زنده**. تهران: مروارید.
- فیرس، جری. و ترال، تیموتی. (۲۰۰۲). **روانشناسی بالینی؛ مفاهیم، روش‌ها و حرفه**. ترجمه مهرداد فیروزبخت و سیف‌الله بهاری. تهران: رشد، ۱۳۸۷.
- ← فیش، هری. و براون، استفن. (۲۰۰۴). **ساعت حیاتی مردانه؛ دانستنی‌های جنسی برای مردان- حقایقی درباره بالا رفتن سن، روابط جنسی و باروری در مردان**. ترجمه رضا کربلایی حسین. تهران: معیار علم، ۱۳۸۹.
- ← کارترایت، جان. (۲۰۰۰). **تکامل و رفتار انسان**. ترجمه بهزاد سروری‌خراشاد و عبدالحسین وهاب‌زاده. مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۸.
- ← هامر، دین. و کوپلند، پیتر. (۱۹۹۹). **نقش ژن‌ها در شکل‌گیری شخصیت**. ترجمه علی متولی‌زاده اردکانی. تهران؛ چهر، ۱۳۸۲.

- مشکینی اردبیلی، علی. (۱۳۶۶). **تکامل در قرآن**. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- موریس، دزموند. (۱۹۷۱). **رفتارشناسی تماس**. ترجمه عبدالحسین وهاب‌زاده. چاپ اینترنتی: ۱۳۹۰.
- محمدپناه، بهنام. (۱۳۹۰). **فرگشت و ژنتیک**. نسخه الکترونیکی: نشر اینترنتی.
- نیلی‌پور، مهدی. (۱۳۹۰). **مدیریت خانواده (ازدواج)**. اصفهان: مرغ سلیمان.
- وود، برنارد. (۲۰۰۶). **تکامل انسان**. ترجمه فرهاد رضایی. تهران: بصیرت، ۱۳۸۸.

References

- Abma, C., Mosher, W., Peterson, L., & Piccinino, L. (1997). **Fertility, family planning, and women's health: New data from the 1995 National Survey of Family Growth**. *Vital and Health Statistics, 23(19)*. Washington DC: National Center for Health Statistics.
- Adams, C. G., & Turner, B. F. (1985). **Reported change in sexuality from young adulthood to old age**. *Journal of Sex Research, 21,* 126-141.
- Al-Eisa, E., Egan, D., & Wassersug, R. (2004). **Fluctuating asymmetry and low back pain**. *Evolution and Human Behavior, 25,* 31-37.
- Althof, S. E. (2007). **Treatment of rapid ejaculation: *psychotherapy, pharmacotherapy, and combined therapy*.** *In Principles and practice of sex therapy,* S. R. Leiblum. (Ed.). The Guilford press.
- Alvergne, A. & Lummaa, V. (2009). **Does the contraceptive pill alter mate choice in humans?** *Trends in Ecology and Evolution*, *25 (3),* 171-179.
- Andersson, M. (1994). **Monographs in behavior and ecology: sexual selection**. Princeton, NJ: Princeton University Press.
→ Andersson, K. G. (2006). **How well does paternity confidence match actual paternity? Evidence from word wide non-paternity rates**. *Current Anthropology, 48 (3),* 511-518.
→ Antonovsky, H. F., Shoham, I., Kavenocki, S., Modan, B., & Lancet, M. (1978). **Sexual attitude-behavior discrepancy among Israeli adolescent girls.** *Journal of Sex Research, 14,* 260-272.
- Ard, B. N. (1977). **Sex in lasting marriages: A longitudinal study**. *Journal of Sex Research, 13,* 274-285.
- Ararat, I. S., & Yorburg, B. (1973). **On living together without marriage**. *Journal of Sex Research, 9,* 97-106.
- Arndt, W. B., Foehl, J. C., & Good, F. E. (1985). **Specific sexual fantasy themes: A multidimensional study**. *Journal of Personality and Social Psychology, 48,* 472-480.
- Axinn, W., & Barber, J. (1997). **Living arrangements and family formation attitudes in early adulthood.** *Journal of Marriage and the Family, 59,* 595-611.
- Axinn, W., & Thornton, A. (1992). **The relationship between cohabitation and divorce: Selectivity or causal influence?** *Demography, 29,* 357-374.
- Baker, R. R. & Bellis, M. A. (1993). **Human sperm completion: ejaculate manipulation by Females and a function for a female orgasm**. *Animal Behavior, 46,* 887-909.
- Baker, R. R., & Bellis, M. A. (1995). **Human sperm competition**. London: Chapman & Hall.
- Baker, R. R., & Bellis, M. A. (1988). "**Kamikaze" sperm in mammals?** *Animal Behaviour, 36,* 936-939.
- Bauman, K. E., & Wilson, R. R. (1974). **Sexual behavior of unmarried university students in 1968 and 1972**. *Journal of Sex Research, 10,* 327-333.
- Barash, D. P. & Lipton, J. E. (2001). **Myth of monogamy: Fidelity and infidelity in animals and people**. New York: Henry Holt and Company.
- Barber, R. N. (1969). **Prostitution and the increasing number of convictions for rape in Queensland.** *Australian and New Zealand Journal of Criminology, 2,* 169-174.
- Barber, N. (1995). **The evolutionary psychology of physical attractiveness: Sexual selection and human morphology**. *Ethology and Sociobiology, 16,* 395-424.
- Barber, N. (1999). **Women's dress fashions as a function of reproductive strategy**. *Sex Roles, 40,* 459-471.
- Barber, N. (2001). **On the relationship between marital opportunity and teen pregnancy-the sex ratio question**. *Journal of Cross-Cultural Psychology, 32,* 259-267.
- Bartell, G. D. (1970). **Group sex among the mid-Americans**. *Journal of Sex Research, 6,* 113-130.

- Barry, H., & Schlegel, A. (1984). **Measurements of adolescent sexual behavior in the standard sample of societies**. *Ethnology, 23,* 315-329.
- Baugh, S. & Parry, L. (1991). **The relationship between physical attractiveness and grade point average among college women**. *Journal of Social Behavior and Personality, 6,* 219-228.
- Baumeister, R, F. (2000). **Gender differences in erotic plasticity: The female sex drive as socially flexible and responsive**. *Psychological Bulletin, 126 (3),* 347-374.
- Baumeister, R, F. (2004). **Gender and erotic plasticity: sociocultural influences on the sex drive**. *Sexual and relationship Therapy, 19 (2),* 133-139.
- Baumeister, R. F., Catanese, K. R. & Vohs, K.D. (2001). **Is there a gender difference in strength of sex drive? theoretical views, conceptual distinctions, and a review of relevant evidence.** *Personality and Social Psychology Review, 5 (3),* 242-273.

→ Baumeister, R. F., & Twenge, J. M. (2002). **Cultural suppression of female sexuality**. *Review of General Psychology, Vol. 6, No. 2,* 166-203.

→ Baumeister, R. F., & Vohs, K. D. (2004). **Sexual Economics: Sex as female resource for social exchange in heterosexual interactions**. *Personality and Social Psychology Review, Vol. 8, No. 4,* 339-363.

- Bell, M. M. (2005). **The effect of client physical attractiveness on counselor or perception of mental health.** *Graduate Thesis; Truman State University*.
- Bellis, M. A., & Baker, R. R. (1990). **Do females promote sperm competition? Data for humans**. *Animal Behaviour, 40,* 997-999.
- Bennett, N. G., Blanc, A. K., & Bloom, D. E. (1988). **Commitment and the modern union: Assessing the link between premarital cohabitation and subsequent marital stability**. *American Sociological Review, 53,* 127-138.
- Berman, L. (2003). **The puzzle: exploring the evolutionary puzzle of male homosexuality**. Godot Press.
- Berry, B. (2007). **Beauty bias: Discrimination and social power**. Greenwood Publishing.
- Berry, B. (2008). **The power of looks: social stratification of physical appearance**. Ashgate Publishing.
- Berry, D. S. & McArthur, L. Z. (1985). **Some components and consequences of a baby facedness**. *Journal of Personality and Social Psychology, 48(2),* 312-323.
- Betzig, L. (1989). **Causes of conjugal dissolution: A cross-cultural study**. *Current Anthropology, 30,* 654-676.
- Birenbanm, A. (1970). **Revolution without the revolution: Sex in contemporary America**. *Journal of Sex Research, 6,* 257-267.
- Birkhead, T. R., Moore, H. D. M., & Bedford, J. M. (1997). **Sex, science, and sensationalism**. *Trends in Ecology and Evolution, 12,* 121-122.
- Bjorklund, D. F. & Blasi, C. H. (2005). **Evolutionary developmental psychology**. In D.M. Buss (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology* (pp. 828-850). John Wiley and Sons

→ Bogin, B. & Varela-Silva, M. I. (2010). **Leg length, body proportion, and health: A review with a note on beauty**. *International Journal of Environmental Research and Public Health, 7,* 1047-1075.

- Booth, A., & Johnson, D. (1988). **Premarital cohabitation and marital success**. *Journal of Family Issues, 9,* 255-272.
- Boothroyd, L. G., Jones, B. C., Burt, M., & Perrett. D. (2007). **Partner characteristics associated with masculinity, health and maturity in male faces**. *Personality and Individual Differences, 43,* 1161-1173.
- Brand, R. J., Markey, C. M., Mills, A. & Hodges. S. D. (2007). **Sex differences in self-reported infidelity and its correlates**. *Sex Roles, 57,* 101-109.
- Bryant, G. A. and Haselton, M. G. (2009). **Vocal cues of ovulation in human females**. *Biological Letters, 5,* 12-15.

- Bressan, P. (2008). **The best men are (not always) already taken: female preference for single versus attached males depends on conception risk**. *Psychological Science, 19 (2),* 145-151.
- Letter: British Medical Journal. (1975). **Promiscuity and infertility**. *Br Med J,* 4:164.
- Broder, A., & Hohmann, N. (2003). **Variations in risk-taking across the menstrual cycle: An improved replication.** *Evolution and Human Behavior, 24,* 391-398.
- Brown, W. M., & Moore, C. (2003). **Fluctuating asymmetry and romantic jealousy**. *Evolution and Human Behavior, 24,* 113-117.
- Buckle, L., Gallup, G. G. & Rodd, Z. (1996). **Marriage as a reproductive contract: patterns of marriage, divorce and remarriage**. *Ethology and Sociobiology, 17,* 363-377.
- Bumpass, L., & Lu, H. (2000). **Trends in cohabitation and implications for children's family contexts in the United States**. *Population Studies, 54,* 29-41.
- Burnham, T. & Phelan, J. (2000). **Mean genes**. Perseus Publishing.
- Burt, D. M., et al., (2007). **New techniques to assess variation in perception applied to facial attractiveness**. *Proceedings of the Royal Society of London B, 274,* 2779-2784.
- Buss, D. (1989). **Sex differences in human mate preferences: Evolutionary hypotheses tested in 37 cultures.** *Behavioral and Brain Sciences, 12,* 1-49.
- Buss, D. M. (1994). **The evolution of desire: Strategies of human mating**. New York: Basic Book.
- Buss, D. (1996). **In conversation with David Buss**. Interview with the evolutionist. (London, October 31).
- Buss, D. M. (2000). **The dangerous passion; why jealousy is as necessary as love and sex**. New York: The Free Press.
- Buss, D. (2004). **Courage, not denial: An interview with Dr. David Buss**. (By Bernard Chapin).
- Buss, D. (2008). **Evolutionary psychology: The new science of the mind**. *3rd ed*. USA: Pearson.
- Buss, D. M., & Barnes, M. (1986). **Preference in human mate selection**. *Journal of Personality and Social Psychology, 50,* 559-569.

→ Buss. D. M & Hawley, P. H. (Eds.) (2011). **The Evolution of personality and individual differences**. Oxford University Press.

- Buss, D. M., Larsen, R. J., Westen, D., & Semmelroth, J. (1992). **Sex differences in jealousy: Evolution, physiology, and psychology**. *Psychological Science, 3,* 251-255.
- Buss, D. M. & Malamuth, M. N. (1996). **Sex, power, conflict: Evolutionary and feminism perspectives**. New York: Oxford University Press.
- Buss, D. M., & Schmitt, D. P. (1993). **Sexual strategies theory: A contextual evolutionary analysis of human mating**. *Psychological Review, 100,* 204-232.

→ Buss, D. M. & Shackelford, T. K. (1997). **From vigilance to violence: Mate retention tactics in married couples**. *Journal of Personality and Social Psychology, 72,* 346-361.

- Buss, D. M. & Shackelford, T. K. (1997b). **Human aggression in evolutionary psychological perspective**. *Clinical Psychology Review, 17,* 605-619.

→ Buss, D. M., Shackelford, T. K. & McKibbin, W. F. (2008). **The Mate Retention Inventory-Short Form (MRI-SF)**. *Personality and Individual Differences 44,* 322-334.

- Burriss, R. P. & Little, A. C. (2006). **Effects of partner conception risk phase on male perception of dominance in faces.** *Evolution and Human Behavior, 27,* 297-305.
- Campbell, L. & Ellis, B. J. (2005). **Commitment, love, and mate retention**. In D. M. Buss (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology* (pp. 419-446). New York: Wiley.
- Carroll, J. (2005). **Literature and evolutionary psychology**. In D. M. Buss (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology* (pp. 931-952). John Wiley and Sons.

- Caryl, P.G., et al., (2009). **Women's preference for male pupil-size: Effects of conception risk, sociosexuality and relationship status**. *Personality and Individual Differences 46,* 503-508.
- Cerda-Flores, R. M., Barton, S. A., Marty-Gonzalez, L. F., Rivas, F., & Chakraborty, R. (1999). **Estimation of nonpaternity in the Mexican population of Nueveo Leon: A validation study with blood group markers**. *American Journal of Physical Anthropology, 109,* 281-293.
- Chivers, M. L., & Bailey, J. M. (2000, June). **Genital and subjective sexual arousal in heterosexual, bisexual and lesbian women.** Poster presented at the 26th annual meeting of the International Academy of Sex Research, Paris, France.
- Crenshaw, T. (1996). **The alchemy of love and lust: How our sex hormones influence our relationships**. New York: Pocket Books.
- Christensen, S. A. (2004). **The effects of premarital sexual promiscuity on subsequent marital sexual satisfaction**. MS Thesis; Brigham Young University, School of Family Life.
- Christensen, H. T., & Carpenter, G. R. (1962). **Value-behavior discrepancies regarding premarital coitus in three Western cultures**. *American Sociological Review, 27, 66-74.*
- Chu, S., Hardaker, R. & Lycett, J. E. (2007). **Too good to be 'true'? The handicap of high socio-economic status in attractive males.** *Personality and Individual Differences, 42,* 1291-1300.
- Collins, M. & Zebrowitz, L. (1995). **The contributions of appearance to occupational outcomes in civilian and military settings**. *Journal of Applied Social Psychology, 25,* 129-163.
- Confer, J. C. (2008). **A review of Alan S. Miller and Satoshi Kanazawa, Why Beautiful People Have More Daughters**. *Evolutionary Psychology, 6(1),* 129-133.
- Confer, J. C., Perilloux, C. & Buss, D. (2010). **More than just a pretty face: men's priority shifts toward bodily attractiveness in short-term versus long-term mating contexts**. *Evolution and Human Behavior, 31(5),* 348-353.
- Costa, P. T., & McCrae, R. (1980). **Influence of extraversion and neuroticism on subjective wellbeing: Happy and unhappy people**. *Journal of Personality and Social Psychology, 38,* 668-678.
- Daly, M. & Wilson, M. (1982). **Whom are newborn babies said to resemble?** *Ethology & Sociobiology, 3,* 69-78.
→ Daly, M., & Wilson, M. (1988). **Homicide**. Hawthorne, NY: Aldine de Gruyter.
- Daly, M., & Wilson, M. (1999). **Human evolutionary psychology and animal behavior**. *Animal Behavior, 57,* 509-519.
- Daly, M., Wilson, M., Weghorst, S. J. (1982). **Male sexual jealousy**. *Ethology and Sociobiology, 3,* 11-27.
→ Dawkins , R. (2006). **Selfish Gene**. Oxford University Press.
- Darwin, C. (1871). **The descent of man and selection in relation to sex**. London: Murray.
- DeBruine, L. M., Jones, B. C., & Perrett, D. I. (2005). **Women's attractiveness judgments of self-resembling faces change across the menstrual cycle.** *Hormones and Behavior, 47,* 379-383.
- D'Emilio, J. D., & Freedman, E. B. (1997). **Intimate matters: A history of sexuality in America.** Chicago: University of Chicago Press.
- DeBruine, L. M., Jonesa, B. C., Tybur, J. M, Lieberman, D. & Griskevicius, V. (2010). **Women's preferences for masculinity in male faces are predicted by pathogen disgust, but not by moral or sexual disgust**. *Evolution and Human Behavior, 31,* 69-74.
- DeMaris, A., & MacDonald, W. (1993). **Premarital cohabitation and marital instability: A test of the unconventionality hypothesis.** *Journal of Marriage and the Family, 55,* 399-407.
- Dennett, D. (1984). **Elbow room**. Cambridge, MA: Bradford/MIT Press.

- DePaulo, B. M., & Morris, W. L. (2005). **Singles in society and in science**. *Psychological Inquiry, 16,* 57-83.
- Diamond, L. M. (1998). **Development of sexual orientation among adolescent and young women**. *Developmental Psychology, 34,* 1085-1095.
- Diamond, L. M. (2000). **Explaining diversity in the development of same-sex sexuality among young women**. *Journal of Social Issues, 56(2),* 297-313.
→ Diamond, L. M. (2004). **Emerging perspectives on distinctions between romantic love and sexual desire**. *Current Directions in Psychological Science, 13(3),* 116- 119.
- Diener, E., Oishi, S., & Lucas, R. E. (2003). **Personality, culture, and subjective wellbeing: Emotional and cognitive evaluations of life**. *Annual Review of Psychology, 54,* 403-425.
- Dijkstra, P., & Buunk, B. P. (2001). **Sex differences in the jealousy-evoking nature of a rival's body build**. *Evolution and Human Behavior, 22,* 335-341.
- Dijkstra, P., & Buunk, B. P. (2002). **Sex differences in the jealousy-evoking effect of rival characteristics**. *European Journal of Social Psychology, 32,* 829-852.
- Dion, K. K. (1972). **Physical attractiveness and evaluations of children's transgressions**. *Journal of Personality and Social Psychology, 24.* 207-213.
- Dion, K., Berscheid, E. & Walster, E. (1972). **What is beautiful is good**. *Journal of Personality and Social Psychology, 24,* 285-290.
- Dugosh, J. W. (2000). **On predicting relationship satisfaction from jealousy: The moderating effects of love**. *Current Research in Social Psychology, 5,* 254-263.
- Dunbar, R. (1996). **Grooming, gossip and the evolution of language**. London: Faber & Faber.
- Dunbar, R. (2011). **The social brain hypothesis and its relevance to social psychology**. In J. P. Forgas, M. G. Haselton & W. Hippel (Eds.), *Evolution and the social mind; Evolutionary psychology and social cognition* (pp. 21-32). New York: Psychology Press.
- Duntley, J. D. & Buss, D. M. (2004). **The evolution of evil**. In A. G. Miller, (Ed). *The Social psychology of good and evil* (pp. 102-123). The Guilford Press.
- Durante, K. M., Li, N. P. & Haselton, M. G. (2008). **Changes in women's choice of dress across the ovulatory cycle: Naturalistic and laboratory task-based evidence**. *Personality and Social Psychology Bulletin, 34 (11),* 1451-1460.
- Eagly, A. H. (1995). **The science and politics of comparing women and men**. *American Psychologist, 50,* 145-158.
- Ehreureich, B., Hess, E., & Jacobs, G. (1986). **Re-making love: the Feminization of sex**. Garden City, NY: Doubleday Anchor.
- Eisenman, R. (2001). **Penis size: survey of female perceptions of sexual satisfaction**. *BMC Women's Health, 1:1.*
- Ellis, B. J. (1992). **The evolution of sexual attraction: Evaluative mechanisms in women**. In J. H. Barkow, L. Cosmides & J. Tooby (Eds.), *The adapted mind; Evolutionary psychology and the generation of culture* (pp. 267- 288). Oxford University Press.
→ Ellis, B. J. & Symons, D. (1990). **Sex differences in sexual fantasy: an Evolutionary psychological approach**. *The Journal of Sex Research, 27(4),* 527-555.
- Enquist, M., & Arak, A. (1993). **Selection of exaggerated male traits by female aesthetic senses**. *Nature, 361,* 446- 448.
→ Etcoff, N. L. (2000). **Survival of the prettiest: The science of beauty**. Anchor.
- Evans, D. & Zarate, O. (2003). **Introducing evolutionary psychology**. Uk: Icon Books.
- Evans, S, Neave, N. & Wakelin, D. (2006). **Relationships between vocal characteristics and body size and shape in human males: An evolutionary explanation for a deep male voice**. *Biological Psychology, 72,* 160-163.
- Eysenck, H. J. (1952). **The Effects of psychotherapy: an evaluation**. *Journal of Consulting Psychology, 16,* 319-324.

- Feinberg, D. R., et al., (2006). **Effects of menstrual cycle and trait estrogen level on masculinity preferences in the human voice**. *Hormones and Behavior, 49,* 215-222.
- Feingold, A. (1992). **Good-looking people are not what we think**. *Psychological Bulletin, 111,* 304-341.
- Fessler, D. M. T. (2003). **No time to eat: An adaptationist account of periovulatory behavioral changes**. *Quarterly Review of Biology, 78,* 3-21.
- Fessler, D. M. T. et al., (2005). **A cross-cultural investigation of the role of foot size in physical attractiveness**. *Archive of Sexual Behavior*, *34(3),* 267-276.
- Figueredo, A. J., et al., (2008). **Ecological constraints on mating tactics**. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating intelligence, sex, relationships, and the mind's reproductive system* (pp. 337-364). New York: Taylor & Francis Group, Lawrence Erlbaum Associates.
- Fink, B., Hugill, N., Lang, B. P. (2012). **Women's body movements are a potential cue to ovulation**. *Personality and Individual Differences, 53(6),* 759-763.

→ Fisher, H. E. (2000). **Lust, attraction, attachment: Biology and evolution of the three primary emotion systems for mating, reproduction, and parenting**. *Journal of Sex Education Therapy, 25,* 96-104.

- Fisher, R. A. (1958). **The genetical theory of natural selection** *(2nd ed.).* New York: Dover.
- Flinn, M. V. (1988). **Mate guarding in a Caribbean village**. *Ethology & Sociobiology, 9,* 1-28.
- Ford, K., & Norris, A. E. (1993). **Urban hispanic adolescents and young adults: Relationship of acculturation to sexual behavior**. *Journal of Sex Research, 30,* 316-323.
- Fessler, D. M. T. (2003). **No time to eat: an adaptationist account of per ovulatory behavioral changes**. *The Quarterly Review of Biology, 78,* 3-21.
- Figueredo, A. J.et al. (2005). **Evolutionary personality psychology**. In D. M. Buss (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology* (pp. 851-877). John Wiley and Sons, Hoboken, NJ.
- Francken, A. B. et al. (2002). **What importance do women attribute to the size of the penis**. *European Urology, 42,* 426- 431.
- Frayser, S. (1985). **Varieties of sexual experience: An anthropological perspective**. New Haven, CT: HRAF Press.

→ Friday, N. (1993). **Women on top: How real life has changed women's sexual fantasies**. Great Britain: Clays Ltd, St Ives PLC.

- Friday, N. (2008). **My secret garden: Women's sexual fantasies**. Gallery Books.
- Friday, N. (2009). **Beyond my control: Forbidden fantasies in an uncensored age**. Sourcebooks.
- Forste, R., & Tanfer, K. (1996). **Sexual exclusivity among dating, cohabiting and married women**. *Journal of Marriage and the Family, 58,* 33-47.
- Frost, P. (1994). **Preference for darker faces in photographs at different phases of the menstrual cycle: Preliminary assessment of evidence for a hormonal relationship**. *Perceptual and Motor Skills, 79,* 507-514.
- Gallup, G., Burch, R. L. (2004). **Semen displacement as a sperm competition strategy in humans**. *Evolutionary Psychology, 4,* 12-23.
- Gallup, G., et al., (2003). **The human penis as a semen displacement device**. *Evolution and Human Behavior, 24,* 277-289.
- Gangestad, S. W. (2001). **Adaptive design, selective history, and women's sexual motivations**. In J. A. French, A. C. Kamil, & D. W. Leger (Eds.), *Evolutionary psychology and motivation* (pp. 37-74). Lincoln, Nebraska: University of Nebraska Press.
- Gangestad, S. W. (2011). **Are pleiotropic mutations and holocene selective sweeps the only evolutionary-genetic processes left for explaining heritable variation in human psychological traits?** In David M. Buss and Patricia H. Hawley. (Eds.) *The Evolution of personality and individual differences* (pp. 376-399). Oxford University Press.

→ Gangestad, S. W., & Buss, D. M. (1993). **Pathogen prevalence and human mate preferences**. *Ethology and Sociobiology, 14,* 89-96.
→ Gangestad, S. W., Cousins, A. J. (2001). **Adaptive design, female mate preferences, and shifts across the menstrual cycle.** *Annual Review of Sex Research, 12,* 145-184.
→ Gangestad, S. W., Garver-Apgar, C. E., Simpson, J. A., & Cousins, A. J. (2007). **Changes in women's mate preferences across the ovulatory cycle.** *Journal of Personality and Social Psychology, 92,* 151-163.
- Gangestad, S. W. and Simpson, J. A. (2000). **The evolution of human mating: Trade-offs and strategic pluralism.** *Behavioral & Brain Sciences, 23,* 573-644.
- Gangestad, S. W., Simpson, J. A., Cousins, A. J., Garver-Apgar, C. E., & Christensen, P. N. (2004). **Women's preferences for male behavioral displays change across the menstrual cycle**. *Psychological Science, 3,* 203-207.
- Gangestad, S.W., & Thornhill, R. (1997). **The Evolutionary psychology of extrapair sex: The role of fluctuating asymmetry**. *Evolution and Human Behavior, 18,* 69-88.
- Gangestad, S. W. & Thornhill, R. (1998a). **Menstrual cycle variation in women's preferences for the scent of symmetrical men**. *Proceedings of the Royal Society of London B, 265,* 927-933.
- Gangestad, S. W. & Thornhill, R. (1998b). **Women's Preference for the scent of symmetrical men**. *Proceedings of the Royal Society of London B, 262,* 727-733
- Gangestad, S. W. & Thornhill, R. (2003). **Facial masculinity and fluctuating asymmetry**. *Evolution and Human Behavior, 24,* 231-241.
→ Gangestad, S. W. & Thornhil, R. (2008). **Human estrus**. *Proceedings of the Royal Society of London B, 275,* 991-1000.
→ Gangestad, S. W., Thornhill, R. & Garver-Apgar, C. E. (2002). **Changes in women's sexual interests and their partners' mate-retention tactics across the menstrual cycle: Evidence for shifting conflicts of interest.** *Proceeding of the Royal Society of London B: Biological Sciences, 269,* 975-982.
- Gangestad, S.W., Thornhill, R. & Garver-Apgar, C. E. (2005). **Adaptations to ovulation**. In D. M. Buss (Ed), *The handbook of evolutionary psychology* (pp. 344-371). New York: Wiley.
- Gardiner, A. & Bjorklund, D. F. (2008). **All in the family: an evolutionary developmental perspective**. In Catherine. A. Salmon and Todd. K. Shackelford (Eds.). *Family relationships; an evolutionary perspective* (pp. 337- 358). Oxford University Press.
→ Gangestad, S. W., Thornhill, R., Garver-Apgar, C. E. (2005b). **Women's sexual interests across the ovulatory cycle depend on primary partner developmental instability**. *Proceedings of the Royal Society of London B, 272,* 2023-2027.
- Garver-Apgar, C. E., Gangestad, S. W., & Thornhill, R. (2008). **Hormonal correlates of women's mid-cycle preferences for the scent of symmetry**. *Evolution and Human Behavior, 29, 223-232.*
→ Garver-Apgar, C. E., Gangestad, S. W., Thornhill, R., Miller, R. D., & Olp, J. J. (2006). **Major histocompatability complex alleles, sexual responsivity, and unfaithfulness in romantic couples**. *Psychological Science, 17,* 830-835.
- Geary, D. C. (2000). **Evolution and proximate expression of human paternal investment.** *Psychological Bulletin, 126,* 55-77.
- Geher, G, & Miller, G. F., & Murphy, J. (2008). **Mating intelligence: Toward an evolutionarily informed construct**. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating intelligence: sex, relationships, and the mind's reproductive system* (pp. 3-34). Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.
- Getty, T. (2002). **Signaling health versus parasites**. *American Naturalist, 159,* 363-371.
- Gilbert, P. (Ed.) (2004). **Evolutionary theory and cognitive therapy**. Springer Publishing Company.

- Goetz. A. T (2007). **Sexual coercion in intimate relationships: an evolutionary perspective informed by sperm competition theory**. Doctoral Dissertation: The Charles E. Schmidt College of Science, Florida Atlantic University.
→ Goetz, A. T., Shackelford, T. K. (2006). **Sexual coercion and forced in-pair copulation as sperm competition tactics in humans**. *Human Nature, 17,* 265-282.
- Goetz, A. T. et al., (2005). **Mate retention, semen displacement, and human sperm competition: A preliminary investigation of tactics to prevent and correct female infidelity**. *Personality and Individual Differences, 38,* 749-763.
- Gomendio, M., Harcourt, A. H., & Rolda´n, E. R. S. (1998). **Sperm competition in mammals**. In T. R. Birkhead & A. P. Moller (Eds.), *Sperm competition and sexual selection* (pp. 667-756). New York: Academic Press.
- Gould, T. (1999). **The lifestyle**. New York: Firefly.
- Price, J. H., & Miller, P. A. (1984). **Sexual fantasies of black and of white college students**. *Psychological Reports, 54,* 1007-1014.
→ Grammer, K., Renninger, L. & Fischer, B. (2004). **Disco clothing, female sexual motivation, and relationship status: is she dressed to impress?** *Journal of Sex Research. 41,* 66-74.
→ Grammer, K., Fink, B., Moller, A. P., & Thornhill, R. (2003). **Darwinian aesthetics: Sexual selection and the biology of beauty**. *Biological Reviews, 78,* 385-407.
→ Grammer, K., Kruck, K., Juette, A. & Fink, B. (2000). **Non-verbal behavior as courtship signals: The role of control and choice in selecting partners**. *Evolution and Human Behavior, 21,* 371-390.
→ Grammer, K. & Thornhill, R. (1994). **Human (Homo sapiens) facial attractiveness and sexual selection: The role of symmetry and averageness**. *Journal of Comparative Psychology, 108(3),* 233-242.
- Greer, G. (1999). **The whole woman**. New York: Knopf.
→ Greiling, H., & Buss, D.M. (2000). **Women's sexual strategies: the hidden dimension of extra- pair mating**. *Personality and Individual Differences, 28,* 929-963.
→ Gross, A. E. & Crofton, C. (1997). **What is good is beautiful**. *Sociometry, 40,* 85-90.
- Guerra, D. N. (1997). **The influence of a female client's physical attractiveness on college students' and psychotherapists' judgments of mental health**. *Dissertation In School: Indiana University of Pennsylvani.*
- Guéguen, N. (2012). **Gait and menstrual cycle: Ovulating women use sexier gaits and walk slowly ahead of men**. *Gait & Posture, 35(4),* 621-624.
- Hadjista, H., Ross, M. A. & Von Baeyer, C. L. (1990). **Are physicians' ratings of pain affected by patients' attractiveness?** *Social Science & Medicine, 31(1),* 69-72.
- Halberstadt, J., & Rhodes, G. (2000). **The attractiveness of non-face averages: implications for an evolutionary explanation of the attractiveness of average faces**. *Psychological Science, 11,* 285-289.
- Hawley, P. H. & Buss, D. M. (2011). **Evolutionary perspectives on the Five-Factor Model of personality**. In: D. M. Buss, & P. H. Hawley, (Eds.), *The Evolution of Personality and Individual Differences* (pp. 5-28). Oxford University Press.
- Hamilton, W. D. (1964). **The genetical evolution of social behavior (I & II)**. *Journal of Theoretical Biology, 7,* 17-52.
- Hansen, G. L. (1987). **Extradyadic relations during courtship**. *Journal of Sex Research, 23,* 382-390.
- Harvey, P. H. & May, R M. (1989). **Out for the sperm count**. *Nature, 337,* 508-509.
→ Haselton, M. G., & Buss, D. M. (2000). **Error management theory: A new perspective on biases in cross-sex mind reading**. *Journal of Personality and Social Psychology, 78 (1),* 81-91.

- Haselton, M. G. & Buss, D. M. (2001). **The affective shift hypothesis: The functions of emotional changes following sexual intercourse**. *Personal Relationships, 8,* 357-369.
→ Haselton, M. G. & Gangestad, S. W. (2006). **Conditional expression of women's desires and men's mate guarding across the ovulatory cycle**. *Hormones and Behavior, 49,* 509-518.
- Haselton, M., G. & Miller, G. F. (2006). **Women's fertility across the cycle increases the short-term attractiveness of creative intelligence compared to wealth**. *Human Nature, 17(1),* 50-73.
→ Haselton, M. G., Mortezaie, M., Pillsworth, E.G., Bleske-Rechek, A. & Frederick, D. A. (2007). **Ovulatory shifts in human female ornamentation: Near ovulation, women dress to impress**. *Hormones and Behavior. 51,* 40-45.
→ Haselton, M. G. & Nettle. N. (2006). **The paranoid optimist: An integrative evolutionary model of cognitive biases**. *Personality and Social Psychology Review, 10(1),* 47-66.
- Haselton, M. G., Nettle, D. & Andrews, P. W. (2005). **The evolution of cognitive bias**. In: D. M. Buss, (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology* (pp. 724-746). John Wiley and Sons, Hoboken, NJ.
→ Havlicek, J. & Roberts, S. C. (2009). **MHC-correlated mate choice in humans: A review**. *Psychoneuroendocrinology, 34,* 497-512.
→ Havlicek, J., Roberts, S. C., & Flegr, J. (2005). **Women's preference for dominant male odour: Effects of menstrual cycle and relationship status**. *Biology Letters, 1(3),* 256-259.
→ Hatfield, E. & Sprecher, S. (1986). **Mirror, mirror: The importance of look in everyday life**. Albany: State University of New York Press.
- Henderson, J. J. A., & Anglin, J. M. (2003). **Facial attractiveness predicts longevity**. *Evolution and Human Behavior, 24,* 351-356.
- Herold, E. S., & Mewhinney, D. (1993). **Gender differences in casual sex and AIDS prevention: A survey of dating bars**. *Journal of Sex Research, 30,* 36-42.
- Herz, R. S., & Cahill, E. D. (1997). **Differential use of sensory information in sexual behavior as a function of gender**. *Human Nature, 8,* 275-286.
→ Hill, K. & Kaplan, H. (1999). **Life history traits in humans: Theory and empirical studies**. *Annual Review of Anthropology, 28,* 397-430.
- Hill, K., Hurtado, K., & Walker, R. S (9001). **High adult mortality among Hiwi hunter-gatheres: Implications for human evolution**. *Journal of Human Evolution,* 69, 661-666.
- Hite, S. (1987). **Women and love: A cultural revolution in progress**. Knopf: New York, NY, USA.
- Honekopp, J., Rudolpha, U., Beierb, L., Liebertb, A. & Muller, C. (2007). **Physical attractiveness of face and body as indicators of physical fitness in men**. *Evolution and Human Behavior, 28,* 106- 111.
→ Hromatko, I., Tadinac, M. and Vrani, A. (2008). **Femininity and masculinity across the menstrual cycle: A relation to mate value**. *Croatian Anthropology, 32(1),* 81-86.
- Hughes, S. & Gallup, G. G. (2003). **Sex differences in morphological predictors of sexual behavior: Shoulder to hip and waist to hip ratios**. *Evolution and Human Behavior, 24,* 173-178.
- Hughes, S., Harrison, M. & Gallup, G.: (2002). **The sound of symmetry: voice as a marker of developmental instability**. *Evolution and Human Behavior, 23,* 173-180.
→ Hume, D. K. Montgomery, R. (2001). **Facial attractiveness signals different aspects of "quality" in women and men**. *Evolution and Human Behavior, 22,* 93-112.
- Jacob, S., McClintock, M., Zelano, B. & Ober, C. (2002). **Paternally inherited HLA alleles are associated with women's choice of male odor**. *Nature Genetics, 30,* 175-179.
→ Jeffes, S. (1998). **Appearance Is Everything: The Hidden Truth Regarding Your Appearance Discrimination**. Sterling house Publisher.

- Johnston, L., Arden, K. & Macrae, C. N. (2003). **The need for speed: The menstrual cycle and person construal.** *Social Cognition, 21(2),* 89-100.
→ Johnston, V. S., Hagel, R., Franklin, M., Fink, B., & Grammer, K. (2001). **Male facial attractiveness: Evidence for hormone-mediated adaptive design**. *Evolution and Human Behavior, 22(4),* 251-267.
- Jones, B. C., et al., (2001). **Facial symmetry and judgments of apparent health: Support for a "good genes" explanation of the attractiveness-symmetry relationship**. *Evolution and Human Behavior, 22,* 417-429.
- Jones, B. C., et al., (2005a). **Commitment to relationships and preferences for femininity and apparent health in faces are strongest on days of the menstrual cycle when progesterone level is high.** *Hormones and Behavior, 48,* 283-290.
- Jones, B. C., et al., (2005b). **Women's physical and psychological conditions independently predict their preference for apparent health in faces**. *Evolution and Human Behavior, 26,* 451- 457.
- Jones, O. (2005). **Evolutionary Psychology and the Law**. In: Buss, D.M. (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology*. John Wiley and Sons, Hoboken, NJ.
- Kahn, J., & London, K. (1991). **Premarital sex and the risk of divorce**. *Journal of Marriage and the Family, 53,* 845-855.
- Kaighobadi , F., Starratt, V. G., Shackelford, T. K. & Popp, D. (2007). **Male mate retention mediates the relationship between female sexual infidelity and female-directed violence**. *Personality and Individual Differences, 44,* 1422-1431.
→ Kalick, S. M., Zebrowitz, L. A., Langlois, J. H. & Johnson, R. M. (1998). **Does human facial attractiveness honestly advertise health? Longitudinal data on an evolutionary question**. *Psychological Science, 9(1),* 8-13.
- Kanazawa, S. (2007). **Beautiful parents have more daughters: A further implication of the generalized Trivers- Willard hypothesis (gTWH)**. *Journal of Theoretical Biology, 244,* 133-140.
- Kanazawa, S. (2008). **Mating intelligence and general intelligence as independent constructs**. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating intelligence; Sex, relationships, and the mind's reproductive system* (pp. 283- 310). New York: Taylor & Francis Group.
→ Keller, M. C. (2008). **The role of mutations in human mating**. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), Mating intelligence; Sex, relationships, and the mind's reproductive system.
- Keller, H. & Chasiotis, A. (2008). **Maternal investment**. In Catherine. A. Salmon and Todd. K. Shackelford (Eds.). *Family relationships; An evolutionary perspective.* Oxford University Press. Pp. 91- 114.
- Kelly, E. L. & Conley, J. J. (1987). **Personality and compatibility: A prospective analysis of marital stability and marital satisfaction**. *Journal of Personality and Social Psychology, 52,* 27-40.
- Kenrick, D. T. (2013). **Sex, murder, and the meaning of life: A psychologist investigates how evolution, cognition, and complexity are revolutionizing our view of human nature**. Basic Books.
- Kenrick, D. T., Maner, J. K. & Li, N. P. (2005). **Evolutionary social psychology**. In: Buss, D.M. (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology* (pp. 803-827). John Wiley and Sons, Hoboken, NJ.
- Kilgallon, S. J., & Simmons, L. W. (2005). **Image content influences men's semen quality**. *Biology Letters, 1,* 253-255.
- Kinsey, A. C. Pomeroy, W. B., & Martin, C. E. (1948). **Sexual behavior in the human male**. Philadelphia: Sannders.
- Kinsey, A. C., Pomeroy, W. B., Martin, C. E., & Gebhard, P. H. (1953). **Sexual behavior in the human female***.* Philadelphia: Sannders.

- Koehler, N., Simmons, L. W., Rhodes, G., & Peters, M. (2004). **The relationship between sexual dimorphism in human faces and fluctuating asymmetry**. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 271(Biology Letters Suppl. 5), S233-S236.
- Kokko, H., Brooks, R., McNamara, J. M., & Housten, A. I. (2002). **The sexual selection continuum**. *Proceedings of the Royal Society of London B, 269,* 1331-1340.
- Kühn, S., Gallinat, J. (2014). **Brain structure and functional connectivity associated with pornography consumption; The brain on porn**. *JAMA Psychiatry, 71(7)*: 827-834.
- Krebs, K. (2005). **The evolution of morality**. In: Buss, D.M. (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology (*pp. 747-775*)*. John Wiley and Sons, Hoboken, NJ.
- Krentz, J. A. (1992). **Dangerous men and adventurous women: Romance writers on the appeal of the romance (New Cultural Studies)**. University of Pennsylvania Press.
→ Kruger, D. J. (2008). **Women's life history attributes are associated with preferences in mating relationships**. *Evolutionary Psychology, 6(2),* 289-302.
→ Kruger, D. J., Fisher, M., & Jobling, I. (2003). **Proper and dark heroes as dads and cads: alternative mating strategies in British romantic literature**. *Human Nature, 14, 305-317.*
→ Kurzban, R. (2012). **Why everyone (else) is a hypocrite: Evolution and the modular mind**. Princeton University Press.
- Laeng B. & Falkenberg, L. (2007). **Women's pupillary responses to sexually significant others during the hormonal cycle**. *Hormones and Behaviors, 52(4),* 520-530.
- Landy, D. & Aronson, E. (1969). **The influence of the character of the criminal and his victim on the decisions of simulated jurors**. *Journal of Experimental Social Psychology, 5,* 141-152.
- Landy, D. & Sigall, H. (1974). **Beauty is talent: Task evaluation as a function of the performer's physical attractiveness**. *Journal of Personality and Social Psychology, 29,* 299-304*.*
→ Langley, M. (2005). **Women's Infidelity; living in limbo**. USA: McCarlan Publishing.
→ Langlois, J. et al., (2000). **Maxims or myths of beauty? A meta-analytic and theoretical review**. *Psychological Bulletin, 126,* 390-423.
- Langlois, J., Ritter, J. Roggman, L. & Vaughn, L. (1991). **Facial diversity and infant preferences for attractive faces**. *Developmental Psychology, 27(1),* 79-84.
- Langlois, J. H. & Roggman, L. A. (1990). **Attractive faces are only average**. *Psychological Sciences, 1,* 115-121.
→ Langlois, J. H., Roggman, L. A. & Musselman, L. (1994). **What is average and what is not average about attractive faces?** *Psychological Science, 5,* 214-220.
→ Lawrance, K., & Byers, E. S. (1995). **Sexual satisfaction in long-term heterosexual relationships: The interpersonal exchange model of sexual satisfaction**. *Personal Relationships, 2,* 267-285.
- Lever, J. Frederick, D. A. & Peplau, L. A. (2006). **Does Size Matter? Men's and Women's Views on Penis Size Across the Lifespan**. *Psychology of Men & Masculinity, 7(3),* 129-143.
→ Low, B. S. (2000). **Why sex matters**. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Lieberman, D., Pillsworth, E. G. & Haselton, M. G. (2011). **Kin affiliation across the ovulatory cycle: females avoid fathers when fertile**. *Psychological Sciences, 22(1),* 13-21.
- Little, A. C., Burt, D. M., Penton-Voak, I. S., & Perrett, D. I. (2001). **Self-perceived attractiveness influences human female preferences for sexual dimorphism and symmetry in male faces**. *Proceedings of the Royal Society of London B, 268,* 39-44*.*
- Little, A. C., Cohen, D. L., Jones, B. C., & Belsky, J. (2007). **Human preferences for facial masculinity change with relationship type and environmental harshness**. *Behavioral Ecology and Sociobiology, 61(6),* 967-973*.*
- Little, A. C., Jones, B. C., Penton-Voak, I. S., Burt, D. M., & Perrett, D. I. (2002). **Partnership status and the temporal context of relationships influence human female preferences**

for sexual dimorphism in male face shape. *Proceedings of the Royal Society of London B, 269(1496),* 1095-1103.

- Little, A. C., & Mannion, H. (2006). **Viewing attractive or unattractive same sex individuals changes self-rated attractiveness and face preferences in women**. *Animal Behavior, 72,* 981-987.
- Livshits, G., & Kobyliansky, E. (1991). **Fluctuating asymmetry as a possible measure of developmental homeostasis in humans: a review**. *Human Biology, 63,* 441-466.
- Lucas, R. E. (2005). **Time does not heal all wounds; A longitudinal study of reaction and adaptation to divorce**. *Psychological Science, 16,* 945-950.
- Lukaszewski, A. W. & Roney, J. R. (2009). **Estimated hormones predict women's mate preferences for dominant personality traits**. *Personality and Individual Differences, 47,* 191-196.
- Laumann, E. O., Gagnon, J. H., Michael, R. T., & Michaels, S. (1994). **The social organization of sexuality: Sexual practices in the United States**. Chicago: University of Chicago Press.
- McAlister, A. R., Pachana, N. & Jackson, C. J. (2005). **Predictors of young dating adults' inclination to engage in extradyadic sexual activities: A multi-perspective study**. *British Journal of Psychology, 96,* 331-350.
- Macrae, C. N., Alnwick, K. A., Milne, A. B., Schloerscheidt, A. M. (2002). **Person perception across the menstrual cycle: Hormonal influences on social cognitive functioning**. *Psychological Science, 13,* 532-536.
- Manning, J. T., Scutt, D., & Lewis-Jones, D. I. (1998). **Developmental stability, ejaculate size, and sperm quality in men**. *Evolution and Human Behavior, 19,* 273-282.
- Manning, J. T., Scutt, D., Whitehouse, G. H., & Leinster, S. J. (1997). **Breast asymmetry and phenotypic quality in women**. *Evolution and Human Behavior, 18,* 223-236.
- Manning, J. T., Scutt, D., Whitehouse, G. H., Leinster, S. J. & Walton, J. M. (1996). **Asymmetry and the menstrual cycle in women**. *Ethology and Sociobiology, 17,* 129-143.

→ Mathes, E. W. (1986). **Jealousy and romantic love: A longitudinal study**. *Psychological Reports, 58,* 885-886.

- Mazur, A. & Booth, A. (1998). **Testosterone and dominance in men**. *Behavioral and Brain Sciences, 21,* 353-363.
- McGinnis, S. L. (2003). **Cohabiting, dating, and perceived costs of marriage: A model of marriage entry**. *Journal of Marriage and the Family, 65,* 105-116.

→ Meston, C. M. & Buss, D. M. (2007). **Why humans have sex**. *Archives of Sexual Behavior, 36,* 477-507.

→ Meston, C. M. & Buss, D. M. (2010). **Why women have sex: Women reveal the truth about their sex lives, from adventure to revenge (and everything in between)**. St. Martin's Press.

- Meston, C. M., Heiman, J. R., Trapnell, P. D., & Paulhus, D. L. (1998). **Socially desirable responding and sexuality self-reports**. *Journal of Sex Research, 35,* 148-157.

→ Mikach, S. M. & Baileym J. M. (1999). **What distinguishes women with unusually high numbers of sex partners**? *Evolution and Human Behavior, 20,* 141-150.

→ Miller, G. F. (2000). **The mating mind: How sexual choice shaped the evolution of human nature** (1st ed.). New York: Doubleday.

→ Miller, G. F. (2001). **The dark continent of sexual strategies. (Review of "The myth of monogamy"** by David Barash and Judith Eve Lipton). *Cerebrum, 3 (3),* 113-120.

→ Miller, G. (2007). **Sexual selection for moral virtues**. *The Quarterly Review of Biology. 82(2),* 97-125.

- Miller, G. (2008). **Mating Intelligence: Frequently Asked Questions**. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating intelligence sex, relationships, and the mind's reproductive system*. New York: Taylor & Francis Group, Lawrence Erlbaum Associates.

- Miller, G. F., & Caruthers, D. (2003). **A great sense of humor is a good genes indicator: Ovulatory cycle effects on the sexual attractiveness of male humor ability**. *Paper presented at the Human Behavior and Evolution Society 15th Annual Meeting, Nebraska.*
→ Miller, A. S. & Kanazawa, S. (2008). **Why beautiful people have more daughters; from dating, shopping, and praying to going to war and becoming a billionaire- two evolutionary psychologists explain why we wo what we do**. Perigee Trade
→ Miller, G. F. & Todd, P.M. (1998). **Mate choice turns cognitive**. *Trends in Cognitive Sciences, 2(5),* 190-198.
→ Miller, G. F., Tybur, J. & Jordan, B. (2007). **Ovulatory cycle effects on tip earnings by lap dancers: economic evidence for human estrus?** *Evolution and Human Behavior, 28,* 375-381.
- Møller, A. P. (1994). **Sexual Selection and the Barn Swallow**. Oxford University Press.
→ Møller, A. P. (1997). **Developmental stability and fitness: a review**. *The American Naturalist, 49,* 916-932.
- Møller, A. P., & Pomiankowski, A. (1993). **Fluctuating asymmetry and sexual selection**. *Genetica, 89,* 267-279.
→ Møller, A. & Thornhill, R. (1997). **A meta-analysis of the heritability of developmental stability**. *Journal of Evolutionary Biology, 10,* 1-16.
- Møller,P., A. & Thornhill, R. (1998). **Bilateral symmetry and sexual selection: a meta-analysis**. *American Naturalist, 151,* 174-192.
- Mroczek, D. K., & Spiro, A. (2005). **Change in life satisfaction during adulthood: Findings from the veterans affairs normative aging study**. *Journal of Personality and Social Psychology, 88,* 189-202.
- Muehlenbein, M. & Bribiescas, R. (2005). **Testosterone-mediated immune functions and male life histories**. *American Journal of Human Biology, 17,* 527-558.
- Muller, A. P., Soler, M., & Thornhill, R. (1995). **Breast asymmetry, sexual selection and human reproductive success**. *Ethology and Sociobiology, 16,* 207-219.
- Muller, A. P. & Swaddle, J. P. (1997). **Developmental stability and evolution**. Oxford University Press.
- Murdock, G. P. (1967). **Ethnographic atlas**. Pittsburgh, PA: University of Pittsburgh Press.
- Nesse, R. M. (2005). **Evolutionary psychology and mental health**. In: Buss, D. M. (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology* (pp. 903-927). John Wiley and Sons, Hoboken, NJ.
→ Nesse, R. M. & Lloyd, A. T. (1992). **The evolution of psychodynamic mechanisms**. In: Jerome. H. Barkow, Leda. Cosmides and John. Tooby (Eds). *The adapted mind; evolutionary psychology and the generation of culture (*pp. 601-626).
- Nesse, R. M., & Williams, G. C. (1994). **Why we get sick**. New York: Times Books Random House.
→ Nettle, D. (2001). **Strong imagination: madness, creativity and human nature**. Oxford University Press.
- Nettle, D. (2002a). **Height and reproductive success in a cohort of British men**. *Human Nature, 13,* 473-491.
- Nettle, D. (2002b). **Women's height, reproductive success and the evolution of sexual dimorphism in modern humans**. *Proceedings of the Royal Society of London B, 269,* 1919-1923.
- Norcross, J. C., Krag, R. S. & Prochaska, J. O. (1997). **Clinical psychologists in the 1990s: Part I**. *Clinical Psychologist, 50(2),* 4-9.
- Norm, Li. N. (2008). **Intelligent priorities: Adaptive long and short-term mate preferences**. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating intelligence; sex, relationships, and the mind's reproductive system*. New York: Taylor & Francis Group.
- Oberzaucher, E. & Grammer, K. (2010). **Immune reactivity and attractiveness**. *Gerontology, 56(6),* 521-524.

- Oinonen, K. A. & Mazmamian, D. (2007). **Facial symmetry detection ability changes across the menstrual cycle**. *Biological Psychology, 75,* 136-145.
- Oishi, S., Diener, E., & Lucas, R. E. (2007). **The optimum level of well-being: Can people be too happy?** *Perspectives in Psychological Science, 2,* 346-360.
→ Okami, P., & Shackelford, T. K. (2001). **Human sex differences in sexual psychology and behavior**. *Annual Review of Sex Research, 12,* 186-241.
- O'Neill, G. C., & O'Neill, N. (1970). **Patterns in group sexual activity**. *Journal of Sex Research, 6,* 101-112.
- Ooki, I. et al. (2008). **Studies on the compatibility of HLA-Class II alleles in patient couples with severe pre-eclampsia using PCR-RFLP methods.** *American Journal of Reproductive Immunology, 60,* 75-84.
- Parson, P. A. (1992). **Fluctuating asymmetry: A biological monitor of environmental and genomic stress.** *Heredity, 68,* 361-364.
- Pawlowski, B. & Jasienska, G. (2005). **Women's preferences for sexual dimorphism in height depend on menstrual cycle phase and expected duration of relationship**. *Biological Psychology, 70,* 38- 43.
- Pawlowski, B., and Koziel, S. (2002). **The impact of traits offered in personal advertisements on response rates**. *Evolution and Human Behavior, 23*, 139-149.
- Pedersen, F. (1991). **Secular trends in human sex ratios: Their influence on individual and family behavior.** *Human Nature, 2,* 271-291.
- Pelusi, N. (2009). **The appeal of the bad boy.** *Psychology Today, 42(1),* pg. 58
- Penton-Voak, I. S. et al., (2003). **Female condition influences preferences for sexual dimorphism in faces of male humans (Homo sapiens)**. *Journal of Comparative Psychology, 117,* 264-271.
- Penton-Voak, I. S., & Perrett, D. I. (2000). **Female preference for male faces changes cyclically- further evidence**. *Evolution and Human Behavior, 21,* 39-48.
- Penton-Voak, I. S., et al., (1999). **Menstrual cycle alters face preference**. *Nature, 399,* 741-742
- Perrett, D. I. et al., (1998). **Effects of sexual dimorphism on facial attractiveness**. *Nature, 394,* 884-887.
- Perrett, D. I., May, K. A. & Yoshikawa, S. (1994). **Facial shape and judgments of female attractiveness**. *Nature, 368,* 239-242.
- Petrie, M. (1994). **Improved growth and survival of offspring of peacocks with more elaborate trains.** *Nature 371,* 598-599.
→ Pillsworth, E. & Haselton, M. (2006a). **Women's sexual strategies: the evolution of long-term bonds and extra pair sex**. *Annual Review of Sex Research, 17,* 59-100.
→ Pillsworth, E. & Haselton, M. (2006b). **Male sexual attractiveness predicts differential ovulatory shifts**. *Evolution and Human Behavior, 27,* 247-258.
- Pillsworth, E. G., Haselton, M. G. & Buss, D. M. (2004). **Ovulatory shifts in female sexual desire**. *The Journal of Sex Research,41(1),* 55-65.
- Pipitone, R. N. & Gallup, G. G. J. (2008). **Women's voice attractiveness varies across the menstrual cycle**. *Evolution and Human Behavior, 29,* 268-274.
- Pound, N. (2002). **Male interest in visual cues of sperm competition risk**. *Evolution and Human Behavior, 23*, 443-466.
- Prokosch, M. D., Coss, R. G., Scheib, J. E. & Blozis, S. A. (2009). **Intelligence and mate choice: intelligent men are always appealing.** *Evolution and Human Behavior,30,* 11-20.
- Provost, M. P., Troje, N. F., & Quinsey, V. L. (2008). **Short-term mating strategies and attraction to masculinity in point-light walkers**. *Evolution and Human Behavior, 29,* 65-69.
- Provost, M. P., Quinsey, V. L., Troje, N. F. (2008). **Differences in gait across the menstrual cycle and their attractiveness to men.** *Archives of Sexual Behavior, 37(4),* 598-604.

→ Provost, M. P., Kormos, C., Kosakoski, G., & Quinsey, V. L. (2006). **Sociosexuality in women and preference for facial masculinization and somatotype in men**. *Archives of Sexual Behavior, 35,* 305-312.
- Puts, A. A. (2005). **Mating context and menstrual phase affect women's preferences for male voice pitch**. *Evolution and Human Behavior, 26,* 388-397.
- Puts, A. A. (2006). **Cyclic variation in women's preferences for masculine traits; potential hormonal causes.** *Human Nature,17(1),* 114-127.
- Raacke, J. B., John, D. & Raacke, J. D. (2007). **The relationship between physical attractiveness of professors and students' ratings of professor quality**. *Journal of Psychiatry, Psychology and Mental Health, 1(2),* 1-7.
- Rantala, M. J., Polkki, M. & Rantala, L. M. (2010). **Preference for human male body hair changes across the menstrual cycle and menopause.** *Behavioral Ecology, 21(2),* 419-423.

→ Rauch, J. (1995). **Short guys finish last: Heightism.** *The Economist. December, 23.*
- Reis, H. T. et al., (1985). **On specificity in the impact of social participation on physical and psychological health**. *Journal of personality and Social Psychology, 48,* 456- 471.
- Reiss, I. L. (1967). **The social context of premarital sexual permissiveness**. New York: Holt, Rinehart & Winston.
- Reynolds, V. & Tanner, R. E. S. (1983). **The Biology of Religion**. London: Longman.
- Reznikoff- Etievant, M. F. et al. (1991). **HLA antigen-sharing in couples with repeated spontaneous abortions and the birth weight of babies in successful pregnancies**. *American Journal of Reproductive Immunology, 25,* 25-27.
- Rhode, D. L. (2010). **The Beauty Bias: The Injustice of Appearance in Life and Law.** Oxford University Press
- Rhodes, G. (2006). **The evolutionary psychology of facial beauty**. *Annual Review of Psychology, 57,* 199-226.
- Rhodes, G., Chan, J., Zebrowitz, L. A., & Simmons, L. W. (2003). **Does sexual dimorphism in human faces signal health?** *Proceedings of the Royal Society of London B (Suppl. 1), 270,* S93-S95.
- Rhodes, G., Hickford, C., & Jeffery, L. (2000). **Sex-typicality and attractiveness: Are supermale and superfemale faces superattractive?** *British Journal of Psychology, 91,* 125−140.
- Rhodes, G., et al., (2001). **Do facial averageness and symmetry signal health?** *Evolution and Human Behavior, 22,* 31-46.
- Rikowski, A., & Grammer, K. (1999). **Human body odour, symmetry and attractiveness**. *Proceedings of the Royal Society of London Series B, 266,* 869-874.
- Roberts, S., et al., (2004). **Female facial attractiveness increases during the fertile phase of the menstrual cycle**. *Proceedings of the Royal Society of London Series B, 271(Suppl),* S270-S272.
- Roberts, S. C. et al., (2008). **MHC-correlated odour preferences in humans and the use of oral contraceptives.** *Proceedings of the Royal Society of London Series B, 275,* 2715-2722.

→ Roberts, S. C. & Little, A. C. (2007). **Good genes, complementary genes and human mate preferences.** *Genetica,134 (1),* 31-43.
- Roberts, S. C., et al., (2005). **MHC-heterozygosity and human facial attractiveness**. *Evolution and Human Behavior, 26,* 213-226.
- Roder, S., Brewer, G. & Fink, B. (2009). **Menstrual cycle shifts in women's self-perception and motivation: A daily report method.** *Personality and Individual Differences, 47,* 616-619.
- Roney, J. R., Hanson, K. N., Durante, K. M., & Maestripieri, D. (2006). **Reading men's faces: women's mate attractiveness judgments track men's testosterone and interest in infants**. *Proceedings of the Royal Society of London B: Biological Sciences, 273,* 2169-2175.

- Roney, J. R., & Simmons, Z. L. (2008). **Women's estradiol predicts preference for facial cues of male testosterone**. *Hormones and Behavior, 53,* 14-19.
- Rosario, M., et al., (1996). **The psychosexual development of urban lesbian, gay, and bisexual youths**. *Journal of Sex Research, 33,* 113-126.
- Rosenbluth, S. (1997). **Is sexual orientation a matter of choice?** *Psychology of Women Quarterly, 21,* 595-610.

→ Rosenfeld, M. J. (2005). **A Critique of Exchange Theory in Mate Selection**. *American Journal of Sociology, 110(5),* 1284-1325.

- Rubenstein, A. J., Kalakanis, L., & Langlois, J. H. (1999). **Infant preferences for attractive faces: a cognitive explanation**. *Developmental Psychology, 15,* 848-995.
- Rupp, H. A. et al., (2008). **Neural activation in women in response to masculinized male faces: mediation by hormones and psychosexual factors**. *Evolution and Human Behavior, 30(1),* 1-10.
- Pinker, S. (1997). **How the mind works**. Norton

→ Sack, A. R., Keller, J. F., & Hinkle, D. E. (1984). **Premarital sexual intercourse: A test of the effects of peer group, religiosity, and sexual guilt**. *Journal of Sex Research, 20,* 168-185.

- Saino, N., Moller, A. P., & Bolzern, A. M. (1995). **Testosterone effects on the immune system and parasite infestations in the barn swallow (Hirundorustica): An experimental test of the immunocompetcnce hypothesis**. *Behavioral Ecology, 6,* 397-404.
- Saino, N., Primmer, C. R., Ellegren, H., & Moller, A. P. (1997). **An experimental study of paternity and tail ornamentation in the barn swallow (Hirundorustica).** *Evolution, 5,* 562-570.
- Salmon, C. A. (2008). **Parent-Offspring Conflict**. In Catherine. A. Salmon and Todd. K. Shackelford (Eds.). *Family relationships; An evolutionary perspective* (pp.145-161). Oxford University Press.

→ Salmon, C. & Shackelford, T. K. (Eds.) (2008). **Family Relationships; An Evolutionary Perspective**. Oxford University Press

- Salmon, C. & Symons, D. (2001). **Warrior lovers: Erotic fiction, evolution, and female sexuality**. London: Weidenfeld & Nicolson.
- Santos, P. S. C., Schinemann, J. A., Gabardo, J., & Bicalho, M. D. (2005). **New evidence that the MHC influences odor perception in humans: A study with 58 southern Brazilian students**. *Hormones and Behavior, 47,* 384-388.
- Sarwer, D. B., Grossbart, T. A., & Didie, E. R. (2003). **Beauty and society**. *Seminars in Cutaneous Medicine and Surgery, 22,* 79-92.
- . *Human* Sasse, G., Muller, H., Chakraborty, R., & Ott, J. (1994). **Estimating the frequency of nonpaternity in Switzerland** *Heredity, 44,* 337-343.

→ Scarbrough, P. S. & Johnston, V. S. (2005). **Individual differences in women's facial preferences as a function of digit ratio and mental rotation ability**. *Evolution and Human Behavior, 26,* 509-526.

- Schmitt, D. P. (2005a). **Fundamentals of human mating strategies**. In: Buss, D.M. (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology* (pp. 258-291). John Wiley and Sons, Hoboken, NJ.

→ Schmitt, D. P. (2005b). **Sociosexuality from Argentina to Zimbabwe: A 48-nation study of sex, culture, and strategies of human mating**. *Behavioral and Brain Science, 28,* 247-311.

→ Schmitt, D. P., Shackelford, T. K., & Buss, D. M. (2001). **Are men really more oriented toward short-term mating than women? A critical review of theory and research.** *Psychology, Evolution, and Gender, 3,* 211-239.

- Schmitt, D. P., Shackelford, T. K., Duntley, J., Tooke, W., & Buss, D. M. (2001). **The desire for sexual variety as a tool for understanding basic human mating strategies**. *Personal Relationships, 8,* 425-455.

- Schmitt, D. P., et al. (2003). **Universal sex differences in the desire for sexual variety: Tests from 52 nations, 6 continents, and 13 islands**. *Journal of Personality and Social Psychology, 85,* 85-104.
- Schmitt, D. P., et al. (2004). **Patterns and universals of adult romantic attachment across 62 cultural regions: Are models of self and other pan cultural constructs?** *Journal of Cross-Cultural Psychology, 35,* 367-402.
- Scutt, D., Manning, J. T., Whitehouse, G. H., Leinster, S. J., & Massey, C. P. (1997). **The relationship between breast asymmetry, breast size and the occurrence of breast cancer.** *British Journal of Radiology, 70,* 1017-1021.
- Scheib, J. E. (1997). **Context-specific mate choice criteria: Women's trade-offs in the contexts of long-term and extra-pair mateships**. *Paper presented to the Annual Meeting of the Human Behavior and Evolution Society, University of Arizona, Tucson, AZ.*
- Scheib, J. E., Gangestad, S. W., & Thornhill, R. (1999). **Facial attractiveness, symmetry and cues of good genes.** *Proceedings of the Royal Society of London, Series B, 266,* 1913-1917.
- Shackelford, T. K., Buss, D. M., & Peters, J. (2000). **Wife killing: Risk to women as a function of age**. *Violence and Victims,15,* 273-282.
- Shackelford, T. K., Goetz, A. T., LaMunyon, C. W., Quintus, B. J., & Weekes-Shackelford, V. A. (2004). **Sex differences in sexual psychology produce sex similar preferences for a short-term mate**. *Archives of Sexual Behavior, 33,* 405-412.
- Shackelford, T. K., & Larsen, R. J. (1997). **Facial asymmetry as an indicator of psychological, emotional, and physiological distress.** *Journal of Personality and Social Psychology, 72,* 456-466.
- Shackelford, T. K., & Larsen, R. J. (1999). **Facial attractiveness and physical health**. *Evolution and Human Behavior, 20,* 71-76.
- Shackelford, T. K., & Goetz, A. T. (2006). **Comparative psychology of sperm competition**. *Journal of Comparative Psychology, 120,* 139-146.
- Shackelford, T. K., & Goetz, A. T. (2007). **Adaptation to Sperm Competition in Humans**. *Current Directions in Psychological Science, 16(1),* 47-50.
- Shackelford, T. K., Goetz, A. T., Buss, D. M., Euler, H. A., Hoier, S. (2005). **When we hurt the ones we love: Predicting violence against women from men's mate retention**. *Personal Relationships, 12 (4),* 447-463.
- Shackelford, T. K., Pound, N. & Goetz, A. T. (2005). **Psychological and physiological adaptations to sperm competition in humans.** *Review of General Psychology, 9(3),* 228-248.
- Shackelford, T. K., et al., (2000). **Female coital orgasm and male attractiveness**. *Human Nature, 11,* 299-306.
- Shaner, A., Miller, G. & Mintz, J. (2008). **Mental disorders as catastrophic failures of mating intelligence**. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating intelligence; sex, relationships, and the mind's reproductive system*. New York: Taylor & Francis Group,
- Shark, F.G. (1994). **How to be the Jerk Women Love**. Thunder World Promotions, Chicago, Illinois, U.S.A.
- Short, R. V. (1979). **Sexual selection and its component parts, somatic and genital selection, as illustrated by man and great apes**. *Advances in the Study of Behavior, 9,* 131-158.

→ Short, R. V. (1998). **Review of human sperm competition: Copulation, masturbation and infidelity***,* by R. R. Baker and M. A. Bellis. *European Sociobiology Society Newsletter, 47,* 20-23.
- Short, R. V. & Balaban, E. (Ed.s) (1994). **The differences between the sexes***.* Cambridge: Cambridge University Press.

- Simmons, L. W., Rhodes, G., Peters, M., & Koehler, N. (2004). **Are human preferences for facial symmetry focused on signals of developmental instability?** *Behavioral Ecology, 15,* 864-871.
- Simpson, J. A. & LaPaglia, J. (2011). **An evolutionary account of strategic pluralism in human mating: Changes in mate preferences across the ovulatory cycle**. In Joseph. P. Forgas, Martie. G. Haselton & William. von Hippel (Eds.), *Evolution and the social mind; Evolutionary psychology and social cognition* (pp. 161-173). New York: Psychology Press
- Singh, D. (1993). **Adaptive significance of female physical attractiveness: Role of Waist-to-Hip Ratio**. *Journal of Personality and Social Psychology, 65(2),* 293-307.
- Singh, D. (1995). **Female judgment of male attractiveness and desirability for relationships: role of waist-to-hip ratios and financial status**. *Journal of Personality and Social Psychology, 69(6),* 1089-1101.
- Singh, D. (2004). **Mating strategies of young women: Role of physical attractiveness**. *Journal of Sex Research, 41,* 43-54.
- Singh, D., & Bronstad, P. M. (2001). **Female body odour is a potential cue to ovulation**. *Proceedings of the Royal Society of London Series B, 268,* 797-801.
- Smith, R. L. (1984). **Human sperm competition**. In R. L. Smith (Ed.), *Sperm competition and the evolution of mating systems* (pp. 601-659). New York: Academic Press.
- Smith, M. J. L. et al., (2005). **Facial appearance is a cue to oestrogen levels in women**. *Proceedings of the Royal Society of London B, 3296,* 1-6.
- Soler, C., et al. (2003). **Facial attractiveness in men provides clues to semen quality**. *Evolution and Human Behavior, 24,* 199-207.
- Sorokowski, P., Pawlowski, B. (2008). **Adaptive preferences for leg length in a potential partner**. *Evolution and Human Behavior, 29,* 86-91.
- South, S. J., & Trent, K. (1988). **Sex ratios and women's roles: A cross-national analysis**. *American Journal of Sociology, 93,* 1096-1115.

→ Sprecher, S. (1998). **Social exchange theories and sexuality**. *The Journal of Sex Research, 35(1),* 32-43.

- Stevens, A. & Price, J. (1996). **Evolutionary Psychiatry**. London: Routledge.

→ Stone, E. A., Shackelford, T. K., & Buss, D. (2007). **Sex ratio and mate preferences: A cross-cultural investigation.** *European Journal of Social Psychology, 37,* 288-296.

- Sugiyama, L. (2005). **Physical attractiveness in adaptationist perspective**, In: Buss, D.M. (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology* (pp. 292-343). John Wiley and Sons, Hoboken, NJ.
- Swami, V., & Furnham, A. (2008). **The Psychology of physical attraction**. London: Routledge.
- Sullivan, M. (2008). **Deception and self-deception as strategies in short and long-term mating**. In G. Geher & G. F. Miller (Eds.), *Mating intelligence; sex, relationships, and the mind's reproductive system* (pp. 135-158). New York: Taylor & Francis Group, Lawrence Erlbaum Associates.
- Symons, D. (1979). **The Evolution of Human Sexuality**. New York: Oxford University Press.

→ Symons, D. (1995). **Beauty is in the adaptations of the beholder: The evolutionary psychology of human female sexual attractiveness**. In P. R. Abramson and S. D. Pinkerton (Eds), S*exual nature, sexual culture* (pp; 80-118). Chicago (IL): University of Chicago Press.

- Talese, G. (1981). **Thy Neighbor's Wife**. New York: Ballantine Books.
- Tannen, D. (1990). **You just don't understand: Women and men in conversation**. New York: Ballantine.
- Tavris, C., & Sadd, S. (1977**). The Redbook report on female sexuality**. New York: Delacorte Press.

- Teachman, J. (2003). **Premarital sex, premarital cohabitation, and the risk of subsequent marital dissolution among women**. *Journal of Marriage and the Family, 65,* 444-455.
- Thomson, E., & Colella, U. (1992). **Cohabitation and marital stability: Quality or commitment?** *Journal of Marriage and the Family, 54,* 259-267.
- Thompson, A. P. (1983). **Extramarital sex: A review of the research literature**. *Journal of Sex Research*, *19,* 1-22.
- Thornhill, R. & Gangestad, S. W. (1993). **Human facial beauty: Averageness, symmetry, and parasite resistance**. *Human Nature, 4,* 237-269.
- Thornhill, R. & Gangestad, S. W. (1994). **Human fluctuating asymmetry and sexual behavior**. *Psychological science, 5,* 297-302.
- Thornhill, R. and Gangestad, S. W. (1996). **The evolution of human sexuality**. *Trends in Ecology and Evolution. 11,* 98-102.
- Thornhill, R., & Gangestad, S. W. (1999a). **Facial attractiveness**. *Trends in Cognitive Science, 3,* 452-460.
- Thornhill, R., & Gangestad, S. W. (1999b). **The scent of symmetry: A human pheromone that signals fitness?** *Evolution and Human Behavior, 20,* 175-201.
- Thornhill, R. Gangestad, S. W. (2003). **Evolutionary theory led to evidence for a male sex pheromone that signals symmetry**. *Psychological Inquiry, 14,* 318-325.
- Thornhill, R., & Gangestad, S. W. (2006). **Facial sexual dimorphism, developmental stability, and susceptibility to disease in men and women**. *Evolution and Human Behavior, 27,* 131-144.
- Thornhill, R., Gangestad, S. W., & Comer, R. (1995). **Human female orgasm and mate fluctuating asymmetry.** *Animal Behaviour, 50,* 1601-1615.
- Thornhill, R., et al., (2003). **Major histocompatibility complex genes, symmetry, and body scent attractiveness in men and women**. *Behavioral Ecology, 14,* 668-678.
- Thornhill, R., & Grammer, K. (1999). **The body and face of a woman: One ornament that signals quality?** *Evolution and Human Behavior, 20,* 105-120.
- Thornhill, T., & Møller, A. P. (1997). **Developmental stability, disease and medicine**. *Biological Reviews, 72,* 497-548.
- Thornhill, R. & Thornhill, N. W. (1992). **The evolutionary psychology of men's coercive sexuality.** *Behavioral and Brain Sciences, 15,* 363-421.
- Thornton, A., Axinn, W., & Hill, D. (1992). **Reciprocal effects of religiosity, cohabitation, and marriage**. *American Journal of Sociology, 98,* 628-651.
- Todd, P. M., Hertwig, R. & Hoffrage, U. (2005). **Evolutionary cognitive psychology**. In: Buss, D.M. (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology* (pp. 776-803). John Wiley and Sons, Hoboken, NJ,
- Tomkinson, G. R., & Olds, T. S. (2000). **Physiological correlates of bilateral symmetry in humans**. *International Journal of Sports Medicine, 21,* 545-550.
- Tooby, J. & Cosmides, L. (1992). **The psychological foundations of culture**. In Barkow, J. H., Cosmides, L. and Tooby, J. (Eds). *The adapted mind.* Oxford University Press.
- Tooby, J. & Cosmides, L. (2005). **Conceptual foundations of evolutionary psychology**. In D. M. Buss (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology* (pp. 5-67). John Wiley and Sons, Hoboken, NJ.
- Treas, J. & Giesen, D. (2000). **Sexual infidelity among married and cohabiting Americans**. *Journal of Marriage and the Family, 62,* 48-60.
- Trivers, R. L. (1972). **Parental investment and sexual selection.** In B. Campbell (Ed.), *Sexual selection and the descent of man:* 1871-1971 (pp. 136-179). Chicago: Aldine.
→ Trivers, R. L. (2011). **The folly of fools: The logic of deceit and self-deception in human life***.* Basic Books
→ Urbaniak, G. C. & Kilmann, P.R. (2003). **Physical attractiveness and the "Nice Guy Paradox": Do nice guys really finish last?** *Sex Roles, 49(9/10),* pp. 413-426.

- Yue. XP., Dechow, C., Liu, WS. (2015). **A limited number of Y chromosome lineages is present in North American Holsteins.** *Journal of Dairy Science, 98(4),* 2738-2745.
→ Wade, T. J. (2010). **The Relationships between symmetry and attractiveness and mating relevant decisions and behavior: A review**. *Symmetry, 2,* 1081-1098.
- Watson, P. W., & Thornhill, R. (1994). **Fluctuating asymmetry and sexual selection**. *Trends in Ecology and Evolution, 9,* 21-25.
- Waynforth, D. (1998). **Fluctuating asymmetry and human male life-history traits in rural Belize.** *Proceedings of the Royal Society of London, Series B: Biological Sciences, 265,* 1497-1501.
- Waynforth, D., Delwadia, S., & Camm, M. (2005). **The influence of women's mating strategies on the preference for masculine facial architecture**. *Evolution and Human Behavior, 26,* 409-416.
- Wedekind, C., & Furi, S. (1997). **Body odor preference in men and women: Do they aim for specific MHC combinations or simply heterozygosity?** *Proceedings of the Royal Society of London, Series B: Biological Sciences, 264,* 1471-1479.
- Wedekind, C., Seebeck, T., Bettens, F., Paepke, A. J. (1995). **MHC dependent mate preferences in humans**. *Proceedings of the Royal Society of London, Series B, 260,* 245-249.
→ Weeden, J. & Sabini, J. (2005). **Physical attractiveness and health in western societies: A Review**. *Psychological Bulletin, 131(5),* 635-653.
→ Welling, L. L. M., et al., (2007). **Raised salivary testosterone in women is associated with increased attraction to masculine faces**. *Hormones and Behavior, 52,* 156-161.
→ Wikipedia Site (2010). **Heightism**. Retrieved from: http://en.wikipedia.org/wiki/Heightism. July, 6.
- Whisman, V. (1996). **Queer by choice**. New York: Routledge
→ White, R., Cleland, J., & Carael, M. (2000). **Links between premarital sexual behaviour and extramarital intercourse: A multi-site analysis**. *AIDS, 14,* 2323-2331.
- Williams, G. C. (1957). **Pleiotropy, natural selection, and the evolution of senescence**. *Evolution, 11,* 398-411.
- Williams, S. R. P., et al., (2000). **Somatotypes and angiographically determined atherosclerotic coronary artery disease in men**. *American Journal of Human Biology, 12,* 128-138.
- Wilson, M. & Daly, M. (1992). **The man who mistook his wife for a chattel**. In: Jerome. H. Barkow, Leda. Cosmides and John. Tooby (Eds). *The adapted mind; Evolutionary psychology and the generation of culture* (pp. 289- 322).
→ Wright, Robert. (1995). **The moral animal: Why we are the way we are**: **The new science of evolutionary psychology**. Vintage
- Wirtz, P. (1997). **Sperm selection by females**. *Trends in Ecology and Evolution, 12,* 172-173.
- Zahavi, A. (1975). **Mate selection- a selection for handicap**. *Journal of Theoretical Biology, 53,* 205-214.
- Zahavi, A., & Zahavi, A. (1997). **The handicap principle: A missing piece of Darwin's puzzle**. Oxford, England: Oxford University Press.
- Zaidel, D. W., Aarde, S. M. & Baig, K. (2005). **Appearance of symmetry, beauty, and health in human faces**. *Brain and Cognition, 57,* 261-263.

نمایه معادلات انگلیسی اسامی ارجاع داده شده
(تنظیم بر اساس حروف الفبای فارسی)

Sexual Psychology

Evolutionary Perspective on Attractiveness, Sexual Variety Seeking and Unfaithfulness

Davood Mohammadi

این کتاب، سعی دارد تا با مرور یافته‌ها و تحلیل‌های انجام شده در حیطه روانشناسی جنسی، به ریشه‌های تکاملی جذابیت و زیبایی و رفتارهای مرتبط با بی‌وفایی زناشویی بپردازد. چرا هر جنس، بعضی از خصایص چهره‌ای، بدنی و رفتاری را در جنس مقابل خود، زیبا و برانگیزاننده می‌یابد؟ چرا جذابیت و زیبایی، برای افراد، اینقدر شهوت‌انگیز و افسون‌گر است؟ اصولا، چرا زیبایی زیباست؟ تبیین و درک زیربنای تکاملی جذابیت و زیبایی در مردان و ارتباط آن با استراتژی‌های جنسی و خیانت زناشویی در زنان، از مباحث محوری این کتاب است. اینکه جذابیت و زیبایی، چه پیام‌هایی را به ذهن جنسی تکاملی ما می‌فرستد و آمیزش جنسی با افراد زیبا، چه منافع تکاملی را برای نیاکان ما در بر داشته است.

در پایان بخش اول این کتاب، نویسنده به بررسی نقادانه سبک‌ها و نظام‌های مختلف ارتباطی بین دو جنس و هماهنگی آنها با واقعیت‌های روانی- زیستی آنها، می‌پردازد. در بخش دوم کتاب، فصول متعددی قرار دارند که هر یک از آنها، ارتباط یافته‌ها و تحلیل‌های روانشناسی تکاملی را، با سایر موضوعات و مفاهیم مهم روانشناختی، اجتماعی، جنسی، حقوقی، اخلاقی، و با تمرکز بر مسائل جنسی، مرور می‌کند. عشق، ازدواج، تعارضات و خیانت زناشویی، قانون، اخلاق، مذهب و فمنیسم، از آن جمله‌اند. در فصل آخر، شما به تعدادی از دلایل هشیار و ناهشیاری که باعث بروز مقاومت در ما نسبت به پذیرش حقایق علمی و از جمله یافته‌های روانشناسی جنسی- تکاملی می‌شوند، پی می‌برید. همه فصول، بطور جذاب و روان نوشته شده‌اند و هر کدام از آنها، جواب تعدادی از سئوالات شما در زمینه‌های مختلف جنسی را می‌دهند.

